# نعم المولی و نعم النصیر

# مسعودیه

در مطبع تصوری حاجی محمد حافظ غیاث الدین پور طبع پوشید

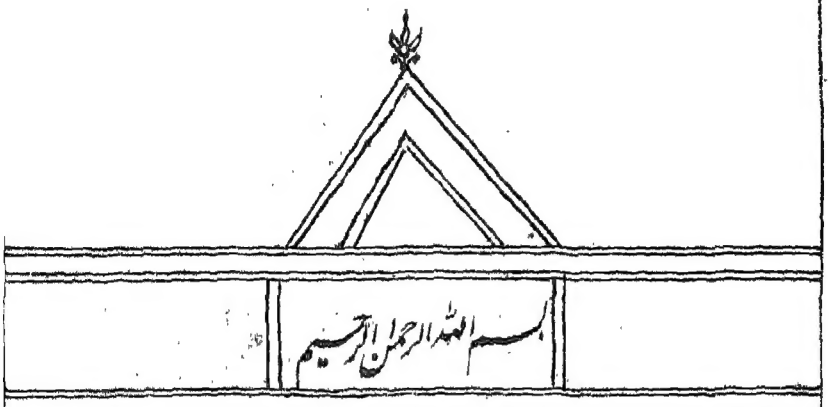

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اعز العلم والعلماء واذل الجهل والجهلاء وبين في محكم تنزيله قوله تعالى قل هل يستوي
الذين يعلمون والذين لا يعلمون وارسل رسوله محمد صلى الله عليه وسلم حتى نشر العلم ومدح الناس على طلبه وذم من
لا يعلم حيث قال عليه السلام الناس صنفان عالم او متعلم وسائر الناس كالهمج لا خير فيه ورغب في طلبه ما بعد
چنين گويد جمع كننده اين مسايل شيخ فقيه زاهد مسعود بن محمود بن سعيد سمرقندي غفر الله له و لاسلافه كه تا مردم
بطلب علم كردن علم فقه بحكم اين حديث فقال رسول عليه السلام اطلبوا العلم ولو بالصين قال رسول صلى الله
عليه السلام طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة قال رسول عليه السلام من اغبرت قدماه في طلب العلم حرم
الله تعالى جسده على النار قال رسول عليه السلام العلم عمارة القلوب والعمل كفارة الذنوب وقوله عليه
السلام من احب العلم والعلماء لم تكتب عليه خطيئة امام حمواة لقوله عليه السلام من احب العلم والعلماء فهو فيقي
في الجنة اما اعتقاد بايد داشتن كه جمله علوم شرعيه امو ختن فريضه است بعضي فرض عين است وبعضي فرض كفايت
وانچه فرض كفايت است چون بعضي بيا موزند و يا بجاي آرند از گردن ديگران ساقط شود اما بوقت حاجت باز
فريضه شود چون جواب سلام وجواب عطسه ونماز جنازه وعيادت بيمار وامر معروف ونهي منكر وجهاد كردن
با كافران چون بغير عام نباشد وانچه فرض عين است از گردن مخاطب هيچ عذري ساقط نشود وآن چهار علم
است اول علم توحيد است دوم علم نماز سيوم علم روزه چهارم علم حيض ونفاس اما علم توحيد امو ختن فريضه است

تا بدانی که خدای عزوجل یکی است نه از روی عدد و پاکیست و منزه از صفات ناسزا و صفاتش **قوله تعالی** قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ فرزند کسی از کسی و نه کسی از وی نزاد **قوله تعالی** لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ **قوله تعالی** منزه است از زن و فرزند و وبرا شریک نیست چنانکه جهودان و ترسایان و مشرکان گفته اند **قوله تعالی** وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَّلَمْ یَکُنْ لَّهُ شَرِیْکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَّهُ وَلِیٌّ مِّنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیْرًا و خدای عزوجل یکس نماند و کس بخدای تعالی نماند **قوله تعالی** لَیْسَ کَمِثْلِهٖ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ او است اول او را بدایت نیست و آخر است که آخرش نهایت نیست ظاهر است که کسی را در هستی وی شک نیست و باطن است که کسی را باچون و چرائی وی کاری نیست **قوله تعالی** هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ خدای تعالی بر مکان نیست و از مکان نیست و در مکان نیست و از جای نیست و فوق نیست و تحت نیست و چپ نیست و راست نیست و مقدم نیست و موخر نیست هرگز نبود که او نبود و هرگز نباشد که او نباشد همواره بود و همواره باشد خدای عزوجل بود و هیچ چیزی نبود و خدای عزوجل بماند و هیچ چیز نماند مگر انچه خدای تعالی خواست بخواست قدیم خود و خواست خدای تعالی قدیم است مانند بهشت و دوزخ و لوح و قلم و عرش و کرسی و ارواح اما خواست را نو پدید آورد چون دنیا نبود و نماند و عقبی نبود و بماند و بهر صفتی که خدای تعالی خود را ستوده است ما بهمان صفت ایمان می آریم و بهر صفتی که خدای تعالی را انبیا و رسل علیهم السلام بدان صفت ستوده اند ما بهمان صفت ایمان می آریم و بهر نامی که خدای تعالی را بدان نامها نامیده است ما بهمان نامها نامیم و بهر نامی که خدای تعالی را بدان نامها نامیده است ما بهمان نامها نامیم و بهر صفتی که خدای تعالی را بدان صفت ستوده اند ما بهمان صفت ایمان می آری

و نبشته انچه مفهوم آید نه حال مقام مصحف است و انچه در وی نبشته شده است مخلوق است قرآن کلام الله
تعالی است قایم بذات باری تعالی نا مخلوق است ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران علیهم السلام که ایشان
بنده اند و آفریده شده اند و مطیع اند و مامور اند و معصوم اند از گناه صغیره و کبیره بعضی نبی اند و
بعضی مرسل اند و نبی آنکه وی را بالهام آمده باشد و یا آوازی شنیده بود و یا خوابی دیده باشد که خواب انبیا بحکم
وحی است و مرسل آن بود که جبرائیل علیه السلام نزدیک ایشان وحی آورده بود **قوله تعالی** و ما کان
لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب و بعضی را بر بعضی فضل است **قوله تعالی** تلک الرسل فضلنا
بعضهم علی بعض اما ما را بکیفیت وعدد و اسامی ایشان حاجت نیست ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران
که ادل ایشان آدم صلوة الله علیه است و اخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد رسول الله را بهمه فضل است
**قال** عم کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و خوف خاتمت جایز است و همه و منازا خر انبیا علیهم السلام و بکرسانی
را که بشارت داده شده اند به بهشت چنانکه عشره مبشره و آن کیانند حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و
علی و سعد و سعید طلحه و زبیر و ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بکر باید
دانست که بعد از وفات مهتر عالم علیه السلام خلیفه بحق ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عمر رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عثمان بود رضی الله عنه و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و بعد وفات وی خلیفه بحق علی رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و این همه در مدت سی سال بود و خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال
بود و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود و خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بود
و خلافت علی رضی الله عنه شش سال بود بعد ازان ملک شد و امارت شد همچنانک
خلافت ایشان بترتیب بود فضل ایشان همچنین بود و امامت ایشان نیز بترتیب بود +
**مسئله** سوال کو رحق است مومنانرا از راه کرامت و کافرانرا از برای عقوبت
و عذاب کو رحق است کافرانرا هر آینه باشد و یا کافرانرا عذاب کو رنی و عاصیان
در قبضه قدرت اند اگر بیامرزد بر ایشان فضل کرده باشد میل نی و اگر عقوبت
کند شان عدل کرده باشد ظلم نی و برخاستن از کور بقیامت حق است **قوله تعالی**
افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور و حصل ما فی الصدور و رنگ روی از دیدن نیست **قوله تعالی** یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه و راه از دوزخ پیش نیست فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و سرای از دوزخ پیش نیست

قولہ تعالی ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم وزن اعمال حق است قولہ تعالی فاما من ثقلت موازینہ فہو فی عیشۃ راضیۃ واما من خفت موازینہ فامہ ہاویۃ وخواندن نامہ حق است قولہ تعالی اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا نامہ مومنان بدست راست دہند قولہ تعالی واما من اوتی کتابہ بیمینہ وکافران را بدست چپ بود قولہ تعالی واما من اوتی کتابہ بشمالہ وبعضی را سینہ شگافتہ دست چپ ایشان بطرف پشت بیرون آرند ونامہ بدست چپ بنہند قولہ تعالی واما من اوتی کتابہ وراء ظہرہ ایشان کافران باشند کہ ہستی خدایرا منکر شدہ باشند وشفاعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم حق است ولسوف یعطیک ربک فترضی ودیگر شفاعت حق است مر کسانی را کہ مقام ایشانرا شفاعت بود بامر خدا تعالی قولہ تعالی من ذی الذی یشفع عندہ الا باذنہ وصراط حق است وحوض کوثر حق است وبہشت حق است ودر آمدن در دوزخ حق است قولہ تعالی وان منکم الا واردہا کان علی ربک حتما مقضیا چون این آیہ نازل شد رسول علیہ السلام تنگدل شد وصحابہ محترم رضوان اللہ علیہم اجمعین بسیار بگریستند وزاری میکردند تا این آیہ دیگر نازل شد قولہ تعالی ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیہا جثیا یعنی نجات یابند متقیان ومتقیان کیانند حق تعالی در کلام مجید خود بیفرماید کہ متقیان آن بندگان اند کہ از شرک پرہیز کردہ باشند ورسول علیہ السلام فرمودہ است یا علی للمتقین ثلاث علامات یتقی جلیس السوء ویتقی الکذب والغیبت ویدع شطر الحلال مخافۃ ان یقع فی الحرام رسول علیہ السلام فرمودہ است یا علی مر متقی را سہ نشانی است اول پرہیز کند از ہم نشین بد ودوم از دروغ گفتن واز غیبت کردن وسیوم از لقمہ باشبہتہ واز پارہ حلال دست باز دارد از خوف آنکہ در حرام افتد متقیان کسانی اند کہ از شرک پرہیز کردہ باشند قال علیہ السلام ثمن الجنۃ قولا لا الہ الا اللہ وقال علیہ السلام مفتاح الجنۃ لا الہ الا اللہ قال علیہ السلام من قال لا الہ الا اللہ خالصا مخلصا دخل الجنۃ اما یافتن بہشت بفضل مولی است وبہشت درجات است ویافتن درجات بعلم است وعمل است قولہ تعالی والذین اوتوا العلم درجات قولہ تعالی جزاء بما کانوا یعملون امادیدار پروردگار حق است قولہ تعالی وجوہ یومئذ ناضرۃ الی ربہا ناظرۃ قولہ تعالی للذین احسنوا الحسنی وزیادۃ بہ پیغمبر مر خدائرا عزوجل چنانچہ نماید مومنان در بہشت باشیم وخدا تعالی منزہ است از زمان ومکان اما تقدیر نیکی وبدی ہمہ از خدا تعالی است وبندہ مختار است مجبور نی تا اگر بندہ طاعتی کند بفرمان خدای عزوجل بود وان بتقدیر خدای عزوجل بود واختیار بندہ وبمرضی حق بود واگر بندہ معصیتی کند آن بتقدیر خدا تعالی بود واختیار بندہ وبمرضی حق نی اما بشناسیم مر خدایرا آنچنانکہ ما را شناسا کردانیدہ است بخود واگر کسی گوید خدایرا چون شناسی گوئیم کہ بچون وبیگونہ شناسیم چونی

وچگونگی رسن نمود در آید و چونی و چگونگی در صفت پاک خدا تعالی عز و جل در نیاید اما خدا تعالی خالق است مخلوق
را زشت مرزوق نیست و خدای عز و جل آمر است مامور نیست و خدا تعالی ناهی است منهی نیست و قادر است عاجز نیست هر که خود
بعاجزی شناخت خدا تعالی را بقادری شناخت **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف
ربه نقص ایمان زیادت و نقصان نپذیرد **قال** النبی صلی الله علیه وسلم الایمان لا یزید ولا ینقص
ایمان هاوا ران جمله انبیا علیهم السلام یکی است از راه کرد شان اما از راه نور ایمان تفاوت بود اما ایمان اقرار است
بزبان و تصدیق بدل **قال** علیه السلام الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب اما معرفت بی تصدیق
ایمان نیست دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که همه را میداند است و تصدیق نمیکرد و اقرار بی تصدیق ایمان نیست
باتفاق اما تصدیق بی اقرار ایمان هست یا نی از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که ایمان هست
و فتوی خواجه امام حسن منصور ماتریدی رحمة الله بدین است که ایمان است اما کرامیه گویند که چون بنده اقرار کرد
حاجت تصدیق نیست خوارج گویند که بنده بگناه کافر شود و مرجیه میگویند که با ایمان معصیت زیان ندارد
همچنان با کفر طاعت سود ندارد و معتزله گویند چون بنده گناه کبیره بیارد از ایمان بیرون آید و بکفر اندر
جاودان در دوزخ نماند و منزلة بین المنزلتین گویند اما امام اعظم گوید که این مذاهب باطل است چنانچه روایت میکند
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه **قال** خط رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا ثم **قال** هذا سبیل الله ثم خط
خطوطا عن یمینه و شماله و **قال** هذا سبیل علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه و قرا ان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله الآیة و میخواند بسوی راه خود آن شیطان ذکر کرده
المصابیح محی السنت ذکر ایشان در کتب از برای آن آورده اند تا سنی از راه حق از باطل معلوم شود
یعنی روایت میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت خط کرد رسول علیه السلام خطرا پس گفت سرور
است راه خدا تعالی پس خط کرد خطها بسیار از راست او و چپ او و گفت سرور علیه السلام است راه حق
و بر هر یکی ازان راهای شیطان است بخواند شمارا بجانب او و بخواند بدوستی اینست راه مستقیم
پس پیروی بکنید آن راه مستقیم را و پیروی نکنید راه ها دیگر پس جدا میکند از شما از راه آن راه حق
از راه باطل معلوم شود و مذهب سنت و جماعت آنست که بنده بگناه کافر نشود اما بخوارج داشتن گناه کافر شود
و خوارج داشتن گناه آنست که دروغ گوید و لغو گوید و غیبت کند و حرام خورد و مومنان را بیازارد و در دل
خود هیچ تری و پشیمانی و متقاضی و های کننده نباشد و بسا کسی که ایمان خود بباد داده باشد و بی
خبر بود و ازینجاست که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که اکثر ما یسلب الایمان عند النزع یعنی
بیشتر که ایمان ازیشان ربوده شود در وقت نزع پدید آید نه چنان بود که آن وقت که ایمان بباد دهند

که آن وقت جمله کافران ایمان آرند اما آن آوردن ایمان ایشان را سود ندارد اما بشومی معصیتها
بسیار و خوار داشتن کتابان ایمان بباد داده باشند و ایشان را آن وقت خبر شود که علم الیقین
عین الیقین شود بدانکه ایمان یکی است اما ایمان آرندگان بر انواع است یکی ایمان آنست که در بهشت
داشت و در آنجا نیز سود دارد آن ایمان مومنانست الحمد لله رب العالمین و یکی ایمان آنست که در این
جهان سود دارد و در آن جهان سود ندارد آن ایمان منافقانست علیهم اللعنت چون در این جهان
ایمان آوردند زن و فرزندان و خون و مال ایشان در امان در آید و تیغ از ایشان برخواست
و آن جهان در درکه اسفل جای ایشان است قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار و یکی ایمان آنست که این جهان سود ندارد و در آن جهان سود دارد و ایمان مسحهٔ
فرعون است که در این جهان ایمان آوردند فرعون علیه اللعنت ایشان را بگشت و ثمرهٔ آن از این
جهان بایشان نرسید اما در آن جهان صدر بهشت جای ایشان باشد و یکی ایمان آنست
که در آنجهان هم سود ندارد و آنجهان هم سود ندارد و آن ایمان یاس کافرانست و ایمان یاس
ایمان نیست اما توبه یاس توبه است هر که بجلال کردهای خدای عزوجل بحرام کردهای خدا تعالی ایمان داشت
وی مومن است و مستدل و مقلدی و ایمان مقلد ایمان است بخبر آمده است که روزی رسول علیه السلام
در مسجد نشسته بود جوانی خوبروی بر شبه اعرابی بیامد در مسجد بر رسول صلی الله علیه وسلم سلام کرد و رسول
علیه السلام جواب سلام باز گفت گفت یا رسول الله دستوری باشد تا در آیم رسول علیه السلام فرمود درآی
درآمد و هر قدمی که میزد از رسول علیه السلام دستوری خواست تا چندانی که قریب یافت پس گفت یا رسول الله
دستوری باشد که بنشینم رسول علیه السلام فرمود که نعم بنشین بنشست چنانکه زانوانش با زانو رسول
علیه السلام می سود گفت دستوری باشد یا رسول الله تا سوال کنم رسول علیه السلام فرمود که گفت
یا رسول الله ما الایمان و ما الاسلام و ما الاحسان یعنی ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست تا
النبی صلی الله علیه وسلم الایمان ان تومن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر و القدر خیره و شره من الله تعالی
و البعث بعد الموت و هو خالق کل شئ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ایمان آنست که بگروی بخدای تعالی
و بفرشتگان وی و بکتابهای وی و بپیغامبران وی و بروز قیامت آخر دمدانی که تقدیر نیکی و بدی همه از خدای تعالی است
و خدای عزوجل آفریدگار همه چیز باشد است گفت الاسلام ان تشهد ان لا الله الا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم شهر رمضان و حج البیت ان استطاع الیه سبیلا گفت اسلام
عن الجابت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنا مسلمانی پنج چیز است اول کلمه شهادت بر زبان

راندن دوم پنجوقت نماز گزاردن سیوم زکوة مال دادن چهارم روزه ماه مبارک رمضان داشتن پنجم حج
اسلام بجا آوردن چون استطاعت بود دیگر واپه آنست که چون جنابت رسد غسل آوردن اما احسان آنست
قال علیه السلام الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک رسول علیه السلام فرمود که احسان
آنست که بپرستی خدایرا عزوجل چنانکه گوئی مر خدای عزوجل را می بینی که اگر تو او را نمی بینی بدرستی او ترا میبیند
که خدای عزوجل ترا می بیند چون سوالها کرد و گفت دستوری باشد یارسول الله تا باز گردیم رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که بلی باز گشت و همچنان تعظیم از مسجد بیرون رفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که یک کس بیرون رود و این سائل را طلب کنید یک کس بیرون رفت و ان سائل را هیچ جائی ندید باز در آمد و
گفت یارسول الله سائل را هیچ جای ندیدیم رسول علیه السلام فرمود که بدانید که آن سائل اعرابی نبود جبرائیل
جبرائیل علیه الصلوة والسلام تعلیم کردن شما آمده بود بنابران بود که در آن وقت نو عهدان بسیار بودند
اعرابی وار در آمدندی و از رسول صلی الله علیه وسلم بی ادب وار سوالها کردندی رسول علیه السلام گفت
که تعلیم شما آمده بود تا بدانید که سوال چگونه باید کردن و اگر طالب علم پیش استاد خود بنشیند بداند که چگونه باید
نشست و اگر کسی از شما سوال کند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست بدانید که جواب چگونه
باید گفتن چون در وقت رسول صلی الله علیه وسلم با موختن علم حاجتمند بودند اکنون در بن وقت بطریق
اولی بود که با موختن علم محتاج باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم الاسلام بدا غریبا وسیعود غریبا کما
بدا فطوبی للغرباء رسول فرمود علیه السلام که اسلام از اول غریب بود و باخر غریب خواهد شد پس خوشا باد
مر غریبانرا و اما مذهب سنت و جماعت آنست که آدمی فرشته را می بیند همچنانکه بچشم دلیل بر حکایت جبرائیل
علیه السلام و دیگر انکه روزی عبد الله بن عباس رضی الله عنه با پدر خویش نزدیک رسول صلی الله علیه
وسلم نشسته بودند چون از پیش رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند عبد الله از پدر سوال کرد که آن
چهارم با که بود پدرش گفت کسی نبود عبد الله گفت که بود پدرش در آمد از بشر دیک رسول علیه
سوال کرد که یارسول الله آن چهارم با که بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دیدگفت پسرم
دید عبد الله رسول صلی الله علیه وسلم گفت مژده مر ترا که پسر تو فقیه خواهد بود که برابر جبرائیل بود علم
پس معلوم آمد که آدمی فرشته را می بیند چنانکه بچشم بیان ایمان کرده آمد اما علامت ایمان ابدا مومن چیست
قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی ثلث من علامات المومن الصلوة والصیام والصدقة رسول علیه السلام فرمود که یا علی
مر مومن را سه نشانست نماز گذاردن و روزه داشتن و صدقه دادن مراد از نماز پنج روزه روزه ماه رمضان
است و مراد از نماز فریضه است و مراد از صدقه زکوة مال است اما علامت اسلام ابدا

مسلم چیست **قال** النبی علیه السلام المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه رسول علیه السلام فرمود که مسلمان آن بود که مسلمانان دیگر از دست و زبان وی در امان باشند علامت احسان ابد چیست و محسن چیست **قال** النبی علیه السلام یا علی وللمحسن ثلث علامات یبادر فی طاعت الله تعالی ویجتنب سن محارم الله تعالی ویحسن الی من اساء الیه رسول علیه السلام فرمود یا علی مر محسن را نشانست پیش دستی کند در طاعت خدا تعالی و دور باشد از نهی کرده ای خدا تعالی و نیکوئی کند در حق کسی که در حق وی بدی کرده باشد هر که این پنج خصلت که نبی الاسلام علی خمس را بجا آرد می آورد وی مسلمان ابد باشد باید که بدین پنج خصلت دیگر عمل کند تا با دولت ایمان از دنیا بیرون رود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم افضل اعمالکم عند الله تعالی التواضع عند الدولت والعفو عند القدرت والسخاوة عند القلت والعطیة بغیر المنت والنصیحة بین العداوة رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین اعمال شما بحضرت خدا تعالی انست که تواضع کند در وقت دولت وعفو کند در وقت قدرة وسخاوت کند با چیزاندک وعطا کسی را که دهی و بر او منت ننهی و چون در میان دو کس عداوتی بود در میان ایشان نصیحت کند و صلح انگیزد و چون بنده بدین منصب رسد موسن محسن شود و عن محسن حسبت **قوله تعالی** ان رحمة الله قریب سن المحسنین تم قسم التوحید بحمد الله والتوفیق والمنة والله الهادی والیه الرشاد **باب اول** در بیان مقدمه نماز و در مناقب امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله و در سبب ولادت او و در رسیدن امانت رسول علیه السلام بحضرت امام اعظم رحمه الله تعالی و این باب مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان مقدمه نماز ابتدا کرده شد در نماز و شروع کرده آمد این کتاب صلوة را بتوفیق و تائیدات خدا تعالی **قوله تعالی** یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة واصیلا و بصلوة رسول علیه الصلوة والسلام تقرب مینمودن مثلا **قوله تعالی** ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدانکه نماز بنای ایمان است و نماز جفت ایمان است و نماز شعار اسلام است و نماز فریضه است بهم بایه و بهم باخبار و بهم باجماع امت اما آیه اینست **قوله تعالی** الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة وجای دیگر میفرماید واقیموا الصلوة واتوا الزکات وجای دیگر میفرماید اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین وجای دیگر میفرماید **قوله تعالی** واقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر وجای دیگر میفرماید واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون واقم الصلوة لذکری تاویل این آیه را روایت میکند خواجه امام زاهد فخر الدین از خواجه اجل سرخسی و وی از خواجه امام شمس الدین حلوائی و وی از قاضی ابو علی نسفی و قاضی ابو علی نسفی رحمهم الله باسناد درست که دیر است تا بر رسول صلی الله علیه وسلم

کرد از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند کدام الصلوة لذکری را معنی چیست رسول علیه السلام فرمود که خداوند
عزوجل در نماز را بر زبان جمله ذکر فرموده و در جمله کتب ذکر فرموده و در قرآن مجید جمیع عبادتی را جنبانی ذکر نفرموده
که در نماز راه از نیاست که مادر مومنان عایشه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سوال کردند از چه معنی که خدای عزوجل
نماز را در قرآن شریف بسیار ذکر کرده و جمیع عبادتی را این مقدار ذکر نفرموده مادر مومنان عایشه رضی الله عنها
را رسول علیه السلام فرمود **قال** علیه السلام من احب شیئا اکثر ذکره رسول علیه السلام فرمود هر که چیزی را دوست دارد
ذکر آن چیز بسیار کند چون خداوند عزوجل باکمال بی نیازی خود در نماز را دوست داشت و ذکر آن بسیار فرمود بنده
را باید که باکمال نیازمندی خود نماز را دوست دارد و بگذارد تا بقیامت در نماز بیچارگی بود گفته آمد اما حدیث
**قال** النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من ترکها فقد هدم الدین رسول علیه السلام
فرمود که نماز ستون دین است هر که دیر ابر پای داشت پس دین را بپای داشته باشد و هر که دیر ابر ترک
اورد پس دینی که دین خود را خراب کرده باشد **قال** علیه السلام الصلوة وجه دینکم فاستقیموا رسول فرمود علیه السلام
که نماز روی دین شماست پس روی دیر از شت مکنید **قال** علیه السلام موضع الصلوة فی الدین کموضع الرأس
من الجسد رسول علیه السلام فرمود که جای نماز در دین همچو جای سر است مر تن را **قال** علیه الصلوة والسلام الصلوة والله
بمنزلة الرأس من الجسد رسول علیه السلام فرمود که نماز مر ایمان را بمنزله سر است مر تن را **قال** علیه السلام الصلوة معراج
امتی رسول علیه السلام فرمود که نماز معراج امت منست **قال** علیه السلام الصلوة نور رسول علیه السلام فرمود که نماز نور است
**قال** علیه السلام علم الایمان الصلوة **قال** علیه السلام المصلی یناجی ربه رسول علیه السلام فرمود که نماز گذارنده با خدا
خود راز گوینده است اما اجماع امت است که بچکس فرضیت نماز را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر گردد
از برای آنکه خدای عزوجل مر نماز را بلفظ ایمان یاد کرده است **قوله تعالی** وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم
تا اگر در می جمله خیرات بجا آرد چنانکه اگر روزه ماه رمضان دارد و حج بسلام رود و عذارد
و زکوة مال بدهد و ختم قرآن کند و مسجد و منبر بیارد و مناره و رباط بنیارد شریعت حکم کند باسلام
وی و جزیه از وی ساقط نشود و اگر این همه نکند اما همین که بصف جماعت در آید و خود را تشبیه کند
بجماعت گذارندگان شریعت حکم کند باسلام وی و جزیه از گردن او ساقط شود و تا اگر بران بانگ
نکند باز روده آرد و العیاذ بالله شریعت حکم کند بقتل او و گردنش را زنند که ترک فریضه از خدای
عزوجل گردد که نماز شعار اسلام است عن ابی کعب رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال
اول ما یحاسب به العبد یوم القیامة الصلوة فان اصلح فقد افلح و انجح و ان افسد فقد
خاب و خسر ابی ابن کعب روایت میکند از رسول علیه السلام اول چیزی که حق تعالی

که خدای تعالی با بنده کند بعد از توحید روز قیامت نماز بود و هر که از عهده نماز بیرون آید امید بود
که حسابهای دیگر بروی آسان شود و نجات یابد والعیاذ بالله اگر عهده نماز اندر نماند حسابهای دیگر
بروی دشوار شود و بماند در دوزخ قوله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون
عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین معنی این آیة را مفسران چنین گفته اند که هر نفس گرو
کرده شود بر آنچه کسب کرده باشد یعنی باز داشته شود در دوزخ مگر اصحاب الیمین ای دست راست که
ایشان در بهشت باشند و ان بدکردار انرا می بینند ان بدکردار انرا از اندر دوزخ ازایشان سوال کنند شما را چه اندر آورد اندر سقر
ایشان گویند ما نبودیم از جمله نماز گذارندگان عبد الله بن عباس میگوید رضی الله عنه که دلیل میکند
که ایشان مومن بوده اند و مسلمان که بشومی بی نمازی و خواری بی نمازی بعذاب اندر گرفتار
شدند اگر کافر بودندی از کفر شکایت کردندی اکنون بی نمازی میگویند و خوار نماز میگویند بعضی مشایخ گفته
اند که بی نماز کسی است که گاه نماز میگذارد و گاه میگذارد و بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که کار
دینرا بر دین مقدم دارد که بجا مسجد عمر فرمود که بنده باشد که در دوزخ هزار سال بماند از خوار نمازی نماز
بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که علم نماز نداند و بی نماز کسی است که علم طهارت نداند که
بنای نماز بر طهارت است عبد الله بن عباس گفته است که مراد از ان مجرمان بی نمازانند
اما بعضی گفته اند که آنها کسانی باشند که بی توبه از دنیا بیرون روند اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمة الله تعالی گفته است که آنها کافران باشند اما این آیة دلیل میکنند که چون ایشان که
جوابی نماز گویند ایشان اول مسلمان بوده اند از نخستین سوال و جواب ایشان از
نماز بود اما از شومی کناهان بسیار و خواری نمازی و بی نمازی ایمان را باد
داده باشند و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشند والعیاذ بالله منها و از اینجاست
که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله گفته است که کودک مومن که بالغ نشود بهمین نخستین چیزی
که بروی فریضه شود نماز بود از برائی انکه تا مال نشود زکوة فریضه نشود و تا
استطاعت نبود حج فریضه نشود تا ماه رمضان نیاید روزه فریضه نشود
و تا جنابت نرسد غسل فریضه نشود اما همین که بالغ شود بر وی نماز فریضه شود همین است
که محمد حسن رحمة الله علیه گفته است که نخستین استاد من ابو یوسف القاضی
بود رحمة الله علیه و انچنان بود که شبی با اول شب نماز خفتن گزارد و هم در آخر شب بانگ شنید
که بامداد برخواست و غسل آورد و هم در مسجد ابو حنیفه رحمة الله و هم گفته است

ابو یوسف بانگ زد بر من که ادب نگاه دار رای کودک و اشاره کرد سوی ابو حنیفه رحمة الله از وسوال کردم گفتم ای امام مسلمانان چه گوئی در حق کودکی که باول شب نماز خفتن گذارده باشد و باخر شب بالغ شود قضا ران نماز خفتن بروی بود یا نی امام اعظم رحمة الله علیه گفت که بود امام محمد حسن گفت برخاستم و بطرف مسجد استاد دران نماز خفتن را قضا کردم ابو حنیفه رحمة الله علیه بدنباله چشم در من نگاه کرد و گفت من در ین کودک رشدی می بینم که روزی مقتدای عالمیان شود که نخستین مسئله از من سوال کرد و آن را باد گرفت و بدان عمل کرد ببرکات لفظ مبارک امام اعظم رحمة الله و بهمت استاد وی محمد حسن را خداوند عزوجل بمنصبی رسانید که تا قیامت هر که میخواند محمد حسن میگوید

## فصل دوم در مناقب امام اعظم رحمة الله تعالی علیه

اورده اند که در زمان امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه سه کس از صحابه محترم بودند رضوان الله علیهم اجمعین یکی انس بن مالک بود دوم رافع بن خدیج بود سیوم عبد الله بن جزء بود و ده کس از کبرای جمع وی بودند چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشر حافی قاضی و داود طائی و نوح بن مریم سهم الجامعی و اسد بن عمرو یعقوب بن حفص و حسن زیاد و زفر و مالک رحمهم الله علیهم اجمعین مرویست که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله شب بر دست راست بیاسودی چند مسئله وضع کردی چون بر دست چپ گشتی همه را جوابها گفتی بامداد بمسجد آدینه کوفه آمدی اصحاب تفاسیر بر دست راست وی بودندی نشستی و اصحاب اخبار بر دست چپ وی بودندی نشسته و ده کس کبرای جمع وی بودند در پیش وی بودندی نشسته امام اعظم رحمة الله مسئله آغاز کردی صاحب تفسیر ان بتفسیر باز گشتندی و اصحاب اخبار ان باخبار باز گشتندی و کبرای جمع وی باجتهاد خود باز گشتندی و انچه وی گفته بودی هم بآیة و هم باخبار و هم باجماع امت ایشان راست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این مسئله که شما وضع کردید هم بآیت و هم باخبار و هم باجماع امت راست آمد امام اعظم رحمة الله از شادی آن تکبیر گفتی و کبرای جمع وی بر موافق وی تکبیر گفتندی و از تکبیر ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمة الله مسئله وضع کرده است که هم بآیة و هم باخبار و هم باجماع امت راست آمده است ایشان نیز بر موافقت ایشان تکبیر گفتندی و ازینجاست که امام شافعی رضی الله عنه گفته است که جمله عالمان در فقه عیال ابو حنیفه رحمة الله علیه اند یعنی همه زیر دست وی اند ابن شریح رحمة الله علیه گفته است که روزی یکی شافعی مذهبی خواست تا در حق امام اعظم رحمة الله طعنه کند شافعی مذهبی دیگر وی را منع کرده گفت که شرم نداری که در حق کسی طعنه میکنی که رسول عم در حق وی این تشریف فرموده است قال علیه السلام فهو سراج امتی معنی حدیث انست که رسول عم فرمود که ابو حنیفه چراغ امت منست سه بار این الفاظ زبان

مبارک رسول عم رفت خدائی عزوجل ویرا چهار دانگ ونیم علوم مسلم او گردانید اگر چهار بار گفتی کل علوم ویرا
مسلم شدی و ویرا ایچکس خلاف نکردی اکنون اشکال آید که چهار دانگ ونیم علوم چگونه بود قال ابن علیه السلام
حسن السؤال نصف العلم سوال نیکو نیم علم است قال النبی صلی الله علیه وسلم العلم خزائن الله تعالی ومفتاحها
السوال رسول علیه السلام فرمود که علم خزانها پروردگار است وکلیدی سوال است اما جواب سخن شافعی
رحمة الله علیه که العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفة رحمة الله تخریجی است که مسئله از هشت تیر بیرون نیاید
انچه سوال است چهار تیر است وآن مر ابو حنیفه را مسلم است وانچه جواب است چهار تیر دیگر است دو تیر دیگر
تیر ازین چهار تیر جواب مر ابو حنیفه را مسلم است وکسی مر ویرا خلاف نکرد پس چهار تیر سوال و دو تیر از جواب
که جمله شش تیر شود مر ابو حنیفه را مسلم آمد ماند دو تیر دیگر که دانگ نیم باشد مر ابو حنیفه را در ین دو تیر خلاف کرده
اند و دی مر ایشانرا تصدیق نکرده است پس ازین دو تیر دیگر در میان ایشان قسمت کرده شده یک تیر مر ابو حنیفه را
مسلم شد و دیگر یک تیر مر جمله علما را عالم را پس از هشت تیر هفت تیر مر ابو حنیفه را مسلم شد و یک تیر مر کل علما را
و یک از هشت قسم زمانرا باشد در میراث پس درست شد سخن شافعی العلماء کلهم فی الفقه عیال لابی حنیفة رحمة الله
علیه اما باید دانست که علم بر دو نوع است یک نیمه سوال است و یک نیمه جواب انچه سوال است مر ابو حنیفه را مسلم
است وانچه جواب است دانگ نیم مر او را مسلم است و در دانگ نیم دیگر ویرا خلاف کرده اند و دی نیز
مر ایشانرا تصدیق نکرد اتفاقست که جمله سوالاتی که کرد امام اعظم ابو حنیفه نیکو کرده است پس یک نیم علم
ویرا مسلم شد بحکم حدیث رسول علیه السلام و دران نیمه دیگر که جوابها گفت در دانگ و نیمش همه علما متفق اند
که همچنان است که امام اعظم گفته است رحمة الله علیه اما در دانگ و نیم دیگر بعضی قبول کرده اند میگویند جواب
همانست که وی فرموده است می آرند روزی در جمع امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله دانشمندی اهل برخاست و گفت
ای امام مسلمانان شما هر گز مسئله فرموده اید که گفتن ازان شما را پشیمانی افتاده باشد امام اعظم رحمة الله علیه
گفت بلی گفته ام و انچنان بود که وقتی نزد یک من فتوی آوردند که زنی جاریه وفات یافته است و فرزند در میان
بطن وی می جنبد حکم من جواب آن نوشتم که پهلو چپ بر ابشکافید وان فرزند را بگیرید من نمیدانم آن فرزند
بقا یافت یا نی من باری فرمودم تا ضرری بدان میت رسانیدند همان دانشمند گفت که مبادا هرگز شما را
درین پشیمانی آید که ان فرزند من بودم ببرکات لفظ مبارک شما خداوند عزوجل مرا بدین منصب رسانید نقل آورده اند
که چون مهتر عالم صلی الله وآله را بمعراج بردند شنیدند انچه شنوانیدند وی دید انچه نمودند وی مناجاة کرد الهنا پروردگارا
در امتان پیشین مردی بوده است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردمان فایده گرفتندی
اکنون در امت من که خواهد بود خطاب حضرت عزت در رسید که یا محمد در امت تو مردی خواهد بود

نام وی نعمان بن ثابت است و کنیت وی ابو حنیفه و مولد وی از کوفه باشد وی علم بیان کننده هر یک مسئله
از علم بیان کند که نبیت ما قدرش بیش ازان شود که بیانها پرا حکمت کند آنکه رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود
فهو سید لهذه امتی مصنف بدین لفظ جز بیان نبی مبارک رسول رفت خداوند عزوجل جهار دانگ و نیم علوم وی را مسلم کرد انید
بسان طریق که یاد کردیم چون رسول علیه السلام از معراج باز آمد انس بن مالک رضی الله عنه طلب کرد فرمود
یا انس سیاتی من بعدی رجل اسمه نعمان بن ثابت فهو سراج امتی و کنیته ابو حنیفه یا انس بعد از وفات من مردی
خواهد بود که نام وی نعمان بن ثابت باشد و کنیت وی ابو حنیفه و مولد وی از کوفه وی علم بیان کند و نور و کار وی
در قیامت سلام من بوی رساند یا انس امانت من بوی دهی یکروایت است که لقمه بکند و بانس داد و یکروایت است که خرما
بکند بانس داد و یکروایت است که اب دهان مبارک خود را در دهان انس کرد و ان امانت دهان انس رضی الله عنه گردید
تا بروزگار ابو حنیفه انس رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله من این کودک را کجا بینم گفت تو در
خانه کعبه نشسته باشی و احادیث من بیان میکنی که کودکی با پیراهن تو فرود آید نام وی بر وی کنیه وی بر وی سلام من
بوی برسانی و امانت من بوی دهی فصل سوم سبب الاداء امام اعظم رحمة الله ولادت امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
بود که روزی خواجه ثابت پدر امام اعظم رضی الله عنه با بی شکسته بود تا طهارت سازد و نا گاه سیبی آورد و خواجه را بدان سیب بگرفت
افتاد خواجه آن سیب را بگرفت و پاره بگزید و بخورد خواجه را بخاطر آمد پشیمانی که این سیب را بجاست و ملک کیست و از باغ
کیست همین بفراغ خاطر تو میخوری اگر قیامت تر از برای این گزیده سیب سوال آید چه جواب گوئی خواجه ثابت طهارت
تمام کرده آن سیب بگزیده را بگرفت و لب لب آن آب بالا میرفت با باغی رسید که این آب از آن باغ بیرون
می آمد خواجه ثابت با این باغ در آمد مردی را دید که بیگرد او زوی سوال کرد که این باغ ملک شما هست گفت هست
گفت این سیب باغ شما هست گفت هست خواجه ثابت گفت من این سیب باغ تو گزیده خورده ام
از انفروش تا تخم یا بجل کن آن مرد با غبان دید که این مرد بزرگوار هست سیمای صالحان دارد و
مرد فرد یگانه زمانه هست گفت نفروشم گفت من شرطی دارم اگر آن شرط بجا آری من ترا بجل کنم خواجه
ثابت گفت شرط چیست گفت دختری دارم بهر دو گوش کر و بهر دو چشم نابینا و بزبان گنگ و بهر
دو دست شل و بهر دو پای مفلوج اگر این دختر مرا بزنی قبول کنی من این گزیده سیب ترا بجل کنم
و اگر قبول نکنی بجل نکنم خواجه ثابت با خود تامل کرد و گفت از برای گزیده سیب من این شخص را چگونه
بگردن کنم باز گفت که دنیا و بیرا بگردن کنم بهتر ازان باشد که حصمی گزیده سیب را
بقیامت با خود برم خواجه گفت که چنین کنم دو گواه بیاورند و عقد کردند چون شب در
آمد خواجه نماز خفتن گذارده و بخلوت جای رفت جوانی خوبروئی صاحب جمال نزدیک

نزدیک خواجه درآمد خواجه از وی تحاشی کردن گرفت جوان گفت ای خواجه چرا تحاشی میکنی که من عیال حلال تو ام
خواجه گفت پدر تو همچنین بمن نگفته است جوان گفت همچنان است که پدر من گفته است اما آن سخن را تاویل است دیگر
وی آنست که بهر دو گوش کرام تا از مادر وجود آمده ام هیچ ناشنیدنی نشنیده ام و بهر دو چشم کور مرد تا از مادر وجود آمده
ام غیر از شما و پدر و مادر بزرگوار خود هیچ عورتی را ندیده ام و زبان کتم که تا از مادر نیامده ام هیچ نامحرمی نگفته ام و بهر دو دست
سلم که تا از مادر نزاده ام هیچ نامحرمی نگرفته ام و بهر دو پای مفلوج که تا از مادر زاده ام پیش از این خانه بیرون نرفته ام آنگاه جوان
از خواجه سوال کرد که شمار عقل چند است و شهوت چند خواجه گفت مرا نه تیر عقل است و نه تیر شهوت جوان گفت مرا عقل
چند و شهوت چند خواجه گفت مر عقل یک تیر و شهوت نه تیر جوان گفت من با وجود یک تیر عقل های بر سر نه تیر شهوت
نهم و بعبادت حق مشغول شوم بشکرانه این که خدای عز و جل مرا چنین جفت حلال نیکو رسانید خواجه گفت که من نیز
باکمال نه تیر عقل های بر سر یک تیر شهوت نهم و بعبادت حق مشغول شوم که خدا تعالی مرا چنین جفت ها رسانیده
هر دو بعبادت حق مشغول شدند تا آخر شب ایشانرا خول افتاد و سبب ان دخول ایشانرا فرزندی متولد شد ابو حنیفه
رحمة الله علیه پس لقمه چنان باید داشت تا فرزند چون ابو حنیفه رحمة الله بود **فصل در بیان سبب رسیدن امانت**
رسول علم آن و بعد وفات رسول علم که سر سالی انس بن مالک رضی الله عنه بسفر قبله میرفتی و بر در خانه تعبد بیامدی
و نشستی و احادیث رسول علم بیان کردی ابو حنیفه رحمة الله خورد سال بود پدر و برا با خود بسفر قبله برد چون حج
سلام گذارده ند ابو حنیفه رحمة الله انبوهی را دید بر در خانه کعبه از پدر پرسید که آن چه انبوهی است پدرش گفت بایی
هست از یاران رسول علم عمر فراوان یافته است و سالها در خدمت حضرت رسالت پناه بوده است که هر سالی
می آید بدر خانه کعبه احکام شرع و احادیث رسول علم بیان میکند ابو حنیفه رحمة الله پدر را گفت مرا به برتا به نیم پیش
و برا بگذارم گفت مرا در هوا کن تا ویرا به نیم پدر و برا در هوا کرد انس بن مالک را امید بد و لیکن سخن او را نمی شنید پدر
را گفت مرا در جمع انداز تا پیش او فرود ایم پدرش و برا در انداخت پیش انس رضی الله عنه فرود آمد انس نگاه
کرد کودکی را دید در پیش خود انس رضی الله عنه را حدیث رسول علم پیش خاطر آمد گفت تو چه کسی گفت من
یکی کودکم از مومنان گفت نام تو چیست گفت نعمان بن ثابت گفت کنیت تو چیست گفت ابو حنیفه گفت
مولد تو کیست گفت از کوفه پس انس گفت که بغلهای من بگیرید و در هوا کنید بغلهای ویرا گرفتند
و در هوا کردند گفت ای اهل عرفات و حاجیان شما گواه باشید که من امانت و سلام رسول علم بدین
کودک میرسانم و آن امانت بیرون کرد و بوی داد و بگرد انیدن است انس رضی الله عنه تا بدین
تحفی داد و ابو حنیفه نخعی بجماد داد و جماد رحمة الله علیه نگاه داشت تا بزرگ
ابو حنیفه رحمة الله آنگاه بوی تسلیم نمود و آورده اند که امام اعظم رحمة الله علیه شبور نخورد

خورد سال بود که بمعنی بسیار فتوی بغداد و یا نرا خطا میگرفتی و جواب باصواب میگفتی ناروزی فتوی آوردند
نزدیک حماد رحمة الله علیه حماد جواب نتوانست داد فرمود که آن کودک را طلب کنید تا این فتوی را جواب گوید
ابو حنیفه را طلب کردند حماد گفت ای کودک بسیار فتوی بغداد و یا نرا که بر خطا کرفتی و جواب باصواب گفتی
اینک فتوی آورده اند این را جواب می باید داد ابو حنیفه گفت که ای استاذ بزرگوار جواب گویم بشرط
انکه منبری بنهید تا من برآیم بر آنجا سخنی کویم حماد رضی الله عنه فرمود تا منبری بنهادند ابو حنیفه رحمة الله
برآمد و خطبه بلیغ کرد و استاذ ان را دعا کفت انکاه گفت که ای استاذ بزرگوار آن امانت را که حضرت رسالت
از برای من داده است و آن امانت بشما رسیده است امروز در جمع بر خیزید و کرم کنید و آن امانت را بمن
رسانید تا بهمت شما شاد مانه کردم حماد امانت بوی داد و آن امانت را امام اعظم بخورد و در حال در باطنش
در باطنش بجوش آمد چنانچه آب چشمه بجوش آید و آن اثر معجزه رسول عم بود و آن اثر باقی است تا بقیامت
و هیچ طالب علمی نبود که بر اهمین اثر این معجزه نبود که امروز یکخط سبق گیرد و روز دیگر دو خط گیرد و روز
دیگر سه خط بگیرد و بدان علم بزرگ شود فائده بسلمان رساند انکاه فتوی خواست فتوی بوی دادند و در
فتوی این بود نوشته که ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق امام اعظم رحمة الله گفت که ازان روی که توفیق
تاثیر خداوند است آن نا مخلوق است ازان روی که تصدیق و اقرار ماست مخلوق است همه این جواب را
آفرین کردند و امام حماد در حال او نظر کرد و امام اعظم مقتدای عالمیان شد **فصل چهارم** در عهد امام
اعظم رحمة الله علیه مردی بود که وزیر ابو جعفر منصور کفتندی و او از کسی چیزی نمیخواست و وزیران و اشتند
تا از هر خانه دانکی بستانندی اسم ابو منصور از دی برداشتند و اسم دوانقی بردی نهادند یعنی دانکی دو
دوانقی مر ابو حنیفه را دشمن میداشت از بهر آنکه فرمان برداری وی نمیکردندی و این دوانقی خلیفه
ناحق بود از بهر آنکه فرزندان خلیفه بر جای بودند و لیکن وی بظلم خلافت را کرفته بود ابو حنیفه رحمة الله
در روزکار ابو جعفر دوانقی بود بردی شدید شد که ابو جعفر دوانقی خلیفه بود و ابو حنیفه رحمة الله را
هر کاری که ابو جعفر فرمودی نکردی بنا بر آن بود که آن وقت وی هنوز خلیفه بحق نبود بعد از ان
خلیفه بحق شد و ابو جعفر مر ابو حنیفه را کفت قضا بکیر امام اعظم قضا نمیکرفت بحکم حدیث رسول عم
من اعطی قضاء فقد ذبح بغیر سکین رسول عم فرموده است که هر که قضا کرفت خود را کشت بی کارد و دیکر رسول
عم میفرماید **قال** عم ان فی النار طواحین لا یطحن فیها الا راس القضاة رسول فرموده که در دوزخ آسیا
سنکهای است آنچنین که سرهای قاضیان را آس کنند مراد ازان قاضیانند که در دنیا میل کرده باشند و جانب
شرع نرسیده و حق را بوشیده و از حق تعالی نترسیده باشند و بحکم حدیث قضا نمیکرفت و ابو جعفر بردی متین

پیوسته شدید شده بود تا عالمان آن وقت مردانغی را گفتند که روزی جمع شویم و ابو حنیفه را بطلبیم تا قوادرا
اندکی کار فرمائی تا او بکند تا از وی خوشش دل شوی تا روزی جمع شدند و مر امام اعظم را طلب کردند چون ابو حنیفه
بیامد دوانکی کاردی پیش ابو حنیفه داشت امام این کاردرا بگرفت و قلمی تراشید و در دست وی بنهاد و چون
ان قلم را بگرفت بدنبالا چشم در ایمه نگاه کرد یعنی امام ما مور امر من شد کاری من کرد و گفت ابو حنیفه را نیکو
تراشیدی ابو حنیفه گفت به ازین تراشم دست دراز کرد و قلم بگرفت و بر زمین نهاد و بشکست و گفت
ترا شیدم و ما مور امر تو شدم اما روا ندا شتم که تا بقلم تراشیده من ظلم نویسی پس ابو جعفر دوانقی شدید تر شد
و ابو حنیفه را باز داشت و جلادی را که نام وی مهروانی بود او را فرمود که مر ابو حنیفه را چوب زن وی
چوب نزد و ابو حنیفه رحمة الله علیه روزی گفته بود که مرا منع وجهود و ترسایان چوب نزنند و روزی
دیگر گفته بود که عوانی که توبه کرده بود خطر دارد که کافر شود ابو جعفر گفت که یافتم از ابو حنیفه حجتی که اینها دشمن
دارد که ویرا چوب زنند ترسایا نرا طلب کرد و گفت باید که ابو حنیفه را چوب زنید گفتند هزار دینار بدهیم
و ابو حنیفه را چوب نزنیم و جهود انرا طلب کرد ایشان نیز همچنان گفتند و مغان نیز همچنان گفت بعد
ازان روزی عوانی توبه کرده را آوردند و گفتند که می باید که ابو حنیفه را چوب زنی در آمد و ابو حنیفه رحمة الله
علیه را چندانی زد که از خود بیخود شد آن وقت بیرون آمد مر ابو جعفر را زمین بوسه کرد و چنین می ارزید که تا
دو هفته بزدند چون هفته سیوم شد بیرون آوردند روی سوی مهروان کرد و گفت ای مهروان اخر
چه جنایت داریم باری چندانی بباید که جراحت نیکو شود آن وقت بزنید ان وقت دل مهروان بسوخت
و او را چوب نزد و بخانه در آورد و خبر با بو جعفر رسانیدند که مهروان او را چوب نزد ابو جعفر گفت مهروان را
باید که از پیش تخت من دور شود و مهروان گفت از پیش تخت تو دور شوم بهتر که از رحمت خدای عزوجل
بعد ازان ابو حنیفه رحمة الله را پیش خود در آورد و قدحی پر از زهر بدو داد تا بخورد ابو حنیفه را معلوم شد
بر خاست و روان شد ابو جعفر گفت که یا ابو حنیفه کجا میروی گفت انجا که فرستادی اما تو باری جهد کن
تا نمیائی چون بخانه در آمد حماد را که پسرش بود گفت که ای پسر چون گذشته شوم مرا در خانه بنهی چندانی که گفت
دکوی فروشنید چون ابو حنیفه وفات یافت حماد همچنان کرد در خانه بنهاد و تشبیهی کرد که تا سر خاک میرفت
باز میگشت پس آن مدعیان که بودند گفتند که ابو جعفر را نباید که ازین پشیمانی آورد و بر ما شدید شود پس
تدبیر کردند که میرویم و خاک ابو حنیفه رحمة الله را بکاویم و او را بکشیم و سگ را در خاک بنهیم همچنان کردند چون
برفتند خاک ابو حنیفه بکاویدند ابو حنیفه را نیافتند سگی را اندران خاک بنهادند و باز گشتند چون بگذشت روز ابو جعفر
ازان کار پشیمان شد ایشان گفتند چرا پشیمان میشوی ازیرا که کسی که وی در خاک سگ شده است او را چون آمد او را

واو را استوار نداشت ایشان گفتند اگر استوار نداری کسی با ما بفرستید تا به بیند چون برفتند و بکاویدند
سگی اندرون خاک یافتند حماد را که پسر ابوحنیفه بود طلب کردند و گفتند که پدر تو چه خصلت داشت که در خاک سگ
گشته است حماد گفت رحمة الله معاذ الله کسی که بر یک طهارت چهل سال نماز خفتن و نماز بامداد را بگذارد
و در پهلوی راست که خسپد هزار مسئله وضع کند و بر پهلوی دیگر دو هزار مسئله را جواب گوید چنین کس در خاک چگونه
سگ شود حماد گفت پدر مرا شما هم دیده بودید جمله میگفتند که دیده بودیم گفت اگر اکنون به بینید نشناسید گفتند
بشناسیم دست ابوجعفر را بگرفت و در خانه تاریک در آورد و چادر شبی که بر روی ابوحنیفه رحمة الله علیه بود برداشت
همچنان که در خانه آفتاب افتاد چنگونه روشن شود چون آن چادر شب را از روی ابوحنیفه برداشت خانه همچنان
روشن شد و جمله بسیار ابوحنیفه رحمة الله وضع کرد و درس وی یعقوب بن ابراهیم الحفص الانصاری قاضی بغداد
وی ابو یوسف القاضی و عالم ربانی محمد بن الحسن الشیبانی و عالم زاهد داود طائی و عافیت القاضی و نوح بن مریم
الجامعی و اسد بن عمرو ابراهیم بن یعقوب بن حفص و حسن بن یاد و زفر و مالک ابوحنیفه مروی بود که سه کس را
از اصحاب دیافته بود یکی انس بن مالک و دیگر عبد الرحمن و دیگر عامر بن طفیل را هیر کی از این سه کس خلق بسیار
کرده و از ده هزار حدیث که فصل وی منسوخ شده است یاد دارد تا ناسخ به پیدا بود ی و ابوجعفر را وزیری بود در نسب
دانا و دوستدار امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدرس سبق امام اعظم رفتی تا روزی بدکویان ابوجعفر را از وزیر
خبر رسانیدند که وی دوستدار امام اعظم ابوحنیفه است رحمة الله و پیوسته بدرس سبق وی میرفتی تا روزی بگویان
ابوجعفر را از طرف وزیر سخن بدر رسانیدند که وی دوستدار ابوحنیفه است و شما را اندیشی پیش میکند یعنی نزدیک شما
زیاده از وزیری کاری ندارد و اگر نه رجوع خاطر کل بوحنیفه بود همه بخاطر او با ابوحنیفه همت ابوجعفر وزیر را طلب
کرد و گفت که ای ابله چرا با کسی دوست داری که ویرا شجاعت بود و سخاوت بود و علم بود و حلم بود و نیکوئی
بود و تقوی بود و زهد بود وزیر گفت ای امیر المومنین این همه که شما گفتی در ابوحنیفه رحمة الله علیه چه هست
اکنه شما را ملامت نیفزاید گوش دار بدتا یکان یکان با شما بگویم از شجاعت وی ان بود که روزی
در مسجد نماز میگذارد و ماری عظیم سهمگین از سقف مسجد فرود افتاد جمله نماز بر
خود تباه کردند الا ابوحنیفه رحمة الله که نماز بر خود تباه نکرد و ان مار را سه نعلین متفرق بزد
و در سه رکن مار سست شد چون نماز تمام کرد مار را تمام کرد و در صلوات خواجه امام سرخسی رحمة الله علیه
آورده است که ان مار را بر کشیدند سیزده من بود بسنگ ری نام ملک در صلوات خواجه
امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه آورده است که ان مار را بر کشیدند سیصد من بود بسنگ
ری که هر یک من از ایشان شصت مد و نه درم سنگ است این بود شجاعت امام اعظم رحمة الله

واز سخاوت وی آن بود که روزی بسفر دریا میرفت بازرگانی جوان مردی نزدیک امام اعظم بیامد گفت
امام مسلمانان بدان دیار که شما میروید من چند نقره دارم گرده ام وخطها داده ام مر آن نقره حاصل میشود
واینی بی از شما مرا حاصل نمیشود لحظه توقف کنید تا من آن نقره ها را بیارم تا شما قبل من بصاحب نقره ها
را رسانید وخطها مرا بستانید وبیارید امام گفت همچنین کنم آن جوانمرد بطلب آن نقره ها رفت بازار امام در نشست
رهبت شده بود کشتی بانان بی رضا امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله کشتی را لیک کردند چون امام اعظم رحمة الله
بران دیار رسید بازرگانها بگرد و نقره ها حاصل کرد و نقره های بوی داد و آن خطها را گرفت و بیاورد چون
امام اعظم رحمة الله از آن بازرگانی باز آمد همان جوانمرد باز آمد و گفت ای امام مسلمانان لحظه توقف نمودی
تا من آن نقره ها را بیاورده می تا شما با خود ببردی و دادی تا وام من گذارده شدی امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
گفت ان اشاء الله من نبود از کشتیبانان بود که ایشان پاره بی ادب تر می باشند ما تو اندیشه مدار که من خطها
ترا بستانیدیم و آوردم چون خطها بیرون کرد بوی داد آن جوانمرد رفت و آن نقره ها را بیاورد امام اعظم رحمة الله
نگرفت آن نقره ها را ازوی و گفت من در کتاب مسئله حنین وضع کرده ام که هر که وام کسی را بی اجازت وی
گذارد آن ازوی تبرع بود و شرع راحق طلب نبود و این نقره ها مرا نشاید گرفتن لحظه سرمایه خود را بیک مسئله بر
باد داد این بود سخاوت امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله وعلمش آن بود که پیش از آنکه من وزیر شما نشده بودم شما را
وزیری بود نیک ظالم ویرا همسایگی من خانه بود وی بطرف دیوار خانه خود چاه آبی کنده بود و هر چند روزی
نم بر میداد بسبب آن نم دیوار فرو میرفت وی مر الظلم میگفت که بر دیوار برآرکه مشترک است و من در
رفع وی مانده بودم مسالها و میگفتم که این چاه چرا کرده مرا میگفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام اعظم
رحمة الله علیه مشورت کردم امام اعظم رحمة الله علیه فرمود که تو نیز طرف دیوار خود را موازی چاه وی چاهی کن
واز امبر رکن تا ازان مبر زیاده وی سرایت کند و بش متغیر شود و چاه خود را بنا باز دتو از ظلم وی خلاص یابی
واگر گوید چرا کردی تو نیز همان گوی که در ملک خود تصرف کرده ام همچنان کردم امبش متغیر شد آن چاه را
با بنا شست من از ظلم وی خلاص یافتم این بود از علم امام اعظم رحمة الله علیه واز حلمش آن بود که همسایگی
وی جهود بی خانه بود و آن جهود علیه اللعنة را مبر بالا بود و ویران شده و از آن مبر بطرف خانه امام اعظم رحمة الله علیه
سرایت کردی و ابو حنیفه رحمة الله شب طغاری نهادی آنچه سرایت کردی صبحدم بدست مبارک از ایرون
انداختی روز را نیز چنان نهادی آنچه سرایت کرده بودی وقت نماز خفتن بدست مبارک خود بیرون انداختی
وان جهود بی خبر بگردی تا یکروز رباداد یکاه را بدست مبارک گرفته بیرون می انداخت
آن جهود یکاه را از خانه بیرون آمده بود بدید که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه انرا بیرون می انداخت

آن جهود گفت ای امام مسلمانان بمانا که شمار او رخانه مبرزی نیست گفت هست اما اگر ان تیر سیدی امام اعظم
رحمة الله باو نگفتی از غایت حلم خود که پیغامبر علیه السلام مبعوث میاید اگر موالی و دان کان کافر ایمانا نکه از خانه تو
سرائیت میکند جهود گفت ویرا ست که همچنین است یا امروز واقع شده است امام گفت تحقیق از شما پانصد
سالهای شنید که من این واقع را می گفتم جهود گفت یا امام مسلمانان من شمارا می آزمودم که در دین خود صبر و
تحمل شما تا چه غایت است چون بر من روشن شد اکنون اسلام عرض کن که این این تو جز دین حق نیست که
از برای جهودی چنین بزرگی سالها در رنج من بود و بادی نکوید امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله اسلام
عرض کرد آن جهود اسلام آورد بهر کات حلم امام اعظم رحمة الله و از راست گوئی وی آن بود که شما
در فلان وقت از من دیبا خواستید بدین کرده بدین صفت من از شما شش ماه همان خواستم بازرگانرا بر
و شام و چین فرستادم و نتوانستم حاصل کردن با امام اعظم رحمة الله مشورت کردم وی گفت که مرا بچین
دیبا است رفت و دیبا بیاورد دیدم که بر از آن بود که شما خواسته بودید گفتم ای امام مسلمانان می باید که
این را بسرمایه بمن فروشید گفت همچنین کنم گفتم چه مقداری باید گفت یک دینار گفتم ای مسلمانان بر من
فسوس میکنی گفت والعیاذ بالله که با هیچ کافری فسوس نکنم خاصه برادر مسلمانان فامن از چین دیبا
ده خریده بودم نه را باز فروختم و این یکی مرا بیکدینار مانده است از من همان یکدینار گرفت نه کم گرفت و نه
زیاده این بود از راست گوئی امام اعظم رحمة الله و از تقوی وی آن بود که روزی بصحرا بیرون رفته
بودم و گرما گرم حجاز بود با همه در سایه درخت آسودیم الا امام اعظم که وی همچنان در آفتاب نشسته بود
گفتم ای امام مسلمانان چرا در سایه این درخت نمی نشینی گفت مرا از خصم این درخت چیزی یافتنی است
نمی باید ایستاد که رسول علیه السلام فرموده است کل قرض جر نفعا فهو ربوا هر که از غریم خود بهره چیزی
چیزی نفع کند آن در معنی ربوا شود و مرا از خصم این درخت چیزی باید ستدن من در سایه درخت
وی نیاسایم تا ربوا در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم رحمة الله علیه و از زهدوی آن بود
که چون بسفر قبله رفت و حج اسلام بیاورد و انگاه کلید خانه را از مجاوران درخواست کرد تا در را
شبی در کعبه کنارند مجاوران گفتند ای مسلمانان ما کلید این خانه را بکسی نداده ام اما حق شما بزرگ است
کلید خانه بوی دادند و در خانه را گشادند جمله خانه بمحاسن مبارک خود جاروب داد و پاک کرد انگاه
میان دو ستون بایستاد و دو رکعت نماز شروع کرد و در رکعت اول پای چپ را بر پای راست نهاد
و یک نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم پای راست را بر پای چپ نهاد و قرآن را ختم کرد چون
چون نماز تمام کرد بصحن دمید انگاه گریست و مناجات کرد الهی ما عبدناک حق عبادتک

عبادتک ولکن عرفک حق معرفتک فبسبب نقصان خدمت لکمال معرفتہ فہتف ہاتف من اجانب البیت یا ایہا

قد عرفت فاخلصت المعرفت وخدمت فاختفت الخدمۃ فقد عرفنا لک ولمن اتبعک وکان علی ذہبکای ا

قیام الساعۃ یعنی مناجات کرد کہ الہا پروردگارا ابو حنیفہ ترا بسزا شناختن بشناخت ولیکن بسزا ترا پرستیدن

نتوانست پرستیدن تقی آواز داد از چہار کنج خانہ کعبہ کہ ہم بسزای شناختی وہم بسزای پرستیدنی

ترا مرزیدم وتا بقیامت ہر کہ بر مذہب تو رود و پیرو تو مرزیدم این بود از زہد امام اعظم رحمۃ اللہ **قال**

علیہ السلام من استوی یوماہ فہو مغبون رسول علیہ السلام فرمودہ است ہر کہ امروز وی بہ دینہ وی برابر است

وی مغبون است یعنی زیان کردہ است وہر کہ امروز وی کم از دینہ است وی ملعون است وہر کہ امروز

وی بہ از دینہ است وی مرحوم است یعنی رحمت کردہ شدہ است علماء دین تامل کردہ اند کہ چہ کا

کنیم کہ امروز ما بہ از دینہ شود ہر کسی چیزی اختیار کردند بعضی گفتند نماز گذاریم امروز دو رکعت نماز کذا نیم

روز دیگر چہار رکعت باید گذارد و در روز دیگر شش رکعت باید گذارد و این را ہم پایان ندیدند بعضی

گفتند صدقہ دہیم این را ہم پایان ندیدند و بعضی گفتند قرآن خوانیم این را پایان ندیدند و بعضی

گفتند روزہ داریم گفتند ہر روزہ برابر است اتفاق علماء بدین افتاد کہ ہمین علم آموزیم کہ امروز چیز

بیا موزیم کہ دینہ آموختہ نباشیم پس امروز ما بہ از دینہ بود **نقلست** کہ از امام اعظم رحمۃ اللہ

سوال کردند کہ از چہ معنی است کہ ہمہ عمر خود را در علم فقہ صرف کردی در آموختن و استخراج مسایل وی

مبالغت نمودی و در علمہای دیگر نی گفت رسول علم فقہ را دوست دارد من بدان سبب در علمہای

دیگر شروع نکردیم و دیگر در ہمہ علمہا کہ شروع کردم چون تامل کردم در ہر کی آفتی دیدم اول در علم

طب شروع کردم کہ در وی تن آسانی و منفعت دنیا است چنانچہ العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان

چون تامل کردم گفتم کہ اگر بیماری بود کہ در او اجل نزدیک رسیدہ باشد ہر چند کہ من در او دارو دہم

ہم ہیچ منفعت نکند پس من عمر و مال خود را ضایع کردہ باشم و دیگر انکہ طب حرفات ترسایانست مرا

آمد از حرفت ترسایان مبالغت کردن کہ ہم کار حرفتکان من مخالف دین من باشند و دیگر در کسب دنیا

شروع کردم کہ کسب کردن ہم سنت انبیا است علیہ السلام **قال** النبی علیہ السلام ان اللہ تعالی

یبغض الشاب الفارغ رسول علم فرمود کہ خداوند عزوجل خشم میگیرد جوان فارغ را و روزگار فسوق گذرانندہ

دشمن دارد **قال** النبی علم ان اللہ یبغض الصحیح الفارغ رسول علم فرمود کہ خداوند عزوجل تندرست فارغ را

دشمن دارد یعنی کسی باشد کہ تن پروری کند نہ کار دنیا کند و نہ کار آخرت و عمر خود را ہمیشہ بتفکت گذراند من

چہار بسیار کردم و کسب حاصل کردم تا ازین دو کہ وہ نباشم چیزی دنیا دوست داشتم ولیکن دل بروی نہادم

کرده دهی دینار اس همه خطاها است **قال** علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة وترک الدنیا راس کل عبادت و دیگر در علم اصول مبالغت نکردم که دروی تعزیدن و یا تعزائیدن هست ترسیدم که کار صعب هست از راه باریک لختر از م وجب و دیگر در علم مناظره مبالغت نکردم که بیزار است دروی وخطا بود مرا از دون آورده اند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک رسول علیه السلام رفت بسوالی چون نزدیک رسول عم آمد ان سوال بروی پوشیده شد حضرت رسول عم بنور نبوت بدانست گفت یا علی آنچه آورد امیر المومنین علی گفت یا رسول الله عم بسوال آمده بودم اما ان سوال از من پوشیده هست رسول علیه السلام فرمود یا علی در راه از توچه در وجود آمد گفت یا رسول الله عم از من چیزی در وجود نیامده است رسول عم فرمود یا علی نیک تامل کن چون تامل کرد گفت یا رسول الله عم در راه جهودی پیر پیش از من میرفت من ازوی بتعجیل درگذشتم رسول عم فرمود که یا علی بی ادبی کرده برو ازان پیر بجلی بخواه امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک ان پیر جهود آمد و ازوی بجلی خواست پیر جهود گفت تو هم آنچه کرده که از من بجلی میخواهی امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که من در راه تو بتعجیل درگذشتم مرا رسول عم نزدیک تو فرستاده هست تا از تو بجلی خواهم پیر جهود گفت ترا بجلی کنم بشرط انکه مرا نزدیک رسول علیه السلام بری تا عمامه مبارک او بوسم پس امیر المومنین علی رضی الله عنه جهودی را نزدیک رسول عم آورد چون نزدیک رسول عم رسید وگفت یا رسول الله عم مرا اسلام عرض کن که این دین تو چیزا زدین حق نیست که از برای من چنین بزرگی را نزدیک من فرستادی تا از من بجل خواهد رسول علیه الصلوٰة والسلام بروی اسلام عرض کرد پیر جهود اسلام آورد و کلمه طیب بر زبان راند بسبب برکت گفتن دم مبارک عم و قدم امیر المومنین علی رضی الله عنه چون دانستی که پیر جهود را نمی باید ازدون پیر مسلمان بطریق اولی بود و هر طالب علمی که عادت دارد بیزار باید از علم و عمر خود بر خورداری نیابد و دیگر در علم قرات مبالغت نکردم که هر چند مبالغت کنم قرا خواهند مرا و دیگر در علم ادبی مبالغت نکردم هر چند مبالغت کنم ادیب خواهند مرا و دیگر صحبت با کودکان نکردم زیرا که رسول عم فرموده هست که چند چیز دل را تباه کند صحبت کودکان و صحبت زنان و صحبت توانگران و صحبت حمقان و جواب حمقان باز گفتن آورده اند که روزی جوانی پیر را دید لیکن دیر گفت صدقت یا رسول الله عم الاحمق اسکوت منه هست کفته هست رسول علیه السلام که جواب نادان خاموشی کردن هست جوان گفت احمق خود هزار بار تو ئی هر گفت این امر در حق همه خاموشی باشیدن هست ندر حق تو آمده هست احمق من بودم که جواب تو باز گفتم جوان گفت چرا خاموش باشم اگر یکی کوئی هزار تو باز کویم پیر گفت اگر تو هزار کوئی من یکی باز نکویم پس امام اعظم رحمة الله تعالی علیه گفته هست که هیچ علم را چنان طلب نکردم که علم فقه مبالغت کردم که دروی همه نفع دیدم و هیچ خیری فی الدنیا و الاخرة نیافتم الا بسبب علم فقه

خود جواب کویم اکر خطا بیرون آید یک ثواب بود اکر صواب بیرون آید دو ثواب بود دو یک روایت ده ثواب بود پس همه عمر در همین علم شروع کردم که از خطای وی یک ثواب است و از صواب وی ده ثواب است **قال** النبی علیه السلام لکل شئ عماد و عماد الدین الفقه **قال** النبی علیه السلام لکل شئ آفة و آفة الدین ترک الصلوة رسول علیه السلام فرمود که هر چیز را افتی است و افت دین ماذن نماز است **روی** عن انس بن مالک انه **قال** علیه السلام من صلی الصلوات الخمس فی الجماعة اعطاه الله تعالی اجر الف شهید انس بن مالک روایت کند از رسول علیه السلام هر که این پنج نماز را بجماعت بکذارد خداوند عز و جل ثواب هزار شهید در دیوان وی ثبت کند چهار خلیفه یکی چهار سخن کفته اند که بر او دنیاست و آنچه در دنیاست امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله عنه کفت که یک ختم قرآن کند بعد از هر حرفی که در قرآن است خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده در بهشت کوشکی بنا کنند و اکر من توفیق یافتمی که همه کرسنکان را روزه داران عالم را طعام دادمی و آن همه از من فوت شدی چندان بر دل من ریخ نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عمر رضی الله عنه کفته است که هر کرسنه را یا روزه داری را طعام دهد بعد هر لقمه که در ان طعام باشد خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده در بهشت کوشکی بنا کنند و اکر من توفیق یافتمی که همه کرسنکان را و روزه داران عالم را طعام دادمی و آن همه از من فوت شدی چندان بر دل من آن ریخ نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین علی علیه السلام رضی الله عنه کفته است که هر که بنده قربانی کند بعد هر موی که بر آن بنده باشد خداوند عز و جل امر فرماید تا بنام آن بنده در بهشت کوشکی بنا کنند و اکر من توفیق یافتمی که جمله بندکان عالم را قربان کردمی و آن همه از من فوت شدی بر دل من آن ریخ نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین علی رضی الله عنه کفته است که هر که کاه فریاد رسد کاه کشد بعد هر موئی که بر اعضای آن کافر باشد خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده کوشکی در بهشت بنا کنند و اکر من توفیق یافتمی که جمله کافران عالم را در معرکه کاه بکشتمی و آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان ریخ نرسیدی که یک تکبیر اول بجماعت از من فوت شدی بنا بر آن اصل است که رسول عم فرموده است **قال** النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول عم فرموده که تکبیر اولی به است از دنیا و آنچه در دنیاست پس معلوم است که فضیلت نماز بی نهایت است **مسئله** بنا نماز بر افعال است یا بر اذکار ابو بکر اصم کفته است که بنا نماز افعال است نه بر اذکار و حجه قول وی آنست که خداوند تعالی میفرماید **قوله تعالی** واقیموا الصلوة آتوا الزکاة بر پای دارید نماز را و بر پای داشتن نماز بر تن تعلق دارد اما این مذهب باطل است و مذهب سنت و جماعت آنست که بنا نماز هم بر افعال است و هم بر اذکار و هم بآیت

وهم باخبار وهم باجماع امة اما آیة آنست **قوله تعالی** وربک فکبر وجای دیگر میفرماید **قوله تعالی** قد افلح
من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی این دو آیة در حق تکبیر اول است ونیز رسول عم فرموده است که تکبیرة الاولی خیر
من الدنیا وما فیها و در حق قراءة میفرماید **قوله تعالی** فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر خاصه است
در نماز است زیرا که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست **قال** علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة رسول عم
فرموده است که نماز نیست بقراءة و رسول عم در مدة عمر خود بقراءة و بی تکبیر اولی نماز نخوانده است و صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین بی تکبیر اولی و بی قراءة نماز نگزارده اند پس معلوم شد که بناء نماز هم بر افعال است و
هم بر اذکار است و هم بآیة و هم باخبار و هم باجماع است **مسئله** نماز فریضه بر کیست بر مومن عاقل و بالغ
و پاک و بر جنب نیست اما بر حایض و نفسا نیست بر دیوانه نیست و بر بیگانه نیست و بر مرده نیست و بر کودک
نیست همچنانست که اداء نماز بر ایشان نیست قضاء نماز نیز بر ایشان نیست و بر مومن زنده که اهل است
مرو جوب نماز را و نماز نگذارد وی از مرده بدتر است از برای آنکه اگر از مرده خیر نیاید شر هم نیاید جنب هم
اهل است مرو جوب نماز را اما موقوف است بغسل آوردن تا غسل نیارد نماز نتوان گذاردن همچنانکه
محدث را موقوف است بطهارت کردن **مسئله** به نارسیده نماز هست یا نی اگر کم از هفت سال است
بر وی اتفاقست که نماز نیست و چون هفت ساله شود بر وی نماز هست از راه استحباب اما از راه فرضیت نی
دلیل بر حدیث رسول عم مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا و اضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا رسول فرمود
عم که کودکان خود را نماز فرمایید چون هفت ساله شوند اگر گذارند نیکو و اگر نی بمانید و اگر ده ساله شوند و
نماز نکنند بزنید ایشانرا از برای انکه نماز این از برای آن فرمود تا تن ایشان عادت گیرد رسول عم فرموده
الخیر عادة و الشر عادة و النفس معتادة رسول عم فرموده که خیر عادت است و شر عادت است و تن
آدمی خوی پذیر است خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که چوب تر را چون بخمانی فرمان کند
و چوب خشک را بخمانند فغان کند اگر نارسیده نماز گذارد و یرا ثواب بود مادر و پدر و یرا نیز ثواب بود
بحکم فرمودن و اگر وی نماز نگذارد و یرا و بالی نبود اما مادر و پدر و یرا و بالی بود بحکم نا فرمودن علماء رحمهم الله
چنین گفته است که احکام شرع را سه چیز باید عقل و سماع و اسلام تا اگر کافری در دار حرب اسلام آورد
مدتی برآمد و اوامر بجای نیاورد قضاء آن اوامر گذشته بر وی نبود یا نی بر قول ابو حنیفه رحمة الله قضاء آن
اوامر بر وی بود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله بر وی نبود اگر یک کس و یرا خبر دهد که چون اسلام آوردی
اوامر را بجای آوردی و قضاء آن اوامر گذشته بر وی بود یا نی اگر آن خبر دهنده عدل است
باتفاق بر وی بود و اگر عدل نیست بقول ابو حنیفه رحمة الله نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله

بروی بود اصلی است مرامام اعظم را رحمة الله درین باب که عدل خواهد بود یا عدد فایده این خلاف چند
مسئله معدود پدید آید تا اگر مسلمانی خانه فروخت بکی آمد و همسایه ویرا خبر کرد که همسایه تو خانه فروخت و وی
خاموش کرد بعد ازان شفعه میطلبد تواند یافت اگر ان یک کس خبر دهنده عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست
برقول امام ابو حنیفه رحمة الله تواند و برقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نتواند دیگر یکرا بلغه اولی بشنوی و او را
اجازت وی یک کس ویرا خبر کرد که ولی مرترا بشنوی داد و وی خاموش کرد بعد ازان خود را اختیار میکند
تواند یافت اگر یک کس عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست برقول امام اعظم رحمة الله تواند و برقول
صاحبین نتواند دیگر مسئله عزل وکالت است یکی دیگر یرا وکیل کرد که فلان کار را برای من کن باز ویرا معزول کرد
یک کس ویرا خبر کرد که موکل تو ترا معزول کرد اگر آن خبر دهنده عدل است باتفاق معزول شود و اگر عدل نیست
برقول امام اعظم رحمة الله معزول نشود و برقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله معزول شود دیگر عبد ماذون را
خواجه وی محجور کرد و یک کس دیگر ویرا خبر داد که خواجه تو ترا محجور کرد محجور شود یا نی اگر ان خبر دهنده عدل است
اتفاق محجور شود و اگر عدل نیست برقول امام اعظم رحمة الله محجور نشود و برقول امام ابو یوسف و محمد رحمهم الله
محجور شود دیگر جنایت عبد است غلام یکی مرد دیگر یرا کاردی زد بچندان که ارش لازم آید یک کس خواجه
ویرا خبر کرد که غلام تو چنین جنایتی کرد خواجه غلام را آزاد کرد ارش بر که لازم شود اگر آن خبر دهنده عدل است
اتفاقست که ارش بر خواجه بود و اگر عدل نیست برقول امام اعظم رحمة الله بر غلام بود و برقول صاحبین
بر خواجه بود اگر خواجه غلام را ازاد نکرد درین باب خواجه مخیر است اگر خواهد غلام را بآن مجروح بدهد و اگر
خواهد ارش قبول کند **مسئله** اگر ذمی در دار اسلام اسلام آورد و مدتی برآمد و او امر بجای نیاورد
قضاء آن او امر که نشته بروی بود یا نی حسن زیاد رحمه کفته است که بقیاس در حرب بروی نبود اما ظاهر
روایة آنست که قضاء بروی بود زیرا که اینجا شنود که مومنان بانگ نماز میکویند و اقامت میکویند و نماز
بجماعت میکذارند و زکوة مال میدهند و غدا میروند و حج میروند و روزه ماه رمضان میدارند پس
همه ویرا در معنی سماع بود پس قضاء این او امر بروی بود **مسئله** اگر کافری بر کفر از دنیا بیرون
رفت همچنان که عقوبت کفر بود ش عقوبت باز ماندن او امر باشد یا نی بر قول شافعی رحمة الله باشد
که وی عمل را از ایمان میدارد و برقول علماء ما رحمهم الله عقوبت کفر بود ش اما عقوبت باز ماندن او امر نی
که ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل نبود فرع نیز نبود و اعمال ایشان که صورت خیر دارد در معنی
سراب است **قوله تعالی** والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا
شان اتفاقست که عقوبت کناه کبیره بود ایشانرا ازبرای آنکه طاعت جزاز مومن جایز نیست امانرک معصیت

زیرا جایز است مسئله اگر مسلمان رده آورد والعیاذ بالله عزوجل اعمال وی حبط شود بنابر قول
شافعی رحمة الله علیه تا برجهان بعد نمیرد اعمال وی حبط نشود وی تاویل باین آیه میکند قوله تعالی ومن
یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم اما علماء ما گفته اند که همین که رده آورد اعمال وی
حبط شود قوله تعالی ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله وهو فی الاخرة من الخاسرین فایده این خلاف جای
پدید آید مسلمانی نماز پیشین گذارد و رده آورد والعیاذ بالله عزوجل هنوز وقت نماز پیشین باقی است وی
باز اسلام آورد آن نماز را باز گذارد بنابر قول شافعی رحمة الله باز گذارد که اعمال حبط نشده است و بر
قول علماء ما رحمهم الله باز گذارد که اعمال وی حبط شده است مسئله رده از طرف زبان فسخ است یا بقلب
اما از طرف صر و بر قول امام اعظم رحمة الله علیه وابو یوسف فسخ است و بر قول امام محمد رحمة الله طلاق است
جماعتی از مسلمانان در آخر نماز دیگر در آخر وقت دیگر اهل شدند چنانچه نماز رسیده رسیده شد باز ان از حیض پاک شد
یا از نفاس پاک شد یا دیوانه بهوش آمد یا کافر اسلام آورد قضاء نماز پیشین از وی بر ایشان بود یا نی بر
قول علماء ما رحمة الله بر ایشان نبود از شافعی رحمة الله در ین مسایل روایت است یک روایه انست که اگر
طهارت ساعتی میکنجد بر ایشان بود و یکروایه دیگر انست که اگر یکرکعت نماز میکنجد بر ایشان بود و یکروایه
دیگر انست که اگر طهارت و یکبیر میکنجد بر ایشان بود و یکروایه دیگر انست که اگر طهارت و یکبیر و یکرکعت نماز
میکنجد بر ایشان بود و یکروایه دیگر انست که اگر طهارت و یکبیر و پنج رکعت نماز می کنجد بر ایشان بود چنانکه
چهار رکعت از نماز پیشین و یکرکعت از نماز دیگر یا یکی رکعت از نماز پیشین و چهار رکعت از نماز دیگر بنا بر ان
اصل است که شافعی رحمة الله وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر همچون یکوقت نماز دارد و وقت
نماز شام را بوقت نماز خفتن همچون نماز دیگر وقت نماز میدارد و قصر و جمع روا دارد اما این مسئله مختلف است
میان کرخی و ابو القاسم و ابو العباس که ایشان هر دو از اصحاب ان سافعی اند رحمهم الله اما بر قول علماء
ما رحمهم الله قصر و جمع را روا نبود جز در عرفات که انجا حاجیان را سنت است از برای اقامت سنت
را قصر و جمع کنند اما جای دیگر نشاید که نماز را از وقت برد و یا نماز را انجا گذارد که روایت میکند امیر المومنین
عمر رضی الله عنه از رسول عم من جمع بین صلوتین فی وقت واحد فقد اتی بابا من ابواب الکبائر
الکعبة روایت میکند امیر المومنین عمر رضی الله عنه که پیغامبر فرموده است عم که هر که جمع کند دو نماز را در
یکوقت گویا که زنا کرده است با مادر خود هفتاد بار در خانه کعبه و هر که یک بار با مادر خود زنا از روی وبال
چنان بود که هفتاد بار در خانه را بر ظلمکاره زایل کرده است و هر که یک خشت خانه را بر ناحق
زایل کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن شوهری کرده را زنا کرده است و هر یکبار با زن شوهری

کرد روز نا کند چون بی قوبه از دنیا بیرون رود همین که در گور نهند ش سه صد و از در نماز دوزخ بگیرد وی
گشاده شود و امیر المومنین عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام اکبر الکبایر ان یجمع بین الصلوتین
فی وقت واحد رسول عم فرموده است بزرگترین بیشتر نزدیک خدا تعالی آنست که دو وقت نماز را در یکوقت
گذارد مسئله اگر نا رسیده در میان نماز رسیده شد اگر بحیض بود یا باحتلامی یا اتفاق نماز تباه شود و اما اگر مسافر
رسیده شود بر گذرد و نماز را تمام کند بر قول علماء ما رحمهم الله تطوع شود فریضه باز گذارد و بقول شافعی فریضه
باز نگذارد و از فریضه نیابت کیرد مسئله علامت بلوغ پسران سه چیز است یکی خواب است یا آب منی یا کسی
از ایشان بار کیرد یا بسال رسیده شود و علامت بلاغت دختران چهار چیز است حیض است و احتلام است
و حمل است و حول مسئله چند سال باید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحبین پانزده سال تمام شود و تمام
شافعی دهم در آید فرق میان پسر و دختر نیست و بر قول امام اعظم رحمة الله شانزده سال تمام شود کد هفدهم
سال در آید و دختر را حکم بلوغ ثابت شود و هفده سال تمام شود که هیزدهم سال در آید پسر را امام بروایت صاحبین
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله پسر را نوزده سال تمام شود که نوزدهم در آید و بروایت شیخ طحاوی رحمة الله
نوزده تمام شود و بستم اندر آید آنکاه حکم بلوغ ثابت شود باب در بیان نابالغ رسیدن نا رسیده که وی عاقل نیست
باتفاق اقوال و افعال وی را اعتبار نیست امام نا رسیده که وی عاقل است اقوال و افعال او را اعتبار است
یا نی بقول شافعی اعتباری نیست و بر قول علماء ما رحمهم الله اعتبار است فایده این اختلاف آنجا پدید آید
که نا رسیده کافر عاقل اسلام آورد اسلام است یا نی بر قول امام شافعی اسلام وی اسلام نی و کفر وی کفر
نیست بر قول علماء ما رحمهم الله اسلام وی اسلام است دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه که
وی هفت ساله بود که اسلام آورد اما کفرش کفر بود یا نی بر قول امام اعظم رحمة الله و ابو یوسف رحمة الله
کفرش کفر بود چنانکه بهلامش اسلام بود و بر قول امام محمد رحمة الله اسلامش اسلام است اما کفرش کفر نبود که
اسلام و حق وی نفع است و کفر ضرر و حق نا رسیده نفع رود و ما ضرر رود نداریم فایده این خلاف نیست که اگر کودک
نا رسیده مرتد شود او را حبس کرده شود و اگر نا رسیده فرزند کافر باشد در تبع مادر و پدر باشد و اگر نا رسیده کی بهمین حال
بمیرد روز قیامت مسلمان باشد چرا که کفر او را اعتبار نیست بر حسب اختلاف مسئله نا رسیده را اقوال است افعال و
اموال و اقوالش معتبر نیست جز در کلمه شهادت بر قول علماء ما رحمهم الله تعالی و بر قول شافعی رحمة الله در کلمه
شهادت نیز معتبر نبود تا اگر نا رسیده زن را طلاق دهد طلاق واقع نشود و اگر بنده آزاد کند آزاد نشود و اگر
سوکند خورد و بشکند کفارت لازم نیاید اما افعالش معتبر است تا اگر چیزی کسی را هلاک کند
تاوان دار شود و تاوان بر که لازم میشود تا اگر مال باشدش اتفاق در مال او بود و اگر مال نباشدش ولی وی بود

وبعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که آن خصومت را باقی دارند تا هرگاه که وی بالغ شود و آن خصومت را با او کند تا او ان از وی ستاند **مسئله** در مال نارسیده زکوة واجب شود یا نی بر قول شافعی رحمة الله واجب شود و حجة قول وی آنست که عبد الله عمر و مادر مومنان بی عایشه رضی الله عنهما روایت میکنند این حدیث را از رسول علیه السلام **قال** النبی علیه السلام حصنوا اموالکم بالزکوة وداووا مرضاکم بالصدقة رسول علیه السلام فرموده است که مال خود را در حصار در آرید بدادن زکوة و بیماران را دارو کنید بدادن صدقه و دیگر نیز شافعی رحمة الله میگوید عشر و خراج و نفقه مادر و پدر و نفقه اقربا بر ویش و نفقه زن در مال نارسیده واجب شود زکوة نیز واجب شود بر قول عبد الله مسعود رضی الله عنه آنست که در مال نارسیده زکوة واجب شود لیکن ولی و وصی ایشان را نشاید که بدهند باید که مال را نگاه دارند و سال را حساب دارند تا هرگاهی که وی بالغ شود گویند که این مقدار مال زکوة در مال تو لازم شده است تا وی خود بدهد و از عهده خود بیرون آید این قول ابن ابی لیلی رحمة الله علیه گرفته است و بر قول عبد الله عباس و امیر المومنین علی رضی الله عنهما در مال نارسیده زکوة لازم نشود و حجة قول ایشان آنست که خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة نخست نماز فرمود آنگاه زکوة چون بر نارسیده نماز نیست زکوة نیز نبود و این قول را علما را گرفته اند رحمهم الله **مسئله** اگر مسلمانی نارسیده را در خانه آورده است ولی اجازه ولی وی را در خانه کار میفرماید نشاید که کار فرمودن حرام بود و اگر استاد و پیر سنان استاد نارسیده بیرون طاقت وی کار فرماید اگر وران کار هلاک شود کل دیت بر ایشان لازم آید اگر نارسیده را کسی کار فرماید بی اجازت ولی و وصی بر کار فرمایند اجرت لازم آید و اگر از وی دیناری بنان و جامه در حق وی صرف کند آن همه متبرع بود و بر او حق طلب نبود اما نارسیده را حق طلب اجرت خود بود که اجرت خود طلب کند و اگر اجرت میدهد باید که دیرا ندهد بولی وی دهد و اگر ولی نبود بقاضی دهد **مسئله** از دست نارسیده و بنده مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه چون ایشان آب بر گیرند آن حق ولی و خواجه ایشان بود چون تو بی اجازت ایشان از آن آب خوری حرام بود **مسئله** چنانکه نارسیده را نان دادند که بدیر سنان هر هر که از ان نان بخورد حرام بود از برای آنکه نان دیرا دادند ملک او شد و او را بر ملک خود تصرف نمی باید کرد چون نان را بدو دهند مباح کنند تا همان مقدار که وی خورد ملک وی بود و اگر کسی دیگر خورد آنکس را نیز مباح بود و اگر نارسیده بر سر درخت توت میخورد و دیگری آمد و کفت بیفشان تا بخورم افشاند و افتاد و هلاک شد کل دیت بر فرمایند لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوریم افشاند و افتاد و هلاک شد نیمه دیت بر فرمایند لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوری افشاند و افتاد و هلاک شد

برفرمایندہ چیزی لازم نشود واللہ اعلم **باب دوم** دربیان الفاظ کفر کہ بر زبان راند تا بدان
کفر لازم شود واللہ تعالی ہمہ مومنان را از آن نگاہدارد کہ پرہیز کردن و زبان نگاہداشتن واجب است
چنان باید کہ مومن ایمان خود را ہمیشہ نگاہدارد و عزیز دارد و ترسان و لرزان باشد پیوستہ از زوال ایمان
بترسد و بر یافت نعمت ایمان ہمیشہ شکر گوید مر خدای عزوجل را و شب و روز بنجواہد تا ایمان بروی نگاہدارد
از بہر آنکہ عزیزترین چیزہا مومن را ایمان است بدانکہ ہر چہ بدو ایمان آورد ن واجب است استخفاف و
بازی کردن بدان کفر است و بروی ہزل و فسوس داشتن و بروجہ نقص و عیب و نکوہش کردن کفر است
از بہر آنکہ ایمان آوردن بدان واجب است و آنرا بزرگ داشتن واجب است ایمان آوردن بخدا یراد صفات او
و بنامہای او واجب است و ایمان آوردن بہ پیغامبران علیہم السلام و بقرآن و بوعدہا و ایزد تعالی واجب است
چنانکہ در اول کتاب یاد کردہ است پس ہر کہ خدای تعالی را باصفاتی از صفات او را یا نامی از نامہای او را بہزل
یا فسوس یا بروجہ نقصان عیب یاد کند کافر شود چنانکہ اگر کسی بگوید کہ اگر بدین کار رضا نہ دہی بروباخدای جنگ کنم
این گفت ہر کہ این گوید کافر شود و شک کرچہ داند یا نداند کہ این کفر است و اگرچہ قصدش بدین کفر باشد یا
نباشد اگر مردی کوید یازن کوید نکاحش باطل شود و کشتن بروی واجب شود و ہر چہ طاعت کردہ باشد ہمہ از
منثور گاشتہ شود و اگر پیش از آنکہ ایمان آرد بمیرد کافر بمیرد جاودان بدوزخ بماند و ہرگز بیرون آمدن نباشد
چنانکہ خدای عزوجل گفت **قولہ تعالی** ومن یرتدد منکم عن دینہ فیمت وہو کافر فاولئک حبطت اعمالہم
فی الدنیا والاخرۃ واولئک اصحاب النار ہم فیہا خالدون و اگر کسی کوید فلان کار کن کوید نکنم و اگر خدای عزوجل
بیفرماید ہم نکنم در حال کافر شود و اگر کوید بقیامت مرا بی نو بہشت فرستند من نروم و اگر کوید فلان فریضہ
من گزارد یس روی سوی وی نکنم کافر شود و اگر کسی کوید رضای تو بہتر مرا از رضای خدا تعالی خواہم
کافر شود و اگر کوید از خداوند عزوجل بترس کوید نترسم یا کوید از خدا تعالی شرم دار کوید ندارم یا کوید ندانم
کہ این را خدای جرا آفریدہ است یا این را چرا یاد کردہ است در حال کافر شود و کوینده مرتد شود و اگر کوید
کسی را کہ یا خدای بنان و جامہ تن درد یا کوید اگر فلان پیغامبر خدای ایستی من از وی کینہ نکشم یا کوید اگر وی
پیغامبر ایستی من وی را طاعت ندارمی و یا کوید اگر وی خدای ایستی از وی کینہ بستدمی و یا کوید اگر وی
پیغامبر ایستی بقول وی رضا ندہمی این لفظہا ہمہ کفر است از بہر آنکہ ایمان آوردن بہ پیغامبران فریضہ
و این کسی کہ کوید نیست ایمان آوردن یس کافر شود و اگر کوید شریعت است و یا کوید حکم خدا را نیست شنوندہ
کوید من حکم خدا چہ دانم این کفر است و اگر کوید خدا داند کہ کردہ ام او سید اند کہ نکردہ است و یا کوید کہ خدا و ند
کہ ترا از فرزند خود و دوست تر میدارم کافر شود از بہر آنکہ دروغ میکوید کہ ہیچکس بیگانہ را از فرزند خود دوست تر

نداشته است و هر که خدا را بکواهی دروغ خواند کافر شود از بهر آنکه من اشهد الله تعالی باطلا فقد کفر و اگر کسی کوید
غیب میدانی کوید میدانم کافر شود از بهر آنکه غیب را جز خدا تعالی کسی نداند اگر مردی کوید که خدا چهار زن حلال
کرده است مرد از زن کوید من این را نه پسندم یا کوید این نشاید یک من ظلم است کافر شود از بهر آنکه فرمان
خدا را رد کرده و اگر کوید نادورم مذهبی رضوان در بهشت نکشاید کافر شود و اگر کوید نماز کن کوید نماز کرده
خود یا هم و یا کوید هم را نماز نمی هم رود یا کوید نماز کن کوید برای که کنم نه زن دارم و نه فرزند کوینده اینها کافر شود
و اگر کسی کوید خواه مسلمان باشد خواه جهودی نزد من هر دو یکیست این رضا دادن بود بکفر و هر که بکفر کسی
رضا دهد کافر شود و اگر کسی کوید در دعا که خدایا ایمان از فلان کس بستان کافر شود و اگر کافری مسلمان شود
کسی کوید کاشکی مسلمان نشدی تا نخست میراث پدر برداشتی کافر شود و اگر کسی کوید که جهودی به از من کار کردی
این سخن کفر است و اگر کافری کوید ایمان بر من عرض کن تا بکردم کوید باش تا فردا یا کوید بر فلان رو کوینده
کافر شود و اگر کسی کوید تو مسلمان نیستی کوید نیستم کافر شود و اگر کسی کلاه مغی بر سر نهد و یا چنری زرد و در
بر کردن بندد و بار شته سیه بر میان بندد و خود را بمغان و یا جهودان و یا ترسایان مانند کند بر وی هیچ واجب
کافر شود و اگر کسی با مرد بر افسوس کند چنانچه عیسی بیغامبر را عم در بازیها انکند دمی نماند که بمیرد یا مرده را زنده کنم
کوینده این سخن کافر شود و اگر کوید فلان دیک قل هو الله احد را بخت و یا کوید فلان قل هو الله احد را بوست
بانه کرد کافر شود و بهر آنکه استخفاف کردن باشد با کلام خدای عزوجل و اگر کسی کوید فلان مکس یسین را بوست
باز کرد از بسیاری خواندن راه و مانند این سخنان هر چه کوید بدان هزل و فسوس خواهد هیچ خواستی ندارد
و غرض و دل نیز ندارد و بزبان کوید کافر شود از مسلمانی بیرون آید و از همه طاعتهای چنانکه مثوی از خمیر برآید
نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان و من الضلالة بعد الهدایة خدای عزوجل عصمت خویش ما را روزانی دارد و توحید
و شهادت و معرفت بر ما نگاهدارد آمین و رب العالمین جواب و سوال جهود با رافضی روزی جهودی رافضی
گفت که مرا اسلام عرض کن رافضی گفت بر تو اسلام عرض کنم و لیکن بدانکه دین نه این دین است که عامه خلق
همی دارند جهود گفت پس دین حق کدام است رافضی گفت آنست که علی بیغامبر بود نه محمد علیه السلام آن جهود
گفت که پس در بانکها از اشهد ان محمدا رسول الله و در اقامت و خطبها چرا میخوانند رافضی گفت
از بهر آنکه جبرائیل سوی محمد علیه السلام آمده بود جهود گفت چون علی بیغامبر بود جبرائیل سوی محمد چرا آمده
بود گفت راه غلط کرده بود جهود گفت جبرائیل چند بار آمده بود رافضی گفت بیست و سه سال جهود گفت
خدای عزوجل همه چیز را داند رافضی گفت داند جهود گفت جبرائیل یکبار راه غلط کرده بود چرا اعتماد نکرد
تا باز راست یابد رافضی درماند و از ملتی جهود در لگفت نخست تو بر من اسلام عرض کن تا باز من بر مسلمان

کیم بنخست رافضی بدست جهود مسلمان شد بعد ازان جهود ایمان آورد خداوند بر نویسنده رحمت کناد
کر نبوشت **باب سیوم در بیان** دوازده مسئله بدانکه نماز دوازده مسئله فریضه است که وی
نماز بوی باز بسته است هر کر ازین دوازده مسئله یکی را بعمد ترک کند نماز وی روا نبود بعضی از بنده بعذری
ساقط شود اما بنست و وقت بهیچ عذری ساقط نشود خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که
هر که نام این دوازده مسئله بداند اگر چه بفعل بجای آرد نمازش روا نبود وی اشتهاد می آرد سه مسئله را از
سه کتاب یکی از بیوع و یکی از نکاح و یکی از ایمان اما انچه از بیوع است آنست که یکی مر دیگر را گفت که یک خروار
گندم بتو فروختم بهمه شرطها سلم وی گفت من خریدم این بیع درست نبود از برای انکه بیع سلم را شرطهاست
که بر صفتی ذکر کردن شرط است چنانکه بچه و چگونه و چه وقت و بچند بر اس مال در مجلس این بیع شرط
اتفاق است مکان تسلیم و عدد درم و دینار بر قول امام اعظم رحمة الله شرط است و بر قول ابو یوسف
رحمة الله و محمد رح شرط نیست و انچه از نکاح است آنست که یکی مر دیگر را گفت که دریین خانه زنی است فاطمه نام مرا
بچندین کابین بنکاح حضور مسلمانان تبو دادم بزنی وی گفت من بذیرفتم این عقد درست نبود از برای انکه
اسم غایب در مجلس شرط است و از نام پدر و پدرش نیز شرطست و اسم حاضر در مجلس لغو است چون زن
در مجلس نباشد تا نام پدرش و جدش نگویند عقد درست نباشد و انچه از ایمان است آنست که دو کس با یکدیگر
دوستی داشته اند سالها و دراز پس ازین دو دوست یکی غایب شد آن دوست دیگر را سوال کردند
که ان دوست شما کجا است وی سوگند خورد که وی دوست من نیست بسوگند حانث شود و باین اگر نام
وی بداند بسوگند حانث شود و اگر نام وی نداند بسوگند حانث نشود که کمال معرفت را دانستن نام
شرطست تا معرفت درست حاصل آید خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که چون در صفت
دانستن نام هر کی می باید تا درست آید اینجا نیز دانستن نام این دوازده که می باید تا نماز روا بود که رسول
علیه السلام فرموده است که ده چیز از جمله جفا است یکی انکه هر گز احدث رسد و طهارت نسازد جفا
کرده است و اگر طهارت ساخت و دو رکعت نماز تحیت وضو نگذارد جفا کرده است و اگر نماز گذارد و دعا
نکوید جفا کرده است و چون دعا کوید ابتدا از نام درود نکند جفا کرده باشد و چون بمسجد اندر آید و نماز نگذارد
شیف جفا کرده است و چون مصحف باز کند قرآن نا خوانده فرو نگذارد جفا کرده باشد و اگر نام درود و ستاد را بنام خواند
جفا کرده است و دیگر انکه چون مومن پیش آید بر وی سلام نکند جفا کرده است و اگر بدعوتی خواندش اجابت
نکند جفا کرده است دیگر انکه چون نام من بشنود یا بوی گل یا بوی خوش بمشام وی رسد و صلوة نکوید جفا کرده است و
دیگر انکه بر پای ایستاده بول کند جفا کرده است و دیگر انکه دو کس با یکدیگر دوستی دارند و نام یکدیگر را بیر سند جفا کرده باشد

خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که معلوم آمد که کمال علم معرفت چیزی دانستن نام آن چیز باید نام معرفت درست آید پس دانستن نام این دوازده مسئله باید تا نماز روا بود خواجه امام شرف نوآجری و خواجه امام ظهیر اوزجندی رحمهما الله گفتند خواجه ابو حفص را وجه فقه در بن مسئله آنست که هر که نام دوازده مسئله نداند یعنی فرق نداند میان فریضه و واجب و سنت پس مباد اگر فریضه را اعتقاد فریضگی ندارد وی مومن نبود و هر که مومن نبود نمازش روا نبود اما ظاهر روایة آنست که چون مسلمانی بافعال نجا آرد نمازش روا بود و نام مباهات نداند و این خواجه ابو حفص رحمة الله از شاگردان محمد حسن بود رحمة الله و خواجه ابو حفص و خلف ایوب و خواجه ابو سلیمان جرجانی رحمهم الله هر سه پیش محمد حسن رحمة الله علیه تحصیل کردند و هر چه ایشان یاد گرفتندی خواجه ابو حفص هفته یاد کردی و هر چه ایشان یاد گرفتندی خواجه ابو حفص ماهی یاد کردی و هر چه ایشان در هفته یاد گرفتندی خواجه در روزی یاد کردی و ایشان در جای می نوشتندی و خواجه ابو حفص نمی نوشتی ایشان خواجه را گفتند چرا نمی نویسی خواجه گفت که علم جان آموزم که مرا بر کاغذ نوشتن و بکتاب حاجت نیاید من بر سینه نویسم گفتند همچنانست که شما میگویید اما اگر شما را مرگ آید و شما نوشته نباشید مومنان از شما یادگاری نماند خواجه گفت مرا بر لب آب دریاست اذان می ترسم که نیاید دشتی آب درآید و کتب مرا تر کند اما چون خواجه را الحاح بسیار کردند خواجه نوشتن گرفت و کتابها میبنشت چون ایشان را اجازت قوی شد از خدمت محمد حسن رحمة الله باز گشتند خلف ایوب رحمة الله بلخ رفت و خواجه ابو سلیمان جرجانی رحمة الله بسمرقند آمد و خواجه ابو حفص رحمة الله علیه بکشتی در نشست و بطرف فاخر بخاری روان شد چون بر زبان مبارک خواجه رفته بود آب درآمد و کتب خواجه تمام تر شد چنانکه اسکان جزایدن نبود الفال علی ما جری والنوم علی ما عبر چون خواجه از آب برآمد بلب آب فرود آمد و کس را به بخاری فرستاد و وحال خود را عرض کرد تا از شهر ساختگی آوردند از مداد و کاغذ و قلم خواجه جمله کتب را بباد نوشت چنانکه الفی و واو تقدیم و تاخیر نیفتاد الا سه مسئله و بیکروایت پنج مسئله که اختلاف افتاد میان خواجه ابو حفص و خواجه ابو سلیمان جرجانی رحمهم الله **حکایت** آورده اند که در بخاری قحط سالی شده بود چنانکه خروار گندم بصد درم نقره رسیده بود خواجه ابو حفص کبیر رحمة الله خزینه دار را طلب کرد فرمود که مالها بیرون آرید و گندم خرید و انبارها پر کنید خازن مالها بیرون آورد و گندم خرید و انبارها پر کردند اهل بخارا از بان طعن دراز کردند که خواجه انبار داری خواهد کردن که هر گاه که قحطی واقع شد و تنگی در مردم افتاد و خواجه خازن را فرمود تا در انبار گشادند و دادند که خواجه در انبار گشاده است و خروار گندم نبود درم نقره میفروشد اهل بخارا می آمدند و خروار گندم نبود نقره میخریدند تا چندانی که خروار گندم نبود درم نقره قرار گرفت

باز فرمود خواجه تا کندم خریدند باز انبارها پر کردند و در انبارها گشادند باز آن فروخت که برنشستاده درم
نقره قرار گرفت و نداد و داوند که خروار کندم بهشتاد نقره میفروشند چنین میخریدند ده درم نقره
کم میکردند باز می فروختند تا چندین که خروار کندم برده درم نقره قرار گرفت آنگاه خواجه خازن را طلب کرد
و گفت بیا تا به بینم که سود ما چه مقدار است خزینه دار گفت که خزینه تهی شد که خروار کندم از صد درم نقره
بده درم نقره رسید خواجه خازن را گفت تو ندانستی که خزینه آخرت است ما خزینه آخرت را پر کردیم ازسخاوت
وی یکی این بود و از تقوی وی آن بود آورده اند که چون فتوی خواجه در بخارا منتشر شد اهل بخارا از
خواجه درخواست کردند می باید ما را اندکی پند و وعظ گوئی خواجه از ایشان سه روز امان خواست چون
بخانه آمد درین اندیشه بود که سخن از کجا آغاز کنم اهل خواجه از خواجه سوال کردند که با خواجه در چه اندیشه
فرو شده گفت که اهل بخارا از من درخواست کرده اند می باید که مرا وعظ گوئی و من سه روز امان خواستم نمیدانم
که از کجا آغاز کنم اهل خواجه گفت سهل است بایه عمل کن که حق سبحانه و تعالی فرموده است **قوله تعالی** یا
ایها الذین آمنوا لم تقولون مالا تفعلون و بران نسبت نامی خواجه گفت ای مستوره صالحه چون حال بدین
نسق است بدانکه من دوقت خوردکی در کوشک مجوسی یک برگ کندنا خورده ام باش تا بردم و از ان مجوسی بحلی بخواهم باشد
من در حق دیگران موثر افتد خواجه برخاست و بکوشک آن مجوسی رفت مجوسی پیر را دید نشسته بود سوال کرد
که این کوشک از آن کیست پیر مجوسی گفت که از آن من خواجه گفت پیش ازین از آن که بوده است مجوسی گفت
از آن پدر من خواجه گفت من دوقت خوردکی از آن کوشک کندنا برگی خورده ام مرا بحلی کن یا بفروش تا بخرم
مجوسی گفت فروشم اما بحل نکنم اما بخرتا بفروشم خواجه گفت چه مقداری باید داد مجوسی گفت یکدرم نقره
خواجه گفت بدهیم مجوسی گفت دو درم نقره خواجه گفت بدهیم مجوسی گفت سه درم نقره خواجه گفت بدهیم تا بده درم
نقره رسانید خواجه گفت بدهیم مجوسی گفت شما امروز باز گردید تا من امشب با عیال خود مشورت کنم باشد
بشما بفروشم خواجه باز گشت مجوسی بخانه رفت و عیال خود را بگفت که این دین خواجه ابو حفص بخری دین حق
نیست که از برای یک برگ کندنا ده درم نقره میدهد عیال مجوسی گفت ترا مقصود چیست مجوسی گفت
مقصود من آنست که از دین مغی بیزار شویم که دین مغی جز باطل نیست و بدین خواجه در آییم عیال وی گفت
که همچنان کنیم هر دو ایمان آوردند و اتباع ایشان را از ان حال خبر شد نزدیک ایشان آمدند گفتند شما
چرا از دین مغی برگشتید ایشان گفتند راه راست اینست می باید که شما هم ایمان آرید گفتند نزدیک خواجه
رویم و اسلام آریم نزدیک خواجه آمدند و بر در مسجد بستادند خواجه در مسجد بود چون از مسجد بیرون آمد دید جماعتی مغان
استاده و آن مولی بیرها اهل خود استاده است خواجه از ایشان سوال کرد که بکجا آمده اید ایشان گفتند

ما حصل تقوی را در او یافتیم اکنون السلام می طلبیم السلام عرض کن خواجه السلام عرض کرد و همه السلام آوردند بعد برکات تقوی
خواجه ابو حفص انگاه اهل بخارا می بازد خواست کردند که ما را وعظ کن باز خواجه اجابت کرد انگاه خواجه فرمود تا منبری بنهادند
خواجه بر منبر برآمد تا این ساعت را وعظ کند مسلمانی برخاست و سوال کرد که چه میفرمائی در حق کسی که در عار قنوت
نداند و قل هو الله احد نخواند در نماز عهده بیرون آید یا نی خواجه گفت بیرون آید و بعد ازان خواجه را قصد
سفر از قبیل افتاد چون به بغداد رسید در بغداد طوطی را دید که در قفص سورهٔ قل هو الله احد در عار قنوت را
درست میخواند چون خواجه ابو حفص آن حالت بدید آن مال را که با خود برده بود بر حاجیان صرف کرد و گفت
ای یاران من در شهر بخارا بازنمیگردم که مرا مهمی دیگر افتاد خواجه باز گشت چون بشهر بخارا رسید اهل بخارا را خبر شد که
خواجه آمد جمله استقبال خواجه بیرون آمدند و سوال کردند از خواجه که ای امام مسلمانان خیر بست که سبک باز گشتی گفت
بلی خیر است امامهمی افتاد و باز گشتم پس بفرمود تا منبر بنهادند خواجه بر منبر برآمد انگاه خواجه گفت ان سائل که از من
سوال کرده بود کرا که مسلمانی در عار قنوت نداند در نماز قل هو الله احد نخواند از عهده بیرون آید یا نی من گفته بودم
که آید آن مرد در میان شما هست یا نی آن شخص حاضر بود گفت هست خواجه گفت که آن نماز تا که گذارد نماز او روا بود یا
اکنون جهد کن و دعا قنوت را بیاموز نا در نمازی خبری خوانی که در محل باشد که من دیدم در شهر بغداد
طوطی در قفص سورهٔ قل هو الله احد و دعا قنوت را درست میخواند پس طوطی که مخاطب و مکلف نیست و معاقب نی
بر امید ثنا می سکر چهد میکند و سورهٔ قل هو الله احد و دعا قنوت می آموزد تو که مومنی و عاقلی و مخاطبی و معاقبی
بر امید بهشت و وعده دیدار خداوند در سنگاری قیامت چرا جهد نمیکنی و جد نمائی نا دعا قنوت بیاموزی تا خبری
خوانی که در محل باشد طریق اولی بود این خواجه ابو حفص که ذره از نعت و صفت او شنیدی یا چنین زهد و تقوی
و علم و سخاوت میکوید که هر که نام این دوازده مسئله نداند اگرچه بفعل بجا می آرد نمازش روا نبود و اما ظاهر روایت
آنست که نمازش روا بود چون فعل بجا می آرد و ابا بداند انکار این دوازده مسئله شش درون نماز است و شش بیرون
نماز آن شش که بیرون نماز است اول طهارت **قوله تعالی** یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین بفتح لام بر منخوانند معنی این آیت مفسران چنین گفته اند
که ملک قدیم و پادشاه حکیم میفرماید در حق طهارت که ای مومنان گرد بده و کردن نهاده بر یکانگی خداوندی چون
بر خیزید بر نماز پس بشوئید روهای خود را از نرمه کوش تا نرمه کوش دیگر و بازوها را بشوئید با آرنج با آرنج و بر سر مسح
آرید و پاها را بشوئید تا شتالنگ اگر موزه پوشیده باشید مسح کنید اما خبر است **قال** النبی صلی الله علیه
وسلم لا یقبل الله الصلوة بلا طهور و لا صدقة من جمة الحرام ابدا **قال** علیه السلام الایمان لمن لا امانة له و لا
صلوة لمن لا وضوء له و الوضوء مفتاح الصلوة و الصلوة مفتاح الجنة رسول عم فرموده است که پیغمبر خدا را دعا

نماز بی طهارت و صدقه که از مال حرام بود ابدا و ایمان نیست هر کرا امانت نیست عبادت نیست نماز است و نماز نیست هر کرا طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است دوم جامه پاکیزه داشتن فریضه است **قوله تعالی** یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة **قوله تعالی** و ثیابک فطهر این امر در حق رسول عم است اما قیاس این همه مومنان را جامه پاکیزه داشتن فریضه است زیرا که امر پیوسته امر است بر امتان و **قال** علیه السلام لا یجوز الصلوة للحائض بغیر خمار رسول عم فرمود که نیست نماز زن حائض را بی مجرد معلوم شد که سنه عورت فریضه است چون جامه پاکیزه داشتن فریضه است سیوم پاکیزه داشتن جای فریضه است **قوله تعالی** ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود اما این امر در حق خانه کعبه است بقیاس این همه زمین مسجد را پاکیزه داشتن فریضه است **قال** علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا و طهورا ایما ادرکتنی الصلوة و یممت و صلیت رسول عم فرموده است که خدا تعالی زمین را مسجد من کرانیده است و وی پاک است هر کجا که مرا نماز درباید اگر نا پاکیزه آب باشم تیمم کنم و نماز گذارم چهارم شناختن وقت فریضه است **قوله تعالی** اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر **قوله تعالی** اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل **قوله تعالی** فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و این سه آیت در حق شناختن وقت است و چند آنست **قال** علیه السلام افضل الصلوة عند مواقیتها رسول عم فرمود که فاضلترین نمازها آنست که در وقت گذاری پنجم روی بقبله آوردن فریضه است **قوله تعالی** فول وجهک شطر المسجد الحرام **قوله تعالی** فاینما تولوا فثم وجه الله **قال** علیه السلام طهر نفسک قبل ان یمر کک الله و استقبل القبلة و قل الله اکبر رسول علیه السلام فرموده است پاک کردانیدن خود را چنانکه خدا تعالی فرموده است و روی بقبله آرید و بگویید الله اکبر ششم نیت هر کدامی نماز کردن فریضه است **قوله تعالی** و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین جمله مفسران پیشتر ائمه تفسیر برین اند که مراد از مخلصین نیت است از برای آنکه تا نیت نبود اخلاص نبود **قال** علیه السلام الاعمال بالنیات و لکل امرء ما نوی رسول عم فرموده که کار ها بنیت است **قال** علیه الصلوة و السلام لا عمل لمن لا نیة له رسول عم فرموده که نیست عمل کسی را که نیت نیست آن بود که بدل باید شنید و قصد باآن یار کند که چه میکند و میگذارد و نماز و آن اندیشه از وی باقصد نیت است و باید که نیت نماز کند که آن نیت در دل او باشد چنانکه بیان نیت و تکبیر اول هیچ چیز دیگر در دل او در نیاید و اگر چیزی دیگر در دل او بیاید نیت باز کرداند بعد از ان تکبیر گوید و این ششم مسئله که در دون نماز است اول تکبیر است تکبیر اول فریضه است و یک فکر **قوله تعالی** قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی این دو آیه در حق تکبیر اول است **قال** النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرموده است

که بگیرد اول نیکوست از دنیا و آنچه در دنیا است دوم قیام فریضه است **قوله تعالی** وقوموا لله قانتین و ما مرتم بگاه داشتن و بر پای داشتن این پنج نماز خاصه بر نماز وسطی را که خداوند عزوجل در خبر وی دیگر بار بتخصیص فرموده است **قوله تعالی** حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی اما در صلوة وسطی مر علما را اختلاف است خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله گفته است که خداوند عزوجل بعلم قدیم خود دانسته است که علی را در وقت استحباب نماز دیگر اختلاف افتد و صلوة وسطی نماز دیگر است و این قول امیر المومنین علی است رضی الله عنه و دقوقی روی آنست که دو نماز است مر روز را نماز بامداد و نماز پیشین و دو نماز است مر شب را نماز شام و نماز خفتن پس صلوة وسطی نماز دیگر است امام شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه امام منهاج الدین را درس میکرد و روایة بیرون آورد از عبد الله عباس رضی الله عنه که صلوة وسطی نماز بامداد است و این قول را امام شافعی گرفته رح فقه آنست دروی که دو نماز است روز را نماز پیشین و نماز دیگر و دو نماز است شب را نماز شام و نماز خفتن پس صلوة وسطی نماز بامداد بود اما بر قول زید بن ثابت و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها صلوة وسطی نماز پیشین است و این قول را امام اعظم گرفته است رحمة الله فقه دروی آنست که دو نماز است روز را چهار رکعت نماز بامداد است دو سنت دو فریضه و چهار رکعت نماز دیگر پس نماز وسطی نماز پیشین است و ما ثابت میکردانیم که صلوة وسطی نماز بامداد نیست دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عم فوت شد چون وقت نماز پنجم اندر آمد رسول عم آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را در وقت گذارد و دعا هلاکت مر کافران را کفت که ما را از صلوة وسطی محروم کردند عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلعم یوم الخندق جلسونا عن الصلوة صلوة العصر ملاء الله بیوتهم وقبورهم نارا و اتفاق است که در آن چهار نماز بامداد نبود ما را از فعل رسول عم چند مسئله معلوم شد یکی آنکه ترتیب میان فریضه وقت و فرض قضا شرط است و نزد یک امام شافعی رحمة الله شرط نیست و دیگر صلوة وسطی نماز بامداد نیست و دیگر آنکه هر کجا که دو امر پیش آید چنانکه نماز گزاردن و با دشمن حرب کردن باید که حرب کردن را پیش دارند از نماز گذاردن زیرا که در آنجا اقامت سنت است از فعل رسول علیه السلام و نجات اهل ایمان است و رسول عم فرموده است من قدم المقدم فهو فی الدارین مقدم و من قدم مؤخرا فهو فی الدارین موخر رسول عم فرموده است هر کار مقدم داشتن را مقدم دارد خدا تعالی ویرا در هر دو سرای مقدم دارد و هر کار مقدم را موخر دارد خداوند تعالی در هر دو سرای ویرا موخر دارد ما این نیچو قت نماز را باین ترتیب که میکنارم ما این را بچه دانم بافعال و کردار انبیاء ما تقدم علیهم السلام خداوند این عالم را در شش شبانروز آفریده است **قوله تعالی** ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام

ثم استوی علی العرش ابتدا از روز یکشنبه کرد و ختم بروز آدینه کرد روز یکشنبه آسمانها روز دوشنبه
آفتاب و ماهتاب و ستارگان فلک را بیافرید و اینها را در فلک مرکب کرد و روی گردان کرد و روز سه شنبه
خلقان عالم را آفرید از جانوران و ساکنان زمین و همه ساکنان آسمانها و ساکنان دریاها و فرشتگان
آسمانها روز پنجشنبه آبها عالم آفرید و دریاها را مسخر گردانید و رودها را روان کرد انید
و چشمها پدید آورد و درختان را بر و یانید و نباتها را از زمین برآورد و روز آدینه را قسمت کرد و تقدیر بر راند

**قوله تعالی** و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین و روز پنجشنبه بهشت و دوزخ آفرید و فرشتگان
رحمت و فرشتگان عذاب و حوران و قصوران و غلمان و ولدان و روز آدینه بود که آدم علیه السلام
را بیافرید و جان بقالب آدم مبارک عم اندر آورد چون روح بدماغ آدم رسید بنشست و عطسه زد و قوت یافت
چون گفت الحمد لله بس بار اعلام آمد که عطسه نعمتی است و ترا احمد لازم آمد و هم روز آدینه بود که ملایک را فرمان
آمد تا آدم را سجده آورند **قوله تعالی** و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس و هم روز آدینه بود که آدم را
بهشت اندر آوردند و هم روز آدینه بود که حوا رضی الله عنها را از پهلوی چپ آدم عم در وجود آوردند و هم
روز آدینه بود که آن زلت بی قصد از ایشان در وجود آمد و هم روز آدینه بود که ایشانرا از بهشت بدنیا
آوردند و تسبیح آدم علیه السلام این بود ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین پس
مادر بر سنت پدر بابد رفت و هر کجا که نعمتی رسد الحمد باید گفت و هر کجا که زلتی در وجود آید استغفار باید گفتن و خیرات
چون آدم عم را از بهشت بدنیا آوردند آدم عم در بهشت شب ندیده بود اینجا نماز شام اندر آمد و مولانا
آدم عم اندیشمند شد گفت چه شاید بودن صبر کرد چون صبح دمید و عالم روشن شد و بر اسعلیم الله که این دومین
روندهٔ و آینده شکر انه این دو حالت را دو رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل از وی قبول کرد بر ما فریضه کرد انید
و آن دو رکعت فریضه بامداد بود پدر ملت ابراهیم خلیل الله چون بخواب دید که فرزند را قربان کن و خواب انبیا
علیهم السلام همچو وحی بود و ذبیح را ببرد تا آنجا که فرمان بود خداوند عز و جل بدله فرزند فدا فرستاد و بش
**قوله تعالی** و فدیناه بذبح عظیم و چون از خوف نمرود علیه اللعنة نجات یافت و از خوف منجنیق خلاص یافت
و آتش را حق عز و جل بروی بوستان کرد انید و از دست نمرود علیه اللعنة نجاة یافت شکر انه این
چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند عز و جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه کرد انید چهار رکعت
نماز پیشین و تسبیح ادا این بود الحمد لله قبل کل احد و الحمد لله بعد کل احد و الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من
کل ذنب و اتوب الیه چون بنده مومن گوید الحمد لله قبل کل احد امر آید از پروردگار مر کاتبان اعمال را که اثبات
هر چیزی که در آسمان آفریده شده است نیکی اندر دیوان وی ثبت کردند چون گوید الحمد لله بعد کل احد امر آید

ازخدای عزوجل مرکاتبان اعمال ویرا که نیکی در دیوان وی ثبت کردانیدند که بعد و هر خیری که در زمین آفریده شده است نیکی بنام این بنده نویسید و چون گوید الحمد لله علی کل حال او آید از بروردگار مر کاتبان اعمال ویرا که شما ثواب این بنده مومن نتوانید نوشتن من دهم جزا روی چندانکه خواهیم چون یونس پیغامبر علیه السلام از خوف زلت نجات یافت و از ظلمت شکم ماهی و از ظلمت دریا نجات یافت و بشارة ایمان قوم شنید شکر انه این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و بپروردگار ازوی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید چهار رکعت نماز فریضه دیگر و تسبیح وی این بود لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

**قال** عیسی علیه السلام نماز شام گذارد چون اندر زمین رفته بود سیاحان علیهم اللعنة با عیسی عم مجادله کردند و ثالث ثلاثه گفتند آسمانها را بحضرت پروردگار بنا کرده اند که ما را فرمان داده تا بر سر ایشان زمینهای خواست تا ایشانرا فرو برد و خطاب آمد که شما بر قرار باشید جزا ایشان من دهم انچه خواهم عیسی عم شکر انه انرا که من بنده ام و پیغامبرم و مادر من بنده است پیغامبر دیگر و خداوند عزوجل مرا از مثل چنین قول گفتن نگاهداشت شکر انه این سه حالت را سه رکعت فریضه نماز گذارد و بپروردگار ازوی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید سه رکعت نماز شام و تسبیح وی این بود و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و چون عیسی علیه السلام از مدین بمصر میرفت و صفورا که دختر شعیب پیغامبر عم بود و ویرا درد ولادت گرفته و هوا تاریک شده و گرگ در رمه موسی عم افتاد و ابر باریدن گرفت و برق جستن گرفت و رعد غریدن گرفت و گرگ در رمه موسی عم افتاد هر چند موسی سنگ را بر این زد آتش پدید نیامد سنخ و صلابت در وی ظاهر شد هر دو را بر زمین زد حق سبحانه و تعالی هر دو را باوی بسنخ در آورد گفتند ای پیغامبر خدای بر ما فرمانیست تا ترا آتش دهیم ما مامور بامر پروردگار م موسی عم امید منقطع کرد و روی کردانید نگاه کرد از دور بر طور سینا نوری را دید چنان گمان برد که نار است قدم در نهاد و روی بدان جانب نهاد و بکرد و این الست که از انجا که روی بود تا انجا که نور بود سیصد فرسنگ بود خداوند تعالی آن راه را بر وی کوتاه کردانید و بر اندک ساعتی بدانجا رسانید نور دید بر درختی بر آمد تا بگیرد آن نور بیابان درخت آمد وی فرود آمد تا بگیرد نور باز بر سر درخت رفت و در بعضی کتب آورده است که هفتاد بار نور از سر درخت بیابان درخت آمد باز بر سر درخت میرفت موسی عم متحیر شد ندا آمد یا موسی انا الله لا اله الا انا بشنید از انجا باز گشت بابشارت پیغامبری هوا را صافی شده بود و گرگ از رمه بیرون رفته بود و صفورا بابله بر زمین نهاده بود شکر انه این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند عزوجل ازوی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید چهار رکعت نماز فریضه خفتن و دعا روی در آن شب این بود رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی

یفقهوا قولی و نماز وتر خیر نماز ناست و رسول عم خیر همه پیغامبران است چون رسول عم از معراج باز آمد این
حدیث فرمود **قال** عم ان الله تعالی زادکم صلوة الا وهی الوتر اوتروا یا اهل القرآن فان الله تعالی
وتر یحب الوتر وجعل وقتها بعد العشاء الی الصبح رسول عم فرموده است که خدای تعالی نماز بر شما زیادت
کرده است و آن نماز وتر است وتر طاق بود ای اهل قرآن نماز وتر گذارید که خداوند تعالی وتر است
و وتر را دوست دارد و وقت وی بعد از نماز خفتن است تا صبح **بی بی** حفظ رضی الله عنها
که دختر امیر المومنین عمر بود رضی الله عنه و عمال رسول علیه السلام روایت میکند از رسول
عم که هر که بعد از نماز وتر سه بار این تسبیح را گوید که توکلت علی الحی الذی لا یموت سبحان الله
والحمد لله رب العالمین و پیر اخداوند عز و جل ثواب هفتاد و سه هزار عبادت بدهد و درجه در بهشت
وی ثبت کرده اند آورده اند چون بنده مومن بقیامت آید و صد قنطار از خاک تیره بود و او
براقی بیند نورانی بر سر خاک وی ایستاده و میگوید که برمن نشین که من ثواب نماز با مداد توام
بروی نشیند می بر دوش تا نیز دیک آدم صفی الله علی نبینا و علیه السلام از آنجا در گذرد براقی دیگر
پیش آید و شش همچنین نورانی و گوید که برمن نشین که من ثواب نماز پیشین توام بروی نشیند می بر دوش
تا نیز دیک پدر ملت ابراهیم خلیل الله عم از آنجا براقی دیگر پیش آید و شش از آن نورانی تر و گوید که برمن
نشین که ثواب نماز دیگر توام بروی نشیند می بر دوش تا نیز دیک یوسف عم از آنجا براقی دیگر پیش آید و شش
همچنان نورانی و گوید که برمن نشین که من ثواب نماز شام توام بروی نشیند می بر دوش تا نیز دیک عیسی عم
از آنجا براقی دیگر پیش آید و شش همچنان نورانی و گوید که برمن نشین که من ثواب نماز خفتن توام بروی نشیند می بر دوش
تا نیز دیک موسی عم از آنجا براقی دیگر پیش آید و شش همچنان نورانی و گوید که برمن نشین که من ثواب نماز جمله توام
بروی نشیند و می بر دوش تا نیز دیک محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم تا مقام شفاعت یابد و دیگر در بهشت
مهمانی است روز اول مهمانی آدم عم باشد دوم روز مهمانی ابراهیم خلیل الله عم و روز سیوم مهمانی یوسف عم و روز چهارم
مهمانی عیسی عم و روز پنجم مهمانی موسی عم روز ششم مهمانی ازان ابد الآبدین و دهر الداهرین رسول عم است مصطفی محمد
مجتبی صلی الله علیه و آله و سلم و این همه تشریف ازان بنده بود که پنج نماز را بوقت بجماعت گذارد و ابد الآباد بمهمانی ابدیان مشرف
و مکرم گردد اللهم ارزقنا فی الدنیا و الاخرة هذا البشارة هر که اطلعت یابد خدمت کند و هر که اهبشت یابد طاعت کند اما این
نماز را بدین تمام و رکوع و سجود میگذارم فایده وی چیست خداوند تعالی فرشتگان هر آسمانی را بعبادتی معین کرده است فرشتگان
آسمان اول را قیام اند و فرشتگان آسمان دوم را رکوع اند و فرشتگان آسمان سیوم را سجده اند و فرشتگان آسمان چهارم را
قعود اند و فرشتگان آسمان پنجم را تسبیح اند و فرشتگان آسمان ششم را تهلیل اند و فرشتگان آسمان هفتم را تحمید اند بنده

مومن چون دو رکعت نماز گذارد بدین قیام و رکوع و سجود و قعده و بدین تسبیح و بدین تهلیل و بدین تحمید خداوند
عزوجل بعدد فرشتگان آسمان هفت نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله در
**خصایل** آورده است که زمینها نیز بدین قیاس اند آنچه درختان و مناره در قیام اند و چهارپایان
در رکوع اند و خزندگان در سجود اند و دیوارها و کاهها و کوهها و تلها همه در قعده اند و مذهب سنت جماعت
آنست که هر شی که هست در تسبیح است و همه مسبحه اند مر واجب الوجود را **قوله تعالی** وان من شیء الا
یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم چون بنده مومن دو رکعت نماز گذارد و بدین قیام و رکوع و سجود و قعده
خدا تعالی امر فرماید تا بعدد هر چیزی که در زمینها آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت کرداند
چون خانه کعبه را ابراهیم خلیل الله علیه السلام بنا کرد جبرئیل علیه السلام از بیخ کوه سنگ می آورد و با سماعیل میداد و اسماعیل
با براهیم میداد تا کعبه را بنا کردند بنده مومن چون باین پنج نماز روی بکعبه آرد خدای عزوجل مثل آن
پنج کوه نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و از ثواب جبرئیل امین و ابراهیم خلیل الله و اسمعیل ذبیح علیهم السلام
بالنصیب باشد فرایضه است بآیه و اخبار و اجماع امة **قوله تعالی** فاقرؤا ما تیسر من القران اقامت
که این امر در حق نماز است که بیرون نماز قران خواندن فریضه نیست **قال** النبی علیه السلام لا صلوة الا
بالقراءة رسول علیه السلام فرمود که نیست نماز بیقراءة در رکوع و سجود فریضه است قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون خدای عزوجل میفرماید که ای گروندگان رکوع
و سجود آرید و پروردگار خود را بپرستید و افعال خیر کنید امید باشد که رستگاری یابید و در حق رکوع
رسول علیه السلام نهی فرموده است نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن نقر الغراب رسول علیه السلام نهی فرمود که در رکوع
سر نیک فرو میارید همچنانکه بهایم خیری از زمین میچرند **قال** علیه السلام اذا سجد العبد المومن سجدت کل عضو
منه فلیتوجه من اعضائه نحو القبلة تا استطاع رسول علیه السلام فرمود که چون بنده مومن سجده آرد مر پروردگار
خود را باید که همه اعضاء آرد همچنانکه هیچ عضوی از اعضاء روی از قبله نافته نبود تا بتواند قعده از نشستن
فریضه است **قوله تعالی** وقیل اقعدوا مع القاعدین **قال** النبی علیه السلام لابن مسعود اذا رفعت راسک
من السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول
علیه السلام که فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره بر آوری و قعده اخیره مقدار عبده و رسوله رسانیدی
نماز تو تمام شد خواه بنشینی خواه برود **مسئله** بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده بقول ابو حنیفه
رحمة الله فریضه است و بر قول صاحبین رحمهم الله فریضه نیست فایده این اختلاف در چند مسئله پدید آید
بعضی از مسایل آنست که اگر در میان نماز حدث پدید آید باتفاق نماز تباه شود و اگر بعد از نماز پدید آید باجماع

نماز روا بود و اگر بعد از قراءة تشهد پیش از سلام پدید آید بر قول امام اعظم نماز تباه شود چنان بود که در میان نماز و بر قول صاحبین روا بود و دلیل بر بین مسائل تا اگر مسلمانی نماز با مداد میکند و بعد از قراءة تشهد پیش از سلام یاد ش آمد که نماز خفتن بر ذمت او تر بر ذمت یا آفتاب بر آمد درین هر سه صورة بقول ابی حنیفه رحمة الله نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله روا بود **مسئله** مسلمانی نماز فرض قضا دارد بوقت ضحی میکذارد بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال راست استاده بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بقول صاحبین نماز روا بود **مسئله** جماعتی نماز عید میکذارند بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال راست استاد بر قول ابو حنیفه رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** جماعتی نماز آدینه میکذارد بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نوشد یعنی نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** اگر مسلمانی را نماز پیشین بر ذمت است در وقت مستحب نماز دیگر قضا میکذارد بعد از قراءت تشهد پیش از سلام وقت مکروه نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین نماز روا بود **مسئله** اگر متیمم بعد از قراءة تشهد پیش از سلام آب یافت بقول امام اعظم رحمة الله علیه نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نماز روا بود **مسئله** عریان بعد از قراءة تشهد پیش از سلام جامه یافت بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نماز روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نوشد بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** ماسح موزه را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام مدت مسح بسر آمد بر قول امام ابو حنیفه رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** صاحب جبیره را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام جبیره افتاد و جراحت نیکو شد بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** بیماری با یماء نماز میکذارد بعد از قراءة تشهد پیش از سلام صحت یافت و قوت بر خاستن یافت بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** کسانی که پوشیدن سر بر ایشان فریضه نیست بعد از قراءة تشهد پیش از سلام بر ایشان سر پوشیدن فریضه شد چنانچه وختر نارسیده رسید و باکنیز ک آزاد شد و همچنان بمقدار رکنی تاخیر کرد بقول امام ابو حنیفه رحمة الله نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد روا بود **مسئله** مسلمانی بعد از قرائت تشهد پیش از سلام بخواب رفت و احتلام افتاد بر قول ابو حنیفه رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** بعد از قراءة تشهد پیش از سلام امی قاری شد بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** مروی نیت امامت زمان کرد بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زلی آمد بوی اقتدا کرد

وبهلوی امام نشست بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** جماعتی
در کشتی نماز میکنند اروند جماعتی دیگر از بیرون کشتی بر ایشان اقتدا کردند بعد از قرار قشهد پیش از سلام
کشتی روان شد بر قول ابو حنیفه آنهائی که بیرون کشتی اقتدا کرده اند نماز ایشان تباه شود و بقول صاحبین
نماز روا بود در بین جمله مسایل که گفتیم بر قول امام اعظم رحمة الله علیه نماز تباه شود و بقول صاحبین روا بود بدانکه
اصل است که بیرون آمدن از نماز بفعل مصلی بر قول امام اعظم رحمة الله فریضه است و بقول صاحبین فریضه نیست
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که این را که بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده فریضه است بانی گوئیم
شرط روای نماز است فریضه نیست که فریضه چیزی بود که بنفس خود عبادة بود و چیزی که خنده و قهقهه و بحدث عمدا
از نماز بیرون آمده شود روی فریضه نشود **فقیه مسعود** مصنف این کتاب از خواجه امام قاضی احمد زاهد و بعضی
از مشایخ رحمة الله گفته اند که احتمال آن دارد که در یک فعل دو صفت جایز آید چنانکه در یک شخص دو صفت
جایز است همچنانکه یکی را هم مطیع توان گفت و هم عاصی صورت **مسئله** چنان بود که موسی در زمین
غصبی یا جامه غصبی نماز میکند از آن روی که نماز میکند مطیع بود و از آن روی که در زمین غصبی است
یا در جامه غصبی است عاصی بود این مرد را هم مطیع توان گفتن و هم عاصی بدین صورت سه مسئله است
مختلف فهربیان او شافعی رحمة الله یکی را هم محرم توان گفتن و هم حلال چنانکه مردی پیش از موسم حج جان
احرام کرد بقول علماء ما رحمهم الله علیهم رضوانه بود و بقول شافعی تا بمیقات نرسد محرم نشود و دیگر را هم محدث
توان گفتن و هم باطهارت صورت مسئله چنان بود که مردی بطهارت باشد دست بر اندام نهانی خود
نهاد و بازنی را بسود کرد برادر عقد شاید بقول شافعی طهارت تباه شود و بر قول علماء ما رحمهم الله تباه
نشود این مرد را هم محدث توان گفت و هم بطهارت یکی را هم جنب توان گفت و هم پاک صورت مسئله
چنان بود که مردی از بالا فرو دهد یا بار کران بر پشت گیرد و یا چیزی بر پشت دی زند کار ازدی آب منی
بی شهوت ظاهر شود بر قول شافعی رحمة الله غسل واجب شود و بر قول علماء ما رحمهم الله غسل واجب
نشود این مرد را هم جنب توان گفت و هم پاک یکی را هم بنده توان گفت و هم آزاد چنانکه غلامی بود
میان دو خواجه منشعر کی یکی از این دو خواجه قسمت خود را آزاد کرد بر قول امام اعظم رحمة الله بنیمی آزاد
شود و بر قول صاحبین کل آزاد شود این غلام را هم بنده توان گفت و هم آزاد امابر قول امام اعظم
رحمة الله این مرد آزاد نا کننده را سه اختیار بود اگر خواهد وی نیز نیمه خود را آزاد کند تا بنده باب
نشود و اگر خواهد نیمه قیمت بنده از آن آزاد کننده بستاند و اگر خواهد غلام را کار فرماید تا چندانی که
بیمه بهای خود را کار کند آنگاه آزاد شود اما بر قول صاحبین او را دو اختیار بود اگر خواهد از آن شریک

نیمه قیمت غلام را ستاند و اگر خواهد غلام را کار فرماید چندانی که نیمه بهای خود را کار کند غلامی خود آزاد است یکی را
هم مقیم توان گفت و هم مسافر چنانکه غلامی بود در میان دو خواجه مشترک و هر دو خواجه مسافر یکی از
دو خواجه بیت افتاد گر این غلام را هم مقیم شمرد خواجه مقیم توان گفتن و هم مسافر خواجه مسافر
هم توان گفتن یکی را هم خفته توان گفتن و هم بیدار صورت مسئله چنان بود که یکی در خانه خفته باشد
مرد بیرا بازنی عقد کردند و بدانجا فرود آمدند و از بیرون آمدند این خلوت ایشان فاسد باشد تا اگر ان
زن را قبل الدخول طلاق دهد عدت لازم نشود که آن خفته را حکم بیدار است تا نیمه کابین مرد لازم شود والله اعلم

## باب چهارم در بیان واجبات نماز در نماز واجبها است که ترک و تاخیر وی سجده سهو لازم شود و چون

بفراموشی بود اما اگر بعمد بماند نماز روا بود ولیکن بزه کار شود چنانکه اگر کسی با خر نماز سجده سهو بیارد آن سجده با
سهو نقصان نماز و برابر تکبیر و اندیزرگی گناه را **قال** علیه السلام خمس من الکبایر لا کفارت فیهن الاشتراک
بالله وعقوق الوالدین والفرار من الزحف والیمین الفاجرة وقتل المومن بغیر حق و بروایت دیگر قتل نفس
بغیر حق رسول عم فرموده است که پنج گناه کبیره اند که در برابر دنیا کفارت نیست شرک آوردن بعد از ایمان
و از ارما در و پدر کردن و در حرب یکمومن از دو کافر روی گردانیدن که غالب بلاکت نبود و سوگند بدروغ خوردن
یعنی بمین غموس و خون بناحق کردن همچنان که این پنج گناه کبیره اند در دنیا کفارت نیست هر که در نماز و واجبی
بعمد ا بماند اگرچه در آخر نماز سجده ها سهو بیارد آن سجده ها سهو نقصان نماز و برابر تکبیر و اندیزرگی گناه را
زیرا نکه گناه بقصد کرده است **مسئله** در فریضه چهار رکعتی در دو رکعت نامعین قرآن
خواندن فریضه است اما در دو اول واجب است **مسئله** فاتحه پیش از سورت خواندن
واجب است و سورت با فاتحه ضم کردن واجب است بر قول علما، ما و بر قول مالک رحمة الله تعالی
فریضه است **مسئله** در نماز بلند خواندنی بلند خواندن واجب است و در آهسته خواندنی
آهسته خواندن واجب است این دو مسئله در حق امام آمد اما تنها کذارنده را در نماز نرم خواندنی
نرم باید خواند و در نماز بلند خواندنی مخیر است اگر خواهد بلند خواند و اگر خواهد نرم خواند **مسئله**
بلند خواندن در نماز دیگر سه نوعست فریضه و واجب و سنت اما سنت در خفتن نماز شب است باید که در طوعات
نرم بسیار بنگ نخواند و نیک بلند نخواند میانه خواند بحکم حدیث مهتر عالم **قال** علیه السلام خیر الامور اوسطها
آورده اند که شبی رسول عم روزگار صحابه را مطالعه میکرد چون بدر حجره ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید وی در نماز
بود و قرآن نرم میخواند رسول عم بنور نبوت دانست که وی در نماز است از آنجا که گذشت و بدر حجره عمر رضی الله عنه
رسید وی نیز در نماز بود و قرآن بلند میخواند رسول عم بنور نبوت دانست که وی از نماز است

از آنجا برگذشت بدر حجره بلال رسید رضی الله عنه وی نیز در نماز بود از سورت بسورت نقل میکرد چون بامداد رسول عم نماز گذارد و بنشست مبارک بر مسند رسالت باز داشت و گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قرآن ترم میخواندی گفت بلی یا رسول الله با ملک بی نیاز راز میگفتم رسول عم گفت همچنانست که تو میگوئی اما پاره بلند ترخوان و این حدیث فرمود **قال** عم ارفع صوتک قلیلا رسول عم فرمود که پاره بلند ترخوان تا مستمعان موالتی باشد و انگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و قرآن بلند میخواندی گفت بلی یا رسول الله دیو ازارمی رمانیدم رسول عم فرمود که همچنان است اما پاره پست ترخوان تا خفتگان را ضرری نرسد یعنی ایشانرا بیدار نکنی **قال** علیه السلام اخفض صوتک قلیلا انگاه فرمود یا بلال تو نیز دوشش در نماز بودی و از سوره بسوره نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان بیوستان نقل میکردم رسول عم فرمود همچنانست که تو میگوئی اما هر سورتی که آغاز کردی آنرا تمام کن و انگاه سورت دیگر آغاز کن **قال** علیه السلام اذا افتحت سورة فاتمها بخاتمها فرمود عم که هر سوره را که افتتاح کردی آنرا تمام کن آنگاه دیگری آغاز کن چون رسول عم مر صدیق را فرمود که بلند ترخوان و مر عمر را فرمود که بلند ترخوان پس معلوم آمد که میانه باید خواند **قوله تعالی** ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا واجب در حق امام است باید که چندانی بخواند که صف اول را بشنواند و فریضه در حق هر نمازگذاری آنست که چندانی خواند که نماز بوی روا آید و آن مقدار که نماز بوی روا بود چند است و در شرح طحاوی و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده ابو الحسن کرخی رح روایت کرده که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست و در بعضی از نسخها از خواجه ابو الحسن نوری رحمة الله علیه همچنین روایتی است که ادا حروف بسنده است حاجت صوت نیست می آرند که دو کس از شاگردان امام اعظم رحمة الله درین مسله مباحثه کردند به پیش بشر حافی باز گشتند بشر گفت که قاری باید که چندانی بخواند که اگر مستمعی گوش بر دهان وی نهد بداند که چه میخواند اما صحیح و درست تر آنست که خواجه ابو بکر فضل بخاری و فقیه ابو جعفر هندوانی و خواجه امام اجل سرخسی رحمهم الله گفته اند باید که چندانی بخواند که خود بشنود و یا دیگر را بشنواند و هر چه کم ازین بود آن همچنین بود که مجمجه باشد چنانکه نماز روا نبود **مسئله** ترتیب میان رکن و رکن واجب است مراعات ارکان باتفاق واجب است چنانچه قیام پیش از رکوع و رکوع پیش از سجود و سجود پیش از قعده تعدیل ارکان بر قول ابو یوسف و شافعی رحمهم الله فریضه است و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله واجب است و وجه قول ابو یوسف و شافعی آنست که رسول عم در مسجد نشسته بود که اعرابی در آمد و نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیاورد چون نماز تمام کرد رسول فرمود قم فصل فانک لم تصل برخیز و نماز بگذار که تو نماز نکذاردی اعرابی آن نماز را باز گذارد

دهم تعدیل ارکان را بجا نیاورد بازفرمودش که قم فصل فانک لم تصل اعرابی چون نماز تمام کرد آن نماز را
باز گذارد و تعدیل ارکان را بجای نیاورد رسول عم بهم این حدیث فرمود همچنین تا سه بار فرمود چهارم بار اعرابی
عجز ظاهر کرد و گفت یا رسول الله من پیش ازین نمیدانم گذاردن رسول عم تعدیل ارکان در آموختش
بعد ازان نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا آورد انگاه رسول عم ماندش تا برفت پس معلوم آمد که
تعدیل ارکان فریضه است و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
من صلی صلوة و لم یقم رکوعها و سجودها لا یجوز صلوته جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه روایت
میکند از رسول عم که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجا نیارد نماز وی روا نبود پس معلوم آمد
که تعدیل ارکان فریضه است اما امام اعظم و امام محمد رحمهم الله گفته اند که انچه رسول عم فرموده است
از راه فضیلت و کمال را نه از راه فرضیت را دلیل بر انکه فرموده است قال علیه السلام لا صلوة
لجار المسجد الا فی المسجد رسول عم فرمود که نیست نماز همسایه مسجد را جز در مسجد قال عم لا صلوة
للمرأة انما شرة که رسول عم فرمود که نماز نیست مر زن خشم کرفته را قال عم لا صلوة للعبد الابق
پیغامبر فرمود که نماز نیست مر بنده کریخته را قال علیه السلام لا صلوة فی الارض المغصوبة پیغامبر
فرمود که نیست نماز در زمین غصبی قال علیه السلام و لا صلوة فی الثوب المغصوبة پیغامبر فرمود که
نیست نماز در جامه غصبی قال علیه السلام لا صلوة للمنفرد خلف الصفوف پیغامبر فرمود نماز نیست
مر انکه باز آخر صف تنها ایستد درین جمله احادیث این همه نماز گذارنده از عهده نماز بیرون آیند و
نماز فرضیت بر ایشان چیزی باقی نماند اما فضیلت و کمال نبودش که دیگران را بود اینجا نیز هر که نماز
گذارد و تعدیل ارکان بجای نیارد نماز وی روا بود اما آن فضیلت و کمال نبودش که تعدیل ارکان
بجا آورده باشد دیگر انکه رسول عم اعرابی را میدید تا نماز تمام میکرد و انگاه میگفت که برخیز نماز گذار که تو
نماز نگذارده ای اگر نماز اعرابی ناروا آمدی رسول عم رنج و مشقت روا نداشتی هم از ابتدا و روا فرمودی
که همچنین گذارد چون سیماندش تا نماز تمام میکرد انگاه فرمودش که نماز همچنین گذار دلیس معلوم آمد که تعدیل
ارکان فریضه است و دیگر حدیث فم فصل حدیثی مشهور است و احمی تقاضا کند و وجه
جابر بن عبد الله حدیثی واحد است سنی تقاضا کند و ما فریضه رکوع و سجود یابیم و انستم قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و تعدیل ارکان را بحدیث اگر بکوییم که تعدیل ارکان فریضه است زیادت
کرده باشیم حدیث را یا نه و اینچنین نشاید و همچنانکه حدیث روایة میکند ما نیز حدیث را روایت میکنیم
در حدیث آمده است که رسول عم در مسجد نشسته بود با صحابه کرام اعرابی در آمد و نماز گذارد و تعدیل

ارکان بجا نیاورد و چون وی نماز تمام کرد از سجود سر برون نهاد یکی از صحابه پرسید که این شخص نماز نکو نگذارده رسول علیه السلام فرمود که در حق نماز نگذارندگان طعنه میکنید یک کس سر از سجود بیرون آورد و بدان نماز از وی خرید ابی میکنید ابو هریره رضی الله عنه گفت من سر برون آوردم و آن نماز را از وی خرید ابی کردم از وی نقره انعام کردم نپذیرفت درم نقره رسانیدم اعرابی گفت نه دراز مکن که اگر همه دنیا و آنچه در دنیا است بمن دهی من ثواب این رکعت نماز نستانم ابو هریره گفت درآمدم و آنچه اعرابی گفته بود با رسول الله صلی الله علیه وسلم باز گفتم رسول علیه السلام فرمود که من نگفتم که در حق نماز گذارندگان طعنه میکنید چون رسول علیه السلام نماز گذارنده فرمود وی تعدیل ارکان بجای نیاورده بود پس معلوم آمد که تعدیل ارکان فریضه نیست **مسئله** تعدیل ارکان چیست ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته است که اتمام رکوع و سجود سنت است که بدانکه تعدیل ارکان را از عدل گرفته اند یعنی که در نماز عدل ارکان نگاه دارد از عدل برخوردگار این نصیب یابد و مستحق فضل و رحمت بزرگوار شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که هر که نماز گذارد و تعدیل ارکان نگاه نیارد او را آن نماز باز گردانند برای آنکه اعرابی را رسول علیه السلام سه بار نماز باز فرمود که دارد و تعدیل ارکان بجا نیاورد وی تعدیل ارکان بجا نمی آورد **مسئله** نهایت تعدیل ارکان چند است بر قول ابو یوسف و شافعی رحمة الله آنست که فرا است و بر قول محمد رحمة الله اکثر است شمرده اند از امام اعظم رحمة الله در بن مسئله چهار روایت است یکی آنست که گفته بنگرد و بداند که وی از رکنی بر رکنی نقل میکند این از وی تعدیل ارکان بود و اگر نگرده و بر آشک افتد که از رکنی بر رکنی نقل میکند یا نی این از وی تعدیل ارکان نبود و یکروایت آنست که اگر از رکوع بقومه نرود یکبار است یا از سجده بقعده نرود یکبار است این از وی تعدیل ارکان است در منتقی از امام ابو حنیفه رحمة الله روایت است که اگر مسلمانی بر بالین یا بر بالشت سجده کرد و اگر آن بالین یا آن بالشت را از زیر سر وی بکشند وی نیت سجده دوم کند از سجده دوم وی نیابت دارد و این عهده بر وی نیاید اما این قول ضعیف است و بدین عمل نشاید کردن و یکروایت آنست که چون سر از سجده اول بردارد چندانی که تسبیح درمیان فاصل شود آنگاه وی نیت سجده دوم کند از سجده دوم نیابت گیرد امام صلوة خواجه امام مکی رحمة الله آورده است که مراد از فاصل شدن تسبیح آنست که قبضه بر زمین بود و تسبیح برخیزانی **مسئله** سجده بکبی صحیح کردن روا است استکمال آنست که قیام در رکوع یکی و سجده دو حکمت چیست مشایخ رحمهم الله تعالی در بن سه قول گفته اند یک قول آنست که قیام اقرار است بر شکستگی و در رکوع او را است بر فکندگی و در دو سجده گواه داشتن است بر بندگی این جواب حکیم ابو القاسم حکیم رحمة الله گفته است که هر که چیزی خرد بها خواهند داد که چیزی دعوی کند گواهان خواهند و چون دعوی بندگی کرد آن سجده گواه داشتن است بر بندگی و جواب بال اصول آنست که چون امر الله از عرش مجیده و تعالی هر ملایک را تا آدم علیه السلام سجده آرند **قوله تعالی** واذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ملایک همه سجده آوردند مگر ابلیس علیه اللعنة که سجده نیاورد و چون سر از سجده اول برداشتند متکبری و گردن کشی عزازیل را دیدند بچنان راست

استاده تشکرانه آنرا یکی سجده دیگر آوردند پروردگار عالم از ایشان قبول کرده و برافزایش کرد این سوال
از امیرالمومنین علی روایت کرده اند رضی الله عنه داد حکمتی چنین گفته است در دو سجده که در سجده اول گوید
عزیزا که بر خاک نهادی و بسی و اشارت است بآنکه مرا از خاک آفریده است و سر بر آوردن اشارت است که مرا
بر خاک دارد تا زنده ام و در سجده دوم اشارت است که باز گشت من بخاک بود و قول خدای عز و جل قوله تعالی
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری بیت ای ز خاکت آفریده خاکپای بر تابیں
خاک بودی خاک گردی همچنان باش خموشیار باش چون از علی رضی الله عنه جوابی آمده است علما را در آن
اندوه حکمتها دیگر بیرون آورده اند بشرحش جواب دیگر یکی داده اند و استنباط کرده اند یکی حکمت آنست که مشرکان
مر معبود باطل خویش را یک سجده می آوردند مر موحدان را فرمان آمد که شما ایشان را مخالفت کنید که ایشان یک سجده
می آورند و شما دو آرید تا عبادت شما از عبادت ایشان جدا شود و رکوع یکی آمده است چه ایشان رکوع آزنده
نیند همین یک سجده مومنان را مخالفت فعل ایشان آمد پس صفت دیگر حاجت بنقاد مر مخالف را حکمت دوم
آنست که چون روز میثاق بلی گفتند فرمان آمد که دعوی را معنی نمانند سجده بیارید بعضی سجده آوردند و بعضی نه
چون از ایشان سر بر آوردند دیدند که بعضی سجده نیاوردند شادی کردند بیافتن توفیق سجده مر خدای عز و جل را شکر او آمد
باز بسجده رفتند انگشتانی که سجده اول نیاورده بود بعضی از ایشان پشیمان شدند سجده دوم بار دیگر بسر بردند پس
مسلمان بود و مسلمان آمد چون همه مسلمان بسر بردند بر که سر دو نیاورد کافر بود و کافر بمیرد و هر که اول آورد و دوم نی
مسلمان بود و بدقی و باز کافر بمیرد و هر که اول بیاورد و دوم آورد کافر بود باز مسلمان شد چون روز میثاق موجدان
دو سجده اورند فرمان آمد که شما دو بار سر دو سجده آرید تا عبادت حال موافق بود مر روز میثاق را شکر بود نعمت ایمان را سبب بود
نقار توحید را حکمت سیوم آنست که آدم معصوم مرسل را از هشت بر نعمت بنیاد بر تخت فرستادند سیصد سال بگریست و عذر
خواست و سجده بود و عاصی چنین است که جبرئیل امین آمد و بشارت قبول توبه آورد و گفت سر بر آر تا بشارت دهم سر بر آورد
بشارت شنید و باز بسجده رفت شکر آن حال را سجده آورد یکی از هیبت عذر او یکی از جهت شکر را مدد فرمان آمد که پدر را
موافقت کنید و در نماز دو سجده آرید حکمت چهارم آنست که اهل ملکوت اعلی را آرزوی مصطفی صلی الله علیه وسلم بود
و بر امعراج برند تا اهل آسمان و سرا بینند ملایکه در قیام و رکوع و سجود و قعده بودند و بر او بدند و آنها که سجده بود ندانند که
کدام سر بر آرید تا و بر ا بینند سر بر آوردند و او را دیدند چون باز گشتند ایشان سجده بود باز گشتند همه را در یک فعل دیدند
ساجد از ما و در سجده و بر او فرمان آمد که ای محمد امت را بگو تا قیام و رکوع و قعده یکی آرند و سجده دو چنانکه از ملایکه دیدی تا تواب
عبادت همه ملایکه ایشان را کرامت کنیم حکمت پنجم آنست که رکوع دعوی است که منقاد فرمان خداوند بم و
سجود گواه آن دعوی و در شریعت چنانست که دعوی یکی بود و گواه آن دعوی دو گواه اند در نماز حکمت همین است

حکمت ششم آنست که در رکوع خدمت است و در سجود قربت است قوله تعالی اسجد واقترب که قال النبی صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه اذا سجد و خدمت از بنده است مر خدای را عزوجل و قربت از خداست مر بنده را آنچه از بنده بود دوری و بعدی بستدگیرد از بهر اظهار ربوبی بیاز میرد آنچه ازوی بود مر بنده را و دوری اندازد از جهته اظهار بنده نوازی را اما بعضی از علماء اصول گفته اند که چون از ملک تعالی امر آمد مر ملایک را که سجده آرید مر آدم را همه امتثال نمودند و فرمان بجا آوردند سجده کردند الیشان را معلوم شده بود که یکی از ایشان ملعون خواهد شد می ترسیدند و پرهیز می باشیدند چون سر از سجده برداشتند عزازیل را دیدند استاده مانده شکر آنه آن حال را بیک سجده دیگر آوردند خداوند عزوجل از ایشان قبول کرد و برما فریضه کرد اینرا این دو سجده و آن سجده حق را بود با آدم را خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که آن سجده حق را بود آدم را یعنی قبله بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که آن سجده تحیت بود و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که آن سجده آدم را بود از برای انکه امر بود مر ملایک را از خداوند عزوجل باوردن سجده مر آدم را صلوات الله علیه که آدم را سجده آرید اما جواب فقهاء است که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که سجده تعبدی است محض در وی حکمت نشاید طلبیدن دلیل بر انکه اگر مسلمانی مر دیگری را قیام آرد و رکوع آرد و حلال دارد کافر نشود اما اگر سجده آرد و حلال دارد کافر شود **مسئله** آوردن سجده مبارک است و دلیل بر سجده سلطان فرعون که یک سجده بیاورد خداوند مر او را بی طهارت و بجا مر حبس روی بغیر قبله صد سال بهشت یافتند و ترک سجده نامبارک است دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که یک سجده نیاورد ملعون ابد شد و بعضی گفته اند آن از ترک سجده نبود از ناکردن فرمان بود عمر بن عیسه رضی الله عنه گفته است که هر که یک سجده آرد مر خدایرا خدای تعالی مر او را بقیامت یک کافر را فدا دهد بدش تا در دوزخ اندازند و خود بجنات باید و بر بن سخن نظر میکرد که چون پدر ملت ابراهیم خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه خواب دید که فرزند را قربان کن بیچ را بر دنا آنجا که فرمان بود ذبیح مر او را بر زمین نهاد آن صورت سجده بود نه حقیقت سجده خدای تعالی فدا فرستادش قوله تعالی وفدیناه بذبح عظیم بنده مومن چون سجده آرد خدای عزوجل را اگر خداوند تعالی کافر را فدا دهد بشش بقیامت تا در دوزخ اندازد و خود بجنات باید هیچ عجب نبود **مسئله** سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل بر فعل زاهد صحابه عبد الله عمر و فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنهم که الیشان چون بسفر رفتندی خاک با خود بردندی و در کشتی نخستندی و بر خاک سجده می آوردندی از الیشان سوال کردند که ای یاران رسول علم از چه معنی است که بخاک تقرب می نمائید الیشان گفتندی که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد و این آیت را بر خوانی قوله تعالی منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری بیت ای ز خاکت آفریده خاکیا بیدار باش ۞ خاک بودی خاک گردی در میان هوستیا باش باش پس معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر است **مسئله** در نظم عبارة و ستیار چهار رکعتی بر قول امام اعظم رحمة الله و ابو یوسف بر سه و رکعت نشستن واجب است و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمة الله و ابیضا

وجه قول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله آنست که هر شفعی نماز است علاحده بسر و بر کعتی نماز است علاحده دلیل
بر آنکه قراءة شفع اول از شفع دوم ثابت نمیشود قرأت شفع دوم از اول هم ثابت ندارد و پس هر شفعی نماز علاحده است
باید که بسر دو رکعت نشستن فریضه بود اما امام اعظم و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند چون فریضه چهار رکعتی یک قعده
روا می آید سنت و تطوع بالطریق اولی بود که یک قعده روا آید و اگر گوئیم که دو نماز بسعت و تطوع را بهم جمع نموده باشم
بر فریضه و این چنین نشاید دلیل بر آنکه اگر مسلمانی سنت را بماند مستحق عقوبت شود و لیکن قضاء آن سنت بروی نشود و اگر
فریضه را بماند قضای آن بروی بود و اگر قضای بر خود نهد کافر شود **مسئله** در فریضه چهار رکعتی بسر دو نشستن
امام کرخی از اصحاب ما رحمهم الله روایت میکند که سنت است و لیکن در معنی وی واجب است و بسیار جائی اسم سنتی بود در وی
معنی واجب بود بسیار جای که اسم واجبی بود و لیکن در وی معنی فریضه بود چنانکه گویند نماز رسیده رسیده شد بروی نماز واجب شود
و چون مال شد گویند زکوة بروی واجب شد و چون مال شد گویند حج بروی واجب شود و چون ماه رمضان در آید گویند روزه
بروی واجب شد و چون جنابت رسد گویند غسل واجب شد این همه اسم واجبی گویند و لیکن در وی معنی فریضه است اما
باسم سنتی است و لیکن در وی معنی واجب است هر سنتی که مضاف بود بیک رکن نماز بماندن وی سجده سهو واجب نشود چنانکه ترک
رکوع و سجود و هر سنتی که مضاف بود بسوی کل نماز بماندن وی سجده سهو واجب شود چنانکه قعده اول چون نشستی شفع اول تمام
شود و چون بر خیزی ابتدا از شفع دوم شود پس وی مضاف آمد بکل نماز بماند او و تاخیر او سجده سهو واجب شود شیخ الاسلام
علی اسبیجابی رحمة الله علیه گفته است که مسافر را بسر دو نشستن فریضه است مقیم را باید که واجب بود فقیه ابو جعفر محمد الله علیه گفته است
که قعده آخر نشستن فریضه است پس قعده اول باید که مقیم را واجب بود خواهر زاده امام بکر جوزجانی رحمة الله علیه گفته است که این نماز در
دو رکعت بوده است مقیم را بسبب نعمت اقامت چهار شده است دلیل بر آنکه مسافر که نماز چهار رکعتی را ده رکعت میکند او را عیب
نماز بیرون آید و از فرضیت بروی چیزی باقی نماند باید که مقیم را بسر دو نشستن واجب بود تا فاصل شود در میان
اصل و زوائد **مسئله** مسلمانی سنت و یا تطوع چهار رکعت میکذارد و بسر دو بقدر التشهد نشست با قیام
سیوم بر خاست یاد نش آمد باز کرد و یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله باز گشتن واجب بود و بقول ابو یوسف رحمه الله
باز گشتن مستحب بود و بقول محمد و زفر شافعی رحمهم الله فریضه بود اگر باز نگشت و همچنان نماز تمام کند و نماز ش
بقول امام اعظم رح و ابو یوسف رحمة الله نماز ش روا بود و سجده سهو واجب شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله
نماز ش روا نبود و اما استاذان متاخران گفته اند که باز کرد و نماز را بسر دو جهی تمام کند که اجماع روا آید و اختلاف ازان بود
که در روای وی اختلاف بود **مسئله** در فریضه چهار رکعتی در دوی آخر فاتحه خواندن را الطاف احسن یاد
از امام اعظم رحمة الله روایت میکند که واجب است و امام ابو یوسف از امام اعظم رحمة الله روایت میکند که
سنت است محمد بن حسن رحمة الله گفته است که مخیر است آورده وجه قول حسن زیاد رحمة الله آنست که جابر بن عبد الله

رضی اللہ تعالی عنہ روایت میکند کہ رسول عم در دوی آخر فاتحہ ہمچنان خواندی کہ رخسارہ مبارک عم می جنبیدی
وقتی بودی کہ ما را حریف باکلمہ شنوانیدی چون این خبر بامام اعظم رسید فرمود کہ فعل مواظبت رسول عم من غیر شک
واجبی تقاضا کند واز اینجا است کہ حسن زیاد از امام اعظم رحمۃ اللہ روایت میکند کہ واجب است وجہ قول ابو یوسف
آنست کہ مروی است از صدیق و محکی است از امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ کہ ایشان گفتہ اند کہ ما در دوی از فاتحہ بطریق
دعا خواندی چون این خبر بامام اعظم رحمۃ اللہ رسید گفت ایشان کبیر اصحابند و خلیفتان رسول عم اند کردہ ایشان
صواب بود و فعل ایشان سنتی تقاضا کند واز اینجا است کہ ابو یوسف از ابو حنیفہ رحمۃ اللہ روایت میکند کہ سنت
است وجہ قول امام محمد رحمۃ اللہ تعالی آنست کہ از امیر المومنین علی و عبد اللہ مسعود رضی اللہ عنہما روایت است کہ
ایشان گفتند ما در دوی آخر فاتحہ را بطریق تسبیح خواندمی چون این خبر بمحمد حسن رسید گفت اشارۃ قرار دادن اشارۃ صحیح
و اشارۃ سکت اگر این واقعہ امام را افتد در دو رکعت آخر فاتحہ نخواند باید کہ بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ تعالی عمل کند
و سجدہ سہو لازم نیاید کہ اگر سجدہ سہو را بسبب دو قانی کہ در قفای وی باشند متابعت کنند بر قول ابو یوسف نماز
مسبوقان تباہ شود و اگر تنہا گذارد متابعت در غیر محل کردہ اینجا بر مسبوقی متابعت نبود و اگر تنہا گذارد را افتد
باید کہ بر قول حسن زیاد رحمہ اللہ تعالی عمل کند و سجدہ سہو بیارد تا بیقین از عہدہ بیرون آید مسئلہ اللہم انا نستعینک
خواندن دوہ تر واجب است امادر قرارۃ قرآن وی مرصحابہ را اختلاف است نزدیک امیر المومنین عمر و ابی کعب رضی اللہ تعالی عنہما
از قرآن نیست و در مصحف عبد اللہ مسعود رضی اللہ تعالی عنہ آوردہ است کہ از قرآن است در معنی و سورت اول سورۃ اللہم
انا نستعینک نام یکی از دو سورۃ اللہم اپاک نعبد نام یکی این ہر دو را در مصحف خویش ثبت کردہ اند بعد از سورتین و در شرح
طحاوی از امام محمد رحمۃ اللہ روایت است کہ جنب و حائض و نفساء را نشاید خواندن کہ در وی شبہ قرآن است اما مطلق
قرآن نیست کہ نماز بی روا آید پس شروع شد خواندن وی در وتر در رکعت آخر تا اگر از قرآن بود تحری وی کردہ باشد
و اگر از ثنا بود سجدہ سہو لازم شود و خواجہ امام کبیر خواہر زادہ رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ یاد داشت عدد رکعات واجب است
مسئلہ تکبیرات نماز جنازہ فریضہ است و تکبیرات نماز عید واجب است سجدہ تلاوت بر قول علماء ما رحمہم اللہ
واجب است و بقول شافعی سنت است سجدہ سہو بعضی از مشایخ رحمہ اللہ گفتہ اند کہ سنت است زیرا کہ بیاد آوردن
وی سجدہ سہو واجب نمیشود و اظاہر روایۃ آنست کہ واجب است کہ سنت را فوت آن نبود کہ اعادہ آن
از فریضہ بر گیرد و وی اقتصان از فریضہ بر میگیرد مسئلہ قعدہ آخیرہ بقدر تشہد فریضہ است
و قرارۃ التشہد خواندن بقول علماء ما رحمہم اللہ تعالی واجب است و بقول شافعی
رحمۃ اللہ فریضہ است و لفظ سلام بقول شافعی فریضہ است و بقول علماء ما رحمہم اللہ
فریضہ نیست واجب است و بقول شافعی آنست کہ رسول عم فرمودہ است قال النبی علیہ السلام صلوا کما رأیتمونی اصلی

التسلیم رسول ع فرمود که تکبیر اول حرام کننده کار ما دنیا است و سلام حلال کننده کار ما دنیا است
چون رسول ع تکبیر اول را بالسلام تمام فرمود پس چون تکبیر آن فریضه است سلام نیز فریضه بود و آن اندر
آیدن نماز بود و این بیرون آمدن نماز اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که ما فرضیت تکبیر اول را بآیت دانسته ایم
**قوله تعالی** وربک فکبر وقد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی این دو آیة در حق تکبیر اول خاصه است سلام
را آیتی نیست حدیثی واحد هست دلیل بر آنکه اعرابی بحضرت رسول ع اندر آمد و گفت یا رسول الله مرا
ادب طهارت و نماز بیاموز رسول ع آداب طهارت و نماز آموختش و چنین گفت که چون نماز گذاری
و قعده آخر مقدار عبده و رسوله رسانی نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و اعرابی سوال کرد از رسول ع
که یا رسول الله از فرضیت چیزی باقی بر من ماند یا نی رسول ع فرمود که نی اگر لفظ سلام فریضه بودی
رسول ع در تبلیغ آن تقصیر نکردی و عن عبد الله مسعود رضی الله عنه عن النبی ع انه **قال** اذا رفعت رأسک
من السجدة الاخیرة و قعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک چون سر از سجده آخر برآوردی و قعده آخر را مقدار
عبده و رسوله رسانیدی پس نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو پس دانستیم که لفظ سلام واجب هست اگر لفظ
سلام فریضه بودی رسول ع گفتی که لفظ سلام فریضه هست مسئله سلام از نماز هست یا نی خواجه امام بزرجمهر زاده رحمة الله
گفته هست که سلام از نماز نیست دلیل بر آنکه هیچ رکنی را نیست علاحده شرط نیست و سلام را نیست علاحده شرط هست
پس باید که از نماز نبود اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته هست که سلام از نماز هست دلیل بر آنکه بتاخیر وی سجده
سهو واجب میشود مسئله سلام چند هست بر قول مالک رحمة الله یکی و بقول زفر رحمة الله سه و بقول علماء ما
رحمهم الله دو وجه قول مالک آنست که روایت میکند سهل ساعدی و مادر مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول ع در نماز
یکروی سلام پیش نگفت علماء ما رحمهم الله گفته اند که سهل سعدی خورد سال بود و مادر مومنان عایشه بازنان
بودی و منت آن بودی که زنان در آخر صفها ایستادندی و بروزگار بزرگان را عادت آن بودی که یکروی
سلام بلند گویندی از برای اعلام قوم را و یکروی سلام نرم گویندی از دی که رسول ع بلند گفت ایشان
شنیدندی و آنروی که نرم گفت ایشان نشنیدند چنین دانستند که رسول ع یکروی سلام گفت اما وجه قول
زهری رحمة الله آنست که چون بر من سلام گفتی و بر بسیار سلام گفتی به نیت امام پیش روی خود نیز باید
گفتن اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که اجماع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آنست که سلام دوم پیش نیست
و بر اجماع صحابه عمل کردن فاضلتر بود سلام شش صفت دارد و سلام قرآنست سلام تحیت هست سلام
واجب هست سلام سنت هست سلام نسیان هست سلام ناسی هست اما سلام قرآن آنست **قوله تعالی**
سلام قولا من رب الرحیم و سلام تحیت آنست که در التحیات میخوانیم که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

وسلام واجب است که بعد فراغ نماز دهی السلام سنت است که سلام دهی و سجده سهو بیاری اما سلام نسیان است
که سلام فراموشی دهی این هر سلام قاطع نماز نیست تا اگر سلامی را یاد آید که از فریضه چیزی بر من باقی است
تواند در بنا کند مادام که سخن دنیا نگفته باشد اما آنچه سلام ناسی است در معنی کلام الناس است آن قاطع نماز
است و محمد حسن رحمة الله بر این اصل مسایل بنا کرده است تا اگر سلامی نماز ظهر میکذارد بر سه و سلام داد
پنداشت انکه جمعه میکذارد یا سنتی دو رکعتی نمازش تباه شود نتواند که بر آن بنا کند **مسئله** سلامی
نماز شام میکذارد بر سر دو سلام داد به پنداشت انکه سنت میکذارد نمازش تباه شود نتواند که بر آن نماز بنا کند
**مسئله** سلامی وتر میکذارد بر سر دو سلام داد به پنداشت انکه تراویح میکذارد نمازش تباه شود نتواند
که بر آن نماز بنا کند **مسئله** مسافر نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود بر سر دو سلام داد به پنداشت انکه
همچنان مسافر است نمازش تباه شود نتواند که بر آن نماز بنا کند مسبوق سجدهای سهو امام را متابعت کند
لیکن سلام را متابعت نکند و اگر سلام را متابعت کرد و چنان دانست که همچنان می باید کرد نمازش تباه شود
نتواند که بر آن بنا کند آنچه سلام نمازی بود گفته آمد **مسئله** بیرون نماز سلام فاش باید داشتن بنا بر حدیث
رسول علیه السلام که ثواب سلام را با ثواب صدقه دادن و نماز شب گذاردن قرین کرد **قال** علیه الصلوة والسلام
افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بالسلام رسول علیه السلام فرمود
که فاش دارید سلام را و در دهید طعام را بیندید و قرابتی پیوسته دارید و شب نماز گذارید وقتی که آدمیان خفته
باشند تا سلامت در آیید در بهشت **قال** علیه السلام البخیل من بخل بالسلام رسول علیه السلام فرمود که بخیل تر آدمیان
آنست که بسلام بخیلی کند **قوله** علیه السلام السلام قبل الکلام الرفق ثم الطریق **مسئله** هر زنان سلام نشاید
گفتن با هر زنیکه عقد وی بر تو حرام آید بود و شاید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید با هر زنی که عقد وی بر تو حرام آید نبود بر وی سلام نشاید گفتن
و اگر ایشان سلام کنند علیک واجب نباید آنهائی که عقد ایشان بر هر مردی حرام ابد بود گویا ایشند خدای عزوجل
در قرآن مجید فرموده است **قوله تعالی** حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم وخالاتکم الی آخر الآیة
ایشان جمله یازده اند مادر است و دختر و خواهر و خاله و عمه و دختر خواهر و دختر برادر و دختر زن و مادر زن و
زن پسر پس بر اینها سلام باید گفت و اگر ایشان سلام کنند علیک واجب آید **مسئله** بر مردان سلام
نمی باید گفتن و اگر ایشان سلام کنند علیک واجب نباید **مسئله** در احسان آورده است که اگر کسی بر کسی
بطمع خیری سلام کند علیک واجب نباید **مسئله** تو انگر را برای مال وی عزیز نشاید داشتن و سلام نشاید
گفتن که رسول علیه السلام فرموده است که هر که تو انگر را برای مال وی عزیز دارد و سلام کند چهار رنگ دوزخ او را فرو گیرد
کرده باشد **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه و اگر تو انگر سلام کند

علیک واجب آید و مگر خوانگر را سلام کوئی بر ین نیت باید گفتن اگر از توکلان تر بود بر درد کار اعبادت بتمام
آورده باشد و اگر از تو خورد تر باشد باین نیت سلام باید گفتن که معصیت از من کمتر کرده باشد مسئله
دیگر سلطان را وقت داد و قاضی را وقت قضا و مفتی را وقت فتوی نوشتن و خطیب را وقت خطبه خواندن
و عالم را در وقت علم درس کردن سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام کوید بر ایشان علیک واجب نیاید مسئله
اگر جماعتی فساد میکنند بر ایشان سلام گفتن شاید یا نی بر قول امام اعظم رحمه الله شاید و بر قول صاحبین نشاید
وجه قول ایشان آنست که این جماعتی عاصی اند مستوجب عدل و عقوبت پروردگار اند و سلام رحمت پروردگار
است پس ایشان نشاید گفتن اما امام اعظم رحمة الله گفته است که ایشان عاصی اند و سلام رحمت پروردگار
رحمت از برای عاصیان است وجه دوم آنست که چون بر ایشان سلام کوئی ایشان بجواب سلام
مشغول شوند در عین معصیت عبادت کرده باشند و سلام کوینده در معنی امر معروف کننده شود و سلام بر
نشستن وجه است بر پادشاه اطاعت است و بر علمان توقیر است و بر والدین حرمت است و بار و بان
بوستن رحم است و بر کودکان ترحم است و بر اهل خانه سنت است و خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه
حدیثی روایت کرده است باسنادی درست از رسول علم که هر که از بامداد از خانه بیرون آید و مومن را سلام
کوید خداوند عزوجل ثواب آزاد کردن بنده در دیوان وی ثبت کرداند و در وصایا امیر المومنین علی
رضی الله عنه آورده است که اگر یک بر یک مومن سلام کوید خداوند عزوجل ثواب ده بنده آزاد کردن در
دیوان وی ثبت کرداند و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که سلام کوینده را هست ثواب و ستد و علیک
کوینده را ده ثواب و هند بروی اشکال کوید که سلام گفتن سنت است و علیک گفتن فرض گفایت از حد
معنی است که مر سنت را ثواب بیشتر از فریضه بود گفته اند که آن بنده ابتدا بخیر کرده است قال النبی
علیه السلام الدال علی الخیر کفاعله و در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین آورده است مسئله
سلام چگونه باید گفتن بقول شافعی رحمه الله سلام علیکم و بقول علمار ما رحمهم الله السلام علیکم و رحمة الله و بقول
شافعی رحمة الله آنست که خدا تعالی میفرماید قوله تعالی سلام قولا من رب رحیم اما علمار ما رحمهم الله گفته اند
که سلام گفتن سنت الهی است که بشب معراج خدا تعالی بی کام و بی زبان بر رسول علم کفت السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگر کسی زاید السلام علیکم کوید تنوین و بالف لام جواب لازم نشود اگر کسی کوید السلام علیکم
باجماع علیک واجب آید شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اگر کسی بر تو سلام کوید که السلام علیکم جواب باید
گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و اگر وی کوید السلام علیکم و رحمة الله جواب باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و اگر وی
این جمله کوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و علی عباد الله

الصالحین وازین زیادہ نگفتند مسئلہ اگر دو کس بر یکدیگر سلام گفتند و سلام بر دو متعاقب دارد علیک نیابت
دارد و یا نی خواجہ امام اجل سرخسی رحمہ اللہ گفتہ کہ اگر تقدیم و تاخیر اقتدا دہ باشد از علیک نیابت
دارد و اگر برابر نشاندہ باشد نیابت ندارد مسئلہ جماعتی بیکجا نشستہ اند یکی آمدہ بر ایشان سلام گفت بہمہ
علیک لازم شود و اگر یک کس جواب گفت از گردن ہمہ ساقط شود لیکن ثواب ہمان علیک گوینده را
بود و اگر یک کس را تعین کرد و سلام گفت جواب بر ہمان کس لازم شود مسئلہ سنت سلام نیست کہ کلان
تر بخورد تر گوید کہ پیغامبر ما بر صحابہ سلام کردی و ہیچکس از صحابہ بر پیغامبر علیہ السلام نتوانستی کہ و سلام
پیش دستی کردی ہر کہ پیش گوید بر دیگری سلام آن از وی افگندگی و شکستگی بود ہر کہ توقف کند تا دیگری
بروی سلام گوید ان از وی تکبر بود و خویشتن بینی در حدیث آمدہ ہست کہ نشان آخر زمانہ آنست کہ
فایکدیگر را نشناسند سلام نکنند و شہری بروستائی و سوار بر پیادہ و خواجہ بر غلام و بی بی بر کنیزک و استاد
ہر شاگرد ہر کہ بجاہ و نعمت زیادہ باشد سلام بر آن کس بود کہ رسول علیہ السلام فرمودہ ہست کہ من این ادب
را از پروردگار خود را در آموختم کہ خداوند عزوجل در شب معراج بر من اول سلام فرمود کہ السلام
علیک ایہا النبی و رحمۃ اللہ و برکاتہ مسئلہ چون بمسجد اندر آئی سلام بر قوم مسجد گفتن شاید یا نی مشایخ
بلخ رحمہم اللہ گفتہ اند کہ شاید فقیہ ابو اللیث رحمۃ اللہ علیہ گفتہ ہست کہ نشاید و مشایخ ماوراء النہر رحمہم اللہ
گفتہ اند کہ نشاید خواجہ ابو بکر فضل بخاری رحمۃ اللہ علیہ گفتہ ہست کہ اگر در مسجد قرآن خوانند یا ذکر و یا تسبیح
گویند یا علم درس کنند نشاید گفتن اما اگر سخن دنیا میگویند سلام شاید گفتن تا ایشان بجواب مشغول
شوند تا در عین معصیت عبادت کردہ باشد و سلام گوینده در معنی امر معروف کنندہ شود مسئلہ
چون سلام گفتی دست باید دادن کہ دست دادن سنت ہست و لیکن کف در کف باید نہادن و سر ہای
انگشتان نشاید گرفتن کہ تشبیہ میشود بافعال رافضیان مسئلہ بحدیث آمدہ ہست از رسول علیہ الصلوۃ
والسلام کہ چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف در کف نہند و جنبانند گناہان از ایشان ہمچنان
فرو ریزد کہ برگ از درخت ریزد خواجہ امام ظہیری اورجندی رحمۃ اللہ علیہ حدیثی روایت کردہ ہست
باسناد درست تا رسول علیہ الصلوۃ والسلام کہ چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف در کف یکدیگر
نہند و یکبار صلوۃ گویند از گناہان ہمچنان پاک شوند کہ گوئی ہمین ساعت از مادر آمدہ اند مسئلہ
چون سلام گفتی بر سر و بر دوی و دست کتف و پیشانی قبلہ شاید دادن یا نی بر قول ابو یوسف
رحمہ اللہ شاید و بقول ابو حنیفہ و محمد رحمہما اللہ نشاید وجہ قول امام ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہ آنست
کہ چون جعفر طیار رضی اللہ عنہ از حبش نزدیک رسول آمد رسول علیہ الصلوۃ والسلام بر میان دو بروے

وی قبله داد اگر روا نبودی پیغامبر علیه الصلوة والسلام عمل نکردی وامام اعظم ابوحنیفه ومحمد رحمهما الله گفته اند که آن ابتدا از اسلام بود باخر رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده آن منسوخ شده است وبعد از این باب

**پنجم در بیان سنت نامی نماز بدانکه موجب** مذهب سنت وجماعت آنست که معنی مذهب راه بود وسنت چیزی بود که بافعال واقوال رسول علیه الصلوة والسلام ثابت شده باشد وصحابه محترم نبوان بعد علیهم الرضوان جمعیت بران رفته باشند وجماعت جمع مومنان باشند چنانکه امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه وصحابه وی رحمهم الله وامام شافعی واصحاب وی رحمهم الله اجمعین بنسبت مذاهب سنت وجماعه برستنهای رسول علیه الصلوة والسلام مواظبت باید نمود

**حدیث** قال النبی علیه الصلوة والسلام من واظب علی سنتی اکرمه الله تعالی باربع کرامات المحبت فی قلوب البررة والهیبت فی قلوب الفجرة والسعة فی العیش والفقه فی الدین رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هرکه برسنتهای من مواظبت نماید خداوند عزوجل ویرا چهار چیز کرامت کند اول دوستی در دل نیکوکاران دارد دوم هیبت وی در دل بدان دارد سوم روزی را بروی فراخ کرداند چهارم ویرا در دین فقیه گرداند **قال** علیه السلام رحمة الله علی خلفائی قیل من خلفاؤک یا رسول الله **قال** علیه السلام الذین یحیون سنتی ویعلمونها من عباد الله وهو فی طلب العلم لیحیی به الاسلام بینه وبین الانبیاء درجة واحدة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که رحمت خدای تعالی عزوجل برخلیفتان من باد سوال کردند از رسول علیه الصلوة والسلام یا رسول الله خلیفاء شما کیانند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که انها اند که سنتهای مرا زنده دارند ودیگران را بسبب ایشان بعلم آموزند وآن درجه نبوت است **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من احی سنتی قد امیتت فهو خلیفتی وخلیفة الانبیاء من قبلی رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هرکه سنتی از سنتهای من مرده زنده کند وی خلیفه من ست وخلیفه پیغامبران که پیش از من بوده اند **قال** علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة ومن سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هرکه سنتی نهد در میان امت من سنتی نیکو ویرا ثواب بود تا قیامت وهرکه بر ایشان عمل کند ویرا نیز ثواب بود ودر ثواب هر دو شریک باشند بی انکه از ثواب ایشان چیزی کم شود وهرکه سنتی نهد در میان امت من سنتی بد ویرا وبال بود تا قیامت وهرکه بر ایشان عمل کند ویرا نیز وبال بود ودر وبال هر دو شریک باشند بی انکه از وبال ایشان چیزی کم شود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من احب سنتی فهو من الغائزین ومن ترک سنتی فهو من الخاسرین رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که سنتهای مرا اجابت نماید وی از جمله رستگاران است وهرکه سنتهای مرا بماند وی از جمله زیانکاران است

**وعن** عایشة رضی الله عنها **عن** النبی علیه الصلوة والسلام انه قال من واظب علی سنتی اتی عشر خصلت

فی کل یوم ولیلة نبی الله تعالی له بیتا فی الجنة مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند
از رسول عم که هر که این دوازده رکعت سنت شبانروزی را بگذارد خداوند عزوجل بعد فرماید تا بنای این
بنده در بهشت خانه بنا کنند و معماران خانه کوشک است **مسئله** هر که سنتهای
رسول عم بیند بر خود و بیاردی مومن است و هر که بر خود و بیند اما بشومی غفلت نگذارد و بجای
نیاورد مومن عاصی بود و هر که بیند و بر خود نه پسندد مبتدع بود و هر که در اصل نه پسندد کافر است
که رسول علیه الصلوة والسلام را بر خطا دانسته بود و هر که رسول عم را بر خطا داند مومن نبود
و بغایت بعم در حق وی وعید مبفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من ترک سنتی لم ینل شفاعتی
رسول عم فرموده است که هر که سنتی را از سنتهای من ترک کند و در او شفاعت من محروم دلی نصیب یابد
امامراد از این ترک نرک اعتقاد است نه ترک بافعال اما فعل نیز نشاید ماندن که شومی ماندن بفعل بود
که باعتقاد سرایت کند و هر که مارک بفعل بود وی صاحب کبیره بود و رسول عم دیده فرموده است در حق
صاحب کبیره کان که شفاعت از برای گناهکاران بندگان از امت من است **قال** علیه الصلوة
والسلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی رسول عم فرموده است که شفاعت من مر اصحاب کبائر را است
از امت من **مسئله** سنتها رسول علیه الصلوة والسلام بر دو نوع است یکی آنست که
اگر بیاری ثواب یابی و اگر بجای نیاری بگناه نشوی و آن سنت موکده است چنانکه بانگ نماز و اقامت و نماز بجماعت
و سنتهای شبانروزی و سنتهای که در نماز است و مسواک و مسح موزه و ترک مسح موزه بگناه نشود اما بجا
مسح موزه بگناه نشود مسح موزه جایز است ولیکن بآیه عمل کردن فاضلتر بود و این سنت موکده است و دیگر
آنکه اگر بیاری ثواب یابی و اگر نیاری بگناه نشوی چنانکه نماز تطوع دروازه تطوع و صدقه تطوع و نماز ضحی
و نماز شب و چهار رکعت پیش از نماز دیگر و مانند این **مسئله** هر چه در نماز سنت است بترک
ناخیری سجده سهو واجب نشود اگر چه بقصد ترک شود اگر بعمد اما نماند بگناه نشود و هر سنتی که در ابتدا و آخر
صحابه متفق بوده اند انکاری کفر بود و هر سنتی که در ابتدا و صحابه مختلف بوده اند و باز متفق شده اند
انکاری بدعت بود **مسئله** هر چه در نماز مرد از سنت است زنان را بدعت است و هر چه
زنان را سنت است مرد را بدعت است اما این در افعال باشد اما در اذکار همه برابر اند **مسئله**
تکبیر اول گفتن فریضه است و در وقت تکبیر اول دست برداشتن سنت است چون دست برآرد تا کجا برآرد
بر قول طاوس یمانی رحمة الله علیه نه بر سر و بر قول مالک رحمة الله علیه برابر سر و بر قول شافعی رحمة الله
علیه بالکتف و بر قول علماء رحمهم الله تا بنرمه گوش و حجه قول مالک طاوس یمانی خبری خاص نشنیده اما وجه

شافعی رحمۃ اللہ علیہ آنست کہ روایت میکند ابو حمید ساعدی و عبد اللہ عمر رضی اللہ عنہما کہ رسول عم
نماز کرد و وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآورد و علماء ما رحمہم اللہ گفتہ اند کہ روا بود کہ رسول علیہ
الصلوٰۃ والسلام بر ضعفی ظاہر شدہ بود یا خود را آسایش دادنی از برای تعلیم احکام را اگر کسی
در وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآرد داند کہ بہ نماز اندر آمدہ مشغول و اما اگر کسی را کہ ضعفی نبود
باید کہ دست تا بنرمہ گوش برآرد کہ روایت میکند انس بن مالک و وائل بن حجر و براء ابن عازب
و ابو موسی الاشعری و مادر مومنان عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہم کہ رسول عم در وقت
تکبیر اول دست را تا بنرمہ گوش برآورد و امام اعظم ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ ہر جا کہ دو حدیث
معارض افتد تا بتوانیم ہر دو حدیث عمل کنیم چون بر قول ابن عمر کس عمل کنیم ہر سہ قول عمل کردہ
میشود چنانکہ بر قول مالک رحمۃ اللہ علیہ سر باز انگشت برابر سر و بر قول شافعی رحمۃ اللہ
ساعدی دست تا بکتف و بر قول علماء ما رحمہم اللہ کفہا دست تا بنرمہ گوش و امام اعظم ابو حنیفہ
رحمۃ اللہ گفتہ است کہ حدیثی بمن رسیدہ است مشہور و امیدوار چنانکہ فردا قیامت امید وار
بندہ بود کہ مستوجب عذاب و عقوبت شدہ باشد و فریشتگان عذاب و را سوی دوزخ نبرند
خطاب از حضرت عزت در رسد کہ دست از بندہ من بدارید کہ و را در خزانہ من طاعتی است کہ و را از آن
خبر نیست فرشتگان دست از آن بندہ باز دارند چون بندہ نجات یابد مناجات کند کہ الٰہا بر درگاہ تو
چہ طاعت بود کہ ما را از آن خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسد کہ بندہ از بندگان من در وقت نماز میکرد در وقت
تکبیر اول دست تا بکتف برآورد و تو بر امر معروف کردی کہ دست تا بنرمہ گوش برآر و من بہ از آن ثواب آن امر معروف تست کہ ترا
ببرکات آن از آتش دوزخ نجاۃ دادم پس معلوم آید کہ دست تا بنرمہ گوش برآوردن اولیتر بود **مسئلہ** در وقت
تکبیر اول دست بر سینہ باید داشتن و انگشتان نرو ناو کفہا دست سوی قبلہ و کشف راز او دارد و سنت آنست کہ
دست را بر سر زانو و سر را بر دست نہاد کہ اگر سر را بر دست آرد این بہتر بود و اگر کسی کشف را بادی یا کسی خواہد
امام زاہد رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ در نماز اندر آمدہ نشنود کہ آن زمین رکوع با ما نشود و شیخ الاسلام
برہان الدین رحمۃ اللہ گفتہ است کہ اگر بر رکوع نزدیک تر است بنماز اندر آمدہ نشنود و اگر بقیام نزدیک است
آمدہ شنود **مسئلہ** طحاوی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ در وقت تکبیر اول دست کشادہ باید داشتن و مراد آنست
کشادہ داشتن انگشتان آنست چنانکہ مشت بر نیارد و بند بر نیارد و پشت خرد نیارد چون با می نشط برآرد چون بر
کشتی فرود آرد فقیہ ابو جعفر رحمۃ اللہ گفتہ است کہ کشادہ داشتن انگشتان چندین تکلف نکند چنانکہ مہود دست بر زانو نہادن
رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ بدو جہ تکلف باید کردن یکی در وقت رکوع انگشتان باز دارد و از نافلہ کہ دو تو کند

تا خم از زبان بیرون نرود و نیز خم از دست تا بیرون رود و دیگر در سجده انگشتان بهم شفت دارد تا سر قبله
انگشت وی سوی قبله بیاید بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** النبی علیه السلام اذا سجد العبد المؤمن سجد کل عضو منه
فلیوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول ما فرموده است که چون بنده سجده آرد در پروردگار را باید که با همه
اعضا سجده آرد پس که سوی قبله آرد از اعضا رخود تا هیچ عضوی باز قبله تافته نشود تا تو اند مسئله تمام و یم
بدست و یک سر سجده آوردن خداوند عز وجل با دو انگشت دست و دو سر انگشت های و یک سر اصل و بعضی دست
و سه سر نیز گفته اند یعنی دو سر زانو مسئله سه جای دست بر نهاده داشتن سنت است یکی در وقت تکبیر اول
دوم در وقت منا جات سوم وقتی که دست در دست برادر مسلمان نهد ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه گفته
است که من این سه سنت را اقامت کردم بر دروگار مرا سه چیز کرامت کرد یکی آنکه در جمله خلایق عزیز شدم دوم آنکه
تو انگر شدم سوم آنکه مقتدای عالمیان شدم مروست که بعد از وفات امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه چند کس بودند
که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه بوده است در عهدی عالمی بود و پر ابند کرد
و باوز چند فرستاد در راه چون وقت نماز اندر آمدی بند ها راز خواجه گشاده شدی طهارت ساختی و اگر آبا بنده
آب بودی تیمم کردی و با تکبیر و اقامت گفتی چون نماز شروع کردی ان موکلان جماعتی سبز پوشان دیدندی
که بیامدندی و بخواجه اقتدا کردندی چون نماز تمام کردی خواجه موکلان را گفتی بیائید و این بند ها را باز بر نهید
ایشان گفتندی ای خواجه ما کرامت شما را دیدیم پس و حق شما پیش ازین معامله نکنیم خواجه مر ایشان را گفتی
من مامور مر پروردگار ایم مر خداوند عز وجل را بجا آوردم تا روز قیامت در نمانم شما مور با مر این ظالم آید
امروی بجا آرید تا از ظلم وی خلاص یابیدان بند ها را بر خود نهادندی همین میرفتند چون بگورستان رشدان رسیدندی
خواجه آنجا توقف بیشتر کردی خواجه را گفتند از چه معنی است که اینجا توقف بیشتر فرمودی خواجه گفت که درین
گورستان خواجه اسود دفن است که بر وی هیچ خطا ننوشته است خواجه را گفتند که خواجه غیب میگوئی گفت والعیاذ بالله
اما بحکم حدیث رسول میگویم که این بنده بزرگ همیشه مر بی علما بوده است و دانشمند ان را تعظیم کرده است
چنانکه پیغامبر مر میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من احب العلم والعلماء لم تکتب علیه خطیئة تا ایام حیوته
رسول ما فرموده است که هر که دوست دارد علم و علما را بر وی هیچ خطا ننویسند تا ما دامه که زنده بود و این خواجه
دوست دار علم و علما بوده است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام آمد ام من احب رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که بقیامت مرد با دوست خود خیزد چون خواجه با وز چند رسیدند و در آمد موذن اقامت گفت جماعت
بر پای شدند خواجه اندر آمد تا نماز گذارد و امام تکبیر گفت دست در آستین بود و خواجه از آواز صفهای آواز داد که تکبیر باز
کنی امام تکبیر باز گفت هم دست در آستین بود و خواجه باز گفت که تکبیر باز کنی هم دست در آستین بود و خواجه باز

گفت همچنین تا سه بار تا انگاه بار چهارم امام رضی بانه کردانیدند و گفت ما را گویند شاید تا ما خواجه امام اجل سرخسی اند خواجه
گفت بلی امام گفت که در تکبیر گفتن خلل هست گفت نی ما دست در هستین میداری و تکبیر میگوی امام گفت دست برآوردن
سنت است و اگر دست برنیارم به نماز اندر آمده نشود خواجه گفت در آمده شود ولیکن دست در استین داشتن و تکبیر گفتن
سنت زنان است و مرانشک آید بکسی اقتدا کردن که بسنت زنان نماز اندر آید **مسئله** در وقت تکبیر اول نخست دست
برآرد و تکبیر گوید انگاه دست برآرد بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه هر دو باید که برابر گوید و بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله نخست دست برآرد انگاه تکبیر گوید وجه قول ابو یوسف رحمة الله علیه آنست که چون هر دو چیز در
آمده بیستوه باید که هر دو برابر بود اما وجه قول امام ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آنست که دست برآوردن نفی است
و تکبیر گفتن اثبات همچنانکه کلمه شهادت اول نفی است و آخر اثبات است والله اکبر معنی چنان باشد که خداوند
عزوجل بزرگ تر است از هر چه هست و باشد و عبادت و طاعت او بزرگ تر از هر همه کار ها چون تکبیر گفت و دست بیش
گیرد یا آویخته دارد او را ی رحمة الله علیه گفته است که مخیر است خواهد پیش گیرد خواهد آویخته دارد و اگر آویخته دارد
پنج تن دی بیشتر رسد ثواب نیز بیشتر باید دلیل بر حدیث رسول علیه الصلوٰة والسلام قال النبی علیه الصلوٰة والسلام
افضل الاعمال الحمزاء ای اشدها و اشقها علی البدن رسول علیه الصلوٰة والسلام فرموده است که فاضلترین اعمال آنست
که سخت تر بود بر تن یعنی چه از ان رنج بتن بیشتر رسد اما علماء رحمهم الله گفته اند که دست آویخته داشتن عرف عادة
بیرون نماز است ولیکن دست پیش کردن تعظیم نزدیکتر است و این سنت است دست در پیش گیرد یا نهد بر قول شافعی رحمة الله
علیه پیش سینه نهد و بر قول مالک رحمة الله علیه در زیر ناف گیرد و بقول علماء رحمهم الله هم نهد و هم بگیرد زیر ناف وجه قول
شافعی رحمة الله علیه آنست که خداوند عزوجل میفرماید فصل لربک و انحر مراد ازین و انحر آنست که در نماز دست بر سینه نهد اما علماء
رحمهم الله گفته اند که شافعی رحمة الله علیه تاویل این آیت را غلط کرده است تاویل این آیت الله اعلم فصل لربک صلوٰة
العید و انحر نحر البدنه یعنی چون نماز عید گذاردید قربانی کنید و این اختلاف را از صدر افتاده است که در ابتدای اسلام
ابو بکر صدیق رضی الله عنه در نماز دست بر سینه نهادی و بدل مناجات کردی که خداوندا سینه مرا از کینه پاک گردان هر یکی را
از ایشان نیتی و مقصودی بود نیت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه آن بودی که ای پروردگار انچه در سینه منست
و آن ایمانست و معرفت است بر من نگهدار و امیر المومنین عمر رضی الله عنه دست بر شکم نهادی و بدل مناجات
کردی که خداوندا باطن مرا از حرام نگاهدار و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه دست بر فرج نهادی نیت وی
آن بودی که ای بار خدایا فرج مرا از حرام نگاهدار و امیر المومنین علی رضی الله عنه دست بر استها زادو داشتی نیت
وی آن بودی که خداوندا علی را بسیج مرا امید بفضل تو دارد و بدل مناجات کردی که خداوندا دست بدل
مرا از دنیا زاد گردان این همه در ابتدای اسلام بود و باخر رسول علیه الصلوٰة والسلام این حدیث فرمود

قال النبی علیہ من سنن المرسلین صلوات اللہ علیہم اجمعین تعجیل الافطار وتاخیر السحور ووضع الیمین علی الشمال تحت
السرۃ فی الصلوٰۃ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودہ است کہ سہ چیز از سنت پیغامبران مرسلان است در روزہ
گشادن تعجیل کردن و تاخیر کردن در سحور خوردن و دست راست بر دست چپ نہادن در نماز زیر ناف
دستہا را زیر ناف بگیرد و یا بنہد در شرح امالی از امام محمد رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ بگیرد و اینقول امام مالک رحمۃ اللہ
علیہ گفتہ است و در مبسوط از ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ بنہد این قول را امام شافعی گفتہ است
الظاہر روایت است کہ در زیر ناف ہم گیرد و ہم بنہد و چون بگیرد و حکم نہ بگیرد و قاضی احمد زاہد رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است
کہ دو انگشت را حلقہ گیرد و سہ انگشت بر ساعد دست بنہد خواجہ امام زاہد فخر رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ سہ انگشت را
خلفہ گیرد و دو انگشت بر ساعد دست بنہد امام شیخ الاسلام برہان الدین رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ یکدست اینہا
و یکدست بند دست را حلقہ گیرد **مسئلہ** دست پیش کردن سنت قیام است یا سنت قرارہ بقول امام
اعظم ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہما اللہ سنت قیام است و بر قول امام محمد رحمۃ اللہ سنت قرارہ است فایدہ این
خلاف جائی پدید آید کہ در وقتی کہ سبحانک اللہم وبحمدک میخواند یا تکبیرات نماز جنازہ میکوید یا تکبیرات نماز عید
میکوید یا وقتی کہ دعاء قنوت میخواند یا وقتی کہ سر از رکوع بر آرد دست پیش گیرد یا نی بر قول امام اعظم ابو حنیفہ
و ابو یوسف رحمہما اللہ دست پیش گیرد و بر قول محمد رحمۃ اللہ علیہ پیش نگیرد **مسئلہ** الی وجہت
وجہی للذی خواندیا نی بر قول امام اعظم و محمد رحمہما اللہ نخواند کہ سنت لازمہ نیست و بر قول ابو یوسف
و شافعی رحمہما اللہ خواند کہ سنت لازمہ است امایون خواند چہ وقت خواند بر قول ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہ
از تحریمہ خواند تا وقتی در نماز حاضر آید و از شافعی رحمۃ اللہ در روایت است بیکروایت پیش از تحریمہ خواند و بیکروایت
بعد از تحریمہ خواند پیش از سبحانک اللہم **مسئلہ** سبحانک اللہم وبحمدک خواندن سنت لازمہ است و تسبیح چہل جا ملائکہ
عرش است خداوند عز و جل عرش را بدین عظمتی بیافرید و بر کتف جہار فرشتہ نہاد و فرشتگان بر خود عجبی آوردند کہ عرش
بدین عظمتی ما بر میدارد یم خطاب حضرت عزت در رسید کہ تحت خود نگاہ کنید تحت خود نگاہ کردند مہا خود را زاد و دید
ہیچ رکوی قندیل در ہوا دیدند کہ می جنبید از خطاب حضرت عزت در رسید کہ ای بندگان معصوم اگر عرش را شما نگاہ دارید
شما را کہ نگاہ میدارد و فرشتگان بخود باز گشتند یکی گفت سبحانک اللہم وبحمدک دیگر گفت وتبارک اسمک دیگر گفت وتعالی
جدک آن دیگر گفت ولا الہ غیرک چون بندہ مومن بعد از نماز سبحانک اللہم وبحمدک تا آخر بخواند خداوند عز و جل ثواب جملہ
حاملان عرش در ایشان می ثبت کرداند چون سبحانک اللہم تمام کند جل شناؤک گوید بانی بر قول امام اعظم و ابو یوسف
رحمہما اللہ نکوید و بر قول محمد رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ گوید و این حجج کتابیست کہ از برای اہل مدینہ ساختہ اند
شیخ الاسلام برہان الدین رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ در فریضہا نکوید امام دست بنماز و قطع کند یدید مسئلہ

قرائة آغاز کند دعاء دیگر خواند بانی بر قول شافعی رحمة الله این دعا را خواند که رب انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و عملت
سوءا فاغفرلی مغفرة من عندک انک انت الغفور الذنوب الا انت اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که این دعا خواندن درست
ولیکن در آخر قرائة تشهد خواند که روایت میکنند ابو بکر صدیق و ابو هریرة رضی الله عنهما که رسول علیه الصلاة والسلام
ما را این دعا در آموخت و وصیت کرد که آخر قرائة تشهد در هر نمازی این دعا را بخوانید تا هر مهمی که افتاده باشد ان شاء الله
خداوند عز و جل آن هم را بکفایت بکند **مسئلة** اعوذ گفتن در نماز سنت است و در خواندن وی قاریان را
اختلاف است هر کس چیزی اختیار کرده اند اختیار ابو عمرو عاصم و ابن کثیر رحمهم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و بسم الله الرحمن الرحیم اختیار زاده الخفص فی طریق بهیزة اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم و اختیار نافع و ابن عامر و کسائی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم
و اختیار حمزه چون جمع باشند نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و اگر تنها گذارد باشد استعیذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این همه گفتیم روایت است الصحیح آنست که مردی نزدیک کسائی آمد
و چنین خواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم کسائی گفت که مه یعنی مخوان
که این اختیار منست که من از وزیر پیش ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه چنین خواندم وی مرا منع کرده گفت چنین بخوان
که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم که استاد من امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه مرا چنین آموخت و امام اعظم
ابو حنیفه رحمة الله علیه گفت مرا استاد من حماد رحمة الله مرا چنین در آموخت و حماد رحمة الله علیه گفت مرا استاد من ابراهیم نخعی
چنین در آموخت و ابراهیم نخعی رحمة الله علیه گفت که مرا استاد من علقمه رحمهم الله چنین در آموخت و علقمه رحمة الله علیه گفت
که مرا استاد من عبد الله مسعود رضی الله عنه چنین در آموخت و عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که مرا رسول علیه الصلوة
والسلام چنین در آموخت و رسول علیه السلام فرموده که مرا را جبرئیل بچنین بمن رسانید و جبرئیل علیه السلام
فرموده که مرا برادرم میکائیل علیه السلام بچنین بمن رسانید و میکائیل گفت که برادرم اسرافیل بمن
هم چنین رسانید و اسرافیل علیه السلام فرموده که من بر لوح محفوظ ما بچنین نوشته دیدم که اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این روایت در نماز بود اما بیرون نماز عادت باید
داشتن با اعوذ گفتن که فقیه مسعود جمع کننده این مسائل حدیثی روایت کرده است از خواجه
امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه و خواجه امام فخر رحمة الله علیه با سناد درست تا بر رسول
علیه الصلوة والسلام که بنده مومن چون با مداد بر خیزد و ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدای عز و جل فرشتگان فرستد تا آن بنده را از نیرنگ دیوان نگاهدارند
و آن فریشتگان دیو را از دل آن بنده چنان رانند چنانکه در بادیه شتران بکاهدا از آب دادن

اعرابی آب خوردن آمد آن اعرابی باچوبدستی آن اشتر را از آب خود رانند فرشتگان دیوانرا اندر دل وی بجنبان راندند خواجه امام صفی الدین حمامی رحمة الله حدیثی روایت کرده است از رسول علیه الصلوة والسلام که چون بنده مومن بامداد برخیزد دیوان در دل وی در افتند چنانکه زنبوران در عسل در افتند چون ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عزوجل فرشتگان را فرستد تا دیوان را از دل آن بنده بیرانند چنانکه باباد زنبور و مگس را از عسل دور کنند و اعوذ گفتن قراءت مر قرآن را چنانست که طهارت در نماز است مسئله اعوذ گفتن در نماز سنت قیام است یا سنت قراءة بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله سنت قراءة است و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه سنت قیام است فایده این خلاف جائی پدید آید که مقتدی در قضاء امام اعوذ گوید بنا بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله گوید بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه میگوید که وی تبع شمار میرود اما چون مسبوق بقضاء رود قراءة بر خیزد اتفاق است که اعوذ گوید بر قول ابو یوسف رحمة الله اشکال آید که آنجا بقضاء آمد گفته است آنجا باید که نگوید اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است که مسبوق دو حکم دارد یکی حکم مقتدی و دیگر حکم منفرد آن وقت که مقتدی بود گفت اکنون که خلف امام آمد گرفت باید که بگوید چون اعوذ گوید پیش از قرائت گوید یا بعد از قراءة بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بعد از قراءة گوید بدین قول ایشان آنست که حق تعالی میفرماید فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم اما ظاهر روایت آنست که پیش از قراءة گوید که اعوذ گفتن پناه گرفتن است بخدای عزوجل از شر شیطان پس نخست استعاذ و کار باید ساختن آنگاه بکار درآمدن چنانکه نخست طهارة باید ساختن آنگاه بنماز درآمدن و مثل این بسیار است بسم الله گفتن در نماز بر قول مالک رحمة الله علیه مستحب است و بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علماء ما رحمهم الله سنت است وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام فاتحة الکتاب خواندی و بسم الله الرحمن الرحیم نخواندی پس مالک رحمة الله علیه گفته است که بسم الله اگر در نماز فریضه بودی یا سنت بودی رسول علیه الصلوة والسلام گفتی و وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که روایت میکند ابن عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام در نماز فاتحة خواند و ابتدا فاتحة را از بسم الله کرد و از اینجاست که شافعی رحمة الله علیه گفته است که بسم الله از فاتحة است و فاتحة هفت آیه است و خواندن فاتحة با بسم الله در نماز فریضه است و این از شافعی رحمة الله علیه قول است اما صحیح قول وی آنست که فاتحة هفت آیه است الا بسم الله از فاتحة است اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که نفی نکنیم همچنانکه مالک گفته است نکنیم و اثبات نکنیم چنانکه شافعی گفته است ولیکن گوییم سنت است که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که من در قفای رسول علیه الصلوة والسلام نماز کردم و در قفای ابوبکر و عمر و عثمان رضوان الله علیهم نماز کردم

وشنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند و من نیز در قفا ایشان نرم گفتم و بعد از فراغ نماز احکام بیان کردند
و گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم در نماز گفتن است ولیکن نگفتند که فرض است پس اگر فرض بودی در تبلیغ تقصیر
کردی و دیگر آنکه بسم الله از فاتحه نیست و فاتحه هفت آیه است هشت آیه نیست دلیل بر آنکه روایت میکند
انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که هفت آیه فاتحه را خواند خدای عزوجل
بری هفت طبق آسمان و زمین نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و هفت در دوزخ بروی بسته کرداند و هشت
در بهشت بروی کشاده شود و هفت اندام وی را بر آتش دوزخ حرام کرداند چون رسول علیه الصلوة والسلام
فاتحه را هفت آیه فرموده هشت نی اگر بسم الله از فاتحه داریم هشت آیه شود و هشت را میانه نبود هفت با
تا بگمان آیه میانه بود که همچنین روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال خبرا عن الله
تعالی ان الله تعالی یقول قسمت الصلوة بینی وبین عبدی نصفین فاذا قال العبد الحمد لله رب العالمین یقول
الله تعالی حمدنی عبدی واذا قال العبد الرحمن الرحیم یقول الله تعالی اثنی علی عبدی واذا قال العبد مالک یوم الدین
یقول الله تعالی مجدنی عبدی واذا قال العبد ایاک نعبد وایاک نستعین یقول الله تعالی هذا بینی وبین عبدی
ولعبدی ما یسال پس معلوم شد که بسم الله از فاتحه نیست و گفتن بسم الله در نماز فرضیه نی ولیکن باید که بگوید بر آهسته

**مسئله** چون گوید نرم گوید یا بلند گوید بر قول شافعی رحمة الله علیه در نماز بلند خواندنی بلند گوید در نماز نرم
خواندنی نرم گوید و بر قول علماء ما رحمهم الله بهمه حالها نرم گوید و حجت قول شافعی رحمة الله علیه آنست که معاویه
رضی الله عنه مر صحابه را رضی الله علیهم اجمعین را امامت کرد و بسم الله را نرم گفت بعد از فراغ نماز و ایشان را ملامت کردند
که یا معاویه از نماز چیزی کم کردی گفت چه کم کردم گفتند بسم الله نرم گفتی شافعی رحمة الله علیه میگوید که اگر نرم
بالسنی گفتن صحابه ملامت و بر انکردندی علماء ما رحمهم الله گفته اند که معاویه رضی الله عنه خاموش نکرد
جواب ایشان گفت که من در قفای رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذاردم و در قفا ابوبکر و عمر و صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین نماز گذاردم و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند من نیز نرم گفتم و دیگر آنکه پسر
عبد الله مغفل رضی الله عنه مر صحابه را امامت کرد و بسم الله بلند گفت بعد از نماز پدرش گفت ای
پسر در دین محمدی این چه بدعت بود که تو کردی گفت چه بدعت کردم گفت بسم الله بلند گفتی گفت ای
پدر اتفاقا یعنی ناگاه بر من رفت بعد ازین نگویم بنا بر آن بود که وی از جوانان صحابه بود که کبار صحابه
بوی اعتماد کرده بودند و بر امامت کردن بحق تعین بود و بر اد هشت ایشان بر وی فرو گرفت بروی
بسهو رفت گفت و اگر کسی را همچنین افتد بقدر موشی بلند گوید پاک نبود اما باید که بعدا
نگوید فقیه است عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است امام را باید که چهار چیز نرم گوید

اعوذ باللہ و بسم اللہ و قرأت تشہد و آمین و بروایتی ربنا لک الحمد **مسئلہ** بسم اللہ کہ بر سر سورتہا مینویسند
و مینویسند از سورتست یا فاصل کنندہ میان سورتین از اصحاب شافعی رحمۃ اللہ و در روایت است یکی روایت
آنست کہ از سورہ است و یکی روایت آنست کہ فاصل کنندہ سورہ است و بر قول علماء رحمہم اللہ فاصل کنندہ
سورہ است از سورہ نیست دلیل بر انکہ سورہ انا اعطیناک را در ہمہ مصحفہا سہ آیت مینویسند و بسم اللہ الرحمن الرحیم
بادی مینویسند پس اگر بسم اللہ از سورہ بودی بایستی کہ ہمہ را آیہ نوشتندی و دیگر عبد اللہ عباس رضی اللہ
عنہ از امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ سوال کرد کہ یا امیر المومنین از چہ معنی است کہ بر سر سورہ برائت
بسم اللہ ننوشتی گفت ای عم زادہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در آخر سورہ یستلونک عن الانفال آیتی مشتبہ است
و بر من روشن نشد کہ اینجا فاصل کردنی است یا نی پس بسم اللہ ننوشتم کہ نباید کہ اینجا فاصل کردنی نباشد و من
فاصل کردہ باشم چون جمع کنندہ قرآن بسم اللہ را فاصل کنندہ سورہ فرموده است پس معلوم شد کہ فاصل کنندہ
سورہ است نہ از سورت اما اتفاق است کہ بسم اللہ از قرآن است **قولہ تعالی** انہ من سلیمان و انہ بسم اللہ الرحمن
الرحیم آیہ تمام است یا نی بر قول شافعی رحمۃ اللہ علیہ آیہ تمام است جنب و حائض و نفسا را نشاید خواندن و بر قول علماء
رحمہم اللہ آیہ تمام نیست تا از اینجا نخواند کہ انہ من سلیمان و انہ بسم اللہ الرحمن الرحیم **مسئلہ** ابتدا بقرآن خواندن را
نشاید یعنی جنب را نشاید کہ بہ نیت قرآن خواند اما ابتدا کار ما را نشاید خواندن چون نیت دعی قرآن خواندن نبود
و ابتدای کار ما را بسم اللہ باید گفت بنا بر حدیث رسول علیہ الصلوۃ و السلام **قال** النبی علیہ الصلوۃ و السلام کل
امر ذی بال لم یبدء بذکر اللہ فہو ابتر رسول علیہ الصلوۃ و السلام فرموده است کہ ہر کاری کہ با خطر بود کہ ابتدای وی
از ذکر نام پروردگار نبود آن کار ناتمام بود **مسئلہ** در نماز بسم اللہ چہ وقت گوید حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفہ
رحمۃ اللہ علیہ روایت میکند کہ در قیام اول گوید بسنده بود و ابو یوسف رحمۃ اللہ از امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ روایت میکند
کہ ہر قیامی کہ تو شود باید کہ بگوید تا بیقین از عہدہ بیرون آید این رجاز محمد رحمۃ اللہ علیہ روایت میکند کہ در میان
سورۃ و فاتحہ ہم باید کہ بگوید اما مشایخ رحمہم اللہ در وی فرقی گفتہ اند کہ اگر امام است و نماز بلند خواندنی است در ہمہ
قیام اول گوید بسنده بود و اگر تنہا گذارست یا نماز نرم خواندنی است باید کہ ہمہ قول ما عمل کند تا بنده ثواب یابد و
اختیار شمس الائمہ الحلوانی آنست کہ تنہا گذارد باید کہ با اول بگوید و میان سورۃ و فاتحہ نگوید و بر سر ہر قیامی
بگوید این در نماز است اما در بیرون نماز عادت باید داشتن بسم اللہ الرحمن الرحیم بسیار باید گفتن کہ روایت میکنند
خواجہ امام محمد طیار رحمۃ اللہ علیہ کہ فردا قیامت امناء و صدقہ اہل عرصات مستوجب عقوبت شدہ باشند و فرشتگان
عذاب ایشان را سوی دوزخ می برند پیران جوانان را گویند کہ شما بمن باشید کہ حال شما قوی تر بوده است و در عبادت
و جوانان پیران را گویند کہ شما پیش باشید کہ در دنیا شما مقتدیان ما بودید باز پیران زنان را گویند کہ شما پیش باشید

فریضه است اما عدد ذکر کرده است وجه قول علما که فریضه میدانند آنست که قیام رکن است از نماز فرات
در وی فریضه است رکوع و سجود نیز رکنی اند از نماز گفتن تسبیحات نیز در ایشان فریضه بود که هم بایت است
و هم بجز اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که تا خواندن قراءة را در قیام بایت دانسته ایم **قوله تعالی** فاقرءوا
ما تیسر من القرآن اتفاقی است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست آن نیز
بایته است لیکن تعیین در نماز بما رسول علیه الصلوة والسلام است چه دلیل کند که خواندن وی در هر رکنی فریضه
بود دلیل بر آنکه قیام رکنی است از نماز خواندن سبحانک اللهم وبحمدک در وی سنت است و قعده آخرین فریضه
قراءة تشهد خواندن در وی واجب است رکوع و سجود نیز رکنی است از نماز خواندن تسبیحات در وی سنت است
**فریضه فی مسئله** چون سر از رکوع بر آرد سمع الله لمن حمده گوید در بنا لک الحمد گوید یا بی نزد یک شافعی رحمة الله
هر نماز گذارنده هر دو باید که بگوید و حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار هر دو باید
که بگوید ابو یوسف از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار یکی گوید بسنده بود **مسئله** چون
یکی گوید که امام گوید تا فاضلتر بود خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه چنین معین و مبسوط را درس کرد و این بر دون
آمد که بنا لک الحمد گفتن فاضلتر بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله امام باید که هر دو را بگوید بر قول امام اعظم
ابو حنیفه رحمة الله علیه سمع الله لمن حمده گوید بسنده بود وجه قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز نگوید که ربنا لک الحمد پس وی
گوینده ناگفته شود در تحت این وعید در آید **قوله تعالی** یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون و دیگر
آنکه حال امام قوی تر از حال مقتدیان است دلیل بر آنکه نماز مقتدیان متعلق نماز امام است و نماز امام متعلق نماز کیست
پس حال امام قوی تر آمد از حال ایشان پس باید که ذکر وی نیز پیشتر بود امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که
چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز گوید که ربنا لک الحمد پس گفتن امام بعد
از گفتن مقتدیان افتد پس در هر یک حال هم مقتدا بود و هم مقتدی روا نبود زیرا که موضع امامت نشود و رسول
علیه الصلوة والسلام دو حدیث فرموده است یکی در حق امور دنیا و یکی در حق امور احکام نماز و آنچه در حق دنیا
فرموده است آنست **قال** النبی علیه الصلوة والسلام لو ترک الناس دعوی لادعی الناس دماء قوم واموالهم لکن البینة
علی المدعی والیمین علی من انکر و قال علیه الصلوة والسلام که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر این حدیث را متنوع
است هر که منکر شود کافر شود و پیغامبر علیه السلام چنین فرموده است که هر هر بیماری که این حدیث را بر خواند
اگر در اجلش تعجیل بود ختم کاران بیمار بر سلامتی شود و اگر نه با جلش ما خیر بود خدای عز و جل مر وی را شفا دهد رسول
علیه السلام فرموده است که اگر این آدمیان را مانی بر یکدیگر دعویها کردندی بجز نهاد و بالها ایکن بر مدعی

بنده نهاد و بر منکر گمند و این حکم از وقت داود پیغامبر علیه السلام بوده است و باقی است تا قیامت پس رسول علیه
الصلوة والسلام فرموده است که بهر بلایی هر بیماری که این حدیث بگویند خدای عزوجل این بیمار را شفا دهد انچه در امور
دنیا فرموده حکم آن تا قیامت باقی است و انچه در حق نماز فرموده است حکم آن نیز باید که باقی بود که نماز طاعتی است
مشترک و متساوی میان امام و مقتدیان رسول علیه السلام خود قسمت کرده است میان امام و مقتدیان قال
النبی علیه الصلوة والسلام واذا قال الامام سمع الله لمن حمده قولوا ربنا لک الحمد و از فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه
روایت آمده است که امام چهار چیز باید که نرم گوید اعوذ و بسم الله و امین و قرات تشهد و بروایتی ربنا لک الحمد ضعیف اند
بروایتی فرموده است پس امام را نشاید که بگوید تکبر در نماز آدینه که انجا توقف بیشتر میشود تا بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه
عمل کرده شود و بدین روایت دلیل میکند که بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه امام باید که هر دو بگوید مسئله چون
بسجده رود انچه بر زمین نخست بکیرد است باید که نخست از بر زمین نهد که نسبت همچنین است چنانکه زانو و دستها و بینی
و پیشانی این همه رحمة الله گفته است که نخست دستها نهد انگاه زانو و بینی و پیشانی و این قول را مالک گرفته است
رحمة الله و وجه قول وی انست که رسول علیه الصلوة والسلام همچنین بسجده رفته است اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که آن
در وقتی بوده است که رسول علیه الصلوة والسلام را ضعفی بوده است که خود را آسانیش داده است باخود از برای
بیان احکام کرده باشد تا اگر کسی را ضعفی بود همچنان بسجده رود نمازش روا بود اما اگر کسی را که ضعفی نبود باید که انچه بر زمین
نزدیکتر بود نخست از بر زمین نهد مسئله در سجده دستها کجا نهد بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
علیه بر سر نهد کوش نهد چنانکه در وقت تکبیر اول که اگر در کوش وی درمی بود بر پشت دست وی افتد و بروایت صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله تعالی علیه دستها بیرون نماز کوش نهد نماز بر تا کتف وی آزاد ماند تا وقت بر سر افتد
مسئله در سجده چشم باز باید داشتن که سنت است و فراز داشتن بدعت است و نظر بر نوک بینی باشد که بنده مومن بقیامت
سر از خاک تیره بر آرد و نظرش بر نوک بینی بود تا بیند که در پیش از خاک تیره سفید انگیخته شده است یا سیاه بنده مومن چون این
سنت را اقامت کند خداوند عزوجل بقیامت روی وی را از خاک تیره سفید برانگیزاند و عبد الله مسعود رضی الله عنه
روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد
خداوند عزوجل چشم وی را از دردنکا بدارد در روزی اعرابی بنزدیک عبد الله مسعود رضی الله عنه آمد و گفت که رسول
علیه الصلوة والسلام ما را فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد خداوند عزوجل وی را از دردچشم امان کرامت کند
عبد الله مسعود گفت علی اعرابی گفت من این سنت را اقامت کردم و مرا دردچشم آمد عبد الله مسعود رضی الله عنه
دیده وی را بوسه داد و گفت یکبار دیگر بوی که از اصل تقدیر رحمانی و حکم سبحانی بنا بینائی نوشته بودی کی بشرت
اقامت این سنت بیان دردی بسنده باشد و بیکبار انکا اصلا بنده بر حق واجب نیست و حکم حق مرنده را جبت نیست

**مسئله** در سجده پست نشاید خفتن چنانکه رباه خسپد که رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده است لان النبی نهی عن افتراش کافتراش الثعلب چنان باید که شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین جدا باشد لابور که روایت میکند از ام المؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سجده خود را از زمین چنان باز داشتی که اگر بره یا بزغاله از زیر طرف انداز آمدی راه یافتی که بطرف دیگر برون رفتی و در اخبار سجده غیبت کاری نشاید کردن چنانکه مرغ دانه چنانکه رسول علیه السلام ازان نهی کرده است نبی رسول صلی الله علیه وآله وسلم عن نقر کنقر الدیک قال علیه الصلوة والسلام العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن رسول علیه السلام فرموده است که شتابی کردن در کارها از کار دیو است و آرمیدگاری در کارهای از تاثیر رحمت پروردگار است **مسئله** چون سر از سجده برآرد آنچه بقیام نزدیکتر است نخست از ان باید که برآرد چنانکه پیشانی و بینی و دستها و زانو در میان دو سجده نشیند که هر دو نشستگاه خود را بر هر دو کف پای نهند که سنت اینست و چون بقعده نشیند همچنان بنشیند که سگ نشیند نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اقعاء کاقعاء الکلب در قعده دستها را کی نهد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند چنان باید کرد سر انگشتانش با سر زانو برابر بود و بعضی گفته اند که از زانو تقصیر کند و زنان دستها را بر ران نهند بالتفاق **مسئله** در قعده چشم در کنار خود داشتن سنت است چون سر از سجده دوم بر آرد بر قول شافعی رحمة الله علیه اندک توقف کند انگاه بقیام رود بر قول علماء ما رحمهم الله هیچ توقف نکند زود بقیام رود و در قول شافعی رحمة الله علیه آنست که شمارا اتفاق است با من که چون سر از سجده اول برآرد اندک توقف کند وانگاه سجده دوم رود اینجا نیز توقف باید کردن وانگاه بقیام رفتن علماء ما رحمهم الله گفته اند آنجا تاخیر کردن از برای فصل کردن سجده از سجده است اما اینجا فصل کردن نیست زود باید که بقیام رود که روایت میکند ابوبکر صدیق و عمر خطاب رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که چون سر از سجده دوم برآرید زود باید که بقیام برخیزید چنانکه کس از شما تفشان برخیزد پس از ینمعنی دانسته که تاخیر کردن روا نیست **مسئله** در قعده چگونه باید نشست بر قول مالک رحمة الله علیه هر دو پای را بیک روی نشسته است بزمین نشیند و بر قول علماء ما رحمهم الله پای چپ را بکشاند و بر وی نشیند و پای راست استاده کند و بنج نهد بنج کند و سر انگشتان سوی قبله کند و بر قول شافعی رحمة الله علیه قعده اول همچنین نشیند که علماء ما رحمهم الله میگویند که اینجا به مرتاضی حاجت است قعده اخیر را همچنان نشیند که مالک میگوید که اینجا بر خاستن حاجت نیست وجه قول ایشان آنست که روایت میکند ابو حمید ساعدی و عبد الله عمر رضی الله عنهما که رسول علیه السلام بقعده همچنان نشست مانند ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام

معصوم بود از صغیره و کبیره که هرگز گناه نکرده اما با وجود آن چندانی طاعت و عبادت زیادتی آورده بود
که نشستهای پای مبارک وی بر هم آورده بود تو انست همچنین نشستن بضرورت همچنان نشسته اگر کسی را ضرورت باشد
همچنان نشیند باک نبود و اما اگر کسی را ضعفی نبود نباید که همچنین نشیند که علماء ما رحمهم الله گفته اند که روایت میکند نامر
مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که روزی رسول علیه الصلوة والسلام بحجره اندر آمد یکی از عیالان رسول
علیه الصلوة والسلام همچنین قعده نشسته بود که پای چپ را کستر انیده بود و بروی نشسته و پای راست را
بسیخ نهاده رسول علیه الصلوة والسلام وی را منع کرد که همچنین چرا نشستی که ایچنین قعده نشستن سنت
مرد انست و سنت شما آنست که هر دو پای را بیک طرف بیرون فرستید و پشت بر زمین نشیند که بنا کار شما بر نهفتگی
است و ما در باب اول گفته ایم که هر چه مرد انرا در نماز سنت است زنانرا بدعت است و هر چه زنانرا سنت است
مرد انرا بدعت است چون این را رسول علیه السلام سنت زنان فرموده مرد انرا بدعت بود و نشاید مسئله
قعده آخره نشستن فریضه است قرات تشهد خواندن بقول علماء ما رحمهم الله واجب است و بر قول شافعی رحمة الله
علیه فریضه است و در خواندن قرات تشهد مر صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین اختلاف است و هیچ قول از اقاویل
ایشان ضایع نیست و هر قولی را عالمی اختیار کرده است قرات تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را مالک اختیار
کرده است و قرات تشهد عبد الله عباس رضی الله عنه را شافعی اختیار کرده است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری
را رضی الله عنه اهل شام اختیار کرده است و قرات تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه را علماء ما رحمهم الله اختیار کرده اند
و قرات تشهد امیر المومنین عمر و عبد الله عباس رضی الله عنهما بی واو است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری و عبد الله
مسعود رضی الله عنهما با واو خوانند و قرات تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را چنین خوانند که التحیات لله والصلوات
الطیبات المبارکات الزاکیات السلام علیک ایها النبی الی آخره و این قول را مالک گرفته است و قرات تشهد عبد الله
عباس رضی الله عنه را همچنین خوانند که التحیات لله الصلوات الطیبات المبارکات الزاکیات السلام علیک ایها النبی الی
آخره و این قول را شافعی گرفته است رحمة الله علیه و قرات تشهد ابو موسی الاشعری رضی الله عنه چنین خوانند
که التحیات لله والصلوات والطیبات باقیها دیگر همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را اهل شام گرفته است و قرات تشهد
عبد الله مسعود رضی الله عنه را همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را علماء ما گرفته اند رحمهم الله حنیف رحمة الله علیه
گفته است که هیچ قرات تشهد معتبر از قرات تشهد عبد الله مسعود و ابو موسی الاشعری نیست و دلیل بر آنکه علی مدنی
مر رسول علیه الصلوة والسلام را در خواب دید گفت یا رسول الله در خواندن قرات تشهد صحابه را اختلاف است ما
کدام قول گیریم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که قرات تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه خوانند که ولیست لابی حنیفة
رحمة الله علیه در مسجد نشسته بود سائلی اندر آمد و سوال کرد که بوا و دبوا و دین امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه فرمود که

بواو این مسائل گفت بارکنا الله فیک کما بارکت فی الاولی چون این مسائل بیرون رفت بجناب ابوحنیفه رضی
الله عنه رسید و از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کرد مذکر ای امام مسلمانان ما را بداد از سوال سائل جواب
دهد و از جواب شما امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه فرمود که وی سوال کرد که قرائت تشهد با یکی واو است یا بدو
واو من جواب گفتم که با دو واو وی بر من دعا کرد که خداوند عزوجل بر عمر تو برکت کناد چنانکه بر درخت
زیتون برکت کرده است **قوله تعالی** من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه
گفته است که مرا استاد من حماد قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرده است و حماد رحمة الله علیه گفت مرا استاد
من ابراهیم نخعی رحمة الله علیه قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرده است و ابراهیم نخعی گفت مرا استاد من علقمه
رحمة الله علیه گفت که مرا استاد من عبد الله مسعود قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرد و عبد الله مسعود رضی الله عنه
گفت که رسول علیه الصلوة والسلام دست مرا بگرفت و قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرد چنانکه کسی صورت
از قرآن در آموزد که الف دو واو تقدیم و تاخیر نکرد آنگاه دست مرا گرفت و گفت چنانکه در قرآن کم و زیادت
نشاید کردن در قرائت تشهد نیز کم و زیادت نشاید و رسول الله علیه الصلوة والسلام و حق عبد الله مسعود
رضی الله عنهما این تشریف فرموده است **قوله تعالی** رضیت لامتی بما رضی بها ابن ام عبد حسین
باید که کسی قرائت تشهد را کم و زیادت نکند و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند پیش از آنکه قرائت تشهد آغاز
کند باید که این دعا بخواند بسم الله خیر الاسماء لله ظاهر روایت آنست که ابتدا از التحیات کند که شب معراج رسول
علیه الصلوة والسلام ابتدا از التحیات کرد چون قرائت تشهد را مقدار عبده و رسوله برساند انگشت براه راست یا
یانی خود بنهد امام زاهد فخر رحمة الله علیه مشیخه درس میکرد روایت بیرون آنکه بر اقوال امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهم الله نیز
دلیل میکند که بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه بدا و رونی است چون برآرد چکونه برآرد فقیه ابوجعفر رحمة الله گفته است
که ابهام را با وسطی حلقه گیرد و سبابه را برآرد و بعضی مشایخ گفته اند که عقد پنجاه و سه گیرد اما این سنت علما متقدمان است
متاخران باخر نهی کرده اند و منسوخ شده بنا بر آنکه این قول را رافضیان گرفته اند چنانکه در ابتدا انگشتری در دست راست داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة والسلام انگشتری در دست راست داشتی و صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین در دست راست داشتندی چون رافضیان دران غلو کردند میان دست چپ کردند از برای تهمت
ایشان را و دیگر آنکه شافعی مذهبان عراق کوشک اسامی و ارساختندی چون رافضیان دران غلو کردند ایشان
ازان ماندند چنین چیزها میسازند که دشمنها میسازند و دیگر ابتدای سفره داشتن سنت بود رسول علیه الصلوة
والسلام سفره داشت اما شومی اباحتیان علیهم اللعنة درمیان آمد سفره داشتن بدنام شد سنیان که پیروی
خود را ساختند از برای تهمت ایشان انگشت نیز برآوردن در ابتدا بر او رد صفی بود

اما چون رافضیان دران غلو کردند سنیان ایرا ماندند از برای نفی تهمت ایشان تراه الله اعلم
صلوة گفتن در نماز فریضه است یا سنت بقول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علماء ما رحمهم الله سنت
وحجت قول شافعی آنست که خداوند عزوجل میفرماید قوله تعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لم یصل علی شافعی رحمة الله
علیه گفته است که آیة است وحدیث باید که فریضه بود علماء ما رحمة الله میگویند که صلوة گفتن نماز نیابت است
ولیکن تعین در نماز با مر شارع است علیه السلام انچه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است از راه فضیلت و
کمال فرموده است دلیل بر انکه فرموده است که نماز نیست همسایه مسجد را جز در مسجد قال النبی علیه الصلوة
والسلام لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة فی الارض المغصوبة یعنی رسول
علیه السلام فرموده است که نماز نیست در زمین غصبی قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة للمرأة الناشز
رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که نماز نیست عزن خشم گرفته را و اگر ایشان نماز گذارند روا بود
این نیز همان حکم دارد تا اگر کسی نماز گذارد و صلوة نکوید نماز بشش روا بود اما آن فضیلت و کمال نبود که صلوة
گوید و صلوة گفتن در مدت عمر یکبار فریضه است چنانکه کلمه شهادت یکبار گفتن فریضه است بعد ازان سنت است
ولیکن باید که پیوسته گوید قال علیه السلام من صلی علی مرة لم یبق علیه من الذنوب ذرة رسول علیه الصلوة
والسلام فرموده که هر که یکبار بر من صلوة گوید باقی نماند بروی از گناهان ذره وی مسئله جماعتی میگویند که
نام رسول صلی الله علیه وسلم میگویند یا می نشنوند هر بار وی که میگویند یا نشنوند صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم
گویند با قی ابو الحسن کرخی رحمة الله علیه گفته است که سه بار گویند بعد ازان اگر نگویند بزه کار نشنوند اما ظاهر روایت
آنست بر بایه که گویند و یا نشنوند باید که صلوة گویند زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام چنین فرموده است قال علیه
الصلوة والسلام من سمع اسمی فلم یصل علی فقد جفانی رسول علیه السلام فرموده است که اگر نام من بشنود و بر من
صلوة نگوید جفا کرده است بر من قال علیه الصلوة والسلام من شم الورد فلم یصل علی فقد جفانی رسول
علیه السلام فرموده است که هر که ابوی گل بشنام وی رسد بر من صلوة گوید پس تحقیق جفا کرده است بر من بخبر آمده است که
روزی رسول علیه الصلوة والسلام بر منبر بر آمد ما صحابه را وعظی کند چون قدم بر پایه اول نهاد گفت امین و چون قدم
بر پایه دوم نهاد گفت امین و چون قدم بر پایه سیوم نهاد گفت امین و بنشست یکی از صحابه سوال کرد که یا رسول
الله صلی الله علیه ما امین گفتن شما نشنیدیم ولیکن دعا گوئنده دیدیم پیغمبر عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که برادرم جبرئیل علیه السلام
حاضر آمده بود چون بر قدم بر پایه اول نهاد گفت هر که درویت ماه رمضان یابد و در وی چندان طاعت و عبادت زیادتی
نیابد و که امرزیده شود خاکسار نگوئی نسار باد گفتم امین چون قدم بر پایه دوم نهاد گفت هر که دولت حیات مادر و پدر را

دریابد و خدمت نکند ایشان را چندانی که ایشان از وی خشنود شوند خاکسار و نکونسار باد گفتم آمین چون
قدم بر پایه سیوم نهادم گفت هر که نام تو بشنود و صلوة نگوید خاکسار و نکونسار باد گفتم آمین **مسئله** در
هنگام نام رسول علیه الصلوة والسلام بسکونید صلوة گفتن نشاید یافی نرم شاید گفتن بلندی از برای
انکه ایشان را نیت عبادت نیست مراد ایشان گرمی هنگامه است چون تو نرم گوئی خداوند عزوجل ثواب عبادت
در دیوان تو ثبت کرداند **مسئله** چون فی صلوة بر رسول علیه الصلوة والسلام گفتی او اولادش را نیز دعا
بگوی پدر ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام را و اولادش را دعا کوی خداوند عزوجل را حمد و ثنا کوی و انگاه بخست خود را
دعا کوی تا تو امر زیده شوی دعا را تو در رجحان بگران سوی نیز اعتقاد انگاه مادر و پدر را دعا کوی و استادان را دعا کوی
و بقیت مومنان را و مومنات را و حسنت دنیا و آخرت خواهی تا درجات عالیه یابی و از بر کردیدگان حضرت ربانی گردی و هر که کمتر
ازین دعا کوید ثواب نمازش کمتر بود **قال** علیه الصلوة والسلام کل صلوة لم یدع فیها للمومنین والمومنات فهو خداج فهو خداج فهو خداج رسول
علیه السلام فرموده است که هر نمازی که در وی مومنین و مومنات را دعا نکوی آن نماز ناتمام باشد انگاه سلام دهی
یکی روایة آنست که سلام دادن سنت است و یکی روایة آنست که واجب است **مسئله** چون سلام دادن سنت کند
چه نیت کند محمد حسن رحمة الله علیه جامع الصغیر تصنیف کرد فصل دید خاص فرشتکان سه خواص آدمیان و عوام فرشتکان
بر عوام آدمیان یعنی سلام دهد بر فرشتکان و بر آدمیان چون کتاب صلوة را تصنیف کرد فصل دید خواص آدمیان را بر خواص
فرشتکان چنانکه انبیا و عوام آدمیان را بر عوام فرشتکان چنانکه اولیا یعنی سلام دهد بر آدمیان و فرشتکان امام ابو حامد
امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است و انبها را بر بان گفتن حاجت نیست بدل نیت کند که سلام بر اهل اسلام السند
بود تا اگر بر بان کوید یاد آید که از نماز بروی چیزی از فریضه باقی است نمازش بباد نشود و نتواند که بر ان نماز بنا کند و
در آمدن بنماز که فریضه است چون بدل نیت کند روا می آید بیرون آمدن از نماز که فریضه نیست بدل نیت کند بشنده بود
چون سلام دهد ابتداء از راست کند **قال** النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالیامن فان الله تعالی یحب الیامنین فی
کل شی حتی النعل والتمشط و بروایتی والترجل چون سلام دهد بروی خویش بکرداند نیز آمده است که سنت آنست که چون
رسول علیه السلام سوی راست سلام کفتی رخسار راست مبارکش را دیدندی و چون سوی چپ سلام کفتی رخسار راست
مبارکش را دیدندی در هدایه شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آورده است همان روی که سلام داوی همان روی دیدند
**طحاوی** رحمة الله علیه گفته است که در وقت سلام گفتن چشم بر سر کتف داشتن سنت است لیکن صفت نماز خاشعان
از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که صفت نماز خاشعان و تمامت خشوع در نماز چیست امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله فرمود که خاص میخواهید یا عام گفتند که یا امام المسلمین علم چیزی نیست که نگفتی شنویم و دوم را انگفت
گفت عام آنست که چون بنده مومن نماز شروع کند داند که بین و یسار وی کیست و خاص آنست که چون نماز شروع کند دل وی

چنان مستغرق خدمت حضرت پروردگار شود که دیگر از هیچ چیز فراگیرد خبر نبود و نماز مقتدیان بدو و نماز خاص الله و عام الله در غیبت آیند و بهیبت بنشینند و باخلاص گذارند و بصدق بسیارند و بخوف باز گردند نیست صفت خداوندان و عام جهالت آیند و بغفلت بنشینند و بکاهل گذارند و بسهو بسیارند و با من باز گردند و عده خاشعان چنین است قال الله تعالی قد افلح المومنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون مسئله هر نمازی که بر اثر وی سنت آورده اند زود بر خاستن بگذاردن سنت است و دیگر مکان بدل کردن سنت است زیرا که پیغامبر علیه الصلوة والسلام میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا فرغ احدکم من الصلوة فان تقدم او تاخر رسول علیه السلام فرموده است که چه عاجز آید یکی از شما که چون از نماز فارغ شود پیش رود یا پس تر آید یا بر ان اهل چپ است که نوعهد بودند و جمع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و صحابه رضی الله عنهم چون فریضه گذاردندی بگذاردن سنت برقرار استادندی از ان نوعهدان و آمدندی چنین دانستندی که ایشان فریضه میگذارند با ایشان اقتدا کردندی چون ایشانرا معلوم شدی که فریضه نمیگذارند سنت می گذارند خاطر ایشان مشوش شدی رسول علیه السلام این حدیث فرمود که چون یکی از شما نماز تمام کند چرا عاجز آید که از نماز فارغ شود و پیشتر رود و یا پس تر آید و دیگر لطیفه است که دو مکان را گواه گردانیدن بود بر خود و بر آوردن سجده مر پروردگار را جل جلاله و سنت نیست که قوم پیش روند و امام پس تر آید اما چون بسنت بر خاست باید که بر دست راست محراب استادن او تیسر بود که امیرالمومنین علی و عبدالله مسعود رضی الله عنهما همچنین گذاردندی و دو مکان را گواه گردانیدی بر خود با آوردن سجده مر پروردگار را و هر نمازی که بر اثر وی سنت نبود زود دست بدعا بردن سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام صادق القول راست خلاف ندصادق الوعد خبر میدهد و هو تعالی یقول فاذا فرغت فانصب الی ربک فیه رغب قال بعد کل فریضه و عده استجابت رسول علیه السلام فرموده است که پس هر فریضه دعا مستجاب است قال علیه الصلوة والسلام اذا فرغ العبد المومن من الصلوة یجب علیه اثنتان الشکر علی التوفیق والعذر علی التقصیر والخوف عن الرد رسول علیه السلام فرموده است چون بنده از نماز فارغ شود بر وی سه چیز واجب اید یکی شکر بر توفیق دوم عذر بر تقصیر سوم خوف از رد الحمد علی التوفیق و استغفر الله علی التقصیر اذعوا بالله من الرد بعد از فریضه این دعا خواندن واجب است مسئله دعا بر سه نوع است دعا رغبت است و دعا رهبت است و دعا خفیه است انچه دعا رغبت است باید که در وقت دعا کفهای دست گشاده دارد و بر ابر سینه دارد و دستها از یکدیگر جدا دارد و ایمان خود را شفیع آرد و حاجت خواهد چشم را در آسمان ندارد که رسول علیه السلام کی را دید که بوقت دعا چشم بر آسمان میداشت و بر منع کرد که چنین مکن تا کسی در دل نشیند که خدای عزوجل منزه از مکان و زمان و اوراء مکان حاجت نیست تا خداوند عزوجل حاجت او را

بزرو دی رو ان کردند و انچه دعا ربیت است کفها را دست بر روی دارد و گوید اللهم انا نسالک الجنة و ما فیها و انچه دعا خفیه است باید که دستها را مشت کند و کفها بر دست فرود و رو به دارد و انگشتان مسبحه را راست کند و در سر حاجت خواهد بگوید نعوذ بک من النار و ما فیها و این روایتها در صلوة خواجه امام منهاج است رحمة الله تعالی و الله اعلم بالصواب **باب ششم** در بیان نماز و چیزهای زیادتی که در نماز پیارند و یا مانند با و در دن آن کراهیت است بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة و السلام که در شرح طحاوی آورده که رسول علیه الصلوة و السلام یکی را دید که در نماز با موی روی خود بازی میکرد رسول علیه السلام این حدیث فرمود که اگر با طمانش ترس کار ستی ظاهر شود قرار ستی طحاوی رحمة الله علیه گفته است که چون تفحص کردند آنکس منافق پدید آمد پس نشاید مومن را در نماز فعلی بجا آوردن که مانند شود با فعال منافقان خواجه امام را فخر رحمة الله علیه این ثابت کشف و درس کرد و روایت بیرون آمد که یکی را دیده بود که در نماز با موی ریش خود بازی میکرد رسول علیه السلام این حدیث فرمود که اگر با طمانش ترس کار ستی ظاهر شود قرار ستی رسول علیه الصلوة بتوان دانست که وی منافق است **مسئله** باید دانست که انبیاء علیهم السلام را چهار چیز نبود یکی احتلام دوم قهقهه سیوم خامیازه و این سه چیز از سبب خوردن است ایشان بسیار خوار نبوده اند که بسیار خوردن اصراف کردن است و اصراف کردن حرام چهارم چشمار زیرا که این چهار یکی از فسادها خالی نبود و انبیا علیهم السلام معصوم اند از گناه صغیره و کبیره **مسئله** اگر مسلمان در نماز خامیازه آید یعنی فازه آید باید که دهان استوار کند یعنی بعضی گفته اند که دست بر دهان نهند و بعضی گفته اند بشت دست اما دست بر دهان نشاید زدن زیرا که فعال اهل ذمه است حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که بدندان زیرا لب بر را بگیرد و این روایتر است نادر بار دست از موضع برداشته نشود دست بر دهان نهادن سنت قوی است و دست پیش گرفتن سنت فعلی است دهان استوار کند و فرو خوردن آن مقدار که تواند دهان را گشاده ندارد که دیو در دهان وی در رود و اگر چه که وی در نماز نبود هم شیطان دخل کند بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** علیه السلام اذا التثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع رسول علیه السلام فرموده است که چون فازه آید یکی از شما در نماز باید که فرو خورد تا بتواند **قال** علیه الصلوة و السلام اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیغط فاه فان الشیطان یدخل فی فمه رسول علیه السلام فرموده است که چون یکی از شما فازه آید در نماز باید که دهان را استوار کند تا دیو در نیاید که دیو در دهن فرزندان آدم همچنان اندر آید که در اندرک وی رود **قال** علیه السلام ان الشیطان لیجری فی عروق ابن آدم مجری الدم ضیقوا مجاریه بالجوع و العطش رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که دیو در تن فرزندان آدم همچنان در آید که خون در رگ و پی پس تنگ کنید ان راه را بر وی بگرسنگی و تشنگی یعنی روزه دار باید خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که شکم به پیمان دیو است و شکم تهی از فرمان دیو است مرد کی حلق زندگی دین است و انچه گفتیم مستحبی است **مسئله** مسلمانی را در نماز اب بینی ظاهر شد کر فتن وی سنت است و بعضی گفته اند که نگاه کردن هم سنت است ولیکن درست تر است

نگاه کردن وی مستحب است تا اگر حدثی بود به بیند باز گردد و اگر نگاه نکرد و بیچان برگی گذارد و بعد از آن معلوم شد که حدث بوده است نمازش تباه شود نتواند که بر آن بنا کند و زمین مسجد را از آب دهان و بینی نگاه باید داشتن تا بر زمین مسجد نچکد قوله علیه الصلوة والسلام ان المسجد لینزوی من النخامة کما ینزوی الجلد من النار یعنی قوله علیه الصلوة والسلام فرموده است که زمین مسجد خود را از آب دهان و بینی چنان اندر کشد که چرم خام پاره را بر آتش اندازی مفتی جن و انس نجم الدین عمر نسفی رحمة الله چنین میگوید که در بلغم بر آوردن تکلف و باستین گرفتن که رسول فرمود که بلغم بر آید در نماز روی از بهر حرمت مسجد را فرو خورد و دلش برا نور شود و گناهش آمرزیده گردد و دیگر آمده است که چهل گام نزدیک مسجد آب دهان و بینی نشاید انداختن از برای حرمت مسجد را از بزرگان الدین نقل کرده اند که روزی مغنی از نزدیک مسجد بگذشت سگی را دید که بر دیوار مسجد بول کرد مغنی را در دل آمد که این سگ دیوار خانه خدای را پلید کرد باش تا این پلید بر ابتر اشم بیاید و دیوار مسجد را بتر اشید نقصان در دیوار مسجد پدید آمد مغنی گفت باش تا این نقصان را برآرم آب و خاک آورد و گل کرد و نیکو کرد در بن بود که ناگاه کلاه مغنی از سر بر بید و جدا شد و بچپ و راست نگاه کرد هیچکس را ندید کلاه را دید که بر هوا میرفت مغنی را از آن حال عجب آمد ناگهی آوازی داد که ای بیچاره تو با لیمی خود و بیچارگی پلید بر دیوار خانه ما رواندا شتی با کریمی خود پلیدی و نجاست کفر را بردل تو چگونه روا داریم ترا خود بنزدیک مسلمانی آمده و سلام آورد و بس کسی که در مسجد آید و خدا را عبادت کند و از نقد او نداشتر خواهد امید بود از کرم وی که گناهان دیرینه بیامرزد و دیدار بچون و بیچگونه خود را روزی کند بمنه و فضله مسئله در نماز یمین و یسار خود ننشاید نگاه کردن از برای آنکه هر بار که بنده نگاه کند دیو باره نمازش بر باید قال علیه السلام تلک خلسة یختلسها الشیطان من صلوة احدکم رسول علیه السلام فرموده است که هر باری نگاه کند دیو باره از نمازش بر باید اول بار بنده چون نگاه کند خطاب عزت در رسد که بنده من کرامی طلبی بار دوم چون نگاه کند خطاب عزت در رسد که بنده من آزمن میطلبی و این تصور ندارد بار سیوم چون نگاه کند امر آید از پروردگار مر ملایکه را که در پیچید این نماز را در روی وی باز زنید که از راه بحرمت در خدمت ما آمده است و بی نیازی صفت ماست این وعید در حق کسی بود که روی بر گرداند و نگاه کند اگر کسی پیش رویه باید بنا چیز نگاه کند باکی نبود اما آداب نیز خود کرسول علیه السلام چنین فرموده است قال علیه الصلوة والسلام ان الرحمة لواجه العبد ما دام فی الصلوة فاذا التفت اعرضت عنه رسول علیه السلام فرمود که اثر رحمت بر روی کار روی بنده است مادام که در نماز بچپ و راست التفات نکند اما که بمین که روی گرداند یا بچپ و التفات کند بمیان بود که روی از اثر رحمت بر روی کار گرداند یعنی قال علیه الصلوة والسلام لو علم المصلی من یناجی ما التفت رسول علیه السلام فرموده است که اگر نماز گذارنده بداند که با که راز میگوید هیچ چیز التفات نکند یعنی گفته اند

که مراد از ان التفات التفات دل است اما ظاهر روایة آنست که مراد از ین التفات التفات چشم است از برای
آنکه هر کسی را قوتی آن نبود که چشم بر دوده دل را تواند بجای داشتن چون چشم بطرف بر دود دل نیز بر انروی برود
پس معلوم آمد که مراد از ان التفات التفات چشم است خواجه ابو القاسم رحمة الله گفته است که دیده را
نگاهداری تا دل بباد ندهی و زبان را نگاهداری تا سر بباد ندهی و این سخن در صلوة خواجه امام حجاج علیه الرحمه
مذکور است **مسئله** موی در پیش قفا گره زدن کراهیت بود که بخبر آمده است که حسین بن علی رضی الله عنهما نماز
میگذارد و گیسوان مبارک او در پشت مبارک گره زده بود همچنان نماز شروع کرده بود ابو هریرة رضی الله عنه چون
گیسوان او بر انگشاد حسین رضی الله عنه بنباله چشم دردی بغضب نگاه کرد بعد از فراغ نماز ابو هریرة رضی الله عنه
گفت ای مهتر زاده در ین بغضب نگاه مکن که من شنیده ام از جد ش محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که هر که
موی در پیش قفا گره زند آن نشستگاه دیو شود من بر وانداشتم که چون تو مهتر زاده در نماز بود دیو بقفای تو
بود امیر المومنین حسین را خوش آمد و شاد مان شد و ابو هریرة را دعا خیر کرد و این روایة در صلوة خواجه امام اجل
سرخسی رحمة الله علیه است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه این روایة از رفیع بن رافع است
**مسئله** تارک سر ستردن و کرده بر کرده موی ماندن و یا کرده بر کرده سر ستردن تارک سر موی ماندن کراهیت
است و دستار بر بیض سر بستن هم کراهیت بود یعنی اورده اند که وقتی ابو بکر صدیق رضی الله عنه معاذ بن جبل را
بغندوی یعنی بسوی جنگ فرستاده بود گفت یا معاذ چون بغلان و بارسی بانسان حرب کنی که ایشان را فضیان اند
معاذ جبل رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من ایشانرا نیک شناسم گفت تارک سترده باشند و کرده بر کرده موی مانده ما
کرده بر کرده باشند و تارک سر موی مانده یا دستار بر بیض سر بسته باشند و میانه سر را گشاده ماندن آن جمله نشانهای
رافضیان است بس نشاید مومن را فعلی بجا اوردن که شبیه بود بافعال رافضیان و درخی دستار کراهیت جامی بود
که کل دستار بر بیض سر در بندد و تمام تارک سر را گشاده دارد اما اگر اندک گشاده مانده شود با فرجه مانده پاک نبود که دستار
بندند از ان فرجه اندک گشاده ماندن چاره نبود و سنیان سمرقند زوری از برای ان ساخته اند تا ان کراهیت بر خیزد
نه از برای صرفه دستار **مسئله** دستار سپید باید بستن و دراز از برای فاضلست را نه از برای انکه هر جا که
دستار دراز تر بود ثواب نماز بیشتر بود **قال** علیه الصلوة والسلام رکعتان بعمامة خیر من سبعین رکعة بغیر عمامة رسول علیه
السلام فرموده است دو رکعة نماز که با عمامه کند اورد بهتر از انست که هفتاد رکعت نماز بی عمامه کزارد و در **مناقب العلوم**
اورده است که دستار رسول علیه الصلوة والسلام که همیشه می بست در هر هفت گز بود و دستار که روز عیدی بست دوازده
گز بود و مستحب است که دنباله دستار فرو گذاشتن میان دو شانه مقدار یک بالشت و بعضی گفته اند مقداری
که بنشیند دنباله دستار بر زمین رسد و بعضی گفته اند که مقدار یک مشت و فتی دستار گوته باید داشتن

درمیان دوکتف **مسئله** چون دستار ویران شود بی ادب دار برزمین نشاید زدن **قال** علیه الصلوة والسلام العمایم
تیجان العرب رسول علیه السلام فرموده است که عمامها تاجهای عرب است پس تاج را بی حرمت دار برزمین نشاید
زدن چنانکه ویران شده باشد باید که بنهد و تا از زنه باز کند و نیکو دربندد و محمد حسن در کتاب **سیر کبیر** در باب العمایم اورده
است که دستار نشسته نشاید بستن که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام ان مرجیا
الفقر تکویر العمامة جالسا رسول علیه السلام فرموده است هرکه دستار نشسته دربندد واجب کرداینده باشد بر خود
درویشی را و همچنان که دستار نشاید نشسته بستن ازار پای نیز نشاید استاده پوشیدن که رسول علیه الصلوة والسلام
چنین فرموده است علیه الصلوة والسلام من تسرول قائما او تعمم قاعدا عاقبه الله تعالی ببلا لا دوا له رسول علیه
السلام فرموده هرکه ازار پای استاده پوشد و دستار نشسته بندد خداوند عزوجل عاقبت او را ببلا مبتلا کرداند که
که آن بیمار را هیچ دوا نباشد **روایت** میکند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه بغایت اندیشه مند گشت
با خود تامل کرد که این اندیشه من از چه سبب است چون من ازار پای استاده نپوشیدم و دستار را نشسته نه بسته ام پس
معلوم شد که نشاید **مسئله** دستار طیلسان کردن کراهیت بود محمد حسن رحمة الله علیه گفته است که رسول علیه السلام
والصلوة دستار طیلسان نکرده است و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دستار را طیلسان نکرده اند اگر عرب دان و معنی
طیلسان کردن آن بود که دستار را بر سر کلوانه دراورد و پردی دیگر را از زیر دای دستار بر سر بندد و هیچ دستار را زیر کلوی نبندد
و از جانب دیگر می آرند آن در معنی میچه شود و رسول علیه السلام از زان نهی فرموده است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
نهی عن الاعتجار رسول علیه السلام فرموده است که بدترین و شوم ترین مردان آنست که خود را بر زنان مانند کند چنانکه جامه
بر تنش دارد یا پیراهن پیش جیب دارد یا ازار فراخ پائچه دارد رسول علیه السلام فرموده است که خداوند عزوجل بچهار
نی زبان بر پنج فرقه لعنت کرده است یکی بر مردی که خود را بزنان مانند کند دیگر بر زبانی که خود را بمردان مانند کند
دیگر بر کسی که وعده خلاف کند دیگر بر کسی که نا پنهان سوگند دروغ یاد کند و ضرر رساند دیگر بر کسی که زن نخواهد و کنیزک نخرد مر او را قدرت
دلیکن مرادش آن بود که فرزند نزاید و در **مسئله** با یکی جامه نماز روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت حاصل نیاید
روا نبود و اگر جامه بود که ستر عورت حاصل بیاید روا بود کراهیت بود یا نی **اورده** اند که ثوبان رضی الله عنه از رسول
علیه الصلوة والسلام سوال کرد که یا رسول الله با یکی جامه نماز روا بود یا نی رسول علیه السلام فرمود یعنی یا ثوبان که باید از شما دو جامه
ایجاد احکم ثوبین و از عبد الله عمر رضی الله عنهما سوال کردند که با یکی جامه نماز روا بود یا نه باز عبد الله عمر رضی الله عنه فرمود
که شما با یکی جامه بیازار بر و یدیا نه گفتند نی گفتند پس قدر نماز باید که بیشتر از ستر قدر بازار بود انچه رسول علیه السلام فرمود
در حق درویشان صحابه فرمود و انچه عبد الله عمر رضی الله عنه فرمود در حق توانگران صحابه فرمود **اما صلوة** خواجه امام
منهاج ائمه امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که با یافت دو جامه حیض ورت با یکی جامه نماز کند از ین علامت است جهاد

و یا و و جامه نماز کند اورا دان رفع جفا است و یا سر جامه نماز کند اورا دان از اخلاق کرامیه است محمد حسن رحمة الله علیه در کتاب
شرح کیسه آورده است که هر که یافت و و جامه بضرورت یا یکی جامه نماز کند اورا دعدالتش ساقط نشود یعنی فاسق نشود
گواهی وی در شرع نشنوند **مسئله** اگر شخصی جامه بر کتف نهد و نماز کند اورا و یا دست در آستین نکند نماز میکند یا
جامه میان بسته نماز میکند اورا کراهیت بود دیانی در تجرید محمد حسن رحمة الله علیه آورده است که کراهیت بود و این اختیار
خواجه امام زاهد فخر است رحمة الله علیه اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین آنست که کراهیت نبود که ما بسیار بزرگانرا
دیدیم که همچنین کردند کراهیت نکردیم اما کوئیم که دستها در آستین کردن اولیتر بود **او رده اند** که قاضی امام صدر الدین
بخاری بشهر سمرقند آمد بمسجد آدینه حصار در آمد دیدیکی را که جامه بر کتف نهاده بود و نماز میکرد او کفت ای شیخ این
نوع کفن کراهیت بود آن شیخ نماز تمام کرد کفت از کجا میکوئی که کراهیت بود کفت من در نسخه دیده ام که این
نوع کراهیت بوده است امابر من پوشیده شده است آن شیخ نزدیک ایمه رفت و بایمه حکایت کرد جمع ایمه سوال کردند
کفت از کجا میکوئی که تو مردی مناظری و این مسئله بفقه تعلق دارد کفت من در نسخه دیده ام امابر من پوشیده نشده است
ایمه سمرقند جمع آمدند در کوی جولاهکان بر در سرای خواجه امام ابو الخطاب در کتاب خانه خواجه امام علی مخی در تجرید
محمد حسن رحمة الله علیه در اول باب کراهیت آورده است که دست اندر آوردن او لیتر بود و این اختیار شیخ
الاسلام برهان الدین است رحمة الله اما خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله علیه در تجرید خود آورده است که باید که
دست در آستین در آرد و میان کشاده نماز کند اورا که جهودان جامه بر کتف نهاده نماز کنند و ترسایان دست
اندر نیاورند و میانرا بر بندند پس سیمانرا باید که دست در آستین در آرند و میان کشاده دارند تا بهر دو کرده
خلاف کرده باشند و اکر میان بر بسته نماز کند رد فضیحت حاصل آید چون بر کوع و سجود رود ازاندام او ظهوری و اشارتی
حاصل شود پس باید که میان را کشاده دارد تا فضیحت حاصل نیاید **مسئله** در نماز چشم در سجده باید داشتن علامت
مومنانست و چشم فراز داشتن علامت جهود انست اکر کسی کوید که من چشم فراز میدارم حضور دل می یابم شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله کفته است که آن چشم بسته حضور دل نیست غرور دل است از برای انکه تبرک سنت باو رد دل نیامد
کسی را بحضور دل حاصل نیاید چنین **او رده اند** که مهتر عالم صلی الله علیه وسلم از غزوی باز کشته بود و وقت نماز اندر

---

مهتر عالم علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی
باز کشتیم از حرب خورد بسوی حرب بزرک تر باد شمن ظاهر حرب خورد تر فرمود و باد شمن باطن حرب بزرک تر کرد فرمود پس مراد این حدیث
آنست که چون چشم باز دارد چشم برود و دل نیز بر اثر وی برود و جهد کند و چشم و دل را بجای باز آرد تا ثواب مجاهدان بیابد و اکر چشم
فراز دارد ثواب مجاهدان نیابد **مسئله** در نماز دامان بسته داشتن کراهیت بود که آن علامت مجوس است علیهم اللعنة
چون ایشان آتش کده در آیند دامان بر بندند تا دم دامان ایشان آتش نرسد پس نشاید موسنانرا فعل بجای آوردن که

کہ نسبتہ شود با فعال محوس **مسئلہ** حاقن را در نماز آمدن کراہیت بود **قال النبی** صلی اللہ علیہ
وسلم لا صلوٰۃ للحاقن رسول علیہ السلام فرمود کہ نماز نیست مر حاقن را یعنی حاقن ان باشد کہ بول را زود
نگاہدارد و اما اگر مسلمانی در میان نماز حاقن شدہ باشد باید کہ بدل بیندیشد کہ اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم
آن بلا دفع شود و بزرگان تجربہ کردہ اند و ہمچنان یافتہ اند اما شیخ الاسلام برہان الدین رحمۃ اللہ گفتہ است کہ
نماز را باندازہ و بر دوام بگزارد و باز طہارت سازد و نماز از سر گیرد تا بحضور دل نماز گذارد کہ وی در
فراغت جای بود و دلش در نماز فاضلتر از ان بود کہ وی در نماز بود و دلش بفراغت جای و حد حاقن است
در نماز کہ پای بجای گزارد و بر خود حیض بیند کہ در نماز پای بجای گزاردن کراہیت بود او روا اند کہ نوح پیغامبر
صلوات اللہ علی نبینا و علیہ ابلیس علیہ اللعنۃ را دید گفت ای ملعون تو چہ کار ملعون شدی گفت بسہ کار شدم یکی آنکہ
در مسجد چشم فرا زدم دوم چون بقیام رفتی قد مہا بجای سجدہ بنہادمی و سیوم در قیام پا بجا بگذاشتمی
بشنو ای ابن سہ کار بود کہ بسہ خصلت بدگرفتار شدم تکبر و تحمل و حسد کبر آن بود کہ انا خیر منہ از خود دید و از
حسد شکل آن بود کہ خواست آدم نبودی و از بخلش آن بود کہ با آدم ندمی کہ بسجدہ بخیلی کردم تا ملعون ابد شدم و دائم
وان علیک لعنتی الی یوم الدین برہنہ پائی وی بماند **حکایت** خواجہ محمد منکدر از جملہ صحابہ گردم بود و پسرے
بسر حد نماز میگذارد ندہ ہر سہ در نماز میگریستند چون روز شد پسران از پدر سوال کردند کہ دوش نماز گذارید
چندین چرا میگریستی پدر گفت از بہر آنکہ روزی بصحرا اوفتادہ بودم گرما گرم بجماز چرا بفکرہ کنیدم پیش آمد یکی خرمنہ
کندم یافتم بر گرفتم و دریکی گشت زار انداختم من نمیدانم کہ آن حق مستحق بسید بانی و بگزاردہ است کہ گفت دوشت
زاری بوده در میان آن دو گشت زار یکی خوشہ کندم یافتم بر گرفتم و دریک گشت زار انداختم من نمیدانم کہ حق مستحق بسید
بانی من باری ضامن آن خوشہ کندم شدم ازان میگریم و می ترسم کہ اگر فردا قیامت مرا ازان سوال آید بسی جواب
دہم لگاہ پدر پسر کلانتر را سوال کرد کہ تو چرا میگریستی گفت من وقتی بکوچہ رزان بیرون رفتہ بودم و کلہا شکفتہ
بود و بوی گل بمشام من رسید مرا خوش آمد شاد و بساعتی ازان بوی گل بہرہ گرفتم ازان متہم بفرو فیامت امسا
دصد فنا مرا سوال اند کہ از ملک مردمان و گران چرا بہرہ گرفتی من چہ جواب گویم بعد ازان پسر خورد تر را سوال کرد کہ تو چرا
میگریستی گفت وقت عرسی در نماز یکقدم مقدار رکنی تاخیر کردم ازان میترسم کہ فردا قیامت اگر ان یکپای من
خسبی کند کہ بر من مقدار رکنی چرا تاخیر کردی من چہ جواب گویم **مسئلہ** در نماز نشاید است و میان زدن کہ آن علامت
معصیت زدگان است او روہ اند کہ ابلیس علیہ اللعنۃ چون از حضرت رانده شد دست در میان زد و پس علامت شد کہ
نشاید مومنا را فعال بجا آوردن کہ تشبہ شود با فعال معصیت زدگان **مسئلہ** اگر مسلمانی نماز میکند ارد و
مردی او را سہو پیدا میشود یا تسبیح میکرد و ہا نگشت حساب میدارد کراہیت بود و بانی بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ

کراهیت بود و بر قول ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله کراهیت نبود و حجت قول امام اعظم رحمة الله علیه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام یکی را دید که نماز میکذارد و سورتها را بانگشت حساب میکرد گفت فرمود تا مذنب دلا تحصی نسبح و تحصی یعنی گناه میکنی و شمار نمیکنی و تسبیح میکوی شمار میکنی و اما حجت قول امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله آنست که رسول علیه السلام فرموده است احدوها بالانامل فانهن مسئولات مستنطقات یوم القیامة رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که شمار کنید بانگشتان از بهر آنکه آن شمار بانگشتان نجاة میدهد شما را روز قیامت از سوالی کرده شده ای و بعضی گفته اند که همچنان دست بر جای نهاده انگشت را استوار تر میدارد و می فشارد و هم منصور بجا حصل اند و هم کراهیت بر خیزد و بعضی گفته اند کما کراهیت برای آن حساب میدارد تا زیاده خوانده نشود کراهیت نبود **مسئله** چون بسجده رود جای سجده پاک کردن کراهیت بود یا نی **آورده اند** که ابوذر رضی الله عنه بسجده میرفت و جای سجده را پاک کرد و در آن مبالغت نمود رسول علیه الصلوة والسلام دید فرمود یا اباذر مره او ذر یعنی یکبار پاک کن یا همچنان بگذار سعاد از جهینه از فاطمه رضی الله عنها روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که ماندن آن یکبار نزد یک من فاضلتر است از آنکه کسی تمام سر خ موی بخرد و در راه رضای خدای عزوجل صدقه کند **حنین** آورده اند که روزی صدیق رضی الله عنه با رسول علیه الصلوة والسلام در مسجد در آمدند تا نماز گذارند باران آمده بود و روزه کرد باران بارید بود و پیش محراب تر دری شده صدیق گفت یا رسول الله دستوری باشد تا تر دری را پاک کنم رسول علیه السلام فرمود بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده آریم مر بر در و کار خود را پس معلوم شد که پاک کردن اولیتر بود **مسئله** چون سر از سجده بر آرد پیشانی را پاک کردن کراهیت بود یا نی از محمد رحمة الله علیه سوال کردند گفت باکی نیست اما دوی گفت که مرا معلوم نشد که ماندن را کفت پاک کردن را از ابو یوسف رحمة الله علیه سوال کردند گفت اگر سجده اول است فایده نیست و اگر سجده آخر است باکی نیست خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است که اگر چیزیست که دل در اشتوش میدارد باید که پاک کند و تا بحضور دل نماز گذارد و لیکن بر آنکه رسول علیه السلام در نماز خوی از جبین مبارک پاک کردند و جامه بر خود راست کردند و نعلین را از قدم بیرون آوردند و عبد الله عباس رضی الله عنه را از دست چپ بدست راست آورده اما اگر چیزیست که دل در اشتوش نمیدارد و پاک نشاید کردن بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال** علیه السلام اربع من الجفاء ان یبال قائما و یسمع خداره و لا یجیب ان یصلی فی الصحراء الیس امامه سترة و ان یشیع جنازة فیصل ان یقعد قبل ان تلقی من الصلوة و صفه خداره رسول علیه السلام فرمود که چهار چیز از جمله جفاست نهاده بول اندر خلق و بانگ نماز شنودن و واجب نا گفتن و در نماز گذاردن بی ستره و پیشانی پاک کردن بعد از فراغ نماز **مسئله** اگر مسلمانی در نماز گذارد و کرمی

مثل کیک و پیش و مانند اینها چه کند محمد رحمة الله علیه گفته است که بکشد و ابو یوسف رحمة الله علیه گفته است که بمالد
و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که از سی تا چهل بر ساند امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است
در هر کسی که باشد تا خیر کند تا چندانی که سجده رود و جون سجده رود بر خاک پنهان کند زیرا که عبد الله مسعود
رضی الله عنه همچنین کردی و آیه این برخواندی **قوله تعالی** الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا **مسئله** نشاید
که کرنده را با آتش اندازد که رسول علیه السلام نهی کرده است **قال** علیه السلام لا یعذب بالنار احد الا رب
رسول علیه السلام فرموده است که عذاب نکند یکی از شما مرخیر را با آتش مگر خداوند عز و جل **مسئله** هر ذکری که
بر کسی معین است آن ذکر باید که در همان رکن تمام کرده شود چنانکه قرات را در قیام تمام کند الف الله اکبر را از قیام
آغاز کند و حرف با و را اکبر را در رکوع تمام کند و سین سمع الله لمن حمده را از رکوع آغاز کند لام و با را در قوم تمام کند
و تنها که ربنا لک الحمد در قوم تمام کند و الف الله اکبر را از قومه آغاز کند و حرف با و را را در سجده تمام کند و الف
الله اکبر را از سجده آغاز کند و حرف با و را را در قعده تمام کند و قرات تشهد را در قعده تمام کند و هر که پیش از این
کند و یا کم از این کند وی تعدی و ظلم کرده باشد و صفت ظلم استعمال کردن چیزی بود بغیر محل **مسئله** اگر مسلمانی
خرقه می افکند و بر روی سجده می آرد کراهیت بود و یا نی اگر خاک سوزان است یا ریگ سوزان است یا سنگ تفسان است
و یا خسک و خار است جایز است برای صیانت داشتن دستاری افکند کراهیت نبود از برای آنکه امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
علیه همچنین کرده است اما اگر از برای تکبر و خواجگی میکند کراهیت بود **مسئله** مسلمانی قعده می نشیند و کفهای پای وی
بر نهنه میباید شاید که دست پس کند و کفهای پای را بیرون آرد یا نی بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که باید که دست
پس کند و کفهای پای بیرون کند ادبی کند کفهای پای بر نهنه در روی موضان و اشق اما بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر در صف آخر است پاک نبود گشاده ماندن و اگر در صف اول است یا در میانه است باید که دست را
پس برد و کفهای خود را بیرون کند که در قعدهای پای وی مردمان دیگر باشند دلی ادبی بود و پای را گشاده ماندن اما شیخ
الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که در اول قعده و سنها بر زانو نهادن سنت است و ابزار در عقب وی
چشم و کنار و اشق سنت است باید که با هر دو هیئت عمل کند تا پاک بنا شده و یا بنده ثواب شوند **خبر** است
که هر روزی که نور آفتاب بر آید از پروردگار مر هیچ فرشته را تا بر هیچ مکان ندا کنند یکی بر بام خانه کعبه کوید ای کسانیکه روی
از فریضها خداوند عز و جل کرد انیده اید روی از جمعت پروردگار کرد انیده آید یکی بر بام روضه رسول علیه الصلاة و السلام
کوید ای کسانیکه روی از سنتهای رسول علیه السلام کرد انیده آید روی از شفاعت وی کرد انیده آید یکی بر بام مسجد
اقصی ندا کنند کوید ای کسانی که بیهشش و خورش و نوش از شما حرام است یکی فریضه و تطوع شما در محل قبول نیست و یکی
کوید ستایندا کنند کوید ای کسانی که میدانید و لیکن نمیتوانید و آن وقت می تواند ستد اما نمی دانند ای کسانی

که سیه‌دانیه ولیکن نمیدانید طاعت کنید بیش از انکه دریابند دوبکرد و بازار بماند انکه دکوبدای کم بماند کان و افزون شاند کان
اکنون اگر بدرگاه این را کهان و بیابان و ویران و نارسیدگان و چهارپایان و اگر به آتش آمدستی و بسر راسوختی و این بدار
همه فریدکان شنوند الا آدمی و پری که خفلت در ایشان غالب است خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله میگوید که بندگی سه
یکی انکه بامرش زنده باشی و بنهیش نمرده باشی و بحکمش بنده باشی خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که از پنج چیز
پنج چیز خیزد و از نادیدن آن و اصل کفر است یکی کاهلی کردن در عبادت از نادیدن و عید خیزد و نادیدن و عید و اصل
کفر است و دلیری کردن در معصیت از نادیدن و عید خیزد و نادیدن و عید و اصل کفر است و حسد در حاسد از نادیدن
قسمت خیزد و نادیدن قسمت و اصل کفر است و حرص از نادیدن حساب خیزد و نادیدن حساب و اصل کفر است و رضا
بقضا نادادن از نادیدن حکم خیزد و نادیدن حکم و اصل کفر است و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید
که چهار چیز را نگاه دار تا چهار چیز را بیابی دنیا را بیابی چشم را نگاه دار تا دل را بیابی دنیا را بیابی زبان را نگاه دار تا سر را بیابی دنیا را
نگاه دار تا نماز را بیابی نماز را نگاه دار تا ایمان را بیابی و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چون
راه روی چشم را نگاه داری و چون برهنه نشینی خلق را نگاه دار چون تنها مانی سخن ناحق گوی و چون با خلق نشینی
هم از حق گوی و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چهار چیز مرچهار چیز را ماند عجب بود اگر بماند عاقبت بگیرد نماند
عجب بود اگر بماند و اخلاص را سلامت نماند عجب بود اگر بماند خدمت کا مخلوق را و دین سلامت نماند عجب بود اگر بماند هر کسی که
رجوع خلق بیش است کارش خوش تر بود و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چهار چیز سبب هلاک آدمی است یکی
انکه نعمت است و شکر نی دوم انکه محنت و صبر نی سیوم انکه معصیت و توبه نی چهارم انکه نیکی در میان خلق و فران نی
و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که نعمت بی شکر متاع بی بیان است و محنت بی صبر عقوبت و جهانی است و طاعت
بی اخلاص ضایع کردن زندگانیست و علم بی عمل خراب کردن سلمانی است فقیه ابواللیث سمرقندی رحمة الله علیه در تنبیه
الغافلین آورده است که روایت میکند ابوبکر صدیق رضی الله عنه که پیغامبر علیه الصلوة والسلام بمن فرمود که هر که پنج
چیز را از خود باز گیرد خدا تعالی از وی پنج چیز را باز گیرد و هر که زکوة مال باز گیرد و حفظ از مالش باز گیرد و هر که خمر خوردن
باز گیرد و برکات از زمین وی باز گیرد و هر که صدقه قطع باز گیرد صحت از تنش باز گیرد و هر که دعا باز گیرد اجابت دعا
از وی باز گیرد و هر که نماز باز گیرد در آخر ایمان از وی باز گیرد خداوند عزوجل بموسی کلیم الله فرمود که چهار چیز را در نهاد
نهاده ام ایشان های دیگر میطلبند نیابند من صحت بدن را در کم خوردن نهاده ام ایشان در پر خوردن می طلبند
نیابند من عزت را در قنوعی نهاده ام ایشان در خلق میطلبند نیابند من توانگری را در قناعت نهاده ام ایشان
در حرص میطلبند نیابند من بهشت را در جنت نهاده ام ایشان در دنیا میطلبند نیابند [illegible] در نماز ادب در سنت
نگاه باید داشت که ادب بعض سنت است و سنت بعض واجب است و واجب بعض فریضه است و فریضه بعض [illegible]

وخواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است باید که ادب نگاه دارد تا ابلیس قصد سنت وی نکند و سنت نگاه دارد تا ابلیس قصد واجب وی نکند و واجب نگاه دارد تا ابلیس قصد فریضه وی نکند و فریضه نگاه دارد تا ابلیس قصد ایمان وی نکند عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه گفته است که اگر من بنشنوم که بنده است که جمله کتب را در سینه محفوظ دارد مرا در دل هیچ غیرت نیاید اما اگر بشنوم که بشام و شمامات بنده ایست که او را ادب و احکام نماز و احکام مسلمانی نگاه دارد جهد میکنم و برروم و خدمت وی را دریابم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که تبر بر تن من زنند بر من شنوانند ادب نگاه دار نماز در نماز اند نماز اند قال علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی یعنی بخدای فرمود ادب آموخت مرا پروردگار من پس نیکو آموخت ادب مراد در امثال آمده است احسن الادب لیس یرجح النفس قال علیه الصلوة والسلام اکرموا اولادکم واحسنوا ادبهم مسئله در نماز ادب و سنت نگاه باید داشتن که مهتر عالم علیه السلام در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است یا علی ان اجهت اسرق الناس سرقة من سرق من صلوته فقال علی رضی الله عنه کیف ذلک یا رسول الله فقال علیه السلام الذی لا یتم رکوعه وسجوده فهو سارق صلوته محوق عند الله در دین رسول علیه الصلوة والسلام فرموده یا علی بدترین دزدان آن بود که از نماز خود دزدد گفت یا رسول الله که بود که از نماز خود دزدد گفت که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجا نیارد دوی دزد نماز بود که بر گنداز دین خود بیرد از حق خالق و دزدان دیگر از چیزی فانی می دزدند دوی چیزی باقی می دزدد و دزدان دیگر بر دنیا میرنند دوی بر دین میرند و دزدان دیگر خر یا مردمان بر سانند دوی بخود میرساند و دزدان دیگر خزینه بندگان میشکنند دوی خزینه رحمان میشکند و دزدان دیگر از خوف قطع بود و بر قطیعت از رحمت بود لاجرم بدترین دزدان بحضرت پروردگار دوی است و چون بنده نماز گذارد باید که نیکو گذارد و بیم در خلاو بیم در ملا که اگر در ملا نیکو گذارد و خلا نیکو گذارد دوی مرائی بود و مهتر عالم صلی الله علیه وسلم در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است قال النبی علیه السلام یا علی للمرائی ثلاث علامات یتم رکوعه وسجوده مع الناس ویقرا اذا صلی وحده ویبسط الامر تیه علیه ویذکر الله تعالی فی الملا ویسبح فی المحلا رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرائی را سه علامات است چون بر سر جمع بود رکوع و سجود تمام آرد و چون تنها گذارد چنان گذارد که مرغ دانه چیند و چون بر سر جمع بود ذاکر باشد و در کارها نبات کند نام مردم بروی ثنا گوید و چون تنها ماند فراموش کند اینست صفت مرائی و مرائی را بهیچ خیر و ثواب نیست مسئله چون بنده نماز گذارد باید که نیکو بگذارد و تمام ارکان را بجا آرد که خداوند عز وجل نماز را بلفظ جمع کیل یاد کرد در رسول علیه الصلوة والسلام نیز نماز را بلفظ جمع کیل یاد کرد قال علیه الصلوة والسلام الصلوة مکیال من وفی وفی له ومن طفف طفف له فقه خلم ما قال الله تعالی فی محکم تنزیله قوله تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون رسول علیه السلام فرموده است که نماز بمیزان ماند است هر که راست بماند

ثواب راست و راستی یابد فتش بد بیند و هر که کم یابد ثواب کم یابد نقش بد بیند بدرستی و راستی که معلوم شده است که
خداوند عزوجل در حق کم یابندگان در قرآن مجید وعید فرموده است **قوله تعالی** ویل للمطففین الذین الآیة
و این ویل وادی است از وادیهای دوزخ که هر روزی چهل درکات دوزخ بحضرت خداوند عزوجل از بیت وی
بنالند و فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه در تنبیه الغافلین چنین آورده است که بنده مومن چون نماز گذارد و نیکو
آن نماز با بشارت بود و نورانی و فرشتگان آن نماز را باسمان می برند و نماز بر نماز گذارنده دعا نیکو میکوید
حفظک الله کما حفظتنی خداوند عزوجل ترا نگاه دارد چنانکه مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو نگذارد و آن نماز از نظاره
بود و فرشتگان را کراهیت آید آن نماز را بر آسمان بردن نتوانند و آن نماز بر نماز گذارنده دعا بد کوید که ضیعک الله
کما ضیعتنی خداوند عزوجل ترا ضایع کند چنانکه مرا ضایع کردی و نشاید نماز را ضایع کردن و لب شهوت
رفتن که خداوند عزوجل در حق ضایع کنندگان نماز و روندگان پس شهوت وعید فرموده است **قوله تعالی**
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب وامن وعمل صالحا چون
توبه کند و عمل آرد صالح امید بود که خداوند عزوجل در بر انجات دهد **قال** علیه الصلوة والسلام من اقل مالة و
کثر عیاله وحسن صلوته ولم یغتب لسانه فهو معی فی الجنة کهاتین واشار الی السبابة والوسطی رسول علیه السلام
فرموده هر که اموال اندک بود و عیال او بسیار بود و نماز نیکو گذارد و زبان خود از لغو و غیبت نگاه دارد لب آن مرد
با من در بهشت بود و همچون این دو انگشت چسبیده یعنی سبابه و وسطی و این اشارت است بقرب و درجه و
زیادتی منزلت و یافتن مراد و کشادن ابواب سعادت زهی بنده بسعادت که این اعمال صالح را بجا بیارد و ما
ازین درجها محروم شود و بالله العون والعصمة والتوفیق **باب در بیان طهارت** اعلم ان سعدک
الله فی الدارین که طهارت فریضه است بآیه و اخبار و اجماع امت و طهارت بر پنج نوعست و دو نوع از کفر و بدعت است
الحمد لله رب العالمین و هر یکی بر سه نوع است و سطی و صغری و کبری هر یک بود و آن توبه کردن است از معاصی و این کار شایسته
و امری بزرگ است مر بنده را زیرا که در هر دمی توبه کردن از معاصی فریضه است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا توبوا
الی الله توبة نصوحا **قال** النبی علیه الصلوة والسلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له و وسطی میانه بود و آن غسل
آوردن است از جنابت و آن هم فریضه است **قوله تعالی** وان کنتم جنبا فاطهروا **قال** علیه الصلوة والسلام بلوا
الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام فرموده است که در جنابتی بهر بوستی و بن هر موی آب
رسانیدن فریضه است که در زیر هر بوستی و بن هر موی جنابت است صغری خورد تر بود و آن طهارت است از حدث و این
هم فریضه است هم بآیه و هم باخبار و هم باجماع امت آیه این است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین الآیة و حدیث آنست

قال علیه الصلوة والسلام لا تقبل الله تعالی صلوة بلا طهور ولا صدقة من الحرام ابدا قال علیه الصلوة والسلام لا ایمان
لمن لا امانت له ولا صلوة لمن لا وضوء له ومفتاح الصلوة والصلوة مفتاح الجنة رسول علیه السلام فرموده است
که نیذیرد خدای عزوجل نماز بیطهارت و صدقه را که از حرام بود ابدا و ایمان نیست هر که را امانت
نماز است و نماز نیست هر که را طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است اجماع امت آنست که هیچکس
مر فرضیت طهارت را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر شود و اصحاب ما بظاهر میگویند چنانکه داود علی اصفهانی و اصحاب وی
گویند هر بار می که نماز بر خیزد طهارت باید ساختن زیرا که نص مطلق است و حدث دروی علت نی و علماء رحمهم الله گفته اند که این
مطلق است اما حدث دروی کالمعدوم است زیرا که در مصحف عبد الله مسعود رضی الله عنه همچنین آورده است قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم فاغسلوا وجوهکم و این قراءة عبد الله مسعود است رضی الله عنه
و در محراب همچنین خواندی و رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده است که هر که خواهد قرآن را همچنانکه نازل
شده است بخواند هروی باید و بقرات عبد الله مسعود رضی الله عنه این قراءة عاصم است امام کوفه رحمة الله علیه و دیگر
معقول آنست که هر شفعی نماز است و هر رکعتی نماز پس اگر گویم که هر بار می که بر خیزد طهارت سازد و جرح شود و در دین ما جرح
نیست پس نماز را بی وقت گذارد دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز
پنجم در آمد طهارت ساخت و آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را در وقت گذارد امیر المومنین عمر رضی الله عنه سوال کرد
یا رسول الله از شما امروز چیزی دیدم که پیش ازین ندیده بودم رسول علیه السلام گفت چه دیدی یا عمر گفت یا رسول
الله بیک طهارت پنج نماز گذارده قال عمر رضی الله عنه یا رسول الله صنعت شیئا لم تکن صنعته قبل ذلک فقال
علیه الصلوة والسلام یا عمر عمدا صنعت لیلا یحرج امتی رسول علیه السلام گفت یا عمر این را عمدا گذاردم تا بر امت حرج
حرج نشود و انکه هر نماز را طهارت میسازم می آید نوریست بر نور است در روز قیامت قال علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیامت قال علیه الصلوة والسلام الوضوء مما یخرج والفطر مما یدخل رسول علیه
السلام فرموده است که طهارت به بیرون آمدن چیزی و حدیث مطلق است قال علیه الصلوة والسلام لا وضوء
الا من حدیث رسول علیه السلام فرموده که طهارت نیست مگر از حدث مسئله از طهارت چهار چیز را مستحب
فریضه است دست و روی و مسح سر و پای هر یکی را حدی معلوم است حد روی از دو مید کی موی است تا بیخ ذقن
و از بن نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر موزنا زاد امرد از آب سیلان رسانیدن فریضه است چون موی روی
بر آمد نه ابو یوسف رحمة الله روایت است که شستن بیش گوش ساقط شود که بحد قول وی آنست که روی
تمام چیزی بود که اگر نگرنده بنگرد که بیند چون موی روی حاجب شود مانع دیدن شود نظر ناظر از وی
ساقط شد شستن نیز از وی ساقط شود و اما امام اعظم ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که اگر حاجب از

شستن فریضه نبودی همچنان بودی که تو میگوئی اما چون شستن حاجب فریضه است آن حکم باقیست اگر پیش
کوش را آب سیلان نرساند طهارت درست نبود و نماز روا نبود و امادر **صلوة** خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه
آورده است که درین قول ابو یوسف برفته است در **صمد و صلوة** قاضی امام ابو الحسن مروزی رحمة الله علیه
همچنین آورده که حسن نه باد از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت میکند که ازان قول رجوع کرد و با امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله پیوست که آب سیلان رسانیدن فریضه است و امام معلی از ابو یوسف و ابو یوسف از ابو حنیفه
رحمهما الله روایت میکند که چون موی روی برآید شستن پوست بموی آید و این جائی بود که موی روی انبوه بود
چنانکه اگر کسی انگشت بر نتواند که پوست روی بیند اگر موی روی تنک و خالی بود چنانکه اگر کسی انگشت بر پوست را تواند که بیند
اکنون آب به پوست رسانیدن فریضه بود بر خلاف ابروان که ابروان خلقی است و موی روی عارضی است
موی لب را بیست داشتن سنت است و دراز داشتن بدعت است و دراز نشاید داشتن که بشومی بدعت بود
که آب بحرف ای کنار لب نرسد طهارت درست نبود و نماز روا نی **قال** علیه الصلوة والسلام من قص شاربه
اعطاه الله تعالی اربعة انوار انورانی وجهه و نورانی قلبه و نورانی قبره و نورانی یوم القیامة رسول علیه الصلوة
والسلام فرموده است هر که موی لب بپیست دارد خداوند عزوجل و برا چهار نور کرامت کند یکی نور در روی و یکی نور
در دل و یکی نور در گور و یکی نور در روز قیامت و از ثواب چنان بود که هفتاد جندین انشتر سرخ موی خریدستی و در راه
رضای خدای عزوجل همه را صرف کردستی **قال** علیه الصلوة والسلام من طول شاربه عوقب بالتلاث لم ینل
شفاعتی و لم یشرب من حوضی و سلط الله منکرا و نکیرا بالغضب رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که
موی لب دراز دارد خداوند عزوجل و برا سه عقوبت فرماید از شفاعت من بی نصیب ماند و از حوض من آب نخورد
و منکر نکیر را بروی گمارد بغضب الله عزوجل موی لب بپیست داشتن وعده می فرماید **قال** علیه السلام الصلوة
من قص شاربه کما اعتق الف رقبة فی سبیل الله و در حدیث آمده است از رسول علیه السلام که چون بنده
مومن موی لب بپیست دارد و کلمه شهادت گوید این کلمه شهادت بهفت آسمان حجاب نکند همچنان بگذرد تا بساق
عرش چنانکه از نبود غسل غرنده می فرماید خطاب حضرت عزت در رسد که چرا ساکن نمی باشی مناجات کند ای پروردگار
من چگونه ساکن باشم تا گوینده مرا بامرزی امر آید از پرده کارکه گوینده ترا امرزیدم انگاه ساکن شود تا اگر موی لب
دراز دارد و کلمه شهادت گوید آن کلمه گرد آسمان او بر میگردد و بیرون نیاید تا گناهان اعمال او را گویند
چرا بیرون نیائی تا ثواب ترا بنویسیم گوید چگونه بیرون آیم چون این بنده بلید و راه است در رسول علیه السلام
فرموده است که فردا قیامت سه صد صف اهل عرصات سجده آرند مر پروردگار را تا بنده بحجت بگرگذرانند
ایشان سجده نتوانند کرد و سر از ایشان بیرون گاو راست مانده باشد و گمان کند که دنیا

موی لب او را زده باشند آن موها را ایشان در زمین استوار شده باشند بحیثی نیز آب را دوا ایشان را مانع باشند
از آوردن سجده تا اهل عرصات فرق نتوانند کرد میان ایشان و میان کافران و سید امام ناصر الدین رحمة الله علیه
در سیر کبیر آورده است که اگر در معرکه گاه مومنان با کافران کشته شوند مومنان را از کافران بنحیثی طریق فرق کنند مومنان را
بچهار چیز فرق توان کردن بموی روی رنگ کرده و سنت فرج موی لب پست بود و جامه سیاه تا اگر یکی راست فرج
نبود در موی لب پست بود و یا اگر نکنیم باسلام وی و در گورستان مومنان دفن کنند و اگر موی لب وی دراز بود و لیکن
بسنت فرج بود و یا اگر نکنیم باسلام وی بجای دفن نکنند و شهادت شستن فریضه است تا آنرا بآب زفر رحمة الله گفته است
که آنچ حد است وحد در محدود در نیاید وی قیاس میکند با تیمم روزه قال الله تعالی ثم اتموا الصیام الی اللیل اما علماء ملته
رحمهم الله گفته اند که این کلمه الی را در عربیت استعمال کرده اند در خروج حد در معنی تا کی یعنی تا شب چون شب اندر آید وی فعل
فاعل روزه کشاده شود زیرا که شب محل روزه نیست چنانکه رسول علیه السلام فرموده است که چون شب روی بشما آرد و روز پشت شما آرد روزه کشاده شود
اقبل اللیل وادبر النهار فقد افطر الصیام رسول علیه السلام فرموده است که چون شب روی بشما آرد و روز پشت شما آرد روزه کشاده شود
پس فعل فاعل علت نیاید زیرا که شب محل روزه نیست اما دست محل شستن است وی فعل فاعل شسته نشود و اگر این کلمه الی نبودی
قیاس آن بودی که دستها را تا اماط شستن فریضه بودی چنانکه زبری در تیمم میکوید و اما را که الی معلوم آید که دست را تا آرنج تا آرنج
شستن فریضه است و این کلمه الی را در طهارت استعمال کرده اند در دخول حد در معنی که آنرا بنحیثی در خروج مسئله مسح سر فریضه است
قوله تعالی و امسحوا برؤسکم اما مسح سر چندین می باید آوردن بر قول شافعی رحمة الله آنرا سه بار می باید کشیدن و بر قول علماء
ما رحمهم الله یک بار بسنده است وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که در مجرد این شجاع که از شرح حسن زیاد ساخته است روایت
میکند بسنده بنت مسعود بن غفران رضی الله عنهما که رسول علیه السلام طهارت ساخت و مسح سر سه بار آورد و علماء ما رحمهم الله
گفته اند که ما فریضت طهارت را بآیه دانسته ایم و ترتیب طهارت بفعل رسول علیه السلام و اقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
دانسته ایم و روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام بغبندی رفته بود و در صحرا خیمه زده بود ندا زدیم
طائفی چون وقت نماز اندر آمد رسول علیه السلام فرموده تا منهاخیمه را بر اندختند و فرمود تا آب آوردند رسول علیه السلام
طهارت میساخت و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گرد بر گرد استاده بودند و طهارت ساختند و رسول علیه السلام ایشان را مراقبت می نمود
چون بدید ایشان را که طهارت بمبالغت کردند هرگز نبودی که رسول علیه السلام طهارت ساختی و آنرا بمبالغت نفرمودندی
پس معلوم آمد که نه چنانست که زفر رحمة الله میکوید که آنچ حد است و حد در محدود در نیاید چون رسول علیه السلام طهارت
تمام کرد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین آن آب طهارت ساخته رسول علیه السلام در روی خود میمالیدند از برای تبرک را
تا کسانیکه دور بودند تری از روی یکدیگر میگرفتند و در روی خود می مالیدند و از اینجاست که محمد حسن رحمة الله علیه
گفته است که آب طهارت ساخته پاک است که اگر پلید بودی رسول علیه السلام ایشان را منع کردی و دیگر روایت میکند

عوف بن ابی جحیفه رضی الله عنه که جابر بن عبد الله الانصاری رض بیمار شده بود و در آن بیماری بیهوش شد رسول علیه السلام
به بیمار پرسی وی رفته بود و آب خواست و مهلها ساخت و آب طهارت بر روی او پاشید و در حال صحت یافت محمد رحمة الله علیه
میگوید که اگر آن آب پاک نبودی رسول علیه السلام بر جایز نپاشیدی پس معلوم آمد که آب طهارت ساخته پاک است اما
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله گفته اند که اتفاقست که آب طهارت مکفر ناکرده است و رسول علیه الصلوة والسلام معصوم بود
از صغیره و کبیره طهارت سازنده چون رسول علیه السلام بدید تا آب طهارت ساخته و پاک دارد بر آنکه ابو طیبه حجام
رضی الله عنه رسول علیه السلام را حجامت کرد چون شیشه پر کرد رسول علیه السلام نگاه کرد و در شیشه چیزی خون ندید گفت
یا اباطیبه چه کردی آنچه از تن من جدا شد گفت یا رسول الله روا ندانستم که بر خاک ریزم در میان جان خود جای کردم یعنی بخوردم
رسول علیه السلام گفت یا اباطیبه آنچه کردی بر تو مباح کردم اما بعد ازین نشاید که هیچ مومنی خون دیگری را
بخورد و در حال بوی مشک از دهان ابو طیبه روان شد و آن اثر در فرزندان وی باقیست تا قیامت
هر فرزندی که از نسل ابو طیبه بر آید از دهان وی بوی مشک آید چون خون رسول علیه السلام را بنگرگ
میخورند او را منع نکرد اگر آب طهارت و برادر روی مالیدند نیز منع نکردندی هیچ عجب نبودی و بر همین
جماعت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که رسول علیه السلام مسح سر یکبار آورد و دیگر آنکه
ابن عاذب رضی الله عنه از جمله مقربان حضرت رسالت پناه بود بعد از وفات رسول علیه الصلوة والسلام
بیمار شد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به بیمار پرسی وی رفتند وی سوال کرد که در میان شما
کسی نو عهد است یا نی گفتند بلی هست بر ابن عاذب فرمود تا او را نزد او طلب کردند بعد از آن آب خواست
و طهارت ساخت و بر عضو یک سه بار شست و مسح سر یکبار آورد و این طهارت ساختن او از برای تبلیغ احکام
بود اگر سر سه بار بایستی بر تبلیغ تقصیر نرفتی و دیگر بعد از وفات رسول علیه السلام ابو بکر صدیق رضی الله عنه
بر منبر مهتر عالم صلی الله علیه وسلم بر آمد تا صحابه را وعظی گوید خطبه تبلیغ گفت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
بسیار گریستند و زاری کردند بعد ازان گفت شاد شوید ای مومنان که من شما را از طهارت ساختن
رسول علیه السلام خبر دهم جمع گفتند یا امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله عنه طهارت ساختن رسول
علیه السلام شرح میداد و بر عضوی را سه بار فرمود شستن و مسح سر یکبار فرمود دیگر روایت میکنند عمر ان
از بابان و ابان از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه که در معاقد طهارت میساخت و بر عضو یک سه بار شست
و مسح سر یکبار آورد بالا راست کرد گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این بود
طهارت ساختن رسول علیه السلام که پیش ازین نبود و کم ازین هم نبی عبد الله جبیر رضی الله عنه روایت میکند از امیر
المومنین علی رضی الله عنه [illegible]

یکبار آورد و چون بالا راست کرد گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این بود طهارت ساختن رسول علیه السلام پیش ازین نبود و کم ازین نی روایت میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام طهارت میساخت و من آب مر بگرفتم چون قدحها رمبارک بشست و بالا راست کرد باد آمدش که تسح سر نیاورده ام یکی دست تر کرد و بیکدست عمامه گرفت و در هوا کرد و بیکدست بر سر مسح آورد و اصحاب ظاهر از دور دیدند تصور کردند که بر عمامه مسح کشیده اما مغیره بن شعبه رضی الله عنهما روایت میکند که ایشان غلط دیدند آن دست که بر عمامه بود دست نبود دست ماسح زیر عمامه بود پس روایات این چند مرد کرفتن فاضلتر ازان بود که روایت یکی زن را و در صلوة خواجه امام خواهرزاده رحمة الله علیه از همان زن روایت کرد که ازان قول رجوع کرده و گفت رسول علیه السلام مسح سر یکبار کرد پس معلوم آمد که یکبار پسنده بود از سر چندین بر امسح آورد بر قول مالک رحمة الله علیه همین سر راوی قیاس میکند با عضای دیگر بر قول خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بیشتر سر را مسح باید کشیدن که بیشتر را حکم کل است و بر قول شافعی رحمة الله علیه چون سه بار موی تر شد پسنده بود و از مسح سر نیابت دارد و لیکن سه بار آب باید و سه بار اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که چنان نگویم که مالک میکوید همکنین سر و چنان نگویم که شافعی رحمة الله علیه گفته است که سه بار موی تر شود و سر آب نیابد چرا که اگر بابستان بود و گر بابود و اگر زمستان بود سر بابود و دماغ محل سمع و عقل و بصر است سزا نیاید که در دماغ موی میان خلل افتد و مسح بر تخفیف است و آسانی و قیاس چنانچه در تیمم و در مسح سر از علماء ما رحمهم الله روایت است بیکروایت مقدار سه و بیکروایت مقدار موی پیشانی و بیکروایت مقدار چهار یک را که چهار یک را حکم کل است و در بعضی احکام چنان که مسافر را در سفر چهار یک از جامه پاک بود و باقیها پلید و یرا بآن جامه نماز روا بود چون ضرورت بود اینک چهار یک را حکم کل است و اگر مقیم را در حق چهار یکی از جامه بنجاست خفیفه آلوده بود و یرا بآن جامه نماز روا نبود و اینک چهار یک و یرا حکم کل است و اگر محرم از چهار یک دست و پا یکی را ناخن چند یا چهار یکی از سر تراشد لازم آید در نصوبت چهار یکی را حکم کل است و دیگر کعبه را چهار جهت است ماردی بیک جهته می آریم نماز روا می آید اینک چهار یکی را حکم کل است و دیگر آدمی را چهار جهت است یمین و یسار و قفا و پیشانی اگر یکی سوکند خورد که من فلانرا ندیدم اگر ازین چهار جهت یکی را دیده باشد سوکند حانث شود و اینکه چهار یکی را حکم کل است چون ثابت شد که چهار یک را حکم کل است اکنون چهار یک آلت می باید با چهار یک محل که سر است بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله علیه چهار یکی هر دو می باید و بر قول محمد رحمة الله علیه چهار یک الت پسنده است و الت مسح دست است و هر دست چهار یک را ده انگشت است چهار یک ازده دو نیم بود و اعتبار ابن سماعه از محمد رحمة الله علیه روایت است که اگر کسی مقدار سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح سر شش نیابت دارد و دیگر روایت دیگر از محمد رحمة الله علیه آنست که یک انگشت را سه بار تر کند و بر سر نهد از مسح سر نیابت دارد خواجه امام محمد سلمه البلخی رحمة الله علیه گفته است که اگر یکی انگشت را تر کند و هر چهار پهلوی بر سر کرد اندازه مسح سر

نیابت دارد اگر قائم مقام چهار یکی شود و آنه قدر رحمة الله علیه گفته است گردانگشت تر کند و چهار یکی بالا نه سر مسح را از نیابت
دارد در شرح هشام از ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روایت میکنند که بمقدار سه انگشت تر کند و بر سر بمقدار مسح
سرش نیابت دارد و ابراهیم بن رستم از محمد رحمة الله علیه روایت میکند که سه انگشت تر کند و بر سر بمقدار مسح سرش
نیابت دارد و یحیی بن اکثم رحمة الله علیه گفته است که چهار یک از سر مسح آرد از عهده بیرون آید وی آلت را ذکر کرده شاید که
رحمة الله علیه گفته است که مقدار ناصیه باید و مراد از ان ناصیه سه ان ربع سر است و در خلاصه خواجه امام بکر جواهر زاده رحمة الله
علیه از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت کرده است که اگر کسی چوبی یا سه بار تر کند و بر سر جای بمقدار مسح سرش نیابت دارد
و این همه که گفتیم روایت است و صحیح آنست که در اختلاف بعقوب و زفر رحمهما الله آورده است که آلت در محل تمام باید
بمقدار ربع یا یکی تا از مسح سرش نیابت دارد مسئله اگر مسلمانی سر یا پای موزه را بنبید جبیره را در آب اندک
آورده بنیت مسح از مسح نیابت دارد یا نی بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه از مسح نیابت دارد و آب پاک بود و بر قول
محمد رحمة الله علیه آب مستعمل بود و از مسح وی نیابت ندارد وجه قول ابو یوسف آنست که مسح تبری حاصل می آید که
بروی است نه باندر آوردن و بیرون آوردن محمد رحمة الله علیه گفته است که چون نیت قربت اندر آورد و آب مستعمل شد انتاب
مستعمل مسح بنبود و این حکم جائی بود که نیت قربت در آورده بود و اما اگر نیت قربت اندر آورده باشد باجماع از مسح نیابت دارد
و آب پاک بود مسئله مسح جبیره قائم مقام غسل است مادام که جراحت باقی بود مدت مسح باقی بود و اگر جبیره بنقد مسح باطل نشود و اگر
جبیره در آب اندک افتد آب اندک را نجس کند اما در خلاصه آورده است که مسح جبیره قائم مقام غسل است اگر
جبیره بنقد مسح باطل شود و اگر در آب اندک افتد آب اندک را نجس کند اما ظاهر روایت آنست که مسح جبیره قائم مقام غسل
مادام که جراحت باقی است مسح باقی است تا اگر در آب اندک افتد آب مستعمل نشود مسئله اگر مسلمانی را گوش سوراخ
دارد و یا نی بعضی از مشائخ گفته اند از مسح نیابت ندارد و اشکال آید که رسول علیه السلام فرموده است الاذنان من الرأس
و عبد الله عباس رضی الله عنه گفته است که اگر کسی خواهد تا معلوم کند که گوش از سر است یا نی باید که در بن گلدان انگشت
کرده نگاه کند و وقتی که انسان دران نگاه کند نبیند که گوش بر گلدان زیر ماند یا بر گلدان نه زیرا که خود از سر است عین سر نیست معلوم
بر تقدیر تسلیم دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که الخطیئة من البیت و اگر کسی روی بخطائی آرد نماز وی بنبود و پس
معلوم آمد که هر چیزی عین آن چیز نیست چنانکه گویند یکی زده است و لیکن عین وی نبود چنانکه گویند میوه از درخت است
میوه از درخت بود و لیکن عین درخت نی چنانچه گویند آب از حوض است آب از حوض بود و لیکن عین حوض نی چنانچه گویند
در از خانه است در از خانه بود و لیکن عین خانه نبود و هر چیزی که از چیزی بود لازم نیاید که عین آن چیز بود و این را
مثال بسیاری یابیم اینجا نیز گوش از سر است و لیکن عین سر نی و ما مامور بر عین سر مسح آوردن قوله تعالی
وامسحوا برؤسکم و انگه میگویند گوش از سر است بحدیث احاد ثابت شده است آنرا بحدیث احاد نتوان نسخ

مسلمانی اگر بخست مسح کوش مرد را بود و همان دست استعمال کرده مسح سر آورد از مسح سر بخش نیابت دارد و بانی بشکرد اگر مسح کوش
کردن را بسر بای انگشت آورده باشد و بکفها رسیده تری باقی است از ان مسح سر آرد روا بود اما اگر بکف دست تری
باقی نیست روا نبود اما اگر بخست مسح سر آورد و بهمان دست استعمال کرده مسح کوش کردن آورد روا بود کذا فی الذخیره
بنسبت و مستحب روا بود اما از سنت و مستحب بغیر فریضه نرود **مسئله** در آب مسح سر از ابو حنیفه رحمة الله علیه سه روایت
است یکی آنکه آب و بکمین سر و این قول را مالک رحمة الله علیه گرفته است و یکی آنکه آب و سه بار و این قول را شافعی
رحمة الله علیه گرفته است و یکی آنکه آب و بکمین مسح و این قول را علمای ما رحمهم الله گرفته اند و مرتب مسح سر از ابو حنیفه
رحمة الله علیه آنست که بر دو دستها را تر کردی و از بر دستی سه انگشت جدا کردی و بر بشت سر نهادی رسیس بردی و باز
کفها را دست بر بلص سر آوردی و سبابه را در پس گوش آوردی و ابهام را بر پشت گوش مسح آوردی و تری که بر پشت ها
باقی بودی بر کردن مسح آوردی بانگشت فریضه و هم بسنت عمل کرده بود این بود ترتیب مسح ابو حنیفه رحمة الله علیه و محمد رحمة الله
علیه گفته است دستها را تر کند و میانه سر نهد و پیش آرد و باز پس برد **صلوة** خواجه امام سهاج رحمة الله علیه از ابو هریره
رضی الله عنه روایت آورده است که وقتی که پیغامبر علیه السلام طهارت کردی انگشتان کیدرا در باطن گوش کردی و بجنبانیدی
چنانکه کسی گوش خارد و خواجه حسن بصری رحمة الله علیه و بعضی از مشایخ رحمة الله علیهم انبقول گرفته اند و میگویند که انبقول
احسن است اگر از آب تاک مسح کرد روا بود بانی در **جامع الجوامع** از ابو یوسف روایت است که آب تاک بچون آب مطلق
است **مسئله** اگر مسلمانی بر کلاه یا بر دستار مسح می آرد بسنت مسح سر روا بود بانی بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند
که روا بود قیاس بمسح زه و حجه قول ایشان آنست که روایت میکند بلال رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام
که رسول صلی الله علیه وسلم طهارت ساخت و بر عمامه مسح آورد و این قول احمد حنبل است اما ظاهر روایت آنست که روا نبود از
برای آنکه انجا مسح بر بشت بای موزه می باید و انجا بر عین سر **قوله تعالی** و مسحوا برؤسکم و انچه بلال میگوید رضی الله عنه
روایت میکند مغیره بن شعبه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت میساخت و من بخدمتش چون قدمها را بشست و دانا راست کرد یاد
آمدش که مسح سر نیاورده ام یک دست تر کرد و بیکدست عمامه را و بر گرد و در زیر عمامه بر مسح آورد و صحابه پس ابو بود ند و پیش رسول
علیه الصلوة والسلام استاده و بلال موذن بود و وی در تر بود و استاده می دید چنانچه گمان برد که دست عامل آنست که بر عمامه مالیده
روایت آنست که دست عامل آن بود که در زیر عمامه بر سر مسح آورد **مسئله** اگر زنی بر مجبر مسح می آرد روا بود بانی اگر مجبر
تنگ است و سپید چنانکه چیزی از سرش نرسد و از مسح بنیابت دارد اما اگر بسیط است چنانکه تری بر سرش نرسد بانگشت بود
چنانکه رنگ آب بیرون آید روا نبود که حکم آب مقید دارد و باب مقید مسح روا نبود **مسئله** رنگ چندین بار تا حکم
آب مقید دارد و بر قول محمد رحمة الله علیه بر چه اندک آب متغیر شود حکم آب مقید دارد و بر قول ابو یوسف رحمة الله
علیه بار نگ بر آن غالب بیاید حکم آب مقید ندارد فایده این اختلاف جای دیده اید اگر نیز آبی که بخست از اسبرک و مضفر

گیرد اگر بدان جامه رنگ تواند کردن بدان آب طهارت ساز دبا تفاق روا نبود اما اگر آبی بود که بان نبود جامه رنگ نتواند
کردن اگر بدین آب طهارت می سازد بر قول محمد رحمة الله علیه روا نبود و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه روا بود اما اگر آبی دوم
وسیوم بود که از آن آب جامه رنگ کنند بدان طهارت ساز د اجماع روا نبود **مسئله** مسلمانی که طهارت تمام کرد
یا وضو آنگه مسح سر بیاورده ام آب نو گرفت و مسح سر آورد بر قول علماء ما رحمهم الله اگر بعهده بیرون آید و بر قول شافعی رحمة الله
علیه باید باز شوید که وی ترتیب در طهارت فریضه میداند و بر قول علماء ما رحمهم الله اگر بعهده بیرون آید باید باز
نشستن حاجت نیست اما اگر تری از عضوی دیگر بر گرفت و بر سر مسح آورد روا نبود از برای آنکه آن تری در حق
همان عضوی پاک کننده است در اعضاء دیگر نی اگر تری از موی زواید گرفت روا بود و بانی گوییم اگر موی زواید را
باب علاحده تر کرده بود روا بود و اگر موی زواید را باب علاحده تر نکرده بود روا نبود اما اگر طهارت تمام کرد و باد شد
آنگه مسح سر بیاورده ام و بر دستش تری باقیست اگر از آن تری بر سر مسح آورد روا بود و بانی ما بو عصمه معاذ مروزی رحمة الله
علیه گفته است که روا نبود که آن آب مستعمل است اما ظاهر روایت آنست که روا بود که دست آله تطهیر است اگر بر اعضا
استعمال کردنی مستعمل داریم پس وی مسح عضو پاک کننده پس بضرورت پاک کننده گوییم که مسح روا بود اما صحابه
سیدنا امام ابو الاضاع رحمة الله از ابو یوسف و حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که اولیتر آن بود که آب نو گیرد
و بر سر مسح کند تا با تفاق از عهده بیرون آید **مسئله** اگر مسلمانی موی بیاز بر سر بسته است و بر آن گه مسح میکند
روا بود و بانی بنگریم که اگر میکشاید موی بیاز را فرو سوی گوش می افتد روا نبود و اگر بر سوی گوش می افتد روا بود
**مسئله** اگر طهارت ساخت و موی سر ستر مسح باطل شود و بانی بعضی گفته اند که باطل شود و قیاس بر مسح روا
که باطل نشود و این برای آنکه آنجا مسح بر موزه افتاده است و اینجا بر عین سر لیکن سر آنکه مردی ببرد و بیاویزد علی
رضی الله عنه آمده سوال کرد که یا امیر المؤمنین مسح سر کشیدم و موی سترده ام مسح من باطل شود و بانی گفت نه از
آنکه مسح کشیدن طهارت است و موی سترون طهارت دوم است طهارت دوم طهارت اول را باطل نکند **مسئله**
طهارت ساخت و مسح سر بیاورد و بر فرق و یا ران آمد و بهاریکی از سر ش تر شد از مسح بنیایت دارد و اگر
اینجا اختلاف مشایخ است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که روا نبود که آن بسر شک از دم و اینجا
دوم سر نداند و همان می سر شک میشود و حکم آب مقید دارد روا نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که روا بود
از برای آنکه دلیل است که شب انجا مهای می نهند روز را میشوند و آن آب را استعمال میکنند و بانی آب مقید
و میخورند و طهارت میسازند و غسل می آرند پس معلوم آمد که حکم آب مقید ندارد و از وی طهارت روا بود
**مسئله** اگر یکی با طهارت است موی سر ستر د و یا موی روی ستر د و یا ناخن گرفت و دست
و سر باز شوید بانی را از ابراهیم نخعی رحمة الله روایت است که شستن ها را باز شوید که باطل شود

حصلوا خواجه امام سراج الدین رحمة الله از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که اگر ماسح را یکباری موزه از پا بیفتد مسح باطل نشود و اما ظاهر روایت آنست که در سر همچنانست که در پای خواجه حسن بصری رحمة الله میگوید در پای همچنانست که ابراهیم نخعی در سر میگوید **مسئله** اگر مسلمانی طهارت ساخت و مسح سر فراموشش کرد یا خود ندانسته است که مسح سر فریضه است و نماز گذارد حکم نماز کردن وی چه شود اگر روی بالبست نشسته باشد نمازش روا نبود و اگر به بدعت نشسته باشد نمازش روا بود و چون چهاریکی از سرش تر شده باشد **حکایت** روزی مر خواجه ابو حفص رحمة الله نوبت نداشت و آن روز باران بود و تری و بلندیت خواجه را بر آن داشت که نداشت و باز گفت که بر فرم و این خبر را تشکیم چون خواجه به منبر برآمد باب طهارت آغاز کرد چون بمسح سر رسید گفت که مسح سر فریضه است پیر روستائی برخاست و گفت ای امام مسلمانان مسح سر من هرگز فریضه ندانسته ام و بنا ورده ام حکم نماز گذارده ام من چه بود خواجه گفت روا نبود پیر گفت من این مسئله را از امام دیه خود سوال کرده ام مرا همچنین جواب فرموده که شما فرمود پس چه فرق باشد میان شما و امام دیه من خواجه گفت که پیش من طهارت ساز تا پیش خواجه طهارت ساخت وی را به بدعت نشست همچنانکه چهاریکی از سرش تر شد خواجه گفت که اگر همه طهارت را همچنان ساخته همه نماز را تو روا بود و لیکن بعد ازین بکوش دارد مسح سر بیار تا بآیه عمل کرده باشی که مسح سر فریضه است **خواجه** امام ادیب برغیثانی رحمة الله را در وقتی که نوبت نداشت باب غسل میگفت و آن مشایخ همه مسائل فقه گفتند چون این مسئله گفت که اگر زنی از حیض و یا از نفاس پاک شود و یا در جنابت باشد غسل آرد سر و تن بردی شستن بروی فریضه بود و اگر این موی بر اعضای وی خشک ماند غسل معتبر نبود چون نماز گذارد روا نبود زنی برخاست و گفت ای امام مسلمانان من هرگز نشنیده ام که زن از حیض و نفاس پاک شود و بر اثر آب رسانیدن فریضه بود من همین سر از تن می شستم و بن آب نرسانیده ام حکم کار من چگونه بود خواجه گفت الحمد لله که از دست عمر ما این فایده بحاصل آمد که جاهل را از جهل رهانیدم مرا بسنده بود گفت ای زن عمر راه جاهلیت گذرانده توبه کن همچنین عمل کن که من فرموده ام تا خداوند عزوجل از تو نگذراند **مسئله** با بهاء شستن فریضه است تا کعب یا کعبین اما در کدامی کعب مر علما را اختلاف است بر قول امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله ابو یوسف کعب آن استخوان گیرنده است و بر قول امام محمد رحمة الله در زیر آن استخوان یک استخوان دیگر است کعب آنست و فرو گفته است که کعب همانست که امام اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند اما آب رسانیدن تا انجا فریضه است که محمد رحمة الله گفته است

## باب ششم در بیان استنجاء و آداب آن چون خواهی که استنجاء کنی اندر آئی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم قال علیه الصلوة والسلام خمسة یورث النسیان اکل من سؤرة الفارة والبول من مستقبل القبلة والبول فی الماء الراکد والبول علی الرماد والجلوس علی الحرام رسول علیه السلام فرموده است که پنج چیز سبب فراموشی است یکی خوردن موش خورده و دردی سوی قبله بول انداختن و در آب ساده بول انداختن و در جاکه بول کردن و عمدا در معصیت گذاشتن مستحب

اگر مسلمانی روی سوی قبله نشیند و بول بفراموشی می اندازد چون یادش آید باید که روی بگرداند که روی در بول انداختن بود
خداوند عزوجل گناهان ویرا امرزیده کرداند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که تو انگری بی مالست و کشتن بسکار و
امرزش بی توبه و بائی بی آب سوال کردند یارسول الله این چگونه بود رسول علیه السلام فرمود که تو انگری بی مال آن بود
که مسلمانی بود که ویرا اندنیا نبود چیزی چون یکبار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم خداوند عزوجل از عرش تا ثری از بیکبار این بنده بگرداند اینست تو انگری بی مال و کشتن بسکار
آن بود که اگر شیطان مومنی را در دل قصد وسوسه میکند باید که بلعنت وی مشغول شود و کلمه لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم گوید که اگر بلعنت وی مشغول شود وی شاد شود و گوید که از ذکر منع کردم اما چون کلمه لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم گوید بچنان بود که ویرا کشته باشی بی کارد و بزرگان دین چنین گویند که هر بار که بنده مومن لا حول
ولا تا آخر بر زبان راند هفتاد دیو بچه را سر ازتن جدا شود و کشتن بی کارد انیست و امرزش بی توبه آن بود که بنده مومن
روی سوی قبله نشیند بهر بول انداختن بفراموشی یاد آیدش روی بگرداند وی در بول انداختن بود که خداوند عزوجل
ویرا بیامرزد بی توبه امرزش این بود و پاکی بی آب این بود که مسلمانی طهارت میسازد پیش از انکه بطهارت مشغول شود
باید که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عزوجل بیفت اندام ویرا از گناهان پاک کرداند این بود پاکی بی آب چنانکه روی
سوی قبله نشاید بول انداختن بروی سوی آفتاب برآمدن نشاید بادبانی از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه در صدور صلوة
دو روایت است یکی روایت نشاید و یکی روایت نشاید که بزرگان گفته اند این قول درست تر است **مسئله** در راه
بول انداختن نشاید که بزرگان گفته اند که آن فرزند علامت بی نکاح است که بر راه بول اندازد از برای انکه چون براه بول
اندازد کل شود راه را حکم پاک است چون بی ادبی بول اندازد مسلمانی در تاریکی بیرون آید پای انجا نهد یا بیش نیاید
و یا جامه اش بیالاید وی از بیرکل پاک حل کند و بچنان نماز گذارد و نماز وی انبود بقیامت عهده در گردن تنگ
بود که بر راه بول انداخته باشد **قال** علیه الصلوة والسلام لعنوا الملاعن واحدا واحدا مدر رسول علیه السلام فرمود
است که از جای لعنت بر بنشیند و کلوخ استبرا آماده دارد **مسئله** بعد وی یاد نشاید بول انداختن که قطرها
بتو باز آید و بر زمین سخت نشاید بول انداختن که ترا باز آید و بزرگان عصای با بستان از برای آن با خود داشته اند تا انجای
نرم کنند و اگر سگی و یا جانوری ظالمی قصد ایشان کند و بر دفع کنند و اگر توانند بکشند و بر دو بالا نشاید بول انداختن که بول
باز آید **مسئله** در بستان و سایه بول نشاید انداختن که مسلمانان باو احتجت باشد و در زمستان در آفتاب نشاید بول انداختن
که مسلمانان باو احتجت آید بهر زمین نرم و نشیب باید تا انجا بول انداخته و اندازه بدان باید کرد نشاید انداختن و کلوخ استبرا آماده باید
داشتن **حکایت** آورده اند که خواجه ابوالحسن ستغفری رحمة الله علیه بسفر قبله میرفت کلوخ استبرا انجا ناطه [illegible]
سوال کردند که این معنی کلوخ با خود می برید گفت بدو وقت یکی انکه چون با [illegible]

فرد اقیامت آمنا و صدقنا شیئی عظیم بود که من سر از خاک تیره برآرم و خصم کلوخ استبرا چنگ در دامن
من زند گوید خواجه راه حج را بطاعت میگذاری خواجه گفت زمین مادر را بالنهر را بمعصیت ما نگذاشت و
وزینها عراق را بر خود بطاعت نگاه کرد چون بفراغت جای خواهد اندر آمدن باید که آنجای این دعا
بخواند که اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم آنگاه پای چپ بفراغت جای در نهد
بعد ازان پای راست را و ازار بند را بدست چپ کشاید و بر پای چپ کراید تا سبکتر فارغ شود چنانچه شنیدند
که پهلوی چپ وی سوئی قبله بود و آب دهان و بینی در آنجا فیفتد ازو که سبب بوی دهان و فراموشی است و لقمان حکیم
پسر خود را اینچنین وصیت کرده است **مسئله** در فراغت جای سخن نشاید گفتن که فرشتگان را باندر آمدن حاجت
آید آورده اند از سلیمان پیغامبر صلوات الله علی نبینا و علیه که هرگاه که او بفراغت جای حاجت آمدی دو کرسی ساخته بود
دیگری از زر یکی از نقره و بر زر بر نهاده و قضی که بر زر خواستی در آمدن فرمودی تا آن هر دو کرسی را بنهادندی
گفتی کرای مقربان حضرت الهی شما اینجا باشید که من قبول کردم که تا از اینجا بیرون نیایم هیچ سخن نگویم تا شما را باندر آمدن
حاجت نیاید و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه نیز همچنین کردی **مسئله** در اندام نهانی خود بعذر نگاه نشاید
کردن که امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که تا من اسلام آورده ام در اندام نهانی خود بعذری نگاه نکرده ام
**مسئله** استبرا بدست چپ باید داشتن که بدست راست بی ادبی بود حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است
که تا من اسلام آورده ام پیش دست راست من بر اندام نهانی نیامده که دست راست من در دست رسول علیه السلام
در آمده بود بحکم بیعت و ما هم امید میداریم که دست راست ما بدست رسول علیه السلام در آید بحکم شفاعت
و دیگر سنت آنست که استبرا بدست چپ دارد **مسئله** استبرا چگونه باید داشتن در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمة الله
چنین آورده است از ابو هریره رضی الله عنه روایت آمده است که کلوخ را در زمین مالد و برانبد انبد و بیارد تا بمیانه و باز
بزمین مالد و برانبد انبد و بیارد تا میانه باز بزمین مالد باز برانبد انبد و بیارد تا بمیانه و باز بزمین مالد و باز بزمین کرانبد انبد
انبد و بیارد تا بمیانه تا مادام که بر کلوخ تری می بیند در زمین مالد و خود را خشک میکند و دیگر تا مادام که در دل قصد معصیت
میدارد باید که توبه میکند و روی خود را بر خاک می مالد و چون کلوخ دیگر را پاک کردی و نیز کلوخ را پاک کرده بنهد تا اگر سلمی
دیگر را بدان کلوخ حاجت آید دیگر او در دل کراهتی نیاید و کلوخ در چاه نفشاند اندختن که چاه بستک انباشته شود و مسئله استبرا
بچها باید داشتن علماء رحمهم الله گفته اند که خرسنگ کلوخ نرم بخیری دیگر نفشاند استبرا داشتن بکباه نفشاند که علف شور است و بچون
خشک نشاید داشتن که غذا شتران بر بانست و بشیخته نفشاند که چشم را شاید و بخرقه نشاید که سوختن را شاید و بپشم نشاید
که ریسیدن را شاید و بچوب نشاید که سوختن را شاید و بانگشت نشاید که سیاهی افزاید و بروث خشک شاید بانی بر قول علماء رحمهم الله
نشاید بر قول شافعی رحمة الله علیه شاید و حجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که مراد ازوی ازالت نجاست است و آن بروی

حاصل می آید علما را رحمهم الله گفته اند که نشاید که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که آنه رجس بجام پر سته نشاید یا جام
و بجام ناپرسته بر قول علما رحمهم الله نشاید و از شافعی رحمة الله دو روایت است بیکروایت نشاید و بیکروایت نشاید و هر
روایتها در صدور الصلوة مذکور است بخشت پخته و سنگ تیز اجماع نشاید که جرحت افزاید **مسئله** عدد در کلوخ
استنجا شرط است یا نی بر قول شافعی رحمة الله شرط است بسه کلوخ باید و یا یکی کلوخ بسه پهلوی و بر قول علما رحمهم الله
عدد کلوخ استنجا شرط نیست اما یکی شرط است و حجت قول شافعی رحمة الله علیه آنست که رسول علیه السلام شب دعوة پران
سه در جمع صحابه کرد و گفت که در میان شما کیست که در سردی مقدار بیضه دارد بگیرد و بر خرد سه بار رسول علیه السلام را کرد
که هیچکس سر برنیاورد تا بار چهارم رسول علیه السلام فرمود که خیزای پسر مسعود عبد الله مسعود رضی الله عنه برخاست بنزدیک او
و در آن حج ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین حاضر بودند نزدیک آنچنان بودی که در صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
کبر بودی اما بر خرد خود را استحقاق آن نمیدید و رسول علیه السلام هر بار بر ابخیری ستوده بود و عبد الله مسعود رضی الله عنه را
هم علم بود و هم تواضع رسول علیه السلام فرمود که خیزای پسر مسعود عبد الله مسعود را باخود ببرد رسول علیه السلام را بقضا
حاجت انسانی حاجت افتاد گفت ای پسر مسعود خیزی بیار تا باوی استراء ارم عبد الله مسعود رفت و یکی کلوخ و یک
روث و یک استخوان و سنگ بیاورد و سنگ و یک روث یاد و کان کلوخ و یک روث آورد و بر روایت دیگر آنست که دو
روث با یکی کلوخ آورد آن روث باری آورد شافعی رحمة الله علیه گفته است که عبد الله مسعود فقیه امت بود و اگر بیاورد
شرط نبودی وی آن سه چیز را نیاوردی پس معلوم شد که عدد شرط است علما رحمهم الله گفته اند که اتفاق است که
رسول علیه السلام آن دو چیز را که سنگ و کلوخ است قبول کرد و آن یکی روث را رد کرد و گفت انه رجس و دیگر نجاست اگر عدد شرط بودی
رسول علیه السلام دیگر نجاستی معلوم شد که عدد شرط نیست یا یکی شرط است **مسئله** چون بنده از قضاء حاجت بیرون آید گوید
نخست پای راست بیرون نهد و این دعا بخواند الحمد لله الذی اخرج عنی ما یؤذینی و امسک فی ما ینفعنی بحانک غفرانک ربنا الیک
المصیر و سر که این دعا را عادت دارد که بجیگیند که در بن وقت این عا بخواند خدا تعالی عز و جل و را از بیماری کلان نگاه دارد و اگر بدان بخبر
در بنده شود خداوند عز و جل صحت کرامت کند **مصلی** مش از انکه دست در آوند مذاب آورد دست را بار شود یا نگاه دست در اب

جام در آرد عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام قال اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمسن یده فی
الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این باتت یده و مصنف کتاب فقیه مسعود رحمة الله علیه گفته است لان البدالت
النطهیر چون مسلمانی بکلوخ استراء داشت باب استنجا کردن سنت است یا نی در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که مرد را مستحب است وزنا را سنت که ایشان را آلایش نیست
**در صلوة** خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله علیه آورده است که چون رسول علیه السلام
والصلوة از قضاء حاجت انسانی فارغ شد بسنگ و کلوخ استراء داشت و بان مقدار بسنده کرد و با آب

چهار انداز شست و نماز کذارد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بکلوخ استبرا کردند و باب چهار انداز شستند و نماز کذاردند لیس معلوم باید کرد که مرد را سنت نیست که اگر سنت بودی بعد از استبرا بسنک و یا بکلوخ باب ایشان شستن ایشان عمل کردندی و نماز باطل شدی و روایت آنست که مرد را سنت است و آن آنست که نازل شده است در حق مردان نازل شده است چون رسول علیه الصلوة والسلام بمسجد قبا رسید جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد **قوله تعالی** فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین رسول علیه السلام فرمود تا اهل قبا را طلب کردند و از ایشان سوال کردند در تحاجه خصلت است که در تو شما این آیه نازل شده ایشان نرسیدند و چنین دانستند که مکر آیه عذاب است رسول علیه السلام فرمود که نترسید که آیه رحمت است کفتند یا رسول الله هیچ نمیدانم مکر آنکه چون از قضاء حاجت انسانی فارغ میشویم باب استنجا میکنیم رسول علیه السلام فرمود که شما مستحق اید برحمت و ثنا خداوند را عزوجل بر همین باشید که خداوند عزوجل بر شما ثنا کفت **مسئله** جنب را باجماع استنجا کردن فریضه است از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بر سر آن موضع نجاست هست یا نیست اکر هست زایل کردن نجاست فریضه است و اکر نیست جنب را بهر پوستی و بن موی آب رسانیدن فریضه است **قال** علیه الصلوة والسلام بلوا الشعر و انقوا البشر فان تحت کل شعرة جنابة **مسئله** اکر نجاست کم از درمی بر جامه است و کم درمی بر تن چون جمع کنند زیاده از درمی بود در وای نماز باز دارد و اکر کم از درمی بود بر جامه و کم درمی بود بر موضع مخصوص ایشان را جمع کنند یا نی بر قول امام اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله جمع نکنند و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله جمع کنند **مسئله** مسلمانی در میان دو فریضه مبتلا شد چنانکه ستر عورت فریضه است و زایل کردن نجاست فریضه است باید که نکرند کاری کند که بدکه شماری بکرد اینکه من فریضه میکذارم وی کار خود را کند اکر روی ایشان بکردانند بزیکار نشوند و اکر ایشان نکذارند بزیکار شوند **مسئله** بدانکه استنجا کردن بر انواع است فریضه است و واجب است و سنت است و مستحب است و احتیاط. بدعت و آنچه فریضه است آلایش زیاده از درمی بود و جنب و حائض و نفسا را فریضه است و آنچه واجب است نجاست برابر درمی بود و آنچه سنت است نجاست کم از درمی بود و اکر شخصی بول انداز در انداز را شستن مستحب نبود و اکر نفضی یعنی باد برآید که خطر تری میدارد استنجا کردن احتیاط بود و هر جا وداع نیست چنانکه عصه ذکر و مجامعت و مانند اینها استنجا کردن بدعت بود و بدعت چیزی بود که در شریعت نبود وی نوآورده باشد **مسئله** اکر چهار انداز شست بعد از آن پنابی یافت استنجا کرد شستنها باطل شود یا نه بر قول ما رحمهم الله شستنها باطل شود که وی بسنون انداز راحدث دارد بر قول علماء ما رحمهم الله **جواب** بر تفصیل است اکر کسی استنجا بسنت کرده باشد از وی حدثی صادر شود شستنها باطل شود و اکر بدعت کرده باشد باطل نشود **مسئله** تسمیه کفتن در طهارت بر قول اصحاب ظواهر فریضه است و ایشان تمسک بدین حدیث میکنند **قال** علیه الصلوة والسلام لا وضوء لمن لا یسم رسول علیه السلام فرموده است که طهارت نیست مر از اکه نام خداوند عزوجل نکوید یعنی بسم الله الرحمن الرحیم نکوید علماء ما رحمهم الله کفته اند که آنچه رسول علیه السلام فرموده است از راه فضیلت و کمال را فرموده است

نه از برای وضوست را دلیل بر آنکه در حدیث دیگر فرموده است قال علیه الصلوة والسلام من توضاء ومن توضاء ومن لم یسم فلم یتطهر اربعة اعضائه رسول علیه السلام فرموده هر که طهارت سازد بسم الله گوید جمله اعضاء وی از نهان پاک شوند و هر که طهارت نسازد و بسم الله نگوید همان چهار عضو پاک نشوند چون رسول علیه السلام هر دو را طهارت فرمود و آخر را نفی نفرمود معلوم شد که بسم الله گفتن در طهارت فریضه نیست ولیکن باید بر گوید و چون گوید چگونه گوید پیش از استنجا کردن و یا بعد از استنجا کردن بگوید بعضی از مشایخ گفته اند که پیش از استنجا کردن گوید دلیل میکنند که استنجا از طهارت است اما ظاهر روایت آنست که استنجا از طهارت نیست دلیل بر آنکه خداوند عزوجل آیه طهارت را ذکر کرد و موضع استنجا را ذکر نفرمود و اگر استنجا از طهارت بودی خداوند عزوجل در آیه موضع استنجا را ذکر کردی خواجه امام شمس الائمه حلوائی رحمة الله علیه گفته است که از استنجا و بعد از استنجا بگوید تا اگر استنجا از طهارت بود در ابتدای طهارت گفته باشد و اگر از طهارت نبود انتهای طهارت وی هم از بسم الله بود قال علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال لم یبدء بذکر اسم الله فهو ابتر یعنی قوله قطع **مسئله** نیت در طهارت بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علماء ما رحمهم الله فریضه نیست وجه قول شافعی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید انما الاعمال بالنیات و دلیل بر این اول و اکمل من لا یحتاج الیه علماء ما رحمهم الله گفته اند که نیت در چیزی فریضه گردد که آن چیز بی نیت عمل نکند اتفاق است که آتش بی نیت بسوزد و کارد بی نیت ببرد و آب بی نیت بشوید و پاک کند چون نشستن با نیم نیت حاجتیاید که خداوند عزوجل آب را پاک کننده آفریده است و نان بنفس خود سیر کننده نیست دلیل بر آنکه اگر کسی را بسیاری جوع الکلب هر چند نان بنشیند خود را سیر نکند و آب بنفس خود تشنگی را ساکننده نیست بر آنکه اگر کسی را بسیاری استسقا بود هر چند که آب خورد تشنه بود و خاک بنفس خود زنده نیست خداوند عزوجل هر روزی قارون را افزونتر می برد و آتش بنفس خود سوزنده نیست که ابراهیم را صلوات الله علی نبینا وعلیه نمرود علیه اللعنة در آتش انداخت آن آتش بر اضرار نمرد خداوند عزوجل آن آتش را بوستان کرد انید و دیگر سمندر جانور نیست که در آتش می باشد و بر اضرار نمیرساند از آتش و اشتر مرغ جانور نیست که آتش میخورد و بر اضرار نمیرسد و آب بنفس خود غرق کننده نیست که موسی صلوات الله علی نبینا وعلیه با قوم خود از رود نیل بگذشت و دشمن ایشان فرعون و جمله قوم او در آب غرق شدند و هلاک گشتند پس بر این استدلالات معلوم شد که نفع رساننده و ضرر رساننده خداوند است عزوجل **مسئله** استبرا نکاه باید داشت تا شائبه طهارت شوی طهارت نکاه باید داشت تا شائبه نماز شوی و نماز نکاه باید داشت تا شائبه نیست شوی بر ارکان این گفته اند هر که طهارت پیش از وقت سازد نماز در وقت گذارد و هر که طهارت در وقت سازد نماز چه وقت گذارد قال علیه الصلوة والسلام عجلوا بالصلوة قبل الفوت وعجلوا بالتوبة قبل الموت مراد از این شتافتن طهارت است در حدیث آمده است هر که با طهارت میرد شهید میرود و در حدیث دیگر آمده است هر که با طهارت بود در امان خدای تعالی عزوجل بود

عزوجل بود **باب** در بیان سنتهای طهارت سنتهای بسم الله گفتن و نیت کردن و ترتیب کما یأتی فرضیه ست بقول شافعی رحمة الله علیه **مسئله** ترتیب در طهارت بر قول علمای ما رحمهم الله فریضه ست و بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است حجت قول شافعی رحمة الله علیه آنست که خدای تعالی در کلام مجید خود میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق الآیة امام شافعی رحمة الله علیه میگوید که شستن بر ما بر آنست که ترتیب بود که این را و و او عطف است علمای ما رحمهم الله گفته اند که این را و و او جمع است و اگر بظاهر آیه عمل کنیم خداوند عزوجل میفرماید قوله تعالی وایدیکم الی المرافق و دستهای ما تا بشوید تا آنگاه است تا که امام شافعی رحمة الله علیه و اگر از آنجا فرو تر شوید طهارت درست بود و ناروا بود و لیکن بر سنت بود و آوردن بر عقب دیگر آنکه رسول علیه السلام چون تیمم کرد و خست و سر و دستهای را تیمم کرد و انگاه رد بر او و دستهای را باز تیمم نکرد اگر ترتیب در طهارت فریضه بودی رسول علیه السلام دستهای را باز تیمم کردی اگر کسی گوید که زید اندر آمد و عمر اندر آمد و بکر اندر آمد مراد ازان آن نبود که ایشان به اندر آمدند مراد ازان جمعیت بود که ایشان بجمع اندر آمدند دیگر آنکه خواجه غلام را سیم داد و گفت نان بخر و گوشت بخر و جوب و پیاز هم بخر مراد ازان ترتیب نبود و مراد جمعیت این اجناس بود و این نیز بهمین حکم دارد و دیگر روایت میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة و السلام طهارت ساخت و سن آب بر جرموق خود مهما بسمار راست و بالا راست کرد باد آنچنان که مسح تر نیاورد ام یکدست را تر کرد و یکدست عمامه را و اگر د بر مسح آورد و پاهای را بر نشست پس ما را از فعل رسول علیه الصلوة و السلام چند مسئله معلوم آمد یکی آنکه ترتیب در طهارت فریضه نیست دوم آنکه مسح بر عمامه بسنده نیست و اگر بر کلاه و بر عمامه مسح روا نیست بعضی از اصحاب ظواهر گفته اند که روا بود و ما ظاهر روایتی است که روا نبود که پیغامبر علیه السلام طهارت ساخت و پاهای را راست کرد باد آنچنان که مسح سر نیاورد ام یکدست آب گرفت و یکدست عمامه بر فرق مبارک خود مسح آورد اصحاب ظواهر این را تصور کردند که بر عمامه مسح کشیدن است و شیعه رضی الله عنه روایت میکند که ایشان غلط کردند آن است که بر عمامه بود و مسح نبود مسح آن بود که از زیر عمامه بود ما را از چهار چیز چند مسئله معلوم شد یکی آنکه مسح بر عمامه نبود دوم آنکه همه سر را مسح کردن فریضه نیست چنانکه مالک میگوید سوم آنکه ترتیب در طهارت فریضه نیست چنانکه شافعی میگوید که پیغامبر علیه الصلوة و السلام مسح سر کرد و پاهای را باز بارست پس معلوم آمد که در طهارت ترتیب فریضه نیست و ولاک و موالات فریضه نیست بر قول مالک رحمة الله و ولاک و موالات فریضه است وجه قول مالک رحمة الله آنست که آنچه بر عقب دیگر است شستن بترتیب باید که عقب یکدیگر بود و موالات آن بود که عضوی که شستن آن فریضه ست در طهارت باید که همه در یک زمان بود و در میان تاخیر نکند و بر عقب یکدیگر شسته شود تا اگر مسلمانی طهارت ساخت و بعضی از اعضا را شست و در میان تاخیر کرد انگاه باقی را شست بقول مالک شسته ها باطل شود و باز شوید این بنده ابی علی

از علماء رحمهم الله روایت میکنند که قیاس قول مالک رحمة الله درست نیست طهارت ابد که حاصل آید چگونه
که شوید و ابو سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته که اگر کسی بعضی از اعضاء را شوید و سر را آب نماند نکند مسح و شستن
بدو دو در جست و جوی آب بود و از وی حدثی ظاهر نشده باشد چون آب یابد اعضاء باقی را بشوید و از عهده
بیرون آید امام مالک آن بود که هر کجا که آب رسانیدن فریضه است دست آب رسانیدن فریضه است و
بر قول علماء رحمهم الله مالک فریضه نیست چون آب رسید بسنده بود و حجة قول مالک رحمة الله علیه آنست که نجاست
حکمی قوی تر از نجاست حقیقی است دلیل بر آنکه بانجاست حقیقی کم از درم نماز روا بود و اگر آن نجاست را
بشوی دست آلودن شرط است اینجا نیز همین حکم دارد و از برای آنکه اعضاء که شستن وی در طهارت فریضه است
اگر بایان موی خشک اند طهارت درست نبود و نماز روا نی پس این قوی تر از ان بود اینجا دست مالیدن
بشرط اولی بود علماء رحمهم الله گفته اند وجه مالک رحمة الله علیه درست نیست از برای آنکه رسول علیه السلام امر بآلیدن
بیقین فرموده است که امر حسن عن موسی بن مالک بیقین فرموده است که فهو من لا تجس و دیگر آنکه نجاست مرئی را شبیه
آب شستن فریضه است و نجاست حکمی را یک آب مسئله آب راندن و در میانی کردن بر قول مالک رحمة
الله علیه فریضه است هم در طهارت و هم در نجاست و بر قول شافعی رحمة الله علیه در طهارت سنت است و در نجاست
و بر قول علماء رحمهم الله در طهارت سنت است و در نجاست فریضه است و بر قول شافعی رحمة الله علیه سه آب
شش بار استعمال کردن سنت است و بر قول علماء رحمهم الله شش آب شش بار استعمال کردن سنت است و حجة
وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که دهان حکم ظاهر دارد دلیل بر آنکه اگر روزه دار آب در دهان آرد و باز بیرون آرد
روزه تباه نشود و نجاستی را می توان دیدن اگر نجاست بود باید شستن و اگر نی پاک بود و ابو حنیفه رحمة الله علیه
و نجاست فریضه میداند و در طهارت نیز باید که فریضه بود حجة قول شافعی رحمة الله علیه آنست که دهان حکم باطن دارد
دلیل بر آنکه اگر روزه دار آب دهان جمع آرد و فرو خورد روزه تباه نشود و نجاستی را بحیلت میتوان دیدن و ابو حنیفه رحمة الله علیه
در طهارت آب در میانی کردن سنت میدارد و در نجاست نیز باید که سنت بود و اما علماء رحمهم الله گفته اند که دهان دو حکم دارد
حکم ظاهر و باطن از آن روی که روزه دار آب را بدهان اندر آرد باز بیرون آرد روزه تباه نشود و حکم ظاهر دارد و
از آن روی که روزه دار آب را جمع آرد و فرو برد روزه تباه نشود حکم باطن دارد و چشمه دهان را گویند حکم ظاهر دارد و چشمه
دهان را فرا گیرند حکم باطن دارد و این عبارت او اصمعی رحمه که بشان فرا اهل لغت اند و درین فن حجت باکمال فرموده اند گفته اند
که دهان را لوست است دلیل آنکه چندین نیزی دوشی که دهان ای ارجم حرا گویند است ارجمند ارا معلوم اند که دهان را لوست است
و بی محل موی است و ما مأمور یم در نجاست بهر یک بیتی و بن موی آب رسانیدن بحکم حدیث رسول علیکم قال علیکم بالاستعداد و انقوا
البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام فرمود که بهر یک بیتی و بن موی آب رسانیدن فریضه است و در بهر بن

و دیگر بنا بر آنست که مکث راقرآن ظاهر نشاید خواندن و در مسجد نیز نشاید آمدن و جنب را
قرآن ظاهر نشاید خواندن و مسجد نشاید آمدن پس آنجا که قوی تر است فریضه داریم و اینجا که ضعیف تر است سنت
داریم **مسئله** آب در دهان و بینی چند بار می باید کردن بر قول شافعی رحمة الله علیه کف آب بسنده است هم دهان را
هم بینی را و بر قول علماء ما رحمهم الله سه کف علاحده دهان را باید و سه کف علاحده بینی را باید تا از عهده بیرون آید و الله اعلم بالصواب

**باب** دهم در بیان مسواک کردن بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام لعلی رضی الله عنه یا علی
علیک بالسواک فیه اربع عشرون خصلة فی الدین و البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که مسواک
کنی که در وی نسبت و چهار خصلت است در دین و تن قال النبی علیه الصلوة والسلام طیبوا افواهکم بالسواک فانها طرق
القرآن و اکرموا افواهکم بالسواک فانها منابع الذریعة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پاک کنید دهانها خود را
بمسواک که وی طریق قرآن است و بپیشها خود را اکرام کنید بمسواک کردن بدرستی که وی جای فرزندان است
و دیگر پیغامبر علیه الصلوة والسلام میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام السواک مطهرة للفم و مرضاة للرب و مقرحة
للملائکة و مسخط للشیطان رسول علیه السلام فرموده که مسواک پاک کننده دهانست و سبب رضاء رحمن است و بیاد
فرشتگان و مسخط شیطان قال النبی علیه الصلوة والسلام اربع من سنن المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین النکاح و الحیاء
و الطیب و السواک رسول علیه السلام فرموده است که چهار چیز سنت من است و سنت انبیا که پیش از من بوده اند
از مرسلان نکاح کردن و شرم داشتن و بوی خوش داشتن و مسواک کردن قال علیه الصلوة والسلام السواک یذهب الحبل
فصاحة قال النبی علیه السلام رکعتان بالسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک قال علیه الصلوة والسلام السواک
شفاء لکل داء الا السام قیل یا السام یا رسول الله فما علیه السلام الموت رسول علیه السلام فرموده که مسواک کردن
شفاء جملة بیماریها است الا سام را سوال کردند که یا رسول الله سام چیست گفت مرگ را گویند رسول علیه السلام
فرموده است که برادرم جبرائیل علیه السلام مرا در چهار کار چندانی مبالغه فرمود گمان بردم که بر امتانم فریضه شد
یکی در حق نیکو داشتن اهل پرده چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که کرطلاق بر امتانم حرام شد و دیگر در حق همکوداشتن
همسایه چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که همسایه از همسایه میراث خواهد برد و دیگر در حق نماز شب چندان
مبالغت فرمود که من گمان بردم که یاران امتم نخسپند و دیگر در حق مسواک کردن چندان مبالغت فرمود
که گمان بردم که بر امتانم فریضه شد **مسئله** مسواک کردن سنت طهارت است یا سنت علاحده
بعضی گفته اند که سنتی علاحده است و بعضی گفته اند که سنت طهارت است اما ظاهر روایت آنست
که سنت علاحده است که روایت میکند از مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام گوشته
مسواک زیر فراش داشتی و هر زمان مسواک کردی فرموده امر مسواک کردن تا بدیانی تا بوقت [illegible]

کردن و اما بعد از زوال بر قول مالک رحمه الله خشک شاید و تری و بر قول شافعی رحمه الله نه تر شاید و نه خشک
اما بر قول علماء ما رحمهم الله هیچ تر شاید و هم خشک و بر قول شافعی رحمة الله علیه اگر گفت **قال** النبی علیه السلام خلوف
فم الصایم اطیب عند الله تعالی من ریح المسک رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که بوی دهان روزه دار
بحضرت پروردگار قدر پیش از آن دارد که بوی مشک چون بنده مسواک کند آن بوی نماند و آن قدر نزد نماند
علماء ما رحمهم الله گفته اند که خدای عز و جل منزه است از حاجت و بوی خوش و ما مامور یم بامر پیوسته مسواک کردن
حدیث مطلق است **قال** علیه الصلوة والسلام خیر الخلال للصیام السواک رسول علیه السلام فرمود که بهترین خلالها
روزه دار را مسواک کردن است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اتفاق است که هر عیادی که نهفته تر
باشد پسندیده تر باشد بنده مومن چون روزه دار باشد آدمیان نداند که وی روزه دار است تا نگوید اما فرشتگان
از بوی دهان وی معلوم نمایند که وی روزه دار است چون مسواک کند آن بوی نماند فرشتگان نیز معلوم نکنند که وی روزه دار
این پسندیده تر باشد دیگر بیاید دانستن که رسول علیه السلام آخرین تسبیح چه گفت و آخرین دعا چه گفت و آخرین وصیت چه کرد
و آخرین فعل چه کرد بدانکه آخرین تسبیح این گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم و آخرین این دعا گفت که اللهم هون علی سکرات الموت و بروایتی دیگر آمده است که چنین گفت اللهم هون علینا سکرات الموت
و آخرین وصیت این کرد که الصلوة و ما ملکت ایمانکم نماز را بر پای دارید و زیر دستان را نیکو دارید و آخرین فعل مسواک کرد
که روایت میکند ما در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سکرات الموت پشت مبارک
خود را بر سینه من نهاده بود که برادرم محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما از در حجره اندر آمد مسواک در دست او بود
رسول علیه الصلوة والسلام در آن مسواک نگاه کرد سوال کردم که یا رسول الله بر آن مسواک رغبتی هست رسول علیه الصلوة
والسلام اشارت کرد که هست آن مسواک از برادرم گرفتم و در دهان مبارک رسول علیه السلام کردم در دهان مبارک رسول
علیه السلام آب مانده بود که مسواک تر شدی عایشه رضی الله عنها میگوید که من از آب دهان خود تر کردم و آنگاه به پیغامبر علیه السلام
دادم تا مسواک کرد رسول علیه السلام از دار فنا بدار البقا رحلت فرمود جان جانان تسلیم کرد و از اینجا هست که ما در دهان
عایشه رضی الله عنها بر عیالان دیگر فخر کردی بدو فایده یکی آنکه آب دهان من و دهان رسول علیه السلام اندر آمد
و دیگر آنکه مهتر عالم علیه الصلوة والسلام جان مبارک در حجره من داد **نقل** آورده اند که ابراهیم نخعی رحمة الله علیه
هر چند چیزی میخواند و یاد میگرفت باز فراموش میشد شبی رسول علیه السلام را بخواب دید از احوال خود
بنالید و گفت یا رسول الله چیزی میخوانم یاد نمیدارم رسول علیه السلام فرمود یا ابراهیم چند چیز را بجا آر اندک خور
و اندک خسب و قرآن بسیار خوان و نماز بسیار کن و هر نمازی طهارت بساز و هر طاعتی مسواک کن ابراهیم
نخعی رحمة الله علیه گفت چون از خواب بیرون آمدم و این وصیت رسول علیه السلام را بجا آوردم در میان اندک مدتی علما

عالمیان شدم روزی به دیر او رفتم درویش مادرش حکایت کرد مندوی گفت سخن دنیا پیش من کوید که دوی بسیار خواهد است سرانکه
مراد ریابی یکبار بقضا حاجت او میان حاجت ای باید داد او را دو بار **مسئله** انگشت قایم مقام مسواک است یا نی حسن نقل
کرده اند که خواجه منصور مادندی رحمة الله علیه کتاب صلوة تفسی خریده بود و درس میکرد و چون باب مسواک رسید و آنرا بسیار دید
آنکه انگشت قایم مقام مسواک است شیخ ابو منصور رحمة الله علیه اکتاب را بدرید و شست و آب انداخت اصحابه در اسوال کرد
که ازوی چنین است که این کتاب قیمتی را باطل کرد مدگفت تا ما که مصنف این کتاب متبع بوده است و بسیار سعی و رنج کرده است
تا سیاهی او دران میان خرج کرده است و خواسته است که سنتی از سنتهای مصطفی صلی الله علیه وسلم منسوخ کرده اند من این نسخه را
شسته نیز آب دهم تا نماید که بشوی میان مردم دران اثر کند که مسواک کردن سنتی است هر که سنت بردن و بر انکار شود و مبتدع
بود یکبار این بگفت که بیان انعطار ا پاک کرده بود براسوال کرد مدکه ای امام مسلمانان چرا چنین کرد مدگفت تا من بار بستها
که نبوشته است این کتاب را کسی مبتدع نباشد بعضی از ایشان بیرون کرد مدکه شیخ الاسلام عبد الله انصاری رحمة الله علیه گفته است که
انکس که جواب مطلق گفته است نمی باید که گفتی لیکن بایستی که بحسب گفتی چنانکه نماید مسواک بر داشت قایم مقام مسواک
بود چنانکه نماید آب دهان قایم مقام آب است **مسئله** اگر مسلمانی مسواک کرد و انش بخس نجس شد نمی سرخی ظاهر شد باید که وضو را
بشوید نگاه این عبارت بخواند الحمد لله الذی جعلنا من امة محمد علیه السلام شیخ عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه گفته است که مسواک
کردن سنتی است سوگند که اگر دیواری بودی که سنتی بودن و بر انکر شود و بشاید که امام و را حرب کند چنانکه ابو حنیفا رحمة الله علیه
آورده اند که عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه عمر خود را قسم کرده بود و یکسال حج رفتی و یکسال اندر رقتی
و یکسال علم درس کردی تا آن سال که بر غندو رفته بود و بر ملوک بر ان دست قدرت نمی یافت عبد الله
مبارک شبی در آن اندیشه بخواب رفته بود در رسول علیه السلام را بخواب دید رسول علیه السلام فرمود
که ای عبد الله در چه اندیشه گفت یا رسول الله بر ین قلعه کبر ان قادر میشوم و بر ین اندیشه ام رسول
علیه السلام فرمود که کجائی یعنی طهارت بامسواک کن عبد الله مبارک از خواب بیدار شد طهارت بامسواک
ساخته و غاز بانزا نیز فرمود تا طهارت بامسواک ساخته دید بامان از بالا قلعه نگاه کرد مذ آنجا لت را
بدید مذ خدای عز و جل بیستی در دل ایشان انداخت فرو رفتند و بمیر ان قلعه گفتند که این جماعت
که آمده اند ادمی خوار اند که دو مذ انها تیر میکنند تا اگر بر ظفر یابند از انها ما را بخورند
خداوند عز و جل بیستی بدل ایشان اندر افکند و اصد بیرون رفتند و گفتند تا مال بنهیم و بیاییم و انها را بخوریم عبد الله
مبارک رحمة الله علیه گفت نه مالها و نه جانها همه اسلام آرید تا خلاص یابید همه اسلام آوردند و نیکو گشت
قامت آن سنت **حکایت** روزی عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه از خانه بیرون آمد با صحابه خویش
سه مجوسی در پیش آمدند گفتند که ای امام مسلمانان چون شما از حجره خود بیرون آیید اهل خود را چه وصیت

میکنید خواجه گفت کوئیم که نماز را بر پای دارید و روی بنا محرم نمایید وجه باید شمارا بگویند تا بیاریم محرسیان گفتند که ما را ازان دو سخن معلوم آمد اما این چه سخن است که شما را چه باید تا بیاریم چه معنی دارد خواجه گفت که چند کسیم تا انچه ایشان بخواهند انچیز را آریم تا ما در معنی حوایج کش و خدمت اهل و فرزندان کننده باشیم و بقیامت بر حوایج خدمت عیالان حساب نبود انگاه خواجه از ایشان سوال کرد که چون شما از پیرون آئید اهل خود را چه وصیت کنید ازان یکی گفت که ما میگوئیم نان و سیدومت تهیه ما باید کرد دیگری گفت که ما میگوئیم که تر سکار باشید تا رستگار باشید اندیکری گفت که ما میگوئیم راست گوئید تا دوست وی باشید عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه فرمود که نبوسید این هر سه سخن را از ما بپرسید که ایشان بچوی نیرزند اما این هر سه سخن محوسی بهر چه که خواهی نیرزد **مسئله** مسواک سنت مردان است و زنان را ملک قایم مقام مسواک است از برای انکه دندان ایشان ضعیف باشد **مسئله** در طهارت هر عضو پر آنیار شستن فریضه است بار دویم و سیوم سنت است خواجه ابو بکر سعید رحمة الله گفته است که هر باری که بشوید از فریضه نیابت دارد و دلیل بر انکه امام در محراب از یک بار تا سه بار انچه خواند همه از فریضه نیابت دارد و این نیز همان بود و همان حکم دارد اما ظاهر روایت انست که یکبار شستن پیش فریضه بود و علماء رحمهم الله گفته اند که ما فرضیت خواندن قرارت در قیام به آیتی است ایم **قوله تعالی** فاقرؤا ما تیسر من القرآن و اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست ترتیب طهارت را بفعل رسول علیه الصلوة و السلام و باقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دانسته ایم عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی انه توضا مرة مرة فقال علیه السلام هذا وضوء لا یقبل الله تعالی الصلوة الا به ثم توضا مرتین فقال هذا وضوء من تضاعف له الاجر مرتین ثم توضا ثلث مرات فقال هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد اساء و ظلم ابو هریرة رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة و السلام که رسول علیه السلام طهارت بدست بر عضو پر آنیار شست و گفت این طهارت است که پذیرد خدای عزوجل نماز هیچ بنده را بی این طهارت و چون دو بار شست گفت هر که دو بار شوید و چندان ثواب یابد که در بار اول یافته باشد چون سه بار شست گفت این طهارت منست و طهارت انبیا که پیش از من بوده اند هر که بیش ازین کند تعدی و ظلم کرده است و صفت تعدی و ظلم استعمال کردن چیزی بموضعی جز موضع خود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که تعدی و ظلم عامی بود که بر شوید و بر نشوید و اما اگر کسی بار اول را فریضه داند یا انکه کرت چهارم و پنجم را سنت داند یا انکه همه را فریضه داند اما اگر کسی بار اول را فریضه داند و بار دویم و سیوم را سنت داند ازان از برای توقع کرده یا از برای فتح سر ماه یا بر باری که بشوید نیت طهارت نکند یا از برای تبرد کردن تا بنده ثواب نبود و پاک نبود و تعدی و ظلم بود **قوله** علیه السلام الاضوء علی الوضوء نور علی النور **مسئله** فی یوم الغیم مسح روی فریضه است یا نی بر قول ابو حنیفه و نزد صاحبین رحمهما الله فریضه است

واز ایشان سه روایت هست بیکروایة سه فریضه هست وبیکروایة سه یکی و بروایت چهار یکی آمده هست واز ابو یوسف
رحمة الله دو روایت هست بیکروایت فریضه دلو دکل را مسح کشیدن باید وبیکروایت فریضه نیست ومحمد رحمة الله
علیه گفته هست که مسح باغسل جمع نباید اما درکدامی موی روی مسح کند علما را اختلاف هست خواجه امام ابو فضل کرمانی
رحمة الله گفته هست که ما را از قول اول محمد رحمة الله علیه معلوم آمده هست که موی روی آن موی زواید هست که برزخ
هست که وی گفته هست که مسح باغسل جمع نباید زیرانکه تا به تیزی نرخ آب رسانیدن فریضه هست پس واستیم که مراد
ازین موی روی آن موی هست که برزخ هست حکم موی سینه دارد و در طهارت موی سینه را شستن فریضه نیست
حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهما الله روایت میکند که موی روی این موی هست که برخ هست قال علیه الصلوة والسلام
المؤمن کالجمل الاذن ان قید قاد وان انیخ علی صخرة اناخ قاضی امام صدر رحمة الله علیه گفت هست که این موی زواید
که برزخ هست حکم سینه دارد و در طهارت موی سینه را آب رسانیدن فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله تا بیخ
موی آب رسانیدن فریضه هست مسئله خلال موی روی در شرح آثار از محمد رحمة الله روایت هست که موضحی مخیر
دلیل میکند که مستحب هست که اگر سنت بودی محمد ع مخیر نگفتی اما در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف
رحمة الله علیه روایت هست که سنت هست وجه قول وی آنست که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه
که رسول علیه السلام موی روی خلال میکرد چنانکه سرهای انگشتان مبارک از میان موی می نمود چنانکه وندانه
شانه از موی پیدا نبس معلوم شد که سنت هست وسنت آنست که از زیر بر آرد واز برای انکه انس رضی الله عنه
از سر انگشتان حکایت کرد که اگر آن زبر بالیتی فرو داوردن انس بن مالک رضی الله عنه از پشت
دست حکایت کردی مسئله مسح گوش اتفاق هست که سنت هست مسح کردن بظاهر روایة مستحب هست اما در مبسوط
شیخ الاسلام علی استیجابی رحمة الله علیه از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت هست که سنت هست وحدیث روایت
میکند قال النبی علیه الصلوة والسلام من مسح عنقه امنه الله تعالی من الغل یوم القیامة رسول علیه السلام
فرموده هست که هر که بر کردن مسح آرد امین کرداند خدا تعالی وی را از غل روز قیامت قال النبی علیه الصلوة والسلام
من لفع مسلما بقدر خلال وجب له الجنة پیغامبر فرموده هست که هر آن کس که مسلمانی را بمقدار وندان خلیل نفعی رساند او را بهشت
واجب شود چون پیغامبر علیه السلام این حدیث گفت صحابه شادمان شدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گریان شد صحابه گفتند
یا علی چرا میگریی که پیغامبر علیه السلام چنین فرمود و حدیث بشارت فرمود گفت شما میگروی می بینید من بدوری
می بینم چنانکه بمقدار وندان خلیل بمسلمانی نفع رسانی بهشت واجب میشود و اگر چنانک بمسلمانی بمقدار وندان خلیل
ضرر رسانی تو هم که دوزخ واجب شود مسئله خلال انگشتان دست وپای بر سه نوع هست فریضه و واجب هست و سنت
و انچه فریضه هست آنست که اگر انگشتان نزدیک یکدیگر چسبیده بود از خلال کردن فریضه بود و اگر شفت کرفته باشد

بدیر یکدیگر پخشیده باشند آنرا خلال کردن واجب بود واگر از یکدیگر جدا باشند آنرا خلال کردن سنت بود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام رحم الله المتخللین فی الوضو والطعام رسول علیه السلام فرموده است رحمت خدا بر خلیل کنندگان باد هم در طهارت و هم در طعام **قال** علیه السلام خللوا اصابعکم قبل ان تخللها نار جهنم رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است خلال کنید انگشتان را پیش از آنکه بآتش دوزخ خلال کند **مسئله** در طهارت ابتدا کردن از دست راست سنت است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی کل شی حتی التمشط والتنعل و هر خدمتی که بر سوی نافست آن خدمت را بدست راست کردن سنت است و هر خدمتی که فرو سوی نافست آنرا بدست چپ کردن سنت است **قال** علیه الصلوة والسلام الیمین للوجه والیسار للمقعد رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که دست راست مر روی راست و دست چپ مر مقعد را یعنی برای استنجا **مسئله** در طهارت تقصیر نشاید کردن در وضو یا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول فرموده است هر که طهارت تمام کند و تقصیر نکند و اسراف آب نکند نیمه ایمان را حاصل کند **قال** النبی علیه الصلوة والسلام یا علی استقص علی اسباغ الوضو فانه شطر الایمان واذا توضأت فلا تسرف فی الماء رسول علیه السلام فرموده است که یا علی مبالغت کن در تمام کردن وضو که پاره ایمان است و چون طهارت سازی آب را اسراف نکنی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فاقرأ انا انزلناه فی لیلة القدر مرة بعد غسل القدمین یکتب الله تعالی لک بکل طهور عبادة خمسین سنة رسول علیه السلام فرموده است که یا علی هر تو باد که چون از طهارت فارغ شوی بخوان سورة انا انزلناه فی لیلة القدر یکبار بعد ازان که قدمها شسته باشی خدای عزوجل بر طهارتی را ثواب پنجاه سال عبادت در دیوان تو ثبت کرداند **قال** النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فخذ ماء جدیدا و امسح بیدک قبلک و قل سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک واستغفرک واتوب الیک ثم انظر الی الارض وقل اشهد ان محمدا عبدک ورسولک فانه من فعل هذا غفر الله تعالی له کل صغیرة وکبیرة رسول علیه السلام فرموده است یا علی چون از طهارت فارغ شوی آب نو گیر و بر پشت دست مسح کن برگردان و این تسبیح بگوی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک واستغفرک واتوب الیک و بگو اشهد ان محمدا عبدک ورسولک بدرستی که هر که این بگوید حق سبحانه و تعالی جمله گناهان خورد و بزرگ او را بیامرزد **مسئله** خرقه داشتن در طهارت سنت است یا خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه شیخ ما درس میکرد در روایت بیرون آمد از میمونه و عایشه و ام سلمه رضوان الله علیهم اجمعین که رسول علیه السلام غسل آورد ما خرقه آشتیم دادیم تا خویشتن را خشک کند قبول نکرد و خود را بدان خشک نکرد معلوم شد که سنت نیست و دیگر آنکه عطاء رضی الله عنه غسل آورد درخواست که خود را بخرقه خشک کند جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه آنجا حاضر بود دریافت کرد که خود را بخرقه خشک کند پس معلوم شد که داشتن خرقه سنت است و تاویل آنکه خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است ما ازو جنازه رحمة الله علیه

روایت آمده است که اندیار کرم بود که اگر بادی تاتری بر اعضای ایشان خشک شدی ایشانرا از سرما ضرری رسیدی
واگر همچنان با عضای تر جامه بپوشیدندی اگر جامه ایشانرا تر شدی ایشانرا از سرما ضرر رسیدی اما اگر رطوبتی بود
که هوای سرد بود اگر بادی تاتری بر اعضای ایشان خشک شود ایشانرا از سرما ضرر رسید یعنی نفتم که شاید
دانش روایت میکند سعید بن قیس رضی الله عنه که رسول علیه السلام بخیره آمد و اگر خسته گرما غسل آورد و چادر بر سر
برنگ معصفر کرد پیش رسول علیه السلام و اشتم رسول علیه السلام انجا در شب انجا در گرفت و خود را خشک کرد
چنانکه اثر رنگ و بیچیاد نور داد و در زیر شکم رسول علیه السلام باقی مانده بود پس معلوم شد که خرقه و قمیص
همت و ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که حدیثی بمن رسیده بهت مشهور امید وار از حضرت رسول که فرمود
امتان صد فنا بنده بود که بلد طاعتش سبک آمده باشد و بلد معصیتی بر بلد طاعتش گران آینده بود و فرشتگان عذاب
بنگ روی زده باشند و بر انبوی و دوزخ بر زند که ناگاه از هوای چون کاغذ پاره بدید آمد و ران بلد طاعتش
نشیند بلد طاعتش بر بلد معصیت بسر بنده آید چنانکه بنده نجات یابد پس ان بنده مناجات کند که الهابرو رد کارا
این چه طاعت بود که مرا از ان خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسید که فلان خرقه هست که در دنیا در وقت طهارت
سیدانستی امروز شب نجات تو شد پس چیزی که سبب رستگاری میشود بقیامت شاید و پوشش آب طهارت را بدست خود اوردن
سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام بوسته اب طهارت بدست خود آوردی تا روزی رسول علیه السلام طهارت
میساخت جهودان اندر آمدند و سوال کردند رسول علیه السلام بجواب ایشان مشغول شد انس بن مالک رضی الله عنه ظرف
یافت اب جام رسول علیه السلام پر کرد و بنهاد چون رسول علیه السلام فارغ شد بطهارت حاجت آمد دست تا اب
جام دراز کرد تا اب جام برگیرد آب جام را بدید گفت یا انس ما نگفتیم آب جام را تهی کرده گفت بلی یا رسول الله علیه السلام
دیر اوعا کرد گفت که خداوند عزوجل بر عمرت برکت کناد و مال تو و فرزندان تو و ترا بیامرزد انس بن مالک رضی الله عنه
صد و بست سال بقا یافت ببرکت دعا رسول علیه السلام و در مال او برکت شد چنانکه بر سالی خرما ستانهای او
یکبار بار آوردی و خرما ستانهای انس رضی الله عنه دو بار بار آوردی و در فرزندان انس خدای تعالی برکت کرد که
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که خداوند عزوجل مر عیال انس را رضی الله عنه بر یکی حکم داد و بر یکی بدست و در یکی
برده بفتاد و سه سر و او ایشانرا از طشتی می نهاد ندی و شیر و روی هر بخریدند تا ایشان میخوردند تا ناگاه که بستان
کبر شدند ناگاه بدیکان ایشان را و اند خداوند عزوجل بر هفتاد و سه فرزند ایکان رحمت خود بر و رانید و بزرگ
کردانید بعد ازان یکان و دوکان شدند تا صد و بست پسر راست شدند ا شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه
گفته است که خداوند عزوجل مر عیال انس را رضی الله عنه ده پسر داده بود از انس رضی الله عنه و هر پسر پسر یاد دیگر
دیگر آمده بود صد ازان همچنین یکان و دوکان دیگری آمدند تا صد و بست پسر راست شدند و در وی انس رضی الله عنه

بر در خانه کعبه آمد هر صد و بیست پیغمبر در قفای وی بود مذکفت ای خانه کعبه بدانکه کسی بر در تو آمده است که پیش از وی
همچون وی کسی دیگری نیامده است و بعد از وی نیز نخواهد آمد و این برکات دعاء رسول علیه السلام است که مر کفت
که خداوند عزوجل بر عمر تو برکت کناد و صد و بیست سال بقا یافتیم کفت خدای عزوجل بر مال تو برکت کناد و بر سالی
خرما ستانها و بکران بار یکبار آورده و از ان من دوبار و کفت خداوند عزوجل بر فرزندان تو برکت کناد از هفتاد
صد و بیست پیغمبر در قفای من ایستاده اند و آن دعاء دیگر نمیدانم که مر اجابت مقرون شده است یا نه الا قفی او از
داد که اند عائیر نا اجابت مقرون شده است ترا افرزیدم و فرزندان ترا افرزیدم از برای عزت و اشت مغفر
مبارک رسول علیه السلام را و الله اعلم **باب دربیان اداب استنجا و سنت طهارة** و در بیان او عیه که
در وضو خوانند چون اب بر کری بگو بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و الاسلام
نورا الهنا خود را کشاده کن بمقدار حاجت و زیادت از حاجت نشاید کشاده کردن و روی سوی قبله نشاید
نشستن اما روی سوی آفتاب برامدن نشاید یافی و در صد در **صلوة** از ابو حنیفه رحمة الله علیه و در روایت است
درست تر است که نشاید اما چنان نشیند که پهلوی چپش سوی قبله اید **مسئله** استنجا بکلوخ نکند مشایخ رحمة الله علیهم
گفته اند اب اول اندک اندک ریزد و بدین انگشت که پهلوی انگشت لیله هستان موضع مخصوص را تر کند و بشوید چنانکه
بر حراجت را بشوید باز اب دیگر بیشتر ریزد و الشت دیگر باری یار کند باز اب دیگر بیشتر ریزد و الکشت دیگر باری یار
کند چندانکه انچه نجاست بود زایل شود و بعد از ان هر چکونه که بشوید روا بود **مسئله** بخیداب بدشستن بعضی گفته اند
که هفت اب شوید قیاس نجاست نامرئی زیرا که انچه مرئی بوده است بکلوخ زایل شده است بعضی گفته اند که پنج اب شوید
خواجه امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفته است که هفت اب شوید قیاس قول شافعی رحمة الله علیه گفته است که اگر
سگ یفتد در اب جام اندر آورد هفت بار بشویند بار بشتم در خاک مالند پاک شود و این خود نه بابوت از ان نبود
بعضی گفته اند که چندانی بشوید که بار بشتم در خاک مالند پاک شود و این خود نه بابوت از ان نبود بعضی گفته اند که چندانی بشوید که اب
اخر از کیر و بخ رود و در دل وی اثر اسی نیاید این بنا بر دل و هست تا ما نزده اب نیز اورده است و این همه جائی بود که
دلش قرار کیرد و اکر دانی چندان بشوید که خاطرش نخواهد و هیچ حال بنده از ذکر ممنوع نیست اما در این لحظه بر زبان و کر نشاید
کفتن و لیکن بر آنی که بریزد باید که بدل او عاجز نیست اب اول که بریزد باید که بدل این دعا بیند یشد که خدایا ملکا بکی کفتن
بر من نکاه دار ان روم که بریزد و بدل بیند یشد که خدایا از ننک و کفتن امان کرامت کردان اب سیوم که بریزد بدل بیند یشد
که خدایا از ننک ثالث ثلثه کفتن امان کرامت کردان انچهارم که بریزد بدل بیند یشد که جبار یا ربنا رسول را الیقیامت شفاعت خواهم
و کناه من و ان هیچ کس که بریزد بدل بیند یشد که کناه من بیچار بر دل من کران است بشتم که بریزد بدل بیند یشد که ابا کردن این شیشم در
مرکت من حرمت کن اب نهم که بریزد بدل بیند یشد که خدایا هفت عضو دوزخ بر من بسته کردان است بشتم که بریزد بدل بیند یشد که خدایا

وبر هشت بر من کشیده هست آب دهم که بریزد باید که بدل بیندیشد که بحرمت نه رسول عیال علیه السلام که برمادرم رحمت کن
که نه ماه بار من کشیده هست آب دهم که بریزد باید که بدل بیندیشد که عشره مبشره را به قیامت شفیع جرم من کردان
آب یازدهم که بریزد بدل بیندیشد که یعقوب و یوسف صدیق را با یازده برادران شفیع من کردان دوازدهم که بریزد
بدل بیندیشد که انچه درین دوازده ماه که سال تمام هست بحضرت ذوالجلال خود از عمل من دیدی و نه پسندیدی
بفضل و کرمه درگذار آب سیزدهم که بریزد بدل بیندیشد که از کافر مردنم امان کرامت کردان آب چهاردهم که بریزد
بدل بیندیشد از کافر مردنم امان کرامت کردان آب پانزدهم که بریزد بدل بیندیشد که آن هفت برهان و بدان
برسان و انگاه برخیزد و خود را پاک شمرد و این دعا بخواند اللهم طهر جسمی من الذنوب و طهر قلبی من النفاق و حصن فرجی من المعاصی
اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی من عبادک الصالحین و اجعلنی من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
انگاه چهار رکعت نماز بکند و روی سوی قبله بنشیند که این شرطی هست از شرایط نماز و چنانکه در نماز بلغو گفتن
حرام هست در طهارت نیز سخن گفتن حرام هست و سبب فقر و فاقه و درویشی هست و سلف نیز آوردن و آوردن بلغو نیز
نشاید همانجا که استبرا دارد باید که خود را از آلایش تمام پاک کند و انگاه بلب آب آید مسئله در طهارت باید که آب اسراف
نکند و پریشان خرج نکند که رسول علیه السلام فرموده هست که هر که در طهارت آب اسراف نکند و پریشان خرج نکند بحضرت
پروردگار هیچ بنده ازو می پسندیده تر نبود و اگر پریشان خرج کند و اسراف کند خدای تعالی عزوجل در حق اسراف کنندگان
این وعید فرموده هست مسئله خوردن کلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین و هر عضو را که بشویند دعا که در حق
آن عضو آمده هست بخواند چون دستهای شوید گوید بسم الله الرحمن الرحیم و چون آب در دهن کند بگوید اللهم اعنی علی تلاوة
القرآن و ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و چون آب در بینی کند گوید اللهم یحنی من رائحة الجنة و ادرزقنی
نعیمها و الفتنی من النار چون روی بشوید بگوید اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک و لا تسود وجهی بظلمتک یوم
تسود وجوه اعدائک چون دست راست بشوید بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی و حاسبنی حسابا یسیرا چون دست چپ بشوید بگوید
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تحاسبنی حسابا شدیدا و چون مسح سر کند بگوید اللهم اغشنی برحمتک و وقنی من عذابک
و انزل علی من برکاتک و چون مسح گوش کند بگوید اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و چون مسح گردن آرد
بگوید اللهم اعتق رقابنا و رقاب آبائنا و امهاتنا من النار و احفظنی من سلاسل و الاغلال و چون پای راست بشوید بگوید
اللهم ثبت قدمی و قدمی والدی علی الصراط یوم تزل فیه اقدام المنافقین علی الصراط و چون پای چپ بشوید بگوید اللهم اجعل اجتهادنا
سعیا مشکورا و عملی عملا صالحا مقبولا و ذنبی ذنبا مغفورا و تجارتی تجارة لن تبور بفضلک و کرمک برحمتک یا غفور
خواجه چون از طهارت فارغ شود بگوید سبحانک اللهم بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و استغفرک
و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک امام عمر نسفی رحمة الله علیه گفته هست که

که مارا شک است که این دعا را جابت مقرون شود یا نی اما اتفاقست که کلمه شهادت کفر کنا مان است که کفر هفتاد
سال را به کیرد دلیل بر انکه کافری باکفر هفتاد سال یکبار کلمه شهادت میکوید خداوند عزوجل جمله کنا مان وبرادر میکند
بنده مومن باوردن طهارت طاعت وترک معصیت کلمه شهادت کوید اکر خداوند عزوجل کنا مان وبرادر کذارد
هیچ از کرم او عجیب وغریب نشود چون روی بشوید باید که آب بر پیشانی نهد ودست بر پیشانی نهد وفرو دروی آرد
که ازان بنده صالح حضرت جعفر صلوة الله علی نبینا وعلیه روایت کرده اند که وی هیچ روی نشوید واکر دست
بروی سوی پیشانی برد باکی نبود اما ترک سنت بود واورد ن بدعت وچون دستها نشوید آب باید که انکشت
دست به بن آرنج آرد واکر از بن بسر انکشت دست برد طهارتش درست بود اما ترک سنت بود واورد ن بدعت بود
چون طهارت تمام کند یکبار انا انزلناه بخواند وانکاه این تسبیح بکوید سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا الا الا انت
وحدک لا شریک لک استغفرک واتوب الیک واشهد ان محمدا عبدک ورسولک وانکاه ازان فضالهٔ آب طهارت
بخورد واستاده خورد بانشسته ظاهر روایت آنست که نشسته خورد اما فقیه ابو اللیث رحمة الله در فتاوی خود
آورده است که اکر استاده بخورد باک نبود که سه جای آب استاده خوردن کی نبود یکی بر سر چاه زمزم دوم بر سقایها
سیوم فضالهٔ آب طهارت خوردن دلیل بر انکه امیر المومنین علی رضی الله عنه در رحبه مسجد اعظم کوفه طهارت ساخت
وفضالهٔ آب طهارت را استاده خورد واین حدیث روایت کرد که هر که فضالهٔ آب طهارت را استاده بخورد خدای
عزوجل از اطلاج بیماری کرداند که جمله اطبا را از معالجت آن عاجز آمده باشند دفع کرداند عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت
میکند که پاس داشتن استران صدقات نوبت من بود کفتم بکاه ترین روم نماز دیکر در قضای رسول علیه
السلام نماز بکذارده بود و بشت مبارک بمحراب باز نهاده بود واین حدیث فرمود که هر که احداث رسد وطهارة
سازد ودو رکعت نماز کذارد وخداوند عزوجل کنا مان وبرا امرزیده کرداند کفتم اینست خوش حدیثی وبا بشارت
آسان واز امیر المومنین عمر رضی الله عنه کفت باعقبه بکاه تر کجا بود می نا حدیث ازین آسان تر وبا بشارت تر می شنیدی
کفتم باعمر چه فرمودی کفت رسول علیه السلام چنین فرمود که هر که طهارت سازد بعد از انکه طهارت تمام کرده باشد آب
کیرد وبا بشت دست بر کردن مسح آورد واین تسبیح بخواند سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا الا الا انت وحدک لا شریک
لک واستغفرک واتوب الیک واشهد ان محمدا عبدک ورسولک خداوند عزوجل جمله کنا مان خورد وترک وبرا بیامرزد کفتم
نیکو مژده امت محمد را صلی الله علیه وسلم یعنی خوشی وراحت باد مر امت محمد علیه السلام را که این عالی فشریف است
بسکو رجانی مسئله چون طهارت تمام کند آب چاه را پیکره نهد از برای انکه ابلیس علیه اللعنة بهیچ وقت بچیزی
نکند که بنده مومن طهارت سازد از برای زخم وبر آب جام را باز بر کند که این استعداد ساختم باچیزی که مرا باز
حدث رسد سبک طهارت سازم وآب جام را سر بوشیده نهد تا مدام که آن آب بجامه سر بوشیده باشند آن آب جام

استغفار میکرد و آن بنده را از حق عزوجل امرزش میخواهد و دیگر آنکه چون آب جام سر پوشیده بود از جمله جانوران زیره حضرت رسانیده و آنان بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته است که من در یکروز چند معجزه دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام و آنچنان بود که روزی با رسول علیه السلام والصلوة بصحرا آمدیم پیرون رفته بودم و گرما گرما بود و تشنگی بر من غالب شد گفتم یا رسول الله من تشنه شده ام رسول علیه السلام فرمود که برو و سلام من بآن کوه برسان و بگوی که مرا آب دهی باید که بخورم با مر رسول علیه السلام برفتم و سلام رسول علیه السلام بآن کوه گفتم از هر سنگی آواز جواب سلام باز شنیدم گفتم که مرا آب می باید تا بخورم با مر رسول علیه السلام آمده ام ازان کوه آواز بر آمد که یا علی برو و سلام من برسول علیه السلام برسان و بگوی که از آن روز باز که این آیة نازل شده است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة چندان کراهیت ام که در وجود من پیش آب نمانده است بیامدم و این سخن با رسول علیه السلام باز گفتم رسول علیه السلام بسیار گریست و هم صحابه رضی الله عنهم گریستند چون پاره بیشتر رفتم رسول علیه السلام بقضا حاجت آدمیان آمد فرمود یا علی برو و سلام من بدان دو درخت برسان و بگو تا بایستند و مرا سایه داری کنند تا من از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم برفتم و سلام رسول علیه السلام بران درختان برسانیدم از هر شاخی و برگی جواب سلام رسول علیه الصلوة والسلام باز شنیدم گفتم که رسول علیه السلام فرموده است که بیائید و مرا سایه کنید تا از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم درختان از یمین و یسار بخمیدند و در هوا شدند و بیخ و ریشه در زمین گشاده کرده بیامدند تا بر یک رسول علیه السلام شاخ در شاخ آوردند و برگ در برگ آوردند و سایه داری کردند تا چندانی که رسول علیه السلام از قضا حاجت انسانی فارغ شد و آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی و بوی مشک بر آن شدی و زمین آنرا بخود کرفتی چون رسول علیه السلام فارغ شد اشارت کرد آن درختان را بجای خود باز رفتند [illegible] از جای خود بجنبید اندانکاه رسول علیه السلام فرمود تیمم کردیم صحرا بود و آب حاضر نبود امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه رضی الله عنه گفتم یا رسول الله نیک آب نزدیک است رسول علیه السلام گفت یا علی میدانی که مزابرات زندگانی دراند تا بآب رسم انکاه لحظه توقف کرد پس گفت یا رسول الله این توقف کردن شما بی حکمت نبود رسول علیه السلام فرمود که ثواب ختم قرآن حاصل کردم گفتم یا رسول الله در این لحظه چگونه ثواب ختم قرآن حاصل کردید رسول علیه السلام فرمود که چون قل هو الله احد بخواندم انکاه رسول علیه السلام فرمود که هر که یکبار سورة قل هو الله احد بخواند از روی ثواب چنان بود که روی دوانک قرآن بخواند و چون سه بار بخواند چنان بود که چهار دانک قرآن خوانده باشد و چون سه بار خواند چنان بود که کل قرآن ختم کرده باشد انکاه رسول علیه السلام این حدیث فرمود که هر که ابتلا رسد و وی بیطهارت باشد بر ابتلا ملامت نکند الا نفس خود را **قال** علیه الصلوة والسلام من اصابته بلیة وهو محدث فلا یلومن الا نفسه معلوم شد که هر که بلا رسد بیطهارت نبود و آزرده نمی شود و آزرده نمی شود **قال** علیه الصلوة والسلام الملائکة یستغفرون

للانسان دائم علی الوضوء ما لم یحدث رسول علیه السلام فرمود که ملایکه مر آدمی را امرزش خواهند تا مادام که باطهارت باشد و حدث نکند **حکایت** چنین آورده اند که جعفر طیار رضی الله عنه بحبشه میرفت در راه گذرش بر کلبه رهبان نظر افتاد گفت بنگریم که رهبان بر چه عمل است برفت و در کلبه رهبان آن رهبان ساعتی توقف کرد آنگاه در بکشاد و چون جعفر طیار رضی الله عنه بدان کلبه اندر آمد از ان رهبان سوال کرد که این چندین تا خیر چرا کردی بگشادن در گفت ما در گشت خود چنین خوانده ایم که هر گاه شما را یکی از سلطانیان تعلق شود و اگر بطهارت باشید طهارت سازید تا الی از امنیان بشما نرسد من بطهارت بودم گفتم باش تا طهارت سازم تا از ظلم وی الی من نرسد جعفر طیار رضی الله عنه گفت تو مردی باصلاح بوده چرا دین اسلام قبول نکرده گفت پیغامبر شما فرموده است که الامور مرهونة باوقاتها کار با وقت موقوف است اکنون شما بیان کنید تا اسلام آرم آنگاه جعفر طیار رضی الله عنه احکام مسلمانی باوی بیان کرد آن رهبان در حال اسلام آورد و برکات اقامت آن سنت **مسئولیست** چون مهتر عالم از معراج باز آمد بامداد وی بود رسول علیه السلام بلال را رضی الله عنه را بدید گفت یا بلال در تو چه خصلت است که من ترا دوش در بهشت دیدم یعنی خیال ترا گفت یا رسول الله در من هیچ خصلت دیگری نیست الا آنکه چون هرا حدث میرسد طهارت میسازم و دو رکعت نماز گذارم رسول علیه السلام فرمود که یا بلال بر همین عمل باش که خیریت دنیا و آخرت را درین می بینم **قال** النبی علیه السلام خبرا عن الله تعالی من احدث ولم یتوضا فقد جفانی و من احدث و توضا ولم یصل رکعتین فقد جفانی و من احدث و توضا و صلی رکعتین ولم یدع فقد جفانی و من احدث و توضا و صلی رکعتین و دعا ولم اغفر له فقد جفوته و لست برب جاف رسول علیه السلام فرموده است که ایزد عز و جل میگوید هر که احدث رسد و طهارت نسازد بدرستی بر من که خداوند عز و جل جفا کرده باشد و هر که احدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز نمیگذارد بر من جفا کرده باشد و هر که احدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا نکوید بر من جفا کرده است و هر که احدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا کند اگر خداوند عز و جل دعا وی را اجابت نکند و وی را نیامرزد و این از حضرت عزت جفا باشد و این جائز نیست و خداوند عز و جل جفا کار نی و در بن هیچ نکی نیست و نیارد یعنی بیامرزد و این حدیث بر طریق وعده است نه بر طریق وجوب که اصل بنده بر حق واجب نیست و حکم حق بر بنده راجب نی **حکایت** خواجه ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه آنست که از دار دنیا رحلت میکرد وی را عارضه شکم بود هفتاد بار وی را بقضا حاجت آوردند هر بار که برخاستی طهارت ساختی و نماز گذاردی نماز گذاردن این چه پیچ است که تو میکنی گفت چنین خود بنهادی گفت چنانکه اشتر در دنیا نخورد در آخرت نخورد و نیاشامد تا از حوض نرفت طهارت نمی سازم تا اگر در اثنای نماز حاجت آید بطهارت باشم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من بات علی الوضوء بات

رسول علیه السلام فرمود هر که با طهارت بمیرد شهید بمیرد دیگر رسول علیه السلام فرمود که با طهارت نباشد جز مومن و مسلمان نباشد جز منافق یا امید این وعده و از بیم این وعید طهارت بیاسازم خواجه چون از دنیا بیرون رفت یکی از مریدان خواجه را بخواب دید که در عرصه عرصات ایستاده بود و هفتاد برات از نور پیش وی ایستاده اند خواجه از براتی به براتی میرود وی خواجه را پرسید که ای ولی درگاه خدای این جزا کدام عمل شماست خواجه گفت این جزا آن طهارت ماست که دوش ساخته ام هر طهارتی را براتی کرامت کرده اند جزا اعمال دیگر هنوز بمن نرسیده است **حکایت** خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه را طالبی بند کرده بود و با وزجر فرستاده خواجه را در چاهی باز داشتند خواجه دران چاهی هزار تا ده کاغذ از مسائل دینی املا میکرد که هیچ حرفی خطا نبود و جزوی باطل نبود و طالب علمان آن شهر می آمدند و از خواجه تعلیم گرفتندی و ایشان بر سر چاه می نشستندی تا روزی آواز طالب علمی بسمع مبارک خواجه نرسید خواجه سوال کرد که آن فلان کجاست که نیامده است گفتند همانا که بطهارت ساختن رفته است انکس اینجا حاضر بود گفت مولانا مخدوما من اینجا حاضرم هوا سرد است هنوز بطهارت ساختن نرفته ام خواجه گفت عفاک الله شرم نمیداری که بدین مقدار سرما دست از کار باز میداری سر در وقت طالب علمی دربخارا بودم مرا عارضه شکم بود بسی مرا چهلبار بقضا حاجت آدمیان حاجت آمد هر باری بر قیمی و طهارت ساختمی و خود را از میان فرو تر در رود بخارا انداختمی تا بخانه باز آمدمی مجمره من پنج بیسته بودی مجمره بر سینه نهادمی تا بگذرخمی و آنگاه بدان جزمی تعلل کردمی شما با این مقدار سرما دست از کار آخرت باز میدارید ببرکات اقامت آن سنت بود که بعد از وفات ابوحنیفه رحمة الله علیه چهل کس بودند که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل سرخسی بود رحمة الله علیه چون اصابت فتوی خواجه ابوبکر فضل بخاری به بلخ رسید نزدیک فقیه ابوجعفر هندوانی رحمة الله آورد و ابوجعفر گفت وی کودک خورد سال است و بسی حفظ ندارد از کجا است که وی را اجازت فتوی داده اند با خود گفت که بروم و روزگار وی را مطالعه کنم برخاست و بنخارا آمد و آن شب بخانه خواجه ابوبکر فضل فرود آمد آن شب خواجه ابوبکر فضل رحمة الله علیه بفراش نرفت و همه شب بمطالعه کتاب مشغول بود همین که خواب در چشم خواجه اثر آمدی برخاستی و بسبک طهارت ساختی بیامدی و باز بکاری مشغول شدی و بخفتن نامداد مطالعه میکرد چون روز شد فقیه جعفر رحمة الله علیه گفت که حق و ثواب نعمت که خداوند تعالی عزوجل این کودک را اصابت فتوی داده است که همه شب بفراش نرفت و چون خواب در چشم وی از کردمی زده بر خاستی و طهارت ساختی و بتعلیق مشغول شدی **مسئله** تقدیر آب طهارت چند است عبدالرحمن زید انصاری رضی الله عنه روایت میکند که وقتی بودی که رسول علیه الصلوة والسلام از بهار دانگ بگمان آب طهارت ساختی یعنی نیم من و شش و نیم سیر بسنگ شرع وقتی وهب بن منبه رضی الله عنه بکشتی میرفت یکی را دید بر کناره دریا ایستاده طهارت میساخت و آب اسراف میکرد گفت ای شیخ آب چرا اسراف میکنی گفت ای بیخبر در دریا اسراف کجا بود گفت مرا چنین دانسته ام که تو عالم شامی ندانستم که تو از جابلان شامی بوده

گفت ندانسته که اعتبار شریعت راست نه خواست طبیعت را عبد الله عمر رضی الله عنه روایت کرد که وقتی بودی که مرا آب چندانی بودی که هر عضو را یکبار شستی همان طهارت نماز گزاردمی پس معلوم شد که چون آب زیادتی نیست نشستن زیادتی نیست و اگر در کسی جنابت است و آب چندانی است که همچو روغن در خودی مالد اعضای وی تری شود و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه اینجا جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله بیرون نیاید که آب سیلان باید تا از جهة جنابت بیرون آید حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که تاویل آنکه رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که آب پاک آب طهارت ساختی آنست که رسول علیه السلام معصوم بود از صغیره و کبیره و از آلایش بسیار و ما از گناه صغیره و کبیره بسیاریم و آلایش بسیار است مارا یک دیم من آب باید تا بسنده بود به نیم من استنجا او نیم من دست و روی و مسح سر را و نیم من پایها را و این حکم در وقتی است که استنجا کند و اگر استنجا نکند یکمن بسنده بود و به نیم من دست و روی شوید و مسح سر بیارد و به نیم من قدمها را بشوید و اگر ماسح موزه باشد نیم من بسنده بود دست و روی شوید و مسح سر بیارد دست تر کند و بر موزه مسح کشد از عهده بیرون آید **باب یازدهم** در بیان غسل بدانکه غسل فریضه است بآیه و اخبار و اجماع امة آیه نیست **قوله تعالی** وان کنتم جنبا فاطهروا و اما خبر است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام بلوا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعر جنابت رسول علیه السلام فرمود که در جنابتی بهر یک موی تن هر موی آب رسانیدن فریضه است که زیر هر موی جنابت است و اجماع امة است که هیچکس فرضیت غسل را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر شود و غسل بر یازده وجه است پنج از وی فریضه است و چهار سنت و یک واجب و یک مستحب و آن پنج که فریضه است خواب دیدن است و آب دیدن است یعنی احتلام و بهره کردن است یعنی آب شهوت مرد را و آب زن را و زن که از حیض پاک شود و یا از نفاس پاک شود و **مسئله** اکسال و آن آنکه مجامع را انزال نیفتد اما چهار غسل که سنت است جمعه و عیدین و برای احرام و عرفه و عاشورا و آنکه واجب است غسل میت است به قول علمای ما رحمهم الله و بر قول شافعی هم سنت است و آنچه مستحب است غسل نابسنده است که بسنده نشود و پاکا فرمود که اسلام آرد غسل ایشان مستحب است **مسئله** آب که از مردان ظاهر میشود بر چهار نوع است ندی و ودی است و منی است و بول است مذی و ودی و بول غسل واجب نشود و طهارت تباه شود و ودی چنری بود که در وقت بیش از بول و یا بعد از بول کسی را که آب او بود بر آید بنیک سپید و بر جنیشان و ندی چنری بود که در وقت ملاعبت کردن پدید آید همچون سپیدی تخم مرغ اجماع است که بآن غسل واجب نیاید چنانکه مردی با عیال خود بازی کند از وی تری ظاهر شود و این مسئله بازی کردن و واقعه امیر المومنین علی بود رضی الله عنه که وی گفت که مرا این واقعه بسیاری افتاد و من شرم میداشتم از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردن مقداد بن اسود را که شاگرد من بود نزد یک رسول علیه الصلوة

والسلام فرستادم تا این مسئله از رسول سوال کرد رسول علیه السلام تبسم فرمود گفت ای مقداد این مسئله واقع
تو نیست تو مردی پیری و این مسئله واقع جوانان است رسول علیه السلام شرم نبوت دانست که این مسئله واقع
امیرالمومنین علی است رضی الله عنه گفت آن مذی است و بذی و ودی غسل لازم نشود اما طهارت تباه شود
و مذی را از منی بچه فرق توان کردن هرگاه که مذی در وجود در آید حرکت اندام نشکند و اگر منی در وجود در آید حرکت
اندام شکند و نیز در شهوت ساکن شود و منی خاکستر رنگ باشد و سطبر که بسبب وی فرزند متولد میشود و بوقتی معلوم
و بعد از وی تمام و بقول شافعی رحمة الله بهر طریق که ظاهر شود غسل واجب آید شهوت در میان علت نی و بقول
علماء ما رحمهم الله منی بشهوت باید تا غسل واجب شود فایده این اختلاف جای پدید آید که مردی از بالا فرو جهد یا بر کران
برشیت کیرد یا پیری بر پشت زند یا بسببی از اسباب آب منی بی شهوت پدید آید بقول شافعی رحمة الله علیه غسل بروی واجب شود
و بقول علماء ما رحمهم الله غسل واجب نشود و ابو یوسف رحمة الله آب بهنده را اعتبار دارد وی تمسک بدین آیه میکند
**قوله تعالی** خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چون منی از محل خود
بشهوه جدا شود بعد ازین بهر طریق ظاهر شود غسل واجب شود فایده این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه
مردی با عیال خود مباشرت کرد و انزال افتاد و پیش از آنکه بول انداخت غسل آورد و نماز گزارد و بعد ازان بقیه
منی ظاهر شود نماز گذارده شده باجماع روا بود بظاهر شدن منی غسل واجب شود یا نی بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و زفر و شافعی غسل واجب شود و بقول ابو یوسف رحمة الله غسل واجب نشود **مسئله** مردی خواب دید
پیش از آنکه انزال افتادی سر اندام خود را استوار گرفت حرکت اندام نشکست انگاه منی ظاهر شد بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمهم الله غسل واجب شود مردی از عیال
حلال خود استمتاع کرفت و انزال افتاد و بول انداخت و غسل آورد و نماز گذارد بعد ازان بقیه منی ظاهر شد بچه
وی دیا بچه ندی جنبی ظاهر شد نماز گذارده شده باجماع روا بود بظاهر شدن آن جنبی غسل بروی واجب شود
یا نی رحمه الله **وروی الصلوة خلف** ابو یوسف از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب شود
و ابن رستم از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب نشود و تصحیح این مسئله چنان آمد که از محمد
رحمة الله علیه دو روایت است و از ابو حنیفه رحمة الله علیه دو روایت است مردی خواب دید و آب دید باجماع غسل
واجب شود و اگر خواب دید و آب نی باجماع غسل واجب نشود و اگر آب دید و خواب نی بر قول ابو یوسف رحمة الله
غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمهم الله غسل واجب شود و امام ابو یوسف رحمة الله
علیه میکوید بدان که آب منی بهرگاه که علی وجه الدفق والشهوة پیدا می شود جنابت واقع میشود و غسل واجب
میشود و بیان این نوع علیت آنست که مردی می آید پس غسل واجب نشود و تا میکوید که مسایل

واقعه که مردی از بالا فرو جهد یا بار گران بر پشت گیرد یا چیزی بر پشت وی زنند که منی بشهوت بدر آید غسل واجب نمیشود و اینجا
چرا بحکم بخباثت میکنید امام ابو حنیفه و محمد رحمهما الله میگویند که این مسئله غیر آنست زیرا که از اصلی مقام منی علی وجه الدفق
والشهوة جدا میشود و فرو دمی آید بنا بر آنکه دافع جهنده و بشهوت فرو دمی آید و اگر نی چنان نیست که شهوت است پس
غسل لازم آید خواجه امام حسام شهید رحمة الله علیه گفته است که نمیکنیم که اگر در وقت خفقت اندام این مرد در حرکت بوده است
**جواب** بقول ابو یوسف رحمة الله کوییم که غسل واجب نشود زیرا که هر جه گاه حرکت اندام نمیکند نری ظاهر نمیشود و این را
بدان نری ظاهر شود و این را بدان نمی حمل کنیم اما اگر وقت خفقت اندام مرد در حرکت بوده است جواب بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما
الله کوییم که غسل واجب شود که خواب محل احتلام است و احتمال آن دارد که خواب دیده باشد و فراموش کرده باشد **مسئله**
زنی خواب دید و آب دید با جماع غسل واجب شود و اگر خواب دید و آب نی بر قول محمد رحمة الله علیه غسل واجب شود و بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله غسل واجب نشود و اما مشایخ رحمهم الله گفته اند که اگر این زن از خواب بیدار شد خود
رستان یافت جواب بر قول محمد رحمة الله علیه کوییم که غسل واجب شود که احتمال آنرا دارد که آن آب بر جمع وی باز رفته باشد
و اگر خود را بر خلاف بستان یافت یعنی بر پهلوی و غیر آن جواب بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله کوییم که غسل واجب نباید
کرد ایشان حکم کار نه بکار آن زنده که اگر حیضی بودی بروی ظاهر شدی که رسول علیه الصلوة والسلام در حجره ام سلمه بود که زنی در آمد که در
خواب میبینم که فتندی کفت یا رسول الله زنان بیمار میبینند که مردان فرمود که بر زنان همان واجب میشود که مردان اگر آب بینند غسل واجب
شود و اگر آب نبیند غسل واجب نشود چون وی بیرون رفت ام سلمه رضی الله عنها کفت یا رسول الله این زنان انصاری فضیحت کردند
زنان امت را رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که همچنین کنید چنین کوید که هزار رحمت خدای عز وجل بر زنان انصار باد که ایشان علم
دین میدانند که می آیند و از من سؤالها میکنند تا در دین فقیه شوند **مسئله** اگر زنی در شوی هر دو در فراشی آب یافتن نمیدانند
که احتلام کدام را افتاده است یعنی مرد میکوید از آن من نیست زن میکوید از آن من نیست حکم این مسئله چکونه بود بعضی از
مشایخ رحمهم الله گفته اند که بر هر دو غسل واجب شود از برای آنکه هر دو را باکی یقین است و جنابت بشک و در شریعت بشک
حکمی ثابت نشود اما سید امام ابو شجاع رحمة الله در غرایب چنین آورده است که اگر آن آب زرد رنک است از آن زن بود و اگر کبود رنک
است از آن مرد بود و اکر بدین معلوم نشود اکر جمع باشند از آن زن بود و اکر پریشان بود از آن مرد بود خواجه امام زاهد فخر
رحمة الله علیه گفته است که همچنانکه در دو آب جام تحری جایز نیست در دو زن نیز تحری جایز نبود هر دو را باید که غسل
آرند تا یقین از عهده بیرون آیند اکر غسل آرند بر ایشان نبود و ثواب حاصل کنند فاضله زنان بود که
غسل بر ایشان بود و نیارند **مسئله** اکر یعنی ان کفت مرا دو جا حاصل کند فاسق شود و عدالت ساقط
شود رسول علیه الصلوة والسلام لعنت کرده است و فرموده است **قال الله** علیه الصلوة والسلام نائح البته بعون ما از
نیفته غسل واجب نشود **مسئله** مفتی مستور مرا دو جا حاصل میکند بر قول شافعی رحمة الله حکم زنا دارد بر حسن همکسا کنند شهر

واگر محصن شود صد تازیانه زنندش و بر قول علماء رحمهم الله حکم زنا دارد تا انزال نشود غسل هم واجب نشود
واگر ماه رمضان بود و بعمد از روزه تباه شود قضا واجب شود کفارت نی و بر قول شافعی رحمه الله علیه قضا و
کفارت لازم شود و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله تعالی روایت میکند از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
باید که آن مستور را بکشند و بر آتش اندازند و بسوزند تا شوی وی زن دیگران نگیرد و اگر سقطی از سقطهای مراد حاصل
میکند والعیاذ بالله بجهة شروع کردن و حشفه غایب شدن هم بر فاعل و هم بر مفعول غسل واجب شود و اگر
روزه دار بود روزه تباه شود و هم قضا و هم کفارت واجب شود و شیخ الاسلام اسبیجابی رحمه الله گفته است که مر فاعل
غسل لازم شود و بر مفعول نی چرا که القاء خصائص نیافتیم اما ظاهر روایة آنست که هر دو غسل واجب شود و انا
در عقوبت ایشان علماء را اختلاف است بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه بر گنده ترین جاها و شناز باز دارند
باز بلند ترین جاها فرود اندازند تا در هما نجا هلاک شوند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم زنا دارد و اگر
محصن باشند سنگسار کنند و اگر محصن نبود صد تازیانه بزنند هر یکی را و اما عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است
که ایشان را در نیهان عقوبت نکنند عقوبت ایشان بدان جهان خدای عزوجل چنانکه خواهد بکند **حکایت**
در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دو کودک خورد اندر آمدند و یکی بنده را بنزدیک امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
آوردند و خون پدر بروی دعوی کردند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ویرا سوال کرد که ای غلام چرا پدر ایشان را
کشتی غلام گفت یا امیر المؤمنین من چنین شنیده بودم از رسول علیه السلام که هر که قصد لواطت کند اگر کسی ویرا
کشد خدا تعالی هرگز نه ویرا ثواب غازیان کرامت کند و بروی قصاص نبود و وی قصد لواطت من کرد من
ویرا کشتم امیر المؤمنین عمر گفت رضی الله عنه دو گواه داری که وی قصد تو کرده بود گفت یا امیر المؤمنین عمر آنجا
کسی حاضر نبود وی خود قصد من نکردی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت چون خون پدر ایشان اقرار کردی
و تو بر حال خود گواه نداری بر تو قصاص رود گفت هزار جان من فدای فتوی شریعت محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم باد عبد الله مسعود رضی الله عنه آنجا حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین لحظه توقف کن
تا من باز آیم انگاه از ایشان سوال کرد که خاک پدر شما کجا است ویرا نشانی دادند در حال بوقت و لحظه بود
که باز آمد و گفت یا امیر المؤمنین این غلام را آزاد کن که دلیل میکند که راست میگوید گفت بچه دلیل میکوئی
من چنین شنیده ام از لب بوذان دربار شکر نثار رسول علیه الصلوة والسلام که هر لوطی که بی توبه از دنیا برود
چون ویرا در خاک نهند از دست و چشم مومنان غایب شود و ویرا در خاک نگذارند و بدوزخ برند رفتم و فرمودم تا خاک
بدر ایشان کشادند در آن خاک اثر عذاب دیدم و هیچ کالبد ویرا ندیدم امیر المؤمنین عمر رضی عنه غلام را آزاد کرد
و انگاه گفت ای ابن مسعود اگر تو نبودی عمر هلاک شده بودی **مسئله** هر زنی که از خانه بیرون آید جهار دیو

مرو بیارایند بشهوة و هر آن امردی که از خانه بیرون آید هفتاد دیو و پری در چشم خلقان بیارایند تا خلق را بواسطه ایشان در ضلالت افکنند معنی چیست که امرد از اهفتاد دیو می آرایند و مرد زنان را چهار از بهر انکه در زنان یک کرده را میل بیشتر نیست و آن کرده مرد اند باز در امردان هم زنان را میل است و هم مرد از اما از جهة اینمعنی چهار دیو زنان را و هفتاد دیو امرد از ا عبد الله بن عمر رضی الله عنه روزی بر در حجره نشسته بود با جمعی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین امرد خوبی بام سر موی پدید آمد عبد الله بن عمر زود برخاست و بحجره در آمد ساعتی توقف کرد آنگاه آواز داد مر جمع صحابه را رضی الله عنهم که این فتنه بر گذشت ایشان گفتند ما چیزی فتنه ندیده ایم گفت این امرد با سر موی گذشت گفتند گذشت چون از حجره بیرون آمد ازوی سوال کردند که در وی چه فتنه بود گفت من نشنیدم از پیغامبر علیه السلام شنیدم که در امردی نگاه کند بحیثیت شهوة یا در گنار گیرد و یا قبله دهد از روی وبال چنان باشد که گوئی هفتاد بار زنا کرد در کعبه با مادر خود و هر که با مادر خود یکبار زنا کند از روی وبال چنان باشد که با هفتاد دختر خانه زنا کرد و هر که با یک دختر خانه زنا کند از روی وبال چنان باشد که با هفتاد زن شوی کرده زنا کرد و هر که با یک زن شوی کرده زنا کند یکبار روی تو به بمیرد چون دیوار در خاک خفتند خدای عزوجل هفتاد دروازه دوزخ در کوروی گشاده کرداند تا از هر دری عقوبت لون لون بوی میرسد نعوذ بالله منها من ذلک **مسئله** لطفه را فشاید ضایع کردن بعضی گفته اند اگر زن رضا دهد بفشاید و اگر رضا ندهد نفشاید اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آنست که نفشاید ضایع کردن قیاس بفرزند و اگر کنیزک وی است شاید ضایع کردن تا مالش ضایع نشود و اگر کنیزک او فرزند اختیار دیرا بود و اگر کنیزک کسی دیگر در عقد وی است بر قول ابو حنیفه رضا خواجه را بود در ضایع کردن آب و بر قول صاحبین رضا مر کنیزک را بود اگر مرد یرا کنیزک است و مر این کنیزک فرزند آورد خواجه را نفی کردن شاید بانی اگر کنیزک زاهد است و خانه باش نشاید نفی کردن و اگر بیرون رونده است نفی کند شاید و باکی نبود و فرزند بهمان حکم بود که مادر را **مسئله** اکسال مختلف است میان مهاجران و انصاریان چون ابی ابن کعب و زید بن ثابت و حذیفة الیمانی رضی الله عنهم اجمعین گفته اند که غسل واجب نشود از مهاجران چون امیر المومنین عمر و کبیر اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفته اند که غسل واجب شود صحابه با یکدیگر مباحثه کردند انصاریان گفتند غسل واجب نمیشود و مهاجران گفتند که غسل واجب میشود و این مسئله در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه واقع شده بود عمر رضی الله عنه از انصاریان سوال کرد که بچه دلیل میگوئید که غسل واجب نمیشود ایشان گفتند که در وقت سهو علیه السلام زنا این فعل در وجود می آمد و ما طهارت میساختیم و در قضای رسول علیه السلام نماز میکذاردیم بر سهو علیه السلام ما را هیچ منع نکرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت که شما واقع خود را با رسول علیه السلام حکایت کرده بودید یا نی ایشان گفتند نی گفت فعل بتمامی فتوی صاحب شریعت است احکام شریعت را نشاید و بکرد او تردد کردن نیست

که فتوی استفتند و بنزدیک او در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها فرستاد و او روایت کرد که ابو موسی اشعری
رضی الله عنه که از بزرگان صحابه بود و بنزدیک او در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها فرستاد و ندا این مسئله از وی
کند ابو موسی الاشعری در آید و گفت یا ام المومنین صحابه را این مسئله مشکل واقع شده است و مرا بخدمت شما فرستاده
اند و شرم میدارم از شما سوال کردن گفت سوال کن چنانکه از مادر و خواهر خود سوال کنی گفت چه گوی در
مسئله که مرد بمیرد یا زنی گفت شود و این حدیث روایت کرد **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
اذا التقی ختانان و توارت الحشفة وجب الغسل انزل او لم ینزل یعنی چون بپیوندد جوان شود و ختنه یعنی حشفه مرد و ختنه زن
و غایب شود سر ذکر واجب شود غسل آب فرود آید یا نیاید ابو موسی الاشعری رضی الله عنه باید دانی این حدیث روایت کرد و محمد
جعفر صادق رضی الله عنه انجا حاضر بود برخواست وی نیز حدیث همین روایت کرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه دره
بر گرفت و گفت هر که بعد ازین گوید که در مسئله اکسال غسل واجب نشود من بزنم دره ادب کنم از امیر المومنین علی
رضی الله عنه سوال کردند که در مسئله اکسال غسل واجب شود یا نی گفت اگر این واقعه کسی را بحرام واقع شود بسنگسار
یا صد تازیانه زدن لازم شود یا نی گفتند شود گفت الله اکبر چون بحرام بود بسنگسار کردن و صد تازیانه زدن لازم
میدارید چرا بحلال چهار من آرد نرخ میدارید و از علماء ما خواجه ابو بکر سعید بلخی رضی الله عنه با انصاریان است که غسل
واجب نشود و محل حلال نشود یا نی ظاهر روایت انست که محل حلال شود و خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است
حلال نشود که مشایخ و صحابه را اختلاف است در صحبت بدون وی از برای انکه من وجه صحبت است و من وجه صحبت نیست
من کل وجه صحبت می باید تا بر شوهر اولی حلال شود **قوله تعالی** فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره
اما ظاهر روایت انست که محل حلال شود از برای انکه چون حکمی از احکام شریعت ثابت میشود و آن غسل است و بحرام حد
لازم میشود و محل نیز حلال شود و مسئله صحبت ملک سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست
باتفاق و صحبت صحیح و عقد فاسد سبب حلالی نیست باتفاق و عقد صحیح و صحبت فاسد سبب حلال است باتفاق و عقد صحیح
و صحبت ناقص سبب حلالی است یا نی این مسئله مختلف است میان مهاجران و انصاریان و جواب قول مهاجر انست
که حلال شود و صحبت ملک آن بود که مردی کنیزک خود را بغلام دیگری داد و زنی داد این کنیزک بر شوی خود و طلاق داد شد
و رد و طلاق بندگان چون سه طلاق از اوست بخانه خواجه رفت و عدت داشت خواجه باوی دخول افتاد این صحبت دیرا
حلال نبود اما وی همین صحبت بر شوی خود حلال نشود که این صحبت ملک است صحبت عقد موقوف آن بود که زنی بر شوی سه
طلاق خود و عدت دارد و غلام یکی را خواهد یا اجارت خواجه وی دخول افتاد این عقد موقوف بود یا اجازت خواجه وی اگر
خواجه اجازت کند عقد بر دخول باز پیاید که دخول افتاد بر شوی خود حلال شود و اگر خواجه تفریق کند فسخ شود و این زن مدان
دخول بر شوی خود حلال نشود که این صحبت بعقد موقوف است و صحبت صحیح و عقد فاسد انبود که مطلقه ثلثه که در عدت عقد

کند یا نی گواه عقد کند این عقد فاسد بود اگر چه بیچاره افتد بدین صحبت بر شوی خود حلال نشود و عقد صحیح و صحبت فاسد اینست
که عقد صحیح افتاده باشد و لیکن در حالهٔ حیض دخول کرد اگر چه این صحبت فاسد است لیکن بر شوی خود حلال شود اما اگر
عقد صحیح و صحبت ناقص افتاد چنانکه خشه ناخشه رسیده باشد و خشفه غایب شد پیش از انکه انزال افتادی ترک او رده بر شوی خود
حلال شود و بنا بر این مسئله مختلف است میان مهاجران و انصاریان و فتوی بر قول مهاجران است که حلال شود و الله اعلم

**باب دوازدهم** در بیان غسل حائض زن از حیض یا از نفاس پاک شد آب غسل نیابد خرید نی بهای آب بر زن بود یا بر شوی
بقول شداد بن حاکم و بصرین یحیی رحمة الله بر زن بود و بر قول فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه بر مرد بود قیاس بر نفقهای دیگر
خواهد ابو الحسن رستغفنی رحمة الله میگوید که اگر صحابی عادت کم ده ست بر مرد بود که وی را بر مباشرت حاجت است و اگر صحابی عادت ده ست
بر زن بود که وی را بر عبادت حاجت است اما طهارت آب نی بالاتفاق بر شوی بود که منجر نفقه بود و اما آب غسل او بر دی از جهت آنکه
بود بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بر مرد بود که لذت مرد او را حاصل آمده ست و بعضی گفته اند بر مرد بود چنانکه طهارت
و این قول درست تر ست **مسئله** اگر صحابی عادت کم ده بر سر ایام پاک شود شوی را بالاتفاق نشاید با وی مباشرت کردن تا غسل نکند
و یا وقت نماز کامل بر وی نگذرد **مسئله** اگر صحابی عادت ده ست پاک شد و وقت خود پیش از غسل مباشرت شاید کردن یا نی بر قول
زفر رحمة الله نشاید و بر قول عمار رحمة الله شاید اما مستحب آنست که نشاید **مسئله** بر صحابی عادتی که در اول ایام خود وقت نماز را نبیند
بیند باید که بنشیند تا اگر وقت نماز دیگر پاکی باید باید که طهارت سازد و آن نماز گذشته را قضا کند و آن نماز وقتی را در وقت گذارد
همچنین باید که هر بار هر گاه که الا بنشیند بنشیند اگر پاکی باید طهارت سازد و نماز گذشته را قضا کند و نماز وقتی را در وقت
گذارد و گمان این چنین زنی شاید اما دوم چون از سه شبانروز در گذرد بعد از آن هر گاه که الا بنشیند بنشیند هر گاه که پاکی بیند
غسل کرده نماز گذشته را قضا کند اما نماز وقتی را در وقت گذارد و گمان این چنین زنی شاید اگر صحابی عادت ده ست پاک
پاک باشد اگر اول وقت نماز ست بنشیند چندانی که غسل و نماز در وقت مستحب گنجد پس انگه نماز در اول وقت گذارد و
بنده دام شود با خر وقت واجب شود و احتمال آنرا دارد که با خر وقت دیر آید اگر نشست دوم
باز نیاید غسل کرده نماز گذارد و اگر در عشره دوم باز آمد بنشیند اگر دوم بر ده قرار گیرد بر ده حیض
بود وی را بدان نماز گذارده ثواب بود و بال نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی اما اگر
دوم از ده در گذرد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله غسل اول وی معتبر بود و نمازهای گذارده
وی روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله غسل اول
معتبر نبود و نماز گذارده وی روا نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی بنا بر این اصل ست که
هر جا باطل فاسد جمع شود ابو یوسف رحمة الله ایام را حیض دارد و بر سر ده غسل فرماید و ختم بر عدد ایام **مسئله** صاحب عادة بین که وی تمام شود بر چه اندک از وقت نماز باقی بود قضا ر آن

نماز بروی بود اگرچه وی در آلایش بود که اعتبار تمام شدن ده روز است نه آلایش بوده وی در یازده تمام شود همان
وقت که دم دیده باشد پیشک از وی مپوسته بوی همچنین سیه در چهار تمام شود و چهار در پنج و پنج در شش و شش در هفت
و هفت در هشت و هشت در نه و نه در ده و ده در یازده تمام شود همان وقت که دم دیده باشد پیشک از وی بپوسته
بوی **مسئله** صاحب عادت کم ده بر عادت خود پاک شد غسل آرد و نماز گذارد و در عشره دوم باز آید بنشیند اگر دم
ازده اندر گذرد و نگیرد بعادت اش غسل اول وی معتبر بود نماز گذارده روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضای بروی بود
اما اگر دم بر ده قرار یافت موقوف بود ببطهر درست یعنی پانزده شبانروز اگر طهر درست دید هر ده حیض بود و بر آن
نماز گذارده ثواب بود و بال نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بروی نبود اما اگر طهر فاسد شود یعنی کم پانزده
شبانروز آلایش دید رد کنیم بعادتش غسل اولش معتبر بود و نماز گذارده روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا بروی
بود بنابران اصل است که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل از حیض و یکی ما بعد از حیض هر صاحب
عادتی که کم از ده بود مدت غسل وی هم از حیض وی بود باجماع اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین و یکی از چند زن
از سه چیز یکی چیز بود و یا غسل آرد یا نماز بروی وام شود یا تیمم یا عیادتی در جای که نیابنده آب بود یا زیان دارد
آب هر کجا پیش یابد کند مراد از ان بعد بود یعنی دوری هر کجا پیشک یابد کند مراد از ان قرب بود یعنی نزدیک تا
اگر مردی مر زن خود را گفت که پیش از فردا تو طلاق در حالهٔ طلاق واقع شود که پیش از فردا این ساعت است و اگر
گوید پیشک از فردا تو طلاق موقوف بود تا بدان جزو آخر شب که مقارن سپیده بود آن ساعت طلاق شود
و پیشک از فردا آن ساعت است و اگر بنده خود را گوید که پیشک از مرگ من آزادی موقوف شود آزاد شدن وی
تا آن زمان که دم خواجه باز آید آنگاه آزاد شود که پیشک از مرگ آن زمان بود و اگر گوید که پیش از مرگ من تو آزاد
و در حال آزاد شود که پیش از مرگ وی این ساعت بود **مسئله** اگر صاحب عادت کم از ده بر عادت خود پیشتر از صبح
پاک شد اگر وقت چندان باقی بود که غسل و تکبیر کند نماز خفتن بروی بود و اگر از بن دو یکی کند قضا نماز خفتن بروی نبود
اگر صاحب عادت ده پیش از صبح پاک شود هر چه اندک از وقت باقی بود قضا نماز خفتن بروی بود **مسئله** صاحب
عادت کم ده بر عادت خود پاک شد پیش از برآمدن آفتاب چنانکه وقت نماز چندانی بود که غسل و نماز در وقت مستحب کند
اگر غسل آرد یا نیارد چون آفتاب برآید بر احکام پاکان ثابت شود و اگر در عدت رجعی بود وطی مراجعت باطل شود و اگر منکوحه بود
صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بروی بود اما قرآن تواند خواندن و نماز توان گذاردن تا آنگاه که غسل نیارد اما اگر پیش
از برآمدن آفتاب پاک شود چنانکه از بن دو یک کند غسل و یا نماز اگر غسل آرد و بر احکام پاکان ثابت شود و اگر در عدت رجعی بود رجعت
مراجعت باطل شود و اگر منکوحه بود صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بروی نبود اما اینجا قرآن تواند خواندن و نماز تواند گذاردن
اما اگر چون که پاک شد آفتاب برآمد و اگر غسل آرد حکم پاکان ثابت شود و اگر غسل نیارد موقوف بود تا نماز وقت نماز دیگر در آید

و نماز پیشین بوی دوام شود و انگاه وی را حکم پاکان ثابت شود و بنا بر همان اصل که گفته آمد که پاکی این مرد از سه چیز یکی بود یا غسل یا دوام نماز یا تیمم باعبادتی جای که نایابنده آب بود و یا زیان دارنده آب صاحب عادت گم کرده بر عادت خود پاک شد نایابنده آب است یا زیان دارنده آب تیمم کرده و بر احکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول محمد و زفر رحمة الله حکم پاکان ثابت شود که تیمم بر قول ایشان قایم مقام غسل است جای که نایابنده آب بود اما بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله تا عبادتی باوی بار نکند حکم پاکان ثابت نشود و چنانکه نماز جنازه و سجده تلاوت و مانند اینها اگر از اینها یاد کرد و بر احکم پاکان ثابت مقصود باجماع صاحب عادت گم کرده بر عادت خویش پاک شد نایابنده آب نیست و زیان دارنده آب نی تیمم کرده نماز جنازه گذارد روا بود زیرا که وی را تیمم می باید کرد که بآن تیمم فریضه تواند گذاردن و وی بدین تیمم نماز فریضه نمی تواند گذاردن لاجرم حکم پاکان ثابت نشود مسئله صاحب عادة گم کرده بر عادت خود پاک شد نایابنده آب مطلق است باب مشکوک غسل آورد حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول مالک و شافعی رحمهما الله حکم پاکان ثابت شود که آب مشکوک بر قول ایشان پاک و پاک کننده است و بر قول علماء ما رحمهم الله جواب تقسیم است یا کست اما در پاک کنندگی وی شک است اگر در حدث رجعی بود گوییم پاک کننده است حکم پاکان ثابت شود و تا حق مراجعت باطل شود اما اگر منکوحه بود گوییم حکم پاکان ثابت نشود که ما را شک است در پاک کنندگی وی تا شوی گرد فراشش نگردد تا فرزند بفراش فاسد نیاید اما چون تیمم باوی یار کند باجماع حکم پاکان ثابت شود مسئله صاحب عادة گم کرده بر عادت خویش پاک شد نایابنده آب مطلق است بنپیندارد غسل آورد بر قول ابوحنیفه رحمة الله حکم پاکان ثابت شود که بنپیندارد آب مطلق است در جای که نایابنده آب مطلق بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله بنپیندارد حکم آب مقید دارد و بر احکم پاکان ثابت نشود اما اگر تیمم باوی یار کند بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله حکم پاکان ثابت شود و بقول ابو یوسف رحمة الله موقوف است تا عبادتی را باوی یار نکند چنانکه نماز گذارد و یا نماز جنازه و یا سجدهٔ تلاوت اگر عبادتی باوی یار کند اجماع حکم پاکان ثابت شود و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه و بر قول ابو یوسف رحمة الله به تیمم باعبادة و بر قول محمد رحمة الله به تیمم قاضی حاکم و خواهر امام شمس الدین حلوانی رحمهم الله و امام ابوعلی نسفی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمة الله می باید که بر احکم پاکان ثابت نشود و بر ای انکه شب دعوة بر میان فعل رسول علیه الصلوة و السلام یعنی بنپیندارد وضو ساخته بود در طهارت بود نه در غسل چنانکه قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمة الله علیه حکم پاکان ثابت شود چه فرق بود میان حدث و حدث جنابت چون در طهارت عامل است در جنابت نیز عامل بود ایشان گفته اند که فرق بسیار است میان حدث و حدث جنابت از برای انکه جنابت قوی تر است از حدث دلیل بر انکه حدث قرآن ظاهر تواند خواندن و در مسجد تواند در آمدن و جنب ظاهر قرآن نتواند خواند و در مسجد نتواند در آمدن پس فرق آمد میان حدث و حدث

حاجت است اظهار روایت آنست که بقیاس قول ابو حنیفه رحمة الله حکم بکافر ثابت شود مسئله سیم این زن مسلمان
و در حیض بوده است حکم بر عادت خویش پاک شده بی آنکه غسل آرد شوی او بادی میتواند شناید کردن از برای آنکه
ایشان را حاجت نیست بادی غسل الماسح علی وقاق رحمة الله گفته است که اگر زن مخاطب نیست مرد مخاطب است باید که بغسل
آرد و همچنان زن مسلمان نباشد بلکه در صدد و ر الصغوة از ابو یوسف روایت است که اگر مردی بگیرک بود نماز دیگر
بادی حول کرد غسل بر گبر مستحب بود و لیکن خواجه را باید که فرماید تا غسل آرد و هر گاه که بالغ شود در اوردن غسل
تاخیر نکند و اگر غسل نیاورد او گنهکار شود همچنان حکم ایشان حکم کافره و حیض صاحب عادة کم ده است بر عادت
خویش پاک شده اسلام آورد و بظاهر روایت غسل بر ایشان مستحب بود اما خواجه امام اجل
سرخسی رحمة الله گفته است که غسل بر ایشان فریضه بود خواجه امام سراج رحمة الله گفته است که غسل جنابت فریضه بود
و از ان بعض مستحب بر عادت و این خلاف در چند مسئله پدید آید که اگر کافره بود در حیض صاحب عادت کم ده بر عادت
خویش پاک شده اسلام آورد و اگر از وقت نماز چندانی باقی است که غسل و نماز در وقت می تواند مستحب اجماع آن نماز بروی
بود و اگر از وقت چندانی باقی است که از ین دو یک میتواند بظاهر روایت این نماز بروی بود و خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است نماز بروی بود مسئله سیم این کافره بود در حیض صاحب عادة کم ده بر عادت خود پاک شده در اخر شب ماه رمضان اسلام
آورد و اگر از وقت چندانی باقی بود که غسل و نیت در وقت مستحب میتواند باجماع آن روزه بروی بود و اگر یکی ازین دو بود
بظاهر روایت بروی بود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است که بروی بود مسئله اگر کافره است در حیض
صاحب عادة کم ده بخست اسلام آورد و انگاه بر عادت خویش پاک شده هر حکمی که در حیض صاحب عادت کم ده را داند
در اینجا هم آن حکم است مسئله زنی است در حیض صاحب عادت کم ده در عدت رجعی است و این حیض سیوم او بود
بر عادت خود پاک شد غسل آورد و روزه گیرد شوی دیگر خواست در عشره دوم باز آمد شوی اول خود را
آمد و باز مراجعت کرد اعتبار مراجعت را بود یا عقد را بود ما گفتیم اگر دم بوده قرار گیرد اعتبار مراجعت را
بود عقد فاسد بود و اگر دم از ده اندر گذشت اعتبار بعقد را بود مراجعت باطل اما اگر این زن در این
عشره که گذشته شود اعتبار عقد را بود یا مراجعت را بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که این مسئله غیر معلوم
ما را معلوم نیست که این دم بوده قرار گرفتی یا نی امام قاضی احمد زاهد رحمة الله علیه این مسئله را فتوی نوشت
و نزدیک خواجه امام اجل مرغینانی بدستاد خواجه امام احمد درین فتوی نگاه کرد و تامل کرد و گفت
فتوی بر ازین نویسید انگاه ان فتوی را نزدیک خواجه امام زاهد فخر رحمة الله بردند و این جواب نوشت
که اعتبار بعقد باشد مراجعت باطل از برای آن معنی که تکوفت نماز پاک می باید و ما اکنون پاکان ثابت
نمیدانیم و لیکن بر انکه روزه نماز دارد روزه میفرمائیم اکنون احتیاط آنست که پاک شود و بادی باز نشیند

طریق اولی بود چون افتوی بدانچه شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله بر دست گرفت اعتبار داشت را بو حنیفه
اول ازبرای آنکه دهم و عشره بهت و صالح حیض را ازبرای آنکه حالی الاول بیقین بهت و باک نیست اعتبار آنرا
بود که مرتبت کرده بود و دلیل بر آنکه دیر ایام نماز نمیفرمایم و روزه نمیدارم و منقطع شدن حیضت مذهبون منقطع
شدن دم است پس اعتبار مراجعت را بود عقد باطل فایده خلاف جائی پدید آید که آن شوی که مراجعت کرده
است کابین بدهد و میراث برد و آنکه عقد کرده است کابین و هدایا نی اگر دخول افتاده باشد کابین بدهد و میراث نبرد
دخول نکرده است چیزی واجب نیاید و چون کابین بهمان نام بود معتبر آنرا که ام بود از اول **باب شروع**
**در بیان غسل نفاس** بدانکه نفاس شخص رحم است تا دام که رحم مشغول بود غسل حاصل نیاید اما چون
رحم فارغ شود و ان الا اینکه بعد فارغ شدن رحم پدید آید آنگاه نفاس بود بخلاف حیض که تا مشغول نبود حیض را
نشاید اما اگر نفاس را یکساعت بیند نفاس را شاید و بر حکمی که در حیض ساعت عادة را دانستی در نفاس صاحب حیض را
همان حکم بود و بر حکمی که صاحب عادة نکرده را دانستی در نفاس صاحب عادة نکرده را همان بود **مسئله** اگر زنی فرزند
آورد و هیچ الا اینش ندید غسل واجب شود و باقی در اجناس ابو العباس ناطقی از ابو علی دقاق رحمة الله روایت است که
غسل واجب نشود از محمد رحمة الله روایت است که غسل واجب نشود و در صلوة خواهر امام اجل خجسته از ابو یوسف رحمة الله
روایت است که غسل واجب نشود و از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که غسل واجب شود و **مسئله واقعات**
خواهر امام زاده فخر رحمة الله علیه حسن نیلوا از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که غسل واجب نشود ابن سماعه از ابو یوسف رحمة الله
روایت میکنند که غسل واجب نشود و در تصحیح این **مسئله** میان بود که بقول ابو حنیفه رحمة الله غسل واجب نشود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله غسل واجب نشود اگر فرزند آورد و ساعتی الا اینش ندید حکم نفاس دارد نمیدانند اگر زنان پاکی دیدند غسل کرده بمجنب
الا اینش زنان میخیزند و پاکی را غسل می آرد تا بجهل شبانروز همین حکم دارد و چون جهل تمام شد غسل آرد اگر بعد از ان الا اینش
بیند هر وقت نخست طهارت کند و نماز گذارد که حکم مستحاضه دارد **مسئله** غسل میت بر قول شافعی رحمة الله علیه سنت است و
بر قول علماء ما رحمهم الله واجب است بعد قول شافعی رحمة الله علیه آنست که آدم صلوات الله علی نبینا و علیه و فات یافت جبرئیل و میکائیل
علیه السلام بیامدند و آب های نورانی بصلهای بهشتی آوردند یکی آب بخت و یکی آدم را شست سوم آب سلمان بیامد تن او را
نماز گذاردند و در لحد نهادند و خاک دفن کردند آنگاه جبرئیل دم زد و او را بانی آدم بنده سنته موتاکم الی یوم القیمة گفتند و فرزندان آدم
مردگان خود را تا روز قیامت در کفنهای آورده بهشت بر تن میکنند و بر آن نماز میگذارند و در لحد می نهند و خاک دفن میکنند
علماء ما رحمهم الله گفته اند که دفن کردن جبرئیل علیه السلام بمن از کرده است که فاطمه رضی الله عنها گفت که جبرئیل علیه السلام
گفت بود پس معلوم شد که کشتن نیز سنت است علماء ما رحمهم الله گفته اند که جبرئیل علیه السلام بی امر پروردگار نبود و امر پروردگار
وجوب تقاضا میکند **فصل غسلها** و سنت است غسل عیدین و غسل عرفه و احرام و عاشورا

که رسول علیه السلام فرموده هر که در روز عاشوره غسل آرد و بر بانوزستر حاصل نیامده باشد که خدای عزوجل همه گناهان
دیرا امرزیده کرده اند و چون خود را بشوید باید که هفت بار آب بگیرد و دست را ترکند و در سر مالد بنیت دفع درد سر
و هر باری که دست بر سر نهد این تسبیح بگوید حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله المنتهی من اعتصم بحبل الله
نجا و من توکل علیه کفی سبحان الله من لم یزل قدیما خدای تعالی آن بنده را از درد سر و شقیقه نگاهدار و مشایخ و علماء
تجربه کرده اند و یافته اند و مراد رسیده اند و الله الهادی و غسل روز آدینه بر قول امام مالک رحمة الله علیه واجب است
و بر قول علماء ما رحمهم الله سنت است و حجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است
که یکی از شما چون نماز آدینه حاضر آید بر شما باید که غسل آرید و امر از رسول علیه الصلوة و السلام واجبی تقاضا کند علماء ما
رحمهم الله گفته اند که سقف مسجد رسول علیه السلام پست بود و کرما کرما حجاز بوده و در ابتداء اسلام صحابه از پوستها بر
بیرسته راجام کردندی جامه ایشان خوی کردندو بوی ناخوش روان شدی رسول علیه السلام فرمود تا غسل آرند تا
ایشان را کراهی نشود و آن بوی ناخوش روان نیاید اما ظاهر روایت آنست که سنت است سنت روز است یا سنت
نماز بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه سنت نماز آدینه است و بر قول حسن زیاد رحمة الله علیه سنت روز آدینه فایده این
خلاف جایی پدید آید که پیش از صبح غسل آرد و بعد از صبح حدث رسید شش طهارت ساخت و نماز آدینه کذارد و با
جماع عمل نکرده باشد و اگر بعد از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه کذارد با جماع عمل کرده بود و اگر بعد از صبح
غسل آرد و لیکن حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه کذارد بر قول حسن زیاد رحمة الله علیه عمل کرده باشد
و بر قول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده باشد و اگر پیش از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه کذارد و بقول
ابو یوسف رحمة الله عمل کرده بود و لیکن بقول حسن زیاد رحمة الله عمل نکرده بود و اگر بعد از نماز آدینه غسل آرد
بقول حسن زیاد عمل کرده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده بود و در ما رونباه از حسن زیاد رحمة الله
روایت است که باید که غسل وقتی آرد که بهمان غسل نماز آدینه کذارد تا بیقین از عهده بیرون آید با جماع عمل
کرده باشد **مسئله** بر زن غسل روز آدینه هست یا نی حسن زیاد میکوید رحمة الله علیه باید که بیارد اما آن
غسل مستحب است **مسئله** اگر زنی و شوئی نا رسیده اند ایشان را دخول افتاد غسل ایشان مستحب بود اگر با طهارت
باشند مرد را طهارت تباه نشود و همان اندام خود را بشوید بسنده بود و زن را طهارت تباه شود و اگر مرد بالغ است و زن
نا رسیده بر مرد غسل فریضه بود و بر زن مستحب و اگر مرد نا رسیده و زن بالغه بر زن غسل فریضه بود و بر مرد مستحب است و اگر مرد
مسلمان است و بالغ و زن ترسا یا جهود غسل بر مرد فریضه بود و بر زن بسیج نی و لیکن بغباید شش تا غسل آرد تا اگر
مسلمان شود عادت کرده بود غسل آوردن را و اگر شوهر نارسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل فریضه بود
و بر زن بسیج بود و اگر شوهر نارسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل مستحب بود و بر زن بسیج بود **مسئله** چهار با غسل باید

نیز مستحب است یکی غسل شب بیست و دوم غسل شب عاشورا سیوم غسل غسال چون از غسل میت فارغ شود چهارم غسل بعد از
حجامت این چهار غسل مستحب است **مسئله** علامت رسیده شدن دختران یکی از چهار چیز است حیض است و حمل و
احتلام و بسال و علامت رسیده شدن پسران نیز از یکی چهار چیز است خواب چند یا آب چند یا مکس از وی بار گیرد یا
بسال رسیده باشد و اگر از ایشان این چیز ها ظاهر نشده است غسل ایشان فریضه نیست و اگر بسال رسیده شده اند
غسل ایشان مستحب است چون دختران را پانزده سال تمام شود و در شمار نزده در آیند بر قول صاحبیه حکم رسیدگی ثابت شود و بر
نیز بر قول ایشان حکم همین است اما بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه دختر را هفده سال تمام شود و پنجده در آیند حکم رسیدگی ثابت شود
و پسر را نیز بانزده تمام شود و نوزده در آید حکم رسیدگی ثابت شود و بروایت شرح طحاوی نوزده سال تمام شود و بیستم در آید حکم رسیدگی
ثابت شود کافری یا جنب مسلمان آورد یا زنی کافره از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد بعد از ان مسلمان آورد غسل بر ایشان
فریضه بود بانی خواجه امام حسن رحمة الله علیه میگوید کر فریضه بود غسل بر ایشان خواجه امام منهاج رحمة الله میگوید غسل جنب
فریضه بود و غسل حائض و نفسا مستحب و اگر مردی دیوانه است و زن بیهوش و بالغه غسل بر زن فریضه بود و بر مرد هیچ نبود
**مسئله** جنب را بلید نشاید کفتن آورده اند که حذیفه رضی الله عنه رسول علیه الصلوة والسلام را پیش آمد رسول علیه
السلام بروی سلام کفت حذیفه رضی الله عنه جواب سلام باز کفت رسول علیه السلام خواست تا دست حذیفه بگیرد حذیفه رضی الله عنه
دست در کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه داشت بر من که دست از من کبا بکشیدی کفت یا رسول الله من جنب ام
رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود المومن لا ینجس رسول علیه السلام کفت مومن نجس نبود و سنت سلام آن بود
که کلان بر خورد بر سلام کند بر شهری بر دستانی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بلی بر کنیز ک و ایستاده بر نشاکه و نواکر بر درویش
انکه مجاه و نعمت بیشتر بود سلام بروی پیشه بود که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که من این وقت از نزدیکان
آموختم که شب معراج حق سبحانه و تعالی بیکام دلی زبان دلی لب دلی دهان نخست بر من سلام کفت که السلام علیک
یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته و دیکر باید دانستن که هیچکس در سلام کفتن بر پیغامبر علیه السلام سبقت نتوانست کردن
زیرا انکه از اخلاق شریفه پیغامبر علیه السلام این تواضع میکرد و امامان روایت دیکر همچنین مذکور است
روزی رسول علیه الصلوة والسلام بصحرا بیرون آمده بود حذیفه رضی الله عنه کیر زده بود حذیفه رضی الله عنه خود را
کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه داشت بر من کفت یا رسول الله من جنب ام رسول علیه الصلوة والسلام
کفت سبحان الله المومن لا ینجس ناپاکیست خدایرا بکه کفته ام که مومن نجس نبود پس معلوم شد
که مومن را نجس نشاید کفتن **مسئله** جنب را چیزی شاید خوردن یا نی عبد الله عباس رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة
والسلام سوال کرد که یا رسول الله جنب را چیزی خوردن شاید یا نی رسول علیه السلام این حدیث فرمود قال
النبی علیه الصلوة والسلام توضا وکل و اشرب کفت الهایت سازد بخور و بیاشام و مراد از ان الهایت وضو

دندان نشستن است تا جنابت از بن هر دو ساقط شود و امام **صلوة** خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است
که سبب درویشی دین و دنیا چند چیز است بگاه خفتن و بیگاه خواستن و شب جاروفتن و با خرقه جای روفتن و خاک
روبه و خاکستر آتش در خانه توده کردن و نان ریزه را خوار داشتن و پوست سیر و پیاز سوختن **قال** علیه الصلوة
والسلام کرموا الخبز فانه برکت السماء والارض هر که نان ریزه را برداره و بسم الله گوید و بخورد خدای عزوجل او را از
آتش دوزخ آزاد کند **قال** علیه السلام من اکل من الکسکسان لم یقصر فی الجنة و نماز از وقت بردن و دیر دیدن بنام
خواندن و دستار بستن نشسته و از پای استاده پوشیدن و جائی که طهارت سازد آنجا بول انداختن و دست
در رویا در جامه خشک کردن و در جنابت چیزی خوردن و شب برهنه بر خواستن و بر آستانه نشستن **قال** النبی علیه
الصلوة والسلام من جلس علی اسکفة باب فلینظر الی الهم فی سبعة ایام رسول علیه السلام فرموده است که هر که بر آستانه
بنشیند گو باش منتظر مرگ می را هفت روز یعنی غمی را **مسئله** شب برهنه نشاید بر خاستن خاصه بشب چهار
شنبه که رسول علیه السلام در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چنین فرموده است **قال** النبی صلی الله علیه وآله
وسلم یا علی ایاک وان تقوم لیلة الاربع حافیا عریانا فانه ما یقوم احد عریانا لیلة الاربعاء الا ضرب الشیطان علی طهره
فمنه الخلل وفساد البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که شب چهار شنبه برهنه برخیزی که هر که شب چهار
شنبه برهنه برخیزد بوزخم بر پشت انگشت نهد که خلل و فساد از آن بود و عقل از وی زایل شود چنانکه در آن روز هیچ سخن
دینی فهم نکند و نیز خواند که سخن دنیا فهم کند و دیگر در جای استاده بول انداختن این جمله که مذکور شده در ویشی آرد و ما جمله
خصلت است هر که آنرا نگاه دارد هرگز درویش نشود و **قال** علیه الصلوة والسلام من واظب علی اربع خصال لم یفتقر
قط الوضوء قبل وجوبه وقت الصلوة وترک کلام الدنیا بعد الوتر والحوقلة فی المسجد قبل الاذان والقیام قبل الصبح
**مسئله** مرجنب را جمله دعا ها شاید خواندن چنانکه کلمه شهادت و تکبیر و کورنش و جواب بانگ نماز همان که مؤذن
گوید جل جلاله و صلوات بر رسول علیه الصلوة والسلام این همه شاید کفتن و اگر نگوید گناه شود و در شرح طحاوی
از مجید رحمة الله علیه روایت است که جنب و حایض و نفساء را فشاید که اللهم استعینک خواند بر آنکه در وی شبهه قرآن است
و قرآن آنکه و بسیار نشاید خواندن بر قول علماء ما رحمهم الله اما بر قول مالک رحمة الله تعالی کم آیتی شاید خواندن و از مالک
رحمة الله تعالی علیه روایة آمده است قرآن شاید خواندن که نبود در هیچ حال از ذکر ممنوع نیست جنب را قرآن خواندن
پاکی نبود بسم الله الرحمن الرحیم شاید کفتن یا نی بر قول شافعی رحمة الله علیه نشاید که آیتی تمام دارد و بر قول علماء ما رحمهم الله
تمام نیست تا از نجا نخواند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم خلف ابوب رحمة الله علیه کفته است که همه حال جنب را نشاید
که بسم الله کفتن و لیکن بر آنکه اگر کسی قرآن را ختم کند و بر سر سورتها بسم الله الرحمن الرحیم نگوید صد و چهارده آیة از
قرآن مانده باشد باین دلیل و یکند که وی تا شافعی بار است که آیة تمام میدارد و بر قول علماء ما رحمهم الله ابتدا کار با

شاید کرد بسم الله الرحمن الرحیم گوید رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کاری که با غاز وی بسم الله نکنند
آن کار جزء ناقص و ناتمام بود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال لم یبدء بذکر بسم الله تعالی فهو ابتر و گرچی
رحمة الله قیاس کرده است حایض را بجنب همچنانکه قرآن خواندن جنب را اندک و بسیار نشاید حایض را نیز نشاید
خواندن طحاوی رحمة الله علیه گفته است که فرق است میان حایض و جنب از برای آنکه زمان ایشان
معلوم کودکان باشند و ایشانرا بتعلم نارسیده کان حاجت آید و ایشان عاجز آیند از پاکی خود دلیل بر آنکه یکی را
جنابت رسید و غسل آورد حکم پاکان ثابت شود و برادر اگر نا بینده آب بود تیمم کند حکم پاکان ثابت شود و اگر
حایض هر ماهه وی زیادت نرود و برآید تا ایام وی بسر نشود و بر احکم پاکان ثابت نشود پس فرق آمد میان
جنب و حایض پس ایشانرا کم از آنی شاید خواندن الا جنب را نشاید خواندن چنانکه خواندن نشاید بدون
هم نشاید **قوله تعالی** لا یمسه الا المطهرون اگر مصحف در خریطه بود کرفتن شاید یا نی بقول علماء ما رحمهم الله
شاید سودن و از شافعی دو روایت است یکروایه شاید و یکروایت نشاید درست تر آنست که نشاید
و نوشتن قرآن جنب و حایض و نفسا را شاید یا نی در **صدور** الصلوة از ابو یوسف رحمة الله تعالی روایت است
که لوح را از خود جدا نهد و کاغذی بدست آرد و یا خرقه بدست بچد و کم از آنی نویسد شاید و بقول امام محمد رحمة الله نشاید
اگر مصحف با جلد است و شیرازه ناکرده است اجماع شاید بسودن و اگر جلد و شیرازه کرده است شاید یا نی خواجه امام علی
بزدوی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بسودن قاضی امام علی استیجابی رحمة الله گفته است که شاید بسودن و اگر طوماری
بود در غلاف و اگر کاواک بود و جنبان باجماع شاید داشتن و اگر شقت کرفته است خواجه امام علی بزدوی رحمة الله
گفته است که نشاید قاضی امام علی استیجابی رحمة الله گفته است که شاید **مسئله** کافر جنب را اتفاق است که مصحف
نشاید بسودن بقول امام ابو یوسف رحمة الله از راه کفر و بقول محمد رحمة الله از راه جنابت و حجه قول محمد آنست که امیر
المومنین عمر رضی الله عنه در وقت که هنوز اسلام نیاورده بود شمشیر بر کرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام را هلاک کند در راه
کذرش در حجره خواهر افتادش و خواهرش اسلام آورده بود و سوره طه میخواند امیر المومنین عمر در آمد تا به بیند که تا چیست خواند سوال کرد
و کفت چه میخوانی کفت این کتابیست که بر محمد علیه السلام نازل شده است کفت بمن ده تا به بینم خواهرش کفت نرا نشاید بر کرفتن
بر نخست غسل بیار تا بتو دهم رفت و غسل آورد و بیامد آنکاه خواهرش کتاب را بوی داد پس معلوم شد که از راه جنابت نشاید
ابو یوسف رحمة الله کفته است که غسل ایشانرا اعتباری نیست و دلیل بر آنکه اگر کافری جنب اسلام آرد و غسل وی مستحب بود
پس معلوم شد که از راه کفر نشاید بسودن نه از راه جنابت اگر درکیسیم است اگر کاواک است و جنبان باجماع شاید بسودن اگر شقت کرفته
است خواجه امام علی بزدوی رحمة الله گفته است که بسودن نشاید خواجه امام علی استیجابی رحمة الله گفته است که بسودن شاید اگر در می بود بر روی
آنی نوشته اند یا کلمه شهادة نوشته اند اجماع است که محدث و جنب و حایض و نفسا را نشاید کرفتن اگر آنی نیست کلمه است شاید یا نی

بروایتی مبسوط نشاید و این اخبار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله است و روایت جامع الصغیر آنست که نشاید و از محمد رحمة الله
روایت است که بهتر آنست که نشاید که جنابت از دهن شما قطره است و بسیل بسیار که اعضای دیگر را آب بسیار
رسد آن را آب نرساند از عهده جنابت بیرون آید و بزرگان پیشین در استعمال آب و کاهلی و تکاهل و تساهل
و کار دنیا که ایشان را حاجت بود سستی و کسی نرم آوردی ایشان آن کاف را در دست آوردندی و آنگاه آن نرم
کردندی و اگر ایشان را کسی نرم بدل نامزد آوردی و مکر و زندی و کار دادندی و آنگاه آن نرم را با کار دیرندی
و در آب انداختندی تا بفراموشی بکسی دیگر ندهند و اگر هر کسی در آن چوی چیزی جوید بیابد و منفعت گیرد از بهر آن
راه خدای و عمارت دین چنین عملها کرده اند و در رضاء خدای عز و جل مانده تا کار با ستین گیرد و شاید بانی بعضی گفته اند که
نشاید اما ظاهر روایت آنست که نشاید که استین چیزی است از وی اما اگر خطر طلاک میدارد چنانکه کسی دیگر زنی را بنکاح
یا دوایی افتد یا در آتش می افتد اکنون شاید که بکیرد **مسئله** در خانه که مصحف بود نشاید خفتن باید که مصحف
در خانه دیگر نهند یا او بیرون و اگر خانه یکی از پیش نیست باری زیر سر او نیرند **حکایت** آورده اند که ارسلان خان
غازی رحمة الله با حشم خود در شکار رفته بود و از حشم جدا افتاد بدیهی در آمد خواجه آن دیه را بر انداخت بخانه خود فرود
آورد و طعام که بود پیش او نهاد چون از طعام خوردن فارغ شدند و برادر خانه جای کردند چون بدان خانه اندر آمد مصحفی
و منکاه او بخانه از برای تعظیم آن مصحف را کوزه آب خواست و مصلی تا در آن شب حق تعالی را عبادت کرد چون
روز شد خواجه آن دیه را زودی سوال کرد که دوش هیچ بناسودی گفت چگونه خفتمی چون در من خانه مصحف بود خواجه گفت
مرا خیره میکنید تا من مصحف را از بن خانه بیرون بردمی گفت عظیم زلی بودی که بخانه در آیم و در آن خانه مصحف بود و من فرو نیایم
مصحف را بیرون برند و امام اعظم رضی الله عنه هر گز در بازاری که کاغذ فروشند بپهلوی آن بازار نرفتی و این تعظیم
مسلمانست **حیرت الفقها** و حجة الفضلا است آورده اند که خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است
سی وقتی که محدث بودی بیمار و اورا ان بر نکند شتمی و فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه گفته است که اگر قطار شتران
کاغذ بود و بر آن آخرین مصحف بود و من خدمت باشم مهمات سه را اول بالکیرم و امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است
که اگر قطار شتران بود یکی بر این سر و دیگر بر آن سر و بدیه و بشتر آخرین مصحف بود من محدث باشم مهمات سه را اول بالکیرم خواجه
ابو منصور ماتریدی رحمة الله گفته است وقتی که من محدث بودی بسیار بنکند شتمی که جمازها را کاغذ انجا نزدیک است **مسئله**
اگر کسی را جیب سیم بود نشاید بقدر حاجت خود بردن و اگر بر بند سیم بود نشاید باشتن و اگر زر در دست بود نشاید
و باشتن اما اگر زر زینه بود و کار است بود **مسئله** اگر انگشتری بود و بر وی کلمه نوشته است نشاید در وقت استنجا
استنجا در انگشت و شتن کراهیت بود و اگر کلمه نیست حرف است نوشته بعضی گفته اند که مکی بود اما ظاهر روایت آنست
که بهم نشاید دلیل با نکه خواجه امام عمر نسفی رحمة الله علیه بشبهد رقم بن عباس رضی الله عنهم بر آمد دید که نگارین بخاتم او بود

یعنی هدف دبران نام ابوجهل نوشته بود مدتی اندیشیدند نجم الدین عمر ایشان را منع کرد که ایشان
را چرا نوشته اید ایشان گفتند که نام ابوجهل است نجم الدین ابو عمر رحمة الله گفت که اعتبار نام رانیست اعتبار
راست دلیل بر آنکه بدبان نام پروردگار و نام رسول علیه السلام توان نوشتن پس معلوم آمد که اعتبار حروف راست علما باکبر روزگار
تا کجا رعایت کرده اند و کار دین و شرع محمدی را تعظیم نیکو اورده اند مسئله کافر اندر مسجد آمد شاید یا نه بیانی بقول علما رحمهم الله
شاید بقول شافعی رحمة الله نشاید حجة قول شافعی رحمة الله آنست که خدای عزوجل فرموده است قوله تعالی انما المشرکون
نجس انما علما رحمهم الله گفته اند که مراد از ان نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر دلیل ایشان دلیل آنکه بسیار
خورد و ایشان پاک است و خوی ایشان پاک و با جامه ایشان نماز رواست و اگر ایشان دست در اب اندک و آرند
ان اب نجس نشود و چون بر دست ایشان نجاست حقیقی نبود پس معلوم آمد که ایشان را بمسجد شاید اندر آمدن
دلیل بر آنکه رسول الله علیه الصلوة والسلام در مسجد نشسته بود دی که جهودان آمدندی و از رسول در مسجد سوالها کردندی
و رسول علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی از در آمدن مسجد و از اطراف مدینه ترسایان
آمدندی و مسجد در آمدندی و با رسول علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی از در آمدن مسجد
از ینجاست که علماء بخارا و سمرقند رباط ساختند تا عمارت مسجد ها را مغان و مجوسیان کنند پس معلوم آمد که مراد
ازان نجاست اعتقاد ایشان است نی نجاست ظاهر اما مسئله جنب را در مسجد شاید در آمدن یا نی بقول
علماء ما رحمهم الله نشاید در آمدن از شافعی رحمة الله دو روایت است دیگر روایت شاید دیگر روایت
نی و اگر در مسجد راه گذر بود بقول شافعی شاید که از یک طرف در آید و بطرف دیگر بیرون رود و اگر مسجد راه گذر نیست
باعلماء راست که نشاید و بر قول علماء ما رحمهم الله بهمه حالها نشاید از برای انکه دی مخاطب است باد امر کی به
اوردن غسل و دیگر پاک داشتن زمین مسجد اما اگر در مسجد اب است و دی باب حاجتمند است تا غسل آورد باید که تیمم
را خیر ماید تا اندر آید و اب بیرون اورد و بوی دهد تا غسل آرد و اگر کسی نیست که امر کند باید که تیمم کند و انگاه مسجد اندر
آید تا ان مقدار که به بیرون اوردن اب دیر تا خیر نشود و بر هیکار نشود و اگر در مسجد اب روان است یا حوض است
در انها غسل آرد و طهارت سازد پاکی بود اما بر لب حوض و جوی آنجا نشاید کردن که لب حوض و جوی که در مسجد است
حکم زمین مسجد دارد و اب استنجا باید است و امر است از حق سبحانه و تعالی بپاکداشتن زمین مسجد قوله تعالی ان طهرا
بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود و هذا این امر در خانه کعبه است اما فیما این زمین همه مسجد ها را پاکداشتن فریضه
مسئله اگر مسلمان در مسجد بخواب رود و احتلام افتد تن چه تدبیر کند علماء گفته اند که اگر در مسجد گذرگاه نبود باشد
وی بر هیکار نزدیک است باید که بسکتر بیرون رود اگر در مسجد دستها باشد که بانجا نرسد تیمم کند تا ان مقدار که در مسجد نرود وقت شود نماز
نشود مسئله اگر جنب آب نیابد مان خود در مسجد شاید که در زمین گاه زمین را رفاکرد و مانند انها اب بجامه چه حکم شود و

این مسئله ازین چند وجه خالی نیست اگر دهان نشسته بود و آب فو کرفته و در جامه دمیده اتفاق آب پاک بود و جامه پاک
بود و اگر دهان نشسته باشد و آب به نیت دهان شستن در آورده باشد و در جامه دمیده اتفاق آب مستعمل بود و
جامه مستعمل اگر دهان نشسته نیست و نیت دهان شستن نی و آب در دهان آورد و در جامه دمید اختلاف مشایخ است
قاضی استیجابی رحمه الله کفته است که آب مستعمل بود و جامه نیز مستعمل قیاس قول ابوحنیفه رح که اسقاط فرض نافتم اما سید امام
ابوشجاع رحمه الله تعالی کفته است که آب پاک بود و جامه پاک قیاس قول محمد رحمة الله علیه ازبرای آنکه قربت نیست
و بعضی از آدمیان را دهان آلت است چنانکه مار را دست تا اکر کوزه آب در خم آب فرو افتد یا بنکان کرمابه در آخور را
افتد چنبی دست در آرد و برآرد و چون بر دست وی نجاست حقیقی نبود آب خم و کرمابه پاک بود و دست پاک قیاس مسئله
چاه که چنبی استنجا کرد و آب دهان وینی کرد و بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خود و دلو و رسن برآورد آب پاک
بود و هم و پاک و دلو و رسن و چاه پاک چون و برابر اندامش نجاست حقیقی نیست جوابی که سید امام ابوشجاع کفت
پیش قاضی امام علی استیجابی کفتند وی کفت که سید امام ابوشجاع فقیه تر است و شما کردان وی زیرک تر ما کران را
پلید داریم چرخ شود و در چرخ کازران و در چرخ رفاکران و مانند اینها که در شب بر خیزند و در جنابت بوده اند و ایشان را
باب و میدان حاجت بود چنانکه دیکران را دست آلت است ایشان را دهان آلت است جوابی که قاضی امام علی استیجابی
کفته است قیاس قول ابوحنیفه رحمة الله علیه کفته است که اسقاط فرض نافتم و جوابی که ابوشجاع کفته قیاس قول محمد رحمة الله کفته که
نیت قربت نیست **مسئله** جنب آب در دهان آورد و بر دست ریخت و شست پاک شود یا نه در عیون از ابو یوسف رحمة الله
روایت است که نجاست عینی را برداردا ما نجاست حکمی را بنداردکه مستعمل کوئیم مقید کوئیم در حق نجاست عامل بود اما در حق
طهارت نی و محمد رحمة الله تعالی کفته است که چون در حق نجاست عامل است در حق طهارت نیز عامل بود چه فرق بود میان جنابت
و جنابت فایده این خلاف جائی پدید آید که اعضا دیکر را آب رساند و این دستها را آب نرساند بقول امام محمد رحمة الله از عهده فرض
بیرون آید و بقول ابو یوسف رحمة الله بیرون نیاید **مسئله** جنب تا چند غسل آرد بر بکار شود یا نی اکر بکوقت نماز بر کذارد
بر بکار شود و اکر بکوقت نماز نکذارد بر بکار نشود که روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقتی بود وی
که رسول علیه الصلوة والسلام با غسل حاجت بودی بر فور غسل آوردی و وقتی بودی که کرد هزینه چره برآمدی و آنکاه باز نشستی
غسل آوردی و این هر دو که کرد از برای تعلیم امت کرد **مسئله** ترتیب غسل رسول علیه السلام آن بود که روایت میکند میمونه
عایشه و ام سلمه رضی الله تعالی عنهن که وقتی رسول علیه السلام غسل جنابت آمدی آب جام بدست چپ کرفتی و بر دست راست بخست
آب ریختی و دست راست را شستی و باز آن آب جام بدست راست کرفتی و بر دست چپ ریختی و دست چپ را شستی آنکاه باز آب جام بدست راست
کرفتی و استنجا کردی بعد از آن وضوء کردی وقتی که روزه دار نبودی وقتی که روزه دار بودی استنجا بست کردی آنکاه دست بر زمین مالیدی
تا آن ریح نماندی و خود آن ریح نبودی که آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی که بوی مشک روان شدی

وزمین آبرا بخود دی امارا برای تعلیم امت راگردی بسبب انکه آب دردهان وبنی گردی وروی بشسته وستهارا تا آرنج
با رنج شستی ومسح سر کشیدی وقدمهارا بشستی وبقیت آب را فرو ریختی این بود ترتیب غسل رسول علیه الصلوات
والسلام اگر یکی از مارا بغسل حاجت آید باید که نخست آن دست را بشوید که بروی نجاست بود واگر آب بر دست ریزد
ودست در دست مالد هر دو دست پلید شوند بدست پلید دست آب جام راگیرد دو دسته آب جام نیز پلید شود طحاوی و
رحمة الله علیه گفته است که سه بار دست را بشوید وهر باری که دسته آب جام گیرد همانجا گیرد که بار اول گرفته است دسته جام
نیز پاک شود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است که وای بار اول سه بار دیگر دست را بشوید وهمانجا را بگیرد که بار
اول گرفته باشد پاک شود واین همه جای بود که آب خورده بود یا دسته غرالی بود که آن آب پلید را بباطن نبرد اما
اگر آب جام نوباشد یا غرالی بود تفشانی که آب پلید را بباطن برد بقول محمد رحمة الله پیش نشستن پاک نشود واگر خواهد
تا بدین بلا مبتلا نشود باید که آب بدهان اندر آرد ودهان را بشوید واین آب را بیرون اندازد وآب لوکیره بر دست ریزد
ودستهارا بشوید وانگاه استنجا کند بدست وقتی که روزه دار نباشد واگر روزه دار بود استنجا نکند واگر کند روزه تباه
شود وبانی خواجه امام شمس حلوائی رح مطلق گفته که روزه تباه شود که در اجناس ابو العباس ناطقی رحمة الله آورده است که از شیخ
ابو القاسم صفار رحمة الله سوال کردند گفت که روزه تباه شود واین بروایت در جمع الجوامع ابو العباس رحمة الله علیه
فقیه مسعود رحمة الله که جمع کننده این مسایل است این مسئله را از خواجه امام احمد برغزی رحمة الله سوال کرد گفت تا بمقام حقنه
نرسد روزه تباه نشود خواجه ابو الحسن رستغنی رحمة الله مطلق گفته است که روزه تباه نشود خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است که
گذشتهای اجاب بر قول خواجه ابو الحسن رستغنی رحمة الله گوییم که روزه تباه نشود تا آن روز نامسلمان در قید نارواهی نه افتد و
آینده نا را جواب بر قول خواجه امام شمس الائمة الحلوائی رحمة الله گوییم که روزه تباه شود تا مومن در کار خود احتیاط کند تا روزنا
پیش در قید نارواهی نه افتد وبکی از بزرگان بخارا گفته است که من سی شب ماه رمضان همه شبها استنجا بسنگ کردمی تا روزنا
من در قید نارواهی نیفتد اگر روزه دار پرده نهد یا حقنه ریزد یا تفاق روزه تباه شود قضا واجب آید کفارة نی وغسل واجب
نشود یا تفاق واگر با طهارت بود طهارت وی تباه شود بانی امام محمد رحمة الله چنین یکو کرده است که اگر محقنه بر شود طهارت تباه شود
واگر محقنه تر نشود طهارت باقی بود اگر مردی روزه دار در حلیل روغن اندازد بقول ابو حنیفه رحمة الله روزه تباه نشود بقول
ابو یوسف رحمة الله تعالی روزه تباه شود امام محمد رحمة الله درین مسئله احتیاط است بیکروایة با ابو حنیفه است رحمة الله کفروزه تباه نشود وبیکروایة با ابو
یوسف است که روزه تباه شود واین مسئله از غلب است از نقونی وظن ابو یوسف رحمة الله آنست که بچنان کین بول بیرون می آید روغن نیز اندر آید
ابو حنیفه رحمة الله گفته است که خداوند عز وجل اندام مرد را خم اندر خم آفریده است بر شتان خیم وآن بول که بیرون می آید بطریق
تشیع بیرون می آید بچنانکه خوی امکان آمدن دارد امکان باز آمدن ندارد واین همه حکم جای بود که از در آمدن بهیچ حس
نیابد اما اگر حس بیابد که اندر آمد ابو حنیفه ومحمد با ابو یوسف اندک روزه تباه میشود واگر حس نیافت که در نیامد

دران مقام ابو یوسف و محمد رحمة الله با ابو حنیفه رحمة الله متفق اند که روزه تباه نشود و اگر از روزه تباه باز
ایدحکمش چیست فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته که طهارة تباه نشود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است
که چون طهارت تباه نشود دان روزه پاک بود تا هر چند بر جامه بسد روائی نماز را نذارد قال و راب و لمن و مبنی
سبالغت باید نمود تا مبادا که روزه نباشد بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة و السلام بالغ
فی المضمضة و الاستنشاق الا ان تکون صائما پس معلوم شد که روزه دار را مبالغت کردن رخصت
و مر غیر روزه دار را سنت است و غرغره کردن همه حالها می فریضه نیست همین که آب بدهان گرفت سنت
بود و اگر غرغره کرد و آب بحلق نرفت اتفاق روزه تباه نشود و اگر بحلق فرفت مالک محمد مقاتل رازی رحمة
الله گفته است که اگرچه بخطا و یا نسیان بود روزه تباه شود که حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة و السلام اذا
صایدخل الوضوء اما یخرج رسول الله علیه السلام فرمود که طهارت بدرون آمدن چیزی تباه شود روزه و در آمدن اندرون چیزی
تباه شود بقول شافعی رحمة الله هرچه بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود و این اینهای اشتباه را در روایت سکند که اگر طهارت از سر
فریضه میبرد روزه تباه شود اما اگر از برای سنت و تطوع سازد روزه تباه شود و بعضی از مشایخ رحمة الله علیه گفته
اند که اگر آب دلست روزه تباه نشود و اگر آب دوم سیوم است روزه تباه شود اما ظاهر روایت ان است که اگر روزه را
یاد سیدار روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی و لیکن باقی روز خاموش باشیدن لازم آید و اگر روزه را یاد
ندارد روزه تباه نشود که معنی آن خوردن بفراموشی بود و خوردن فراموشی روزه تباه نشود دلیل بر انکه سهو بیل
و فتوی صاحب بشر علیه السلام اعرابی از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله روزه دار بود طعام و شراب
خورد م بفراموشی رسول علیه السلام فرمود تم علی صومک فانما اطعمک الله و سقاک رسول علیه السلام فرمود
که تمام کن روزه را که خدای عزوجل ترا طعام داد و شراب داد سوال جنب آخر از آب دان وی نهایت دارد
بانی بنگریم که اگر آب بیدعت خورده بود از دان نهایت دارد و اب مستعمل خورده بود اگر آب بسنت خورده بود آن اب دانش
نهایت ندارد و آب پاک خورده بود و علماء گفته اند که اب بسنت باید خوردن بیدعت نی که رسول علیه السلام نهی فرموده است از
آب بیدعت خوردن قال النبی علیه السلام مصوا الماء مصا و لا تعنفوه عنا فان الکباد من العنف فرمود رسول علیه السلام که
آب اندر دهان خورید بیکبار نخورید که بیشتر درد جگر از خوردن آب بیدعت بود بسنت آب خوردن رسول علیه السلام آنرا بود که
که کوزه بود فراخ سر رسول علیه السلام بر گرفتی و در وی نگاه کردی و بسم الله کردی و بر دهان نهادی و باره بمزیدی و از
دهان بر گرفتی و الحمد لله گفتی و باز بر نهادی و باز بمزیدی همچنین تا سه بار این بود سنت آب خوردن
رسول علیه السلام اگر مسلمانی از ضعفان چیزی کرده باشد راه بی آب ما نشر رفت و روزه تباه شدن و در رمضان احتیاط آنست که روزه
تباه شود قضا واجب آید کفارت نی اما اگر راه دما نشر بحلق فرفت روزه تباه شود قضا واجب آید کفارت نی

لیکن باقی روزه خاموش باشیدن لازم آید و اگر از راه کوشش آب بدماغ رود حکم چیست بظاهر روایت روزه تباه شود و جوهر
امام حسام شهید رحمة الله در جامع الصغیر خویش گفته است که روزه تباه نشود بر خلاف روی که در روی عن اصطاخ
دماغ است وی بعمد آب بود در روزه تباه شود اما از آب ضرر دماغ است وی بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود اما ظاهر روایت
آنست که بهر دو صورت یعنی عمداً و فراموشی روزه تباه شود قضا واجب آید کفارت نی و باقی روزه خاموش باشیدن
لازم آید **مسئله** چون مسلمانی آب در دهان وی کند و وی بشنود و دستهای بشوید تا آنچ بآب مسح کرده شد
باقی ظاهر روایت آنست که نگفته حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است ابن شجاع رحمة الله گفته است که
خلال ناف کردن مستحب است و محمد حسن زیاد رحمة الله گفته است که اهل پرده را محال پرده خلال کردن مستحب است اما بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله نشاید که آلایش زیادت شود و اگر حلقه است و یا انگشتری انها را گردانیدن شرط بود و باقی محمد رحمه الله
گفته است که گردانیدن شرط نیست که آب چربی بغایت لطیف است خود در آید فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است این جایی
بود که حلقه گران بود و انگشتری فراخ که آب اندر آید اما اگر شفت گرفته باشد و زیر آنها جنابت یقین بود و در آمدن
آب بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و پس باید که بگرداند تا یقین از عهده بیرون آید **مسئله** خواجه امام اجل
سرخسی رحمة الله از بعضی مشایخ رحمهم الله روایت است که اگر مسلمانی را حدث رسید و جنابت رسید باید که طهارت بسازد
از برای حدث را وضو آید از برای جنابت را اما بقول شافعی رحمة الله است که وی ترتیب در طهارت فریضه نیارد اما بر قول
علماء ما رحمهم الله حدث در حدث مداخل پذیرد تا اگر یکی را حدث رسد و جنابت رسد و روز آدینه باشد باید بار و زعرفه باشد باید بار و زعید بن
باشد چون یکی غسل آرد از عهده حدث و جنابت و غسل از روز ما بیرون آید و هم **مسئله** خواجه اجل سرخسی رحمة الله
از بعضی مشایخ رحمة الله روایت است که موی زواید را تا فتن شرط است سه بار چنانکه جامه را اما ظاهر روایت آنست
که شرط نیست که چون آب بجمله موی رسید بسنده است دلیل بر سؤال ام سلمه رضی الله عنها و فتوی صاحب شریعت علیه السلام
که ام سلمه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سؤال کرد یا رسول الله موی زواید را تر کردن و تا فتن شرط است یا نی رسول
علیه السلام فرمود که چون آب بن موی بتو رسید بسنده باشد **قال** علیه الصلوة والسلام اذا بلغ الماء اصول شعره
راهبدگ اجزاک این در حق زنان آمد که ایشان را موی بافتها باشد باز بسیار بود که از خوشدامن شرم دارد و باکیزه کردن
که از بی بی ربد بتر سد فقیه مسعود رحمة الله که مصنف این کتاب است گفته است باید که میخی نرند و موی زواید را بدان میخ آویزد
و آب بر سر ریزد چون آب بیخ موی رسد بسنده بود و غسلش روا بود و عبد الله عمر رضی الله عنه مر اهل خود را میگفت
کردی در موی زواید تر کردن چون این خبر با ام مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید و بر استکر نمود گفت عبد الله
عمر رضی الله عنه چرا اهل خود را نمیگوید تا موی بهار البستر دتا وی ازین مبالغت کردن باز ماند پس معلوم شد که چون آب
بپوست رسد بسنده بود و اگر ضرورت بنبود تر کند تا باجماع عمل کرده بود و این در حق زنان است اما سادات و تر کمان

باب چهاردهم در بیان آداب کرمابه رفتن بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام قال النبی صلی الله علیه وسلم نعم البیت الحمام ومن الست الحمام رسول علیه الصلوة والسلام فرمود نیک خانه است خانه کرمابه و بد است این جا کرمابه مشایخ رحمهم الله گفته اند که نیکو نعمت کسی را بود که داند فرو رفتن و داند برآمدن و بد کسی را بود که نداند فرو رفتن و نداند برآمدن قال النبی صلی الله علیه وسلم الحمام بیوت الشیاطین قال علیه السلام من کان یومن بالله والیوم الآخر فلا یدخل الحمام من غیر میزر قال علیه الصلوة والسلام من کان یومن بالله والیوم الآخر فلا یدخل حلیلة الحمام الغیر میزر واما المراة فحلت کذلک هلکت یا نبی الله تعالی من الستر ولا نزال فی سخط الله تعالی حتی موت فان ماتت حشرها الله تعالی یوم القیامت عمیاء وبکماء مع الشیاطین فی النار رسول علیه السلام فرموده که هر که ایمان دارد بخدای عزوجل و بروز آخر نفرماید زن خود را و بازن پسر خود را بی میزر بکرمابه و هر زنی که چندین کند یعنی بی میزر در کرمابه رود و بدر انسته باشد آن بر دو مار اکه سپید و میان الله تعالی بود تا بمیزد در سخط خدای عزوجل بود چون خدای عزوجل بر انگیزد او را در گنگ باشد و کر و با دیوان بند کند و ببرد بدوزخ در آرامگاه عبد الله عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که چون بکرمابه رود و میزر را با خود ببرد یکی بر چشم بندد و یکی بر میان و مراد از آن که گفت بر چشم بندید مراد چشم نگاه داشتن است تا بر عورت کسی نظر نیفتد عبد الله عمر راوی گوید در یکی کرمابه از کرمابهای شام دو میزر فرو برده بود یکی بر چشم بسته بود و دیگری بر میان

مردی سوی دیوار کرمابه کرده بود و خود را می خاربد و میگفتند کرای یار رسول علیه السلام چرا چنین کرده گفت کی
میز بر چشم بسته ام تا عورت کسی نبینم و یکی میز بر میان بسته ام تا کسی عورت مرا نه بیند سلمان فارسی رضی الله عنه گفته است که
اگر خدای عزوجل امر فرماید تا مرا بر آسمان برند فرود آیم از ترس آنکه ذره ذره شوم تا سه بار در حق من این معامله کنند من
دوست تر از آن دارم که عورت خود را بر سینه یکسی بنمایم یا عورت کسی را بر سینه بمن بنمایند ای یار پیغامبر علیه السلام از چه
معنی است اینچنین عقوبت را اختیار میکنی گفت از دو وجه خالی نبود یا مستوجب این عقوبت باشم یا نباشم اگر مستوجب
این عقوبت باشم سزای خود را یافته باشم و سبب کفارة گناهان من شود و اگر مستوجب این عقوبت نباشم سبب
درجات من شود و امن مطلعت لعن خدای عزوجل و دعا رسول علیه السلام ندارم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لعن الله
الناظرة و المنظور الیه رسول علیه السلام فرمود که لعنت خدای بر بیننده و بینده عورت باد و از خواجه ابو المحسن رستغنی
رحمة الله سوال کردند که ما را آداب کرمابه در آمدن در آموز خواجه گفت رحمة الله که بعد از صبح که به نشاید رفتن اما این نهی
استحباب است نهی فریضه تا اگر مومن را بعد از صبح جنابت رسد در آوردن غسل تا خیر نشاید کردن خواجه ابو حفص کبیر
بخاری رحمة الله گفته است من در سه مسئله فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم یکی در شفعه طلب کردن فتوی دهم ولیکن
خود بر آن عمل نکنم که از اول برادر مسلمانان بملک دنیا نیز زود دیگر بعد صبح کرمابه رفتن را فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم
که آن مروت نیست چرا که از گناهان خالی نیست و دیگر بر نماز بنا کردن را فتوی دهم ولیکن همان عمل نکنم که این کار سخت
دشوار است که خواجه ابو المحسن رستغنی رحمة الله گفته است که بعد از صبح کرمابه رفتن از دو وجه خالی نیست یا از برای غسل فریضه
رود یا از برای موی سر ستردن رود اگر برای غسل فریضه رود خود را و اهل خود را فضیحت کرده بود بر اهل کرمابه و اگر از برای موی
ستردن رود نباید که موی ستردنده را بسبب وی تکبیر اول فوت شود آن بغایت بی برکت و نامبارک موی ستردن بود
که بسبب وی تکبیر اول فوت شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله چنین حدیثی روایت کرده است از
عبد الله لبسر خواجه ابو حفص کبیر بخاری وی از پدر خود و پدر وی از محمد حسن و محمد از استاد خود ابو یوسف القاضی
و ابو یوسف از ابو حنیفه و ابو حنیفه از استاد خود حماد و حماد از استاد خود ابراهیم نخعی و ابراهیم نخعی از علقمه و علقمه
از عبد الله مسعود رضی الله عنه و عبد الله مسعود از سید عالم صلی الله علیه وسلم هر که از در دنیا یک تکبیر
اول از وی فوت شود بقیامت امنا و صد قنادیر اچندانی حسرت و ندامت در رنج و مشقت بود که کوئی
چهلهزار ابر بداون حساب جان مشغول شد ستی و چهلهزار ابر سوال منکر و نکیر مشغول شد ستی و چهلهزار
بار بهول مزدع قیامت مشغول شد ستی این بنده را حسرت و ندامت زیادت از آن بود که یک تکبیر اول از دو
فوت شود بنا بر آن اصلست که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة و السلام تکبیرة
الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرمود که تکبیر اول به از دنیا است و آنچه در دنیا است

خواجه امام ابوالقاسم حکیم سمرقندی رحمة الله گفته است که من سه پند را از اهل خود یاد گرفتم که سعادت دنیا و آخرت
در آن میدیدم یکی آنکه اگر چیزی که بخری از اقبال محلت خود بخر از سر کوی خود چرا که ایشان پای شکسته از
برای تو نشسته اند و دیگر آنکه وام از ایشان مکن باخاطر تو پریشان نشود و دیگر آنکه چیزی که بسبب جنابت است
آنرا با خر شب موقوف دار تا اگر قضا را اجل در رسد ما را در جنابت در نیابد زنهی خانومان با معنی که از صد خواجه
بی معنی در راه دین و انصاف زیاده اند و از خواجه نوچه یاوی سوال کرده اند که از چه معنی است که مادر دید مصلح اند
و فرزندان پکلوخ اند از می آید گفت فساد ازان خربزه سرتور است گفتند خواجه این سخن چه معنی دارد گفت در
زمستان همسایگان شب بخانه یکدیگر روند و بر سر تور نشینند و طبیعت ایشان گرم شود و خربزه چه پیارند تا
بخورند چون این خربزه بشکنند و مرد پیکانه با زن پیکانه دست در یک کاسه خربزه آرند و نظر مرد پیکانه بر پشت دست
زن پیکانه افتد در آن وقتی که به اهل خود استمتاع کند ابلیس علیه اللعنة آنحال را در پیش خاطر وی آرد از برای
آن معنی فرزندان پکلوخ اند از آید و رو صایا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول علیه
السلام فرمود که یا علی هر که در وقت آنکه به از عیال خود استمتاع کند خواهد مرزن خود را در پیش خاطر آرد و
فرزندی که از آن صحبت در وجود آید مخنث آید قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی ما سافر احد فی طلب الحرام
الا کان الشیطان قرینه ولا راکبا الا کان الشیطان ردیفه ولا جمع مالا حراما الا کان الشیطان اکله ولا نفسی احدا
بسم الله تعالی عند الجماع الا شارکه الشیطان فی ولده وذلک فی قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة مهتر عالم علیه السلام فرمود که یا علی هر که بسفر رود بطلب حرام دیو
باوی قرین شود و اگر بر ستور نشسته باشد دیو در قفای وی نشسته باشد و اگر مالی از حرام جمع کند دیو
خورنده وی بود و مراد از دیو دیو مردم بود یعنی مردمانی که مومنان را در شر و فساد اندازند و از جمعیت
بازدارند و دیگر وقتی که از عیال حلال خود استمتاع کند بسم الله الرحمن الرحیم نگوید دیو باوی قرین یعنی شریک
شود و در سوسه چنانکه خداوند عز و جل در کتاب مجید خود یاد کرده قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة چون مسلمان در کرباسه خواهد اندر آمدن اگر بر دستش نجاست بود
نخست دست را بیرون کرباسه بشوید و آنگاه کرباسه اندر آید پنجاه بار آنکه تا نیاید که پاکی را پلید کند و اگر دست ناشسته
در کرباسه در آید اگر جامه از فوطه خشک دهد شش دست پلید بود و فوطه پاک و اگر خود فوطه تر دهد شش دست پلید
فوطه تر را بگیرد و تری از فوطه بدست سر آنه کند پلیدی از دستش بفوطه سرایت کند فوطه پلید شود و اگر
پر دستش تری چندانی بود که جامه را در پیچد جامه وی ازان تر شود و جامه تر پلید شود باید که دست را بدست
دیگر مالد یا اندام مالد تا بحرارت اندامش آن تری خشک ماند و اگر خشک ماند بر دستش آن اثر بود و آن نجس است و بعضی
از مشایخ رحمهم الله گفته اند که جنب را بکرباسه نشاید رفتن باید که نخست غسل آرد و آنگاه بکرباسه رود از بیم آنکه مبادا که

آورده‌اند که خواجه امام عمر قزاز چون در گرمابه اندرشد در اندرون گرمابه در رکعت نماز در سه گوشه کذارد و می انکاه بگرمابه اندر رفتی عبد الله مروزی رحمة الله چون بگرمابه اندر آمدی و بیرون کرمابه بعد آیة از قرآن خواندی انکاه در گرمابه فرو رفتی تا معلوم کنند که خواجه از برای چه کرک آمده است نه از برای غسل جنابت خواجه قلانسی رحمة الله گفته است که در گرمابه مرد کلکار وا باید رفتن نه زنکی و از معنی آن بود که کلکار وا آلوده فرو رود و پاکیزه برآید و زنکی سیاه فرو رود و سیاه برآید مراد از آن سیاه برآمدن بی توبه برآمدن است چون بگرمابه اندر آئی بسه نیت باید اندر آمدن یکی آنکه عورت خود را پیش کسی برهنه نکنم و اکر کسی عورت خود را پیش من برهنه کند و یرا من امر معروف کنم و دیکر آنکه آب اسراف نکنم و اکر کسی دیکر آب را اسراف کند و یرا امر معروف کنم و دیکر آنکه چون مسلمانی بگرمابه کرم اندر آید باید که کوید اللهم اجرنا من النار و اوخلنا دار القرار و چون بنشیند در گرمابه خانه کرم با تازیانه که بجلوتی بهشتی خس در یک شبی این خانه را چنان سوزان کرده است که من در وی قرار نتوانم کردن خاصه که از چندین هزار سال با ربا پروردکار دوزخ تفشان کرده اند من در وی چکونه قرار توانم کردن توبه کند خدایتعالی غفور است از جمیع کناهان پاک کند و آب طهور است از خدمتش پاک کند بدو حدث شستن فرو رفته باشد و بدو طهارت برآید چون بگرمابه اندر آید دست نشسته اندر باید که یک کس را امر کند تا آب بر دستش ریزد و دستها را بشوید اکر کسی نباشد بعضی از علما کفته اند که آب بدهان بردارد و شوید و آن آب را بیرون اندازد و دو بار آب دیکر در دهان آرد و دها را نشوید بر دست ریزد و دستها را بشوید و بعضی کفته اند که یک طرف بنکان را بر کیرد و آب را بر کیرد چنانکه تری بانکشت وی نرسد و سرانت نکند و بر یکی دست ریزد و شوید باز بنکان بدان دست بشسته کیرد و برین دست یکبار ریزد و شوید این همه جائی بود که ناشته روان نبود اما اکر ناشته روان بود حکم آب روان دارد اکرچه دست پلید باخور کرمابه برآرد اخور پلید نشود و اکر کسی دست در اخور کرمابه اندازد یا در بنکان کرمابه درآرد این مسئله از چند وجه خالی نبود تا اکر دست را شسته باشد و انکاه اندر آورده باجماع دست پاک بود و آب پاک و اکر بر دستش نجاست عینی بود باجماع دست پلید بود و آب پلید و اکر بر دستش نجاست حکمی بود و بقول ابو حنیفه رحمة الله آب مستعمل بود و دست مستعمل کی استعمال فرو نیارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آب پاک بود که نجاست قربت نیست و اکر نجاست قربت باری یار کرد و بقول محمد رحمة الله دست مستعمل شود و آب نیز مستعمل شود و بقول ابو یوسف رحمة الله مستعمل نشود که وی مدار آب اندک بر بنکان را شرط دارد اما اکر مستعملی دست اندر آورد آب بر کرفت شود آب از بنکان بکشتن فرو رسد و باز در دهان بنکان اندر رفت باجماع آن آب مستعمل شود زیرا که آن در معنی بر بنکان شود و اکر مستعملی استعمال کند بسبب باجماع دیکر را باز شوید و انکاه باز بر بنکان اندر آرد و اکر در میانه طهارت ساختن حدث رسد پس شستن باجماع باز باید شوید و اکر دست بر آب اندک آورد چه مقدار باید که تا آن آب مستعمل شود بعضی ائمه کفته اند که مقدار کف تمام که مقدار حاجت تمام اندر آرد و آورد

آب مستعمل نشود و فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که اگر بقدر حاجت اندر آرد آب مستعمل نشود و در **صدور الصلوة** آورده است که اگر کسی بر طریق امتحان دست اندر آرد تا بیند که آب گرم است یا سرد آب مستعمل نشود و دلیل میکند که اگر بیشتر ازان اندر آب آب مستعمل شود و بعضی از مشایخ گفته اند که دست باب اندک که اندر آورد ن آب را زیان ندارد مستعمل نکند و دلیل بر فعل اصحابه صفه و فعل رسول علیه السلام هم دلیست که بر در مسجد رسول علیه الصلوة والسلام یکی بود سقلین مهر اسن نام وی پوسته پر آب بودی اصحابه صفه بیرون آمدندی و دست در آوردندی و از ان آب خوردندی و ازوی طهارت ساختندی و رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی پس معلوم شد که آب مستعمل نشود و دیگری روایت میکند که ام در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که رسول علیه السلام را بغسل حاجت آدمی مرا نیز بغسل حاجت آدمی. پرده بر کشیدمی از برای حرمت داشت را و میر رسول علیه السلام بر میان استی و میر و دیگر بر میان استی و دیگر طرف پرده رسول علیه السلام نشستی و دیگر طرف من نشستمی و آب جام بهادمی رسول علیه السلام دست اندر آوردی و آب بر گرفتی و خرج میکردی و من دست اندر می آوردم و آب بر میگرفتم و خرج کردم و رسول علیه السلام خبر نبود که یا عایشه مرا آب بمان من میگفتم یا رسول الله مرا آب بمان پس معلوم آمد که دست در آب اندک در آوردن آب اندک را مستعمل نکند و ابا شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که آن آب جام فراز سر نبوده است تنگ سر بوده است رسول علیه الصلوة والسلام کفر میکردی و آب مسکرفت و ام در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها نگر میکردو آب میگرفت و اگر کسی خواهد که با اتفاق از عهده بیرون آید باید که دستها را سه بار بشوید تا اگاه در آب جام اندر آرد تا با اتفاق از عهده بیرون آید **قال** النبی صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمسن یده فی الاناء حتی یغسلها ثلثا فانه لا یدری این باتت یده رسول علیه السلام فرمود وقتی که بیدار شوید از خواب یکی از شما از خواب خود پس نه اندازید دست خود را در آوند تا انگه بشوید سه بار بس بر ستی بداند که کجا مانده است دست خود را چون کرا باید زدن را استنجا نا کرده نشاید نشستن از برای آن معنی را که بضع استنجا از نجاست اندک خالی نبود چون بشوید و بر آن موضع خوی کند و آن نجاست زیاده شود بفوط سرایت کند و فوطه پلید شود و آنرا فوطه بخشت سایر ایت کند خشت نیز پلید شود وی از آنجا بخیزد و دیگر مسلمانی آید و بر آنجا بنشیند نیز پلید شود وی اندر آن بنگازد آخر کرا به زند یا در زلیزه و نا زیره روان شود و آخر کرا به پلید شود مسلمانان و دیگران از آب به طهارت کنند و غسل آرند غسل ایشان و طهارت ایشان درست نیاید بقیامت عهده در گردن انکس بود که در کرا به استنجا نا کرده نشیند چون در کرا به استنجا باید کردن و اگر محدث باشی طهارت باید ساختن و اگر جنب باشی غسل باید آوردن و انگاه بکرا به کرم اندر آید و بشیند نه پر انکه رسول علیه الصلوة والسلام جنب را و محدث را نهی فرموده است از هیچ چیزی کم کردن **مسئله** چون موی سترون بینند روی سوی قبله باید نشستن **قال** علیه الصلوة والسلام خیر المجالس ما استقبل القبلة یعنی علیه السلام فرموده که بهترین مجلسها آن بود که روی سوی قبله بینند صحیح وقت اقامت است خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله گفته است که در کرا به سه چیز را خواهد باید

داشتن خود را خوار نباید داشتن و برادر مسلمان را خوار نباید داشتن و دین خود را خوار نباید داشتن و خود را خوار داشتن آن بود که خادم
موی سترِ بابانی تا بی دیانه کل در محاسن تو مالد بی ادب و از خود را خوار داشته باشی و برادر مسلمان را خوار داشتن آن بود که
قدر مهمان را پیش وی و از کنی که مال کو باکه برادر مسلمان را خوار داشته باشی و دین خود را خوار داشته آن بود که چون بشستن
آخور گربه برآئی فوطه بخادم دهی تا نماز کند احتمال دارد که آن فوطه پلید بود وی ندانند نماز کردن و تو غسل
پاک کرده باشی و فوطه پلید بر او میان بسته باشی پس اعضای تو پلید شود و نماز گذاری نماز درست نبود پس دین خود را خوار
داشته باشی چون پیش آخور درآئی باید که فوطه خود را خود نماز کنی تا پسندیده آید و شرط نماز کردن فوطه آنست که
بنکانرا بر آب کنی بر سر آب آخور بنهی و فوطه را از خود جدا کنی و نیک بتابی چنانکه آبها مستعمل از وی بیرون رود و آنگاه
فوطه را بر دست چپ کستوانی بدست راست کوشه بنکان آب را بگیری چنانکه انگشت تو بدان آب سرایت نکند و آنگاه
آب را بیرون فوطه ریزی چنانکه ظاهر و باطن فوطه تر شود و آنگاه فوطه را بتابی سه بار بچنین کین فوطه پاک شود **مسئله**
اگر یکی سماور گربه اندر افتد یا بول اندازد باید که کوشه فوطه را بتابد و استبرا دارد بهمان مقدار که بیرون کرده باشد
داشته بود و احتیاط کند و خود را بکوشه فوطه خشک کند و آنگاه غسل آبدست از عهده بیرون آید و اگر آخور گربه اندر افتد
حکمش چه بود اگر گربه است هیچ اشکال نباید که پاک بود و اگر گربه نجاست بود اینجا بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند
اگر آن نجاست از سر گنند گربه بدو تر بود آب پلید نشود زیرا که او بر اخاصیتی است که در خاک غلطان می رود و چون در خاک
تا بگنبد گربه بدو خاک دیر پاک کند چون در آخور گربه افتد آخور را پلید نکند و اگر نجاست بسر گنبد نزدیک بود پلید شود
زیرا که همچنین از نجاست بیرون آمده بود و در آب اندک افتاده بود وی از نجاست اندک خالی نبود و بر گاه که نجاست
اندک در آب اندک افتد آب پلید شود **مسئله** در گربه نعلین و بنکان و فوطه و خشت همه بر احکم پاک است اگر چه در گربه است
جنب و دیوانه و مست و کافر باشد از برای آنکه هر چه را خدای عزوجل در اصل پاک آفریده است تا نه بینی بحشم خود
که بیقین پلید شد مطلق دیر احکمی پاکی بود و اگر در آخور گربه بدو من آب بود آن دو من آب را حکم پاکی بود تا اگر از وی طعام
سازی و امامت کنی روا بود **قال** النبی علیه الصلوٰة والسلام الماء طهور لا ینجسه شیء الا غیر لونه او طعمه او ریحه یعنی
علیه السلام فرمود که آب همیشه پاک است بنجس نیکردد او را مگر چیزی مگر آنکه تغیر باید یکی از این سه صفت وی رنگ وی
یا طعم یا بوی دلیل بر آنکه خواجه شمس الائمة الحلوانی در گربه را بدو نیز یا میفت گفت که از آن نیز نا را بگیرند
تا یکی طهارت فقیهانه سازم و دیگر شیخ الاسلام علی السیجابی رحمة الله در گربه بدو را آمد خادم خواست تا
نا نیره روان کند خواجه گفت بگذار تا از این باقی مانده مومنان طهارت سازیم چون معلوم
که ایشان مقتدایان دین و راه بران سریعت سید المرسلین بوده اند این چنین نیز برای
تا عامهٔ مومنان بایشان اقتدا کنم و بان سخن ایشان عمل نمایند

www.tabarestan.info

انجا در بالا الله و بی آنکه مسلمانی پیش انجور اندر آید و نانرده میرود و آب از نانرده خرج کنند یا از انجور کرمابه اگر کسی دیگر
منتظر وی نباشد و وی معذور است خواهد از نانرده خورد و خواهد از نانرده و اگر کسی دیگر در انتظار ایستاده بود
باید که آب انجور بر گیرد و خرج کند تا بد چیز مبتلا نشود و یکی انکه مومنان دیگر در انتظار وی باشند و دیگر انکه چون آب همه
از نانرده برگیرد و دیگران نیستند چنان گمان برند که آب انجور حکم پاکی نیست ایشان نیز همه آب نانرده گیرند آب انجور را حکم
روا می نیز و دیگر نیز نیست بود و اگر کسی دست بلید اندر انجور در آرد و یا غساله بدان در انجور رود پس انجور بلید شود
چون مسلمانان دیگر از ان آب غسل آرند یا بدان دست سازند روا نباشد بقیامت معذور دارند وی نباشد اما اگر نانرده
می بود و یکی گرم و دیگر سرد اگر وی با آب گرم محتاج بود باید که نانرده سرد را اندک اندک در انجور میرود و اگر با آب سرد محتاج است آب گرم
را اندک اندک در کرا بچه رود تا انجور را حکم بر نخیزد اگر انجور کرمابه حکم بلید شود و چون نانرده روان شود پاک شود یا نی
اگر پاک شود چندین آب باید که بیرون رود تا پاک شود بعضی مشایخ گفته اند اندازه ان مقدار آب که در انجور بود هست بار بیرون
رود و پاک شود و بعضی مشایخ گفته اند سه چندان آب که در انجور هست رود و پاک شود اما ظاهر روایت هست که چون نانرده روان
شود سه بنکان آب دیگر بر گیرند و بیرون ریزند پاک شود و اگر دو بنکان آب بیرون نگیرند و بنکان سیوم را بر گرفت
و در زیر نانرده داشت آب از نانرده به بنکان اندر آید و از بنکان بیرون رود همکنش هست خواجه امام حسام شهید گفته هست
که پاک نشود اما شیخ الاسلام برهان رحمه الله تعالی مطلق روایت رسانیده هست از فقیه ابو جعفر خواجه امام زاده فخر رحمه الله تعالی
که در ان نجاست هست گوئیم که پاک شود مسئله ستة نا کرده غسل همه آدمان پوست ز کشیدن شرط بود یا نی اگر
آن پوست بچون آستین آسان بر میرود و فرود آید آب بیران پوست رسانیدن شرط بود اما اگر بر این میرود و فرود
نمی آید آن پوست را بر کشیدن شرط نبود و در حق بول همی حکم ظاهر دارد و در حق طهارت و غسل حکم باطن دارد چون غسل
اورد کرمابه نماز شاید کذاردن یا نی اگر بر می آید وقت نماز و جماعت فوت نمی شود شاید کذاردن که کراهیت
بود اما اگر بیرون می آید وقت و جماعت فوت می شود شاید کذاردن که کراهیت بود اما اگر بیرون می آید وقت و جماعت
فوت میشود شاید کذاردن که خواجه اسمعیل بخاری رحمه الله با خادم خود در کرمابه جماعت کرده هست و شیخ الاسلام برهان
الدین رحمه الله گفته هست که یکی فوطه بر میان بندد و یکی فوطه دیگر بر کتف کشد تا ان کراهیت بر خیزد و باز روایت دیگر
رجوع آورده هست که از ان قول رجوع کرده و گفته هست که چون نان و زانو پوشیده بود کراهیت نبود در کرمابه قرآن شاید
خواندن یا نی در صلوة مختصر الایضاح خواجه امام ابو الفضل کرمانی آورده هست که بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
نشاید و بر قول محمد رحمه الله شاید بنا بر اصل هست که آب مستعمل بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله پلید هست و بقول محمد
رحمه الله پاک هست فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمه الله گفته که اگر فوطه پاک بود و جای نشستن پاک نرم شاید خواندن بلند
نی بعضی مشایخ گفته اند که نرم شاید خواندن و نه بلند و بعضی گفته اند که هم نرم شاید خواندن و هم بلند که کرمابهای

غفلت است در وی بذکر خداوند عزوجل باید مشغول شدن تا غفلت زود و دیو گریزد و روشنائی دل بحاصل آید
**قال** النبی علیه الصلوة والسلام الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین رسول علیه السلام فرمود که ذاکر در میان غافلان
چون آن مرد تیغ زن است در میان گریزندگان **مسئله** در کرمابه سلام شاید گفتن یا نی بنگریم که اگر بر نه باشند
سلام نشاید گفتن و اگر عورت پوشیده باشند شاید **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ستان مرفوعتان بین الحمام السلام
والقیام چون از کرمابه بر آید پایها را بآب علاحده شستن شرط است بحسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند
که شرط نیست و فقیه ابو اللیث و خواجه امام بکر اسکاف رحمة الله این قول اختیار کرده اند اما تاویل انکه از حسن بن زیاد رحمة الله
روایت است که اینجای بود که غسل پاک آورده بود و پایها برخشت پاک نهاده بود و برآمده بود اما اگر پای در آب
مستعمل نهاده بود و آب مستعمل بروایة حسن بن زیاد پلیدی غلیظ است پس بالش بروایت حسن بن زیاد پلید شده باشد
و اگر پای در نعلین در آورد و آب پشت پای ریزد پای پاک شود و کف پای نی اگر پایرا در جامه خشک کند جامه
وی از آن تر شود و اگر پایرا همچنین در پای افزار اندازد پای افزارش تر شود و پلید شود این همه بروایت حسن بن زیاد
آید رحمة الله پس باید که از کرمابه برآید قدمهایرا چنان شوید که پشت پای و کف پای پاک شود تا یقین از عهده بیرون
آید چون از کرمابه بر آید سه شکر لازم آید یکی از خانه آب و آتش سلامت برآید مرد دیگر انکه از زیر سترة پیر بسلامت
بیرون آمد و جامها بسلامت یافتم در کرمابه اگر دعوت بود نشاید در آمدن که کراهیت بود و دران کرمابه نماز کردن
کراهیت بود و اگر بزر کرمابه صورت بود دران کرمابه شاید در آمدن یانی در روایت است بیکروایة نشاید و بیکروایة نشاید
**مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که لمعه خشک مانده است قدری از عضوی دیگر بگیرد و آن لمعه
را تر کند از عهده بیرون آید برخلاف طهارة که اگر قدری از عضو دیگر گیرد و اعضاء دیگر را تر کند از عهده بیرون
نیاید اما در جنابت از فرق سر تا بقدم حکم یکی اندام دارد و بعضی گفته اند که قدری بگیرد و لیکن دست را از اندام
باید که بر نگیرد و همچنان بر اندام خود بران جای برد و آن جای را تر کند که اگر قدری را ازان عضو جدا کند و جای دیگر
شود و آب مستعمل ان جایرا تر کند از عهده بیرون نیاید اما ظاهر روایة آنست که اگر اعضای خود جدا کند و جای دیگر
را تر کند از عهده بیرون آید **امام صمد و الصلوة** آورده است که اعضای طهارت آبشستن است
و از ان خاک سترده برای آن معنی که شستن این دست از ان دست نیابت ندارد و شستن آن پای این
پای نیابت ندارد و شستن سری از مسح نیابت ندارد و از ان خاک ابرهمین قیاس میدان **مسئله** اگر
مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که بگوشش وی آب نرسیده است روایة کتاب آنست که بشست آب بگوید
و گوشش را اندر از آنجا دراز کند از عهده بیرون آید بعضی گفته اند که چون نیت قربت اندر آب مستعمل شود
روا نبود باید که انگشت سبابه را در باطن گوش اندر آرد و بشست آب برگیرد و بر گوش شاشد و انگشت

را تبادبه و بیرون آرد از عهده بیرون آید **مسئله** خواجه امام منهاج الدین رحمة الله از ابو هریرة رضی الله عنه
روایت است که وقتی رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساختی انگشتان لیله خود را در باطن کوش اندر آوردی
و جنبانیدی چنانکه کسی کوش خارد خواجه حسن بصری رحمة الله و بعض مشایخ رحمهم الله بدین قول را گرفته اند و میگویند که از
قول احسن است **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد از بن دندانش چیزی بیرون آمد اندر آب رسانیدن
شرط بود یا نی شداد حاکم و نصیر یحیی رحمهما الله گفته اند که آن اندک است عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است
که هر چه آن اندک است عفو است و لیکن چون بسیار شود آب رسانیدن فریضه شود و حد بسیاری آنست که
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که اگر دندانی افتاده باشد و چیزی بجای آن دندان در مانده باشد
این بسیار بود و اندک نتوان گفت اما ظاهر روایة آنست که هر چه کم از نخود بود عفو است اما چون بنخودی برسد آنرا
آب رسانیدن فریضه بود خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که این اختلاف مشایخ است در میان دو
دندان است هر چه از کاواکی دندان بیرون آید اندر آب رسانیدن فریضه بود اگر مسلمانی غسل آورد و بر دستش
آبله بود و بگوفت و آب روان شد طهارت تباه شود و لیکن تخت و بر آب رسانیدن فریضه نبود اما اگر آبله گفته باشد
و لیکن نشکفته تخت و بر آب رسانیدن فریضه بود که حکم ظاهر دارد اما اگر آبله گفته بود و لیکن نشکفته بود غسل آورد
از عهده بیرون آید تخت و بر آب رسانیدن فریضه نبود **مسئله** در وقت غسل آوردن آبله گفته بود
و پوست زندوی از او فشنده است اگر آن پوست را بر کند آب رسانیدن شرط بود و اگر نگفته بود و پوست
وی از او نشنده است آب رسانیدن شرط نبود که حکم باطن دارد اما اگر آن پوست را بر کند آن سپیدی که از
زیر وی بیرون آید در آب رسانیدن مستحب بود و اگر آن پوست در آب اندکی افتد آن آب پلید شود و بانی فقیه ابو اللیث
رحمة الله فتاوی خویش آورده است که اگر تنک بود چون پوست نخود پلید نشود اما اگر ستبر بود چون ناخن از رطوبتی
خالی نبود پلید شود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ما بین من الحی فهو میت رسول علیه السلام فرموده که هر چه از زنده
جدا کرده شود وی مردار است و این روایت در فتاوی مرغینانی است **مسئله** اگر با طهارت ناخن چیندا
جریر رحمة الله گفته است که شستنها باطل شود اما ظاهر روایة آنست که دستها شستن مستحب است اگر غسل آورد از
پایاب یا ناخن چیزی بیرون آمد انجا آب رسانیدن شرط بود یا نه شداد حاکم و نصیر یحیی رحمة الله گفته است که آن اندک است
و اندک عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اگر چیزیست که آب باز دارد آب رسانیدن فریضه بود و اگر چیزی بود که آب باز
نه دارد آب رسانیدن فریضه نبود و بعضی گفته اند که اگر این واقعه روستائی را افتد آب رسانیدن فریضه نبود که اکثر کارایشان
با جاکر و آب با کل بود و اگر شهری را افتد آب رسانیدن فریضه بود که کارایشان بآجر نشین بود خواجه ابو الخیر رحمة الله گفته است
که اعتبار آنست که بسیار شهری بود که کارایشان خاکروکل بود چنانکه کل کار دارد و مانند ایشان و بسیار شهری بود

که کاردی باچربش بود چنانکه قصاب و شورباپز و مانند اینها و جواب اینست که فقیه ابواللیث رحمة الله گفته که اگر چربی بود که آبها باز دارد آب رسانیدن فریضه بود و اگر باز دارد آب نبود آب رسانیدن فریضه نبود و چیزها که آب باز دارد چون حنا و خمیر و چربش و شیرینی و سریشم و چربی بود و مردسنگ و مانند اینها **و ریش** ناخن چیدن ترتیب چیدن ناخن را خواجه امام حسام شهید رحمة الله در فتاوی خود آورده است که از سبابه دست راست آغاز کند تا ابهام دست چپ بعد از ابهام دست راست کند تا ابتدای انتهاز دست راست که آورده بود و این روایتها در فتاوی بلخی است و در ناخن چیدن تا علم نشاید کردن باز دانستن شاید از ابو یوسف رحمة الله سوال کرد که شب ناخن چیدن روا باشد گفت روا باشد گفت بر دلیل میگوئی گفت بحکم حدیث رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که الخیر لا یؤخر در کار خیر تاخیر نشاید کردن و در شنبه و یکشنبه ناخن چیدن نشاید کردن که آن شنبه به یکبار کانست و چنین نقل کرده اند که رسول علیه الصلوة والسلام در حق هر روزی وصیه کرده است روی عن النبی علیه الصلوة والسلام من قلم اظفاره یوم السبت خرج منه الداء ودخل فیه الدواء والشفاء ومن قلم اظفاره یوم الاحد خرج منه الفقر ودخل فیه الغنا ومن قلم اظفاره یوم الاثنین خرج منه الجنون ودخل فیه العافیة ومن قلم اظفاره یوم الثلثا خرج منه البرص ودخل فیه الصحة ومن قلم اظفاره یوم الاربعا خرج منه الوسواس والخوف ودخل فیه الشفاء ومن قلم اظفاره یوم الخمیس خرج منه الجزام ودخل فیه العافیة ومن قلم اظفاره یوم الجمعة خرج منه الذنوب ودخل فیه المغفرة ابوالعباس مستغفری در کتاب سیر النبی آورده است این حدیث را باید دانستن که پدر اول آدم صفی است صلوات الله علی نبینا وعلیه و پدر ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام و پدر نبوت جمله پیغامبر رسول علیه السلام و پدر شفقت خسرو خواجه بود و پدر اصل پدر بود و پدر به استاد علم بود **و قال النبی** علیه الصلوة والسلام الاباء ثلثة اب من لدک واب زوجک واب علمک و خیرالاباء من علمک رسول علیه السلام فرموده است که پدران سه اند یکی پدر که ترا از دن ترا سبب وی است و خسر خواجه سیوم استاد علم که بهترین پدرانست **مسواک** ابوهریره خلیل الصدیقه رضی الله عنه بود پیغامبر سر مرنج و دندان ایشان که سر بود فرق راست داشتن بود و مسواک کردن و سر مرکشیدن و چشم و موی لب پست داشتن و آب دهان و بینی کردن و آن پنج که در تن بود موی زیر کف پاک داشتن و موی زیر ناف پاک داشتن و خلال انگشتان دست و پای کردن و ختنه کردن و ناخن چیدن **مسواک** موی لب چندان پست باید داشتن از ابوحنیفه رحمة الله در روایت است یک دو پاره چندانی که ناخن اندر نیابد اما این نقوی است بهیچون مثله کرده شود و قوی آنست که حرف یعنی گرانه لب پدید آید پسندیده بود و موی زیر ناف را چندین باید تا کراهیت نبود و اهمل کراهیت نبود بعد از آن کراهیت بود اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است این قولیست و قوی آنست که هر بار که گیرد به زده باید که موی زیر ناف را پاک کند تا اگر بر اقضا را اجل در سه خصال و پرا برنجته نهد شنی عظیم بود که از وی چیزی تقصیر در وجود آورده باشد والله اعلم بالصواب **باب پانزدهم** در بیان شک در طهارت هر که در ایمان خود شک بود وی مومن نبود و هر که در مذهب خود بشک بود وی سنی نبود و شک چیزی بود

که دل نمی برخطا قرار گیرد ولی بر جواب و هر کجا شک بیقین جمع آید شک را باید ماندن و بیقین باید گرفتن که در شریعت
بشک حکم ثابت نشود تا اگر مسلمانی را طهارت بیقین بود و حدث بشک بتواند که نماز گذارد و اگر حدث بیقین بود
و طهارت بشک نتواند گزارد مسئله اگر مسلمانی با طهارت در سر زر در آید و باز بیرون آید ساعتی بود و در اشک
افتاد که از من حدثی ظاهر شده است یا نی نتواند نماز گزاردن و اگر محدث در مشرعه یعنی سقایه در آید تا طهارت سازد
و باز بیرون آمد ساعتی بود و در اشک افتد شش که من طهارت ساختم یا نی نتواند که نماز گذارد و اشکال آید
که اینجا بشک حکم ثابت شود جواب آنست که دین دو مسئله اعتبار ظاهر و غالب است ظاهر و غالب بر من آن بود
که چون بسر زر اندر آید از وی حدثی ظاهر شود و چون در مشرعه در آید طهارت سازد مسئله اگر مسلمان تر
مزاج است بیگاه خاست و بول انداخت اگر استبرا کرد و نماز شش از وقت میرود باید که اندام خود را
بر بندد و چهار اندام بشوید و نماز گذارد و بعده کشاید اگر تری آید نمازش روا بود و طهارت فاسد و اگر تری
نیاید هم نمازش روا بود و هم طهارت باقی اگر مسلمانی بعد از نماز آب دهان یا آب بینی گرفت نا آب سرخ دید یا
ماسح موزه را دست بسیر آمد یا بر پالیش جراحت بود از پای موزه بیفتاد و جراحت را سیلان دید یا صاحب جبیره
جبیره بیفتاد و جراحت نیکو دید یا صاحب پرده را پرده بیفتاد و پرده را رنگین دید و درین همه صور تها بر قرب
احوال حمل کنم و گوئیم نماز گذارده روا بود اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که در زمان ما غفلت غالب
است اولیتر آن بود که طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و چنین نیست کند و تر دیکتر این نمازی که بر دست
اگر این نماز گذارده روا آمده باشد این بار دوم ار قضا ما گذشته نیابت دارد و اگر روا نیامده باشد این
از اداء پیش نیابت دارد و اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد که مگر تری از من ظاهری شد باید که دست بر دو تجربه
کند اگر تری ظاهر شده باشد زود طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر تری ظاهر نشده باشد طهارت باقی بود بر دو
و نماز تمام کند و اگر این شک بسیار بر خاطرش رسول علیه السلام فرموده است که در سوئی که طهارت سازد پاره آب
بر میانه از ار پاشد هر وقتی که دیو آن وسواس پیش خاطر آید بر آن تری حمل کند و بگوید که جبرئیل علیه السلام
پیغمبر دیگر رسول علیه الصلوة والسلام آمد و گفت یا محمد تحفه آوردم مر امتان ترا و آن آنست که بگوی مر ایشان را
که چون طهارت کنید مشتی آب میان ازار خود زنند که دیوست که ایشان را وسوسه میکند در نماز تا وضو شود
و وسواس دیو در حدیث آمده است که سه دیوست مر آدمیزاد را که وسواس میکنند یکی را ابهان گویند و دیگر را متعاسی
سیوم را خنزب چون در طهارت وسواس کند و متقاضی آنست که کسی کار چیزی کرده باشد در پنهان چون
جمع رسد تقاضا کند بگوید من چه کردم تا مرا یاد آید و خنزب آنست که کسی چیزی را گاز کند بخیر دیگر بر دوشش
و آن هر دو فرو ماند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که مرا برادرم جبرئیل علیه السلام چنین تعلیم کرده

مسئله اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد که از من نفحی ظاهر شد یا نی باید که به نماز نکرد و تا وی بوی یا باواز معلوم نشود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیاتی احدکم فیقول احدثت فلا یصدق حتی یسمع صوتا او یجد ریحا رسول علیه السلام فرموده است که دیوی هست که در میان از ارکی از شما بدد وسواس اندر افگند که از تو حدث ظاهر شد باز نگردید یعنی به نماز تا باواز یا بوی بر شما معلوم نشود **باب شانزدهم** در بیان فساد طهارت بر چه نادر است بقول مالک رحمة الله حدث نیست چنانکه یکی را باد روان بود یا ریش روان بود یا سلسل بود یا کرم افتد یا سنگ افتد یا قی افتد و فصد و حجامت این همه بقول مالک رحمة الله حدث نیست وجه قول مالک رحمة الله آنست که خارج معتاد باید از مخرج معتاد تا بر قول وی حدث بود اینها همه نادر است و بر نادر حکم نی و بقول ارحمهم الله این همه حدث است شافعی رحمة الله در مخرج معتاد با علما است و در باقیها با مالک رحمة الله اصحاب ظواهر گفته اند که هر که آتش بسوده خورد طهارت وی تباه شود وجه قول ایشان آنست که در عرب مایده بود و بران مایده گوشت اشتر بسیار بود و شیر اشتر بسیار و رسول علیه السلام با جمعی از صحابه بران مایده حاضر بودند و جمله یاران ازان طعام خوردند و لیکن رسول علیه السلام نخورد و چون همه طعام خوردند رسول علیه السلام گفت هر که ازین طعام خورده بر شما باد که طهارت سازید همه طهارت ساختند پس معلوم آمد که آتش بسوده خوردن طهارت را تباه کند و دگر روایت میکند ابو هریرة رضی الله عنه از رسول علیه السلام **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من اکل شیئا مما مسه النار فعلیه الوضوء رسول علیه السلام فرموده بر که آتش بسوده خورد بر وی باد که طهارت سازد و اما آنجا که ابو هریرة رضی الله عنه این حدیث روایت کرد عبد الله عباس رضی الله عنهما حاضر بود گفت یا ابو هریرة جکوی طهارت که باب کرم ساختیم ان نماز را باز گذاریم ابو هریرة رضی الله عنه ساکت شد اشکال اینکه ابو هریرة رضی الله عنه از خوردن حکایت میکرد و عبد الله عباس رضی الله عنه از خوردن نگفت از طهارت ساختن گفت جواب آنست خوردن فضله از طهارت و میان صحابه چنان مشروع بود که از السوال حاجت بنا می احمد حنبل سنی رحمة الله گفته است که بر که گوشت اشتر نخورد طهارت تباه شود اما اگر چیزی دگر نخورد یعنی آتش بسوده بخورد طهارت تباه نشود و بقول ارحمهم الله آتش بسوده خوردن طهارت تباه نکند دلیل بر آنکه روایت میکند ابو بکر صدیق رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام بخانه ما آمده بود اما شوربا ساخته بودیم از گوشت دراج و رسول علیه السلام گوشت دراج را دوست داشتی شوربا و گوشت بخوردیم و همچنان نماز گذاردیم و رسول علیه السلام باز طهارت نساخت و باز نفرمود تا طهارت ساختیم پس معلوم شد که آتش بسوده خوردن طهارت تباه نکند و دگر روایت میکند عبد الله زید انصاری رضی الله عنه که رسول علیه السلام با جمعی از صحابه بمسجد مسجد مغرفت یکی از صحابه از حجره بیرون آمد و شتخوان اشتر با گوشت بخته گرفته از پیش رسول علیه السلام دشت و رسول علیه السلام بگرفت چاره از ان خورد و باز بوی تسلیم کرد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین از برای تبرک بگرفتند و هر کسی پاره از ان خوردند و همچنین بسیار خلق بخوردند و باز گذاردند رسول علیه السلام باز طهارت نساخت و باز نفرمود که طهارت باز سازید و دگر روایت میکند عمر کاش بن فرویت رضی الله عنه که من خود بودم در رسول علیه الصلوة والسلام

بحجره ام سلمه رفت مرا با خود برد و چون طعام آوردند رسول علیه السلام مرا فرمود تا دستها را شستم باز رسول علیه السلام
دستها خود بشست چون دست آوردند سر دست بهر چار بسترم رسول علیه السلام مرا ادب بی را آموخت گفت دست پیش خود
آرای کودک که در تریدتفاوت نرود چون از طعام خوردن فارغ شدیم رطب آوردند من همان ادب بجای آوردم رسول
علیه السلام فرمود کرای کودک اکنون هر کدام که ترا می باید بخور که در رطب تفاوت رود چون رطب خوردیم بخست رسول
علیه السلام دستها شست آنگاه مرا فرمود که دستها بشوی از فعل رسول علیه السلام معلوم شد که هر وقت که پیش از طعام خوردن
دستها شوید بخست خورکان شویند باز کلان دست شویند خوردن را انتظار کلان نباشند و بعد از طعام خوردن بخست
کلان دست شویند باز خوردان دست شویند انگاه رسول علیه السلام فرمود **قال** علیه الصلوة والسلام الوضوء قبل الطعام
ینفی الفقر و بعده ینفی الهم انچا لفظ وضوء است مراد ازوی دست و دهان شستن است و آن حدیث که ابو هریره رضی الله
عنه روایة کرده است مراد ازان نیز دست و دهان شستن است و تاویل آنکه رسول علیه الصلوة والسلام بر آن مایده فرمود تا طعام
خوردندوری نخورده بنا بر آن اصل بود که در میان ایشان نو عهدان بودند و یکی ازایشان را حدث رسیده بود و رسول علیه
السلام را ازان حال معلوم بود که اگر او را میگفت فضیحت میشد و اگر نمیگفت خطر آن بود که چنان نماز گذاردی پس رسول علیه
الصلوة والسلام سر بر افرمود تا طهارت بساختند وی در ان میان داخل آرد و فضیحت نشود دلیل بر آنکه حدیث مطلق است
**قال** النبی صلی الله علیه وسلم الوضوء الا من حدث رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که طهارت نیست مگر از حدث مسلم
و ترتیب بده سخن چند گفته اند تا وی ستانرا ازان موانسی باشد مذهب شیعت و جماعت آنست که حلال و حرام روزیست
برخلاف معتزله علیهم اللعنة ایشان گویند که حلال روزی است و حرام روزی میستانین مذهب باطل است رزق چیزی بود که
ازوی چاشت و اشت بحاصل آید نه هر ملکی رزق بود دلیل بر آنکه بسیار کس میبرد و ازوی ملک و سباب بسیار ماند پس معلوم شد
که آن ملک وی نبوده است رزق نی و مذق چیزی بود که در معده هضم شود و بگذارد دلیل بر آنکه بسیار کس بود که چیزی لطیف
خورد و ازوی ناخوش گند انرا اندازد و زنده بیابد و بخورد پس معلوم شد که آن رزق زنده بوده است و لقمه بر سه نوع است
حلالست و شبهه و حرام و میان خیر بر سه نوع است مومنان و منافقان و کافران حلال مومنانرا است و شبهه منافقانرا و حرام
کافرانرا از خوردن لقمه نیز بر سه نوع است دین دارست و دل دارست و شهوة دار پس مومنانرا دین دار منافقانرا شهوة دار و
کافرانرا دل دار مومنانها مامور یم بخوردن حلال و عمل صالح آوردن **قوله تعالی** کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله الآیة
و نفع و ضرر هر لقمه را رسول علیه السلام در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه بیان کرده است **قال** علیه الصلوة والسلام
یا علی من اکل من الحلال صفی دینه ورق قلبه ودمعت عیناه من خشیة الله تعالی و لم یکن لدعوته حجاب رسول علیه السلام
فرمود یا علی هر که از لقمه حلال خورد دین وی صافی شود و دل وی روشن شود تا عالم آخرت را بیند و کار آخرت سازد
و چشم وی گریان بود از خوف خدای عزوجل و هر دعا که کند اجابت شود و اجابت دعا بر سه نوعست یکی آنکه هر دعا

که بگوید آنچه مقصود وی باشد زود در کنار وی نهند و این نیز دلیل حقیقت هیچ قدری ندارد و دلیل بر آنکه حکایت
خواجه ابو حفص حدادی رحمة الله با مریدان خود جمعیتی کرد بود ناگاه آبوآمد و سر بر کنار خواجه نهاد و خواجه کریم شد و نعره بزد
و بیهوش شد خواجه چون بخود باز آمد از وی سؤال کرد که این چه حالت بود گفت این جمعیت با خوش بود و مرا بخاطر
آمد اگر کوسبندی بودی بکشتمی و مستور یا سیاختمی تا این جمعیت با همچنین برقرار ماندی این ناگاه آبوآمد و سر بر کنار من نهاد من
از ان کریم شدم که اقتضای این کرامتی شما بود خداوند عزوجل در حق شما فرستاده بود خواجه گفت شما ندانسته اید که هر که چیزی
خواست و آنچه مقصود وی بود سبکتر در کنار وی نهادند و پرا از حضرت راندند دلیل بر آنکه فرعون علیه اللعنة آنچه میخواست
سبکتر آن مقصود وی را در کنار وی نهادند و موسی صلوة الله علی نبینا و علیه چهل سال وی را کفت تا از اجابت ظاهر شد
و یکی دیگر آنست که بنده دعا کوید آنچه مقصود وی باشد بوی نرسد و لیکن خداوند عزوجل بلا شک از ان بنده
بگرداند و دیگر آن بود که بنده دعا کوید آنچه مقصود وی باشد در دنیا بوی نرسد بقیامت ذخیرت اضعاف
مضاعف دهندش و درجات بسیار یابد مناجات کند الهنا پروردگارا این درجات از کجاست و از کیست خطاب حضرت
در رسد که درجات تو بنده کوید خداوندا در دنیا از من عملی در وجود نیامده است که این جزای اعمال باشد خطاب حضرت عزت
در رسد که این جزء ابرا ان بی مراد بها است که در دنیا دعا میکنی و مراد تو بتو نمیرسیدی این جزای آن بی مرادیها است آنگاه
بنده تمنا برد که ای کاشکی در دنیا هیچ مقصود من بر نیامدی تا جزای آن اکنون من رسیدی که در دنیا فانی بود و بهشت باقیست
و بهره عاقلان دانند که باقی به از فانی بود و در حق لقمه شبهه میفرماید **قال** النبی صلی الله علیه وسلم یا علی من اکل من الشبهات
اشتبهته علیه دنیه و اظلم قلبه رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که لقمه شبهه خورد در دین خود بشبهه بود و دل وی تاریک شود
چنانکه عالم آخرت را نه بیند و کار عالم آخرت نسازد و این در حق منافقانست که ایشان در دین بشبهه بوده اند و بظاهر با مؤمنان
بوده اند و بباطن با کافران و دل ایشان تاریک بود که عالم آخرت را ندیدند و کار عالم آخرت را نساختند تا در تحت این وعید در آیند
**قوله تعالی** ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و در حق لقمه حرام میفرمایند **قال** النبی علیه الصلوة و السلام
یا علی من اکل الحرام مات قلبه و خلق دینه و ضعف یقینه و قلت عبادته و احجب الله تعالی دعوته رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که
لقمه حرام خورد دل وی بمیرد دین وی بکهنه شود و یقین وی ضعیف شود از ترس و زیان بسیار از هر کس چیزی طمع کردن کم کند در عبادت
وی اندک بود و دعا وی اجابت نشود در حق لقمه حرام میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة و السلام من کف فرة من الحرام افضل
من عبادة الثقلین **قال** النبی علیه الصلوة و السلام کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به مسئله من که بقول شافعی حدیث است و اهل
علماء رحمهم الله حدیث نیست و بعد قول شافعی رحمة الله آنست که روایة میکند بشیر رضی الله عنها از رسول علیه السلام
که فرمود من نکس فکره فلیتوضا و فی روایة فعلیه الوضوء علماء رحمهم الله گفته اند که رسول علیه السلام از بهر بکر باجیا فرمود
که سخن اندام نهان پیش مردان نگفتی خاصه پیش زنی دلیل بر آنکه روایت میکند قیس بن طلق از علی رضی الله عنه

که رسول علیه الصلوة والسلام را سوال کردم که یا رسول الله من ذکر حدث میکنم یا نه خسارة مبارک رسول علیه السلام بر
افروخت و چشم مبارک بسباط افکند و گفت نی از امیر المومنین علی رضی الله عنه سوال کردند که مس ذکر حدث میکند یا نه صلات
اثر کرد و گفت شما را جواب سوال بس نمی آید که از من سوال میکنید چه هست و مرا بسا دیده و صد اعضا را دو کرده بسا دیده حدث نیست
اما بسوء ادبی حدث نیست یحیی رحمه الله تعالی گفته اند که سه حدیث از رسول علیه السلام نقل کرده اند که این از رسول
علیه السلام ثابت نشده که از ان حدیث مس ذکر هست **مسئله** مس نساء بقول شافعی رحمه الله تعالی حدث هست و بقول علماء ما
رحمهم الله حدث نیست وجه قول شافعی آنست که خداوند عزوجل میفرماید **قوله تعالی** او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا و بقول عبد الله مسعود و ابو هریره رضی الله عنهما از شافعی رحمة الله در ماء و خواهر و دختر است که بموجب نا باخن بسا و دست
و دست طهارت تباه کند و بوکر و لایت کند خواجه امام زاده فخر رحمة الله گفته است که اگر کسی امامت کند باید که احتیاط بجا آرد که این اختلاف
ایشان چیزست بر خلاف ذکر ما بقول علماء ما رحمهم الله مس نساء حدث نیست دلیل بر انکه روا است بیکدیگر ما و مومنان علیه صلوة الله
عنها که شب برائی بود و رسول علیه السلام نمازی دراز اغاز کرده بود قدمهای مبارکش را رحمت میرسید و مرا ازان معلوم بود و من نشسته
بودم و قدمهای مبارک را میمالیدم و رسول علیه السلام همچنان آن نماز تمام کرد و اگر مس نساء حدث بودی رسول علیه السلام نماز را تجدید
تمام کردی و دیگر روایت میکند میمونه یا ام سلمه رضی الله عنهما که وقتی بود که رسول علیه السلام از عیالان قبله کرفتی و همچنان
نماز کذاردی باز طهارت نساختی پس اگر مس نساء حدث بودی رسول علیه السلام طهارت باز ساختی و دیگر انکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را امامت میکرد و میان نماز بود که از نماز بماند و رفت طهارت ساخت و امد و نماز را از سر کرفت
بعد از نماز صحابه دیر اسوال کردند که ز اجه دانشت بر ان که در میان نماز طهارت ساختی و از سر کرفتی گفت مرا دو کار بس امد یکی شرم
شما دیکی خوف خدا تعالی شرم شما را که شما هشتم و خوف حق را پیش کرفتم و این چنان بود که مارا در حجره کنیزکی هست جمیله از وی قبله
کرفتم و بیرون امدم اندام من در حرکت امد نماز شروع کردم و در میان نماز حرکت اندام من بشکست و از من تری ظاهر شد رفتم طهارت
ساختم و نماز از سر کرفتم و شرم شما را که هشتم و خوف حق را پیش کرفتم مارا از فعل امیر المومنین عمر رضی الله عنه چند مسئله
معلوم امد یکی انکه هر حدثی که دیر ا استبرا داشتن حاجت امد بران نماز نتوان بنا کردن و بعدی و دوری غسل واجب
نشود و دیگر مس نساء حدث نیست که اگر حدث بودی امیر المومنین عمر رضی الله عنه همچنان در ابتدای در نماز شروع
نکردی پس معلوم امد که مس نساء حدث نیست و تاویل انکه ابو هریره و عبد الله مسعود رضی الله عنهما روایت کرده اند
مراد ازان مس سبب جماع است دلیل بر انکه خداوند عزوجل در ایه اظهار میفرماید **قوله تعالی** او جاء احد منکم من الغائط
اتفاق است که مراد ازین مجیء سبب است حکم از انیز همین بود **مسئله** مباشرت فاحشه نیست که مس زیاد از ابو حنیفه رحمهما الله
روا است میکند که زن شوهر بر بند و بر فراش آمد و اندام مرد در حرکت آمد و ظاهر نبود و لیکن غایب نشد و تری ظاهر نشد بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت تباه شود و بقول محمد تباه نشود **مسئله** سلسالی را از اندام پیش یا دی ظاهر شود

ودر صلوة خواجه امام اجل حسن رحمة الله روایت است از محمد رحمة الله که اگر بابوی بهیمه طهارة تباه شود و اگر بابوی آدمی طهارت باقی بود و هم در صلوة خواجه امام اجل حسن از کرخی رح روایت است که اگر این واقعه زنی را افتد و وی مضطر است طهارت تباه شود و اگر مضطر نبود جواب عایشه است که صحیح گفته است که اگر بابوی بو طهارت تباه شود و اگر بابوی بوی مشک بود طهارت تباه نشود و در جامع الصغیر از کرخی رحمة الله روایت است که در برو دحال او نشر انبود که طهارت باز سازد تا بیقین از عهده بیرون آید و اگر مضطر بالحاله حاجت آید اگر جمله مذیر و باجماع حلال شود و اگر مذیر و اگر در محل اقتاده باشد حلال شود و اگر در محل اقتاده باشد حلال نشود مسئله مسلمانی خوبست بول بستواند دشت بر جای اندک پدید آید طهارت تباه شود و اگر چنانچه بر جامه میرود حکم صاحب جمع سائل و اگر حصی است بول از حصیه او مشک میرود کسی ده اند اگر تری بار سر اندام می آید حکم بول بود طهارت تباه شود و اگر تری از سر حراجت می آید تا روان نشود طهارة تباه نشود که اعتبار محل است اگر مسلمانی را بر بهلو اندام مخصوص حراجت است اگر بول از حراجت می آید طهارة تباه شود هرچه اندک پدید آید اگر بول از محل می آید و از حراجت تری میدید تا روان نشود و طهارت تباه نشود و الله اعلم بالصواب باب تبسم و بیان خنده و تهقهه در نماز بقول شافعی رحمة الله علیه نماز تباه کند و طهارت باقی بقول علماء ثلثه رحمة الله هم نماز تباه کند هم طهارت و در فرق رحمة الله گفته است که هر کجا که نماز را تباه کند طهارة را نیز تباه کند و هر کجا که نماز را تباه نکند طهارة را نیز تباه نکند فایده این اختلاف جای پدید آید که بعد از قراءة تشهد عبده و رسوله پیش از سلام قهقهه خنده کرد و بقول شافعی رحمة الله نماز تباه شود لیکن طهارة تباه نشود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله طهارت تباه شود و نماز بی بقول زفر رحمة الله نه نماز تباه شود و نه طهارت و هیچ محل شافعی الست که روایت میکند خدیجه رضی الله عنها از رسول علیه السلام که چه عتی در نماز بخنده بدند رسول علیه السلام انجدد شود قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا ضحک احدکم فی الصلوة فلیعد الصلوة فقیه العالم علیه الصلوة والسلام فرمود چون بنده در نماز خنده کرد باید که وضو و نماز را باز گرداند پس معلوم شد که نماز تباه شود و طهارت فی علماء رحمهم الله گفته اند که خنده بر سه نوع است تبسم و ضحک و قهقهه تبسم باجماع حلال است دلیل بر انکه رسول علیه السلام هیچ وقت نه تبسم بودی خاصه وقتی که جابر بن عبد الله انصاری را دیدی تبسم فرمودی اگرچه در نماز بودی بنابران اصل بود که روزی جابر را دید در بازار بازی سخن میگفت رسول علیه السلام در رسید جابر رضی الله عنهم شرم داشت رسول علیه السلام و را سوال کرد که چه کار میکنی گفت یا رسول الله در را کوشم کرده ام میجویم رسول علیه السلام تبسم کرد و هر کجا که جابر را دیدی تبسم کردی اگرچه در نماز بودی پس معلوم شد که تبسم حلال است و تبسم لب شیرین کردن است و ضحک آنست که خنده بجهر رحمة الله گفته است که خنده ضحک چیزی بود که از کام و حنجره برآید که شنوده شود و نیکر نشود و لیکن در معنی سخن گفتن است نماز تباه کند طهارت فی مخنده قهقهه چیزی بود که از کام و حنجره برآید که شنوده شود و دیگر برابشنوانند این در معنی حدث بود بعد اجماع نماز تباه شود و هم طهارت در ضحک قهقهه خواجه امام اجل حسن رحمة الله آورده است که از ابراهیم در مسجد رسول علیه الصلوة والسلام منافقی بود و مجاهدت

نشسته بود اعرابی درآمد که در بیابانی خلا بود با پلشی و آن سماک درآمد تا نشست که خود را بدارد نتوانست و آن سماک افتاد صحابه بعضی در نماز قهقهه خندیدند در روایت میکند عقب بن عامر الجهنی و یزید بن عامر الجهنی رضی الله عنهما که بعد از نماز رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام الا من ضحک منکم قهقهة فلیعد الوضوء والصلوة جمیعا در صلوة خواجه امام بکر جواهرزاده رحمة الله در روایت میکند از ابو حنیفه و او از منصور زادان و آن از معمر و معمر رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه السلام بهمین حدیث فرمود که آنهائی که در نماز خندیده اند طهارت سازند و نماز از سر گیرند و ابو حنیفه با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است و ابراهیم نخعی مفتی کوفه بود با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است ابن سیرین که مفتی بصره بود با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است شعبی که مفتی حجاز بود با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است ابن ابی لیلی و اوزاعی رحمة الله که مفتیان شام بودند با صحاب خود فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است پس حدث خنده قهقهه در نماز در معنی حدیث متواتر آمد این نشاید و بر اینکه شود نبه بکار شود مسئله است جهار وجهی یکی وجه آنست که طهارت تباه کند نماز نی و یک وجه آنست که نماز تباه کند طهارت نی و یکوجه آنست که نه نماز تباه کند و نه طهارت و یکوجه آنست که هم نماز تباه کند و هم طهارت و آنچه طهارت تباه کند نماز تباه کند خوابی بیهوشی و مستی پس حدث هم ناکهان اینها طهارت تباه کنند نماز زانی و آنچه نماز تباه کند طهارت نی سخن گفتن و چیزی خوردن و عمل کثیر این جمله نماز تباه کنند اما طهارت نی و آنچه نه نماز تباه کند و نه طهارت تبسم است و عمل اندک و در سجده بخواب رفتن و سلام بفراموشی و ردی بر کردانیدن به پنداشت حدث تا مادام که در مسجد باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که بنا کند و اگر این واقعه در صحرا افتد و روی بگرداند به پنداشت حدث تا مادام که در صفها باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که بنا کند اما اگر از صفها اندر گذرد معلوم شود که حدث نیست نتواند که بدان نماز بنا کند نماز تباه شود اگر در صحرا حکم مسجد همان مقدار بود که صف بود و اگر این واقعه در صحرا افتد و پیش صف رود تا مادام که از امام اندر نگذشته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که بنا کند اما اگر از امام اندر گذرد نتواند که بنا کند و بعضی گفته اند که همین که پیش رود نمازش تباه شود و بعضی گفته اند که تا از سترة نگذرد نتواند که بنا کند که آن سترة حکم مسجد دارد و آنچه هم نماز تباه کند و هم طهارت احتلام است و خنده قهقهه و بیهوشی اینها هم نماز تباه کند و هم طهارت اگر جماعتی نماز میکنند و ایشان نخست امام قهقهه خندید باز مقتدیان نماز همه تباه شود و طهارت همه تباه شود یا نی طهارت امام تباه شود طهارت مقتدیان تا نی بود و اگر نخست مقتدیان خندیدند و باز امام نماز و طهارت همه تباه شود اما اگر بعد از عبد او در سجود پیش از سلام نخست امام خندید باز نماز مقتدیان نماز همه راست بود و طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان تباه نشود اما اگر نخست مقتدیان خندیدند باز امام نماز همه را بود و طهارت همه تباه شود اما اگر امام بعد از عبد او در سجود قهقهه خندید و در قعدی لاحق است و مسبوق و بقول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود

و بقول ابو یوسف رحمة الله و محمد رحمهما الله نماز بسه [illegible] و خواهر ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که لاحق نماز [illegible] رساند که امام خلیفه است بی فعل خود از [illegible] و خواهر ابو سلیمان جرجانی رحمة الله گفته است که لاحق چون مسبوق است چون بقول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه نشود لاحق را نیز باید که تباه نشود و اما ظاهر روایة آنست که بر قول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود و اما لاحق را روا بود و حجة قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست که نماز مقتدی این و مسبوق فی معنی نماز امام است چون نماز امام تباه نمیشود آن مسبوق نیز تباه نشود اما ابو حنیفه رحمة الله گفته است که امام چاشت خفته است که نماز وی تمام شده است و بر او بنا را حاجت نیست اما مسبوق میان نماز وی است و بر او بنا را حاجت است پس گوییم که و ایر نماز تباه شود امام سلام داد مقتدی پیش از سلام خویش قهقهه خندید نمازش روا بود و طهارتش تباه شود و باقی اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی بود اتفاق اجماع است که طهارت تباه کرد و اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله طهارت تباه شود و بقول محمد و زفر رحمهما الله طهارت باقی بود بنا بر آن اصل است که مقتدی بسلام خویش از نماز بیرون می آید یا بسلام امام اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی بود اتفاق بسلام خویش و اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خویش و بقول محمد و زفر رحمهما الله بسلام امام **مسئله** اگر در نماز خواب رود و قهقهه خندد و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که نماز تباه شود و نه طهارت و بعضی گفته اند هم طهارت تباه شود و هم نماز اما ظاهر روایة آنست که نماز تباه شود و طهارت نی از برای آنکه رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که خفته در نماز مرفوع القلم است ای برداشته قلم است در اقوال نه در افعال اما در حق سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و این خنده وی کم از سخن گفتن نبود گوییم که نماز تباه شود اما چون جنابت بر کمال نیست گوییم که طهارت باقی بود و اگر بعد از عهده در سر له بخواب رود و قهقهه خندد هم نماز روا بود و هم طهارت باقی بود در **عیون المسائل** آورده است که طهارت باطل شود و خواب بحدث نزدیک تر از آنست که به بیداری و فتوی بر بنقول است **مسئله** اگر مسلمانی را در نماز حدث رسید به بنا رسید برود در راه قهقهه خندید بر اتفاق طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت سازد و باز کرد و در راه قهقهه خندد ظاهر روایت آنست که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواجه امام علی بزدوی رحمة الله در جامع **الکبیر** خویش آورده است که طهارت باقی بود و نماز از سر گیرد و اگر طهارت سازد و باز کرد و قهقهه خندد و یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام و فرض نافله آورده است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت سازد و باز کرد و در کنار دانگاه قهقهه خندد و یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام اتفاقست که مسح سر آرد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کند و لیکن چیزی نگذارد انگاه قهقهه خندد و یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام بقول ابو یوسف رحمة الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله طهارت سازد و نماز از سر گیرد و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت سازد و نماز از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد **مسئله** اگر در نماز جنازه قهقهه خندد طهارت باقی بود و

ونماز را سر کیرد و اکر در سجدهٔ تلاوت قهقهه خندد وطهارت باقی بود و سجدهٔ تلاوت باز آرد و باقی بقول ابو یوسف رحمة الله
باز نیارد و بقول محمد رحمة الله باز نیارد و بنا بر ان اصلست که سجده بنهادن سر تمام میشود و باقی بقول ابو یوسف رحمة الله
بنهادن و بقول محمد رحمة الله بر داشتن سر مسئله اکر نماز سیده و در نماز قهقهه خندید طحاوی رحمة الله کفته است که نماز تباه شود
و نه طهارت خواجه ابو بکر سعید بلخی رحمة الله کفته است که هم نماز تباه شود و هم طهارت اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود و طهارت نی
مسئله اکر مسلمانی در عمارتهای پشت ستور تطوع شروع کرد و قهقهه خندید بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود بقول
ابو حنیفه و محمد رحمة الله طهارت باقی بود و بنا بر ان اصل است که در عمارتهای پشت ستور تطوع مشروع هست باقی بقول ابو یوسف
رحمة الله مشروع هست و بقول ابو حنیفه رحمة الله و محمد رحمهما الله نی اما اکر در صحرا بر پشت ستور تطوع شروع کرد و قهقهه
خندید باتفاق نماز و طهارة تباه شود و اکر بضرورت فریضه شروع کند و ستور و یرا در عمارت آرد و قهقهه خندد بر قول
محمد رحمة الله علیه الشکال نیاید که طهارت تباه نشود و بر قول ابو یوسف رحمة الله اشکال نیاید که طهارت تباه شود و بر قول
ابو حنیفه رحمة الله اکر جواب بما نقیاس کوئیم که در میان نماز باد آفتاب بیاید و قهقهه خندید طهارت تباه شود و اکر جواب
بر انقیاس کوئیم که میان نماز مدت مسح موزه بسر آمد و قهقهه خندید طهارت باقی بود مسئله اکر مردی نماز باد او
مسکذارد و در میان نماز باد او آفتاب بر آمد و قهقهه خندید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله طهارت تباه شود
و بر قول محمد رحمة الله طهارت تباه نشود مسئله سلام سهو از نماز بیرون آرد و باقی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
بیرون آرد موقوف بار کشتن و بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و فایده این اختلاف جایها در چند مسئله پدید اید
یکی انکه سلام سهو اد پیش از انکه بسهو باز کشتی کی آمد و بوی اقتدا کرد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله درست نباید بقول
محمد و زفر رحمهما الله درست اید سلام سهو اد پیش از انکه بسهو باز کشتی همسایه بود نیت اقامت کرد و بجای کسانت اقامت
درست اید و حق این نماز عمل کند یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله در حق این نماز عمل نکند و بقول محمد و زفر رحمهم الله
در حق این نماز عمل کند تا چهار کذارد و سلام سهو اد پیش از انکه بسهو باز کشتی قهقهه خندید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و زفر
رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمة الله طهارت تباه شود و اشکال آید که در این مسئله زفر با محمد است و در این یک مسئله
جرا با محمد نیست تنها است و زفر با ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله است اصلی هست امام زفر را در این باب که زفر رحمة الله
با جمع دیکر و د که بر کجا که نماز تباه شود و طهارت نیز تباه شود و بر کجا که نماز تباه نشود بقول وی طهارت هم تباه نشود و اما اکر بسهو
باز کشت الکاه یکی اید و بوی اقتدا کرد اتفاق هم درست آید و اکر مسافر نیت اقامت کند اتفاق در این نماز عمل کند و اکر قهقهه خندد بقول
علمای ما رحمهم الله طهارت تباه شود و بقول زفر رحمة الله علیه طهارت تباه نشود و بنا بر ان اصل است که کفته اند باب سهو و هم در بیان
احکام حوادث و امثال آنچه حدث هست یا نی بر قول مالک رحمة الله اندک و بسیار وی حدث است حجت قول ما آنست که رسول علیه السلام
فرموده است که الغم صدقة و از شافعی رحمة الله علیه در روایت است یکی آنست که خواب در نماز حدث نیست و بیت

دیگر آنکه اگر اندک است عفو است و چون بسیار شود طهارت تباه شود و بر قول علماء رحمهم الله اعتبار بخروج است اگر
مخرج بر زمین است خوار بوده هر چند همچنان نشسته بر زمین است خواب بشود و طهارت تباه نشود و اما اگر مخرج از زمین آزاد
بود چون که بخیزد شود و طهارت تباه شود که رسول علیه السلام فرموده است که چشمهای شما بر بند مشک است چون بر کاه
که چشم بخواب است بند مشک گشاده شد خواب بود و وجه است خواب سنت است و خواب بدعت است خواب
سبب بوائی است و خواب سبب عفو نیست و خواب عادت است و خواب غفلت است و خواب سبب درویشی است
و خواب عز امت است و خواب ذلت است و خواب راحت است و خواب عبادت است و خواب کرامت است خواب نیم روز خفتن
سنت است که رسول علیه السلام فرموده است که باری سید روزها تا بستان را بخوردن سحر باری سید نماز شبهای زمستان را بخفتن
قیلوله در وسط روز سید امام ناصر الدین از محمد رحمة الله علیه روایت است که چنین گفت که مرا هرگز قیلوله فوت نشده است
نه در سفر و نه در حضر فایده قیلوله آنست که وی قوی دماغ و عقل است از برای آنکه معتدل دماغ عقل است این مدد و سبب
عقل را بواسطه قیلوله قال النبی علیه الصلوة والسلام القیلولة تزید فی العقل و خواب بدعت وقت نماز خفتن است و خواب
که سبب بوائی است بعد از نماز دیگر خفتن است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام گفته است که هر که بعد از نماز دیگر خفته بود اگر این بیچاره
هوشیار بر خیزد عجب بود و خواب سبب عقوبت است که نماز خفتن ناکرده بخسپد که بخبر آمده است که در دوزخ در بابت
آبی تلخ و سیاه آماده کرده اند از برای کسانیکه نماز خفتن ناکرده خسپند و خواب عادت نماز خفتن کذارده خفتن است
اما خواب امت این بود که مومن وقت صبح از خواب بیدار شود نماز بخواب شود تا بگیرد اول بیاد و بیدار نماز بامداد از وقت برود
و فوت شود و دیگر در مجلس علم خفتن است و خواب غفلت صبح دم خفتن است که رسول علیه الصلوة والسلام صبح دم بگرد اندر آمد
فاطمه رضی الله عنها خفته بود گفت بر خیز ای دختر که تو بوقت سه چیز قسمت کنند عافیت و خوی نیک و برکت روزی تا که
در بوقت خفته اند از نیمها محروم مانند و خواب بسبب درویشی بعد از نماز بامداد خفتن است چون نماز بامداد کذارد خسپند
چندانکه آفتاب بر آید بلند بعد از آن خسپد بائی بود و خواب غفلت امت در مسجد خفتن است خواب راحت خواب عمار است و خواب
عبادت خواب عالم است و عابد و خواب روزه دار است که نماز خفتن کذارده و با طهارت بخسپد و بر که چنین کند در بشکال
بر سر بالین وی عباد نویسند و خواب کرامت در سجده خواب کردن است بنده چون در سجده بخواب رود و قوله تعالی
انظروا ملائکتی الی عبدی جسده فی خدمتی روحه عندی خداوند عز و جل مباهات فرماید و خطاب کند که نظر کنید ملائکان
که بنگرید سوی بنده من که تنش در خدمت من است و جانش بحضرت من مسئله خفتن بر چهار نوع است [illegible]
الله علیهم اجمعین و خفتن اولیاء و خفتن اطباء و خفتن ردان و ازان جهودان نیز گفته است خفتن انبیاء آنست
خفتن است که ایشان را چشم خفته است در اعتبار وحی تا کسی را در دل شبه نیاید خداوند عز و جل معجزه ایشان را نگاه دارد
و علماء و اولیاء بر دست راست خسپند روی سوی قبله و انبیاء بر دست چپ خسپند ایشان گویند چگونه خسپند

چون بدست راست چسپی انها معلق مانند علت فزاید و دزدان در روی خسپند تا اگر کسی اشیا را فرو گیرد ایشان
قوت نتوانند کردن و جهودان نیز در روی خسپند و آدمی باید که ساعتی بر دست راست خسپد و ساعتی ستان و ساعتی
بر پهلوی چپ تا بهر سه نوع عمل کرده باشد حکمت خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله گفته است بنده را باید که بدست
یک لحظه بخسپد تا مردان از بلای من باز رسند دوم آنکه لحظه بخسپم تا نفس من بیاساید و مرا آن قوت آید تا عبادت کنم دیگر
لحظه بخسپم که ملائکه بین علیهم السلام بیاسایند **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رود بر جای چفشیده و لیکن متعمد
بر زمین استوار نهاده است **طحاوی** رحمة الله گفته است که اگر آن چیز را بشکند یا بکشید تصور آن دارد که وی افتد
طهارت تباه شود ابن شجاع از اصحاب ما رحمهم الله روایت میکند که اگر در نماز خود را بچون قیام در رکوع تواند که بدارد بیرون نماز
طهارت نیز تواند که بدارد تا دلیل آنکه طحاوی رحمة الله گفته است اینجای بود که مخرج از زمین ازاد بود اما اگر مخرج بر زمین استوار بود
هر چند نشسته بخواب رود طهارت تباه نشود دلیل بر آنکه حذیفه بن الیمانی رضی الله عنه روایت میکند که من در مسجد رسول علیه الصلوة
والسلام بخواب رفتم مرا بیدار نکرد دست لطیف و آن دست مبارک رسول علیه السلام بود چون چشم باز کردم جمال جهان
آرای رسول علیه السلام را دیدم گفتم یا رسول الله این خواب از من حدث بود یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی پس معلوم شد
چون مخرج بر زمین استوار بود هر چند نشسته بخواب رود باکی نبود **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رفت اگر مخرج
بر زمین استوار نهاده است بتاوید بیدار شد بجا باز آمد اتفاق طهارت تباه نشود اگر بتاوید بیدار شد بجا باز آمد اتفاق
طهارت تباه شود اگر بتاوید بیدار شد و لیکن نتوانست خود را داشتن بر زمین آمد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
تباه نشود و بقول محمد رحمة الله تباه شود و بعضی از مشایخ گفته اند که نبکریم اگر نشست دستش بر زمین آمده است بخواب بر قول محمد
رحمة الله گوئیم که طهارت او تباه شود و اگر کف دستش بر زمین آمده است بخواب بر قول ایشان گوئیم طهارت تباه نشود **مسئله** اگر
مسلمانی در نماز باد در قیام یا در رکوع یا در سجود یا در قعده بخواب رفت بقول مالک و شافعی رحمهم الله اشکال نماید که طهارت
تباه شود بر قول علماء ما رحمهم الله طهارت تباه نشود ایشان بر علماء ما رحمهم الله حجت میکویند که شما اعتبار مخرج را می دارید
و اینجا مخرج از اد است و علماء ما رحمهم الله گفته اند که ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکوئیم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
لیس اللوضوء علی من نام قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا انما الوضوء علی من نام مضطجعا فانه اذا نام مضطجعا استرخت مفاصله
رسول علیه السلام فرموده است که نیست طهارت بر هر که در قیام بخواب رود یا در رکوع و یا در سجود طهارت بر کسی است که بخواب رود
پهلوی بر زمین نهاده که بمین که پهلوی بر زمین نهاده شود مفاصل وی سست شود و کشاده شود **مسئله** اگر در سجده بخواب رفت
بعد از طهارت تباه شود یا نی بقول ابو یوسف رحمة الله تباه شود و بقول محمد رحمة الله تباه نشود وجه قول ابو یوسف رحمة الله
آنست که در سجده بخواب رفتن بی اختیار طهارت تباه نشود که بضرورت است ما اینجا بخواب رفتن بعمد است طهارت تباه شود که اختیار است
و محمد رحمة الله علیه گفته است که حدیث مطلق است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام اذا نام العبد فی الصلوة السجود باهی الله تعالی

ملائکه فیقول یا ملائکتی انظروا الی عبدی جسته فی حدمتی و روحه عند حضرتی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که بنده مومن
چون در سجده بخواب رود خدای عزوجل مباهات کند و خطاب فرماید بفرشتگان که به بنگرید به بنده من که تنش در خدمت منست
و جانش بحضرت من محمد رحمة الله علیه گفته است که خبری که محل مباهات خداوند عزوجل بود طهارت تباه نکند خواجه امام زاهد فخر
رحمة الله علیه گفته است که بنگریم اگر سجده بسبعت آورده است چنانکه شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین دور است
جواب بقول محمد رحمة الله گوئیم که طهارت تباه نشود اگر سجده بدعت آورده است که شکم از ران و ران از ساق و ساق
از زمین دور نیست جواب بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه گوئیم که طهارت تباه شود که این را حنفی گویند سجده نی **مسئله** اگر
مسلمانی بر ستور نشست بخواب رفت و ستور میرود تا مادام که بر زمین همواره میرود یا بر بالا طهارت تباه نشود اما همین که سر سوی
نشیب شود طهارت تباه شود که مخرج از پشت ستور آزاد شود اگر مسلمانی بر دیوار یا بر بالان اشتر بخواب رود اگر مخرج بران چار
استوار بود طهارت تباه نشود اگر آزاد بود طهارت تباه بود **باب نوزدهم** در بیان نی بقول زفر رحمة الله علیه اندک
و بسیار وی حدث است و حجت قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود القلیل حدث و فرق نفرمود میان اندک و بسیار
و بر قول شافعی رحمة الله علیه اندک و بسیار وی حدث نیست و حجت قول وی آنست که برو تیه آمده است که رسول علیه الصلوة والسلام
قی آمد و ان نشست و گفت نیست طهارت از قی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام کذا الوضوء من القی و هو ما روی عن النبی علیه
السلام انه قاء فغسل فمه اما علماء رحمهم الله گفته اند که آنچه زفر رحمة الله گفته است محمول است بر بری دمان و آنچه شافعی رحمة الله گفته
است محمول است بر کم بری دمان اما چون دمان بر شود طهارت تباه شود دلیل بر آنکه روایت میکند زید بن علی رضی الله عنهما از رسول علیه
الصلوة والسلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الوضوء من کل دم سایل و عدالاحداث او وسعه علماء الفهم رسول علیه السلام
فرمود که طهارت سازید از خون روان و از قی بری دمان و حد بری دمان آنست که بیشتر دمان را بگیرد و با مقداری که سخن
گفتن را باز دارد و یا نه تواند و یا باز داشتن اما اگر اندک اندک بری آید و وی بیرون می اندازد جزو اول را باآخر جمع کنیم اگر بری دمان شود
و مجلس یکست سبب یکی اتفاق است که طهارت تباه شود اگر مجلس نوست و سبب نو اتفاق است طهارت باقی بود و اگر مجلس یکی باشد
و سبب نو بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه نشود بقول محمد رحمة الله علیه طهارت باقی بود و اگر مجلس نو بود و سبب یکی
بقول ابو یوسف رحمة الله علیه طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمة الله تباه شود درین دو مسئله اول اتفاقست و درین دو مسئله
آخر خلاف است بنا بر این خلاف بران اصل است که ابو یوسف رحمة الله اعتبار مجلس را ورد و محمد رحمة الله سبب را
اعتبار دارد **مسئله** اگر مسلمانی را از دماغ خونی فرو آید اگرچه بر دمان بود طهارت تباه نشود
و اگر مسلمانی را از دماغ خون یا از بینی زنگی فرو آمد نزدیک بعضی تباه شود و نزدیک بعضی تباه نشود و خوبتر
فشرده فرو آمد اگر از معده بلغم بیرون آمد اگر بر دمان نیست طهارت تباه نشود باتفاق و اگر بر دمان بود نزدیک ابی یوسف
طهارت تباه شود و نزد ابو حنیفه و محمد رحمة الله تباه نشود اگرچه بری دمان بود اما اگر بادی سرخی آمیخته بود اگر غالب

سرخی بود طهارت تباه شود و اگر غالب سپیدی بود طهارت تباه نشود و اگر برابر است قیاس آنست که طهارت تباه نشود و این اختیار خواهر امام زاهد فخر است رحمة الله علیه و استحسان آنست که طهارت تباه شود و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله است **مسئله** اگر کلوخ زله برآید اگر بر دهان بود بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله طهارت تباه نشود و اگر سرخی بادی آغشته بود هر چه اندک بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت تباه شود و بقول محمد رح تا آن سرخی سیلان نگیرد طهارت تباه نشود و این هم جایی بود که از فضا بادی چیزی نبود اما اگر هذا بادی چیزی بود با نفاق طهارت تباه شود **مسئله** اگر چیزی از کلوخ برآید سیاه بسته بماند که صفراست یا خون بسته است یا عدسوخته است اگر کم بر دهن بود چون شک است طهارت تباه نشود و اندیشه باید کرد در آب انداز و تا بیند اگر منتشر شود معلوم شود که خون است سوخته است طهارت تباه شود و اگر منتشر نشود معلوم شود که خون نیست عدسوخته است طهارت تباه نشود فایده بزرگان گفته اند که درخت خلفه تر را بکوبد و با پیراکیزد و بخورد تا خدای تعالی بفرزند عجل شفا دهد انشاء الله تعالی این مسئله از طب است از فقه نی **مسئله** اگر مسلمانی را قی آید کم بر دهن طهارت تباه نشود و دو مرتبه شود یا نی خواهر امام بکر اسکاف رحمة الله گفته است که اصل این مسئله را در نسخهای نیاورده اند اما در صلوة خواهر امام بکر خواهرزاده از محمد رحمة الله روایت کرده است که اگر مسلمانی را در نماز قی آید کم از بر دهن آن باید که بجامه گیرد و بگذارد و نماز تمام میکند که نجس نیست اما ظاهر روایه نیست که پلید است لیکن حفظ کثیر فاحش باید تا روایی نماز بازدارد **مسئله** اگر مسلمانی آب خورد و متغیر نشده باز آمد حسن بن زیاد رحمة الله گفته است که آن آب نجس نبود اما ظاهر روایه نیست که نجس بود که معده خانه نجس است هر چه بوی رسد نجس شود **مسئله** اگر از خمر قی آمد که کم از بر دهن خواهر امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که در حال طهارة حکم قی دارد و لیکن در حال نجاست حکم سیدارد و چون کم از بر دهن است طهارت تباه نکند و لیکن نماز با آن از در می بر جامه رسد روای نماز بازدارد شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که با همه حالهای حکم قی دارد تا بر دهان نشود طهارت تباه نشود چون بر جامه رسد تا کثیر فاحش نشود روای نماز را نبازدارد و در **فوائد** خواهر ابو الحسن مستفتی رحمة الله مجتبی آورده است که از محمد حسن رحمة الله سوال کردند که مردی خمر خورد یا مردار خورد مجتبی که معده وی قیء برد دهان باز آمد گفت اگر زیادة از دو می بجامه رسد روای نماز نبازدارد و اگر بر اندک افتد پلید کند و اگر کم بر دهان بود اباندک با نجس نکند و اگر بر جامه رسد روای نماز بازندارد و پس معلوم آمد که در هر دو حال حکم قی دارد و این مسئله دلیل است بر انکه بر چه حدث نیست نجس نیست **مسئله** اگر مسلمانی را از کلوخ جسته بر اند خواهر امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که طهارت تباه شود از برای آنکه اصل درین باب آنست که حدیث دهان آنست که سخن گفتن را بازدارد و بر چند اندک جسته را که از کلوخ برآید سخن گفتن را بازدارد و بر چند اندک باشد یا بسیار امام شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که آنچه جسته بود خمر و پاک است آنچه بروی است نجس است و آن کم از بر دهن است پس طهارت باقی بود

**باب ششم در بیان ما فی الصوم** قال النبی صلی الله علیه وسلم من قاء فلا قضاء علیه ومن استقاء فعلیه القضاء رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود که هر کرا قی آید روزه تباه نشود اما اگر قی آورد روزه تباه شود واصلست ابو یوسف در باب که ابو یوسف رحمة الله اعتبار بردهان را دارد و محمد رحمة الله فعل را فایده این خلاف در چند جا پدید آید تا اگر روزه دار را قی آید بردهان و اندازه اتفاق روزه تباه نشود اما اگر قی آورد بردهان و اندازه اتفاق روزه تباه شود و اگر قی آید بردهان وی باز بحلق فرو برد اتفاق روزه تباه شود و اگر قی آید بردهان و اندان بعضی اندازه و بعضی باز برد اتفاق روزه تباه شود و اگر قی آید بردهان فرو برد و باز برد بقول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه شود و بر قول محمد رحمة الله روزه تباه نشود و الصحیح حاشیه فی هذه المسئله قول محمد رحمة الله جامع الصغیر الحسامی وغیره ولا یفسد فی قول محمد وهو الصحیح لانه مما لا یمکن الاحتراز عن جزوه لا یمکن احتراز عن عوده فجعل عفوا در فتاوی قاضیخان و اگر قی آید کم بردهان و اندا خت اتفاق روزه باقی بود و اگر قی آید کم بردهان خود باز رود اتفاق روزه تباه نشود و اگر قی آورد کم بردهان و اندازه بقول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و بقول محمد رحمة الله اشکال نیاید که روزه تباه شود و اگر قی آورد کم بردهان و باز برد بر قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود بر قول محمد رحمة الله اشکال نیاید که روزه تباه شود و اگر قی آمد کمتر بردهان جمع و باز برد قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و بر قول محمد رحمة الله روزه تباه شود و بعضی مشایخ گفته اند که قیاس والصحیح فی هذه المسئله قول ابو یوسف رحمة الله جامع الصغیر الحسامی لا یفسد عند ابو یوسف ان قل وهو الصحیح کما فی الخلاصة جامع الرموز ولا یفسد فی قول ابی یوسف لان القلیل لیس بشیء فلا یتصور ادخاله والصحیح فی هذه قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود واما ظاهر روایة انست که دو فعل یافتیم هم بر آوردن هم فرو بردن که این آورده و برده را در معنی بردهان دارد کوئیم که روزه تباه شود و دراین هیچ مسئله فصل اول اتفاق طهارت تباه شود و درین هیچ مسئله آخر اتفاق طهارت باقی بود و روزه ها را بر همان خلاف که گفته اند **فصل در بیان** خلال بنا بر آنست **قال** النبی صلی الله علیه وسلم رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود که رحمت خدای عزوجل بر خلال کنندگان باد در طهارت و در طعام **مسئله** اگر مسلمانی خلال کند و بر سر خلال سرخی بیند یا میوه کند و بران میوه سرخی بیند یا طهارت مسواک کرد و بران مسواک سرخی بیند درین همه صورتها باید که دست بر دو تجربه کند اگر سرخی سیلان نشده باشد طهارت تباه شود و اگر سیلان نشده باشد طهارت تباه نشود و اگر بانگشت برون معلوم نشود که سرخی سیلان نشده هست یا نی آن را حاکم سازد اگر غالب سرخی بود طهارت تباه شود و اگر غالب سفیدی بود تباه نشود و اگر برابر است قیاس هست و استحسان قیاس نیست که طهارة باقی بود این قول محمد هست استحسان نیست که طهارة تباه شود و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله **مسئله** اگر مسلمانی باطهارة هست و در فرش و جلد یا جوال اندوزد اندوخته باکار و یا مور نیا خار اگر خون برآید اگر سیلان سرخی نشود طهارت تباه شود و اگر سیلان نشود طهارت باقی بود و اگر خون برآید و بر سر خرات قرار گرفت معلوم نیست

که قوت رفتن دارد یا نی بعضی از مشایخ گفته اند که آنرا پاک کنند اگر دیگر برآید معلوم شود که قوت رفتن دارد طهارت تباه نشود
و اگر دیگر برنیاید معلوم شود که قوت رفتن نیست طهارت تباه نشود و بعضی گفته اند که خاک بدانجا کنند اگر آن خاک کل تر نشود
معلوم شد که قوت رفتن ندارد طهارت باقی بود و اگر کل تر شود معلوم شد که قوت رفتن دارد طهارت تباه شود و بعضی
گفته اند آنچه گفتیم این در حق نوک کارد و درفش و جوال دوز آید اما اگر خار یا سوزن اندر جلد برچه اندک سرخی خون آید
طهارت تباه شود از برای آنکه جراحت خار و سوزن اندک باشد و هرچه اندک بود سرخی برآید از سر جراحت رفته باشد
طهارت تباه شود اما در جامع الصغیر قاضی امام فخر الدین خان آورده است که حکم خار و سوزن و درفش و جوال دوز
یکی است که اگر سیلان نشود اگرچه از سر جراحت زیاده شده باشد طهارت تباه نشود اگر مسلمانی با طهارت
حجامت کند و بیرون چیزی ظاهر نشود طهارت تباه نشود و شیشه بر آنجا نهاد و مکید بعد ازان که شیشه برگرفت
هم چیزی ظاهر نشد طهارت تباه نشود که آن خون که بیرون آمد بفعل مکنده بیرون آمد اما اگر بعد ازان که شیشه
برگیرد هرچه اندک زرد آب ظاهر شود و از سر جراحت رود طهارت تباه شود که این فعل برآمده است **مسئله** اگر مسلمانی
با طهارت است دیوچه برافکند دیوچه خون را مکید و میخورد بعضی گفته اند که طهارت تباه نشود که از باطن بباطن میرود اما بعضی
گفته اند که دیوچه و کنه را خاصیتی است که ایشان نخست ظاهر کنند سرخی یا دانگاه بگیرند بظاهر شدن سرخی طهارت تباه شود
برخلاف پشه و مگس اگر مسلمانی را گزیده است و خون میخورد اگر کلان است حکم دیوچه دارد طهارت تباه شود اگر
خورد است حکم پشه دارد طهارت تباه نشود اگر مسلمانی را بر اندام جراحت است و کرم ازوی می افتد یکان یکان و دوگان دوگان طهارت
تباه نشود اگرچه بسیار افتد بخلاف اندام مخصوص که اگر یکی افتد طهارت تباه شود که کرم از محل نجاست می آید اگر دندان کرم
برآید طهارت تباه نشود تا انگاه که بر دندان پر نیاید **مسئله** اگر یکی را بر اندام جراحت است و پخته بر نهاده است بر
سر جراحت طهارت باقی بود که آنچه آلایش است در محل خویش است اما اگر پخته زیادت از سر جراحت نهاده بود آلایش از سر
جراحت برود طهارت تباه شود اگر جراحت بود بر اندام باید که پخته پاک بر نهند تا اگر پخته پلید بر نهند اگر پلیدی وی از نجاست
غلیظه است و زیادت از درمی شود روای نماز را باز دارد و اگر از نجاست خفیفه است روای نماز را باز ندارد و اشکال می آید
که آن پخته بر جراحت نیز پلید میشود و جواب آنست که پلید شدن پخته بضرورت است اما بر ما از ابتدای پخته پلید نهادن ضرورت نیست و اگر
جنابت پرده پلید نهاده اگر زیادت از درمی بود روای نماز را باز دارد چون خارج باین الداخل الخارج نهاده باشد همین اشکال آید که
آن پرده پلید میشود و جواب همانست که گفتم یعنی پلید شدن پرده بضرورت است اما بر ما از ابتدا پرده پلید نهادن ضرورت نیست اما اگر
پرده داخل نهاده بود اکنون نماز را بود که آن داخل حکم باطن دارد والله اعلم **باب پنجاه و یکم** در بیان صفت حجامت سید
ما رانا صلی الله علیه رسول علیه السلام زنی بنزدیک رسول علیه السلام آمد و آن فاطمه بنت نجش بود یا فاطمه بنت قیس بود یا فاطمه بنت
حبیش بود مرا کیفیت اسامی ایشان حاجت نیست گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من زیاده گردانیده است من پیش

پاکی نمی بینم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام لتملک المراة وهی مستحاضة حیضتی والتجی واستقری وتوضئی وصلی وان قطر الدم علی الحصیر قطر رسول علیه السلام فرمود آن زن مستحاضه را که یامت را بنشین در هر سر ماه غسل آر و پرده نهاد بند بر ران و لجام بر نه و طهارت ساز و نماز گذار اگرچه بچکد خون بر بوریا آن زن سئوال کرد که یا رسول الله آن قطرها که بر جامه میرسد عفو است یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی گفت یا رسول الله من مبتلیم عین وی میرود و لون وی میاید رسول علیه السلام فرمود که بشوی و بشکیز و بمال و مبالغت کن چون عین وی برود و اگر لون بماند آن لون اثریست و اثر عفو است و ما را معلوم آمده است که صاحب جرح سایل را هر وقت نمازی طهارت باید ساخت همچنانکه رسول علیه السلام فرموده است در حق مستحاضه **قال** النبی علیه السلام المستحاضة توضا لکل صلوة و مراد ازین هر وقتی نماز است همچنانکه در حدیث دیگر فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام المستحاضة بوقت کل صلوة رسول علیه السلام فرمود مستحاضه طهارت سازد هر وقت نماز را شافعی رح حمل کرده است این کل صلوة را بیک فریضه و سنت تبع وی و علما رحمهم الله حمل کرده اند بیک وقت نماز اول تا آخر ادا و قضا و سنت و تطوع هر چه گذارد روا بود حرجت روان چندین باید تا حکم صاحب جرح سایل کرد بقول مالک رحمة الله همچنین صاحب جرح سایل نیست بر قول شافعی رحمة الله علیه هر چه هر چه از دوانده مخصوص پدید آید صاحب جرح سایل است و هر چه ورای این موضع است با مالک است علما رحمهم الله میگویند هر چه از هر کجا که باشد که پدید آید و روان شود و بگوقت نماز بگذرد آن صاحب جرح سایل بود و مالک رحمة الله گفته است که کسی صاحب جرح سایل نیست از برای آنکه این همه نادرست و بر نادر حکم نیست اما بقول علما رحمهم الله صاحب جرح سایل کسی بود که پیوسته روان بود یا سلسل بول بود و یا کرم افتد یا ریش روان بود چنانکه دو تا بند را تر دارد در یکوقت نماز

**مسئله** هر صاحب جرح سایل و مستحاضه که بر بنیه پایه پرده آلایش خود را تواند که در محل خود دارد ظاهر روایه و بر احکم اصح بود امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفته است که صاحب جرح سایل که بر بنیه آلایش را در محل خود دارد و بر احکم اصح بود اما مستحاضه احکم اصح نبود از برای آن معنی که چندان حیله کرد رسول علیه السلام آن زن مستحاضه را فرمود و پیرامستحاضه فرمود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که این را خاص فهم کنند اما عام فهم نکنند اصل درین باب آنست که هر جراحتی را که بندی بندی اگر وی بگناه را تر دارد و بگوقت نماز و بر احکم اصح بود و اگر دو تا بند را تر دارد در یکوقت نماز و بر احکم صاحب جرح سایل بود و صاحب پرده را نیز همین حکم است که یاد کردیم در حق صاحب جرح سایل یعنی اگر بگناه پرده تر دارد حکم اصح بود اگر دو تا پرده تر دارد در یکوقت نماز و بر احکم مستحاضه بود و طهارت صاحب جرح ناقص است یا کامل بقول شافعی ناقص است یک فریضه تواند گذاردن و سنت تبع وی و بقول علما رحمهم الله کامل است از اول وقت تا آخر وقت قضا و ادا و سنت و تطوع گذارد روا بود امامت کند هم حالات خود را روا بود **مسئله** طهارت صاحب جرح سایل باندر آمدن وقت تباه شود یا بیرون رفتن وقت بقول زفر رحمة الله باندر آمدن وقت و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله به بیرون

رفتن و قسمتی بر قول ابو یوسف رحمة الله هم باندر آمدن وقت و هم بیرون آمدن وقت و فایده این خلاف جایی پدید آید که
که صاحب جرح سایل نماز بامداد کند ارد باطهارة ناقص آفتاب برآمد باهمان طهارت نماز ضحی میکذارد و بقول زفر رح نماز روا
بود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله روا نبود اما اگر صاحب جرح سایل طهارت سازد از برای نماز ضحی یا وقت نماز پیشین درآید باهمان
طهارت پیشین کذارد و بقول ابو حنیفه و محمد رح روا بود و بقول ابو یوسف و زفر رحمهم الله روا نبود و اگر طهارت ساخت از برای نماز عید
را وقت نماز پیشین اندر آمد بهمان طهارت نماز پیشین میکذارد بر قول ابو یوسف و زفر رحمهم الله روا نبود اما بعضی گفته اند که
قیاس قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله هم روا نبود از برای آنکه نماز عید را وقتی علاحده هست اما ظاهر روایه اینست که نماز روا بود از برای
آنکه هر حکمی که نماز ضحی راست نماز عید را نیز همان بود از آنکه نماز ضحی را طهارت میسازد بهمان طهارت نماز پیشین میکذارد و روا باشد
نماز عید نیز همین بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین کذارد و باطهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین چون منقطع شد باز طهارت
ساخت وقت نماز دیگر اندر آمد و از وی چیزی ظاهر نشده است بهمان طهارت نماز دیگر میکذارد و روا بود و بانی ظاهر روایه
اینست که روا بود و عیسی ابان رحمة الله گفته است که روا نبود از برای آنکه طهارة صاحب جرح سایل باندر آمدن وقت تمام
میشود و با بیرون رفتن وقت و اینجا وقت بیرون رفت و وقتی اندر آمد اما ظاهر روایه اینست که روا بود از برای آنکه بوقت
نوشدن طهارتی تباه شود که ناقص بود و این طهارت کامل است اگر نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی
ابن ابان رحمة الله گفته است که وی را نماز نیست طهارت سازد و نماز از سر گیرد اما ظاهر روایه اینست که سازد و نماز بنا کند
روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین کذارد و باطهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین خون منقطع شد
باز طهارت ساخت وقت نماز دیگر اندر آمد و از وی چیزی ظاهر نشده است باز طهارت ساخت و نماز دیگر شروع
کرد و اتفاق شروع نماز دیگرش درست آمد و در میان نماز جراحت وی سیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته
است که بکذارد و نماز تمام کند ظاهر روایه اینست که طهارت سازد و بران نماز بنا کند بنا بر اصل است که
وی این نماز دیگر را بطهارت نماز پیشین میکذارد و با بطهارت نماز دیگر عیسی ابن ابان رح گفته است
که بطهارت نماز دیگر اما ظاهر روایه اینست که بطهارت نماز پیشین میکذارد از برای آنکه طهارت نماز پیشین
وی کامل بوده است و این طهارت نماز دیگر نور علی نور بوده است **مسئله** صاحب جرح سایل را
در میان نماز وقت نوشد اگر بطهارت ناقص است اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد
و اگر بر طهارت کامل است عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که هم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر
همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح منتهی شد نماز ایشان تباه شود که اینجا نیز همین حکم
بود اما ظاهر روایه اینست که نماز روا بود که بوقت نوشدن طهارت تباه شود که آن طهارت ناقص بود و این
طهارت کامل است اگر بکذارد و نماز بکذارد و نماز تمام کند و در میان نماز جراحت سیلان شود عیسی ابن ابان

رحمة الله علیه گفته است که وقت نوشدن نماز بنا شود طهارت سازد و نماز از سر گیرد که وی در نماز نیست اما ظاهر روایت
آنست که طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین میگذارد با طهارت ناقص هم در میان
نماز پیشین خون منقطع شد باز طهارت نساخت و به گذشت آن نماز تمام کرد و وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت
و نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی بن ابان رحمة الله گفته است که برگذرد و نماز تمام کند و
ظاهر روایة آنست که طهارت سازد و بر نماز بنا کند از برای آنکه طهارت نماز دیگر از حدث است و طهارة از حدث جراحت
جراحت را سود ندارد تا اگر مسلمانی طهارت سازد از برای حدث را و در میان نماز جراحت شد طهارت سازد و بر نماز
بنا کند و اگر طهارت ساخت از برای جراحت را و در میان نماز حدث رسید پیش طهارة سازد و بر نماز بنا کند که طهارت حدث
جراحت را سود ندارد و طهارت جراحت حدث را سود ندارد و این نیز همان حکم دارد و اما روایة جامع الکبیر آنست که بر
گذرد و نماز تمام کند **مسئله** اگر طهارة سازد از برای یکی جراحت را و در میان نماز جراحت دیگر سیلان شود طهارت
سازد و بر آن نماز بنا کند و محمد حسن رحمة الله علیه این مسئله را در خون بینی نهاده است اما اگر طهارة سازد از برای دو
جراحت را و در میان نماز از یکی خون منقطع گردد فر رحمة الله گفته است که طهارة سازد و نماز از سر گیرد که این بنای قوی
بر ضعیف شود روا نبود اما ظاهر روایة آنست که بر گذرد و نماز تمام کند که بنا شده است بطریق اولی بود که این بنا است
**مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین میگذارد با طهارت ناقص هم در میان نماز پیشین خون منقطع شد باز طهارت
نساخت و بر گذشت آن نماز را تمام کرد و وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت و نماز دیگر گذارد اگر پیش از فرو
رفتن آفتاب جراحت سیلان شود بر وی نماز پیشین روا بود و اگر بعد از فرو رفتن آفتاب سیلان شود نماز پیشین را باز گذارد
و نماز دیگر پیش روا بود اما اگر نماز پیشین تمام کرد و آنگاه خون منقطع شد اگر پیش از فرو رفتن یا بعد از فرو رفتن آفتاب
جراحت سیلان شود بر وی نماز دیگر روا بود اشکال آنکه در مسئله اول نماز پیشین را باز میگذارد و اینجا جراحت باز گذارد
جواب آنست که در مسئله اول در میان نماز خون منقطع شده است بکوقت کامل بر وی گذشت و جراحت سیلان نشود
وی حکم اصحاب گرفت از آن وقت خون منقطع شدن وی پس بعضی از نماز را بطهارة ناقص گذارده است باز گذارد
اما در مسئله دوم نماز تمام کرده است آنگاه خون منقطع شده است اگر پیش از فرو رفتن آفتاب یا بعد از فرو رفتن
آفتاب جراحت سیلان شود بر وی نماز روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل طهارت ساخت و خون منقطع شد
باید که طهارت باز سازد و اگر طهارت باز نساخت و بهمان طهارت نماز پیشین گذارد و آن نماز وی موقوف بود اگر
نماز دیگر را سیلان شود نماز پیشین بر وی بود اگر نماز دیگر را جراحت سیلان نشود طهارت سازد و نماز پیشین را باز گذارد
و هر کجا که میگوید که بعد از طهارت پیش از تحریمه خون منقطع شود باز باید طهارت ساختن تا اگر وی را حدث رسد تواند که
بر آن نماز بنا کند و اگر اصحی بوی اقتدا کند اقتدا وی درست آید و اگر طهارة باز ساخت نماز شروع کرد اصحی بوی اقتدا کرد درست آید

واگر دیر آید میان نماز جراحت سیلان شود نماز وی رواست و آن اصلی را نماز تباه شود اما اگر نماز تمام کرد و آنگاه نماز جراحت سیلان شود نماز بر دور رواست **مسئله** اگر اول وقت مسلمانی صاحب جراحت بود نماز کند از بطهارت ناقص تا آخر وقت خون منقطع شد طهارت سازد و آن نماز باز کند از و اگر آخر وقت صاحب جریح بود طهارت ساخت و نماز کند از وقت نوشدن خون منقطع شد خواجه امام فخر زاهد رحمة الله گفته است که بروی چیزی نبود که وی به فتوی عمل کرده است شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته که طهارت سازد و آن نماز را باز کند از و برای آنکه آن نماز یکوقت کامل وی باید تا وی را حکم صاحب جریح سایل شود و اینجا بکوقت کامل نشده پس وی حکم اصحاب دارد و نماز را با طهارة ناقص گذارده است و آن نماز را باز کند از **باب** بست یکم در میان پرده نهادن پرده بر سه نوع است فریضه است و واجب است و سنت اگر زن ترمزاج بود چنانکه بی پرده بقاء طهارة نیابد پرده نهادن بروی فریضه بود و اگر زنی بود که یکوقت نماز بی پرده بقاء طهارة یابد و یکوقت نماز بی پرده نهادن بقاء طهارة نمی یابد پرده نهادن بر وی واجب بود و اگر زن خشک مزاج بود که بی پرده بقاء طهارة بیابد پرده نهادن بروی سنت بود این سنت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها **مسئله** محل پرده سه است خارج است و بین الداخل و الخارج و الداخل و نظیر وی چنان بود که لب و دندان و حلق و پرده کی نهند که اولیتر آن بود خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله گفته است که داخل نهادن اولیتر بود اما ظاهر روایة آنست که اگر بخارج بقاء طهارة می یابد بین الداخل و الخارج نبرد و اگر بین الداخل و الخارج بقاء طهارة می یابد بداخل نبرد و اگر بداخل بقاء طهارة یابد وی حکم صاحب جریح دارد هر وقت نمازی طهارة سازد و نماز کذارد **مسئله** پرده نهادن خارج جوت نماید پیشتر بر زبان ندارد و اگر پرده یا بیفتاد اگر خشک است طهارة باقی بود و اگر تر است طهارة تباه شود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل و الخارج خوب بنماید پیشتر بر زبان ندارد و اگر پرده بر دارد یا بیافتد بر فور بر دارد اگر تر است طهارة تباه شود و اگر خشک بود طهارة باقی بود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل و الخارج داخل تر است و خارج خشک طهارة باقی بود اما هر چه اندک تری از داخل بخارج سرایت کند طهارة تباه شود **مسئله** پرده نهاده شد بین الداخل و الخارج سا عتی برآمد پرده بیفتاد اگر تر بود طهارة تباه شود باجماع و اگر خشک بود ابو جعفر رحمة الله گفته است که طهارة باقی بود اما ظاهر روایة آنست که طهارة تباه شود از برای آنکه خروج را خاصیتی است که نم بخود کیرد و باز بخارت اندام خشک شود بین یعنی طهارة تباه شود و پرده پلید بود اگر موضع مخصوص نجاست ظاهر شده است اگر با طهارة است پرده نهاد طهارة تباه شود یا نی بقول شافعی رحمة الله طهارة تباه نشود که وی بسبوق اندام را حدث دارد و بقول علماء ما رحمهم الله جواب بر تفصیل است اگر تری با نگشت وی سرایت کند طهارة تباه شود و اگر سرایت نکرده باشد تباه نشود **مسئله** اگر زن پرده نهاد چون بر داشت بر پرده آب بینی دید اگر از خواب برخواسته است غسل واجب آید و اگر نخفته بود غسل واجب نیاید بیاید دانستن که فرج وی است

یکی فرج ظاهر دوم فرج باطن فرج ظاهر را حکم نیست که بوقت غسل شستن ان فرضیه بود به پهلوی کفت
چپ و در فرج باطن حکم اینست و موضع بکارت درمیان دو فرج است اما آن قسم که ما در کام نهند طهارت تباه
نشود تا تری بفرج بیرون نرسد و جواب حق پرده مردان همین است **مسئله** اگر کبری بی پرده بقدر طهارة نمی یابد
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که میان داخل و خارج نهد باید که زمانی بر حال خود گواه کند تا روزی که حاجت
آید حجت بود پرده نهد تا به بقاء طهارة نماز کند اما در دو شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که نهاد که بسبب پرده
نهادن بکارت وی زایل شود وی آن ساعت نماز اینماید که بران حال گواهی بدهد وی پیش خصم خود حجل کرد
و براحکم صاحب جرح داریم تا بر وقت نمازی طهارة میسازد و نماز میکند از تا انگاه که صحت یابد چه بکارت حق عبد
است و عبادت حق حق و شریعت حق عبد را مقدم دارد بر حق حق با مرحق **مسئله** روزه دار اگر پرده نهاد در
رفت روزه تباه شود یا نه اگر پرده را غایب کند چنانکه بجستن حاجت آید روزه تباه اما قضا واجب شود
کفارت نه اما اگر ریشه بران پرده بسته بود و ان رشته ظاهر است میتواند که پرده را بجای خود باز آرد روزه
تباه نشود و محمد حسن رحمة الله در کتاب صوم خود آورده است که اگر روزه دار گوشت پاره را رشته بر بندد و سر
رشته را بگیرد و ان گوشت پاره را فرو خورد و آن گوشت بمعده وی رسد چون ان رشته را بکشند و ان گوشت
را برآرد روزه تباه نشود و این نیز بمان حکم دارد چه فرق بود میان انکه گوشت را فرو خود باز برآرد و میان
انکه ان پرده را غایب کند و بجای خود باز آرد **مسئله** اگر روزه دار پرده نهاد و غایب شد و یا حقنه بخت باجماع
روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارة نی و باجماع غسل واجب نشود و اگر باطهارة بود طهارة تباه شود یا نی
اگر حقنه تر بود طهارة تباه شود و اگر حقنه خشک بود طهارة باقی بود و اگر زن باز کرباسه برآمد پرده ی نهد و یا طهارة میباشد
بعد ازان پرده می نهد اگر تر مزاج است اتفاق طهارة تباه شود و اگر خشک مزاج است بر قول شافعی رح طهارة
تباه شود و بر قول علماء ما رحمهم الله طهارة تباه نشود **مسئله** اگر مسلمانی را در خصیه سنگ بود از انگنانید و بیرون
آورده بول از راه مثانه از انجا سرایت کند تا سیلان نشود طهارة تباه نشود بر خلاف انکه مسلمانی را در اندام
نهان جراحتی بود خون یا ریم از ان سرایت میکند بسر اندام بر چه اندک ظاهر شود طهارة تباه شود که از ان موضع
خون و ریم سرایت میکند از انجاست اندک خالی نبود یعنی بول از ان موضع بر چه اندک بول ظاهر شود طهارة تباه شود والله اعلم باب
بیست و سیوم در بیان حیض مشروع است بآیه و اخبار و اجماع امت و رسول علیه السلام فرموده است که سلمان من ان است عایشه را طیب کنید مرا
از ان باحکام حیض است و رسول علیه الصلوة والسلام نبوزیده است که زنان شرم دارند از وی سوال کردند بدین سبب اشاره بمادر موسی
عایشه صدیقه رضی الله عنها کرد مادر وی چه گفت سوال کنند و دین فقیه شوند بدانکه مرد حق علم حیض فریضه است هم بآیه و هم باجماع و
بر جماع علمی بدو جمله تعلق دارد باحکام حیض قوله تعالی یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة معنی این آیه استغفر ان چنین

ای مومنان کردید و کردن داده یکانگی خدای عزوجل و رسالت انبیا نگاهدارید تن خود را و اهل خود را از آتشی
و دوزخ که افروزنده او سنگ است و آدمی و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فردا قیامت هر امیر را سوال کنند از رعیت
وی و مراد امیر شوهر است و زن رعیت وی خواجه ابوالحسن ستفغنی رحمة الله در کتاب حیض آورده است که فردا قیامت
امناد صد تنا یک زن بود و در عتاب وی چهار مرد در سوال اند چنانچه شوی و پدر و برادر و پسر که این زن جز
مر ایشان را نخواند نشستن و برخاستن ایشان نتواند احکام مسلمانی او حتی باز مرد بود که وی را مادر بود و خواهر و دختر
و عیالان از منکوحات باشند و کنیزکان باشند همچنانکه مونث و نیاد در ذمه وی لازم بود او حتی احکام اخرت بر مرد
لازم بود از برای انکه زنی باشد که در الایش بود و لیکن در حکم پاکان ثابت شده باشد عبادت را مانع کار شود و
بسیار زنان بودند که آن زنان الایش نه بینند و لیکن در حیض بود شوی کرد و فراش کرد و فرزند بر فراش فاسد آید پس او حتی
احکام حیض فریضه ادیم بر مرد و هم بر زن تا زن در وقت عبادت واند و مرد وقت فراش و هم خواجه ابوالحسن ستفغنی رحمة الله
گفته است که حیض در ایشان هر است عیب نی از برای انکه اگر عیب بودی عیالان رسول علیه الصلوة والسلام حیض
نبودی و بر زنی که اهل حیض بود و از اهل حمل بود و بر زنی که اهل حمل بود محل مباشات رسول علیه السلام بود **قال**
النبی علیه الصلوة والسلام تناکحوا تناسلوا و تکاثروا فانی اباهی الامم یوم القیمة و لو بالسقط و در اتی تحلی السقط رسول علیه السلام فرموده است
که نکاح کنید تا فرزند تولد شوند بسیار که من بقیامت مباهات کنم به بسیاری امت اگرچه هم ان سقط باطل شده باشند
و خواجه ابوالحسن ستفغنی گفته است که این حیض در ایشان از حکمت الهی است از برای انکه ایشان ضعیف باشند و
ملول مباد اکه ایشان را از عبادت خداوند عزوجل ملالت افزاید خداوند عزوجل در ماهی روزی چند در سیلان
در ایشان نهاد و سبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیاسایند تا ایشان را ملالت نیفزاید
و دیگر در ایام غربت بسیار سبب نقصان عقل است و سمع و بصر خداوند عزوجل در ماهی روزی چند دم سیلان
در ایشان نهاد و بسبب آن صحبت بر ایشان حرام کرد اینداتا چون زن شایسته مصلی شود بمصلی آید و مرد و سایشه
فراش شود بفراش آید و میان ایشان الفتی نو پدید آید بشکر نعمت منعم مشغول شوند که مزید نعمت در شکر است
**قوله تعالی** لئن شکرتم لازیدنکم و مزید نعمت این بود که خداوند عزوجل ایشان را فرزندی دهد که خداوند عزوجل را یکانگی
بشناسند و بوحدانیت یاد کنند و هم خواجه ابوالحسن ستفغنی رحمة الله گفته است دیگر حکمت ایشان نست که کار ایشان
با تش باشد و حرارت در ایشان غالب باشد و هر ماهی ایشان را بمنزلت ای فصد و حجامت جلبت آید خداوند عزوجل در هر ماهی
چند دم سیلان در ایشان نهاد و سبب ایمونت فصد و حجامت از ایشان برگرفت تا ایشان را ایمنت پیش نامحرمی بیاید و از کشیدن
و نخستین کسی که حیض دید مادر مومنان حوا بود رضی الله عنها چون از ان درخت منهی تناول کرد و در وی انجالت پدید آمد و ان اثر در فرزندان وی

وی باقی باند تا بقیامت اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که این لفظ نشاید گفتن در حق ما در خود طعن کرده باشیم
و دیگر انکه خداوند عزوجل گناه دیگری بر انکرد **قوله تعالی** ولا تزر وازرة وزر اخری ما ایمان میداریم بدان و درخت منبعی
امامار ا بکیفیت و اسامی آن حاجت نیست چنانچه خواجه ابو نصر ماتریدی رحمة الله علیه گفته است که ما ایمان میداریم بجمله
پیغامبران اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ما را بکیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت
نیست در عرب حنظل نام لونی بود که از جزی پدید آید همچنان از خار درخت مغیلان صمغ پدید اید عرب کوید حاضت الشجرة
و در دیار ما از درخت توت و سیب و زردالو و سلم لون پدید آمدی عرب کوید حاضت الشجرة و از خر کوش لونی پدید اید
چنانکه از زنان عرب کوید حاضت الارنب و محمد حسن رحمة الله در کتاب صوم این حکایت اورده است که روزی اعرابی
نزدیک رسول علیه الصلوة والسلام آمد و خر کوش بریان هدیه اورده بود که رسول علیه الصلوة والسلام از ا قبول کرد خواست
تا پاره از ان تناول کند اعرابی گفت یا رسول الله از وی لونی پدیدی آید چنانکه از زنان رسول علیه السلام فرمود
لیس بشی یعنی اخیر نیست الکاه رسول علیه السلام از نده را گفت بشتر ا تا خوری اعرابی گفت یا رسول الله من روزه
میدارم رسول علیه السلام گفت چه روزه میداری اعرابی گفت اول ماه اخر ماه رسول گفت کجائی از روزه
من و از روزه برادرم داود پیغامبر علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله در روزه شما کدام است و روزه داود علیه السلام
کدام رسول علیه السلام فرمود که روزه داود علیه السلام این بوده است که یکروز بخوردی و یکروز روزه داشتی یا داود
خوردی و دو روز روزه داشتی و روزه من روزه ایام حیض است و دیگر روایت است که گفت بشتر ا تی و خورتا تر ا روزه
بیاموزم که بهشت ر هزده وار باشی گفت یا رسول الله ان کدام روزه است که من بهشت ر روزه وار باشم رسول
علیه السلام گفت انروزه ایام حیض است و الکاه رسول علیه السلام از ان خر کوش تناول کرد و از ان بیاران خیست
کرد و این حدیث فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام البدایا مشترک ما را معلوم آمد که چون چیزی خوردنی
در میان جماعتی بیارند همه را از ان نصیب بود و از نده را نیز نصیب باید کردن و از نده اکر بخورد باکی نبود از برای
انکه رسول علیه الصلوة والسلام آن اعرابی را تکلیف نکرد بکشادن روزه و در به قبض شرط است و بار رجوع نشاید کردن
**قال** النبی علیه الصلوة والسلام العائد فی هبته کالعائد فی قیئه رسول علیه السلام فرموده است که اکر کسی شیده خود را رجوع کند چنان
بود که قی کرده را باز خورد روزه ایام حیض صفی بود صلوة الله علیهم بنیا و علیه چون ایشان را از بهشت بدنیا اوردند می از کردو
عبا کرفت چنانکه شیخ الاسلام علی استجابی رح میکوید اغر جبه عبا رکرفت تن مبارک آدم علیه السلام آمد کفت امروز روزه دارد ان
روز سیزدهم ماه بود و روزه سنت خداوند عزوجل و دو لک اعضا و بر ا از کرد عبا دنیا کی دانند روز چهاردهم آمد کفت امروز روزه
دارد روزه سنت خداوند عزوجل چهار لک اعضا و بر ا پاک کرد و لیدار عبا دنیا روز پانزدهم آمد کفت امروز هم روزه دارد روزه سنت خداوند عزوجل
کل اعضا و بر ا از کرد عبا دنیا پاک کرد و اند چون معصوم مرسل این سه روز روزه میداشت خداوند عزوجل کل بر ا از کرد عبا دنیا پاک میکرد و اند

بنده مومن عاصی کنه کار اگر این سه روز روزه دارد خداوند عز و جل او را از گناهان پاک گرداند هیچ عجب نبود و در شریعت
حیض نام خون بود که از زنان پدید آید از موضع مخصوص بوقتی معلوم و وجود وی تمام اما در اقل و اکثر وی علما اختلاف
است سعید بن مسیب رضی الله عنه گفته است که هرچه اندک بیند حیض بود وی گفته است که کسی علم حیض را به از من نداند
و مالک رحمه الله گفته است که یک ساعت بیند حیض بود وی قیاس کرده است بنفاس و بقول شافعی گفته کمترش یکشبانروز
و میانه هفت شبانروز و بیشترش پانزده شبانروز و از ابراهیم نخعی رحمه الله دو روایت است به یکی دو ازده شبانروز
و به یکی دو ازده قیاس کرده است بخویشاوندان پدرش حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که سه روز و دو
شب و مراد از وی سه شبانروز است بر قول ابو یوسف رحمه الله سه شبانروز نزدیک و دویم شبانروز بیشترک که
بیشترک را حکم کل است و دلیل بر آنکه اگر آب بر نجاست میکذرد آب نجس بود اگر غالب بر نجاست میکذرد اینک بیشتر و را
حکم کل است اعضا اگر بپوشیدن وی در نماز فریضه است بیشتر از وی کشاده شود وی رکن بجهان نماز نکذارد
روای نماز را باز دارد اینک بیشترک وی را حکم کل است اگر بیشتر تن از زر و رکذشته باشد نیت روزه کند درست
نیاید اینک بیشتر و را حکم کل است **مسئله** قربانی را بیشتر از کوشن یا بیشتر از چشم بانقصان بود قربانی را نشاید اینک
بیشترک و را حکم کل است **مسئله** جزیه کذار بیشتر از سال بیمار بود جزیه از ذمه وی ساقط شود اینک بیشتر و را حکم کل است
**مسئله** فرزند بیشتر از مادر پدید اید حکم نفاس دارد اینک بیشتر و را حکم کل است **مسئله** کشته بامردار امیخته بود اگر
غالب کشته بود تحری جایز بود بقول علمای ما رحمهم الله اینک بیشتر و را حکم کل است **مسئله** اگر در معرکه کاه کافران با
مومنان کشته شده اند اگر غالب مومنان باشند بر همه نماز کذارند و همه را بگورستان مومنان دفن کنند اینک
بیشتر و را حکم کل است **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم بشهادت ان لا اله الا الله و التقاء است
که ان وقت که ایشان را تلقین میکنند ایشان هنوز زنده اند و لیکن نزدیک اند بمردن رسول علیه السلام
ایشان را مرده فرمود پس معلوم شد که هر کار که نزدیک بود به تمامی وی حکم تمامی دارد و درین همه صور تها راین بیشتر
است و را حکم کل است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته است که آن حکم ثابت شده است اکنون اینجا احکام ثابت
ی باید کردن دان کذشتن مدت است و فرض ساقط ی باید کردن و آن ترک عبادت است تا بر بیشتر حکم کل است
دلیل بر ین مسایل نجاست غلیظ نزدیک است که زیادت ازدهی شود و لیکن هنوز نشده است بادی نماز
روا بود اکر چه بی وی طریق اولی بود اینک بیشتر و را حکم کل است **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و بر اعضا وی و پایان
موی خشک تا ندار عهده جنابت بیرون باید اینک و را حکم کل است **مسئله** اگر نجاست خفیفه نزدیک است که کثیر فاحش شود و
لیکن هنوز نشده است بادی نماز روا بود اکر بی وی طریق اولی بود اینک بیشتر و را حکم کل است **مسئله** اعضا اگر شستن
وی در طهارت فریضه است اکر بر ان اعضا موی پایان موی خشک ماند طهارت درست نبود نماز روا نبود اینک بیشتر را حکم کل است

مسئله حوض نزدیک بهست که ده در ده شود ولیکن بمهر نشده بهست وضو ساختن و غسل بهر دو بجایز است
افتد بحبس شود اینک بیشتر دیر احکم کل نی مسئله دین حوض کم ده در ده فقهی یا خون چکید یا نجاست آن حوض
یکچیز او کل را بگیرد اینک بیشتر دیر او در شریعت حکم کل نی مسئله حوض هست ده در ده درمیان وی ستونی بر کشیدند که ده
ده شود در وی عمارت سازی روا نبود اینک بیشتر دیر احکم در شریعت کل نی مسئله اگر مسلمانی چهار رکعت نماز کند و در نیمه رکعت
نماز بخاید و دیگر بجای خود آید و نماز وی روا نبود اینک بیشتر دیر احکم کل نی مسئله اگر مسلمانی بست دینار زر بود
کم طلسق وی زکوة واجب نشود دویست درم نقره هست که از آنجا زکوة واجب شود اینک بیشتر دیر احکم کل نی
مسئله اگر نصاب تمام هست لیکن از سال تمام چیزی باقی هست یا از آن نصاب چیزی خرج کرد نصاب تمام نماند زکوة از وی
ساقط شود اینک بیشتر دیر احکم کل نی مسئله مردی سوگند خورد که امروز همه نانها را خورم بیشتر نانها خورد و روز نماند و نان
ماند سوگند بکردن آید اینک بیشتر دیر احکم کل نی مسئله مردی سوگند خورد که امروز این مال تو بتو دهم بیشتر تو او بدهد
ماند روز نماند سوگند بکردن آید اینک بیشتر دیر احکم کل نی مسئله مسلمانی کالا خرید کیلی یا کزی یا وزنی از آن کیل و کز
و وزن چیزی کم هست قاضی جبر نکند مشتری را به قبض بیع اینک بیشتر دیر احکم کل نی مسئله اگر از کیل و کز و وزن
هست بود و لیکن از بهای چیزی باقی هست قاضی جبر نکند بایع را به تسلیم بیع اینک بیشتر دیر احکم کل نی مسئله مردی با عیال
خود ایلا بست و ایلا بستن آن بود که سوگند خورد که تا چهار ماه با زن خود دخول نکند اگر این سوگند او فا کند زن بر وی طلاق
نشود یک طلاق باین اما اگر از این چهار ماه چیزی باقی بود که دیر با این زن دخول افتد ایلا باقی نماند اینک بیشتر دیر احکم کل نی
اگر سوگند بخدا خورده باشد کفارت یمین لازم شود و یمین ساقط شود و اگر سوگند باطلاق خورده باشد اگر سوگند را وفا کند یا
نکند زن بر اطلاق واقع شود مسئله اگر مردی بجلال خود ظهار بست و ظهار بستن آن بود که زن خود را چنین گوید که سر تو بر
من چون سر مادر من با پشت تو بر من چون پشت مادر من با شکم تو بر من چون شکم مادر من با فرج تو بر من چون فرج مادر
من این لفظ در ابتدا اطلاق بوده هست امروزی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شوهر من
مرا چنین گفت رسول علیه السلام فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله بر من ببخشای و رحم کن
من بر فراق کودکان سال ام مرا کسی دیگر نخواهد رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله چنین
نفرماید که فرزندان خورد ام رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی ازان تن میکنف یا رسول الله
چنین نفرماید جبرئیل آمد و این آیت آورد قوله تعالی والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من
قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا
فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا اگر این مظاهر را مال نیست نماینده از او کند بروزه کفارت میکند یکی
کم از شصت روز روزه داشت روز شصتم بر بنده قادر شد یا دیر ا با این زن دخول افتاد و آن یک کم

از شصت روز نا روزه قطع شود و روز نا دیی از سر افتد اینک بیشتر در احکام کل نی **مسئله** اگر قبل خطا افتاد چنانکه یکی تیر صید را کرده بر مومنی اندهلاک شد و بیت بر عاقله لازم شود بر وی کفارت واجب شود بنده مومن آزاد کند یا شصت روز پیوسته روزه دارد یا بخاطعام دادن نیاید هست و اگر در اقدرت از آزاد کردن بنده نیست بر وی کفارت میکند یک کم شصت روز روزه و شصتم نیست از شصت فراموش کرد و این روزه ها قطع شود و کفارت از سر افتد اینک بیشتر در احکام کل نی **مسئله** اگر مسلمان یکروزه از ماه رمضان بر خود تباه کند بمباشرت بعد ابروی قضا بود و کفارت لازم شود بنده آزاد کند و یا شصت روز روزه دارد پیوسته و یا شصت مسکین را طعام دهد تا کفارت ساقط شود اگر در بنده آزاد کردن عاجز آید شصت روز پیوسته روزه دارد تا کفارت شود و یک کم شصت روز روزه و شصتم روزه و شصتم بر بنده قادر شدن یک کم شصت روزه قطع شود بنده که از آزاد کند اینک بیشتر در احکام کل نی **مسئله** اگر مومنی کفارت ماه رمضان خشت یکروز روزه از ماه رمضان بر خود تباه کرده است بمباشرت عمدا مانداره و بر روز کفارت میکند یک کم از شصت روز روزه و شصتم بر بنده قادر شد از روز قطع شود باید که بنده از آزاد کند اینک بیشتر در احکام کل نی **مسئله** در کسی که مسلمانی گواهی داده در جزی که رجم لازم آید و العیاذ بالله قاضی گواهی ایشان نشنود و بر سه را حد نزند اینک بیشتر در احکام کل نی و ایشانرا استتاد نازیانه نزند اگر یکی کم از نزند حد ایشان تمام نزده باشد اینک بیشتر در احکام کل نی **مسئله** اگر چهار کس گواهی دهند قاضی گواهی ایشان نشنود و اگر محصن بود سنگسار کنند و اگر محصن نبود صد نازیانه نزند اگر یکی کم نزند حد تمام نزده باشد بیشتر در احکام کل نی **مسئله** اگر مومنی بکقطر خمر خورد و بر احد لازم آید هشتاد تازیانه نزندش اگر یکی کم نزند حد وی نزده نخواهند اینک بیشتر در احکام کل نی **مسئله** اگر زنی روزه دارست مستمر از فرو رفتن آفتاب در احیض آمد از روزه وی معتبر نبود اینک بیشتر در احکام کل نی **مسئله** طهر زنانرا نانزده شبانروز است اگر بازده شبانروز کم از سه روز عقیب طرش درست نبود اینک بیشتر در احکام کل نی در بن همه صورتها و آنچه بدین ماند بیشتر است در احکام کل نی پس معلوم آمد که حیض از سه کم نیست و از ده زیاده نی دلیل بر قول راویان معتبر در کمترش روایه میکند انس بن مالک رضی الله عنه و معاذ جبل و ابو امامت الباهلی و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام احکام حیض بیان میکرد که کمترش سه شبانروز فرمود و در بیشتر روایه میکند امیر المومنین عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و عبد الله مسعود و عبد الله عباس و عثمان بن عاص الثقفی رضی الله عنهم اجمعین این شش و انچهار برده تن روایه میکنند این حدیث را که رسول علیه الصلوة و السلام احکام حیض بیان کرد و از سه شبانروز آغاز کرد و بر ده ختم کرد پس معلوم شد که حیض از سه کم نیست و از ده زیاده نی بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** النبی صلی الله علیه وسلم حیض النساء ثلثة ایام خیرالهن من حمی ستة و حمی حیلی خیر لها من عبادت ستة و نفاس یوم خیر لها من اربعین غرة و مصه یمصی الصبی من ثدی امه خیر لها من عشق رقبة و اسبعه تشبع الولد من لبن امه خیر لها من اربعین حجة و عمرة و ما من امراة تحیض الا کانت ایام حیضها کفارت لها ما مضی من ذنوبها

رسول علیه السلام فرمود که حیض زنان سه روز به از تب یکسال و یکشب تب زن حامله به از عبادت یکسال و یکروز نفاس
ایشان به از جبل احد و یکبیدی که فرزند از پستان مادر مکدر به از ان بود که مادر وی بمیرد از او گرسنه و چون فرزند
از پستان مادر شیر خورد و بر او از ان بود که جبل حج و جبل عمرة آرد و هر بندی که ایام حیض او بیفتد کفارت شود جمله گناهان
و بر ایشان حیض ایشان را سبب کفارت گناه آمد و فرزند سبب بشارة انچه اقل و اکثر حیض او گفته اند در اقل و اکثر طهر علما را
اختلاف است در کمترش شافعی با علما راست رح که پانزده شبانروز است عن رح [illegible] که بوزده شبانروز
است که نسخه در ماه آید و بیشتر ماه ابن ذکه یکروز کم آید و بنقصان ماه را بر طهر نهم تا از حیض هر دو کم نشود و ابو عصمه معاذ
مروزی رحمة الله گفته است که بیشتر طهر را حدی پدید نیست و بیشتر طهر را حق تعالی پدید نیست چنانکه مسافر را
مدت سفر پدید نیست در کمتر و بیشتر عادات اختلاف علما است نیز عصمه معاذ المروزی میگوید رحمة الله کمتر و بیشتر
حیض از حدیث پیغامبر صلی الله علیه وسلم و بروایت صحابه رضی الله عنهم دانسته ایم اما در باقی با حدیث نرسیده است
سخنی نمیتوانم گفتن بر قول عبد الله زعفرانی رحمة الله بست و هفت شبانروز است و در کتاب حیض خواجه امام علی بزدوی
رحمة الله یاورده است که این قول ابو یوسف است رحمة الله علیه و هم در کتاب حیض خواجه امام علی بزدوی رحمة الله از محمد
روایة است که بنجاه و هفت شبانروز و در کتاب حیض خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله حاکم جلیل شهید از امام محمد حسن
رحمة الله روایة کرده است که دو ماه تمام باید ابو سهل غزالی رحمة الله گفته است که دو ماه کم ساعتی باید تا نطفه علقه
شود و دو ماه خود باید اما ساعتی کم کردیم تا فاصل شود و در احکام بعضی مشایخ رحمة الله گفته اند چهار ماه کم ساعتی
باید تا جنین فرزند دوم در آید و چهار ماه خود باید اما ساعتی که کم کردیم تا فاصل شود و در احکام خواجه امام اجل سرخسی
میگوید رحمة الله که ما را روایت حاکم شهید از محمد حسن نیامد اقاویل صحابه باوی یار کردیم از برای اسانی را و بر
قول محمد ابراهیم میدانی رحمة الله شش ماه کم ساعتی و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله است که این اشارت است
که شرم دی جائی پدید آید که همه دیدنی دوم دیدنی که حیض را نشاید و طهر طویل دیدنی دوم ستمرار افتاد باید که بدین اصل باز
گردد اذ اختیار مفتی را بود [illegible] بر انواع است طهر طویل است و طهر ناقص است و طهر صحیح است و طهر مختلف
طهر طویل شش ماه است این [illegible] عبادت را نشاید و طهر ناقص کم از پانزده شبانروز نیست باجماع تمامت باکی نماز گذارد
و طهر درست پانزده شبانروز است که فاصل حیض را نشاید میان خون و طهر صحیح آنست که صاحب عادتی مکرر دیده باشد و
طهر مختلف آنست که بعد از طهر درست بیش از تمام باکی الا ترا پدید بقول ابو حنیفه رحمة الله تمام پاکی نماز گذارد و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله نشاید بقول ابو یوسف بطریق استحسان و بقول محمد بطریق بدله **باب بیست و چهارم** در بیان آنکه حیض بقول
شافعی رحمة الله از نه سالگی است سیاه و تاریک و بر قول مالک رحمهم الله شش سالگی است و حجة قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده
است و هم الحیض السود و بسیط محترم اما ابن از شافعی رحمة الله روایة است و از اصحاب وی روایة است که ایشان با علما را اند رحمهم الله

که لون حیض شش است سرخ است و سیاه مرزبست و شش رنگ دیگر و سبز و تیری و زردی بچه صفت باید تا حیض را شاید بعضی مشایخ گفته اند که بمرنگ خاک و بعضی گفته اند که بمرنگ کاه و بعضی گفته اند که بمرنگ بوریا و بعضی گفته اند که بمرنگ ریم دندان خواجه امام ابوبکر اسکاف رحمه الله گفته است که بمرنگ ابریشم و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که مراد ازان ابریشم خام است یا ابریشم که رنگریزان رنگ کرده باشند شیخ علی دقاق رحمه الله گفته است اگر غالب سرخ دیده شود حیض بود اگر غالب سپیدی باشد حیض نبود خواجه ابو منصور ماتریدی رحمه الله گفته است که اگر در ایام است و دوم طهر ایام مید ارد و بعد حیض رسد حیض بود اما اگر ما قبل ایام بود یا ما بعد ایام بود حیض نبود و اما ظاهر روایتیست که این همه لون حیض بود دلیل بر آنکه زاهد ابو منصور محمد بن سلام البلخی رحمه الله سوال کردند که زنی در ایام حیض سبزی می بیند حیض بود یا نی گفت حیض بود همان که کیاهی خورده باشد تجربه کردند بیمحنان آمد پس معلوم شد که بخورد ن غذا لون دم میگردد **مسئله** اگر کلان سالها لوان مختلف می بیند حیض بود یا نی خواجه امام علی زوزنی رحمه الله گفته است که اگر پیوسته می بیند حیض بود اما اگر اندک و پیوسته بیند یا پیوسته بیند یا پیوسته حیض نبود خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که اگر در ایام بود و بعد و حیض رسد حیض بود اما ما قبل ایام بود یا ما بعد ایام حیض نبود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که اگر این مسئله مردم سوال کند گوئیم که حیض است تا کرد فراش نکند و تا نماید که فرزند بر فراش فاسد آید و اگر زن سوال کند گوئیم که حیض نیست تا از عبادت باز نه ایستد و بر کار نشود و اگر این زن معتده بود و حیض عادت ده است سه بار بحیض بیند عدتش گذرد از برای انکه از دو وجه خالی نیست یا اهل حیض بود یا نی اگر اهل حیض بود و سه حیض دید و اگر نی سه ماه گذرد و عدتش بسه ماه گذرد اما اگر پنجاه ساله یا کم از پنجاه ساله یا زیاده از پنجاه سال لوان مختلف بیند حیض بود و چون بعد حیض بسه ماه اما اگر حکم ایاس و اوندش اکنون حیض نبود سال چندین باید تا حکم ایاس و ندش بر قول عبد الله سعفرانی رحمه الله چون پنجاه ساله شود و یرا حکم ایاس و ندش بر روایتیه ابو عصمه از محمد رحمه الله از پنجاه ساله تا پنجاه پنج ساله و بر روایتیه حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهم الله از پنجاه پنج سال تا شصت و امر وز فتوی بر پنجاه و پنج ساله است و از نصیر بن یحیی رح سوال کردند که سال چند باید تا ویرا حکم ایاس و ندش گفت هم چند سال من تجربه کردند سال و برا نود سال بود و دست انقطاع در نسخها نیاورده است اما استاذان قرار داده اند بر طهر طویل و ان شش ماه است بعد از شش ماه سه ماه دیگر بنشیند عدت وی گذرد و بعد ازان اگر الوان مختلف بیند حیض نبود اما اگر دما خالص بیند اگر بعد حیض نسد حیض نبود اگر بعد حیض رسد روایتیه نوادر است که هم حیض نبود و این اختیار خواجه محمد مقاتل رازی است ظاهر روایتیه است که حیض بود و این اختیار خواجه محمد ابراهیم همدانی است و در نوادر ابن سماع از محمد حسن رحمه الله روایتیست که اگر نود سال دما خالص بیند و بعد حیض رسد حیض بود فایده این اختلاف جایی پدید آید که تا اگر و عده رجعی بود حق مراجعت باقی بود بر محمد رحمه الله استکال کفتند ویرا چرا بچون متیمم نمیداری که بر گاه متیمم آب یابد تیمم وی باطل شود و لیکن تماز ما گذارده وی را نبود و محمد رحمه الله گفته است که حال زن بچو طهارت بچون متیمم است که بر گاه متیمم آب یابد تیمم او باطل شود و این نیز همان حکم دارد **مسئله** اعتبار لون حیض مرتری راست نی مرشکی را فایده این اختلاف جایی پدید آید تا اگر صاحبیه ده دارد و پسر گفته

سپید بود و خشک شده رنگین شد حیض نبود اما اگر تر بود رنگین بود چون خشک شود سپید شود حیض بود تا اگر اول ایام بحیض دید و آخر بحیض دید و در میان پاک ندید این همه حیض بود تا اگر در این میانه نماز نا گذارده بود آن هم روا نبود و قضا بر وی نیست و اگر روزه فریضه داشته بود روا نبود و قضا بر وی بود چون روزه فریضه بود اما اگر روزه تطوع داشته بود روا بود و قضا بر وی نبود و همچنین که با جامه پلید شروع نماز درست نیاید شروع زن حایض در روزه نیز درست نیاید والله اعلم **فصل** در بیان فاسده اگر حامله دم بیند بقول شافعی رحمة الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله حیض نبود خون فاسد بود و اگر در اول ایام دیگر آلایش دید و دیگر بر قرینه دید بر قول شافعی رحمة الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله خون فاسد بود و اگر دم از ده روز نگذرد بر قول شافعی رحمة الله علیه تا پانزده روز حیض بود بر قول علماء ما رحمهم الله زیادت از ده خون فاسد شود و نفاس را دم از چهل نگذرد بقول شافعی رحمة الله تا شصت روز نفاس بود و بقول علماء ما رحمهم الله خون از چهل زیادت فاسد بود **مسئله** اعتبار پاکی از وقت نهادن پرده است و اعتبار حیض از وقت برداشتن پرده فایده این اختلاف جایی پدید آید که زنی در حالت پاکی کاهلی کرد و نماز نخفتن نگذارد و پرده نهاده بود بامداد پرده برگرفت رنگین بود قضای این نماز نخفتن بر وی بود که از این زمان حکم حیض گرفت و اگر در حالت حیض نماز نخفتن پرده نهاده و نماز نخفتن نگذارد بامداد پرده برگرفت سپید بود قضا نماز نخفتن بر وی نبود که معلوم شد که نماز نخفتن را پاک شده است که پرده نیالوده است و محمد رحمة الله حسن را اعتبار دارد و ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله ظاهر شده را اعتبار دارند محمد رحمة الله قیاس کرده است بحیض حدث تا اگر مسلمانی در نماز حسن یابد که زنی در حالت پاکی ظاهر شد بعد از فراغ نماز تجربه کند و ظاهر شده باشد اجماع است که آن نماز را باز گذارد این نیز همان حکم دارد ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته است که آن ناز درست و برنا در حکم نیست اما اینجا ایشان تر اور بر ماهی اینحالت پدیدی آید اینجا اعتبار ظاهر شدن را بود دلیل بر آنکه زنی نزدیک مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد و گفت یا ام المومنین هست که در شب چراغ می نهند و خود را بر روشنای چراغ تجربه میکنند مادر مومنان گفت مادر وقت رسول علیه الصلوة والسلام این رنج بر خود نه نهادی بر گاه که ظاهر شدی به نشستی و بر گاه که ظاهر نشدی نماز گذاردی پس حق فقیه امت عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده که ثلثان دینتان طلب کنید از عایشه صدیقه و مراد از ان احکام حیض است وی اعتبار ظاهر شدن را داشت نی حسن پس معلوم شد که اعتبار ظاهر شدن است نه حسن را و محمد رحمة الله در چند مسئله باطن را حکم ظاهر داشته است یکی آنکه اصل پرده را محل پرده خلال کردن مستحب داشت دیگر آنکه زنی خواب دید و آب نی عسل واجب داشت و دیگر آنکه حسن اعتبار داشت فایده این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه زنی در مذاکره طلاق حسن یافت بعد از ان که شوی طلاق داد ظاهر شد این حیض از عدة نیابت دارد یا نی بقول محمد رحمة الله علیه آن حیض از عدة نیابت ندارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله نیابت دارد و اگر کنیزک در مذاکره بیع حسن یافت در دست مشتری ظاهر شد ان حیض از استبرا نیابت دارد یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف

رحمهم الله نیابت دارد و بر قول محمد رحمة الله نیابت ندارد **مسئله** اگر زنی در نماز حیض یافت بعد از نماز ظاهر شد بر قول محمد رحمة الله آن نماز وی باطل شود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله روا بود و یازنی روزه دشت پیش از فرو رفتن آفتاب حیض یافت بعد از فرو رفتن آفتاب ظاهر شد بر قول محمد روزه تباه شود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله معتبر بود زنی محدث در طواف حیض یافت بعد از طواف ظاهر شد بر قول امام محمد طوافش معتبر نبود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف معتبر بود یا ولی بکر نابالغه را بشوی بدهد وی حیض یافت احادیث وی شرط بود و یانی بر قول محمد رحمة الله شرط بود و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله شرط نبود و درین کل مسایل محمد رحمة الله حیض را اعتبار دارد و ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله اعتبار ظاهر شدن را دارند والله اعلم بالصواب **باب بیست و پنجم در احکام عدت** عدت حق شرع است بر وی میع نخشش در بست و اند و دانستن احکام عدة سبب امر زش است حکایت آورده اند در بنی اسرائیل مردی بود وفات یافت و از وی زن باردار بماند زن آمد تا بسگ شوی دیگر خواهد یکی در را گفت که بر تو عدت واجب است گفت چندین کس گفت من نمیدانم وحی آمد به پیغامبر ایشان زمان که بشارت ده این بنده را بامر زیدم که بنده از بندگان ما را ازکبیره باز داشت پس چون دانستن همه مسئله قدر سبب امر زش شد ما را معلوم آمد که دانستن احکام عدت سبب امر زش است عدت بر انواع است عدتی که بماه کذرد و عدتی است که بحیض کذرد و عدتی است که بحمل کذرد و عدتی است که بموت کذرد عدتی که بحیض کذرد حیض بموت جمع آید عدت نارسیده و ایسه فرزنی که هرکز حیض ندیده باشد عدت ایشان سه ماه کذرد چون از او باشند و اکر بنده باشند بیکماه و نیم کذرد و عدت اهل حیض بدین سه حیض کذرد چون از او باشند بدین دو حیض کذرد که امیر المومنین عمر رضی الله عنه کفته است که ماه بحریه بدزد اما حیض بحریه بدزد و ام ولد را خواجه از او کند یا بموت خواجه از او شود و بر قول شافعی رحمة الله بر وی استبرا واجب شود و بر قول علماء ما رحمهم الله عدت واجب است عدت اهل حمل بنهادن حمل کذرد که در وی بنده از خداوند یکسان اند **مسئله** است که شوی بر تخته تن شوی و زن در کنار شوی صورت این مسئله چنان بود که زنی عاقله باشد شوی وی وفات یافت و زن در زمان حمل بیند عدت وی کذرد حالی که کسی دیگر را خواهد روا باشد **مسئله** عدت موت بچهار ماه و ده روز کذرد وقتی که از او بود و اکر بنده بود بدو ماه و پنجروز کذرد و حیض در وی علت نی **مسئله** تبدیل عدت است که بتبدیل عدت آن بود که مردی زنی خواهد نارسیده و دخول افتد و طلاق دهد عدت وی بسه ماه کذرد و ازین سه ماه جزی باقی بود که اهل حیض شود عدت وی بسه حیض کذرد و ازین سه حیض جزی باقی بود که شوی وفات یافت عدت وی بچهار ماه و ده روز کذرد مجموع عدت نهاده ماه و ده روز جزی کم باید تا عدت وی کذرد و این جای بود که از او بود و اما اکر بنده بود و نارسیده و شوی دیر ابعد از دخول طلاق دهد عدت یک و نیم ماه کذرد و ازین یک نیم ماه جزی باقی بود که اهل حیض شد پس عدت وی بدو حیض کذرد و ازین دو حیض جزی باقی بود که خواجه دیر از او کرد

عدة وی سه حیض کند و ازین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدة وی چهار ماه و ده روز کند و یازده
ماه کم نجرو و زچیزی کم باید تا عدة وی کند و این هم جای بود که طلاق رجعی بود اما اگر طلاق بائن بود بر قول
علماء ما رحمهم الله بر همان وجه حیض کند و بر قول شافعی رحمه الله سه حیض کند و تداخل عدة نیست در مسئله عدة تداخل پذیرد
یا فی بقول علماء ما رحمهم الله تداخل پذیرد و بقول شافعی رحمه الله تداخل پذیرد و صورت مسئله چنان بود که مردی بسفر
رود و از وی زن ماند بعد از مدت زن دیر اخبر وفات شوی آورند وی عدة وفات شوی بگیرد خواست مدتی
آمد شوی اول بسلامت باز آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان نزد به قضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدة
واجب شود و بر مرد کابین لازم شود میان نام برده و سزا کابین هر کدام کمتر بود آن لازم شود و بر هر دو شوی خانه و
جامه و نفقه لازم شود و از برای آنکه در حق شوی اول چون زن ناشزه است و در حق شوی دوم عقد فاسد است عدة
آن زن از چه وقت کند بر قول زفر رحمة الله از صحبت آخرین و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله از وقت متارکه اما اگر این شوی
اول اگر ابیت آمدی نیز طلاق دادش عدة این زن چندین کند بقول شافعی رحمه الله عدة وی شش طهر کند و
سه از شوی اول و سه از شوی دوم بر قول علماء ما رحمهم الله همان سه حیض عدة وی بکند و از برای آنکه مر او را زین عدة
فراغ رحم هست و این سه حیض حاصل می آید اگر یکی طهر دیده باشد و انگاه شوی اول طلاق داده باشد بر قول شافعی رحمه الله
پنج طهر دیگر عدة اش بکند و بر قول علماء ما رحمهم الله علیه همان سه حیض بیند عدتش نگذرد و اگر دو طهر دیده باشد انگاه شوی
اول طلاق داد بر قول شافعی رحمه الله چهار طهر دیگر بیند عدتش کند و بر قول علماء ما رحمهم الله همان سه حیض بیند
عدتش کند و اگر سه طهر دیده بود انگاه شوی اول طلاق داده اکنون سه حیض بیند اتفاق عدتش کند و اگر در میان ایشان
فرزندان شده باشند آن فرزندان آن زن که باشند اگر کم از شش ماه باشد بقول محمد رحمه الله از آن شوی اول بود
و اگر شش ماه یا بیشتر فرزند زاد فرزندان از آن شوی دوم باشند و بقول ابو یوسف رحمه الله بر چه کم دو سال است
از آن شوی اول بود و بر چه دو سال است یا بیشتر از آن شوی دوم بود و در بعضی این نسخها بر عکس این آورده اند
یعنی بقول محمد رحمه الله دو سال و بقول ابو یوسف رحمه الله شش ماه بر قول ابو حنیفه رح اگر ده سال آمده باشد
آن فرزندان از آن شوی اول بوند بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الولد للفراش و
للعاهر الحجر فرزندانش از شوی اول بوند که فراش او بست خواجه امام شرف الدین حسام رحمه الله گفته است که من
بسفر ترکستان رفتم در شهری ترکی از من این مسئله سوال کرد من جواب بر قول ابو حنیفه گفتم آن ترک از من بر نجید
چون از ان سفر باز گشتم در نسخه مطالعه میکردم روایتی رجوع یافتم از ابو حنیفه رحمه الله دریغ آمد خود که این روایت باری
بمن رسیده بودی تا جواب بر ان قول نه گفتمی تا از من نر نجیدی عبد الکریم جرجانی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که
از ان قول رجوع کرد و گفت که فرزندان شوی دوم بوند در تجنیس مذکور است که فتوی بر این قول است **مسئله**

طلاق فارست معنی فرار کریختن بود و معنی فار گریزنده بود و صورت مسئله چنان بود که مردی در مرض موت زن خود را یکی طلاق باین داد یا سه طلاق رجعی که حق مراجعت باقی نماند بود بقول شافعی رحمة الله آنزن از میراث محروم شود و بقول علماء ما رحمهم الله از میراث محروم نشود و عدة واجب شود هر کدام که دراز تر بود و یا چهار ماه و ده روزی باید که در وی سه حیض بود و یا سه حیض باید که در وی چهار ماه و ده روز گذرد تا اگر سه حیض بیند لیکن چهار ماه و ده روز نشده باشد بنشیند تا چهار ماه و ده روز شود و اگر چهار ماه و ده روز شده باشد و لیکن سه حیض ندیده بود بنشیند تا سه حیض بود این جائی بود که عدة نکند شبه باشد که شوی وی وفات یافت اما اگر عدة وی کند شبه باشد و ناگاه شوی وفات یافته باشد بقول علماء ما رحمهم الله از میراث نیز محروم شود و بر قول مالک رحمة الله تا شوی دیگر نخواهد از میراث محروم نشود و ابو عبید قاسم سلام الکوفی رحمة الله گفته است که اگر چه شوی دیگر خواسته باشد از میراث نیز محروم نشود و این جائی بود که این زن زنانی اختیار وی طلاق داده بود اما اگر باختیار خود طلاق خواسته بود باجماع از میراث محروم شود و اگر طلاق و یرا چیزی تعلیق کرده باشد که از آن چاره نبود چنانکه گفته باشد که اگر با مادر و باید سخن گوئی تو طلاق یا نماز گذاری تو طلاق یا نان خوری تو طلاق یا آب خوری تو طلاق اگر زن این فعلها بوجود آمد طلاق شود و از میراث محروم نشود اما اگر چیزی باشد که از آن چاره باشد و گذر باشد چنانکه گفت اگر روی بنا محرم نمائی یا بی دستوری من از خانه بیرون روی تو طلاق و مانند اینها چون آنزن از افعال در وجود آید زن طلاق شود و از میراث محروم شود در عدة بیع و بخشش درست نیاید از برای آنکه عدة حق شرع است لعنت بر اباحتی باد که ایشان گویند که درست آید اما در سه چیز بیع و بخشش درست نیاید در عدة و در ربا و در زنا و در این سه چیز بیع و بخشش درست نیاید استقاط عدة بقول فرر رحمة الله درست آید و بقول علماء ثلثه درست نیاید و استقاط عدة آن بود که مطلقه ثلثه عدة داشت و شوی دیگر خواست و خول افتاد و طلاق داد باز همان شوی دوم عقد کرد و باز این قبل الدخول طلاق داده بقول فرر رحمة الله عدة ساقط شود در حال با شوی عقد کند و ابو داما بر قول علماء ثلثه رحمهم الله در وانبود تا عدة این شوی دوم ندارد و عدة که واجب آید بعقد صحیح با دخول واجب آید یا بموت یا بخلوت و موت در خلوة قایم مقام دخول است اما در حقیقت دخول نیست تا اگر طفل کهوارگی را اولی بشوی دهد و آنرا شوی وفات یابد بر آن طفل چهار ماه و ده روز عدة واجب آید که موت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست تا اگر مطلقه ثلثه عدة داشت و شوی دیگر خواست و آن شوی قبل الدخول وفات یافت بر آن زن چهار ماه و ده روز عدة واجب شود و لیکن بر شوی اول خود حلال نشود که موت قایم مقام دخول است و لیکن حقیقت دخول نیست تا بر شوی اول حلال شود **مسئله** اگر مطلقه ثلثه عدة داشت و شوی دیگر خواست ایشان را خلوت بود و لیکن تمسیس بشهوت نه قبل المس این زن را طلاق داد بر این زن چند حکم ثابت شود یکی آنکه از عدة طلاق این شوی یکی

کم شود و بر شوی اول حلال نشود که خلوت قایم مقام دخول هست اما حقیقت دخول نیست و بر زن عدة واجب شود و بر
مرد کابین و نفقه لازم شود حق مراجعت باقی نبود اگر درین عدة دیر اطلاق دیگر دهد ان طلاق دیگر واقع نشود و حرمت
مصاهرت ثابت نشود در حق دختران زنی در حق مادران که بعقد دختران مادران حرام ابد شوند اما بعقد مادران دختران حرام
ابد نشوند تا نسیابند و اگر این مرد را این زن چهارم بود دیر تا عدة نگذرد دیرا بران زن دیگر خواستن روا نبود و اگر خواهر مرد را
طلاق داد تا عدة دیگری نگذرد زن را نبود و اگر آنجا وفات یابد باین زن چهار ماه و ده روز عدة واجب شود احتیاطا عقد باطل است
و عقد باطل نیست که مردی یکی از محارم خود را عقد آرد و دخول افتد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را قضا قاضی حاجت نبود
و بر قول ابو حنیفه رحمه الله بر مرد عقد لازم شود و بر زن عدة بود و از بر دو حد ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
بر بر دو حد لازم شود اما اگر مرد زنی را شوی هست و شوی دیگر خواهست و دخول افتاد میان ایشان متارکه شود و متارکه
ایشان را قضا قاضی حاجت نبود اگر مرد میداند این زن را شوی هست در بعضی نسخها آورده است که این بهمان خلاف
مسئله اول است که بر قول ابو حنیفه از بر دو حد ساقط شود و بر این زن عدة واجب شود و بر مرد عقد و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله بر بر دو حد لازم شود اما ظاهر روایة آنست که درین مسئله بر زن عدة واجب شود و بر مرد
عقد باتفاق از بر دو حد ساقط شود اشکال اینکه این عقد همچنان باطل است که در مسئله اول قول ایشان بر دو
حد واجب میشود درین مسئله چرا حد ساقط میکنند چون این عقد همانست و آن همان فرق آنست که در مسئله اول
محارم بهیچ سببی بروی حلال نشود اما این زن بسبب شوی حلال شود دلیل بر انکه آن شوی طلاق داد عدة دارد
این مرد را خواند رد را بود و این جائی بود که میداند که این محارم ویست یا این زن را شوی دیگر هست اما اگر نمیداند که
آن زن را شوی دیگر هست یا محرم هست اشکال نماید در بر دو صورت باتفاق بحرد دخول میان ایشان متارکه شود و بر زن
عدة واجب و بر مرد مهر و باجماع از بر دو حد ساقط شود اما اگر عقد فاسد بود و دخول افتاد چنانکه از عدة چیزی
باقی بود که عقد کردند با دیگری یا بی گواه عقد کردند این عقد فاسد بود و ایشان را دخول افتاد میان متارکه شود
و متارکه ایشان را قضا قاضی حاجت نبود و بر زن عدة واجب شود و بر مرد کابین میان نا مبرده و سزای کابین بکدام
کمتر بود این جائی بود که حره بالغه بود اما اگر بنده بود و یا نارسیده بود میان نا مبرده و سزا کابین بر کدام بیشتر بود
آن لازم شود از برای انکه بر مان نارسیده کسی را دست نیست و حق بنده از ان خواجه هست مسئله اگر عقد فاسد افتاد و
هست خلوه صحیح قبل المس متارکه کردند انجا بر زن عدة واجب نشود و بر مرد کابین فی که خلوة صحیح در عقد فاسد همچون خلوة
فاسده هست در عقد صحیح مسئله اگر کافره از دار حرب بدار الاسلام امد و اسلام آورد بقول ابو حنیفه رحمه الله بروی
عدة واجب نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عدة واجب شود اما اگر زنی ذمیه اسلام آورده باید که شوی
دیرا اسلام عرض کنند اگر اسلام آرد عقد میان ایشان باقی بود و اگر اسلام نیاورد تا حیضی

میان ایشان متارکه کنند اتفاق برایں زن عدة واجب شود اما اگر زن را شوی وفات یابد یا طلاق دهد بقول ابو حنیفه
رحمة الله عدة واجب نشود و حالی شوی خواهد روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عدة واجب شود **مسئله** صحبت ملک
سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد فاسد سبب حلال نیست باتفاق و عقد
صحیح و صحبت فاسد سبب حلالی هست باتفاق و عقد صحیح و صحبت ناقص سبب حلالی هست بانی این مسئله مختلف است میان مهاجر
و انصاریان و جواب بقول مهاجر است که حلال شود و شرح این مسایل در باب غسل گفته آمده است والله اعلم بالصواب و الیه
المرجع و الیه المآب **فصل** در بیان طلاق اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد بعد از مدت میگوید که مراجعت کردم زن
میگوید که عدة مرا گذشته قول قول که بود هر که پیش گوید قول قول آنکس بود و اگر هر دو برابر گویند بر قول ابو حنیفه رحمة الله
قول زن بود و بر قول صاحبین رحمة الله قول قول مرد بود و چند مدت و چه مقدار باید تا زن راست گوی دارند بر قول ابو حنیفه
رحمة الله شصت روز و پاکی پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود بر قول ابو یوسف سی و نه روز و پاکی که پانزده
روزی بود سه حیض که سکان روزی بود اگر مرد دیر از زن بنده هست طلاق رجعی داد بعد از مدتی میگوید که مراجعت
کردم و زن میگوید که عدة من گذشت قول قول که بود هر که پیشتر گوید قول قول آنکس بود و اگر هر دو برابر گویند قول
قول کنیزک بود و خواجه وی بود بر قول ابو حنیفه رحمة الله و بر قول صاحبین قول شوهر بود چه مقدار مدت باید تا این کنیزک را
راست گوی دارند بر قول ابو حنیفه سی و پنجروز یک پاکی که پانزده روزی بود و دو حیض که ده روزی بود بر قول صاحبین
بیست و یکروز پاکی پانزده روزی و دو حیض که سکان روزی بود اگر مرد وی زن حامله را گفت اگر تو بار نهی تو طلاقی این
زن بار نهاد و طلاق شد بعد از مدتی مرد میگوید مراجعت کردم زن میگوید که عدة من گذشت قول قول آنکس بود که پیشتر
گفته بود و اگر هر دو برابر گفتند نزد امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله قول قول زن بود و نزد یک صاحبین قول قول مرد
بود و چه مقدار مدت باید تا زن راست گوی دارند بر قول امام اعظم دو روایتست بیکروایتست صد و پانزده روز چهل روز نفاس
و سه پاکی که پانزده روزی بود حیض که سکان بود و بر روایت دیگر صد و بیست و پنج روز نفاس و سه پاکی که پانزده روزی بود و سه
حیض که ده روزی بود و بر قول حسن زیاد هشتاد و بیست و پنج روز و بر قول نفاس و سه پاکی که پانزده کان و سه حیض سکان
روز بود بر قول ابو یوسف شصت و نه روز پانزده روز نفاس بود و سه پاکی پانزده کان سه حیض سکان روز بر قول محمد پنجاه
و چهار روز یکساعت نفاس و سه پاکی پانزده کان و سه حیض سکان اگر زن بنده هست و حاله شوهر گفت
اگر تو بار نهی ترا طلاق بر جوابی که در مسئله اول گفتی اینجای نیز همان جواب مگر در آن صورت که هر دو برابر گفتند بر قول ابو
حنیفه رحمة الله قول خواجه بود و کنیزک نزد یک ابو یوسف و محمد قول قول شوهر بود چه مقدار مدت باید تا کنیزک راست گوی دارند
نزد ابو حنیفه رحمة الله دو روایتست بیکروایتست هفتاد و پنج بست پنجروز نفاس و دو پاکی پانزده کان روز و دو حیض سکان
و بروایتی دیگر شصت و پنجروز بست و پنجروز نفاس و دو پاکی پانزده کان و دو حیض سکان روز

اگر مرد اقرار کند بجرای زن خود را و زن منکر ست طلاق شود انکار زن اعتبار نیست و اگر عادت است که بر یکدیگر حرام شده اند عدهٔ وی بروایتیه کتاب الطلاق از وقت طلاق و بروایتیه کتاب الاقرار از وقت اقرار و اگر حرام شده اند بر یکدیگر بشبهه حلال میشوند عدت نکند و تا از یکدیگر جدا نشوند هر بار یکه مباشرت کند عدت از سر افتد و اگر بر یکدیگر حرام بوده اند و بچنان حرام باشند عدت وی نکند و مکرر در کور دکابین نبود مکرر در سنگ **فصل** در بیان طلاق مرد بر اچهار زن ست و هر چهار حامله یک نزاکفت بر کاه تو حمل بنهادی یا بنهاغات طلاق ایکاه بر چهار زن اهمین کفت این اول بنهادن حمل طلاق نشود اما بنهاغاتش بر یکی یک طلاق شوند و اگر دوم حمل بنهاد بنهادن حمل عدت وی یکند و وی دو طلاق نشود ان اول طلاق نشده بود بیک طلاق ازین دوم بکیر چنانکه سوم حمل بنهاد بنهادن حمل عدتهٔ وی کند و وی طلاق شده ست طلاق دیکر نشود و اینجا رم سه طلاق شود و ان اول یک طلاق و دیکر از سوم بکیر دوی دو طلاق شود چهارم حمل بنهاد بنهادن حمل عدتش بکند و ان اول یک طلاق دیکر از چهارم نیز بکیر و حاصل اول سه طلاق شود و دوم یک طلاق و سوم دو طلاق و چهارم سه طلاق **مسئله** مرد بر اچهار زن ست یکی را کفت که اکر مست بر تو نیایم یا بنهاغات طلاق حاصل انکه بر چهار زن را همین کفت اکر بر بر چهار رفت هر چهار طلاق نشود و اکر بر چهار نرفت بر چهار سه طلاق شوند اکر بر یکی رفت و بر سه تن بران یکی که رفت سه طلاق شود و بر آن سه که نرفت بر هر یکی دو طلاق شوند و اکر بر دو رفت بر آن دو که رفت بر یکی دو طلاق شوند و بران دو که نرفت بر یکی یک طلاق شوند اکر بر سه رفت و یکی نشد بران سه که نرفت یک طلاق شوند و بران یکی که نرفت هیچ طلاق نشود **مسئله** مرد بر اچهار زنست که یکی را طلاق داد و زن دیکر در آمد وی پرسید که چه سکوی این زن دیکر را کفت که ترا بادی شریک کردم زن دیکر نیز در آمد وی پرسید که چه سکوی کفت ترا بایشان شریک کردم زن چهارم در آمد و همین کفت که ترا بایشان شریک کردم هر یکی از بنها چند طلاق شوند زن اول یک طلاق شود از برای انکه بادی کسی را شریک کرده ست و دیکر یک طلاق شود از برای انکه بر ابر یک کس شریک کرده ست و سوم دو طلاق شود از برای او را بادو کسی شریک کرده ست و چهارم سه طلاق شود از برای انکه او را با سه کس شریک کرده ست **مسئله** مرد را چهار زنست بر چهار زن را سیب یک داد و بر یکی را بچان یکان داد و کفت که در آب اندازید در اب انداختند کفت اکر بر یکی از شما سیب خود نیابد شما از وی طلاق اکنون چه کنند باید که یکی بر دو و هر چهار بر ابر دو بار در آب اندازد و یکی دیکر را و آن سیب را همچنین بیاورد حاصل انکه نوبت بیازند طلاق ایشان فرو نیازند **مسئله** مردی مر زن خود را کفت تو بر کاه طلاق من بر توافتد تو طلاق بر کاه که طلاق و بدسه طلاق شود **مسئله** مرد بر ا پرسیدند که چون زن مطلقهٔ خود را کفت اکر بکویم یک بار زن وی طلاق نشود و اکر بکویم دو بار طلاق نشود و اکر بکویم سه بار طلاق بود باشد تا این زن وی طلاق نشود و اکر پیش ازین زن دیکر پیش نبوده باشد این زن طلاق شود **مسئله** مرد بر ا چهار زن کفت که حلال خدا یا حلال بر یا حلال ایماع سلمانان بر وی چهار سه چهار زنش با جماع حرام شوند **مسئله** اکر کفت حلال بر وی حرام چهار زنش بر وی حرام شوند یا نی خواجه امام

سرخسی رحمة الله علیه گوید هر چهار زن حرام شوند که یکی از یک اولیتر نیست اما شیخ الاسلام اجل برهان الدین میگوید که یکی حرام شود و لایت تعیین مرورا نیست از برای انکه سوگند بر وی خورده بهت وی یکی بین نیست **مسئله** مردیرا چهار زنست یکی را طلاق رجعی داد او نا معین در چهار چهار صحبت کرد آن نیز مراجعت شود **مسئله** مردیرا چهار زنست یکی را طلاق باین داد نا معین و لایت تعیین مرورا بود هر کدام را که خواهد طلاق دهد پیش از انکه تعین کردی اگر با سه مباشرت کرد آن یکی معین شود مر حرامی را **مسئله** مردیرا چهار زنست یکی را طلاق باین داد معین فراموش کرد با هر چهار زن صحبت کرد انبود از برای انکه زن حرام است درمیان ایشان باید که هر چهار را در عقد آرد انگاه هر چهار صحبت روا بود **مسئله** مردیرا چهار زنست یکی را سه طلاق داد نا معین و لایت تعیین مرورا بود اگر با سه مباشرت کند آن یکی معین شود یا سه را طلاق دهد آن یکی معین شود مر حرامی را یا سه گذشته شود آن یکی معین شود مر حرامی را اگر از این چهار یکی را سه طلاق داد معین فراموش کرد روایت شرح هست که آن سه دیگر بیک طلاق دست باز دارد انگاه یکان یکان باز آرد در عقد آرد وان آخرین معین شود بر سه طلاق را روایت مبسوط هست که یکی از اینها برود و شوی حلالها خواهد وی معین شود جرایی را با سه دیگر مباشرت کند روا بود **مسئله** مردیرا سه زنست یکی را گفت هر گاه ترا طلاق دهم بائنا غایت طلاق آن دیگر را همین صفت حاصل انکه هر سه را همین گفت هر گاه که آن زن اول را طلاق دهد هر کسی یک طلاق شوند چون دوم را طلاق دهد اول یک طلاق شود و دوم و سیوم دو طلاق شوند اگر سیوم را طلاق دهد اول یک طلاق شود و دوم دو و سیوم سه طلاق شود **مسئله** مردیرا چهار کنیز بهت یکی را از او کرد نا معین و لایت تعیین مرورا بود اگر سه را بفروشد آن یکی معین شود آزاد را و اگر با سه مباشرت کند آن یکی معین شود مر از لویرا و اگر معین آزاد کرد و فراموش کرد با هر چهار مباشرت میکند روا نبود که یکی آزاد بهت درمیان ایشان اگر هر چهار را در عقد دارد با هر چهار خول آرد روا بود و اگر بفروشد روا نبود که درمیان ایشان یکی آزاد بهت باید که نزد یک قاضی رود تا قاضی حکم کند یکی را با زادی دیگر ترا اگر بفروشد روا بود و اگر مباشرت کند روا نبود **مسئله** مردی زن خود را گفت اگر ترا امروز مباشرت سیم کنم زمن تو بطلاق باین زنرا طلاق شود یا نی بنگریم اگر نخست مر ورا انزال افتاده بهت طلاق شود و اگر نخست زنرا انزال افتاده بهت طلاق نشود **مسئله** مردی گفت که اگر امروز با زن مباشرت نکنم زن از وی طلاق و اگر بچوقت نماز نگذارد زن از وی طلاق و اگر امروز غسل آرد زن از وی طلاق باید که نماز بامداد بگذارد در وقت و نماز پیشین بگذارد در وقت و نماز دیگر بگذارد در وقت باز بعد از ادای نماز دیگر پیش از فرو رفتن افتاب خول کند و بعد از فرو رفتن افتاب غسل آرد و نماز شام و نماز خفتن بگذارد در وقت وی طلاق نشود **مسئله** مرد مر زن خود را دو طلاق داد این زن بیرون آمد و عده داشت و شوهر دیگر کرد آن شوهر بعد از وطی طلاق دو بعد از عده شوی پیشین را خوست این زن بیک طلاق زن وی بود یا سه طلاق بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله سه طلاق زن وی بود و بقول محمد رحمة الله بیک طلاق زن وی بود محمد رحمة الله میگوید که حدیث هر سه طلاق بهت در دو طلاق و یک طلاق نی ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله میگوید که آب بجاست

بسیار زایل میکند بجاست اندک طریق اولی بود **مسئله** زنی است بر شوی سه طلاق بست شوی حلاله میکند من زن میکوید من ترا برای آن میخواهم تا بر شوی خود حلال شوم این مرد نیز میکوید من ترا از برای آن میخواهم تا بر شوی خود حلال شوی این عقد ایشان درست بود و بر شوی اول خود حلال شود یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله این عقد درست نبود و بر شوی اول حرام بود از برای انکه بچون عقد متعه بود و بقول ابو حنیفه و زفر رحمهما الله بر وا بود اما مکروه بود و بقول محمد رحمه الله علیه عقد حلاله روا بود اما بر شوی اول حلال نشود محمد میکوید رحمه الله که دی شتابی کرد اورا بایستی باشیدن تا او را کسی بجوایستی اکر ان کس نا کردی انکاه شوی پیشین را بجوایستی روا بودی همچنانکه وارث قاتل مورث از میراث محروم شود او را نیز عقد حلاله روا بود و بر شوی اول حلال نشود **مسئله** زن بر شوی سه طلاق بست شوی حلاله میخواهد بدل میدانند اما بر زبان نمیکوید این عقد شان روا بود اکر از شوی حلاله بیرون آید با شوی اول حلال شود تو بها بسیار شان بود پس اشکال آمد که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که لعنت بر حلاله کرد و حلاله کن باد این در خبر ایشان پدید در خبر کسی آمد که کوید که زن مرا حلاله کن تا بر من حلال شود یا این مرد کوید که من زن ترا از برای آن میکنم تا بر تو حلال شود **مسئله** زنی بر شوی سه طلاق شده است بی اجازة ولی کسی را میخواهد که هم کفو بیست و بجهیز او را داده است کسن بنیاد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی روا نیست میکند که عقد شان درست نبود و بر شوی اول حلال نشود **مسئله** زنی بر شوی سه طلاق بست این مرد دست از زن نمیدارد و صحبتی افتد شاید که این زن این مرد را دارد و بدتا هلاک شود یا نی خواجه ابو القاسم حکیم میکوید که بشاید تا دارد و بدکه هلاک شود و در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که اختیار شیخ الاسلام ابو الحسن علی بن حمزه و اختیار سید امام ابو شجاع این است که دارد و بدتا هلاک شود اما قاضی امام علی استیجابی رحمه الله میکوید که نشاید دارد و بدتا هلاک شود دی این مسئله را ازان مسئله دیکر کرفته است که محمد حسن مسئله کفته است در مبسوط در باب اکراه اکر بادشاهی زنی را بزنا اکراه کرد اکر این زن تمکین کرد بزنا کار نشود برخلاف انکه مرد را بزنا اکراه کرد این مرد تمکین کرد بزنا کار شود از برای انکه ممکن بعاجز نیست بی اشتهاء الشهوة چون منتشر شود اکراه نماند لاجرم نشاید این نیز از این هم در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که جواب سید امام شجاع از نظیر تمکین قاضی امام استیجابی کفته قاضی امام استیجابی کفته است که سید امام ابو شجاع مرد بزرکی بست و استاذان بزرک دارد و قول وی بزرک تر بود که بشاید که دارد و بدو در فتاوی خواجه امام محمد سمرقندی آورده است که در مناقب ابو حنیفه رحمه الله علیه بسیار از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که زنی است که بر شوی سه طلاق بست و آخر دازین زن دست باز نمیدارد و صحبتی افتد شاید که خوار بالقاضی بر دیا این شوی را دارد و بدش تا هلاک شود و در اخر کتاب استحسان آورده است که دو کواه عدل پیش قاضی کواهی دادند که تو شوی سه طلاق داده این زن شوی خود را بالقاضی بر دکه این شوی مرا سه طلاق داده است مرد کفت که من نداده ام این زن را کواه خواستند زن نزدیک کواهان آمد کواهان کذشته شده بودند این زن از کواهان عاجز آمد آن مرد را قاضی سوکند داد آن مرد را نشاید که این مرد را تحلیف کنند اکر چیزی سیدارد خود را ازوی باز خرد

واگر حیزی نداریا باید که بگیرد واگر ممکن گردانیدن نیست باید که دارد واش دهد تا مردیش گم نشود اگر چنین در نیابد دارد ندش
تا سلاک شود اگر کریست شوی تواند کردن بانی شمس الائمه حلوانی رحمه الله میگوید که حکما نتوانند که بخواهد اما بنیه دین الله تواند که
بخواهد مسئله زنی بر شوی سه طلاق است شوی حلاله تخواهد و این شوی حلاله وی مجبوب یا ممسوح یا عنین است روا نبود اگرچه حمل
پذیرفته است و اگر حیض نخواهد روا بود مسئله اگر غلام نارسید و شوی حلاله میکند اگر ولی عقد را اجازت کند روا بود اما ولی
را تا خواستن بود اما حق ما کردن نی باید که بخشد یا فرو شد چون چنین باشد ملک عقد بر خیزد بر شوی حلال شود اما قاضی یعنی
مفتی را سوال کردند که زنی بر شوی سه طلاق است غلام نارسید یکی تخواهد و ابو دیانی گفت روا بود اما حرازی او دیگر مسئله
زنی بر شوی خود سه طلاق است میترسد که نباید که شوی حلاله مرا بکند این زن میگوید که امر من بدست من نهادی من خود را
بتو دادم عقد درست بود و امر باطل از برای انکه امر پیش از عقد است و پیش از عقد امر درست نبود مسئله اگر زن میگوید که من خود را
بتو دادم بشرط انکه امر من بدست من بود تا بیک طلاق پائی خود را گشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق بود اما
چون بمجلس دیگر شود امر نماند مسئله اگر زن میگوید که من خود را بتو دادم بدانچه امر من بدست من بود تا بیک طلاق رجعی پائی خود را
گشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق بود اما رجعی بود باز تواند که مراجعت کند و اگر میگوید که خود را بتو دادم بانچه امر من بدست
من بود تا هر وقت بخواهم پائی خود گشاده کنم بیک طلاق باین عقد درست بود و امر درست بود اما کابین در گردن مرد لازم شود باید که
مرد بگوید که خود را بمن داد بی بدانچه امر بدست تو بود تا هر وقت که خواهی پائی خود گشاده کنی بی زیان کسیه عقد درست بود و وقت طلاق
شود بی زیان کسیه مسئله مردی زن خود را سه طلاق داد عده وی بسه ماه گذرد از این سه ماه چیزی باقی بود و اگر حیض
آمد از این حیض اندک مانده بود و بر اشوی گذشته شد عده وی پنجاه ماه و ده روز گذرد اما این گفتم جائی بود که طلاق
رجعی بود اگر طلاق باین بود عده وی بهمان سه ماه گذرد مسئله مردی سوگند خورد که بر خلالی که بخواهد بروی حرام که
آن کار بکند انکار کرد و انگاه زن خواست از نش طلاق نشود از برای انکه بمین شکسته شد بر خلاف انکه زن خواست و انگاه
انکار کرد از نش طلاق شود اگر بخشت گفت که بر گاه من انکار کنم بر زنی که بخواهد بروی طلاق اینجا کار کرد و انگاه زن
خواست از نش طلاق شود باید که زن بخواهد انگاه کار بکند تا از نش طلاق نشود مسئله مردی زن خواست و بر اخفیه او نهاند
زن دیگر او در بابن صحبت کسی اینجا حد ساقط شود از برای انکه شبه با تم بر خلاف انکه فراش غلط کرد اینجا حد واجب شود و
از برای انکه نادر بود که اندام زن خویش از اندام دیگر نشناسد مسئله زنی و مردی مرکدیگر را خواسته و در میان ایشان
گواه فی حد ساقط شود دیانی اگر این زن را شوی نیست باجماع حد ساقط شود و اگر شوی دارد بقول ابو حنیفه حد ساقط
شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله حد واجب شود مسئله مردی باز نی زنا میکند جماعتی ایشان را دیدند این زن
خود را باید که به کابین بمن داد دی این زن گفت دادم اینجا حد ساقط شود اما دو کابین واجب شد کابین حد و یکی
کابین عقد مسئله زنی را شوی غایب شد چندین باید که بنشیند ابو حنیفه رحمه الله میگوید که صد سال به نشیند

و بعضی مشایخ گفته اند که هشتاد و سال نشنید بعضی گفته اند که شصت سال نشنید اما بعضی مشایخ گفته اند که نبرد مگر قاضی برود تا حکم ایشان را قاضی کند اما امیر المومنین علی رضی الله عنه میگوید که چندانی نشنید که خبر آمدش که بلائی هست که دیر باز خواهد رسید

**مسئله** مردی زنان را شوی غایب شده و کس عدل ندارد و گواهی دادند که ترا شوی کذا شده است و نشنید و شوی خواست بعد از مدتی شوی حاضر شد پیش از انکه قاضی تفریق کند میان ایشان خود تفریق شده فرزندان که از ان بوند بقول ابو حنیفه رحمة الله بعد از ان شوی اول بوند **قال** النبی علیه السلام الولد للفراش و بقول ابو یوسف رحمة الله بهر چه کم دو سال است از ان اول بوده و بهر چه دو سال است و زیادت از ان شوی دوم بوده بقول محمد رحمة الله بهر چه کم شش ماه است از ان شوی اول بوده و بهر چه زیادت از شش ماه بوده از ان شوی دوم بوده

**مسئله** مردی اقرار کرد که از شش ماه وزن بردی حرام است عدت از ان شش ماه کند و یا از اکنون که اقرار کرده است روا نه کتاب طلاق آنست که از ین شش ماه نکند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف است رحمهما الله در روایه کتاب اقرار آنست که این ساعت کند زیرا که اقرار کرده است و بقول امام محمد رحمة الله علیه است

**مسئله** مردی و وزن را یکبار در یک عقدی آزاد روا بود و اگر وزن را یکبار در عقد آزاد و بس روا بود و خواهران بیرون اند از این عقد درست نشود از بهر ای انکه دو خواهر در یک عقد روا نبود اگر قبل از دخول است ازین بود و بر کدام را که خواهد یکی را در عقد آزاد روا بود و اگر دخول افتاده است عدت هر دو نکند و نتواند که یکی را در عقد آزاد اگر یکی را عدت کذشت و یکی را نی این یکی را عدت کذشته است نتواند که در عقد آزاد الا انکه در عدت وی است تواند که در عقد آزاد از برای انکه عدت وی تمام دیر باز نمیدارد عقد دیکر از باز میدارد همچنانکه لم ولد الخواهر از انکه تا حیض نه بیند نتواند که شوی خواهد و اگر خواهد در حال عقد آزاد روا بود از برای انکه عدت ای عقد بر باز نمیدارد اما عقد دیکر از باز میدارد همچنانکه زنی را بشوی طلاق داد و زن دو حیض دیده بود انست که عدتم کذشت بیرون آمد و شوی خواست این عقد فاسد بود تا سه حیض نه بیند نتواند که شوی خواهد تا یک حیض دیکر همچنان این شوی نه بیند شوی دیکر نتواند که بخواهد اما اگر شوی اول خواهد روا بود از برای انکه عدتی عقد دیر اباز نمیدارد عقد دیکر از باز میدارد

**مسئله** اگر مردی زن را در عقد آزاد و مشاقت و فراموش کرد و خواهران بیرون آمدند نمیداند که عقد کدام پیش است چه کند باید که بکوید که این زن وی است از وی طلاق اگر قبل از دخول است یعنی کابین واجب شود و دو ثلثی نیمه این بکیرد و ثلثی نیمی آن بکیرد از برای انکه از یکی او مسمیست و اگر دخول افتاده است کابین تمام واجب شود تا عدت هر دو نکند و نتواند که یکی را در عقد آزاد

**مسئله** مردی کنیزک خرید خواهر کنیزک بیرون آمد اگر بان صحبت افتاده است باین در روا نبود و اگر بان صحبت افتاده است و دان را نمیداند باید در روا بود و اگر باید صحبت افتاده است تا کی باید از ملک اول نکند تا کی صحبت روا نبود و اگر یکی را فروخت یا بخشید و یا صدقه کرد تا کی حیض نه بیند نتواند که با دی صحبت کند اگر این کنیزک را آزاد کرد و یا بشوی داد و یا کدشت در حال نتواند که بان صحبت کند

**مسئله** مردی نمی خواست خواهر کنیزک بیرون آید اگر بان صحبت افتاده است باین کنیزک روا نی و اگر همچنین هر دو را باید در روا بود و اگر باید صحبت افتاده است تا کی باید از ملک باین نکند تا کی صحبت روا نبود

واگر این کنیزک را فروخت یا بخشید یا صدقه کرد تا این کنیزک کیچیض نه بیند بآن زن صحبت روا نبود واگر آن کنیزک را آزاد کرد یا بشوی داد یا کدخدا شد بر حال تواند که با این زن صحبت کند **مسئله** اگر دو برادر دو خواهر در عقد آورند چنانکه برادر کلان تر خواهر کلان تر و برادر خورد تر خواهر خورد تر را عقد کند یا برعکس افتاد چنانکه خواهر کلان تر برادر خورد تر را افتاد و خواهر خورد تر برادر کلان تر چون صحبت افتاد و دانستند آنوقت این مسئله از امیر المومنین علی رض سوال کردند فرمود اند که برادر کلان تر کابین بندد و برادر خورد تر فرستد و برادر خورد تر کابین بندد و بر برادر کلان تر فرستد و قومی از ابو حنیفه رحمه الله این مسئله سوال کردند ابو حنیفه رحمه الله گفت که هر دو طلاق کنند چون قبل از دخول بعده واجب نشود و همانزاد در عقد آرد تا کابین زمان ایشان باقی نماند **مسئله** یکی ازین زنان کابین چندین ارشوی بستاند هر یکی را یک نیم کابین واجب شود بستانند که کابین یک بیمی قبل از دخول طلاق داند و یکی کابین عقد دوم **مسئله** طلاق از جانب مرد هست بقول شافعی رحمه الله بقول علماء ما رحمهم از جانب زن هست اگر زن آزاد بود طلاق وی سه هست شوی وی هر که خواهد باشد و اگر بنده هست طلاق وی دو بود و بقول مالک رحمه الله اگر ازین دو کس یک بنده هست طلاق ایشان دو بود **مسئله** وی از شهر غایب هست زن وی نفقه قرض میکند درست اید یا نی بقول زفر رحمه الله درست آید و بقول علماء ثلثه درست نیاید که حکم بر غایب روا نی جواب بر قول زفر هست رحمه الله والله اعلم **مسئله** محرمات بر انواع هست نسب هست و برضاع و بصهریت نسب چون مادر و دختر و خواهر و خاله و عمه و برادر زاده و خواهر زاده انچه بصهریت هست زن پسر هست و زن پدر و مادر عروس و دختر عروس و انچه برضاع هست مادر شیر و دختر شیر و خواهر شیر و خاله شیر و عمه شیر و برادر زاده شیر و خواهر زاده شیر و زن پسر شیر و زن پدر شیر و مادر عروس شیر و دختر عروس شیر **مسئله** اگر عمه را در عقد آرد اگر مادری و پدر یست یا پدر یست روا نبود و اگر مادر یست روا بود و اگر خاله را عقد ی آرد اگر مادر و پدر یست یا مادری روا نبود اگر پدر یست روا بود **مسئله** اگر مردی دختر کی را بعقد آورد زن وی در عقد آرد روا بود که عبد الله جعفر دختر امیر المومنین علی را در عقد آورده بود و زن وی را صحابه منع نکردند پس اگر روا نبودی صحابه وی را منع کردندی **مسئله** بمس حلالی اجانب هست حرمت مصاهرت ثابت شود بمس حرام بقول شافعی رحمه الله حرمت مصاهرت ثابت نشود و بقول علماء ما رحمهما الله حرمت مصاهرت ثابت شود **مسئله** بسودن چندین میتاند قیاس هست و استحسان قیاس آنست که بر چندانیکه ساید حرمت مصاهرت ثابت شود و استحسان آنست تا آنگاه که اندام در حرکت نیاید حرمت مصاهرت ثابت نشود **مسئله** اگر کسی هست که وی را اندام بحرکت نمی آید چنانکه محبوب یا ممسوح یا عنین یا زن خوشی آمدن را اعتبار بود **مسئله** اگر بسودن انزال مقتاد حرمت مصاهرت ثابت نشود از برای انکه داعی که در وی بود آن نماند **مسئله** مردی زن را قبله داد میگوید که من ورا بشهوت زدم از روی شنوند حرمت مصاهرت ثابت شود یانی در اجناس ناطقی آورده هست که اگر از روی نشنوند حرمت مصاهرت ثابت نشود و کدام حسن رحمه الله در جامع الکبیر آورده هست حرمت مصاهرت بچهار چیز ثابت شود یکی مباشرت دیگر بقبله و سیوم بسودن و چهارم بنظر شهوت که در داخل فرج نگاه کند چون قبله یا مباشرت بر ابر یاد کرد لاجرم از روی نشنوند حرمت مصاهرت ثابت نشود

در عیون آورده است که مردی کنیزک خرید بخیار سه روز و مدت خیار کنیزک را قبله داد میکوید من برای شهوت ندادم از ازدواج نشوند و خیار ازدی باطل شود این نیز اینجا ازدی نشوند حرمت مصاهرة ثابت شود در مجموع نوادر آورده است که بکنیم که کجی قبله داد اگر بر سر او یا بر روی یا بر پیشانی از ازدی نشوند حرمت مصاهرة ثابت نشود و اگر بر دهان و اندام ازدی نشوند حرمت مصاهرة ثابت شود **مسئله** اگر دختر نارسیده است دیی قابل شهوت نیی خطر آن میدارد که اگر کسی با وی صحبت کند هلاک شود و همین کار کنند هلاک نشد اینجا حرمت مصاهرة ثابت شود دیانی بقول ابو یوسف القاضی رحمة الله حرمت مصاهرة ثابت شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله حرمت مصاهرة ثابت نشود فائده این مسئله اینجا پدید آید که این دختر کلان شود و شوی دهند و بیرا و دختر شد این دختر را این مرد میخواهد روا بود یا نی بقول ابو یوسف روا شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا بود **فصل** رضاع چندین باید که شیر خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول علماء ما رحمهم الله بر چند انیکه بخورد حکم رضاع ثابت شود و بقول شافعی تا پنجبار یکبر دحکم رضاع ثابت نشود **مسئله** مدت چندین یی باید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله و بقول ابو حنیفه دو نیم سال و بقول امام زفر سه سال حسن زیاد و حصاف رحمهما الله میکویند که از شیر مستغنی شود حکم رضاع ثابت نشود فائده این مسئله اینجا پدید آید که بچه دو ساله شیر خورد و بعد از دو سال شیر کسی دیکر میخورد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله رضاع ثابت نشود و بقول ابو حنیفه و زفر و حسن زیاد و حصاف رحمهما الله حکم رضاع ثابت شود **مسئله** اگر دو نیم سال شیر خورد و بعد از دو نیم سال شیر زنی دیکر میخورد بقول علماء ثلثه رحمهم الله حکم رضاع ثابت نشود اگر سه سال خورد بعد از سه سال شیر زنی دیکر میخورد بقول علماء ثلثه و زفر رحمة الله علیه حکم رضاع ثابت نشود و بقول حسن زیاد و حصاف رحمهما الله حکم رضاع ثابت شود **مسئله** اگر از شیر مستغنی شد بعد ازان از شیر کسی دیکر میخورد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیر خواره را شیر در بینی ریختند بحلق وی رفت حکم رضاع ثابت شود اگر از شیر حقنه ریختند حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیر خوار از مرده شیر خورد حکم رضاع ثابت شود که بپیغامبر علیه السلام فرمود که حکم رضاع از چیزی ثابت شود که کوشت بروید و استخوان ازوی قوة کیرد و سخت کند خلاف انکه بامرده مباشرت کرد اینجا حرمت مصاهرة ثابت نشود که اینجا الدر امکن نیست مرد بزاد و زن شیر دار است دیکی مرد بزاد و زن شیر خواره این دو زن شیر داران مرد آمدند و این دو زن شیر خواره این مرد را شیر دادند چنانکه یکی زن بریکی را و یکی زن بریکی را مر این دو زنان شیر خواره بر شوی حرام شوند از برای انکه بزاد خواهران شوند و این زنان که شیر داده بودند ضامن کابین شوند یا نی ضامن کابین نشوند از برای انکه بریکی را فعل تمام نیست مر فساد نکاح را که اکر یکی را شیر دادی و یکی را اندادی حرام نشدندی همچنانکه مردی در مرض صحت دو زن دارد کفت که بر کاه شما مرد و تن زین سرا بیابید شما طلاق بر دو درین سرای آمدند بر دو طلاق شوند اما از میراث محروم شوند از برای انکه بریکی را فعل تمام نیست مر فساد نکاح را که اکر یکی در آمدی و یکی نی طلاق نشدندی همچنانکه اینجا طلاق شدند از میراث محروم نشوند اینجا نیز زنان بر شوی حرام شوند اما نه شیر ضامن کابین نشود اما چون قبل از دخول است یکی در عقد آورد بود

**مسئله** مرد برادر زنی است زن شیر دارست و زن شیر خواره این زن شیر دار انباغه شیر خواره خود را شیر داد هر دو مرام شوند اگر این شیر دهنده باستوری شوی داده است یا این در کردن مرد لازم شود اگر این زن بعد از داده است این زن فضلی کابین شود و اگر این زن از راه نفقت داده است ضامن کابین نشود **مسئله** دو بچه از یکی حیوان شیری خورند حکم رضاع ثابت نشود و اگر شیر حیوان با شیر آدمی آمیخته است بجانب غالب و مغلوب را اعتبار است اگر غالب شیر آدمی است دو اند حکم رضاع ثابت شود و اگر غالب شیر حیوان است حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** اگر دو زن شیر خود را بر آمیخته یکی بچه را داد و اند اکنون حکم رضاع از کدام زن ثابت شود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله غالب و مغلوب را اعتبار است غالب شیر هر که بود حکم رضاع از آنکس ثابت شود و بقول محمد رحمة الله از ان هر دو **مسئله** زنی شیر خود را جوشیده و کرده دهند و با خود طعام پخته دهند و با آن شربت کرده دهند و یکی داده اند حکم رضاع ثابت شود یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله ثابت نشود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله حکم رضاع شود **مسئله** دختر شیر خواره را بغلام خود مید هد و ابو و ولی و وصی بر دو از وی درست بود این مرد را هم ولد است مادر این غلام بچه را شیر داد عقد ایشان بر خیزد و حرام ابد شوند از برای آنکه خواهر و برادر شوند **مسئله** مردی ام ولد خود را بشیر خواره یکی داد او ان ولی نا رسیده عقد را اجازت کرد عقد درست بود و ولی را حق اجازت خواستن بود اما حق را اگر ولی خواستن اجازت کرد درست بود اگر طلاق کند رد او شود تا این نا رسیده بالغ نشود و تواند که رد کند و اگر ان ام ولد را اختیار کرد و این ام ولد خود را اختیار کرد خواجه نکاح میکند و بدست آید خواجه را نگرد رفت و شوی خواست از ان شوی و بر ابچه شیر شد و بر ابر شوی اول حکم رضاع باقی بود و میان شوی اول و این شیر داد بر شوی خود حرام ابد شود از برای آنکه بحرد نکاح زن پسر ان بر پدران حرام ابد شوند **مسئله** زن با شیر از شوی طلاق داد و عدت داشت و شوی خواست مجانه ا شوی دوم بچه یکی را شیر داد و حکم رضاع از شوی اول ثابت شود نا از شوی دوم اگر حمل پذیرفته است و نهاد اجماع از شوی دوم و اگر حمل پذیرفته است و نه نهاد اجماع از شوی اول اگر حمل پذیرفته است نهاد بقول ابو حنیفه رحمة الله از شوی اول و بقول محمد رحمة الله از هر دو و بقول ابو یوسف رحمة الله هر دو اگر شیر متغیر شده است از شوی دوم و اگر شیر متغیر نشده است از شوی اول **مسئله** زن با شیر بر شوی سه طلاق شده است عدت نداشت و شیر خواره یکی را خواست ولی ان شیر خواره العقد را اجازت کرد درست بود که ولی را حق اجازت بود اما حق را در نی این زن نشناخته گفت چه کار بود که من کردم چون این زن این بچه را شیر داد عقد نماند میان ایشان این زن بیرون آید و شوی دیگر خواست از ان شوی بیرون آمد این شوی اول را نیشاید رد انشود بحرد عقد زن پسر بر پدر حرام شود **مسئله** دو زن شیر خواره مبادله دیگی زن اجنبیه آمد هر دو را شیر داد بین هر دو هر دو زن حرام شوند **مسئله** مرد و زن شیر خواره خواست یکی زن اجنبیه آمد هر سه را شیر داد او دو حرام شود یکی زن ولی **مسئله** مردی چهار زن شیر خواره خواست یکی زن اجنبیه آمد هر چهار زن را شیر داد هر چهار بر وی حرام شوند والله اعلم

## باب بیست و ششم در بیان استبرا

استبرا باکی در بدن است از هر مستبرا

وبهمه اعضا او بزرگان جهان گفته اند که هر گاه با عضا او خویش بس باید خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است
که طاعت کار است و معصیت بار و ما مکران کار و شوار است و باور دن طاعت مرد نیکنام شود و بترک معصیت
نیکمرد شود و بهمه حالها نیکمردی باید اکنون اگر واجب شود در کنیزک واجب شود دلیل بر غزو اوطاس چنین آورده اند که
رسول علیه السلام از غزوی باز گشته که از غزو اوطاس گفتند با فتح و نصرت و غنیمت بسیار فرمود تا میان صحابه
ندا کردند که انهائی که کنیزکان گرفته اید کرو ایشان مکردید تا آنها که اهل حیض باشند حیض بینند تا آنها که اهل حمل باشند حمل
بینند و اینها که اهل حیض و حمل بینند یکماه بر ایشان بگذرد و اصلیست که ابو یوسف رحمة الله فراغ رحم را اعتبار
دارد و ابو حنیفه و محمد رحمهما الله ثبوت ملک را اعتبار دارند فایده این خلاف جائی پدید آید که مسلمان کنیزک خرید از حربی
یا از ذمی یا از مجوسی بی بر سه بریده یا از صبی یا خود کنیزک کر بود یا از زن خرید که وطی تصور ندارد و بقول ابو یوسف رحمة الله
استبرا واجب نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی استبرا واجب شود **فصل** اسقاط استبرا در است و اسقاط شفعه
و اسقاط زکوة اگر زکوة واجب آمده است اجماع است که نشاید و اگر واجب نیامده است بقول ابو یوسف رحمة الله شاید و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نشاید اسقاط شفعه آنبود که مردی ملکی میخرد و همسایه این فروشنده را حق شفعه بود و اگر میخواهد
که بکسی دیگر فروشد و شفعه ساقط کند باید که یک گره معین از ملک خود بخرند بخشد یا یکی مقرا معین بوی بخشند و ذمی یا فروشنده
در ان ملک شریک شود شفعه ساقط شود و اسقاط زکوة آنبود که مسلمان بانصاب تمام است و از سال چیزی گذشت از ان مال
اندکی بر گیرد و خرج کند نصاب ناتمام نماند زکوة از گردنش ساقط شود و اسقاط استبرا آنبود که مردی کنیزک میخرد و میخواهد که با او
بر فور دخول کند اگر عزبی باید که نخست دیرا در عقد آرد از انچه بهای وی بود یکدیناری کابین کند انگاه بجز وجون
ملک یمین آید عقد بر افتد و استبرا ساقط شود اما اگر زن آزاد دارد عقد بند کان بر سر از اور دا نبود باید که خواجه کنیزک
را بعربی دهد که بدان عزب دیرا اعتماد نبود و گوید هر گاه که گوید که این کنیزک را طلاق بده انگه بدان عزب دیرا استوار طلاق دهد انگاه
کنیزک را بدین خواجه بفروشد انکس طلاق دهد استبرا ساقط شود الا برای انکه چون طلاق قبل از دخول بود عدت واجب نیاید
و استبرا نیز ساقط شود و اگر خواجه را بران عزب اعتماد نبود باید که چنین گوید با این کنیزک سا بتو دا و بشرط انکه مردی بدست من بود
هر گاه که خواهم بای دی گشاده کنم یک طلاق باین این عقد در دست آید انگاه بدان خواجه فروشد و بای کنیزک گشاده کند استبرا
ساقط شود **فصل** مطلقه ثلثه عدت داشت شوی حاضر نخواهد دی نرسد که بنابد که این شوی دست ازوی ندارد و آن
مرد دیرا گفت که امر تو بدست تو نهادم خود را بمن ده او دی گفت دادم عقد درست بود و امر باطل بود که امر پیش از عقد
درست نبود اما اگر زن گفت که خود را بتو دادم بشرط انکه امر من بدست من باشد بای خود را بگشایم عقد درست بود و امر درست باشد گوید
موقوف دارم تا بجلس تبدل نشود امر باطل شود و بس تواند که بای خود گشاده کند و اگر گوید که خود را بتو دادم بشرط انکه امر من بدست من بود
که هر گاه که خواهم بای خود را گشاده کنم عقد درست بود و امر درست بود هر گاه که خواهد بای خود را گشاده کند عقد درست آید اما این طلاق رجعی بود تا

دو روایت است یکی روایتیه با من دیه یکی روایتیه رجعی بود درست تر آنست که رجعی بود اگر شوی مراجعت کند باید عقد دیگر
در آید یا نه چنین گوید که خود را بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود هرگاه که بخواهم پای خود را کشاده کنم یک طلاق
باین زن واقع شود و امر درست بموقوف که خواهد تواند که پای خود کشاده کند روا بود و حق مراجعت باقی بشود و اگر چنین
گوید هیچ زن دیگر را نخواهم هرگاه که بخواهد زن ازوی مطالبه کند باید که چنین گوید که خود را بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود
که هر وقت که بخواهم پای خود را کشاده کنم یک طلاق باین بشود مراد از کردن نوشتی بود این عقد درست است این درست بود هر
وقت که خواهد تواند پای خود کشاده کند و مراد از کردن مرد چیزی بود دادن این دادن پیش از زن نخفت تا گوینده هیچ نشود و
شنونده عاقل فی که بزرگان چنین گفته اند که کسلا نرا نصیب نیست و منازا ثواب نی و لجوج را جمال نی و ملول را وفا نی و
حاقن را رای نی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که مسئله را بطریقه باید که مسئله چنین میوه است و طریقه
چنین برگ اگر میوه برگ بود و بتقان بی برگ ماند و اگر میوه نبود هیچ برگ نی میوه را آفتاب سوزد این مسئله جان گیرد و بطریقه
هوا چون جان باشد و اینها نیز دانسته نزدیک بود که مرد و عمل آید و الله اعلم بالصواب **باب** بیست و نهم در بیان استمتاع در حالة حیض
صحبت حرام است بآیة و اخبار و اجماع امة اما آیة نصیب است قوله تعالی و یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض
و لا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله اما خبر است **قال النبی** علیه السلام من اتی امراة
فی حالة المحیض او اتی امرأته بغیر ما امرها او اتی کاهنا فقد کفر بما انزل علی محمد علیه السلام و خبر آمده است از رسول
علیه السلام که هر که در حالة حیض از حلال خود استمتاع کند یا از موضع که نشاید آمدن بیاید و حلال دارد دیگر گفته که این
را درست داند وی کافر است برآنچه خدای عزوجل بر محمد علیه السلام فرستاده است و کاهن منجم را گویند بهندی بهت و جوگی
است و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که حرامی صحبت در حالة حیض چنین حرامی در حرمت و بهای وی چنین
گوشت خوک است و بهای وی چنین می است این جای بود که حیض اتفاقی بود و نادانی در وی علته نی خون که از فرج زن
آید سه قسم است خون نفاس و خون استحاضه و خون حیض **مسئله** اگر مسلمانی بغلبه شهوت و افتاد جه واجب شود در صلوة
خواجه امام سرخسی رحمة الله آورده است از دو دینار تا یک دینار صدقه دهد بعضی گفته اند که از یک دینار تا نیم دینار صدقه دهد این
قول شافعی رحمة الله گرفته است و عبد الله عباس رضی الله عنه گفته است که اگر اول حیض بود چهار من خرما واجب شود که
صدقه کند و اگر آخر حیض بود دو من خرما صدقه بود و خواجه حسن بصری رحمة الله گفته است که بدنه قربانی کند چنانکه کاوی
یا شتری یا گوسپندی و در حدود ما روایتیست که مستحب تقدیر نشود بلکه قاضی امام حسن گفته است یک دینار نه نادانه
برنهند تا نگوید در شرف هلاک افتد شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله استحسان درس میکرد و هیچ بیرون آمد که
نزدیک توبه استغفار خیزد و دلیل بر آنکه وی از ابی بکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که من جوانی دیده ام که بول من خون
شده است صدیق رضی الله عنه گفت خوابت را تغییر کنم اگر توبه کنی گفت بلی گفت بدانکه در حالة حیض صحبت کردی بحلال خود گفت

بلی گفت توبه کن گفت توبه کردم پس معلوم شد که توبه و استغفار نیز هر چیز که از مادون فرجین استمتاع میکرد استغفار میکرد اگر خطر
میدارد که در زنا افتد محمد رحمه الله گفته است که شاید تا در زنا نیفتد ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند که نشاید که لغزنده افتنده
بود زنی از پاکی خود خبر میدهد قول وی مصدق بود یانی اگر عفیفه و مصلحه بود قول وی مصدق بود اگر متدینه و مصلحه نبود قول
وی مصدق نبود و امانت دینه و مصلحه را بچه دانیم اگر دینا وی امین بود و دیانت دینه و مصلحه بود و اگر دینا وی امین نبود دیانت
نیست قول وی مصدق نیست در حالت حیض فراش جدا انشاید کردن که نشاید با اهل کتاب شود آورده اند که مادر مومنان عائشه
صدیقه رضی الله عنها با رسول علیه السلام آسوده بود در نوبت ناگاه مادر مومنان پایان فراش رفت رسول علیه السلام فرمود
یا عائشه همانا که ترا حیض آمد گفت بلی یا رسول الله گفت میزر خود گیر باز آی مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها میزر
بخود گرفت و باز بر بستر رسول علیه السلام رفت پس معلوم آمد که فراش جدا انشاید کردن و بر بنه نشاید بسودن که رسول علیه السلام
با کمال بنوت و اثر عصمت بر بنه نشود ما را طریق اولی بود که بر بنه نشاید بسودن چون از حیض پاک شود روزه نماز قضا بروی
لازم آید اما نماز نا قضا لازم نیاید زنی نزدیک مادر مومنان آمد و این سوال کرد که یا ام المومنین این چه معنی است که چون از حیض
پاک میشویم نماز را قضا نمیفرمایند و روزه را قضا میفرمایند مادر مومنان عائشه رضی الله عنها گفتند انت حروریت همانا که تو از
حروریه گفت بلی و این حروریه قبیله بود از قبائل عرب که زنان از انجا آمدندی و سوالها کردندی و سوالها در ست آمدی مومنان
عائشه رضی الله عنها گفت ما را رسول علیه السلام همچنین تعلیم کرد امار وی دو فقهست یکی انکه چون مادر مومنان حوا رضی الله عنها
را این عارضه پدید آمد نزدیک آدم علیه السلام آمد با وی مشورت کرد که ما را همچنین حالتی پدید آمد نماز ناکرده ما نی ادم علیه السلام گفت
صبر کن تا جبرئیل علیه السلام بیاید از وی سوال کنم جبرئیل علیه السلام آمد و سوال کردند گفت نماز نکند از دچون باز دیگر ایام
پدید آمد ایام روزه بود حوا رضی الله عنها قیاس کرد بر انکه نماز فریضه است و روزه فریضه پس نماز روا نیست روزه نیز باید که روا نبود
و نی انکه با آدم علیه السلام مشورت کردی بجز از انگاه با آدم حکایت کرد او هم علیه السلام گفت صبر کن چون جبرئیل بیاید با وی
مشورت کنم جبرئیل آمد با وی مشورت کردند گفت رو من نیز روا نبود لیکن از بهر مشورت ما و اشت قضا بروی نی و این از انگه نی مشورت
ما خود قضا بروی بود دیگر روایتیست آنست که اگر صاحب عادت ده و بست بشود آن ده روز نچاه نماز روی فوت نشود و
این بست روز که پاک بود صد نماز وقتی باید شکر این اگر این نچاه نماز دیگر به اقضا فرمائیم جمع شود و دین ما جمع نیست
امام رسال سهل بود و ذرع فرو قضا کردن والله اعلم **فصل** در بیان مسایل حیض که خواهد تا امو ختن احکام حیض بروی آسان
شود باید که سنت بخاوت را اقامت کند که محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض بر تصنیف کرد و دیگران خرید بعضی ترکی و بعضی روی و بعضی هندی
و بعضی حبشی و عربی از نازی و خطائی و مزاج هر دیار را معلوم کرد انگاه کتاب حیض را تصنیف کرد و ان کتاب را از اذکر و خواجه امام
اجل سرخسی رحمه الله تعالی گفته است که این همه کرد و با اختلاف مشایخ بادی بار نشد کتاب حیض تمام نشد چون محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض را
بر تصنیف کرد و اگر فقیه خواهد تا خدای عز و جل امو ختن احکام حیض بروی آسان کرداند سنت بخاوت بایدکه اقامت کند تا خداوند

عزوجل آموختن احکام حیض بر وی آسان کرداند شیخ ابوالقاسم صفار گفته است هرگاه که ما را مهمی پیش آمدی این دعا بسیار بخواندمی خداوند عزوجل
آن مهم را کفایت کردی و فقیه رحمه الله گفت هم چون آموختن احکام حیض نیست باید که این دعا بسیار بخواند تا خداوند عزوجل احکام آموختن بر وی
آسان کرداند دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل علینا بجودک وکرمک یا کریم یا اکرم الاکرمین ویا ارحم الراحمین مسئله
سبب مستحاضگی زنان چند چیز است یکی آنکه وقتی که نشاید رضا دهند و نشاید رضا دهند و نشاید رضا ندهند بدان سبب طمث باز
ماند و عزوجل فرشتگان را امر فرماید تا بروی لعنت کنند تا آن وقت که شوی از وی خشنود نشود و دیگر آنکه در آوردن غسل تاخیر کنند و
غسل جایی آرند که چشم نامحرم بر ایشان افتد و غساله جای بریزند که آب خور نشسته ریخته باشند و پرده نهانی را جایی نهند که
چشم نامحرم بر آنجا افتد این سبب مستحاضگی زنان و مستحاضه کسی بود که وی عالمه بود و با شوی پیش عالم بود اما اگر وی عالمه نبود
و با شوی پیش عالم نبود وی مستحاضه نبود ضاله بود و فضل ضاله و احکام ضاله آخر کتاب حیض گفته شود ان شاء الله تعالی مسئله
حیض که تمام شود در ساعت تمام شود و در شبانروزی بیست و چهار ساعت است یک ساعت از دمیدن صبح صادق است تا وقت
برآمدن آفتاب و یک ساعت از فرو رفتن آفتاب است تا فرو رفتن شفق آن ابتدا روز است و این ابتدا اش اگر فقیه خواهد تا آن
ساعتها را معلوم کند باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین ذکر را کرده شود و چندین قرآن خوانده شود و یا چندین
ذکر و تسبیح گفته میشود و یا چندین کسب کرده میشود و ساعتها دیگر را بهمین تجربه بیرون آرد اگر زن خواهد تا وبرا ازین ساعتها
معلوم کرده باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین نماز گذارده شود یا چندین ذکر گفته شود یا چندین دوک رشته
شود و ساعتهای دیگر را بر همین تجربه بیرون آرد و وی در یازده تمام شود یا نوقت که دیده باشد مشک از وی بسته
بوی همچنین سه در چهار تمام شود و چهار در پنج و پنج در شش و شش در هفت و هفت در هشت و هشت در نه و نه در ده و
ده در یازده تمام شود یا نوقت که دیده شود مشک از وی بسته بوی نماید این خلاف جایی پدید آید که زنی را در وقت
زوال حیض آمد وی صاحب عادت ده و بیست است روز یازدهم بیشک از وقت زوال وی را حکم پاکان ثابت شود که اگر
زوال دیگر را نیابم در وزوال مر یکروز داشته باشیم و این تصور ندارد و صاحب عادت ده کم از ده را بهمین تجربه بیرون آرند و وقت نماز
اندر آمد زنی را حیض آمد قضای آن نماز بروی بود یا نی روایت کند ابن شجاع و یکی روایت نخعی رحمة الله است که بروی
بود از برای آنکه وجوب یافت اهل بود اگرچه گذاردن را اهل نماند و بقول شافعی رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی گذشته است
که ان نماز را توانستی گذاردن و نگذارده است قضا بروی واجب شود و اگر از وقت چندانی نگذشته است که توانستی گذاردن آن نماز را
قضای بروی واجب نبود و بر قول ابوحنیفه رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی باقی مانده است که ان نماز را در وقت
تواند گذاردن قضای آن نماز بروی نبود و اگر از وقت چندانی باقی مانده است که بعضی ادا میشود و بعضی
قضا بس قضای ان نماز بروی بود و بر قول علماء ثلثه هرچه اندک از وقت نماز باقی است قضا بروی بود که نماز که
در کردن بنده وام شود بآخر وقت شود تا اگر در ان وقت زنی نایاز بود باز نهند و بر انعکاس آمد یا حیض آمد یا

ویرا نفاس آید یا حیض آید یا کژشه شود یا دیوانه شود قضاء آن نماز بر ایشان بود و اگر در آنوقت دیوانه بهوش آید یا مست رسیده شود یا کافری اسلام آرد قضائی آن نماز بر ایشان بود و اگر در آنوقت مسافر شود آن نماز را دو گذارد و اگر مسافر مقیم شود چهار گذارد و اگر زن از حیض پاک شود و از نفاس پاک شود و حیض صاحب عادة ده بود و نفاس صاحب عادة چهل بود قضا نماز بروی بود اما اگر صاحب عادة کم از ده بود یا صاحب عادة کم از چهل بود قضا آن بروی نبود پس غسل و نماز کند **مسئله** اگر زنی بعد از ظهر و پیش از شام پاکی الایض بیند بروایت کتاب الصلوة نشیند و بروایت نوادر نشیند حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که اگر نصاب لیمیطا نه نشیند و اگر نصاب لیمیطا نه نشیند خواجه امام اجل خرخسی رحمة الله گفته است که آنچه ما قبل ایام است با ایام جمع کنیم اگر دم برده قرار گیرد نشیند و اگر دم از ده اندک گذرد نه نشیند **قال** النبی علیه السلام من واظب علی اربع خصال لم یفتقر الوضوء قبل دخول وقت الصلوة والدخول فی المسجد قبل الاذان وترک کلام الدنیا بعد الوتر والقیام قبل الصبح رسول علیه السلام فرموده است هر که مواظبت نماید بر چهار خصلت خداوند عزوجل ویرا از درویشی نگاهدارد یکی آنکه پیش از وقت نماز طهارت سازد و دوم آنکه پیش از بانگ نماز در مسجد آید سوم آنکه بعد از نماز و تر سخن دنیاوی نگوید و چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد و چهار پیغمبر ان مرسل چهار سخن گفته اند که هریکی بهتر از دنیاست و آنچه در دنیا چیزیست رسول علیه السلام فرموده است هر که زبان خود را از ناگفتن نگاهدارد او را ثواب چنان بود که کوئی همه قرآن را خواندستی و بوی عمل کردی و ثواب حاصل آورده و موسی علیه السلام گفته است که از یاری بد بپرهیز از وی ثواب چنان بود که کوئی همه توریت خواندستی و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و عیسی علیه السلام گفته است هر که مالک نفس خود شود از وی ثواب چنان بود که کوئی همه انجیل خواندستی و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و داود علیه السلام گفته است هر که باداء ای خداوند عزوجل قناعت کند از وی ثواب چنان بود که کوی همه زبور خوانده و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده پس فقیه باید که باداء ای خداوند عزوجل قناعت کند و بر جواب مسئله حریص نباشد و نگوید که آن حرام بود و قیمه زنی از وی سوال کند السئوال و یرا نگوید و جواب نیکو گوید چنانکه ایشان از وی خشنود شود که رسول علیه السلام فرموده است انهن ناقصات العقل والدین ایشان ناقص عقل و ناقص دین اند در آن وقت که جواب مسئله گوید تواضع بجای آرد و تکبر نکند که رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر وضعه الله رسول علیه السلام فرموده است که تواضع کند از برای خدای عزوجل ویرا بلند کرداند و هر که تکبر کند خداوند عزوجل ویرا پست کرداند و در وقت جواب کفتن مسئله فتوی بجای آرد و چشم نگاهدارد که والله تعالی المراة الاجنبیة سهم من سهام ابلیس ترجمه در روی زن بیگانه نگریستن تیریست از تیرهای ابلیس **قال** علیه الصلوة والسلام من نظر الی امراة اجنبیة بشهوة صب فی عینه الانک یوم القیمة ترجمه هر که بنگرد در روی زن بیگانه بشهوت ریخته شود در چشم او سرب گداخته در قیامت پس باز زن بیگانه نشیند که معصیت است مصطفی علیه السلام میفرماید من کان یومن بالله والیوم الاخر فلا یجل

بامراة لیس علیها سبیل ترجمہ پیغمبر علیہ السلام فرمود ہر کہ ایمان آرد بخدای تعالے و بقیامت خلوة نکند با زنی کہ این زن حلال
نیست سالة النکاح تصنیف قاضی ضیاء الدین سنامی رحمة اللہ تعالے **قال** النبی علیہ الصلوة والسلام النساء حبائل
الشیطان رسول علیہ السلام فرمودہ ہست کہ زنان دام دیوانند پس فقیہ باید کہ تقوی بجا آرد تا بر خاطروی خیری نگذرد کہ نباید
ازراہ بردد و از خود خجل نشود **مسئلہ** الیست در حیض چہار وجہی کہ در پیرامام المسائل گویند فقیہ باید کہ نیکو تامل کند تا مسئلہ نیکو
معلوم آید صورت مسئلہ چنان بود کہ صاحب عادة ماقبل ایام چندانی دید کہ بشاید و در ایام چندانی دید کہ نشاید یا ماقبل ایام چندانی دید کہ
نشاید و در ایام چندانی دید کہ بشاید یا ماقبل ایام چندانی دید کہ نشاید و در ایام چندانی دید کہ نشاید یا ماقبل ایام چندانی دید
کہ بشاید و در ایام چندانی دید کہ بشاید اینجا کہ ماقبل ایام چندانی دید کہ بشاید و در ایام چندانی دید کہ نشاید و یا قبل ایام چندانی
دید کہ نشاید و در ایام چندانی دید کہ نشاید در نفوذ بر و بقول ابو حنیفہ رح حیض نبود و اینجا کہ ماقبل ایام حیض چندانی دید کہ نشاید
و در ایام چندانی دید کہ بشاید بقول ابو حنیفہ رحمة اللہ ایام حیض بود و اینجا کہ ماقبل ایام چندانی دید کہ بشاید و در ایام چندانی
دید کہ بشاید اینجا باجماع حیض بود و این ہمہ بر قول ابو یوسف رحمة اللہ حیض بود و عادة و بر قول محمد رحمة اللہ ہمہ حیض بود و آنچہ ما
قبل دیدہ ہست در حق عادتی موقوف بمار دیگر و بر قول ابو حنیفہ رحمة اللہ در حق حیض موقوف بود بمار دیگر این ہمہ جائی بود
کہ بعد از طہر در بست دم بردہ قرار گیرد اما اگر دم از دہ اندر گذرد یا طہر فاسد شود بقول ابو حنیفہ و محمد رحمہم اللہ در گنیم بعادت شد
و چون طہر ما قبل در بست دیدہ باشد بر قول ابو یوسف رحمة اللہ طہرش ہمین کہ دیدہ ہست و دم ہمان کہ بودہ ہست عادة شود
و بقول ابو حنیفہ رحمة اللہ تا دو بار موافق نبیند بر خلاف اصل عادة وی منتقل نشود اما اگر دو بار موافق دید بر خلاف اصل
عادة وی منتقل شود بار سوم موافق اصل بیند باصل باز رود و یانی بعضی از مشایخ گفتہ اند کہ باصل باز رود و از برای انکہ دو بار
بدان رود چون اصل قادر شود بدل نماند اما صحیح آنست کہ چنانکہ دو بار موافق دیدہ ہست بر خلاف عادة منتقل شدہ ہست تا باز
دو بار موافق اصل نبیند عادتش منتقل نشود و باصل باز نرود و فائدہ این خلاف جائی پدید آید کہ صاحب عادة دو بست و باز
دہ و پانزدہ دید بار سیوم بر بست طہر دید و استمرار افتاد بقول انہانی کہ باصل باز برند این زن صاحب عادة بود و در ہمان دہ و بست
اما ظاہر روایة ہست کہ اول استمرار بنخرو حیض بود بعد ازان صاحب عادة شود در ہمان دہ روز و پانزدہ و اگر صاحب عادة دہ
و پانزدہ دو بار دہ و بست دید بار سوم بر پانزدہ طہر دید و استمرار افتاد بقول آنہانی کہ باصل باز برند صاحب عادة شود در ہمان دہ و پانزدہ
اما ظاہر روایة ہست کہ اول استمرار ہمچنان پانزدہ بادم بخرو نماز کذارد بعد ازان صاحب عادة شود در ہمان دہ و بست صاحب عادة
ہشت ماقبل ایام دو دم دید و ما بعد دو یا ماقبل سہ دم دید و ما بعد سہ یا ماقبل دو دم دید و ما بعد سہ یا ماقبل سہ دم دید و ما بعد دو
در ہمہ جا بہ از ابو حنیفہ رحمة اللہ تعالے علیہ روایة نیاورده ہست در دو کا میہا دو روایة ہست یکی آنرا روایة کہ دم از دہ اندر گذرد
حیض نبود بدان روایة کہ دم از دہ اندر نگذرد حیض بود اگر جواب بدان روایة گوییم کہ مرتا ناقص را تبع کامل دارد حیض بود بدان
روایة کہ ناقص را تبع کامل ندارد حیض نبود صاحب عادة دہ یکی دم دید و ہشت طہر نیکنام محمد از ابو حنیفہ رحمة اللہ تعالے علیہ روایة

میکند که بر ده حیض بود اگر در پیشتر ایام چندانی دید که کمترین حیض را باشد چنانکه در ده سه و لیکن متفرقه دید چنانکه یکی در اول ایام دیگی میانه و یکی آخر دیاد و در اول و یکی در آخر ما یکی در اول و دو آخر عبد الله مبارک مروزی و فرر رحمهم الله تعالی از ابو حنیفه رحمه الله تعالی روایت میکنند که بر ده حیض بود اصلی است ابو یوسف رحمه الله تعالی که هر گز تیر کی پیش از ایام را حیض نداند و میگوید که آن دم عرق است ما بسبب دی ایام را حیض دارد و حجت قول وی است که اصل وی صفات است و تیر کی فرع تا اصل نبود فرع نبود دلیل بر آنکه اگر دعاء را تهی کنی نخست صاف وی پدید آید و باز تیر کی اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی گفته اند که بر رحکاه دعاء را از سرتهی کنی همچنان بود که تو میگوئی که نخست صاف پدید آید آنگاه تیر کی اما اگر دعاء را از پایان تهی کنی نخست تیر کی پدید آید آنگاه صاف وی و خداوند عز و جل منفذ قرار آدمی را از پایان آفریده است و روایت میکند ام علیه رضی الله تعالی عنها که من و از ده غزو با رسول علیه الصلوة و السلام بودم همه تیر کی مرا حیض داشت و فرق نبود میان صاف و تیر کی صورت مسئله چنان بود که صاحب عادتی چهار ده طهر دید و ساعتی تیر کی و ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیر کی دید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اندر روز نماز کذارد و بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر صاحب عادتی بعد از طهر دست پیش از ایام سه روز تیر کی دید و ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیر کی دید بقول ابو حنیفه رحمه الله از روز نماز کذارد و بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض بود و بقول محمد رحمه الله ان سه روز تیر کی حیض بود اما اصلی دیگر است مر ابو یوسف را که ابتداء دوا فتتاح بر طهر روا دارد بشرط آنکه ما قبل ایام یا ما بعد ایام حیض دم دیده باشد و بر ما یکی که کم از پانزده شبانروز دیده باشد وی فاصل نکند دو ایام را حیض دارد و بر قول ابو یوسف رحمه الله استحسان کنند که این روز دوازده و سیزده که الایش می بیند چیزی از انجنس خون بینی نمیداری وی کفت اگر صاحب عادت پنج این بار شش دم بیند مر شش حیض بود اگر چهارده طهر دید و دم باز آمده حیض همان پنج بیش نبود پس معلوم شد که همچون خون بینی نیست که اگر انجنون خون بینی بودی حیض وی همان شش بودی اصل دیگر است ابو یوسف را رحمه الله که یکبار بر خلاف عادة بیند عادة نشود و اصل است محمد را رحمه الله که هر چه در ایام غالب آید از و اعتبار دارد و اگر مستحاضه آید حیض دارد صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده دو دم دید و شش طهر و دو دم دید هیچ حیض نبود اما اگر سه دم دید و پنج طهر و دو دم بر ده حیض بود اگر یکی دم دید و دو طهر و یکی دم دید و پنج طهر و یکی دم اگر چه در ده سه است بر ده حیض دارد برای آنکه یکی دم دید و دو طهر و یکی دم این چهار حیض بود چون پنج طهر دید و باز آخر یکی دم دید این مستحاضه آمد بر ده حیض بود اصلی دیگر است محمد را رحمه الله کم از عدد و زیادت از عدد در ادوار بطریق عمل و هر کجا که بدل و هد از انجا که بدل و هد تا انجا که خانه حیض بود و نصاب طهر ش اعتبار دارد و در ایام نصاب حیض اعتبار دارد و صورت مسئله چنان بود که عادة صاحب پنج و بست پنج این بار پانزده طهر دید و ده دم و بست طهر و همتر از افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله ان ده روز کذرد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ان ده روز حیض بود و عادة تغیر نشود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بست پنج و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود اگر آن بست طهر آخر را چهار ده دید بقول محمد رحمه الله پنج حیض بود

وبقول ابوحنیفه رحمة الله اول استمرار شانزده روز نماز میکذارد از برای آنکه چون طهر فاسد شد تمام پاکی نماز کذارد تا بست و پنج شود و ازین چهار ده پنج بدورش دهم تاسی راست شود آنجا نه روز ماند اول استمرار شانزده روز نماز کذارد و عادتش چه شود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله صاحب عادت شود و در همان پنج و بست چنانچه بقول ابویوسف رحمة الله اول استمرار یکروز نماز کذارد و صاحب عادت شود و در پنج دیانزده اصل دیکر است محمد را رحمة الله کرا زدهم بطریق تری و از طهرش بدهم آرد بطریق طرح و جزو محمد رحمة الله هم طرح رواداردو هم برکجا که بدل دهد کم از ده و رواندارد و نکذارد در عادت کم از ده رواداردو برکجا که بدل دهد انجا که حائض او بود قضاء طهرش با اعتبار دارد و در ایام قضاء با اعتبار دارد تا اکر در ایام را چند انی نیابد که بعد و حیض برسد بابوحنیفه رحمة الله تمام پاکی نماز فرماید اختلاف مشایخ است ابوزید کبیر و ابوسهل غزالی رحمهم الله البشان طرح رواداردند اما جزو رواندارد و بدل کم از ده رواندارند خواجه ابوحفص بخاری و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله البشان طرح رواداردند و جزو رواندارند و بدل کم از ده رواداردند صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت ده و ده و بست این بار بست و پنج طهر دید و استمرار افتاد اتفاق آن پنج در حیض بود و برکجا که بحیض افتد که در ایام چندانی نماند که حیض را بشاید یا جماع حیض بود و در استمرار عادتش حاسبه بود است تا اکر بست و ششش روز طهر دید چهار روز حیض بود و اکر بست و هفت روز طهر دید سه روز حیض بود و اکر بست و هشت روز طهر دید دو استمرار افتاد انجا دو روز ماند و ان دو روز حیض را بشاید ابوزید کبیر و ابوسهل غزالی یا ابوحنیفه اند که اول استمرار بست و دو روز نماز کذارد و صاحب عادت بود و در همان ده و بست بر قول محمد رحمة الله اول استمرار ده روز حیض بود و بانزده پاکی روز پاکی بود و حیض دوم هفت صاحب عادت شود و در همان ده و بست بقول خواجه ابوحفص کبیر و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله اول استمرار هفت روز حیض بود و بانزده پاکی حیض دوم ده اما اکر بست و هفت طهر دید و استمرار افتاد بر قول محمد رحمة الله ده حیض بود و بانزده پاکی حیض دوم ششش بود بر قول خواجه ابوحفص کبیر و خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله ششش حیض بود و بانزده پاکی و حیض دوم ده صاحب عادت بود و در همان ده و بست باتفاق و اکر سی طهر دید و استمرار افتاد بر قول محمد رحمة الله ده حیض بود و بانزده پاکی و حیض دوم پنج و بر قول خواجه ابوحفص و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله پنج حیض بود و بانزده پاکی و حیض دوم ده صاحب عادت بود و در همان ده و بست باتفاق و اکر سی و یک طهر دید دوم مستمر شد بقول محمد رحمة الله ده حیض بود و بانزده پاکی و حیض دوم چهار بر قول خواجه ابوحفص کبیر و محمد مقاتل رازی رحمهم الله چهار حیض بود و بانزده پاکی و حیض دوم ده و صاحب عادت بود و در همان ده و بست و اکر سی و دو طهر دید و استمرار افتاد بقول محمد رحمة الله ده حیض بود و بانزده پاکی و حیض دوم ده بقول البشان سه حیض بود و بانزده پاکی و حیض دوم ده و صاحب عادت بود و در همان ده و بست باتفاق و اکر سی و سه طهر دید استمرار افتاد و انجا دو روز ماند دو روز حیض را بشاید باتفاق که اول استمرار بیفده روز نماز کذارد و صاحب عادت بود و در همان ده و بست بر اصل ابوزید کبیر و ابوسهل غزالی رحمهما الله تخریج کرده اند تا ما جزای البشان معلوم شود و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت بیج و بست این بار بست و پنج طهر دید و استمرار افتاد ان پنج روز حیض بود

واگر بیست و شش روز طهر دید و استمرار افتاد چهار روز ماند ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی با ابو حنیفه اند که اول استمرار نوزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود در همان پنج و بیست بقول محمد رحمة الله اول استمرار پنجسه روز حیض بود و پانزده روز پاکی و حیض دوم چهار و بقول خواجه ابو حفص کبیر بخاری خواجه محمد قاتل رازی چهار حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم پنج و صاحب عادة بود در همان هشت و پنج و اگر بیست و هفت طهر دید و استمرار افتاد و بقول محمد رحمة الله پنج حیض بود و پاکی پانزده و حیض دوم سه و بقول ایشان سه حیض بود و پاکی و حیض دوم پنج و صاحب عادة بود در همان پنج و بیست و اگر بیست و هشت طهر دید و استمرار افتاد اینجا دو روز ماند و دو روز حیض را نشاید اتفاقست که اول استمرار هفت روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود و در همان پنج و بیست اصلست حسن زیاد رحمة الله را که هر کجا سه شبانروز پاکی یابد میان دو دم وی فاصل کند و یکطرف را حیض دارد و لیکن فاصل نی که همچنین پانزده شبانروز بود که بعد از وی حیض دارد و صورت مسئله چنان بود از ده و بیست صاحب عادتی دو دم دید و سه طهر و دو دم و این پنج حیض نبود و اگر سه دم دید و سه طهر و دو دم سه اول حیض بود و اگر دو دم دید و سه طهر و سه دم سه آخر حیض بود و اگر سه دم دید و سه طهر و سه دم بقول حسن زیاد رحمة الله سه اول حیض بود و ظاهر روایة آنست که هر نه حیض بود و اختلاف مشایخ است که هر کجا که دو طرف دم بیند که یکطرف حیض را نشاید و یکطرف دیگر حیض را نشاید ابو زید کبیر تعدی کند و هم را حیض دارد بشرط آنکه دم از ده اندر نگذرد و ابو سهل غزالی رحمة الله تعدی نکند صورت مسئله چنان بود که صاحب عادتی یکی دم دید و سه طهر دید و دو دم و سه طهر و استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمة الله هم از ابتداء ده روز حیض دارد و دیگر روز از آغاز استمرار این دو روز را حیض دارد از برائی آنکه یکدم است و سه طهر و طهر غالب است این را بان باز دو دم است و سه طهرات هم طهر غالب است اما روز دهم دم است این شش روز حیض بود وی تعدی کند و این چهار دیگر را باین شش پرده را حیض دارد ابو سهل غزالی رحمة الله یکی دم و سه طهر اول را طرح کند و دو دم و سه طهر آخر را این پنج روز را یکه دو پنج روز دیگر را از آغاز استمرار پرده را حیض دارد و اگر دو دم دید و سه طهر یکی دم و طهر استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمة الله همان اصل خود راست میرود و ده روز حیض دارد این نه دیگر روز از آغاز استمرار ابو سهل غزالی رحمة الله دو دم و سه طهر و یکی دم این شش روز را حیض دارد و دور ماه گردد حیض شش و پاکی بیست و چهار دور دیگر صاحب عادت کند در ده و بیست مبتدیه ده دم دید و پانزده طهر و یکی دم و سه طهر و استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمة الله ده و پانزده شود و بقول ابو سهل غزالی رحمة الله ده و بیست شود اما این بار

هفت روز حیض بود و این را که بیست و دوم هست و ابتدا ایام سه روز طهر ابتدا بر طهر و انذار و این
را هفت روز حیض دار و بعد ازان عدد حیض عادت شود در وده و بیست عادت جهل اصلی را برگیرد یا نی
بقول مشایخ بلخ رحمهم الله برنگیرد و بقول مشایخ سمرقند برگیرد و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت
دهم و طهر ها مختلف دید ولیکن همه درست ده باز آخرین موافق اصل دید و استمرار افتاد بر قول مشایخ
بلخ رحمهم الله همان دم و طهر آخر را بگیرد و بنا کند و بقول مشایخ سمرقند رحمة الله سه دم و طهر آخر را بگیرد و
بنا کند و ابو عثمان رحمة الله اول هر سه آخرین را اعتبار دارد و خواجه ابراهیم همدانی رحمة الله اوسط
را عدد را اعتبار دار و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت پنج دم دید و بیست طهر و شش دم دید
و معده طهر چون دو بار شش دم دید حیض وی شش بود و عادتش چه شود بر قول ابو عثمان رحمة الله
شش و معده مشود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله شش و پاره شود که این اوسط است
اما اگر مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم و معده طهر و استمرار افتاد اتفاق
هر دو اینجا چهار و شانزده طهر شود از برای آنکه ابو عثمان را درین عمل نیست اما اگر پنج دم دید و معده طهر
و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله سه و پانزده
شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله چهار و شانزده شود که این اوسط است بنا بر حدیث رسول
علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام خیر الامور اوسطها و رسول علیه السلام فرموده نیکوترین کارها
میانه کار است مبتدیه ده دم دید و چهارده طهر و استمرار افتاد اتفاق صاحب عادت ده و بیست شود
و اگر ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد اتفاق صاحب عادت ده و پانزده شود و اگر جهل شد بالغه
و فرزند آورد و جهل دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد صاحب عادت شود در نفاس جهل و ده و پانزده
و اگر شانزده طهر دیده و شانزده شود و اگر هفده طهر دیده و هفده شود و اگر مرده طهر دیده و مرده شود
و اگر نوزده طهر دیده و نوزده شود تا بیست حکم همین هست اما اگر بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد بر
قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و یک شود بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله نه و بیست و یک
شود و اگر بیست و دو طهر دید و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و دو می شود بر
قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله هشت و بیست و دو شود و اصلی است خواجه محمد
ابراهیم را رحمة الله تعالی که تمامی تواند دور در ماده میکند تا اگر بیست و هفت طهر دید
و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و هفت شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم
همدانی رحمة الله تعالی سه و بیست و هفت شود اما اگر بیست و هشت طهر دید و دم مستمر ش

باتفاق ده و بیست و هشت شود جمله یازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و ابو علی دقاق رحمه الله تعالی گفته است ده و شانزده شود و ظاهر روایة ده و بیست شود و الله اعلم بالصواب

**باب بیست و هشتم در بیان انتقال عادة** انتقال عادت آن بود که صاحب عادتی دمها و طهرها مختلف دید و لیکن هم درست و راست و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمة الله تعالی همین دم و طهر آخر را بگیرد و بدینها بنا کند و مشایخ بر قول محمد رحمة الله مسئله تخریج کرده اند باید که سه دم و سه طهر آخر را بگیرد و او سط اعداد را نگاه کند که اگر موافق اصل باشد این را بماند باز سه دم و طهر دیگر را و بگیرد او سط اعداد نگاه کند اگر موافق اصل باشد معلوم شود که عادتش منتقل نشده است بطریق بنا فرود آید و آنچه در ایام یا بد حیض دارد و در استمرار عادتش همان که بوده است و اگر در ایام حیض چیزی نیابد اول استمرار حیض دارد بر همان عدد و لیکن طهرش بود نه بر ان عدد و اگر بار دیگر همچنین بیند عادتش همان جملی بود تا دو بار موافق نبیند بر خلاف اصل عادت منتقل نشود و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده و بیست این بار سی طهر دید و ده دم و بار دیگر پانزده طهر و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاد این بیست او سط است و موافق اصل این را بمان همین جای سه دم و سه طهر دیگر را بگیر و چنانکه پانزده طهر دید و ده دم سی طهر و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاد این بیست نیز او سط است و موافق اصل معلوم آمد که عادتش منتقل نشده است پس بطریق سابق فرود آییم و چون سی روز طهر دید آن دهگانه دم را طهر دیده است و این دهگانه دم که بعد از سی روز دیده است آن از طهر دی است و طهر دی ده پیش نماند و دی پانزده دید پنج از خانه حیض طهر دیده حیض دی از پنج پیش نماند و دی ده دم دید و پنج از خانه طهر دم دیده بود و طهر دی پانزده ماند دی بیست دیده پنج از خانه حیض را طهر دیده باشد حیض دی پنج ماند اول استمرار پنجه روز حیض بود با جماع بعد از آن صاحب عادت شود در همان ده و بیست اگر آن بیست طهر آخر را بیست پنج دید اول استمرار با جماع ده روز حیض بود و طهرش چه بود بقول ابو حنیفه رحمة الله ده و پانزده و بقول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله بیست و پنج که این بیست پنج او سط است که فرود سوی سی است و بر سوی پانزده اما اگر همین صاحب عادة سی طهر دید و ده دم و پانزده طهر و ده دم و پانزده طهر و ده دم و چهل طهر و استمرار افتاد اول استمرار ده روز حیض بود با جماع عادتش چه شود بقول ابو حنیفه رحمة الله ده و پانزده شود و بقول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله ده و سی شود و این سی او سط است بر پانزده فرود

سوی چهل اگر مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم و شانزده طهر و پنج دم دید و هفده طهر و استمرار افتاد
باتفاق چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده طهر و چهار دم و شانزده و سه دم و پانزده طهر بقول ابوحنیفه
رحمة الله سه و پانزده شود و بقول خواجه محمد همدانی رحمة الله چهار و شانزده شود اما مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار
شانزده روز نماز کذارد و بعد ازان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده از چه معنی است که ابوحنیفه رحمهم الله اول استمرار
شانزده روز نماز فرماید اصلی است که هر چه مبتدیه بیند عادة وی همان شود چون سه دم دید و پانزده طهر عادة وی سه و پانزده
شود این بار چهار دم دیدکی از خانه طهر را دم دیده باشد طهر وی چهارده ماند وی شانزده دید دو روز از خانه حیض را طهر دیده باشد
پس انجا یکروز ماند دیکر حیض را نشیاید پس اول استمرار شانزده روز نماز کذارد بعد ازان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده
محمد انجا بدل نهد از برای انکه از انجا که بدل دهد تا انجاکه خانه حیض بود نصاب طهرش را اعتبار دارد و در ایام نصاب حیضش را
اعتبار دارد و انجا هر دو نیست و ابو عثمان انجا استیناف کند سه و پانزده کند فصل در بیان عادة حیض و عادة حیض سه
پنج نوع است چنانکه مبتدیه دو بار موافق دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف و
موافق دید و استمرار افتاد و یا دو بار موافق موافق دید یکی مخالف و استمرار افتاد و یا سه مخالف دید و استمرار افتاد صورت
مسئله چنان است که مبتدیه دو بار سه و پانزده دید و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده بود اکر سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد و بقول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله تعالی
اول استمرار شانزده روز نماز کذارد و بعد ازان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده و اکر سه دم دید و پانزده طهر و
چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده شود و اکر دو بار سه دم دید و پانزده
طهر و بار سیوم چهار دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بقول ابوحنیفه
و محمد رحمهما اول استمرار شانزده روز نماز کذارد و بعد ازان صاحب عادة شود در سه و پانزده اکر سه دم دید و پانزده
طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنجم دم دید و هفده طهر و استمرار افتاد بقول ابو عثمان و خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمهم الله
چهار و شانزده شود و اکر پنج دم دید و هفده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
بر قول ابو عثمان رحمة الله سه و پانزده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی چهار و شانزده شود و اکر مبتدیه سه دم
دید و پانزده طهر و استمرار افتاد اتفاق صاحب عادة در سه و پانزده شود و اکر سه دم دید و پانزده طهر و یکی دم و یکی طهر و استمرار
افتاد اتفاق سه و پانزده شود و اکر سه دم دید و پانزده طهر و دو دم دید یکی طهر و استمرار افتاد و بقول ابو یوسف سه و پانزده
کذاری حیض بر طهر دارد و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله سه و بست هفت شود که ایشان حیض بر طهر رواندارند اکر مبتدیه چهار دم
دید و شانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق چهار و شانزده شود و اکر چهار دم دید و شانزده طهر و یکی دم دید و دو طهر و استمرار افتاد اتفاق چهار

وشانزده شود اگر چهارم دید و شانزده طهر بود و دوم و دو طهر و ستم از نفاس بقول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده تمام
گردی ختم بر طهر بود و اوار د از ابی حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهار و بست و شش بود که ایشان ختم بر طهر روا ندارند حتی عادة
سه بست هفت پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را پاک ندید و دوم دوم پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را چنین
ندید بعد ازان دوم مستمر شد ابو یوسف رحمه الله تعالی این دوازده روز سه روز اول بکره حیض دارد سه و پانزده
کند و محمد رحمه الله تعالی این سه روز را ابتدای مدد حیض دارد سه و پانزده کند و لیکن چون دو بار در ایام نیاید با ابو حنیفه رحمه
یار شود و دو در ماه کند حیض سه و پاکی بست و هفت بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال آید که در میانه نزده روز طهر
هست و می یکبار دیدن عادة میکند اینجا چرا سه و پانزده میکند این نزده روز طهر درست هست و لیکن بادم استحاضه میخیزد
هست در معنی طهر فاسد بود همچنانکه دم فاسد نصف عادة نشاید طهر فاسد نیز نصف عادة را نشاید والله اعلم فصل در بیان
شفع و وتر شفع جفت بود و وتر طاق بود هر کجا پیش از ایام جفت بود ایام حیض شود و اگر پیش از ایام طاق بود ایام حیض نشود
ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار حیض دارد بهمان عادة و لیکن طهرش بران عادة و محمد رحمه الله تعالی بدل دهد و لیکن چون
در ایام نیاید اثر اگر بدل داده باشد نماز را قضا فرماید و ابو حنیفه رحمه الله تعالی موقوف دارد صورت مسئله چنان بود که صاحب
عادة سه بست هفت پانزده طهر دید یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود و محمد رحمه الله تعالی
بدل دهد این سه روز را حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید زده دوازده بست دم و طهر دو دو
در شش ضرب کن دوازده شود ختم مضروب بر طهر آید ایام حیض شود و محمد رحمه الله تعالی اثر اگر بدل داد بود نماز قضا فرماید اگر خواهی تا
دور دوم معلوم شود زده دوازده بست و دور سی و چهل و دو شود دو دم و طهر دو دو بست دور او بست دو یکضرب کن چهل و دو شود ختم
مضروب طهر آید ایام حیض شود اگر پانزده طهر دید دو دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود
و بقول عبد الله مغربی رح سه و ساعتی حیض بود و بست هفت کم ساعتی طهر و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی چهار و بست و
شش شود و بقول محمد رحمه الله تعالی پنج حیض بود و بست پنج طهر اگر خواهی تا ایام معلوم آید زده دوازده بست دو دم و یکی طهر بست سه
در چهار ضرب کن دوازده شود ختم. ضرب طهر آید و ابتدا ایام دم بست لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده اگر خواهی تا دو ایام
دوم معلوم آید زده دوازده بست و دو سی و چهل و دو شود دو دم و یکی طهر سه بست سه را در چهارده ضرب کنی چهل و دو شود ختم
مضروب بر طهر آید و ابتدا ایام دم بست لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده چون دو بار در ایام نشد محمد رحمه الله اثر اگر بدل داده
باشد اصالت کند دو در ماه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض دی پنج و پاکی بست پنج شود و بر قول ابو سهل غزالی
رحمه الله چهار و بست شش شود و بر قول عبد الله مغربی رحمه الله سه و ساعتی حیض بود و بست هفت کم ساعتی پاکی بود
اگر همین صاحب عادة شانزده طهر دید یکی دم یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و محمد رحمه الله آن
سه روز را طهر بقول بدل حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تا مدت پاکی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید زده یازده بست دو دم و طهر دو دو

از شش ضرب کنی دوازده شود ختم مضروب بر طهر آمد ولیکن ابتدا ایام هست ایام حیض نشد و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید
زواید یازده هست دور سی چهل و یک شود دوم و طهر دوم هست دور را در بست و یک ضرب کنی چهل و دو شود ختم مضروب بر
طهر آمد و ابتدا ایام طهر هست ایام حیض نشد چون دو بار در ایام ندید محمد رحمه الله ابتدا را بدل داده باشد اصالت کند دور در
ماه شود و بقول ابو حنیفه رحمهم الله حیض سه و پاکی بست و هفت اگر شانزده طهر دید دو دوم و دو طهر و همچنین مستمر شد
بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و بقول عبد الله زعفرانی رحمه الله چهار و ساعتی حیض بود و بست و شش
و کم ساعتی پاکی و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله پنجروز حیض بود و بقول محمد رحمه الله شش روز حیض بود و اگر خواهی تا ایام معلوم
آید زواید یازده هست دوم و طهر چهار چهار را در سه ضرب کنی دوازده شود ختم مضروب بر طهر آمد و ابتدا ایام هست ایام
حیض نشد و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید زواید یازده هست دور سی چهل و یک شود دوم و طهر چهار هست چهار را در ده
ضرب کنی چهل شود ما را چهل و یک پی باید بعد ازان معلوم آید که دو کانه دوم ازین دو یکی بدو ورش و نیم تا دو ورش
تمام شود اینجا یکروز بماند دیگر روز حیض را نشاید چون دو بار در ایام ندید محمد رحمه الله تعالی ابتدا را بدل داده باشد اصالت
کند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی دور در ماه شود حیض شش و پاکی بست و چهار و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی
پنج و بست و پنج شود و بقول عبد الله زعفرانی چهار و ساعتی حیض بود و بست و شش کم ساعتی پاکی و بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و اگر
صاحب عادة بست و پنج طهر دید و یک دم و یک طهر و همین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و بست و پنج شود و
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی سه و بست و هفت شود که بست و هفت طهر هست ایام حیض شود اگر همین صاحب عادة
بست و هشت طهر یکی دوم و یکی طهر و همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و بست و هشت شود و بقول
محمد رحمه الله این سه روز حیض بود و بطریق بدل و ابو حنیفه رحمه الله نماز فرماید اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید از
دور دوم یکروز نگذشته هست دوم و طهر دوم هست دور را در پانزده ضرب کنی سی شود و مارا بست و نه می آید ایام
حیض نشد چون دو بار در ایام ندید محمد رحمه الله تعالی ابتدا را بدل داده باشد اصالت کند و بقول ابو حنیفه و محمد
رحمهم الله تعالی دور در ماه شود حیض سه و پاکی بست و هفت و اگر بست و نه طهر دید و یک دم و یک طهر و همچنین
مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و بست و نه شود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز حیض بود و بطریق بدل ابو حنیفه
رحمه الله تمام دور را نماز فرماید و اگر خواهی تا ایام دور دوم معلوم آید از دور دوم دور را نگذشته باشد دوم و طهر دوم
هست دور را چهارده ضرب کن بست و هشت شود دور دوم ایام حیض شد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله دور در ماه شود
حیض سه و پاکی همان بست و هفت و لیکن محمد رحمه الله تعالی ابتدا را بدل داده باشد ازان رجوع کند و شیخ الاسلام
برهان الدین گفته است که مر عادة جواب بر ان روایت باید گفتن که بر زنان ایشان تمشی تا عادة و عباد را نیک داند و نگذشته عادة جواب ازان
روایت باید گفتن که مر زنان را تا عادة تحقیق درست آید و الله اعلم بالصواب و نهم در بیان اختلاف مسئله طهر ناقص عادة انشاء الله تعالی

هرکجا که فساد پیش از ایام بود تمامت پاکی نماز گذارد و اگر در ایام بود حیض را بشناید اتفاق همان حیض بود و اگر حیض را نشناید
ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بردم و طهرش بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طرح و جرکند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تمام
فرماید صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت ده و بست یازده دم دید و پانزده طهر دید و استمرار افتاد اول استمرار چهار روز نماز گذارد
و اگر شانزده دید سه روز نماز گذارد و اگر هفده دید دو روز نماز گذارد و اگر شش ده دید یکروز نماز گذارد و اگر نوزده روز دید آن یک
پاین نوزده بست شود و دم و محل بست اول استمرار ده روز حیض بود و اگر بست دیدنه روز حیض بود و اگر بست و یک دید هشت روز حیض بود
و اگر بست و شش روز دید سه روز حیض بود و اگر بست و هفت دید این بست و هفت پاین یک بست و هشت شود و انجا دو روز ماند ده
روز حیض را نشاید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بردم و طهرش بنا کند و محمد رحمه الله طرح و جرکند و ابو حنیفه
رح این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادت ده و بست چهارده طهر دید و یک دم و دوازده طهر استمرار افتاد ازین دوازده
پنج طهرش و هم تا طهرش تمام شود و در ایام هفت روز ماند که ازا طهر دیده باشد سه روز حیض بود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و بر قول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر این دوازده را سیزده دید چون از سیزده پنج طهرش و هم ایام هشت روز
ماند که ازا طهر دیده هست انجا دو روز ماند ده روز حیض را نشاید بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و بقول محمد رحمه الله
طرح و جرکند و ابو حنیفه رح تمامت این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادت ده و بست چهارده طهر دید و یازده دم
و پانزده طهر استمرار افتاد ازین یازده شش طهر و هم تا طهرش تمام شود و در ایام پنج روز ماند این پنج روز باتفاق حیض بود
بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی ده یازده شود و این ده را که ابو یوسف از حیض آرد ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی نماز فرمایند
ده و بست کند چون ابو یوسف رحمه الله تعالی ایام پنجروز آخر را حیض نمیدارد از چه معنی ست که ده و پانزده میکند آن
پنج دم ست با دم استحاضه امیخته ست و نمیدانند که طهرش فاسد نصب عادت را نشاید دم فاسد نه نصب عادت را نشاید
صاحب عادت ده و بست یازده دم دید و پانزده طهر و نه دم و نوزده طهر و استمرار افتاد در روایه کتاب ست که نه و
نوزده شود برخلاف انکه هفده یازده دید و پانزده طهر و استمرار افتاد یا مجمل یا نوشته شد چهل و یکدم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
ابو علی دقاق رحمه الله گفته ست که ده و شانزده شود اما ظاهر روایت ست که ده و بست شود اما انجا نه و
نوزده میشود از برای انکه این نه دمی ست در میان دو طهر اول فاسد ست نصب عادت را نشاید که یکروز با
دم استحاضه نماز گذارد و ده ست اما طهر آخر درست است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار شش روز
نماز نماز گذارد و بعد ازان صاحب عادت میشود و ده و بست و بر قول ابو یوسف رحمه الله نه و نوزده
شود و اگر آن نوزده طهر آخر را چهارده دید آن چهار روز که ما قبل مانده ست باتفاق قضا کند
و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آن باقی ایام حیض بود و آن پنج روز ست و بر قول ابو یوسف رحمه
الله ایام حیض شود و اگر ان غسل احتیاطی نیاورده بود و ابو یوسف رحمه الله بر سر چهارده

غسل فرماید و ازین چهارده پنجروز یا شش بر دیده نه روز نماز قضا فرماید و اول استمرار یازده روز دیگر
نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در ده و بست باتفاق صاحب عادة ده و بست چهارده طهر دید
و هشت دم و چهارده طهر و استمرار افتاد ازین هشت دم شش طهرش و هیم تا طهرش تمام شود و در ایام دو
روز ماند و دو روز حیض یا نشاید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و قامت پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بست و ابو یوسف رحمة الله ایام را حیض دارد و اگر ان اخبار طی
نیاورده باشد بر سیم چهارده غسل فرماید و ازین چهارده هشت یا شش و هیم شش روز نماز قضا فرماید و اول
استمرار چهارده روز نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در همان ده و بست باتفاق صاحب عادة ده و بست
چهارده طهر دید و هشت دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بست و ابو یوسف رحمة الله تعالی اول استمرار ده روز حیض دارد بعد
ازان صاحب عادة کند در همان ده و بست صاحب عادة ده و بست پانزده طهر دید و دو دم و سیزده طهر و استمرار
افتاد ابو یوسف رحمة الله تعالی ازین سیزده هشت روز را باین دو روز ده روز حیض دارد و اول استمرار ده روز
نماز فرماید و صاحب عادة کند در ده و پانزده و محمد رحمة الله تعالی علیه وجه کند و ابو حنیفه رحمة الله تعالی تمامت
پاکی نماز فرماید اگر ان سیزده آخر را پانزده دید ابو یوسف رحمة الله تعالی استیناف کند و بران دم طهر مستمر بنا کند
برده و بست و محمد رحمة الله تعالی طرح وجه کند و ابو حنیفه رح تمامت پاکی نماز فرماید اشکال آید که ابو یوسف رحمة الله
تعالی یکبار که برخلاف عادة می بیند عادة کند و پانزده طهر درست است از چه معنی است که ده و بست میکند این پانزده
طهر درست است لیکن با دم استحاضه امیخته است که در میان دو روز بدم فاسد نماز گذارده است پس این طهر فاسد
بود و طهر فاسد نصب عادة را نشاید که بعد از ایام حیض بود و طهر اول بعد از ایام حیض است لیکن در میان دو
روز باده فاسد نماز گذارده است لاجرم ان طهر فاسد بود و نصب عادة را نشاید و از طهر دیگر شش روز
باقی مانده بود و اگر ان شش را ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد این ده بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حیض بود
از شش ده بر دی هشت ماند چون پانزده طهر دید هفت روز ایام حیض را طهر دیده باشد و انجا سه روز ماند ان سه
روز باتفاق حیض بود عادة وی چه شود بقول ابو یوسف رحمة الله ده و پانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
ده و بست شود اگر پانزده اخر را شانزده دید چون دو بار در ایام مدید محمد رحمة الله امر اکه بدل داده
بود اصالت کند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ده و بست شود و بقول ابو یوسف رح ده و شانزده
شود اما اگر ان شانزده آخر را بست دید اکنون صاحب عادة شود در ده و بست باتفاق و
بقول ابو یوسف رحمة الله این بست اخر را بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله ان بست اول را

که اگر این بست اخیر را اعتبار داریم بقول ایشان یکبار دیدن عادة میکرده باشد و بقول ایشان یکبار که بر
خلاف عادة شد عادة منتقل نشود صاحب عادة ده و بست دوازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد اول شهر
سه روز نماز کذارد و اکر دوازده دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد این دو بار شانزده بست شود دم در محل بست
اول استمرار ده روز حیض بود و اکر سیزده دم دید و بست و سه طهر و استمرار افتاد سیزده و بست سه سی و شش شود
اول استمرار چهار روز حیض بود و اکر سیزده دم دید و بست و چهار طهر سی و هفت شود اول استمرار سه روز
حیض شود و اکر چهارده دم دید و بست و چهار طهر سی و هشت شود و دو روز ماند ده دو روز حیض را شاید ابو یوسف
رحمة الله تعالی استیناف کند و بر دو طهر پیشین بنا کند و محمد رحمة الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رحمة الله تعالی
تمامت پاکی نماز فرماید صاحب عادة پنج و بست پیش از ایام یکی دید و یکی طهر و پنجمین مستمر شد دم و طهر دو
بست و دو را در پنج ضرب کنی ده شود ختم مضروب بر طهر آمد نه روز حیض بود اشکال آید که یکروز پیش از ایام است
چرا نه روز حیض میشود در برای آنکه آنچه پیش از ایام دیده است ناقص است و آنچه در ایام دیده است کامل و کامل
ناقص را تبع خویش کند و آنچه بعد از ایام است با جماع حیض بود و این جائی بود که دم بر رده قرار کیرد و طهر درست
بیند اما اکر دم از ده اندر کذرد یا طهر فاسد شود بقول ابو یوسف رحمة الله تعالی هم از ابتدا از پنج نه شود و بر
قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله این بار سه روز حیض بود بدان سبب که ابتدا و انتها بر طهر راند از ند بعد آن
صاحب عادة کنند در همان بست و پنج والله اعلم **فصل** در بیان واقعات صاحب عادة نه روز
پیش از ایام یکروز دم دید به نشیند اکر دم بر رده قرار کیرد و طهری درست بیند بر رده حیض بود و اکر دم از ده اندر
کذرد یا بعد از ان طهر فاسد شود بر قول ابو یوسف هم از ابتدا نه روز حیض بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله ایام حیض بود و صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز دم دید به نشیند باتفاق صاحب عادة هفت پیش
از ایام سه روز دم دید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله به نشیند و بقول ابو حنیفه رحمة الله نه نشیند اما بیکه ما قبل
دیده است اکر ما بعد بیند اجماع به نشیند بشرط انکه دم از ده اندر نکذرد و طهر درست بیند اما اکر دم از ده
اندر کذرد یا طهر فاسد شود در کنیم بعادتش که اصل درین باب انست که بر حیض او و طهر درست شرط است یکی ما قبل
دیکر ما بعد صاحب عادة نه پیش از ایام یکروز تیر کی دید بقول ابو یوسف رحمة الله نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله به نشیند اکر صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز تیر کی دید بقول ابو یوسف نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد
رحمة الله نشیند اکر صاحب عادة هفت پیش از ایام سه روز تیر کی دید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله نه نشیند و
بقول محمد رحمة الله به نشیند انچه ما قبل دیده است اکر ما بعد بیند اتفاق شیند انجائی بود که دم بر رده قرار کیرد و طهری درست
بیند اما اکر دم از ده اندر کذرد یا طهر فاسد شود در کنیم بعادتش کم حیض را و طهر درست شرط است یکی ما قبل دیکی ما بعد اکر

ده و بست پانزده طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بعضی مشایخ گفته اند که ده و پانزده شود همچنانکه دم را دو بار برخلاف عادة ببیند عادة منتقل شود و چون طهر را دو بار برخلاف عادة ببیند عادت منتقل شود و بعضی مشایخ گفته اند که این زن بعادة هاست از برای آنکه دم را یکبار برخلاف عادة دیده است و یکبار برخلاف عادة ببیند عادة منتقل نشود اما صحیح آنست که صاحب عادة ده و پانزده شود و قیاس ابو حنیفه رحمه الله اگر صاحب عادة پنج و بست پانزده طهر دید و ده دم و بست طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله روز ایام حیض بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ده روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود و اگر شصده طهر دید و هشت دم و بست طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله پنجروز ایام حیض بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله هشت روز حیض بود عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله هشت و بست شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود اما اگر سه ده طهر دید و هفت دم و بست طهر استمرار افتاد هفت روز حیض بود باتفاق عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بست و بقول ابو یوسف رحمه الله هفت و بست و اگر بست طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاده روز باتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و اگر بست طهر دید و ده دم و بست طهر و استمرار افتاد این ده روز باتفاق حیض بود عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود و محمد رحمه الله طهر و جر کند و ابو حنیفه رحمه الله تمامت طهر نماز فرماید و الله اعلم **باب سی ام در بیان نقصان دم و طهر و این بساعت معلوم آید** روز شبانه روز بست و چهار ساعت است و بزرگان تجربه کرده اند یکساعت از دمیدن صبح سپیده است تا وقت بر آمدن آفتاب و یکساعت از وقت فرو رفتن آفتاب است تا وقت فرو رفتن شفق آن ابتدا روز است و این ابتدا شب چنانکه یاد کردیم و تجربه کند هر کسی بدان چیز که دیر امیر شود و اگر فقیر خواهد تا ساعتها دیگر را تجربه معلوم کند باید که تجربه کند که در بین دو ساعت معین چندین بار ان خوانده میشود و یا چندین ذکر و تسبیح گفته میشود و یا چندین تکرار کرده میشود ساعتها دیگر را همین تجربه بیرون آرد و بر قول منجمان ابتدای روز از وقت برآمدن آفتاب است اما این قول ماخوذ نیست و صحیح آنست که گفته شده است اول هر وقتی که روز با پانزده ساعت است و شبانه ساعت زنی را مقارن سپیده دم دم پدید آید روز هم مقارن برآمدن آفتاب دم منقطع شد حیض وی نه شبانه روز بود و یکساعت و اگر روز بست یکم مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی بست شبانه روز باشد کم یکساعت و اگر شب آنکاهی که بست یکم بود مقارن فرو رفتن آفتاب دم باز آمد طهر وی نوزده شبانه روز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانه روز و یکساعت گر دوم وی بست شبانه روز بود و پانزده ساعت و این ساعت بدانچه گفته اند تا اگر صاحب وقت را دم مستمر شود بدین اصل بنا کند اگر دوم وقتی که روز با پانزده ساعت بود و شبانه

ساعت زنی را مقارن فرو رفتن آفتاب دم پدید آمد روز دهم مقارن برآمدن آفتاب دم منقطع شد حیض
وی نه شبانه روز بود و ده ساعت روز یازدهم مقارن برآمدن آفتاب دم باز آمد طهر وی هفده شبانه روز
بود اگر مقارن نپسندیده دم باز آمد طهر وی هفده شبانه روز کم ساعتی بود و اگر شبانگاه هفدهم مقارن فرو رفتن
آفتاب دم باز آمد طهر وی شانزده شبانه روز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانه روز بود و ده ساعت
و درش درست و شش شبانه روز بود والله اعلم **باب سی یکم در بیان نوریس** اگر پنج ساله
دم بیند باتفاق حیض نبود و اگر شش ساله دم بیند ظاهر روایة حیض نبود ابو نصیر محمد بن سلام البلخی رح
گفته است که چون بی سببی و بی علتی بود حیض بود چون بعد و حیض برسد اگر هفت ساله دم بیند بعضی مشایخ
گفته اند که حیض بود که چون بعد و حیض برسد که رسول علیه السلام فرموده است که فرزندان را نماز فرمایید چون
هفت ساله شوند چون هفت ساله را نماز فرمود دلیل میکند بلوغ و اگر هشت ساله دم بیند بعضی مشایخ گفته اند که
قیاس هفت ساله حیض بود و اگر نه ساله دم بیند بشیر بن غیاث از ابو حنیفه رحمة الله روایت غیر اصول نقل میکند
که ننشیند از برای انکه پاکی یقین است و حیض شک و بشک نماز نشاید ماندن حسن زیاد و خواجه ابو حفص
و محمد سلام البلخی از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند که بنشیند که اگر بعد و حیض برسد حیض بود و بر جایش نماز نیست
و اگر بعد و حیض نرسد وی نازسیده بود و بر نارسیده نماز نیست وی بهر دو حال پاینده نماز نیست **حکایت**
خواجه ابو مطیع البلخی رحمه الله نقل کرد که یکی دختر بود در نه سالگی بالغه شد و بر البشوی داوند وی شش ماه را دختری زاد
و این دختر نیز در نه سالگی بالغه شده و بر البشوی داوند وی نیز شش ماه را فرزند آورد و نزده سال بود که دو بچه
شد و نبیره در کنار گرفت خواجه میگفت ای دختر بچه ما را نصیحت کردی که نوزده سالگی به شوی اگر نوریس
دم دید و سه شبانه روز کم ساعتی طهر دید و ساعتی دم دید این سه شبانه روز و ساعتی حیض بود اشکال آید بر
قول محمد رح که انچه در ایام غالب آید انرا اعتبار کند و اینجا طهر غالب است چرا حیض میدارد **جواب** از وی آنست
که همچنان که سه شبانه روز کم ساعتی دم حیض را نشاید سه شبانه روز کم ساعتی طهر نیز فصل را نشاید اگر ساعتی دم
دید و سه شبانه روز کم ساعتی دم و ساعتی طهر این هم حیض بود اگر ساعتی دم دید و سه شبانه روز طهر و ساعتی دم
بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز
کم ربعی طهر و ربعی دم این هم حیض بود و اگر ربعی دم دید و دو نیم شبانه روز طهر سدس دم بر قول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز طهر ربعی دم
بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض نبود بر قول ابو یوسف رحمة الله حیض بود نوریس روز نخست وقت برآمدن
آفتاب دم دید و روز چهارم پیش از برآمدن آفتاب دم دید و روز هفتم مقارن برآمدن آفتاب دم دید و روز دهم

بعد از برآمدن آفتاب دوم دید حیض وی نه تمام روز بود و آن باقیها که در روز دیده است **فصل در بیان ضرب** ابو یوسف رحمة الله گوید و بیست میکند و محمد رحمة الله بدل دهد و ابو حنیفه رحمة الله مازد تا صورت مسئله چنان بود که هفده یکی دم و یکی طهر دید و همچنین مستمر شد دم و طهر دوست دوراد رهیچ ضرب کن ده شود ختم مضروب بر طهر آمد هم از اول نه روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر دوست و دو را در پانزده ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه رحمهم الله در نه و بیست و بقول ابو یوسف رحمة الله ده و بیست شود و اگر دو دم دید و یکی طهر و همچنین مستمر شد دم و طهر سه دوست سه را در سه ضرب کنی نه شود ختم مضروب بر طهر آمد و عشره بر دم هشت ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر سه دوست سه را در ده ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد و ماه اول با ماه دوم برابر آمد صاحب عادت شود در ده و بیست باتفاق اگر دو دم دید و دو طهر و دو دم و دو طهر همچنین مستمر شد دم و طهر چهار دست چهار را در دو ضرب کنی هشت شود ختم مضروب بر طهر آمد و لیکن ختم عشره بر دم هشت ماه اول ده روز حیض بود اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر چهار دست چهار را در هشت ضرب کنی دو دم سی و دو شود ابتدای ایام دور روز طهر آمد و ختم مضروب نیز دو روز طهر بود ماه دوم شش روز حیض بود اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر چهار دست چهار را در پانزده ضرب کن شصت شود ماه سیوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود یک دور حیض وی ده و یک دو شش و بهر دو حال یا کی بیست و دو و اگر سه دم دید دست طهر و سه دم و سه طهر و همچنین مستمر شد ماه اول نه روز حیض بود تا اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر شش را در پنج ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی در نه و بیست و یک و بقول ابو یوسف رحمة الله در ده و بیست اگر سه دم دید و چهار طهر و سه دم و چهار طهر و همچنین مستمر شد ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر هفت هست هفت را در چهار ضرب کنی و بیست و هشت شود آمد باز سه کانه دم از سه دو بدو رسش دم تا دور تمام شود و ماه دوم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه سیوم معلوم آید دم و طهر هفت هست هفت در نه ضرب کن شصت و سه شود ماه سیوم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه چهارم معلوم شود دم و طهر هفت هست هفت را در سیزده ضرب کنی نود و یک شود ماه چهارم نه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه پنجم معلوم آید دم و طهر هفت هست هفت را در هفده ضرب کنی صد و نوزده شود ماه پنجم نه روز حیض بود و لیکن نه چنانکه ماه چهارم و اگر خواهی تا ماه ششم معلوم آید دم و طهر هفت هست هفت را در بیست و دو ضرب کنی صد و پنجاه و چهار شود

ماه ششم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هفتم معلوم آید دم و طهر هفت هفت را در بیست و شش
ضرب کنی صد و شصت و دو و ستود ماه هفتم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هشتم معلوم آید دم و طهر
هفت هفت را در سی ضرب کنی بیست و ده شود آنده ماه هشتم با ماه اول برابر آید اگر پنج دم دید و پنج
طهر و همچنین مستمر شد ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر ده هفت را در سه ضرب
سی شود آنده ماه دوم با ماه اول برابر این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله در پنج و بیست پنج
اگر پنج دم دید و شش طهر و همچنین مستمر شد ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر پانزده
پانزده را در سه ضرب کنی سی و سه شود و دو روز در ایام دم دیده بود محمد رحمة الله این پنج روز را بدل روزها دارد
از برای آنکه ابتدا ایام سه روز طهر است و اینجا دو روز ماند و دو روز حیض را نشاید محمد رحمة الله بعد از سی
و سه پنج روز حیض دارد به طریق بدل و اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر پانزده هشت پانزده را در شش ضرب کنی
شصت و شش شود و چون دو بار در ایام دیده دم مستمر شد ابو سهل غزالی رحمة الله در رسی و شش کند حیض
پنج و پاکی بیست و هشت و ابو عثمان رحمة الله بیست و شش کند و خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله در دوازده
کند حیض پنج و پاکی بیست پنج اگر مبتدیه شش دم دید و شش طهر و همچنین مستمر شد ماه اول شش روز حیض بود و اگر خواهی
و اگر خواهی تا دور دوم معلوم شود دوم طهر دوازده هشت دوازده در سه ضرب کنی سی و شش شود دور دوم
در ایام پنج روز دیده محمد رحمة الله تعالی بعد از سی و شش روز و شش حیض دارد به طریق بدل اگر خواهی تا دور سیوم معلوم
آید دم و طهر دوازده هشت دوازده در پنج ضرب کنی شصت شود آنده دور سیوم با دور اول برابر بقول ابو حنیفه رحمة الله
تعالی دور شصت شود شش حیض بود و نجاه و چهار پاکی و بقول محمد رحمة الله تعالی صاحب عادت شود یک دور و سی
و یک دور نوزده بهر دو حال حیض شش و اگر مبتدیه دوم دید و ده طهر همچنین مستمر شد ماه اول ده روز حیض
بود و این ده سیوم سی ام که طهر است باید از دم دیده هست و این ده بعد از سی که دم می باید طهر دیده هست و محمد
این ده را چهل و پنجاه را حیض دارد و بطریق طرح و بر اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر بیست هست را
در سه ضرب کنی شصت شود آنده ماه سیوم با ماه اول برابر بقول ابو حنیفه رحمة الله دور شصت شود حیض ده و پاکی
پنجاه محمد رحمة الله از این ده بعد از شصت پنج آخر را حیض دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله صاحب عادت شود یک
دور ده و سی و یک دور پنج و بانزده و الله اعلم بالصواب **باب سی و دوم در بیان رحم نفاس**
تنفس رحم هست تا مادام که رحم بقرار خود مشغول هست تنفس بحاصل نیاید چون رحم فارغ پذیرد و آن آلایشی
که بعد از وی پدید آید آن نفاس بود و در اقل و اکثر وی علما را اختلاف هست مالک رحمة الله گفته است که کمترین
نفاس آنچه بعینه نفاس بود چنانچه علما را جمع میگوید و بیشترش بقول مالک رحمة الله هفتاد شبانروز است

دلیل بر قول مالک رحمه الله تعالی آنست که در بعضی اخبار چنین روایت کرده اند و بقول شافعی رحمه الله کمترش یک شبانروز است و بیشترش شصت شبانروز و بقول علماء ما رحمهم الله بیشترش چهل روز است بنا بر ان اصل است که نفاس قایم مقام چهار حیض است چون بیشتری حیض بقول شافعی رحمه الله پانزده شبانروز است پس بیشتر نفاس شصت شبانروز بود و بیشتر حیض بقول علماء ما رحمهم الله ده شبانروز است و بیشتر نفاس چهل شبانروز بود و کمترش اینچنین و دیگر روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرموده که نفساء ننشیند ما چهل سپیده و دیگر روایت میکند عبد الله ابا بکر رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که نفساء نماز نگذارد و چهل سپیده مراد از آن چهل شبانروز است و از ابو یوسف رحمة الله روایت آمده است که کمترش نفاس پانزده شبانروز است اشکال آید که نفاس قایم مقام چهار حیض است و کمترین حیض بقول علماء ما رحمهم الله سه شبانروز است پس کمترین نفاس بایستی که دوازده شبانروز بودی از ابو یوسف رحمة الله دو وجه است یکی وجه آنست که بیشتری حیض بقول علماء ما رحمهم الله ده شبانروز است وی کمترین نفاس را یازده شبانروز دارد تا فاضل شود و فرق بود در میان حیض و نفاس وجه دیگر آنست که کمترین حیض بقول ابو یوسف رحمة الله سه شبانروز است کم ربعی و چهار ربع یکروز بود پس کمترین نفاس پانزده شبانروز است و اگر حامله در ایام آلایش دید بقول شافعی رحمة الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله حیض نبود و دم فاسد بود اما اگر حمل اشکال است اکنون بشنید اگر آن شک یقین شود طهارت سازد و آن نماز ها را قضا کند و اگر حمل ظاهر شد اگر صورت پدید آمده باشد نفاس بود و اگر صورت پدید نیامده باشد نفاس نبود آن آلایش را حکم چیست اگر در ایام حیض بود حیض بود اگر بعد از ده ایام بود هم حیض بود اما اگر بعد از ایام اول بود و پیش از ایام دوم بود بر قول ابو یوسف رحمة الله دو حیض بود و اگر دم مستمر شد این دم و طهر آخر را بگیر یعنی پیش از جهل و هم از نجا استیناف کند حیض همان که بوده است و طهر همان که دیده است عاده کند و اگر کسی گوید که طهر حمل نصب عادت را نشاید این طهر حمل نیست اصلی است ابو حنیفه را که در هر نفاس که در هر جا که کم جهل شبانروز پاکی بیند وی فاصل نکند هر جهل را نفاس دارد بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پانزده شبانروز پاکی بیند فاصل کند و اول را نفاس دارند و آخر را حیض مبتدیه فرزند آورد دوم مستمر شد بقول شافعی رحمة الله یکشبانروز نفاس بود و پانزده پاکی و پانزده حیض و حجت قول شافعی رحمة الله آنست که در کمترش نفاس را یقین است و در بیشترش شک و هر کجا که شک با یقین جمع آید مر شک را غلبه کند شک را باید ماندن و یقین باید گرفتن که در شریعت بنا بر احکام ثابت نشود اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که چون دم از جهل در گذشت آن شک نماند یقین شد که جهل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض و صاحب عادت شود در نفاس چهل و در حیض ده و بیست طهر اما اگر فرزند آورد

وپنج دم دید و چهارده طهر و ده مستمر شد بر همین خلاف بود و اگر فرزند آورد و پنج دم دید و پانزده طهر و دم مستمر شد بقول ابو حنیفه جهل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر و ده حیض و اگر فرزند آورد و پنج دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیست و پنج نفاس بود و پانزده طهر و ده حیض بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر و پنج حیض و اگر پانزده آخر چهارده دید بقول ابو حنیفه رحمه الله جهل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض و بقول ابو یوسف پنج اول نفاس بود و پانزده پاکی و ازین چهارده طهر پنج را بآن پنج دم ده روز حیض داند و اگر ان غسل احتیاط نیاورده باشد بر سر چهارده غسل آرد و ازین چهارده پنج با مس دهم و نه روز نماز قضا فرمائیم دور اول استمرار شش روز نماز فرمائیم بعد ازان صاحب عادت شود در ده و پانزده و بقول محمد رحمة الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر و پنج حیض و اول استمرار آن یکروز نماز گذارد و صاحب عادت شود در پنج و پانزده مبتدیه فرزند آورد و ساعتی دم دید و جهل کم دو ساعتی طهر و ساعتی دم بقول ابو حنیفه رحمة الله هر جهل نفاس بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آن یک ساعت نفاس بود و باقیها طهر اگر زنی بود در نفاس صاحب عادت سی این بار فرزند آورد و بیست دم دید و ده طهر و ده دم دید هر جهل نفاس بود اما اگر دم از جهل در گذشت یا بعد ازان سوی طهر فاسد شود از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت هست یکی روایت آنست که بیست نفاس بود و این قول محمد رحمة الله گرفته است که وی ختم بر طهر روا ندارد و دیگر روایت آنست که سی نفاس بود و این قول ابو یوسف رحمة الله گرفته است که وی ختم بر طهر روا دارد و اگر زنی دو فرزند آورد بقول ابو حنیفه رحمه و ابو یوسف رحمهم الله نفاس از وقت آمدن فرزند اول بود و بقول محمد رحمة الله از وقت آمدن فرزند دوم بود اما عدتش از وقت آمدن فرزند دوم گذرد باتفاق و اگر سه فرزند آورد بر همین خلاف بود و اگر زنی را فرزند در بطن هلاک شد و پاره پاره می آید بیشتر نباید حکم نفاس ندارد و اگر زنی از ناف فرزند آورد از رحم آلایش می بیند نفاس بود اما اگر از راه دبر آلایش بیند نفاس نبود و لیکن شوی پرهیز کند و کرد فراش نگردد و وقت نماز باز آمد و زنی فرزند دید آید روایت میکند خواجه ابو بکر سعید بلخی از نصیر بن یحیی از محمد رحمة الله که مغاکی کنند و دیگچه دران مغاک نهند و سر آن فرزند دران دیگچه نهند و برا طهارت دهند و اگر تصور طهارت دادن ندارد تیمم دهندش تا در آن وقت آن نماز بگذارد و با ایما و اگر دران حالت نماز را ترک کند و بر خود نه بیند بعضی گفته اند که کافره شود اما ظاهر روایت آنست که کافره نشود و فتوی بدین است و اگر بر خود بیند

ونگذارد موسنه بود عاصیه پس معلوم شد که بمجرد پدید آمدن سرحکم نفاس ندارد و نماز را ماندن امکان
نیست و اگر زنی روز نخستین ماه رمضان فرزندی آورد و بعد ازان به پنج نیم ماه فرزند دیگر آورد و مارا
معلوم آمد که پانزده روز از ماه رمضان نفاس بوده هست و پانزده روز پاکی اگر روز نخستین ماه رمضان
اندکی پاکی دید و غسل آورد و نماز بگزارد و روزه داشت پانزده اول را قضا روزه بروی بود و پانزده
آخر را قضا نماز بروی بود اما اگر پانزده هم ماه رمضان را بسببی از اسباب غسل آورده پانزده اول را
قضا روزه بروی بود اما نماز نماز نماز و پانزده آخر را روزه و نماز روا بود و اگر غسل نیاورد و نماز نگذارد
دو روزه داشت کل ماه رمضان را روزه بروی بود و پانزده آخر را نماز بروی بود والله اعلم

## فصل
## در بیان اخبار

زنی فقیه را خبر داد که سه بار ده ده و پانزده ده دیده ام و دم مستمر شده
است و پیش ازین دمها و طهرها مختلف دیدم و لیکن هم درست دیده ام صاحب عادة شود در ده
و پانزده و بانقاق و اگر خبر داد که پیش ازین بادم استحاضه نماز گذارده ام خواجه امام حسام شهید رحمه الله
گفته که در حیض خواجه امام علی بزدوی رحمه الله همچنین یاد کرده هست که اگر همچنین ده و پانزده دم دیده باشد
دو روی در بیست و پنج شود حکما کویم که سی و سه روز بادم استحاضه نماز گذارده بود چون از سی و سه روز
یک دور بروی هشت روز ماند از پانزده طهر هفت بران هشت نهی پانزده شود آنجا هشت روز ماند از ده
دم هفت بران هشت نهی باز پانزده شود آنجا از حیض وی سه روز ماند از پانزده طهر هفت بران سه نهی
ده شود طهر وی هفت روز ماند از ده دم هفت بران هشت نهی پانزده شود نیز از حیض وی سه شبانروز ماند
از طهر آخرین هفت بران سه نهی ده شود از طهر وی هشت روز ماند اول استمرار و هفت روز نماز گذارد
خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته هست که بعد ازان ضاله شود و این مسئله مشکل است بدان سبب که اگر همچنین
ده و پانزده شود چون از ده دم هفت بطهرش و هم سه روز ماند و سه روز حیض را میشاید و اصلی است
که هر کجا ضاله و مدت اضلال دمی بیند در میان دو طهر درست دم و طهر آخر نصب عادت را بشاید طهر اول
شک هست که بعد از دم حیض است یا بعد از دم استحاضه اگر بعد از ده استحاضه بود نصب عادت را نشاید و اگر
بعد از دم حیض بود نصب عادت را نشاید اما طهر آخر باتفاق هست که بعد از دم حیض هست نصب عادت
را نشاید و این مسئله مشکل است مسئله تاریخ سال به پانصد و هفتاد و هشت هست زنی را
روز نخستین ماه رمضان دم پدید آمد روز چهارشنبه و دم مستمر شد و وی صاحب عادة ده و بیست
هست سال پانصد و هشتاد و یک در روز دوشنبه روز نخستین ماه ربیع الآخر نزدیک فقیه آمد و گفت
که مرا خبر ده که من در حیض یا در پاکی محمد شیبانی آن عالم ربانی رحمة الله گفته هست که اگر فقیه را جواب

این مسئله حاجت آید باید که سالهای ماه کند و ثانیها را روز کند و روزها را هفته کند و نقصان برد و کامل کرد تا جواب مسئله بیرون آید و معلوم شود ازان تاریخ تا این مدت وقت که خبر داده است سی و یک ماه است سی و یک را در سی ضرب کنی نهصد و سی شود و یکروز ماه ربیع الآخر نهصد و سی و یک شود و پانزده روز نقصان ماه ابرود و نهصد و شانزده روز ماند مر این را هفتها می باید دان شش بروز که پدید آمدن آن دم روز چهارشنبه است و خبر داد ان روز دوشنبه و این مدت شش روز است نهصد و ده روز هفتها راست میرود و آن شش روز چه پدید آمدن دم روز چهارشنبه بود و است و خبر دادن زن روز دوشنبه و این مقدار شش روز است نهصد و ده روز هفتها راست میرود و آن شش روز چه پدید آمدن دم روز چهارشنبه بود و است و خبر دادن زن روز دوشنبه و این مقدار شش روز است نهصد و شانزده روز شود پس معلوم شود که پانزده روز کم آمده است نهصد روز زده در مانش راست میرود و ده روز حفظش نهصد و ده روز شود و امروز که خبر داد است شش است اندر پاکی وی و اگر همین صاحب عادت خبر میدید که من درین میان مدت بیست روز طهر دیده ام و میدانم که چه وقت دیده ام ولیکن نمیدانم که صحیح است یا فاسد سال بر پانصد و هشتاد و روز آمد نخستین ماه رمضان روز آدینه ابتدای طهر من بوده است این مقدار بیست و چهار ماه است و بیست و چهار را در سی ضرب کنی هفصد و بیست شود ما را هفتها می باید و سه روز چه پدید آمدن دم روز چهارشنبه بود و است و ابتدای طهر روز آدینه و این مدت سه روز است هفصد و هفت روز هفتها راست میرود و آن سه روز هفصد و ده روز شود پس معلوم آمد که ده روز کم آمده است ششصد و نود روز دور باراست میرود و حیض بر وی هفصد شود و ده روز ماند از طهر وی چون بیست دیده است و هنگامه حیض را طهر دیده باشد ابو یوسف رحمة الله استیناف کند و اول استمراره روز حیض دارد و بر دم و طهر پیشین بنا کند و ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار بیست روز نماز فرماید و صاحب عادت کند در همان ده و بیست زنی است حیض وی ده شبانروز کم سه ساعت و طهر وی پانزده شبانروز و ده ساعت دور دور یه و طهر وی در بیست و پنج شبانروز شود و هفت ساعت بر سال پانصد و هشتاد روز نخستین ماه رمضان روز آدینه دیرادم پدید آمد و مستمر شد سال بر پانصد و هشتاد و یک روز نخستین ماه ربیع الآخر روز دوشنبه فقیه را خبر داد که بنگر که من در حیض ام یا در پاکی ازان تاریخ اکنون که خبر داد هفت ماه است هفت را در سی ضرب کنی دویست و ده شود و یکروز ماه ربیع الآخر دو بیست و یازده شود ما را هفتها می باید چهار روز چه پدید آمدن دم روز آدینه است و خبر دادن زن روز دوشنبه و این مقدار چهار روز است دویست و چهار روز هفتها راست میرود و آن چهار روز که پدید آمدن روز آدینه بوده است و خبر داد لنا

زن روزه شنبه و این مقدار روز هست دویست و هفت روز شود پس معلوم آمد که چهار روز کم آمده هست و دویست و دو روز و هشت ساعت دور مایش راست میرود و چهار شبانروز و شانزده ساعت ماند از حیض دی روز یکشنبه هفتم ماه ربیع الآخر پنج ساعت از روز بگذرد وقت غسل وی آید و این جای بود که حیض و پاکی را یاد دارد اما اگر حیض و پاکی را یاد ندارد و هیچ نداند وی ضاله بود و ضاله را عبادت شاید ولیکن نشاید قربان اگر درین میان ده روز پاکی یابد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله قربان شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله شاید که وی ختم بر طهر روا دارد و لیکن ایشان ختم بر طهر روا ندارد و اگر پانزده روز طهر دید اجماع قربان شاید کردن و این از مسئوجه خالی نیست یا میداند که در شبانروزی چه وقت غسل آورده هست یا شک در میان آن و دو نماز هست یا هیچ نمیداند اما نیکو میداند که در شبانروز چه وقت غسل آورده هست بر روز همان وقت غسل آرد از عهده بیرون آید در شبانروزی یکی غسل بیارد و این لطیفه را قاضی جمال الدین حاکم رحمة الله گفته هست و اگر شک در میان دو نماز هست چنانچه نماز پیشین و نماز دیگر نماز پیشین را تاخیر کند چندان که آخر وقت شود چنانکه غسل و نماز در وقت مستحب بگذارد غسل آرد و نماز پیشین گذارد و نماز دیگر را بهمین قیاس کند در شبانروزی دو غسل بیارد بسنده بود و اگر هیچ نمیداند خواجه امام اجل شمس الائمه رحمه الله گفته هست که در شبانروزی پنج غسل آرد هر وقت نمازی یک غسل آرد از عهده بیرون آید و در جامع خواجه امام علی بزدوی از ابو یوسف و از سهل غزالی رحمة الله روایت هست که هر پنج نماز را غسل آرد و لیکن وران غسل دوم نماز اول را گذارد و هست باز گذارد و که احتمال آن دارد که آن غسل پیش از پاکی افتاده باشد پس غسل در حیض افتاده باشد معتبر نبود و نماز گذارده روا بود پس آن نماز را باز قضا کند و نماز قضا را یک غسل بر چند گزارد روا بود و لیکن چون ده روز نماز قضا کند وران ده روز دیگر این نماز نام را باز قضا کند و هر سجده تلاوت که وران ده آن آورده بود همه را باز آرد که اندین دو ده یکی ده پاکی وی بود از برای آنکه نماز با یقین بر وی هست و شک هست که وی در پاکی هست یا نی و بر طواف کعبه که وران ده آورده هست درین ده باز آرد اما فریضها وقتی باز نگذارد از برای آنکه نماز از دو وجه خالی نیست یا در حیض بود یا در پاکی اگر در پاکی بود خود نماز شش روا بود و اگر در حیض بود بر حایض نماز نبود و همچنین فریضه گذارد و سنت نی و قراءة چند خواند بقول ابو حنیفه رحمة الله یک آیت خواند بسنده بود خواه دراز خواه کوتاه و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله یک آیت دراز خواند یا سه آیت کوتاه بسنده بود اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته هست که فاتحه خواند تا نمازش روا بود و چون از نماز فارغ شود حکم حایض دارد

## فصل سی سیوم در بیان ضاله

ضاله اینست که حیض وی سه شبانروز بود و ماه رمضان آمد وی میداند که در روی در ماه است

ولیکن نمیداند که حیض اول ماه بست یا میانه بود یا آخر و هم مستمر شد یا نه که کل ماه رمضان روزه دارد
واز ماه شوال شش روز پیوسته روزه دارد از عهده بیرون آید این جای بود که حیض وی
شش شبانه روز بود اگر چهار شبانه روز بود هشت روز روزه دارد اگر پنج شبانه روز بود ده روز روزه
دارد و اگر ده شبانه روز بود بیست روز روزه دارد از عهده بیرون آید فقیه ابو جعفر رحمه الله گفته است
که اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر حیض وی از روز بود ده وی در یازده تمام شود از ماه شوال
بیست و ده روز روزه دارد از عهده بیرون آید و اگر باشد در چهار تمام شود پس هشت روز پیوسته از
ماه شوال روزه دارد و اگر چهار باشد چهار وی در پنج تمام شود پس ده روز پیوسته روزه دارد و
واگر صاحب عادت ده بود دوی در یازده تمام شود از ماه شوال بیست و ده روز پیوسته روزه دارد
از عهده بیرون آید باقی را بر همین قیاس بیرون آرند و اگر هیچ نمیداند حکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض اقل
طهر پانزده شبانه روز بست و اکثر حیض ده شبانه روز حکما کوییم اول ماه ده روز ناروا آمد و پانزده روز
روا آمد کل ماه رمضان روزه داشت قضا پانزده روز بروی آمد محمد حسن رحمة الله گفته است که چون
پیوسته ماه رمضان روزه میدارد از ماه شوال بیست روز روزه دارد از عهده بیرون آید اینجا
بود که ابتدا حیض وی از ماه رمضان بود اما اگر پنج روزه از آخر ماه شعبان بود و پنج از اول ماه رمضان
بیست روز ماه رمضان روزه دارد و پانزده روا آمد و پنج ناروا آمد پانزده کاذ ناروا کل ماه رمضان
روزه داشت قضا پانزده روز بروی بود ابتدا ماه شوال طهر وی بست پانزده روز ماه شوال روزه
داشت چهارده روا آمد و یکی ناروا از برای آنکه روز عید روزه روا نبود باز آمد ده کاذ ناروا بست
و پنج روز از ماه شوال روزه داشت و قضا یکروز بروی تا یکروز دیگر روزه دارد از عهده بیرون
آید اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی در یازده تمام شود حکما کوییم که اول ماه
رمضان یازده روز روزه ناروا آمد و چهارده روا آمد یازده ناروا کل ماه رمضان روزه داشت
قضا شانزده روزه بروی بود بیست روز از ماه شوال روزه داشت چهارده روا آمد و شش ناروا
آمد باز آمد یازده ناروا است روز روزه داشت قضا دو روزه دیگر بروی بود تا سی روزه
شود تا بیقین از عهده بیرون آید اینجای بود که ابتدا حیض از اول ماه رمضان بود اما اگر پنج روز
از آخر ماه شعبان بود و شش روز از اول ماه رمضان بیست روز از اول ماه روزه داشت چهارده
روا آمد و شش ناروا آمد و یازده ناروا کل ماه رمضان روزه داشت و قضا شانزده روز بروی
بود از ماه شوال پانزده روز روزه داشت و چهارده روا آمد یکی ناروا باز آمد یازده ناروا و این بست

دهش شود دو روز نماز بیست و شش روز از ماه شوال روزه داشت و قضا دو روزه بروی بود
دو روز دیگر روزه دار تا بیست و هشت روز شود از عهده بیرون آید اینجای بود که پیوسته ماه
رمضان روزه دار دا اما اگر پیوسته ماه رمضان روزه ندارد سی و هشت روز روزه دار دار عهده
بیرون آید از برای آنکه یازده اول نا روا آید باز چهارده روا آید باز یازده نا روا سی و ششم روز
روزه داشت و قضا دو روزه بروی بود دو روز دیگر روزه دار از عهده بیرون آید و اگر این
قضا وی در ماه ذوالحجه افتد پس آن چهار روز ایام تشریق نا روا آید چهل و دو روز روزه دار از عهده
بیرون آید **باب سی و چهارم در اضلال حیض** هر کجا احتمال در آمدن حیض دارد بطهارت
شک نماز گذارد و هر کجا یقین بود بنشیند و اگر احتمال بیرون رفتن حیض دارد بغسل نماز گذارد
و اگر هم از ابتدای این شک هست همان تدارک که با ما قبل کرده هست ما بعد همان کنند و اگر بر ابر
بود یکی از یکی اولتر نبود صاحب عادتی ظهر طویل دید و دم پدید آمد بنشیند اگر نبرده قرار کرد و طهری
درست بیند همان دم و طهر و عادت شود اگر دم از ده اندر گذرد و میداند که دوره ی در ماه
هست ولیکن نمیداند که حیض من سه هست یا چهار غسل آرد و هفت شبانروز نماز قضا کند و بیست و شش
روز یقین نماز گذارد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و یکروز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود سه
وی در چهار تمام شود و اگر چهار بود در پنج تمام شود و اگر پنج بود در شش تمام شود چون این عمل کرد دو روز
ششم چهار غسل آرد یکی از برای نماز بامداد یکی از برای نماز پیشین و یکی از برای نماز دیگر و یکی از وقت
آفتاب لی از برای نماز شام فایده این خلاف جای پدید آید که آفتاب فرو رفتن غسل آرد حدث
رسیدش بطهارت نماز شام گذارد روا بود و اگر سه را در پنج کم کرد شک در دو روز هست دو
روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر سه را در شش کم کرد این مستاوی هست و یکی از یکی اولتر نیست سه روز
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر سه
را در دوده کم کرد این مستاوی از چند وجه خالی نیست یا متفرق هست یا شک در هر سه هست یا شک در اول
هست یا میانه یا آخر و اگر متفرق هست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بغسل
و اگر شک در هر سه هست هر سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بهر بار غسل آرد
و اگر شک در اول هست و آخر باری سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل و چهار یقین نماز گذارد

و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار یقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و از عهده بیرون آید و اگر شک در سه میانه بست سه روز میانه را یقین
نماز گذارد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و سه روز یقین نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار را در هم کرد
شک در یکروز بست یکروز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در شش کم کرد شک در دو روز بست دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر
چهار را در هفت کم کرد شک در سه روز بست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد یکروز
بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد یکروز بیقین بنشیند
و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در هشت کم کرد و این مساوی
بست و یکی از یکی اولیتر نیست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بهمین طهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در شش کم کرد شک در یکروز بست و یک روز بطهارت شک
نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج
را در هفت کم کرد شک در دو روز بست دو روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و
غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در هشت کم کرد شک
در سه روز بست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در نه کم کرد شک در چهار روز بست چهار روز
بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر پنج را در ده کم کرد و این مساوی بست و یکی از یکی اولیتر نیست پنج روز بطهارت شک
نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هفت
کم کرد شک در یکروز بست یکروز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هشت کم کرد شک در دو روز بست دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بنشیند و
غسل آرد و اگر شش را در نه کم کرد شک در سه روز بست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین

وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را دوازده کم کرد و تنگ در چهار
روز بست چهار بطهارت تنگ نماز گذارد و دو روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت
تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را دوازده کم کرده تنگ در پنج روز بست پنجروز بطهارت تنگ
نماز گذارد و دیگر روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش
را دوازده کم کرد این برابر بست و یکی از یکی اولیتر نیست شش روز بطهارت تنگ نماز گذارد
وغسل آرد و شش روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را دوازده کم کرد تنگ
در یکروز بست یکروز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و شش روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز
دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را دوازده کم کرد تنگ در دو روز بست دو روز بطهارت
تنگ نماز گذارد و پنجروز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد
و اگر هفت را دوازده کم کرد تنگ در سه روز بست سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را دوازده
کم کرد تنگ در چهار روز بست چهار روز بطهارت تنگ نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت در دوازده کم کرد تنگ در پنج روز بست
پنج روز بطهارت تنگ نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد
وغسل آرد و اگر هفت را در سیزده کم کرد تنگ در شش روز بست شش روز بطهارت تنگ نماز گذارد
ویکروز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در
چهارده کم کرد این برابر بست و یکی از یکی اولیتر نیست هفت روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد
و هفت روز دیگر هم بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را دوازده کم کرد تنگ در یکروز بست
یکروز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت
تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را دوازده کم کرد تنگ در دو روز بست دو روز بطهارت تنگ
نماز گذارد و شش روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد
و اگر هشت را دوازده کم کرد تنگ در سه روز بست سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و پنج روز بیقین
بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را دوازده روز
کم کرد تنگ در چهار روز بست چهار روز بطهارت تنگ نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در سیزده کم کرد تنگ در پنج روز بست

پنجروز بطهارت شک نازگذارد دو سه روز بیقین بنشیند وغسل آرد و پنجروز دیگر هم بطهارت شک نازگذارد
وغسل آرد و اگر هشت را در چهارده کم کرد شک در شش روز هست شش روز بطهارت شک
نازگذارد دو دو روز بیقین بنشیند وغسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نازگذارد وغسل
آرد و اگر هشت را در پانزده کم کرد شک در هفت روز هست هفت روز بطهارت شک نازگذارد و یکروز
بیقین بنشیند وغسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نازگذارد وغسل آرد و اگر هشت را در شانزده
کم کرد این برابر ست و یکی از یکی اولیتر نیست هشت روز بطهارت شک نازگذارد وغسل آرد و هشت
روز دیگر بطهارت شک نازگذارد وغسل آرد و اگر نه را در ده کم کرد و شک در یکروز هست یکروز
بطهارت شک نازگذارد و هشت روز بیقین بنشیند وغسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نازگذارد
وغسل آرد و اگر نه را در یازده کم کرد شک در دو روز هست دو روز بطهارت شک نازگذارد
وهفت روز بیقین بنشیند وغسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نازگذارد وغسل آرد
و اگر نه را در دوازده کم کرد شک در سه روز هست سه روز بطهارت شک نازگذارد و شش روز
بیقین بنشیند وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نازگذارد وغسل آرد و اگر نه را در سیزده
کم کرد شک در چهار روز هست چهار روز بطهارت شک نازگذارد و پنج روز بیقین بنشیند وغسل آرد
وچهار روز دیگر بطهارت شک نازگذارد وغسل آرد و اگر نه را در چهارده کم کرد شک در پنج روز هست
پنج روز بطهارت شک نازگذارد وچهار روز بیقین بنشیند وغسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک ناز
گذارد و اگر نه را در پانزده کم کرد شک در شش روز هست شش روز بطهارت شک نازگذارد و
سه روز بیقین بنشیند وغسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نازگذارد وغسل آرد و اگر نه را
در شانزده کم کرد شک در هفت روز هست هفت روز بطهارت شک نازگذارد و دو روز بیقین
بنشیند وغسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نازگذارد وغسل آرد و اگر نه را در هفده
کم کرد شک در هشت روز هست هشت روز بطهارت شک نازگذارد و یکروز بیقین بنشیند وغسل
آرد و هشت روز دیگر بطهارت شک نازگذارد وغسل آرد و اگر نه را در نیزده کم کرد این
متساوی هست و بعضی از بعضی اولیتر نیست نه روز بطهارت شک نازگذارد وغسل آرد و
نه روز دیگر بطهارت شک نازگذارد وغسل آرد و اگر ده را در یازده کم کرد شک در یکروز هست
یکروز بطهارت شک نازگذارد و ده روز بیقین بنشیند وغسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد وغسل آرد و اگر ده را در دوازده کم کرد شک در دو روز هست دو روز بطهارت شک

نماز گذارد و هشت روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر ده را در سیزده کم کرد شک در سه روز هست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده
را در چهارده کم کرد شک در چهار روز هست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز یقین
بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در پانزده کم کرد
شک در پنج روز هست پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در شانزده کم کرد شک در شش روز هست شش روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در هفده کم کرد شک در هفت روز هست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و سه
روز یقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را
در هژده کم کرد شک در هشت روز هست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند
و غسل آرد و هشت روز دیگر هم بطهارت نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در نوزده کم کرد شک
در نه روز هست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز یقین بنشیند و غسل آرد و نه روز دیگر
هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در بیست کم کرد این متساوی هست و یکی از یکی
اولیتر نیست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در سی کم کرد این مساوی از چند وجه خالی نیست یا مستقرق هست یا شک
در هر دمی هست یا شک در ده میانه هست یا شک در ده اول هست یا از میانه تا آخر یا در آخر یا در اول
و آخر و اگر مستقرق هست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز دیگر غسل
آرد و اگر شک در هر دمی هست هر ده روزی بطهارت شک نماز گذارد و باز بر سر دمی غسل
آرد و اگر شک در ده اولی هست یا میانه هست ده اول را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده
میانه را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده آخر را بیقین نماز گذارد و اگر شک در ده
میانه هست یا ده آخر اول را بیقین نماز گذارد و ده میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و ده آخر را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شک در ده میانه هست ده اول را
بیقین نماز گذارد و ده میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده آخر را بیقین نماز گذارد و غسل
آرد و اگر ضاله را شک افتاد که حیض من پنج هست و پاکی من پانزده یا حیض من ده هست و پاکی بیست پانزده

یا حیض من وه است و پاکی بیست باری پنجروز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز یقین نماز گذارد و بیست و پنجروز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر یقین نماز گذارد و سی و پنجروز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر یقین نماز گذارد و دو
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر یقین
نماز گذارد چون صد شود بدان قیاس که وی پنج روز بود و پانزده و یا ده و پانزده
بدور اول باز رود که بیست را با بیست و پنج موافقت خمس است خمس بیست چهار
بود و خمس بیست و پنج پنج بود اگر خمس بیست و پنج را در بیست ضرب کنی صد شود و اگر
خمس بیست را در بیست پنج ضرب کنی همان صد شود پس چون بصد بر سد بدور اول
باز رود بدان قیاس که حیض وی ده و بیست بود و روی در سی شود چون
بسیصد بر سد بدور اول باز رود از برای آن معنی که سی را با صد موافقت عشر است
عشر سی سه بود و عشر صد ده اگر عشر صد را در سی ضرب کنی سیصد شود و اگر عشر سی را
در صد ضرب کنی همان سیصد شود چون سیصد بر سد بدور اول باز رود فضاله میداند که دهم
هر ماهی بادم بوده ام و پانزدهم هر ماهی بادم بوده ام و بیست و پنج هر ماهی بادم بوده ام
و در صورت اول نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز یقین بنشیند و نه روز بغسل
نماز گذارد و در صورت دوم پنجروز یقین نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد
و یکروز یقین بنشیند و نه روز بغسل نماز گذارد و در صورت سیوم پانزده روز یقین
نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز یقین بنشیند و اگر میداند که دور
در ماه هست پنجروز دیگر بغسل نماز گذارد و فضاله میداند که دهم هر ماهی پاک بوده ام و
پانزدهم هر ماهی پاک بوده ام و بیست و پنج پنجم هر ماهی پاک بوده ام آن روز که پاک
بوده ست یقین نماز گذارد و آن پاکی را بغسل نماز گذارد و صاحب عادت طهر طویل دیده دوم
بدید بنشیند اگر دم بوده قرار گیرد و طهری درست بیند همان دم و طهر را گیرد و عادت کند
و اگر دم از ده اندر گذرد میداند که حیض وی سه ست ولیکن نمیداند که طهر وی پانزده یا شانزده
غسل بیارد و هفت شبانروز نماز قضا کند و هشت روز یقین نماز گذارد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز یقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد

وغسل آرد و روز دوم چهارده روز بیقین نماز گذارد و دو روز بطهارت تنگ نماز گذارد و دیگر روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ نماز بگذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در سیوم سیزده
روز بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ نماز
گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در چهارم دوازده روز بیقین بنشیند نماز گذارد و سه روز بطهارت
تنگ نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پنجم یازده روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر
بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در ششم ده روز بیقین نماز گذارد و سه
روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر هر
یکی غسل آرد و در هفتم نه روز هم بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد
و هفت دیگر هم بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هشتم هشت روز بیقین نماز
گذارد و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و هشت روز دیگر هم بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد و در نهم هفت روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر هم بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دهم ششش روز بیقین نماز گذارد
و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر
هر یکی غسل آرد و در یازدهم پنج روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد
و یازده روز دیگر هم بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دوازدهم چهار روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و دوازده روز دیگر هم بطهارت
تنگ نماز گذارد و غسل آرد و بر سر هر یکی در سیزدهم سه روز بیقین نماز گذارد و سه روز
دیگر بطهارت تنگ نماز بگذارد و غسل آرد و سیزده روز دیگر هم بطهارت تنگ نماز گذارد
بر سر هر یکی غسل آرد و در چهاردهم دو روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت تنگ نماز
گذارد و غسل آرد و چهارده روز دیگر هم بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پانزدهم یکروز نماز بیقین گذارد و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و پانزده روز
دیگر هم بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در شانزدهم سه روز بطهارت تنگ
نماز گذارد و غسل آرد و شانزده روز دیگر هم بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد
و در هفدهم دو روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و هفده روز دیگر هم بطهارت تنگ نماز

گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هنرد هم یکروز بطهارت تمام نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد چون بنوزده بر سد بدور اول باز رود با نزده روز بیقین نماز گذارد دیگر روز بطهارت
تمام نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد دیگر روز بطهارت تمام نماز گذارد و غسل آرد
و بر همان قعده که گفته آمد و اگر صاحب عادتی ده و بیست طهر دید طویل و استمرار افتاد و عدد
یاد میدارد و لیکن مکان یاد نمیدارد ضاله شد از روی مکان اگر ان طهر که دیده است بیست و یا
سی بود یا چهل و پنجاه شود نصف عادت را شاید اما اگر ده روز چیزی ندید و بعد ازان استمرار افتاد
اول استمرار ده روز حیض بود بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بیقین نماز گذارد بر قول ابو یوسف
رحمة الله ده روز دیگر بطهارت تمام نماز گذارد بعد ازان ضاله شود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
چون دو روز هیچ ندید عادت منتقل شود و صاحب عادت شود در همان ده و بیست والله اعلم

## باب سی و پنجم در بیان اضلال نفاس

و اضلال نفاس آن بود که زنی فرزند
آورد و دوم مستمر شد بنشیند اگر دم بر جهل قرار گیرد و ازان سیومی طهر درست بیند همان
عادت شود و اگر دم از جهل اندر گذرد و میداند که نفاس وی کم از جهل است ولیکن نمیداند
که چندین است کمترین نفاس گیرد و غسل آرد و جهل شبانروز نماز قضا کند و فریضها و قضای غسل
کرد و نماز ها قضا را یک غسل هر چند که خواهد گذارد روا بود و لیکن چون ده روز نماز قضا کند
و دان ده دیگر این نماز ها را باز قضا گذارد که ازین دو ده یکی پاکی وی بود و هر سجده تلاوت
که دران ده آورده بود درین ده باز آورد و فریضها و قضا را باز گذاردن قضا حاجت نیست
یا در حیض بود یا در پاکی اگر در پاکی بود نمازش روا بود و اگر در حیض بود نماز بروی نبود
و اگر زنی حامله صاحب عادت است و در حیض صاحب عادت ده و بیست یا مبتدیه را سقط غائب شد
و دم مستمر شد نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و بیست روز بطهارت تمام نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
و بعد ازان بیست روز بیقین نماز میگذارد و ده روز می نشیند تا انگاه که صحت یا بد
اگر حامله پنج دم دید و سقط غائب شد و نمداند که صورت پدید آمده است یا نی
و دم مستمر شد پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت تمام نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تمام نماز گذارد و غسل آرد

و پانزده روز یقین نماز گذارد و پنج روز یقین بنشیند و پنج دیگر بغسل نماز گذارد تا صحت نیابد چنین
میکند صاحب عادت ده و بیست ده دم دید و سقط غالب شد و نمیداند که صورت پدید آمده
است یا نی و دم مستمر شد باری غسل بیارد در حال و بیست روز بطهارت تنگ نماز گذارد و
ده روز یقین بنشیند و غسل آرد و ده روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و بعد
ازان از هر سی ده روز یقین نماز گذارد و بیست روز بطهارت تنگ نماز گذارد و بر سر
هر دهی غسل آرد تا صحت یابد همچنین کند زنی هست حیض وی هفت شبانروز بود و پاکی
و سه شبانروز سقط غالب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی و دم مستمر شد
هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و بیست و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و هفت
روز یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز
یقین نماز گذارد و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و چهار دیگر یقین بنشیند و غسل آرد
و بر همین ترتیب و قیاس میرود تا انگاه که صحت یابد زنی فرزند آورد و دم مستمر شد
اگر نفاس و پاکی و حیض یاد میدارد کار آسان بود آنچه نفاس داشت بنشیند و غسل آرد
و پاکی را نماز گذارد و حیض را بنشیند و اگر هیچ نمیداند بر فقیه کار آسان بود و بران ضعیفه
و شوهر بود زیرا که هر وقت نماز می غسل آرد و اگر پاکی و حیض را یاد میدارد و لیکن نفاس را
یاد نمیدارد هم فائده نبود تا نفاس را یاد ندارد و پاکی حیض را بدان نتوان بنا کردن و اگر نفاس
یاد میدارد و لیکن پاکی و حیض را یاد ندارد نفاس را بنشیند و غسل آرد و پانزده روز یقین
نماز گذارد و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد بعد ازان غساله شود و اگر نفاس
را یاد میدارد و میداند که پاکی وی پانزده شبانروز بوده است نفاس را بنشیند و غسل آرد
و پانزده شبانروز یقین نماز گذارد و سه روز یقین بنشیند و هفت روز بغسل نماز گذارد و
بیست روز یقین نماز گذارد و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و چهار ده روز بغسل نماز
گذارد و یک شبانروز یقین نماز گذارد و بعد ازان غساله شود بر زنی کفارت یمین هست و وی
غساله است و فقهه ندارد که بدان کفارت کند بروزه کفارت میکند سه روز روزه
دارد پیوسته ده روز بخورد و باز سه روز پیوسته دیگر روزه دارد و از عهده بیرون
آید زنی غساله است و صاحب عادت ده و بیست و بروی کفارت ماه رمضان هست
و وی از بنده آزاد کردن و طعام دادن عاجز است بروزه کفارت میکند تو روز

روزه دارد و کفارت ماه شود و آن جای بود که حیض وی از شب است اما اگر حیض وی از روز بود ده وی در یازده تمام شود و پس از بود روز سه روز نارد و آید باز آید یازده نارد و اسه و یازده چهارده شود و صد و چهارده روز روزه دارد از عهده کفارت بیرون آید و اینجای بود که دم و طهر را یاد نمیداند اما اگر هیچ یاد نمیدارد حکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض اقل طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز و روی در بیست و پنج شبانروز تمام شود و صد روز روزه دارد از عهده بیرون آید و اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی در یازده تمام شود از صد روز چهار روز نارد و آید باز آید یازده نارد و اصد و پانزده روز روزه دارد از عهده بیرون آید مبتدیه سیوم دید و سه سال ظهر و استمرار اقتداء و بر اعادت شود تا اگر مطلقه شود نه سال و نه روز باید تا عدتش بگذرد و این احکام عدتش را شاید اما ظهر طویل نصب عادت را نشاید اگر زن ظهر طویل دید و دم مستمر شد و شوی وی بر اطلاق داد وی حیض و پاکی خود را هیچ نمیداند عدت وی بگذرد که روحه مدت باید بر قول عبد الله زعفرانی رحمة الله صد و بیست و یک روز کم سه ساعتی باید تا عدت وی بگذرد و بر روایت حاکم جلیل از محمد رحمهم الله هفت ماه و ده روز کم یک ساعت باید که تا عدت وی بگذرد و ابو سهل غزالی رحمة الله گفته است که هفت ماه و ده روز کم چهار ساعت باید اختلاف مشایخ است سیزده ماه و ده روز کم چهار ساعت باید تا عدت وی گذرد و خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله گفته نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت و این اختیار شیخ الاسلام برهان است و بر قول ابو عصم معاذه رازی رحمه هر گز عدت وی نگذرد زنی را دم پدید آمده و مستمر شود و شک باشد که وی حامله است یا نی و اگر حامله بود شک است که سقط غایب شده است یا نی و اگر سقط غایب شده است شک است که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و همچنین ده روز بیقین می نشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر نماز گذارد همچنانکه صاحب عادة بوده است والله اعلم

## فصل

در استمتاع استمتاع جایی بود که در وی محل صحبت و دواعی حلال بود و جای بود که صحبت حلال نبود اما دواعی حلال بود و جای بود که صحبت و دواعی حرام بود چنانکه مردی کنیزک خرید از پدر خود یا از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و دواعی حرام بود اما استخدام حلال بود اگر مردی کنیزک خرید معلوم شد که دختر کنیزک وی است و با مادرش دخول کرده باین کنیزک صحبت و دواعی حرام بود و بر اما استخدام را نشاید و اگر با مادر کنیزک وی پدید آید و با دخترش دخول کرده بود حکم همین بود مردی کنیزک خرید صابیه بقول ابو حنیفه رحمة الله حکم کتابیه دارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم حربیه دارد و اگر مردی کنیزک خرید مع استخدام را نشاید اما صحبت و دواعی حرام بود و اگر یکی حیض دید و اسلام آورد اکنون صحبت و دواعی شاید اگر مردی کنیزک خرید و کنیزک دیگر هم دارد معلوم شد که این خواهر کنیزک وی است اگر با کنیزک اول دخول کرده است باین دوم صحبت و دواعی نشاید و بر اگر مردی دو کنیزک خرید و با هر دو دخول کرد پس

معلوم شد که هر دو خواهر کنیز نگرداند با هر دو دخول و دواعی نشاید کردن تا آن وقت که یکی را از ملک خود زایل نکرده اند اگر یک را آزاد کند یا کدانشته شد یا شوی داد در حال باین کنیزک دیگر دخول شاید کردن و اگر فروخت یا بخشید تا استبرا این کنیزک نگذرد و پیرا باین کنیزک دخول نشاید کردن اگر مرد پیرازنی هست کنیزک خرید معلوم شد که خواهر زن وی است باز صحبت و دواعی شاید کردن و لیکن باین کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن و پیرا مرد پیرا کنیزک هست زنی خواست معلوم شد که خواهر کنیزک وی هست اگر با کنیزک دخول کرده هست و پیرا با هر دو صحبت و دواعی نشاید کردن تا یکی را از ملک خود زایل نکند بآن دیگر صحبت و دواعی نشاید کردن چون یکی را از ملک خود زایل بکند بآن دیگر و پیرا صحبت و دواعی حلال بود مردی کنیزک خود را بشوی داد و بر شوی خود و طلاق شد و طلاق بندگان چون سه طلاق آزاد بود بخانه خواجه آمد تا عدت شوی دارد و پیرا با آن کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن تا عدت شوی نگذرد چون عدت شوی گذشت خواجه باوی دخول کرد شوی این کنیزک کنیزک را خرید و پیرا باین کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن که آن صحبت که خواجه را افتاده هست صحبت ملک بود و صحبت ملک سبب حلال نیست باتفاق صحبت عقد صحیح باید تا بر وی حلال شود باید که کنیزک را بشوی دهد و آن شوی را باوی دخول افتاد و طلاق دهد و عدتش گذرد آنگاه و پیرا باوی دخول شاید کردن مردی را زنی هست و زنی دیگر خواست و دخول افتاد بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن وی است میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را بقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد کابین میان ایشان تمام برده و سزای کابین هر کدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد و پیرا باز خود صحبت و دواعی نشاید کردن مردی بسفر رفت مدتی برآمد زن و پیرا خبر وفات شوی دادند زن عدت داشت و شوی دیگر خواست و دخول افتاد بعد از مدتی شوی اول بسلامت آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را بقضای قاضی حاجت نبود بر زن عدت واجب شود و بر مرد کابین میان ایشان تمام برده و سزای کابین هر کدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد شوی اول را باوی دخول و دواعی نشاید کردن مظاهر معتکف و محرم را صحبت و دواعی نشاید حایض و نفسا را صحبت نشاید که حرام بود اما دواعی شاید بعضی مشایخ مولی را قیاس کرده اند بمظاهر چنانکه مظاهر را صحبت و دواعی نشاید مولی را نیز نشاید از برای آنکه مولی قوی تر است از مظاهر دلیل بر آنکه اگر مولی چهار ماه دخول نکند زن وی بر طلاق نیشود یک طلاق باین و اگر مظاهر ده سال صحبت نکند زن بروی طلاق نشود و بعضی مشایخ قیاس کرده اند بحایض و نفسا چنانکه حایض و نفسا را صحبت حرام بود دواعی حلال بود و بعضی نیز همان حکم بود مولی باید که سوگند را بشکند و کفارت یمین کند تا زن بروی حرام نشود روزه دار را صحبت نشاید کردن اما دواعی شاید یا نی اگر جوان هست نشاید و اگر پیر است شاید دلیل بر آنکه در کتاب [illegible] عباس رضی الله عنه سوال کردند که روزه دار را دواعی شاید یا نی یکی را فرمود شاید و یکی را فرمود نشاید آن یکی گفت که دین من چنان است که دین وی از چه معنی مرا میفرمائی که نشاید و پیرا میفرمائی که شاید گفت وی مردی پیر است و شهوت وی ضعیف است

دمالو جوانی شهوت تو قوی باشد تر انشاید که در حیض آید والله اعلم مسئله هر زنی را که حیض آید نماز نتواند گذاردن ولیکن از ذکر ممنوع نیست باید که غافل نباشد و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه خدای عزوجل امر فرماید تا برای تو نویسندش از آتش دوزخ و از عذاب خود ایمن گرداند و ارصراطش بگذراند و بهشت رساند رسول علیه الصلوة فرموده است هر ان زن حایض که هر وقت نماز هفتاد بار استغفر الله گوید خدای عزوجل ثواب هزار رکعت نماز پذیرفته در دیوان وی ثبت کرداند و هفتاد گناه کبیره و پرا بیامرزد و هفتاد درجه بهشت و پرا کرامت کند بعدد هر موی که بر اعضای این زن بود امر فرماید تا شهرستان بنام آن بنده بنا کنند و بعدد هر حرفی که در استغفار است بقیامت خدای عزوجل دو انوری عطا کند و بعدد هر رکی و بر اعضای وی نور و ثواب حج و عمره در دیوان وی ثبت کرداند و چون از حیض پاک شود و غسل ارد دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواند خدای عزوجل و پرا از جمله گناهان کبیره و صغیره پاک کرداند و تا آن وقت که حیض دیگر نیامدش بر وی هیچ گناه ننویسند و بهر رکعتی ثواب شهیدی در دیوان وی ثبت کرداند و بعدد هر موی که بر اندام وی بود خداوند عزوجل و پرا از انوری کرامت کند و اگر پیش از آنکه و پرا حیض آید شهید بمیرد تا بدانی که رنج هیچ نیکوکاری ضایع نیست شیخ الاسلام برهان الدین بهمین حدیث روایت کرده است باسناد درست تا بهتر عالم علیه الصلوة و السلام هر ان زن بگرید از دنیا بگذرد و هیچ مرد نامحرم و پرا ندیده باشد وی شهید بود تم کتاب الحیض والله اعلم

## باب سی و ششم در بیان طهارت از نجاست بدانکه تن و جامه پاک داشتن فریضه است بآیه و اخبار و اجماع امت مسئله نجاست چندین باید تا روا می نماز را باز دارد بقول شافعی رحمة الله هر چه اندک نجاست دیا بر تن دیا بر جامه ز سیصد اندی که و پرا بچشم دریابد روا می نماز باز دارد و بقول وی آنست که نقض مطلق است قوله تعالی و ثیابک فطهر و علما رحمهم الله گفته اند که نقض مطلق است ولیکن نجاست اندک عفو است و ما عفو اندک را هم بآیه دانستیم و هم بفعل رسول صلی الله علیه و آله وسلم و هم بفتوی امیر المومنین عمر رضی الله عنه آیه آنست که خداوند عزوجل آیه طهارت فرستاد و موضع استنجا را ذکر نکرد و اجماع است که موضع استنجا از نجاست اندک نمالی نبود اگر نجاست اندک عفو نبودی خداوند عزوجل موضع استنجا را ذکر فرمودی و فعل رسول علیه الصلوة و السلام آن بود که نماز شروع کرده بود و صحابه اقتدا کرده بودند که در میان نماز قدمهای را از نعلین با بیرون آوردند صحابه رضوان الله علیهم اجمعین چنین گمان بردند که مگر فریضه شد ایشان نیز قدمهای از نعلین بیرون آوردند بعد از فراغ نماز رسول علیه الصلوة و السلام از ایشان سوال کرد که شما را چه داشت بر ین که نماز نعلینها از قدمها بیرون آوردید ایشان گفتند که شما چون نعلینها را از قدمها بیرون آوردید ما چنین گمان بردیم که فریضه شد ما نیز قدمها از نعلینها بیرون آوردیم رسول علیه السلام فرمود که من نماز شروع کردم در نماز پر اوردم جبرائیل علیه السلام مرا خبر کرد که در زیر نعلین تو کثیف سپرده شد من بدین قدمهای از نعلینها بیرون آوردم ما را از فعل رسول چند مسئله معلوم شد یکی انکه با نجاست اندک نماز روا است

که اگر روا نبودی رسول علیه السلام آن نماز را از سر گرفتی دلیل دوم سر قول اول است که اگر بول دوم طریق اولی نبودی
رسول علیه الصلوة والسلام نعلین بها از قدم بیرون نیاوردی عمل اندک مفسد نماز نیست و آن از رسول
علیه الصلوة والسلام ترک افضل نبود از برای بیان احکام را بود و فتوی امیر المومنین عمر رضی الله عنه آن بود که از وی
سوال کردند که نجاست چند باید تا روای نماز باز دارد گفت هم چندان ناخن من و ناخن وی بیچیده و درم شهیلی بود
و درم شهیلی بیچیدگی کفدست است و قول شافعی رحمة الله نجاست اندک نیز نزد و یک توعفو است و دلیل
بر آنکه قول شافعی رحمة الله آب منی را پاک میداری و ازان موضع که آب منی می آید از بول اندک خالی نبود
پس معلوم آمد که نجاست اندک نیز دیک تو عفو است و قدما امیر المومنین عمر رضی الله عنه چنان بود که رضی الله عنهم
صدقات را بمعالجت حاجت آمدی قدمبارک خود را خم دادی و آب دهان خود بر نشیت ایشان کردی تا
که قدر ایشان آن قدر بود ناخن کم ازان نبود و کیفیت کفدست را خواجه امام زاهد فخر رحمة الله در کتاب بیت
بیان کرده است تا اگر یکی را یکدست بیرون کنند بجای پنجه از نقره واجب شود و هر انگشتی را بیازار نقره لازم
شود و هر پنجی را سیصد و سی و سه درم و دانگ نقره واجب شود مگر انگشت ابهام را که دو بند دارد هر پنجی را
پانصد نقره واجب شود پس معلوم شد که بیچها از کفدست بنست مشت را فراز کند و بیچها فراز کند و بیچها
بر دو دست و پشت چندین ماند کفدست آن مقدار بود که خواجه امام اجل بزرگ حسن رحمة الله گفته است که اغلب
کلان تر بن درم هر زمانه راست ابراهیم نخعی رحمة الله گفته است که چون بدرمی بسیار روای نماز باز دارد
و شعبی رحمة الله گفته است که چون زیادت از درمی شود روای نماز باز دارد و فتوی بر بنقول است نجاست بعضی
بر تن است و بعضی بر جامه چون جمع کنند زیادت از درمی شود روای نماز باز دارد و اگر بعضی بر موضع مخصوص است
و بعضی ما روای ان جمع کنند بانی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح جمع نکنند و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله
جمع کنند اگر بعضی غلیظ است و بعضی خفیفه جمع کنند اگر غالب غلیظ بود خفیفه تبع وی بود و اگر غالب
خفیفه بود غلیظ تبع وی بود و اگر هر دو برابر بود خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است که قوت غلیظ زیادت است
خفیفه تبع وی بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که غلیظ را اگر بخفیفه بشوی خفیفه بشود
هم ابتدای همه را خفیفه داریم انچه گفتیم در حق نجاست تنک است اما اگر نجاست بسطبر بود و از ابتدا غلیظ دارم
چون بدرمی بسیار روای نماز باز دارد اگرچه در اتنکی کنم کم از درمی شود که در حق نجاست تنک طول
عرض در اعتبار است و در حق نجاست بسطبر اعتبار وزن در است انچه حکم نجاست غلیظ بود گفته اند حفیفه را
حکم چیست یعنی خفیفه بسبکتر بود از ابو حنیفه رحمة الله بار اول سوال کردند جواب نگفت بار دوم سوال کردند
جواب نگفت بار سیوم سوال کردند گفت کثیر فاحش بر بنای نماز باز دارد گفتند کثیر فاحش چندین بود

کفت مقدار ربعی مراد ازان ربع چهار یکی جامه عربی است اما در **فتاوی** عرفیان آورده است که مراد ازان چهار یک جامه ضروری است یعنی ازار ازابو یوسف رحمة الله در روایت است یکبار روایت کرد یکبار روایت بدست و دربدست و ازمحمد رحمة الله در روایت است یکبار روایت قدم در قدم و یکبار روایت چهار یکموضع آن که بروی سیر باشد **مسئله** سوی آدمی را حکم چیست بقول شافعی رحمة الله سه تا سوی ازآدمی که جدا شود باوی نماز کذارده شود روای نماز را باز دارد و بحنفی قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است ما ابین من الحی فهو میت که هرچه از زنده جدا کنی وی مرده است امام محمد کفته است که سه تا از اقتضا نیست اما چون بدرم سنکی بر سد روای نماز را باز دارد و خود امام منصور ماتریدی رحمة الله فتوی بر قول امام محمد رحمة الله داد وی نماز نماز را باسوی دردغی نماز روا نبود اما بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله روا بود اکر در آب اندک افتد آب اندک نجس نکند اما بیشتر حرام شود باتفاق اکر مسلمانی را کوشش از وی جدا شده باشد و باوی است بحیثان نماز بسکه از رد و ابو دیالی در **عیون** ابو یوسف رحمة الله روایت است که نماز روا است و اکر دندان از وی جدا شده است و باوی است نماز میکذارد محمد رحمة الله کفته است که چون بدرم سنکی رسید روای نماز باز دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله اکر دندان وی است هر چند که بود نماز باوی روا بود و اکر دندان کسی دیکر است چون بدرم سنک بر سد روای نماز باز دارد که فرق است میان دندان وی و دندان دیکری و آن فرق ما را معلوم نیست **مسئله** آب دهان آدمی را حکم چیست در صلوة شیخ الاسلام علی السغدی از سلیمان فارسی رضی الله عنه روایت است که نجس است اما طاهر روایة آنست که پاک است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام عمامه را بر سر مبارک میکرد و رسول علیه الصلوة والسلام کفت یا عمار جامه را از آنچه نمازی بسکی کفت از آب دهان و بینی کفت تو ندانستی که آب دهان شما و آب بینی شما و آب چشم و آب کوش شما و خوی شما پاک است چنانکه آب در آنجا شما بسر چون رسول علیه الصلوة والسلام پاک فرمود معلوم آمد که پاک باشد و لیکن پاک کننده نباشد و دیکر بسا وقت بودی که صحابه در نماز آب دهان و بینی را بجامه کرفتندی و بر کذ اشتندی در نماز تمام کردندی و رسول علیه الصلوة والسلام نشنیدی منع نکردی پس معلوم آمدی که پاک است اما آب دهان خفته را حکم چیست در جمیع الجوامع ابو العباس جعفانی از ابو نصیر محمد بن محمد سلام السلمی رحمة الله روایت است که اکر خشک شوالون وی بکردانند نجس بودی که از لعاب کرم است اما طاهر روایة آنست که پاک بود و مختار فقیه ابو اللیث رحمة الله بر آنست که پاک است که در **تحفة الملوک** بچنین آورده است که آب دهان خفته و آب کم میله بول خر و خون ماهی پاک است و خوی آدمی پاک است ازان جنب و حایض و نفسا و محدث بشرط آنکه بر اندام نجاست حقیقی نبود دلیل بر آنکه کسیا وقت بودی که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مجامعت بودی و کرمای کرمای حجاز بودی و ندانم ایشان از کرمای خوی کردی در جامه ایشان و سیدی و ایشان جامه را نماز کردی و رسول علیه السلام نفرمودی ایشان را که جامها را نماز کنید پس معلوم آمد که پاک است دیکر آنکه روایت میکند ام المومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقت

بودی که مراد در حالهٔ حیض در بر رسول علیه الصلوة والسلام خوی آمدی واندام رسول علیه السلام ازان خوی
تر شدی و رسول علیه السلام اندام را نشستی هم پنان طهارت ساختی و نماز گذاردی چون خوی حایض
پاک است از ان جنب بطریق اولی پاک بود از برای آنکه جنب غسل آرد و اگر نیابد آب بود تیمم کند و بر احکم پاکان
ثابت شود اما اگر حایض بدریا رود یا در وی زمین فرود رود و برآید تا ایام وی بسر نشود و بر احکم پاکان ثابت نشود

**مسئلهٔ** خوی خر را حکم چیست از ابو یوسف رحمة الله روایت است که پلید است اما ظاهر روایت آنست که پاک
دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام اخری بود که از غزای خیبر رسیده بود و بر ابعفور نام بود و روزی رسول علیه
الصلوة والسلام بروی نشسته بود و پشت خر چیزی نبود و در قدمهای مبارک رسول علیه السلام نعلین نبود
چون رسول علیه السلام از پشت وی فرود آمد روا مبارک رسول علیه السلام ازان خوی تر شده بود صحابه
سؤال کردند که این خوی را شستن حاجت هست یا نی رسول علیه السلام فرمود لیس بشیء یعنی این چیزی نیست و این دلالت
خاصیتی نبود که مومن را از منافق فرق کردی چون منافق را دیدی سرین سوی سوی او کردی و باد بسیار رها کردی و دیگر
وقتی که رسول علیه السلام را حاجت آمدی یکی از صحابه را طلب کردی و در پیش رسول علیه السلام کسی نبودی که بر را
گفتی که فلان کسی را طلب کن این بعفور را رسول علیه السلام بگفتی برو فلانکس را طلب کن وی برفتی تا بدر حجرهٔ انکس و سر بر
برد در حجرهٔ انکس منبر وی تا انکس را معلوم میشدی که رسول علیه السلام وی را طلب کرده است و انکس تنبر دیک رسول علیه السلام
فرق و بعضی گفته اند که زبان فصیح انکس را گفتی که رسول علیه السلام را طلب کرده است و آن از انست که خوی رسول علیه السلام بود
خوی کافر پاک است دلیل بر آنکه پس خورده پاک است و اگر ایشان نجس است و آب اندک را نجس نکند چون دست ایشان
نجاست حقیقی نبود که مراد ازان کفار حاضر بوده است **قوله تعالی** انما المشرکون نجس مراد ازان نجاست
اعتقاد ایشان است [illegible] و اللسان علم انکه ایشان را خوی ظاهر شدی ازان طایفه که چیزی خورده بودند که
چون بود اظاهر روایت آنست که آن [illegible] پلید نیست و قول شافعی [illegible] و دلیل ما قوله تعالی
ارجعوا الیه تر و خشک وی پلید است و لیکن خشک را چون نجاست پاک شود و چون جایی پاک شود و چون جایی پاک شود
او در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام بنماز ایستاده بود و بر روای [illegible] آب نمی رسیده بود خشک تا بود من
آنرا بالید م رسول علیه السلام بگذشت و بچنان نماز تمام کرد پس معلوم آمد که پاک است و علما ما رحمهم الله گفته اند که آن بر نماز بود و ن
نماز بود و اگر ثابت شود که در نماز بود آن اندک بود و نجاست اندک عفو است و آن از برای احکام میان را بود معلوم شود که بانجا است اندک
نماز روا است و دلیل آنکه شافعی رحمة الله گفته است که انبیا و اولیا و زنا و عبادا زوی اند پس اگر گوییم که پلید است و از نیسان طعن کرده
باشیم و علما ما رحمهم الله گفته اند که انرا اعتبار نیست چنانکه انبیا و اولیا و زنا و عبادا زوی اند کافران و منافقان نیز ازوی اند اما ما را
اعتبار نیست تا بسم و نفت وی و دیگر مشروحکم وی نیز و یکی شود اول لنطفه است باز علقه است باز مضغه باز عظام باز گوشت باسم

وصفت دوم دیگر میشود حکم دوم دیگر میشود اگر بجامه دو تا ه آب منی رسید و هر دو تا ه تر شد چون خشک شد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که چون خشک شود تا ه اول بالیدن پاک شود اما تا ه دوم تا نشوید پاک نشود که آن حکم بول دارد و محمد رحمة الله گفته است که آب منی بالیدن وقتی پاک شود که سطبری بود اگر تنک بود بالیدن پاک نشود اما اگر سطبر بود و خشک شود چون بمالی پاک گردد و اگر تر شود آن پلیدی باز آید یانی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است درست تر آنست که باز نیاید برخلاف آنکه زمین پلید شود و چون خشک شود پاک شود و چون باز تر شود پلیدی باز آید یانی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است یکروایت آنست که باز نیاید و یکروایت آنست که باز آید خیاز خواجه امام شهید و خواجه امام جل سرخسی رحمة الله آنست که باز آید امافتوی بر آنست که باز نیاید و آب منی چیزانات بر قول شافعی رحمة الله تر و خشک پاک است مگر از ان سگ و بقول علما رحمهم الله پلید است تر و خشک چون خشک شود بمالیدن پاک نشود و مسلمانی را بر اندام آب منی رسید و خشک شد بمالیدن پاک شود یانی بعضی مشایخ رحمة الله گفته اند که قیاس همه جامه پاک شود اما ظاهر روایة آنست که پاک نشود تا نشوی از برای آنکه اندام را خاصیتی است که چون تری بوی رسد بحرارت آن تری را بخود کشد تا نشوی پاک نشود و اگر در جامه روایة عایشه رضی الله عنها نیامده بودی قیاس آن بودی که بی شستن پاک نشدی اما بروایة عایشه رضی الله عنها کوتیم که بمالیدن پاک شود اما اندام تا نشوی پاک نشود زنی فرزند آورد مرده و بر امام کنند و بشویند لیکن بسنت نی و کفن کنند و لیکن بسنت نی و دفن کنند لیکن بسنت نی و بروی نماز روا بود و بادی نماز روا بود و بادی از کسی میراث نبرد و کسی از وی میراث نبرد اما اگر یکی دم زنده و انگاه گذشته شد کل احکام بروی ثابت شد و بر امام کنند و بشویند و لیکن بسنت و کفن بسنت کنند و دفن بسنت کنند و بروی نماز روا بود و بادی نماز روا بود و بادی از کسی میراث برد و کسی از وی میراث برد مسلمانی را بر اندام چه احتیاج است اندک تری بس می آید لیکن فوت رفتن ندارد اگر جامه می باید اورا حکم چیست بقول زفر رحمة الله هم حدث است و هم نجس و بقول شافعی رحمة الله حدث نیست و لیکن نجس است در صلوة خواجه امام بزرگوار رحمة الله هم حدث است و هم نجس و لیکن نجس است و لیکن نجس است و لیکن نجس است

واگر خود نجس است غلیظ است یا خفیف است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله در صلوة خواجه امام اجل خجسته رحمة الله در درس سکر در واقعات
بیرون آمد که اگر میشنود در نماز باز زیاده از دو رمی شود خفیف داریم که اگر غلیظ داریم نمازش روا نبود و اگر بکوفت نماز میکذارد
و آنکاه زیادت از دو رمی شود غلیظ داریم شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله در فتاوا در صلوة خواجه امام اجل سکر رحمة الله
در درس سکر در روایت بیرون آمد در باب مستحاضه که اگر میتواند که با جامه پاک نماز کذارد و یا جامه پلید نماز روا نبود
پس معلوم آمد که آن قطره پاک بجامه رسد عفو نیست خواجه امام بکر اسکاف و فقیه ابو جعفر و خواجه امام سلمة بلخی رحمهم الله آسان
تقوی اختیار کرده اند و جواب بر قول محمد رحمة الله کفتند که حدث نیست ولیکن نجس است و شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله
رخصت اختیار کرده اند و جواب بر قول ابو یوسف رحمة الله کفتند که حدث نیست و نجس نیست و با این همه که کفتم روایت است
و فتوی بر بنه قول است که حدث نی و نجس نی اکر مسلمانی را بالدام جراحت است کرم می افتد و کوشت بو سیده می افتد تا هنکام
تباه نشود بر خلاف موضع مخصوص که از ان موضع هر چه اندک جسته افتد طهارت تباه شود که آن همه نجاست اندک
خالی نشود از موضع هر چه اندک نجاست ظاهر شود طهارت تباه شود **فصل** در بیان اضحیه مسئله از کوسفند طیب است
و مباح است و مکروه است و حرام است انچه طیب است کوشت است و چربی و سرو پاچه و مانند انها و انچه مباح است
جکر است و سپرز که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که خداوند عز و جل دو میته و دو خون را بر امتان من مباح
کرد انیده است آن دو میته ها ملخ و ماهی و دو خون جکر است و سپرز و خون کوشت پاک است و مباح است و لیکن
بنا نکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که شوربا را ز خون کوشت متغیر شدی و بکر
و ما از ان میخوردی و رسول علیه الصلوة و السلام ما را منع نکردی پس معلوم شد که پاک است انچه مکروه است غدد است
و منفر لشت مازه و حصیه و پره و مانند انها و پیه پیغامبری و مره نخوره است از بهر انکه وی محل نجاست است
اما چون بشوی پاک شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله کفته است که در صدر و صلوة از ابو یوسف رحمة الله
روایه است که اکر دره ماهی کنی و بیخان ماست سه خشک کنی و در وی روغن کنی آن روغن پاک بود اکر آن دره
تر شود بلبدی باز آید بانی از ابو حنیفه رحمة الله در روایه است اختیار خواجه حسام شهید و خواجه امام اجل سکر
رحمهم الله بر نیست که باز نیاید فتوی بر انست که باز نیاید و انچه حرام است خون پس است و خون دل است
و زهره و آبدان از زهره آلتش پلید است و پوستش پاک است و لیکن بر انکه انکشت امیر المومنین عمر رضی الله عنه مجروح شد
زهره را نهی کرد بدست و در انکشت سبابه کشید و بر انجا مسح کشید و نماز بکذارد پس معلوم شد که پوستش پلید نیست
آلتش پلید است و در صدر و صلوة از محمد رحمة الله روایت است که زهره هر حیوانی حکم پوست وی دارد نا اکر زهره
مجروح شود و زهره کوسپند را بهنی کنند و در انکشت کنند و بر انجا مسح کنند نماز کذارد روا بود و فتوی فقیه ابو اللیث بر نیست
که کوسپند را بسمل کرده ذبح کردی زهره بیرون آمد ان زهره را شاید خوردن یا نی اکر یکی دم زنده بسمل کنند انکاه

شاید خوردن و اگر بدبیغ مادر خفته است بقول ابو حنیفه رحمة الله نشاید خوردن و بقول ابو یوسف رحمة الله شاید خوردن

**و بیرون** از محمد رحمة الله در روایت است یکی آنست که اگر موی است کرده است جواب بقول ابو یوسف رحمة الله گوییم که شاید خوردن و اگر موی راست نکرده است جواب بقول ابو حنیفه رحمة الله گوییم که نشاید خوردن و در بعضی نسخهای برعکس گفته اند که اگر از کوسپند بره پدید آید یا از ماده گاو و گوساله پدید آید یا از مرغ بچه پدید آید آن تریهاکه بر پنهاست نصیر بن یحیی از ابو حنیفه رحمهم الله تعالی روایت میکند که پاک است بشرط آنکه عین نجاست نبود بروی فقیه ابو اللیث رحمة الله میگوید که پلید بود که اندرون نجاست می آید از کوسپند مرده پلید باشد میگوید یا از مرغ مرده پلید میگوید یا از گاو مرده شیر میگوید بقول شافعی رحمة الله این همه مردار بود و بقول ابو حنیفه همه پاک بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله پلید بود اگر چیزی بود که تصور شستن دارد چون بشویند ابو یوسف و محمد رحمهم الله با ابو حنیفه اند که پاک بود اگر در شیر پشک افتد خلف ایوب رحمة الله گفته است که اگر سبک بر گیرند چنانکه آن پشک در شیر سرایت نکند پاک بود شاید خوردن و شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که اینجای بود که پشک درست بود که در پرده است مانع نجاست شود که این نجاست بشیر سرایت نکند اما اگر پشک شیر و شیر پلید شود از کوسپند مرده چنانکه شاید منفعت گرفتن بر قول شافعی رحمة الله تعالی از پنیر جبری نشاید منفعت گرفتن و حجت قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است که منفعت مگیرید از مردار از پنیر جبری **قال النبی** صلی الله علیه وسلم لا ینفع من المیت شیء و بقول علماء ما رحمهم الله از پشم و پشک و پوست و شاخ و سم منفعت باید گرفتن و دلیل در روایت است از اینها شاید منفعت گرفتن و حجت قول علماء ما رحمهم الله آنست که رسول علیه الصلوة والسلام از خرچنگ دریایی کوسپندی دیده مردم اندازه سوال کرد که این کوسپند از آن کیست گفتند از آن میمونه است گفت چرا منفعت نمیگیرید از پشم و پشک و پوست و شاخ و سم وی و در پی در روایت است که فرمود بانی اما از بهر مردار اجماع است که منفعت نشاید گرفتن که محمد حسن رحمة الله گفته است که اگر بهر مردار را در زیر کشتی مالند ترسم که بشومی استعمال آن حرام کشتی غرق شود و آن مومنان هلاک شوند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که ترک یک ذره حرام گرفتن فاضلتر از عبادت دویست سال در بیابان است **قال النبی** علیه السلام ترک ذرة من الحرام خیر من عبادات الثقلین مالک رحمة الله تعالی گفته است در پشم و پشک شاید داد با فیها لنشاید حاصل الامر در پشم و پشک با علماء ما است رحمهم الله تعالی و در با قیها با شافعی رحمة الله تعالی است در وقت بسمل کردن چیزان روی سوی قبله داشتن مستحب است اگر روی سوی قبله نکند روا باشد اما ترک استحباب کرده باشد تسمیه گفتن بقول شافعی رحمة الله شرط نیست و بر قول علماء ما رحمة الله شرط است فایده این خلاف جایی پدید آید که مسلمانی حیوانات را بسمل کرد و بعد از تسمیه یکو بد بقول شافعی رحمة الله شاید خوردن و بقول علماء ما رحمهم الله نشاید خوردن اما اگر تسمیه را فراموش کرد بقول علماء ما رحمهم الله شاید خوردن و بقول مالک رحمة الله نشاید خوردن علماء ما رحمهم الله سایل گفته که نعمد فراموشی سلام نماز تباه نکند و خوردن فراموشی روزه تباه نکند و تسمیه فراموشی

ذبح حیوان حرام کند و بقول مالک رحم سلام بغیر موشی نماز را تباه کند و خوردن فرا موشی وزه را تباه کند و تسمیه بر موشی حیوان را
حرام کند از حلقوم حیوان را چندین بدن فریضه است بقول ابو حنیفه رحمة الله و حلقوم و یک رگ خون بدن فریضه است و
بر قول ابو یوسف رحمة الله یک رگ بدن متعین فریضه است و بر قول محمد رحمة الله هر چهار رگ بیشتر بدن فریضه است و بر قول
مالک رحمة الله هر چهار رگ را تمام بر بدن فریضه است اگر حیوانی بیمار است دری السبل کردند شاید خوردن یا نی بقول ابو حنیفه
رحمة الله اگر روز زیستنی شاید خوردن و بقول رحمة الله اگر بیشتر از روز زیستنی شاید خوردن و بقول محمد رحمة الله از زمان که السبل
کند حیات باوی بود السبل کند شاید خوردن و مختار امنیت اگر حیوانی مازه السبل کردند طپید و لیکن خون نرفت شاید خوردن
و در عهد ابو حنیفه رحمة الله این مسئله واقع شد از وی سوال کردند گفت شاید خوردن سانا که برگ جیلان خورده تباه و خون در تن
نمرده بحر به کردند همچنان آمد حیوانی است در زندگی وی شک است و یرا السبل کردند خون رفت لیکن نطپید ظاهر روایت
نشاید خوردن که از مرده خون رود و بعضی از شایخ گفته اند اگر چشم باز کرد نشاید خوردن و اگر چشم فرا کند شاید خوردن و
و بعضی گفته اند که اگر پای کرد و شاید خوردن و اگر دزار کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر موی درشت کرد شاید
خوردن و اگر موی نرم کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر شکم برآید نشاید خوردن و اگر فرو نشست شاید خوردن و اما جواب این
مسئله آنست که اگر فرو نشیند شاید خوردن ظاهر روایت آنست که اگر خون بشر فرو رفته است شاید خوردن و اگر خون بشر فرو
نرفته نشاید خوردن حیوانی را السبل کردند و وی همچنان می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که دیرا آن طپیدن
مجازی است اما اگر حرکت کردند حیوان را می طپید پاره از وی جدا کردند نشاید خوردن قال النبی صلی الله علیه وسلم
ما ابین من الحی فهو المیت هر چه کرده شود از زنده وی مرده است و اگر حیوانی را نحر خلقوم وی را خایسیده است چنانکه حلق
باقی مانده است اگر چه حیات باوی بود السبل کند نشاید خوردن چون محل ذبح بر قرار نمانده باشد اما اگر بایان دو رگ نحر خایسیده
باشد و حیات باوی بود السبل کردند شاید خوردن اگر دو حیوان را از یکدیگر سر بسته است یکی تسمیه گفت و بیکبار کارد کشید اگر
سر دو را بر السبل کرده شوند هر دو را شاید خوردن و اگر تقدیم و تاخیر افتاد آنکه نخست السبل کرده باشد از آنرا شاید خوردن و
آنکه تاخیر السبل کرده باشد نشاید کردن و اگر دو حیوان سر بسته است جدا بر یکی تسمیه گفت و السبل کند بدل افتاد دیگر این را
بگذرد آن دیگر را السبل کرد و تسمیه گفت آنرا نشاید خوردن باز آمد و این حیوان دیگر را السبل و چنین دانست که آن تسمیه گفتن
باطل نشده است دیگر را تیر تسمیه گفت این دیگر را تیر نشاید خوردن که مجلس متبدل شده است و تسمیه نمانده است تسمیه
همین که بسم الله گوید بس بود اگر حیوانی را بر بست تا السبل تسمیه گفت از آن کار جدا بر افتاد شش آن کارد
را نهاد و کارد دیگر گرفت و آن حیوان را السبل کرد شاید خوردن که تسمیه حیوان افتاده است بے
کارد بر خلاف تیر اگر بر تر تسمیه گفت تا صید زند از آن تیر افتادش آن تیر را ماند و تیر دیگر گرفت
و تسمیه گفت بر صید زد و صید بهمان زخم هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر افتاده است نه بر صید

اگر حیوانی را از زنده ببریم زود تسمیه گفت نشاید خوردن بضرورت شود و اما اگر ضرورت نبود ما بلکه کان
ضرورت شاید خوردن اما اگر بضرورت است و تسمیه گفت دو وجه رد و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند اگر بیم پیش تیر
بود و حیات باقی بود بسمل کند آن بیم پیش شاید خوردن و اگر بیم پیشش زیاده بود و بیمه را نشاید خوردن و اگر برابر است
قیاس آنست که شاید خوردن و استحسان آنست که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که چون بضرورت زده
باشد بهیم حالها نشاید خوردن اگر گوسپندی در عمارتها وحشی شد بر تیر تسمیه گفت و زد و افتاد و هلاک شد نشاید خوردن
که گرفتن وی در عمارت متعذر نیست اما اگر در صحرا وحشی شد بر تیر تسمیه کوبند و بزنند بر ان زخم هلاک شود شاید خوردن که
گرفتن وی در صحرا بضرورت متعذر است اما اگر گاو و اشتر در عمارتها وحشی شد بر تیر تسمیه کوبند و بزنند و بدان زخم
هلاک شود و شاید خوردن که گرفتن آنها در عمارتها ضرورت متعذر است از برای آنکه اشتر بگرد و گاو بزند اگر حیوانی در صحرا
افتد یا در چوی افتاد و امکان بسمل کردن نبود بر تیر تسمیه کوبند و بزنند جراحت شود و بدان زخم هلاک شد شاید خوردن اما اگر زخم
در شاخ آید یا در سم یا در دم اگر ازان جراحت خون سیلان شود شاید خوردن این همه جائیست که تسمیه نزده باشد اگر بعمد تسمیه
گفت و زد و هلاک شد بقول شافعی رحمة الله شاید خوردن و بقول علماء رحمهم الله نشاید خوردن اما اگر بفراموشی تسمیه گفت
بقول هم نشاید خوردن بخلاف مالک رحمة الله علیه که گفت متحدث و جنب و نفساء و حائض و جنود و ترسا شاید خوردن اگر
تسمیه بود اما اگر ترسا گوید بسم الله باسم عیسی نشاید خوردن و اگر جهود گوید بسم الله باسم عزیر نشاید خوردن اگر مسلمان گوید بسم الله
باسم محمد صلی الله علیه وسلم نشاید خوردن که رسول علیه الصلوة و السلام در دو جای نهی کرده است نام مخلوق را بنام خالق
ضم کردن یکی در وقت بسمل کردن حیوان اوم در وقت که جواب عطسه گوید گفته نشاید خوردن یا فی از عبد الله بن عمر
رضی الله عنه روایت آمده است که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که نشاید خوردن گشته محرم را که صید کرده باشد
نشاید خوردن که ایشان را نهی کرده شده است از صید کردن و گشته مست نیز نشاید خوردن که عقل وی زائل شده باشد
و گشته ربا نده را نشاید خوردن گشته صابی نشاید خوردن یا فی بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه نشاید خوردن و بقول ابو یوسف و
محمد رحمهم الله نشاید گشته مرتد و ملحد و کافر حربی را و اما حتی را نشاید خوردن مسئله اگر حیوان حلاله کرد نجاست میکرد و
و گوشت وی و شیر وی می باید خوردن ولی مکروه بود و محمد حسن رحمهم الله گفته که بر پشت وی بار بردن هم کراهیت بود و در تفسیر
امام محمد رحمة الله روایت است که خوی وی پلید بود از نیمنی پشت وی بار کردن کراهیت بود اگر مسلمانی حیوان خرید
و این حیوان گرد نجاست میکرد و نجاست میخورد حق او بود و اگر بره البشره سگ یا بچه مردم گوشت و شیر
وی مکروه بود و مرغ خانگی که غالب گرد نجاست گردد و بیضه وی و گوشت وی مکروه بود اما این همه اعلف پاک
و شیر پاک شود بچند روز یکماه و گاو را است روز زرد کوسپندرا سه روز زرد مرغ را سه روز زرد یک روایت
آنست که اشتر را بیست روز و گاو را ده روز و گوسپندرا سه روز و مرغ را یکروز از علف و بیضه پاک شود

واگر سگی را با بزی گشتی داد و ندو بچه پدید آمد آن بچه را خوردن نشاید یا نی بیم آنست که بزرا مانند شاید خوردن و اگر سگ را مانند نشاید خوردن و اگر هر دو را می مانند در سر به ها کنند اگر با بزان آمیزش نشاید خوردن و اگر با سگان آمیزش نشاید خوردن و اگر با هر دو می آمیزد علف و هیزم شش و اگر غلبتش بکیا باشد بزرا باشد و اگر غلبتش سنان و دستوان باشد سگ شود و اگر هر دو رغبت باشد آب و هیزم شش اگر آب بلب جهد بزرا باشد و اگر آب بزبان خورد سگ باشد و اگر بهر دو بخورد زنده شش اگر بانگ بزکند بزرا باشد و اگر بانگ سگ کند سگ باشد و اگر بهر دو بانگ کند بگشند اگر دره پدید آید شاید خوردن که بزرا باشد و اگر دره پدید آید گوشتش را در آب نهند اگر تبک نشیند گوشت بزرا باشد و اگر بروی آب برآید گوشت سگ بود و اصلیت که آب مرد را بانگ بزرد و الله اعلم

## باب سی و یکم

در بیان صید صید کردن شروع است با آیه و اخبار و اجماع امت و مباح است آیه اینست **قوله تعالی** واذا حللتم فاصطادوا و خبر آنست که رسول علیه السلام مر عدی حاتم را علم صید تعلیم میکرد گفت چون تیر را بگیری بگو بسم الله چون سگ را بگیری بگو بسم الله اصلیت مر زفر را رحمة الله علیه که وی رسیدن را اعتماد دارد و علماء ثلثه گشادن را اعتماد دارند فایده این خلاف جای پدید آید که مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر بصید رسید سیدی روت آورد و العیاذ بالله تیر بر صید آمد و بدان زخم خفت بقول زفر رحمة الله نشاید آن صید را خوردن و بقول علماء ثلثه رحمهم الله شاید خوردن کافری تیر بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر بصید رسید اسلام آورد و تسمیه گفت تیر بر صید آمد و صید خفت بقول زفر رحمة الله نشاید خوردن و بقول علماء ثلثه شاید خوردن محرم بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر بر صید آمد حلال شد آنگاه تیر بر صید آمد و افتاد و هلاک شد بقول زفر نشاید خوردن و بقول علماء ثلثه نشاید خوردن و اگر حلال بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر بصید رسید محرم شد آنگاه تیر بر صید آمد و افتاد و هلاک شد بقول زفر رحمة الله نشاید خوردن و بقول علماء ثلثه رحمهم الله شاید خوردن اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد صید افتاد و هلاک شد شاید خوردن چون جراحت کرده بود اما اگر بر تیر تسمیه گفت تا بر صید زد از آن تیر بر افتادش و آن تیر را نهاد و تیر دیگر گرفت و باز تسمیه گفت و بر صید زد صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر آن تیر اول قرار گرفته بود مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و رها کرد تا بر صید رسید تیر بر جای دیگر آمد و از آنجا جدا شد و باز بر صید آمد بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن که چون تیر بر جای دیگر آمد آن تسمیه بجا نماند بچنانست که بی تسمیه زده است پس نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید آمد و افتاد بر شاخ یا بر شاخ یا در آب افتاد و باز آنجا افتاد و باکسی آنجای خفته بود آنجا رسید صید خفته بود نشاید خوردن که ما را شک است که بزخم وی خفته است یا بدان مسایل که گفتم و آن خفته را حکم صید دار نیست نزدیک امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله تا اگر یکی آنجا صید را بوی و آن صید را بسمل کردی بنا بایستی خوردن این نیز بهمان حکم دارد اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که آنجای بود که زخم اندک بود و شک بود که بدان زخم خفته است یا نی و اگر زخم دشت زده باشد

چنانکه یقین شده باشد که بدان زخم وی خسته است شاید خوردن واگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد و تیر از آن صید گذشت و بر صید دیگر افتاد و هر دو افتاده و هلاک شدند و هر دو را شاید خوردن برخلاف آنکه بر خرامی آمد از وی گذشت و بر صید آمد و صید افتاد و هلاک شد آن صید را نشاید خوردن اما اگر بر خود آمد و از خود گذشت و بر صید آمد و صید هلاک شد شاید خوردن از برای آنکه خود وحشی است و صید هم وحشی اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید راست کرد و اندازه آن تیر شکم کرد و بر صیدی آمد و بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد و صید از وحشی بیرون آمد و دیگری بر تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد صید هلاک شد این را اتفاق نشاید خوردن حسن از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن شود و اما اگر دو کس تیر بر صید راست کردند به تسمیه و لیکن تیر یکی پیش به صید آمد و صید از وحشی بیرون آمد و آن تیر دیگر به همین صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد این صید را حکم شود شاید خوردن یا نی بقول زفر رحمة الله نشاید خوردن از برای آنکه درین صید دو چیز جمع آمد یکی حل و یکی حرمت و هر کجا که حل با حرمت جمع شود اعتبار حرمت را بود اما بقول علماء ثلثه رحمهم الله شاید خوردن بر خلاف مسئله اول که حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن میشود و آنجا زننده تیر دوم مخاطب است صید اند که خود از وحشی بیرون آمد و ربانی شاید دان چون زخم هلاک شد نشاید خوردن که وی هلاک کرد صید را دلیل بر انکه پیش تیر اول میرا از وحشی بیرون آورد تیر دوم در معنی زکوة میشود نشاید خوردن ظاهر روایت آنست که صید از آن زننده تیر دوم شود ملک زننده تیر اول بود و مختار آنست و فتوی بر آنست که شاید خوردن اگر بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد و لیکن صید از وحشی بیرون نیامده است دیگری بر تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد و صید بزخم وی هلاک شد شاید خوردن و صید از آن زننده تیر دوم را بود اما اگر دو کس بر تیر تسمیه گفتند و بر صید راست کردند و هر دو تیر برابر بر یکی صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد شاید خوردن و این صید میان هر دو کس قسمت شود **فصل** سگ صیدی چندی باید تا معلم شود و گشته ازوی حلال شود بقول ابو حنیفه رحمة الله و کس از استاذان آن حرفت بگویند که این سگ معلم شده است گشته ازوی حلال شود شاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله صید را سه بار بگیرد و نخورد و بخصم سپارد و معلم شود گشته ازوی حلال شود و صید سیوم را شاید خوردن امام محمد بن سماع رحمة الله گفته است که آن سیوم را نشاید خوردن چهارمی را شاید خوردن مسلمانی را سگ تسمیه گوید بر صید گشاید تا مادام که سگ در طلب و جست و جوی آن صید باشد چون بگیرش و بزخم وی هلاک شود شاید خوردن اما اگر صید را گم کند و نا امید شود و روی بگرداند ناگاه باز صید را بیابد باز گردد و آن صید را بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن اما اگر سگی دیگر با تسمیه با وی یار شود و هر دو بگیرند و بگشتار ایشان هلاک شود هم شاید خوردن یا کسی مسلمان به تسمیه مدد وی باشد یا جهودی یا ترسائی به تسمیه مدد وی باشد و بگشد شاید خوردن اما اگر سگ جاهل با وی یار شود و یا مجوسی

و یا عربی مرد بدستش بتسمیه بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن برخلاف اهل ذمه که ایشان بتسمیه مرد دهند و بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و بار اگر دین سگ می شنید و باز میرود و چون بگیرد و هلاک کند شاید خوردن یا نی بنگریم اگر این سگ با یورزیده اند و این تعلیم از یورز گرفته هست شاید خوردن که علم یورز یکسان گرفتن هست اما اگر از صید نا امیدی شود و می شنید یا ماندگی افکند چون بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و بار اگر دین سگ صید گرفت دیگری بر سگ تسمیه گفت و بار اگر این سگ دیگر آمد و همین صید را گرفت و هلاک شد بزخم ایشان شاید خوردن برخلاف تیر که آنجا زنده تیر دوم مخاطب هست میداند که یکی زده هست و برانی شاید زدن و اما سگ مخاطب نیست تا داند که یکی گرفته هست و برانی شاید گرفتن اگر مسلمانی بر سگ تسمیه گفت و بار اگر دسگ صید را گرفت و نگاه داشت تا چندانی که خصم آمد و بخصم سپرد انگاه پاره از آن صید بر کند و خورد و صید را شاید خوردن اما اگر صید را گرفت و پاره از آن بر کند ولیکن نخورد و نگاه داشت تا خصم آمد چون صید را بخصم سپرد انگاه آن پاره را بخورد هم شاید خوردن اما اگر صید را گرفت پاره از صید بر کند و خورد و انگاه باقی را بخصم سپرد نشاید خوردن برخلاف بازو باشه که صید را بگیرند و هیچ نخورند و آنچه بخصم سپارند شاید خوردن که علم بازو باشه رفتن و باز آمدن هست و علم سگ گرفتن و نا خوردن دیگر آنکه سگ بچوب ریاضت پذیرد و لیکن بازو باشه بچوب ریاضت نپذیرد و اگر سگ صید ناکرده هست و آنرین صید را خورد بقول ابو حنیفه رحمة الله این صید را و آنچه بزخم وی هلاک شده هست همه را نشاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این صید را نشاید خوردن اما با قیها را که پیش ازین صید کرده شاید خوردن ابو حنیفه رحمه الله گفته هست که ما را معلوم شد که وی به تمیز نخورد گرفته هست بعلم خود و امر خداوند را بنشان شاید خوردن و اگر گشتار از مردار آمیخته هست اگر غالب گشتار بود بقول علما رحمهم الله تحری کند جایز بود و بر قول شافعی رحمة الله تحری جایز نبود اگر صیاد دام زد جانور را اگر گرفت جانوران دام را در هوا گرفتند و بردند جانوران ملک وی نشوند تا اگر کسی دیگر آن جانوران را یکبر و حرام نبود و یرا اما اگر جانوران را گرفت و بسمل میکنند و بر بریکی متسمیه علاحده گفتن شرط هست تا اگر یکی را بعد از تسمیه نگوید و بسمل کند و در میان آنها دیگر انداز و همه را نشاید خوردن و چون تحری کند و یکی را بر گیرد و بیرون اندازد که مردار هست و با قیها را شاید خوردن و بقول شافعی رحمة الله بی آنکه تحری کند همه را شاید خوردن که نزدیک او اگر تسمیه عمدا نگوید هم روا است و بقول علما رحمهم الله نشاید خوردن چون تحری کند و یکی بر گیرد و بیرون اندازد که مردار هست با قیها را شاید خوردن و اگر صیاد دام زد و جانوران را گرفت چند صید از دست وی جستند و رفتند آنها که رفتند همچنان ملک وی باشند تا اگر کسی دیگر آنها را باز گیرد و بیرون آرد ملک وی باید که وی مباح کند تا اگر کسی دیگر بگیرد و یرا حلال بود و اگر مستأنا جانوران میخ و آزاد میکنند جانوران از آزاد کننده بیرون نروند که آزادی در جانوران وحشی دیگر حیوانان که ایشان غیر ناطق اند درست نیاید و همچنین در ملک و

باشند تا اگر کسی دیگران جانوران را بگیرد و در احرام بود و بعضی از متاع را رحمهم الله گفته اگر هر دو از یک کسی اند جانوران
خورند تا بقیامت عهده و کردن آزاد کننده بود و بدانکه چون آزاد کند مباح کند تا عهده و کردن وی نبود و اگر کسی
دیگر بگیرد حرام نبود کبوتر بیابان را گر فتن کراهیت نبود و کبوتر مسجد را گر فتن کراهیت بود و کبوتر خانه دیگران را گر فتن حرام
بود و اگر کبوتر بیابان آمد و در کبوتر خانه دیگر بیفتاد و بیرون آورد و در کبوتر خانه ببندد و آن کبوتر در خانه تا ملک
وی شود اما تا ملک نشود لازم است که سر کبوتر خانه باز باشد که بیرون میرود و بیاید بملک گویند اگر از کبوتر خانه وی آن آید و کبوتر خانه دیگر بیفتد و بیرون
آرد و آن کبوتر در ملک نشود همچنان ملک آن خداوند کبوتر خانه اول بود و هر چند که وی علف نهد و بدست ملک وی نشود و بر
بدان علف دادن چیزی واجب نشود و اگر کبوتر خانه را با کبوتر ان میفروشد اگر کبوتر خانه باز بود کبوتران بیرون روند و
چنانچه وی از تسلیم کبوتران عاجز نباشد بهم در کبوتر خانه در دست آید در کبوتری از برای آنکه بهم در چیزی در دست آید که وی از تسلیم
آن عاجز نبود وی از تسلیم کبوتران عاجز است اما اگر کبوتر آزاد در کبوتر خانه کند و در بند بیضه در هم در دست آید هم در کبوتران هم
در کبوتر خانه اما اگر عدد کبوتران ذکر کرد تا نشمرد بقول ابو حنیفه رح مشتری را نشاید که تصرف کند و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله
شاید تصرف کردن و اگر چیزی میخورد که بعد و متقارب است چنانچه جوز و جوز هندی و بادام مغز یا لوز یا بادنجان و بیضه مرغ و مانند اینها و علی
این جمله ذکر کرد بقول ابو حنیفه رحمة الله نشاید که مشتری تصرف کند تا نشمرد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله شاید اما الربیع مجازفة است
باتفاق تصرف شاید کردن اگر مسلمانی از بازار کرباس خرید بر انکه این کرباس ده گز است و لیکن بگز نکرد بخانه آمد گز کرد یازده گز
آمد آن یک گز از آن مرتفه بود که بیع بر کرباس افتاده است و گز در جامه صفت است بعضی گفته اند که این وقتی دست دارد که آن
یک گز را بیرون کنی علم و ریشه وی باطل شود و در کرباس این نیاید اما ظاهر روایة آنست که در همه چیز ها در آید و اگر گرده گز بر کرباس
خرید و گز کرد یازده گز چیزی کم آمد مشتری نتواند که آنرا طلب کند اما مخیر بود خواهد بدهد همچنان رضا دهد و خواهد بیاورد و رد کند و در هر دو
باز گیرد و اگر کاله خرید کیلی یا گزی یا وزنی تا کیل نکند و وزن نکند بیع روا نبود و اما اگر بیع مجازفه کنند روا
بود باجماع آنچه حکم حیوان دارد گفته آمد **باب سی و هشتم در بول و روث حیوان** روث حیوان را حکم چیست بقول
ابو حنیفه رح پلیدی غلیظه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پلیدی خفیفه است و زفر رحمة الله گفته است که اگر حیوانی بود که گوشت
وی را خورند خفیفه است و روث غیر ماکول اللحم غلیظه است و بقول مالک رحمة الله هر حیوانی که گوشت وی را خورند روث وی نیز
است و در تجرید خواجه ابو الفضل کرمانی این قول را از فرزفر رحمة الله گرفته است و وجه قول ابو حنیفه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام
در شب دعوت پیش عبد الله مسعود را گفت ای پسر مسعود چیزی آر که بدان استنجا کنیم عبد الله مسعود یک سنگ آورد و یک کلوخ و یک روث خشک
و یاد و کلوخ و یک روث آورد و پاره روث را دور کرد و گفت انها رجس رسول صلعم فرمود که این نجس است و دون
میان غلیظ و خفیفه پس غلیظ به دو ابو یوسف و محمد رح گفته اند که همچنان است اما آدمی را بادی حامله است گفته اند که روث و زبل
اندازند پس همچنان میباید گرد و پلیدی غلیظ دارد چون زیادت از دمی شود و زمانی باز دارد و این حرج شود و در دین حرج نیست

پس حنفی خواریم ناچرچ نشود که بلوی روثه حرام است اگر غلیظ دارم چرچ شود و نزد رحمة الله گفته است که اگر گوشت آن
حیوان را خورند چنانست که ابو یوسف و محمد رحمهم الله گفته اند اگر گوشت آن حیوان را نخورند چنانست که ابو حنیفه رحمة الله
گفته است و حجت قول مالک رحمة الله آنست که او فرزند اهل مدینه اند که شتر است و دیگر آنک جوانان صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین بر یکدیگر میزدند رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را منع نمیکرد پس معلوم آمد که پاک است و علماء رحمهم
الله گفته اند که جوانان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شوخ بودند و رسول علیه الصلوة والسلام حجت
عالمیان بود چون ایشان را شوخی بر یکدیگر میزدند و بازی میکردند چون خشک بود بجامه ایشان چیزی سرایت
نمیکرد پس بدین سبب رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را منع نمیکرد و در تجرید خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله
آورده که زفر فرمود که اگر سرگین ستوران را بیع میکنند روا بود و بانی بقول شافعی رحمة الله روا نبود و
بقول علماء رحمهم الله روا بود و اگر افکنده آدمی را بیع میکنند باجماع روا نبود اما اگر پاره خاک بردی افکند و بران
خاک بیع کند باتفاق روا بود و بول حیوان را حکم چیست هر حیوانی که گوشت و بر نخورند بقول محمد رحمة الله پاک است
و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلیدی خفیفه است و حجت قول محمد رحمة الله علیه آنست که صحابه عرنه را نزدیک
رسول الله علیه الصلوة والسلام ابتدا از اسلام آوردند و عرنه قبیله از قبایل عرب است هوای مدینه ایشان را ناسازگار
آمد بیماری اماس ایشان را پیدا شد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشان را بنزدیک شتران صدقات برند
و شیر شتر با بول شتر دهند تا صحت یابند محمد رحمة الله علیه گفته است که اگر پاک نبودی رسول علیه الصلوة والسلام
نفرمودی تا ایشان را بول شتران دادندی اما ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند که ابو هریره رضی الله عنه
روایت کرد که رسول علیه الصلوة والسلام شیر شتر فرمود راوی غلط کرد و بول بوی یاد کرد و اگر ثابت شود که رسول علیه
السلام بول فرمود رسول علیه السلام بنور نبوت میدانست که چون ایشان صحت یابند باز روند آیند بر وند اگر رسول علیه
الصلوة والسلام پلیدی را در پلیدی استعمال فرمودی عجب نبودی دلیل بر آنکه چون صحت یافتند باز روند آورند و یاسبان
شتران صدقات را کشتند و مثله کردند چون خبر بر رسول علیه الصلوة والسلام رسید یکروایه آنست که سعد وقاص را رضی الله عنه بطلب
ایشان فرستاد و یکروایه آنست که امیر المومنین علی رضی الله عنه را بطلب ایشان فرستاد تا ایشان را گرفتند و آوردند رسول
علیه الصلوة والسلام فرمود تا ایشان را مثله کردند دستها و پاها و گوش و بینی ایشان را ببریدن کردند و جمله اعضای
ایشان را ببریدن کردند آنگاه ایشان را در یک درجای سوزان انداختند و سوختند تا در همان رنج بلاک شدند و
آن وقت مثله کردن مباح بود بعد ازان رسول علیه السلام نهی فرمود از مثله کردن و هیچ خطبه نکردندی رسول علیه السلام
که در آن خطبه مثله کردن را نهی نکردندی و دیگر حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام استنزهوا من البول فان عامة
عذاب القبر منه و فرق نفرمود میان بول آدمیان و بول حیوان و دیگر آنکه سعد ابن سعاد رضی الله عنه وفات یافته رسول علیه

بنماز وی بسر انگشتان پای میرفت گفتند یا رسول الله از چه معنی که قدم تمام بر زمین نمی نهید گفت چندانی فرشته بنماز جنازه سعد آمده اند من می ترسم که اگر قدم را درست بر زمین نهیم نباید که بر پر فرشته آید و در پیش آفتاب غباری بود دی از بسیاری فرشتگان که بنماز جنازه سعد آمده بودند چون سعد رضی الله عنه را بخاک دفن کردند و خاک بگور در آوردند و خاک را راست کردند یکی از یاران دیدار اثر تغیر در رخساره مبارک رسول علیه الصلوة والسلام ظاهر شده انگاه رسول علیه الصلوة والسلام گفت قولوا سبحان الله صحابه رضوان الله علیهم اجمعین سوال کردند که این چه حال است یا رسول الله رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که سعد مردی مال دار بود و استران بسیار داشت و جامه خود را از بول ایشان نگاه نمیداشت چون ویرا بخاک دفن کردیم خاک ویرا بخود گرفت و چنان فشارش کرد که استخوان پهلو راستش بچپ آمد و استخوان پهلو چپش براست رفت بس معلوم شد که پلید است اما بر قول محمد رحمة الله پاک است بضرورت و بیضرورت شاید خوردن و بقول ابو یوسف رحمة الله بضرورت شاید خوردن و بیضرورت نشاید خوردن و دلیل بر انکه رسول علیه الصلوة والسلام صحابه را رخصت فرمود تا بضرورت دادند که بخورند و بقول ابو حنیفه رحمة الله بضرورت و بیضرورت نشاید خوردن که حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام ان الله تعالی لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم رسول علیه السلام فرمود که خدای عزوجل نه آفریده است شفا در آنچه حرام کرده است بر شما آنچه گفتم حکم بول حیوان بود شیر حیوان را حکم نیست شیر اسپ بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پاک است شاید خوردن را از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است بیکروایت مکروه است نشاید خوردن و بیکروایة شاید خوردن شیر خر بقول مالک پاک است شاید خوردن و بقول علماء ما رحمهم الله پاک است اما نشاید خوردن همچنانکه شیر آدمی پاک است خوردن نشاید اما هر جنس که بر جامه رسد روای نماز با ندارد و اشکال آید که شیر آدمی شاید خوردن و طفلان را ناخوردنی چیزی دلیل ما را نیست دلیل بر انکه بسیار چیز پاک بود و لیکن نشاید خوردن خاک پاک است و لیکن خوردن حرام است خزا و انواع ریزه هوای که گوشت ایشان را خورند پاک است و لیکن نشاید خوردن و شیر خر نیز همین حکم دارد پاک است و لیکن نشاید خوردن و اگر بر جامه نجاست غلیظه کم از درمی بود نماز وی روا بود و لیکن نشاید خوردن و شیر سگ را حکم چیست در صلوة مبسوط خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که در نوادرات از محمد رحمة الله روایت است که آب دهان و بینی و آب چشم و خوی سگ پلید است چون شیر سگ اینها را بشیر اضافت از برای آن کرده تا کسی را در شیر وی قیل نیاید و اگر سرگین لاشه یا مردار در نمکستان نمک شود بر قول ابو یوسف رحمة الله همچنان پلید شود و بقول محمد رحمة الله پاک بود و اگر آب پلید را و خاک پلید را کل کنند از محمد رحمة الله روایت است که آن کل پاک است وجه قول وی آنست که اسم و صفت وی دیگر شود حکم وی نیز دیگر شود چنانکه انگور پاک

است ابی ازدی کیفه پاک است ولیکن چون مرد شود پلید شود خمر چون سرکه شود پاک شود و خمر مرغ پاک است
بلیده شود و پلید شود چون چوزه شود پاک شود چون چوزه پیر و مردار شود چون اسم و صفت وی دیگر شود حکم
وی نیز دیگر میشود این نیز همان بود اما ظاهر روایت است که این کل پلید شود که اگر این کل را پاک داریم در دنیا
هیچ کل پلید نبود و اگر از این روی کل پلید بود یعنی آب پلید است و خاک پاک یا خاک پلید است و آب پاک حکم
آن دارد حکایت ابو نصیر بن محمد بن سلام البلخی رحمة الله گفته است که اگر خاک پاک است کل پاک بود و اگر خاک
پلید است کل پلید است و خواجه امام بکر اسکاف رحمة الله گفته است که اگر آب پاک است کل پاک است و اگر آب پلید
است کل پلید است و شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله بر عکس است اما چون خشک شود پاک شود و چون تر شود
پلیدی باز آید یافی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است بیکروایت باز آید و بیکروایت باز نیاید اختیار خواجه
امام حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آنست که باز آید جزو جانوران ریزه هوای که گوشت
ایشان خورند چون کنجشک و سپیچه و سرپچه و کبوتر و فاخته و مانند اینها بقول شافعی رحمة الله پلید است بقول
علماء ما رحمهم الله پاک است و شافعی میگوید که وی از باطن ایشان می آید چنانکه از آدمی و آدمی زاده از جمله
حیوانات شریفتر است وی از آدمی شریفتر نبود و از آن آدمی پلید است از آن ایشان بطریق اولی بود و علماء ما
رحمهم الله گفتند که تو بد قیاس میکنی اما ما را معلوم شده است که پاک است بقول رسول علیه الصلوة والسلام
و بفعل صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و دلیل بر آنکه فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه را جامه
افکنده کبوتر رسید از البنک تر پرید و بیرون انداخت و همچنان جامه ناشسته نماز کرد آورد و دیگر را صحابه
عبد الله عمر رضی الله تعالی عنهما که جامه را افکنده کبوتر رسید از ابناخن بر گرفت و همچنان دست و جامه نا
شسته نماز کرد و دیگر روایت میکند ابو امامة الباهلی رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام پیچ شب
بجز از جان اسکبر و از کبوتر و از خنکبوت نکرد حکمت که چون ما بدان غار اندر آمدیم عنکبوت بیامد و بر در غار تنید
و کبوتر آشیانه نهاد آن سبب دفع بلا ما شد لاجرم ما نیز ایشان را در مسجد راه دادیم و مسجد حرام از کبوتر و
از عنکبوت خالی نبود امر است بپاک داشتن زمین بر او قوله تعالی ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین
والرکع السجود پس اگر افکنده ایشان پلیدی بودی ایشان را در مسجد راه ندادندی الا برای آنکه
افکنده ایشان بر بوریا و مسجد رسد و بر جامها و موزه‌ها رسد متوانند نگاه داشتن پس اگر پلید و ناپاک
آن جزو شود و دویدن حاجت نیست خرد و جانوران زنده هوای که گوشت ایشان نخورند چنانچه یاد کردیم
و پرنده و شاهین و مانند اینها بر روایت شرح بقول ابو حنیفه رحمة الله پلید است خفیفه و بقول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله تعالی پلید است غلیظه و بر روایت جامع بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلید است خفیفه است و بقول

محمد رحمه الله تعالی پلید است غلیظ و محلوظ خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله و کرخی و طحاوی از ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهم الله روایت میکنند که بر چند بر جامه بسد روای نماز باز ندارد و دلیل میکنند که یک بار مستعمل
بول شبرک را حکم چیست از محمد رحمه الله تعالی سوال کردند قال هیس بشی گفت آن چیزی نیست دلیل میکنند که
پاک است بر محمد رحمه الله تعالی استدلال کنند که وی جانور پر انست همچنانکه جانوران دیگر چه معنی است که افکنده
و پر او در کتاب خرد نگفته است بول گفته است جواب وی آنست که در وی چند خصلت است که در هیچ جانوری نیست
اول انکه خندد چنانکه آدمی دیگر چیزی چنانچه آدمی و دیرا حیض آید چنانچه زنان را و دیرا مدت ولادت بود چنانچه آدمی
و دیرا نفاس آید چنانچه آدمی را و دی فرزند خود را شیر دهد چنانچه آدمی و دیرا در زیر یکی بال پستان پر شیر است و
در زیر یکی بال پستان پر آب تا برگاه که دیرا آب حاجت آید هم از زیر بال خود آب خورد و هر کجا که رود فرزند خود را
با خود برد هر کجا که نشیند پیش نتواند برداشتن از بن سبب بول یاد کرد و خروفی مسئله مسلمانی نماز نا گذارده
است بر جامه خود نجاست دید زیادة از دری نمیداند که کدام وقت رسیده حکم نماز نا گذارده چه شود
بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که اگر بر پیش جامه است یکروزه نماز قضا کند و اگر در پس جامه است سه روزه
نماز قضا کند بعضی گفته اند که اگر برابره است یکروز نماز قضا کند و اگر بر استر است سه روزه نماز قضا کند اما
صحیح آنست که اعطار از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که اگر تر است و تابستان یکنماز قضا کند و اگر خشک
است و تابستان یکروزه نماز قضا کند و اگر تر است و زمستان یکروزه نماز قضا کند و اگر خشک است و
زمستان سه روزه نماز قضا کند قیاس بر مسئله چاه اگر موش در چاه یا بند مرده و اما سیده آن موشی را
کشند و کل آب را بر کشند بقول ابو حنیفه رحمه الله بر که از ان آب طهارت ساخته است جامها نماز کند
و سه روزه نماز قضا کند و اگر اما سیده نیست یکروزه نماز قضا کند اما بعضی گفته اند که ابو حنیفه رحمه الله ازین
قول رجوع کرده است و گفته است که در چاه غیب است این حکم با قیست اما اینجا عین است تا یقین نشود و اجب نماز را قضا
کند و این قول را ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته اند و بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که چه نجاست است خون است یا
یا منی اگر خون است بنگریم که دیرا با خون چه وقت معامله بوده است ازان وقت نماز نا قضا کند و اگر منی است بنگریم
بنگریم که دیرا انقضا حاجت چه وقت کار کرده بوده است ازان وقت نماز نا قضا کند و اگر منی است بنگریم که
دیرا صحبت دیده چه وقت افتاده است ازان وقت نماز نا قضا کند و اگر معلوم نیست که صحبت چه وقت افتاده
است از خواب آخرین نماز نا قضا کند که خواب محل احتلام است احتمال اندارد که خواب دیده باشد و وقت
احتلام افتاده باشد و فراموش کرده باشد و اگر در جامه موش وقت خشک شده حکم نماز نا گذارده چه
شود در نماز نا از چه وقت قضا کند ظاهر روایت است که اگر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز نا قضا

واگر بر جامه سوراخ نیست از وقت پخته نهادن نماز ما قضا کند اما در ذخیرة الفقها آورده است که موش را بگیرند و در جامی دیگر در جامه باز دارند تا مادام که موش زنده بود نماز ما گذارده روا بود که ما موش زنده نماز روا بود و چون موش بمیرد اکنون نماز ما قضا کند تا چندانی که موش خشک شود چون خشک شود در معنی دباغت شود پیش هروی چیزی نبود اما خواجه امام حسام شهید در فتاوی خویش آورده است که پوست موش بخشک شدن دباغت پذیرد ولیکن گوشت موش بخشک شدن دباغت پذیرد جواب همانست که اگر بر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز ما قضا کند و اگر بر جامه سوراخ نبود از وقت پخته نهادن قضا کند اطکنده موش در گندم آرد شد یا در حبوبها پخته شد فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که تا از نجاست طعن وی و عجزه نکرد اندنجس نشود که در وی ضرورت است اما ظاهر روایت آنست که نجس شود اما اگر در شیرینی یا در روغن افتد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این جواب فقیه ابو اللیث اینجا نیاید که در شیرینی و روغن این ضرورت نیست تا هر چه اندک اندر افتد نجس خود با نافه مشک انجا نباید روا نبود قال النبی علیه الصلوة والسلام ما ابین من الحی فهو المیت رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر چه از زنده جدا شود وی مرده است از خواجه ابو الحسن ستقفی رح سوال کردند که با نافه مشک نماز روا بود یا نی گفت اگر دباغت داده اند روا بود و اگر دباغت نداده اند نماز روا نبود گفتند که دباغت وی چیست گفت از چرم کران سوال کنید سوال کردند گفتند چون خشک شود پاک شود و چون باز تر شود پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است اختیار خواجه امام حسام شهید و خواجه امام اجل شمس رحمهم الله آنست که باز آید شیشه ایست و روی آب پلید است و سر شیشه زیاده از روی آب است اگرچه سر او را بموم استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند بان شیشه نماز روا نبود اما اگر سر شیشه کم از درمی بود و استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند بان شیشه ظاهر روایت نماز روا نبود از محمد رحمة الله روایت آمده است که روا بود اگر درمی بود یکروی وی پاک دیکروی وی پلید بان درم نماز روا بود خلاف ابراهیم نخعی رحمة الله اما هر چه اندک که بروی دیگر سرایت کند با وی نماز روا نبود باتفاق مگر انکه زیاده از درمی بود اگر بیضه مرغ از مرغ جدا شود و در آب اندک افتد پلید شود یا نی ظاهر قول ابو حنیفه رحمة الله آنست که پلید نشود فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اینجای بود که از نجاست چیزی بروی نبود خشک شود اگر از نجاست چیزی بروی بود پلید شود با تخم مرغ بلغذه نماز روا بود که نجاست در محل است اگر تخم مرغ بچه شود با وی نماز روا بود که با مرغ زنده مانده بود اگرچه بچه درون تخم مرغ بمرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که روا نبود که با مرغ مرده نماز گذارد و شیخ الاسلام رح

گفته است که روا بود که نجاست در محل است اگر مرغ در بغل آورد با وی نماز گذارد روا بود اگر آن مرغ در بغل وی بمیرد و رکنی بهمان گذارد نمازش بآن مرغ مرده روا نبود و اگر در کم رکنی از خود جدا کرده روا بود اگر مقدار رکنی بهمان تاخیر کرد ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمة الله نمازش تباه شود که وی تاخیر را بچون گذارده دارد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تواند که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند در صدر و رصلوة آورده است که با مرغی که حلق وی از خون مبتل آلوده بود و یا با شهیدی که جامه وی از خون شهادت آلوده بود و یا با بچه که در قنداق میان پاکی و پلیدی انیها اگر با نها نماز گذارده بود نداند ابو یوسف رحمة الله روایة آمده است که نماز روا نبود باز گذارد و بقول محمد رحمة الله روا بود تا اگر کبوتر در آب پلید غلطیده و بر نماز گذارنده نشست یا بچه که جامه اش نجس بود بر نماز گذارنده شیند اگر از اول نماز تا آخر نماز بر نماز گذارنده بود بقول محمد رح نماز روا بود که نجاست در محل خود است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام را نیره بود از امامت ابو العاص رضی الله عنه که چون رسول علیه الصلوة والسلام در حجره نماز شروع کردی چون بسجده رفتی بیامدی و بر پشت رسول علیه الصلوة والسلام نشستی و چون در قعده نشستی بیامدی و بر کنار رسول علیه الصلوة والسلام نشستی و برابعه انگردی رسول علیه الصلوة والسلام از خود و اتفاق است که جامه بچه ریزه از نجاست خالی نبود پس اگر روا نبودی رسول علیه السلام و یرا از خود جدا کردی و این جای بود که بچه کلان بود که خود رود و خود آید اما اگر بچه خورد بود چنانکه و یرا اگر بر نماز گذارنده نهند وی بخود نتواند باز رفتن تا با و بر نگیرد بهش در معنی مرغ مرده شود اگر رکنی با وی نماز گذارد نمازش تباه شود و اگر کم رکنی از خود جدا کند نماز روا بود و اگر مقدار رکنی تاخیر کند ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمة الله نمازش تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد تواند که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و بعضی این مسئله بر عکس این گفته اند اگر دندان آدمی در کندم آرد شد آن آرد را نشاید خوردن و نشاید فروختن که جزوی از اجزای مردار خورده شود شیخ الاسلام برهان رحمة الله گفته است که در شریعت تحری جائز است تحری کند و دلش بر هر کجا که قرار گیرد و از انجا پاره را بر گیرد و باقیها را شاید خوردن و فروختن و همچنانکه شمس الائمه حلوای رحمة الله گفت است که بخر خرمن کوفتند و خروران خرمن بول انداخت آن گندم بهمارا نشاید خوردن اما تحری کند و پاره از وی بر گیرد و باقیها را شاید خوردن اگر غذاة بر قلعه قادر شدند و ران قلعه یکی مومن است و یا یکی ذمی هست جزیه گذار شریعت دستوری ندهد بکشتن ایشان که نباید که آن مومن یا آن ذمی در آن میان کشته شود اما اگر در آن میان یکی بیمار بود گذشته شد یا یکی در میان دست و پای اسپان هلاک شد یا یکی خود را

ازان قلعه در فرو انداخت و کرخیت شریعت حکم کند بر آن که آن امانتی وی بود و یا قلیها حکم کند به
کشتن **مسئله** اگر کشته های بامرد ارامیخته است و غالب کشتها رهست بر قول علماء رحمة الله
تحری جایز است **مسئله** مردیرا چهار زن است یکی را سه طلاق داده معین فراموش کرد که کدام را
طلاق است با هر چهار زن دل خوش نشاید کردن شیخ الاسلام علی السغدی رحمه الله گفته است که هر چهار
را یکی طلاق دست بازدارد و باز ماند تا عدت ایشان بگذرد و یکان یکان را در عقد آرد چون سه زن اخر
عقد آرد چهاری را حکم شود بسه طلاق **مسئله** اگر در صحرا قبله پوشیده است تحری کند در وی بهر کدام طرف
که آرد و فارغ گذارد رو بود اگر بر جامه نجاست رسیده است زیاده ازدری ولیکن نمیداند که کدام جائی است
تحری کند و یکی جائی را زیادت ازدری بشوید از عهده بیرون آید چون در یکصورتها تحری جایز است این
جائی تحری نیز جایز است تحری کند و پاره ازان را در بکیرد و با قیها را شاید خورد و اگر آب پلید بر غوره شاید
دنان اندر بستند حکم آن تا نهاچه شود اگر بر مثقال تری باقی بود نان پلید شود و اگر تری بر مثقال باقی نبود
پلید نشود اگر شیر مینی بسته یا در روغن فرو ده نجاست افتاد همان رهست که نجاست افتاده باشد بر کیرند
و با قیها را شاید خوردن و حد بستکی و فسرو کی انمقدار است که ازان شیر مینی یا ازان روغن پاره بر کیرد لحظه
باید تا آن مغاکی هموار شود اما اگر روغن مایع بود و پلید شود حکم آن چیست در صدور صلوة ابا یوسف رحمة
الله روایت است که بشستن پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و روغن را اگر مایع باشد چکونه شویند
باید که ان روغن را بعد انچی کنند و آب پاک اندر ریزند و جنبانند و مانند تا ابها تک شیند و روغن بر سر
آب اید و نایزه بود بعد انچه را انکاه نایزد بعد انچه را بکشایند تا آبها بیرون رود چون بروغن رسد نایزه
را استوار کند سه بار بچنین کند بقول ابو یوسف پاک بشود **مسئله** اگر موش شیر مینی یا بروغن یا شیر
در آید و زنده بیرون رود انها مکروه بود باید که صدقه دهد که مستحق بود که مستحق را مکروه شاید خوردن و اگر
وی مستحق بود دیر انیز باید خوردن خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که اگر شیر کرم بود پلید شود که دیر اخاصیتی
است که چون بشیر کرم اندر آید بول اندازد پس پلید شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است
که پاکی اینها به یقین است و بول انداختن بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر در حبوات یا سر
نجاست افتد همان نجاست ابر کیرد و با قیها را شاید خوردن و اگر حبوات بی سر است بر فور همان جا را
بر کیرند با قیها را شاید خوردن و اکر لحظه توقف شد نشاید خوردن که حبوات را خاصیتی است که اب
از زیر بری آرد همچنانکه از زیر بزیر آرد از زیر نجاست را بزیر بر د پس پلید شود نشاید خوردن و
بعضی گفته اند که این در حق حبوات کاوی آید که آب از زیر زبر آرد اما اگر حبوات کوسپندی بود این چنین باید

اما نجاستی که بحق ست افتاده باشد بر گیرند با قیها را نشاید خوردن والله اعلم باب سی و نهم در بیان آنچه
می دمویزد می منصف دنبیذ تمر مست کننده پلید ست غلیظه تا اگر زیادت از دری بر جامه رسد رای نماز
باز دارد و اگر آب انگور پاک را در جامی پاک کنند تا مادام که در جوش بود بقول ابو حنیفه رحمة الله و یکروایته
از ابو یوسف رحمة الله پاک بود و بقول محمد رحمة الله و یکروایته از ابو یوسف و زفر و شافعی رحمهم الله
پلید بود و اگر جوش ایستاده بود و لیکن کف نه نشانده بود و بقول ابو حنیفه رحمة الله پاک بود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهم الله پلید بود و چون کف نشانده اجماع پلید بود و هر سرکای که مزه تلخ دارد بقول
ابو حنیفه رحمة الله حکم می دارد در پلیدی بر نبیذی که از خبوب سازند بر قول ابو حنیفه رحمة الله و یکروایته از ابو
یوسف رحمة الله پاک بود بشرط آنکه سرکاش را پاک دارند و بقول محمد و یکروایته از ابو یوسف رحمهم الله پلید ست
و هر چیز را که ملهو و طرب خورند حرام بود خم می کهنه بود سرکه شود آنچه منی ست پلید بود و پاک فقیه ابو اللیث
رحمة الله گفته ست که اگر سرخم بسته ست آنچه منی بود پاک شود از برای آنکه بخار پلید پلید ست و بخار پاک
پاک بود و این مسئله در زاید محمد ست رحمة الله اما اگر سرخم گشاده بود آنچه منی بود پلید بود چون سرکه بر گیرند
روایته کتاب بسط آنست که از سرخم بر نگیرند که از پایان خم را نیازه نهند و سرکه از آنجا گیرند که اگر از سرخم گیرند
سرکه به پلیدی خم سرایت کند سرکه پلید شود اما بعضی مشایخ گفته اند که دافع می سرکه ست تا اگر مسلمانی را
جامه بود قیمتی و بران جامه خمر رسید اگر بشوید هلاک میشود باید که پاره سرکه بر آنجا کند چون ان ترش شود پاک
شود و اگر در خانه دیگ بقلیه می پزند کز بانون پنداشت سرکه خمر فرو ریخت دیگ و حبوب و حبوب پلید شود
بعد ازان معلوم شد که خمر ست پاره سرکه فرو ریزند جوشند و چون ترش شود پاک شود و این نیز همان حکم
دارد چون سرکه نجس سرایت کند خم نیز به تبع سرکه پاک شود و اگری سرکه شود بقول علماء ما رحمهم الله سرکه پاک
شود و اگری سرکه شود بقول علماء ما رحمهم الله پاک شود از شافعی رحمة الله دو روایته ست بیکروایته پاک شود
و بیکروایته نی اگری را سرکه کردند بقول علماء ما رحمهم الله پاک شود و بر قول شافعی رحمة الله پلید بود مستعمل
جام جامع پاک را نزدیک پلید باید بردن پلید را نزدیک پاک نشاید بردن که مستعمل نجاست شود همچنانکه
موش را نزدیک گربه نشاید بردن گربه را نزدیک موش شاید بردن مردار را نزدیک سگ نشاید
بردن اما سگ را نزدیک مردار شاید بردن اگر مومن باید ترساست و ترا بکلیسا نشاید بردن اما ترا
کلیسا شاید آوردن و اگر موش در می افتاد و مرد و موش را کشیدند آن می سرکه شد و پاک شدن وی
دو روایته ست بیکروایته پاک نشود و درست تر آنست که پاک شود که می پلیدی قویتر از پلیدی موش ست دلیل
بر آنکه اگر موش بچاه اندر افتد و بمیرد موش را بر کشند بست دلو اب بر کشند پاک شود و اگر از می قطره در چاه

کل آب را باید کشیدن تا پاک شود پس پلیدی های قوی تر از پلیدی موش آمد چون پلیدی می پاک میشود پلیدی موش بطریق اولی پاک شود اما اگر شیره موش افتاده و مردان موش را برکشیدند آن شیره می شود و آن می سرکه شد همچنان بود از برای انکه اصل وی پلید شده هست آن سرکه را نشاید خوردن اما بیع وی روا بود بشرط انکه عیب وی را ظاهر کند اگر موش در می افتد بمیرد و بیاماسد آن موش را برکشند آن می سرکه شود همچنین پلید بود اما بیع وی روا بود بشرط انکه عیب وی را ظاهر کنند و اگر آب پلید در می ریزند آن می سرکه شود اگر پلیدی آب از جنس می بود پاک شود و اگر از جنس نبود پاک نشود و ظاهر بروایت پاک شود آب گفته سرکه می شود خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته هست که پاک نشود ظاهر بروایت پاک شود **مسئله** می بسیار را در سرکه ریزند در حال ترش شود نشاید خوردن اما قطره می در خم سرکه چکد امام ابو الحسن رستغفنی رح گفته هست که تا شش ماه نشود آن سرکه نشاید خوردن که مدت رسیدن سرکه شش ماه هست و ما را شک هست که آن قطره می سرکه شده هست یا نی اما این تفاصیل خواجه ابو الحسن رستغفنی کرده هست در جامع از ابو یوسف رحمة الله روایت هست که چون بوی و مزه می نیاید در حال نشاید خوردن و اگر در سرکه غوزم انگور انداختند آن غوزم انگور می شد آن سرکه پاک بود که آن می در محلی هست اما اگر دست اندر آورد و آن غوزم را فشارد دست پلید شود و اگر از سرکه بوی یا مزه می آید سرکه نیز پلید شود و بعد ازان دست بخمر سرکه دیگر اندر آورد و بر آورد از خمر سرکه سیوم بر قول ابو حنیفه رحمة الله و بیکر وایت از ابو یوسف رحمة الله دست پاک بر آید و بر قول محمد رحمة الله بیکر وایت از ابو یوسف رح پلید بر آید بدان روایت که بقول ابو یوسف رح پاک بر آید آب مقید را در حق نجاست عامل دارد و بدان روایت که پاک بر نیاید در آب اندک بریختن را شرط دارد و اگر از آن سرکه بوی می آید سرکه پلید شود و اگر دست پلید در یک آب جام اندر آورد و بر آورد و بیکی از انجام دیگر اندر آورد و بر آورد دو سیوم اندر آورد و بر آورد از آب جامه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد رح دست پاک بر آید و بر قول ابو یوسف رح پاک نیاید **مسئله** اگر ماهی را در می قدید کردند ترش شد اگر غالب بوده باشد نشاید خوردن که معلوم شد که این می سرکه شده هست و اگر غالب ماهی هست نشاید خوردن که احتمال آن دارد که آن ماهی ترش شده باشد چون می در وی مغلوب هست هرگاه که انگور در وی نهند که خورده سبک و شکال را بر تو ده انگ رنینداز ند که پلید بود و اگر تو ده انگور نهاده باشند سبک آمد و پاره ازان خورد و یا شکال آید و پاره ازان خورده باید که آن باقی پس خورده انشناسد از بر دارد انگاه باقی انگور ها بکوبند اگر بر تو ده انگور غدر پلید انداخته باران آمد و غدر تر شد و از غدر تری با انگور رسید و انگور تر شد آن انگور پلید بود تا نشویند نشاید کوفتن اگر جماعتی در چرخشت انگور میکوبند انسان را خمر داد ند و قطره ازان خمر در چرخشت چکید پلید شود کل آن شیره

اگر جامه‌ی در چیز خشت انگور میکوبند اگر کسی بجامه‌ی بیرون آید باید که پای را بر زمین پاک بنهد تا شیرها را لید
نکند در وقتی که بول اندازد هوش دارد تا قطره‌ها بیش بر پا نگذد و اگر پاش پیالاید بشوید و انگاه بچرخ اندر
آید و اگر کسی را بر پای جراحت بود انگور میکوبد بقوف، ی اندک اندک از ان جراحت وی چیزی سرایت کند
شیره پلید نشود اما اگر ریش دارد همین که قدم بنهد ان ریش وی کف خون روان شود و در ریش یعنی استد چون
دران شیره از ان جراحت چیزی سرایت کند شیرها پلید شود و چون شیره پلید شود و بسیار بود ه تدارک انست
که حوض کنند ده در ده و کج افسرده کنند و شیرها پاک اندر ریزند چندانی که اختلاف مشایخ برخیزد و انگاه
آن شیرها پلید را در آن آب رها کند وی ریزند چون بدان حوض اندر اید و بان شیرها پاک بیامیزد هم پاک
شود و اگر شیرها اندک بود باید که بر لبود ان چرخشت بنشینند و اندکی از ان شیره پلید بیرزند چنانکه
غالب از ان شیره پاک بود و پاک شود سگ را بسمل کنند بر پوست تر وی نماز روا بود و گوشت دیر اندر بغل
آرد و بان نماز گذارد روا بود اگر ان گوشت در آب اندک افتد پلید کند یانی ظاهر روایت انست که پلید
نشود و نصیر بن یحیی رحمة الله گفته است که پلید شود که از نجاست اندک خالی نبود چون نجاست اندک در
آب بسیار افتد آب اندک پلید شود چون سگ را بسمل کنند تسمیه گفتن شرط است یانی جواب امام زاهد
فخر رحمة الله گفته است که شرط نیست تسمیه چیز را کوینده که بسبب حلالی وی شود و سگ به تسمیه گفتن حلال
نگردد و امام شیخ الاسلام برهان رحمة الله گفته است که تسمیه گفتن شرط است که هر حیوانی که گوشت وی را خورند
تسمیه گفتن حلالی وی است و هر حیوانی که گوشت وی را نخورند تسمیه گفتن سبب دباغت وی است اگر مسلمانی
سگ بچه را در بغل آورده نماز گذارد بعضی مشایخ گفته اند که اگر چشم ناگفته بود و در دهان وی کم
از درمی بود روا بود و اگر چشم گفته بود و در دهان وی زیادت از درمی بود روا نبود اما در صدور
صلوة خواجه امام اجل سرخسی آورده است از محمد که روایت است که هر چه پس خورده وی پاک است و گاه
نماز روا بودی کراهیت در چه پس خورده وی نکرده بود باری نماز روا بود با کراهیت در چه پس خورده وی
پلید است باری نماز روا نبود سگ همان بود و سگ بچه همان عوان همان و عوان بچه همان مسلمان سگ
در گردن رسن بسته است در سن در دست گرفته نماز نکذارد و نماز روا بود یانی اگر ان رسن که بر گردن سگ
است ی جنبد نماز روا نبود و اگر نمی جنبد روا بود اگر دستار بود که یک سر یک و یک سر پلید و ان سر پلید
بر سر بسته است و ان سر پلید را بر زمین انداخته نماز گذارد روا بود یانی اگر ان سر پلید جنبد نماز روا نبود
و اگر جنبد روا بود **مسئله** اگر گاو زنست که دیر اگر با سی بود یکسر پاک و یکسر پلید ان سر پاک را بگیرد و در
بگیرده است و نماز میگذارد و سر پلید را بر زمین انداخته نماز روا بود یانی اگر ان سر پلید جنبد

روا نبود و اگر نجسند روا بود و اگر سگ جامه مسلمانی را بدندان گرفت جامه پلید شود و بنا بعضی مشایخ گفته اند که اگر نجشه گرفته باشد پلید نشود و که وقتی که نجشم گیرد در دهان وی آب نماند و اگر بسیاری گرفته باشد پلید شود که هرگاه بسیاری گیرد دهان وی از تری خالی نبود اما این مسئله ظاهر است اگر جامه تر شده باشد پلید شود و اگر تر نشده باشد پلید نشود مسئله موی سگ که بر کنده باجماع پلید بود که از رطوبتی خالی نبود تا اگر با نماز گذارنده زیادت از درم سنگ بود روای نماز ندارد و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس بود اما موی سگ ذبح کرده پاک شده است تا اگر از وی مصلی سازد و بروی نماز گذارد روا بود بشرط آنکه بر موی نجاست نبود و اگر سگ تر خود را افشاند از آن تری بر جامه مسلمانی رسد حکم آنجا مه چه شود بظاهر روایت جامه نجس نشود و بعضی مشایخ گفته اند که نمیکرم که آن سگ از جه تر شده است اگر از باران زاله تر شده است پاک بود که آب بر روی موی گذشته باشد و اگر از باران ریزه تر شده باشد آب به تحت موی وی رسیده باشد پلید بود و اگر در آب روان رفته باشد پاک بود و بنا به اگر بر رویه آب رفته باشد پاک بود که آب موی ویرا فرو خوابانیده باشد بر روی موی وی گذشته باشد و اگر فرو رویه آب رفته باشد آب بر پوست وی رسیده باشد پلید شود این قول حسن زیاد است که وی سگ را بعینه پلید دارد و خواجه امام زاهد فخر رحمة الله و فقیه ابو اللیث و فقیه ابو جعفر رحمهم الله فتوی بر قول حسن زیاد رحمة الله دادند که سگ پلید بعینه است اما ظاهر روایة آنست که سگ پلید بغیره است دلیل بر آنکه اگر سگ باب اندک اندر رفت و بر بساطی دویده بر دهان وی در آب اندر نیامده باشد آن بساط پلید نشود و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و محمد رحمة الله بیع سگ بچه را روا داشته اند بروی اشکال گفته اند که وی منتفع بنیست چرا بیع او را روا میداری گفت اعتبار زمانه ثانی را است که چون وی کلان شود معلم شود و شکار وی حلال شود بدین معنی بیع وی را روا بود پس معلوم آمد که پلید بغیره است و خوک پلید بعینه و دلیل بر آنکه اگر سگ را بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود و با گوشت وی نماز روا بود و اگر خوک را بسمل کنند بر پوست وی نماز روا نبود با گوشت وی در بغل آری نماز روا نبود پس معلوم آمد که سگ پلید بغیره است و خوک پلید بعینه است هر نجیری که گوشت ویرا نخورند ویرا بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود چنبه ویرا چندین روز بخوری مانند بان نماز روا بود اما اگر خود ویرا بر پوست وی بچنان تر نماز روا نبود و اگر از نشان پیه وی او را بخوری مانند زیادت از دری بود روای نماز بار دارد تا مادام که پوست وی تر بود بیع وی روا نبود تا آنگاه که خشک نشود خرس را بهمین قیاس میدان مسئله استخوان مردار خشک

پاک ست بشرط انکہ بروی کوشت مردار در طوبتی نبود دلیل بر انکہ چون کافران علیہم اللعنت بر پیشانی مبارک
رسول علیہ السلام مجروح کردند فرمودند تا استخوان مردار خشک آوردند و کوفتند و بیختند و پیشانی مبارک
رسول علیہ السلام کردند و چپر بر بست و مسح میکشید و نماز میکذارد پس معلوم آمد کہ پاک ست **مسئلہ**
استخوان پیل بر قول محمد رحمۃ اللہ چون استخوان خوک ست چون بدرم سنک رسد روای نماز باز دارد و
بر قول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہم اللہ پاک ست در صلوۃ خواجہ امام اجل سرخسی رحمۃ اللہ آورده ست کہ
رسول علیہ الصلوۃ والسلام دو دستوانہ عاج خریده از برای فاطمہ رضی اللہ عنہا پس اگر پلید بودی
رسول علیہ السلام نخریدی استخوان سگ بر قول حسن زیاد رحمۃ اللہ چون استخوان خوک ست و استخوان
خوک چون بدرم سنک رسد روای نماز باز دارد موئی خوک را حکم چیست بروایتہ شرح قول محمد پاک ست
و بر قول ابو یوسف رحمۃ اللہ پلید ست و بروایتہ جامع بر قول ابو یوسف رحمۃ اللہ پاک ست و بر قول
محمد پلید ست در صلوۃ امام اجل سرخسی رحمۃ اللہ از بردوروایتہ کہ پاک ست راز ابو حنیفہ رحمۃ اللہ دو
روایتہ ست بیکروایتہ پاک و بیکروایتہ پلید و در پیش نیز دو روایتہ ست بیکروایتہ رد ابود و بیکروایتہ
روا نبود و اما استعمالش باتفاق بیکروایتہ شاید از راہ ضرورت نہ از راہ حلال **باب چہلم در بیان**
**دباغت** پوست آدمی دباغت نہ پذیرد از راہ کرامت پوست خوک دباغت نہ پذیرد از راہ نجاست
در صلوۃ خواجہ امام سرخسی رحمۃ اللہ از ابو یوسف رحمۃ اللہ روایتہ ست کہ پوست خوک بدباغت پاک شود
اما ظاہر روایتہ ست کہ پوست خوک پاک نشود پوست مار دباغت نپذیرد از راہ تنکی پوست پیل بدباغت
پاک نشود بر قول محمد اما بر قول ابو حنیفہ و ابو یوسف بدباغت پاک شود پوست سگ بر قول حسن زیاد رحمۃ
اللہ بدباغت پاک نشود اما ظاہر روایت بر قول ابو حنیفہ و ابو یوسف ست کہ ہر دو بدباغت پاک شوند
ہر حیوانی کہ کوشت و پیر اخورند وی مردار شود بقول مالک رحمۃ اللہ پوست وی بدباغت پاک نشود وجہ قول
وی آنست کہ رسول علیہ الصلوۃ والسلام میفرماید لا تنفع من المیتۃ شیء یعنی منفعت مکیرید از مردہ بچیزی
و ہر حیوانی کہ کوشت و پیر انخورند اگرچہ و پیر السبل کنند بر قول شافعی رحمۃ اللہ پوست وی بدباغت پاک
نشود بر قول علماء ما رحمہم اللہ ہر خای کہ از مردار بود بدباغت پاک شود و دباغت بر دو نوع ست کسبی
ست و خشکی ست کسبی خود معلوم ست و خشکی آن بود کہ خام مردار خشک شود پاک بود چنانکہ ی سرکہ شود
پاک شود بروی نماز روا بود و بشرط انکہ بروی کوشت مردار بسیار نبود کہ کوشت مردار بخشک شدن
پاک نشود و اگر آن خام تر شود و پلیدی باز آید یا نی بقول ابو حنیفہ رحمۃ اللہ دو روایتہ ست اما اختیار
خواجہ امام حسام شہید و خواجہ امام اجل سرخسی رحمہما اللہ آنست کہ باز آید اما بیش نبود بنا بر

حدیث رسول علیه الصلوة والسلام که فرمود خام مردار خشک شود پاک شود و هر حیوانی که گوشت ویرا
خورند وی مردار شود بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بخشک شدن پاک نشود تا انگاه که ویرا خورس
ندهند و بقول علماء ما رحمهم الله خام مردار خشک شود پاک شود همچنانکه می سرکه شود پاک شود پس معلوم
شد که خشک شود پاک شود بعیش روا بود **مسئله** مسلمانی را حیوانی مردار شد دیگری پوست
آن حیوانی را میکند تا بگیرد مالک را حق منع بود که بوی ندهد اما اگر ترسمچنان میفروشد روا نبود باید که
چیزی محل بیع بود بدان پوست بندد و بدان چیز بیع کند و انگاه ان پوست آن حیوان را تبع انچیز نوی دهد
روا بود و اگر بر دو را بیک بیع و بیک ثمن فروشد اجماع بیع باطل شود و بهما حرام و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله اما اگر بر یکی را بها تعین کند ولیکن بیک بیع فروشد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود
و بهما حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله انچه محل بیع بود بیع حلال بود باقی حرام بود اگر دو بنده خرید
یکی از دبیرون آمد یا دو مسلوح خرید یکی مردار پدید آمد یا دو خم سرکه خرید یکی خم می پدید آمد اگر بر دو را بیک
بیع و بیک ثمن خریده باشد اتفاق بیع باطل بود بهما حرام و اگر بر یکی را بها تعین کرد ولیکن بیک بیع
کرد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود و بهما حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رح انچه محل بیع بود حلال
بود و انچه محل بیع نبود حرام اما اگر بر یکی را بها تعین کرد وجد ابیع کرد انچه محل بیع بود باتفاق حلال بود
و انچه محل بیع نبود باتفاق حرام بود اگر مسلمانی از قصاب گوشت خرید یکی ویرا میگوید که گوشتی که تو
خریده مردار است اگر گوینده صاحب غرض است یا مفسد است قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض نبود
و متدین بود قول وی مصدق بود آن گوشت را نشاید خوردن و بیع روا نبود و نتواند بقصاب باز
کردن که قصاب مرداری ویرا منکر است باید که بسگ و بند **مسئله** اگر جماعتی طعام میخورند یکی را
گویند بیا طعام خوری دیگر ویرا لفت مرو از ان طعام مخور که دران طعام ایشان مردار است یا در شربت
ایشان می است اگر صاحب غرض است یا مفسد است قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض
نیست و متدین است قول وی مصدق بود نشاید از ان طعام خوردن اما اگر یکی میگوید که درین
طعام مردار است و دران شربت می است و یکی میگوید که نیست با دل خود تحری کند دلش بر چه قرار
گیرد ان کند اگر یکی بنده و یکی ازاد یک طرف است و یکی بنده و یکی ازاد از یک طرف است همچنین تحری
کند اما اگر دو بنده از یک طرف است و دو ازاد از یک طرف آن کند که ازادان گویند که گواهی بندگان
مقبول نیست اما اگر مسلمانی یکی از دیگری اب خرید یا بخشیدش یا برای مباح کرد یا میراث ویرا رسید
بیع در طعام و کنیزک این نیز آید یکی عدل خبر داد که این ملک انکس نبوده است که بتو داده است تو را

شاید که تصرف کند بر خلاف مسئلهٔ اول که انچه در نفس حرام گواهی میدهد در ین مسئله سبب حرامی دلیل برانکه اگر همچنان بود که وی میگوید و ان خصمش بر وی حلال کند حلال شود و انجا هیچ سببی بر وی حلال نشود چون در نفس حرامی گواهی دهد در دیانت گواهی یک کسی مقبول بود اما انجا دو باید تا گواهی ایشان مقبول بود **باب چهل یکم در بیان نجاست** بنا بر فتوی صاحب شریعت هست زنی نزدیک صاحب شریعت اندر امد و گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من باز ایام من گذشته هست و پیش پاکی نمی یابم رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود **قال النبی** علیه الصلوة والسلام لتلک المراة وهی مستحاضة احتشی واتجمی واستقری وتوضی وصلی وان قطر الدم علی الحصیر قطر ارسول علیه الصلوة والسلام فرمود ان زن مستحاضه را که ایام ماه نشین و بر سر ایام غسل کرده پرده ببندد و بر بندد و لگام بر نه و ابدست کن و نماز کذار اگرچه قطرا دم بر بوریای چکد باز ان زن سوال کرد یا رسول الله ان قطرها که بر جامه میرسد عفو هست یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نی ان زن گفت یا رسول الله می شویم عین وی میرود لون وی نمی ماند فرمود بشو و بشکنج و بمال و مبالغت کن چون عین وی ببرود و لون وی ماند ان لون اثر هست و اثر عفو هست و محمد حسن رحمة الله بر فتوی صاحب شریعت مسلمانا بنا کرده هست یکی انست که حنا را باب پلید تر کند و در دست بند تا مادام که حنا بر دست بود پلید بود و چون حنا را از دست بیرون کنند ان رنگ که بر دست ماند چون دست را بشوید پاک شود ان رنگ که در دست هست اثر هست و اثر عفو هست و دیکر انکه باب پلید جامه را رنگ کند ان جامه را نماز نی کند تا مادام که رنگ اب بیرون آید پلید بود چون پیش رنگ اب بیرون نیاید جامه پاک شود و ان اثری که بر جامه ماند عفو هست **مسئله** اکر مسلمانی را در بیابان روث حیوان بر جامه رسید از شست عین وی رفت و لیکن لون وی نرفت ان لون اثر هست و اثر عفو هست دیکر مسلمانی پلید در زمین پلید نمناک نشست جامه اش ازان نم کرفت با بر وی در زمین خشک شد ان جامه پاک شود که ان نم اثر هست و اثر عفو هست دیکر مسلمانی را بر جامه رو عن پلید رسید کم از دری از شست سرایت کرد و زیاده از دری شد ان پاک بود که اثر هست و اثر عفو هست دیکر مسلمانی استنجا کرد از دستش بوی می آید دست پاک بود که ان اثر هست و اثر عفو هست **مسئله** اثر چه باشد بحیثیکه مسلمانی را جامه در کرمابه بروی کرد شد ان اثر افتاب هست عین افتاب نی و جامه بر مسلمانی سرد شده در زمستان ان اثر یخ و برف هست عین یخ و برف نی اینها نیز اثر هست و اثر عفو هست بر قول شافعی رحمة الله لون نجاست هست بحیثیکه عین نجاست تا اکر مسلمانی را بر جامه نجاست رسید شست عین وی برفت و لیکن لون ماند بقول شافعی رحمة الله تا ان لون بر دبان جامه و بر دی نماز و انبود و بقول علماء ما رحمهم الله چون

عین وی رفت آن لون اثر ست و اثر عفو ست اگرچه ان لون به تیزی میرود نجاست بر دو نوع ست مرئی و نامرئی و در شستن نجاست نامرئی شافعی را دو روایة ست بیکروایة چندانی بشوید که دانش قرار گیرد و روایة دیگر انست که یک اب بشوید بسنده بود و پاک شود دلیل بر انکه نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی ست از برای آن معنی که شما با نجاست کم از درمی نماز رو امید ارید و برین اعضا که شستن ایشان اللہ طہارة فریضه ست اگر بن موی خشک ماند طہارة درست نبود نماز روا نبود پس معلوم آمد که نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی ست این را یک اب بشوید بسنده بود از یک اب بشوید نیز از عهده بیرون آید و علماء ما رحمهم اللہ گفته اند که تو بقیاس میگوئی و ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنیم که در طہارت هر عضو را یکبار شستن فریضه ست عن ابو هریرة رضی اللہ عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه توضا مرة فقال هذا وضوء لا یقبل اللہ تعالی الصلوة الا به ثم توضا مرتین وقال هذا وضوء من یضاعف له الاجر مرتین ثم توضا ثلث مرات فقال هذا وضوئی ووضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد تعدی وظلم ابو هریرة رضی اللہ عنه روایة میکند از رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم رسول علیه الصلوة والسلام طہارت ساخت و هر عضو را یکبار شست و فرمود که این طہارتی ست که خدای تعالی هیچ نماز بی این طہارة نپذیرد و چون دو بار شست فرمود هر که دو بار بشوید هر عضو را دو چندان ثواب دهند ش که بار اول را چون سه بار شست فرمود که این طہارة من و طہارة انبیا که پیش از من بوده اند پس هر که زیادة کند بر ین یا کم کند پس بر اینه وی تعدی و ظلم کرده باشد و دیگر انکه تو که شافعی میگوئی که اگر سگ بتفوز در اب جامه اندر آرد و آن جامه را هفت آب باید شست و بار ششم در خاک مالیدن پاک شود و بتفوز سگ نامرئی ست و نامرئی را هفت آب شستن فریضه میفرمائی پس شافعی گفت که من بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنم که رسول علیه السلام فرموده ست که سگ بتفوز اب جامه یکی از شما آرد هفت بار شوینده و بار ششم در خاک مالیده و علماء ما رحمهم اللہ گفته اند که ان در ابتداء اسلام بوده است که اعراب با سگان موانست میداشتند و سگان را در خانه راه میدادند آن سگان بتفوز اب جامهای ایشان می آوردند و اب جامهای ایشان را پلید میکردند رسول علیه السلام این حدیث فرمود از برای زجر ایشان تا سگان را از خانها بیرون کردند روایة میکنند عقبة بن عامر الجهنی رضی اللہ عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده ست که سگ بتفوز اب جامه شما اردو سه بار شویند پاک شود که اگر کره بتفوز اردیکبار شویند پاک شود این حدیث که تو روایة میکنی مقدم ست و این حدیث که ما روایة میکنیم موخر ست موخر مقدم را منسوخ کند و بر قول علماء ما رحمهم اللہ نجاست نامرئی را سه آب شستن فریضه ست انچه حکم نجاست نامرئی بود گفته آمد نجاست مرئی را حکم چیست چندانی باید شست که عین وی برود

اگرچه لون وی ماند ان لون اثر نجاست و اثر نجاست عفو است و بر قول شافعی لون نجاست همچون عین وی است تا لون نجاست نرود پاک نشود و اگر در کم سه آب عین وی رفت باید که بسه آب برساند که این کم از نجاست نامرئی نبود فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که بعد ازان که عین وی برود باید که سه آب دیگر شوید که این در معنی نجاست نامرئی بود و اگر ازان آب بر جامه سلمان رسد چند باید که تا روای نماز باز دارد و بنگرم اگر نجاست غلیظه است زیاده از دری و اگر خفیفه است کثیر فاحش باید تا روای نماز باز دارد و اگر ان جامه دوم را نمازی میکند چند آب بشوید تا پاک شود اگر آب اول رسیده است سه آب شوید و اگر آب دوم رسیده است دو آب شوید تا پاک شود و اگر آب سیوم رسیده است یک آب بشوید پاک شود این روایت در شرح است روایت جامع صغیر است که بتائید بسنده بود اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله است که برابی که رسیده بود سه آب شوید تا بتیقن از عهده بیرون آید **مسئلة** تا فتن شرط است یا نی بر قول ابو یوسف رحمة الله شرط نیست و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله شرط است اختیار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله آنست که اگر حوض کلان بود یا جوی روان بود هر باری که دران همای آن جامه را مالد قایم مقام تا فتن بود تا بار آخر جامه را بر آورد و بتا باز عهده بیرون آید و این روایت شرح است اگر جامه را تا فتند و در وی آب ماند برانداختن خشک شد پاک شود و اگر قوی تر آمد انجا مه را باز تا فت ابی که ازان جامه بیرون آید ظاهر روایت است که آن آب پلید بود و در روایت جامع الکبیر آنست که پاک بود و فتوی بر آنست و این هم جائی بود که جامه را از نجاست شویند اما اگر جامه را از ریم شویند ان آب پاک بود و پاک کننده باشد باتفاق و اگر جامه را در خور تنک نمازی میکند قیاس آنست که پاک بر نیاید و این قول شافعی است استحسان آنست که پاک برآید و این قول علماء ما است رحمهم الله وجه قیاس آنست که نجاست اندک را در آب اندک اندر آری آب اندک نجس شود و ازان آب نجس جامه هیچگونه پاک برآید وجه استحسان آنست که پاک برآید هم بقول رسول علیه الصلوة و هم بفعل رسول علیه السلام و هم بحکم ظاهر قول رسول علیه السلام که گفت آنست چون آب جامه تا پلید شود سه آب شویند پاک شود و فعل رسول علیه السلام آنست که رسول علیه السلام را قی آمد و دندان شست و گفت این است طهارت از قی چه فرق بود میان انکه نجاست اندک را در آب اندک اری یا آب اندک را در نجاست اندک آری و حکم ظاهر است که نجاست عینی را میشوئی تا عین وی کم میشود حکمی نیز کم میشود چون جامه را در آب اندک خواهی نمازی کردن باید که جامه را بتاباند و فرو فشاند و در طشت به بندد و آب اندر ریز د چندانی که مستغرق شود خواجه امام سرخسی رحمة الله گفته است که تا فتن مستغرق کار زار باید که این اولیتر است و کار زار تا فتن

آن بود که جامها بیکدیگر درپیچد و بیرون آرد از خشت و بیکبار بتابد و فقه دری است که اگر یکان یکان نزابرآرد و بیرون
نیاوری خشت تابد تا بدان حدی که از ان جامه فرود رود و ان آب مستعمل شود از ان اب مستعمل جامه پاک برخاید
اما ظاهر بر روایتیست که گفت که بچنان یکان یکان نزاز خشت بیرون آرد و بتابد چون جامها تمام نافته شود باقی آبی
که در ان خشت مانده باشد بیرون بریزد خشت را باز نمازی کردن حاجت نیست باز جامها را فرو فشاند
و در خشت به بندد و باز اب اندر ریزد چندانی بریزد که اب مستعرق شود یکان یکان نزا باز بتابد چون سه بار
بچنین کرد بار سیوم انجا مها پاک براید و خشت را و دست را نمازی کردن حاجت نیاید و اگر این واقعه در
جامها افتد چنانچه جامه پلید را در یکی اب جامه اندر آرد و برآورد و بتابد و باب جامه دوم اندر آورد و برآورد
و بتابد و باز در اب جامه سیوم اندر آورد و برآورد و بتابد از ان جامه سیوم دست و جامه پاک برآید ولیکن
آب پلید بود اب جامه اول را بیرون ریزد و سه آب شوید اب جامه دوم را بیرون ریزد و دو آب شوید آب
جامه سیوم را ریزد یک اب شوید بسنده بود ولیکن قیاس انست که بشستن حاجت نیاید دلیل بر این مسئله چاه
اگر موش در چاه افتد و مردان موش را از ان چاه برکشند و بیست دلو آب برکشیدن لازم شود چون نوزده دلو
برکشند چاه بچنان پلید بود دلو و رسن و دست هم پلید بود و چون بیستم دلو برکشیدند چاه و رسن و دلو همه پاک
شود و اینجا نیز همان حکم بود و در تا فتن جامه اعتبار قوت جامه رست یا قوت تابنده را اگر جامه قوی است
اعتبار قوت تابنده را بود و اگر جامه ضعیف است اعتبار قوت جامه را است اگر جامه تر پلید را در جامه خشک
پاک در پیچد جامه خشک از ان جامه نم کشیده پلید شود یانی فقیه جعفر رحمة الله گفته است که اگر جامه پاک
را فشار تی یعنی بتابی چیزی چکد پلید شود و اگر چیزی نچکد پلید نشود گمان اثر است و اثر عفو است و اگر بر موزه
خشک نجاست سطبر رسید و خشک شد از ان در خاک مالیدند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
پاک شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پاک نشود و اگر بر موزه تر نجاست سطبر رسید و خشک شد
از ان در خاک مالیدند چندانی که روی موزه سپیدی پذیرفت از ابو یوسف رحمة الله روایتیست آمده است
که پاک شود ظاهر روایتیست که پاک نشود و اگر بر موزه خشک اب پلید رسد خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رحمة
الله گفته است که پاره خاک بار یکتر بر انجا ریزد تا کل شود در معنی نجاست سطبر شود خشک شود و در زمین مالد
پاک شود بر قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله اگر کلی استنجی میکند از ان اب بر موزه وی رسید
پلید نشود اما اگر بر موزه بمزند و میکند و بعضی از مشایخ گفته اند که همچنانکه موضع استنجی پاک شود و تبع
وی موزه نیز پاک شود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که اب اول استنجی پلید است و اب
آخرش مستعمل پلید و پاک نکند شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که چرا مستعمل پلید

پاک نکند اینهم جائی بود که اب بر موزه چیرند و میکذرد اما اگر آب در زیر پای موزه قرار گیرد اب اول نجس
پلید است پس چون آب اول قرار گرفت برای که بر انجا رسد هم پلید شود و تبع آن اب پلید چون موزه پلید
شود تا نشوید پاک نشود و چون شوید چگونه شوید اگر این موزه نخست آب ناپاک بباطن نبرده است سه بار
اب بریزد و دست بمالد پاک شود اما اگر اب پلید بباطن برده است سه بار شستن باز خشک کردن باید تا
شود و حد خشک شدن ان بود که بر بار یکه بشوید اثر اجسام چند انکه پیش چیزی نچکد سه بار بچنین کند پاک
شود و اصلی است محمد رحمة الله را که بر چه تصور تافتن ندارد بشستن پاک نشود اما در صدور صلوة از
محمد رحمة الله روایتی امده است که در پای افزار ضرورت است گویم که پاک شود **بشستن مسئله** در
سبوی اب پلید کردند و باز تهی کردند سه بار باید که باب پاک بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله
پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** در خم نو خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که لون و بوی
و مزه باقی بود اجماع ان خم پلید بود چون لون و بوی و مزه نماند سه بار بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف
رحمهم الله پاک شود و بقول محمد پاک نشود و اگر در سبوی اب خورده خم کردند و باز تهی کردند تا مادام که
لون و بوی و مزه باقی بود بالتفاق پلید بود چون لون و بوی و مزه نماند سه آب بشویند بالتفاق پاک شود
و اگر خشت پخته آب نارسیده را نجاست رسید انروی را شستند آنروی که شسته اند نماز میکذارند
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود که بادی باجماع نماز روا نبود
که وی در معنی نجاست بطبر شود باطن وی از نجاست خالی نبود اگر بول یا لخین پلید شود سه آب بشوید به
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود اما خواجه امام حرس رحمة الله
و امام برهان الدین رحمة الله در محیط اورده است که بر بار یکه بشویند سنکی کران بران بول یا نهند تا در معنی
تا فتن شود سه بار بچنین کند پاک شود بالتفاق اگر بول یا لخین پلید شود سه بار بشویند بالتفاق پاک شود
از برای آن معنی که دیر اصلا بتی است که نجاست را به باطن نبرد و مسلمانی جامه کرد انجا که شسته شاند
ازان خون پلید شود باید که سه بار خرقه نماز بر اتر کند و در انجا مالد و باز نماز ی کند سه بار بچنین کند پاک
شود باجماع که در دی ضرورت است مسلمانی را از دهان خون آمد یا قی آمد دهان را سه بار بکند و اب دهان
بیرون اندازد پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهم الله و بقول محمد پاک نشود و اگر بچه شیر انداخت
و پستان مادر را در دهان کرفت پستان پلید شود سه بار بکیدان بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله
پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** پستان ماده کاو از روشی پلید شد که سه سال بار
نکیند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول کاو

پلید شد سه بار کوسالہ بکند اجماع پاک شود و بقول محمد رحمۃ اللہ بول گاو پاک ہست و بقول ابو حنیفہ
و ابو یوسف رحمہم اللہ چون سه بار بکند پاک شود **مسئلہ** حبوب در آب پلید تر شد بر قول ابو حنیفہ
و ابو یوسف رحمہم اللہ چون سه بار بشوید پاک شود و بقول محمد رحمۃ اللہ پاک نشود و اگر از بول حیوان
پلید شد که گوشت وی را خورند سه اب شویند باجماع پاک شوند و اگر حبوب در اب پلید اما سید اکنون
بر چند که شویند پاک نشود یعنی بشستن پاک نشود اما از سید امام ناصر الدین رحمۃ اللہ یکروایتہ امده است
در ملتقط که سه بار خشک کند و در آب پاک بهند تا همچنان اب پلید بباطن برده ہست سه بار اب پاک بر
باطن برده پاک شود و اگر حبوب در بول حیوان اما سید که گوشت وی نخورند بر قول محمد رحمۃ اللہ پلید نشود
بی انکه بشویند پاک بود بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہم اللہ پلید شود بشستن پاک نشود **مسئلہ**
اگر کندم را نشاسته مهادند ان آب که در وی ریخته نجس بود و بباطن برد ندارک وی آنست که آن آب
را بیرون ریزند اب پاک در ریزند و بجنبانند نشاسته را بکوبند و بمالند تا نه بنشیند انگاه آن ابها
پلید را بیرون ریزند و باز اب پاک اندر ریزند و بجنبانند و مانند تا نه بنشیند باز آن ابها پلید را بیرون ریزند
و باز اب پاک در ریزند و جنبانند و مانند تا نه بنشیند انگاه ابها را بیرون ریزند سه بار چنین کنند پاک شود
که در وی ضرورت ہست **مسئلہ** اگر سنوری دانه خورد و باز انداخت آن دانه بشستن پاک نشود اما اگر
پاک بر آید **مسئلہ** روغن فسرده پلید شد ان روغن را اب گرم سه بار شوید بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہم
اللہ پاک شود و بر قول محمد رحمۃ اللہ پاک نشود و روغن مایع را پیش ازین گفته شد که چگونه شویند تا پاک شود
اگر روغن مرد ار در چرم مالیدند و ان چرم اندر اب باطن بر د اجماع ہست که بشستن پاک نشود اما اگر روغن
پلید را در چرم مالیدند و چرم بباطن برد باید که ان چرم را در اب پاک نهند چندانی که همچنین که روغن
پلید بباطن برده ہست روغن پاک بباطن برد چون سه بار همچنان کنند و هر باری که از اب بر کشند بتابند تا همه
پاک شود **مسئلہ** اگر روغن جام یا آهن جام پلید شود اگر خشک شود خاک اندر مالند پاک شود و اگر تر باشد
خرقه خشک نماز ی سه بار اندر مالند پاک شود و اگر تیغ و یا کارد در آب پلید دادند با وی نماز روا نبود
باجماع که در معنی نجاست مطهر شود چون بدرم سنگ رسد روا ی نماز باز دارد و استعمال شاید کردن
یا فی خواجه امام زاهد فخر رحمۃ اللہ گفته ہست که استعمال نشاید کردن شیخ الاسلام برهان رحمۃ اللہ گفته
ہست که شاید از برای انکه وی را اصلا بقی ہست که در جائی مالی ان پلیدی که بروی باشد بیرون رود یا
شود آن نجاست در باطن وی ہست بر روی بر نیارد و اگر با وی چیزی پلیدی برسد ان پلیدی را بباطن
نبرد خواجه امام زاهد فخر رحمۃ اللہ گفته ہست که از ابو یوسف رحمۃ اللہ روایتہ ہست که همچنانکه اب پلید داد

وی به باطن برده بهت سه بار بالش لغز از بند تش و آب پاک و بهند تش پاک شود و اگر دسته کارد پلید شود تا نشوید پاک نشود **مسئله** اگر سر گوسفند را رواس و دانش در آورد و خوبها بسوخت پاک شود پاکی چهار چیز بهت آب و دانش و خاک و کارد پاک شود اما چیز نیست اوستادان این حرفت گفته اند که سه بار حاجت نیست یکبار بتابند آن آب پلید را از باطن بیرون آرد بسنده بود و الله اعلم **باب چهل و دوم در بیان پس خورده** پس خورد ها بر پنج نوع بهت یکی پاک بهت باتفاق و یکی پلید بهت باتفاق مکروه بهت و مشکوک بهت و در یکی علمارا اختلاف بهت انچه پاک بهت پس خورده آدمی بهت از ان پاک و محدث و جنب و حایض و نفساء دلیل بر انکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که من در حیض بودی و از ان آب جامه اب خوردی رسول علیه الصلوة و السلام از ان اب جامه هم از انجا که من خورده بودی آب خوردی از برای تواضع مارا **قال** النبی علیه الصلوة و السلام من شرب من سور اخیه المسلم غفر الله تعالی له پس خورده کافر پاک بهت که مراد از ان اینه که خداوند عزوجل فرموده است در قران مجید انما المشرکون نجس نجاست اعتقادیه است نه نجاست ظاهر پس خورده ستور انی که گوشت ایشان را خورند پاک بهت بشرطانکه در دهن ایشان مشغار نبود پس خورده جانوران ریزه هوایی که گوشت ایشان را خورند پاک بهت بشرطانکه بتفوز ایشان پاک بود پس خورده خوک پلید بهت باتفاق پس خورده حشرات ساکنان زمین چنانکه مار و کژدم و کربه و موش و مانند اینها مکروه ست پس خورده مرغ خانگی که گرد نجاست گردد مکروه بهت بشرطانکه بر تفوز ایشان نجاست نبود پس خورده بچه که فرق نداند میان پاکی و پلیدی دست در آب اندک آردان مکروه بهت **مسئله** پس خورده کربه بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مکروه بهت و ابو یوسف رحمة الله پاک بهت وجه قول وی انست **قال** النبی علیه الصلوة و السلام الهرة لیس بنجس رسول علیه السلام فرموده بهت که کربه بنجس نیست که وی طواف کننده خانهای ماست و خانها را شمارد دیگر روایته میکند قتاده رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة و السلام طهارة میساخت کربه بیامد و کربه را باب رغبتی بود در رسول علیه السلام اب جامه را گرد و تا کربه ازان اب جامه اب خورد و رسول علیه السلام ازان آب طهارت ساخت و دیگر انکه مادر پیش مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها کاسه حریصه بود کربه بیامد و تفو دران کاسه آورد و پاره ازان حریصه خورد مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها باقی مارا خورد پس معلوم آمد که پاک بهت اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده بهت الهرة سبع رسول علیه السلام گفت که کربه درنده بهت قیاس ان بودی که پس خورده وی پلید بودی همچنانکه پس خورده سبک اما مارا بحدیث عقبة بن عامر الجنی رضی الله عنه معلوم آمده بهت که مکروه بهت که وی روایته میکند که رسول علیه

الصلوة والسلام فرموده است که سگ به تفوز آب جامه شما آن دسه بار بشوئید و اگر گربه در آرد یک آب بشوئید
اگر پس خورده وی پلید بودی سه آب فرمودی شستن و اگر پاک بودی یک بشستن فرمودی پس
معلوم آمد که مکروه است این همه جائی بود که بتفوز وی پاک بود و نجاست نخورده باشد اما اگر نجاست خورده
باشد و دهان نالیسیده و بتفوز در آب جامه آورد اجماع پلید بود اما اگر نجاستی خورده باشد و دهان
لیسیده بر قول ابو حنیفه رحمة الله مکروه بوده از ابو یوسف رحمة الله دو روایت است به یکروایت پاک بود
و بیکروایت پلید و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پلید بود پس خورده جانوران درنده سوای که گوشت ایشان
نخورند چنانکه باز و باشه و چرغ و شاهین و مانند اینها باجماع مکروه است امام کرخی گفته است که کراهیت از
راه گوشت ایشان است طحاوی گفته است که کراهیت از راه فعل ایشانست **مسئله** پس خورده آب
بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله پاک است از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است یکروایت پاک است و بیکروایت
مکروه پس خورده اشتر پاک است بشرط انکه در دهان وی نشخوار نبود و اگر دهان نشخوار بود پلید بود حکم سرگین
وی دارد مکروه چیست ابو حنیفه گفته است که هر کجا دو حدیث است یکی در روای و دوم در نارو ای مکروه
بود و محمد رحمة الله گفته است که هر کجا دو جزو ای آمد و یکجز نارو ای آن یکجز نارو ای ترجیح دارد بران ده
جزو ای این مکروه بود شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله گفته است هر کجا غالب پاکی بود آن مکروه بود
**مسئله** یافت آب مطلق باب مکروه طهارة روا بود اما باب مطلق طریق اولی بود پس خورده سگ بقول
مالک رحمة الله پاک است و بقول علماء ما رحمهم الله پلید است وجه قول مالک رحمة الله آنست که حرامی سگ
بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نی و وروی ضرورت است همچنانکه در گربه علماء ما رحمهم الله گفته اند ان
ضرورت که در گربه است در سگ نیست از برای انکه گربه زیر خوان برآید و از سورانج کلیدان اندر آید
اما سگ نتواند آنجا آمدن و دیگر انکه عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود چون سگ بتفوز در انجامه آرد انجامه را سه بار بشویند تا پاک شود در رسول علیه السلام فرموده است
که سگ بتفوز در آب جامه شما آر دسه آب شوئید آن آب جامه را بار ششم در خاک مالید باز با آخر فرمود که
چون سگ بتفوز در آب جامه شما آر دسه آب شوئید پاک شود و چون گربه بتفوز در آب جامه شما آر دیک
آب شوئید پس معلوم آمد که پس خورده سگ پلید است که سه آب فرمود شستن و از ان گربه مکروه که
یک آب فرمود پس فرق آمد میان سگ و گربه پس خورده نجیرات بیابان که گوشت ایشان نخورند بر قول
شافعی رحمة الله پاک است و بقول علماء ما رحمهم الله پلید وجه قول شافعی رحمة الله آنست که اعرابی
بنزدیک رسول علیه السلام در آمد و گفت یا رسول الله ما در بیابانهای باشیم و ما را ابدانها باشد

نجاست می آیند و از ان آب میخورند ما چه کنیم رسول علیه السلام فرمود انچه ایشان خورند ایشان را و انچه ماند شما را پس معلوم آمد که پاک ست علماء ما رحمهم الله گفته اند که اعرابی از ابدان حکایت کرده ست و بادیه ابدان باشد که جمله قافله را آب دهد و هنوز زیاده آید از ده در ده زیادت باشد و اگر سگ بتغوز در انجا اندر آرد پلید نشود اما اگر سگ بتغوز در آب اندک آرد پلید شود و چه فرق باشد میان سگ اهلی و وحشی آب دهان خر و استر بروایتی حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله پلیدی غلیظه ست زیادت از دی بر جامه رسد روای نماز باز دارد و بعضی گفته اند که این در حق ماده در باب ایشان آید که دهان وی از سرخی خالی نبود و ابو یوسف رحمة الله از ابو حنیفه روایت میکند که پلیدی خفیفه ست کثیر فاحش باید تا روای نماز باز دارد اما اختیار ابو یوسف رحمة الله انست که هر چند بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و بقول محمد و مالک و شافعی رحمهم الله پاک ست پس خورده خر و استر بر قول مالک و شافعی رحمهم الله پاک و پاک کننده ست و بر قول علماء ما رحمهم الله پاک ست و لیکن شک در پاک کنندگی ست وجه قول شافعی آنست که روایت میکند عبد الله عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده ست که پس خورده خر و استر پاک و پاک کننده ست وجه قول مالک رحمة الله انست که روایت میکند الجیر بن خالب یا خالب ابن الجیر رضی الله عنه که پدر من در گذشت و از وی خران ماندند از رسول علیه الصلوة و السلام سوال کردم که پدر من وفات یافت و خران گذاشت چکنم قال النبی صلی الله علیه وسلم و اله کل من سمین مالک یعنی بخور از فربه ترین مال خود و مالک و شافعی رحمهم الله گفته اند که خر در ابتدا حلال بوده و اکنون علف پاک میخورد پس خورده وی پاک و پاک کننده بود علماء ما رحمة الله گفته که رسول علیه الصلوة و السلام عین وی را نفرموده ست خوردن بهاء وی را فرموده ست همچنانکه گویند که فلان را زر خورد و یا خانه خورد و یا ملک خورد عین انچیز را نخورده باشد فروخته باشد و بهاء وی را خورده باشد این نیز همان حکم دارد و اگر ثابت شود که رسول علیه السلام عین وی را فرموده ست بدین حدیث که عبد الله عمر رضی الله عنه روایت میکند آن منسوخ شده ست عبد الله عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه السلام در غزو خیبر حکم فرمود یکی از انها این بود که گفت گوشت خر اهلی و استر بر شما حرام شد دلیل بر انکه چون خیبر بگرفتند صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دیگها بر نهاده بودند و گوشت خر اهلی و استر میجوشانیدند رسول علیه السلام فرمود گوشتهای بسکان دهید و آن دیگها بشوئید چنانکه از پس خورده سگ شویند و علماء ما رحمهم الله گفته اند که تعارض و حدیث افتاد دلیل بر انکه ابن عباس رضی الله عنهما میگوید که پلید ست پس بخمان مشکوک ماند و لیکن شک در پاک کنندگی وی ست ابو طاهر دباس گفته ست که مرا معلوم نیاید

که مشکوک چیست باید دانستن که آب مشکوک در حق طهارت قوی تر از آب مقید است و آب مقید در
شستن نجاست قوی تر از آب مشکوک است فائده این خلاف جائی پدید آید که مسلمانی در سفر بود
و باوی آب مشکوک دوی محدث و بر جامه وی نجاست زیادة از درمی است باید که باب مشکوک
طهارت سازد و باقی تیمم باوی یار کند و جامه را بدان آب مشکوک شوید و نماز گذارد و بعد ازان چون
باب مطلق رسد نماز گذارده باجماع روا بود و جامه را باز شوید یانی بقول مالک و شافعی رحمهم الله
باز نشوید و بقول علماء ما رحمهم الله باز شوید اگر مسلمانی را آب مطلق است چندانی که طهارت را بس کند
پاره آب مقید باوی آمیخت و طهارت ساخت روا بود و اگر آب چندانی نبود که طهارت را بس آید باوی آب
مقید پاره یار کرد و طهارت ساخت روا نبود که در مسئله اول آب مطلق چندانی است که طهارت را بس آید
از آب مقید در معنی زواید شود و زواید را اعتبار نیست اما از مسئله دوم آب مطلق چندانی نیست که طهارت را
بس آید آب مقید باوی یار کند همچنان شود که کوئی یک عضو را باب مقید شست و اب مقید در حق طهارت
عامل نیست اگر در سفر است و باوی آب مقید است دوی محدث و بر جامه اش نجاست زیاده از درم
بدان آب مقید طهارت نسازد و تیمم کند اما جامه را بدان آب شوید و نماز بگذارد چون باب مطلق رسد
نماز گذارده روا بود جامه را باز شوید یانی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله باز نشوید و بقول محمد و
زفر و شافعی رحمهم الله باز شوید بنا بران اصلست که اب مقید است بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
عاملست در حق نجاست و در حق طهارت عامل نیست و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمة الله عامل نیست هم
در طهارت و هم در نجاست اوزاعی رحمة الله گفته است که آب مقید در همه چیز عامل است تا که را بیند
و ازوی آب پدید آمد در جوامع از ابو یوسف رحمة الله روایت است که حکم جوی روان دارد ازان آب
طهارت روا بود و آب مقید بر دو نوع است یکی به فعل بنده مقید شود و یکی به نفس خویش مقید است
انچه بنفس خویش مقید است آب میوه است چنانکه آب خربوزه و آب میوه دیگر اینها به نفس خود مقید اند
و انچه به فعل بنده مقید میشود شوربا و کلاب و جلاب و آب باقلا و آب کامه و زنکاب و رزکاب و آب
باقلی و مانند اینها بفعل بنده مقید میشود و بقول ابو یوسف رحمة الله تا رنگ بر آب غالب نیاید
حکم آب مقید ندارد و بقول محمد رحمة الله بر چه اندک آب متغیر میشود حکم آب مقید دارد و آب از خاک
خشک متغیر نشود و بقول امام شافعی حکم آب مقید دارد و بر قول علماء ما رحمهم الله حکم آب مقید ندارد
مسئله اگر با شیر یا شیر نبی یا روغن و عسل نجاست شوید در پاک شدن وی دو روایت است صحیح آنست
که پاک نشود و نبید خرما بقول ابو حنیفه رحمة الله همچو آب مطلق است جائی که نایابنده آب مطلق بود و بر

قول ابو یوسف حکم آب مقید دارد و محمد رحمة الله گفته است که مرا معلوم نیست که مطلق است یا مقید باوی طهارة
سازد و تیمم باوی بار کند از عهده بیرون آید وجه قول ابو حنیفه رح است که شب دعوة پریان عبد الله بن
مسعود در خدمت رسول علیه الصلوة والسلام بود رسول علیه الصلوة والسلام را بقضاء حاجت آدمیان
حاجت آمد چون فارغ شد رسول علیه السلام عبد الله مسعود را گفت ای پسر مسعود چیزی داری که بدان طهارة
سازم گفت نی مگر نبیذ تمر قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم تمرة طیبة وماء طهور رسول علیه السلام فرمود
خرما پاک و پاک کننده است رسول علیه السلام ازان نبیذ طهارت ساخت پس معلوم آمد که بمجرد آب مطلق
است جای که نمایابنده آب بود اما ابو یوسف رحمة الله گفته است که شب دعوة پریان پیش ازنازل شدن آیة
تیمم بود و بنازل شدن آیة تیمم این فعل منسوخ شد محمد رحمة الله گفته است که شب دعوة پریان دوبار بوده
است یکی پیش ازنازل شدن آیة تیمم بود و یکبار بعد ازنازل شدن آیة مرا معلوم نیست که فعل رسول علیه
السلام پیش ازنازل شدن آیة تیمم بود یا بعد ازنازل شدن آیة تیمم باید که ازوی طهارة سازد و تیمم
باوی بار کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر نبیذ تمر را جوشانیدند و سطبر شد بر قول ابو حنیفه رحمة الله
همچنان حکم باقیست و بقول ابو یوسف رحمة الله خوردن شاید طهارت را نشاید و بر قول محمد رحمة الله
هیچ چیز را نشاید در جمع الجوامع ابو العباس معانی از ابو حنیفه رحمة الله سه روایة است در نبیذ تمر و این اختلاف
روایات از سوال سایل افتاده است یکی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کرد که نبیذ تمر داریم و لیکن غالب اب است
گفت بدان طهارة سازد و نماز گذارد و دیگر سوال کرد که نبیذ تمر دارم و لیکن باب شیرین برابر است گفت باوی
طهارة سازد و تیمم باوی بار کن و نماز گذار دیگر سوال کرد که نبیذی دارم که و لیکن غالب در وی شیرین است
گفت ازانجا بدار و تیمم کن و نماز گذار نوح بن مریم الجامعی از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که ازان قول
بجوع کرده است و گفت که حکم آب مقید دارد و این قول را ابو یوسف رحمة الله گرفته است و این همه جای
بود که مستکره نشده باشد اما اگر مستکره شده باجماع حرام بود والله اعلم **باب چهل و سوم**
**در بیان آب مستعمل** آب مستعمل بر سه نوع است یکی پاک و پاک کننده است بالاتفاق و یک پلید است
بالاتفاق و در یکی علماء را اختلاف است آنچه پاک و پاک کننده بالاتفاق آنست که میوه را از گرد شویند یا جامه را از زیر سوده
و یا خمیر را از طعام شویند یا ناوبیل و یا کلند را از کل شویند این اب مستعمل کوینده و لیکن پاک و پاک کننده است
بالاتفاق و آنچه پلید است بالاتفاق آبی که باوی استنجا کرده شود و یا نجاست شسته شود آن اب پلید بود بالاتفاق
و آنچه علماء را در وی اختلاف است آبی که چهار اندام شویند تا مادام که بر اعضاء را وی است پاک و پاک کننده است
در حق همان عضو چون از ان عضوی او جدا شود از احکم حیث روایة **جامع الصغیر** آنست که تا جائی

قرار نگیرد مستعمل نشود واین اختیار مفتیان تورى ست اما ظاهر روایة انست که چون از اعضاء آدمی جدا شود مستعمل
شود واز احکم چیست حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهم الله روایة میکند که پلیدی غلیظ ست زیادة از دری بر
جامه رسد روای نماز باز دارد عافی قاضی از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که پلیدی حنیفه ست کثیر فاحش باید
تا روای نماز باز دارد واین قول را ابو یوسف کرفته ست وزفر از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که پاک ست ولیکن
پاک کننده نی واین قول را محمد رحمة الله کرفته ست و شافعی را درین باب دو روایة ست بیکروایة پاک ست و پاک
کننده و بیکروایة با محمد رحمة الله ست پاک ست و پاک کننده نی اصحاب ایالی از ابو یوسف رحمة الله روایة کردند
که ابو یوسف رحمة الله از ان قول رجوع کرد و کفت که ان اب بر چند بر جامه رسد روای نماز باز ندارد واین هم جائی
بود که طهارة از حدث سازد اما اکر از نور علی نور میکند محان اختلاف علماء ثلثه بر قرار ست اما بر قول زفر و شافعی
رحمهم الله آن آب پاک و پاک کننده بود از برای انکه اب مستعمل شود باسقاط فرض شود و به نیت قرب شود واکر
اسقاط فرض نیست قربت ست دلیل براینکه هر بار یکه میشوید یابنده ثواب میشود قال النبی علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیمة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده ست که طهارة بر طهارة نور
بر نور ست در روز قیامت مسئله چیز پراکه زاد وی در اب ست در آب اندک هلاک شود چنانچه مار و ماهی
و چغز و پشه پایه و مانند اینها آن آب نجس شود از ابو یوسف رحمة الله روایة آمده ست که نکریم اکر مار ست
یا چیز باید که ویرا جراحت کنند اکر سرخی ظاهر شود معلوم شود که خاکی ست آب اندک را نجس کند و اکر سرخی
ظاهر نشود پلید نشود که مار و چیز ابی بود که خاکی نبود اما ظاهر روایة آنست که این تفاصیل که کرده ست
ابو یوسف کرده ست و حاجت نیست بر چه زاد وی در آب ست در اب اندک هلاک شود آن اب را نجس نکند
اکر ماهی در آب اندک هلاک شود شاید خوردن یانی بنکریم اکر سرش در اب ست و دم در خشکی شاید خوردن اکر
عکس اینست شاید خوردن اکر ماهی در اب اندک مرد شاید خوردن یانی بر قول شافعی رحمة الله اب پاک بود
و ماهی حلال و بر قول طحاوی اب نجس و ماهی مردار ظاهر روایة انست که آب پاک بود و ماهی مردار و آن آب
خوردن را و طهارة کردن را شاید اما اکر ماهی در انجا بوسیده باشد متغیر شده آن آب طهارت را نشاید لیکن
خوردن را نشاید که جزوی از اجزاء مردار خورده شود اکر ماهی در اب یافت یکی نیم در اب و یک نیم در خشکی
مرده اکر بافتی مرده ست باتفاق شاید خوردن و اکر نیافتی مرده ست بر قول علماء ثلثه رحمهم الله طهارت را
شاید و خوردن را نی اکر از ماهی زنده چیزی جدا کردند شاید خوردن اکر ماهی بافتی مرده ست نیم در اب ست
و نیم در خشکی شاید خوردن یانی اکر سرش در آب ست و تنش در خشکی بر قول علماء ثلثه رحمهم الله شاید و بر قول
شافعی رحمة الله نی و اکر سرش در خشکی بود باتفاق شاید خوردن و در ولایت کیهای ست که می اندازند

که از ماهی موت ماهی کوچک اگر در ماهی سلم می بندد بعد از درست نیاید بوزن و درست آید بشرط آنکه صفتش بیان کند در ماهی خشک سلم بندد همین حکم دارد بعد از درست نبود بوزن روا بود چون صفت ظاهر کنند اگر ماهی را در آب بسبب هلاک کردند بر قول ابو یوسف رحمة الله نشاید خوردن و بر قول محمد رحمة الله شاید خوردن اگر ماهی را از آب برانداختند و می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی طپیدن مجاز است و در اثر هیچ حاجت نیست اگر ماهی در حوض میفتاد و شد یا در آب روان فرو شد درست نیاید کسب کردن در چیزی درست آید که وی به تسلیم آن عاجز نبود که وی از تسلیم وی عاجز است اما اگر در حوضچه در آورد درست یا در رحم ابی در آورده چنانکه از تسلیم وی عاجز نیست اکنون بفروشد روا بود و شرط آنکه چون ملک وی شده باشد اگر صیاد شست انداخت و ماهی گرفت و بچندان در آب است بدیگری و ماهی دیگر آمد وی این ماهی را فرو خورد و آن ماهی نیز اندر ماند این ماهی دوم از آن فروشنده بود یا از آن خریده بنگریم که اگر رشته شست را بمشتری تسلیم کرده بود از آن مشتری بود و اگر رشته شست را بمشتری تسلیم نکرده باشد از آن فروشنده بود اگر یکی دام در آب انداخت ماهی آمد و اندر ماند دیگری آمد و آن ماهی را گرفت خصم دام را حق طلب بود یا نی آن خداوند دام اگر از برای ماهی گرفتن انداخته باشد حق طلب بود خصم دام را و اگر از برای تر شدن انداخته است حق طلب نبود و اگر دام را بر درخت انداخته است جانوری آمد اندر ماند دیگری آمد آن جانور را گرفت خصم دام انداخته را حق طلب بود یا نی اگر خداوند دام از برای جانور گرفتن انداخته بود حق طلب بود و اگر برای خشک شدن بر انداخته بود حق طلب نبود و اگر از ملک یکی جانور بچه بر گرفتند خداوندان ملک را حق طلب نبود از برای انکه جانور بچه ملک نبود بخلاف زنبور عسل و ملک یکی عسل نهاد و آن عسل از آن خداوند ملک بود از برای انکه زنبور عسل از آن عسل را نتواند بردن اگر کسی دیگر خنوری نهاد و زنبور دران خنور عسل نهاد و آن عسل از آن خداوند خنور بود از آن خداوند ملک نی و اگر سیلاب در ملک یکی اندر آید و لای نهاد خداوند ملک را شاید که تصرف کند این نیز همان حکم دارد و اگر در ملک یکی تخم مرغ یافت اگر تخم مرغ دشتی بود از آن یابنده بود و اگر خانگی بود از آن خداوند ملک بود چون از مرغ وی بوده باشد اگر بر سر یکی سیم پاشیدند در دامن یکی افتاده و دیگری آمد آن سیم را از دامن وی بر گرفت و یرا حق طلب بود یا نی اگر دامن از برای سیم گرفتن باز کرده است و یرا حق طلب بود و اگر از برای سیم گرفتن باز نکرده است حق طلب نبود و اگر و یرا قصد آن نبوده که بر چیند انچه در دامن وی افتد و یرا حق طلب نبود اگر یکی دیگر یرا سیم داد که بر سر فلان بپاش وی بعضی ازان سیمها را بر سر آن فلان نشاشید و بعضی را باز داشت از برای خود آن سیم دهنده را حق طلب بود تا انچه گرفته باشد از وی باز ستاند بر خلاف انکه اگر یک را لوز یا بادام یا مویز داد تا بر سر فلان بپاش

وی بر سر فلان بعضی را پاشید و بعضی را خورد انچه خورده باشد انرا حق طلب نبود و هر چه زاد وی در آب است در غیر
آب هلاک شود چنانکه در شیر یعنی یا روغن و مانند این انچیز پلید شود یا نی در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمته
الله آورده است که درین مسله مشایخ خراسان را با مشایخ عراق رحمهم الله در پیش خانه کعبه مباحثه افتاد
مشایخ خراسان گفتند که انچیز پلید شود که در محل نیست و مشایخ عراق گفتند که پلید نشود چون این مباحثه ایشان
بلند شد محمد حسن رحمته الله بر طرفی استاده بود و نماز میگزارد گفتند مصنف کتاب در نیجا حاضر است لطفا توقف
کنید تا نماز تمام کند از وی سوال کنیم چون محمد حسن رحمته الله نماز تمام کرد از وی سوال کردند که ابی در
غیر اب هلاک شد انچیز پلید شود یا نی محمد حسن گفت پلید نشود و مشایخ خراسان گفتند که چون در محل نیست
چرا پلید نشود و محمد حسن رحمته الله گفت چه گوئید اگر اینها در اندک بمیرند اب اندک پلید شود یا نی گفتند نی
گفت اگر ان اب را در شیر یعنی یا روغن ریزید پلید شود یا نی گفتند نی گفت الله اکبر چه فرق باشد میان انکه
وی در اب اندک بمیرد و میان انکه آن آب اندک را در انجا میریزی یا وی خود انجا میرد اصل درین مسله
آنست که هر چه زاد وی در اب است و یرا خون روان نیست پلید کننده خون روان است مشایخ خراسان
چون نصیر بن یحیی و خواجه محمد سلمه بلخی جواب برای خود گفتند که نجس شود و مشایخ عراق چون عبد الله بلخی
و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله جواب بر قول محمد گفتند که نجس بود **مسئله** هر چه زاد وی در رخاب
است که خون روان نیست چنانکه گردم و خبز دوک و مانند اینها اگر در اب اندک بمیرند نجس نشود بر قول
علماء ما رحمهم الله اما مکروه بود در شیر یعنی و روغن و مانند اینها میرند آن چیز مکروه بود اگر مستحق نیست
صدقه دهد و اگر مستحق است خود خورد که مستحق را مکروه شاید خوردن و بر قول شافعی رحمته الله پلید شود
اگر مگسی یا زنبور زرد در اب اندک افتد یا در طعام هلاک شود بر قول شافعی رحمته الله نجس شود و بر قول
علماء ما رحمهم الله نجس نشود و حجة قول شافعی رحمته الله انست که ایشان جانوران پرنده است چنانکه
جانوران دیگر علماء ما رحمهم الله گفتند که این قیاس است که تو میکنی و ما را حدیث رسول علیه الصلوة
والسلام معلوم شده است که پلید نشود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام اذا وقع الذباب فی طعام
احدکم فامقلوه ثم انقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری دواء و انه لیقدم الداء علی الدواء
واگر در طعام سوزان افتد یرا غوطه دهند اتفاق است که بمیرد پس اگر پلید بود رسول علیه الصلوة
والسلام نفرمودی تا ویرا غوطه دهند پس معلوم شد که نجس نشود هر چه در محل خویش بمیرد پاک بود چنانچه
کرم سرکه که در سرکه بمیرد و کرم کوشت در کوشت و کرم میوه در میوه و مانند اینها و الله اعلم **فصل**
**در بیان حوض و مسائل آن** آب چندین باید تا در وی طهارة روا بود بر قول مالک رحمهم

الله هرچه اندک آب بود در وی طهارت روا بود تمسک بدین حدیث میکند **قال** النبی صلی الله علیه وآله وسلم خلق الماء طهورا لا ینجسه شیء الا ما غیر طعمه او لونه او ریحه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند عزوجل آب را پاک و پاک کننده آفریده است وی نجس نشود بچیزی مگر که مزه وی یا رنگ وی و یا بوی وی بگردد و بر قول شافعی رحمة الله چون آب بقلتین برسد پیش نجاست برندارد یعنی دویست و پنجاه من و حجت قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثا رسول علیه السلام فرمود چون آب بدویست و پنجاه من برسد پیش نجاست برنگیرد و علماء ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام ضعف بر اصفت فرموده است نه قوت و برا چنانکه گویند این بنا ضعیف است بناء دیگر بردار و یا این ستور ضعیف است این بار بردار و یا مال فلانکس اندک است اسراف و برا بر ندارد که اثر از رسول علیه الصلوة والسلام نیز همچنین فرمود که دویست پنجاه من آب اندک است پلیدی برندارد دلیل بر انکه در سفری از امیر المومنین علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما سوال کردند که میدانیم چندانی که طهارت را بس آید و لیکن خوردن ما را میشاید ایشان گفتند که آن آب را انگاه دارید تا بخورید و تیمم کنید و نماز کذارید پس اگر در آب اندک طهارة روا بودی ایشان فرمودندی تا در آن آب طهارت ساختندی و آن آب را خوردندی و از عبد الله عباس رضی الله عنهما سوال کردند که غسل می آریم و آن غسالها در آن جاهها می چکد گفت از آن قطرها پرهیز کنید و ذر ما عفو است و قطرها همچو باران زاله بود که در آب استاده بر قید آید چنانکه در حوض و در بارکین و مانند اینها و قبها بر آرد و ذره همچو باران ریز بود که درین جاهها اید و قبه بر نیارد و از خواجه حسن بصری رحمة الله سوال کردند که ما غسل می آریم و از آن غسالها ما در رباط در آب جاهها می چکد وی گفت که من اکرم بر رود کا امید بیش از آن میداریم که آن ذر ما را از ما در کذارد که در وی ضرورت است اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که قیاس آن بود که در آب استاده طهارت و غسل نه روا بودی بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال** النبی علیه السلام لا یبولن احدکم فی الماء الراکد دلا یغتسل فیه من الجنابة رسول علیه السلام فرموده است که در آب استاده بول مکنید و غسل مکنید چون رسول علیه السلام غسالة را با بول برابر فرمود آنجا که حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که آب مستعمل پلیدی غلیظ است زیادة از دری بر جامه رسد روا بود نماز را باز دارد و این حدیث ما را حجت است بر مالک و شافعی اما علماء ما رحمهم الله از برای تخفیف زاهر کشی چیزی اختیار کرده اند **مسئلة** دو قلتین آب است سگی امد و از یکی خورد و دیگری بول انداخت در انجا که آب خورده است طهارة روا بود که کم شده است که دو در انجا که بول انداخته است طهارة

روا بود که زیاده شده است بقول علماء ما رحمهم الله از بر دو طهارت روا نبود مسئله حوض چندین باید که تا در وی
طهارت روا بود در روایة میکند خواجه ابو حفص کبیر بخاری از ابو حنیفه رحمة الله حوض باید که این رنگ آب
ریزند این نیمه رنگ آب بدان طرف سرایت نکند یا این طرف طهارت سازد و آن نجنبد ان اب بسیار
بود در وی طهارت و غسل روا بود و در نوادر از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که این نیمه غسل روا و آن
نیمه نجنبد این آب بسیار بود در وی طهارة و غسل روا بود و این قول ابو یوسف رحمة الله کرفته است در شرح
طحاوی ابو الحسن کرخی از ابو حنیفه روایت میکند که این نیمه دست بحرکت جنباند آن نیمه نجنبد یا این نیمه نجنبد
ریزد آن نیمه را سرایته نکند این اب بسیار بود طهارت و غسل در وی روا بود و در شرح از محمد رحمة الله روایته
است که این نیمه طهارت سازد و آن نیمه نجنبد آن آب بسیار بود در وی طهارة و غسل روا بود و در شرح
استیجابی رحمة الله اورده است که اعتبار جنبیدن برای اب راست اعتبار آن جنبیدن را که ان نیمه آب بلند
تر برآید از جنبیدن نه زا اعتبار است از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله سوال کردند که حوض چند است هشت
در هشت ای شصت و چهار کز بود در وی طهارت روا بود یا نی این کفت من باری نمیدانم اکر شما سازید
شمارا منع نکنم خواجه ابو الفضل کرمانی از مشایخ ما رحمة الله روایته میکند که اکر حوض است شش در شش ای
سی و شش کز باشد بالای آن آب دو کز کم چهار یکی در وی طهارت روا بود چون ضرورت بود که تقدیر کرفته
اند در وی شش نزا من آب است خواجه ابو مطیع بلخی کفته است که حوض باید پانزده در پانزده ای دو صد
و بست و پنج میباشد تا در وی طهارت روا بود و اکر بست در بست ای چهار صدی باشد من در دل خود
کراهیت نیابم از خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله سوال کردند که حوض چندین باید تا طهارت در وی روا بود من کفت
این مسئله را از محمد حسن سوال کردم که حوض چندین باید تا در وی طهارة روا بود کفت حوض باید بمچند مسجد
من و مسجد محمد رحمة الله از اندرون هشت در هشت بود و از بیرون دوازده در دوازده ای یکصد و
چهل چهار میباشد ما را معلوم نیامد که اندرون مسجد افزود یا بیرون ابو عصمه معاذ مروزی رحمة الله کفته
است که من این مسایل را از محمد رحمة الله سوال کردم بمچنین جواب کفت که بمچند مسجد من اندرون مسجد
محمد رحمة الله هشت در هشت بوده و بیرون مسجد دوازده در دوازده ما را معلوم نشد که اندرون مسجد
فزود یا بیرون مسجد علماء ما بر تنه مسجد حکم کردند که چون ده در ده شود طهارة و غسل روا بود بنا بر
حدیث رسول علیه السلام خیر الامور اوساطها این نیمه جای بود که حوض چهار سو باشد اما اکر حوض
مدور بود سید امام ابو القاسم شهید رحمة الله کفته است که سی و شش و نیم کز میباشد در وی طهارة
و غسل روا بود اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله کفته است که بست و هفت کز کم چهار یکی باید تا در وی

طهارت وغسل رو ابود یکی از فقها گفته است که میخی در زمین فرو برند و دوازده گز رسن بر او تاه کنند و او
سران میخ افکنند و پرکار کرد بر گرد بکرداند که مقدار او ده در ده شود اما کدام گز را اعتبار است بر حوض
قدیم قدیم است بگز قدیم و بر حوض نو شود بگز همان عهد اما ظاهر روایت آنست که رسن کرد بر کرد وی بکشند
و بر صحرا رهموار چهار سو کنند اگر ده در ده شود طهارت در وی رو ابود اینها که گفته شد طول و عرض آن بود
خواجه امام حسام شهید رحمة گفته و چهل و هشت گز باید تا در وی طهارت باجماع رو ابود مسئله
بالای اب چندین باید تا در وی طهارت رو ابود بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که دری را بر تیغاک
بوشد بسنده بود و بعضی گفته اند که بمشت اب بر گیرد پشت دستش بالاتر نشد بسنده بود فقیه ابو جعفر
رحمة الله گفته است که سبوی بی تکلف پر شود آن اب بسیار بود جواب ظاهر اینست دو حوض نجاست عین است
از وی طهارت سازندان نجاست چندین مسافت باید تا طهارت رو ابود مختار شیخ الاسلام برهان
الدین رحمة الله آنست که ده گز مسافت باید تا طهارت رو ابود و اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمة
الله بر نیست که هشت گز بسنده است اختیار خواجه امام اجل ابو الفضل کرمانی رحمة الله از مشایخ ماوراء
النهر روایت میکند که یک گز مسافت بسنده بود و یک بدست ای یک بلشت نیز روایته آمده است
از خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله سوال کردند گفت این طرف حوض را ماند و انطرف دیگر طهارت سازد
اما مختار قاضی امام صدر بخاری رحمة الله آنست که حوض ده در ده حکم دریا دارد تا از نجاست لون
و بوی و مزه نگردد در وی بر کجا طهارت سازد رو ابود دست جنبانیدن شرط است یا نی بر قول
مشایخ عراق دست جنبانیدن شرط است و این اختیار خواجه امام اجل سرخسی است بر قول مشایخ
خراسان دست جنبانیدن شرط نیست و این اختیار قاضی امام صدر است رحمة الله اگر حوض
است بالائی دارد اما پهنا ندارد حکمی پلید شد اب اندر آمد و گسترده و ده در ده شد ابو القاسم احمد رحمة
الله گفته است که تا اب بیرون نرود پاک نشود و فتوی بر نیست اگر مار کهین ای مغاک است در وی پاره اب
نجس یا در وی نجاست است اب اندر آمد و پر شد اگر چه صد در صد شود تا بیرون نرود پاک نشود که بر خزی
ازان اب پاک بدان اب پلیدی میرسد پلید میشود تبع آن اب پلید تا بیرون نرود پاک نشود و اگر خواهند
تا بیرون نارفته پاک شود باید که جائی اندر آمدن اب را ده در ده تر اشند و دیوار چه بر آرند تا آنجائی که دیوار چه
نرسد باشد ازان اب پاک آید و قرار گیرد و ده در ده شود بعد ازان اگر بان اب نجس امیزد همه پاک بود اگر
حوض بود ده در ده در وی اب پاک است بر چند اب پلید اندر اید تبع آن اب پاک پاک شود مگر از نجاست
لون و بوی و مزه گردد پلید شود اما اگر در حوض پاره اب پلید بود بر چند اب پاک اندر آید بتبع ان اب

پلید شود تا بیرون رود پاک نشود حوض است ده در ده آب وی کم ده در ده شد نجاست عینی اندر افتاد و بحر
شد هر چند آب پاک اندر آید و بیرون رود تا عین نجاست در وی بود همچنان پلید بود چون عین نجاست
را برگیرند و پاره پاره آب دیگر بیرون رود پاک شود محمد حسن رحمة الله گفته است که اگر قطره می در دریا چکد و بر
دست وی لون یا بوی یا مزه نمی آید من دران دریا طهارت نستانم مالک رحمة الله گفته است که اگر قطره می
در دریا چکد و آن دریا موج برآرد و بسبب تم آن موج گیاه روید از آن گیاه گوسپندان بخورند من گوشت
آن گوسپند را نخورم اگر حوض ده در ده کمی کمی شدای نقصان پدید شد و حکما پلید شد آب اندر آمد
و بیرون رفت چندی باید که بیرون رود تا پاک نشود فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که سه چندان آب
که در وی است بیرون رود پاک شود بعضی مشایخ گفته اند که همان مقدار آب که پلید بوده است بیرون رود
پاک شود خواجه امام ابو بکر سعید بلخی رحمة الله گفته است بحر از انکه آب بیرون رود پاک شود و جواب فتوی بر منست
و آن آب که بیرون میرود پاک است تا اگر در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از طرف دیگر برگشت و
باز بهمین حوض اندر آمد آن باز پلید نشود اما اگر از همان طرف که آب بیرون رفته است راه نیافت تا بیرون
رود باز گشت و باز بهمین حوض اندر آمد پاک نشود و اگر از انطرف که آب اندر آمده است بیرون میرود
هم پاک نشود اگر آب رفته بیرون باز گشت و بحوض اندر آمد اختیار خواجه زاهد فخر رحمة الله بدین بود
که پلید نشود و اختیار شیخ الاسلام برهان الدین برین که باید که اندکی جدا شود که باز نیاید شیخ الاسلام
برهان الدین گفته است که انجا که راه نیابد تا بیرون رود باید که کلندی زنند تا مغاکی شود و اب انقطاع
پذیرد پاک شود و اگر ان ابها حوض باز اندر آید پلیدی باز نیاید و اگر ازان طرف که اب اندر آمده است باز بیرون
رود پاک نشود و اگر حوض لبه دیا مشرعه آب برآمده باشد و بیشتر مشرعه نا را گرفته چنانکه اب استعمال کرده
بیرون نمیرود دران مشرعه طهارت میساز در وابود یا نی از نصیر یحی سوال کردند گفت لا خیر فیه و هر کجا که
گه این لفظ آید دلیل ان کند که روا بود اما ناساختن اولیتر بود که تنشاید طهارت ساختن و اگر بیرون
مشرعه طهارت سازد اگر در ای مشرعه ده در ده شود شاید طهارت ساختن و اگر در ا مشرعه ده در ده
نبود حکم همان مشرعه دارد که روا نبود ظاهر روایت آنست که اگر مبالغت کند و آب مستعمل را بیرون برد
دران مشرعه طهارت روا بود و اگر آب مستعمل را بیرون نبرد روا نبود و اگر حوض لبوده ده در ده ولیکن سر
حوض را عرق در افکنده اندای بان حوض فی یا کاه یا چوب یا مانندی اندا ختند و سر حوض کم ده در ده
شده است سر حوض حکما پلید شد چون آب فرو شنید و ده در ده شود مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله
و بسیاری از مشایخ دیگر رحمهم الله انست که پاک شود **مسئله** اگر حوض است ده در ده در پهلوی

دوی حوض دیگر است هم ده در ده و هر دو کمی کمی شدند و کم ده در ده شدند و حکم پلید شدند آب اندر
آمد و یکی حوض پر شد و بیرون رفت و در آن حوض دیگر اندر آمد و آن حوض دیگر پر شد و بیرون رفت پر
دو حوض پاک شوند اما اگر حوض اول پر شد و بیرون رفت و بحوض دوم در آمد و آن حوض دوم پر شد و از
از حوض دوم راه بیرون رفتن نیافت باز بهمین حوض اول اندر آمد حوض اول پاک شود ولیکن حوض
دوم پاک نشود اگر حوض است سروی ده در ده و پایان دوی کم ده در ده تا مادام که این آب کم ده در ده
است در دوی طهارت سازی روا بود و از دوی نیز روا بود اگر در دوی نجاست افتد پلید نشود و چون آب
کم ده در ده رسید از دوی طهارت روا بود اما در دوی روا نبود هر چند که در دوی نجاست اندک افتد
پلید شود **مسئله** حوض است سروی کم ده در ده پایان دوی ده در ده تا مادام که آب کم ده در ده است
از دوی طهارت روا بود اما در دوی طهارت روا نبود هر چند که اندک نجاست افتد پلید شود و اگر حوض است
ده در ده راست ستونی فرو برند تا مشرعه سازند در آن حوض طهارت روا نبود اگر نجاست اندک
اندر افتد نجس شود از برای انکه چون ده در ده راست بود آن مقدار که ستون فرو برند از ده در
ده کمتر شد پس در دوی طهارت و غسل روا نبود بعضی گفته اند که اگر آدمی فرو جهد آن آدمی جائی گیرد
در حوض طهارت روا نبود اما ظاهر روایت آنست که روا بود از برای انکه آدمی متحرک است دوی جای
نگیرد اما ستون متحرک نیست دوی جائی گیرد اگر حوض است ده در ده راست در دوی گیاه بر اید ما چغواره
کرفت چنانکه می جنبانند زیر دوی اب نمی جنبند در دوی طهارت روا نبود اما اگر چغواره است که دست
می جنبانند اب زیر دوی می جنبند اکنون طهارت روا بود و اگر حوض بود چهار در چهار اب اندر می آید
و بیرون میرود در دوی طهارت روا نبود اما سید امام ناصر الدین در ملتقط خویش آورده است که روا بود
و اگر جائی اب اندر امدن و یا بیرون رفتن طهارت سازد یا جماع روا بود اما اگر حوض سه در سه بود در
دوی طهارت روا بود بشرط انکه آب مستعمل کرده و بیرا بیرون برد و اگر سبز در سبز بود اتفاق در دوی طهارت
روا نبود مگر انجا که آب اندر می آید و انجا که بیرون میرود و اگر حوض است که دو طرف دوی یازده در یازده
و دو دیگر نه در نه است طهارت روا نبود که کم یک گز صد بود و اگر دو طرف دوازده در دوازده است و دو
طرف هشت در هشت است روا نبود که نود و شش گز بود و اگر یک طرف دوازده گز بود و یکطرف یازده
و یکطرف نه و یکطرف هشت روا نبود چرا که هشت را در دوازده زنی نود و شش شود و اگر نه را در
یازده زنی صد کم یک گز شود روا نبود و اگر چشمه بود کم ده در ده در دوی طهارت و غسل روا نبود مگر انجا
که آب بیرون میرود طهارت آرد و یا غسل آرد روا بود و اگر حوض است روی آب یخ تنک بسته است چنانکه

اب رامی جنباند که ان یخ میجنبد در وی طهارت روا بود اگر یخ سطبر بست ولیکن یخ از روی آب از
بست در وی طهارت روا بود که در معنی حوض پوشیده شود و اگر یخ در زیر آب بست در روی اب ده در
ده گشاده بود روا بود اما اگر یخ بر آب چسپیده بست و برا سوراخ کردند در آن یخ روشنه بود طهارت روا بود
یا فی ظاهر روایة طهارت روا نبود اما خواجه ابوحفص کبیر بخاری و عبد الله مبارک مروزی رحمة الله گفته اند
که روا بود که یخ از آب بست و آب از یخ در انجا طهارت روا بود خواجه ابو الحسن بستغنی گفته است که ما در ان
یخ روشنه رنگ آب یخ یختم و مبالغت کردیم آن رنگ آب ناپیدا شد اگر کسی همچنین طهارت با مبالغت سازد
روا بود اما ظاهر روایة انست که روا نبود تا همچون گراب رود ولیکن باز اید اگر یخ را بروی آب شکسته اند
اگر روی آب بمقدار ده در ده گشاده بود طهارت روا بود اگر گوفته بست روا نبود اگر یخ را سوراخ کردند
روشنه پدید شد پلید شود و اگر سوراخ روشنه پلید شود جای دیگر سوراخ کنند ان آب پاک بود و اگر آن
سوراخ نیز پلید شود جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود تا اگر همه روی یخ را سوراخ کنند همه پلید شود و
یخها را بشکنند آب پاک بود و اگر یخ را شکستند و در روی حوض پاره یخ ماند یا تخته در روی حوض انداختند روی
اب کم ده در ده شد در وی طهارت روا بود یا فی اختلاف مشایخ بست اما ظاهر روایة انست که چون اب را
به جنبانی آن یخ یا تخته را به جنباند در وی طهارت روا بود اما اگر کرانها یخ را شکستند و میانه برقرار است در
وی طهارت روا بود یا فی اگر گشادگی ده در ده بود در وی طهارت روا بود و اگر ده در ده نبود در روی طهارت
روا نبود این قول بعضی مشایخ بست بعضی دیگر گفته اند که روا بود اما اختیار مفتی را بود و اگر مسلمانی بر
برف استنجا میکند یا چهارپای دام میشوید اگر سیلان شود در روا بود و اگر سیلان نشود روا نبود اما اگر از
جنابت غسل می آرد همچون بروغن خود را چرب کند بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت
بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله از عهده جنابت بیرون نیاید از برای انکه جنابت قویتر از حدث
است دلیل بر انکه محدث را قران ظاهر شاید خواندن و بمسجد شاید اندر امدن پس این قویتر آمد جایی که
ضعیف تر بست تا آب سیلان نگیرد روا نمی آید انجا که قویتر بود طریق اولیتر بود ابو یوسف رحمة الله گفته
است که خداوند عز و جل در طهارت غسل فرموده است **قوله تعالی** فاغسلوا و جوهکم و در غسل آب
سیلان باید و در جنابت طهر فرموده است **قوله تعالی** وان کنتم جنبا فاطهروا و طهر را باب رسیده گشته
بود اگر گشادگی جوی که بیرون خوض بود یک گز پهنا و صد گز درازی یا دو گز پهنا و پنجاه گز درازی در وی
طهارت روا بود یا فی بظاهر روایت روا نبود ابو نصر محمد بن سلام البلخی رحمة الله گفته است که روا بود
و خواجه ابو سلیمان جوزجانی رحمة الله گفته است که هر کجا که یک عصفور را شوید ده گز این طرف و ده گز انطرف

آب مستعمل شود خواجه ابو حفص کبیر بخاری روح و عبد الله مبارک رح گفته است که هر چه روی آب را دیگ دیگر ضرب کنی ده در ده شود در وی طهارت روا بود خواجه امام بکر طرخانی رحمة الله گفته است که اگر کشادگی بود از شش گفتند تا بخارا در وی طهارت روا نبود و اگر آب اندک بود استاده در وی طهارت روا نبود اما از وی طهارت روا بود و بر قول مالک رحمة الله در وی طهارت روا بود اما اگر نفوذ آن دارد که روان کند در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از جائی دیگر قرار گیرد پاک بود که آب روان پلیدی برندارد تا از نجاست لون و بوی و مزه نگرداند **مسئله** حد روانی آب چندانی باید تا در وی طهارت روا بود بعضی گفته اند که کاه و برگی را برد اما ظاهر روایة آنست که آب استعمال کرده و برابر در وی طهارت روا بود و اگر دو کس نشسته اند طهارت میکنند میان ایشان مسافت چند باید تا طهارت ایشان روا بود بعضی گفته اند تیزی آب ان به این نرسد طهارت روا بود ظاهر روایة آنست که تیزی را اعتبار نیست اگر آب مستعمل آن باین نه رسد طهارت روا بود و اگر یک آب میرود در وی آب نمیرود در وی طهارت روا نبود و مسافت چندین باید تا یکی زیر دست وی طهارت سازد و برانیز روا بود در صلوة خواجه امام ابو زید اورده است که اینجا رنگ آب ریزد بدانجا سرایت نکند ان دیگر را طهارت روا بود اما ظاهر روایة آنست که اینجا نجاست شوید بدان دیگر سرایت نکند و برا طهارت روا بود **مسئله** حوض است با مشعرکان آب برآمد و رنگ گرفته نصیر یحیی رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند لا خیر فیه در وی خیر نیست اما این که گفتم جائی بود که فرو رجیه باجماع طهارت روا بود **مسئله** بیرون مشعرکان طهارت میسازد اگر ده در ده نیست روا بود و اگر ده در ده نیست روا نبود در گرد آب طهارت روا بود یا نی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کردند گفت لا خیر فیه و هر جا این لفظ لا خیر فیه آید دلیل کند که ناساختن اولیتر بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر گرداب کلان بود که آب استعمال کرده در برابر بیرون بر در روا بود اما ظاهر روایة آنست که اگرچه گرداب کلان بود در وی طهارت نسازد تا اختلاف مشایخ نیاید و اگر آب غالب بر نجاست میکند رد آب نجس بود و اگر غالب بر پاکی میکند رد و لیکن لون متغیر شده است و بوی و مزه می آید هم نجس بود اما اگر از ان اب لون یا بوی یا مزه نمی آید آب پاک بود اگر بر روی نجاست لائی نهاده بود اکنون نجس نشود از برای انکه آب بر بالای میکند بر نجاست نی اگرچه ان لائی تنک باشد اگر استخوان است در آب و آب بروی میکند رد اگر بر وی رطوبتی نبود آب پاک بود و اگر رطوبتی هست چنانکه گوشت و مانند ان اگر بالای آب سه انگشت بود و یک انگشت بر مردار میکند رد و انگشت بر پاکی آن آب پاک بود از برای انکه آب غالب بر پاکی میکند رد پاک بود اگر بای است کل بام پاکی است و پیش ناودان پلید بود اجماع آن آب ناودان پلید بود و اگر کل بام بر پلید است

وپیش ناودان پاک ظاہر روایتہ آنست کہ آب ناودان پلید بود خواجہ امام بکر اسکاف گفتہ ست کہ پاک بود بشرطانکہ از نجاست لون وبوی ومزہ نیابد واگر یک نیمہ بام پلید ست ویک نیمہ پاک وپیش ناودان پلید آب ناودان پلید بود واگر پیش ناودان پاک بود آب ناودان پاک بود واگر از دریچہ خانہ آب ریختند وبر جامہ مسلمانی رسد باید کہ سوال کنند کہ این آب پاک ست یا پلید اگر گویند پاک ست بر پاکی حمل کنند واگر گویند پلید ست بر پلیدی حمل کنند واگر جواب نگویند خواجہ امام شمس الدین حلوای رحمتہ اللہ گفتہ ست کہ اگر این واقعہ در بخاری بود جواب گوئیم کہ پلید بود از برای انکہ در بخاری خانہا تنگ ست آن آب پلید را از دریچہا بیرون اندازند واگر در شہر قند ست جواب گوئیم کہ پاک بود کہ در سمرقند خانہا فراخ ست آب پلید را از دریچہا بیرون نیندازند جواب درست تر آنست کہ این صاحب واقعہ مر جامہ خویش را نگاہ دارد واگر لون نجاست یا بوی نجاست یابد باید کہ بشوید خواجہ منہاج رحمتہ اللہ بگوہی بر میگذشت از طاقچہ آب افتاد بر جامہ وی رسید خواجہ سوال کرد کہ این آب پاک ست یا پلید زن او را زد کہ پلید ست ای جانکم ای جانکم من خواجہ منہاج گفت تنہا جامہ من پلید نکردی دلم نیز پلید کردی واگر بر جامہ کس آب پلید انداختند نقصان جامہ را تاوان دارشوی یا نی اگر شستن نقصان پذیرد تاوان دارشوی واگر نی قنی واللہ اعلم بالصواب **باب سی ودویم فی الشرب** بنا بر حدیث رسول **قال** النبی علیہ السلام افضل الصدقات الثلاث الماء والنار والملح رسول علیہ السلام فرمود کہ فاضلترین صدقہا سہ چیز ست آب وآتش ونمک **قال** النبی علیہ السلام الناس شرکاء فی الثلاث فی الماء والنار والکلاء رسول علیہ السلام فرمودہ ست کہ آدمیان را در سہ چیز شرکت ست در آب وآتش وگیاہ **قال** النبی علیہ السلام صاحب الدابۃ القطوف امیر علی الرکوب رسول علیہ السلام فرمود کہ خداوند ستور ضعیف امیر ست بر کار و **حکایت** آوردہ اند کہ ابو یوسف رحمتہ اللہ با ہارون رشید رحمتہ اللہ روزی بجای میرفتند ابو یوسف رحمتہ اللہ بر دراز گوش سوار بود وہارون رشید رحمتہ اللہ بر اشتر قوی نشستہ بود بر جار ہارون رشید رحمتہ اللہ را توقف میبایستی کردن تا ابو یوسف رحمتہ اللہ دیر امی یافت ہارون رشید گفت ای امام مسلمانان چرا خر را تیز نمیرانی ابو یوسف گفت شما بر ستوری نشستہ اید کہ نارانده میرود ومن بر ستوری نشستہ ام کہ رانده نمیرود ولیکن من بر شما امیرام ہارون رشید گفت بچہ دلیل گفت بحدیث رسول علیہ السلام **قال** النبی علیہ السلام صاحب الدابۃ القطوف امیر علی الرکوب ہارون رشید از ان مرکب خود فرود آمد گفت کہ نیکو نبود کہ امیر بر ستور ضعیف بود ورعیت بر ستور قوی ان مرکب خود را بابو یوسف رحمتہ اللہ داد وعبد اللہ مسعود رضی اللہ عنہ گفتہ ست اہل النہر الاسفل امیر علی اہل النہر الاعلی

عالم بر دو ابعضی گفته اند معنی چنان بود که پایان ابکیان امیر اند بر سر ابکان اعلی تا آن وقت که سیراب کرده نشود
واگر حوض بست و کوزه آب و جوی روان از کدام طهارت ساختن اولیتر بود اگر عالم بست از حوض طهارت
سازد و پیرا اولیتر باشد و اگر عامیست از جوی روان و پیرا اولیتر باشد و اگر زاهد بست از کوزه طهارت
سازد تا بداند که چه مقدار آب خرج میکند این در دیار سنیان آید اما اگر در دیار مبتدعان باشد باید که در
حوض طهارت سازد از برای زعم ایشان زیرا که مبتدعان در حوض طهارت روا ندارند و اگر مسلمانی در ملک
خود حوض کند و آب اندر ان روان اب ملک وی نشود و نتوانند عام را باز داشتی که از این حوض آب میبرید اما
بتوانند گفتن که ملک اندر میاویزید اگر جائی دیگر آب نمی یابند ضرر عام لازم آید عام تواند که ویرا اجبر کنند که
آب جامهاء ما را پر کن و بماده یا ما را اجازت ده تا در ملک تو در آئیم و آب جامها پر کنیم اگر این خداوند حوض
ایشان را اجازتی دیگر نشانی میدهد اگر انجا میروند ضرر نمیرسد باید که انجا روند و آب پر کنند تا خصومت نشود
اگر بر فتن انجا ضرر میرسد ویرا اجبر کنند تا آب جامهاء ایشان پر کند و بدیشان دهد اما اگر اب را در خنوری
کرد چنانکه در خمی یا در کوزه اکنون ملک وی شود همچون ملک ما و دیگر تا اگر کسی بی اجازت وی خورد ان
کس را حرام بود و اگر این اب بی الفروشد روا بود که ملک وی شده بست از دست نارسیده و بنده
مردمان آب نشاید خوردن از برای انکه ایشان چون آب پر کنند ان حق ولی و خواجه ایشان شود اگر تو
بی اجازت ایشان خوری حرام شود و مسافران در راه آب یافتند از برای خوردن را بود چنانکه
سقایه و مانند آن در وی طهارت روا نبود و بیافت آن آب ویرا تیمم نماز روا بود اما اگر ابدانی بود یا
ده در ده در وی طهارت روا بود **مسئله** اگر پدر بست و پسر در سفر و بر دو در مخمصه افتاده اند از تشنگی اب
یافتند چندانی که یکی را بس بود یا کرسنه بودند غذا دیافتند که یک کس را بس آید آن آب را یا غذا را که
خورد در استحسان آورده بست که پسر خورد که خدمت پدر پر پسر لازم بست پس وی خورد تا قوت آید پس
پدر را بر کردن نهد و بمنزل برد تا اگر حرمت پدر نگاه داشت و خود نخورد و پدر را داد تا بخورد بخون خود
سعی کرده باشد و نشاید بخون خود سعی کردن **قوله تعالی** ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة **قال**
النبی علیه السلام ابدا بنفسک ثم بمن تعول رسول علیه السلام فرموده بست که بخست از خود اغاز کن
انگاه از کسی که در عیال تست و اگر در سفر آب مباح یافتند مکی ایشان را نمیدهد شاید که با وی حرب
کنند و بستانند و بخورند اما اگر در ملک وی بست و خطر هلاک شدن دارد و را حرب بهر وجه دیگر که تواند
باید که بستانند و در طعام نیز همین حکم بود با سیم قرض بستانند و بخورند تا نجات یابند و اگر مسلمانی
در مخمصه افتاده بست از گرسنگی گوشت خوک یا پر مرداری که یابد شاید خوردن بقدر حاجت تا

نجات یابد وآن ویرا مباح بود حلال نی واگر دو کس در مخمصه افتاده اند از گرسنگی میگوید مر آن دیگر را که پاره گوشت
از ران من بیرون کن وبخور تا نجات یابی نشاید که همچنان کند که وی خود در شرف ای نزدیکی هلاک افتد
که سبب هلاک در حق دیگر بشبهه شود واگر مسلمانی در مخمصه افتاده است در تشنگی وبادیه ای است نخورد
یا شهادت اختیار کند وی نخورد وبقول شافعی رحمة الله شهادت اختیار کند وی نخورد وبر قول
علماء رحمة الله شاید که بخورد وآن ویرا مباح بود حلال نی **مسئله** در زمین مباح جوی میبرد بر قول ابو
حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید وبر قول ابو یوسف ومحمد رحمة الله شاید وبقول ابو حنیفه رحمة الله
جوی را حریم نبود واین اختیار خواجه ابو سلمان جورجانی وبر قول ابو یوسف ومحمد رحمة الله جوی را حریم بود
واین اختیار طحاوی است رحمة الله حریم جوی چندین بود بر قول محمد رحمة الله روی جوی همچند نیمه جوی و
بر قول ابو یوسف رحمة الله بر روی جوی همچند جوی فائده این خلاف جائی پدید آید جوی می کند ولب
جوی می نهد یا برلب جوی درخت می نشاند یا بطلب آب برلب جوی میرود نشاید یا نی بر قول ابو حنیفه رحمه
الله نشاید وبر قول ابو یوسف ومحمد رحمة الله شاید وعمارت جوی اصل بر همه شرکا بود چون بعمارت اندر
آمدند بر کسی تا کجا عمارت کند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر کس تا ملک خویش وبروایتی کتاب شرب بر کسی تا کوه
خود وکوه آن تخته را گویند که بر سر حوض بود که ازان راه آب در ملک وی رود وبعضی از مشایخ رحمة الله
که بر کسی تا حد ملک خود وبر قول ابو یوسف ومحمد رحمة الله همه شرکا وتا پایان جوی عمارت کنند که همچنانکه
آب را باندر آمدن حاجت است بیرون رفتن نیز حاجت است ومسلمانی در ملک خود کوه را بزیر دست
یا زیر دستی نهد بروایتی کتاب شرب نشاید وبعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که شاید که همچنانکه در
ملک خود درخانه را هر کجا که نهد روا بود تواند این نیز همان بود واگر بلند تر ویا پست تر میکند روایتی کتاب
شرب است که نشاید واین اختیار خواجه امام شمس الدین حلوائی است اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که شاید از برای انکه اگر کوه پست وآب کلان آید کوه وی زیر لا ماند وآب در ملک وی نرود
واگر کوه وی بلند باشد وآب باریک بود در ملک وی در نیاید پس همه حالهای ویرا بلند کردن وپست
کردن حاجت اید وشرکا را بادی بدین مقدار خصومت نشود اما اگر کوه را پیشتر میبرد یا پس تر میبرد اجماع
است که نشاید از برای انکه اگر کوه را پیشتر برد جوی تنگ شود وآب در کوچه ها شرکا را ضرر رشود واگر پس تر
آرد گرداب شود آب در ملک وی میشتابد ودو شرکا را ضرر رشود نشاید اگر کوه را تنگ میکند یا فراخ تر هم
نشاید واگر سوراخ کوه یکی است ودو میکنند بی شرکا یا دو است یکی میکنند اجماع نشاید واگر از
شرکا دو یک کس جوی را بند میکند بی اجازت شرکا دو دیگر نشاید واگر شرکا دیگر اجازت کردند به بند

از دکر داب شود در ملک وی پیشتر بکوبم و لا نشاید زد و شرکا را ضرر نشود نشاید که جوی انباشته
بخشت پخته یا چوب بنشاید تا جوی انباشته نشود و اگر یکی از شرکا بر بروی جوی پل میسازد بی اجازت
امام و شرکا دیگر نشاید و اگر شرکا یا امام اجازت کردند پل بلند و محکم باید برای انکه این پل بر دست
کوه وی بود و یا زیر دست کوه وی اگر بر دست کوه وی بود چون آب کاران آید آب در کوچه افتد سبب
انکه آب دم دهد و اگر زیر دست کوه وی بود چون آب بسیار آید آب دم دهد و در کوچه ها افتد در ملک وی آب
بیشتر اندر آید شرکا را ضرر رسد پس همه حالها بلند و محکم باید و اگر امام از جوی شرکا یک تیر آب را صاف
یعنی خاص صاف کرده نقصان آن همه بر شرکا بود و آن باقی آب میان شرکا قسمت بود **مسئله** اگر آب
مباح را در جوی غصبی بر آب نشاید خوردن از انجوی بر واری و بخوری روا بود **مسئله** اگر آب غصبی را
در جوی مباح میبرد از ان آب نشاید خوردن اما نشاید بردن **مسئله** اگر آب غصبی را در جوی شرکا و ملک
خود میبرد از ان آب نشاید خوردن که ان آب غصبی است و اگر بر جوی غصبی آسیا ها و دوران آسیا را نشاید
کردن که آب آن آسیا غصبی است **مسئله** اگر زمین است از جوی اباد یابان آب میخورد زمین خراجی بود عشری نی
و هر زمین که آب آسمان میخورد آن عشری بود خراجی نی و اصل است که عشری بر غله واجب شود و خراجی
بر ذمه **مسئله** اگر مسلمانی را از کوه مال ده ساله است و صدقه فطر و قربانی و حج مالها هلاک شد کوه
از وی ساقط شد اما صدقه فطر و قربانی و حج بر وی بود برای انکه صدقه فطر و حج و قربانی بر ذمه واجب شود
زکوة بر مال **مسئله** اگر زمین است عشری یکبار غله کاشته یکبار واجب شود و اگر دو بار کاشته دو بار واجب
شود و اگر نکاشته است چیزی واجب نشود و اگر زمین خراجی است یکبار غله کاشت یکی واجب شود و اگر دو
بار کاشته همان یکی واجب شود و اگر هیچ نکاشته همان یکی واجب شود **مسئله** اگر یکی زمین یکی را غصب
کرد و غله کاشت انجا هیچ واجب نشود که بدهد اما نشاید که همه را بخورد و رنج تخم بردارد و با قیها صدقه کند
و اگر یکی را ملک است اب رود و دعوی میکند اگر اب در جوئی بود قول وی مصدق بود که اب در جوی همچنان
بود که مدعی در ملک و اگر اب در جوی نبود از دو وجه خالی نبود یا جوئی را دعوی میکند یا اب را اگر جوئی را
دعوی میکند دو گواه عدل باید و اگر اب را دعوی میکند ملک را گواه وی است اگر دو کس گواهی دادند یکی
در اب و یکی در ملک باجماع گواهی بر دو نشنوند اگر یکی در یکروزه اب گواهی دهد و یکی در دو روز قول
ابو حنیفه رحمة الله گواهی بر دو نشنوند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله گواهی انکه در یکروزه گواهی
بشنوند که از ده یکی بیرون می آید و اگر مدعی دو روزه اب دعوی میکند و شرکا یکروزه با تفاق
ملک ایشان صلح کنند و اگر ملک دعوی کند شرب اندر آید و اگر شرب دعوی میکند ملک در نیاید

سکی دعوی میکند ملک اندر نیاید و اگر دعوی ملک میکند سکنی اندر آید و اگر مسلمانی را ملکی است در پهلوی
ملک خود ملکی دیگر خرید که ان ملک را ازین جوی حق آب خویشست آب ازین ملک خود بدان ملک میبرد
نشاید اگرچه شرکا اجازت دهند که نباید که بعد از وفات وی ورثه وی انرا ملک گیرند از جوی شرکا همه را
حق انجور بود مگر که پاره موئی بود انبوه و اب باریک که اگر ان پاره انجور و آب انقطاع پذیرد
و پاره کاو کله را کو بند اکنون نشاید و اگر بر لب جوی شرکا ملکی خرید که ان ملک را ازین آب جوی شرکا
حق انجور نیست نشاید که دو آب بهند اگرچه شرکا اجازت کنند که نباید که بعد از وفات وی ورثه وی انرا
ملک گیرند برانی که مباح بود چنانکه دجله و فرات و جیحون و سیحون و مانند اینها امام بر آب آسیای نهد شاید یا
نی اگر بر آب گذر کشتی را تنگ میکند نشاید و اگر گذر کشتی را تنگ نمیکند هم نشاید و اگر بسازد عام را حق منع بود
اما اگر مشرعه ساخت و آب دران مشرعه در آورده ملک وی نشود و میفروشد حرام بود و اگر ازین آب
خرابی پذیرد عمارت وی بر عامه خلق نبود بر بیت المال بود و اگر بیت المال نبود بر عامه خلایق بود و اگر ازین آب
در پهلوی ملک یکی را نهد و بطرف دیگر رود انجا اوند ملک را شاید که انرا تصرف کند بانی بر قول ابو حنیفه
رحمة الله بی اجازت امام دران را تصرف نشاید کردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و اگر زمین
مباح جوئی نو میرند شاید بانی اگر پایان انجا نرا ضرر میرسد باجماع نشاید و اگر پایان انجا نرا ضرر نمیرسد بر
قول ابو حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و اگر شرب عاریت
میدهد یا عاریت میگیرد شاید اگر دو شریک باهشند یکی عاریت رضا میدهد دیگری نی نشاید عاریت
کردن اما اگر بر دو رضا دهند یکی باز رجوع کرد رجوع ان در حق هر دو عمل کند و اگر شرب بیخرد یا میفروشد
تا جوی درست آید که بملک شرب اندر آید اما اگر شرب تنها میخرد بر قول مشایخ سمرقند درست نیاید و
بر قول مشایخ بلخ درست آید و اگر شرب را کابین زن میکند اگر جائیست که بیش رو اندارند خلع درست
و همان واجب آید و اگر جائی بود که بیش رو اندارند عقد درست آید و سزا کابین لازم آید و اگر شرب را
بدل خلع کند اگر جائی بود که بیش رو اندارند خلع درست آید باجماع و اگر جائی بود که بیش رو اندارند
خلع درست آید اما انچه دستی گرفته باشد باز دهد و اگر بشرب بنده مکاتب میکند اگر جائی بود که
بیش رو اندارند درست آید و اگر جائی بود که بیش رو اندارند دست نیاید و دیت لازم خطا را بشرب
صلح میکند اگر جائی بود که بیش رو اندارند درست آید و اگر جائی بود که بیش رو اندارند درست نیاید
دیت لازم آید و اگر قتل بعد الشرب صلح میکند یکی از وارثان اگر جائی بود که بیش رو اندارند درست
آید و اگر جائی بود که بیش رو اندارند قصاص ساقط شود و دیت واجب آید از برای انکه شبهت است

واصل درین باب آنست که چون از ورثه یکی بر چیزی صلح کند قصاص ساقط شود از برای آنکه جنایت تجزیه پذیر نیست **مسئله** اگر بیماری شرب وصیت میکند بر مسکینان نامعین درست نیاید و گر بر یکی مسکین نامعین وصیت کرد هم درست نیاید و اگر بر یکی مسکین معین وصیت میکند درست آید بشرط آنکه از ثلث مالش بیرون **مسئله** اگر بیمار کندشته شد و برادرام است و از وی ترکه شرب ماند اگر جایی بود که بعیش رواج بود فروشند و وام وی بگذارند و اگر جایی بود که بعیش رواج ندارند خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که ملکی را نگاه کنند که ان ملک را حق انجا نبود و تصور آن دارد که ان آب انجا برند انگاه آن ملک را خرند و این شرب را بدانجا برند آن ملک قیمت کیرد انگاه آن ملک را باز فروشند انجا قیمت آن بود بدهند و انچه باقی ماند وام وی را بگذارند و در مسکین معین نیز همین بود یعنی انچنین کنند و اگر جوئی شرکا را بعمارت حاجت آمد و یکی از شرکا غایب است شرکا حاضر عمارت کردند بر وقت که ان شرکا حاضر آید انچه بنصیب وی رسد شرکا را از وی حق طلب بود و اگر حاضر بود و یاری ندی انکردم حق طلب بود یکدیگر بستانند و اگر یکی پیشتر داده و وی انچه وی را میرسد کمتر داده است ان باقی را از وی حق طلب بود **مسئله** در زمین مباح چشمه میزند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و انچشمه را بانضمد گز حریم بود باتفاق تا کس دیگر در حریم وی بی اجازت وی نتواند عمارت کردن اما کاریز را حریم نبود و اگر جماعتی در زمین مباح کاریز بریدند و بمرغذاری بیرون آوردند تا زراعت کنند اهل مرغذار نتوانند که ایشانرا منع کنند که این مرغذار مباح است و ایشان نیز نتوانند که آب ایشانرا ندهند که ان آب نیز مباح است اما در ملک یکی کاریز بریدند و آب بیرون آوردند خداوند ملک را حق منع بود که گوید که در ملک من تصرف مکنید و ایشانرا نخواهد باشد خواه انملک بخرند خواه بمحنان کاریز را بمانند و ایشانرا نکذند ان کاریز بر خداوند ملک چیزی واجب نیاید که در ملک دیگران تصرف کرده اند و اگر زمین مباح را عمارت میکنند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید که اگر این زمین مباح در جوار ملک یکی است چه مقدار مسافت باید تا در عمارت شاید کردن میانه او از یکدیگر بماند تا بر کرانه ملک وی ایستد و او از ندهد تا انجا که او از وی رود نشاید در عمارت کردن که همچنانکه در بعمارت در زراعت کردن حاجت است ستوران در ایم بگرد حاجت است **مسئله** اگر بنزدیک شهر بادیه زمینها مباح است نشاید که زراعت کنند که کار دانرا فرو دامدن جای آمد و شد بود و در ستوران ایشانرا بعلف حاجت بود اگر زمین مباح است چندان مانند که دیگرانرا از زراعت کنند باید که میانه او از یکدیگر بمانند تا او از ندهد همچنانکه

بگذرند بماند باقیها زراعت کنند و اگر در زمین مباح نکی نشانی کرد تا عمارت کند و انگس غایب باشد کسی دیگر را نشاید که عمارت
کند بانی بر قول امیر المومنین عمر رضی الله عنه تا سه سال بر نباید کسی دیگر را نشاید که انجا عمارت کند باید که سه سال بماند
اگر انگس نیاید کنون کسی دیگر را نشاید که عمارت کند اما ظاهر روایتیست که همین که وی غایب شد کسی دیگر را نشاید که
عمارت کند بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند اگر دیوار چه زده باشد یا خشتی کرده باشد بر قول امیر المومنین عمر رضی الله عنه
عمل بکنند تا سه سال باید اما اگر خطی کشیده باشد بظاهر روایت عمل کنند و اگر مسلمانی در زمین مباح زراعت کرد و پنداشت که این زمین
مباح است و غله رسید و برگرفت ان زمین را خصم پدید آمد نتواند که سزا از غله از و مطالبه کند اما اگر زمین ویران نقصان کرده باشد
اکنون آن نقصان زمین لازم شود و اگر غله نرسیده باشد و لیکن هنوز نکرفته باشد همین حکم دارد و سزا از غله لازم نشود و اگر غله
نشست و لیکن هنوز نیامده باشد مار آمده است و لیکن هنوز بزرک نشده است خصم پدید آمد تخم وی بدهد و زمین خود دیکر
و اگر غله بزرک شده است و لیکن نرسیده است خصم زمین نتواند که تخم وی بوی دهد و زمین خود دیکر را اما تواند که ویرا جبر
کند تا زمین بمراد خود خالی کند تا وی آن زمین را از وی باجارت کیرد تا انکه غله برسد وی غله خود دیکر انکاه زمین را بخصم تسلیم کنند
و اگر در زمین مباح نهالی نشانند یا درخت خرما نی یا کلک و مانند آن تا ملک نشانند را بود که کسی دیکر را اجارت وی در آنها تصرف
نکند که ویرا حرام بود بر خلاف انکه نکی در ملک کیاه بر اند این خداوند ملک است چند این کیاه را تیماری کند و ان آب بدهد ملک وی نشود و
همه را و ان کیاه شرکت بود وی نتواند که کسی دیکر را منع کند که از زمین کیاه مدروید و ببرید و لیکن تواند منع کردن که در ملک زمین
اندر میاید ایشان نیز نتوانند که خداوند ملک را جبر کنند که کیاه بدرو تمامی ماراده تا در ملک تو زمین نیاید اما کیاه را کشته باشد
اکنون ملک کارنده بود بی اجارت وی نشاید درو دن که حرام بود و اگر آن کیاه را فروخت و ویرا حلال بود و اگر نکی یا این خصم
کیاه اجارت بست بر انکه نکاه بستور من ازین کیاه تو خورد و غلام من نکاه کار تو کند یکماه بستور او کیاه خورد و غلام
یکماه کار وی اکرد بعد ازان خصم غلام تواند که کار کردن غلام خود را از وی مطالبت کند و خصم کیاه تواند که قیمت کیاه از وی
که اجارت در استهلاک بسته اند و اجارت در استهلاک درست نیاید و اگر زمین بهت شرکت میان سه کس غله کشتند و بر کرفتند و دو
شریک قسم خود را بنزدیک شریک دیکر امانت نهادند و رفتند بعد ازان یکی ازان شریکان آمدند و ازین شریک خود قسم خود
طلب میکرد وی میکوید بر یکی ازین دو شریک را که من قسم تو دادم و قسم ازان دیکر نیز باجارت وی تو دادم و ایشان منکر اند
قول وی مصدق نبود و ایشان تواند که قسم وی از خود بستانند و اگر در زمین مباح چاه میکنند بر قول ابو حنیفه رحمة الله
بی اجارت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و این چاه را حریم بود باتفاق بر قول ابو حنیفه رحمة الله اکر
آب بدست میکشند یا بشتر بر میکشند چهل کز بود و بقول صاحبین اکر آب بدست بر کشند چهل کز بود و اکر بشتر بر میکشند
شصت کز بود اصح آمالی از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند که حریم چاه بر چند رسن چاه بود تا اکر رسن چاه شصت کز
بود حریم وی نیز شصت کز بود و اکر رسن چاه هفتاد کز بود حریم وی نیز هفتاد کز بود و اکر رسن چاه چهل کز بود حریم وی

نیز جهل کز بود فایده این خلاف چاهی پدید آید که کسی دیگر در این حریم وی چاهی کند و بر او حق منع بود و اگر کسی دیگر
آمد و در حریم وی چاهی کند وی مخیر بود خواهد اینجا را بپنبارد و خواهد همچنان گذارد و خواهد چاه اول
چاه کننده را چیزی از اجرت واجب نشود که مدد و اگر کسی آمد و در آن چاه افتاد و هم او را در چاه اول افتاده بود و
وی چیزی نبود و اگر در چاه ثانی افتاده بود و کل دیت بر کننده چاه دوم لازم آید و اگر کسی از بیرون حریم وی چاهی
کند و بر او حق منع نبود و اگر چه آب چاه وی بدان چاه سرایت کند و اگر مسلمانی چاهی خرد عیبی پدید آمد تواند که رد کند
اما اگر بعد از انکه عیب پدید آید در وی آب بر گرفته باشد و خمر جلوه نتواند که رد کند اما اگر دلوی بر کشید انگاه عیبی پدید
آمد تواند و اگر چاهی خرد عیبی پدید آمد چاه آب فرو خورد نتواند که رد کند و اگر باز بر آورد نیز نتواند که رد کند
زیرا که همچنان می باید که رد کند که قبض کرده است و وی از همچنان رد کردن عاجز است اگر چاهی خرد بخیار
سه روز آب فرو خورد و باز آن آب پدید آید هم نتواند که رد کند از برای انکه همچنانکی می باید که تسلیم کند که قبض کرده
است و این را نتواند تسلیم کردن از برای انکه آب زیادت بر آمده است یا کم و اگر چاهی خرید بخیار سه روز در این مدت
خیار موشی در این چاه اندر افتاد و بمرد و موش را بر کشیدند و بیست آب دلو نیز بر کشیدند و بیرون ریختند بعد از ان عیب
رد میکند که عیب ظاهر شد تواند که رد کند هم چنانکه مسلمانی بنده خرید بخیار سه روز در این مدت خیار بنده را
تب آمد و باز صحت یافت تواند که رد کند این نیز همان حکم دارد و اگر چاهی خرید بخیار سه روز در این مدت خیار از چاه
آب بر کشید و خرج کرد بعد از ان عیب پدید آمد تواند که رد کند باقی بنگرد اگر آن برای طهارت ساختن یا برای
خوردن بر کشیده هست تواند که رد کند اما اگر برای زراعت را بر کشیده هست نتواند که رد کند و اگر چاهی هست میان
دو کس مشترک یک شریک قسم خود را فروخت چاه را نامید و لیکن مدخل ساده نامید آن مشتری در چاه شریک شود اما در محل
شریک نشود اما اگر مدخل نامیدی همچنان شریک اول شود و الله اعلم **باب ۳۳ فی المسایل البیر و در**
اسناد او بارای جمع بیرین و فصل بعقل و رای خویشتن کار ناشاید کردن خواجه امام زاهد فخر رحمة الله حدیثی روایت
کرده هست باسناد درست تا بر رسول علیه السلام که بر که در بیر کار ما افتد البقل کند ضاله ای گمراه کرد و بر که نزهت از
خلق طلبد خوار کرد و محمد حسن رحمة الله گفته هست که از اول رای ما با بو یوسف رحمة الله آن بود که چاه باندر افتادن
نجاست پلید نشود قیاس بر آخور گرمابه که آخور گرمابه را نا پیزه روان بوده هست و دست پلید در می آرند و آب بر میدارند
آن آب پلید نگشتی و اگر در چاه نیز نجاست افتد پلید نشود اما چون اقاویل صحابه بجا رسید ما رای خود را ماندیم و با
اقاویل صحابه رضوان الله علیهم عمل کردیم که چاه باندر افتادن نجاست نجس شود اما به تهی کردن پاک شود و
معتزله علیهم اللعنة گویند که چاه باندر افتادن نجاست پلید شود و پیش تهی کردن پاک نشود و اینجا را باید انباشتن
و چاه دیگر کندن و بر قول شافعی رحمة الله که چون آب بدو نیست و نجاه من برسد ای پلیدی با بر ندارد و یکصد بیست

شناسی شود پلیدی بر ندارد و مالک رحمة الله گفته است که چاه باندر افتادن نجاست نجس نشود دلیل بر انکه در بدنه
چاهی بود که ویرا سپر بضاعت گفتند زنان رکوه ای پارچه حیض را در انجاه انداختندی و هم از انجاه آب برکشیدندی
و بخوردندی و رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی پس معلوم شد که چاه باندر افتادن نجاست پلید نشود
اما علماء ما رحمة الله گفته اند که محال بود که رسول علیه السلام کسی را بیند که رکوه حیض در چاه اندازد و هم ازان چاه
آب برکشند و بخورند و ایشانرا منع نکند اما در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده آورده است که ان چاه بنود کاریز
بود دلیل بر انکه در اخر وی حرما سایها بود که ازان کاریز آب میخوردند و اگر در آب روان نجاست افتد نجس نشود و اما
ظاهر روایتیست که چاه باندر افتادن نجس پلید شود و لیکن به تهی کردن پاک شود دلیل بر انکه عهده عبد الله
عباس رضی الله عنه در چاه زمزم افتاد و مرد عبد الله عباس فرمود تا برکشند ش و کل آب چاه را بتهیه فرمود تا برکشند خواجه
امام نجم الدین دستقانی حسین رحمة الله گفته است که انجاه را بحبل استوار کردند چنانکه او بیها انداختند سنگها در
انداختند انگاه کل آب برکشیدند اما در صلوة کشوانی چنین آورده است که ندای شنیدند که منفذ ای راه آن
چاه از بیشت است شما در استوانید تهی کردن این مقدار آب برکشید چاه پاک شود پس معلوم آمد که چاه باندر افتادن
نجاست پلید شود و لیکن به تهی کردن پاک شود حنیفه رضی الله عنه گفته است که اگر مردی در چاه افتد و بمیرد از مرغ بر برکشند
و چهل دلو آب برکشند پاک شود امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است که چون موش در چاه افتد و بمیرد موش را برکشند
و ده دلو آب برکشند پاک شود در روایتی دیگر آمده است که بهفت دلو برکشند پاک شود اما [illegible]
تاویلش آن بود که دلوی کلان بود اما صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مجتهد بودند تا بر کسی باجتهاد [illegible]
اما صحیح است که ابو هریره رضی الله عنه و انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام فرموده است که چون
موش در چاه افتد و بمیرد موش را برکشند و بعد از انها دلو آب برکشند پاک شود و شعبی رضی الله عنه گفته است که دلو آب بسه
کشند پاک شود و نخعی رحمة الله گفته است که سی دلو برکشند پاک شود ابو حنیفه رحمة الله گفته است که بهفت دلو آب
شود و ده مستحب است در برکشند پاک شود باتفاق و چیزها که چاه را نجس کنند بر دو نوع است مرئی و نامرئی انچه نامرئی
است بول است ذرق و خون و مانند انها اگر یک از انها قطره در چاه چکد کل آب را برکشند واجب شود تا پاک شود
و این روایتیست [illegible] و روایت کنند [illegible] خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله است که در مرداب شناس
را بیابند تا ان اب تقدیر یک صد دلو آب برکشند تا حیوانی که ایشان گویند که پاک شد حکم شود و بپاکی از ابو یوسف
رحمة الله در روایتیست و صد دلو آمده است در روایتیست که بالا و پهنا اب را تقدیر کنند در درازی انجاه
مقدار چهاری دیگر کنند و اخراج کنند و آن آب چاه را بر میکشند و در انجاه میریزند چون انجاه پر شود
این چاه را حکم کنند بپاکی و یکی روایتیست که نیمه فرو ریزند و بالا ان آب را نگاه کنند و ده دلو دیگر برکشند

و باز بالای آب نگاه کنند چنانکه همان تیره را فرو برند و بنگرند که چندین کم شده است بروده و اگر [illegible]
باز تیره را فرو برند و بنگرند که چندین کم شده است بروده و اگر بر میکنند بنگرند که چندین کم شده [illegible]
تیره می برند چون تیره نماند چاه را حکم شود بپاکی و دیگر واسطه دیگر نیست که رنگ آب بر زند [illegible]
چندانی که اثر رنگ در چاه نماند پس چاه را حکم شود بپاکی و شیخ امام سلام علی الدین رحمة الله گفته است که این روایت از
ابو یوسف است رحمة الله و بر قول محمد رحمة الله از دویست دلو تا سیصد دلو بر کشند تا پاک شود و آنچه حکم نجاست
نادری بود گفته آمد اما نجاست مرئی را حکم چیست و گفت بلیث از مرئی نجاست [illegible] ان الحکم
کبیر محکم بدان از کاف اول مراد کنه است مانند وی از کاف ثانی کنجشک و مانند وی [illegible]
مربع است و بط و مانند وی آدمیست و سگ و گوسپند و مانند وی بریکی را قدری شود است اصل این [illegible]
که خورد تر در کلان تر نداخل پندیرد تا اگر کنه در چاه افتد و بمیرد آن کنه را بر کشند ده دلو بر کشند پاک شود و اگر
کنه در چاه افتد بمیرد و برآورد بر کشند و بست دلو آب بر کشند پاک شود و اگر کنه یا موش بچه در چاه افتد و بمیرد [illegible]
بر کشند و همان بست دلو آب بر کشند و اگر کنه یا موش کلان یا دو موش در چاه افتد همین حکم دارد [illegible]
همین بیست دلو آب بر کشند پاک شود و اگر سه موش در چاه افتد و بمیرند موشها را بر کشند بروایتی شرح طحاوی همان
بست دلو آب بر کشند پاک شود و بروایتی صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله همان چهل دلو آب بر کشند پاک شود و چهار
موش را همین خلاف است اما چون پنج موش در چاه افتد و بمیرند موشها را بر کشند باجماع چهل دلو آب بر کشند پاک
و اگر شش موش شود و بروایتی صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله کل آب چاه بر کشیدن لازم شود تا پاک شود
و بروایتی شرح طحاوی همان چهل دلو آب بر کشیدن پاک شود تا همین خلاف [illegible] و اگر موش در چاه افتد و
بمیرند موشها را بر کشند و کل آب را بر کشند باتفاق پاک شود بنابران اصل است [illegible] خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
سه موش را چون گربه دارد یعنی حکم گربه دارد و شش را حکم سگ دارد تا اگر دو موش در چاه افتند و بمیرند
موشها را بر کشند و بست دلو از آن یکی چاه بر کشیدند و در آن چاه دیگر بریختند از آن چاه دوم همین [illegible] دلو
بر کشند پاک شود و اگر سه موش در سه چاه افتادند و مردند موشها را بر کشیدند و آب آن دو چاه دیگر را بریختند
دران یکچاه دیگر بریختند از آن چاه بروایتی صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله همان چهل دلو آب بر کشند پاک
شود و بروایتی شرح طحاوی رحمة الله همان بست دلو آب بر کشند پاک شود و چهار موش را همین خلاف [illegible]
اگر چهار موش در چهار چاه افتادند و بمردند موشها را بر کشیدند و آب آن سه چاه را در یکی بریختند همین خلاف
بود و اگر پنج موش در پنج چاه افتادند و مردند موشها را بر کشیدند و آب آن چهار چاه بر کشیدند و در چاه
پنجم بریختند از آن چاه پنجم چهل دلو آب بر کشند باتفاق پاک شود و اگر شش موش در شش چاه افتادند و در

موشها را برکشیدند و آب آن پنج چاه برکشیدند و درین چاه ششم ریختند ازین چاه ششم بروایة شرح طحاوی
رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بروایة صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله کل آب چاه ششم را برکشند پاک شود
تا نه همین خلاف است اما اگر موش مرده چاه افتاده و مرده موشها را برکشیدند آب آن نه چاه دیگر را برکشیدند و درین
چاه دهم ریختند آب این چاه هم کل باید کشیدن باتفاق تا پاک شود مسئله اگر موش در چاه افتاد یا در چاه یافتند
آن موش را برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود و اگر موش گربه در چاهی یافتند مرده بود و را برکشند و چهل دلو
آب برکشند تا پاک شود از برای آنکه خورد و تر در کل نجاست داخل است اما اگر کمی ازین دور اجراحت بود کل آب را باید
کشیدن تا پاک شود مسئله اگر در چاهی موش یافتند اما سیده آن موش را برکشند و کل آب چاه را نیز باید کشید تا
پاک شود و بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامهاء را که از آن آب مشته باشد نمازی کنند و سه روزه نماز قضا کنند و هر
طعامی که از آن آب پخته باشند از انسکان و هند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله ازینها حاجت نیست تا یقین نشود
که چه وقت افتاده است اما چون یقین شود که چه وقت افتاده است از آن ساعت چاه را حکم کنند به پلیدی و
ابو یوسف رحمة الله گفته است که از اول را امن غیر محسان بود که ابو حنیفه رحمة الله اختیار کرده است اما روزی
بصحرای بیرون رفته بودم دیدم که از چنگال جانوری چیزی در چاه افتاد قرمودم تا برکشند موش دیدم امالسده
آن قول رجوع کردم گفتم که موش اکنون در افتاده است و اما سیده است اگر من هم منزلها بفرمائیم که سه روز نماز
قضا کنید و طعامی که از آن آب پخته باشند بسکان و هند این جرح شود و درین ما جرح نیست قوله تعالی
وما جعل علیکم فی الدین من حرج اما این جایی بود که چاهی بود سرکشاده چنانکه در خانه بود و اگر موش یافتند
در چاه مرده و لیکن نه اما سیده این موش را برکشند و بست دلو برکشند چاه پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامهاء
نمازی کنند و یکروزه نماز قضا کنند و طعامی که از آن آب پخته باشند بسکان و هند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة
الله ازینها حاجت نیست از آن زمان که موش یافتند چاه را حکم کنند به پلیدی مسئله اگر دو گربه در چاه افتادند
و مردند ایشانرا برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود اصل درین باب آنست که هر چه یکی را چهل آب برکشیدن
واجب شود چون دو شوند کل آب برکشیدن لازم آید مسئله چاهی که ویرا بست دلو کشیدن لازم آمده باشد چگونه
دلو باید همان چاه و اگر ان چاه را دلو نبود دلوی باید صاعی بود و آن چهار من بود ای دوصد و شانزده مثقال
شود و اگر دلوی ساختند که هفتاد من بود ای چهار هزار و سیصد و شصت مثقال میشود یکی دلو بر
کشند ظاهر روایة پاک شود امام زفر گفته است که بیست دلو برکشند پاک شود که نص بعد ثابت شده است در
نافع از حسن بن زیاد رحمة الله همین روایة است که بیست دلو برکشند تا پاک شود که عدد شرط است که نص بعد
ثابت شده است مسئله چاهی را که بست دلو برکشیدن لازم شده باشد نوزده برکشند و هشتم را

از روی آب ازاد کردند لیکن بفور زرکاوا کی چاه است یکی آمد و تحصیل کرد و از انجا آب برکشید بر قول محمد رحمة الله آن آب پاک بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پلید بود و اگر کبوتر کدان در چاه افتد و بمیرد کبوتر برکشند بر روایة صلوة امام اجل سرخسی رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بر روایة شرح طحاوی رحمة الله سی دلو برکشند پاک شود **مسئله** چاهی که در رابیت دلو برکشیدن لازم آمده است در پهلوی این چاه چاهی پاک است یکی از دلو را چاه پلید برکشیدند و دران چاه پاک ریختند از ان چاه اول نوزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم بیست دلو برکشند پاک شود و اگر یکی دلو برکشید و بیرون ریخت و دلو دوم را درین چاه پاک ریخت از چاه اول شانزده دلو برکشند پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو برکشند پاک شود و اگر دو دلو را از چاه اول برکشیدند و بیرون ریختند سوم را درین چاه پاک ریختند از چاه اول هفده دیگر برکشند و پاک شود از چاه دوم پانزده دلو برکشند پاک شود و اگر سه دلو از چاه اول برکشیدند و بیرون ریختند و دلو چهارم را درچاه پاک ریختند از چاه اول شانزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم هفده دلو برکشند پاک شود و اگر چهار دلو بیرون ریختند و پنجم دلو در چاه پاک ریختند از چاه اول پانزده دلو برکشند پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو برکشند تا اگر از چاه اول نه دلو برکشیدند و بیرون ریختند و پنجم را درچاه پاک ریختند بر روایة خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود از چاه دوم همان ده دلو برکشند پاک شود و بر روایة خواجه سلیمان جورجانی رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود و از چاه دوم یازده دلو برکشند پاک شود و بنابران اصلی است که خواجه امام ابو حفص کبیر رحمة الله ده دلو بی آن یکی ریخته فرموده و خواجه سلیمان جورجانی یازده با آن یکی ریخته فرموده اصل درین باب است که ریخته را حساب دارد و باقی را حساب ندارد تا اگر از چاه پلید نوزده دلو برکشیدند و بیرون ریختند و ستم را درچاه پاک ریختند چاه اول پاک شود و از چاه دوم یکی دلو برکشند پاک شود **مسئله** در پهلوی چاه پلید چاه پاک میکنند چندین مسافت باید خواجه ابو حفص کبیر رحمة الله گفته است که هفت گز مسافت باید و خواجه ابو سلیمان رحمة الله گفته است که پنج گز مسافت بسنده بود و این اختلاف از زمکان افتاده است که در بخارا زمینهای ایشان باغارست و بانم بدان معنی هفت گز فرموده و در سمرقند زمینها سخت است بدین معنی پنج گز گفت و اگر چاه نجاست را چاه پاک میکنند چون طول و عرض و ژرفا یکسان برابر او از نجاست لون و بوی و مزه نباید چاه پاک شود و آبی که برآید و پاک بود و اگر اب چاه پلید شد و آب فرو خورد و باز برآمد اگر چاه تر بود که آب برآید باتفاق آن آب پلید بود و اگر چاه خشک شده است و باز آب برامد ظاهر روایة اینست که آن آب پاک بود نصیر بن یحیی رحمة الله گفته است که پلید بود و اگر سرگین در چاه افتاد و بالا شد بعد ازان آب انجاه فرو خورد و باز برآمد اگر چاه تر بود باجماع آن آب که برآید پلید بود و اگر چاه خشک بود بظاهر روایة ان آب پاک بود و این قول ابو حنیفه و محمد است و بر قول ابو یوسف رحمة الله تعالی پلید بود **مسئله** چاهی است که در اکل آب برکشیدن لازم آمده است

وده دلو برکشیدند در چاه آب نماند چون آب برآید پاک بود اما اگر چاهی بود که از وی بست و لو آب برکشیدن لازم آمده باشد
بعضی برکشیدند آب نماند بعضی گفته اند که چون آب برآید پاک بود و زیرا نکه آنچه که کل آب لازم می آید همان مقدار که آب است
برکشند پاک شود که در چاه چیزی آب نماند اینجا طریق اولی بود و اما ظاهر روایت بست که چون آب برآید چندانی برکشند که بست
دلو تمام شود که نصف بعد ثابت شده بست پس عدد باید تا پاک شود و آنچه که کل آب برکشیدن لازم می آید بعضی برمیکشند
چیزی نمی ماند چون آب برآید پاک میشود و از برای این معنی بست که بعض کل ثابت شده بست کل آن بود که در وی چیزی نماند حکم
نصف چیزی دیگر لازم نمیدارم حکم میکنیم بپاکی و انجا عدد نیز بنصف ثابت شده بست بعد از برآئیم تا حکم پاکی ثابت شود مسئله
اگر کاه یا برگ پلید در چاه افتد ابو یوسف رحمة الله گفت یکی دو دو عفو بست دلیل میکند که چون پشه شود نجس شود و اگر
پشک در چاه افتد از محمد رحمة الله سوال کردند گفت یکی دو دو عفو بست دلیل میکند که چون سه شود چاه پلید شود بعضی
مشایخ رحمة الله گفته اند که تا بسیار شود پلید نشود و حد بسیاری آن بود که بسیج دلو بی پشک برنیاید و این روایتیست
از ابو حنیفه رحمة الله بست و خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته بست که تا چهار یک روی آب چاه نگیرد آب نجس نشود
و این هم جائی بود که پشک خشک بود و درست اما اگر تر بود یا شکسته یا از ان خر بود یا از ان گاو یا از ان اسپ بالتفاق
پلید شود بخلاف مالک رحمة الله که مالک رحمة الله گفته بست که چاه باندرافتادن نجاست پلید نشود اگر بول شتری
که گوشت وی خورند در چاه رفت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله کل آب را برکشند تا پاک شود و بر قول محمد
رحمة الله پلید نشود و اگر جنب بطلب دلو رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد تا دلو در رسن برآرد و براندامش نجاست
حقیقی نیست و آب در دهان او نجس کرده بست غوطه زده دلو و رسن برآورده بر قول ابو حنیفه رحمة الله آب چاه
پلید بود و مرد پلید و بر قول ابو یوسف رحمة الله مرد بحال خویش و آب بر حال خویش و بر قول محمد رحمة الله مرد پاک
بود و آب پاک بعضی گفته اند که بر قول ابو حنیفه رحمة الله مرد را پلیدی نجاست بست و بعضی گفته اند که پلیدی
جنابت بست انها که گفته اند که پلیدی نجاست بست بر قول ایشان ظاهر تواند خواندن و بمسجد تواند برامدن
اما اگر خوی کند و جامه وی از ان خوی تر شود جامه اش پلید شود و این وقت که در جنابت بود وی نجوی کردن
جامه وی پلید نشود و اگر انوقت ای در وقت جنابت بر عضو برایکبار شستی از عهده بیرون آمدی اگر این
بر عضو برا باید که سه بار بشوید تا از عهده بیرون آید و انهائی که پلیدی جنابت دارند قرآن ظاهر نتواند خواندن
و در مسجد نتواند در آمدن و اگر خوی کند جامه اش پلید نشود و اگر غسل آرد و هر عضو برایکبار بشوید از عهده بیرون
آید و بعضی از مشایخ گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رحمة الله آب پلید بود و مرد پاک از انکه آب تا بر اعضاء او تمامی
باشد پاک کننده بود و در حق همان عضو در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یک اندام دارد تا مادام که در
چاه بست همچنان بود که آب بر اعضاء وی چون از چاه برآید آب از اعضاء وی جدا شود مرد پاک بود و آب پلید

وجه قول ابو یوسف رحمة الله است که در آب اندک بر ریختن نجاست شرط دارد چون بر ریختن نیافتم مرد از عهده جنابت بیرون نیاید پس آب پلید نشود و محمد رحمة الله نیت قربت را اعتبار دارد چون نیت قربت نیست آب پاک بود و مرد پاک اگر بر اندام فرو رونده نجاست حقیقی بود یک چاه فرو رفت و غوطه خورد و بطلب دلو و رسن بر آمد و بچاه دوم رفت و غوطه خورد و بر آمد و بچاه سیوم فرو رود و غوطه خورد و بر آید از چاه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله مرد پاک بر آید و آبها پلید و بر قول ابو یوسف آبها پلید بود و مرد پلید بنا بر همان اصل است که ابو یوسف در اب اندک بر ریختن نجاسته شرط دارد **مسئله** اگر مستحق بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن بر آورد و بر اندام وی نجاست حقیقی نیست ان آب پاک بود از برای انکه نیت قربت از وی در بست نیست و ایشان مخاطب نیند بآوردن غسل **مسئله** اگر مسلمانی با جماعه بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن بر آورد ظاهر روایته اب پاک بود و طحاوی رحمة الله گفته است که اب مستعمل شود اگر آب مستعمل در چاه رفت در منتقی از ابو حنیفه رحمة الله روایته است که اگر آب غسل است صد دلو بر کشند تا پاک شود و اگر آب طهارت یعنی اگر چهار اندام شسته بود چهل دلو بر کشند تا پاک شود و از محمد رحمة الله روایته است که اگر چهار اندام شسته نیست دلو بر کشند پاک بود و اگر غسالة است چهل دلو بر کشند و اگر آب مکروه در چاه رفت حسن نیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایته کرده است که دلو چند بر کشند پاک شود و مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله است که ده دلو بر کشند پاک شود و اگر آب مشکوک در چاه ریختند حسن نیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایته میکند که دلوی چند بر کشند پاک شود مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله انست که بست دلو بر کشند پاک شود اما در شرح از محمد رحمة الله روایته است که کل آب چاه را بر کشند نه از روی که پلیده شده است از برای انکه تا پاک و پاک کننده شود و الله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین و علی المهاجرین والانصار والتابعین الابرار والاولیاء والاخیار و علی جمیع الانبیاء والمرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا ینفع مال ولا بنون تمت بذا الکتاب

جلد اول صلوة مسعودی بتاریخ هفتم

ماه محرم الحرام سنه ۱۲۷۲

هجریه

تمام شد

# جلد دویم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الحمد لله الذی وعد الجنة للمتقین ✤ بکرمه ومنه وفتح باب التوبة علی المذنبین بفضله ورحمته والصلوة علی خیر البریة محمد وآله واصحابه المهاجرین ✤ ونصرته وسلم تسلیما کثیرا کثیرا **باب اول** در بیان مسح موزه ودر بیان چیزهائی که بروی مسح روا بود ودر مسح صاحب جرح سایل ودر بیان جبیره وآن باب مشتمل ست بر چهار فصل **فصل اول در بیان مسح موزه** در خبر آمده ست از مصطفی صلی الله علیه وسلم که مردی سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم میدارم از سلاحهای خرم کفت موزه خر بار دوم وسیوم سوال کرد مصطفی صلی الله علیه وسلم همین جواب داد ومیگفت که موزه خر پس معلوم آمد که موزه سلاح ست همچون سلاحهای دیکر موزه نیز نوع ست سیاه ست وسفید ست وسرخ ست سیاه داشتن سنت ست وسرخ داشتن رخصت ست وسفید داشتن بدعت ست بدانکه مسح بر موزه سنت ست وقائم مقام فریضه ست امام کرخی رحمة الله کوید هر که منکر شود تا کافر نشود اما ظاهر روایة آنست که کافر نشود ولیکن مبتدع کردد بدانکه مسح جائز ست بامر رسول وبفعل رسول علیه الصلوة والسلام وراوی مسح موزه مغیره بن شعبه رضی الله عنه وی روایة میکند که رسول علیه السلام جبه داشت از برده چادر شامی سیاه تنک آستین ودستهای مبارک را در آستین آورده بود وبزیر دامن بیرون آورده وطهارت میساخت ومن آب می ریختم چون بقدمهای مبارک رسید بر پشت پای موزه مسح آورد ومن سوال کردم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قدمهای مبارک نمیشوئید رسول علیه السلام فرمود هکذا امرنی ربی

جنین فرمود [illegible] کار من مراد جابر عبد الله انصاری رضی الله عنه مسح موزه را نسخ میداد و صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین قبول کردند که یا جابر چه میگوئی که این فعل رسول علیه الصلوة والسلام پیش از نازل شدن سوره
مائده بود یا بعد از نازل شدن سوره مائده وی گفت من خود بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آوردم
ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین خاموش کردند مراد رضوان الله علیهم ان بود که اگر این فعل رسول علیه السلام پیش
از نازل شدن سوره مائده بودی بنازل شدن سوره مائده ان فعل منسوخ شده بودی چون وی گفت من خود
بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را این اشکال نماند در بعضی از نسخها
این روایت از جابر بن عبد الله البلخی است رضی الله عنه که از مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها سوال
کرد که چه میگوئی در روائی مسح موزه وی گفت من پشت پای خود را بریده دوستر از ان دارم که بر پشت
پای مسح کشیدن و سائل در سوال مبالغت کرد و مادر مومنان اشاره کرد به امیر المومنین علی گفت از امیر المومنین
علی رضی الله عنه سوال کن که در سفر با رسول بیشتر بوده است از امیر المومنین علی رضی الله عنه سوال کرد گفت من
دیدم در غزوی که رسول علیه الصلوة والسلام بعادة از خیمه بیرون آمد پشتهای پای مبارک خود مسح کشیده بود
چنانکه نشان انگشتان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم بر پشتهای پای موزه رسول علیه السلام پیدا بود چون
این خبر بمادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید روایت میکند تصدیق با یمانی رضی الله عنه کرد عائشه از ان
قول رجوع کرد و فتوی داد بر روائی مسح موزه از عبد الله عباس رضی الله عنه سوال کردند که چه میگوئی در مسح موزه
گفت من مسح بر پشت خر کرده روا ندارم نه بر پشت پای موزه باران بود که وی را از فعل رسول علیه
الصلوة والسلام خبر نبود و چون وی را خبر شد روایت میکند عطاء بن ابی رباح که وی از ان قول رجوع کرد
و فتوی داد بر روائی مسح موزه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سعد را دید ضرر که طهارة می ساخت چون بقدمها
رسید بر پشت پای موزه مسح کرد گفت یا سعد قدمها را نمیشوی گفت بردار پدر خود سوال کن عبد الله از پدر
خود سوال کرد که چه میگوئی در حق کسی که طهارت ساز د قدمها را نشوید بر پشت پای موزه مسح کند گفت
کرا دیدی گفت سعد را دیدم گفت عجم تو از تو فقیه تر است اشکال آید که سعد را و امیر المومنین عمر رضی الله عنه
خود از چه معنی است که گفت عجم تو از تو فقیه تر است در وی در فقه بود یکی آنکه خداوند عز وجل میفرماید انما المومنون
اخوة دیگر انکه جبرائیل علیه السلام بیامد گفت یا رسول الله خداوند عز وجل در شتگان اسمانها را با یکدیگر
برادری داده است تو سر صحابه رضوان الله تعالی علیهم با یکدیگر برادری ده رسول علیه الصلوة والسلام صحابه
را رضوان الله علیهم با یکدیگر برادری داد سعد را یا امیر المومنین عمر رضی الله عنه برادری داد بر معنی گفت که
عجم تو از فقیه تر است روایان مسح موزه امیر المومنین عمر و عثمان و امیر المومنین علی و عبد الله مسعود و

سعد و مغیرہ بن شعبہ و جریر رضوان اللہ علیہم اجمعین روایت میکنند کہ مسح موزہ جایز ہست بامر رسول و فعل رسول مقیم را یکشبانروز و مسافر را سہ شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چہارم ہمان وقت کہ دیرا حدث رسیدہ باشد و یک امام مالک نیست کہ مقیم را مسح روا نیست کہ دیر ضرورت نیست و مسافر را حد پیدا نیست دلیل بران حدیث صفوان بن عسال رضی اللہ عنہ کہ از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام سوال کرد کہ بخواب یا بحدث موزہ از پای بیرون آرم یا نی رسول علیہ السلام فرمود کہ نی مگر از جنابت پس معلوم آمد کہ مسافر را تا جنابت زمد و بر اجماع روا بود و خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ گفتہ ہست کہ مقیم مسافر را تا جنابت زمد حد پیدا نیست و دلیل بر انکہ معاذ جبل رضی اللہ عنہ از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام سوال کرد کہ بر موزہ یکشبانروز مسح کنم رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود بلی گفت دو شبانروز کنم رسول علیہ السلام فرمود بلی گفت سہ شبانروز کنم رسول علیہ السلام فرمود بلی معاذ جبل رضی اللہ عنہ خاموش گرد و خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ گفتہ ہست دلیل میکند کہ ہر چند معاذ جبل رضی اللہ عنہ سوال کردی رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودی کہ بلی پس معلوم آمد کہ مقیم را و مسافر را حد پیدا نیست ہر چند بر موزہ مسح کند و ابو حنیفہ گفتہ اند کہ معاذ جبل از علماء صحابہ بود رضی اللہ عنہ پسندیدہ نیست کہ مسافر را زیادہ از سہ شبانروز مسح روا نیست تا سہ شبانروز رسانیدی و خاموشی گرد رسول علیہم السلام زیادہ ازان نفرمودی دیگر انکہ چندین کس از صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین روایت میکنند کہ مسح موزہ جایز ہست بامر رسول و فعل رسول علیہ السلام مقیم را یکشبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز دیگر ہمین وقت کہ حدث رسیدہ باشد مسافر را سہ شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چہارم ہمان وقت کہ حدث رسیدہ باشد بقولہ

---

علیہ السلام مسح المقیم یوما ولیلۃ والمسافر ثلثۃ ایام ولیالیہا ماذکورفی الحصائر خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ گفتہ ہست کہ من سہ ہزار کس را از صحابہ در یافتم ہفتاد کس از ہد ریان را در یافتم و دیدم کہ ایشان در مسح موزہ چندان مبالغت میکردند کہ گمان می بردم کہ بر پشت پای برہنہ روا بود اما این وجہ اخذ نیست و روافض علیہم اللعنۃ نیز آنند کہ بر پشت پای برہنہ مسح روا بود اما ظاہر روایت ہست کہ روا نبود ابو الحسن کرخی رحمۃ اللہ گفتہ ہست ہر کہ موزہ را منکر شود خطا کار دارد و روافض منکر ند ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ گفتہ ہست کہ از اول بر من روشن نبود مسح موزہ از پس آنکہ اوایل صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین بمن رسید مسح موزہ بر من از آفتاب روشن تر شد من در سال شانزدہم بودم و سال بر شتاد و شش از ہجرت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ من با پدر خود بسفر قبلہ رفتم و روز کار رفتہ و را رضی اللہ عنہ در یافتم بروی سلام گفتم جواب باز گفت و از من سوال کرد کہ از کدام جائی گفتم از جانب

عراق گفت از جائی که دین متفرقه شدند و هوا و بدعت گرفتند گفتم کلا و حاشا از ایشان نیم اعتقاد من آنست که بعد
از وفات خیر انبیا علیه السلام این دو شیخ را برهمه فاضل دانم چنانکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آن دو امام اند
میان جان دوست دارم چنانکه عثمان علی رضی الله عنه و دو صحابه رضوان الله علیهم اجمعین لعنت نکنم و بد نگویم
حلال دارم و لیکن نخورم و قرآن را مخلوق نگویم و مسح موزه را جائز دانم گفت ای کودک
احسن الله که بر همین باش که راه راست گرفته بالضرورت نجات یابی باب دویم در بیان آنچه مسح
روا نبود بدانکه مذهب خواجه احمد یلغری رحمة الله فتوی داد بود بر موزه کرباس مسح روا نبود و بر دم در آنهم
روا نبود بجارق یا تاطابر یا تاجابر یا تاجوراب مسح روا نبود بر هیچ یک از این بر آنچه خود جواب گوید که روا بود عمده در کردن وی بود شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که در دو مسئله جواب مطلق نگفتن که روا یا نارد یکی در بخ روشنه طهارت تا خفتن
دویکر بر جارق یا تا به مسح کشیدن که در وی اختلاف مشائخان بسیار است بر لاک یا پیش بند نخورد یا نه
ظاهر روایت آنست که مسح روا بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که روا نبود که بر بسته
دوخته تا روا بود بر وی مسح کشیدن بر موزه نمدی ترکی مسح روا بود با تقاق بر موزه نمدی مرغدی
مسح روا نبود با تقاق بر جورب بی نعل مرغدی مسح روا با تقاق در معنی موزه کرباسی شود بر جورب تنک بخته
بی نعل مسح روا بود یا فی بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله روا بود دلیل بر آنکه ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه رضی الله عنهما
روایت کرده اند که رسول علیه السلام بر جورب مسح کشید ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که جورب بی نعل مسح روا
نبود که با وی مفترتوان کرد چون یا تا به شود دانچه ایشان روایت کرده محمول است بر آنکه جوراب بخته طبری با نعل
بوده است مذکور فی الخصائد بر جورب بخته بی نعل روا بود یا فی خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله گفته است که من بسفر
رفتم و در یافتم روزگار ابو حنیفه وی را بسیاری آخرین بود باین مسئله از وی سوال کردم گفت از اول فتوی داده بودم
که روا نبود اما اکنون فتوی دادم که روا بود باین روایت قول امیر المومنین عمر است و امیر المومنین علی سعد بن ابی وقاص
مسعود بن مغیره بن شعبه رضی الله عنهم اجمعین موزه بچه صفت باید داشتن تا بر وی مسح روا بود موزه باید درست و
یک چند آنرا که کعب را بپوشند تا بر وی مسح روا بود و دریدگی بچه صفت باید تا روا بی مسح را باز ندارد و بجرد از
مالک رحمة الله روایت است که هر چند دریدگی بود روای مسح را باز ندارد و در تبع از سفیان ثوری روایت است
که هر چند دریدگی بود روا مسح باز ندارد و بسوط از عطار رحمة الله همین روایت است که هر چند دریدگی بود روا مسح باز ندارد از
شافعی رحمة الله روایت است که هر چند اندک دریدگی بود روای مسح باز دارد از برای آنکه آنچه کشاده شده است شبیه
ان فریضه شود بعضی شستن و بعضی مسح کشیدن روا نبود اما علماء ما رحمهم الله گفته اند چنان نگویم که مالک و سفیان
ثوری و عطاء رحمهم الله گفته اند که بحقیقت پای برهنه روا داشته باشیم چنان نگویم که شافعی رحمة الله

گفته است که موزه مومنان از دریدگی اندک نمایی نبود و گویم که سه انگشت بریکی پای دریدگی بود فروسوی
کعب روای مسح را باز دارد و دریدگی هر دو پای را جمع نکنم تا اگر دو انگشت بریکی پای دریده بود و یکی
انگشت بریکی پای روای مسح باز ندارد و سه انگشت بریکی پای فروسوی کعب دریده بود تا روای مسح را باز
دارد و دریدگی سه انگشت دست یا بدیا سه انگشت پای بروایت زیادات سه انگشت پای بروایت مبسوط
سه انگشت دست درجواز مسح موزه اعتبار آنست راست یا محل اگر خی رحمة الله گفته است که اعتبار محل راست
وی قیاس میکند بروایت زیادات ابوالحسن قدوری رحمة الله گفته است که اعتبار آلت راست وی قیاس میکند
بروایت مبسوط درجواز مسح موزه اعتبار پوشیدن راست یا سیدن حدث را ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته
اعتبار پوشیدن را ابوالحسن قدوری گفته است که اعتبار حدث را فائده این خلاف جای پدید آید که اول
قدمها را بشوید و موزه پوشد و انگاه باقی اعضا دیگر شوید برین طهارت بر قول علمار رحمهم الله نماز
گذارد روا بود بر قول شافعی رحمة الله روا نبود اگر بعد ازان دیر احدث رسید بدین موزه مسح روا بود
یا نی ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته است روا نبود که الوقت که موزه پوشیده است طهارة وی کامل نبوده است
ابوالحسن کدوری رحمة الله علیه گفته روا بود که الوقت حدث رسیده است و بر طهارت کامل بوده و فتوی برین
قولست که روا بود اگر مقیم طهارت سازد و موزه پوشد و مسافر شود مسافرانه مسح تمام کند و اگر مقیمانه کشیده
و انگاه مسافر شود و موزه بیرون آرد و پایها بشوید و اگر بعضی مقیمانه کشیده و انگاه مسافر شود بر قول شافعی رح
مقیمانه تمام کند و بر قول علمار رحمهم الله بنا کند و مسافرانه تمام کند اگر مسافر طهارت سازد و موزه پوشد و مقیم شود
و مقیمانه تمام کند و اگر یک شبانروز کشیده و انگاه مقیم شد و موزها بیرون آرد و قدمها بشوید اگر بعضی مسافرانه
کشیده و مقیم شد و هم مقیمانه تمام کند اما شافعی رحمة الله مسح کشیدن را اعتبار دارد اگر در حضر حدث رسید شد و بیکبار
مسافر شد انگاه طهارة سازد و مسح کشید مسافرانه تمام کند و اگر مسح در حضر کشیده است مقیمانه تمام کند و نیز بر قول
شافعی رح در پوشیدن موزه ترتیب شرط است چنانکه در طهارت ترتیب شرط میدارد بر قول علمار رحمهم الله ترتیب
شرط نیست فایده این خلاف جای پدید آید که طهارت ساخت و پای راست راشست و موزه پوشید و انگاه
پای چپ شست و موزه پوشید بدین طهارت نماز گذارد بر قول علمار ما و شافعی رحمهم الله نماز روا بود و بر قول
مالک و زفر رحمهما الله روا نبود و چون حدث رسید شرع بر قول علمار رحمهم الله بران موزه مسح روا بود بر قول شافعی رح بر موزه
مسح روا نبود و اگر خواهد تا باتفاق بر انموزه مسح روا بود باید که طهارت تمام کند و انگاه پوشد تا باتفاق بر انموزه مسح
روا بود و شافعی رحمة الله گفته است که همچنانکه مسح موزه بر پشت پای موزه سنت است بر کعب پای موزه جایز
است بر قول علمار رحمهم الله بر کعب پای موزه مسح جائز نیست وجه قول شافعی رحمة الله اینست که سنت

میکند مغیرة بن شعبة رضی الله عنه که رسول علیه السلام مسح میکشید علی الخف و اسفل علما رحمهم الله گفته اند که صاحب صحاح محمد بن اسمعیل
این روایت کرده است و اگر ثابت شود مراد از وی پشت پاست و بر کشیدن سر سه ساق زیر مثل موزه باید و روایت عمل کرده
باشد بدین وجه قول علما رح گفته اند که بر کف پای جایز نیست چه نیست که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است که اگر دین بر آی
ما بودی قیاس آن بودی که بر کف پای موزه مسح بایستی کشیدن نی بر پشت پای موزه اما رای خود را اندیدیم و بفعل رسول علیه الصلوة
والسلام عمل کردیم که محل مسح پشت موزه است نی کف پای موزه و عطا گفته است که مسح سه بار می باید کشید چنانکه غسل اما ظاهر روایت
نیست که یکبار بسنده است که بنای مسح بر تخفیف است و سه بار قیاس بر تیمم و اگر مسح موزه سه بار بایستی بر پشتهای پای مبارک رسول
نشان انگشتان مبارکش باقی مانده بودی اگر مسلمانی بر سر پای موزه یا بر پای موزه یا بر هیچ مسح میکند بسر انگشتان اگر دریای آب و سیلان
نرسد اتفاق روا نبود اگر دریای آب سیلان رسد بعضی گفته اند روا بود و خواجه امام حسام الدین اندوسی گفته است که اگر چه دریای آب سیلان
رسید روا نبود و در بعضی نسخها می آورده است که ظاهر روایت آنست که روا نبود تا حکم انگشتان نرفته اما اگر سه انگشت تر کرد و از یک جا
یا در سه جا مسح موی شود کشیدن مستحب است اگر پیش موزه مقدار سه انگشت تهی است بدان هم مسح کشیدن روا نبود اما اگر پای را انجا برد و
مسح کشید روا بود اما اگر پای را بجای خود باز دارد و محش باطل شود اگر نخست پایها شسته و موزه پوشیده و استنجا کرده است که از وی حدث
ظاهر شود و درین اتفاق است که موزه بیرون آرد قدمها باز شوید اگر قدمها را شست و موزه پوشید و چهار اندام تمام کرد انگاه
استنجا کرد بعضی گفته اند طهارت باطل شود طهارة سازد بران موزه مسح کشد روا بود و البته محش از زمان استنجا نسبت نکرده است بر قول علما
رحمهم الله شسته باطل نشود و ابتدا محش از زمان حدث رسیدن بود و اگر موزه او پنهان یا از دراز دریده است چون پای می نماید و در
نماز میشود بر مسکر فرا میشود بجرد پای نهادن که در نماز میشود مسح باطل شود اما اگر چیزی بر بسته است بر موزه که در کار
نمیشود و ظاهر روایت برای مسح روا بود اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که مسح باطل شود که این بر بسته است دوخته می باید
تا بردی مسح روا بود اگر ابره موزه در شست بود و استر نیز در شست اکنون مسح روا بود و اگر ابره در شست بود و استر تا در شست
بسران موزه مسح روا بود اما اگر ابره دریده است و استر در شست اگر استر و میشی بود یا سحمان مسح روا بود و اگر استر کرباس بود
روا نبود اگر از دریچه موزه آب اندر می آید امام نجم الدین نسفی رحمه الله در حصائل آورده است که هر چند اندک اندک اندر آید مسح باطل
شود اما در واقعات حنفیه ابو اللیث و در فتاوی خواجه امام بکر فضل بخاری رحمه الله آورده است که هر چند اندک اندک اندر آید مسح باطل نشود
و خواجه امام زاهد فرخ رحمه الله گفته است که اگر از بن پای چندانی اندر آید که کل آن پا بیش تر شود پای دیگر مسح باطل شود و بر اکثر یکپای
مسح و یکپای غسل و مسح یا غسل جمع باید و شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که اگر یکپای بچندانی اندر آید که پیشتر از پا بیش تر
تر شود آن پای دیگر را مسح باطل شود کذا در زاد الراکب است که همچنان که غسل کل مسح را باطل کند و غسل بعض نیز مسح را باطل
کند بر و اشکال گفته اند که چون روایت زیادات آنست که غسل بعضی مسح را باطل کند پس تو چرا پیشتر را اعتبار میکنی گفته اند از برای
دفع حرج که اگر آن اندک را اعتبار دارم و آن حرج شود و در دین ما حرج نیست ما مسح موزه را از پای بیرون آورد و باز بر گرفتن

قدم برافتادش چه مقدار باید یا مسحش باطل شود و برقول ابوحنیفه رحمه الله تا پاشنه مجمل گفته نرسد مسح باطل نشود و برقول ابو یوسف رحمه الله تا پیشتر
از پشت پایش و پیشت پای موزه بود مسحش باطل نشود و برقول محمد تا پایش در محل مسح مقدار سه انگشت بود مسح وی باطل نشود و برقول
شافعی رحمه الله تا پایش در محل ساق مسح موزه بود مسحش باطل نشود و برقول عطا و خواجه حسن بصری رحمهما الله اگر تا سیخ زانگپای موزه را
از پایش بیفتد مسحش باطل نشود و برقول علماء رحمهم الله باطل شود می باید که آن پای موزه دیگر را از پای بیرون آرد و بردو
قدم راست بردو انگاه موزه بوشد و از ابراهیم نخعی رحمه الله در جنب سه روایت است یکی روایت آنست که جماد از نخعی رحمهما الله روایت
میکند همچنانکه بیفتد که علماء رحمهم الله گفته اند و یکی روایت دیگر آنست که ابن ابی لیلی از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکند که همچنان
کند که عطا و خواجه حسن بصری رح گفته اند و یکی روایت آنست که حسین بن عماره از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکند که از پای موزه
دیگر را بیرون آرد و طهارة تمام سازد و انگاه موزه بوشد تا یقین از عهده بیرون آید نزد یک ایشان بموزه بیرون آمدن
طهارة تباه شود مسلمانرا جنابت رسید غسل آورد و موزه بوشید یا وآمدش که آب در دهن دینی نکرده ام اگر پیش از انکه حدث رسید
آب در دهن وینی کرد و انگاه حدث رسیدش طهارت ساز د اتفاقا و یرا برین موزه مسح روا بود و اگر حدث رسیدش و انگاه آب
در دهن وینی کرد بر قول علماء رحمهم الله برین موزه مسح روا نبود و بر قول شافعی رحمه الله روا بود اگر جنابت غسل آورده
و موزه بوشید بعده معلوم شدش که لمعه خشک مانده است اگر حدث رسیدش انگاه ان لمعه را تر کرده باجماع بران موزه مسح روا
نبود و اگر پیش از انکه حدث رسیدش ان لمعه را تر کرده بانگاه حدث رسیدش بر قول علماء رحمهم الله بر آن موزه مسح روا بود و بر قول
شافعی رح روا نبود اگر تا سیخ زانو مسح باقی است و یرا جنابت رسیدش و نا بنده است تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب
یافت چندانی که طهارت را پس آید و یرا بر ان موزه مسح روا نبود دلیل حدیث صفوان بن عسال رضی الله از رسول صلی الله علیه وآله
وسلم سوال کرد یا رسول الله بجواب و بحدث موزه پای بیرون آرم یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که دی ولیکن جنابت
معلوم شد چون برسیدن جنابت قدمها شستن فریضه شد مسح روا نبود و اگر جنابت رسیدش و نا بنده است تیمم کرد و موزه بوشید
حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارة را پس آید بر ان موزه مسح روا نبود اگر جنابت رسیدش با دی آب است چندانی که طهارة
را پس آید طهارت ساخت و قدمها شست و موزه بوشید انگاه تیمم کرد از برای باقی جنابت را حدث رسیدش آب یافت چندانی
که طهارت را پس آید بعضی گفته اند که و یرا بر ان موزه مسح روا بود اما ظاهر بر روایت آنست که روا نبود که آن وقت که موزه
بوشیده است جنابت باقی بوده است اگر جنابت رسیدش طهارت ساخت و قدمها شست و تیمم کرد از برای باقی جنابت انگاه
موزه بوشید حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارة را پس آید اتفاقا و یرا برین موزه مسح روا بود که انوقت که
موزه بوشیده است و یرا از جنابت چیزی باقی نمانده بود و طهارة وی کامل بود اگر آب یافت چندانی که غسل را پس آید
و بعکس غسل نیاورد باز نا آب تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب یافت چندانکه طهارة را پس آید و یرا بدان موزه مسح روا نبود
که بیافتن آن آب که غسل را پس آید و یرا قدمها شستن فریضه شود اگر طهارة تمام و موزه بوشیده حدث رسیدش طهارة تمام است برین موزه مسح کند و انگاه

سر موزه پوشیده حدث رسیدش طهارة ساخت بران سر موزه مسح میکشد روا نبود که مسح بر پشت پای موزه قرار گرفته است
نی بر سر موزه اما اگر هر دو را بطهارت کامل پوشیده هست و حدث رسیدش بر قول امام شافعی سر موزه مسح روا نبود که موزه بدل
هست از پای و سر موزه بدل هست از موزه بدل بر بدل نشود روا نبود اما بر قول علماء ما رحمهم الله روا بود که در معنی موزه
دو تا باشد دلیل بر آنکه عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت میکند که یا عمر رضی الله عنه با وی رفته بودیم نماز شام آب خواست و طهارة ساخت
و بر سر موزه مسح کشید و گفت چنین دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام که چنین کرد و مسح کشیدن بدل از شستن پا نیست که یا
قدرت پای شستن مسح روا نیست و بدل یا حال توانائی بر اصل روا نبود معلوم شدش که مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست اگر پیکهای
سر موزه از پاشنه بیفتاد و بر قول زفر رحمه الله بران پیکهای سر موزه دیگر مسح باقی بود اگر بر پشت پای این موزه کشد روا نبود از علماء
ثلثه رحمهم الله دو روایت یکی روایت آنست که بر پشت پای موزه مسح کشد بر پشت پای سر موزه مسح کشد باز دو اینقول اختیار ابو یوسف رح
هست و یکی روایت دیگر آنست که از پای سر موزه دیگر بیرون آرد و هر دو پشت پای موزه مسح کشد و این اختیار محمد است رح
اگر موزه دریده هست و سر موزه درست بر سر موزه روا بود و بر موزه نبود و اگر سر موزه دریده و موزه درست بر سر موزه
مسح روا نبود و بر موزه مسح روا بود و اگر موزه بهپیدان پوشیده هست بر پیدان مسح روا نبود که محل مسح پشت پای موزه
هست پای آنجا که پیدان اما اگر انگشتان بر پشت پای پیدان نهاده هست و کف دست بر پشت پای موزه چندان که انگشت
از پشت پای موزه تر شود از مسح نیابت دارد و بشرط آنکه پشت پای پیدان پاک بود و اگر پشت پای پیدان پلید بود
چون دست بر تر جای نهاد تری از دستش بر پشت پیدان سرایت کند دستش پلید شود و دست پلید را بر پشت موزه بر کشد
پشت پای موزه پلید شود تا موزه نشوید با وی نماز روا نبود اگر جاروق بموزه غدین بر دوخته اند برای مسح کشد
روا بود اگر بر دوخته نیست بر جاروق مسح روا نبود باید که دست بزیر جاروق اندازد بر پشت پای موزه مسح کشد
تا روا بود باتفاق اگر موزه و سر موزه بر طهارة کامل پوشیده هست حدث رسیدش طهارة ساخت و دست بهباق
سر موزه فرو میکشد تا بر موزه مسح کشد روا نبود باید که بر سر موزه مسح کشد یا سر موزه را بیرون کند و بر موزه مسح کشد
تا از عهده بیرون آید باب دویم در بیان مسح صاحب جرح سایل اسمال از چند وجه خالی نیست یا در وقت طهارت
ساختن میرود و در وقت موزه پوشیدن نمیرود و یا در وقت موزه پوشیدن میرود در وقت طهارة ساختن نمیرود
و یا دو وقت نمیرود یا هر دو وقت میرود بر قول زفر رحمه الله در همه حالها حکم اصحاء دارد و بر قول شافعی رح همه حالها حکم صاحب
جرح دارد و شافعی رحمه الله حدث سلس را حدث ندارد بر قول علماء ما اگر بر طهارة کامل پوشیده هست حکم اصحاء دارد و اگر بطهارت
ناقص پوشیده هست حکم صاحب جرح دارد فائده این خلاف جای پدید آید که صاحب جرح سایل موزه پوشیده هست و بطهارة
ناقص در نماز حدث رسیدش طهارت سازد و بدین موزه مسح کشد و بدین نماز سازد اما اگر در میان نماز وقت نو شود
موزه بیرون آرد و باتفاق طهارة سازد و نماز از سر گیرد اما اگر بر طهارت کامل پوشیده هست چنانکه در هر دو وقت نمیرود

و درمیان نماز وقت نوشد وی بر همان طهارت کامل است و برگذارد و نماز تمام کند و اگر وقت نوشد و جراحت سیلان نشد طهارت
سازد و باتفاق بر این موزه مسح کشد روا بود و بر این نماز بنا کند عیسی ابان رضی الله عنه گفته است که نماز از سر گیرد و ظاهر
روایت آنست که بر آن نماز بنا کند مسئله دیگر دست جراحت است طهارت ساخت و چیره بر آن بست مسح کشید و موزه پوشید تا وقتی
جراحت باقی است مسح موزه باقیست بر دو مسح روا بود اگر پیش از انکه مدت مسح موزه باز آید جراحت نیکو شد حکمش چیست خواجه
زاهد فخر الدین رحمة الله گفته است که همچنانکه شستن آن لمعه فریضه شود قدمها شستن نیز فریضه شود شیخ الاسلام برهان الدین گفته است
که این جائی بود که ویرا درین میان حدث رسیده باشد وقتی بر این موزه مسح کشیده باشد اما اگر بر چنین طهارت بود که موزه پوشیده
باشد همان لمعه را تر کند بسنده بود اگر جراحت بر پاست طهارت ساخت و چیره بر پشت پای مسح کشید پای نیکو راست و موزه
پوشید تا مادام که جراحت باقی است مدت مسح باقیست ویرا بر آن موزه مسح روا بود پیش از انکه مدت مسح بر آمدی جراحت نیکو شد اتفاق
است که همچنان شستن آن لمعه فریضه است شش قدمها نیز فریضه شود اگر بر پای جراحت است و طهارت ساخت و چیره بر پشت مسح کشید و آن
پای نیکو راست و آن پای نیکو موزه پوشید حدث رسید بر آن موزه مسح روا بود از برای انکه مسح چیره قائم مقام غسل است پای با
غسل شود و یکپای مسح و مسح یا غسل جمعه نباید اما اگر طهارت ساخت و چیره بر پشت اگر مسح چیره فراموش کرد و هر دو پای موزه پوشید بعد
از ان حدث رسید پیش طهارت ساخت و بر آن موزه مسح روا بود و این از ابو حنیفه رضی الله عنه روایتست و بر آن روایت که مسح چیره را فریضه
دارد روا نبود اما بدان روایت که مسح چیره را فریضه ندارد روا بود اما ظاهر قول ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که روا نبود اگر یکی
را انگشتان پانی نیست و لیکن پشتهای پای برقرار است بر آن موزه مسح روا نبود زیرا که محل مسح پشت است نه انگشتان اما اگر یکی
را پای کل نیست بر آن پای دیگر مسح روا بود و غسل نی اما اگر فرو شد سوی کعب هر چند انک باقی بود از شستن فریضه ساقط شد از
پای دیگر مسح روا نبود از برای انکه یکی پای غسل شود و یکی پای مسح مسح با غسل جمعه نباید اگر طهارت ساخت باب مطلق و موزه پوشید
و حدث رسید پیش هر آنی که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود اگر طهارت ساخت باب مکروه موزه پوشید چون حدث رسید پیش
هر آنی که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود اگر طهارت ساخت باب مشکوک و موزه پوشید و نماز گذارد حدث رسید شک با آب
مشکوک یافت اتفاق ویرا بر آن موزه مسح روا بود اما اگر با آب مشکوک طهارت ساخت و موزه پوشید حدث رسید شش چند تر یافت بر
قول ابو حنیفه رحمة الله بر آن موزه مسح روا نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله چند بار بیرون کند موزه را بیرون کند چند بار
موزه را بیرون کند چند بار طهارت سازد و تیمم باقی بار کند تا از عهده بیرون آید اگر طهارت ساخت باب چند تر موزه پوشید و بر حدث
رسید آب مشکوک یافت بقول ابو حنیفه رحمة الله بر آن موزه مسح روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله چند بار بیرون کند موزه را
بشوید و مسح بر قول ایشان روا نبود و اگر چند تر طهارت ساخت موزه پوشید حدث رسید شش بار همه مرتفع شد فقیه حکیم و خواجه امام
ابو علی نسفی رحمهم الله گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه بر این موزه مسح روا نبود که موزه بدل است از پای و هیچ تر بدل
هست از آب پس بدل بر بدل روا نبود قاضی امام علی استیجابی رحمة الله گفته است که روا بود قیاس قول ابو حنیفه

ماه رجوع اسطار اهل صدیق با من بود فراموش کرده ام بر سول صلح الله تعالی فرود آمد و کسی را بطلب ابن
سفته فرستاد و پیشان دیر آمدند چون صبح دمید خطران داشت که آفتاب برآید نماز از وقت برود و دای مبارک
مشغول بود و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی کردن گرفتند که صبح دمید ما را آب نیست تا طهارت
سازیم و نماز با مداد ما را از وقت برود و ما بقیامت چه عذر آریم صدیق رضی الله عنه بدر خیمه مادر مومنان
آمد و گفت ای دختر این چه سهو بود که بر تو رفت و صبح دمید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی میکنند
که اگر ایشان را نماز از وقت رود و تو بقیامت چه جواب گوی مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها
گریان شد سر بسجده نهاد و سر بحضرت فرستاد و مناجات کرد و گفت ای مسبب الاسباب سبب
ساز بر بندگان ترا نماز از وقت فوت نشود تا من بقیامت اندر نمانم در حال جبرائیل علیه السلام
آمد و این آیت آورد و قوله تعالی او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و بر رسول علیه السلام
بر خواند و رسول علیه السلام بر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر خواند همه شادشدند و انگاه
تیمم کردند و نماز گذاردند بعد ازان یاری بود که اسعد بن حضیر میگفتندی مردی با فصاحت
و بلاغت بود و با بسیار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر در خیمه مادر مومنان آمده رضوان الله
عنها انجا خیمه فرود انداخته بود و بعیادت مشغول شده بود شکر انه ان حالت را که خداوند عز و جل
در ایشان لطیفی فرموده بود و وی مدح گفت خانواده صدیق را رضی الله عنه که چه مبارک
خانواده هست این خانواده صدیق رضی الله عنهم اجمعین که هر اندیشه که بر خاطر مبارک
ایشان رسیده هست سبب تخفیف امت بوده هست و اگر این اندیشه بر خاطر مبارک ایشان
راه نیافتی مسافران را که در سفرها نماز ایشان فوت شدی رسول علیه السلام مر صحابه را
تیمم بتعلیم میکرد و گفت دو ضربت هست یکی مر رویرا و یکی مر دستها را قال النبی علیه السلام التیمم
ضربتان ضربت للوجه ضربة للذراعین بر قول شافعی رحمة الله بر هر دو طهارت نیست شرط هست
و هم بر آب و هم بر خاک و بر قول زفر رحمة الله بر هر دو نیست طهارت شرط نیست هم بر آب و هم بر خاک بر قول ثلثه
رحمهم الله در آب نیست در خاک نیست شرط هست بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نیست نماز می باید و بر قول ابو یوسف رح
نیست عبادت کرد بسنده هست و ابو الحسن کرخی رح میگوید تیمم که برای تطوع کرده بود بدان تیمم فریضه روا نبود اما در
گفته هست که به تیمم تطوع روا نبود اما ظاهر روایت اینست که روا بود بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته که به تیمم
سجده تلاوت روا نبود اما ظاهر روایت اینست که روا بود مالک رحمهم الله گفته هست که نا بینده آب را
استمتاع نشاید کرد فتن اما ظاهر روایت اینست که شاید که از عبد الله عمر سوال کردند کر نا بینده آب را

استماع شاید کرد تن یا نی گفت من نمیکنم و اگر شما بکنید شما را منع نکنم که با کی نبود مسلمانی را نجاست
رسیده وی نا یابنده است چون تیمم کند حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول امیر المومنین عمر و عبد الله
بن مسعود حکم پاکان ثابت نشود و بر قول ایشان است که آیته در حق طهارت نازل شده است
فی در حق جنابت اما ظاهر روایت است که تیمم عامل است هم در طهارت و هم در جنابت و دلیل بر آنکه
روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که اعرابی از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد که ما در زمینی می
باشم که یکماه و دو ماه بر آید که آب نیابیم در میان ما زن از حیض پاک شود و مارا جنابت رسد زن
از نفاس پاک شود چه کنم رسول علیه السلام فرمود که علیکم بارضکم بر شما باد از زمینیان مراد از ان تیمم
است حدیث دیگر فرمود که التیمم وضوء المسلم و نوالی عشر حجج مالم یجد الی ر گفت تیمم طهارت مرد مسلم
است اگر چه ده سال آب نیابد و اینها که گفتم دلیل این است که جنب به تیمم از جنابت بیرون آید رسول
علیه السلام در غزوی عمار یاسر را بدید که بر خاک می غلطید رسول علیه السلام فرمود یا عمار ترا چه
داشت بدین غلطیدن گفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده است رسول علیه السلام فرمود التیمم ضربتان
ضربته للوجه و ضربته للذراعین دیگر انکه رسول علیه السلام عمر عاص را بر سر جمعیتی از صحابه امیر کرده بود
و بغزوی فرستاد چون باز غزوی باز گشتند رسول علیه السلام ازان سوال کرد که ای امیر شما
چگونه بوده است باشما و چگونه معامله کرد گفتند یا رسول الله نیکو امیر بود اما روزی ما را در جنابت اقامت
کرد رسول علیه السلام فرمود تا ویرا طلب کردند گفت ای پسر عاص ترا چه داشت بدین صحابه را در جنابت اقامت
کردی گفت یا رسول الله هوا سرد بود مرا جنابت رسیده بود اگر غسل می آوردم خطر هلاکت بودی
به آیته عمل کردم قوله تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة تیمم کردم و نماز گذاردم رسول علیه السلام
سیلوه ان و شاد مان شدند و گفت ای پسر عاص فقیه شده و ان نماز را تقریر موده که کردان معلوم شد
که تیمم عامل بوده است هم در طهارة و هم در جنابت دیگر انکه نوبت پاس داشتن اشتر از که از برای
صدقه بود بدبه ابو ذر رسیده بود رسول علیه السلام با مداد پگاه بمطالبه اشتران صدقات بیرون رفته
بود ابو ذر رضی الله عنه در پس اشتری پنهان شد رسول علیه السلام فرمود که یا اباذر ترا چه داشت
بدین گفت یا رسول الله من در جنابتم رسول علیه السلام را کنیزکی بود حبشیه بادی آب بود رسول علیه السلام
فرمود که آن آب را بابو ذر ده بابو ذر داد در پس شتری در آمد و غسل در آورد و انگاه آمد بر رسول علیه
السلام سلام گفت رسول علیه السلام فرمود که یا اباذر اگر بار دیگر بچنین افتد ترا و تا یابنده آب باشی
تیمم کن و نماز گذار در پس معلوم آمد که تیمم عامل است در طهارت و هم در جنابت کردن اگر در جنابت است

یکی در خاک غلطیده از عهده جنابت بیرون نیاید اگر بر دو دست و رویش غباری نشسته است و نیت
کند و دست در دست مالد بر دو دست در روی مالد از عهده جنابت بیرون آید مسئله تیمم آب
یافت سهلة بن عبد الرحمن گفته است که تیمم باطل نشود از برای انکه تیمم طهارة کامل است و بر احدث باید
تا باطل شود و یافتن اب حدث نبود شافعی رحمة الله گفته است که اگر در نماز است نماز وی تباه نشود
این نماز را تمام کند و طهارة سازد و نماز را باز گذارد در شرح طحاوی مذکور است اما اگر بیرون نماز
بود تیمم باطل شود اما ظاهر بر روایة این است که اگر در نماز است یا بیرون نماز چون اب یافت نماز شش تباه
شود تیمم باطل قوله تعالی فلم تجدوا ماء فتیمموا صعدا طیبا بر جهاتیمم روا بود بر قول شافعی رحمة الله خاک
پاک او باشنده باید تا بر وی تیمم روا بود وجه قول وی انست که خدای عز وجل صعید طیبا طلب فرموده
است بر قول ابو یوسف رحمة الله بر خاک و ریگ روا بود بر چیزی دیگر روا نبود در صلوة خواجه امام
اجل سرخسی اورده است که امام ابو یوسف رحمة الله از ریگ رجوع کرده است یعنی همین بر خاک روا
بود در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله از ابو یوسف روایة است که بر دیوار تیمم روا نبود و از محمد
رحمة الله روایت است که جای بود که دیوار گچ بود و بر وی هیچ غباری نبود اما اگر غباری بر وی بود
ازان غبار تیمم کند روا بود بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه بر چیزی که اجزا از زمین بود چنانکه گچ و اینک وارزه
و سنگ و زریخ سنگ سرمه سفال جامها و مانند اینها بر ین همه تیمم روا بود در شرح طحاوی ذکر فرموده است که
که در سفال جامها محمد یا ابو حنیفه رحمة الله روایت است که روا بود این جای بود که سفال جامه درست بود اما اگر
سفال جامه را شکسته کوبند و از وی غباری خیزد و ازان غبار تیمم کند روا بود و بعضی از مشایخ بر ضد هم
اند گفته اند که نمک کانی بقیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه تیمم روا نبود در فتاوی خواجه امام ظهیر الدین آمده
آورده است که بر نمک کانی تیمم روا نبود بر نمک کوهی روا بود اما قاضی امام صدر رحمة الله گفته است که بر
نمک روا نبود از برای انکه اصل در ینباب این است که بر چه را باب اندازی ناچیز شود بر وی تیمم روا نبود و شکال
آید که خاک در اب ناچیز میشود اما لائی شود نمک ناچیز شود اما نمک لای نمیشود خاک در اب ناچیز شود و بر نقره
و مس کانی تیمم روا نبود که اینها در زمین امانت است قیاس اینها نیز نمک کانی تیمم روا نبود که وی نیز در
زمین امانت است دلیل بر انکه ازوی غباری نمی آید اما این جایی بود که بر اینها غباری نبود اما اگر بر اینها
غباری بود ازان غبار تیمم کند گذارند روا بود بر نمک شوره تیمم روا نبود انی که ازوی سر دن آید و ازان
طنازه روا نبود بر چوب بهار و بر چوب و خاکستر تیمم روا نبود این جائی بود که بر اینها هیچ غباری نبود اما اگر غباری
بود ازان غبار تیمم کند روا بود دلیل بر انکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه جماعتی از اصحاب را بغزوی فرستاد

بود وصیت میکرد ایشان را که نماز ما را در راه از وقت نبرند و اگر آب نیابید تیمم کنید و اگر خاک نیابید
دستها برجامهای ستوران زنید یا برجامهای ستوران زنید غباری که خیزد از ان غبار تیمم کنید و نماز کذارید اما اگر آب
و خاک نیابید کل بود از ان کل تیمم کنید و از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه روایت آمده است که از ان
کل تیمم کنید اما اصح انست که از ان کل تیمم نکنید که بچون مشله کرده شود ابو یوسف و محمد میکویند باید که مارد از ان
کل بمقصودی خود حالد تا خشک شود تا خشک نشود و دست مالد بغبار یکه خیزد از ان غبار تیمم کند و نماز کذارد
و اگر برف استنجا میکند و یا چهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود و اگر سیلان نشود روا نبود و اگر از جنابت
غسل می کرد اگر سیلان شود روا بود باتفاق از عهده جنابت بیرون آید و اگر سیلان نشود و لیکن بچون
روغن چرب میشود بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
از عهده جنابت بیرون نیاید از برای انکه جنابت قوی تر از حدث است دلیل بر انکه محدث را قران ظاهر شاید
خواندن و بمسجد شاید اندر امدن اما جنب را قران ظاهر نشاید خواندن و بمسجد نشاید اندر امدن انجا که ضعیف
تر است آب سیلان میباید انجا که قوی تر است بطریق اولی بود امام ابو یوسف رحمه الله کفته است که در طهارت حدث
عز و جل غسل فرموده است قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق غسل را آب سیلان باید و در جنابت طهر
فرموده قوله تعالی و ان کنتم جنبا فاطهروا آب پاک کننده است چون رسیده بسنده بود که طهر یافتم تیمم تا بکجا میباید
کذاردن بر قول او زاعی و مالک و انس و شافعی رحمه الله تا ساعد دست و حجت قول ایشان انست که
خداوند عز و جل در آیت سرقه میفرماید قوله تعالی السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما و اتفاق است که دست
راست را از ساعد دست بیرون کنند دست را تا بانجا تیمم کند روا بود و بقول زهری رحمه الله تا بکتف
میباید و حجت قول وی انست که خداوند عز و جل در آیت طهارت شستن دست تا احدی میباید کرده تا بکجا شوید
امادر تیمم ذکر دست کرد و لیکن چون دید انکر دست را تا به کتف دست است پس تیمم تا بکتف باید کردن علمارا
رحمهم الله کفته اند که خاک قایم مقام آب است چون در طهارت آب تا بکتف میباید شستن تیمم که طهارت خاک
نیز تا انجا باید کردن تیمم چکونه میباید کردن ابو حنیفه رضی الله عنه درس تیمم میکرد ابو یوسف رحمه الله
حاضر بود کفت ای استاد بزرکوار ما را بقول معلوم نمی آید بفعل میباید ابو حنیفه رضی الله عنه دستها
مبارک را از استین بیرون آورد بر زمین زد پیش برد و بار پس آورد ظاهر را روایت یکبار فشاید اما
از اصحاب املی از ابو یوسف و محمد رحمه الله روایت میکنند که دو بار فشاند تا و پیش آن بود که خاک بیشتر
بوده باشد و روی را تیمم کرد یکبار ضربت زد انکه بر دو دستی سه انکشت جدا کرده و کفت دست
چپ را بر سر انکشتان دست راست نهاد تا بارنج آورد باز کف دست را بشکم دست فرود

آورد دست دیگر را هم بدین ترتیب که گفتم تیمم کرد و این بود ترتیب ابو حنیفه رضی الله عنه خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این را فقها دانند اما عام ندانند دست بسنده است اندر
عالم از عهده بیرون که دست مالیدن بندگی است و بندگی کردن دست مستعمل نشود و استیعاب
شرط است یا فی الحسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است و این اختیار قاضی امام صدر
و خواجه امام اجل سرخسی روایت میکند که مستحب است و فقیه ابو اللیث رح گفته است که شرط است دلیل
بر آنکه محمد حسن رح گفته است که هر که تیمم کند و انگشتری دارد باید که انگشتری بیرون آرد انجا دست رساند
پس معلوم آمد که استیعاب شرط است در جمله استیعاب بجا آرد که بردی نبود فاضلتر ازان بود
که استیعاب بردی بود و دری بجا نیارد بر قول شافعی رحمه الله تیمم طهارت ناقص است یکی فریضه
تواند گذاردن و سنت تبع وی بعد ازان تیممش باطل شود و بر قول علماء ما رحمهم الله طهارت کامل
است تا آنوقت که حدث نرسدش یا آب نیابد یا بیمار بود صحت نیابد هر چند نماز گذارد و ابو ذر قال
النبی صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج مالم یجد الماء رسول علیه السلام فرمود که
خاک پاک کننده مومن است اگرچه ده سال آب نیابد و بر قول شافعی رحمه الله دست بخاک رسانیدن
شرط است و بر قول علماء ما رحمهم الله دست رسیده بسنده است با یافت آب تیمم طاعت بی بدل میگذارد
چنانکه نماز عید نماز جنازه بر قول علماء ما رحمهم الله هم از ابتدا با یافت آب با تیمم نماز عید گذارد روا
بود خواجه امام بکر خواهرزاده رح گفته است که جنازه بر قول علماء ما رحمهم الله خطر فوت باید بود تا روا بود
و اگر نه طهارت سازد و آنچه با امام باید بکند روا بود و آنچه فوت شده باشد مسبوقانه آرد و اگر به تیمم نماز عید شروع
کرده است و حدث رسیدش باز به تیمم بنا کند اتفاقا روا بود و اگر بطهارت آب شروع کرده است و بی احدث
رسید باز باب بنا کند اتفاق روا بود و اگر باز به تیمم بنا کند بر قول ابو حنیفه روا و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله روا نبود از برای انکه شروعش درست آمده است برود طهارت سازد و باقی نماز را لاحقانه تمام
کند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که تیمم از برای ضرورت روا داشته اند آنجا که ضرورت است خطر جان است
و خطر مال است خطر فوت عبادت که روز عید روز فتنه است اما اگر بطهارت خاک شروعش کرده است
حدث رسیدش باب بنا کند ظاهر روایت روا نبود امام در صدر در صلوة قاضی امام ابو الحسن مروزی رحمه
الله است که قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بنا بمجون ابتدا چنانکه هم از ابتدا بر قول
ایشان اقتدا متوضی به تیمم روا می آید و بنا نیز روا بود و متیمم در نماز جنازه یا در نماز عید امامت کند و
متوضیا نرا بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بر قول محمد رحمه الله روا نبود و مسلمانان را در عمار

جنابت رسیده و هوا سرد هست وی سیم گرمابه ندارد و هیزم ندارد و تا آب گرم کند و اگر باب سرد
غسل می آرد خطر هلاکت تن میدارد بر قول ابو حنیفه نفسه یه تیمم نماز کذارد روا بود و بر قول ابو یوسف و
محمد رحمهم الله روا نبود و خواجه ابو الحسن رستغفنی گفته هست که اگر در دیاری هست که تخت سیم گرمابه می
ستانند و انکاه می مانند تا فرد در رود جواب بر قول ابو حنیفه کویم به تیمم نماز روا بود و اگر در دیاریست که
تخت سیم نمیستانند جواب بر قول ابو یوسف و محمد کویم که روا نبود اکر وی بکرمابه فرو در رود بر آید
دیرا از برای سیم کرمابه باز ندارند و نفقه آنروز بر کرمابیان واجب آید و اکر مسلمانی را در عمارتها
باز داشته اند آب نمیدهند تا طهارت سازد ولیکن جائی پاک و خاک پاک هست و تیمم کند و نماز با
کذارد و اکر هم در انجا وفات یابد اتفاق بروی چیزی نبود و اکر خلاصی یابد قیاس این هست که آن نماز با
که به تیمم در انجا کذارده هست قضا نکند استحسان اینست که قضا کند اما اکر اب دهندش و طهارت سازد
ولیکن بندی دارد که ایستاده نتواند کذاردن نشسته نکذارد و اکر در انجا وفات یابد بروی چیزی
نبود یا اتفاق و اکر خلاصی یابد اتفاق ان نماز را قضا کند و اکر جائی باز داشته اند که جای پاک نیست
و خاک پاک نیست و آب نمیدهندش وقت نماز هندر آید بر قول ابو یوسف رح تشبه کند بر قول ابو حنیفه رح
توقف کند و بروایتی خواجه ابو جعفر بخاری رحمه الله محمد حسن با بو حنیفه هست که توقف کند بر او بیتی
ابو سلیمان جرجانی رحمه الله محمد حسن با بو یوسف هست رح که تشبه کند و بیماری هست که دیرا آب زیان
ندارد و لیکن قوة طهارت ساختن نمیدارد و دیرا به تیمم نماز روا نبود باید که کسی را مزدور کیرد
تا دیرا طهارت دهد اکر چیزی بدارد مسئله یکی بنده دارد اکر بیمار زنست و بنده غلام باید که غلام
را بفروشد و کنیزک بخرد تا مال وی برقرار بود و دین وی در حصار بود و اکر این کنیزک چون دیرا
طهارة دهد همین چهار اندام دهد و استنجا نکنند از اکه زن را از زن فرود سوی ناف بر سوی زانو
نشاید دیدن مرد را فرود سوی ناف بر سوی زانو نشاید دیدن همچنانکه نشاید دیدن نشاید سود
چنانکه مادر از دختر و دختر از مادر بی بی را از کنیزک و کنیزک را از بی بی و اکر بیمار مرد هست طهارة
دهنده وی غلام و دیرا همین چهار اندام دهد و استنجا نکنند همچنانکه زن را از زن سوی ناف بر سوی
زانو نشاید دیدن مرد را هم نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر همچنانکه نشاید دیدن
نشاید سودن اکر بیمار زنست و طهارة دهندوی مرد یعنی شوی دیرا از فرق سر تا بقدم شاید دید
دیدن شاید که دیرا استنجا کند و اکر بیمار مرد هست طهارة دهندوی زن وی یا کنیزک وی از فرق سر تا
بقدم شاید دیرا دیدن و بسودن و استنجا دهندش و اکر بنده نیز ندارد کسی که داشت وی بروی

بود طهارة دادن نیز بروی بود اگر همچنان کسی نیز ندارد ولیکن متبرعی دارد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله وی را
بیافت آب متبرع تیمم روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر بیماری دارد خورده ست
وی را آب زیان میدارد و دارو عمل نمیکند وی را به تیمم نماز روا بود و اگر بیمار را آب زیان نمیدارد ولیکن حرکت
طهارة ساختن بیماری او را زیاده میکند وی را به تیمم نماز روا بود و در جمله طهارة تیمم ضرورة ست اگر آب گرم
زیان دارد و آب سرد عمل کند اگر آب سرد زیان دارد باب گرم عمل کند و اگر نفس آب زیان دارد به تیمم نماز روا
بود بر قول علماء ما رحمهم الله بر چه بیماری وی را زیاده کند به تیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح خطر
جان باید که باخطر تن تا به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را جنابت رسید وی را آب زیان میدارد تیمم کند و
نماز کذارد و اگر حدث رسیدش طهارة سازد و نماز کذارد که آب اندام درست را زیان ندارد اما کاه آب
هم زیان دارد اما ظاهر روایة آنست که از طبیب پرسد اگر طبیب حاذق مسلمانی کوید که آب ترا زیان میدارد
اکنون به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را تیمم دهند و نیت بر بیمار بود و بعضی از مشایخ کفته اند تیمم دهند تا
که سه نوبت زندکی مردی را دو مرد مستهاد راچون از بیماری صحت یابد جنابت باز اید لیکن نماز نا کذارده
روا بود و مسئله اکر مسلمانی را بر اندام جراحت ست آب زیان میدارد وی را به تیمم نماز روا بود دلیل بر صحوی
صاحب شریعت کر رسول علیه السلام جماعتی از صحابه را بغزوی فرستاده بود در میان ایشان یک
بیماری آبله کرده بود وی را جنابت رسید از امیر لشکر سوال کرد کفتش که غسل آوردی غسل آورد و هلاک شد
چون خبر بر رسول علیه السلام رسید کفت بکشند شمارا خدای عز و جل همچنانکه ان مومن را کشتید
چرا نظر نمودید که تیمم کردی و اکر ندانستید چرا سوال نکردید پس معلوم آمد که در جهل را شفا سوال است
ان قرحه را که نیکو بود آب رسانیدن شرط هست یا نی بر قول علماء ما رحمهم الله شرط نیست بر قول شافعی
شرط ست بهر طریقی که تواند چنانکه به پر مرغ و به مانند وی آب رسانیدن و بر قول علماء ما رحمهم الله
اعتبار غالب و مغلوب ست اکر غالب جراحت ست چون تیمم کرد از برای جراحت انچه نیکو بود شستن وی
ساقط شود و اکر غالب نیکو بود انرا شوید انچه مجروح بود ساقط شود اکر بر دو بر ابر ست بر قول شافعی
رحمة الله انچه نیکو بود شوید و تیمم کند از برای باقی جراحت و از علماء ما رحمهم الله دو روایة ست
یکروایة انیست که خاک به آب جمع نیاید درست تر از ان است که چنان کند که امام شافعی میکوید نابه نقض
از عهده بیرون آید این جایی بود که وی را جنابت رسیده بود اما اکر محدث بود طهارة سازد و اکر طهارة
آب نیان میدارد تیمم کند و اکر تیمم زیان میدارد ابو الحسن کرخی رحمة الله کفته ست که طهارة از وی ساقط
شود همچنان نماز کذارد و ظاهر روایة انیست که تاخیر کند هر کاه که صحت یابد ان نماز را قضا کند و اکر یکی را

اندام مجروح ست سه نیکو شافعی رحمة الله گفته ست که ان سه نیکو را شوید و تیمم کند از برای باقی جراحت
و بر قول علماء ما رحمهم الله چون آن سه نیکو را شوید شستن باقی ساقط شود و اگر بر اندام مجروح ست
دیگی نیکو شافعی رحمة الله گفته ست که ان نیکو را شوید و تیمم کند از برای سه مجروح بر قول علماء ما چون تیمم
کرد از برای ان سه مجروح شستن آن نیکو ساقط شود و اگر دو مجروح دو نیکو بر قول شافعی رح ان دو نیکو را
شوید و تیمم کند از برای ان دو مجروح از علماء ما رحمهم الله در روایتیست یکروایتیست که خاک باب جمع نیاید
اصح این ست که چنان کند که شافعی رحمة الله گفته ست تا بتعین از عهده بیرون آید این حالی بود که یابنده آب نبود
و اگر نایابنده آب بود و جراحت بر سر و پای او تیمم کند که تیمم را در سر و پای فعلی نیست اگر در مجروح ست دستها تیمم
کند و اگر دستها مجروح ست رو را تیمم کند و اگر رو و مجروح ست گرچی رح گفته ست که طهارة از وی ساقط شود
بهمچنان نماز کند اما ظاهر روایتیست که توقف کند بر وقت که صحت یابد ان نماز را قضا کند اما در حق تیمم سنه الله
پیش محل تیمم نیست و دست دیگی رو اگر در دست نیکوست در رو در مندان آن دو نیکو را تیمم کند و دیگی عضو دو اگر
دو در مندست و دیگی نیکو نیکو را تیمم کند و یا بر سه در مندست تیمم نکند و تشبه نماز کند از ارکان کند مانی اگر چی
رحمة الله میگوید تشبه کند اما ظاهر روایتیست که تشبه نکند و تا خیر کند تا چون باب رسد مسح سر کند و پایها
را در آب در آرد نماز کند مسلمانی را یکی پای مجروح ست و آب ربان میدارد شیخ الاسلام برهان الدین
رحمة الله گفته ست بچنانکه شستن از یکی پای از وی ساقط شود شستن ان سه عضو دیگر ساقط شود و به تیمم نماز
کند اگر در روا بود و اگر مسلمانی ضربتی زد تیمم کرد دیگر بر همان جای ضربت میزند تا تیمم کند ظاهر روایتیست که
روا بود اما در صد در صلوة امر شافعی رحمة الله روایتیست که روا نبود و اگر ضربتی زد تا تیمم کند پیش استعمال کردی
دیر احدث رسید ان ضربت باطل شود و بانی قاضی امام ابو شجاع رحمة الله گفته ست که ضربت باطل شود زیرا که رسول
علیه السلام ضربت را از تیمم فرموده ست چنانکه موضع طهارة میسازد بعضی اعضاء اشست دیر احدث رسید
ان شستها باطل شد این همان حکم دارد اما سید ابو شجاع رحمة الله گفته ست که ضربت باطل نشود چنان بود که دستها
شست و آب نو گرفت پیش از انکه آب را استعمال کردی دیر احدث رسید دست محدث شود اما آب پاک
بود تا اگر بان آب دستها شوید رو ابود اگر موضع را در صحرا باز داشته اند و آب نمیدانند لیکن جای
پاک هست و خاک پاک هست تیمم کرده نماز کند روا بود اگر در رعایا نجاکه نشسته شود بروی چیزی نبود و اگر خلاص
یابد قیاس انیست که نماز را باز قضا کند این قول ابو حنیفه رض ست و استحسان انیست که قضا نکند این
قول ابو یوسف و محمد ست اما ابو حنیفه رضی الله عنه از ان قول رجوع کرده ست و گفته که باز داشته همچون
نایابنده آب ست پس نماز کند اگر رو ابود و خوف باید تحقق تا به تیمم نماز رو ابود چنانکه آب نزدیک

است دلیکن اگر انجا میرود که آبست باز نزدیکتر است کلای ویرا و زدمیبرد یا باده بالنست کاورا و زدمیبرد یا شبانست کوسپند ویرا و زدمیبرد یا برآب نجیر است که اگر وحشی انجا میرود و ویرا زخمی زند اکنون ویرا بر تیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح آب طلب کردن شرط است یمین و یسار یا ما و پستی و نشیب نگاه کند اگر آب نبود انگاه تیمم کند نماز کذارد و بر قول علماء ما رحمهم الله آب جستن شرط نیست مگر که سبزی بیند یا درختی بیند غالب کمانش آن بود که انجا آبست باید که برود اگر آب بود طهارت سازد و اگر آب نبود تیمم کند نماز کذارد و اگر یارش آب است دلیکن بوی نمیدهد ویرا بتیمم نماز روا بود و اگر آب او فروشد دلیکن ویرا سیم نیست تا بخرد ویرا بتیمم نماز روا بود اگر سیم دارد بچندی خرد خواجه حسن بصری رح گفته است که اگر همه دنیا ملک من شود و آن همه را خواهد از من مرا چندانی آب دهد که طهارت را بس آید من بدهم و آب بستانم و طهارت سازم اما ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که مال مومن را حرمت است چنانکه خون ویرا قال النبی علیه السلام مثل مال المومن کمثل دمه انچه بیکدرم ارزد بیک درم و نیم فروشند باید که بخرد و طهارة سازد و نماز کذارد اما اگر چیزی بیکدرم ارزد و درم بخواهد نشاید خریدن تیمم کند و نماز کذارده روا بود و سفر زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد آب میفروشند آب خریدن برمرد بود یا بر زن تا زن غسل آرد شد ادحاکم و نصیر یحیی رحمة الله گفته است که بر زن بود و ویرا بعبادت حاجت است فقیه ابو اللیث رح گفته است که آب خریدن برمرد بود چنانکه بفقها دیگر امام خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمه الله گفته است که اگر این زن در حیض صاحب عادة ده است بر زن بود یا در نفاس صاحب عادة چهل است آب خریدن بر زن بود و ویرا بر عبادة حاجت است و اگر در حیض صاحب عادة کم از ده است یا در نفاس صاحب عادة کم از چهل آب خریدن برمرد بود که بدخول ویرا حاجت است در صحرا مسافت چندی باید که ویرا تیمم روا بود بر قول محمد رح اگر مقیمانند دو میل اگر مسافرانند یک میل حسن زیاد رح گفته است که آب در پیش است وی انجا میرود دو میل و اگر آب بر یمین است یا بر یسار است یا بر قفا یک میل اما ظاهر روایة اینست که هر کجا که بود یک میل بسنده بود و سه میل یک فرسنگ بود فرسنگ دوازده هزار قدم بود از وی تا آب چهار هزار قدم بود تیمم کند نماز کذارد و روا بود اگر اول وقت تا یابنده است تیمم کند نماز کذارد و آخر وقت تا یابنده آب شد بر قول مالک رح طهارة کند و آن نماز را باز کذارد بر قول علماء ما رحمهم الله باز نکذارد تیمم که بقینی عمل کرده است اما تیممش باطل شود و اگر یکمیل آبست دلیکن اگر انجا میرود وقت فوت میشود نمازش از وقت میرود بر قول زفر رحمه الله ویرا به تیمم نماز روا بود که وی اصل وقت آخر اعتبار دارد و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله روا نبود بعضی گفته اند که اینجا تیمم کند نماز کذارد چون باب

رسد طهارت سازد و آن نماز باز گذارد تا بهره و قول عمل کرده باشد متیمم امانت می کند بر صبیا
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود و بر قول محمد رح روا نبود اما اگر متوضی در قضای امام آب دید بر
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح نمازش تباه شود و بر قول رحمه الله نمازش تباه نشود و محمد میگوید که وی
نماز نیست اگر در سفر است و محدث بر جامه اش نجاست از دری آب زیاده یافت چندانیکه ازین دو یکی را
بس آید طهارت را شستن نجاست را آن آب را بنجاست صرف کند یا بطهارت جواب حماد
استاد ابو حنیفه رضی الله عنه آن است که آن آب را بطهارت صرف کند که مسافر را نماز بجامه
نجاست روا بود ابو حنیفه انجا حاضر بود گفت ای استاد بزرگوار دستوری هست تا این مسئله را جواب
دیگر گویم حماد رحمه الله گفته که بگو ابو حنیفه گفت آن آب را بنجاست باید که صرف کند چون آب را بنجاست
صرف کند نجاست را زایل کرد تا بنده آب شد تیمم کند نماز گذارد تا باد طهارت نماز گذارده باشد حماد گفت
که نیکو گفتی ای فرزند و چنین گفته اند که نخستین مسئله که استاد را خلاف کرد همین مسئله بود اگر در سفر است و
متیمم بر جامه اش نجاست زیاده از دری هست آب یافت چندانی که ازین دو یکی را بس آید آب را بنجاست صرف
کند تیمم وی باطل شود یا نی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت است یکروایت اینست باطل شود دیگر
روایت اینست که باطل نشود جماعتی از مقیمان بر سر چاهی رسیدند و رشن نبافت دیگر آنست اگر ایشان
می یابند تا ایشان آب بر کنند انگاه دلو و رسن از ایشان بخواهند آب بر کنند و طهارت سازند وقت نماز اندر
نمی یابند نماز ایشان از وقت میرود ایشان را به تیمم نماز روا بود بر قول ابو حنیفه رح و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
روا نبود اگر ایشان گویند که شما صبر کنید تا ما آب بر کشیم دلو و رسن و هم تا شما نیز آب بر کشید اکنون با اتفاق آن
تراب تیمم نماز روا بود بر قول ابو حنیفه اگر جماعتی غیر مانند و جماعتی با جامه نماز می گذارد اگر ایشان مانند تا ایشان
نماز گذارند از ایشان جامه خواهند نماز ایشان از وقت میرود ایشان را همچنان عریان نماز روا بود
بقول ابو حنیفه رض بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود اگر ایشان میگویند که شما صبر کنید تا ما نماز گذاریم و شما را
جامه دهیم اکنون با اتفاق ایشان عریان نماز روا بود اگر مسلمانی طهارت ساخت و موزه پوشید و سه شبانروز
و سه شبانروز ما نبنده آب بود تیمم میکرد و نماز می گذارد بعد ازان آب یافت چندانی که طهارت را
بس بود دیر ابران موزه مسح روا نبود از برای آن که مدت مسح مسافر سه شبانروز است و آن مقدار
گذشته است و اگر مدت مسح باقی بود و طهارت ساخت و بر ین موزه مسح کشاد و نماز شروع کرد در میان
نماز مدت مسحش بسر آمد وی تا بنده الیست آن نمازش تباه شود و تیمم کند نماز سر کند و اگر تیمم در نماز آمد
است در میان نماز مدت مسحش بسر آمد و تا بنده الیست نمازش تباه نشود و بر گردد و نماز را تمام کند

کند که تیمم را در سر پای عمل نیست این مسئله در تجنیس اسماعیل زاهد حسن نوشته است رحمه الله مسئله اگر مسافر تیمم کرد و نماز گذارد و یاد آمدش که در بار وی آب است این مسئله از چند وجه خالی نیست یا این آب او در بار وی دیگر کسی نهاده است دیر است اکنون معلوم شد با جماع نماز گذارده روا بود و اگر آب خود نهاده است ولیکن شک است که آب مانده است یا نی با جماع از ابا زگذارد که نهادن به یقین و ما ماندن آب شک در شریعت شک حکمی ثابت نشود و اگر آب خود نهاده است ولیکن فراموش کرده است بقول ابو یوسف رحمه الله طهارة سازد و آن نماز باز گذارد که نفیس ترین چیزی در سفر است نادر بود که دیر کسی فراموش کند بر نادر حکم نیست چنانکه اب در پیش ستور آویخته وی در تفاد ستور یمرد این نماز را با تفاق باز باید گذارد این نیز همان بود که اما بر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما نماز گذارده روا بود که نسیان در آدمی مرکب است قال النبی علیه السلام النسیان مرکب مع الانسان و خطا و نسیان را خدا تعالی از ما گذاشته است قوله تعالی ان ننسینا او اخطانا بدین معنی گویم که نماز گذارده روا بود چنانکه آب آویخته در پیش ستور بود وی بر ستور نشسته نمی بیند من جائی فراموش است جائز بود انجا نیز جائز بود بدین مسئله دلیل میکند که ابو یوسف رح آب جستن شرط بود و اگر عریان نماز گذارد یاد آمدش که ویرا در بار جامه است این نماز با تفاق باز گذارد و در جامع الصغیر منهاج الشریعة آورده است که اصح روایت آنست که همان خلاف که در اب است و در عریان همان است و اگر بر مومنی کفارت یمین است و ویرا بنده بود فراموش کرد بر روزه کفارت کرد یاد آمدش که ویرا بنده با تفاق بنده باید آزاد کردن که ان روزه تطوع شود و اگر تیمم بر ستور نشسته بخواب رفت ستور از اب گذشت انگاه ویرا خبر دادند که از آب گذشتی بقول امام ابو یوسف رح تیمم باطل نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تیمم باطل شود اقوال خفته را اعتبار نیست تا اگر در خواب زن را طلاق دهد یا بنده را آزاد کند یا کلمه کفر گوید زن را طلاق نشود و بنده از او نشود و کوید کفر کافر نشود اگر مسلمانی در نماز بخواب شد و قران میخواند نماز وی بان قران خواندن روا نبود و افعال خفته را اعتبار است تا اگر در خواب پای دراز کرد و چیزی را شکست تاوان دار شود و اگر بر کشت و در زیر پهلوی وی بچه هلاک شد دیت بر وی واجب آید مردی زن خواست بخانه در آمد مند دران خانه یکی خفته بود و بیرون آمدند و این مرد زن را طلاق داد بر زن عدت واجب نشود بر مرد نیمه کابین واجب شود از بهر انکه او خود خفته خلوت صحیح نبود اگر مردی صید را زد و آن صید در پهلوی خفته افتاد آن صید حلال نبود پس دانستم که افعال خفته را اعتبار است اگر کافری تیمم کرد از برای آوردن اسلام و اسلام آورد بقول ابو یوسف رحمه الله بدان تیمم نماز گذارد روا بود

وبقول ابو حنیفه و محمد رحمه روا نبود مسئله اگر مومنی تیمم کرد و ردت آورد والعیاذ بالله باز اسلام آورد
و این تیمم وی بقول زفر رحمه باطل شود و بقول علماء ثلثه رحمه باطل نه شود وجه قول زفر رحمه آنست که ایمان
طهارة اصل است و تیمم فرع چون به اوردن ردت طهارة اصل باطل میشود و تیمم فرع است بطریق اولی بود که
باطل شود وی گفت و اعمال وی حبطا میشود و علماء ثلثه رحمهم الله گفته اند به اوردن ردت عین عمل باطل
نشود و ثواب عمل باطل شود و عمل بود بی ثواب دلیل بر انکه یکی جماعتی را امامت میکرد و نماز میگذارد امام را
ردت آورد والعیاذ بالله وقت با قیست باز اسلام آورد وی ان نماز را بار گذارد ولیکن قوم باز گذارند
پس اگر عین عملش باطل شدی قوم را نیز بایستی گذاردن و اگر بطهارة بودی که ردت آوردی باز اسلام
آوردی باجماع طهارة باطل نه شدی و این نیز همان بود مسئله اگر متیمم نماز میگذارد و کافری گفت تست
واز آب یعنی آب بگیر باید که این نماز را تمام کند و انگاه آب خواهد اگر آب خواهد اگر آب نخواهد طهارة بنا دارد
و این نماز بار گذارد و اگر نه دهندش تیمم وی باقی بود اما اگر مومن گفت دارا آب نماز ش تباه شود و آب
خواهد و اگر دهندش طهارة سازد و نماز گذارد و اگر ندهندش باز تیمم کند و نماز گذارد که در آب گفتن مومن
همچون یافت آنست و ندادش همچون ریخت آب بر گاه متیمم آب یابد تیممش باطل شود و بر گاه الش ریزد تیمم
کند و نماز گذارد و اگر متیمم میان نماز سراب دید و انجا رفت معلوم شد که سر است نماز ش تباه شود و
تیمم باقی بود که روی بر گردانیدن وی بقصد بر انداختن نماز بوده است بی بنا همچنین نماز میگذارد
و در گردانیدن به بیند اشت انکه مسح سر نیاورده است یاد ش آمد که آورده است باز روی گردانیده به بیند اشت
انکه مدة مسحش بسر آمده معلوم شد که بسر نیاورده است یا زن نماز میگذارد و روی گردانیده به بیند اشت انکه
دیرا حیض آمده معلوم شد که نیامده است یا بر جامه زیاده از ذری لون دید و چنین دانست که نجس
است معلوم شد که نیست یا روی بگردانیده به بیند اشت انکه فاتیه بر من است یاد اندش که نیست درین همه
صورتها نماز روا نبود که روی گردانیدن بقصد بر انداختن نماز نیست نی بقصد بنا دارد اگر متیمم در میان نماز آب
سراب دید و نماز تمام گذارد و انجا رفت سراب بود و نماز گذارده روا بود و تیمم باقی بود و اگر در آب جامه
یکی پاک و یکی پلید و لیکن نمیداند که پاک کدام است و پلید کدام و دیرا باین هر دو جامه طهارة روا نبود و یا فت
این هر دو اب جامه تیمم روا بود و در هر دو آب جامه تحری جایز نبود و بعضی مشایخ گفته اند بهر دو آب جامه
طهارة کند و مسح آرد اما اصح آنست که هر دو آب جامه را در یکدیگر آمیزد اما این وجه ماخوذ نیست که احتمال آن
دارد که نخست باب پاک طهارة سازد و بار دوم باب پلید پس اعضایش پلید شود عبد الله مبارک و رضی
شافعی رحمهما الله گفته اند که بهر اب جامه طهارة میسازند و نماز میگذارند روا نبود قاضی خان در فتاوی خود

آورده است که هر دو آب جام را در یکدیگر آمیزد و یقین شود که هر دو آب پلید شد وی تیمم کند نماز بگذارد روا بود اما اگر سه آب جام بود یکی پلید و دو پاک اکنون تحری جایز بود و تحری کند و یکی آب جام را حکم کند به پلیدی آن دو آب جام دیگر طهارت سازد روا بود و اگر حاجی آب نیز کی می آرد و بیافت آن آب تیمم روا نبود بعضی گفته اند که چون وقت نماز اندر آید باید که آن آب دیگری فرو شد وی تیمم کند نماز گذارد آن کس باز ان بیع را بوی اقالت کند وی نیز تیمم کند و نماز گذارد و روا بود بعضی گفته اند که آن را یکدیگر کند بر دیگری هر دو را بر آن آب دستی نماند و هر دو تیمم بکنند و نمازی گذارد و اما اصح آنست که آب را بشک با یزغفران مصدق کند تا آن آب از طهارت زایل شود و تیمم کند نماز بگذارد و روا بود اگر آب بسیار است ولیکن خوردن را باید تیمم کند نماز گذارد و روا بود اما خواجه ابوالحسن رستغی رحمه الله گفته است که چوبچه کند و در آخر چوبچه بغا کی کند سر شک را در آن چوبچه روان کند و در آن آب روان طهارت سازد آن آبها پاک و پاک کننده بود اما خواجه امام نجم الدین حسن رحمه الله گفته است که آب ها را حاک بخود گیرد و آب وی ضایع شود و اگر بقی بود انرا باید که چوبچه روان کند و از آن آب روان طهارت سازد و آن اب ها که ان طشت جمع آید بر گیرد و بخورد که آن آب پاک کننده است **مسئله** منم آب یافت و طهارت ساخت لمعه خشک ماند و آب تیممش باطل شود یا نه اگر آب را بسبب خرچ کرده است چنانکه آب در دهان و بینی کرده است و هر عضو را سه بار شسته است تیممش باطل شود که آب بسیار بوده است و اگر این اب را بفریضه خرچ کرده است چنانکه در دهن و بینی نکرده است و هر عضوی را سه بار شسته است و تیمم باطل نشود که اب چندانی نبوده است که طهارت را بس بودی افتن آن آب تیمم باطل نشود و اگر آب بسیار دارد و لیکن خوردن ستوران میباید وجود آن آب تیمم کند روا بود اما خواجه از محمد رحمه روایت آورده است که بآن آب طهارت سازد در جای و آن آب مستعمل را بگیرد و ستور را بدان آب مستعمل شاید داد و اگر وی محتاج شود و یرا نیز شاید خوردن جماعتی از متیمان آب مباح یافتند چندانی که یک کسی را طهارت بس آید و اگر همه تیمم را از حدث کرده اند تیمم همه باطل شود که یکی از یکی اولی نیست و اگر همه تیمم از جنابت کرده اند تیمم همه باطل بود و اگر بعضی از حدث کرده اند و بعضی از جنابت تیمم آن ها که از حدث کرده اند باطل شود و تیمم انهائی که از جنابت تیمم کرده اند باقی بود و این جای بود که بیرون نماز باشند و اگر در نماز باشند که آب یافتند چندانی که یکس را طهارت بس آید و اگر همه تیمم از حدث کرده اند نماز همه تباه شود و تیمم همه باطل شود و اگر همه تیمم از جنابت کرده نماز همه روا بود و تیمم همه باقی بود و اگر بعضی تیمم از حدث و بعضی از جنابت کرده اند امام تیمم و تیمم که از حدث کرده است باقی بود نماز امام و انهائی که از حدث کرده اند روا نبود و تیمم ایشان باقی بود و نماز و تیمم

انهایی که از حدث کرده اند باطل شود و اگر این را همه بیک کس دهند تا وی طهارت سازد و دیگران تیمم کنند و نماز کذارند روا بود اگر جماعتی از یتیمان را تکی آب بخشید بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این بخش درست نیاید بر همه مشاعی که تجزیه نه پذیرد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این بخش درست نیاید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله درست آید و اگر این آب چندانی بود که همه را طهارة بس آید و تیمم همه باطل شود و اگر طهارة بس نیاید تیمم همه باقی بود و اگر اینها همه آب را قبول کردند یک کس بخشیدند بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله اشکال نیاید که تیمم آن یکی باطل شود از ابو حنیفه رح دو روایته یکی روایته باطل شود قیاس هم فاسد افتاد قبض و تسلیم افتاد ملک ثابت شود تا اگر دیگری نفروشد درست آید اما ابو العباس ناطفی که در قریه سرو با محمد حسن رح آسوده است از ابو حنیفه رحمه روایته کرده که تیمم اکنس باطل نشود که این بخش بقول ابو حنیفه رضی الله عنه در اصل درست نیست پس تیمم باطل نشود و اگر جماعتی در صحرا آب یافتند پرسیدن شرط هست یا نی بقول عمر بن عاص رضی الله عنه شرط هست و بقول امیر المومنین عمر رضی الله عنه شرط نیست بنا بران بود که وقتی در صحرا آب یافتند عمر عاص نم کفت یا صاحب الحوض اجرنا و امیر المومنین عمر رضی الله عنه کفت یا صاحب الحوض لا تجرنا بنا بران بود که ان آب بچشم عمر عاص رضی الله عنه اندک مینمود و بی نخجیران نمیدید و ان آب بچشم امیر المومنین عمر رضی الله عنه بسیار مینمود و بی نخجیران نمیدید برو و دران اب طهارت ساختند معلوم نشد که در وی طهارت ساختند یا از وی اگر یک کس خبر داد اگر مصلح بود اگرچه زن بوده باشد یا بنده قول وی مصدق بود اگر صاحب غرض بود یا مفسد یا نا رسیده یا کافر قول ایشان مصدق نبود و اگر پوشیده حال بود حسن بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایته میکند که قول وی مصدق نبود که حکم مفسدان دارد خواجه امام اجل سرخسی رحمه کفته است که حکم مصلحان دارد قول وی مصدق بود و اگر این جماعت دو فریق شدند بعضی کفته اند که این آب پاک است طهارت ساختند و بعضی کفته اند که این آب پلید است تیمم کردند اقتدا ایشان به یکدیگر روا نبود باید که متیمم مر متیمما را امامت کند و متوضی مر متوضیا را امامت کند اگر یکی باب مطلق طهارة ساخته است امامت کند بر دو کرده بوی اقتدا کند روا بود و اگر امام را حدث رسید و برار بار است بی نمازی میرود نشاید که ازین دو کرده کسی را خلیفه کند نماز همه تباه شود باید که متوضی مر متوضیا را پیش رود و متیمم مر متیمما را پیش رود اشکال آید که نماز یکی است و امام دو چکونه بود امام حکما دو است و لیکن حقیقة یکی بیش نیست بر آن قیاس کن آب پاک تیمم مر متیمما را نماز روا نبود و بر آن قیاس که آن آب پلید بود متوضیا را نماز روا نبود حقیقة اطهر یکی بیش نیست چون امام را زینهار باید باید که بر دو کرده متابعت نکند و نشنید چند ایکه ایشان نماز تمام کنند و بی خبر

و باقی نماز را احتیاط تمام کند اگر این دو طایفه تکبیر شش نماز کنند اگر ندانند که آب مطلق دیدند طهارة ساختند اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نیاید اما اگر شش نماز کنند اگر ندانند که آب مطلق دیدند طهارة ساختند اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید ولیکن باید که امامت نکسانی کنند که تیمم نبوده باشند از برای آنکه بدان قیاس آب پاک بوده باشد و نماز ایشان ناروا آمده ولیکن چون شش نماز ایشان ناروا آمد ترتیب ایشان ساقط شود اگر بدان قیاس آن آب پلید شده باشد پس جامها و موضعیان از آن آب پلید شده باشد بدین معنی باید که امامت انها کنند که تیمم نبوده باشند اگر تیمم در میان نماز آب مشکوک یافت باید که برگذرد و نماز تمام کند که شک هست در پاک کنندگی وی در شریعت شک حکم ثابت نشود اما چون نماز تمام کند از آن آب طهارة سازد و آن نماز را باز گرداند بقول علماء ما رحمهم الله بقول شافعی رحمه الله باز نگرداند اگر هم از ابتدا آب مشکوک هست بقول شافعی و مالک رحمه بدان آب مشکوک عمل کند و نماز گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله از آن آب طهارة ساز د و تیمم باوی باز کند و بقول زفر رحمه الله بر هر دو باید که در یک طهارة جمع آید و ترتیب شرط دارد و بقول علماء رحمهم الله بر هر دو باید که در یک نماز جمع آید و ترتیب شرط نیست فایده این خلاف جائی پدید آید که باب مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد و بر احدث رسید و تیمم کرد و همین نماز را باز نگذارد بقول زفر رحمه الله روا نبود و بقول علماء ثلثه روا بود اما اگر نخست تیمم کرد و باز باب مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد و بقول علماء ثلثه رحمهم الله روا بود بقول زفر رحمه روا نبود اما اگر باب مشکوک طهارة ساخت و تیمم باز کرد و باوی اکنون باتفاق بدین طهارة روا بود اگر باب مشکوک طهارة ساخت و تیمم باوی باز کرد و نماز گذارد و بعد از آن باز باب مطلق رسید طهارة باز نساخت باز نیابنده آب مطلق شد باوی اب مشکوک هست باید که باب مشکوک عمل نکنند زیرا که بان قیاس که اب مشکوک پاک کننده بود بدان قیاس اب مطلق طهارة تباه نشود و اگر بدان قیاس که پاک کننده نبود پس تیمم وی باطل شده باشد پس تیمم کند و نماز گذارد روا بود مسئله اگر اب مشکوک و نبیذ تمر و خاک یافت بکدام عمل کند و بقول مالک و شافعی رحمهما الله باب مشکوک و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه به نبیذ تمر و بقول ابو یوسف اب مشکوک و خاک بقول محمد رحمه الله هر سه عمل کند و تیمم در میان نماز نه نبیذ تمر یافت بقول ابو حنیفه رح نماز ش تباه شود بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله برگذرد و نماز تمام کند و بقول محمد رحمه بدان نبیذ تمر طهارة سازد و آن نماز را باز گذارد مسئله مومنی روز نخستین ماه رمضان مسافر شد در راه نماز باگذارد و روزه باداشت در روز عید مقیم شد معلوم شد که مرا روز نخستین ماه رمضان جنابت رسیده بود روزه بایش همه

رد ابود و نماز بار دوا اگر همه را نیابنده آب بوده است و تیمم کرده است و نماز گذارده رد ابود و اگر
همه را نیابنده آب بوده است چندانی که غسل را بس آید و بطهارت کرده نماز گذارد و نماز بازگذارد
و اگر بعضی را نیابنده اب بوده است و بطهارت نماز گذارده است و بعضی را نیابنده اب بوده است
تیمم نماز گذارده است انچه را نیابنده اب بود و تیمم نماز گذارده است رد ابود و انچه را نیابنده اب بوده است
و اب چندانکه غسل را بس بودی وی بطهارة ان نماز را تمام کرده است ان نماز نا ماز رد ابود و باز قضا کند
اگر نیابنده اب بود و تیمم کرد و نماز گذارد و باز حدث رسیدش اب یافت چندانکه طهارت را بس آید و طهارة
ساخت نماز گذارد و ان نماز نیز رد ابود و هر نماز یکه نماز رد ابوده است باز قضا کند از عهده بیرون آید و
اگر در سفر است و بر اجنابت رسیده است اندک اندک اب یافت میباید لمعه لمعه را تر میکند چون اخرین
لمعه را تر کند و بقول علماء ما رحمهم الله از عهده جنابت بیرون اید بقول مالک شافعی رحمهما الله از عهده بیرون
نیاید مسئله اگر جنب است باوی چندان آبست که طهارة را بس آید بقول شافعی رحمه الله بدان اب
طهارة سازد و تیمم کند از برای باقی جنابت بقول مالک و علماء ما رحمهم الله اب صرف کردن فائده نبود
و تیمم کند نماز گذارد چون حدث رسیدش بان اب طهارة سازد و بدان نماز بنا کند و هر جا بطهارة خالی
به نماز اندر رانده باشد باب بنا کردن رد ابود الا درین مسئله که تیمم وی از جنابت است و چهار اندام
شستن وی از بهر حدث پس طهارة تیممش قوی تر آمد و طهارة حدث ضعیف بود و اگر این اب چندان
بود در خودی مالد اعضاء وی همچون رو عن چرب میشود بقول ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون
آید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از عهده جنابت بیرون نیاید مسئله اگر متوضی جماعتی متیمم را امامت
میکند امام را حدث رسیدش کلی از متیمم را خلیفه کرد بقول محمد نماز همه تباه شود و بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله رد ابود مسئله اگر متوضی نماز میگذارد و بر احدث رسید بنا رفت اب
نیافت تیمم کرد و همانجا اب یافت طهارة ساخت و بر نماز بنا کند رد ابود اما اگر تیمم کرد و باز گشت
و در راه اب یافت قیاس این است که نماز تباه شود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارة
سازد و بنا کند رد ابود و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است اما اگر بجائی نماز آمد و انگاه اب یافت
باتفاق نماز تباه شود مسئله اگر متیمم را در میان نماز حدث رسید میتواند که همانجا بدان بنا کند اگر
رد کرد اندر نماز تباه شود مسئله اگر جنب است باوی آب چندانکه غسل را بس آید طهارة ساخت
باقی اندامش بر بخت تیمم کرد از برای باقی جنابت و نماز شروع کرد درین نماز قهقهه بخندید اب یافت
چندانکه غسل را بس آید بقول ابو یوسف رحمه الله شستها را باز نشوید بقول ابو حنیفه و محمد باز شوید

بنابران اصل ہست وی این نماز را بطہارۃ میکذارد و یا بطہارت خاک بقول ابو یوسف بطہارۃ خاک و
بقول ابو حنیفہ و محمد رحمہما اللہ بہر دو طہارۃ شروع کردہ ہست چون تہقہ خندید تیمش باطل و ہم تشہد
**مسئلہ** یکی دیگر را تعلیم تیمم میدہد اگر بر دو رانیت نمازی ہست و بر دو را بران تیمم نماز روا نبود و اگر
بر یکی رانیت نمازی ہست بر دو را بدان نماز روا ہست اگر یکی رانیت نمازی بود نمازش روا بود و
انرا کہ نیست نماز نبود و نمازش روا نبود اگر یکی را تیمم جنابت رسید غسل آورد لمعہ خشک ماند پس از ان تیمم
کرد از برای جنابت باقی و بر احدث رسید و تیمم کرد و نماز کذارد آب یافت اگر این آب چندانی بود
کہ بر دو رالبس آید ہم لمعہ را و ہم طہارۃ را تیمم در حق ہر دو باطل شود و اگر چندانی کہ بر دو را لبس
نمی آید نی لمعہ و نی طہارۃ را تیمم در حق ہر دو باقی بود لیکن آن آب را بلمعہ صرف کند تا جنابت سبکتر شود
اگر آب چندانی بود کہ از ین دو یکی را لبس آید لمعہ را یا طہارت را آب را بلمعہ صرف کند و تیمم در حق طہارۃ
باطل شود یانی بروایتہ زیادات باطل شود و این قول محمد ہست رحمہ بروایتہ مبسوط باطل نشود و این
قول ابو یوسف رحمہ بدان روایت کہ تیمم باطل شود آب در حق لمعہ مستحق صرف ندارد و بدان
روایت کہ باطل نشود آب را در حق لمعہ مستحق صرف داند **مسئلہ** اگر جنبی ہست و یکی مردہ و زنی حائض
پاک شدہ و ایشان را چندانی آب ہست کہ یکی را لبس ہست آب را کہ خرج کند اگر میت را در ان حق بود اتفاق
بر میت صرف کند و اگر میت را در آن آب حقی نیست بعضی گفتہ اند میت صرف کند و یرا بغسل پاک بعالم
آخرۃ فرستند کہ و یرا غسل آخرین ہست اما خواجہ امام سرخسی رحمہ اللہ گفتہ ہست کہ غسل میت واجب
است و غسل جنب فریضہ بدان اب باید کہ مرد جنب غسل آرد میت را تیمم دہند و زن تیمم کند و مرد
امامت کند و زن بوی اقتدا کند و بر میت نماز کذارند و بخاک دفن کنند اگر این حق کسی ہست
از ایشان وی اولیتر بود کہ غسل آرد **مسئلہ** زمین پلید شود و خشک شود پاک شود و بقول شافعی رحمہ
اللہ ان زمین نہ نماز روا بود نہ تیمم ابن الخاس تحفی رحمہ از علماء ما رحمہم اللہ روایتہ میکنند کہ ہم نماز روا بود
و ہم تیمم اما ظاہر روایتہ اینست کہ نماز روا بود و تیمم روا نبود و اشکال آید کہ نماز روا ہست چرا تیمم روا نی اللہ
از برای انکہ تیمم را صعید طیب باید و ان زمین از نجاست اند کہ نماز روا ہست و اگر نجاست اند تہ
در آب اند کہ اقتدا اب اند کہ را بخشش کند بدینمعنی تیمم روا نبود **مسئلہ** زمین پلید شود چون بشوئی
پاک شود و دلیل بر انکہ در مسجد رسول علیہ السلام اعرابی بر خاست بول اند اخت صحابہ ویرا منع کردند
رسول علیہ السلام فرمود منع مکنید صحابہ خاموش کردند چون اعرابی فارغ شد و کفت خدای مرا بیامرز
و محمد را رسول علیہ السلام کفت ای اعرابی چرا تنک کردی چیزیکہ خدای عزوجل بر ما روا کردہ ہست چرا

آمرزش نخواستی وگفت یارسول الله شما را چیزی نگفتید وایشان گفتند اشکال آید که امر ست بپاک داشتن
زمین مسجد قوله تعالی ان طهر بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود چرا رسول علیه السلام ایرا
منع نکرد درین تاویل ست یکی انکه اگر اعرابی را منع کردی وی شروع کرده بود در باطن وی علت
افزودی دیگر انکه اعرابی نوعهد بود بنا بایستی نکه بگیتش خود باز رفتی دیگر از برای بیان احکام تا اگر زمین
نجس شود دانند که بشستن پاک میشود دلیل بر انکه رسول علیه السلام فرمود تا مشک آب اورند ان
زمین را سه بار شستند این جایی بود که زمین بلند بود واگر زمین مغاک بود باید که سه بار آب بر زیند
بمانند تا فرو دمیخورد باز آب بر زیند بار سیوم پاک میشود که در معنی نافذ شود واگر نرم در یک آب خوار ست
شرط پاک ریختن آب سه بار ست واگر زمین سخت ست و باهموار آب در نمیخورد واندک بسیار پاک شدن
واین زمین دشوار بود اگر به تعجیل می باید زمین را بکنند وهند روی زیر و زبر کنند واگر نکنند تا در
ایام خشک شود پاک شود وقال علیه السلام وذکوة الارض یبسها اگر تر شود پلید ی باز اید بانی از
ابو حنیفه رحمه در روایتی بعضی گفته اند که اصح انست که باز آید بعضی گفته اند اصح آنست باز نیاید واگر بخواهد
تا سنگ پاک شود باید که کلندی بزنند و بر کردانند وانرا روی زیر او را زبر کردانند و زبر را زیر کنند
فصل در بیان پاک داشتن جایی فریضه ست هم بآیه و هم بخبر واجماع امت آیت اینست قوله تعالی
ان طهر بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود این امر در حق خانه کعبه ست اما مسجد های دیگر درین فصل
در آیند اما خبر قال النبی علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا وطهورا ایما در کتی الصلوة تیمم وصلت
واجماع امت اینست که هیچکس از فرضیت جایی پاک انکار نشده ست و نشود و هر که منکر شود کافر گردد
واگر بجایی پاک نماز نیکذارد و کرد بر کرد وی نجاست ست نماز روا بود و باکراهیت اگر بجای پرد و
قدم کم از دری نجاست ست بعضی از مشایخ گفته اند که نماز روا بود که قیام بیکقدم معتبر اند قدم دیگر
در معنی زواید شود و زواید را اعتباری نیست و لیکن بجایی بود که یکقدم را بر زمین نهند و یکقدم از او فتد
چون پرد قدم بر زمین نهند هر دو را جمع کنی زیاده از دری شود در یکرکن جمع آید لیکن ظاهر روایت نماز
تباه شود که مستعمل بنجاست شود اما اگر قدم بر کم دری نجاست بود بیکقدم بر جایی پاک بود نماز روا بود و
اگر زیر قدمش کم دری و کم دری بجای سجده چون هر دو در یک رکن جمع آید زیادت از دری شود نماز
تباه شود اما اگر پیش از انکه سر بسجده نهادی و قدمهای را بجای پاک نهند و سجده آورد بر جایی پاک
آورد روا بود و این جای که بنجاست غلیظ بود واگر بنجاست خفیفه بود روا بود اگر چند جمع نی زیاده
از دری شود مسئله اگر کسی سجده آورد معلوم شد که جای سجده پلید بوده ست واجب ست اعاده را بجای پاک

قضا کند و بقول ابو یوسف رحمه الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود که اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله
سجده نهادن سر تمام میدارد از چه معنی است که رکن بر جای پلید آوردن سجده را بر جای پاک قضا میکند
و نتوانند کردن از برای انکه وی سجده را نهادن سر جا بر تمام میدارد که آنجا صاف باشد آوردن سجده را
اما اینجا صاف نیست آوردن پس سجده پاک جای قضا کند روا بود اما اگر نماز تمام کرد انگاه معلوم شد
که جای سجده وی پلید بوده است بر قول صاحبین رحمهما الله نمازش تباه شود و از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت
آمده است که نماز روا بود از برای انکه سجده بنوک بینی معتبر آمد و نوک بینی کم از درمی است نماز تباه نشود اما
این جای بود که بضرورت همین نوک بینی نهاده باشد اما اگر پیشانی نهاده بود و پیشانی زیادة درمیست اتفاق
نماز تباه شود و ابتدا ابن عمر از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که از ان قول رجوع کرد و گفت که نماز تباه شود
و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله اشکال نیاید که نماز تباه شود انجای بود که نجاست غلیظ بود اما اگر نجاست
خفیفه بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله و بیکر روایت از محمد رحمهم الله روا بود و دیگر بیکر روایت محمد رحمه الله
که چهار یک آن موضع را اعتبار دارد که بران جای رسیده باشد و اگر از بول حیوانی پلید شد که
گوشت وی را خوردن روا است اتفاق نماز روا بود از برای انکه قول محمد رحمه الله اشکال نیاید که بر حیوانی
که گوشت وی میخورند بقول محمد رحمه الله بول وی پاکست و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله پلید است و میگویند
خفیفه کثیر فاحش باید یا روای نماز باز دارد و این کم کثیر فاحش است چه فرق بود میان انکه کم
کثیر فاحش بر جامه بود تا بر وی بر انجای سجده آرد و اگر نجاست زیر دست است نماز روا بود یا نی
بقول زفر رحمه الله روا نبود و بقول علماء ثلثه رحمهما الله روا بود مسئله اگر نجاست در زیر زانو است
روا بود یا نی بقول زفر رحمه الله روا نبود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله روا بود و بیکر روایت آنست که روا نبود
لیکن درست آنست که روا نبود و این بنا بر آنست که دست زانو بر زمین نهادن رکن اصلی است یا نی بقول
زفر رحمه الله هر دو رکن اصلی است و بر قول علماء ثلثه دست نهادن رکن اصلی نیست در زانو دو روایت است
بیکر روایت آنست که رکن اصلی است و بیکر روایت نی صحیح آنست که رکن اصلی است که اگر در سجده زانو نهد و سجده
ـ یعنی رکوع شود و رکوع از سجده نیابت ندارد مسئله اگر مسلمانی نماز میگذارد و جای سجده پلید است
آستین را و یا دامن را بجای سجده می آرد روا بود یا نی قاضی امام علی استجابی رحمه الله میگوید روا بود
که همچنان مصلی بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اما اگر دستها بر زمین پلید نهد و برپشت دست خود
سجده آورد روا نبود باتفاق اگر زمین باکیاه و یا سنگریزه پلید شد چنانکه زمین بخشک شدن پاک شود
کیاه نیز سنگریزه به تیمم وی پاک شود یا نی قاضی امام علی استجابی رحمه الله میگوید اگر کیاه است که در دست نمی آید

به تیغ زمین پاک شود اگر در دست می آید به تیغ پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که فرق نیست کیف
ماکان پاک نشود مگر که باران آید یا آب روان بروی بگذرد تا پاک شود اگر در زمین پلید گیاه برآید و بلند
شود گیاه را بروی همان نجاست بخواباند بروی نماز میگذارد و روا بود اگر پوستینی است یکروی
پاک است و دیگر روی پلید بر انروی پاک نماز میگذارد در روا بود یا نی در فواید خواجه امام ابوحسن
رستغفنی روایت است که روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اگر این را دوکنی
دو نشود و آن مویها را جدا کنی نشتر شود پس بران پوست نماز روا نبود در فتاوی
بقالی آورده است که هرچه را دوکنی دو شود اگر یکروی پاک شود و دیگر و پلید بر انروی پاک نماز گذارد
روا بود و صورت وی چگونه همچون تخت و خشت پخته و مانند آنها گفته است که روا بود قیاس
آنکه و هرچه را دوکنی دو شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که پوست را دوکنی دو
نشود آن مویها را از وی جدا کنی دمشتر شود پس بدان پوست نماز روا نبود اگر جامه است
دو تا یک روی پاک است و یکروی پلید آن روی انروی پلید را بر زمین مے نهد افگند و بدان روی
پاک نماز میگذارد بقول محمد روا بود و بقول ابو یوسف رحمه الله روا نبود اما بعضی گفته اند که این اختلاف
در حق جامه نکنده ناکرده آید اگر جامه نکنده کرده بود باید که باتفاق روا نبود که حکم یکی دارد و اما بعضی
گفته اند که اختلاف در حق جامه نکنده کرده آید که اگر نا نکنده بود باتفاق روا بود که حکم دو جامه
دارد اگر جامه است دو تا بر یکروی نجاست رسیده کم درمی بروی دیگر سرایت کرده است باتفاق
بروی نماز روا بود یا نی ظاهر روایت روا نبود اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که در نوادر ابو یوسف
رحمه الله روا نیست که روا بود قیاس انکه حکم یکجامه دارد اگر یکروی نجاست زیاده درمی رسیده است و کم
درمی دیگر سرائت کرده است بران روی که کم درم است نماز گذارد بقول محمد رحمة الله روا بود و بقول
ابو یوسف رحمة الله روا نبود اما باتفاق باوی نماز روا نبود اگر نهانی است اینرا و استر پاک واکنده پلید
بران نهالی اتفاق نماز روا بود بشرط انکه سختی زمین به پیشانی برسد اگر جای نماز یعنی مصلی نماز تنگ
است که بر هرچه افگنی عین انچیز از وی پیدا آید آن جای نماز را بر زمین پلید نے افگند و بدان جای نماز
گذارد روا بود یا نی مختار خواجه امام زاهد فخر رحمه الله روا نیست که روا بود مختار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله اینست که روا بود دسته تن بر یکجای نماز سه نماز امامت کرد نه چنانکه نماز پیشین
و نماز دیگر و نماز شام بعد از نماز شام بدین جا سجده نجاست یافتند زیاده از درمی قیاس اینست
که هر کرا متهم کنند وی با قوم خویش نماز بنگذارد و اما خواجه زاهد فخر رحمه الله گفته است که ظاهر روایت

که امام نماز شام با قوم خویش باز گذارند و این اختیار خلف ابو بست رحمه الله ابراهیم رستم رحمه الله
گفته است که امام نماز دیگر و شام با قوم خویش باز گذارد در مسجد بادی بوریا و متصلا افکندن
کراهیت بود در فتاوی کرخی است اگر بر بوریا مسجد مصلی اندازد و نماز بگذارد مکروه بود و
مشایخ ماوراء النهر رحمهم الله مکروه داشته اند و گفته اند که بطریق بدعت عادت است سجده بر
خاک آوردن فاضلتر بود قال النبی علیه السلام الصلوة علی بالیه الارض افضل و از اینجا
است که مشایخ ماوراء النهر بر روی بوریای مسجد مصلی کراهت داشته اند مصلی افکندن
که آن طریق بدعت عادت میشود و سجده بر خاک آوردن فاضل تر بود دلیل بر آنکه زاهد صحابه
عبد الله عمر و فقیه است عبد الله مسعود رضوان الله علیهم اجمعین ایشان چون بسفر دریا رفتندی
خاک بر خود بر دندی و در کشتی ریختندی و بر خاک سجده او بر دندی ایشان را گفتندی که ای
یاران رسول علیه السلام از چه معنی است که بخاک تقرب می نمایند ایشان گفتندی ما از خاکیم
و باز خاک خواهیم شد و این آیته بر خواندندی قوله تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها
نخرجکم تازه اخری بروایته آمده است که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خدمت رسول
علیه السلام مسجد اندر آمد تا نماز گذارد باران باریده بود و پیش محراب تر شده گفت یا رسول
الله دستوری باشد تا ان آب و گل را پاک کنم گفت بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده
آریم مر پروردگار خود را پس معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود **فصل** در بیان
کراهت مکان اگر بر بام کعبه نماز میگذارد بر قول شافعی رحمه اگر ستره میدارد روا بود بی کراهت
و بر قول علماء ما رحمهم الله نماز روا بود لیکن با کراهت بود که ازین نوع بود که بر بام کعبه بر آمدن
ادب نبود اگر مسجدی بود که در پیش آن مسجد گلخن یا گرمابه بود و یا جای طهارة کردن و دیوار پست در
میان باتفاق کراهت نبود و اگر دیوار بلند بود خواجه امام فخر میگوید که کراهت بود شیخ الاسلام
برهان الدین میگوید که کراهت نبود که سبب کراهیت قرب نجاست است چون حجاب در
میان آمد کراهت از میان برخاست اگر در گلخن نماز میگذارد باتفاق کراهت بود و در مسجد که
پیش محراب او گلخن بود دران مسجدی نماز میگذارند کراهیت بود و در گرمابه نماز گذاردن
کراهت بود و یا نی اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت شود کراهت نبود اگر بیرون آید وقت
و جماعت فوت نمیشود کراهت بود خواجه امام اسماعیل زندویسی رحمه از جهة رحمت خلقان از
سر دخانه احتراز کردی و بگرمابه درامدی و با خادمان در گرمابه نماز گذاردی اگر در سیاکوارة در گرمابه

نماز گذارد روا بود یا نی دو روایت ہست یک روایت کراہیت بود و یک روایت کراہیت
نبود جای کہ در پیش نماز گذارندہ اتش بر افروختہ بود کراہیت بود اما اگر شمع بود یا
مشعل یا قندیل کراہیت نبود در خانہ کہ صورت بود دران خانہ نماز گذاردن کراہیت
بود جبرائیل علیہ السلام بر در حجرہ رسول علیہ السلام آمد آواز داد کہ یا رسول اللہ رسول
علیہ السلام گفت یا اخی جبرائیل چرا اندر نمی آئی گفت یا رسول اللہ در حجرہ شما صورت ہست
چگونہ اندر آیم روایت خواجہ امام بکر خواہر زادہ رحمہ اینست کہ بخاشی پیری ہدیہ فرستادہ
بود از برای رسول علیہ السلام بران پیر صورت پسر و مرد بود و یکروایت ہست کہ خود پاک شد
و یکروایت اینست کہ رسول علیہ السلام پاک کرد در روایت امام خواجہ امام اجل سرخسی رحمہ
اینست کہ بخاشی پردہ و ہدیہ فرستادہ بود بران پردہ صورت بود در رسول علیہ السلام خواست تا
الصورت را بدر اندجبرائیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ ران در زیر قدم افکند تا
در معنی اہانت شود انگاہ جبرائیل علیہ السلام بحجرہ اندر آمد و گفت یا رسول اللہ در خانہ
کہ صورت و سگ بود ما و یاران من اندر ہیچ اندر نمی آیند خواجہ امام زاہد فخر رحمہ گفتہ است
کہ فرشتہ رحمت در نیاید اما از فرشتہ عذاب خالی نبود خواجہ امام اجل سرخسی رحمہ گفتہ است
کہ کراہیت جای بود کہ این صورت بر دیوار یا بر سقف خانہ یا در پیش نماز گذارندہ بود و گشادہ
اما اگر در زیر قدم باشد در معنی اہانت شود کراہیت نبود خواجہ امام بکر خواہر زادہ رحمہ گفتہ
ہست کہ چون صورت در خانہ بود کراہیت بود صورت بچہ صفت باید تا کراہیت بود صورتی باید
کہ اگر جان بہ تن وی اندر ارند تصور زیستن دارد اما اگر تصور زیستن ندارد کراہیت نبود
چنانچہ سر بی تن و تن بی سر بود کراہیت نبود اما اگر یکی دست و یا یکی پای و یا یکی گوش و
یا یکی چشم نبود کراہیت بود و اگر جان بتن اینہا اندر آرند تصور زیستن دارد مسئلہ
اگر طوق بود بر گردن کراہیت بود کہ بعضی از جانوران را بر گردن ہست بعضی از مشایخ
گفتہ اند اگر صورت ریزہ بود کراہیت نبود کہ بر انگشتری دانیال پیغمبر علیہ السلام صورت شیر
بود و بر انگشتری انس بن مالک رضی اللہ عنہ صورت مکس بود و بر انگشتری ابو ہریرہ علوہ
زنبور بود پس معلوم آمد کہ صورت ریزہ بود مکروہ نبود اما ظاہر روایت اینست کہ ان در
ابتدای اسلام بودہ ہست اما اکنون کراہیت بود رسول علیہ الصلوۃ والسلام فرمود
ان اشد العذاب یوم القیامۃ المصورین بعضی بزرگان چنین گفتہ اند در آن خانہ کہ

می بود یا آلت فساد بود چنانکه نرد یا شطرنج یا در خانه وی مرسس بود و در آن خانه فرشته در نیاید و در آن خانه نماز گذاردن کراهیت بود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله حدیثی روایت کرده است باسناد درست تا سید عالم علیه السلام که هر کاروانی که مرسس بود در آن کاروان هیچ برکت نبود در سلوح خانه نماز گذاردن کراهیت بود در گورستان نماز گذاردن کراهیت و آن فعل جهودان است که ایشان گور پیغمبر خود قبله ساخته بودند نماز میگذاردند در راه گذر عامه نماز گذاردن کراهیت بود و چون گذرندگان را ضرر نشود و اگر ضرر رسد چنانکه گوشه ایستد و نماز گذارد کراهیت نبود و اگر راه ملک ذمی در راه گذارد اولیتر بود و اگرچه در راه مشرکان راشرکنی هست اگر در ملک مومنی اندر باید که هیچ ضرری نرساند که عبد الله مبارک مزوری پیش امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه تحصیل کرده بود و زیرا اجازه فتوی شد ابوحنیفه غمگین را گفت که ای پسر چون تحیر آسان روی سه پند از من برایشان بگوی یکی انکه زن سه طلاق را در خانه ندارند دوم انکه پای در ملک کسانی بی دستوری خداوند ملک نه نهند سیوم انکه خیلی از ملک مردمان بی اجازه خداوند ملک نشکنند که هر که این گناه را خوار دارد بترسم که بشومی آن معصیت اندکی از عبادت ها تا تنهای هفتاد ساله وی از سبب خوار داشتن این گناه باطل شود و انگاه این حدیث روایت کرد قال علیه السلام اصغر الذنوب عند الله تعالی اکبر عند الناس و اکبر الذنوب عند الله تعالی اصغر الناس لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار رسول علیه السلام فرموده است که گناه بحضرت آورد گار خوار بود چون بنزدیک بنده بود بزرگ بود و گناه به نزدیک حق تعالی بزرگ بود چون بنزدیک بنده بود خورد بود و گناه خورد همچنان خورد نماند چون بر آن اصرار کند و گناه بزرگ ماند چون توبه استغفار کند تا چیز نشود

## باب چهارم در بیان ستر عورت

ستر عورت فریضه است به آیت اخبار آیه اینست که قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای استروا عورتکم عند کل صلوة قوله تعالی و تیا بک فطهر این امر در حق رسول علیه السلام است اما قیاس این همه امت را جامه پاکداشتن فریضه است حدیث آنست قال النبی علیه السلام لا یجوز الصلوة للحائض یعنی مخمار از مالک رحمه روایت آمده است که ستر عورة فریضه نیست چنانکه از عطا رحمه الله روایت آمده است که اگر بیفتاد قطره خون بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و از شافعی رحمه الله روایت آمده است که متروک تسمیه حلال است اما اینها از ایشان خلافست نی اختلاف ظاهر روایت اینست که متروک تسمیه بعمدا حرام است زیاده از دو درمی چون بر جامه رسد روای نماز باز دارد و ستر عورة فریضه است کرخی رحمه گفته است که مردان را عورة غلیظه سه است و بروایتی چهار و زنان را دو و وی قیاس

کرده است و عورة عورة غلیظ را نجاست غلیظ عورة تخفیف را نجاست خفیفه اما ظاهر روایة اینست که قیاس وی درست نیست از بهر آنکه اندام مخصوص که عورت غلیظه است کم از درمی است یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی و برابر درمی روای نماز باز ندارد پس با یکی عورت کشاده نماز روا داشته باشم ظاهر روایت اینست که هر عضوی که اگر عورتست چهار یکی از وی کشاده شود روای نماز باز دارد و فرق میان خفیفه و غلیظه نیست و چون بعضی از برهنگی غلیظ بعضی از خفیفه بود جمع کنیم چون بر امیر چهار یکی خورد ترین عورة غلیظ شود روای نماز باز دارد از عورت غلیظ چند می باید تا روای نماز باز دارد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار یکی کشاده شود روای نماز باز دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله کم از نیمه یا کشاده شود روای نماز باز دارد و زیاده از نیمه کشاده شود روای نماز باز دارد در نیمه دو روایت است یکی روایت اینست که روای نماز باز دارد یکی روایت آنست که باز ندارد و جواب فتوی بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله کشادگی کشادگی بسیار در مدت اندک بچون کشادگی اندک است در مدت بسیار صورت مسئله چنان بود که کم چهار یکی از عورت کشاده شود از اول نماز تا آخر نماز بچنان کشاده نماز روا بود که کشادگی اندک در مدت و بسیار است و کشادگی بسیار در مدت اندک آن بود که زیاده چهار یکی از عورت کشاده شود و در کم رکنی پوشیده شود و باتفاق نمازش روا بود اما اگر رکنی بچنان گذارد و نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر آرد ولیکن نماز نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نماز تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا بود و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند این همه بر قول علمای ما رحمهم الله آید بقول شافعی رحمة الله هر چه اندک از عورت کشاده شود روای نماز باز دارد و شافعی رحمة الله گفته است که ناف عورت است از برای آنکه پیوسته بعورت است و مانند عورت است بر قول علمای ما رحمهم الله عورت نیست اندامی علاحده بر شکم است دلیل میکنند بر آنکه رسول علیه السلام بر ناف حسین بن علی رضی الله عنه قبله داد اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام بر ان ناف قبله ندادی پس دانستیم که ناف از عورت نیست زانو بقول شافعی رحمة الله عورت نیست وی میگوید که زانو پیوسته بساق است و ساق عورت نیست اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که عورت است از برای آنکه پیوسته بران عورت است و رسول علیه السلام مرغالی را دید که زانو کشاده بود فرمود چرا قدر را بود گفت غلظ رکبتک و فانها عورت اگرچه مسئله واحد است ولیکن واجب العمل است زانو بنفس خویش عورت است تا تابع

برهان طحاوی رحمه الله گفته است که به نفس خود عورت است اما ظاهر روایت آنست که تبع زان عورت
تا از زان چیزی گشاده نشود روای نماز باز ندارد و در استحسان از خواجه ابوبکر فضل بخاری رحمه
الله روایته آنست که زیر ناف عورت نیست تا آنجا که موی است گشاده گی موی عورت
نیست وجه قول وی آنست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از بند فرو دسوی ناف داشتی اگر عورت بودی
وی از بند فرو دسوی ناف نداشتی اما بظاهر قول علماء ما رحمهم الله این است که عورت است و علماء
ما رحمهم الله گفته اند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه مرد لحیانی بود از بند وی زیر سوی ناف نه باستی
فرو سوی ناف اعتقادی و این نیز وقتی بود که پیراهن بودی اما اگر وقتی بود که پیراهنی نبودی زیر سوی
ناف داشتی ظاهر روایت اینست که از ناف فرو سوی و از زانو زیر سوی عورت است مرد را از مرد
نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر و خواجه را از غلام و غلام را از خواجه هم چنانکه دیدن
نشاید بسبودن نیز نشاید چنانکه حکم مردان را از مردان داشتی زنان را نیز از زنان بدان
چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و کنیزک را از بی بی و بی بی را از کنیزک **مسئله** ذکر
وخفتین و محل سفره و خصیه همه عورت غلیظ است و باقی از ناف تا زانو عورت خفیفه است زنان را
روی و کف دست عورت نیست در حق نماز و احرام اما از فرق تا قدم جمله عورت خفیفه است و پشت
دست تابع کف دست است و عورت در ساق از ابو یوسف رحمه الله روایته است که عورت نیست اما ظاهر
روایته اینست که عورت است در پشت پای عورت از محمد رحمه الله دو روایته است یکی روایته آنست که
عورت است دیگر روایته آنست که عورت نیست **مسئله** زن در وقت تکبیر باید که دست در آستین
دارد و پا در ازار یا چه تا نماز با تفاق روا بود موی زاید در حق نامحرم عورت است با تفاق و در
نماز و احرام عورت نیست یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله میگوید که عورت نیست شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله میگوید که عورت است تا اگر گشاده شود از وی چهار یکی روایتی نماز باز دارد
و پستان به نفس خویش عورت است یا تبع سینه است اگر خفته است تبع سینه است و اگر از سینه
عورت است علاحده مر اهقه را مستحب آن بود که سر پوشیده نماز کند و اما اگر بسال رسیده
شود در میان نماز نمازش تباه نشود و کنیز کان را مستحب نیست که سر برهنه نماز کنند که امیر المومنین عمر
رضی الله عنه کنیز کان خویش را دید که سر پوشیده نماز میکنند فرمود تا سر برهنه نماز کنند گفت خود را
مانند آزادان میکنند منع کردشان ازین پس فرمودیم که سر برهنه نماز کنند اگر دون کنیز کان را مستحب است اگر کنیز
در میان نماز خواجه آزاد کرد اگر کم رکنی است سر نا پوشیده نمازش با تفاق روا بود و اگر رکنی سر برهنه

نماز میکند او با تفاق نمازش رواست و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و ناگاه سر پوشید بر قول ابو یوسف رحمه الله
نمازش تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر کنیزک مشترک یکی خواجه از او کرد
درمیان نماز بر قول ابو حنیفه رحمة الله سر برهنه نماز کند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله سر پوشیده
نماز کند اگر مدتی نماز را سر برهنه کرده بست بعد از ان معلوم شد که دیرا خواجه از او کرده بست ان نمازها
باز کند او باقی بعضی گفته اند که هر چند کم از شش نماز بست باز کند او هر چه زیاده ازین بست باز نکند او اما
ظاهر روایة اینست که از وقت آزاد تا زمانی که معلوم شده بست همه را باز کند او تا از عهده بیرون آید والله اعلم

**باب پنجم در بیان استحسان امر بست از خدا تعالی قل للمومنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم**
ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمومنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن خطاب بست
مر محمد علیه السلام را که بگو ای محمد مردان امت خود را تا چشمها خود را پوشند و فرجها خود را نگاه دارند از نامحرمان
بیگانه و بگو یا محمد مر زنان امت خود را تا چشمها خود را نگاه دارند از نگاه کردن نامحرمان و فرجها خود را نگاه
دارند از زنا و عصیان و همه اوامر و نواهی زنان تبع مردانند مگر در این آیة چنانکه مرد را نهی کرده نظر را
نیز نهی کرد تا بدانی که هیچ چیز هم تر از نگاه داشتن فرج و چشم نیست **مسئله** زنانی که حرام آمدند بجهت
مادر و خواهر و عمه و خاله و مانند آنها مواضع زینت ایشان را نشاید دید و مواضع زینت ایشان
سر است تا بسینه که حسن و حسین رضی الله عنهما بجانه خاله خود ام کلثوم رضی الله عنه در آمدند ام کلثوم
رضی الله عنها سر شانه میکرد با ایشان سخن میگفت پس دانستم مواضع زینت محارم را نشاید دید
هر چه را نشاید دیدن نشاید بسودن که محمد بن المنکدر خدمت مادر خود میکرد و ایشان دو برادر
بودند و آن برادر عبادت منکرد و محمد بن منکدر مر برادر را گفت که من یک شب خدمت مادر خود بایسا
شبها عبادت تو برابر کنم از برای انکه خدمت مادر فریضه بست و این خدمت که تو میکنی تطوع است
و هیچ تطوع بگزد فریضه نرسد و خدمت مادر آن بود که دست و پای مالیدن و سر مادر را شستن و آب جاه
مادر بست و اشتی و طعام دادن پس دانستم که هر که را نشاید دیدن نشاید بسودن و هیچ کنیزکی را مواضع زینت چنانچه ان
سر را بسینه و دست تا کتف و پای تا زانو اینها را باید دیدن چون خطر شهوت نبود مادر را از خز بر هنه نشاید دیدن و خز را
از مادر بر هنه نشاید دیدن کنیزک را از بی بی و بی بی را از کنیزک تا بزانو باتفاق نشاید دیدن و بسودن و خواجه را بسوی
از زانو و زیر سوی ناف باتفاق نشاید دیدن و سودن **مسئله** خادم کرما به را از ناف تا زانو نشاید مالیدن زنرا
شوی و شوی را از زن نشاید دیدن کنیزک را از خواجه و خواجه را از کنیزک نشاید دیدن محل مخصوص را نشاید دیدن
یا بی عائشه صدیقه رضی الله عنه میگوید که نشاید ولیکن ادب نبوده هرگز من سید عالم را ندیده ام و سید عالم علیه الصلوة

مرا ندیده هست اما عبد الله بن عمر رضی الله عنه میگوید که شاید دیدن تا بمباشرت رغبت متولد نباشد که فرزند متولد
شود اگر زنی بود که عقد وی بروی حرام آید بود و محل زینت شاید دیدن چنانکه سر تا بسینه دست تا بازو و
و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود از شافعی در روایت آمده هست و از مادر و خواهر پشت و شکم شاید
دیدن ظاهر روایت آنست که نشاید دیدن از کنیزکان محل زینت شاید دیدن از سر تا بسینه و دست
تا بازوی و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود اگر خطر شهوت بود نشاید دیدن که محمد حسن رحمه الله عنه گفته است
که سوی سکی بشهوة نگاه کند بر بکار شود و از خواهر امام محمد مقاتل رازی رحمه الله روایت آمده هست که از کنیزکان
پشت و شکم شاید دید ظاهر روایت اینست که نشاید دیدن مسئله از زنان بیگانه جهار شاید دیدن بر
قول امیر المومنین علی و عبد الله عباس رضی الله عنهما محل خاتم و کحل شاید دیدن زنا نرا شاید از خانه بیرون آمدن
یا نی عایشه رضی الله عنها میگوید اگر کسی میدارد که مصالح دینی و دنیوی راست میدارد و بیرون آمدن
نشاید و اگر کسی نمیدارد که مصالح وی راست دارد و برا با موختن علم حاجت هست اکنون بیرون آمده شاید
در میان صحابه این مسئله واقع شد که زنرا با آموختن علم شاید بیرون آمدن یا فتوی نشستند و نزدیک پدر
مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند وی جواب گفت اگر کسی فقیه دارد چنانکه پدر را
یا پسر یا شوی یا برادر نشاید که بیرون آید ایشان بیاموزند و انگاه ایشان را بیاموزانند و اگر ازینها ندارد
شاید که بیرون آید بشرط انکه چادر خلقانی در پوشد و کلمه ریز چادر افگند و عصابه بر بندد و قدر است
راخم دهد و لوک موزه بر بندد چیزی در دهان اندازد که سخن او درست بیرون نیاید و عصا در دست گیرد
باین صفت شاید بیرون آمدن عبد الله عباس گفته که زن بدین صفت بیرون رود پاکی بود که در چادر و موزه وی
نگاه کردن شاید از بهر نفرت را عایشه رضی الله عنه فرمود اگر نظر شهوت نباشد شاید اگر نظر شهوت باشد و انجا
عمر بن العاص گفت هر کاری که اخران توبه لازم آید من هم از ابتدا ان کار کم و با زنان نامحرم سخن نرم و گرم
نشاید که در حدیث آمده هست هر که با زنان نامحرم سخن نرم و گرم گوید یا جان دو دوست گوید لعنت خدای بر سر
ایشان باران شود هر که شراب خورد و توبه نا کرده بمیرد شراب وی صدیم دوزخ شود و صفت شراب آن جیم چنان
بود که چون لولی رسد گوشت پوست از وی فرو ریزد و چون بخورد و هر چه در هم اعضا باطنش بود بظاهر
اید هر که زن نامحرم را بشاید بشهوة فردا قیامت امنا و صدقتا و از انگشت دوزخ در دست وی نهند و صفت
آن آتشیست که اگر زنده ازان آتشی بر کوه ها از وی زمین گرفتند همه آب شوند و در حدیث دیگر آمده هست که نگاه
کردن در زنان نامحرم تیری هست سر هر بای آلوده از زهر های آن ملعون مطرود که دشمنان دیگر تیر بجان زنند
و نیز سوی شیطانی بر اپانی زند که رسول علیه السلام فرموده هست هر زنی که از خانه بیرون آید و برا چهار دیو بیاراید

و اگر مروی بیرون آید ویرا بفتاد دیو بیارایند برای آنکه بوی هر دو فریق را نظر است بچه آمده است که عبد الله
عمر رضی الله عنه بر دریچه ایستاده بود که امروی برگشت ولی بچه اندر رفت و در بر نیست و بچه دویده و
بیهوش افتاده چون بهوش باز آمد گفت که آن فتنه بر کدام پشت گفتند کدام فتنه گفت که این امروی گوی گفتند
که تو ویرا فتنه میگوی گفت من شنودم از لب و دندان مبارک پیغامبر که بدین ملوک زادگان الفت ندارید
که در ایشان شهوت هست چنانکه در زنان و هر که ایشانرا بشهوت بساید از راه و بال چنان بود که هفتاد و
باز زنا در خانه کعبه کرده باشد هر که با مادر خود یکبار زنان کند از روی وبال چنان بود که هفتاد بکر زنان کرده باشد
و هر که با یکی بکر زنا کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن شیبه زنا کرده باشد و هر که با یک زن شیبه
زنا کند وی بی توبه باز دنیا بیرون رود چون ویرا در خاک نهند شصت دریچه از دوزخ در گور وی گشایند
و غذا یهای دوزخ بدو رسد چنانکه یکی هر یکی را نماند این حدیث روایت کرده قال النبی صلی الله علیه وسلم اتقوا
من ابناء الملوک فان فیهم شهوة کشهوت النساء چنین گفته اند هر زنی را که در خم و یا در محاق کنند و حوضها بر بندند
و چهار کس سر گردن گیرند و از خانه بیرون آرند نخست آن چهار کس در دوزخ روند و انگاه ان زن
و بگیر آمده هست هر زنی که بی دستوری شوی از خانه بیرون آید وی در لعنت خدایتعالی شود تا انگاه
که باز در خانه آید و اگر بدستوری شوی بیرون آمده باشد وی و شوی وی در لعنت خدای باشد هر دو تا انگاه
باز در خانه خود اندر آیند مشایخ گفته اند اگر مردی از طرف شهری اندر آید و جمله شهر را بر تیغ بکشد و بطرف دیگر
بیرون رود و درین آدمیان چندان نقصان پدید نیاید که زنی از راست از طرف شهر اندر آید بطرف دیگر
بیرون رود و از برای آن معنی را که آن همه کشتگان بهشت روند قال النبی صلی الله علیه السلام السیف المذنب
وی نیز در بهشت هست که توبه کند خداوند عز و جل ویرا به بهشت برد اما آن زن آراسته که از طرف شهری اندر آید و
بطرف دیگر بیرون رود وی در دوزخ رود هر که بنظر شهوت در وی نگاه کند وی نیز در دوزخ رود و آن
نقصان در حق دین زیاده از ان باشد در زنان بیگانه نشاید نگاه کردن مگر بچندجای که گواهی باید داد اول
که اگر گواهی ندهد مال مومن ضبط شود و نگاه کردن روا بود اگر چه بنظر شهوة بود اما هم ابتدا اگر گواهی نیابند شد
اگر بپذیرند اگر کسی دیگر گواه نشود که محرم وی باشد دیگر وقتی که قاضی حکم کند شاید دیدن اگر چه بنظر شهوة بود
دیگر وقتی که زنی خواهد خواستن شاید که بیند اگر چه بنظر شهوة بود دیگر وقتی که کنیزک خواهد خرید شاید دید اگر چه بنظر
شهوت باشد و از خواجه محمد مقاتل رازی رحمها الله روایت آمده هست که کنیزک را شاید بسبودن ظاهر روایت اینست
شاید بسبودن و با زنان بیگانه اجماع هست که سلام نشاید گفتن اگر ایشان سلام کویند علیک واجب نیاید در
استخوان آورده هست اگر کسی یکی را بطمع چیزی سلام کند علیک واجب نیاید اگر کند به می سلام دهند

دبر در اخطر مشبوة نبود علیک واجب آید دلیل بر انکه کنده پیری بر رسول علیه السلام سلام کفت رسول
علیه السلام جواب سلام وی باز کفت تواضع کردش صحابه سوال کردند یا رسول الله این کنده چه کس بود
کفت کنده پیر در عهد خدیجه در حجره خدمت میکرد مان حسن عهد ایجا آورد قال النبی علیه السلام حسن
العهد من الایمان اما اجماع بست که دست در دست ان کنده پیر نهاده بود بر رسول علیه السلام اقرار کرده باشد دلیل بر انکه اعرابی آمدند بار رسول علیه السلام دست بیعت میکردند
رسول علیه السلام دست بر دست مردان ایشان می نهاد و بیعت میکرد چون نوبت بزنان رسید موی
تا کاسه آب آوردند در رسول علیه السلام دست در ان کاسه اب انداخت و کفت از شما بکدام دست در ین کاسه
آب اندازد و بجنان باشد که دست در دست من نهاده باشد چون رسول علیه السلام باکمال نبوة و اثر عصمت دست
بر دست زنی بیکانه نهاد مارا بطریق اولی بود که نه نهم اکر مردی را بر اندام نهانی جراحت باشد جراح را بقدر
حاجت شاید که بیند تا معالجت کند و اکر جراحه بست اکر تصور عقد بدارد باید که جراحه را در عقد خود آرد و اکر
تصور عقد ندارد چنانکه مجروح را چهار زن بست یا جراح را شوی بود باید که زن مجروح را تعلیم کند تا
معالجت کند اکر تعلیم کرد و این معالجت نتوانست کرد اکنون بقدر حاجت شاید که بیند و معالجت کند و اکر
زنی را بر اندام نهانی جراحت بست جراحه شاید که دیر ا بیند معالجت کند اکر جراح بست اکر تصور دارد مجروحه
را در عقد خود آرد و اکر مجروحه را شوی بود یا جراح را چهار زن بود باید که شوی و یرا تعلیم کند تا معالجت کند
و اکر معالجت کردن نتواند جراح را شاید که مجروحه را بقدر حاجت شاید بیند اکر نابالغ را بخته حاجت آید موی ستره
را بقدر حاجت شاید که بیند تا در اختنه کند اشکال آید که ختنه کردن سنت بست و ستره فریضه بست جواب
اینست که ختنه کردن سنت بست ولیکن شعار اسلام بست اکر نو مسلمانی را ختنه میکند شاید که بقدر حاجت
کشاید و سنت را بجا آرد که شعار اسلام بار سیده را ختنه کردن چند سال باید که ختنه نشاید کردن از
ابو حنیفه رضی الله عنه سوال کردند کفت لا ادری و باقی مسایل در باب دیکر بجای وی کفته شود ان شاء الله
تعالی از ابو یوسف رحمة الله سوال کردند کفت چون هفت ساله شود وقت ختنه کردن آید از برای انکه رسول علیه
السلام فرموده که فرزندان خود را نماز فرمایند چون هفت ساله شوند دلیل میکند بر بلاغت دیکر ایشان را با
استبرا داشتن حاجت آید و محمد رحمة الله کفته بست چون ده ساله شود وقت ختنه کردن وی شود از برای انکه
رسول علیه السلام فرموده بست که اکر ده ساله شوند نخارنه کنند فرزندان ایشان را بس دلیل میکند بر بلاغت دیکر
معلوم شد که چون ده ساله شوند ضرر نیاشد بر ساعیدان و کفته اند که ده ساله را ختنه نشاید بریدن اکر نابریده را
ختنه کردند و ان پوست باز فرو آمد باز ختنه کردن جایز شاید از برای انکه اقامت سنت نا قص اکر نابریده و بای اجازه و

خسته کردند و برای فرع اصل چیزی برید نارسیده مرد کل دیت فرخسته کننده لازم آید اگر با جارت وی
کرده هست نیم دیت واجب شود و اگر نارسیده را با اجازت وی خسته کردند و را فرع از اصل چیزی برید ند
نارسیده زیست و بالغ شد ولیکن فرزند تولد نمیشود حکومت عدل واجب شود حکومت عدل ان بود که نگی را
غلام بود یا موی سیاه یکی موی نها را این غلام را بر کند و این موی نها را باز برایند و لیکن سپید بر کند اگر این
غلام را با موی سیاه بچند خریدندی و اگر چند نقصان میشودی بسبب موی سپید انرا حکومت عدل خواهند
همانمقدار موی بر کنده ستانند این نیز همان بود که این زمان نارسیده بنده وی بودی بچند خریدندی و باین
نقصان بچند خریدند آن مقدار که نقصان کند از موی سترده بستانند اگر یکی طفلی را زبان برید همین حکومت
واجب شود از برائی انکه مارا شک هست که این طفل سخن گوی شدی یا نی بچگان نارسیده را بر بنه شاید دیدن
دید و سال یا سه سالگی هست اما اگر چهار ساله یا پنج ساله بود نشاید دیدن پسر کان را اگر مایه نان بردن شاید یا نی
اگر با پدری باشد نشاید و اگر با مادری باشد شاید اما دختر کان را اگر جامه مردان نشاید بردن اگر بماری را بحقنه
حاجت اید اتفاق هست که شاید ریختن بقول ابو یوسف از برای انکه تا قوت کیش زیاده شود و بقول شافعی تا قوه
شهوة زیاده شود احمد خیل سیحا رحمة الله که امام بغداد هست گفته که دارو نشاید خوردن که بوگل را زیان دارد
و شک هست که دران دارو فائده هست یا نی اما اصح انست که شاید خوردن که خواجه منشا غزی رحمة الله گفته
هست که رسول صلی الله علیه وسلم موصلی سیاه خورد و حجامت کرد پس معلوم آمد که دارو فائده هست از نی حقنه ریختن
اجماع هست که نشاید اگر ریختند و مست شد بعضی گفته اند که قیاس قول محمد بر مسئله رضاع حد لازم شود
اما صحیح انست که حد لازم نشود از شیره خوری سازند و در فتاوی سمرقندیان آورده هست که نشاید خورد
بعضی گفته اند که نشاید اگر از خون بینی بر پیشانی فاتحه مینویسند در فتاوی واقعات و بستان ابو اللیث رحمة الله
آورده هست که نشاید به بماری تقصد دارو بخورد و هلاک شد بزنهار نشود که مارا شک هست که دارو در وی فایده
کردی یا نی اگر مخمصه افتاده هست که از گرسنگی مرد و مردار یا گوشت خوک نخورد بزنهار شود انچه او بقدر حاجت
خورد مباح بود و بمرا حلالی نی اگر یکی را اکراه کردند که میخور و اگر نی ترا بکشم شاید که خورد تا نجات یابد و آن دم
مباح بود حلال نی و اگر اکراه کردند که گوشت خوک خور و اگر نی ترا بکشم شاید که خورد تا نجات یابد و اگر اکراه
کردند که فلان برادر مسلمان را دشنام ده و اگر نه ترا بکشم اتفاق هست که شهادت را اختیار کند برادر
مسلمان را دشنام ندهد و اگر اکراه کردند کلمه کفر گوی و اگر نه ترا بکشم بقول زفر رحمة الله شهادت اختیار
کند و کلمه کفر نگوید و بقول علماء ما ثلثه رحمة الله علیهم شاید که بگوید تا خلاص یابد دلیل بر انکه رسول علیه السلام
از مکه بمدینه هجرة کرد کافران مکه یاران رسول علیه السلام را میگرفتند که بکشتر از رسول علیه السلام بر گردید و اگر نه

شما را بکشم چون کار بجا در و پدر عمار یاسر رسید رضوان الله علیهم اجمعین ایشان شهادت اختیار کردند و کفر
بر زبان نراندند چون کار بعمار یاسر رسید رضی الله عنه وی کفر کلمه گفت و نجاست یافت و گر نخیت و بدینه
رفت و بنزدیک رسول علیه السلام آمد چون چشم وی بر جمال جهان آرای رسول علیه السلام افتاد رسول ع
بروی سلام گفت وی جواب سلام رسول علیه السلام باز گفت رسول علیه السلام گفت که یا عمار چگونه گذشتی
گفت یا رسول عظیم بر گذشتم نگذاشتند تا نگفتم کلمه کفر گفت دران زمان دل خود را چگونه یافتی گفت و هولناک
یافتم گفت یا عمار اگر باز دیگر همچنین افتد سر زبان کوی تا نجاست یا بی پاک نبود با یکی جامه نماز کوزار دند
رو ابو دیانی اگر جامه بود که ستر عورت بحاصل آید رو ابو دو اگر ستر عورت بحاصل نیاید رو انبود
اما کراهیت بود دیانی ثوبان رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یکی جامه نماز رو ابود یا لی گفت
یا ثوبان که باید ار شما دو جام زیرا که ایشان فقیر بودند از عبد الله عمر رضی الله عنه سوال کردند که با یکی جامه
نماز رو ابود یانی وی گفت شما با یکی جامه بازار رو ید گفتند لی گفت باید که قدر نماز پیشتر از رفتن بازار
بود آنچه رسول علیه السلام فرمود در حق در ویشان صحابه بود آنچه عبد الله عمر گفت رضی الله عنه در حق توانگران
صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین اما در صلوة خواجه امام سراج الدین از ابو حنیفه رحمة الله روایت است که با یافت
دو جامه بیضرورت با یکی جامه نماز گذاردن علامت جفا است و با دو جام نماز گذاردن دفع جفا است و با سه
جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامت است و هر جامه که نیکو تر بود ان را برای نماز باید داشتن ابن شجاع از
مشایخ ما رحمهم الله روایت میکند اگر مومنی با یکی تا جامه پیراهن نماز میگذارد رو اگر بیان ساک و با بسته یا محاز
وی کلان بود کراهیت نبود اما اگر محاسن بخود است و اگر بیان فراخ چنانکم چشم وی در رکوع بر
عورت وی افتد رو انبود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که جامه باید که چشم کسی دیگر بر عورت
وی نیافتد اما اگر چشم وی بر عورت وی افتد نماز تباه نشود که عورت وی در حق وی عورت نیست لیکن
احتیاط باید کردن و چشم خود را از عورت خود نگاه باید داشتن **باب ششم در بیان جامه پاک**
جامه پاک کردن فریضه است هم بآئمه و هم بحر اما آیت قوله تعالی و ثیابک فطهر و قوله خذوا زینتکم عند کل مسجد
اگر مسلمانی از بازار جامه خرید پرسیدن شرط است باقی قیاس آنست که پرسیدن شرط است استحسان آنست که
پرسیدن شرط نیست اگر جامه گفت که این جامه را بشوی و همچنان نا شسته نماز گذارد بان جامه اگر جامه رنگ ناک
است نماز گذارده رو ابود اگر سپید باشد نماز نا گذارده باز گذارد معلوم شد که جامه پلید بوده است که سبی جامه
پاک را نفرمایدشستن و اگر جامه خرید بتر سید بان جامه نماز گذارد و در دنیا معلوم شد که این جامه پلید بوده است هر نماز که
جامه گذارده را باز گذارد و اگر در دنیا وی را معلوم نشد با خره معلوم شد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است

که ثواب نمازگذارندگان نبود بخش وعقوبت بی نمازان نی وی عمل کشیده است وبفتوی مفتیان اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که عقوبت بی نمازان نبود بخشم ولیکن از ثواب خالی نبود واز برائکه در نماز قرآن خواند یا تسبیح گفته باشد اگر ثواب نمازگذارندگان نبود بخشم ثواب قرآن خواندن وذکر وتسبیح گفتن باشد وجامه که بروی کم درمی نجاست بود نماز وی بود یانی بقول علماء ما رحمهم الله روا بود وبقول شافعی رحمة الله روا نبود اما اگر جامه را میشوید جماعت فوت میشود باید که جامه را نشوید ونماز تنها گذارد اگر می شود فوت میشود وقت وجماعت اکنون بچنان نماز گذارد روا بود واگر نماز شروع کرد پس معلوم شدش که بر جامه نجاست کم درمی ست اگر جامه هست که بی تکلف از وی جدا میشود باید که از خدا جدا کند باقی نماز را تمام کند واگر جامه بتکلف حاجت آید بیرون کردن ویرا بیرون کند نماز از سر گیرد اما اگر نماز گذارد وانگاه معلوم شدش که بر جامه وی کم درمی نجاست بوده هست بقول علماء ما رحمهم الله نمازش روا بود ودر سفر یا جامه پلید نماز روا بود وچون ضرورت بود اما به یافت اب قدرت شستن یا جامه پلید نماز روا نبود واگر گذارد حلال دارد وبعضی از مشایخ گفته اند که کافر شود اما ظاهر روایة اینست که کافر نشود اما گناه کبیره در دیوان وی بنویسند ومسلمانی دیگر را میگوید که نماز گذارد میگوید که جامه من پلید هست بار دیگر گفت تو همچنان نماز گذار هر دو بالی که بود در گردن من بود مشایخ گفته اند که اگر بت پرست از بت پرستی توبه کند ویرا دیگری گوید تو همان بت پرستی کن عهده در گردن من ویرا چندین وبال بود این کس را نیز هم چنان وبال بود واگر جامه که پلید شده هست یاد وی از دوم ونمیداند که کجا هست ونجاست نامرئی هست تحری میکند تا دلش بر هر کجا که قرار گیرد انجا را زیادت از درمی شوید از عهده بیرون آید که در شریعت تحری جایز هست دلیل بر انکه غازیان در حرب بر قلعه قادر شدند دران قلعه یکی مومن بود یکی ذمی هست جزیه گذار شریعت فرماید تا اهل قلعه را تمام کشند تا بیاید که امانتی در آن میان گشته شود اما اگر یکی در میان دست وپای ایشان بلا کشتو دیا بیماری بود گذاشته تا کی از قلعه بگریزد شریعت حکم کند که ان امانتی آن بود باقسار اشاید کشتن اگر اسلام نیارند دیگر انکه قاضی امام استجا بهم گفته است که مرد ویرا چهار زن هست یکی را سه طلاق معین داد وبروی پوشیده شد که کدام را داده هست باید که هر چهار را بیکطلاق دست باز دارد ماند تا عدتها ایشان بگذرد بعد ازان یکان یکان را در عقد آرد وچون سه را در عقد آرد وچهارم را حکم سه طلاق بود ودیگر شمس الائمه حلوانی رحمه الله گفته هست که اگر بخورحرمن کوفتند و خروران پول کردند وان هر کند مهار الشاید خوردن چون حاش کشند تحری کشند وپاره بر گیرند شویندان باقی مهار اشاید خوردن همچنان ناشسته ماند واگر کشتها را بامروارید آمیخته باشد ولیکن غالب کشتها بود وبقول علماء رحمهم الله تحری

جایز بود چون همه در نصور نهاتحری جایز است اینجا نیز باید که تحری جایز بود و دلش بر کجا که قرار گیرد زیادت
دری انجا را شوید جامه حکم کند شود بپاکی خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که این روایة تحری
از محمد در دو جامه است در یکی جامه نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این همه اختلاف مشایخ نیست
اما روایة اجل کریم که کل جامه را شوید تا به یقین از عهده بیرون آید اگر دو جامه است و یکی پاک دیگری پلید
و نمیداند که کدام پاک است و کدام پلید و تحری کرد پاکی ازین دو جامه نماز با گذارد و بعد ازان تحریش بگشت
انجامه را نماز دو انجامه دیگر گرفت به انجامه نماز گذارد و باز تحری وی بگشت گفت پاک همان اول است و
بر نمازی که بآن جامه اول گذارده است روا بود بر نمازی که با جامه دوم گذارده است روا نبود که یقین
شود زیرا که آن جامه اول پلید بوده است اکنون بر نمازی که بان جامه اول گذارده است روا نبود بر نمازی
که با جامه دوم گذارده است روا بود اگر دو جامه بر یکی کم دری نجاست غلیظ است و بر یکی کم کثیر فاحش نجاست
خفیفه کم کثیر فاحش ظاهر روایة مخبر بود چون ضرورت بود اما بر قول ابراهیم نخعی رحمة الله بان جامه که
نماز گذارند که کم کثیر فاحش نجاست خفیفه از برای انکه در نجاست غلیظ بقول وی دری را اعتبار دارد
اگر یکی نجاست جامه غلیظ زیاده دری است بر یکی نجاست خفیفه کثیر فاحش چون ضرورت بود مخبر است
با هر کدام که خواهد گذارد یکی از یکی اولی نیست اگر یکی جامه نم است و یکی جامه چهار یکی پلید بان جامه نماز گذارد
که یکی پلید است اگر یکی جامه کل پلید است و یکی چهار یکی پاک بان گذارد که چهار یکی پاک است و اگر یکی پلید است
و یکی کم چهار یکی پاک ظاهر روایة مخبر بود او لیتر ان بود که بان جامه گذارد که کم چهار یکی پاک بود تا نجاست
بسیکتر این همه جائی بود که ضرورت است تا اگر ضرورت نبود تا نجاست زیادة از دری نماز روا بود اگر مومنی
در سفر دو پیرایک جامه است و کل پلید است اگر خطر کرماست یا خطر سرما اتفاق که با همان نماز گذارد یا قیام
و رکوع و سجود اما اگر خطر سرما و کرما نیست بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله با همان نماز گذارد با قیام و
رکوع و سجود ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله در روایة است بیکر روایة نماز گذارد و با یما اصح است که
بچنان نماز گذارد که محمد شافعی رحمهما الله گفته اند تا باجماع از عهده بیرون آید تا جامه اهل فساد تا نماز روا
بود یا کراهیت و با جامه اهل ذمه یا پیراهن و قبای ایشان نماز روا بود بیکراهیت بدین سبب اما در یار ما میباید
که اهل ذمه تا و محتاط باشد جامه خود را از خمر نگاهدارند ما را از ایشان نماز روا بود و با کراهیت و با ازار ایشان
نماز روا بود با کراهیت بدین سبب که از ایشان استنزاه ندارند اما ظاهر روایة اینست که استنزاه داشتن ایشان
بشک است پاکی جامه به یقین در شریعت بشک حکمی ثابت نشود دلیل بر انکه از ابو حنیفه رضی الله عنه سوال
کردند که باز ارمغ نماز روا بود دیانی گفت روا بود سائل گفت شما بگذارید گفت من باز ارشما نمیگذارم چنین گویند که سائل ابو یوسف

بود رحمة الله گفت ای استاد بزرگوار ما را خبر فرمایند که خود بکند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت ما اینچنین علی را فتوی دهند ولیکن ایشان بتقوی عمل کنند مرد را جامه ابریشمی داشتن حرام است و باوی نماز گذاردن مکروه است بنابر اصل است که روزی هم از حجره بیرون آمد بر یک دست ابریشم نهاده بر یک دست از قرین حدیث فرمودند ندان محرمان علی ذکور امتی و حل لاناثهم گفت اینها حرام کرده شده است بر مردان امت من و حلال کرده شده است و بر زنان امت من بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در حرب جامه ابریشم باید پوشید و بقول ابو حنیفه رحمه الله نشاید بردن حرب باجماع نشاید پوشیدن این جای بود که نادر ابود در دیبا بر ابریشم بود تا بر بود ابریشم اگر بود در ریسمان بود مرد را پوشیدن حرام نبود و باوی مکروه نبود نماز گذاردن مرد را ابریشمی دارنبند داشتن حرام بود نماز کراهیت بود بحدیث آمده است که هر مردی که ازار بند ابریشمی دارد بی توبه از دنیا بیرون رود و در خاک نهندش افعی باید فردی پیچیده و ویرا عقوبت میکند و قرین حکم ابریشم دارد بر نهالین و بالشت ابریشمی و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله شاید خفت بقول محمد رحمة الله نشاید خفت اگر دستار را ابریشمی بود و چهار انگشت بازی باید یا فرازمدی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله با پیران خود درین مسئله مباحثه کردند اتفاق ایشان بدان افتاد که چهار انگشت بازی باید کلاه زر مغرق و ابریشمی داشتن حرام است و باوی نماز گذاردن مکروه بود به کلاه مروارید نماز گذاردن و بقول ابو حنیفه رحمه الله مکروه نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله مکروه بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمهما الله گفته است در هدایه مکروه نبود خلاف دیگر مکروه است بر مردی که جامه ابریشمی دارد و میتواند که از خود جدا کند اگر نکند گناه کبیره دارد و یوانش مینویسند که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اما اگر مردی جامه پوشیده سوگند بسه طلاق خورد که پیش ازین بر گز جامه نپوشم سبک باید که الجامه بیرون کشد تا آخر چندانی تاخیر کند که سه بار ان جامه را از خود بتوانستی کردن باز پوشیدن زن بروی سه طلاق شود که دوام است بر قول حکم ابتدا دارد اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر پیش ازین بر گز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر پیش ازین بر گز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید و اگر در خانه چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون آمدن و باز دران خانه باشد زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر دران چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون آمدن و توانستی اندر آمدن زن بروی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اگر مردی بر ستوری نشسته است سوگند خورد بسه طلاق که پیش ازین بر گز برین ستور نه نشینم سبک فرود آید اگر چندانی تاخیر کرده است که سه بار توانستی که از ان ستور فرود آید باز در نشستی زن بروی

سته طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد در جام زین و جام سیمین چیزی خوردن حرام بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من شرب فی اناء الفضة فکانما یجرجر فی بطنه نار جهنم اما شاید داشتن برای اظهار نعمت پرورده را چون سبال و نعام شود زکوة بدهد و اگر کاسه آب هست و یرا بقدره کوفته اندازان آب وی اجماع نشاید خوردن از میانه وی بقول ابو یوسف رحمه الله نشاید خوردن بقول ابو حنیفه رضی الله عنه شاید خوردن و انگشتری پشم و بلور کردن و گوگرد آهن و تریخ و زبرجد نشاید داشتن که کراهیت بود در صلوة شرح طحاوی آورده هست که آن علامت اهل نار است و بعضی از مشایخ گفته اند که انگشتری عقیق شاید داشتن قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بخاتم العقیق اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته هست که نشاید داشتن که بر رسول عرم چنین فرموده هست تختموا بالعقیق یعنی این خاتم را بران سنگ سرخ بر سد ظاهر جواب اینست که انگشتری عقیق را نشاید داشتن که کراهیت بود اما انگشتری نقره شاید داشتن یک مثقال و مراد ازان مثقال یکدرم سنگ هست روزی نعمان بشیر رضی الله عنه نزدیک رسول علیه السلام رابد و انگشتری این در انگشت کرده رسول علیه السلام فرموده یا نعمان مرا از تو بوی دوزخیان می آید بیرون رفت در انگشتری را بیرون کرد و انگشتری برنج در دست کرد و اندر آمد رسول علیه السلام فرمود یا نعمان مرا از تو بوی بت پرستان می آید باز بیرون رفت و انگشتری زرین کرد و اندر آمد رسول علیه السلام فرمود یا نعمان بهشت نا رسیده از تست بهشتیان گرفتی با نعمان گفت یا رسول الله علیه وسلم پس بچه انگشتری دارم رسول علیه السلام فرمود که از نقره کر بمقداری مثقال یکدرم سنگ هست و این بنزاری برای اقامت سنت راست و باید داشتن یا از برای حاجت چنانکه خلیفه را و قاضی را ایشانرا بهر حاجت آید برای زینت ایشانرا نشاید داشتن و اگر از برای اقامت سنت را میدارد و نگینه سوی کف دست باید داشتن اگر یکی انگشتری بنزدیک دیگری امانت نهاد انگشتری باستعمال این کشد ضامن شود یا نی اگر در انگشت لیله کرده هست ضامن شود از برای زینت کرده است و اگر در انگشت دیگر کرده هست ضامن نشود اگر از برای محافظت را کرده هست این جای بود که اینمرد بود و اما الماس زن بود و در هر کدام انگشت که باشد چون بی شود ضامن شود که ایشانرا از انگشتری در آورد یا در هم انگشت زینت هست و اگر انگشتری بنزدیکی کرد نهاد و انگشتری بلا شد بمقدار مال که انگشتری را کرو کرده هست ساقط شود بدان بروی چیزی لازم شود تا اگر انگشتری را که بهای آورده درم هست بیکدرم کرو نهاد و از بهای انگشتری بدان بیکدرم مقاصه شود ان نه درم دیگر گرو گیرنده ساقط شود از برای انکه ان نه درم دیگر بنزدیک وی امانت هست و این ضامن نشود چون محافظت را تقصیر نکرده هست اگر انگشتری بیکدرم از سودی از دوی گرو نهاده بده درم و انگشتری بلا کشد وی بیکدرم ازان ده که گرو نهاده هست باید که بهای انگشتری مقاصه شود آن نه درم دیگر حق طلب آید تا از خصم انگشتری بستاند از انگشتری بنزدیک کی گرو نهاده بر آید اگر دو چیزی دیگر نباید انگشتری بجان

دین اول گرو بود تا اگر ہلاک شود همان اندازه که دین گرفته است المقدار شود و آنچه بار دوم سنده است گرو گیرنده
حق طلب بود اگر خواهد تا کرو شوط و باید که انگشتری را از گرو گیرنده باز گیرد و آنگاه آنچه خواهد بستاند و آنگاه
انگشتری نزدیک وی گرو نهند تا کل گرو شود اگر انگشتری نزدیک یکی گرو نهاد و انگس گفت که اگر فردا این مال من
نیاری انگشتری بمن فروختی گفت فروختم این بیع درست نبود تا هرگاه که آن مقدار و ادای را بوی تسلیم کند تواند انگشتری
خود را طلب کند باید که بچنین گوید که مرا وکیل کردی که اگر فردا این مال نیاری فروشم و مال خود بکرم خداوند انگشتری
وی را وکیل کند درست آید اگر روز دیگر مال وی را نیارد تواند که انگشتری را بفروشد مال خود بگیرد و اگر خود خرید یا رسید
خود فروشد یا برنده فروشد روا نبود باتفاق و اگر کسی بفروشد که گواهی وی را در حق او نشنوند قول ابو حنیفه رح
روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود اگر یا جنیه ماجی فروشد روا بود باتفاق اگر پیش از انکه باز
خرید اگر بهمان بار خرید یا زیادت روا بود باتفاق و اگر یکی از ان بها خرید بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول
علمای ما رحمهم الله روا نبود دلیل بر انکه زید بن ارقم رضی الله عنه وی را کنیزک بود بهفصد درم فروخت پیش
از انکه بهای قبض کردی شش صد درم بار خرید چون این خبر مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنه
رسید گفت باز بیدبازگرد از ین بیع خریدگی و فروختگی که اگر از بیع باز نکردی نه پذیرد خدای عزوجل
بیع نماز یرا که قضای رسول علیه السلام گذارد و بیع عزو ترا که در خدمت رسول علیه السلام رفته باشی
و بیع حج ترا نه پذیرد زید از این بیع باز گشت و بعضی از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده
اند مالک رحمه الله این هر دو بیع فاسد بود و بقول شافعی رحمه الله هر دو بیع روا بود بر قول
علمای ما رحمهم الله اول روا بود و در دوم فاسد بود اگر مومنی در خواب است دیگر انگشتری
وی را از انگشت وی بیرون کرد باز در انگشت وی آورد هلاک شد ضامن شود که خواب همان است بعضی گفته
اند اگر بطریق غضب بیرون آورده است ضامن شود و اگر بطریق بازی بیرون آورده است تاوان دار
نشود اما انگشتری را از انگشت وی بیرون کرده است وی بیدار شده وی در انگشت وی
آورد وی بار نخواب رفت و انگشتری هلاک شود تاوان دار نشود اما انگشتری را از انگشت وی
بیرون آورد وی بیدار شد باز وی در انگشت وی باز نکرد وی باز در خواب رفت وی انگشتری
را یا زبان انگشت وی باز اندر آورد و انگشتری هلاک شد اکنون ضامن شود که ای خواب نماند و اگر سراه
چیزی یافت حکم لقطه دارد چون بر گرفت باید که ندا کند اگر کسی چیزی گم کرده است من یافت از ان کیست
اگر خصم پدید آمد و نشان داد بوی تسلیم کند و اگر خصم پدید نیاید باید که نگاهدارد تا خصم پدید آید اگر این چیز در دست وی
هلاک شود تاوان دار نشود و چون بر طریق امانت بر گرفته شد اگر بطریق غضب بر گرفته باشد

ضامن شود اگر بر گرفت و نزدیک دیگر امانت نهاد و در دست انکس هلاک شد این ضامن نشود اما نهنده
بقول ابوحنیفه رضی الله عنه تاوان دار شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تاوان دار شود و اگر غلام خود
را بند بر نهاده هست دیگری آمد بی اجازت وی بند از پای وی بر داشت این غلام گریخت بقول ابو یوسف و
ابوحنیفه رحمة الله علیهما ضامن نشود و اگر ستوری بملک یکی در آمده هست و زیان میکند خداوند ملک خود بیرون
کرد ستور هلاک شد اگر بگرانه ملک آورده هست و رها کرده ضامن شود از ملک خود دور تر رانده هست ضامن
شود و اگر این ستور را جوبی زد و ستور افتاد و هلاک شد اگر بر جائی زده که عرف هست ضامن نشود و اگر بر جائی
زده هست که عرف نبود ضامن شود اگر یکی ستور بر جائی بسته هست دیگری گشاده و جائی دیگر بست هلاک شد
اگر بوقت گشادن سر ان ریش که بوگردن ستور رسیده هست و جیده هست باتفاق ضامن شود و اگر سر
رسن بسنده هست بعضی گفته اند که ضامن شود اگر ستور خود را ازین باز گونه بر نهاده هست دیگری آمده زین
بر گرفت و راست نهاد زین هلاک شد ضامن شود و اگر آخر یکی ان گشاده ستوران بیرون رفتند هلاک
شدند بقول ابوحنیفه ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمة الله ضامن شود اگر کسی کبوتر خانه یکی را
گشاد کبوتران رفتند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول رحمهما الله ضامن شود اما اگر تا خیسک سر
یا خیسک رو غن یکی را گشاد و سر شهاور و غن رفت اگر شیر مینی رو غن مانع هست اتفاق ضامن نشود
و اگر شیر مینی بسته هست و رو غن فرسوده هست بمرور ایام میکند رو میرود بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمة الله
ضامن نشود و بقول محمد رحمهما الله ضامن شود اگر غازی یکی را غمر کرد و بسبب غمر وی ان مظلوم را چیزی
زیان شد ان مظلوم و بغاز انچه وی را زیان شده هست تواند رجوع کردن یافی بقول ابو یوسف و ابوحنیفه
رحمهما الله نتواند و بقول محمد رحمة الله تواند و فتوی بر قول محمد هست رحمة الله از برای زجر غازیان آورده اند
پر که مسلمانرا غمر کند و آن مسلمان بسبب وی دانگی زیان شود بقیامت خداوند عز وجل آن دانگانه در
قعر دوزخ پدید آرد در وی غازیرا سوی بهشت و پشتش را سوی دوزخ کند و نعمتهای بهشت را
بیند و پشتش دوزخ بوی ضرر رسد و خصم بر لب دوزخ چسبک زده که مرا چرا غمر کردی خداوند عز وجل
وی را بینائی دهد و ان دانگانه را در قعر دوزخ بیند و خطاب حضرت عزت در رسد که فرود رو و ان
دانگانه را بخصم سپار تا نجات یابی هزار سال انجهان باید که تا فرود رود و آن دانگانه را بر آرد تا
بخصم خود سپارد چون تمام بر آید ان دانگانه از دستش بیفتد بقعر دوزخ و بار بهمان قعر دوزخ رود
وی باز فرود رود و باز بر آرد و همچنین تا سه بار از دستش بیفتد بقعر دوزخ وی باز بوی آرد سه هزار
سال انجهان ماند تا آن دانگانه را بر آرد و بخصم خود سپارد و نجات یابد این جای بود که ایزد گناه کبیره

داشته باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد و اگر از اکناه ندانسته و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشد والعیاذ با الله ابد الاباد در دوزخ
بماند نعوذ با الله منها ذلک المحال و الله الموفق **باب هفتم** در بیان شناختن وقت فریضه بدانکه و اخبار و اجماع امت اینست
**قوله تعالی** اقم الصلوة الی غسق اللیل قوله تعالی اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون
و حین تصبحون الآیة اما خبر اینست **قال** النبی صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة عند مواقیتها قوله تعالی علیه السلام النبی حبر ائیل
عند البیت مرتین الی آخر الحدیث و اجماع امت اینست که بیچکس شناختن وقت فریضه را منکر نشده و هر که منکر شود کافر شود و فرق
را سه علامت است اصبح کاذب و صبح صادق و برآمدن آفتاب صبح کاذب علامت بر روز دارد و لیکن حکم شب دارد تا اگر در آن وقت
نماز رسیده شود یا کافری اسلام آرد و یا دیوانه هوشیار شود و یا زن از حیض یا از نفاس پاک شد آن نماز ندختن بروی بود
اگر در آن وقت نماز حیض یا نفاس آید یا دیوانه آن نماز خفتن بروی نبود اگر در آن زمان مقیم مسافر شود آن نماز خفتن و گذارد و اگر
مقیم شد آن نماز خفتن را چهار گذارد و اگر ماه رمضان بود و در آن زمان سحری خورد یا شتماع کند روزه تباه نشود و اگر شب
عید بود و در آن زمان بنده خرید یا فرزندی آید شش صدقه بود پس معلوم آمد که علامت بر روز دارد و لیکن حکم شب دارد و علامت صبح
کاذب اینست که شکر وار برآید بر شمال و هم کرک بر پشتان تا میان آسمان برآید باز ناپدید شود و علامت صبح صادق اینست که بتواضع
دار برآید از کرانهای آسمان پدید آید صبح صادق کرانهای آسمان سپید شود بر زمانی سپیدی زیاده شود و سیاهی در زیر خود کم کند همچنین
تا کیان چون زنار در زیر خود کیرد و آن سپیدی سیاهی را در زیر خود میکند و بر زمانی نوری زیادت میشود بزرگان گفته اند صحبت با
نیک همچون صبح صادق است تا می شود نوری زیادت میشود و صحبت با بد همچون شفق است تا می شود ظلمت زیاده میشود چون صبح صادق دمید
وقت نماز بامداد در می آید بقول شافعی اول وقت گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله وقتی گذارد که نماز شام روا بود تواند که دو رکعت نماز با
قرائت بگزارد در وقت مستحب گذارد و حجت قول شافعی اینست که جبرائیل علیه السلام نماز بامداد آورد اول وقت بود که امامت کرد و گذارد
دیگر روایة ما در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام وقتی نماز بامداد گذاردی که از مسجد بیرون آمدی و هیچکس را
نشناختی پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند و علماء ما رحمهم الله گفته اند که جبرائیل علیه السلام برای نماز بامداد دو بار آمده است یکبار
اول وقت امامت کرد و یکبار آخر وقت و آنگاه فرمود الصلوة ما بین هذا لوقتین گفت درین میان دو وقت نماز بامداد و شما آنست اول
وقت گذاری را بود و آخر وقت گذاردن اولیتر تاویل آنکه ما در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایة میکنند آن وقتی بودی که
جماعت زنان مشروع بود از برای آنکه صبح به اندک بود رسول علیه السلام و بدان سبب نگاه ترکذاردی تا حشیم نامحرم بر پشتان نفتد
لیکن چون صحابه بسیار شدند جماعت زنان منسوخ شد ابو بکر صدیق رضی الله عنه روایة میکند که رسول علیه السلام فرمود که نماز بامداد
در آخر وقت گذارد چندان ثواب یابد که اول وقت **قال** النبی صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر فانه اعظم الاجر اگر در میان نماز بامداد آفتاب
برآمد بر قول شافعی رحمة الله فی الحال تمام کند فریضه اول شود وی میکوید که آفتاب بنده مامور به برآمدن و ما بنده ایم و ما مور نگذارد
نماز وی بند کی خود میکند ما بند کی خود میکنیم بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه نماند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله در تحریمه

رکعتی گزارد تا آفتاب از حد کراهیت بیرون رود و بگذرد باقی نماز تمام کند بقول ابو حنیفه رضی الله عنه وقت شود دوازده ابو یوسف رحمه
الله دو روایت است یکی روایت ازو فریضه نیابت دارد و یکی روایت قطع شود فریضه باز گذارد و چون زوال باز گذرد باتفاق وقت نماز پیشین
اندر آید زوال چه وقت اندر گذرد یک روایت است که روی سوی قبله استد تا مادام که آفتاب برابر وی چپ بود زوال نیست استاده
باشد چون در میان دو ابرو آید زوال راست استاده باشد چون برابر وی راست آید زوال اندر گذرد و سه روایت حصلوه کشوانی است
که در مقابله آفتاب جوئی در زمین فرو شود تا مادام که سایه در کمین بود زوال نی استاده باشد چون سایه با چوب برابر باشد زوال نیست
استد چون سایه زیادت از چوب بشود زوال در گذرد و باتفاق وقت نماز پیشین اندر آید بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد و
بقول علماء ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود اول وقت گذارد از مالک رحمة الله روایت است وقت نماز
پیشین گذارد بعد ازان هم وقت نماز دیگر قیاس نقصر و جمعه چنانکه حاجیان در عرفات میکنند ما ظاهر روایت قول علماء ما رحمة الله
تا سایه هر چیزی برابر آن چیز شود وقت نماز پیشین بیرون نرود سایه اصلی کدام است چون آفتاب برآید و سایه کم میشود چون بجائی
رسد که بیش و کم نشود آن سایه اصلی است هر چه اندک سایه اصلی بر گذشت در روی بسوی مشرق نهاد وقت نماز پیشین در آمد و حجه
قول شافعی آنست که خدای عز و جل میفرماید والسابقون السابقون اولئک قوله تعالی و مسارعوا الی مغفرة من ربکم و رسول علم فرموده است که
اول وقت نماز گذاردن خوشنودی است و آخر وقت گذاردن عفوست و اتفاق است که خوشنودی فاضلتر از عفوست و دیگر قتاده رضی الله عنه
روایت میکند که رسول علیه السلام نماز پیشین را وقتی گذاردی که سرما میسوختی پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند علماء ما رحمهم الله گفته
است بآنچه قتاده رضی الله عنه روایت میکند دلیل صحرا میکند که در عمارتها سرد بخ سوختن نه پذیرد و اتفاق که مسافر وزن را نماز اول وقت
گذاردن اولیتر بود تا دلیل از دلیل آنست که از مبالغت در کارها و دیگر است در نماز نفل و آنچه حدیث گفت که از اول وقت گذارد ان
خوشنودی است و آخر وقت عفوست و این جائی بود که کسانی بود اتفاق است که تاخیر نماز کنند بی عذر دلیل بر آنکه بلال رضی الله عنه نماز
پیشین را بسیار گفتی نماز گفت و خواست تا قامت کوید رسول گفت علیه السلام زمانی صبر کن صبر کرد باز بیرون آمد که قامت کوید رسول
علیه السلام گفت زمانی صبر کن و انگاه این حدیث فرمود قال النبی علیه السلام ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم پس معلوم
شده آمد که اگر تابستان بود آخر وقت گذاردن اولیتر بود نماز وقت نماز پیشین بر چه وقت بیرون رود دیگر روایت از ابو حنیفه رضی الله
عنه آنست که سایه هر چیزی بر چند دلی در ا سایه اصلی دان لطیفه که نماز پیشین اندر امده است و انگاه نماز پیشین بیرون رود و نماز دیگر
اندر آید این ابو یوسف محمد رحمهما الله گفته اند ما ظاهر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که سایه هر چیزی دو چندان شود ورای سایه اصلی که
نماز پیشین اندر امده است که وقت نماز بیرون رود اما وقت نماز دیگر در آید یانی بقول ابو یوسف و محمد شافعی یکی روایت از ابو حنیفه رحمة الله
در آید اما صحیح قول ابو حنیفه آنست که سایه هر چیزی دو چندان شود ورای سایه اصلی وقت نماز دیگر اندر آید بنا بر آن اصل آنست
که در میان این دو نماز وقت مهمل است یانی بقول ابی حنیفه رضی الله عنه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نیست چون وقت نماز
دیگر اندر آید و بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود

اول وقت گذارد وجه قول شافعی رحمة الله همانست از آیته و حدیث که در حق نماز پیشین گفته شد و جواب همانست که گفته شده است
و دیگر میگوید انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که در قفار رسول علیه السلام نماز گذاردیم و گوشت شتر خردیم و خانه بر دوم
پخته شد پس معلوم شد که اول وقت گذاردن اولتر بود علماء رحمهم الله گفته اند که روا بود که گوشت شتر نیمه پخته بود سبک تر شد
دلیل بر آنکه روایته میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام نماز دیگر وقتی گذاردی که آفتاب در زرد رنهای حجرات ایشان
بودی و خانه رسول علیه السلام یک بنا بود تا آفتاب پست فرو نرفتی آفتاب در زرد رنهای حجرات ایشان نیفتادی سوال دیگر بر اوقات
مکروه کدام است روایته نوادر در قول ابو حنیفه رضی الله عنه آفتاب بالا گیرد چنانچه بر سر منارها و بر سر درختان چنانکه کلاه بر سر باید بستا
برسد و مانند اینها و رزد شود وقت مکروه نماز دیگر آن زمانست و این قول ابو یوسف و محمد رحمته الله کرفته اند دیگر روایته امام شافعی
رحمته الله برین است و دیگر روایته شافعی اینست که در بسنا نروز در وقت مکروه نیست و این روایته ابو یوسف و محمد رحمهما الله کرفته اند از قول
امیر المومنین علی عبد الله مسعود رضی الله عنه اما قول اصحیح ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که از آفتاب همین فرض ماند که در دی نظر کنی چشم
خیره نبود وقت مکروه گیرد ان زمانست در انوقت چیزها شاید گذاردن بقول شافعی رحمته الله اوار و انبود قضاء روا بود و بقول حسن بن زیاد
رحمته الله نه اوار و روا بود نه قضاء روا بود و بقول علماء ما رح اوار و روا بود و قضاء روا نبود خواجه حسن رضی الله عنه گفته است که اوار و
بود لیکن اگر آن ثواب نخواهد از کسی بمن فروشد بیشتری بخرم از برای آنکه رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة
المنافقین لقطر البیه یاد فرموده اما این جائی بود که بر یاری نماز دیگر را تاخیر کنند دان زمان گذارد که اماد تی بضرورتی از موضعی فوت شود
یا فراموشی کند از زمان یاد آید شکذارد در تحت این وعید در نیاید که رسول علیه السلام فرموده است که چون نخریمه شما را آفتاب افتاد اگر بر چهار
چهار رکعت ابی آفتاب گذارد همچنان بود که در آفتاب گذارده است از راه ثواب و همچنین که وقت مکروه نماز دیگر را داشتی وقت مکروه نماز
بامداد همچنان نیست آن سرخی که پیش از بر آمدن آفتاب است وقت منتخب است نماز بامداد است **مسئله** چون آفتاب فرد رود وقت نماز
شام اندر آید اتفاق است که در گذاردن نماز شام تاخیر نشاید حدیث **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لا یزال امتی بخیر عالم یوخر المغرب
الی اشتباک النجوم و از شافعی رضی الله عنه روایته امده است که نماز شام گذاری بر فور نماز خفتن گذاری روا بود و قول علماء ما
رحمهم الله تا وقت نماز شام بر دن نرود وقت نماز خفتن اندر نیاید نماز خفتن روا نبود تا سرخی شفق باقی است باتفاق وقت نماز
شام باقی است چون آن سرخی ناپیدا شد دیگر روایته از ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که وقت نماز خفتن اندر آید و این قول ابو یوسف و محمد
رح کرفته اند و این قول امیر المومنین علی عبد الله مسعود است رضی الله عنهما و دیگر روایته ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین اما قول صحیح ابو
حنیفه رضی الله عنه آنست که تا آن سپیدی باقی است وقت نماز شام باقیست چون ان سپیدی ناپیدا شود وقت خفتن اندر آید
و این قول ابو بکر صدیق رضی الله عنه و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنه دیگر روایته از عبد الله عباس رضوان الله علیهم اجمعین
خلیل بن احمد بصری رحمته الله گفته است که نجابت مغرب بود در نجریه کردم و دانله بالست تا آن سپیدی ناپیدا شدی و این نخاست کرد قول
علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل تا دوم آنکه نیمه وقت منتخب تا

خفتن است و تا نیم شب وقت مباح بعد ازان وقت مکروه بقول شافعی تا نیم شب مستحب نماز خفتن است و بعد ازان وقت مهمل اما بعد از نماز
خفتن است تا صبح بدید وقت مستحب نماز وتر است **قال** علیه السلام واجعلها وقتها بعد العشاء والی الصبح ابو بکر صدیق رضی الله عنه نماز
خفتن گذاردی و عمر رضی الله عنه تاخیر کردی تا آخر شب گذاردی رسول علیه السلام هر دو را منع نکرد و گفت یا صدیق بر گذارده باول شب
میگذاری تا اگر قضا اجل در رسد تا یاری وتر گذارده باشی و گفت یا عمر رضی الله عنه وتر را تا تاخیر مکنی تا آخر شب بگذاری تا بهنگام
گذاردن وتر شب را بیدار بیداری چون هر دو را منع کرد پس معلوم شد بعد از نماز خفتن تا صبح ندبد وقت مستحب است هر وتر را مستحب

عصر و عشاء را بتعجیل باید گذاردن که خداوند حق نماز دیگر وقتها بر تخصیص فرموده است **قوله تعالی** حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
وقوموا لله قانتین خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است مراد ازین نماز دیگر است از برای انکه خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانست
که علماء را در وقت مستحب دیگر اختلاف است ازان دیگر باره تخصیص فرموده و دیگر انکه تعجیل باید گذاردن تا وقت مکروه نیفتد تا تحت این وعید
نیامد **قال** علیه السلام تلک الصلوة المنافقین و از شافعی رحمة الله روایت امده است که در شبانروز هیچ وقت مکروه نیست
چون وقت نماز خفتن اندر گذاردن نماز خفتن اندر آید در گذاردن نماز خفتن تعجیل باید کردن از برای انکه اگر تا بستان بود گرما بود
مومنان را گرمی ایشان دهنه و کمیک بکرد و خواب گیرد اگر زمستان بود هوائی سرد تر بود که برای ایشان کاهش را مراعات باید کردن و ایشان کاهش
یابستن تا سبب انبوهی جماعت نشود **فصل** یازدهم در شناختن اوقات مکروهات تطوعات چون صبح صادق طلوع نشناید گذاردن
جز سنت نماز بامداد گذارد و اگر مستحب باقی بود قضا گذارد اما تطوع نشناید گذاردن دلیل بر انکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه نماز
بامداد گذاردی و طواف کعبه بر و دخوست تا بخت خانه کعبه رسول علیه السلام وی را منع کرد و گفت درین زمان هیچ تطوع نشناید گذاردن
و در وقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود او را محل نبود تطوع مشروع نی که روایت میکند عبد بن عامر الجهنی و صاحب عمر علی رضی الله عنهم اجمعین
که رسول علیه السلام فرمود که در وقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود و او را محل نبود و تطوع مشروع نی در روز عید پیش از نماز
عید هیچ تطوع نشناید گذاردن اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده باشد که از نمازگاه بیرون رود و نماز را قضا کند انگاه نماز
گاه اندر آید و انگاه خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته است که در ازمان نماز نماز را در خانه نماز را نبود و اما ظاهر روایت اینست
که روا بود و لیکن اولیتر آن بود بعد ازان گذاردن در وقتی امیر المومنین علی یکی را دید که در نمازگاه عید نماز میگذارد دیگر روایت
اینست که وی را منع کرد و دیگر روایت اینست که گفته کسی نیست که وی را منع کند من در تاویل این آیه متحیرم قوله تعالی ارایت الذی ینهی عبدا
اذا صلی چون انشخص نماز تمام کرد و گفت یا امیر المومنین من هذکر کمان نبردم خداوند عز و جل خود را باوردن طاعت عقوبت کند
یا امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که تو بشک میکوئی اما من یقین میکویم که بهر که مر مخالفت رسول علیه السلام کاری کند باید
ثواب نشود و گفته امیر المومنین علی رضی الله عنه امر رسول صلی الله علیه وسلم نبودی و در وقت زوال نماز قضا روا و او را محل
و تطوع مشروع نی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که ما را رسول علیه السلام منع کرد از وقت زوال نماز مرده بخاک کردن
مراد ازان نماز جنازه گذاردن است بعد از نماز دیگر مشروع نیست که عبد الله عباس رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام

ما را منع کرد که بعد از نماز دیگر تطوع نکذارند اما اگر وقت مستحب را باقی بود نماز قضا کذاردن روا بود در وقت فرو رفتن آفتاب قضا را نبود تطوع مشروع نبود اما اورا بود چون آفتاب فرو رود هم تطوع نشاید کذاردن کما تاخیر نماز شام شود قال النبی علیه السلام لا یزال امتی بخیر ما لم یوخروا المغرب علی اشتباک النجوم در وقت خطبه کردن تطوع نشاید کذاردن اما اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشود باشد شاید کذاردن کراهیت نبود باب هشتم در بیان روی بقبله آوردن خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله معرفت قبله در سر کرد ابتدا از این آیت کرد قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مراد از تاویل انس امت مرتضی کردیدکان نماز کردیدن و کردن بعد از به پرستش پرستش مومنان نماز است در نماز روی بقبله آوردن فریضه است و هم بایته هم بخبر و هم باجماع امت اما آیت قوله تعالی

---

فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره اما خبر قوله علیه السلام اطهر کما امر الله تعالی استقبل القبلة وقل هو الله اگر حاضر نزارد یعنی کعبه آوردن فریضه است مر آفاقیان را روی بجهته آوردن فریضه بقول شافعی رحمة الله میان مشرق و مغرب است ای تمسک بدین حدیث میکنند قال النبی صلی الله علیه وسلم القبلة ما بین المشرق والمغرب علما مارح کفته اند که رسول صلی الله علیه وسلم این حدیث را در حق اهل مدینه و اهل العراق ما بین المشرق والمغرب فرمود و دیکر انکه رسول علیه السلام فرموده است که ما بین المشرق و المغرب قبله است از مشرق بیرون آیند و بجانب مغرب آیند پس معلوم شد که قبله میان مشرق و مغرب نیست محرابها را صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنا کرده اند سعید بن عثمان ابو خزیم و قطیفه ابن مسلم با بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنشاپور آمدند بروی مرو رحمة الله بیرون آمدند و بسمرقند و بخارا و فرغانه چنانکه دوش فرچند سوکند نکند و زدیق دیار عرب اطلاق و کاشغر و بلاساغون و ماننده اینها محرابها راست کردند و بختلیز مسجدی که در ایخا را بنا کردند مسجد خواجه امام زاهد صفار رحمة الله در شهر بستان سعید بن عثمان رحمة الله بنا کردند بخشتین مسجد بکه در شهر سمرقند بنا کردند مسجد دروازه چین است از قطیفه بن مسلم رحمة الله بنا کرده است مسجد کلاه دوزان حصار یعوم مسجد دروازه اهنی هم چنین بر کدام که شهر که میکر فتند محرابها راست میکردند کرده ایشان بر صواب بوده است از دیوار ما نمیکنند ایشان بسفر قبله بر دند بنات النعش بر یمین راست ایشان بود و کوچه کاشکان بر قفا ایشان بود و قطب بر چهار سوی ایشان بود همچنین تا بقبله جلوان از انجا روی بمغرب زمستان فرود تا بسدیوح راست ایشان بسوی قبله اکنون اینجاست که در دیار ما نشاید که حنفی مذهب در محراب شافعی مذهبان نماز کذارند از برای انکه ایشان قبله میان مشرق و مغرب میکویند چون روی بمحراب ایشان اکری رخ راست سوی قبله شود بر انبود و کم کم محرابی بود که راست افتاده بود مهندسان محاسبان که درین علم بضاعت داشته اند تقدیر کرده که محراب شافعی مذهبان هزار فرسنک سوی کعبه افتاده است و محراب حنفی مذهبان نماز کذاری سی فرسنک بر سوی کعبه افتاده است دانی خاست که محراب حنفی مذهبان نماز کذاری چهار دانک دست راست باید ماندن از مغرب تا بستان و دو دانک دست چپ کرفته اند تا روی به قبله راست اکر مسجد بنا میکنند و محراب راست میکنند و اکر در وقت کل باد ام بود یا او کشتها باید که نماز دیکر روی سوی قبله ایستد چنانکه آفتاب و ابر فرود آید بر او بروی راست محراب بنا کنند و اکر در وقت افتاب بحمل بود یا وقت آفتاب بمیزان بود دیکر اند که آفتاب کجا فرود آید و بر همان محراب بنا کنند که درین دو فصل آفاقیان بر ابر کعبه فرود میرد و اما اکر وقت دیکر آنست باید که بمسجد جامع روند بنکرند که آفتاب کجا فرود میرد و دیکر بر همان تجربه محراب بنا کنند که در یکشب بسی تفاوت نبود کما اینجا بود

که هم از ابتدا مسجدی بنا کنند اما اگر مسجدی خراب را بعمارتی میکنند محراب همان جای که بنا کنند که بوده هست که محراب اصحاب بنا کرده اند
ایشان بر صواب بود بر قول علماء مارح قبله میان دو مغرب هست یکی مغرب تابستان یکی مغرب زمستان تابستان برطرف چپ کعبه فرو رود
و زمستان برطرف راست کعبه درین دو میان هر جا که روی رو بود اما اولیتر ان بود که چهار دانگ دست راست بماند دو دانگ دست چپ
گردد روی به قبله راست ایدکه کعبه تمام عرصه هست امام بنا بقول شافعی رحمها الله تمام بر دو بر قول علماء مارح عرصه هست نه تمام بنا محمد
حسن رحمه الله گفته هست اگر کسی کعبه را خراب کرد تا بهتر ان برآورد به قول امام شافعی رحمه الله تا انجا خیمه نزنند نماز رو انبود و بقول علماء
مارح رو ابود و کعبه را ابراهیم خلیل الله علیه السلام بنا کرد جبرائیل علیه السلام از بیخ کوه سنگ می آورد باسماعیل میداد و می ابراهیم علیه السلام
میداد تا خانه کعبه بنا کردند و اگر کسی کعبه را خراب کرد تا بهتر ان برآرد تا ان سنگها بجای خود روند مارا روی بجهته باید اوردن طاردانسته
است که ارعرش تا ثری بنا و کعبه هست افاقی را روی بجهته اوردن فریضه هست و اگر روی بجهته آورد و نیت تعظیم کرد از محمد حسن رح روایتیه
هست که رو ابود اما ظاهر روایتیه انست که رو انبود و اگر افاقی روی بجهته آورد و نیت مقام ابراهیم کرد رو ابود اما ظاهر روایتیه رو انبود
خواجه امام ابوبکر عیاش رح گفته هست که اگر این کسی بسفر قبله رفته مقام ابراهیم علیه السلام را دیده هست رو انبود و اگر ندیده هست رو ابود
و مسئله معلوم آمد و مارا که اعتبار تست هست اگر افاقی روی بجهته کعبه آورد و نیت بیت المقدس کند رو انبود هر کسی که محراب معین بود روی بجهته
آورد و نیت کعبه بشرط هست بایه حسن نیاز از ابو حنیفه رحمه الله روایتیه میکند که مسجد هست چون روی بجهته آورده هست بسنده هست عبد الله
جرجانی رحمه الله گفته هست همچنانکه روی بجهته آوردن فریضه هست نیت کعبه نیز فریضه هست خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله در شروح قدوری
روایتیه کرده هست که این خلاف درمیان علماء مارا نیست چون روی بجهته آورد بسنده هست در عمار بهمانیا و غربیا تحری رو ابود یا
امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته هست که رو انبود از برای انکه اگر روز بود بیند و اگر شب بود بپرسد و اگر کسی نبود و نیابد
بر و معلوم شود که محراب کجاست سید امام ابو شجاع رحمه الله گفته هست که رو ابود از برای انکه اگر شب بود سوال کند بقوی که ایشان
دهند و بیرا انچه معلوم شود اگر دست برد احتمال آنرا دارد که اگر دیوار چوبی بود و بر دستش خلد مجروح شود و اگر دیوار کرنده باشد
بر دستش ترحمی ندیا محراب مجوف بود دست برد معلوم شود مسجدی بود یا نی قبها هر کجا دست زند چنین داند که محراب هست پس به تحری
گذارد رو ابود که در صلوة الخلاج و خواجه امام ابو الفضل کرمانی در شرح قدوری از محمد رحمه الله روایتیست که اگر یکی در مکه به تحری نماز
گذارد رو ابود شه طائفه دران محله غریب بود که نص مطلق هست قوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله اما ظاهر روایتیه اینست که در مکه به تحری رو
نبود حاضر انرا روی بعین قبله آوردن فریضه بود اگر در صحرای قبله پوشیده هست و دلیل اصح نبی تحری نماز گذارد رو ابود اما اگر کسی ازین
دیار بود اگر سوال نا کرده به تحری گذارد رو انبود و اگر به تحری نماز گذارد و در نماز اصابت پدید آید که روی بدانطرف دارد باقی نماز تمام
کند چنین گفته اند که قبله شش هست یکی بیت المعمور که قبله فرشتگان هست و دیگر بیت المقدس قبله پیغامبران هست و دیگر عرش که قبله
حاملان عرش هست دیگر کرسی که قبله کروبیان هست دیگر کعبه قبله ماهست دیگر قبله بحری هست و دیگر قبله جهار راست گفته اند و اگر به
تحری نماز شروع کرد یکی گفت گذارد باز تحریش گشت روی بطرف دیگر آورد دیگر گفت دیگر گذارد باز تحریش گشت اگر این چهار

نماز را بچهار طرف نکند نماز درست بود بقول علماء مارح بقول صافی رحمة الله بسبب طرف روا بود سوی برآمدن آفتاب روا نبود اگر بار
چهارم از طرف اول باز آید و بعضی گفته اند که روا بود ظاهر روایتیست که روا بود و اگر جماعتی به تحری نماز کنند در میان نماز اصابت
پدید آید امام روی بگرداند سوی قبله آورد امام اگر پس شده و مقتدیان پیش باید که امام پیش مقتدیان نرود و اگر برود و نماز همه تباه شود
که کار دیگران کرده است مقتدیان را باید که در قضای امام آیند و اینها که بطرف دست راست امام از طرف دست راست امام آیند و اینها که
بطرف دست چپ امام اند فرود آیند و باقی نماز تمام کنند و اگر همچنان رکنی گذارند امام پس مقتدیان پیش نماز مقتدیان تباه شود و اگر
در رکن در قضای امام آیند نماز همه روا بود و اگر مقتدی رکنی همچنان تاخیر کردند و لیکن نگذارند نماز شان تباه شود و بقول
ابو یوسف رحمة الله و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله توانند که در قضای امام آیند و باقی نماز تمام کنند و در بعضی نسخها برعکس این گفته
اند و اگر جماعتی به تحری نماز کنند و امام سلام داد آنگاه اصابت پدید آمد و در قضای وی لاحق است و مسبوق نباید که روی
به قبله آرد و باقی نماز را تمام کند لاحق را نماز تباه شد از برای آنکه لاحق حکمی در قضای امام است و برای همچنان می باید کند از دون که امام
کند از رده است اگر روی کردند امام را خلاف کرده باشد و اگر همچنان کند از روی بغیر قبله روا نبود و جماعتی در تاریکی نماز کنند فرض
چون نماز تمام کنند و در شناسائی در آورند و هر کسی رو بطرفی آورده بودند همه را نماز روا بود مگر دو کس را یک کس که امام را بر
خطا دانسته باشد و دیگر کسی که از امام پیش افتاده باشد و اگر قبله پوشیده است از کدام نماز کند روا و اگر اصابت همین جائی پدید
آید که وی کرده است یا غالب گمانش آن بود که قبله اینجا است نماز شش روا بود و اگر اصابت جائی دیگر پدید آید یا غالب آن بود که اصابت
جائی دیگر است نماز شش روا نبود و اگر قبله پوشیده است تبرد و نماز شروع کرد بعضی گفته اند که تبرد درست نیاید اما ظاهر روایتیست
که درست آید و اگر در نماز اصابت همین جائی پدید آید و نماز شش روا بود اگر در میان نماز اصابت جائی دیگر پدید آید و بر قول
ابو حنیفه محمد رحمة الله نماز شش تباه شود همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح بسر آید نماز شش تباه شود و این تبرد همان
حکم دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله روی بقبله آورد و باقی نماز تمام کند روا بود و اگر تبرد گفت نماز میکزارد و در میان نماز
بی آنکه تحرش بگشتی بروی بگرداند دیگر گفت معلوم شد که قبله اصابت همین جائی پدید آمد که بگفته است بقول ابو یوسف رحمة الله
روا بود از برای آنکه مراد از تحری اصابت است همین پدید آمد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نماز شش تباه شود از برای آنکه تحری کرد
شریعت حکم کرد او را بقبله چون بی تحری روی برگرداند هم چنان بود که روی از قبله برگردانیده است و این مسئله آنست که در خطا
صواب آید هم خطا بود مسئله فی وطن وی اینست که جامه من نجس است یا روی بغیر قبله است یا بی طهارت است یا نماز شش پیش از وقت
است هم چنان نماز میکزارد و بعد از آن معلوم شد که جامه وی پاکست و روی بقبله است و با طهارت است یا نماز در وقت است
نماز روا نبود که وی بمعصیت نماز آورده است عبادت بمعصیت ادا کرده نشود و این مسئله در صلوة شرح
طحاوی است در کتاب تحری اما بعضی مشایخ گفته اند که روا بود چنانکه بر جامه امام رنگ بلند چنین پنداشت
که مگر نجاست است یا چنین پنداشت که آنچه امام خواند خطا است و نماز نارد است

و این نمازوی نماز راست معلوم شد که آنچه امام خواند صواب است که جامه امام پاک است نماز رو و ابو و و آن گمان پیروی را اعتبار نیست
و این احتیاط شیخ الاسلام برهان الدین است و این مسئله را دیگر همین قیاس است مومنی نماز میکند و از و چنین میداند که کعبه نام بنا است
نیست بنا کرده است اگرچه روی بجهت آورده است روا نبود که کعبه نام جرصه است نه نام بنا باب نهم در بیان نیت کردن نماز
نیت فریضه است بایت باختیار اجماع امت است نیست قوله تعالی ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین بیشترین آیه تقریرین اند که مراد از
اخلاص نیت است نانیت نبود اخلاص نبود و حدیث است قال النبی صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات و لکل امرء ما نوی قال النبی
صلی الله علیه وسلم لا عمل لمن لا نیت له اجماع امت آنست که هیچکس فریضت نیت را منکر نشد هر که منکر شود کافر گردد بقول شافعی رحمه الله
نیت جمله صفات نماز را باید که بدل بداند و بیندیشد چنانکه دو رکعت نماز بامداد و فریضه وقتی اقتدا با امام و نیت کعبه و مقارن امام تکبیر کوید تا
در نماز آمده شود در صلوة خواجه امام برخوارزاده رحمة الله روایت است که همچنانکه تکبیر گفتن فریضه است نیت کردن بزبان نیز فریضه است اما
ظاهر روایت آنست که نیت کردن بزبان فریضه نیست ازمان گفته است یانی از شافعی رحمة الله و در روایت دیگر روایت آنست که بدل
می اندیشد و بزبان میکوید در صلوة خواجه امام برخوارزاده از شافعی رحمة الله روایت است که همچنان تکبیر گفتن بزبان فریضه است نیت
کردن نیز بزبان فریضه است اما ظاهر روایت قول شافعی آنست که نیت بزبان فریضه نیست از برای آنکه بقول شافعی مقارن امام تکبیر نتواند
گفتن در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از ابو یوسف و محمد روایت است بر دست تر دارد و یک روایت دیگر آنست که بدل نیت کند بزبان نکوید
که نیت عمل دل است بزبان گفتن حاجت نیست هر نمازی را نیت آن نماز شرط است چنانکه نماز بامداد را بنماز بامداد نماز پیشین را بنماز پیشین نماز
دیگر را بنماز دیگر نماز شام را بنماز شام و نماز خفتن بنماز خفتن نماز عید را بنماز عید و وتر را بنماز وتر نماز آدینه را بنماز آدینه و قضا را نیت نماز قضا او را
نیست ادا نیت او از قضا نیابت ندارد و نیت قضا ادا نیابت ندارد بعضی گفته اند نیت قضا از ادا نیابت دارد در صلوة خواجه
امام اجل سرخسی از ابو یوسف و محمد رح روایت است اگر بانگ نماز نشنود بعد نماز گذاردن بر خاست و طهارت ساخت و در راه سبح غائب
شده بمسجد آمد بر همان قصد چون تکبیر کوید بهمان قصد نماز آمده شود بقول ابو حنیفه رح نیت تبرک از بحر مرتی باید پیوست تحریمه یا اگر
در آن امان لطیفه غایب شود که از قصد نماز گذاردن در گذشتی نیت است و اگر ان لطیفه را اگر غایب نشود اعتبار را دایم خرج شود و در فتن
مالیعنی حرج نیست که حد حضور اینست که اگر کسی از وی سوال کند که چه میکذاری پی تامل کوید که چه میکذارم کرخی گفته است که اگر در
خواندن سبحانک اللهم بحمدک و تبارک و سمک باد اش نیت نکرده است نیت کند روا بود اما ظاهر روایت اینست که نیت پیش از تحریمه
می باید تا روا بود و در نیت علما سخن گفته اند که در نیستن نیت بود اما ظاهر روایه اینست که در نیستن عالم بود اما چون قصد باوی یار کند
و نیت شود و نیت عمل دل است تا اگر مسلمانی نماز پیشین میکذارد و بر زبانش میکرفت انهم نماز پیشین وی بود و اگر نماز دیگر میکذارد
و بر زبانش نماز پیشین رفت انهم نماز پیشین وی بود اگر نیت ادا کرد قضا پدید آید یا نیت قضا کرد ادا پدید آید در اصول
فقه خواجه امام علی بزدوی رحمة الله آورده است که قضا از ادا روا و از قضا نیابت دارد خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است
که اگر نیت ادا کند قضا پدید آید نیابت ندارد اما اگر نیت قضا کند ادا پدید آید نیابت دارد از برای آنکه لفظ قضا بود مرد

اندوی ادا قوله تعالی نماز اقضیت الصلوة فانتشروا فی الارض اینجا لفظ قضا است و مراد ازوی ادا خواجه امام زاهد
فخر رحمة الله صلوة خواجه امام اجل برخسی رحم رس میکوید روایت بیرون آمد این جایی بود که قصد وی ادا کذاردن بود بر زبانش لفظ
قضا رود یا قصد وی قضا کذاردن بر زبانش ادا رود و اکر قضا را مطلق نیت ادا کند یا ادا را مطلق نیت قضا کند و قضا
و قضا از ادا رود و ادا از قضا نیابت دارد و مسلمانی اکر نماز پیشین بروی است و ابر است و شک میکند و نمیداند که وقت مستحب
نماز دیکر باقی است یا نی نماز پیشین را باید که قضا کند نماز دیکر کذارد چون وقت نماز شام آید و آن نماز پیشین را باز قضا کند
و آنکاه نماز شام کذارد که احتمال آن دارد که نماز پیشین در وقت مکروه قضا کرده باشد پس نماز وا آمده باشد باز قضا کند
تا بیقین از عهده بیرون آید خواجه امام زاهد فخر الدین رحم کفته است دو فرض مختلف بهم چون دو وقت مختلف است دو وقت
مختلف بهم چون دو فرض مختلف است دو فرض مختلف آن بود که از یک روز دو نماز بر وی مانده است نماز پیشین و نماز دیکر
نیت کرد چهار رکعت نماز و لیکن نکفت که چهار رکعت نماز پیشین یا چهار رکعت نماز دیکر از هیچ نیابت ندارد که نیت کرا می
نماز فریضه است این دو فرض مختلف است اما دو وقت مختلف آن بود که مسلمانی را قضا نماز کذشته بر ویست
قضا، قضا میکند نیت کرد که چهار رکعت فریضه نماز پیشین و لیکن نمیکوید که کدام نماز پیشین روا نبود که نیت کند این
نماز فریضه است چون نیت کند چکونه کند و بقول مشایخ بخارا اولین نماز که بر من است و یا نخستین نازی که بر منست و
بقول مشایخ سمرقند آخرین نماز که بر منست یا آخرین نمازی که بر من است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله کفته است
که اول آنست میداند که چه نماز قضا میکند بکوید بدان نماز اندر آمده باشد که آن از وی نیت است خواجه امام حسام شهید رحمة الله
کفته است در جامع الصغیر خویش که چنین کوید که اولین نمازی که بر من است اولتر بود خواجه امام سرخسی رحمهم الله میکوید از این سه لفظ
هر کدامی که بکوید روا بود خواجه امام علی نیزدوی رحمة الله میکوید اکر نیت مطلق کند روا بود اکر روز ابر است و نمیداند که وقت نماز
باقیست یا نی چکونه نیت کند کفت باید که مینخواهم تا بکذارم چهار رکعت فریضه نماز پیشین امروز نه اکر وقت باقیست از وقت نیابت دارد
اکر وقت بیرون رفته بود از قضا نیابت دارد اکر مسلمانی نماز پیشین کذارد و شک افتادش که نماز پیشین من روا آمده است یا نی
آن نماز را باز میکذارد باید که کوید مینخواهم تا بکذارم چهار رکعت نماز نزدیکترین نماز پیشین که بر من است اکر آن نماز روا آمده بود این
نماز از قضا نیابت دارد و اکر آن نماز روا نیامده باشد این نماز از ادا نیابت دارد اکر وقت مکروه نماز دیکذارد شک افتادش که
که نماز دیکر روا آمده است یا نی باید که نیت کند که مینخواهم تا بکذارم چهار رکعت فریضه نماز دیکر امروز نه از بهر آنکه در نیوقت قضا مستحب
نیت و تطوع فی نماز مشروع کند و در دو رکعت اول خواند چنانکه در اول خواند در دوم نخواند در سیوم خواند و در چهار رکعت
اکر ان نماز شرا روا نیامده باشد این زمان نیابت دارد اکر روا آمده بود این نماز نه از قضا نیابت دارد نه از تطوع و اکر وقت نماز
بیرون رفت شک افتادش که این نماز کذارده ام یا نی محمد رح میکوید من کمان نبرم که وقت نماز بر مومن کذرد و وی نماز کذارده بود
اکر نماز کذارد احتیاط کرده بود اکر سنتهار امطلق نیت نماز میکند روا بود یا نی قاضی امام صدر الدین کفته است نیابت دارد و خواجه

امام اجل سرخسی رحمة الله علیه است که نیابت ندارد وجه قول قاضی صدر الدین رحمة الله آنست که اگر دو رکعت تطوع گذارد
برپنج است لکه شب است معلوم شد روز بوده است آن نیست نماز بامداد بود و اینجا همین بود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که فرقست میان این مسئله و آن مسئله از برای انکه چون صبح دمید میبح تطوع گذاردن جز سنت نماز بامداد پس ضرورت است
گوییم که نیابت دارد اما اینجا وقت فراخست و تطوع مشروع و ثانیت سنت لکنه نیابت ندارد و بر جمله مقتدی سه نیت شرط است
نیت کدای نماز نیت متابعت امام و نیت کعبه امام امام بر تنها گذارد و نیت شرط است نیت کدای نماز و نیت کعبه **باب دهم**
در بیان تکبیر اول تکبیر اول فریضه است یا آیتیه و اجماع امت و اخبار بر خلاف معتزله که ایشان میگویند بنا نماز بر افعال است نی بر
اذکار و حجت قول ایشان است که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی واقیموا الصلوة برپادارید و نماز را بر پادارید و نماز زمین تعلق دارد اما
این مذهب باطل است مذهب سنت و جماعت اینست که بنا نماز همه بر افعال است و هم بر اذکار هم بآیتیه و هم باخبار و هم باجماع امت
اما آیتیه اینست قوله تعالی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی قوله تعالی و ربک فکبر این هر دو آیتیه و حق تکبیر اول است و خبر اینست قال
النبی صلی الله علیه وسلم طهر نفسک کما امرالله تعالی و استقبل القبلة و قال علیه السلام اکبر بعقبا از میگوید الله اکبر و اجماع امت است که هیچکس
فرضیت تکبیر اول را منکر نشده است هر که منکر شود کافر گردد تکبیر اول شرط است یا رکن بقول شافعی رحمة الله رکن است و بقول علماء ما
رحمهم الله شرط است فایده این خلاف جائی پدید آید که اگر مسلمانی دو رکعت نماز تطوع گذاردن و میان دو رکعت دیگر بنا نکند بقول
شافعی رحمة الله درست نیاید بقول علماء ما رحمهم الله درست آید تکبیر اول از نماز است باقی بعضی گفته اند که از نماز نیست بمنجانیق
در از خانه نیست و لیکن خانه بر نیست میوه از درخت نیست لیکن میوه بی درخت نیست آب از حوض نیست لیکن بی حوض
نیست خواجه زاهد فخر رحمة الله سنجه درس میکرد روایت بیرون آمد که بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تکبیر اول از نماز
نیست و شرط است و بقول محمد رحمة الله از نماز است و رکن است فایده این خلاف جائی پدید آید که مسلمانی نماز پیشین
میگذارد و در میان یاد آمدش نماز بامداد بر من است بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تحریمه از فرضیت باطل شود اما در حق
تطوع باقی شود و بقول محمد رحمة الله و اصل تحریمه نماند اما صحیح از قول محمد رحمة الله اینست که هر کجا که فساد پذیرد رکن دارد هر کجا
بنا حاجت اید شرط دارد تکبیر اول بجمله سنت لفظ کوید که در نماز آمده شود و بقول مالک رحمة الله همین لفظ الله اکبر و بقول شافعی رحمة الله
الله اکبر یا الله اکبر این هر دو لفظ هر کدام که کوید به نماز اندر شود و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روا
کرده است که بچهار لفظ به نماز اندر آمده شود الله اکبر یا الله اکبر یا الله اکبر یا الله اکبر این چهار لفظ هر کدام که کوید به نماز اندر آمده باشد و بقول
ابو حنیفه رحمة الله همه بر نامی که از نام خدای تعالی کوید در نماز در آمده شود از محمد رحمة الله دو روایت است یکی روایت ابا یوسف رحمة الله اسم
صفات تمام باید تا در نماز آمده شود چنانکه الله اکبر یا الله اجل یا الله اعز یا الله احصی یا الله اعظم یا الله جلیل و یکی روایت از ابو حنیفه
رحمة الله که اسم تنها بسنده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه منهاج الدین رحمة الله درس میکرد روایت بیرون
آمده شود اگر مسلمانی کلمه شهادت کوید به نیت تکبیر اول بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز اندر آمده شود بکلمه اشارت نی کلمه نفی بود و کلمه

اثبات کہ الا اللہ ہست برہنی روایت دلیل میکند کہ محمد یا ابو حنیفہ رحمۃ اللہ ہست کہ ہستم ہنہا بہ نماز اندر آمدہ شود و اکبر اللہم اغفر لی
کفت بہ نیت تکبیر اول باجماع در آمدہ نشود و اکبر اللہم کفت و قطع کرد و در نماز آمدہ شود یا نی این خلاف ہست میان کوفیان و بصریان
جہریان میکویند کہ در نماز نشود کہ میم اللہم در معنی لا ہست لا کلمہ نفی ہست و بکلمہ نفی در آمدہ نشود و بصریان میکویند کہ در نماز آمدہ شود کہ
میم اللہم در معنی یا ہست تا اکر کسی کفت تکبر اول کو یا اللہ بقول ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ در نماز آمدہ شود و اکر تازی نمیداند پارسی در نماز آمدہ شود
یا نی بقول ابو یوسف و محمد رحمۃ اللہ در آمدہ نشود در جامع الصغیر خال خواجہ امام حسام الدین شہید ابو بکر حصاص در صلوۃ خواجہ منہاج الدین عصام
کبیر رحمۃ اللہ روایت میکند یا قدرت عربی اکر پارسی کوید در نماز آمدہ نشود و اللہ اعلم بالصواب **باب یازدہم** در بیان قرأت فریضہ
ہست بلیۃ و اخبار و اجماع امت بر خلاف معتزلہ کہ ایشان میکویند کہ بنا نماز بر افعال ہست نہ بر ذکر و ہم بر افعال ہم بایتہ و ہم باخبار آیتہ
امیست قولہ تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن التفاقست کہ این امر در نماز ہست کہ بیرون نماز قرآن خواندن فرض نیست و حدیث امیست قال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوۃ الا بقرأت القرآن بقول شافعی رحمۃ اللہ خواندن فاتحہ در نماز فریضہ ہست و جہ قول وی آنست قال النبی علیہ السلام
لا صلوۃ الا بفاتحۃ الکتاب علماء رحمہم اللہ کفتہ اند کہ مخصص امیست کہ مراد فاتحہ چیزی دیکر خواندن فریضہ نمیداری چون چیزی دیکر خواند
نمیداری فاتحہ خواندن نیز فریضہ نبود و بقول مالک رحمۃ اللہ سورت با فاتحہ ضم کردن فریضہ ہست علماء رحمہم اللہ کفتہ ہست کہ بسیار کس بود
کہ فاتحہ درست دانند و سورت درست نمانند یا سورت درست دانند و فاتحہ درست ندانند ما میکوئیم فاتحہ با سورت و اکر پرسی وی چیزی
خواندہ کہ صفت نماز بود نمازش تباہ شود خواندن فاتحہ در نماز بحدیث واحد ہست ما بنص قرآن عمل کنیم قولہ تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
انچہ کفتم فریضہ امیست و لیکن استحباب را انچہ بر چند کہ خواند شاید دلیل ما انکہ روایت میکند ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ السلام
در نماز بامداد بقدر صد آیتہ خواند در روایت سورق عجلی رضی اللہ عنہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در نماز بامداد سورت قاف والذاریات
چندانی بخواند کہ من دوران یاد کردم و بکر روایت میکند عبد اللہ مسعود رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ السلام در نماز بامداد دائم انکہ تنزیل و تبارک
الذی بیدہ الملک خواندی بچنین تقدیر ہفتاد سورت روایت میکند از ہنہا خواندی و در ہیچ رکعتی ورای فاتحہ دو سورت نخواندی
و از پایان نماز نکردی دیکر روایت میکند ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ السلام در نماز بامداد دو سورت ہل اتی علی رضی اللہ
الانسان و المرسلات و اذا الشمس و انشقت و السماء ذات البروج خواندی و بقول عبد اللہ عباس رضی اللہ عنہ در نماز روز
قرأت جہر ہست و جہ قول وی آنست قال النبی علیہ السلام صلوۃ النہار عجماء یعنی نماز روز بی آواز ہست و از ہین نرم خواندن
مشروع شد دلیل بر انکہ ہم از عبد اللہ عباس رضی اللہ عنہ روایت ہست کہ رسول علیہ السلام در
نماز آدینہ و سورت الجمع و اذا جاءک المنافقون بسیار خواندی و نماز آدینہ نماز روز است

نعمان بن بشیر رضی عنهما روایت میکند که وقتی بود می که ما را در بکروز دو مرعید آمدی نماز روا ست نماز عید و نماز جمعه در رسول علیه
السلام و در ریر و سبح اسم ربک الاعلی الذی و هل اتیک حدیث الغاشیه خواندی و ابو سعد خدری رضی روایت میکند که در قضا
رسول علیه السلام نماز پیشین میکذارد م رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد باز قیام رفت و از قرایت خبری نخواند
آنگاه برکوع رفت بعد از فراغ نماز ما را معلوم شد که سوره تنزیل خواند و یکی روایت میکند حساب بن الارث که رسول عرم در نماز
نرم خواند بی قرارت و آن چنان نرم خواندی که حسا ره مبارک می جنبید که وقتی بود می که ما را حرفی با کلم شنوانیدی در صلوة خوابه ما تحسبه
رحمة الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سورة الم نشرح خواندی اما این در وقتی بود که اینها شریعت نشده بود و سورتها معین
نشده چون سورتها اینها معین شد حاجتی آمدند و از معاذ جبل رضی الله عنه پیش رسول علیه السلام بنالیدند که مردمان کاسم
نوبچ می ایستم وی در نماز خفیف قرارت در از میخواند رسول عرم میراطلب کرد و این حدیث فرمود و افعالی آیت یا معاذ و ایس ایت والسماء
والطارق والشمس و ضحیها ابو بکر صدیق رضی عنه در نماز بامداد سورت البقر خواند چون نماز تمام کرد امیر المؤمنین عمر رضی گفت یا خلیفه رسول
علیه السلام نزدیک بود که آفتاب برآمدی ابو بکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب برآمدی ما را تغافل یافتی در نماز یا وقتی امیر المؤمنین عمر رضی
در نماز بامداد سورت یوسف خواند چون بدین آیت رسید قوله تعالی و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خود
داشتن به کوع رفت و امیر المؤمنین عمر رضی ابو موسی اشعری بقروی فرستاده بود و با او می وصیت کرد که بخوان در نماز بامداد بالم
مفصل در نماز پیشین اوساط مفصل و در نماز شب قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حجرات تا عبس و اوساط
مفصل از عبس و الفجر و قصار مفصل از و الفجر است تا آخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از عم بتبارلون نامو الفجر و اوساط از و الفجر است تا
لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا آخر قرارت مسافر را در نماز بامداد او لیتر آن بود که از السماء و انشقت و السماء ذات البروج
و السماء و الطارق و سبح اسم و هل اتیک خواند و اینها استحباب راست فریضه را آنچه خواند روا بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز
بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشرع بود رسول علیه السلام نماز بامداد
خفیف کرد و از گریستن کودک بگوش رسول علیه السلام رسید بنور نبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است ان نماز را بر خود
کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از ان فرمود صلوا بالقوم
صلوة اضعفهم فان فیهم الصغیر و الکبیر و المریض و الضعیف و السائر ذا الحاجة محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن در نماز
بر دو نوع است فریضه است که آنچه از حد کراهیت برون آید استحباب تا در حد واجب در رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری
رضی الله عنه در یک رکعت قران خواندن فریضه است و حجت قول او آنست که خداوند عز و جل مسافر را مخیر کرد قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
این امر مطلق تقاضا نکند مالک رحمه الله در شش رکعت قران خواندن فریضه است که بیشتر را حکم کل است و بقول شافعی رحم در چهار
رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علما رحمهم الله تا در دو نماز معین خواندن قران فریضه است اما در عدد آیه علما را اختلاف
است بقول ابو حنیفه رحمة الله آنکه آیتی خواند فریضه است خواه دراز خواه کوتاه بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک آیت دراز

سه آیت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله در چهار رکعت فاتحه باسم او خواند فریضه است وجه قول ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که یک آیه قرآن خواندن مقرر است دلیل بر آنکه حایض و نفساء چیزی را نشاید خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن
بسنده است و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن بمجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آید تا روا بود و اگر
نازی نمیداند بپارسی میخواند روا بود بشرط انکه در معنی تفاوت نکند و اگر بتازی میداند بپارسی میخواند بقول ابوحنیفه رحمة الله
علیه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود از برای انکه ما مومنم بخواندن نظم و معنی نماز خواندن بنظم عاجز نیاید بمعنی روا نبود
اما ابوحنیفه رحمه الله گفته است که ما مومنم بخواندن ازین دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه بنظم خواندن هر دو کدام خواهد روا بود از برای انکه
از قرآن معنی را اعتبار است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **وقوله تعالی**

ان هذا لفی زبر الاولین و قوله تعالی ان هذا لفی الصحف ابراهیم و موسی شکی نیست که در زبور در مصحف بلفظ عرب نبود خداوند
عز و جل میفرماید که قرآن در زبرها است پس معلوم آمد که یکی را اعتبار است از برای معنی قرآن از قرآنست در جامع الصغیر خواجه
امام حسام شهید ابوبکر خصاف در صلوة خواجه مهاجر عصار کبیر از ابوحنیفه رحمة الله اینست که روایت میکند که از ان قول رجوع
کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواندن روا نبود اما ظاهر روایت قول ابوحنیفه رحمة الله اینست که روا بود از برای انکه
بعربی نداند بپارسی بخواند روا بود باتفاق پس اگر بپارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان اند
قرآن که محال بود بپارسی از قرآن نبود بعربی از قرآن بود دیگر انکه اهل دوم نامه بنویسند بنزدیک سلیمان فارسی رضی الله عنه
فرستاده که مرا سوره فاتحه خبر است سلیمان فرموده که تا ترجمه کردند بزبان ایشان فرستاد پس سلیمان ترجمه بزبان ایشان
روا داشت ابوحنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که انسیمله
در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوائی رح همچنین آورده است انچه حد از انکه ایست بیرون آرد فاتحه دورای وی سه آیه واجب است
که در نماز بامداد در رکعت اول قرات دراز تر خواند و در رکعت دوم کوتاه نیز دران نماز ها دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان خواند
که در نماز بامداد بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بر بخواند انچه استحباب است حسن زیاد رحمة الله از ابوحنیفه رح عنه روایت
میکند که صد آیه خواند در نماز بامداد و بروایت جامع الصغیر شصت آیه خواند بروایت مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر مسجدی و جمع بگاه خیزد امام خویش خوان و جمع بضاعت بدهد صد آیه بخواند و اگر مسجد براه گذر است چهل آیه بخواند خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله عنه گفته است اگر شبهانی رمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها روز ها بر بابر باشد
شصت آیه خواند اگر تابستان بود شبها کوتاه بود و روز ها دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
خواند سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند انچه گفتم استحباب است و فرضیت را انچه خواند
روا بود اگر قرات از کراسه میخواند بقول شافعی رحمه الله روا بود بیکروایت بقول امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روا نبود و
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود در روایت اینست عالم متمم شود و بدین معنی نماز تباه شود و اگر از محراب میخواند اگر بجای

نعمان بن بشیر رضی عنهما روایت میکند که وقتی بودی که ما را در بکر بن زد و مر عید آمدی نماز روا ست نماز عید و نماز جمعه و رسول علیه
السلام در هر دو سبح اسم ربک الاعلی الذی و هل اتیک حدیث الغاشیه خواندی و ابو سعد خدری رضی عنه روایت میکند که وقتی
رسول علیه السلام نماز پیشین میکزاردم رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد باز قیام فرمود و از قرائت چیزی نخواند
انگاه برگوع رفت بعد از فراغ نماز ما را معلوم شد که سوره تنزیل خواند دیگر روایت میکند حساب بن الارث که رسول عم در نماز
خوم خواندی قرات قرآن چنان نرم خواندی که چشمهای مبارک می جنبید که وقتی بودی که ما را حرفی بالکلمه شنوانیدی در صلوة خوف امام حسین
حمد الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سوره الم تنزیل خواندی اما این در وقتی بود که اینها شهرت نشده بود و چون شهرتها پیدا
شده چون سوره ها اینها معین شد اجماعی آمدند و از معاذ جبل رضی الله عنه منقول رسول علیه السلام بنا لیدند که مردمان کاسم
نرنجی میتم دی در نماز خفتن قرات در از میخواند رسول عم و میرا طلب کرد و این حدیث فرمود و فتان انت یا معاذ این انت و السماء
والطارق و الشمس و ضحیها ابو بکر صدیق رضی عنه در نماز بامداد سوت البقر خواند چون نماز تمام کرد و امیر المومنین عمر رضی عنه رسول
علیه السلام نزدیک بود که آفتاب بر آمدی ابو بکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب بر آمدی ما را تغافل بیافتی در نماز یافتی امیر المومنین عمر رضی
در نماز بامداد سورت یوسف خواند چون بدین آیه رسید قوله تعالی و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خود را
داشتن بسیار گریست و امیر المومنین عمر رضی ابو موسی اشعری بقردی فرستاده بود و با امیر دی و میرا وصیت کرده که بخوان در نماز بامداد الکهف
مفصل در نماز نا کسیانه او سط مفصل در نماز شام قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حجرات تا آخر است تا عبس و او ساط
مفصل از عبس الی الضحی و قصار مفصل از والضحی است تا آخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از عم یتساءلون تا والضحی او ساط از والضحی است تا
لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا آخر قرات مسافر در نماز بامداد و لیلتین بود که اذا السماء انشقت و السماء ذات البروج
والسماء والطارق و سبح اسم و هل اتیک خواند و اینها استحباب را فریضه را آنچه خواند روا بود دلیل بر انکه رسول علیه السلام در نماز
بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشروع بود در رسول علیه السلام نماز بامداد
شروع کرد از گریستن کودک بگوش رسول علیه السلام رسید نبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است ان نماز را برخود
کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از ان فرمود صلوا بالقوم
صلوة اضعفهم فان فیهم الضعیف و الکبیر و المریض و الضعیف و السقیم و ذو الحاجة محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن در نماز
بیست و نوع است فریضه است که آنچه او حد کرا بیت بروی از استحباب یا حد دایره در رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری
رضی الله عنه در یک رکعت قران خواندن فریضه است و حجت قول او آنست که خداوند عز و جل میفرماید بقوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
این امر مکرر اقتضا نکند مالک رحمه الله در شش رکعت قران خواندن فریضه است که مشتهر را حکم کل است و بقول شافعی رحم در چهار
رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علما رحمهم الله تا در رود تا معین خواندن قران فریضه است اما در عدد آیه علما را اختلاف
است بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه آیتی خواندن فریضه است خواه دراز خواه کوتاه بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک آیت دراز

سه آیت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله در چهار رکعت فاتحه باسم آله خواند فریضه است وجه قول ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که یک آیه قرآن خواندن مقرر است دلیل بر آنکه خالص و نفساء چون را نشاید خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن
بسنده است و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن معجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آید تا روا بود و اگر
نمازی نماند بپارسی میخواند روا بود بشرط آنکه در معنی تفاوت نکند و اگر تبازی میداند بپارسی میخواند بقول ابوحنیفه رحمة الله
علیه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود از برای آنکه ما مومنم بخواندن نظم و معنی نماز خواندن بنظم عاجز نیاید بمعنی روا نبود
اما ابوحنیفه رحمه الله گفته است که ما مامومنم بخواندن ازین دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه بنظم خواندن نماز هر دو کدام خواهد روا بود از برای آنکه
از قرآن معنی را اعتبار است دلیل بر آنکه خداوند عزوجل میفرماید **وقوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **وقوله تعالی**

ان هذا لفی زبر الاولین وقوله تعالی ان هذا لفی الصحف ابراهیم وموسی شکی نیست که در زبور در مصحف بلفظ عرب نبود خداوند
عزوجل میفرماید که قرآن در تورات است پس معلوم آمد که یعنی را اعتبار است از برای معنی قرآن از قرآنست در جامع الصغیر خواجه
امام حسام شهید ابوبکر خصاف در صلوة خواجه مهاج عصار کبیر از ابوحنیفه رحمة الله امنیست که روایت میکند که از ان قول رجوع
کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواندن روا نبود اما ظاهر روایت قول ابوحنیفه رحمة الله امنیست که روا بود از برای آنکه
بعربی نداند بپارسی بخواندن روا بود باتفاق پس اگر بپارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان است
قرآن که محال بود بپارسی از قرآن نبود بعربی از قرآن بود دیگر آنکه اهل دوم نامه نبشتند نبیره یک سلیمان فارسی رضی الله عنه
فرستاده که مرا سوره فاتحه خیر است سلیمان فرموده که تا ترجمه کرده ند بزبان ایشان فرستاد پس سلیمان ترجمه بزبان ایشان
روا داشت ابوحنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که بمسیله را
در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوائی رحمه الله همچنین آورده است انچه جدا از کراهیت بیرون آرد فاتحه و برای وی سه آیه و اجماع است
که در نماز بامداد در رکعت اول قرات دراز تر خواند و در رکعت دوم کوتاه نیز در ان نماز شام دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان خواند
که در نماز بامداد بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله برابر خواند انچه مستحب است حسن زیاد رحمه الله از ابوحنیفه رحمه الله روایت
میکند که صد آیه خواند در نماز بامداد و بروایت جامع الصغیر شصت آیه خواند بروایت مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر مسجدی و جمع بگاه خیزد امام خویش خواهد جمع بضرورت صد آیه بخواند و اگر بمسجد براه گذر است چهل آیه بخواند خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله عنه گفته است اگر شبهای زمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها روز ها بر ابر باشد
و شصت آیه خواند اگر تابستان بود و شبها کوتاه بود و روز ها دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
خواند سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند انچه گفتم استحباب است و فرضیت را انچه خواند
روا بود اگر قرات از کراسه میخواند بقول شافعی رحمه الله روا بود بیکروایت بقول امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روا نبود و
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود در روایت امنیست عالم میتوانند شود و بدین معنی نماز تباه شود و اگر از تحراب میخواند اگر بحجاب

میخواند بهمین خلاف است واگر بی حاجت میخواند چنانکه اینرا در یاد حفظ است **وبقول** ابوحنیفه رحمه الله روا بود ولیکن مکروه است بدان سبب بود که در یاد در حالة قیام چشم بجای سجده داشتن سنت است و می چشم بجای سجده داشتن سنت است و می چشم بجای سجده داشتن سنت است و می

مشایخ استفتاح دادن دلیل برآنکه عبدالله عمر رضی امامت میکرد نماز شام را فاتحه خواند چیزی دیگر یاد نمیداده است نافع
در قفای وی گفت بود اذا زلزلت الارض زلزالها عبدالله عمر رض گفت و نماز تمام کرد اهیت بیرون رفته است از قفای
امام ان بود که رود بر برکوع رود خواجه امام حسام رحمة الله علیه را امامی بود که از بعد که اهیت بیرون رفته بود از قرآن
عاجز آمد که دیرا باستفتاح حاجت آمده بود زود بر رکوع رفت بعد از نماز شفعه بوده است فتمنی بیرون کرد از وجود
وامام را داد که نماز را بعلم تمام کرد اگر امام از بعد که اهیت بیرون رفت و دیرا باستفتاح حاجت آمد و مقتدی استفتاح
داد امام گرفت خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که نماز همه تباه شود که استفتاح داد و نی حاجت است
اما ظاهر روایة اینست که اگر امام حدایته خوانده باشد چون از قرائیه خواندن عاجز آید مقتدی استفتاح
دهد امام گیرد و یا نگیرد نماز روا بود که در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که رسول علیه
السلام در نماز بامداد سورت قد افلح چون باخر سورت رسید یعنی بر رسول علیه السلام پوشیده شد این
ایه را ماند و با منی دیگر رفت و نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود در میان ابی بن کعب رضی الله عنهما
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند چرا بر من آسان نکردی یعنی چرا استفتاح نکردی گفت من
چنین دانستم که این ایه منسوخ شده است گفت اگر این ایه منسوخ شده بودی من شما را اعلام کرده بودی
و در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله آورده است که رسول عم در نماز بامداد سورت تبارک الذی خواند
چون بقصه موسی علیه السلام رسید آیتی بر رسول علیه السلام پوشیده شد آن آیته را ماند و
آیتی دیگر گرفت نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود در میان شما ابی بن کعب رضی الله عنهما
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بر من چرا آسان نکردی یعنی چرا استفتاح ندادی گفت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من چنین گمان بردم که آن آیته منسوخ شده بودی و بردی من شما را اخبار دادی
پس معلوم آمد اگر همه بسبک از قرائت خوانده باشد از قرآن عاجز آید و مقتدی استفتاح کند نماز روا بود اگر امام گیرد یا نگیرد
از برای انکه حدیث مطلق است که امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام اذا استطعمک
الامام فاطعمه ای استفتحک فلقنه و فرق نبود در میان اندک و بسیار اگر امام نی انکار از قرائت عاجز آمدی در محراب خاموش کرد
مقتدی استفتاح کرد اگر امام گیرد و نگیرد روا بود که بر کس اصلاح نماز خود میطلبد اگر غیر مقتدی لقمه داد امام بگرفت نماز همه تباه شود
اگر مقتدی لقمه داد امام گرفت اگر مقتدی معاوم آمد که خود بطهارت بوده است نماز همه تباه شود از برای انکه مشروع دری در نماز داشت
نیامده است پیش از بیرون آمدن از نماز استفتاح داده باشد و امام بگرفته و پس نماز همه تباه شود و اگر نارسیده
استفتاح داد امام بگرفت نماز روا بود از برای انکه استفتاح نارسیده نماز است اگر معلوم شد که نارسیده بطهارت بوده
است یا بجنابت نجس بوده است بعضی گفته اند که جایز باشد و حق نارسید عفو ظاهر روایت اینست که

که عقوبت در هر دو صورت نماز تباه شود و در نماز بجز ورت از سورت بسورت دیگر نقل کردن نشاید آورده اند از رسول علیه السلام
که شبی در نماز با صحابه را رضوان الله علیهم مطالعه میکرد چون بدر بجره ابابکر صدیق رضی الله عنه رسیدی در نماز بود و قرآن نرم میخواند
از انجا بگذشت بدر بجره امیر المومنین عمر رضی الله عنه رسیدی در نماز بود قرآن بلند خواندن از انجا نیز در گذشت چون بدر بجره بلال
رسید رضی الله عنه وی در نماز از سورت بسورت نقل میکرد رسول علیه السلام چون نماز بامداد تمام کرد گفت یا صدیق رضی الله عنه
دوش در نماز بودی و قرآن را نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم با لک نے نماز را میگفتم رسول علیه السلام
گفت همچنانست **قال** النبی ارفع صلوتک قلیلا و انگاه گفت یا عمر رضی الله عنه دوش در نماز بودی قرآن را بلند خواندی گفت بلی
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دیوانرا میرمانیدم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم اخفض صلوتک قلیلا و انگاه گفت و یا بلال
دوش در نماز بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از بوستان نقل میکردم **قال** النبی
علیه السلام از فاتحه سورة فاتحها هر سورت را که شروع کردی تا آن سورت را تمام کردی انگاه سورت دیگر بضرورت از سورت نقل
کردن مقتدی استفتاح دارد اگر امام کبیر نماز رکوع بود دلیل همانکه خواجه امام زاهد فخر رحمة الله در نماز بامداد سورت دال علی الله
نسبان بخواند و یا سیر انها امد دل رفت مقتدی استفتاح دارد انگه نیت بازدیگر واقع افتادش که از سورت بسورت نقل کرد استفتاح دارد نه دش گفت
چون نماز تمام کرد سوال کرد مقتدی که این نماز را باز گذاریم گفت اگر باز بایستی گذاردن من تمام کردمی **مسئله** قران خواندن فریضه است بخلاف
مقتدی **مسئله** نماز رکن اصلی سه است قیام و رکوع و سجود و قعود رکن اصلی است یانی اگر جایی است که قران فریضه است رکن اصلی است
و اگر جایی است که قران خواندن فریضه نیست رکن اصلی نیست امام اگر مسلمانی نماز بامداد میکذارد بعد ازانکه قعده متغیر کرد یاد آمدش که
در یکه گفت قرات نخوانده ایم نمازش از فریضه باطل شود و چون قطوع باقی نماند پس معلوم شد که رکن اصلی است **باب دوازدهم** در بیان
ادا حروف اجرت کردن تعلم و قران خواندن هر که قران خواند باید که ادا حروف مراعات و وقوف بجای آرد تا بتاویل است عمل کرده نشد
**قوله تعالی** و رتل القران ترتیلا امر است ازین آیت امیر المومنین علی رضی گفته است که ادا حروف و مراعات و وقوف است ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
از عزالدین بمعنی را اعتبار دارند و ابو یوسف رحمة الله مثل و نظیر از شافعی رحمة الله روایت آمده است هر که در نماز خطا خواند نمازش
تباه شود اگر سورت خطا خواند نمازش تباه شود بقول علماء رحمهم الله فاتحه یا سورتها هر کدام که خطا خواند نمازش تباه شود بعضی مشایخ
رحمهم الله گفته اند بهر چیزی که بعد از وی خطا بود اگر این چیز را صد کرت بدیگر نماز تباه نشود و بعضی از مشایخ قرب مخرج را اعتبار داشته اند
تا اگر میخواند حرفی که بدیگر نزدیک آن حرف دیگر رفت و لیکن از همان مخرج چیزی کرد که ان حرف کوی میخواست گفتن و لیکن تفاوت نمیکند نماز
نزد ابو حنیفه و بعضی مشایخ قرب مخرج ساخته اند چنانکه خلیل ابن احمد بصری رحمة الله ساخته اند الهمزة و الهاء و الالف و العین من مخرج
واحد و الباء و المیم و الفاء و المیم من مخرج واحد و التاء و الطاء و الدال و الطاء و النون من مخرج واحد و الذال و الثاء
و الظاء مخرج واحد و الجیم و الشین و الصاد من مخرج واحد و الخاء و الغین من مخرج واحد و الراء و اللام و النون من مخرج واحد و الزاء
و السین و الصاد من مخرج واحد و الواو و الالف و الیاء من مخرج واحد و القاف و الکاف من مخرج واحد ابو حنیفه و محمد

رحمهما الله از قرآن اعتبار معنی را داشته اند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر را معنی مثل ان لفظ در قرآن یافته شود اکر این
فهما فاکتر و ماغسل درمان لقاح خواند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله در وابود که معنی یا معنی قرآن است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
نماز تباه شود اکر در نماز عطسه از وچنین دانست که در نمازش فاتحه از قرآن نیابت دارد یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله کفته است از قرآن
نیابت ندارد چنانچه در نماز فاتحه خواندن نیت و عاهیدشت انکار نماز نیت یاد آمدش که در نماز هست عزم قرارت نیابت ندارد و این
نیز همان بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله کفته است باید که در نمیسد و روایت است همچنانکه خطب در منبر آمده تا خطبه کند
و برعطسه آمد و کفت الحمد لله و در وقت بسمل کردن حیوان عطسه آمد و کفت الحمد لله از جمله کفتن از خطبه و این از تسمیه و کفتن حیوان نیابت
دارد یا نی ابو حنیفه رحمه الله را در روایت است و اینجا نیز باید کرد که در روایت بود مسلمانی حرف را درست نمیتواند کفت
چنانکه نه کی الحمد لله را الحمد لله میکوید یا سندی میکوید باید که او را فرمایند محمد و احمد و محمود رحمهم الله میکویند اکر اینها درست
میکوید فرمایدش تا انرا نیز کویند اما اکر همه را در یکسال میکوید خواجه امام زاهد فخر رحمه الله کفته است که آنچنان نکاه کنند که در آن آیه این
حروف نبود و بر اتعلیم کنند تا انرا در نماز نماز میخواند شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله کفته است که سه آیت باید نکاه کنند ما سورت
دران این حروف نبود و بر اتعلیم کنند تا در نماز نماز همان خوانده شود اکر آیتی نیابد که دران این حروف نبود اکنون ضرورت شید بقدر
حاجت خواندن روا بود اکر مقتدای بود یا امام تکبیر کوید پیچ دیکر نخواند خاموش باشد هر کاه که امام سلام دهد یا امام سلام کوید که اینها
کذارد است بقدر حاجت قرآن خواندن بعد ازان چیزی نخواند چنانکه سبحانک اللهم و بحمدک و استحیار کوع و سجود و عاء و قنوت قرارت
تشهد و مانند اینها کویی اینها نماز را می آید اکر چیزی خواند نماز تباه شود و سبحانک اللهم سین است اکر صاد کوید نمازش تباه شود و تبارک
اسمک را بسیک کوید نماز تباه شود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین و خواجه امام بزدوی شیخ الاسلام رحمة الله بر این است که نماز تباه شود
اعوذ بالله دال است اکر وان کوید رجوا بود من الشیطان بطا است اکر تباه کوید نماز تباه شود الحمد می باید کفت و الحمد میکوید
ظاهر روایت نماز تباه شود خلیل ابن احمد المغربی رحمه الله علیها کفته است که روا بود که وی قرب مخرج را اعتبار دارد و ایاک
نستعین بسین هر دو با تشدید اصل آمده است که آن تشدید نا را ترک دهد یا بر قرون نهد نماز تباه با الصراط اکر این صاد بسین
باز کوید روا بود اکر ملا را تا خواند ظاهر روایت نمازش تباه شود با الصراط اکر بعضی از مشایخ کفته اند روا بود والذین دال است
اکر دال کوید نمازش تباه شود انعمت علیهم کوید و نمازش را ظاهر روایت تباه شود خلیل ابن احمد المغربی رحمه الله کفته است که روا بود
اما الظالین را کر ذال کوید و اختلاف است خواجه ابن سلمه نجی رح کفته است روا بود خواجه مطیع رحمه الله کفته است نماز تباه شود
شیخ الاسلام رحمه الله کفته است که فتوی خواجه امام شهید در کتابخانه منت که روا بود خواجه امام علی بزدوی رح کفته است روا بود
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قرآن را یعنی اعتبار داشته اند اکر کسی در نماز قرآن را عجمی وار میخواند نماز روا بود بشرط انکه معنی را تفاوت
نکند این است و این و این اجنبا عمل است و این تشدید دار د ظاهر روایت نماز روا نبود اما بعضی کفته اند که اصح این است که روا مثل
نظیر او در قرآن است قوله تعالی و لا امین البیت الحرام قل اعوذ دال است اکر دال کوید نمازش روا بود بهترین که در قل اعوذ

برب الناس اگر یکی سین را صاد کوید نماز تباه شود و فی صدور الناس اگر این صاد را سین خواند نماز تباه شود و من الجنة
والناس میخواند قل اعوذ برب الفلق را برب الفلک خواند نمازش تباه شود و من شر النفاثات را النفاثات خواند دال را
تا خواند یا سین را صاد کوید در همه صور تها تباه شود بر کجا بن خواند نماز تباه شود و در قل هو الله احد دال را تا کوید یا
صاد را سین کوید باهر دانی که در قل الله احد است یکی را تا کوید نمازش تباه شود نیت را که نا بانیت اگر با دال خواند
یا سین بسیصلے صاد کوید یا صاد را سین خواند یا ذال بجب با دل خواند یا ط خطیب با تا خواند یا سین من مسد را صاد خواند
و درین همه صور تها نماز تباه شود در ادا رجا اگر ذال را دال خواند یا صاد نصر الله را سین کوید یا ید خلول را بخلول کوید
درین همه صور تها نماز تباه شود و استغفر این عین را اگر خا کوید اختلاف المشایخ است تو ایا را اگر طا بکوید نماز تباه شود
کان بکبر بر سه نوع است کاف الکبر است و کاف کوزه کاف کاهوره در شب نیک نکوید و نوم نیک نکوید میانه کوید اگر بیف یا با
اگر بدارد نماز روا نبود اهل نحو گفته خطر کفر بود سبحان ربی العظیم اگر این سین را صاد کوید یا ظا عظیم را ذال کوید یا زا کوید نماز تباه
شود اگر سبحان ربی العظیم نمیتواند گفتن سبحان ربی الکریم یا سبحان ربی الاعلی کوید روا بود سمع الله لمن حمده این تا را باید که سه اکند
اختلاف مشایخ است و اگر حمده کوید نماز روا بود و اگر حمد کوید نماز تباه شود التحیات الله اگر این تا را طا کوید یا دال نماز تباه شود
اگر صاد و الصلوات را سین کوید اختلاف مشایخ است ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود اگر صاد اللهم صل را سین خواند اگر
بعده اولی بود نماز تباه شود و اگر قعده بود از نماز بیرون آرد اگر سین اللهم انا نستعینک را صاد خواند نماز تباه شود اگر غین
نستغفرک را خا خواند اختلاف مشایخ است اما ظاهر روایة آنست که نماز تباه شود و فتنی تبا است اگر سین خواند یا ان تشدید
که هر یا یک نعبد است ترک کند یا آن تشدید را بر نون نهد یا صاد ولک یصلی را بسین خواند یا سین و سجد را صاد خواند یا
سین یعنی را صاد خواند درین همه صور تها نماز تباه شود بالکفار یلحق یلحد کوید نماز روا بود که از عرب بسیار جای آمده که کاف را
قاف صرف کنند قطع کلمه بقول قرار مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست که قرار سمرقند را با خواجه امام فخر زاهد رحمه الله
درین مسئله مباحثه افتاد ایشان گفتند که قطع کلمه مفسد نماز است خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که اگر کسی همه قرآن حرف حرف
دکلمه کلمه درمیان نماز خواند نماز روا بود بعضی مشایخ گفته اند که اگر قطع افتد که از وی معنی نخیزد و نماز تباه شود چنانچه الحمد
میخواند ال گفت قطع افتاد یا التحیات میخواند ات گفت و قطع افتاد از بهار معنی نخیزد نماز تباه شود اگر قل گفت قطع افتاد و
قل کلمه تمام است نماز تباه شود و باز از سر آغاز کند یا باقی تمام کند خواجه امام حل سرخسی رحمة الله گفته است که باز از سر آغاز کند
خواجه امام منهاج الدین گفته است که باقی تمام کند و قف تلجایکاه بقول قرار مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست
دهکان او بلب کاک ابا نجم الدین عمر نسفی رحمة الله درین مسئله مباحثه افتاد که الامن تولی و کفر گفت و قف کرده کاک
ادیب کاک رحمه الله گفت که نماز تباه شود نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفت که تباه نشود مباحثه ایشان شد نجم الدین عمر نسفی گفت
اگر این فتوی واقع شود فتوی بنزدیک تو اند مانزدیک من گفت نزدیک تو گفت من جواب نو نیستم که تباه شود بهر که قران خواند

باید کرد احرف و مراعات وقف بجای ارد با تاویل آیت عمل کرده شود قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا مراد از تاویل این اوامر وقوف است و مراعات وقوف آن
که نازل شد بلفظ قریش نازل شد اعراب از اطراف می آمدند و آنچه میشنیدند بلفظ قریش یاد گرفتند و بعضی بلغت خود میخواندند چون رسول علیه السلام
عجز و بیچارگی ایشان مدید غمناک شد مناجات کرد جبرئیل علیه السلام آمد بشارت آورد که قرآن بلفظ خویش خواند بشرط آنکه معنی تفاوت نکند اعراب بلفظ
خویش خواندن گرفتند تا کامل شدند و آنگاه بلفظ قریش خواندن گرفتند طحاوی رحمة الله در مشکل آثار آورده است که اگر کسی در نماز قرآن را بلفظ
ایشان خواند روا بود و لیکن اولی آن بود که بلفظ ایشان نخواند که نوعی منسوخ میدارد و اگر بیرون نماز خواند باکی نبود قال النبی صلی الله علیه
وسلم انها انزل القرآن علی سبعة احرف فرمود که قرآن بهفت قرآن نازل شده است و قرآن که نازل شد صحابه رضوان الله
تعالی اجمعین بنشستند هر کسی یک سوره بمقدار که حاضر بود ندی و از ملک نازل شدی که رسول علیه السلام بر ایشان خواندی بنوشتند
اما در عهد رسول علیه السلام نسخه بدین ترتیب نبشته نبود لیکن قرآن بهمین دستور ترتیب که میخوانند میخواندند و قرار صحابه بهمین ترتیب بود سید
رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواند تا قرآن را همچنان که نازل شده است ادا کند بروی یاد قرارت عبد الله مسعود و قرارت امام
عاصم امام کوفه و محمد حسن گفته است که اگر کسی در نماز چیزی خواند که در مصحف امام نبود و لامعنی با معنی قرآن راست بود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
روا بود و بقول ابو یوسف رحمة الله اگر مثل در نظر او در قرآن بود روا بود تا اگر حکیم را علیم خواند یا حکیم را قدیم خواند یا بصیر را قدیر خواند
مرویست از عبد الله مسعود و از ابو درداء رضی الله عنهما که مثل و نظیری در قرآن هست اجماع را بود ابو الولید سه بخاری رحمة الله کرد و از قاضی
انصاری نصیف است گفته که به قطع کلمه وقف تا جایگاه نماز تباه شود چنانکه الحمدی یاد خواندن اگر ال گفت قطع افتاد و یا الحمد یا گفت
قطع افتاد و یا آیت انکه سپی میخواند کلمه نفی گفت قطع افتاد یا شهد الله میخواند کلمه نفی گفت قطع افتاد یا الله من تولی و کفر گفت و قطع افتاد
وقف کرد و درین همه صورتها ابو الولید بخاری گفت که نماز تباه شود ظاهر روایت نیست که نماز تباه نشود و خواجه امام اجل سرخسی گفته است که هر چیز را
شرع کفی و تمام کفی نخست با قرارت شود و بقطع وی نماز تباه نشود چنانکه تخیر چون از رسول گفت و قطع ایاکم می باید خواندن تخیر چون از رسول
گفت و قطع کرد و از ایاکم اغار کرد قاضی ابو زید بخاری رحمة الله را امام بود اینجا وقف کردی ان نماز باز نگذاردا ما امام را از امامت معزول کردی
لت الهبوغیر گفت وقف کرد غیر ان الله اغار کرد نماز تباه شود اگر نبی الله گفت نماز تباه نشود و قالت النصاری المسیح ابن الله می باید خواند قالت النصاری
المسیح گفت وقف کرد ابن الله گفت وقف کرد نماز تباه شود اگر نبی الله گفت نماز تباه نشود اگر ابن الله ذلک قولهم گفت وقف کرد یا واو اگر گفت نماز تباه
نشود و در نماز قرآن خواندن زهره نیست کردن باتفاق بیرون نماز بقول شافعی رحمه الله شاید بقول علما باشاید حجه قول شافعی رحمة الله است که چون زهره
کند ادا حرف و مراعات وقف تواند بجا آورد و ازین تاویل این آیت عمل تواند کردن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا و در تاویل علما را رحمهم الله گفته اند که
رسول هم از عربی باز گشته بود با فتح و ظفر و غنیمت بسیار چون بمدینه رسید عبد المنعم رضی الله عنه پیش آمد سوره انا فتحنا له فتحا مبینا بر رسول
علیه السلام فرمود که زینوا القرآن بالصوت الحسن معلوم شد که شاید قرآن خواندن بیرون نماز عبادت است بروی عمل کردن فریضه است رسول علیه السلام
فرموده است که هر که بیرون نماز قرآن خواندن بهر حرفی خداوند عز و جل ده ثواب دهد و بدان حرف ده ثواب ثبت کرداند و اگر در نماز خواند بهر حرفی
سی ثواب باید اگر ظاهر خواندن بود در کسر خواند و اگر بود بهر قرآن بروی خواند جهار چیز نیش بهره کرد چشم و زبان و گوش و دل

واگر دیده بر وی نخواند سه چیز تن بهره گیرد و زبان و گوش و بلند خواندن او تیز بود یا نرم خواندن اگر چه عنی باشد و استماع کنند بلند خواندن او تیز بود و اگر استماع نکند نرم خواندن او تیز بود تا نزد کار نشود تا حق خواندن قرآن ادا شود چند می باید خواندن تا چند قرآن گذارده بود بعضی گفته اند که ماهی یک ختم اند حق قرآن گذارده شود فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که در سالی دو ختم کند حق قرآن گذارده شود اما ظاهر روایت نیست که شبانروز دو بست آیت از قرآن نخواند حق قرآن گذارده شود در کرباسه بهمانی نشاید خواندن در کرباسه عاریتی شاید یا نی اگر کرباسه نارسیده بود نشاید اگر از آن مانع نبود شاید که در کرباسه حیض یا جماع نشاید قرآن خواندن و اگر کرباسه حیض را بجز جسم پلید نیست باید که قاضی خود و بهارا ضمان کند که هر گاه که خصم وی پدید آید من بهارا از عهده بیرون آیم آنگاه در وی قرآن خواند ضند و ق سیاره دان و قف عام را نشاید که نخانه اند نهند و یکی ندهد و اگر در مسجد کرباسه بود اگر عمارت پذیر بود باید که عمارت کند و اگر عمارت پذیر نبود او تیز آن بود که او را در خرقه پاکی پیچد و در خاکی دفن کند چنانکه موشانرا به تیمم مصحف شاید کرفتن یا نی اگر نیمی بود که فریضه بوی تواند گذاردن شاید و اگر فریضه نتواند گذاردن نشاید کرفتن که در خانه که مصحف بود در آن خانه نشاید خفتن اما اگر خانه همان یکی پیش نبود ضرورت بود باید که زانرا بر سر آویزد تا نزد کار نشود و اگر خفته قرآن نخواند همان یکی پیش نبود ضرورت بود باید که زانرا بر سر آویزد تا نزد کار نشود و اگر خفته قرآن نخواند شاید یا نی واگر تن و جامه وی پاک بود شاید قدمهای راگرد کند و اگر نشسته خواند او تیز بود اگر ره روان قرآن خواندن شاید یا نی بعضی اصحاب رض گفته اند نشاید بعضی گفته اند که نرم شاید و لیکن بلند نشاید بعضی گفته اند نیم بلند و نیم نرم شاید خواندن شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که از اصحاب سه روایت است یکی روایت نخواندن دیگر روایت نخواندن بس خواندن او تیز بود و لیکن نرم خواندن او تیز بود و لیکن نیم خواندن بلند نی شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که اگر در نمازها است نرم خواند و اگر در صحرا بود بلند خواند با کی نبود خبث بطهارت روا بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است یکی قرآن خواندن بطهارت روا بود و لیکن بطهارت او تیز بود و مسجد اندر اید بطهارت شاید اما بطهارت اولی بود و اگر انسناعت طهارت نتواند ساختن او تیز آن بود که باری تیمم کند از برای آنکه محمد حسن رحمة الله گفته است که مستحب نبود بی طهارت در مسجد آمدن جواب سلام گفتن بی طهارت روا بود اما با طهارت او تیز بود **مسئله** خفتن بی طهارت روا بود و یا نی اگر از نماز طهارت نبود خفتن بی طهارت شاید اما با طهارت او تیز بود اگر طهارت نتواند ساختن تیمم کند او تیز از آن بود که تیمم نکند **مسئله** بر قرآن خواندن و بر مود و نی کردن اجر گیرد حرام بود و بقول علماء ما و شافعی رحمهم الله گفته است حرام نبود بر کنایت و ادب کسب او ختن اجر گیرد حلال بود با تفاق اما اگر چیزی است که بفسق تعلق دارد چنانکه آموختن مطربی و مانندان بر اینها اجر گیرد حرام بود **باب سیزدهم** در بیان رکوع و سجود کردن رکوع و سجود فریضه است بقدر قرار اما بر قول آنها یی بقدر قرات تسبیحات بر قول آنها که تسبیحات گفتن در رکوع و سجود فریضه دارند بقدر تسبیحات گفتن فریضه است و سجده فریضه است و بقول شافعی رحمة الله در سجده رکن اصلی دو است پیشانی و بینی و پیشانی تا اگر از این دو یکی باختیار بنهد بقول شافعی رحمة الله نماز نشود و بود و بقول علماء ما رحمهم الله رکن اصلی در سجده پیشانی نهادن است و بینی نهادن مستحب است تا اگر پیشانی نهند و بینی نهاد ظاهر روایت است

که روا نبود از ابو حنیفه روایت آمده است که روا بود از برای آنکه سجده بنوک بینی معتبر می آید دلیل بر آنکه اگر پیشانی مجروح
بود به بینی سجده آرد روا بود اگر بینی نیز مجروح بود بترک سجده آرد روا نبود که تشبیه اهل کتاب نشود دیگر آنکه استخوان بینی با پیشانی پیوسته
است دلیل بر آنچه اگر از دماغ جدا میشود از پیشانی جدا میشود پس معلوم شد که در حال روی نشستن حکم بر وی دارد و در حال سجده حکم
سر اما اسدین عمر از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که از ان قول بجمع کرد و گفت بنوک بینی سجده آرد پیشانی باختیار نهد معتبر نباشد که
سر بسجده نهاد و قدمها را از زمین باز آورد روا بود برای آنکه بر دو اردریک رکن جمع یافتم بعد از ان اگر قدمها را باز آورد روا بود
اما اگر از ابتدا قدمها را از زمین باز آورد در شرح طحاوی آورده است که روا بود و بروایت فروق ناطقی آورده است که روا
نبود و این اقتدوری است شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که چون ظاهر این است که روا نبود بنا بر حدیث قال علیه السلام امرت ان
اسجد علی سبعة اعضای از ابن البدین والاراکیش انقد مین والرسی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که گذشتها را جواب روایت
شرح طحاوی رحمه الله گویم که روا بود تا وقتیکه آنکه بر دو کانچه سجده آورده است و پشت پایش بر دو کانچه بود و انگشتان پایی از دا ما گر
پایش مطلق از ادا بود روا نبود و این را جواب بروایت فروق ناطقی گویم که روا نبود تا احتیاط کند تا نمازش در فتید نا روای بعتقد اگر
در سجده قدم بقدم دیگر بر گرداینده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که روا نبود که روایت کتاب نیست وضع
القدمین علی الارض فرض فی الاستحسان اگر مسلمانی را بینی و پیشانی مجروح است بقول شافعی رحمه الله قیام در رکوع ارد و سجده
با یما آرد بقول علماء ما رحمهم الله چون سجده ساقط شد قیام در رکوع نیز ساقط شود همچنان که با یما نماز گذارد روا بود مسلمانی را
عارضه است که اگر ایستاده نماز گذارد با قیام رکوع و سجود و بقا طهارت نمی یابد و اگر نشسته میگذارد در رکوع و سجود و بقا طهارت
نمی یابد نشسته گذارد در رکوع و سجود اگر نشسته میگذارد در رکوع و سجود و بقا طهارت نمی یابد اگر با نماز میگذارد و بقا طهارت می یابد و ظاهر
روایت اینست که حکم صاحب جرح دارد هر وقت نماز طهارت سازد با قیام و رکوع و سجود نماز میگذارد و اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله گفته است که با یما گذارد و بعد از ان اگر درون دربان حرجت است قران بخواند چون روان میشود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است
که قران بخواند از برای آنکه از برای آنکه بقرارت روا می آید دلیل بر آنکه امی و مقتدی و لنگ در فرض و چهار رکعتی در دو اخرین
بقرارت روا می آید اما در هیچ جا نیاورده است که بطهارت نماز روا بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که بقدر حاجت قرارت خواند که در زیادات روایت است که انجا با یما نماز میکذارد ان اشارت از وی بدل است از قیام در رکوع
و سجود دا در قرارت بدل نیست پس بقدر حاجت خواند این جای خواند که بخواند چون روان میشود و اگر خاموش کند هم نمی ایستد و اگر
خموش میباشد می ایستد هر چند که خواند روا بود که اصلی است و در صلوة محض القیام خواجه امام ابو الفضل کرمانی در شرح قدوری
همچنین آورده است که هر حرجی صاحب جرح روان شود ان رخوی بدت نیست از پیشانی چند بند یا سجده معتبر آید سجده بعضی
از مشایخ گفته که مقدار نوک بینی که ابو حنیفه رحمه الله سجده بنوک بینی معتبر میدارد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که ابو حنیفه
رضی الله عنه از ان قول رجوع کرده است ان حکم معتبر نماند مقدار مثلثی یا ربعی از پیشانی بهند و سجده معتبر بود اگر سجده بجای می آید که

کرد به آنجا مسح کند روا نبود و اگر بر بیخ دستار سجده می آرد چنانکه پیشانی از زمین ازاد نماند روا بود باتفاق اگر بر نباتی یا بر وی عضو یا بر توده ریگ یا بر توده ازان یا بر برگ عضو سجده آرد نماز روا نبود چون سختی زمین بر پیشانی وی نرسد از برای انکه در معنی انما شود اگر سختی زمین بر پیشانی رسد روا بود مسئله اگر استین می افکند یا دامن بر انجا سجده می آرد بقول شافعی رحمه الله روا نبود که مصلی غیر مصلی باید تا روا بود بر قول علماء ما رحمهم الله روا بود بر قول علماء ما رحمهم الله روا بود و اگر بر بیخ دستاری آرد چنانکه سختی زمین بر پیشانی وی میرسد بقول شافعی رحمه الله روا نبود بقول علماء ما روا بود که عبد الله عمر رضی الله عنه دو این سکانه را دید که سجده بر دستار بر پیشانی بسته بود بدان جای سجده می آورد و به انع نکرد معلوم شد که روا بود و الله اعلم بالصواب **باب چهارم و هم در بیان قعده اخیره**

قعده اخیره نشستن فریضه است بابت اخبار است **محوله** لقاعی فاقعده و امع القاعدین از مالک رحمه الله روایت است که قعده اخیره نشستن فریضه نیست قول وی است که رسول علیه السلام فرموده است **اذا قلت هذا او فعلت هذا فقد تمت صلوتک** چون رسول علیه السلام نشستن فرموده بدانوا ندان فریضه نیست نشستن نیز فریضه نبود و این روایت در مختلف چون مجیر فرمود معلوم شد فریضه نیست و این روایت در مختلف است در باب مالک اما ظاهر روایت انست که قعده اخیره نشستن فریضه است اما شرط است رکن نی دلیل بر انکه بی قعده نماز میشود و لیکن تمام نمی تا اگر قعده اخیره نه نشست بر رکعت زاید بر جا و این رکعت زاید سجده مفید کرد و این نماز فرضیت باطل شود و لیکن در حق تطوع باطل نشود پس معلوم آمد که بی قعده نماز شد که بر تطوع اندر آمده است و لیکن تمام نی اگر از فرضیت باطل شده و قعده همچون سجده نیست که اگر قعده همچون سجده نبودی بایستی که رکعت زاید بر ان قعده سپاینده و انگاه نماز تباه شدی پس معلوم شد که قعده همچون سجده نیست چون سر از سجده اخیر بر دارد و چه مقدار نشیند یا قعده معتبر شود ابو سعید بردعی رحمه الله گفته است که مقدار کلمه شهادت نشیند تا قعده معتبر شود ظاهر روایت انست که مقدار عجده در سوله نشیند تا قعده معتبر شود دلیل بر انکه عبد الله مسعود روایت میکند از رسول علیه السلام **اذا قعد احدکم فی کل رکعتین فلیقل التحیات قبل ان تقع یداه علی رکبتیه ثم قد قضی ما علیه** راست کن فی السجدة الاخیرة و قعدت قدرت التشهد فقد تمت صلوتک رسول علیه السلام فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره بر داری و قعده اخیره را مقدار عجده در سوله بسپاسی نماز تو تمام شد خواجه امام بکر اسکاف رحمه الله خواندن هر کس را اعتبار دارد و فرق نی میان تحیل و آهسته خواندن امام جل خرسن رحمه الله خواندن مستون را اعتبار دارد تحیل نیک نی و آهسته نی مبازه خواندن اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله است که هر چگونه که خواند روا بود ظاهر روایت انست که اعتبار خواندن مستون راست و این اختیار خواجه امام زاده فخر رحمه الله است **مسئله** اقتدا رسیده بنا رسیده درست نبود اما اقتدا نا رسیده بنا رسیده درست بود هم بافعال هم بقول صورت مسئله انست چنانکه التحیات بقعده رسانید و مقتدی هنوز بقعده تشهد نرسیده است امام سلام داد اگر مقتدی نیز سلام داد نماز وی روا بود و اگر مقتدی بقعده تشهد رسید سلام داد پیش از انکه امام بقعده تشهد رسد نماز وی تباه شود چه بنا بر نماز مقتدی بر نماز امام است و نماز امام تمام است پس نماز مقتدی نیز تمام شود فایده خلاف جایی پدید آید که امام شیخ تحیل خواند پیش از انکه مقتدیان بقعده در سوله رسیدندی و وی سلام داد ظاهر بر روایت نماز همه تباه شود خواجه امام بکر اسکاف رحمه الله گفته که نماز همه روا بود از برای انکه در نماز هیچ رکنی مقدار نیست که قعده اخیره چون قعده و بقعده در سوله رسانید قعده معتبر شد نماز تمام شد بعد ازان در حرمت نماز بود باز در هر رکنی که باشد هر چند که ماند

از فریضه نیابت دارد قعده اخیر را چون بعهده رسانید فرض موجود شد بعد ازان تطوع بود و لیکن در حرمت فرضیت بود تا اگر بهمین فریضه را کسی بوی اقتدا او بود پس معلوم شد که قعده اخیره مقدار است **مسئله** بازگشتن بقرارت تشهد قعده را بر گیرد بانی این مسئله بر چهار وجه است یکی وجه بنیست که قعده معتبر میسر التحیات تمام خواند در خواب شد چون بیدار شد باز آغاز کرد پیش از انکه بقدر تشهد رسیدی سلام داد و باتفاق این قعده برابر انچه نشسته و نماز ش روا بود که نشستن فریضه یافتم و خواندن واجب یافتم و خواندن باز دیگر تطوع شود و تطوع فریضه را واجب را بر نپندارد اما اگر مقدار عجده و رسوله نشست و لیکن هیچ نخواند در خواب چون بیدار شد سلام داد بقول علماء رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمة الله روا نبود وجه سیوم آنست که التحیات آغاز کرد پیش از انکه بقدر تشهد رسیدی در خواب شد چون بیدار شد التحیات از سر آغاز کرد پیش از انکه بقدر تشهد رسیدی سلام داد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که هر دو را جمع میکنیم اگر بقدر تشهد بر سیدن روا بود اگر نرسیدن روا نبود اگر باز از سر آغاز کرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله صاحب خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله درس میکرد در روایت بیرون آمد که قعده بر گیرد نظر بر روایت بر گیرد خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رح گفته است که در نوادر از محمد رحمة الله روایت یافته ایم که قعده بر گیرد تا اگر تمام ناکرده سلام دهد نمازش تباه شود و مقتدی را اقتدا جواب بر روایت نوادر گوییم که قعده بر نگیرد و گوییم که مسلمانان کاسب باشند و امام قرارت دراز تر خواندی خواب رود باز بیدار شود از سر آغاز کند پس گوییم که قعده بر گیرد تا اگر تمام ناکرده بانام سلام داده بود و اگر با امام مقدار عجده و رسول نشست و خواب شد هیچ نخواند امام سلام داد وی با امام سلام داد و بقول علماء رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمة الله روا نبود اگر امام سلام داد وی از سلام امام بیدار شد بایستی که با امام سلام دادی وی نداد وی بسلام امام از نماز بیرون نیاید از بهر انکه واجبی از واجبات نماز بر دست وی فرارت تشهد آغاز کرد و قعده بر گیرد بانی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله صاحب خواجه امام بکر خواهر زاده درس میکرد در روایت بیرون آمد و بقول ابو یوسف رحمة الله قعده بر نگیرد و بقول محمد رحمة الله بر نگیرد همانا بازگشتن بسجده تلاوت قعده بر می گیرد و آن واجب است بازگشتن بقرارت تشهد نیز قعده را بر گیرد و این نیز واجب است اما ابو یوسف رح گفته است که اگر بازگشتن بسجده تلاوت بگویم و قعده بر نگیرد و نماز را بسجده تلاوت تمام کرده باشم و نماز سجده تمام کردن شروع نیست پس بضرورت گوییم که قعده بر گیرد دیگر انکه سجده مقدم است قعده موخر است بر گاه که از موخر بمقدم باز گردد مقدم موخر را بر گیرد و اما اینجا شک است نشستن یا خواندن مقارن است بر گاه که از موخر بمقدم باز گردد و مقدم موخر را بر گیرد و اما اینجا شک است نشستن یا خواندن مقارن است که قعده بر گیرد و بانی گوییم که قعده بر نگیرد و دلیل بر مسئله طلاق مردی را زنی حامله است اگر بسر اری تو اگر طلاق شود و اگر دختر آورد دو طلاق و اگر پسر و دو آورد و اگر نخست پسر آورد بیرون آوردن پسر یک طلاق شود با آوردن دختر دیگر طلاق نشود از برای انکه نهادن حمل یا گذاشتن عدت مقارن است و گوییم که طلاق دیگر واقعه نشود و اینجا نیز خواندن با نشستن مقارن است گوییم که قعده بر نگیرد و اگر این قعده بر نگیرد و نماز را در تاریکی آورد معلوم نیست که نخست پسر آورد یا دختر جواب نهفتها نیست که نخست پسر آورده است تا پیش از یک طلاق واقع نشود اما در باب جواب بدان گوییم که نخست دختر آورده است

تا وه طلاق واقع شود که باب فراش است و باب احتیاط اما اگر سه فرزند آورد چنانکه یک پسر آورد اکنون هر سه طلاق واقع شود و لیکن باورون فرزند سیوم عدتش نگذرد اگر کسی خواهد در حال رواباشد ولیکن دخول نشاید تا از نفاس پاک نشود و بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده بقول ابوحنیفه فریضه است و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست چیزهای است که اگر در نماز پدید می اید اتفاق نماز تباه میشود و اگر بعد از نماز پدید می آید اتفاق روا بود و اگر بعد از قرارت تشهد پیش از سلام پدید آید بقول ابوحنیفه رضی الله عنه نوشتن آن چیز بعد از قدر تشهد همچون نوشتن آن چیز بود که پیش از قدر تشهد نماز تباه شود بقول ابویوسف رح نوشتن ان چیز بعد از تشهد پیش از سلام همچو نوشتن آن چیز بود که بعد از سلام نماز روا بود و فایده این در چند مسایل پدید آید اگر نماز با مداد میکند بعد از قرارت تشهد پیش از سلام آفتاب برآمد یا آمد که نماز خفتن بر نمیست یا وقت بر نمیست بقول ابوحنیفه رضی الله عنه نماز در هر سه صورت تباه شود بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله نماز روا بود که نماز ضحی میکند ارد یا نماز عید میکند ارد و بعد از قرارت تشهد پیش از سلام زوال است ایستاده شد بقول ابوحنیفه رضی الله عنه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا بود جماعتی نماز آوینه میکند ارند بعد از قرارت تشهد پیش از سلام قی نوشند و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا بود اگر نماز پیشین بداد وقت مستحب نماز دیگر قضا می کند بعد از قرارة تشهد از سلام وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد روا بود متیمم بعد از قرارت تشهد پیش از سلام آب یافت یا امی قاری شد یا طهریان جامه یافت بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد روا بود ماسح موزه را بعد از قرارت تشهد پیش از سلام پدید آمد یا موزه بقدر سه انگشت دریده شد بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا بود اگر بعد از قرایت تشهد پیش از سلام بخواب رفت و احتلام اقتادش بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول صاحبین نماز روا بود اگر بعد از قرایت تشهد پیش از سلام بیهوش شد یا عورت کشاده شد یا عورت پوشیدن فریضه شد یا بر جامه اش نجاست انداختند زیادت از درمی دران همه صورتها که گفتیم بقول ابوحنیفه رحمهم الله نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رواباشد صاحب جرم سایل را بعد از قرارت تشهد پیش از سلام وقت نوشد بقول ابوحنیفه رحمة الله نماز روا بود و بقول ابویوسف و محمد رواباشد و صاحب جبیر را بعد از قرایة تشهد پیش از سلام جبیر بیفتاد جراحت نیکو دیدیا زن پرده برداشت حیض آمد بود یا بیماری بابیمار نماز میکند ارد صحت یافت یا در صحرای تجرمی نماز میکند ارد صحت یافت یا در صحرای تجرمی نماز میکند ارد و لاحق را قبل پدید آمد درین همه صورتها که گفتیم بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد روا بود مردی نیت امامت زنان کرده است بعد از قرایة تشهد پیش از سلام زن اندر اقتدا کرد یا هلوی امام نشست بقول ابوحنیفه نماز همه تباه و بقول ابویوسف و محمد روا بود اگر جماعتی در کشتی نماز میکند ارد و جماعتی دیگر بیرون کشتی بر لبشان قی کردند بعد از قرایت تشهد پیش از سلام کشتی روان شد بقول ابوحنیفه رحمة الله درینها که بیرون کشتی اقتدا کردند نماز ایشان تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهم الله روا بود درین همه صورتها بقول ابوحنیفه رحمة الله بیرون آمدن از نماز گذارنده فریضه است و بقول ابویوسف و محمد فریضه نیست **باب پانزدهم** در بیان نماز وتر نماز وتر باید دانستن که واجب است و نه فرض است و نه سنت و بحدیث متواتر ثابت است و اگر

بنص قاطع بودی یا بحدیث متواتر بودی و فرض عین بودی همچنانکه فریضهای دیگر اما در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
روایت میکند از خارجه بن حذیفه رضی الله عنه در صلوة خواجه بکر خواهرزاده رحمه الله روایت میکند ابو نصیر رضی الله عنه که رسول
علیه السلام از معراج آمد این حدیث فرمود و قال النبی علیه السلام ان الله تعالی زادکم صلوة الا وهی الوتر اوتروا یا اهل القرآن
فان الله تعالی وتر یحب الوتر وجعل وقتها و بعد العشاء الی الصبح و از ابو حنیفه رضی الله عنه در رتبه سوم روایت است یکی روایت
انیست که حماد بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر فریضه است ابو یوسف بن الخالد تمیمی از ابو حنیفه رضی الله عنه
روایت میکند که وتر واجب است اسد بن عمرو نوح بن مریم الجامعی ان جامعی از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر سنت است
عبد الله بلخی رحمة الله میگوید ما بر هر سه قول عمل میکنیم از ان روی سه گانه میکنداریم اگر فوت میشود قضا فرا یم کویم که فریضه است
و از ان روی که واجب شدن وتر بنص قاطع ثبت و بحدیث متواتر نی اگر کسی فریضه وتر را منکر شود کافر نشود کویم که واجب است
از انروی که در وقت تبع فریضه است و تر را با نکماز و اقامت علیحده ثبت و در هر سه رکعت قران خواندن فریضه است و کویم که
سنت است اما ظاهر قول ابو حنیفه رضی الله عنه انست که فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله سنت است و تر را بقول مالک
رحمه الله سه رکعت کذارند بدو قعده و سلام و در صلوة کسقوانی از شافعی رحمه الله دو روایت است که طاق کذارند از یک رکعت تا سیزده
رکعت چنانکه یکی سه پنج و هفت و نه یازده و سیزده بقول علما ما رحمهم الله سه رکعت کذارند بدو قعده و یک سلام که روا نمیکنند
عبد الله عمر رضی الله عنه مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام سه رکعت وتر کذارند و قعده یک سلام مرا
در وتر فرضیت را انچه خواندرود بود اسجان ما انست که خواجه امام زاهد فخر رحمة الله تحفه درس میکرد روایت پدر آن مادر مومنان عایشه صدیقه
رضی الله عنها که وقتی بودی که رسول عم در رکعت اول سبح اسم ربک خواندی و در رکعت دوم انا انزلناه و در رکعت سیوم قل یا
ایها الکافرون و وقتی بودی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم اذا جاء و در رکعت سیوم ثبت خواندی
و در رکعت دوم اول انا انزلناه و اذا زلزلت الارض و الهیکم خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون اذا جاء نصر
خواندی و در رکعت سیوم قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و وقتی بودی که در رکعت اول انا انزلناه خواندی
و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد اینها استحباب راست و فریضه را انچه خواندرود بود بر قول شیخ
رحمة الله اللهم انا نستعینک در وتر در ماه رمضان در ده اخر خوانند بعد ازان هم در نماز با داد خوانند و در قومه رکعت دوم که بیخ
علیه السلام در رکعت آخر خوانده است علما ما رحمهم الله میکویند که در حرب علی و ارکان و جماعتی از صحابه و شکر شدند پیغامبر علیه السلام
چهل بامداد نیت ایشان خواند این دعا را چون خلاصی یافتند بیش نخواندند و بقول علما ما رحمهم الله در وتر خواند پیوسته اللهم انا
نستعینک خواند و یا اللهم اهدنا ارحنیتن بن علی رضی الله عنهما روایت آمده است که ما را جدا ما اللهم اهدنا بقلم کرد باید که اللهم اهدنا محو
امیر المومنین علی و ابی بن کعب رضی الله عنهما کفته اند که رسول علیه السلام ما را اللهم انا نستعینک بقلم کرد باید که اللهم انا نستعینک
خواند و اکر کسی هر دو میداند هر دو را خواند اللهم انا نستعینک خواند خواندن هر واجب است اللهم اهدنا خواندن سنت است و تمام در ماه

رمضان نرم خواند یا بلند خواجه ابو حفص صفار وزی و خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله گفته اند که امام نرم خواند که در معنی
دعاست خواجه ابو حفص بخاری رحمة الله گفته است که بلند خواند از برای انکه در زمانه ما غفلت غالب است تا اگر کسی نداند
و در قضائی امام بدل یا دیگر مسئله مقتدی خواند یا نی بقول ابو یوسف خواند پیش از انکه اغاز کند صلوة کوید و بقول محمد رحمهما
الله نخواند که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را در قراءة وی اختلاف است از انروی که قراءة بود و مقتدی را خواندن بد
بود از انروی که دعاست خواندن وی سنت است اصلیت بر کسی بدعتی یا سنتی جمله اند ترک سنت به از آوردن بدعت بود و اما
اجماع است که امام اللهم ربنا خواند بلند نیک نخواند و نرم نیک نی میانه خواند چنانکه صف اول بشنوند مقتدی خواند یا نی
بقول ابو حنیفه محمد رحمهما الله نخواند و بقول ابو یوسف روایة آمده است که هر کجا که امام وقف کند کلمه این جایی که امین گفتن
است شاید گفتن **باب شانزدهم** در بیان نماز ها سنت روی عن عایشه رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم من
ثابر علی اثنتی عشر رکعة فی کل یوم ولیلة بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة نماز مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایة میکنند
که رسول علیه السلام فرموده هر که این دوازده رکعت سنت شبانروزی نگاه دارد و بگذارد خدا تعالی امر فرماید تا بنام
ان بنده در بهشت خانه بنا کنند مراد از ان خانه کوشک است خاصه در حق سنت نماز بامداد که رسول علیه السلام بار تخصیص فرموده
قال النبی علیه السلام رکعتی الفجر خیر من الدنیا وما فیها جمله تطوعات را بخانه گذاردن اولیتر بود بنا بر حدیث رسول علیه السلام
لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة بهینت نماز در مسجد مگر انکه فریضه است چون صبح دید قاضی احمد زاهد رحمة الله گفته است باید که
سنت نماز بامداد بگذارد شکرانه انکه خداوند عزوجل مرا از شب تاریک رهانید بروز روشن رسانید و در اسلام نگاهداشت
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که تاخیر کند که نزدیک تر فریضه گذارد قال النبی صلی الله علیه وسلم المنتظر الصلوة الصلوة
منتظر نماز همچنان بود که در نماز از راه ثواب حسن بن زیاد رحمة الله از ابو حنیفه روایة میکند که شب نماز بامداد در معنی واجب است
از برای انکه ویرا خصوصیتی است که سنتهای دیگر را نیست دلیل بر انکه سنتهای دیگر بیضرورت نشسته گذارد و بامستور و ابود
و سنت نماز بامداد در اسفر ضرورت بر ستور گذارد و پیاده گذارد روا نبود بعضی مشایخ گفته اند که نماز ها قضا کند باید که
سنت نماز بامداد را قضا کند که در معنی وتر است فاما ظاهر روایة اینست که سنت است و سنت را قضا نیست اگر
سنت نماز بامداد بگذارد معلوم شد که صبح ندمیده است اتفاق بازگذارد و اگر معلوم شد که تحریمه در شب افتاده است
یا تیمما در روز هم بازگذارد و اگر شک است در شب افتاده است یا در روز هم بازگذارد و اگر چهار رکعت تطوع گذارد
معلوم شد که دو رکعت در شب افتاده است و دو رکعت در روز سید امام ابو شجاع رحمة الله گفته است که ان دو رکعت
در سنت بامداد نیابت دارد ظاهر روایة نیابت ندارد و اگر دو رکعت گذارد به پنداشت انکه شب است معلوم شد که روز بود ۱۵
و اتفاق از نماز سنت بامداد نیابت دارد محمد حسن گفته است که سنت نماز بامداد جایی گذارد و اگر اقتدا کند درست نیاید یعنی بجانگذارد
اولیتر بود بقوله علیه السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة اگر بمسجد آید و جماعت بر پای نشده است و بگوشه ایستد و سنت گذارد

فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه چنین کردی اگر جماعت برپای شد و جماعت به مسجد اندرون اندوی از مسجد بیرون کذارد اگر
جماعت به مسجد بیرون اندوی به مسجد بیرون اندر مسجد اندرون اندوی از مسجد بیرون کذارد و اگر جماعت به مسجد بیرون اذن
در مسجد بیرون اند و در مسجد اندرون کذارد و اگر مسجدی باشد بکوشه ایستد و سنت کذارد و قران نرم خواند چنانکه امام را
مشوش کرداند و اگر مسلمانی به مسجد اندر آید جماعت برپا شده بود اقتدا کرد یا سنت کذارد و اگر رکعت اول سنت اتفاق است
که سنت کذارد و اگر رکعت دوم سنت و اقتدا کند فریضه کذارد و بعد از فریضه سنت کذارد یا نی بقول شافعی بکذارد و بر قول علماء ما
رحمهم الله بکذارد تا انکاه افتاب برنیاید بعد از برآمدن افتاب چون کذارد از سنت نیابت دارد یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف از
سنت نیابت ندارد و بقول محمد نیابت دارد و اگر در مسجد درآید نمیداند که امام در رکعت اول سنت یا دوم به سنت شروع کرد معلوم شد
که امام در رکعت آخر بنیت سنت را تمام کند و انچه در فریضه دریابد کذارده و اگر سنت را برانداخت افتاب برآمد سنت را قضا نکرد
و اتفاق از سنت نیابت دارد و اگر نماز بامداد میکذارد و یکرکعت از فریضه فوت میشود اتفاق است که سنت بکذارد اما اگر سنت نماز
بامداد میکذارد و امام را در قعده اخیره خواهد یافتن ظاهر روایه سنت بکذارد و فریضه اقتدا کند اما فقیه جعفر رحمه الله کفته است
که سنت کذارد و اگر امام را در نماز بامداد در قعده اندر یافت بقول امام رحمه الله سنت کذارد از برای انکه بشیر فقی که رسول علیه
السلام در حق تکبیر اول فرموده است در حق سنت نماز بامداد همچنان فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم رکعتی الفجر خیر من
الدنیا و ما فیها چون تکبیر اول را فوت کرده است باری سنت نماز بامداد فوت کند و ثواب سنت حاصل کند اما ابو حنیفه رحمه الله
کفته اند که فقه اقتدا کند بحکم حدیث رسول علیه السلام اذا اتیتم الصلوة فاتوها و انتم تمشون و لا تاتوها و انتم تسرعون علیکم بالسکینة و الوقار
ما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا پس بحکم حدیث فریضه را اقتدا کند و چون افتاب برآمد سنت را کذارد سنت بود یا نی در صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله روایه است که بقول محمد از سنت نیابت دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نیابت
ندارد و این جائی بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده بود و بر خود تباه کرد و جماعت کذارد بعد از نماز
بامداد وقت مستحب باقی بود و بقول شافعی رحمه الله ان سنت را قضا کند و بقول علماء ما رحمهم الله چون افتاب برآید انکاه قضا
کند وجه قول شافعی رحمه الله آنست که شروع کرد بر خود تباه کرد این بر وی قضا شد و چون قضا شد دیکر و اگر بعد از
نماز بامداد وقت مستحب باقی بود قضا کذارد روا بود و این نیز همان بود علماء ما رحمهم الله کفته اند قضا های دیکر
را خداوند عز و جل بر وی فریضه کرد انیده است و این به نفس خود بر خود فریضه کرده است پس فرق بود
میان این قضا و ان قضا پس چون افتاب برآید و انکاه این سنت را قضا کند دلیل بر انکه امیر المومنین
عمر رضی الله عنه نماز بامداد کذارد و طواف کعبه آورد و تحیت بر وی واجب شد خواست تا تحیت بیارد
رسول علیه السلام دیر امنعه کرد یا عمر درین زمان نشاید کذاردن چون افتاب برآید بکذارد اکر
سنت و فریضه بر وی فوت شده باشد یا زوال راست ایستاده بایستد بر وی را قضا کند و اکر

واگر جماعتی را هم سنت و هم فریضه فوت شده باشد باید که بانگ نماز گویند و سنت گذارند و اقامت گویند و فریضه را بجماعت گذارند و قرارت بلند خوانند که در وادی سیطان رسول علیه السلام بخواب ماندند و نماز ایشان فوت شد چون آفتاب برآمد همه بیدار شدند طهارت ساختند رسول علیه السلام قرارت بلند خواندن معلوم شد که بلند خواندی پس معلوم شد که چون سنت فریضه هر دو فوت شده باشد باید که بانگ نماز گویند و سنت گذارند و اقامت گویند فریضه بجماعت گذارند و قران بلند خوانند چون زوال در گذشت مسافر چهار رکعت نماز تطوع گذارد و از سنت نماز پیشین نیابت دارد بانی قاضی صدر الدین رحمة الله گفته است که از سنت نیابت دارد همچنانکه دو رکعت نماز گذارد بر بند شست انگشت است معلوم شد که صبح دمیده بود آن سنت نماز بامداد نیابت دارد این نیز همان بود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که از سنت نیابت ندارد که فرق است میان این مسئله و آن مسئله سنت نماز بامداد از برای آنکه چون صبح دمید هیچ تطوع دیگر نشاید گذاردن الا سنت نماز بامداد پس بضرورت گوییم که از سنت نماز بامداد نیابت دارد اما اینجا تطوع گذاردن مشروعست پس باید که سنت را نیت کند تا نیابت دارد اگر نماز پیشین جماعت برپای شد جماعت که سنت را ماند فریضه را اقتدا کند چون فریضه گذارد اتفاق است که هر شش رکعت سنت را گذارد و بتحیت دو گذارد یا چهار بروایت جامع الصغیر قول محمد رحمة الله تحیت چهار گذارد و الکاه دو قول ابو یوسف تحیت دو گذارد و الکاه چهار بروایت مبسوط بقول ابو یوسف تحیت چهار گذارد و الکاه دو قول محمد تحیت دو گذارد و الکاه چهار بعضی مشایخ گفته اند اگر روزها بابستان بود روزها دراز بود تحیت چهار گذارد و الکاه دو اگر روزها در زمستان است روزها کوتاه بود تحیت دو گذارد و الکاه چهار بعضی مشایخ گفته اند اگر مردی متدین است که آن دو رکعت را خواهد گذارد و آن چهار رکعت نیز خواهد گذارد تحیت دو گذارد و الکاه چهار اگر مردی کاهل بود که آن دو گذارد و آن چهار رکعت را نخواهد گذارد تحیت چهار گذارد و اگر تحیت دو گذارد و وقت بیرون رفت الکاه چهار رکعت از و از سنت نماز دیگر نیابت دارد و آن سنت را نیت قضا بکند که نیت را قضائیت و نیت وقتی بکند که وقت وی پیش از فریضه بود نیت سنت امروز نیت کند سنت بود یا نه ظاهر روایت آنست که سنت بود اما در صلوة خواجه امام بکنیه خواهر زاده از ابو حنیفه روایت آمده است که سنت نخواند از برای انکه چیزی سنت بود که رسول علیه السلام آن سنت را پیوسته گذارده بعد از فریضه رسول علیه السلام یکبار بگذارد بعد ازان میگذارد فایده این خلاف جای ظاهر شود و آن چهار رکعت سنت را پیش از فریضه میگذارد و شفع را شفع خبر داد مدش هر چهار رکعت نماز را تمام کند و شفعه طلب کند تواند اگر بعد از فریضه میگذارد از شفعه خبر داد مدش اگر بسرد و سلام داد شفعه طلب کند اتفاق تواند اگر چهار به تمام کند ظاهر روایت تواند که شفعه طلب کند بدان روایت ابو حنیفه رضی الله عنه تواند این جای بود که سنت را شروعه نکرده بود اما اگر سنت را شروعه کرده و جماعت برپای شد و جامع الکبیری از محمد رحمة الله روایت است نشاید که هیچ نمازی را بر خود تباه کند مگر فریضه را که تنها شروعه کرده بود و جماعت برپای شد بر اندازد و اقتدا کند تا بهتر بگذارد خواجه امام سرخسی رحمة الله گفته است که از اول رای من با محمد بود اما استاد من شمس الائمه حلوای از استاد خود ابو علی نسفی رحمة الله روایت میکند یا استاد دیدم تا به بهتر عالم قال النبی صلی الله علیه

وسلام او را فقیه الجماعت فلا صلوة الا المکتوبة یعنی چون جماعت برپای شد نماز نیست مگر انکه فریضه شده است این حدیث بمن
رسید ازان قول رجوع کردم باید که برانداز دو اقتدا کند اگر یک رکعت گذارده بود که جماعت برپای شد یک رکعت دیگر گذارد
و برسر دو سلام بداقتدا کند و اگر برسر دو نشسته است که جماعت برپای شد و همانجا سلام بداقتدا کند و اگر بر رکعت سیوم
برخاسته که جماعتی برپای شد بعضی گفته اند ایستاده سلام دهد ظاهر بر روایت اینست که بنشیند و سلام بالبست از نماز برون
آمده بود ظاهر روایت همانجا سلام بداقتدا کند خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است باز گردد قعده آرد از برای انکه آن قعده
ان وقت فریضه نبود اکنون فریضه شد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله واجب ابن فریضه نیابت ندارد و اگر سه رکعت نماز گذارده است
باید که تمام کند که بیشتر احکام کل است انگاه فریضه را اقتدا کند اگر سنت راتر و عکرد و برخود تباه کرد فریضه گذارد بعد از فریضه اتفاق
اتفاق است که هر شش رکعت را گذارد در فتاوی خواجه امام زاهد عتابی آورده است از خواجه امام ابوحفص بخاری که این خلاف
ابوحنیفه و محمد رحمهما الله ما ابویوسف در تطوعات چهار رکعتی است در سنت نی ما اگر سنت چهار رکعتی است سنت را قطع کند و اقتضا
قضا چهار رکعت واجب شود که سنت تمام کرد و گذارد و چهار نی بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله بروی قضا دو رکعت بود و بقول
ابویوسف رحمة الله قضا بر چهار رکعت بود و اگر بر سر دو سلام داد و اقتدا کند بعد از فریضه باید که بقول ابوحنیفه و محمد رحمة الله
بروی چیزی نبود و بقول ابویوسف رحمة الله چهار رکعت بروی قضا بود سنتهای نماز دیگر چند رکعت است بر قول عبدالله
مسعود رضی الله عنه هشت رکعت است و چهار از پیش فریضه و چهار بعد از فریضه و این قول را از ابوحنیفه و محمد رحمهما الله گرفته اند
بر قول امیرالمومنین عمر رضی الله عنه دوازده رکعت است چهار پیش از فریضه دو بعد از فریضه و بار چهار ما در یارتا بر این عمل بکند که رسول
علیه السلام نهی کرده است بعد از فریضه تطوع گذاردن که نماند شود و بقر لفریضه بر قول امیرالمومنین علی رضی الله عنه ده رکعت است
چهار پیش از فریضه و بعد ازان چهار باز دو این قول را ابویوسف رحمة الله گرفته ان دو رکعت سنت روز است باسنت نماز
بقول ابویوسف رحمة الله سنت روز آدینه است و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله این سنت نماز آدینه نیست فایده این خلاف
جای پدید آید که بعد از فریضه ان چهار را گذارد و ان دو رانی و بقول ابویوسف رحمة الله نیز همگار شود و بقول ابوحنیفه
محمد رحمهما الله نیز همگار نشود و بعضی مشایخ گفته اند که یک هفته باید که گذارد و یک هفته نگذارد از برای انکه مردمان فضیلت ان دو رکعت
ان دو رکعت غلو کرده اند سنتیان از برای زعم ایشان یک هفته نگذارند اما در یار ما نیاید و در دیار ایشان آید و در دیار
باهفته گذارد ان که رسول علیه السلام فرموده است هر که ان دو رکعت نماز گذارد در هر رکعتی فاتحه بخواند سه بار قل هو الله احد
یکبار قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس حاجی امام رحمه الله چنین گفته است و مرا تا هفده دیگر در اما زیاده دارد و همچنین سنت کنند که میخواهیم که بگذارم در هر رکعت
سنت وقتی تا اگر سنت روا بود از روز نیابت دارد و اگر نماز نبود و از نماز نیابت ندارد و سنت نماز شام دو رکعت است باجماع
اما سنت نماز خفتن بظاهر روایت دو رکعت است الا روایت میکند از مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها و عبدالله عمر که رسول
علیه السلام دو گذارد و چهار گذارد و اما معلوم نیست که پیوسته گذارد یا در وقتی چهار گذارد و وقتی دو و اولیتر ان بود که هم

چهار رکعت دوم و هم دو اولیتر آن بود که تحت چهار رکعت دو باز دو اولیتر آن بود که دران چهار رکعت اول فاتحه خواند و آیة الکرسی
سه بار در رکعت دوم فاتحه سه بار قل هو الله احد در رکعت چهار رکعت نماز گذارد خدای عزوجل ثواب شب قدر در دیوان
او ثبت کرداند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی اربع رکعات بعد العشاء کان له ثواب لیلة القدر در سنتهای شبانه
نوروزی فرضیت را انچه خواند رد ابو داما مستحبات اینست که قلها خواند از برای انکه خواجه امام فخر رحمة الله روایت کرده است
که رسول علیه السلام در سنت نماز بامداد قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد خوانده است در چهار رکعت نماز پیشین چهار قل
خوانده است در دو رکعت نماز پیشین معوذتین خوانده است در دو رکعت نماز شام چنان خوانده است که در دو سنت بامداد
در دو رکعت سنت نماز خفتن چنان خوانده که در دو رکعت سنت نماز پیشین بر حدیث آمده است هر که در سنتها و این سورها
خواند خدا تعالی عزوجل او را از در دو ندان از در تو نیز نگاهدارد و هر سنتی که در ابتدا صحابه متفق بوده اند انکاروی کفر بود
و هر سنتی که در ابتدا صحابه مختلف بوده اند با اخر متفق شده اند انکاروی بدعت بود والله اعلم باب سفدهم در بیان انچه
طهارة و نماز را تباه کند از خنده قهقهه و اعمال دیگر چون گفتن سخن مانند آن در صلوة مسلم چهار وجهی یکی وجه اینست که هم نماز
تباه شود و هم طهارة و بچون خنده قهقهه و احتلام بیهوشی و حدث عمداً و یک وجه دیگر اینست که نه طهارة تباه شود نه نماز بچون خنده
تبسم و سلام و فراموشی و عمل اندک که روی کردانیدن بر غم حدث مادام که در مسجد بود و اگر صحرا بود تا مادام که در میان صف بود
نه نماز تباه شود نه طهارة و اگر بیش سوی دو تا مادام از امام اندر نگذشته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که باقی نماز
تمام کند یک وجه دیگر اینست که طهارت تباه شود و نماز فی بچون خون بینی و قی بر ی دهن و حدث ناگهان و یک وجه اینست
که نماز تباه شود و طهارة فی بچون سخن گفتن و چیزی خوردن و عمل بسیار کردن و راه رفتن و اگر جماعتی نماز میکنند از پس امام قوم
بخندید اگر همه برابر بخندید همه را نماز و طهارة تباه شود و اگر بخست امام خندید نماز مقتدیان نماز و طهارة تباه شود و
مقتدیانرا نماز تباه شود اما طهارة تباه نشود و این همه جائی بود که پیش از تشهد خندیدند و اگر بعد از تشهد خندیدند پیش از سلام
باتفاق نماز تباه نشود اما طهارة تباه شود بیانی بر قول ظفر رحمة الله تباه نشود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله تباه شود و اگر امام
بعد از تشهد پیش از سلام بخندند مقتدیان بعضی لاحق اند بعضی مسبوق بر قول ابو حنیفه رحمة الله نماز مسبوقان تباه شود و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و لاحقان را تباه شود بیانی ابو سلیمان جرجانی رحمة الله میگوید تباه شود بقیاس قول ابو حنیفه رحمة الله
خواجه امام حفص کبیر بخاری رحمة الله میگوید لاحقان اگر نماز بجائی رسانند که امام کرده است بخندد امام لاحقان از نماز بیرون اند
اگر امام سلام داد مقتدیان بخندیدند پیش از سلام خود طهارة ایشان تباه شود بیانی بقول محمد ظفر رحمهما الله طهارة تباه نشود و بر
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تباه شود این جائی بود که بر مقتدیان چیزی از واجبی باقی نبود اگر واجبی از واجبات نماز باقی بود
قهقهه خندیدند باتفاق طهارة تباه شود و این مسئله بنا بر انست که مقتدی بسلام خود از نماز بیرون آید یا بسلام امام بر قول محمد ظفر
رحمهما الله بسلام امام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خود اگر بنا رسیده در نماز قهقهه خندید طحاوی رحمة الله میگوید

که نماز طهارة تباه شود ابوبکر سعید بلخی رحمة الله میگوید که نماز تباه شود طهارت نی که وی مخاطب میشت و اگر مسلمانی در نماز در حق سخن گفتن در نماز مرفوع القلم میشت و خنده کم از سخن گفتن میشت نماز تباه شود خواب شد قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة تباه نشود و اگر در نماز جنازه قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة نی که نماز جنازه دعا میشت حقیقت نماز نی اگر مسلمانی سجده تلاوت ی آید سر بسجده نهاد و قهقهه خندید طهارة تباه نشود و آن سجده برانداخته شود یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله برانداخته نشود بر قول امام محمد رحمة الله برانداخته شود و این بنا بر انست که سجده به نهادن سه تمام میشود یا نیز نشستن سه قول ابو حنیفه و ابو یوسف نهادن سر و بر قول محمد رحمة الله بسر داشتن سر اگر مسلمانی اندرون مشهد یا جای نماز میکند ارد بر پشت ستور بر قول ابو یوسف رحمة الله رو ابود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نبود و اگر اندرون ریض بر پشت ستور نماز شروع کرد قهقهه خندید بر قول ابو یوسف رحمة الله طهارة تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اگر بیرون ریض بر پشت ستور نماز جای میکند ارد باتفاق رو ابود و اگر قهقهه خندید نماز و طهارة تباه شود و اگر بیرون ریض نماز شروع کرد اندرون ریض آمده و قهقهه خندید بر قول ابو یوسف رحمة الله هم نماز تباه شود و هم طهارة تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اینها در حق تطوعات بود و در حق فریضه نی سخن گفتن در نماز اندک بضرورت بغیر موشی بقول شافعی رحمة الله مفسد نماز نیست و بقول علماء ما رحمهم الله مفسد نماز ست و حجة قول شافعی رحمة الله اینست که رسول علیه السلام نماز چهار رکعت را بر سر دو سلام داد بغیر موشی یاری بود نام او ذو الیدین بود گفت یا رسول الله بر خود کوتاه کردند یا خود بر شما کوتاه شد رسول علیه السلام فرمود که نی بر خود کوتاه کردم نی بر من کوتاه شد آنگاه رسول علیه السلام از ابوبکر پرسید شما چه میگویید گفتند همچنانست که ذو الیدین میگوید رسول علیه السلام برخاست و باقی نماز تمام کرد و سجده سهو آورد شافعی رحمة الله گفت سوال ذو الیدین رضی الله عنه اندک بود جواب رسول علیه السلام بضرورت سوال رسول علیه السلام اندک بود جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بضرورت رسول علیه السلام باقی نماز تمام کرده پس معلوم شد که مفسد نماز نیست علماء ما رحمهم الله گفته اند که این نه اندک بود سه مجلس سخن بود سوال ذو الیدین جواب رسول علیه السلام سوال و جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اما این در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بود دلیل بر آنکه سخن چون گفتن در نماز حرام شد یکی از صحابه در نماز عطسه زد یاری بود نام او معاویه بن ابی کم السلمی رضی الله عنه گفت یرحمک یک در نماز بعد از نماز رسول علیه السلام گوش وی را گرفت بدست بر کشید گفت بر خیز و این نماز را باز گذار که در نماز نتوانی گفتی دیگر آنکه عبد الله مسعود رضی الله عنه از حبشه نیامده و جماعتی بر پاشده بود و اقتدا کرد و سلام گفت کسی جواب وی باز نگفت چه بود صحابه را که سلام مرا جواب نگفتند بنا بر آن بود که وی وقتی که نماز را رفته بود و سخن گفتن در نماز مباح بود اکنون که وی باز آمد سخن گفتن حرام شده بود چون نماز تمام کرد ند و رسول علیه السلام گفت ای پسر مسعود خیر و این نماز را باز گذار که خدا تعالی عز و جل حکمی از احکام شریعت تو کرد نیده ست و آن سخن گفتن ست که در نماز حرام شده ست قال النبی صلی الله علیه وسلم ان صلوتنا هذه لا یصلح فیها شیء من کلام الناس و انما هی التسبیح و التهلیل و تلاوت القرآن بباید دانستن که پیغامبر ما را در عبادة سهو رفته ست در تبلیغ رسالت هیچ سهو نرفته ست چون ثابت شد که سخن گفتن در نماز اند

که بضرورت بقدر امکانی مفسد نماز است سخن چند حرفی باید تا نماز تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله سخن دو حرفی نماز تباه کند
و بقول ابو یوسف سخن سه حرفی باید تا نماز را تباه کند دلیل بر آنکه رسول علیه السلام صلوة کسوف میکرد در سجده نهاد و گفت ان ابنی
وان لا احد بهم و ابو یوسف رحمه الله گفته است این سخن است دو حرفی اگر مفسد نماز بودی رسول علیه السلام نگفتی و بر قول
ابو یوسف سخن سه حرفی وقتی نماز تباه کند که در وی حرف زواید نبود حرف زواید نیست الیوم تباه اما ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که ان فعل رسول علیه السلام اندرون نماز نبود بیرون نماز بود و اگر بابت شود که در نماز بود وقتی بوده باشد که سخن گفتن
در نماز مباح بوده باشد اما چون سخن گفتن در نماز حرام شد آن فعل منسوخ شد دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در حق ازار ما در رویدر
میفرماید **قوله تعالی** و لا تقل لهما اف عبد الله گفته است که اگر در حق ازار ما در رویدر سخن کمتر از ان بودی خداوند عز و جل
آن فرمودی پس معلوم شد که آن سخن دو حرف است مفید نماز بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام خرما بیت المال قسمت میکرد حسن بن
علی رضی الله عنهما انجا حاضر بود که خرما بر گرفت و در دهان نهاد رسول علیه السلام انگشت مبارک در دهان نهاد تا ان خرما از دهانش بیرون
آورد گفت کخ کخ چندان مبالغه کرد به بیرون آوردن ان را از دهانش که سرخی از دهانش ظاهر شد فاطمه رضی الله عنها از پس پرده آن حال
دید چون رسول علیه السلام در حجره اندر آمد فاطمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله از برای یک خرما در حق کودک خود معامله
کردید رسول علیه السلام فرمود که خرما بیت المال است تو ندانستی کسی را شاید خوردن که بر وی صدقه شده باشد بنو هر وی صدقه نشده
است و بر هر دو حرام بود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم کل لحم نبت من الحرام فالنار به اولی پس حدیث فرمود **قوله علیه السلام** تبر که ذره
من الحرام افضل من عبادة الثقلین معلوم آمد که کخ سخن دو حرف است و در عرب سخن دو حرفی بسیار است قل و کل و قم مانندان در بارسی
کج و تف و مانند انها و در عرف است که کسی را دشنام دهند گویند تف بر تو باد پس معلوم شد که دو حرفی سخن است کلام الناس
می شاید و قاطع نماز چهار چیز است که نماز را تباه کند باتفاق موذن گوید حی علی الصلوة نماز گذارنده گوید حی علی الصلوة یا
موذن گوید حی علی الفلاح نماز گذارنده گوید حی علی الفلاح اتفاق نماز تباه شود اگر در نماز جواب بانگ نماز گفت در حصار نجم الدین
عمر رضی الله عنه گفته است که بقول ابو یوسف است نه قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چون نیت جواب بانگ نماز میکرد اگرچه ذکر است نماز
تباه میشود اگر مسلمانی نماز میکرد کتابی بنهاده و یحیی نام مردی نشسته این آیت میخواند یا یحیی خذ الکتاب بقوة اگر نیت وی قرآن
خواندن است نمازش تباه نشود اگر نیت وی قرآن خواندن است نمازش تباه نشود و اگر نیت وی انست که قوت کن و این کتاب را
زود گیر نمازش تباه شود باتفاق یا از مصیبتی خبر دهندش در نماز گوید انا لله و انا الیه راجعون باتفاق نمازش تباه شود از بهر ان
معنی که اظهار مصیبت است و نماز موضوع نیست چون خبر موضوع صدقه آمد پس باتفاق تباه شود اگر یکی در نماز عطسه زد
دیگری در نماز گفت یرحمک الله نماز تباه شود باتفاق اگر سلام بفراموشی داد یا بکبیرات ایام تشریق گفت یاد آمدش که از فریضه
چیزی بر وی باقی است باتفاق تواند که بر آن نماز بنا کند و اگر حاجی سلام بفراموشی داد و تلبیه گفت یاد آمدش که از نماز بر وی چیزی باقی است
بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نماز تباه شود بقول محمد رحمه الله تواند که باقی نماز را تمام کند هر چه یاد او را ای است چنانکه در بود یاد آن

بقول ابو یوسف نماز تباه نشود چنانکه نعوذ بالله ذکر نشود و نماز محل ذکر است پس نماز تباه نشود و بقول ابو حنیفه محمد رحمهما الله نماز
نیت است هر چه مراد اوست اختیار است نماز شش تباه نشود بر هر چه مراد اوست اگر نماز شش تباه شود چنانکه گوید الله اکبر
بلند تر میخواند تا آن کس را متابعت کند تا گوشت را نبرد یا که سوی آتش میرود وی در نماز قرات بلند تر میخواند و نیز نماند تا سوی
آتش نرود یا کسی او را آواز دهد وی از نیت جواب قرآن بلند تر میخواند نماز شش تباه شود و اگر نیت اختیار است چنانکه گوید یا
کسی او را آواز داد وی نیت کند من در نماز ام قرات بلند تر میخواند نماز تباه نشود که در بر روز امیر المومنین علی رضی الله عنه تا سه بار یا زیاده
از صحابه دیگر در حجره رسول علیه السلام آمدی وقتی بودی که وحی بیامدی رسول علیه السلام در نماز بودی در حجره بگرفتی رسول
علیه السلام ان آیته را بلند تر خواندی تا او را معلوم شود که رسول علیه السلام در نماز است باز گشتی و دیگر در مسجد جامع الکبیر
ان تکبیرات را بلند میکوید از برای اعلام قوم پس معلوم آید که بر چه مراد اخبار است نماز تباه نشود و بر چه او امر است و نهی نماز تباه
شود اگر یکی نماز عطسه زد دیگری در نماز الحمد گفت این گوینده حمد را نماز تباه شود یا نی خواجه امام حسام الدین شهید رحمه الله
در فتاوی خویش آورده است نماز تباه نشود از برای انکه بر که عطسه زند تا خود حمد نکوید بر دیگری حمد واجب نشود چون عاطس حمد
نگفته باشد بر شنونده یرحمک ربک لازم نشود ان حمد لازم نشود و شرع بود جواب عطسه نیت نماز تباه نشود و این قیاس قول ابو
یوسف و فتوی بر این قول است اما قاضی امام جعفر استروشنی در مجلس خویش آورده است که قیاس ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه نشود از برا
انکه عطسه بشارت است بصحت و نماز قال النبی صلی الله علیه وسلم الزکام امان من الجزام زکام امانست از بیماری خوره چنانکه یکی در نماز باشد
و بر اشارت و بد خلان دوست تو غایب اندوی گفت الحمد لله بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و این نیز سمان علم دارد
خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که این حمد گفتن جواب عطسه وی نمیشود و لیکن در میان آدمیان متعارف است بجواب عطسه گوئیم
نماز تباه شود چنانکه یکی سوگند خورد که سبکی نخورم خمر خورد اگر چه خمر سبکی نبود و لیکن در میان آدمیان متعارف است بگفتن سبکی
سوگند جنایت شود اگر مردی زن خود را گفت تو طلاق یا گفت تو طلاق لیکن فرق نماند میان طلاق و طلاق و طلاق نیت وی
طلاق است زن طلاق یابد و از برای انکه این الفاظ در میان آدمیان متعارف است بطلاق اگر میان الفاظ فرق پیدا نماند طلاق
واقع نشود و بر که عطسه زند باید که خود حمد گوید و شنونده باید که بر حمک ربک گوید و عاطس غفر الله لی و لک گوید و شنونده یکبار سوگند نخورد
و اذا جاءتک خوانده نخست بر عاطس دید و انگاه بر خود بار نرفتی مومنان که سید امام ناصر الدین رحمه الله در مدرسه و حجره رضی الله عنه چنین
روایت کرده است از رسول علیه السلام که بر که عطسه زند و حمد گوید شنونده بر حمک ربک گوید عاطس غفر الله لی و لک گوید شنونده یکبار سوگند نخورد و اذا جاءتک
دفعت خوانده نخست بر عاطس دید و انگاه بر خود دریابی مومنان خدای عز و جل آن بنده را از بیماری برص و جزام و جنون و شقیقه نگاه دارد
تو فکر کرد و بدل و یابد ست و تو انگری بدل آرد تو نگری بدست است قال النبی صلی الله علیه وسلم الغنی غنی القلب و الفقر فقر القلب یا غنای مال و فقر مال
که عطسه داد آدم صفی الله بود صلی الله علیه وسلم چون جان بقالب مبارک وی آمد در حیات در آمد نشست و عطسه داد و گفت الحمد لله
ما را معلوم شد که عطسه نعمتی است و بر احمد لازم می آید باید دانستن که انهار اعطسه بوده است اما احتلام و قام رفع کلفا و جنون بوده است

که انها از فساد خالی نیست و انها معصوم انداز صغیره و کبیره **حکایت** آورده اند روزی هارون رشید عطسه زد ابو یوسف حاضر
بود گفت یرحمک الله چون ابو یوسف بیرون رفت منازعان بدگوی کردند که شمار ابکاف کتابت ذکر کردی مهمات حرمت امین بکن
بسمع ابو یوسف رسید وقتی دیگر هارون رشید رحمة الله باز عطسه زد ابو یوسف گفت بکاف سنت با مهمات حرمت هارون رشید گفت
بکاف سنت که سنتی را عمل کردن بسنت فاضلتر بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من احیی سنتی قد امیتت فهو خلیفتی و خلیفة الانبیاء من قبلی
اگر نماز میکذارد و در نشسته نگاه میکند و فهم میکند و بعضی گفته اند که قیاس قول محمد رحمة الله بمثله ایمان نماز تباه شود تا اگر کسی نگوید
خورد که من نامه فلان کس نخوانم آن فلان نامه فرستاده وی نامه کر قبله است و نگاه میکند و فهم میکند بقول محمد رحمة الله سوگند حانث
شود از برای انکه بنای ایمان بر عرف است و این را فهم کردن خواندن خواندن اما ظاهر بر روایة اینست که خلاف ایشان در زمان
معتبر است اما در صلوة این خلاف در نیاید که اگر اندیشه دل را اعتبار بودی نماز همه نماز ها بودی که بسیار چیز ها در نماز خاطر
اید که نماز کذارندکان از رفع آن عاجز باشند نماز روا بود اگر کسی نامه نویسد باید که ان نامه را در خرقه پاک نماز نی چیز ها اگر
برانجا بسم الله الرحمن الرحیم نبشته باشد یا ایته از قرآن نبشته باشد اگر حریف یا محدثی گیرد بر بکار نشود قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون
اگر نماز میکذارد مادر و پدر را او از دادند و بعضی مشایخ گفته اند که اگر فریضه میکذارد نماز تمام کند و اگر تطوع میکذارد
برانداز د جواب ایشان گوید بعضی گفته اند اگر مادر و پدر میداند که در نماز است برنه اندازد و اگر نمیداند برانداز د اما اصح اینست اگر
تطوع میکذارد مادر و پدر نمیداند که وی در نماز است جواب ایشان گوید و اگر میداند وی در نماز است نماز را تمام کند انکاه جواب
ایشان گوید اما اگر فریضه میکذارد اگر دانند که وی در نماز است یا ندانند باید که نماز تمام کند انکاه جواب ایشان گوید قال النبی صلی الله
علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق اما اگر کسی هلاک میشود چنانکه در اب یا آتش می افتد اتفاق است که آن نماز برانداز د و ان
کس اخلاص کند اگر چه آن نماز از وقت رود اگر چه انکس فربی باشد اما اگر چیزی هلاک میشود ظاهر روایة اینست که اگر بدرم نقره
رسد شاید که نماز برانداز د که خدا تعالی از ان نماز بی نیاز است و بنده بدان درم نیازمند است و حاجتمند بعضی گفته اند اگر دانکی
نقره باشد شاید که اندازد و انرا اخلاص کند این فتوی است و اتقوی آنست که خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که از نماز نیاد
مشتابید و بر خود نماز تباه کردن دلیل بر انکه یکی از صحابه را اسپی قیمتی بود نماز شروع کرد و ز در آمد و اسپ را کشاد بر دوان بر دوان صحابه میدید
نماز بر خود تباه نکرد بعد از فراغ نماز زیرا گفتند که چرا به فتوی عمل نکردی و گفته ما شرم آمد که برای دنیا بر خود نماز تباه کردمی اجمیل
اندرین باب اینست بر کجا که دو حق آید حق عبد را مقدم باید داشت نماز برای اامانت حق حق مقدم داشتن حق عبد بامر حق است
که خداوند عز و جل بی نیاز است و بنده نیازمند است و حاجتمند قال النبی صلی الله علیه وسلم من قدم المقدم و من قدم المؤخر فهو فی
الدارین مؤخر اگر در نماز نام پدر و کار شنود جل جلاله گفت نماز تباه نشود و اگر نام رسول علیه شنود صلوة گفت اگر مراد ش
جواب کوینده است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله روا بود و اگر کی نماز میکذارد
و دیکر را در بلا میداند و می لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گفت بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود چون

مرادش بلادارنده بود وبقول ابویوسف رحمة الله نماز نرود اما اگر وسواس پیش خاطر آمدش لاحول ولا قوة الا بالله
گفت نماز تباه نشود ودر تجنیس مشیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آورده است که اگر وسواس فی الصلوة نیاید نماز تباه
نشود واگر وسواس آخرچه است نماز تباه نشود اما اگر امام در محراب گفت الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی مقتدی گفت بلی
اختلاف مشایخ است وبعضی گفته اند نماز تباه شود وبعضی گفته اند که نماز نرود اما اگر امام گفت یا ایها الذین امنوا اتقوا
گفت اللهم لبیک مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله السنت که نماز نرود اما مختار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله است
که نماز تباه شود اما اگر در نماز آیه عذاب خواند مقتدی از بیم وعیداة گفت یا رب گفت بلکه نیست بهار پای نماز
تباه نشود اما اگر دردی در آمدش آه گفت یا رب گفت یا باز آمدن غایتی خبر دادندش گفت الحمد لله ودرین همه صورتها
وبقول ابی حنیفه ومحمد رحمهما الله نماز تباه شود وبقول ابویوسف رحمة الله نرود اگر مسبوق یا امام بفراموشی سلام
داد فاتحه درخواست کردندی فاتحه خواند بعد ازان یاد آمدش که از فریضه چیزی بر من باقیست بقول ابی حنیفه ومحمد رحمهما الله
نماز تباه شود وبقول ابویوسف رحمة الله تواند که باقی مسبوقانه تمام کند اگر سلام بفراموشی داد الی بعد ذلک التوفیق و
استغفر الله مع التقصیر اعوذ بالله من الرد خواند وایته الکرسی خواند ولیکن هم درست خواند چون یاد آمدش که از فریضه چیزی
بروی باقی است اجماعه باقی نماز تواند که تمام کند اگر سلام بفراموشی داد وعاد آخرین گفت نماز وی فاسد شد ولیکن
هم درست گفت چیزی خواست که خبر از حق تعالی خواست چنانکه گفت خدایا مرا بیامرز ومادر وپدر مرا نیز یاد آمد تواند که
باقی نماز تمام کند وباجماعه اگر نخواهد وخود فرو رسید بقول ابوحنیفه ومحمد رحمهما الله نماز تباه شود وبقول ابویوسف رحمة
الله نماز نرود واگر بر دست خود رسید بخود فرو مالیدن اتفاق نماز تباه شود واین عمل کثیر شود اما اگر چیزی خواست
که از غیر حق تعالی توان خواستن چنانکه گفت مرا زرده یا خانه ده یا زن ده نماز تباه شود وبعضی از مشایخ گفته اند که بنگریم
بچه لفظ گفته است اگر بلفظ روزی گفته است چنانکه گفت مرا زر روزی کن یا نفقه روزی کن تواند که بدان نماز بنکند
که روزی جز از رزاق نتوان خواستن اما ظاهر بر روایه اینست که نماز تباه شود چنانکه یکی را در نماز بشارت دادند که
فلان غایب قد الحد لله یا از مصیبتی خبر دادندش گفت انا لله وانا الیه راجعون نماز تباه شود که در معنی کلام الناس شود
اینجا نیز همان شود قال النبی صلی الله علیه وسلم اقتلوا الاسودین ولو کنتم فی الصلوة رسول علیه السلام فرمود که بکشید این دو سیاه
واگر بر چند در نماز باشند مراد ازان مار است وکژدم واشکال است که کژدم سیه است رسول علیه السلام چرا او را سیاه خواند فرمود
دروین تاویل است یکی انکه فعلش بد است دلیل بر انکه برانگشت مبارک رسول علیه السلام زخمی زد رسول علیه السلام فرمود
لعن الله العقرب دیگر انکه مار سیاه است رسول علیه السلام ویرا ابتر خوانده است دیگر انکه کژدمان در عرب سیاه اند بحرد
ظاهر شدن شاید کشتن باقی بعضی از مشایخ گفته اند تا قصد نکنند نشاید کشتن ظاهر بر روایه بمجرد ظاهر شدن شاید کشتن که حدیث مطلق است
ودیگر دلیل بر انکه ابوحنیفه رضی الله عنه در مسجد نماز میکرد ماری از سقف مسجد فرو آمد وکل جمعه نماز بر خود تباه کردند متفرق شدند الا ابوحنیفه ان

مار را بسبه بعلیین متفرق زد و در سه رکن مار سنت شد نماز تمام کرد مار را تمام کرد در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است
که برگشیدند مار را بسیره من آمد و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة آورده است که بفده من آند سنگ ای که بر یک من
ایشان سه بعید درم سنگ است پس معلوم آمد که بحر وظاهر شدن کشتن بد است و از نیجا است با موزه نماز گذاردن او الفترا
و نعلین در پیش نهادن سنت است تا اگر گزنده بیرون آید تا قدم با موزه برد می نهد و آن گزنده را هلاک کند با نعلین زند شد و
هلاک کند و بعضی از مشایخ اصل کار را اعتبار داشته اند چنانکه بر کار یکه بیرون نماز است آن کار بیکدست باید کردن در نماز زار
دست کند نماز تباه نشود چنانکه تکمه افکندن و میان کشادن و کلاه بر سر نهادن و مانند انها و اگر کار یست که بیرون نماز انکار بدو
دست باید کردن اگرچه در نماز جهد کند بیکدست کند نماز تباه شود چنانکه تکمه در افکندن میان بر بستن و مانند انها و بعضی انند
اگر یکبار بسبه بار بخارد و بر نور نماز تباه شود اما ظاهر روایه انست که نماز تباه شود اگر در یکرکن سه جای را متفرق خارد نماز تباه شود و بعضی
گفته اند که تباه نشود اما اگر یک جا را خارید و باز دست بجای خود برد نهاد و بار کرت دیجای دیگر خارید و باز دست بجای خود باز نهاد در چند
بچنین کنند نماز تباه نشود و اگر در نماز گمان کشید یا جامه نماز تباه نشود و اگر سنگ بر گرفت و بر صید زد در عیون المسایل و در فتاوی خواجه
امام حسام الدین شهید از محمد رحمة الله روایه است که نماز تباه نشود خواجه امام فخر رحمة الله گفته است که این بر اتاویل است چون لحد دارد
سنگ بگیرد و چون بقیام رود بر صید اند نماز تباه نشود و هم در عیون از محمد رحمة الله روایت است که اگر کسی در نماز پیراهن پوشد یا میزار
بیرون کند نماز تباه نشود اما این آسیز تاویلی است اگر عریان بود که پیراهن یابد نماز تباه شود و اگر بیرون کردن بیرون گریبان میشود و نماز
تباه میشود و اگر عریان نیست بیرون کردن جامه عریان نمیشود و این بر اتاویلی است تا بر رکعتی عمل بجا آرد چنانکه در یکرکن پیراهن در بر افکند
و در رکن دیگری دست اندازد و در یک رکن دست دیگر اندازد رو ابو داود اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته که بر فعلی که از نماز
خواهد در وجود آید که کسی دیگر بدین چنین گمان برد که وی در نماز نیست حفتن او را قبله داد و اگر وی تمکین میکند نماز وی تباه شود و اگر
تمکین نکرد یا قبله نهنده بود و داد نماز تباه نشود و اگر زن در عدت رجعی است شوی در نماز ایست در باطن فرج زن نگاه کرد بدیدار حیض
شود و خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله گفته است که نماز تباه شود این اختیار فقیه ابو اللیث و نصیر یحیی رحمهم الله فتوی بر این است ظاهر
روایت تباه نشود و در مبسوط شیخ الاسلام علی اسبیجابی از ابو یوسف رحمة الله روایه است که نماز تباه شود بخلاف انکه در باطن فرج
خوشدامن نگاه کند یا از ان دختر زن بیند حرمت مصاهرت ثابت شود و در نماز تباه شود چون بشهوت نگاه کرده باشد اگر مردی
زن خود را طلاق رجعی داد و در نماز شروع کرد و زن بیاید مر این مرد را قبله داد و رجعت ثابت شود یا نی اگر مرد در رضاداد نماز تباه شود و اگر
رضا ندهد نماز تباه نشود و اگر مردی کنیزک خرید بخیار سه روز در مدت خیار کنیزک آمد و خواجه را قبله داد و خیار باطل شود یا نی بر عکس
خلاف است اگر زن در نماز نشست مرد آمد و زن را قبله داد و رجعت ثابت شود و نماز تباه شود در رضا زن حاجت نباشد و کنیزک بر عکس این حکم
دارد و بچه پستان مادر را در نماز چهار یکی کشاده کرد و می در کنی بچنان کند از دو بقول ابو حنیفه و محمد نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمه
الله تا زیاده از نیمه باید و از نیمه دو بهره ایست اگر زن در نماز هست بچه آمد از پستان مادر شیر خورد خواجه امام بکر خواهرزاده

رحمة الله گفته است که نماز تباه شود از برای آنکه اگر از این شیر بچه دیگر را دادی حرمت بضاع ثابت شدی چون حکم از احکام شرع ثابت شود
نماز نیز تباه شود دیگر آنکه شیر دادن عمل کثیر است و اصح اینست اصلی است که هر چه روزه تباه کند نماز را تباه کند و بسیار چیزی باشد که
نماز را تباه کند و لیکن روزه را تباه نکند اگر روزه دار در نماز علف خاید نماز را تباه شود و بعضی گفته اند که اگر زن علف خاینده بود
روزه نیز تباه شود دگر از وی بیک چیزی بخلق رود ظاهر روایت اینست که اگر یقین شود که چیزی بخلق رفته است روزه تباه
شود و اگر شک افتد روزه تباه نشود که روزه به یقین است و بخلق رفتن بشک در شریعت بشک حکم ثابت نشود اگر دگاوا کی
دندان چیزی مانده است در نماز زبان بر دندانها برون آرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که چون بیشتر شود معنی علک
خاییدن شود نماز تباه نشود و اگر مقدار نخودی از گاوا ک دندان بیرون آمد بخلق رفت هم نماز تباه شود و هم روزه چون
یاد دارد اگر روزه یاد ندارد نماز تباه شود اما روزه تباه نشود اگر کم از نخودی بود نه نماز تباه شود نه روزه اما اگر خواهد
و بخلق برد نماز تباه شود و روزه باقی بود اما اگر اندک از گاوا کی دندان بیرون می آید و بخلق میرود خواجه امام زاهد فخر رحمة الله
گفته است که انچیز اول آب اما خرچ کنیم چون برابر نخودی شود هم نماز تباه شود هم روزه و اگر انچیز آخر بعد از عبده در سوله
بخلق رفت نماز را بود و لیکن روزه تباه شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که این جائی بود که در یک
رکنی بود اما اگر در هر رکنی اندک اندک می آید بخلق میرود نه نماز تباه شود نه روزه اگر در نماز سه بسجده نهاد و گنجدی در
دهان آورد و بخلق برد نماز و روزه تباه شود اما اگر گنجدی می نیاید و انگاه بخلق برد نماز تباه شود روزه تباه نشود اما در قولی
در صوم از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که اگر بخلق از ان گنجدی اثری نیاید روزه نیز تباه شود و اگر قران نخواند
از دهانش آب بیرون می آید و بر لبش قرار گرفت چنانکه از لب فرو گذرد اگر فرو برد بیرون سوی بماند و بر لبش خشک شدی آن آب
را بخلق برد یا باران یا برف در ست بخلق او فت روزه تباه شود و بر خلاف پیشه و کسی که در دهان روزه دارد فرو بخلقش رود روزه
تباه شود که روی ضرورت است اما در برف و باران ضرورت نیست تا دهن را باز نکند باران بخلقش نرود و اگر برف یا باران در دهانش
رفت با بد دهن او انیخت و اگر غالب آب دهانش باشد بخلقش نماز روزه تباه نشود اگر برف یا باران غالب بود نماز روزه تباه شود و این
جائی بود که روز بود اما اگر شب بود نماز شب تباه شود و اگر بعد بعیده و رسوله پیش از سلام بخلق رفت نماز و روزه روا بود و چون
نماز شام بود و اگر پیش از نماز شیر مینی خورده است در نماز اثر آن شیر مینی در حلق میاید یا مسواک کرده است تلخی مسواک در حلق قائم
یا اسپایان خشک ارد در حلق میاید یا وارد کوفته است اثر آن در حلق میاید یا نمک کوفته اثر آن می یابد نماز و روزه روا
بود که این همه اثر است و آن عفو است و الله الموفق **باب شرد هم** در بیان ترتیب و افعال و صلوة ترتیب در افعال
نماز بقول زفر رحمة الله فریضه است چنانکه قیام پیش از رکوع و سجده پیش از رکوع معتبر بود اما فائده این خلاف جائی بود
که چون چیزی از نماز مانده بود چون یاد آمدش هر چه بعد از وی معتبر بود بقول زفر رحمة الله تا نخست آن اول ادا نیارد بقول
علماء ثلثه رحمهم الله معتبر بود انچه مانده است بیارد از عهده بیرون آید ترتیب مطابق و مسبوق بقول زفر رحمة الله

فریضه است و بقول علمای ثلثه رحمهم الله فریضه نیست ترتیب میان سنت و فریضه شرط نیست باتفاق تا باید داشتن تمام زیاد تا نماز عشا
کذارد و ابو حنیفه ترتیب میان فریضه و فریضه شرط نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست ترتیب میان
فریضه و فریضه بقول شافعی رحمه الله فریضه نیست و بقول علمای ما رحمهم الله فریضه است مجموع بقول امام شافعی آنست که قضا همان فریضه است و ادا همان
فریضه پس کدام کذارد از عهده بیرون آید چه فرق بود میان قضا و ادا دیگر در قضای روزه ترتیب شرط نیست در قضای نماز شرط نیست
شرط نبود از برای آنکه نماز همان فریضه و روزه همان فریضه علمای ما رحمهم الله گفته اند که تو جواب بقیاس میکوی ما ما را از قول رسول
علیه السلام و فعل رسول علیه السلام به اقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین معلوم شده است که ترتیب میان فریضه و فریضه فرض است
اما قول رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها فان ذلک وقتها فعل رسول علیه السلام
آن بود که در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز پنجم اندر آمد بلال را فرمود تا بانگ نماز بکفت و آن چهار نماز را
تا بانگ نماز اقامت میکفتند و ترتیب قضا میکردند و انکاه نماز پنجم را ادا کردند پس معلوم شد که ترتیب شرط است و اما
حدیث ثانی چند مسئله معلوم آید یکی انکه هر چه و کار پیش آید هر کدام قوی تر بود از پیش باید داشتن چنانکه حرب و نماز پیش آید حرب را مقدم
باید داشتن چون کار حرب تمام شود نماز تا کذشته را قضا کند و ما روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
وسلم انه قال من نسی صلوة فلیذکرها لا امام فلیصل التی هو فیها و لیعدها تطوعا ثم یصلی التی فاتته ثم انفعل التی صلی
مع الامام عبد الله بن عمر رضی الله روایت میکند از رسول علیه السلام فرمود هر که نماز را فراموش کند و دیر یاد بنا شد کر
در نفلها امام باشد آن نماز را تمام کند و آن تطوع شود و آن نماز یاد آمده را بکذارد و انکاه آن نماز را که با امام کذارده است
نماز بازکذارد پس معلوم آمد که ترتیب میان فریضه و فریضه فریضه است شافعی رحمه الله گفته است اکر فریضه میکذارند چرا بضرورت
ساقط شود و تو که شافعی رحمه الله فریضه را نیز بضرورت ساقط میداری دلیل بر انکه میکوئی که هر چه اندک بخاست بر جامه
رسد روای نماز زیارا زد و مسافر را جامه پلید نماز روا میداری دیکر انکه بر مقتدی فاتحه خواندن فریضه میداری و اکر کسی
بیاید و امام را در رکوع یابد و اقتدا کند آن رکعت او را یافته میداری کما اکر در صبح اقتدا بوشیده شود تحری نماز کذارد بسه طرف و نماز را
میداری و آنها فریضه است و بضرورت ساقط میداری باید دانستن که نماز را در وقت کذاشتن ثابت است و فریضت و
بحدیث تا توانایم هیچ روز عمل کم نکنم اکر عمل کردن بر دوعاجز آیم ترک عمل بحدیث کویم و بایه عمل کنم و لیکن حدیث را نشنیده کویم و بر کجا
که وقت فراخ بود حدیث را واجب العمل کویم بر کجا که وقت تنک بود حدیث را واجب العمل کویم و لیکن واجب العمل کویم و بر قول
بعضی از علمای ما یاد داشت فاسد وقتی روا بود فاسد بنمازی بود و بر قول علمای ما روا نیست چنانکه نماز پیشین میکذارد در میان
نماز پیشین یاد آمدش که نماز دیکر نماز پیشین را تمام کرد و باز نماز یاد آورا قضا کرد با بایستی که نماز پیشین باز کذارد
وی کذارد و یاد داشت آن نماز پیشین نماز دیکر میکذارد روا بود از برای انکه آن نماز پیشین بقول شافعی رحمه الله فریضه
نیابت داشت و بقول محمد تحریمه باقی نماز بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله تطوع شود و استکمال اید اکر این مرد حنفی و نه

بود و ترتیب بر طهارت نگاه داشته باشد یا درین نماز صلوة نگفته باشد مقتدی بوده باشد در قفا امام فاتحه نخوانده باشد پس
آن نماز بقول شافعی رحمة الله روا نبوده باشد اما این خلاف نیز در علماء هست زفر رحمة الله گفته است اگر در رکوع این مرد این
نماز سر بر آورده است نمازش روا بود حسن زیاد رحمة الله گفته است که اگر این مرد در علم و ترتیب عالم نیست نماز وی روا بود و بعضی گفته
اند اگر مجتهد است روا بود و اگر مجتهد نیست روا نبود و اما ظاهر روایت اینست که اگر این مرد در علم ترتیب عالم است و میداند که نماز
در وقت نگاه داشتن ترتیب است و ترتیب بحدیث پس وی مجتهد آمد یا یعنی که بهر دو عمل کردی و هم بآیت و هم بحدیث وی بآیت
خود یا نه عمل کرد و ترک عمل بحدیث کرفت ازین روی کویم که فاسد است بقول شافعی رحمة الله نی ترتیب که ساقط شود بعذر
حکم شود یا بفراموشی یا تنکی وقت یا بتکبیرات صلوة فوایت بشر مریسی گفته است که هر یک نماز را بماند در مدت عمر خود هیچ نماز قضا
روا نبود تا آن نماز را قضا کنند از برای آنکه قضا کردن نماز کناه کبیره است از قضا کنند تا نماز بایمن آید ترتیب شرط ندارد
در اعتقاد وی اینست که بنده کبیره بسیار دارد ایمان بیرون آید و بکفر اندر نیاید و جاوید در دوزخ نماند صرا بن المنیر کفته
است این مذهب باطل است و علما ذکر اسیار کتب برای ان آورده است تا مسلمانرا حق از باطل معلوم شود این لیلی رحمة الله گفته
است که یک نماز را ماند تا یکسال سیچ نماز وی روا نبود تا ان نماز را قضا کنند از مقتدی بر مقیمان شام است زفر رحمة الله گفته
است که بر که بانکنماز را ماند تا یکماه هیچ نماز وی روا نبود تا این نماز قضا کنند از محمد حسن رحمة الله روایت است بر که پنجنماز را ماند
ترتیب ساقط شود این روایة شاذ است بوی عمل نشاید کردن ظاهر روایة اینست که بر شش نماز را ماند ترتیب ساقط شود کر
کثرت اینست که یکی نماز سر حد تکرار افتد قاضی امام صدر الدین رحمة الله گفته است بر که رایک نماز ماند صاحب ترتیب نبود تا بخ
میکند هم در روا بود و انچه می ماند بر وی بود ظاهر روایة اینست که شش نماز ماند صاحب ترتیب نماز چند کذارد تا صاحب ترتیب
نشود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است باز همان مقدار کذارد که مانده است تا صاحب ترتیب نشود طحاوی رحمة الله گفته
است که یکی نماز کذارد و بیار بر صاحب ترتیب نشود فایده این خلاف جائی پدید آید انکه شش نماز ماند ترتیب ساقط شود و نماز پنجم
کذارد در روا بود و ششم بماند باز نهم میکذارد طحاوی رحمة الله گفته است که روا نبود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است روا بود از
مسعدة از خواجه امام احمد غزنوی رحمة الله سوال کردند و کفته که جواب همانست که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است اما
فتوی بر قول طحاوی رحمة الله تا عام در ماندن نماز دلیر نشوند اکر تا بسیده رسیده شد دیکر نماز ماند بیاد داشت آن نماز وقتی میکذارد
اما اکر وقت تنک است روا بود اکر وقت فراخ است روا نبود مردی را یکی نماز ماند که دیوانه شد یا حیض آمد یا نفاس از انجا پس باز یکی نماز
بیاد داشت آن نماز وقتی میکذارد اکر وقت تنک است روا بود و اکر وقت فراخ است روا نبود دیوانه بهوش آمد و یکی نماز ماند بیاد
داشت آن نماز وقتی میکذارد اکر وقت تنک است روا است و اکر وقت فراخ است روا نبود کافری اسلام آورد و یکی نماز
ماند بیاد داشت آن نماز وقتی میکذارد اکر وقت تنک است روا بود و اکر وقت فراخ است روا نبود و اکر مسلمانی را کم
از شش نماز است از وقت چندانی باقی است که از ان قضا ها بعضی کنجد و بعضی نه بقول ابو حنیفه رضی الله

عنه بنابر روایت آن روایت وقتی میکند اورد روا بود که از قضا و آن بعضی فاید نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله انچه گویند از روایت قضا
کند چون وقت تنگ شود و انگاه وقتی گذارد و مومنی را نماز خفتن بر ولیست نماز بامداد میگذارد بحکم تنگی وقت نه بر وقت مستحب
باقیست خفتن را شروع کرد در میان نماز خفتن افتاب بر آمد باتفاق نماز بامداد در روا بود نماز خفتن را باز گذارد و اگر نماز خفتن
بعبده و رسوله بر سانند افتاب بر آمد و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد در روا بود نماز خفتن را باز گذارد و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله نماز خفتن بر و ابود نماز بامداد باز گذارد و چون بعبده و رسوله بر سانند افتاب بر آمد با جماع بر و نماز شان روا
بود بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد اول بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز بامداد دوم این جائی بود که بعمد گذارد
اما اگر نماز خفتن بر ولیست بغیر اموشی نماز بامداد گذارد چون بعبده و رسوله بر سانید و بر یاد آمدش که نماز خفتن بر من است نماز
بامداد در اسلام داد و نماز خفتن شروع کرد چون بمقدار عبده و رسوله بر سانید افتاب بر آمد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
بر و نماز شن روا بود در روایت کتاب ایست که قیاس ابو حنیفه رضی الله عنه بر و نماز شن تباه شود از برای انکه نماز بامداد در حق
بعبده و رسوله بر سانید و بر یاد آمد که نماز خفتن بر من است این نماز فساد پذیرفت که ابو حنیفه رضی الله عنه بیرون ماندن از نماز
بفعل نماز گذارنده فریضه دارد اما خطا بر روایت ایست که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد اورد روا بود از برای انکه حکم
هم از ابتدا بیاد داشت نماز خفتن بحکم تنگی وقت نماز بامداد گذارده بودی بر و ابودی اکنون بغیر اموشی گذارده است طریق اولی بود
که بر و ابودی اکنون بحقیقت شد که وقت تنگ بوده است که نماز خفتن بگذرد و نیز بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و هم
بگذرد اگر یکشانر و ز نماز مانده باشد ترتیب ساقط نشود که بر یکجا و تر نا فریضه بسه آید و سه فریضه گرفته شود اما اگر یکشانر و ز نماز
مانده باشد یکی چنانچه و تر قضا شده باشد بعد از ان یک شب و روز قضا شده باشد و تر علاحده بقول ابو حنیفه رضی الله عنه
ترتیب ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ساقط نشود و بنا بر ان اصل است که دور بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست تا اگر در میان نماز بامداد یاد آمد که و تر بر من است و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تباه شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود اگر نماز خفتن گذارد سنت و و تر گذارد و بعد از ان معلوم شد که نماز فریضه نا روا افتاده است
فریضه و سنت را باز گذارد باتفاق و تر را بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد باز گذارد و نظیر قول ابو حنیفه
رضی الله عنه ایست که نماز خفتن گذارد و یاد آمدش که نماز شام بر من است و اجماع است که همان نماز شام را قضا کند از عهده بیرون
آید این نیز همان حکم دارد مسلمانی را نماز پیشین بر ولیست و از وقت مستحب نماز دیگر چندانی باقی است که چهار رکعت نماز بکند و طحاوی
رحمة الله گفته است که در وقت مستحب نماز دیگر بگذارد چون افتاب فرو رود و نماز پیشین را قضا کند و انگاه نماز شام گذارد و این قیاس
بر قول محمد است رحمة الله که وی اسحباب وقت را اعتبار دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف در وقت مستحب نماز دیگر پیشین را قضا
کند و انگاه نماز دیگر را گذارد که وی اصل وقت را اعتبار دارند اگر در وقت مستحب نماز دیگر یاد اشت نماز پیشین نماز دیگر شروع
کرد و قراءت در از خواند چندانی که وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد و صلوة امام بکر خواهر زاده اورده است که بر گذرد و نماز را تمام

چنانکه حاجیان از عرفات بیرون آیند و در راه نماز تمام گذارند و آن نماز شام موقوف بود چون پیشتر از صبح بمزدلفه اندر آمدند آن نماز شام را باز گذارند و بر فور نماز خفتن گذارند اما اگر صبح دمید و ایشان بمزدلفه اندر آمدند باتفاق آن نماز شام بر واجبی باز آید این نیز همان بود که اما ظاهر بر روایتیست که تحریمه تواند و نماز دیگر باز گذارد چنانکه مومنی دختر مجبوس را در نکاح آورد و رو ابو دچون این دختر اسلام آورد باتفاق عقد بر واجبی باز نیاید این نیز همان باشد باید که تحریمه تواند و نماز دیگر باز گذارد چون آفتاب فرو رود و نماز پیشین را قضا کند و انگاه نماز شام گذارد و اگر نماز دیگر بفراموشی شروع کرد و قرارات دراز خواند تا دو وقت بگردید نماز دیگر اندر آمد و یاد آمد که نماز پیشین بر من هست بر گذرد و نماز دیگر تمام کند باتفاق شروعش بفراموشی درست افتاده هست اکنون و یرا یاد آمد امکان قضا کردن این نیست پس گذرد و نماز دیگر را تمام کند از نماز دیگر ش نیابت دارد و اگر در وقت مکروه که نماز دیگر یا یاد داشت نماز پیشین دیگر شروع کرد تنگی وقت رو بر کعت گذارد آفتاب فرو شد عیسی بن ابان گفته است که نماز ش تباه شود از برای انکه بیاد داشت نماز پیشین نماز دیگر و یرا بحکم تنگی وقت رو امید داشتم اکنون او قت تنگ باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر را انگاه نماز شام گذارد اما ظاهر روایتیست که رو ابو داز برای انکه صابت کنیم و نماز برا که بعضی از وی رو ابود و بعضی قضا فضلتر از ان بود که من کل وجه قضا اگر در وقت مکروه نماز دیگر شروع کرد و در رکعت گذارد و آفتاب فرو رفت دیگی آمد بهمین نماز دیگر را بر وی اقتدا کند قیاس انست که رو انبود از برای انکه اعتبار تحریمه ساعت اولین ست انکه رسول علیه السلام فرموده هست که چون تحریمه در آفتاب افتد اگر در چهار رکعت باقی آفتاب گذارد روا بود همچنانست که در آفتاب گذارده پس بحکم حدیث وی ادا کرده بود و انکه بوی اقتدا کند قضا گذارده بود و ابتدا قضا گذاردن درست نیاید اما ظاهر روایتیست که اقتدا درست اید که امام بآفتاب گذارده هست ادا بود و انچه بی آفتاب گذارده بود قضا و مقتدی قضا گذارده هست و اقتدا قضا گذار بقضا گذار درست اید و اگر مقتدی را یاد آمد که نماز پیشین بر من هست نماز وی تباه شود که شروع وی در وقت مستحب افتاده است که نماز پیشین بر وی نیست و اگر است و شک که وقت مستحب نماز دیگر باقی هست یا نه باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر گذارد چونوقت نماز شام اندر آید نماز پیشین را بار قضا کند و انگاه نماز شام گذارد که احتمال اندارد که قضا نماز پیشین وی در وقت مکروه افتاده باشد و این بار دوم از ان قضا نیابت دارد و اگر از ان قضا در وقت مکروه افتاده باشد این بار دوم از قضا ناکرده نیابت دارد و اگر در وقت مستحب نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارده ام یا نی باید که چهار رکعت نماز دیگر نزدیکترین نمازی که بر من هست نیت کند و بگذارد و تا اگر گذارده بود این بار دوم از قضا ش نیابت دارد و اگر نگذارده باشد نیابت از نفل دارد و اگر در وقت مکروه نماز دیگر شک افتاده ش که نماز دیگر گذارده ام یا نه چهار رکعت نماز دیگر وقتی شروع کند دو رکعت اول قراءة خواند در رکعت دوم نخواند و در رکعت سوم خواند و در رکعت چهارم نخواند اگر بر ان قیاس اگر نگذارده باشد این از اویش نیابت دارد و اگر گذارده باشد این تطوعه نشود که بعد از نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت نماز نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت نماز دیگر بر من تنگ وقت وی شک افتاد که نماز دیگر گذارده ام یا نی محکم است

که بروی چیزی نبود که من هرگز گمان نبرم که وقت نماز بر مسلمانی بگذرد و وی نماز نگذارد اما خواجه محمد امام زاهد فخر رحمة الله
تعلیم نیست که در زمانه ما غفلت غالب است باید که نماز دیگر قضا کند تا اگر گذارده باشد این بار دوم از قضا مالش نیابت
دارد و اگر سه نماز ماند و یکی گذارد بحکم تنگی وقت باز سه نماز دیگر ترتیب ساقط شود که فوات شش شش گذاردن یکی
بضرورت است که وقت تنگ بود و اگر در نماز شک افتادش که پیش از ان نمازی دیگر بر من است یا نه چون نماز تمام
کرد و یقین شد شش که آن نماز بر من است آن نماز را قضا کند در عیون المسایل از ابو یوسف رحمة الله روایتست که ان نماز
وقتی را باز گذارد و اگر در نماز یاد آمدش که پیش از این شش نماز یکی نماز بر من است بحکم حدیث ازین نمازش از فرضیت
باطل شود و در حق تطوع باقی بود و لیکن بفقه رو ابو دواز فرضیت نیابت دارد و از برای انکه اگر شش نماز ماندی ترتیب ساقط
شدی و اینجا بفراموشی گذارده است بطریق اولی بود که ترتیب ساقط شود و مراد از تاویل این حدیث برای ثواب است نه از راه
حقیقت اگر بیاد داشت و یکی نماز پنجه نماز را گذارد و این پنجمین نماز موقوف بود بگذاردن و یکی نماز در اصل یکی نماز است که گذارد این
پنجمین نماز را بر روایتی باز آرد یکی نماز است که گذارد این پنجمین نماز را فاسد کند بر قول ابن ابو حنیفه رضی الله عنه اید بر قول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله این نیاید ان نماز یکی این پنجمین نماز را بر روایتی باز آرد و نماز ششم است چون گذارد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه ان پنجمین را بر روایتی باز آرد
بر وی همان یکی نماز بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این پنجمین آن یکی بر ششش قضا باید کردن و ان یکی نماز که این پنجمین را فاسد کند
فکر پیش از انکه نماز ششم گذارد وی ان مانده را قضا کند و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه این پنجمین نیز فاسد شود باتفاق بر ششش نماز را قضا کند اگر
ششش نماز ماند ترتیب ساقط شد پیش از انکه نماز هفتم را گذارد از ان ششش یکی قضا کند ترتیب باز اید بنا بر اختلاف مشایخ عصر شیخ الدین
عمر بسنتی رحمة الله گفته است که ترتیب باز نیاید دلیل بر انکه حوض ملیده شد اب اندر آید بیرون رود پاک شود و آن اب از طرف دیگر باز بحوض
حوض اندر آید ان بر ملیدی باز نیاید و آن نیز همان حکم دارد که ترتیب ساقط باز نیاید خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که ترتیب ساقط
نیشود در ان سه حکمت و حکمت و یکی معلق آن دو که محکم است ششش نماز ماند ترتیب ساقط شود هفتم گذارد رو ابو دو این محکم است چون هفتم
نماز گذارد در قضا کردن ان ششش نماز مخیر است هر کرا نه که قضا کند از عهده بیرون آید این نیز محکم است این معلق است پیش از انکه نماز هفتم
گذاری از ان ششش نماز یکی را قضا کرد پنجمین ماند ترتیب باز اید اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله ترتیب دلیل بر مسئله جامع الصغیر
اگر موسی را یکشبانروز نماز مانده است و روز دیگر باهر یکی از ان نماز مانده قضا میکند بر که نه گذارد قضا بار و ابو دو اما بحسن دارد
فضیلت اگر بخست او اسکند از دانکاه قضا بار و ابو دو اما بار و انتهی چنانکه بیاد داشت پنجمین دیده باید او امر وزینه گذارد رو ابو دو فایده شش شد
باز نماز عادا دیده را قضا کند بروی همان پنجمین ماند وقت نماز پیشین اندر آید بخست نماز پیشین او در دیده میکذارد رو ابو دو اگر بگذاردن یکی نماز ترتیب
باز نیاید نماز پیشین بعینه گذارد رو ابو دو اتفاق است که رو ابو دو پس معلوم آمد که بگذاردن ان یکی نماز ترتیب باز می آید و اگر بخست قضا بار میکند از
دانکاه او اما قضا بار و ابو دو از ادا نماز منقطع رو ابو دو از برای انکه بخست نماز بامداد دیده قضا کند از نماز دیگر دیده بروی چهار نماز ماند بامداد داشت ان
او چهار نماز دیده باید او اما فریضه گذارد رو ابو دو باز نماز پیشین و آید بخست نماز پیشین دیده بگذارد بروی او قضا دیده سه نماز ماند بامداد داشت ان

سه نماز پیشین امروز نه میکند اگر دو رانبود نماز دیگر شنبه نماز دیگر دینه را قضا کرد بروی آن نماز دینه دو نماز ماند بیاد داشت ان دو نماز دیگر
امروز دیگر کدام دو رانبود نماز شام نماز شام دوشنبه را قضا کند بروی یکنماز ماند بیاد داشت آن نماز شام را کدام دو رانبود نماز
خفتن شد نماز بخشت نماز خفتن دوشنبه را قضا کند از قضا دینه بروی چیزی نماند نماز خفتن یا بشت را ادا کند دو بود دانسکال آید که ان
چهار نماز درمیانه نماز نوافله است چرا ترتیب باز نمیدارد آن چهار نماز فاسد است و بیاد داشت و فاسد وقتی روا بود شش نماز
ماند ترتیب ساقط شود یا رحمه الله گذارد تا صاحب ترتیب شود طحاوی رحمه الله گفته است که یکی باز گذارد صاحب ترتیب شود خواجه اجل
رحمه الله گفته است که شش نماز گذارد صاحب ترتیب شود مسافر در سفر نماز نماز شام را دو گذارد یا مقیم در عصر چهار گذارد حکم
نماز ناچه شود طحاوی رحمه الله گفته است که از برده نماز ی چهار رو ابود و شش نماز رو ابود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله از بین نماز
شام تا آن نماز شام شش نماز قضا کند بعد از ان همین نماز با شا مهار اقضا کند بسنده بود بقول ابو حنیفه رحمه الله همین
نماز با شام را قضا کند بسنده بود مسئله یاد آمد که از یکشنبا نروز نماز دیگر گفت که کمی مانده ام یا یکی نماز از یکشنبا نروز مانده ام
ولیکن نمیداند که کدام نماز است خواجه محمد مقابل رازی رحمه الله گفته است که چهار رکعت نماز کند دو بر سر دو بنشیند و بر سر
چهار نشیند از عهده ان بیرون آید از برای انکه اگر دو رکعت مانده بود بر سر دو نشیند و اگر سه رکعت مانده بود بر سر سه رکعت
نشست اگر چهار رکعت مانده بود بر سر چهار نشست اما این وجه ما خود خوشتر از برای انکه نیت کدای نماز نشاست سفیان ثوری
رحمه الله گفته است که سه نماز گذارد و علاحده ای فریضه یکی دو رکعت دو یکی سه رکعتی یکی چهار رکعتی یکی و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله گذارد
کند تا دلش بر کدام نماز قرار گیرد آن نماز گذارد از عهده بیرون آید بقول ابو حنیفه یکشنبا نروز نماز قضا کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر
یاد آمدش که از دو شنبا نروز دو نماز مانده ام میداند که نماز پیشین دو نماز دیگر ولیکن نمیداند که نخست کدام را نماز مانده ام یا دیگر که نخست نماز
پیشین را قضا کند دو نماز دیگر را قضا کند و نماز پیشین را باز قضا کند آن قیاس که ترتیب مانده باشد این نماز پیشین دوم را قضا کند از قضا که گذشته
نیابت دارد و اگر یاد آمدش که ترتیب نمانده باشد نماز پیشین ای در عمر خود اول قضا نا کرده نیابت دارد و اگر یاد آمدش که از سه شنبا نروز
نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام ولیکن نمیداند که کدام پیشین نخست مانده است آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا
کند چنانکه پیشین و انگاه نماز شام را گذارد و آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانچه پیشین دیگر و پیشین اگر یاد آمدش که از چهار شنبا نروز
چهار نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام و خفتن ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده ام ان نخست نماز بهمان ترتیب قضا
چنانچه پیشین و دیگر پیشین و شام دیگر پیشین انگاه نماز خفتن گذارد و ان هفت نماز را باز بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین
و دیگر و پیشین و شام و پیشین و دیگر و پیشین هفت نماز را سالم اگر یاد آمدش که از پنج شنبا نروز پنج نماز مانده ام و میداند
که پیشین است و دیگر و شام و خفتن نماز بامداد ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده است ان پانزده نماز را بهمان
ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر پیشین و شام پیشین و دیگر پیشین و خفتن باز پیشین و دیگر پیشین و
شام پیشین و دیگر پیشین در حمد دو نماز را سه گذارد و سه را هفت گذارد و چهار را و

پانزده و بیست و یکم روایت ابو حنیفه گفته است که پنج بامداد نوروز نماز دوبست و پنجمین زبود و پنج بامداد نوروز قضا کند از عهده بیرون آید
واگر یاد آمدش که دیگر بامداد نوروز نماز دیگر گفت قراءت نخوانده ام و این در مطلق نماز است صبحگاه نماز بامداد و وتر را باز گذارد
و باقیها را بود اگر یاد آمدش که در فریضه بامداد دیگر گفت قراءة نخوانده ام نماز بامداد و وتر باز گذارد و باقیها را بود و اگر یاد آمدش که
در فریضه بامداد دیگر گفت قراءة نخوانده ام نماز بامداد و وتر باز گذارد و باقیها را بود و اگر یاد آمدش که در دو رکعت قراءة را نخوانده ام
نماز چهار رکعتی رکعتی را بود و باقیها را باز گذارد و اگر یاد آمدش که در سه رکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد را بود و باقیها باز گذارد
و اگر یاد آمدش که در چهار رکعت قراءة نخوانده ام نماز دیگر چهار رکعتی را باز و باقیها را بود **باب نوزدهم** در بیان بانگ نماز
نماز شعار ملت است و اخبار و اجماع امت بدین ناطق است قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی
ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم حدیث امنیست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی معنا الا بلایک و دیگر رسول فرمود علیه السلام
هر که هفت سال مؤذنی کند و از کس مزدی نخواهد و بقیامت خدای عز و جل میان وی و دوزخ هفت خندق پیدا آرد هر خندقی
هفت یار چند دنیا و دیگر رسول علیه السلام فرموده است عبد الله مکتوم را بنجهار مسجد را بانگ نماز خوان و اجماع امت بدین است
که هیچکس بانگ نماز را منکر نشد از برای آنکه هیچ جماعتی بی بانگ نماز و اقامت نگذارند و اگر یکی نماز را بی بانگ نماز و اقامت جماعت
گذارند سومنات را در نماند همچنین رسیده است از اوستادان بشاگردان و از پدران بفرزندان این چنین خوشتر باشد که مؤذن
به بالای منارة برآمد خدای عز و جل یکانگی یاد کند و اقرار کند بر رسالت رسول علیه السلام گواهی دهد از نبی است گفته اند که بانگ
نماز شعار اسلام است گر فتنه دی است و سبب سعادت است مانند شمشیر ضلالت است و شقاوت تا اگر محلتی تو دکه نماز بجماعت گذارند
بانگ نماز اقامت بکوبند و امام را شاید که با ایشان حرب کند و بقول محمد نیز و تر و ترویح چنانکه تاخیر بیان جنگ کنند و بقول ابو یوسف رحمة
الله بسنگ و چوب و کلوخ بسخت ترین عقوبت هلاک کند شاز اکه بانگ نماز شعار اسلام است سبب تر ک بانگ نماز خواجه امام زاهد فخر رحمة الله
در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله درس میکرد در روایت بیرون آمد از ابو حنیفه که ابو هریره مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله
عنها را روایت میکنند که روزی تغیر در حجره رسول علیه السلام ظاهر شده بود علقمه بن مزید رضی الله عنه گفته که من تبر برگرفتم و آن تغیر
را در حجره رسول علیه السلام دیدم گمان بردم که از برای حاجت دنیاست علل داشتم در حجره گفتم ببرم رسول علیه السلام را دیدم یا در تا
راحت بلندی حاصل شود چون بحجره رفتم شرم داشتم اندر آن اندیشه بخواب رفتم آینده را دیدم که وی گفت ریهار انگمان نبری که اثر
تغیر در حجره رسول علیه السلام از برای دنیاست اما از برای آنست چون جماعت بر پای میشود بعضی صحابه را جماعت فوت میشود
خواست رسول علیه السلام اینست که چنری نماز بر شود که صحابه جماعت فوت نشود از خواب بیدار شدم و رفتم و انخواب را بر رسول علیه
السلام حکایت کردم رسول علیه السلام گفت بجماعت است که تو میکوئی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بشنیدند و بر یکی چنری اختیار کردند
و بعضی گفتند که ناقوس زنیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت نصاری است بعضی گفتند که شاید و زنیم رسول علیه السلام
فرمود که آن علامت یهود یانست و بعضی گفتند خر جانب نیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت اهل هوست بعضی گفتند

کہ آتش کنیم رسول علیہ السلام فرمود کہ آن علامت مجوسیان است و بعضی گفتہ اند کہ طبل زنیم رسول علیہ السلام فرمود کہ آن علامت اہل نصاریٰ است نشاید بعضی گفتند کہ علم زنیم رسول علیہ السلام فرمود کہ نشاید کہ بعلم اعلام حاصل نباید بر ہیچ قرار نگرفت بازگشتند بامداد عبد اللہ بن زید انصاری رضی اللہ عنہ بنزدیک رسول علیہ السلام آمد و گفت یا رسول اللہ من دوش خوابی دیدم کہ دو فرشتہ از آسمان فرود آمدند با جامہائی سبز بر دیوار مدینہ ایستادند و روی سوی قبلہ آوردند یکی بانگ نماز گفت دیگری اقامت و من ہمہ را یاد گرفتم رسول علیہ السلام گفت بگو تا بشنوم او گفت و پیغمبر رسول علیہ السلام تصدیق کرد و گفت بلال را تعلیم کن کہ آواز وی رونده تر است وی بلال را تعلیم کرد کہ امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ در آمد و گفت یا رسول اللہ دوش من ہمین خواب دیده ام و لیکن انصاری بر من سبقت کرد پیغمبر خواجہ امام اجل سرخسی رحمۃ اللہ علیہ کسی این خواب را حکایت کردند بروایتہ خواجہ بکر خواہر زادہ رحمۃ اللہ علیہ کسی حکایت کردند ضمانکہ عبد اللہ انصاری حکایت کرده بود کم زیاده از زبان نبی امام محمد جعفر صادق رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ بانگ نماز حکمی از احکام شریعہ بجواب تخیلی ثابت نشود و بانگ نماز شعار اسلام است وی بخواب کسی ثابت نشود دیگر بخواب انبیاء و خواب انبیا بچون وحی است رسول علیہ السلام مر بلال را امر کرد تا بانگ گوید بنابران اصل است کہ در شب معراج رسول علیہ السلام بانگ نماز جبرئیل شنیده بود چون بمسجد اقصیٰ رسید جبرئیل علیہ السلام بانگ نماز و اقامت گفت رسول علیہ السلام ارواح انبیا را امامت کرد در رکعت نماز گذار و سلام تمام کرد و در رکعت اول الم در رکعت دوم لایلاف خواند معراج رسول علیہ السلام حق است و ہر کہ تا مسجد اقصیٰ منکر شود کافر شود کہ بنص قاطع است قولہ تعالیٰ سبحان الذی اسری بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حولہ تا آنجا کہ حدیث رسول علیہ السلام فرموده است و علما مارحمہم اللہ ذکر کرده اند بتصدیق شود نخستین کسی کہ معراج پیغامبر علیہ السلام تصدیق کرد ابا بکر صدیق رضی اللہ عنہ بود و اول کسی کہ انکار کرد ابو جہل علیہ اللعنۃ بود و مذہب سنت و جماعت این است کہ معراج رسول علیہ السلام حق است تا آنجا کہ رسول علیہ السلام حدیث فرموده و علما باذکر کرده اند ابن مرۃ رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ رسول علیہ السلام کہ چنین بانگ نماز را امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ شنوده بود و در وقتی کہ ہنوز اسلام نیاورده بود آن از کرامت وی بنود از برای انکہ کسی اگر اسلام ہنوز کرامت نبود و آن از اثر معجزہ رسول علیہ السلام بود کہ خدا تعالیٰ عزوجل از ابر یکان یکان ظاہر میکرداند تا ایشان را سبب اسلام شدن بود دلیل بر انکہ امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ شمشیری بر گرفتہ بود میرفت تا رسول علیہ السلام را ہلاک کند بر راہ دید جماعتی مجوسیان تا کاوی را بیفگنند نتوانستند امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ گفت عجب کاریست چند کس یک گاوی را نتوانند افگندن خداوند عزوجل گاوی را بسختی آورد گفت عجب این نیست عجب آنست کہ تو قصد فاضلترین آدمیان و خلاصہ ترین بر گزیدگان کرده گاوی گفت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ چون عمر از وی در گذشت اہو را دید قصد گرفتن اہو کرد اہو دید بایستاد و روی بر گردانید و گفت ای عمر ما جانور ضعیف بس نتوانی آمدن با پیغامبر ما ز خر از زمان چگونہ خواہی بر آمدن کہ وی بہتر برحق است و گفت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ دیگر انست چون عمر رضی اللہ عنہ جمال مبارک رسول علیہ السلام را دید گفت یا رسول اللہ چہ میباید گفت رسول علیہ السلام بگو اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ عمر او از بر آورد و گفت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ سخن گفتن گاو و غیرہ از اثر معجزہ رسول علیہ السلام بود کہ خداوند عزوجل چنگانہ از اظہار میکرداند تا ایشان را سبب آشنائی

بود دلیل بر انکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه شمشیر با به انداخت و نزدیک رسول علیه السلام آمد و اسلام آورد و معجزه انشقاق
است و کرامت اولیا حق است بر کرامتی که اولیا را بود از اثره معجزه وی که از امت وی بود و پیغامبر علیه السلام همچنانست مرسل است
و در روضه اسوده است به موت پیغامبری منسوخ نمیشود و در بانگ نماز و علما را اختلاف است و بقول مالک رحمة الله و در
کلمها الله اکبر قطع کند چنانکه الله اکبر کفت قطع کند و باز الله اکبر کوید چنانکه ظاهر روایه در کلمها شهادت و باخر بانگ نماز کوید لا الله
الا الله و الله اکبر و اصل مدینه و این قول را کرفته اند بقول شافعی رحمة الله در بانگ نماز ترجیع کوید و بر قول علما ترجیع نکوید و ترجیع
آن بود که شهادتین را دو بار نرم و دو بار بلند و اجب قول شافعی رحمة الله است که ابو محذوره بانگ نماز را ترجیع کفته و
رسول علیه السلام شنود او را امین کرد و علما رحمهم الله کفته اند که ابو محذوره رضی الله عنه موذن مکه بود چون بمدینه رفت
او با ابو محذوره رضی الله عنه حاضر بودند و هنوز اسلام نیاورده بود وی از ایشان شرم داشت و چون بشهادتین رسید نرم
کفت رسول علیه السلام بلطف کوش وی را کفت و برکشید کفت بلند کوی بلند اغاز کرد و راوی غلط کرد چنین دانست که ترجیع
و ظاهر روایه اینست که ترجیع نکفت و کسانیکه بانگ نماز را روایه کرده اند ترجیع روایه نکرده رسول علیه السلام در شب معراج ترجیع
نشنود و مسئله در بانگ نماز مناجات است و منادات ذکر حق است و منادات ندا از خلق است مادام که وز ذکر حق باشد روی باید که سوی
قبله دارد چون بمنادی خلق رسد باید که روی برگرداند لیکن قدم با نگرداند و مکروه نباشد که انجا ضرورت است و برکاه که بانگ
نماز کوید باید که بر بالا برآید و انکشتان بکوش اندارد تا او از وی دور تر شنوند تا بر کجا او از برود آن چیز و را امرزش خواهد که
روایه میکنند حجفه رضی الله عنه که رسول علیه السلام بلال را چنین تعلیم کرد و کفت او از تو بهر چه رسد اخیر تر از حق آمرزش خواهد و سنت
سنت و جماعت آنست که هر شبی مسیح اند قوله تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده فلکن لا یفقهون تسبیحهم شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله
کوید در بانگ نماز خواندن خلق است چنانچه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و باقیها ذکر حق است که بانگ نماز مناداست و ما قی
ذکر حق است اما ظاهر روایه اینست که اول اخر همه بانگ نماز است روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من سمع اسمی فی الاذان
و وضع ابهامیه علی عینیه فانا طالبه فی صفوف القیامة قائده الی الجنة در جواب بانگ نماز علما را اختلاف است خواجه امام حقیقی و نوینی
رحمة الله کفته است که موذن کوید حی علی الصلوة مستمع بکوید اللهم اجعلنی من اهل الصلوة چون موذن کوید حی علی الفلاح مستمع کوید اللهم
اجعلنی من اهل الفلاح اما ظاهر روایه اینست چون موذن کوید حی علی الصلوة مستمع باید که بکوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون
موذن کوید حی علی الفلاح مستمع باید که بکوید ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله کفته است تا مادام که
بنده موذن و ذکر حق است دیو رمنده است چون ندای خلق رسد دیو باز آید باید که مشغول شود کلمه لا حول کوید و ذکر حق است دیو رمنده
است چون ندا از خلق رسد دیو باز آید چون کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا ما شاء الله کان و ما لم یکن کوید دیو همچنان رمنده باشد
و پشت از نماز بنماید و الصلوة خیر من النوم نمیکفتند روزی رسول علیه السلام را در حجره نوقف بسیار افتاد بلال رضی الله عنه در حجره رسول
علیه السلام آمد کفت الصلوة خیر من النوم یا رسول الله و موسی عاشیه بقیه رضی الله عنهما از ان غیرت آمد و در غضب شده آمد و کفت ای بره ان باشد

که بر در حجره رسول علیه السلام این سخن بیارد گفتن رسول الله چه وقتی غافل بوده است یا غافل است و همه شب در عبادت بوده است
رسول علیه السلام گفت بگذار یا عایشه که خوب سخن گفت بلال و این برای آورده ام میان موذنان امت خود تا بقیامت در بانگ نماز
در بامداد میگویند که الصلوة خیر من النوم چون موذنان گویند الصلوة خیر من النوم مستمع گوید صدقت و برررت اللهم فبفضلک عن نومتنا
الغافلین در بانگ نماز قوت زیادتی نشاید کردن که امیر المومنین عمر رضی الله عنه موذنی را دید در بانگ نماز قوت زیادتی میکرد گفت
ای شیخ هوشداری نار کهان کردن تو چپ نیاردن بنا بران اصل است که کلمه شهادت را اول بداشت و آخر حرم باید که از اول یم
اغاز کنند تا باخر قوت باقی ماند تا آن بجا آخر را پیدا کنند که بجای آخر را پیدا کنند و لا عشود و لا کلمه نفی است حظا شود در بانگ نماز
مرتبه زمزمه و نشاید کردن که رازی موذنی نزدیک عبد الله بن عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای زاهد از صحبت من تراد وست میدارم
از برای خدا عزوجل عبد الله عمر رضی الله عنه گفت من باری تراد وست نمیدارم دشمن میدارم از برای خدا عزوجل گفت چرا
گفت از برای انکه در بانگ نماز زمزمه میکنی بر موذنی اجرت میگیری و گفت من ازین بر دو توبه کردم گفت من نیز ترا دوست گرفتم عثمان
بن مطعون رضی الله عنه گفته است که مرا رسول علیه السلام اخرین وخیست این کرد نماز بر ضعیف ترین قوم تمام کنی و بر موذنی و
اجرة نگیری موذن محترم و بار سا باید تا قوم راد و حرمت لازم آید یکی حرمت موذن یکی حرمت بار سائی تا اگر موذن حقیر بود و
فرومایه دیگران بچشم حقارت در وی نظر کنند و بیرازیان ندارد و اما ایشان نراز یان دارد موذن خوشخو می بود و بی طمع اگر کسانیکه
به مسجد نزدیک باشند گویند که بانگ نماز بلند میگوی و الصلوة بسیار میگوی ایشان ما بیدار میشوند گوید بعد ازین نرم گویم و الصلوة
و الصلوة اندکه گویم و اگر کسانیکه از مسجد دور باشند گویند که بانگ نرم گوی و الصلوة الصلوة اندکه میگوئی ما را بجماعت فوت میشود گوید
بعد ازین بلند گویم و الصلوة الصلوة پیشتر گویم اگر بیگانه گویند قامت دیر امیگوی ما را خواب میگیرد گوید بعد ازین بگاه تر
گویم و اگر بیگانه گویند که قامت مسکر میگوی ما را جماعت فوت میشود گوید بعد ازین دیر گویم هرچند که بخندند بسبب ثواب
میشود هرچند همه جمعه ثواب بود و بیرا نتهایان مقدار بود قال النبی صلی الله علیه وسلم الدال علی الخیر کفاعله یعنی رسول علیه السلام فرموده
است که فردا در قیامت امنا و صدقنا موذنان امت من سرخروی و بلند کردن باشند نه چنانکه حقیقت کردن ایشان نزد از نزتر بود و اما
از بسیاری ثواب که ایشان نزد از نزتر بود از همه سرخروتر باشند و کردن بلندتر بلندای از خوشی بلندتر و در بانگ نماز بنده و مولی رد ابود
باکراهت اشکال آید که بلال از اول بنده بود و باخر مولی اما کسی را بر فعل رسول علیه السلام جزای نرسد آن از برای جواز بود و دلیل
بر انکه دور نیست نزدیک امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمد وی از ایشان سوال کرد که امابران کیا بنید گفتند اما مان ما مولیان
ما اند و موذنان ما بندگان ما اید امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود بهترین کار ما بخورد ترین کسان نکد اشته اید و ایشان را
منع کرد پس معلوم آمد که بانگ نماز گفتن ایشان مکروه بود بانگ نماز گفتن با ینها روا بود و لیکن غیر ایشان اولی
تر بود اشکال آید که عبد الله مکتوم چشم پوشیده بود انهم از برای جواز بود وی مقارن سپیده بانگ نماز گفتی و
این هم از اثر معجزه رسول علیه السلام بودی و بر اخوردگی بود که دست و برابکر فتی و به مسجد اوردی و آن

خود یکی وفات یافت وی از رسول علیه السلام دستوری خواست تا نماز بجره کند اورا رسول علیه السلام دستوری داد رستمی از
از در حجره وی تا در مسجد رسول علیه السلام از حجره بیرون آمدی و دست بران رسن زدی و بمسجد آمدی وقتی منافقان بران رسن چیزی بستند
همین که بعد بکتوم رضی الله عنه پیشانی بران آورد مجروح شد همچنان پیشانی مجروح نزدیک رسول علیه السلام همچنان دید خاطر مبارک
رسول علیه از ان در رنج شد گفت حاجتی داری بخواه تا دعا کنیم تا حق تعالی عزوجل حاجت تو روا کرداند گفت دعا کنید تا خدا تعالی
چشمهای مرا روشن کرداند تا جهان جهان ارای شما را ببینم رسول علیه السلام خواست تا بران دعا کند جبرائیل علیه السلام گفت بران دعا کنید که
خدای عزوجل میغرماید که من تقدیر چنان کرده ام که وی در شکم مادر نابینا شده است از مادر همچنان نابینا آمده است و در دنیا نابینا بوده
واز دنیا همچنان نابینا رود و در قیامت نابینا نیز نابینا حشر کرده شود و چون بحال ما رسند بینایی دهیم چون بچشم ما رسند دیدار چون بچشم ما
ما را ببینند گفت یا رسول الله من باین نابینائی رضا دادم این دعا مکنید وعده دیدار بشتابان است خدا عزوجل متزه از مکان
و زمانست محمد حشم پوشیده بود وی موذن ابراهیم نخعی بود دیر اگفت که اول وقت بانگ نماز میکوی و اخر وقت هم میکوی میانه
وقت کوئی معلوم امد که نابینا بانگ نماز کوید رو ا بود و لیکن جزوی بطریق اولی بود و اگر نا رسیده است نزدیک رسیدن یا محدث تا
یا مست یا دیوانه یا زن بانگ نماز گفتند ظاهر بروایت همه را باز کویند ابو یوسف رحمة الله گفته است که بانگ نماز مست و دیوانه را باز کویند
و باقیها استحسانست حسن یاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند بانگ نماز نا رسیده که نزدیک رسیدن است بانگ نماز محدث معتبر بود باقیها
باز کویند اگر یکی موذن در مسجد بانگ نماز کوید دو نماز را کرایت بود دران نماز باید داد از نماز دیگر است که بعد ازین در نماز مطوعه مشروع
نیست چون یک مسجد بانگ نماز کوید و نماز کذارد چون بمسجد دیگر رود بانگ نماز کوید اگر بجماعت کذارد روا این بار دوم مطوعه شود بعد ازین دوبار
مطوعه مشروع نیست و اگر یکذارد و کوینده تا کنده شود در تحت این وعید در آید قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون
اگر یکی مسجد را دو کردند و موذن علیحده باید اگر یکی بانگ نماز گفت دیکری امد و بانگ نماز اغاز کرد نشاید که دیرا منع کند اگر دیرا اعلام کند
که بانگ نماز گفته اند باید که خاموش نکند که تکرار بانگ نماز مشروع است و لیکن بر مسجد جامع موذن مسجد بنا کرد تا اداء جماعت بکذارند
حکم مسجد یکرد اما اگر در ملک خود مسجدی بنا کرد هر چند در وی جماعت کذارند حکم مسجد یکرد تا انکاه که در شاه را نکنند که بمحراب بساختن
حکم مسجد یکیرد و کدا کری را دو خانه ست یکی را باید که محراب کند و در آن خانه نماز کذارند و قتی که نماز میکذارند حکم مسجد دارد و قتی که نماز نمیکذارند
حکم مسجد یکیرد تا اگر جنب یا حایض یا نفساء در آید حکم مسجد ندارند و بر کار نشود که بمحراب بساختن حکم مسجد یکرد تا در بشاه راه را بیرون نکنند تا اگر
در بشتها در یا طها و مدرسه ها و مسجد ها باشد بر کناه که آن نیم در یا طها یا مدرسه را بفروشند ان مسجد ها در بیع در آید معلوم شد که بکشیدن محراب
حکم مسجد یکرد تا در بشاه را بیرون نکنند و اگر زیر مسجد ست زیر خانه حکم مسجد دارد و اگر زیر خانه ست و زیر مسجد حکم خانه دارد نه مسجد زیر
زراعت و سپری کارندو مانندوی نشاید کردن که زمین مسجد اجزیه اوردن سجده مر خداوند عزوجل بخری دیکر مشغول نشاید
داشتن و در مسجد درخت نشاندن نشاید یافی خواجه امام حسام شهید رحمة الله کفته ست که در انجا راست نشاید زیرا که انجا را بر کم است
و در بخارا درخت را بایه داون حاجت نیست و در سمرقند نشاید که آن درخت از اباء اون حاجت ست بنا بید که عمارتها مسجد خرابی پذیرد

اگر در مسجد مصحف بنویسند اگر برهنه نویسد نشاید و اگر از برای همان مسجد وقف بنویسد شاید و اگر در مسجد در بستان سیدا بانگ نماز گفتن
شبه نیست نشاید و اگر نیشاید اگر مسجدی خرابی پذیرفت و رثه از املاک کنند بقول محمد رح شاید و بقول ابو یوسف نشاید اگر بانگ
نماز گفت معلوم شد که رویش بغیر قبله بود هست بانگ نماز باز گوید که مراد از ان اعلام بود و آن حاصل آمده هست اگر نشسته بانگ نماز
گوید رواست و ابو در باکراهیت و اگر بر ستور نشسته بانگ نماز گوید اگر بضرورت هست روا باشد بی کراهیت و اگر بی ضرورت هست بعضی گفته اند اگر زود فرود
بعضی گفته اند روا بود و بکراهیت و جواب ظاهر اینست اگر در بانگ نماز حدث در سید و اگر آب نزدیک هست برود و طهارت سازد و بنا باقی
بانگ نماز را تمام کند روا بود اگر آب دور هست کسی را خلیفه کند تا بانی تمام کند و اگر کسی نمی یابد که خلیفه گیرد تا برود و طهارت کند و بنا بر صفوف
بانی را تمام کند روا بود لیکن نشاید بی طهارت گفتن که در حدیث آمده هست هر که بی طهارت بانگ نماز گوید شوی آن در سیو باشد که بنا کند یعنی
ایشان گرم خو شود و دیگر روایت سال بد شود و اگر در اقامت حدث رسید و اگر کسی می یابد خلیفه کند و اگر کسی نمی یابد و آب نزدیک هست
وطهارت کند و بنا کند اگر آب دور هست برود و طهارت سازد و از سر آغاز کند و نشاید که تمام کند که قوم در حق وی بدگمان شوند که با بانگ
نماز بی طهارت گفته هست و اگر باخر بانگ نماز یاد آیدش که یکی کلمه یا از اول مانده ام آن کلمه را گوید و باقی بنوازد و می گفته باشد باز گوید
و اگر در بانگ نماز بیهوش شد یا دیوانه شد یا گذشته شد بار وت او رد العیاذ بالله ان بانگ نماز باز گو بند و اگر در مسجد یکبار فارغ جماعت
گذارده اند و باز دیگر جماعت میگذارند اکراهیت بود و یانی اگر اینها باز اول گذارده اند اکراهیت نبود که احتمال باقی
هست و اگر اندین جماعت آن سه کس با ایشان بوده اند اکراهیت بود و ابو یوسف رح گفته هست که اگر با امام دو کس باشند اکراهیت
نبود و محمد رحمة الله گفته هست که اگر امام محراب بود و ترا ایستد اکراهیت نبود امام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه گفته هست که اختلاف مشایخ
در بانگ نماز و اقامت هست اگر یک کس تنها نماز شروع کرد و دیگری بوی اقتدا کرد اکراهیت نبود و این هم جائی بود که مسجدی بود و اما
اگر مسجد راهگذر بود چنانکه کوچه رودان و مانند این اگر ده بار بانگ نماز و اقامت گویند و جماعت گذارند اکراهیت نبود و لی اجازت نه بود
و امام می بانگ نماز و اقامت نشاید گفتن و اگر اجازت کردند روا بود چه وقتی بلال رضی الله عنه حاضر نبود چندانی را رسول علیه السلام
فرمود که تا بانگ نماز گوید بلال آمد خواست تا اقامت گوید رسول علیه السلام بگذارد تا بلال که برادر لو سدای رضی الله عنه بانگ نماز گفت
اقامت وی بگوید معلوم شد که بی اجازت مؤذن حی و با امام حی بانگ نماز نشاید گفتن دیگر آنکه هر که بانگ نماز گوید اقامت نیز همان کس گوید
مگر آنکه دیرا بهم مصلحتی باشد کسی دیگر را اجازت کند تا اقامت گوید پاکی نبود اگر وقت نماز در آید و ایشان حاضر نبیند و باجازت جماعت
هر که بگوید روا بود اگر بانگ نماز را بجون اقامت گوید و اقامت را بجون بانگ نماز گوید باز گوید تا مومنان در غلط نه افتند و جماعت
نماز پیش از وقت بانگ نماز نشاید گفتن چنانکه پیشین دیگر شام و خفتن و اگر گفت اشتباه معلوم شد که پیش از وقت بوده هست
و بعد ازان وقت اندر آید باز گوید اگر پیش از وقت گفته هست بزبکار نشود اما اگر بعد از پیش از وقت بانگ نماز گفت
بعضی گفته اند و بزبکار نشود و بعضی گفته اند که بزبکار نشود اما چون وقت اندر آید بانگ نماز باز گوید باتفاق و اگر بانگ
نماز با مداد ثلث آخر شب گفت بقول ابو یوسف و شافعی رحمهما الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود و

قول ابو یوسف و شافعی رح اینست که بلال رضی الله عنه بانگ نماز پیش از صبح میگفت رسول علیه السلام و را منع نمیکرد ابو حنیفه و محمد رح گفته اند که رسول علیه السلام در حق بانگ نماز بلال رضی الله عنه فرموده است لا یغرنکم اذان بلال میفرماید شما را بانگ نماز بلال بنا بران اصل بود که اصحابه رضی الله عنهم گمر خود را بدو قسم کرده بودند بعضی باول شب بیدار داشتندی و بعضی بپاسود ندی تا اگر وقت که بلال بانگ نماز گفتی دانها که اول شب بیدار داشتندی و منتهدی و انها که حقیقه بودندی بر جاستندی بعبادت مشغول شدندی و روزه داران سحر خوردندی معلوم شد که بشب روا بود دلیل بران که رسول علیه السلام فرموده که بانگ نماز بلال وقت بانگ نماز عبد الله بن ام مکتوم است رضی الله عنه که وی مقارن سپیده دم بانگ نماز گفتی و بعد از وفات رسول صلعم بلال رضی الله عنه بکبوبهای مدینه برمی آمد بگریست میگفتی هیچ کاشکی ما در بلال ما را ابتدای از بسیاری ملامت که بر رسول علیه السلام کردیم از بانگ نماز پیش از صبح گفتن پس معلوم شد که این قول در ابتدای اسلام بود بعد از ان منسوخ شد بقول منسوخ عمل نشاید کرد که بانگ نماز مسجدی پیش از صبح بگوید وی آید جواب بر وی نیود که آن عبادت نیست و دلیل بر انکه چون بانگ نماز را باز باید گفتن و اگر بگوید نمازی که بی بانگ نماز باشد معتبر نیست و اگر نماز را قضا میکند لقوله علیه السلام رحم الله برنمازی را و قامت کوید به قول شافعی رح یکنماز را بانگ نماز کوید و باقی را بقامت بسنده است وجه قول وی اینست که رسول علیه السلام در وادی شیطان بانگ نماز را ماند بانگ نماز گفت و قامت گفت علیه السلام رحم الله گفته اند که در وادی شیطان رسول علیه السلام را بانگ نماز فوت شده بود اندر ابا بانگ نماز و قامت فرمود گفتن دلیل بر انکه در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت پنجم در آمد انچهار نماز را به ترتیب فرمود تا بانگ نماز و قامت میگفتند و قضا میکردند نماز پنجم را در وقت گذاردند محمد حسن رح گفته که هر که نماز را قضا کند باید که چنان کند که ادا فوت شده است یعنی با اعلام و قامت و در مسجد همین فریضه را اقضا کند بسنده بود و سنتها را قضا نیست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی باذان و اقامة صلی معه امتال الجبال من الملائکة و من صلی بغیر اذان و اقامة یا صلی معه الا واحد فرمود رسول علیه السلام فرمود هر که نماز قضا کند و بانگ نماز و قامت بکوید هم ان دو فرشتگان که کاتبان اعمال وی باشند بوی اقتدا کنند و اگر بانگ نماز و قامت گوید خدای عز و جل مثل کوههای فرشتگان فرستد تا بان بنده اقتدا کنند فرشتگان مناجات کنند که انها پروردگارا معصوم از صغیره و کبیره و این بنده ابوده گناه بسیت یا بوی چگونه اقتدا کنیم خطاب عزت اندر رسد فرشتگان را که بارگاه ازکردن بنده بر کبریا خطاب آید که ثواب نماز نگذارده است بوی بخشید که حاجتمند است پس خطاب عزت در رسد که بنده من پاک از گناهان شد شما بگذارید بوی اقتدا کند چون نماز گذارندان فرشته مناجات کنند و انها نیز ورد کار را فرمان چلیست باز این بارگاه را بر کردن وی نهم خطاب عزت در رسد که کریم مطلق منم و کرم صفت منست از کرم من روا نبود که بارگناه از کردن ضعیفی برگیرم و باز بکردن وی نهم کناهان را بدوزخ اندازم تا بسوزند تا بنده من یقیامت بحضرت من آید آنشبه جماعت را چندین ثواب بسنده است تا حقیقت جماعت را چندین ثواب بود و این جای بود که وقت فوت شده باشد اما اگر جماعت فوت شده است بهمین قامت بسنده بود دلیل بر انکه عبد الله مسعود رضی الله عنه یکنماز را با علقمه و اسود جماعت فوت شده بود در حجره جماعت میکند اند و گفته اند عبد الله را که بانگ نماز کویم وی گفت نی همین قامت گوئید بسنده بود و قال النبی صلی الله علیه وسلم اذان الی یکفیا مستحب این بود دکی بود دوی از برای انکه چون مودن دوشوند

مومنان در غلط افتد اگر دو مسجد بود در جوار یکدیگر و در یک مسجد بانگ نماز آغاز شد این موذن باید که تاخیر کند تا موذن بانگ نماز کند آن نیز جواب بانگ نماز میگوید انگاه وی نیز بانگ نماز آغاز کند اگر بانگ نماز مسجد دیگر را جواب کوید که بانگ نماز مسجد جامع وی آغاز کرده نباید که وی آغاز کند و جواب بانگ نماز جامع خود را کوید که آن فرض است و این واجب مسئله سنت اینست که موذن در بانگ نماز و قامت در مسجد باشد در میان بانگ نماز و قامت چند تاخیر کند چون صبح دید بانگ نماز کوید باید که اقامت وقتی کوید که اگر خلاء باد و نماز روا افتد تواند که دو رکعت نماز نافلت معتبره در وقت مستحب کزارد چون نماز پیشین را زوال کزر و بانگ نماز کوید و مقدار چهار رکعت تاخیر کند انگاه اقامت کوید چون وقت نماز دیگر در آید بانگ نماز کوید و مقدار چهار رکعت تاخیر کند و انگاه قامت کوید خواجه امام سرخسی رحمه الله کفته است که مراد از تاویل این آیت قوله تعالی من احسن قولا ممن دعا الی الله صالحا و قال انني من المسلمين قول احسن مراد بانگ نماز است و عمل صالح چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر چون وقت نماز شام اندر آید بانگ نماز کوید بقول شافعی رح مقدار دو رکعت نماز تاخیر کند و انگاه قامت کوید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله همان مقدار که خطیب در میان دو خطبه تاخیر کند و بیز ان مقدار تاخیر کند و قامت کوید و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه همین بانگ نماز کفت تاخیر نکند و بر فور قامت کوید چون وقت نماز خفتن در آید بانگ نماز کوید و مقدار چهار رکعت نماز تاخیر کند و انگاه قامت کوید اما کار امراعات کند آنست که نماز بیاید تا سبب انبوهی جماعت شود بروغن چراغ مسجد و درس و سبق میکوید پیش از نماز خفتن شاید که تا دو ثلث شب وقت مستحب نماز خفتن است بعد از نماز نشاید که وقت بر عمارت است و انیها از بهر مصلحی جماعت است نشاید کفتن از وقف مسجد بروغن و بوریا بروی میخ نشاید مکر که وقف بران چیز ها کرده باشد و اکر جایها وقف نکرده اند روایت اصل اینست که نشاید اما اکنون فتوی بران است که شاید خریدن از برانکه خلق از خیرات کردن غافل شده اند در میان بانگ نماز و قامت الصلوة شاید کفتن یا نی بقول محمد رح نشاید کفتن دلیل انکه عبد الله عمر رضی الله عنه ما سالم مسجد اندر آمد تا نماز کزارند بیرون رفت و الصلوة الصلوة کفت عبد الله عمر رضی الله عنهما کفته جزای این سنت ما بردیم از بهر انکه بدعتی بیرون آورده اند که پیش ازین نبوده امام این روایت در صلوة خواجه امام اجل سرخسی هست اما در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله آورده هست که عبد الله عمر رضی الله عنه با مجاهد بود و همین کفت معلوم شد که الصلوة الصلوة نشاید کفتن اما ابو یوسف رحمة الله کفته هست که شاید کفتن دلیل بر انکه علای سالمه رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام آمد و کفت السلام علیک یا رسول الله الصلوة و مراد ازین فعل دو مسئله معلوم آمد یکی انکه سلام پیش از کلام هست قال النبی صلی الله علیه وسلم السلام قبل الکلام دیکر روایت میکند موسی بن ابراهیم التیمی رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام آمد الصلوة الصلوة کفت پس معلوم شد که الصلوة الصلوة شاید کفتن مستحب هست که موذن بدر خانه منتی و قاضی و امیر بود الصلوة الصلوة شاید که کوید تا ایشان بمصالح خلق مشغول باشند تا ایشان را خبر شود به جماعت بیرون آیند حکایت آورده اند که وزیر هارون رشید نزدیک قاضی ابو یوسف رح آمد کواهی داد ابو یوسف رحمة الله کواهی آورد کفت هارون رشید ابو یوسف را طلب کرد و کفت چرا کواهی دیر آشنودی کفت من بروزی پیش شما بودم و وزیر کاری فرمودندی کفت بنده شما ام از دو چیز خالی نیست یا راست کفت انیست یا دروغ اکر راست کفت کواهی بنده مقبول نیست و اکر دروغ کفت فاسق باشد کواهی فاسق

مقبول بی هارون رشید گفت اگر گواهی من دهم شنوی گفت نی گفت چرا گفت از برای آنکه تو بجماعت بیرون نمی آیی و گفت بمصالح
خلق مشغول ام ابو یوسف رحمة الله این حدیث فرمود رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق
پس معلوم آمد که چون حق حق آمد عبادت منقطع نشود و بعد ازان خلیفه فرمود تا بر در سرای وی مسجدی بنا کردند موذنی منصب کرد تا هر
پنجوقت نماز را بانگ نماز و قامت میگفت و هارون رشید بجماعت می آمد خواجه امام ابو منصور ماتریدی رحمة الله گفته که اگر بدانی که به بانگ
طبل جماعتها انبوه شدی فرمانی تا هر پنجماز را بر در هر مسجد طبل زدندی حاضر نماز با مداد را که از زمان مومنان در غفلت باشند اگر در خانه
قرآن میخواند او از بانگ نماز آمد خواهد جواب بانگ نماز گوید خواهد قرآن خواند امام شمس الائمه حلوانی رحمة الله گفت هست که اگر بانگ
نماز مسجدی دلیت مصحف فراز کند جواب بانگ نماز بگوید اگر بانگ نماز مسجدی وی نیست بجماعت اما روایة فتاوی هست بر جا
که فتاوی مذکور شود عبارت ازان علماء سمرقند هست فتاوی اینست که بهر دو حال مخیر هست اما اگر سخن دنیا میگوید که بانگ نماز بر آید اجماع
هست که ماند و جواب بانگ نماز گوید تا از تحت این وعید در نیاید قال النبی علیه السلام من تکلم فی وقت الاذان خیف علیه من زوال الایمان
چون بانگ نماز بر آید اگر راه روان بود بایستند و اگر ایستاده باشند بنشینند و اگر نشسته باشد برخیزد و هر پیاده نزدیکتر باشد آن کند
پیش از آنکه جواب بانگ نماز آغاز کند این دعا بخواند اللهم یا اهل الکبریاء و العظمة و یا اهل الجبروت و العزة و یا ولی الطول و القدرة
یا مالک الدنیا و الآخرة سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله گفته هست که قاضی عاصم را رحمة الله طلاق بند کرد
میخواست تا روز دیگر الی بدو رسانیدی دران اندیشه بخواب رفت و بخواب آمده را دید که گفت چون فردا بشنوی بانگ نماز که
بگوش افتد تو این دعا بخوان انشاء الله جواب بانگ نماز گوئی تا خلاص یابی همچنان کرد چون فردا بشنید که بانگ نماز بگوش وی آمد سوال
کرد و این چنین بوده است گفتند ان غلام از روی افتاد گردنش بشکست آمد و از آنجا که خواجه را حبس کرده بود و بدر بیرون آورد خواجه امام
زاهد فخر رحمة الله شیخ الاسلام برهان الدین را بعیادت خواجه امام بکر علاء رحمة الله فرستاد وی حدیث روایة کرد هر که را هیبتی
آمد در گوش راست او بانگ نماز گویند و در گوش چپ وی قامت گویند خدای عزوجل ان هم را بگفایت کرداند و دیگر روایت آمده است
که هر که را خوی بد بود در گوش وی بانگ نماز گویند قال علیه السلام من سافر فاذنوا فی اذنه مسلمانی در مسجد قرآن میخواند و باتکرار
میکند بانگ نماز بر آمد مخیر هست خواهد قرآن خواندن با تکرار کند و خواهد جواب بانگ نماز گوید از برای آنکه جواب بانگ نماز بروی واجب است که
وی حاضر هست بانگ نماز برای غایبان هست جواب نیز بر ایشان بود بعضی گفته اند که جواب بانگ نماز گوید که این فوت نشود باز قرآن
خواندن تا هر دو ثواب تحصیل شود قرآن خواندن و تکرار کردن را ماند و جواب بانگ نماز گوید تا عام در حق وی بی اعتقاد نشوند و چون
جواب بانگ نماز گوید انشاء الله کار خود مشغول شود اگر سخن دنیا میگوید که اجماع هست که ماند جواب بانگ نماز گوید تا در معصیت عبادت
کرده باشد و در مسجد سخن دنیوی نشاید گفتن بحدیث آمده هست که هر که در مسجد سخن دنیا گوید آنکه بر فرشتگان گمده شود و از
بوئی بد گیرد چنانکه فرشتگان از مسجد فرار نتوانند کرد تا سخن از بوی دهان ایشان بیرون رود مناجات کند که الهنا پروردگارا بندگانی
تو ما را از خانه تو بیرون کردند خدای عزوجل قسم یاد کند بعزت و جلال من پروردگارم که بجارم بر ایشان حاجتی از حاجتهای دنیا

برهم زنا تا ایشان را از خانها شان بیرون کنند چنانکه شما را از خانه من بیرون کردند قال النبی علیه السلام من تکلم بکلام الدنیا فی المساجد انقلبت المسجد وخرجت الملئکة فقالوا رب انا وسیدنا مولانا طرزنا عبادک من تعیک فیقول الله سبحانه وتعالی اخرجی واجلالی ولاسلطنهم اقواما من جانب المشرق لیخرجنهم من بیوتهم کما اخرجوکم من بیتی وقال النبی صلی الله علیه وسلم من تکلم فی المساجد بکلام الدنیا احبط الله تعالی عمله اربعین سنة قال النبی صلی الله علیه وسلم المساجد اسواق الاخرة سکانها تجارها وکل تاجر یربح قدر بضاعته طوبی لمن تاجر مع الله رسول علیه السلام فرموده است که مسجد بازار ها آخرت است ساکنان عرصه وی چون بازرگانند هر کسی سود کند بقدر سرمایه خود جنگ آن بازرگانی که با وی کند قال علیه السلام المسجد بیت کل تقی چون مسجد اندرای تعجیل نشاید کردن بیرون رفتم قال علیه السلام المومن فی المسجد کالسمک فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفص رسول علیه السلام فرموده است که مومن در مسجد چنان بود که ماهی در آب و منافق در مسجد چون مرغ در قفص است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که بحدیث آمده است بر که پیش از بانگ نماز به مسجد حاضر آید و ثواب سیصد و نجاه نماز پذیرفته در دیوان وی حسنات ثبت کرداند و اگر وقت بانگ نماز آید ثواب بست و پنجاه نماز پذیرفته در دیوان ثبت کرداند اگر وقت قامت آید ثواب یکی نماز یابد و اگر پیش از امام سر بردارد و سر فرود آرد هیچ ثواب ننویسند خواجه امام ابوالقاسم حکیم گفته است که وقت نماز بشارت مومنان است و بانگ نماز اعلام مومنان است و قامت رایا بستن علامت کاهلان است که کاهلی عادت کرده باشند و رسول علیه السلام در وصایای امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی ان للمسکان ثلث علامات بتوانستن بطاعة الله تعالی حتی نفوته حتی یضیع ویوخر والصلوة حتی تفوت عن اوقاتها رسول علیه السلام فرموده است یا علی مر کاهل را سه علامت است نا توان دینی غریب بود در طاعتها خداوند تا متفرق کند و چون متفرق کند ضایع کند و نماز را تاخیر کند از وقت برود قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم المسجد فلیقلب نعلیه فان کان بهما اذی فلیمسحهما علی الارض فان الارض لهما طهور رسول علیه السلام فرموده که چون یکی از شما در مسجد خواهد آمد باید که نعلین خود بگرداند اگر نجاستی رسیده بود در زمین مالد از برای انچه زمین پاک کننده مراورا گرچه نعلین بود باید که بر زمین مالد برای اقامت سنت راست دلیل بر انکه امیر المومنین علی رضی الله عنه پالیز کاک الوده بود در زمین مالید انگاه در مسجد در آمد نماز کذارد و ما را معلوم شد اگرچه قدمها پاک بود در زمین باید مالیدن از برای اقامت سنت انگاه به مسجد اندرای چون بمسجد اندرای نخست پای راست در مسجد باید نهادن قال النبی علیه وسلم علیکم بالیمنا من فان الله یحب التیمن فی کل شی حتی الشعل والرجل سفیان ثوری رحمة الله اول سفیان زاهد کفشدی وقتی به مسجد در آمد بفراموش نخست قدم چپ در مسجد نهاد باز قدم راست بیرون آورد و کفت کاوشده که به مسجد اندر آمدن فراموش کرده خود را سفیان ثوری نام کرد بعضی کفته بر که پای چپ پیش نهد بر آینه بیشتر کناهی ازوی در وجود آمده بود حاتم اصم کفته من از زوال ایمان خود انکاه ترسم پای چپ نخست در معد نهم که تا اثر معصیت من با من بود انم حنین بی ادبی در وجود نیاید باید که اغاز از پای راست کند و بعضی کفته که ما قبل ازوی معصیت در وجود نیاده باشد ازوی تقصیر چنان در وجود آمد که نخست پای چپ در مسجد امدی

قدمها را نشاید در زمین مسجد مالیدن آورده اند که ابوحنیفه رضی الله عنه در مسجد نشسته بود و یکی آمد و قدمها در زمین مسجد
مالید ابوحنیفه رضی الله عنه فرمود که ای شیخ اگر قدمها و خود را در موی روی من مالیدی و بستر را نشتی که در زمین مسجد گذارند و جمع
نجاسی نیست یا پای تو پاک است یا پلید اگر پای تو پلید است پلید کردی زمین را که امر است پاک داشتن وی قوله تعالی ان طهرا بیتی للطائفین
والعاکفین و اگر گوئی مسجد اگرچه این امر در خانه گفته است ولیکن قیاس این همه زمین مسجد دارد پاک داشتن فریضه است و اگر پای تو پاک است
خوار داشتن زمین مسجد را که خدای عزوجل عزیز گردانیده است هر که عزیز گرداند خدای او را خوار دارد و خوار است یا خوار خواهد شد تا اگر
خاک روبه او نرده کرده اند در آنجا که مالد پاکی نبود در اجناس ناطقی عرضه آورده است اگر کسی در مسجد چیزی خورد و از لقمه که بر زمین است آنرا
بردارد یا بر زمین مسجد نهند و بر بوریا نهند که حرمت زمین مسجد زیاده از حرمت بوریا مسجد است زیرا که زمین مسجد همیشه مسجد بود و بوریا
خواهد است که حرمت بوریا مسجد را هست زمین مسجد راست پیری گفت در سیستان عالم را که علمی بیاموزم که به بهشت شود زیرا که بهشت
موذنی گفت پیر گفت قوت ندارم پیغمبر علیه السلام گفت امامت کن پیر گفت اهلیت ندارم پیغمبر گفت علیه السلام صف اول انگاه دار و میان
بانگ نماز و دعا دار و صفی راست دار سر دعا که میان بانگ نماز و قامت گفته شود بر گرد و نشود چون در مسجد درآید باید که نخست دو رکعت
نماز گذارد و نخست مسجد را نگاه نشیند قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم فی المسجد فلا یجلس حتی یصلی رکعتین رسول علیه السلام
فرموده است که یکی از شما چون بمسجد اندر آید نشیند تا دو رکعت نماز بگذارد و در میان بانگ نماز و اقامت دعا باید گفتن بر تو باد ای علی
که دعا کنی میان بانگ نماز و اقامت آن دعا رد نشود و بعد هر فریضه دعا مستجاب است و قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی علیکم بالدعاء
ما بین الاذان و الاقامة فانها لا ترد و قال علیه السلام بعد کل فریضة دعوة مستجابة در وقت بانگ نماز و اقامت نشاید سلام
گفتن و اگر کودکی را چیز نیاید در وقتی که موذن اقامت گوید و دعا نشاید گفتن همان گوید که موذن گوید قال النبی صلی الله علیه
وسلم من قال مثل ما قال المؤذنون غفر الله له اگر موذن در مسجد قامت می گوید اگر انجا که پیرون مسجد است نشنود باید بود و اذا
اگر دری دیگر هست که اینان را اعلام حاصل آید گرایبته نبود بقول شافعی رحمة الله قامت طاق گویند بقول علما اقامت طاق گویند
ابراهیم نخعی رضی الله عنه گفته است که اقامت طاق را مر شوم گفته اند دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه یکی را دید که اقامت
طاق میگوید گفتش ای برادر تو کدام متعلم کرده است که رسول علیه السلام همچنین نشنودیم پس معلوم آمد که قامت طاق
نشاید گفتن موذن باید که خوشخوی بود تا بعد وی انبوه تر شود و اگر گویند بلند گفتی که بجگانرا بیدار کردی گوید این بانگ نرم گویم
هرچه گاه نرم گوید همچنین کند سبب انبوهی جماعت شود هرچند که ثواب مرجعه را بود وی را انبوه تر بود قال النبی علیه السلام الذال
علی الخیر کفاعله حدیث ایوب گفته است موذنی که بصیر نبود و اعلام را عالم نبود و مراتب نماز و قولها را عالم نباشد وی را ثواب موذنان
نبود و در تفسیر المسایل مذکور است و در حدیث آمده است که رسول علیه السلام الرفق یمن و به اهل امور الآخرة الصدق در هر کاری رفق بیار رفق است و
او سر کار با آخر تر است گفتن است خدایا جمله مومنین و المومنات را گناهان نماز را در سینه برداشته گردان یا رب العالمین و رحمت کنی او را ای
اعالم بالصواب بانگ نماز که روز آدینه تنها خواهد کند کدام است و بر شرح طحاوی عرضه آورده است که پیش مقصوره است وجه قول

وی آنست که روایت میکند ثابت بن یزید رضی الله عنه که بانگ نماز منار بهشت تا وقتی از ثابت بن یزید رضی الله عنه روایت میکند آن
وقت رسول علیه السلام و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود که در آن وقت منار نبود بانگ نماز همان پیش مقصوره گفتندی امادر عهد
المومنین عثمان رضی الله عنه منار او بانگ نماز کردند پس آن بانگ نمازی که پیغمبر حرام کند بانگ نماز منار است و دلیل بر آنکه بدان بانگ نماز
اعلام بجا صلی می آید اگر بهمان بانگ نماز گذارند روا بود که راست و روایت مطلق است خدای عزوجل میفرماید قوله تعالی یا ایها الذی آمنوا
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع و اگر در وقت بیع کنند ناقض نباشد اما مباشرت بیع حرام بود بانگ
عید را بانگ نماز و قامت نیست دلیل بر آنکه سمره بن جندب رضی الله تعالی عنه روایت میکند که من دو سه بار در حضرت رسول علیه السلام
نماز با عید گذاردم نشنوم که هیچ نماز عید را بانگ نماز و قامت گفتند نماز جنازه را بانگ نماز و قامت نیست بنا بر آن اصل است که نزدیک از نماز
می آید در گوش راست بانگ نماز میگویند و در گوش چپش قامت میگویند بنا بر آن این نماز را بانگ نماز و قامت است و یکی از مشایخ گفته است
که همه عمر فرزندادم میان بانگ نماز و قامت است جماعت زنان منسوخ است و اگر بگذارند روا بود و لیکن بانگ نماز بگویند دلیل بر آنکه
میکند رابطه رضی که در حجره ام در مومنان عایشه صدیقه جماعت میگذارد یم سوال کردم که بانگ نماز و قامت گویم گفت لی این حدیث زنان
کرد و قال النبی صلعم المرأة عورة و صوتها عورة و ربما عورة و صوتها فتنة **باب بستم در بیان فضیلت نماز جماعت** نماز جماعت
فضل دارد بر عبادتهای دیگر تا دمی جمله خیرات بیارد چنانکه روزه ماه رمضان دارد و زکوة مال بدهد و حج رود و دیگر عبادتهای شریعت
نکند با سلام وی اما بدین که نصف نماز جماعت اندر آمد و خود را تشبیه کند و بجماعت گذارندگان حکم کند شریعت با سلام وی خبر باز دهد بیاموزد
شود و شریعت حکم کند با سلام وی که نماز جماعت شعار اسلام است نماز بجماعت گذاردن و بقول مالک عمر فریضه است و بهر قول وی نیست
که رسول علیه السلام فرموده است لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد مالک مرگفته است که مراد از ان نماز گذاردن است و بقول خواجه
ابو منصور ماتریدی نماز بجماعت گذاردن فریضه است و همه وی آنست که خدای عزوجل میفرماید وارکعوا مع الراکعین خدای تعالی میفرماید
که رکوعه آرید یار کوعه ارندگان این خبر بجماعت حاصل نباید ظاهر روایت آنست که نماز بجماعت گذاردن سنت موکده است تارک آن
مخطی است بدعت و ضلالت کرفتن وی بدی و سبب سعادت است قال النبی صلعم یا علی للمسجد ثلث علامات قوة الخلال اسه یلده
و مجالسة العلماء و صلوة الجمعة مع الامام رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرنیک بخت را سه علامت است قوتش حلال بود در همه
وی نشست و خاست وی با علماء بود و بجماعت گذارد و قال النبی علیه السلام و یا علی و الشقی ثلث علامات قوة
الحرام و اجتناب العلماء و الصلوة وحده رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرید بخت را سه
علامت است قوت وی از حرام بود از علماء رحمة الله دور باشد و نماز تنها گذارد و قال النبی صلی الله
علیه وسلم الجماعة رحمة الله و الفرقة عذاب قال النبی صلی الله علیه وسلم ید الله مع الجماعة من شذ شذ فی
النار رسول علیه السلام فرموده است که نصرت خدای عزوجل در جماعت است هر که تنها گذارد و بتنهایی در دوزخ رود
عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت میکند که سایل از رسول علیه السلام سوال کرد که مردی است اگر زکوة مال میدهد در روزه ماه

رمضان عید اضحی و حج می آرد و چهار نماز را در قضای آن شمار میکند زرد و لیکن نماز خفتن بجماعت نمی آید رسول فرمود علیه السلام هنوفی النار یا بکره یعنی ستاره این سایل همین سوال میکرد رسول علیه السلام همین جواب میداد و دیگر رسول علیه السلام فرموده است که از اول رای من آن بود که جوانان صحابه را فرمودی تا هیزم جمعه کردندی بلال رضی الله عنه گفتی تا بانگ نماز و اقامت گفتی برگه بجماعت حاضر نیامدی فرمودی تا ویرا بخانه وی بسوختندی الحال این از برای آن فرمود تا مومنان برگذاردن نماز جماعت حریص شوند نه همچنانکه تو یکی را باتش عقوبت کردی که رسول علیه السلام رحمت عالمیان بود قوله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین قال النبی علیه السلام بعذب بالنار احد الا ربه و در حدیث دیگر آمده است که دو نماز تاریکی را بجماعت گذارد او مومن است حقا و لا تعرف خبثه.

شنو قوله علیه السلام لا یمن تام عن صلوة الخمسة و لم یصلها و قال الملائکة لا تامت عینیک و لا قوة جسمک الله بین الخبیثة و النار کما حسبنا و در حدیث دیگر آمده است که هر که نماز ناکرده چند اتش بر آید و ازوی تا با تش یک بلت مانده بر ساعت که ان اتش می نالد که خداوندا امر فرمودی تا ویرا هلاک کنم خطاب عزت در رسد که ای اتش تو بر قرار باش که بنده من توبه کنم و من بکرم خود ازوی در گذرم و در نار خانه را بشب ببندند و چراغها را بنشاند و سرنای اب جام را بپوشند در جمعه رحمت عالمیان منافقان بودند و انها مخلفان بودند سخن ویرا بجان سمع کردند و انها که منافقان بودند از سر مجاز شنودند زنهار دل اندر دل راه ندادند چون از رسول علیه السلام این جمله سخن بشنیدند و چهار منافقان یکی جمعه شدند گفتند که محمد را بیازمائیم و یکی از ایشان نماز ناکرده بخفت و یکی در خانه شد و نماز ناکرد یکی چراغ را بپشت بکرد که افروخته گذاشت و یکی میراث جام را بنوشند ان نماز ناکرده خفته بود برخاست از زمین نگاه بید برابر منافق بچگان جمله بسوختند و ان یکی که در خانه نگشاده مانده بود دزدی در آمد تا رخنه منافق بدرید چون رخنها از خانه بنشین بیرون آورد و منافق از خواب بیدار شد برخاست تا دزد را بگیرد دزد کار دبروی زد منافق هلاک شد و ان یکی که چراغ ان افروخته نا کرده بود چون دیوار و غن سوخته موشی بیامد بفرمان خدای عزوجل بلتیه را از چراغدان بیرون کرفت و کرد خانه میکرد بیند تا هر چه در خانه بود همه در کرفت منافق بچگان جمله بسوختند و ان یکی که سر اب جام را گشاده مانده بود خدای عزوجل تشنگی بروی گماشت و کژدم را فرمانداد تا بر اب جام بنشیند منافق خواست تا اب از اب جام خورد کژدم نیشی بر لب منافق زد در حال زهر در حال بیا شید و هلاک شد و دیگر روایت دیگر است که باری بیابد از ان اب جام خورد زهر در ان اب انداخت چون منافق از اب جام خورد بیا شید و هلاک شد و چون روز روشن شد از چهار کرانه اواز بر آمد یا رسول الله علیه السلام ما را از حال خبر کردند خواست تا نماز جنازه ایشان رود که جبرائیل علیه السلام آمد و گفت یا محمد خدا تعالی میفرماید که نماز جنازه ایشان مرو که بر چهار منافق بودند حدیث تو تصدیق نکردند و قول تو بیا موختند جزای ایشان در دنیا این بود در عقبی جای ایشان در درک است و مقام ایشان در که اسفل قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار اگر بیش از دو جماعت بسجده دیگر رود درست نبود اما اگر وقت نماز در آید و بجماعت دیگر رود کراهیت نبود اگر از برای علم و اموختن رود درست است کراهیت نبود اگر در روز آدینه بسفر میرود پیش از زوال شاید و اگر بعد از زوال رود کراهیت بود که نماز آدینه بروی

لازم است دران حال ابوابکر به مسجد حی دی جماعت فوته شده مسجد دیگر رود تا جماعت گذارد شاید یافی ابراهیم نخعی رحمة الله
گفته است که شاید که من این مسجد بروی لازم است عابد سفی رضی الله عنه گفته است که شاید خواجه حسن بصری گفته است که چه
کس از بدریان دریافتم دیدم که ایشان نماز از مسجد حی خود جماعت فوته شده بود ایشان بنعلها در انگشت افکنده بودند
میرفتند مسجد دیگر جماعت میطلبیدند پس گفت ابو حنیفه موافق فعل صحابه است معلوم امد که شاید فقیه ابو اللیث رحمة الله
گفته است که اگر به مسجد اندر بنیاده است شاید و اگر به مسجد درآمده است نشاید قال النبی علیه السلام لا یخرج من المسجد بعد النداء
الا منافق او رجل یخرج لحاجة ثم لا یرجع الی حاجته بل یرجع الی المسجد فرموده است که بیرون نرود از مسجد بعد از
بانگ نماز مگر منافق یا خداوند حاجت نیت وی آن بود که باز درآید و این در حق کسی بود که سنت گذارده باجابت از مسجد بیرون
آمده بود تا ان وقت که قامت گویند باز در مسجد اندر آید بعضی مشایخ گفته اند که اگر خشت مسجد آورده است شاید و اگر نیاورده
است نشاید که حق این مسجد بروی لازم شده است ظاهر روایت انست که تفاوت در مسجد حی خود گذارد فاضلتر ازان بود که
به مسجد دیگر رود بجماعت بگذارد رسول علیه السلام فرموده است که بر اهل هر شارع نماز بجماعت نگاه دارد چنانکه هیچ مکتب
اول از وی فوت نشود خدای عزوجل امر فرماید تا دیوار او در برات دهند و یکی بیزاری از نفاق و یکی بیزاری از فراق رسول
علیه السلام فرموده است که هر که این دو نماز تاریکی را بجماعت نگاه دارد وی مومن است حقا که نگاه ندارد وی منافق است
و حقا قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اثقل الصلوة علی المنافقین صلوة العشاء و صلوة الفجر رسول علیه السلام فرموده که
هر که نماز خفتن گذارد و در مسجد به نشیند چندانی که جمعه بیرون رود خدای عزوجل امر فرماید فرشتگان را با علمی از نور در پیش وی
برند چون بخانه رود با طهاره بخشند آن فرشتگان آن علم را بر سر بالین وی برنهند و تا روز این بنده را از حق ایزد تعالی خواهند
چون باید او برخیزد و طهاره سازد به مسجد رود ان علم را نور در پیش وی میبرند تا به مسجد چون نماز گذارد و در مسجد چندان
به نشیند که آفتاب برآید دو رکعت نماز گذارد و از مسجد بیرون آید همان علم در پیش وی میبرند و اگر نماز نگذارد به تعجیل بیرون رود
دیوان علم جنایت در پیش وی میبرند و دشمنی در پیش خاطر وی می آرند و بیزاری در پیشی میبرسانند چنانکه خدای عزوجل میفرماید قوله
تعالی الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و بخل و حسد را در پیش سینه وی می آرند تا بدانچه در طاعت بروی بسته شود
و در بار معصیت بروی گشاده شود تا شب و روز کسب نکند هیچ برکتی نیابد باب هفتم در بیان امامت و رتبت
سنت جماعت امام شرط است بخلاف معتزله علیهم اللعنة محمد رحمه الله گفته است که مراد ازین امام خلیفه اسلام سلاطین که ازو
وی باشند و این که سلطان شرط است ازبهر آنست تا حکام و ازبهر اقامت حدود مشروع ازبهر نگاه داشتن در بندها
و ازبهر نصرت اسلام و ازبهر لشکر فرستادن برای کافران ازبهر عالم بخش کردن میان غازیان اختلاف است که غنایم بدار
حرب قسمت میکنند یا بدار اسلام بقول شافعی رحمة الله بدار حرب بقول علماء ما رحمهم الله بدار اسلام و ازبهر قهر کردن
متغلبان مفرد و ازبهر قبول شهادة گواهان ازبهر ادای نماز جمعه و عید تراویح نازیدگان و ازبهر قطع کردن دست

ظالمان از مظلومان و ملحدان علیهم اللعنة گویند که امام معصوم باید از فضلیان بنی هاشم باشد گوییم که اولاد علی از بنی هاشم باید اما مذهب جمهور امت آنست که امام معصوم شرط نیست و از فرزندان علی نیز حاجت نیست اما باید که قریشی بود گوید فرمود که الائمة من قریش امام باید که بر تقدم و احکام و اقامت حدود و شرع قادر بود و فاضلترین قوم حاجت نیاید و در ایشان هیچ نوعی و قیقت نشاید کرد این قوله علیه السلام اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم و از ایشان دوازده کس بشارت داده شده اند بهشت اول ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و سعد و سعید و زبیر عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح رضی الله تعالی علیهم امامت از اخلاق اینها است هر که بخلاف اینها باشد نه بود وی به امامت و نه بود او از سنت رسول علیه السلام حاضر بود وی بیکبس دیگر امامت را نشایستی در صلوة خواجه امام اجل خسرو مشرق اورده است و قتی رسول علیه السلام بمصلی میرفتن رفت و اشارت فرمود مر عبد الله ام مکتوم را تا امامت کند و یکبار دیگر بنقیعان مالک را رضی الله عنه یکبار دیگر عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنهما امامت میکردند بر غیبت رسول علیه السلام و لیکن بامر رسول علیه السلام بعد از وفات رسول علیه السلام امامت صدیق اکبر رضی الله عنه و بعد از وفات ابوبکر رضی الله عنه امامت عمر کرد رضی الله عنه بعد از وفات عمر رضی الله عنه امامت عثمان کرد رضی الله عنه بعد از وفات عثمان علی کرد رضی الله عنه همچنانکه خلافت ایشان بترتیب بود امام و ایشان هم ترتیب بود و قتی نماز دیگر از مردمان از ایشان امامت کند هر که عالم تر بود وی امام کند و اگر در علم همه برابر باشند هر که قرآن خوان تر بود وی امامت کند و اگر در علم قراءة برابر بندهر که بسال کلان تر بود وی کند و اگر همه برابر بندهر که از همه خوبتر بود وی تر بود او کند مرا و را در وی نیکو نماز نیکو گذاردن است قوله تعالی ایستایم فی وجوههم من اثر السجود و اگر این همه برابر اند از مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت آمده است هر که پیش کلان تر بود امامت کند که هر سری که کلان تر بود در ان سر حق متمکن تر بود اما ظاهر روایت اینست هر که بسن کلان تر و عالم تر بود امامت وی کند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی خلف عالم فکانما صلی خلف نبی و قال علیه السلام فرموده است که هر که با امام عالم اقتدا کند چنان بود که من اقتدا کرده باشد و هر که امام متقی اقتدا کند چنان بود که پیغمبر را اقتدا کرده باشد پس معلوم آمد که عالم از عابد فاضلتر بود دلیل بر این قال النبی صلی الله علیه وسلم العلماء ورثة الانبیاء قال النبی صلی الله علیه وسلم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل پس تقدیم عالم اولیتر زیرا که نماز بعلم صحیحتر از ان بود که بقراءة دلیل بر انکه بقراءة روای آید دلیل کرامی و مقدمی و کسانی که در رکعت اخیرین و در فریضه چهار رکعتی اما بی علم نماز روا نباشد مسئله امامت نابینا روا بود اما مخیر وی اولیتر بود و همچنان آید که عبد الله ام مکتوم و عتبان بن مالک رضی الله عنهما نابینا بودند رسول علیه السلام ایشانرا امامت کردن فرمود و ان از برای بینان و احکام روا بودنا بعلم آنید که امامت ایشان سواست دلیل بر انکه عبد الله عباس رضی الله عنه با خبر عبد بینای ظاهر وی خلل پذیرفت و بر انکه گفت که بالا امامت کن گفت من شمارا بگویم امامت کنم که باوی از شما راحت آید بر انکه مراد من مراب است گفتند و محمد حسن رحمة الله علیهما که نابینا جامه را از نجاست بوسم نگاهدارد و بنا بحقیقت پس خبر از ایشان طریق اولیتر بود امامت بنده و موی زاده و ابو بکره رضی الله عنه و موی ابن اسعد رضی الله عنهما روایت میکنند که آن شبی که من نماز خفتن می آوردم صحابه بجمع بودند حدیثی روایت کردند که سیاه نزدانشاید کرد الا باجازت خداوند خانه امامت کند و بایکبار گویه مرا فرمودند تا بایکبار گوی و امامت کن بایکبار گفتم و امامت کردم

پس معلوم آمد که امامت ایشان روا بود ولیکن کراهیت بود و امامت نوآموز نادان و ولد الزنا مرد بکشته روا بود ولیکن با کراهیت امامت
کسی که جماعت رضا ندهد با امامت وی اگر بالغ شرعی بود کراهیت بود و اگر بالغ طبعی بود کراهیت بود امامی که وی را اجرت معین بود امامت
وی کراهیت بود امام بی طهر باید و پیغامبر صلعم شرف المؤمن قیامه باللیل و عزه استغناؤه عن الناس امامت فاسق بقول مالک
روا نبود و حجت قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است الامام ضامن والمؤذن مؤتمن خدایا راه ائمه را راست دار و مؤذنان را
نشناید امام بر قوم نماز روا بود که رسول علیه السلام فرموده است صلوا خلف کل بر و فاجر نماز گذارید پس نیکی و بدی وی این حدیث از
برای بیان جواز امام راست اما اگر نیک باید اقتدا کن امامت مبتدع روا بود و بابی و اگر بدعتش حکم بکفر ندارد روا بود و اگر حکم بکفر دارد
روا نبود و حنیفه رضی الله عنه روایت است که امامت اعمی و مقامی و مجهر روا نبود و از محمد رحمه الله روایت است که امامت قدری و حروری
روا نبود امامت سوری روا بود و بابی در صلوة تکتوفی آورده است که مذهب ابو حنیفه رضی الله عنه با ابو یوسف و محمد رحمهم الله در این مسئله یکی است
گروهی خلاف بر این اقتدا کرده روا نبود اگر کسی صد دم مرتی بیند و اعتقاد وی بر آن بود امامت وی نشاید و هر نمازی که در قفای وی
گذارده باشی واجب باید گذارد و که اصل است که هر نمازی که در قفای وی نماز نشاید گذاردن هر نمازی که در قفای وی گذارده باشی
اعاده باید کرد و اندیشه از برای آنکه اصل است که هر نمازی مکروه بود آن نماز را باز کرد و اندیشه ولیکن بود اگر امام اقرار کرد که بتحقیق
وضو نساخت آن نماز گذارده و روا بود از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بدعتش حکم بکفر دارد یا ندارد و اگر بکفر دارد چون بصفت امتحان بود
خود را تشبیه کرد بجماعت گذارندگان شریعت حکم کرد به اسلام وی پس امامت وی روا نبود اما اگر اقرار کرد که مع بود وضو نساخت یا تیمم
نماز گذارده روا بود و اشکال آید که جهود و ترسا را بسیاری وی شریعت است اما این در حق جماعت نشاید همین که بصفت جماعت امتحان
خود را تشبیه کرد بجماعت گذارندگان شریعت حکم کند باسلام وی نماز گذارده روا بود اما اگر اقرار کرد که بی طهارت بود و بیمار
وی بخش بوده است باقرار منصاخوانده است اما اگر امام مبتدع نیست و بی طهر نماز را باز کرداند اگر مبتدع نیست
و باطهر است و یا صاحب عرض است قول وی تصدیق نبود و نماز گذارده روا بود امامت الفتح و ثم ثم و فاق و
شیخ منجی که قیام وی بچون رکوعه بود روا نبود مگر که هم حالان خود را امامت کند روا بود و کسی را که
فرق نداند میان فریضه و سنت دو نماز را امامت وی روا نبود و نماز با عذر و نماز بی عذر یکسان داند که آنچه مقتدی
فریضه گذارد وی سنت گذارد قوی شود بر ضعیف روا نبود مسئله چیزی که اقتدا را باز دارد
دیوار است و راه و بحوی و صف زنان قال النبی صلی الله علیه وسلم لیس مع الامام من کان بینه و بین الامام
حائط او طریق او بیت و مراد از حائط دیوار است و حسن زیاد در حمه الله گفته است که دیوار اقتدا را باز
دارد اما ظاهر روایت آنست که دیواری اقتدا را باز دارد که حال امام بر مقتدیان پوشیده بود و اگر حال
امام بر مقتدیان پوشیده نبود اقتدا را باز ندارد دلیل بر آنکه در صلوة کعبه امام بمقام ابراهیم ایستد و مقتدیان
کعبه را چون حلقه انگشتری در میان گیرند و نماز گذارند چون حال امام بر مقتدیان پوشیده نشود نماز

همه روا بود و بر مسجد آدینه جامعه بکران تکبیرات بلند میکنند که مقتدیانرا معلوم میشود نماز ایشان همه روای آید راه چندان باید اقتدا را یار دارد طحاوی رحمة الله گفته است که خروار کاه و یا خروار هیزم بی تکلف بر دو اقتدا را یار دارد و خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که کرد و دن بی تکلف بر دو اقتدا را یار دارد شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله گفته است که بمقدار صفی اقتدا را یار دارد و فایده این خلاف جائی پدید آید که در صحرا صف نماز میکنند و ایشان بعد از فراغ نماز معلوم شد که وصف میانه زاجای پلید بوده است صف آخر را نماز تباه شود از برای انکه صف میانه را نماز نماز وا بود مقدار صفی و فاضل شد اقتدا را یار دارد پس صف اخر را نماز تباه شود نجم الدین عمر نسفی رحمة الله در حصاید آورده است که بمقدار دو صف باید تا اقتدا را یار دارد و جوی چندین باید تا اقتدا را یار دارد طحاوی رحمة الله گفته است که جوی باید از دوی چندین بحسبه حاجت آید خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که جوی باید بروز نجه بی تکلف بر دوی بر دو تا اقتدا را یار دارد اگر بر روی جوی است و امام ازان روی جوی است و یکی از مقتدیان بر سیل و مقتدیان دیگر ازین بر دو جوی اقتدا کرده اند و بقول مالک رحمة الله روا بود بقول علماء ما رحمهم الله روا نبود و اگر دو کس بر سیل ایستاده اند و باقی مقتدیان ازین بر دو جوا اقتدا کرده اند و بقول ابو یوسف مالک رحمهما الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد روا نبود و اگر سه کس بر سیل ایستاده اند و باقی مقتدیان ازین بر دوی جوی ایستاده اند و اقتدا کرده اند با تفاق نماز همه روا بود صف زنان اقتدا را یار دارد قال النبی صلی الله علیه وسلم خیر صفوف الرجال اولها و شرها اخرها و خیر صفوف النساء اخرها و شرها اولها اخر دهن من حیث اخر هن الله امام را نیت امامت زنان شرط نیست و بقول ابو حنیفه رحمة الله همچنانکه بقول وی در طهارت آب و خاک یکیست من امام را نیز امامت مردان و زنان شرط نیست و بقول علماء ما رحمهم الله و شافعی رحمة الله نیت امامت مردان شرط هست یا فی ظاهر الروایه شرط نیست خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که شرط است امام نیت امامت زنان کرده بود و بعده زن آمد به پهلوی او ایستاد اقتدا کرد بقول علماء ما رحمهم الله نماز تباه شود و بقول شافعی رحمة الله نماز همه روا بود و از برای انکه شافعی نماز مردان بسبب زنان تباه میدارند چون نماز زن را تباه نمیدانند از مردان طریق اولی بود که تباه نشود علماء ما رحمهم الله گفته اند امر مرد از وجود آمده است که امر مرد آنرا ست که جانبت مردان راست از برای انکه امر مردان است که باید شانرا با خر صفها ایستانند چون مرد زن را به آخر صف نه ایستانند پس نماز امام تباه شود نماز همه تباه شود تا اگر مرد در نماز نیست نی آمد به پهلوی وی اقتدا کرد مرد اشارت کرد که پس رو زن نرفت همچنانکه اقتدا کرد و در تجرید محمد آورده است که نماز زن تباه شود از ان مرزی که وی عملی در نماز زیاده ازین نتواند کرد اگر امام نیت امامت زنان کرد زنی آمد در میان صف مردان اقتدا کرد بقول شافعی رحمة الله نماز کسی تباه نشود بقول علماء ما رحمهم الله نماز سه کس تباه شود یمین و یسار یکی و از قفا دو کس دو زن باشند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار کس نماز تباه شود یمین و یسار دو و در قفا و بقول ابو یوسف رحمة الله و محمد یمین و یسار دو و در قفا هم چنین دو را آخر صفها نماز تباه شود و اگر سه زن باشند و الو ابو حنیفه و محمد یمین و یسار همچنین سه اما آخر صفها نماز تباه شود و از ابو یوسف رحمة الله دو روایتست بیکی روایتیا ابو حنیفه

ومحمد بر برابست و یکروایتہ دیگر آنست کہ ہیچکس را نماز تباہ نشود ہمین و بسیار و سہ کس را در فضا اگر زن در فرض مختلف اقتدا کرد بہ روایت
باب الاذان نماز تباہ نشود و این قیاس قول ابو حنیفہ و ابو یوسف است و بہ روایت باب حدث نماز تباہ نشود و این قیاس قول محمد است
بنابران اصل است کہ ہر کجا کہ تحریمہ از فرضیت باطل نشود و در حق تکوعہ باقی ماند و اگر امام اقتدا کرد حکم بالغہ دارد و مراہقہ اقتدا
کردند حکم بالغان دارد و اگر در میان مرد و زن ستونی حایل بود نماز رد ابود و اگر مردی نماز تنہا میگذارد و زنی آمد پہلوی او تنہا
شرد عہ کرد محمد در باب صلوۃ کعبہ آورده است کہ مکروہ بود و اگر صف زنان بر بالاست مردان بر بستی نہتلان مشایخ ہست
و بعضی گفتہ اند کہ رد ابود از برای آنکہ اگر ستونی حایل بیشود رد است اینجا بر ہمین بود و ہیچ فرق بود میان آنکہ حایل از نیہا بود یا از
دراز و بعضی گفتہ اند کہ رد انبود از برای آنکہ آنجا ستون حایل ہست مرد با زن برابر ہست اما اینجا زنان بر بالا اند مردان در زیر تا اگر
زنان از بالا فرو افتند در میان مردان اقتدا پس نماز از مردان کہ پیش زنان شوند تباہ شود دلیل بر مسلمان بعضی گفتہ اند کہ نماز آنہا
کہ در زیر ان رخنہ باشند کہ زنان بالا اقتدا کرده اند رد انبود از برای آنکہ آنجا ستونی حایل ہست مرد با زن برابر اما اینجا زنان در میان
میشوند دلیل بر آنکہ اگر از ان بالا زنی فرو افتد در میان مردان افتد پس نمردان را کہ پس زنان شوند نماز ایشان تباہ شوند دلیل بر مسئلہ
ایمان مردی سوگند خورد کہ در خانہ فلان در نیایم و در آن خانہ درختی ہست شاخہای بیرون آمده چند کہ در بیشاخ آن درخت بر اید بجای ہست
کہ اگر ان شاخ بشکند وی در ان خانہ اندر بیفتد در سوگند خانث شود اینجا نیز نمازان مردان کہ پس زنان شوند تباہ شود اما اگر بام خانہ
بر آمد اگر جانب عراق ہست سوگند بکردن نیاید جانب باورالنہر سوگند بکردن آید کہ بام از خانہ ہست و دلیل بر آنکہ اگر معتکف بام مسجد بر رود اعتکاف
باطل نشود اما فقیہ ابو اللیث رح گفتہ ہست کہ سوگند بکردن نیاید بنا و ایمان بر عرف ہست این را بر آمدن نخوانند در آمدن نی اگر در میان
مسجد رخنہ ہست زنان در ان رخنہ ایستاده اند و اقتدا کرده اند مردان بیرون رخنہ پس ایشان با امام اقتدا کرده نماز مردان رد انبود
کہ در صحرا اقتدا میکند از ہر چند دور کہ اقتدا کند بقول شافعی رح رد ابود کہ وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رحمہم اللہ معتبر صفی در میان
صفی فاصل شود اقتدا رد باز دارد و اگر در مسجد جماعت میگذارند و بر پیوستہ این ہر یکی را در یچہ ایست از انجا مسجد خانہ ہست از بام
ان خانہ یا از رواق ان خانہ یا از در جملہ مسجد اقتدا میکنند و بقول شافعی رحمۃ اللہ رد انبود کہ وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رحمہم اللہ
اختلاف مشایخ است امام بکر اسکاف رح گفتہ ہست رد انبود از برای آنکہ مقتدی باید کہ جای ایستد کہ اگر امام را حدث لوث اند کہ باوی را خلیفہ کند
امام خواجہ امام بکر سعید بلخی رحمۃ اللہ گفتہ ہست کہ رد ابود چون حال امام بر مقتدی پوشیده نبود جواب ظاہر اینست اگر حوض ہست امام اندر طرف
حوض ایستاده و مقتدیان این طرف دیگر اقتدا کرده اند در جامع الصغیر کرخی رحمۃ اللہ آورده ہست کہ اگر گرد بر گرد حوض دیگران اقتدا کرده اند
رد ابود کہ انہا تمام انہا شوند و اگر بر لبہا حوض دیگران اقتدا کرده اند انہا کہ اندر طرف خود اند شایستہ اقتدا ایشان درست نبود و در شرح
سیابکی رح آورده ہست کہ این جای بود حوض در صحرا بود اما اگر در چہار دیوار بود حکم یک مکان دارد ہر کجا کہ اقتدا کند رد ابود اگر
امام بر بالا بود و مقتدیان بر پشت کہ ابیته بود کہ آن تشبہ اہل کتاب شود آورده اند کہ صدیقہ رضی اللہ عنہا صحابہ را امامت میکرد
وی بر بالا ایستاده بود و جمعہ بر پشتی سلمان فارسی رضی اللہ عنہ دامن وی بر گرفت و بر پشتی آورد و بعد از ان فاروق رضی اللہ عنہ گفت

نه شنیده ام از رسول علیه السلام که این نوع تشبه اهل کتاب میشود خواجه رضی الله عنه گفت هزار رحمت خدا بر تو باد
که این حدیث بمن نرسیده بود اکنون بمن رسید چون حدیقه رض بمن رفت غمار یاسر را دید که امامت میکرد و بر بالا استاده بود
و جمعه بر سر حدیقه رضی الله عنه اسن و پیر اگر فت از بالا بر نشستی آورد بعد از نماز غمار یاسر رض گفت یا حدیقه تراچه داشت بر تحدیقه
گفت که سلمان فارسی رض حدیث روایت کرده است که این نوع تشبه با اهل کتاب میشود غمار یاسر رض گفت هزار رحمت خدا عز و جل
بر تو باد و بر سلمان فارسی رض که این حدیث بمن نرسیده بود و بمن رسید بالا چند باید تا کراهیت بود و درجه گفته است بالای سر باید یا کراهیت
بود خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که بالای بود بر قدر بردی بحیله حاجت آید کراهیت بود از برای آنکه اگر بالای سجده مرد
بودی اصحابه را نماز تباه شدی و در و مند شدی و این کراهیت تنزیهی بود که امام تنها بر بالا بود و کل جمع پستی اما اگر یکی
با امام بالا باشد و کراهیت نبود که در مسجد جامع از ان خالی نباشد که بر بالا و پستی باشند امام را دکه و ای محراب ایشان کراهیت بود و این تشبه
اهل کتاب میشود خواجه امام حسام شهید رح گفته است که اگر دیوار مشترک بود با همسایه مسجد و نوع کراهیت بود یکی انکه تشبه باهل کتاب میشود یکی
دیواری که بین مشترک بود با همسایه سجده و عضوی از اعضا امام بر دیوار مشترک بود این نوع نیز کراهیت بود زیرا که در ملک دیگران سجده
آورده باشد اگر امام پستی بود و جمعه بر بالا بعضی گفته اند که کراهیت نبود این کتاب اهل کتاب میشود اما ظاهر روایت اینست که کراهیت
لازم شود که امانت امام شود اگر امام با بعضی مقتدیان در پستی اند و بعضی مقتدیان بر بالای در پستی راه نیست نماز همه روا بود
فی کراهیت اما اگر در پستی زنه است و بعضی مقتدیان با امام استاده اند خواجه بکر اسکاف رح گفته است روا نبود از انکه
مقتدی باید که جای ایستد که اگر امام را حدث رسد تواند که خلیفه کند خواجه امام ابو بکر سعید لبغی رح گفته است چون حال امام
بر مقتدیان پوشیده بود نماز روا بود و جواب ظاهر آنست که روا بود و اقتدا شافعی مذهب بحنفی مذهب روا بود باتفاق
و اقتدا حنفی و مذهب شافعی روا بود بشرط انکه امام را حدیچیز نبود یکی انکه در ایمان خود به لبنک نبود ان شاء الله تعالی انگفته
بود و قبله مشرق و مغرب نگوید و در آب اندکی طهارت نساخته باشد و بر جامه وی آب منی نبود و طهارت کمتی
کرده باشد یا فصد یا حجامت کرده باشد یا همان طهارت نماز نگذارده باشد هر که از ینها نبود و اقتدا درست آید
و اگر نمیداند که از ینهاست یا نی نماز روا بود که انها بلنک است و پاکی بیقین و در شریعت بلنک حکم ثابت نشود و اشکال
اینکه شافعی مذهبان وتر را بریده میگذارند این اقتدا را باز ندارد از برای انکه وتر بقول ابو یوسف و محمد رح سنت است
و بقول ابو حنیفه رح فریضه است و اگر نماز دامی اقتدا تربیت را باز ندارد که شافعی رح صاحب تربیت است و شافعی
مذهبی حنفی مذهبی اقتدا کرد و بر جامه امام کم درمی نجاست است و بقول شافعی رح روا نبود و بقول علماء ما رحمهم الله
روا بود اگر حنفی مذهبی شافعی مذهبی اقتدا کرد و بر جامه امام نجاست کمتر از درمی است و بقول شافعی رحمه الله
روا نبود و بقول علماء ما رحمهم الله روا بود و اگر حنفی مذهبی شافعی مذهبی اقتدا کرد در نماز بامداد و امام در قومه
رکعت دوم دعا قنوت نماز می خواند بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قومه رکعت دوم دعا قنوت می خواند

بقول ابو یوسف رح قومه را متابعت کند و هم دعا قنوت را بقول ابو حنیفه و محمد رح قومه را متابعت کند ولیکن دعا قنوت را متابعت نکند بقول
شافعی رح دعا قنوت در وتر هم در دو نیمه آخر ماه رمضان خواند باقی همه در نماز بامداد خواند قومه رکعتان رح شافعی رح انست که رسول صلی الله علیه وسلم چنین خواند است علماء ما
رحمهم الله گفته اند که در غزوی علی و دگران بودند بعضی از صحابه دستگیر شدند رسول علیه السلام و الصلوة برای خلاصی ایشان
جهل بامداد در قومه رکعت دوم قنوت خواند چون ایشان خلاصی یافتند عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت می کند
که پیش رسول علیه السلام در نماز بامداد دعا قنوت نخواند پس این فعل منسوخ شد بفعل منسوخ عمل نشاید کردن اگر در من
مختلف اقتدا کند و بقول شافعی رحمه الله روا نبود و بقول علماء ما رح روا نبود اقتدا فریضه گذارد و منبوعه گذارد بقول
شافعی روا بود و بقول علماء ما رحمهم الله روا نبود وجه قول شافعی رح آنست که معاذ و صیل رض در نماز رسول
علیه السلام نماز گذاردی و باز بمسجد خود رفتی دی امامت کردی پس آنچه بر رسول علیه السلام گذارده بود فریضه بود و
و آنچه امامت کردی تطوع پس اگر اقتدا فریضه گذار مطوع گذار روا نبودی معاذ هم چنان نکردی و علماء ما رح گفته اند
که معاذ و صیل رض از علماء صحابه بودی و دانستی که اقتدا فریضه گذار تطوع گذار روا نبود آنچه در نماز رسول علیه السلام
گذاردی تطوع اقتدا کردی و شرط امامت و ادب دگر سوختی چون بمسجد خویش آمدی فریضه را امامت
کردی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام بمکه رفت معلوم نیست که بفتح مکه رفت یا بزیارت کعبه فریضه چهار رکعتی
امامت کرد و سر بر سر دو سلام داد و این حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم اتموا صلوتکم یا اهل مکه فانا
قوم سفر رسول علیه السلام فرمود که تمام کنید شما نماز خود را ای اهل مکه که ما مردمان مسافریم از آن فعل رسول علیه السلام
خبر مسئله معلوم شد یکی آنکه اقتدا مقیم بمسافر درست و اقتدا فریضه گذار بتطوع گذار روا نیست اگر داد بودی
رسول علیه السلام نماز را چهار تمام کردی تا ایشان هر چهار رکعتی را متابعت کردندی دیگر آنکه مسافر را نماز دو گذار دن
اولیتر است دیگر آنکه رسول علیه السلام با جمعی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز گذارده بود که اعرابی آمد و نماز
شروع کرد رسول علیه السلام گفت آگهیت که برین اعرابی صدقه کند صدیق رضی الله عنه برخاست و گفت من یا رسول الله
بوی اقتدا کن صدیق رض بوی اقتدا کرد نماز گذارد و اگر اقتدا فریضه گذار و منبوعه گذار روا بودی صدیق رض
امامت کردی و اعرابی اقتدا کردی پس معلوم آمد که اقتدا فریضه بتطوع گذار روا نیست که اگر امام نماز عید
می گذارد مقتدی نماز بامداد اقتدا کند بر قول شافعی رح روا بود و بقول علماء ما رح روا نبود و اگر نماز جنازه می گذارد
مقتدی نماز پیشین اقتدا کند و بقول علماء ما رح روا نبود و شافعی را در این مسئله دو روایت است اصح آنست که روا نبود
هر فسادیکه بعد از نماز امام را پدید آید بقول شافعی رح افساد در حق نماز مقتدیان نکند و بقول علماء ما رح و ابو یوسف فسادیکه امام بعد از نماز پدید آید
بر قول شافعی امام بامداد نماز گذارد و مقتدیان را نماز روا بود و بر قول علماء ما رح نماز همه تباه شود هر فسادیکه در نماز امام پدید آید افساد در حق نماز مقتدیان
عمل کند و بقول شافعی رح عمل نکند اتفاق است که مقتدی در قهقاء امام سورت نخواند اما فاتحه خواند یا نه بقول شافعی رحمهم الله خواند

دلیل بر آنکه روایت میکند عبادة بن صامت رضی الله عنه که در قفای رسول علیه السلام کسی قرائت خواند که رسول علیه السلام نماز تمام کرد گفت کسی قرائت خواند گفتند بلی یا رسول الله گفت نیچ الله مگر فاتحه معلوم شد که فاتحه بنباید خواندن علماء رحمهم الله گفته اند نشاید خواندن از برای آنکه آن در ابتدای اسلام بوده است آخر منسوخ شد و دلیل بر آنکه کسی در قفای رسول علیه السلام قرائت نخواند رسول علیه السلام بعد از فراغت نماز فرمود قال النبی علیه السلام مالی انازع فی القرآت بدین لفظ که فرمود رسول علیه السلام معلوم شد که نشاید خواندن قال النبی علیه السلام انما جعل الامام اماما لیوم به فلا تختلفوا علیه اذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا واذا قال الا ولا الضالین فقولوا آمین الحدیث قال النبی علیه السلام من کان له امام فقرأة الامام قرأة در صلوة خواجه امام سرخسی چنین آورده است چهل کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که آنرا در دیوان کردیم و دست بتواتر آن داریم که در قفای امام قرائت خوانیم در صلوة خواجه امام بگوید خواهر زاده ها هشتاد کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند هر که در قفای امام قرائت خواند مستحق عذاب دوزخ شود و عذابش ساقط شود از سعید وقاص رضی الله عنه روایت آمده است که هر که در قفای امام قرائت خواند نمازش تباه شود و اقتدا مقیم به مسافر در وقت بیرون وقت روا بود اما اقتدا مسافر بمقیم روا بود مثالی که در وقت است همه نماز ها اقتدا روا بود اگر بیرون وقت است دو کاسی روا بود امام فریضه چهار کاسی روا نبود همچنانکه فرض مختلف اقتدا را باز دارد صفت مختلف اقتدا را باز دارد برای آنکه چون وقت بیرون رفت بر مسافر مقرر شد قضا دو بر مقیم مقرر شد قضا چهار مقیم را بر سر دو نشستن واجب بود و مسافر را فریضه پس بنا قوی یا ضعیف روا نبود اگر امام را در دوم یا آخرین یافت اینجا امام را قعده فرض بود و مقتدی را قعده و فرض هم روا نبود از برای آنکه مقیم را بر این دو می را بر قرائت خواندن سنت است و مسافر را فریضه هم بنا قوی بر ضعیف شود روا نبود اگر امام در دوم اول قرائت نخوانده است امام را قرائة قعده فرض بود دوم را قرائت و قعده فرض هم روا نبود از برای آنکه چون امام در دو رکعت اول قرائت نخوانده است چون در دوم آخر قرائت خواند خلاصی بدو رکعت اول شود و چنان شود که وی امام در دوم آخر قرائت نخوانده است در جمله بیرون وقت اقتدا مسافر بمقیم در فریضه چهار رکعتی روا نبود و اگر دو کسی جماعت میکنند ایشان را شک افتاد که امام کیست اگر لقمه تمام تاخیر استاده اند امام آن بود که پیشتر بود و اگر سر بر سر ایستاده اند و بعضی گفته اند که امام آن بود که بطرف چپ بود از برای آنکه سنت آنست که مقتدی سوی طرف راست امام ایستد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این را قضا نیست ولیکن عام نداند او لیتر آن بود که هر دو نفر نماز باز گذارند و اگر این شک بعد از نماز افتاد نماز هر دو روا بود بشرط آنکه هر دو دعوی امامت کنند اگر هر دو دعوی مقتدی میکنند قرائت نخوانده باشند نمازشان روا نبود که اگر بر سر دو نشستن شک افتاد شاید که امام کیست که هر دو مسافر اند نماز هر دو روا بود که این شک بعد از نماز بود و لیکن بشرط آنکه هر دو دعوی امامت کنند و اگر سر دو یکی مقیم اند نماز گیرند و اگر یکی مقیم است و یکی مسافر است نماز هر دو روا بود بشرط آنکه امامت مقیم را دارند برای آنکه بآن قیاس کنی که امام مسافر باشد چون بر سر دو نشست نماز وی تمام شد و اگر در دوم آخر مقتدی خود را متابعت کند و بر ازیان ندارد و اگر بآن قیاس کنی که امام مقیم شد متابعت امام نماز دوم چهار شده بود بمعنی امام مقیم را دارم جماعت نماز گذارند و امام غایب شد و بعضی گفته اند که امام نماز پیشین گذارد تا نماز پسین را اقتدا کرده و بعضی گفته اند

اند که امام نماز دیگر گذارده و تا نماز دیگری را اقتدا کردیم روزی از بسیار وقت معلوم نمی بعضی از مشایخ گفته اند که نماز بر دو گروه روا
بود از برای آنکه بر گروهی امام بر اصابت میدارند خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که دو فرض در یک تحریمه درست نیاید چنانکه
یکی بر دیگری دعوی کرد وی سوگند خورد که تو رسانیده ام و آن دیگری سوگند خورد که من نیافته ام ازین دو کس یکی سوگند خورد و فرض خود
و لیکن ما را معلوم نیست که کدام دروغ خورد و اگر مسلمانی تایبنده آب است و آب مشکوک یافت طهارت ساخت و تیمم باوی یار کرد نماز
گذارد باتفاق این نماز وی روا بود و لیکن ما را معلوم نیست که نماز وی باب مشکوک روا آمده است یا تیمم اینجا نیز فریق یکی را می نماز روا
نیست و لیکن معلوم نیست که کدام فریق را روا آمده است که کدام را نا روا و هر دو گروه نماز با رگذارند و تنها گذارند و انتها که نماز دیگر باز
گذارند باید که همچنین نیت کنند که نزدیکترین نماز دیگر که بر من است اگر بار اول نماز روا آمده باشد بار دوم از قضا گذشته نیابت دارد
اگر بار اول روا نیامده باشد بار دوم از آن نیابت دارد این هم جای بود که امام را نیابند و اگر دریابند سوال کنند تا معلوم شود
جماعتی مقیمان و مسافران را یکی امامت کرد و بر سر دو سلام داد رفت و مقتدیان را اعلام نکرد که من مسافرم یا مقیم و مقتدیان را شک
افتاد که امام مقیم بود یا مسافران نماز را چگونه تمام کنند بر خیزند دو رکعت نماز بیارند و سلام دهند باز بر خیزند و چهار رکعت
دیگر نیت نزدیکترین نماز کنند و بگذارند اگر امام مقیم بود نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان نیز تباه شود و فریضه ایشان این دوم بود
اگر امام مسافر بود چون بر دو سلام داد نماز وی تمام شد مقتدیان چون دو رکعت دیگر آورند نماز ایشان نیز تمام شد این چهار
دیگر از قضا و دیگر نیابت دارد و بعضی گفته اند که اگر این واقعه در صحرا افتاده بود حکم کنیم که امام مسافر بوده است که اگر در عمارتها بود
نماز از سر گیرند که نادر بود در عمارتها امام مسافر امامت کند مردی سوگند خورد که امامت نکنم تنها نماز شروع کرد جماعتی آمدند و بوی
اقتدا کردند و بعضی گفته اند که اگر شرایط امامت بجا آرد سوگند حانث شود و اگر شرایط امامت بجا نیارند سوگند حانث نشود و شیخ الاسلام
علاء الدین رحمة الله گفت چون دانست که بوی اقتدا کرده اند وی امام ایشان شود و اگر شرایط امامت بجا آرد و اگر نیارد نماز تمام کند
سوگند حانث شود و اگر بر اندازد و سوگند حانث نشود مسلمانی نماز بلند خواندنی را تنها شروع کرد در یکی رکعت نرم خواند در
دوم بر خاست جماعتی آمدند بوی اقتدا کردند درین رکعت باید که قراءة بلند خواندی و ران قراءت مخیر بود خواستی بلند خواندی
و اگر خواستی نرم خواندی اما درین رکعت بروی لازم شد بلند خواندن پس درین رکعت بلند خواند و اگر بفراموشی نرم خواند سهو
لازم شود و اگر بعمد نرم خواند بزه کار شود و اگر نماز پیشین را امامت کرد و بعد ازان دیر را معلوم شد که بر جامه وی نجاست بوده
است زیاده از ربع جامه بر اشعث این نماز را باز گذارد و به مسجد آمد تا جمع را خبر دهد تا نماز را باز گذارند و نماز دیگر را جماعت
بر پا شده بود از ان مقتدیان وی یکی را امامت میکرد اقتدا وی بوی روا بود یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است اگر
امام فقیه است و میداند که آن نماز وی نادرست دیر از روی فراموشی است دیر ابوی اقتدا روا بود و اگر وی بر خطا میداند اقتدا
بوی درست نبود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اصابت امام و مقتدی بر دو یکی باید تا روا بود دلیل بر انکه متوضی بر
متیمم اقتدا کند و بر قضاء امام این متوضی اگر بد متوضی را نماز تباه شود و متیمم صلحه و بود و این نیز همان حکم دارد و مقتدی در قضاء امام

بر جامهٔ امام بولی دید چنین دانست یا چنین دانست که امام قرارهٔ خطا نخوانده است لیکن متابعت کرد بعد از فراغ معلوم شد
که امام است نجاست نیست و امام خطا نخوانده است نماز کسانی که پشت سر او بودند که زعم خطا را اعتبار نیست اگر دو فرض اقتدا کرد و در
بقول ابو یوسف رحمة الله به تطوع درآمده شود و بقول محمد هیچ اندر آمده نشود و در اصل تحریمه نماز دارد اگر هم فریضه و هم تطوع اقتدا
میکند و بقول ابو یوسف رحمة الله فریضه اندر آمده شود که وی قوی را اعتبار دارد و بقول محمد رحمة الله هیچ اندر آمده نشود و اگر
همچنین نیت کرد و اگر امام فریضه میکند او اقتدا کرد هم و اگر تطوع میکند او اقتدا نه کرد هم هیچ اندر آمده نشود همچنانکه اگر گفت فردا
ماه رمضان بود روزه دارم و اگر شعبان بود ندارم یا بدار روزه دار برخاست و روزه داشت معلوم شد که امروز ماه رمضان
بوده است قضا دیگر روزه بروی بود که در اصل نیت وی تمرد نبوده است درست نیاید اما اگر وی مطلق گفت که فردا ماه رمضان
بود یا شعبان بود روزه دارم درست آید اما اگر امام را قعده اندر یافت گفت اگر قعده اول است اقتدا کردم و اگر قعده آخر است اقتدا نکرده ام
اختلاف مشایخ است در مسئلهٔ اول تناقض در اصل نماز است و در مسئلهٔ دوم در صفت نماز بدیهی است اختلاف مشایخ افتاد چنانکه گفت که بکر اقتدا کرد م
زید پدید آید یا عمر رواست و اگر گفت بدین بکر اقتدا کردم زید پدید آید یا عمر اکنون رواست و گفته اسم و صفت در حاضر لغو است شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه منهاج الدین رحمة الله درس میکرد در روایه بیرون آمد و اگر گوید که نیت من نیت امام یا نماز من نماز امام
اتفاق در نماز آمده نشود اما اگر گفت در اندر نماز امام اتفاق درآمده شود اگر گفت که متابعت کردم یا امام یا اقتدا کردم یا امام اختلاف مشایخ
است در این اختلاف این زمان استحبابست فخر الاسلام فرضیت خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که متابعت کردم با امام گوید او ترسا بود و در حقیقت
بنا بر حدیث قال علیه السلام تابع امامک بر معتدی سه نیت شرط است نیت کدامی نماز و نیت متابعت و نیت کعبه بر تنها کدار و بر امام دو نیت شرط
است و نیت کدامی نماز و نیت کعبه اگر اقتدا متعدی پیش از تحریمهٔ امام اقتدا طحاوی رحمة الله گفته است که در نماز آمده نشود اما ظاهر روایت
است که مقتدی میداند که امام چه نماز میکند رکعت آمده امام بنماز امام و بعد از فراغ امام نماز همان نماز بدید آید و پیش از امام بگمان افتاده باشد
روا بود و اگر یک کس هم امام باشد و هم مؤذن قامت را کی تمام کند خواجه محمد سلمه بخی رحمة الله گفته است که حی علی الفلاح اول بر در مسجد گوید یا
راه دان گوید چنانکه پیش محراب رسد تمام گفته شود فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که در زمانه ما غفلت غالب است باید که قامت را
بر در مسجد تمام کند و انگاه به مسجد اندر آید که بسیار کس بود که قامتی بود تا قد قامت الصلوة نشنوند و بر اقامت معلوم نشود و این به از آنست
یوسف است رحمة الله روایه است و بر روایه اصل عمل کردن فاضله ازان بود که اختلاف مشایخ معتقد را نشاید که پیش از امام
برخیزد قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوموا حتی ترونی و قد اخذت مکانی محمد حسن رحمة الله گفته است که مقتدی وقتی باید که برخیزد
که اگر اقتدا کند با امام درست آید یعنی امام محراب گرفته باشد اما ظاهر روایه آنست که امام از هر صفی اندر میگذرد مقتدی باید
اما اگر امام و مؤذن علیحده است امام چو وقت برخیزد حی علی الفلاح اول بر خیزد و لیکن تاخیر کند چندانی که قامت مؤذن تمام کند و انگاه بر
یمین و یسار نگاه کند و قوم را گوید که صفها راست کنند و انگاه تحریمه بندد و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه همچنین کردی بر
قول زفر رحمة الله قد قامت اول را برخیزد و قد قامت دوم را تحریمه بندد و اگر مقتدی کجی است و کجا ایستد اجماع است که

برطرف راست امام ایستد دلیل بر انکه رسول علیه السلام نماز شب میکرد آنست عبد الله عباس رضی الله عنه برآمد و
برطرف چپ رسول علیه السلام اقتدا کرد رسول علیه السلام ویرا از طرف چپ بطرف راست آورد باز طرف چپ
اقتدا کرد باز ویرا رسول علیه السلام بطرف راست آورد همچنین تا سه بار بعد از فراغ نماز ویرا گفت که ای پسر عباس
چه دانستی ترا بدین گفت یا رسول الله که از هر باشد از مخلوقات که بطرف راست شما ایستد رسول علیه السلام را این سخن با
ادب خوش آمد گفت خدایتعالی عزوجل ترا در دین فقیه گرداند برکات لفظ مبارک رسول علیه السلام بود که عبد الله عباس
رضی الله عنه سه بار تفسیر قرآن پیش رسول علیه السلام بخواند مسئله مقتدی چگونه ایستد بقول محمد رضی الله عنه چنان ایستد
که سر انگشتان نزدیک تا کعبه امام باید که برابر باشند و بقول ابو حنیفه و محمد و ابو یوسف رحمهما الله باید که امام را برابر ایستد اگر
مقتدی دو شدند بقول عبد الله مسعود رضی الله عنه یکی پس امام ایستد و یکی بر یسار دلیل بر انکه ویرا جماعت فوت شده بود
با علقمه و اسود در بچره و جماعت میکرد اردندی یکی را بر یمین ایستاند و یکی را بر یسار و هر گاه که سر بسجده اوردندی چنان بودی
که نون در میان لنا و این بنا بران بود که عبد الله مسعود رضی الله عنه بالا ضعیف تر ایشان بود و ایشان بیالا قوی تر
بودند بدین مسئله ما را معلوم آمد که اعتبار قدمها راست تا اگر سر مقتدی پیش از امام اقتد چون قدمها پیش از امام نبود نماز
روا بود و اگر قوم مقتدی پیش از امام بود روا نبود اما ظاهر روایة السنت که چون مقتدی دو شوند در قفا امام ایستد
که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام در بچره جده ماند ملیکه رضی الله عنها خواست تا نماز شروع
کند مراد نیمه بود در قفا خود استاند جده ملیکه را در قفا ما ایستانید معلوم شد بر کاهیکه مقتدی دو شوند در قفا امام
ایستند و نماز تا رسیده نماز ست و زن در آخر صفها ایستد مقتدی تکبیر اول در چه وقت گوید بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه
مقارن امام در چه قول وی است که خداوند عزوجل میفرماید قوله تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم نماز اندر امدن بمغفرت حق اند امدن از نماز
عبادت مشترک میان امام و مقتدیان شرک بسایه و تقاضا کند در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از ابو یوسف رحمه الله روایت است و اگر مقارن
امام تکبیر گوید در آید نشود محمد رحمه الله گفته است که من استاد خود را خلاف کنم اما اختیار من آنست چون امام برای اکبر رسد مقتدی را نشاید الله اکبر
اغاز کند ثواب تکبیر اولی چه وقت حاصل اید بقول ابو حنیفه رضی الله عنه مقارن تکبیر امام تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل نیاید و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله تا دانم که امام بسجانک اللهم محمد اندر نیاید و تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل نشود و قاضی ابو جعفر استروشنی رحمه الله گفته
است که در فاتحه خواندن اندر یابد ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی شیخ الاسلام علی السغدی رحمه الله گفته است که امام را در رکعت اولی
اندر یابد ثواب تکبیر حاصل شود بنا بر دل و نیت مردی بود که با امام مقارن تکبیر گفته باشد و بر ثواب تکبیر اول هیچ بهره نیافت باز
مردی بود که امام را بعقده اخره اندر یابد و لیکن بثواب تکبیر اول حاصل کند چنانکه گفت ان تکبیر اول حاصل کند شیخ رسید خدایتعالی ثواب تکبیر
اول در یوان ثبت کرداند حکایت خواجه حسن بصری رضی الله عنه یاد آوری بخواب آمده بود ابلیس علیه اللعنة آمد خواجه را بیدار میکرد
که خیز تا تکبیر اول فوت نکنی خواجه بشد ابلیس علیه اللعنة را دید بقفای مردمان همی دوید گفت ای ملعون تو هم این میخواهی که با هیچ مومنی نماز نخواند نکذا ورد از چه معنی

است که ما را بیدار کردی تا تکبیر اول فوت نکنم ابلیس علیه اللعنة گفت که در مدت عمر یک تکبیر تو فوت شده بود و بر دل تو چندان رنج نشسته بود که خدای عز وجل ثواب هزار تکبیر اول در دیوان تو ثبت کردانید از این میترسم که نیاید که یک تکبیر اول از تو فوت شود تو بار دیگر و تضرع و گریستن آغاز کنی خدای عز وجل باز چندین ثواب در دیوان تو ثبت کرداند باری بیدار کنم تا تکبیر ثواب همین تکبیر اول حاصل کنی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله حدیثی روایت کرده است از عبد الله بن خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله روی از پدر خود خواجه ابو حفص از استاد خود خواجه محمد حسن رحمة الله تعالی روایت کرده است از ابو حنیفه رضی الله عنه از حماد از ابراهیم از علقمه از عبد الله مسعود رضی الله عنه از رسول علیه السلام که هر که در دنیا یک تکبیر اول فوت شود در روی قیامت دریغ چندان حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که چهل هزار بار دوی بدان جان مشغول شد ستی چهل هزار بار بسوال منکر نکیر مشغول شد ستی و چهل هزار بار بهول مطلع قیامت مشغول شدی ان بنده را بقیامت چندین حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود هر که در دنیا یک تکبیر اول نماز وی فوت شود بقیامت حسرت و ندامت رنج و مشقت وی از آن زیاده بود بنابران اصل است که قال النبی صلی الله علیه وسلم تکبیرة الاولی خیر من الدنیا وما فیها اگر اهل کفتن مقتدی باشد کفتن امام برابر افتاد اگر کفتن مقتدی پیش از کفتن امام افتاد یا اهل اگر امام افتاد و یا اهل در قیام کفت و اگر در رکوع بقول ابو حنیفه رضی الله عنه زیر دو صورت در نماز آید شود چون نیت وی اسم تنها بود که اقتدا بابو یوسف و محمد رحمهما الله در نماز آمده نشود که اسم و صفت در قیام باید تا شارع شود و اگر تکبیر کفتن مقتدی پیش از تکبیر کفتن امام افتاد و تو اورخواجه امام اجل سرخسی رحمة الله کفته است که نخستین شبهه این آورده است که حسن بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که در هیچ آمده نشود و این قول را امیر وزیر رحمهما الله کرفته اند و مار وایت اصح ابو حنیفه رضی الله عنه است که ابو یوسف از ابو حنیفه روایت میکند که به تطوع در آمده شود که نماز در صفت دارد و فریضه و تطوع اگر تحریمه از فریضه باطل شود در تحریمه تطوع باقی بود در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمة الله اورده است که هیچ اندر آمده نشود فائده این خلاف جائی پدید آید که در ان نماز قهقهه خندید بر روایت ابو یوسف رحمة الله از ابو حنیفه رضی الله طهارة تباه شود بر روایت حسن بن زیاد رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله باقی بود این جائی بود که امام متابعت باقی قرارت نخوانده باشد نکرده بود اما در رکنی امام را متابعت کرد و انکاه قهقهه خندید بانفاق طهارة باقی بود که در حال اقتدا بر مقدار رکنی نماز زیر ان نماز خندیده بود طهارة تباه نشود و این خلاف نیز جائی بود که با اهل اقتدا کرده بود اما اگر اهل اقتدا با اهل کرده باشد چنانکه صحیح بصاحب جرح سایل یا مالح نارسیده یا مرد بزن یا ای بکنک یا قاری یا عامی انکاه قهقهه خندید اینجا بانفاق طهارة تباه نشود که اقتدا درست نیاده است فرق است که انجا اهل است مر امامت را اینجا اهل نیست از برای انکه اهل امام نیست اینجا مر امامت را و در روایتی امیست که اقتدا درست ایدیانه اما اینجا اقتدا درست نیاید که امام اهل نیست اگر امام سهو باز کشت کی آید بوی اقتدا کرد معلوم شد که بر امام سهو نبوده است مقتدی ان نماز را تمام کرد بقول شافعی رحمة الله از فریضه نیابت دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله به تطوع شود و بقول محمد رحمة الله هیچ نشود و مستحق نماز پیشین قضا میکند دیکری آمد و نماز دیکر بوی اقتدا کرد جواب اصح ابو حنیفه رحمة الله آنست که به تطوع در آمده شود بر خلاف شد اول که انجا امام من کل وجه در نماز نبود اینجا من کل وجه در نماز است و نماز وصفت دارد فریضکی و تطوعه اگر تحریمه از فریضه درست نیاید در تطوعه درست آید اگر در صفتها و آخر تنها اقتدا کند اما

جنبل سی که امام بعد او ست و مالک رحمهما الله گفته اند که بنماز اندر آمده نشوند و حجه قول ایشان آنست که روایته میکنند از احنف بن عمر رضی الله
عنه یکی در آخر صف تنها اقتدا کرد رسول علیه السلام حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة للمنفرد خلف الصف ظاهر روایته
روا بود که بجز آمده ست که رسول علیه السلام در رکوع خود که ابو بکر رضی الله عنه از مسجد اندر آمد که بجانبی پس رسول علیه السلام اقتدا
کرد و بر کوع برفت آهسته آهسته خود در الصف رسانید بعد از فراغ نماز رسول علیه السلام فرمود زاد کم الله تعالی حرصا ولا تعد
رسول علیه السلام فرمود خدای تعالی و جل جرعی را در دین زیادت کرد اند این نماز را باز نکند اما باید دیگر انچنین نکند پس معلوم
آمد که روا بود و لیکن نکرده بود اگر در صف فرجه بود باید که فرجه بکیرد تا دیو برید که پیغامبر علیه السلام میفرماید که ان جاهی دیو
است هر که انجا ایستد حق تعالی مر وی را ده نیکی بنویسد و ده بدی پاک کند و ده درجه بنام او فرماید تا بنا کند قال النبی صلی الله علیه
وسلم من سد فرجة فی الصف کتب الله تعالی عشر حسنات ومحی عنه عشر سیات ورفع له عشر درجات اگر در صف فرجه نبود یکی جلیم تر عالم تر
را بخود کشد و تا نماز وی روا بود بی کراهة و اگر این واقعه در صحرا بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر انکس را بخود کشید نماز وی تباه شود
که در صحرا حکم مسجد ما را نقد دارد که صف کرده اند چون دیوار از صف بیرون او در چون ان بود که از مسجد بیرون آورد فقیه ابو اللیث رحمه
الله گفته ست که روا بود از برای انکه انجای وی استاده ست انجا بنزدیک مسجد گرفته ست پس وی بخود کشد نماز تباه شود اما اگر
در صف فرجه نیست کسی را بخود نکشد باید که تاخیر کند چندانی که دیگر بیاید اگر چه یکبار اول از وی فوت شود یا چندانی باشد که خطر
در رکعت بود اگر کسی دیگر بیاید اکنون اقتدا کند و اگر یک کس تنها در اخر صف اقتدا کرد دیگری آمد ظاهر روایته باید که به پهلوی انکس
ایستد اقتدا کرد یا امام خواجه زاهد فخر رحمة الله مسجد درس میکرد روایته بیرون اند که نماز وی در قید نماز و ایمنی افتاده ست که نماز خود
را در قید نماز و ایمنی نیفکند خود را در صف جائی کند و اگر سه کس شوند اتفاق بعضی بر انکه یکی ایستد و امام در رکوع ست یکی از در مسجد در
آمد امام را شاید که ویرا بیابد یا نی ابو حنیفه رحمة الله گفته ست که اختی اولی تر نیم بر قول ابو یوسف و ابن ابی لیلی رحمهما الله روایته میکنند
از ابو حنیفه که ترسم بر شرک افعال وی هستم از محمد رحمه الله تعالی روایته میکند که بستیجاب را در از تر کشد شیخ رحمة الله گفته ست
که بنده از ذکر ممنوع نیست پیشتر گوید یا بایستد خواجه ابو مطیع بلخی رحمه الله گفته ست که درین بایستد تا هیچ گرانه نمی نهم شیخ ابو القاسم
صفار رحمه الله گفته ست که اگر تواند کرد بنشاید و اگر درویش بود باید فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته ست که اگر می شناسد نشاید و اگر
نمی شناسد نشاید و فتوی بر این ست مقتدی سلام چه وقت گوید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما بعد از سلام که امام گوید از ابو حنیفه رض
در روایت ست بیکر و ایته مقارن امام گوید از چه معنی انجا در روایته ست بیکر و ایته بعد از سلام امام میفرماید گفته اند انجا در آمدن نماز
سست و تعجیل کند اما اینجا بیرون آمدن از عبادت ست تاخیر کند هر نماز گذارنده باید نخست روی بکر داند انگاه سلام گوید چون امام
گفت السلام علیکم پیش از علیکم گفتن یکی آمد اقتدا کرد روی درست نباید بر خلاف مثل ایمان یکی سوگند خورد که با فلان سخن نگوید کم آن
ویرا پیش آمد و السلام گفت یاد آمدش خاموش کرد حانث نشود که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته که تا السلام علیکم نگوید
تحت تمام نشود اما انجا السلام گفت کلام الناس ست ویرا از نماز بیرون آورد یکی روی اقتدا کند درست نباید و تنی که

سلام دهد باید که نیت امام کند بهمه روی که امام بود اما اگر در قفا امام بود بقول محمد رحمة الله هر دو روی نیت امام کند هم بطرف
دست راست هم بطرف دست چپ و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله همین که بطرف دست راست نیت امام کند بسنده بود
هر نماز که برابر روی سنت راست تر و در خاستن بگذاردن سنت است بدست راست و اگر نماز که برابر روی سنت نیست و در
قفا مسبوق نی رود پشت بمحراب کردانیدن سنت است مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که رسول علیه
السلام دادی این مقدار تاخیر کردی که اللهم انت السلام و منک السلام کفتی و انکاه روی کردانیدن عبد الله عباس رضی الله
عنه کفته است که اکر زیادت ازین تاخیر کند بدعتی بود در دین کرده است ابراهیم نخعی از خواجه حسن بصری رحمة الله روایت میکند
که اکر امام روی زود تر نکرداند بسنک بیاکانا نند تا روی بکردانند چون روی کردانند چکونه کردانند و چکونه نشیند بروایت خواجه
امام اجل سرخسی رحمة الله پشت بمحراب نهد و بروایت صلوة خواجه امام نکر خواهر زاده رحمة الله منحرف نشیند دست چپ وی
سوی محراب آید و خواجه امام زاهد فخر رحمة الله کفته است که اکر در سی مسبوق خواهد کفتن پشت بمحراب نهند و اکر نخواهد کفتن منحرف نشیند
آورده اند که مجاهد بکوفه آمد نزدیک حکیم بن عیینه کفت بسنزدیک فقیه شما رویم و نماز کذاریم بمسجد ابراهیم نخعی رحمة الله آمدند
و ابراهیم نخعی رحمة الله چون سلام نماز داد پشت بمحراب نهاد مجاهد کفت فقیه خطا کرد حکم بن عیینه ابا یوسف و ازابو حنیفه
رحمهما الله روایت میکند پاک عینت باب بست و یکم در بیان مسبوق بدانکه نماز کنند کان بر هفت نوع است منفرد است و
مدرک است و لاحق است و نایم است و محدث است و مسبوق است و مشکوک است لاحق و نایم و محدث و هر سه را یکی حکم است بر ایشان
قراءة و سهو نیست که ایشان حکما و در قفا امام اند مسبوق و مشکوک بر خلاف اینانست که بر ایشان قراءة است و سهو است اما
منفرد تنها کذارد بود و مدرک آن بود که از اول نماز تا اخر نماز متابعت کرده باشد و لاحق آن بود که با امام اقتدا کرده بود و
بچیزی مشغول شده باشد امام بی وی چیزی کذارده بود و نایم آن بود که با امام اقتدا کرده بود و خواب رفته بود و امام بی وی
چیزی کذارده بود و محدث آن بود که با امام اقتدا کرده بود و بر احدث رسیده باشد وی بنیاز رفته باشد امام بی وی
چیزی کذارده باشد مسبوق آن بود که امام رکعتی از نماز کذارده باشد و انکاه وی اقتدا کند و مشکوک آن بود که باید امام را
در رکوع یابد اقتدا کند وی در رفتن و امدن بود امام بر امدن بود و بشک بود که آن رکعت دریافته شد یا نی لاجرم باخیره این
رکعت را بیارد تا نماز وی تمام شود و ابتدا و اسلام مسبوقانه پیش از فراغ نماز امام اورند وی انکاه متابعت کردندی اما
جبیل رضی الله عنه باید مسبوق شد انچه یافت با مصطفی صلی الله علیه وسلم آورد و انچه مسبوق شده بود بعد از نماز او در رسول
علیه السلام کفت یا معاذ ترا چه داشت بدین که مسبوقانه بعد از نماز او وی کفت یا رسول الله چنانکه شما را بقول خلاف نکرده
ام نه میندیم که بفعل آن خلاف کردی رسول علیه السلام را معاذ خوش دل شده کفت سن لکم معاذ سنة فاستنوا بها پس بر ما
فریضه شد که مسبوقانه بعد از نماز آریم بفعل معاذ باز رسول علیه السلام اشکال آید که ایشان چه دانستندی که امام چه کذارده
است تا ایشان نخست از او ورندی و انکاه متابعت کردندی آن در وقتی بود که سخن کفتن در نماز مباح بوده است مسبوقانه پیش از امام

آوردن مباح بود از دیگری سوال کردندی که امام چه گذارده است انگس ویرا اعلام کردی تخست مسبوقانه گذاردی و انگاه متابعت
کردی چون سخن بگفتن در نماز حرام شد مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام اوردن حرام شد مسئله موافقت است متابعت است
و مخالفت است موافقت برابری کردن بود و مخالفت یا قبل یا اتفاق حرام است قول زفر رحمة الله مقدار رکنی نماز تباه شود
چنانکه پیش از امام در رکوع رود یا پیش از امام در سجده رود این مخالفت یا قبل است قول علمای ثلثه رحمهم الله نماز تباه نشود ولیکن
بزهکار شود و مخالفت بعید اگر بعذر ورست است باتفاق بزهکار نشود چنانکه جائی سجده تنگ بود نتواند سجده اوردن چه کند دیگران سجده
از نداگاه وی سجده آرد و اگر بقصد میکند بزهکار شود متابعت نمی باید یا موافقت بقول ابو حنیفه رحمة الله در تکبیر اول موافقت کند
و در باقی متابعت و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در همه جا امام متابعت و بعضی گفته اند در همه حال اگر موافقت کند و
ثواب جماعت گذارکان نیابد فقیه مسعود رحمة الله از خواجه امام رکن الدین ادیب مختار رحمة الله حدیثی روایت کرد که ایشان
کان نماز بر پنج نوعست یکی هفتاد ثواب و یکی بیست و یکی سیست و یکی را یکی یکی را هیچ نیست ازانکه هفتاد است و امام است و ازانکه
بیست موذن است و ازانکه بست متابعت کننده است و ازانکه یکی است موافقت کننده ازانکه هیچ نیست مخالفت کننده است
مخالفت کننده کیست انکه پیش از امام سر فرود آرد و بر آرد و متابعت نکند دانست که پس رو امام است و موافقت کننده انست که
افعال او برابر افعال امام است مسئله مسبوق انچه با امام بگذارد اول نماز ویست یا اخر نماز ویست شافعی رحمة الله میگوید که
اول نماز مسبوق است چه بر چیز یرا که اول بنود اخر نبود علمای ما رحمهم الله میگویند که مسبوق سه است و حکم است انچه با امام گذارد و ازراه
تکبیر تحریمه و قعده اول نماز ویست مسبوقست و ازراه قرات فوت و سهو اخر نماز مسبوق است از برای انکه اگر اول نماز وی فاسد
پس مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام اورده بود و این حرام است یعنی که گفتم از راه تحریمه و قعده اول نماز ویست از راه قرات
و فتوه و سهو اخر نماز ویست مسئله قعده اخیره امام بر مسبوق فریضه است یانی قول زفر رحمة الله عین قعده فریضه است و بقول علمائنه
رحمهم الله عین قعده فریضه نیست با اخر قعده فریضه لیکن نشاید مسبوق را که پیش از تمامت نماز امام بقضاء مسبوقانه بر خیزد است تا
اگر مسبوق قعده اخیره را متابعت نکرد همین که سر از سجده بر آورده به مسبوقانه بر خاست قول زفر رحمة الله بجرد برخاستن
نمازش تباه شود و بقول علمائنه رحمهم الله اگر پیش از تشهد امام سر سجده نهاد نمازش تباه شود و اگر بعد از تشهد امام چندانی
قرات خوانده است که روایتی نماز بوی بازنیست و انگاه سجده رود نمازش تباه نشود اگر قیام آورد و لیکن قرات بجا نیاورده نمازش تباه شود
یانی اگر مسبوق یکرکعت است باید دو رکعت نمازش تباه شود و اگر سه رکعت مسبوق است نمازش تباه نشود بشرطانکه در دوی اخر قرات
خوانده باشد مسئله مسبوق سلام امام را باید یانی عیسی بن ابان رحمة الله میگوید اگر نماز ویست که پس آن سنت نیست سلام را نیابد اگر
نماز ویست که پس وی سنت است بیاید اما ظاهر روایت آنست که در هر دو حال بیاید چون بیاید چه خواند بعضی مشایخ گفته اند تا قعده تشهد
خواند خاموش باشد خواجه ابوبکر زاری رحمة الله میگوید که التحیات را اهسته بیست خواند چون وی بقدر تشهد سر بر سد امام سلام داد این مسبوق
از محمد رحمة الله روایت میکند یا بقدر تشهد خواند و چه کلمه شهادت بر انگزارد تا امامش سلام دهد هشام از بن رستم از محمد رحمة الله

روایت میکند یا بقدر تشهد خواند و هر چه در قرآن ربنا است خواند تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که بر سبوق متابعت
امام واجب است در جائی که مفسد نماز وی نبود و این خواندن تا باخر مفسد نماز نیست تا باخر خواندن و این اختیار ما اختیار شمس الائمه
رحمه الله اینست که تا بقدر تشهد خواند باز از سر آغاز کند و این قول عبد الله بلخی گرفته است خواجه محمد سلمه بلخی رحمه الله میکوید تا بقدر
تشهد خواند در صلوة کوید تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله میکوید التحیات را نیز باید که متابعت کند و این اختیار خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله است و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میکوید اگر بعد از تشهد صلوة دعوات درست میداند تا باخر
خواند و اگر درست نمیداند تا بقدر تشهد خواند و کلمه شهادت مکرر کند تا هم ذکر بود و هم مذکور مسئله پیش از نماز گذشته نشاید
گذشتن که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه وسلم لو علم المار بین یدی المصلی ما علیه من الوزر لوقف اربعین خیرا له
پیش نماز گذار را اگر بداند که ویرا چندین وبال است بایستد چهل خواجه امام زاهد فخر مسجه درس میکرد در روایت میران آمد از ابو ایوب
انصاری رحمه الله میکوید که من از پیغامبر علیه السلام مراد ازین چهل چه خواست چهل سال یا چهل روز یا چهل ساعت اگر چهل
ساعت خواسته بود هم بسیار بود اما ابی کعب رضی الله عنه میکوید که گذرنده پیش نماز گذار بداند که ویرا چندین وبال است نه چنین
فرو رفتن یا دوست تر دارد وی از انکه پیش از نماز گذارنده بر گذرد وی اکنون کجا گذرد تا وبال نباشد ظاهر روایت مسافت
چندین باید که پیش نماز گذار بر گذرد تا نه بکار نشود ظاهر روایت انست که از جای سجده از انسوی تر بگذرد و نه بکار نشود خواجه امام
بکر بخاری رحمه الله میکوید اگر نماز گذارند خاشع نیست بر کجا گذرد نه بکار نشود فقیه ابو اللیث میکوید اگر مقدار دو صف است
گذرد و نه بکار نشود و این همه که گفتم در صحرا آید اما در مسجد نه کجا که گذرد نه بکار نشود که مسجد حکم یک مکان دارد و مسجد ابو حنیفه رحمه الله
دارد و یاران خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله کوید اگر نماز گذارد و در اخر صفها است و گذرنده در اول صفها است امید
وارم که خدای عز و جل در گذرد این تعلیل میکند که نه بکار نشود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میکوید که روزا روزا
روز انبوهی است اگر از صف اخر مسجد پیشتر گذرد و نه بکار نشود و در حدیث آمده است که گذرنده پیش نماز را باید دارید اگر
باز نایستد بزنید که آن دیو است و باز داشتن بد و طریق است یکی بقول و یکی بفعل بنا بر حدیث رسول علیه السلام من بین
یدی المصلی اذرا و اما ستطم فان لم یمتنع فاقتلوه فانه شیطان قول انکه سبحان الله میکوید نیست انکه من در نماز نم
نیست انکه باز کرد و فعل اینست اشارت کند اگر اشارت را با تسبیح بار میکند در بسط اورده است که گرانیده است چه یکی از دو
کفایت است ابو سعید خدری رضی الله عنه نماز کذارد خلیفه را در خواست که پیش نماز وی گذرد ابو سعید اشارت کرد
خلیفه زاده بر اشارت وی التفات نکرد و باز نه استاد ابو سعید رضی الله عنه بیشتی بر دوش و نیکلند خلیفه زاده پیش او
آمد و ابو سعید را کلکی کرد و ان حال پدر حکایت کرد ابو سعید از خلیفه طلب کرد و کفت فرزند مرا چرا زدی ابو سعید کفت فرزند
ترا نزده ام من دیو را زده ام خلیفه خشمناک شد و کفت هم فرزند مرا زدی و هم دیو مش خوانی ابو سعید این حدیث را از رسول
علیه السلام روایت کرد که گذرنده پیش نماز را باز دارند اگر باز نایستد بزنند که ان دیو است من بحکم حدیث رسول علیه السلام

دیو سازده باشم فرزندترا فی خلیفه را خوش آمد ابو سعید را حمد داد و فرزند خود را ادب کرد اگر نماز کذارنده در پستی است در
در کذر نده بالا اگر زیر یک پوز بکار نشود و اگر در باشد زیر بکار نشود و اگر نماز کذارنده بالا است و کذر نده بر پستی همین
خلاف نسبت که کفتم اگر نماز کذارون است باید که به فعل باز دارد یعنی دست بر دست نزند قال النبی علیه السلام التسبیح للرجال والتصفیق
للنساء را ما بقول عمل نکنند که آواز زن عورت است و سبب فتنه است قوله علیه السلام المراة عورة و قولها فتنة و در صلوة خواجه امام اجل
سرخسی از ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام مرور الثلاث بین یدی المصلی یقطع الصلوة فالراة والحمار والکلب
در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده از عبد الله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که نماز تباه شود و در بعضی نسخها آورده اند که بکذ شتن
سه چیز نماز تباه کند دراز کوش و سک و عورة یعنی زن اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه نشود قال علیه السلام مرور الشی بین یدی
المصلی لا یقطع الصلوة ابو هریره رضی الله عنه بعراق رفته بود بمصلح چون از عراق باز آمد نزد یک عایشه رضی الله عنها و را مد عا شه رضی
الله عنها کفت یا ابا هریره اهل عراق بر چه یافتی کفت یا مادر مومنان چنین میکویند که کذ شتن خر و سک و زن نماز را تباه کند عایشه
رضی الله عنها کفت یا ابا هریره عیالان پیغامبر علیه السلام را با خر و سک برابر کردی کفت یا مادر مومنان من از خود نمیکویم عروه
رضی الله عنه روایت میکنم عایشه رضی الله عنها کفت اهل عراق اهل نفاق اند قول ایشان مرد و دست ما خود اینست که بسیار
شبها بود پیغمبر علیه السلام بجون جنازه خفته بودی چون نه پیغامبر علیه السلام بمسجد آمدی با نهها کردی چون بقیام رفتی پاسها
را باز کردی پیغمبر علیه السلام مدا نکر دپس دانستم که دو ابود دیکر ام سلمه را دو فرزند بود از خصم دیکر یکی پسر دیکی دختر پسر او عمر نام
و دختر را زینب نام بود رسول علیه السلام در نماز بود که برد و قصد کرد تا پیش نماز رسول علیه السلام کذ ند بر رسول علیه السلام
اشارت کرد عمر بایستاد در ترتیب بکذشت و باز نه استاد رسول علیه السلام بعد از نماز فرمود که این زنان اهل فتنه اند نیز کار از فتنه
افکنند و آن نماز را باز کردانید پس دانستم که کذ شتن زنان نماز را تباه نکند در صلوة خواجه اجل سرخسی رحمة الله ابن عباس رضی الله عنه
میکوید که پدر مرا خری بود وقتی رسول علیه السلام در صحرا نماز میکذارد دوان دراز کوش پیش نماز رسول علیه السلام بر کذ شت
پیغمبر علیه السلام آن نماز باز نکذارد در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده روایت است از حیان بن مجارق رضی الله عنه که من از شام
آمدم اقتدا کردم چیزی پیش پیغمبر علیه السلام بر سیکذ شت پیغمبر علیه السلام نماز تمام کرد و ان نماز را اعاده نکرد پس دانستم که کذ شت
دراز کوش نماز را تباه نکند دیکر کفتم که کذ شتن سک نماز را تباه نکند که روایت میکند سعد بن وقاص رضی الله عنها که رسول
علیه السلام در صحرا روز ادینه نماز دیکر میکذارد سک سیاهی پیش نماز رسول علیه السلام بر کذ شت سعد بدان دعا کرد آن سک
بسر سه کام نرفته جای نرفته بود که بیفتاد و بمرد رسول علیه السلام کفت که دعا کردان سک را اسعد کفت من کردم یا رسول
الله رسول علیه السلام کفت چه دعا کردی کفت این دعا کردم سبحانک اللهم الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا
ذو الجلال والاکرام اللهم اقتل هذا الکلب انکاه کفت یا سعد او چرا دعا او امر نرش است من نخواستی جبرائیل امین صلوة الله علیه در
رسید و بکفت یا محمد این دعا که سعد کفت در حق هلاک سک اکر در حق کافران کردی خدا و عز و جل همه کافران را هلاک کردی و

و در روز آدینه ساعتی است که در آن ساعت هر دعائی را که مومنی کند ایشان دعا را ایشان مستجاب شود و لیکن آن ساعت بعد از نماز دیگر است بزرگان گفته اند که خواهد که آن ساعت را دریابد که از اول روز تا آخر روز بدعا کند از دو پیغمبر علیه السلام نماز را باز نگذارد عمل بر آن حدیث منسوخ است پس دانستم که گذشتن از پیش نمازگزاران نماز را باطل نکند که حدیث مطلق آمده است قال النبی علیه السلام مرور شئی بین یدی المصلی لا یقطع الصلوة ابو یوسف رحمة الله گفت از حدیث باز گشتی از منسوخات و آن حدیث ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده اند شاید از آن باشد که عمل بر وی منسوخ است مسئله مسبوق اگر با فقها مسبوقانه بر خیزد با جماعت که با او بود گفتن کوید یا نه اشکال است و بر قول ابو یوسف رحمة الله که یکبار در حال متابعت گفته است بار دیگر چرا کوید در صلوة خواجه اجل سرخسی رضی الله عنه از ابو یوسف روایت میکند که نماز گذارد او دو حالت است یکی حالت انفراد و یکی حالت اقتدا میکوید باید که در حالت انفراد نیز کوید تا در دو حالت عمل کرده شود و نیز قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اشکال نیاید که ایشان اعتود را سنت قیام ندارند سنت و او را سیدارند مسبوق قرات اکنون بخواند پس اعتود کوید مسئله مسبوق سبحانک اللهم بحمدک خواند یا نی یا در نوادر ابن رستم رحمة الله روایت است که خواجه امام زاهد مخزر رحمة الله نسخه درس میکرد روایتی بیرون آمد از خواجه امام بکر فضل بخاری که از محمد رحمة الله روایت میکند که خواندن امام را مقتدی نیابت ندارند باید که مسبوق خواند اما ظاهر روایت آنست که بخواند مسئله مقتدی امام را در نماز یافت اقتدا کرد و تکبیر گفت سبحانک اللهم بحمدک خواند یا نی این مسئله بر شش نوعست یا امام در قیام است نماز بلند میخواند یا نرم خواندنی یا در رکوع است یا در سجده یا در قعده اگر در قیام است و نماز نرم خواندنی بالاتفاق خواند اگر در رکوع است بالاتفاق نخواند اگر در سجده است یا در قعده اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که نخواند که آن سجده و قعده از نماز وی نیابت ندارد و بعضی گفته اند که نخواند که بر وی متابعت امام واجب است سبحانک اللهم سنت است و اقامت واجب اولیتر از اقامت سنت و اختیار خواجه امام زاهد مخر الدین رحمة الله آنست که نخواند که اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله است که بخواند و اگر امام را در رکوع یافت و نماز بلند خواندنی ظاهر روایت نخواند که گوش داشتن قرآن واجب است خواندن سنت شیخ الاسلام برهان الدین در نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده را درس میکرد روایتی بیرون آمد از ابو بکر خصاف رحمة الله میکوید که خواندن این زید کبیر بخاری رحمة الله میکوید که روایتی خواندن نیافته ام مگر یکی روایتی عبد الله ابن مبارک رحمة الله میکوید که خواجه امام زاهد مخر صلوة خواجه اجل سرخسی درس میکرد روایتی بیرون آمد در آنجا که امام وقف کند وی کلمه کوید تا هم خوانده تسبیح بود و هم کوش دارنده قرات اما ظاهر روایت اینست که نخواند که خواندن تسبیح سنت است و شنیدن قرات فریضه اقامت فریضه اولیتر از اقامت سنت اگر مقتدی امام را در قیام یافت الله که کفت امام بر رکوع رفت وی اگر کفت و انکاه بر رکوع رفت اتفاق از کفت دریافته شود و الا اگر بر رکوع نرفت تنها مشغول شنداما سر از رکوع بر آورد و انکاه وی بر رکوع و بقول ابو حنیفه رکعت دریافته شود و بقول ابو یوسف و محمد دریافته نشود اسم و وصف تمام باید تا نماز اندریافته شود مقتدی آمد و امام را در قیام یافت و تکبیر کفت امام بر رکوع رفت با اینکه وی نیز بر رکوع رفتی و نرفت وی بخواندن سبحانک اللهم مشغول شد امام سر از رکوع بر آورد و آن رکوع را الا حقانه می ارزد ابو بکر در قیام با امام مشارکت

افتاده بود اگر امام را در رکوع یافت تکبیر گفت بالستی بر رکوع رفتی نرفت بخواندن سبحان ربی العظیم مشغول شد امام سر از رکوع برداشت
انگاه برکوع رفت ان رکعت یافته شود یانی ز فرحمة الله میگوید که یافته نشود اما ظاهر بر روایة آنست که دریافته شود وجه قول ز فر
رحمة الله یعنی قوله علیه السلام من ادرک الامام فی الرکوع فقد ادرک کها اما وجه قول علماء ثلثه رحمهم الله در یافتن آن بود که مدت
اقتدا مقتدی را با امام در رکوع در فواد در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده او رده است که ابن ابی لیلی و خواجه محمد مقابل سازی و
عبد الله بلخی رحمهم الله البنان بر قول ز فر فتوی داده اند که ان رکعت دریافته نشود اما ظاهر بر روایة اینست که دریافته نشود که
در نماز رکن اصلی سه است قیام است در رکوع و سجود چون امام در رکن بی وی آورده است بیشتر را حکم کل است پس رکعت دریافته شود
تاویل حدیث جائی بود که امام را در رکوع یابد و یا با امام در رکوع مشارکت افتد اگر مقتدی را در قیام با مشارکت افتاد و
تکبیر گفت در قیام لاحق شد و در هیچ رکنی مشارکت نافتاد ان اورده او معتبر نبود اکنون بعد از فراغ نماز امام تواند که بران نماز
بنا کند بانی اختیار ابو الحسن کرخی رحمة الله است که تواند و اختیار ابو جعفر رحمة الله آنست که نتواند اگر امام را در سجده یافت
تکبیر گفت قیام و رکوع اورده بسجده رفت و اگر این سجده اول است و نماز وی را فاسد نکند و از نماز وی نیابت ندارد و این رکعت یافته
نشود از برای انکه قیام فریضه است و در سجده متابعت امام آورده پس گوئیم که نماز تباه نشود که وی یکی رکوع زیادتی آورده است
از نماذون رکعت بود نماز تباه نشود اگر امام را در میان دو سجده یافت و اقتدا کرد قیام و رکوع آورده سجده را با امام اورد اگر
نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده دوم کرده است نمازش روا بود مگر بر روایة محمد که با آوردن یک سجده زیادتی نماز
را تباه کرداند در اصل نسخه بر خلاف این ذکر کرده است اما اگر نیت سجده اول کرده است یا هیچ نیت کرده است نماز تباه شود
که یکرکعت نماز آورده پیش از تمامت نماز امام اشکال آید در انصورت که نیت کرده است ظاهر و غالب موصن ان بود که نخست
سجده اول آرد انگاه سجده دوم اگر این سجده آخر است اگر نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده اخر کرده است یا
هیچ نیت نکرده است اتفاق ان نماز وی نیابت ندارد و نماز وی تباه نشود و اگر نیت سجده اول کرده است نماز وی تباه شود چه
وی مسبوق است دیگر رکعت نماز از فرا امام اورد لاجرم نمازش تباه شود اگر امام را در قعده اول دریافت تکبیر گفت بالتفاق
سبحانک اللهم خواند انگاه بنشیند و اگر خواند نشست و امام بر خاست وی تبر بر خیزد یا التحیات خواند اگر اغاز نکرده است بالتفاق
بر خیزد و اگر اغاز کرده است خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله میگوید که بر خیزد و امام را متابعت کند که متابعت امام واجب
شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله میگوید که التحیات ذکر نیست از اذکار نماز چون اغاز کرد باید که تمام کند اگر امام را در قعده
آخر دریافت تکبیر گفت بنا خواند امام سلام داد وی بجائی باید که مسبوقانه تمام کند و اگر بنا خواند همین که نشست امام سلام
داد وی بالتفاق التحیات اغاز نکند و اگر اغاز کرد امام سلام داد و همین خلاف است کفتم و اگر مسلمانی در سه رکعت مسبوق است و
بیکرکعت مشکوک این نماز را چگونه کند و بعضی گفته اند که سه رکعت مسبوقانه آرد و قعده با مشکوکانه آرد و قعده نا واجب باید رعایت جمیع بنا بعضی گفته اند که چهار رکعت آرد
بچهار قعده در سه چهار قران خواند مشکوکانه آخر آرد چهار قعده از برای آن زیرا که چون یکرکعت بیارد دان نقد که مشکوکانه دریابد بود این دوم وی شود و دیگر نیارد

و به نشیند اگر مشکوکانه دریافته نبود این دوم وی شود دیگر بیارد بنشیند و اگر مشکوکانه دریافته نبود در رکعت فاتحه و سورت بخواند
و به نشیند و در یکی رکعت فاتحه سورت خواند قعده نیاورده رکعت آخر را فاتحه خواند یا نی بعضی گفته اند که مخیر است خواهد خواند خواهد
نخواند و در مبسوط قاضی امام علی استحبابی او رده است که ابو حنیفه نخواند که از راه تحریمه مقتدیست در قفا امام قران خواندن بدعت
است و این گفته اند اصح است تنها گذارد است و در دوی آخر قران خواندن سنت است و هر کجا سنت باشد بدعت جمع آید ترک سنت به از
آوردن بدعت بود خواجه امام منهاج الدین سمرقندی میگوید نا خواندن اولیتر بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است
که نخواند از برای انکه مسبوق بود و حکم است یکی حکم مقتدی و یکی حکم انفراد از ان رو که حکم انفراد دارد ان دو رکعت قرات خواند
اگر در این رکعت دیگر خواند سنت بود از ان رو می که مقتدی خواند بدعت بود و اصلی است هر کجا سنتی باشد بدعتی جمع آید که سنت به از آوردن
بدعت بود و اگر یکی رکعت مسبوق است یکی رکعت مشکوک باید که نخست مسبوقانه آرد و بار مشکوکانه و قعده اگر نخست مشکوکانه آرد
یا هر دو را یک قعده ارد و نماز تباه نشود در این مسئله نیت شرط است شیخ الاسلام برهان علاء الدین رحمة الله گفته است در این مسئله تا
اگر نخست مشکوکانه کند ان از مسبوقانه نیابت دارد که آن قوی تر است اما ظاهر روایة آنست که نیت شرط است نخست نیت مسبوقانه
کند و انگاه نیت مشکوکانه که اگر ان رکعت را با امام اندر یافته نشود بار دوم تطوع نشود و بر وی فرض باقی است و ان رکعت مسبوقانه است
نماز تباه شود بدین تمهید که گفتم که نخست نیت مسبوقانه کند و انگاه نیت مشکوکانه بدو قعده آرد از عهده بیرون آید اگر نماز بامداد میگذارد چون بر یکی
رفت پشیمانی بر افتاد وش رکعت بار دوم قراءة دراز تر خواند باز گشت و قراءة دراز تر خواند و رکوع باز آورد و سجده اول بود یا رکوع
دوم بروایة نوادر معتبر رکوع دوم بود که راست روی سجده است ظاهر روایة آنست که معتبر رکوع اول بود که ادا فریضه واجب است یا فتم بار دوم
تطوع شود و تطوع فریضه را بر نگیرد فائده این خلاف جائی پدید آید و اگر این واقعه امام را افتد دیگری آمد و در این رکوع بوی اقتدا کرد
ظاهر بر روایة این رکعت دریافته نشود و در روایة نوادر دریافته شود چه بروایة نوادر آنست که رکوع معتبر آن بود که در رکعت دوم سجده
بود و در رکعت این رکوع سجده ها است پس دریافته نشود و وجه ظاهر روایة این است که رکوع معتبر آن بود که بعد از قراءة معتبر بود و این اخیر
اول معتبر افتاده است پس این رکعت را رکوع اول بود که ادا فریضه واجب یافتم بار دوم تطوع شود و تطوع فریضه را بر نگیرد پس دریافته
نشود و اگر این واقعه در رکعت دوم افتاد دیگری آمد در این رکعت بوی اقتدا کرد بر روایة اصل بهر دو رکعت مسبوق بود بر روایة نوادر بیک
رکعت مسبوق بود اکنون این دو رکعت مسبوقانه چگونه آرد اگر دو بدو قعده آرد یا جمع روا بود و اگر دو یک قعده می آرد روا نبود و
بر روایة اصل روا بود و اگر امام را یاد آید که من دو سجده از رکعت اول مانده ام از ابتدای رکعت نماز آورد و این مسبوق متابعت کرد خطا کرد
بر روایة یکی رکعت نماز دیگر بر وی بود و بر روایة نوادر بر وی چیزی نبود و بعضی از مشایخ گفته اند که بر روایة نوادر ان رکعت نیز
بر وی بود از برای انکه چون دو سجده از رکعت اول مانده است چون این رکعت دوم آورد این سجده ها حکما ملحق رکعت اول شود و این
قیام در رکوع دوم او بوی اقتدا کرده است برانداخته شود پس این رکعت سادر نیافته باشد باید که دیگر رکعت مسبوقانه بیارد تا با جماع از عهده
بیرون آید و اگر فریضه چهار رکعت را بیکی رکعت مسبوقست بیکی رکعت و مشکوک بیکی رکعت لاحق است بیکی رکعت تمام و چون امام از نماز

سلام دهد برخیزد و نخست لاحقانه اگر دو قعده یا نزد تا نمانه آرد و قعده باز مسبوقانه و قعده باز مشکوکانه از دو قعده اگر
تا نمانه و مسبوقانه و لاحقانه را بیکرکعت آرد روا بود و لیکن اولیتر آن بود که پس یکرکعت قعده اول و آخر را امام
متابعت کرده باشد اما اگر مسبوقانه و یا مشکوکانه یک قعده آرد و یا مشکوکانه نخست آرد و باز مسبوقانه درین صورت
نماز تباه شود و اگر مسبوقانه را پیش از لاحقانه آرد بقول اکثر فقرا رحمة الله نماز تباه شود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله روا بود بر
تجاکه لاحقانه تنها نه را آرد بتعبیر اول بدی سهو آرد که ایشان حکمی در قفا امام باشند و قیام واجب لاحقانه را لازم نیست
و همین قیام راست کردن بسنده بود لاحقانه را خبر دادند که امام یک سجده از رکعت اول مانده است و در رکعت آخر آورده است
و قعده اول آورده است و همین لاحق باید که این سجده را در محل آرد و لیکن قعده اول بنیاز داشکال آید که بر لاحق واجب است که همچنان آرد
امام آورده است و امام این سجده را در رکعت اخر آورده و وی قضا رکعت اول آورده و این بخلاف امام شود خلاف است اما خلاف
خیر است اما اگر فریضه چهار رکعتی میکذارد بر سر دو نشست و رکعت سیوم برخاست و یاد آمد که یکی سجده مانده است و آمد و آن سجده
اورد و آن قعده را باز آرد یا نی بنگریم اگر سجده از رکعت اول مانده است قعده را باز نیارد و اگر از رکعت دوم مانده است باز آرد که در محل
است جاهلی نماز میکذارد و امام بر سر دو نشست مقتدیان بر همین دانستند که مگر بعلم بر خطا نشستن ایشان بر خاستند معلوم شد که
بخطا مقتدیان بر خاستند باز گردند و امام را متابعت کنند اگر چه رکعت سیوم لاحق شنوند چه دو واجب مانده اند یکی متابعت
امام و یکی قعده اول بر خاستن ایشان بقیام بدعت است و در سیم فریضه از قیام سیوم بقعده اول نشاید باز گشتن مگر درین صورت نماز
چهار رکعتی را بیکرکعت مسبوق است بیکرکعت مشکوک که بخواب شده چون بیدار شد خود را در قعده یافت و امام نه پس ان نمازی احتمالها دارد احتمال
اندارد که قعده اول بالمام بود وی بیکرکعت مسبوق بود بیکرکعت مشکوک بدو نیم و احتمال اندارد که مشکوکانه بر آن چیزی بنود نماز چهار رکعتی است که
بخواب شد چون بیدار شد خود را در قعده یافت و امام نه پس آن نمازی را که قعده در بر چهار رکعت قرارت خواند و اگر امام را در قعده یابد
یافت اقتدا کرد و نشست و خواب شد باری بیدار شد خود را در قعده یافت اعلم سلام داد و رفت این نماز بر احتمالها دارد و احتمال اندارد که قعده اول
امام بود وی بدو رکعت مسبوق بود بدو رکعت نیم احتمال اندارد قعده آخر امام بود وی بر چهار رکعت مسبوق احتمال اندارد که مسبوق نبود و بجا باشد
و قعده خوابیده نباشد و احتمال اندارد که نا تمانه آورده باشد و قعده بخواب رفته چون این احتمالها دارد و بر خبر دو رکعت نماز میکذارد
بدو قعده در هر شفعی مثل نیت کند که نزدیکترین شفعی که بر من است از عهده بیرون آید اگر چاشتی نماز پیشین میکذارد با امام بر سر دو نشست یکی بخواب شد امام
اندر رکعت دیگر میکذارد و سلام داد و بکذارد این سنت بر حالت مقتدی بیدار شد امام را در محراب دید ایستاده چنین گمان برد که امام فریضه میکذارد
وی اندر رکعت دیگر با امام کذارد بعد از التسلیم شد که امام سنت کذارده است اگر با متابعت کرده باشد نمازش تباه شود و اگر نه می متابعت
امام بود و اگر نه متابعت نکرد و لیکن موافقت اقتدا میان امام و بر کمان او فرد آمدن نمازش تباه نشود مسئله در فریضه چهار رکعتی چهار سجده پیش از
امام آورد و بر قول زفر رحمة الله نمازش تباه شود بر قول علمای ثلثه رحمهم الله نمازش تباه نشود و اگر پیش از سلام امام یا بعد از سلام امام ان چهار سجده
بیارد نمازش روا بود اگر سه سجده را بیارد و سلام داد نمازش تباه شود اگر بقصد امروشی سلام داد چون یاد آمدش پیش از انکه سخن دنیا گفته باشد سجده و قعده را

بیارد از عهده بیرون آید اگر بر پشت بام مسجد پیش از امام آورد بر قول آنکه فریضه نماز ش تباه شود چه زوم متابعت امام فریضه میدارد بر قول
علمای آنکه فریضه نماز ش تباه نشود که امام را متابعت کردن بقول ایشان واجب است و آورده وی یکروایت دو رکعت است و یکروایت سه رکعت است
و یکروایت دو سجده و نماز ش تمام شود باید که پیش از سلام امام دو رکعت دیگر بیارد نماز ش تمام شود و ظاهر روایت اینست که دو رکعت نماز پیش
نبود از برای آنکه اصلی است که در قیام و در رکوع بیک جای بموقوف نماند چون رکعت اول را قیام در رکوع یا امام آورد و دو سجده پیش از امام آورد
و این مسجد ها معتبر نبود و قیام و رکوع موقوف بود و رکعت دوم را قیام در رکوع یا امام آورد و سجده ها پیش از امام آورد و این سجده ها ملحق بقیام و
رکوع اول شود قیام در رکوع دوم بر انداخته شود قیام در رکوع سیوم یا امام آورد و سجده ها پیش از امام آورد و این سجده ها معتبر نبود آن قیام
در رکوع موقوف بود و رکعت چهارم را قیام رکوع یا امام آورد و سجده ها پیش از امام آورد و این سجده ها ملحق بقیام در رکوع سیوم شود قیام در رکوع چهارم
بر انداخته شود و آن دو روایت دیگر بر همین قیاس است و در هر رکعت اول و سیوم روا بود دوم و چهارم بر انداخته شود بر خیزد و رکعت نماز
لاحقانه بگذارد و بی قرات و بی سهو از عهده بیرون آید اگر جای تنگ است بر پشت یکدیگر سجده آورد روا بود بنا بر فتوی امیر المومنین عمر رضی الله
عنه که صحابه در مسجد رسول علیه السلام چهارده بودند و مسجد تنگ شد گفتند امیر المومنین دستوری میدهد تا این مسجد را بر داریم و
دیگران بر کنیم گفت من روا ندارم که کسی بناکرده مهتر عالم علیه السلام را بر دارد گفتند پس حکم کند بر پشت یکدیگر سجده آرند گفتند بر پشت یکدیگر
چگونه آرند گفت صف اول را بر سر زمین باید و صف دوم را بر پشت صف اول و صف سیوم را بر سر زمین باید و صف چهارم را بر پشت صف
سیوم بهمین ترتیب میگذارند بر هر چند بسیار باشند چنین کنند حسن زیاد رح میگوید و بر کف پای یکدیگر سجده آرند ظاهر روایت اینست که بر کف
پای مسجده آوردن روا نبود که بر هر تکلف بر کف پای مسجد بر سر زمین باید بر سر اگر جمله قیام در رکوعه آورد ند صف اول بسجده رفتند صف دوم را
جای تنگ است سجده نمیتواند آوردن بهمان در رکوع باشند تا انها سر از سجده بر آرند و انگاه ایشان سجده روند و سجده را لاحقانه بیارند
روا بود و اگر قوم در رکوع توقف کردند تا امام سر از سجده بر آورد قیام در رکوعه رکعت دیگر آورد اکنون با امام سجده رفتند و امام را متابعت کردند
این سجده که با امام آورده اند نه از اول نیابت دارد نه از دوم اکنون بدو رکعت لاحقانه نیارند روا بود این جای بود که بر امام فرو رفتند
و سجده با امام نیارند و اگر پیش از امام فرو رفتند پایش از امام باید که نیست سجده اول کنند تا یکرکعت لاحقانه بود اگر امام را در رکوع اندر
یافت اقتدا کرد بر رکوع رفت امام سر از رکوع بر آورده بقومه رفت وی هم از رکوع بسجده رفت در انوا در صلوة خواجه امام یکرخوا بر زاده ها ابو
ابو یوسف رح روایت است که نماز ش تباه شود و بحجه قول ابو یوسف ظاهر است که وی تبدیل ارکان را نماز فریضه دارد ان قومه را آورد پیش
از امام معتبر نبود و اگر نیارد و فریضه را ترک آورد نماز ش تباه شود این روایت دلیل میکند که ابو حنیفه تبدیل ارکان را نماز فریضه میدارد و این
جای بود که بر گذرد نماز تمام کند اما اگر یا خر یک نماز خود را لاحقانه نیارد و نماز ش روا بود و اگر این واقعه را در رکعت اخیر خود بیابد
قومه را بیارد و سجده ها بیارد تا اتفاق نماز روا بود اگر در رکعتهای دیگر است یکرکعت بیارد و با تفاق روا بود و اگر بیارد (چنان) امام
دهد بر قول ابو یوسف و شافعی هم روا نبود و بر قول ابو حنیفه و محمد رح روا بود و لیکن باکراهیه نشاید که معتقد پیش از امام سر بر آورد و گفته
شد که هنوز امام سر از سجده بر نیاورده باید که باز سجده رود سر بسجده نهاده که بخطا باشد این هم از حنفا بود در سهو علیه السلام فرموده

که هرکه پیش از امام سر از سجده برآورد و سر وی بیچون سر خر شود و قول امیر المومنین علی رضی الله عنه پیش از رسول علیه السلام سر از سجده برآورد
بر روی فرود آورد یا سر سجده نهاد و رسول علیه السلام انحال را بدید بدان جهت که رسول علیه السلام را بود چنانکه از پیش بدیدی اگر
بدیدی وقتی که خود دندش بعد از آن گفت یا علی ترا چه داشت بدین که پیش از من سر از سجده برآوردی و دست بروی فرود آوردی یا سر سجده نهادی
و گفت یا رسول الله چنین بشنیدم که از لب دندان مبارک ستاکه هرکه پیش از امام سر از سجده برآرد و دست بروی فرود آرد بیچون سر خر شود و شما
آید من پنداشتم که شما سر از سجده برآورده آید من سر برآوردم بیچون معلوم شد که شما هنوز سر از سجده برنداشته آید و دست بروی فرود
آوردم که نباید که سر من بیچون سر خر شده باشد رسول علیه السلام فرمود یا علی تو ندانستی که خدای عز و جل امت عاصی را از پیش امان
کرامت کرده است اما ان در گور رسد آید قال النبی صلی الله علیه وسلم القبر صندوق العمل امیر المومنین علی رضی الله عنه این نظم گفته است شعر
یا من بدنیاه اشتغل ✤ قد غره طول الامل ✤ الموت یاتی بغته ✤ والقبر صندوق العمل ✤ احبر علی بلوغها ✤ لا موت الا بالاجل ✤ والمرء میت
فی عقله ✤ حتی ولی مدة الاجل ✤ قاضی جمال سره خواجه امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله گفته است که مرا ازین حدیث آنست که عین سر وی چو سر خر شود
و مراد ازوی آنست که هر سر که در وی این مقدار از رفعه نبود که باند پیش از امام سر نمی شاید برآوردن و فرود آوردن ان سر خر
سر خر بود اگر پیش از امام سر از سجده برآورد ند که هنوز امام سر بر نیاورده است بار سر سجده نهاد این از چند وجه خالی نبود یا خود
را بخطا دید یا نیت متابعت امام کرده یا نیت سجده اول کرده یا هیچ نیت نکرد و امام سر از سجده برآورده این نیز همان سجده اول وی
بود اما اگر نیت سجده دوم کرده در مسجد چندانی تاخیر کرد که امام سر از سجده برآورده بار سر سجده نهاد وی سجده دوم
را با امام سر از سجده برآورد در نوادر صلوة امام بکر خواهر زاده ع از ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روایت است که نماز
تباه شود اما این جای بود که برگذرد نماز تمام کند اما اگر تاخیر کند سجده لاحقانه از وی از عهده بیرون آید اگر امام قعده فرض نشست
و برکعت زواید برخاست بفراموشی مقتدیان وی را متابعت کردند همه قیام آوردند رکوع اگر سر سجده نهاد نماز همه روا بود
نماز همه روا بود و اگر بقعده باز آیند روا بود اگر پیش از انکه امام سر سجده نهاد وی مقتدیان سر سجده نهاد امام را یاد آمد تا قعده باز آمد
نماز امام روا بود و مقتدی را نماز تباه شود اگر پیش از انکه مقتدیان سر سجده نهادند امام را یاد آمد که قعده فرض نشسته
نیست و در بار کشتن بود که مقتدیان سر سجده نهادند نماز همه روا بود از برای چون امام قعده بار
کشتن گردوشد و ع کردان قیام و رکوع زواید و رحق امام بر انداخته شود و چنانکه قیام و
رکوع و رحق امام بر انداخته شود رحق مقتدیان نیز بر انداخته شود ایشان دو سجده زیادتی
آورده باشند با دون رکعت بود نماز تباه نشود اما در قعده فرض نشست و برکعت زواید
برخاست بفراموشی مقتدیان وی را بر خطا دیدند متابعت نکردند امام قیام در رکوع آورد
اگر سر سجده نهاد و نماز همه تباه شود و اگر بقعده باز آمد نماز همه روا بود و اگر پیش از انکه سر سجده نهاد و مقتدی

سلام دهد امام را بشود و آمده و بعد از بازگشت نماز امام را تمام کند و اگر سهو مقتدی را نماز تباه شود و امام بقعده فرض نشست و برکعت زاید برخاست بغیر از موشی مسبوقان را متابعت کرد تا قیام در رکوع اورد اگر سر سجده نبرد نماز تباه شود و اگر سر سجده نبرد بقعده باز آید نماز او را بود اگر امام بقعده فرض نشست بقعده تطوع برخاست مجرد برخاستن نماز تباه شود که در آمدن تطوع بی تحریمه علیحده درست است امام بقعده فرض نشست و برکعت زاید برخاست بغیر از موشی مسبوقان را متابعت کرد تا نماز مسبوقان تباه شود و امام را رد ابود و اگر امام باز گردد و قضا آن بروی نبود چون بغیر از موشی برخاست اگر امام قعده فرض نشست بقعده تطوع برخاست مسبوقان را متابعت کرد تا نماز مسبوقان تباه شود و اگر امام باز گردد و قضا و رکعت بروی نبود چون بقعده تطوع برخاست مسبوقان بقضا مسبوقانه را برخاست مسبوقانه را سجده مقتدی کرد امام سجده باز گشت اگر سجده صلبی بود نماز مسبوق تباه شود که وی نماز خود را وقتی جدا کرده است که از فرض امام چیزی باقی بوده است و اگر سجده تلاوت بود روایت نوادر آنست که نماز مسبوق تباه شود از برای آنکه از امام نماز خود وقتی جدا کرده است که بر امام چیزی از فرض باقی بود اما ظاهر روایت آنست که نماز را بود وی وقتی نماز خود را جدا کرده است که بر امام فرض چیزی باقی نبوده است دلیل بر آنکه اگر امام الزمان سلام داد ی نماز ایشان را بود وی پس امدن آن سجده تلاوت بقعده در حق امام بر انداخته نشود اما در حق مسبوق بر انداخته نشود اگر سجده سهو باز گشت اگر قیام و قرات مسبوق بعد از قعده معتبر امام بود و نماز را بود و اگر بعد از قعده معتبر امام بیفتاده بود و نماز تباه شود و اگر بر ابر افتاده بود همین حکم دارد مسئله مسبوق به مسبوق اقتدا کرده امام را نماز را بود مقتدی را نماز تباه شود و اگر دو مسبوق اند و یکی بسه قانیه خود را با قدرت قیام در رکوع نشسته او در رکوع و سجود یکی بایما آورده است بر رکوع و سجود نماز شان تباه شود اگر یکی بایما آورده است باقی مسبوقانیه خود را تمام کند نماز را بود از برای آنکه با قدرت قیام در رکوع نشسته نماز شود تطوع اما با قدرت قیام در رکوع ایما و معتبر نیست بر خلاف بیمار که ایما از وی معتبر بود و ایما از صحیح معتبر نبود و ان اشارت از وی عمل اندک است پس تواند که باقی نماز خود را تمام کند اگر مسبوق بقضا سه قانیه برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد درست نباید کرد وی حکم مقتدی دارد باب بیست و سیوم در بیان سجده سهو علما را اختلاف است سجده سهو پیش از سلام باید آوردن یا بعد از سلام و بقول مالک رحمة الله اگر نقصان است در نماز پیش از سلام و اگر زاید است بعد از سلام اما این سوال و جواب ایشان در پیش هارون رشید بود و ابو یوسف رحمة الله انجا حاضر بود گفت اگر مسئله را بر دو افتد سهو چه وقت آرد امام مالک ساکت شد جواب نتوانست گفتن اما بقول شافعی رحمة الله سهو پیش از سلام باید آوردن و حجت قول ایشان آنست که روایت میکند عبد الله بحینیه رضی الله عنه که رسول علیه السلام سجده سهو پیش از سلام آورد و بقول علما رحمهم الله سجده سهو بعد از سلام می باید اورد که روایت میکند عبد الله مسعود و ام سومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام سجده سهو بعد از سلام آورد و ثوبان رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام لکل سهو سجدتان من زیادة او نقصان بعد السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم سجدتان تکفیان لکل سهو فی الصلوة و تاویل انکه عبد الله بحینیه رضی الله عنه روایت میکند ان بود که رسول علیه السلام سلام داده بود سهو اورد که وی در آمده رسول علیه السلام را در سجده دید چنین گمان برد که مگر سهو پیش از سلام آورد ظاهر روایت آنست که سهو بعد از سلام آورد باید دانستن کی انبیا را در عبادات سهو نرفته است اما در تبلیغ رسالت سهو نرفته است اگر بر موشی سهو رفته است قرآنه شهد را

تا کجا خواند اگر امام است تا عبده و رسوله خواند و یک روی سلام دهد از برای اعلام قوم و اگر تنها گذارد است مخیر است خواهد یکروی سلام دهد خواهد بر دو روی بعضی گفته اند که تنها بر دو روی سلام دهد اولیتر بود و در خواندن قرائت تشهد نیز مخیر است خواهد بار اول تا عبده و رسوله خواهد بار دوم تا اخر خواند و خواهد بار دوم تا عبده و رسوله و اگر بار اول تا اخر خواند بار دوم بقدر اصوشی تا هم اخر خواند سهو واجب نشود که اصلیست بر آنکه بتغیر روی سهو واجب شود و بتاخیر روی سهو واجب شود و بر آنچه بتاخیر روی سهو واجب نشود بتغیر روی سهو واجب نشود چنانکه تسبیحات رکوع و سجود نرم می باید گفتن روی بلند گفت یا امام را سمع الله لمن حمده بلند میباید گفتن روی نرم گفت یا اعوذ بالله نرم میباید گفت روی بلند گفت مانند اینها سهو واجب نشود و اگر در سنت نماز بامداد بر سر دو بنشست و بغیر اصوشی برخاست باز گردد و سهو آرد و اگر سنت دو گانی نماز پیشین یا شام بود و دیر خواهد باز گردد خواهد باز گردد در هر دو حال سهو واجب آید اگر در سنت نماز خفتن سیوم برخاست بغیر اصوشی اگر باز گردد سهو واجب آید و اگر نی نیاید که سنت نماز خفتن چنانکه دو مشروع است چهار هم مشروعست سلام سهو از نماز بیرون آردیانی بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بیرون آرد موقوف بنا گشتن فائده این خلاف جائی پدید آید که سلام سهو داد پیش از انکه سهو بنا گشتی یکی اقتدا کرد بقول محمد و زفر رحمهما الله درست آید و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درست نیاید سلام سهو داد پیش از انکه سهو بنا گشتی مسافر نیت اقامت کرد نیت اقامت روی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درین نماز عمل نکند و بقول محمد زفر رحمهما الله کند سلام سهو داد پیش از انکه سهو بنا گشتی قهقهه خندید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و زفر رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمة الله طهارت تباه شود اشکال اید که زفر رحمة الله دران دو مسئله با محمد رحمة الله بود از چه معنی است که درین مسئله با ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله یار شده است اصلیست مر زفر را رحمة الله در خنده قهقهه که بر کجا که نماز تباه کند طهارت تباه نکند اما اگر سهو بنا گشتی یکی آید بوی اقتدا کرد یا بتفاق درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کند با تفاق درین نماز عمل نکند و اگر قهقهه خندید بقول علمائنا رحمهم الله طهارت تباه شود بنا بر همان اصل که گفته اند بقول زفر تباه نشود بنا گشتن بسجده سهو قعده را بر گیرد بنا از ابو یوسف رحمة الله روایتیست آمده است که قعده بر گیرد ظاهر بر روایتیست که قعده بر نگیرد فائده خلاف جائی پدید آید که سهو آرد و ان قعده را باز نه آورد ظاهر بر روایتیست نماز را بود بدان روایتیکه ابو یوسف رحمة الله را بود سلام داد تا سهو نیارد و تواند که بیارد و اگر سلام داد تا سجده تلاوت نیارد و نتواند که ارد که سجده سهو وقتی تواند آوردن که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود تا اگر سلام سهو داد پیش از انکه سهو بنا گشتی نماز بامداد را افتتاح بر آید یا نماز آدینه را وقت نگذشته درین هر دو صورت سجده سهو تواند اورد و اگر در نماز شک افتاد قاضی امام صدر الدین رحمة الله گفته است که تا الشک بیقین نشود بحر د شک سهو واجب نیاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است چون شک در نماز است سهو واجب شود بحر شک در سهو است سهو واجب نشود تا اگر مسئلی در نماز شک افتاد و لیکن آن نماز را همچنان شک تمام کرد قاضی امام صدر الدین گفته است که سهو واجب نشود و این برای انکه گذاردن نماز بیقین است و سهو شک در شک بیقین نشود و قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است چون شک در نماز است سهو واجب شود اما اگر شک در سهو است سهو واجب نشود گشتا پسر خال محمد حسین بود او از قرائت نزدیک بود و در لغت بیک کامل بود و محی حسن رحمة الله در اکفت

خاطر نیکو داری هم در یک علم نیکو شی در علمهای دیگر شروع نمیکنی تا از علی بهر مند باشی کسای رحمة الله گفت هرگز در یک علم نیکو نشوی و علمها دیگر و بر ازان علم روی ندهد و گیرا گفت تو نعت نیکو میدان یک مسئله از فقه سوال کن جواب کوی گفت سوال کن و گفت در سهو واجب سجود یا نی گفت نی محمد رحمة الله گفت بچه دلیل میکوی گفت المصنف لا یصنع بهر چه را خود نکنی ازان بخود تر توان گفتن چون سهو گفتی در دیگر سهو دیگر نتوان لازم داشتن کسای را در عهده حمزه بود و حمزه رحمة الله از قراء بزرگ بود و در عهد وی بچون وی نبود چون خبر کسای بحمزه رسید حمزه رحمة الله گفت سهل باشد کاری یافتند و کسای کلیم بان بود چون خبر بکسای رسید برخاست و نزدیک حمزه رفت رحمهما الله چون چشم حمزه رحمة الله بر کسای افتاد دیرا گفتند که کسای نیست گفت ای پسر از قرآن چیزی یاد داری برخوان کسای امر و گفت و انعار مکرمه سورت الرتلک ایات الکتاب الحکیم اکان للناس عجبا والکتاب احکمت این هر دو سورت بایت متشابه اند یکی آیت ازین سورت می خواند دیگی ازان سورت که همچنین هر دو سورت را تمام کرد یکی الیق و وادی تعظیم و تاخیر نکرد حمزه ما ازان خوش آمد کسای گفت ای استاد بزرگوار ما یافته ایم لیکن چنین بر می یافتم بما بران بود که کسای رحمة الله آدم علیه السلام را بجواب دید آدم علیه السلام و یرا گفت ای پسر از قرآن چیزی یاد داری برخوان سوره طه آغاز کرد چون بدین آیت رسید و قوله تعالی و عصی آدم ربه فغوی این آیت را ماند تا جمله آغاز کرد آدم علیه السلام گفت ای پسر ازقرآن چیزی ماندی گفت این آیت راست شما بود شرم داشتم از خواندن این آیت آدم علیه گفت ای پسر دهان باز کن آب دهان خود بدیرانی کرد در دهان کسای که در حال بتمامی از دهان او روان شد چنانکه در هر محلی که کسای قرآن خواندی بوی مشک ازان محل روان شدی بهر کجا که بنی آدم علیه السلام وی دران علم بی نظیر شد خواجه امام پسر خواهر زاده رحمة الله گفته است که یاد دارم حد رکعات واجب است تا اگر مسئله بر او در نماز حدث رسید بنا رفت و یرا در راه شک افتاد که من چه گذارده ام چون بجای نماز آمد که یاد آمدش چه مقدار گذارده ام خواجه امام بکبر خواهر زاده رحمة الله گفته است که سهو واجب نشود ظاهر روایت انست که سهو واجب شود اگر نماز گذارنده را بر در مسجد مسئله شده وی در نماز قراءة نمیتواند خواندن هر چند تاخیر کند تا ان مشغول بماند تا وی قراءت تواند خواندن سهو واجب نشود که این تاخیر بعد از است و بغیر قراءت سهو واجب نشود و اگر در نماز شک افتادش که در آن نماز پیش ازین نماز نماز دی گذارده ام ازمن چیزی سهو فته است یا نی هر چند که تاخیر کند سهو واجب نشود که شک ان نماز در ین نماز عمل نکند اما اگر در همین نماز شک افتادش تاخیر میکند و میگذارد و همچنان نماز را تمام کرد و بعد ازان معلوم کرد که بروی سهو چیزی نرفته است خواجه امام پسر خواهر زاده رحمة الله گفته است که سهو لازم نشود ظاهر روایت انست که سهو لازم نشود و اما اگر درین نماز شک افتادش و مقدار کمی تاخیر کرد سهو واجب نشود مقدار کمی ازانچه ویتم القول ابو حنیفه رضی الله عنه این مقدار تاخیر کند که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد تواند گفتن سهو لازم شود و فتوی برین قولست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این مقدار تاخیر کند بقدر آهستی که از عبد دور سوله تا انک حمید مجید تواند آهستی خواندن سهو لازم شود قاضی محمد محسن ماتریدی رحمة الله گفته است اگر این مقدار تاخیر کند که اللهم علی صل محمد تواند گفتن سهو لازم شود فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله گفته است اگر مقدار رکوع معتبر یا سجده معتبر تاخیر کند سهو لازم شود اگر در نماز نرم خواندنی بلند آغاز کند یا در نماز بلند خواندنی نرم آغاز کند ظاهر روایت هر چه اندکی خواند سهو لازم شود در روایت دوم اندکی خواندن انست که نماز نرم خواندنی بلند آغاز کند یک آیت خواند

سهو لازم شود و اگر بلند خواند لازم نشود و اگر آغاز کرد تا آخر آیت نخواند سهو لازم نشود و گفته اند لازم شود و عدد آیت حسن است ابو حنیفه رح
روایت میکند که در سرود حال او یک آیت خواندن سهو لازم شود ابو عصمه معاذ مروزی از ابو یوسف و محمد رح همان روایت میکند که هر دو بحال
سه آیت خواندن سهو لازم شود و بنابر فرضیت قرارت در نفل چهار رکعتی در شفع اول و یک رکعت فاتحه نخواند سورت بقرا موش در رکعت سیم
یا چهارم از قضا کند یا نی در مختلف الروایه شیخ الاسلام علاء الدین اسحسن زیاد رحمه روایت است که هر دو را قضا کند بقول ابو یوسف رح
هر دو را قضا نکند یحیی بن اکثم رح گفته است که اگر فاتحه مانده است قضا کند و اگر سوره مانده است قضا نکند ظاهر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما
آنست که تکرار فاتحه مشروع نیست تا اگر فاتحه نخوانده است قضا نکند اما اگر سورت مانده است قضا کند چون قضای کند نرم خواند یا بلند اگر نرم
خواند نیت باتفاق نرم خواند و اگر آنرا بلند خواند نیت بلند خواند بلخی رحمه الله گفته است که فاتحه را نرم خواند که در محل است سورت را بلند خواند
همچنان که فوت شده است اما ظاهر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله آنست که در یک رکعت نرم خواندن و هم بلند خواندن مشروع نیست اما اگر فاتحه
قضا سورت واجب و سنت رانیز واجب داریم هر دو را بلند خواند تا یقین از عهده بیرون آید اگر آغاز بلند خواندن را نرم آغاز کرد و برمحل
یاد آمد شر باید که هم از انجا بلند آغاز کند و اگر باز از سر آغاز کند پاک شود و اگر در قیام بجای فاتحه التحیات خواند اگر قیام اولست اجزاء سهو
واجب نشود اما اگر در قیام دوم ابو طاهری رحمه الله گفته است که سهو لازم شود که در قیام دوم محض محل قرارت است و بعضی ازانست نیز
گفته اند بر روایت نوادر اگر پیش از قرارت نخواند سهو لازم نشود و اگر بعد از قرارت خوانده است سهو واجب شود که تاخیر رکوع میشود و ظاهر روایت
آنست که قیام و قرارت همان فریضه است و هم رکوع فریضه است چون بتاخیر قرارة سهو لازم نمیشود بتاخیر رکوع بر سهو لازم نشود که در صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رح از محمد رح روایت است که اگر کسی در قیام اول یا دوم یا سوم یا چهارم بجای فاتحه التحیات خواند سهو لازم نمیشود که قیام محل ثنا است
و هم محل قراءة چون محل خواندن است سهو لازم نشود اما اگر در رکوع یا در قومه یا در سجده بجای ثنا فاتحه خواند سهو لازم شود این بجای محل قرارت
نیست و در غیر محل خواندن سهو لازم شود اگر فاتحه خواند و بار فاتحه خواند سهو لازم شود که تکرار فاتحه مشروع نیست اگر فاتحه خواند سورت و بار فاتحه
خواند سهو لازم نشود که در معنی سورة دیگر شود و اگر در رکوع یاد آورد که سورت یا فاتحه ختم نکرده ام از ابو حنیفه رح دو روایت است یکی روایت بازگرد
گرد و یکی روایت نی صحیح آنست که باز گردد و باتفاق رکوعش برافتد و رکوع باز آرد اگر در رکوع یاد آورد که دعا قنوت نخوانده ام حواب همین و
صحیح اینجا آنست که باز نگردد اگر باز گشت آن رکوع بر انداخته نشود و آن رکوع فریضه است و خواندن قنوت واجب اگر در رکوع یاد آمدش که سورت
نخواند ام باز گردد و سورت خواند و آن رکوع را باز آورد و اگر یاد آمدش که فاتحه نخواند ام باز گردد و فاتحه خواند یا سورت یاد خواند در رکوع باز آورد اگر باز گردد
تا فاتحه خواند بجز و باز گشتن از رکوع بر انداخته شود تا اگر بر اقتدای آن فاتحه نخواند آنرکوع را باز آرد و اگر از رکوع باز گردد تا سورت یا فاتحه ختم کند تا سورت را
شروع نکند رکوع بر انداخته نشود تا اگر بر اقتدا از سورت خواندن رکوع بر انداخته نشود و باز آورد آنرا حاجت نیست بسجده سهو و اگر باز گشت و سورت یا فاتحه ختم کرد و
انگاه رکوع را باز آورد بعتبر آن رکوع دوم بود تا اگر سیزدهم رکوع را اعتماد کند درست آید و اگر کعت در یافته نشود و اگر یک رکوع را سجود در افراموش کرد بقول مالک رح سهو لازم
نشود ظاهر روایت سهو لازم نشود اگر در قعده اول قرارت نشسته و بار خواند سهو لازم شود و اگر صلوة گفت اگر این مقدار گفت اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بقول
ابو حنیفه رح سهو لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رح تا الگ حمید مجید نخواند سهو واجب نشود و این اختیار خواجه امام بکر خواهر زاده است رحمة الله علیه اگر اللهم

اصل علی کفت یاد امدش باقی تمام کرد سهو واجب نشود از برای انکه بغر اموشی خواند اندک است وبقی بعد خوانده است سهو لازم
نشود واکر اللهم صل علی محمد کفت یاد آمدش باقی تمام کرد قاضی ابو محسن باتریدی رحمة الله کفت سهو لازم شود سید امام ابو شجاع
رحمة الله کفته است که سهو لازم نشود که من هرکز از خود نمیانم که کسی در سجد من صلوة کوید من بروی سهو لازم دارم و قاضی امام ابو حسن
رحمة الله کفته است که با صلوة کفتن سهو لازم نمیدانیم سهو بدان لازم داریم که بچیزی مشغول مانده است که بروی نیست وان تاخیر قیام
میشود واکر در روی آخر سورت یا فاتحه ختم کند بغر اموشی در صلوة صبح و قاضی محسن مروزی و در منتقی از ابو حنیفه رحمة الله روایت است که سهو
لازم شود وظاهر روایت سهو لازم نشود واکر در روی باخر فاتحه نخواند حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که سهو لازم شود ظاهر
روایت سهو واجب نشود واکر در قعده آخر قرارت تشهد دوباره خواند یا سه باره سهو لازم نشود اما اکر سلام را فراموش کرد ولیکن دعا
میخواند یا اینجا بنیت دعا میخواند سهو واجب نشود که ان قعده محل ثناست اما اکر سلام را فراموش کرد واز روی بعمد دش از قرآن اغاز
کرد یا خاموش کرد بعد از ان یاد امدش سهو واجب شود در سهوی که در روی اختلاف علماست السهو بالسهو در سهوی در روی اختلاف
مشایخ است السهو بنیاز اکر بوقت برخاستن نشست اکر الیات ابتدا کرده است سهو واجب آید واکر نی نی اکر بسر دو زانو نشست بغر اموشی
بر کعت سیوم برخاست چه مقدار باید تا سهو لازم شود خواجه امام بکر محمد بن فضل بخاری رحمة الله کفته است اکر بقیام نزدیکتر است سهو لازم شود
اکر بقعده نزدیکتر است سهو لازم نشود اما ظاهر روایت انست که دستها از زمین بردارد کند سهو لازم شود اما اکر زانو از زمین بردارد
نشده است ولیکن دستها بزمین است خواجه امام ابو بکر محمد بن فضل رحمة الله کفته است که سهو لازم شود از برای انکه در ان حال دستها بدان بر زمین
بعضی است از اعتبار نیست این اختلاف مشایخ در وجوب سهو بود اما باز کردیدن یعنی کفته اند اکر بقیام نزدیکتر است باز کردد اکر بقعده نزدیکتر است
باز کردد واین قول ابو یوسف است رحمة الله و بیشتر احکام کل دارد بقول ابو حنیفه محمد رحمهما الله اکر قیام را مقرر کرده است باز کردد و اکر قیام را مقرر نکرده است
باز کردد که خواجه امام اجل خرسن رحمة الله آورده است که رسول علیه السلام فریضه چهار رکعتی بسر دو نشست بر کعت سیوم سبحان الله کفته باز نشست
و باز دیکر همین فعل و قول ایشان سبحان الله کفتند باز نشست و رسول علیه السلام سبحان الله کفت ایشان متابعت کردند بعد از ان بعضی از ایشان کمان
کردند که نماز همان بود و قعود همان از جمله سهو است که ان بار باز نشستند این بار باز نشستند که رسول علیه السلام فرمود که ان بار قیام مقرر نکرده بودم باز نشستم
اما این بار قیام مقرر کرده بودم باز نشستم پس معلوم شد که بر کجا قیام مقرر کرده باشد باز کردد و اکر قیام مقرر کرده باشد باز کردد سبحان الله کفتن
مقتدی بنا جایز باشد بود و نماز بنا نکند و اکر نماز شام را بعد در رکعت مسبوق شد یک قعده آورد بعد از قعده این مسئله واقعه مسروق وجندب بود
ایشان مشاکردان عبد الله مسعود بودند رضی الله عنه ایشان کمان بردند که نماز شام را بعد در رکعت مسبوق شدند مسروق یک قعده آورد وجندب یکقعده بعد
از قعده انکار ایشان از این مسئله مناظره شد مسروق کفت انچه من آوردم سنت است جندب کفت انچه من آوردم سنت است بر دو بعد الله مسعود رضی الله عنه
باز کشتند عبد الله مسعود رضی الله عنه کفت که بر دو نیک آورده اید اما اکر این واقعه مرا افتد همچنان ارم که مسروق آورد یعنی بعد قعده ارم بعضی
کفته اند که چون فتوی است عبد الله مسعود رضی الله عنه کفت که بر دو نیک کردید پس اکر بغر اموشی ان دو رکعت را یک قعده آرد سهو لازم نشود اما ظاهر
روایت انست که لازم شود که قعده اولی واجب است که بسبب ترک و تاخیر واجب بجده سهو واجب شود اکر بعد اما ند جهل و بجهل سهو واجب نشود جماعتی نماز

میکند را امام بر سر دو نشست مقتدیان و پیدا بر خلاف دیدند و بقیام سهو سوم برخاستند و امام قعده معتبر کرد و بر گشت سهو سوم برخاست
مقتدیان معلوم شد که امام بر سر دو نشسته بوده است باید که باز گردند و قعده را ند اشتمال اینکه فریضه است و قعده اولی واجب از
فریضه نبود اجب چرا باز گردد جواب قیام فریضه است لیکن چون پیش از امام آورده است معتبر نبود ایشان بدان قعده لاحق اقتدی
لاحق واجب است که نخست آن آرد که امام پی وی آورده است و انگاه متابعت کند و اگر امام بر سر دو نشست و بقیام سهو سوم برخاست
یکی از مقتدیان را یاد آمد که من قراءة تشهد نخوانده ام باید که باز گردد و قراءة تشهد بخواند و انگاه متابعت کند بنا بر همان اصل است
وی بان قراءة تشهد لاحق لازم است که نخست لاحقانه آرد و انگاه متابعت کند اگر بر امام سهو است لاحق را باید که سهو امام را
متابعت نکند و اگر کرد نمازش تباه نشود و لیکن از سهو نیابت ندارد با خر لاحقانه همانجا که امام سهو آورده است وی نیز همانجا
برخلاف مسبوق که بقضا از سهو قانه برخاست قیام و رکوع آورد و امام سهو باز گشت باید که مسبوق نیز باز گردد و سهو امام
را متابعت کند و ان قیام و رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت یا سر بسجده نهاده است که امام سهو باز گشت بنگریم
اگر قیام و قراءت وی بعد قعده معتبر امام افتاده است روا بود و اگر پیش از قعده معتبر امام افتاده است یا بر ارکان نمازش
تباه شود و اگر بعد از قعده معتبر امام برخاسته است و سر بسجده نهاده امام سهو باز کرد و او اگر متابعت کند و بیازارش
تباه شود و اگر سبوقانه را تمام کرده باشد و قعده را معتبر کرده اگر امام سهو باز کرد و وی متابعت کند نمازش تباه نشود و اگر پیش
از قعده معتبر خویشتن سهو امام را یا متابعت کرد نمازش تباه شود مسبوق سهو امام را متابعت نکرد و پیدا در مسبوقانه سهو افتاده
با خر نماز دو سجده سهو آرد نقصان ترا برگیرد و اگر سهو امام را متابعت کرد وی را در مسبوقانه سهو افتاد با سهو آرد
کران از برای متابعت امام بود و این بار دوم واجب شد از برای ترک واجب سهو امام را متابعت نکرد و پیدا در
مسبوقانه سهو نیفتاد ان سهو امام را آرد و بانی قیاس آنست که نیاز دو باستحیان بیارد و اگر مسبوق میداند که بر امام
سهو نیست و امام سهو آورد وی متابعت کرد نمازش تباه شود و اگر نمیداند که بر امام سهو نیست و امام سهو آورد
وی متابعت کرد بعد ازان معلوم شدش که بر امام سهو نبوده است و بعضی گفته اند که نماز مسبوق تباه نشود چون و
ندانسته است ظاهر روایت نمازش تباه شود که سید امام ابو شجاع و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در نوادر صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله آورده است که در حال اقتدا امام دون رکعت نماز تباه نکند اما در حال الفراد اقتدا مقدار
رکنی نماز تباه کند دو سجده دو رکن بود نماز تباه شود اگر مسبوق بفراموشی یا امام سلام داد و نماز تباه نشود اگر سخن دنیا
نگفته باشد تواند که بنا کند و باقی مسبوقانه را تمام کند سهو واجب شود یا نی اگر پیش از امام سلام داده باشد با بر ارکان امام
سهو لازم نشود و اگر بعد از سلام امام سلام داده باشد سجده سهو لازم شود که چون امام سلام داد وی حکم انفراد گرفت
انگاه سلام بفراموشی داد سهو لازم شود **فصل** در بیان شک در نماز عبد الله عمر رضی الله عنه سوال کرد از رسول علیه
قال النبی صلی الله علیه وسلم علیه الصلوة عبد الله مسعود دفعه از رسول صلعم سوال کرد که ربا رسول الله صلعم مراد در نماز

شک می افتد قال النبی صلعم فلیتحری الی الصواب عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله مرا در نماز شک می افتد
قال النبی صلعم فلیبن علی الاقل بنا کن بر کمترین و از امام اعظم رحمة الله نقل کرده اند اگر کسی را بار اول شک افتد باید که همچنان
کند که عبدالله عمر رضی الله عنه فرمود که نماز را از سر گیرد و اگر بار دوم افتد تشهد بخواند کند که پیغمبر علیه السلام عبدالله مسعود رضه
را فرمود که تحری کند و صواب گیرد و اگر شک بسیار میرود همچنان کند که عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنه فرمود که کمترین
بنا کند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که دو رکعت نماز که بعلم تمام کنی فاضلتر ازین بود که بعقاد با آن نماز تباه کنی و از سر
گیری از برای آنکه هر باری که آن نماز را براندازی باز از سر گیری احتمال آنرا دارد که در بعقاد دویم همان شک باز افتد خواجه
امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که هر که از جای سجود سر بر دارد هر بار که آنجا رسد باز بسجود سر بجای که فریضه یا بدعتی جهم آید آوردن بدعت
بهتر از ترک فریضه بود هر جا که بدعتی یا واجبی جهم آید آوردن ان بدعت به از ترک واجب بود هر جا که سنتی یا بدعتی
جهم آید ترک سنت به از آوردن بدعت بود هر شکی که بعد از فراغ افتد آن شک را اعتبار نبود تا بیقین نشود هر جا که دو چیز
روایی آید و یک چیز تا روائی ان یک چیز ترجیح دارد بر ان دو چیز روایتی بحکم حدیث قال النبی صلعم ما اجتمع الحرام والحلال
الا قد غلب الحرام علی الحلال یعنی چون حلال و حرام بهم بیشود حرام حلال را غلبه میکند و حرام بر حلال ابوذر رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله
من در نماز حضور دل نمی یابم گفت پیش از انکه در نماز شروع کنی بگوی که اللهم انی اعوذ بک من نفرقة القلب بشرکان دین
چنین گفته اند که هر که خواهد تا دل خود را در نماز حاضر یابد باید که طهارت خود را از نقصان نگاه دارد و جامه خود را از نجاست
اندکه نگاه دارد و زبان را از غیبت و لغو نگاه دارد خلق را از حرام و شبه نگاهدارد و دل خود را از حسد نگاهدارد و سینه را از
کینه نگاهدارد و در قیام چشم را بجای سجود دارد پیش از انکه تحریمه بپیوندد این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب
تا دل خود را در نماز حاضر یابد این دعا را ابوذر هست و رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواهد که همتر عیسی را صلوات الله علیه
والسلام بیند بروی یا دگرتا دو ابوذر نگاه کند و اگر دو کس پهلوی یکدیگر نماز میکنند و هر دو یک نماز میکنند از یکی را
شک افتاد که من چه کرده ام باید که آن دیگر را بدل نگاه میدارد که چه میکند و هر چه آن می گذارد روی گذارد و اگر آن تا خیر نماز
سهو آرد وی نیز سهو آرد و اگر آن سهو نیارد وی نیز سهو نیارد و اگر در رکوع یاد آمدش که قرات نخوانده ام باید که باز گردد
و قرات خواند چون فریضه دو رکعت بود یا نفلی و یاوتر اگر فریضه چهار رکعتی بود و او تران بود که باز گردد قرات خواند تا واجبی را
اقامت کرده باشد و آن رکوع را باز آرد و اگر باز گشت نماز روا بود بشرط انکه دران دو رکعت دیگر قرات خوانده باشد و اگر در
رکوع یاد آمدش که قرات نخوانده ام باز گشت قرات خواند و بر کوع رفت یاد آمدش که فاتحه نخوانده ام باز گشت و فاتحه خواند و بر کوع
رفت یاد آمدش که سوره یا فاتحه ضم نکرده ام باز گشت و سوره یا فاتحه ضم کرد و رکوع باز آورد و اتفاق معتبر این رکوع جهد ام بود تا اگر
کسی درین رکوع بوی اقتدا کند این رکعت دریافته شود و اگر سنت یا تطوع چهار رکعتی میکند و بسر دو رکعت نشست و بر رکعت
بر خاست قیام و رکوع آورد و یاد آمدش که بر سر دو رکعت نشسته ام بقول ابو حنیفه رض باز گشتن بدعت بود و بقول ابو یوسف رح باز گشت نیست

بقول ابو یوسف رحمه الله فرض است و بقول شافعی رحمه الله واجب است و اگر بازگشتن فریضه بود و اگر بازنگشت و نماز تمام کرد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نماز تمام شود و بقول محمد رحمه الله و شافعی رحمه الله نماز تمام نشود و

عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند که این را فقها دانند عام ندانند باز گردد و قعده اردا گر بران قیاس که سیوم بود
بر سر دو نشستن یافتم و نماز تمام شد و لیکن احتمال انذارد که دوم ست پس وی یک رکعت نماز پیش نیاورده ست برخیزد
یکرکعت نماز دیگر گذارد و دو سجده سهو آرد در عهده بیرون **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که اول من
ست یا سیوم من اتفاق ست که این رکعت را نیارد که اگر اندر نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام و رکوع
و قعده آرد اگر بران قیاس که سیوم بود بر سر دو نشستن یافتم و لیکن احتمال انذارد که اول وی بود برفورد و سجده آرد
و یکرکعت و نماز قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند باز گردد و قعده اردا گر از سیوم باز گشته بود بر سر دو نشستن یافتم اگر از دو باز گشته بود دی یکرکعت
نماز آورده بود و اگر از یکی باز گشته وی هیچ نیاورده باشد دو رکعت نماز گذارد بذو قعده و سهو اردار عهده بیرون
آید و اگر فریضه سه گانه میگذارد شک افتادش که اول من ست یا دوم یا سیوم باید که سه رکعت نماز گذارد بلسه قعده
و سهو آرد از عهده بیرون آید اگر نماز چهار گانه میگذارد در قیام شک افتادش که اول من ست یا دوم مشایخ عراق
گفته اند که این رکعت را بیارد دو رکعت دیگر آرد و قعده بنابران اصل ست که مشایخ عراق در فریضه چهار رکعتی بر
دو نشستن سنت دارند و انگاه یکرکعت نماز دیگر گذارد و سهو اردار عهده بیرون آید ظاهر روایت آنست که بر سر
دو نشستن واجب ست باید که چهار رکعت نماز گذارد و پنجاه قعده و سهو فاز تمام کند و اگر در فریضه چهار رکعتی شک افتادش
که اول من ست یا دوم ست یا سیوم یا چهارم چهار رکعت بپنجاه قعده اردیا نحو سهو آرد از عهده بیرون آید **مسئله**
برقرار شک افتادش که اول من ست یا سیوم اتفاق ست که این رکعت را آرد و قعده نیارد از برای انکه یا اول ست
یا سیوم وی هر دو جای قعده آوردن بدعت ست پس یکرکعت دیگر آرد و قعده و دو رکعت دیگر آرد و یک قاعده و سهو
آرد از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که چهارم من ست یا پنجم اتفاق ست که آن رکعت
را نیارد که نمازش تباه نشود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم
و اگر چهارم بود قیام و رکوع و قومه بود برفورد و سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته
اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود و بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود دی سه رکعت
نماز پیش نیاورده بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک
افتادش که سیوم من ست یا پنجم اتفاق ست که آن رکعت را نگذارد که نمازش تباه نشود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع

وقعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یا پنجم و اگر چهارم بود قیام و رکوع متوقف و سجده آورد و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند
که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود دو سجده سهو پیش نیاورده
بود بر خیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار در قیام شک که سوم منست یا پنجم التفات
نکند رکعت را گذارد که نمازش تباه نشود مشایخ ما گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم و
لیکن احتمال آنرا دارد که سوم بود فور سجده آرد و سه رکعت شود بر خیزد و یک رکعت دیگر گذارد و سهو آرد از عهده بیرون آید مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده آرد اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر از سوم باز گشته بود دو رکعت
نماز گذارده بود بر خیزد و دو رکعت دیگر بگذارد از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار در قیام شک که اول منست یا پنجم التفات
نکند که این رکعت را نیارد که نمازش تباه شود و مشایخ ما گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده تا اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن
یافتم و اگر دوی اول بود دو سجده بیاورده باشد بر خیزد و سجده نیارد و یک رکعت نماز شود و دیگر رکعت دیگر گذارد
و قعده آرد و دو رکعت دیگر بیک قعده بگذارد و سهو از عهده بیرون آید و مشایخ سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده
آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهار نشستن یافتم و لیکن احتمال آنرا دارد که از اول باز گشته بود دو سجده بیاورده باشد دو چهار
رکعت نماز گذارد بود و قعده و سهو آرد از عهده بیرون آید و اگر این مقتدی امام را افتد در قضای وی مسبوق بود باید
مسبوق امام را در آن متابعت کند و بنشیند چندانی که امام نماز خود را تمام کند و انگاه وی بر خیزد و پایچه مسبوق باشد
مسبوق نه آرد و پایچه لاحق باشد لاحقانه آرد از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار در قیام شک که اول منست یا سوم
یا چهارم من این رکعت را گذارد و قعده آرد و بر خیزد دیگر رکعت دیگر آرد و قعده آرد و سهو آرد از عهده بیرون آید
**مسئله** بر قرار در قیام شک افتادش که اول منست یا چهارم من این رکعت را گذارد و قعده آرد و بر خیزد
دیگر رکعت دیگر آرد و قعده آرد و بر خیزد و دو رکعت دیگر گذارد و بیک قعده و سهو آرد از عهده بیرون آید **مسئله**
اگر وتر میگذارد در قیام شک افتادش که اول منست یا دوم من این رکعت را گذارد و قعده آرد و بر خیزد دو
رکعت دیگر بگذارد و قعده آرد و بر خیزد و دعا قنوت نخواند بار اول دست بر نیارد و لیکن در رکعت آخر دست
بر آرد دعا قنوت خواند سهو آرد **مسئله** بر قرار وتر میگذارد در شک افتادش که دوم منست یا سوم من این رکعت دعا قنوت
خواند و لیکن دست بر نیارد وقت تکبیر قنوت و قعده آرد و بر خیزد و یک رکعت دیگر گذارد و دو دست بر دارد و تکبیر گوید و قنوت
و سهو آرد **مسئله** بر قرار شک افتادش در وتر که اول منست یا دوم یا سوم من سه رکعت گذارد بسه قعده در هر رکعت دعا قنوت
خواند و لیکن در رکعت اخر دست بر آرد بسنده بود اگر بتکبیر قنوت شک افتادش که تکبیر اول منست یا تکبیر قنوت باید که این رکعت را
قرارت خواند و قنوت و قعده آرد و بر خیزد و یک رکعت دیگر گذارد و لیکن قنوت نخواند و قعده آرد و بر خیزد و یک رکعت دیگر گذارد
و قنوت خواند و سهو آرد و اما بعضی گفته اند که چون شک در تکبیر اول منست نبود نماز رو نبود و ظاهر سرو انبود و از برای انکه تکبیر

هست تکبیر گفته هست تنگ نیست که تکبیر قنوت پس همان بهتر که گفته اند گذارد باز بعهده بیرون آید اگر چنین دانسته که بعد آ
آید همین وتر را باز میگذارد اگر بزبان نیت کند واز ان وتر بیرون آید بدین وتر اند آید اگر چنین سه رکعت بدو قعده گذارد ورد ابود
اگر بدل نیت کند و بزبان تکبیر گفت این همان وتر بود اگر سه رکعت و سه قعده کرد بهمان ترتیب که گفته شد روا بود اگر سه رکعت بدو قعده
گذارد و نماز شام را نبود اگر تکبیر قنوت گفت سبحانک اللهم و بحمدک خواندن چون یاد امدش دعا قنوت خواند سهو لازم نشود که این مقام
محل ثناست اما اگر تکبیر قنوت گفت و فاتحه خواند سهو لازم آید که دران زمان محل قراءة نیست و تاخیر قنوت شود سهو لازم شود اگر نیز
باز دعا قنوت خواند اگر وتر را سه رکعت بیک قعده گذارد خفیه ابو اللیث رح گفته هست که روا بود قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه
در نماز شام خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته هست که در وتر از ابو حنیفه سه روایت دیگر روایت در خر یقنی و یکر روایت در روایت
دیگر روایت در تطوع باید که این وتر را باز گذارد و همچنین نیت کند نزدیک ترین وتر می که بر منست روا بود اگر اول سهو انیاد
باشد از وتر وقتی نیابت دارد و اگر اول بار سهو آمده باشد این از قضا نیابت دارد و تطوع نشود که تطوع سه رکعت نیست و علم
اگر وتر را بر سر دو نشست بفراموشی بر گفت برخاست یاد آمدش در شرح احمد استجابی رح آورده هست که باز نگردد و قیاس قول
ابو حنیفه رض نماز شام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله باز گردد که وتر بقول ایشان سنت هست عمد بدنیفه باید که باز گردد
و نماز را بر وجهی تمام کند که باتفاق روا آید بهازان بود که مختلف اگر در قیام دوم به پنداشت انکه سیوم هست تکبیر گفت و دعا
قنوت خواند یاد امدش آمد در رکعت سیوم باز خواند یانی خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رح گفته هست که باز نخواند قیاس سیوم ماه
رمضان تا اگر یکی در ماه رمضان امام را در وتر یافت در رکعت سیوم و اقتدا کرد و یا امام دعا قنوت خواند اتفاق هست که
دران دو رکعت مسبوقانه خود را باز نخواند بخواند اول از سیوم نیابت دارد دوم از سیوم طریق اولی بود که نیابت دارد اما
خواجه ابو حفص کبیر بخاری و شیخ الاسلام و قاضی امام علی سعدی رحمة الله گفته هست که فرق هست میان این مسئله ازان مسئله از
برای انکه مسبوق انچه با امام میگذارد اول نماز وی هست و با آخر نماز وی از راه تحریمه و قعده اول هست و از راه قرارت و قنوت
و سهو آخر نماز وی چون در محل خوانده هست باز نخواند اما در بیع النسخ نیاورده هست که دوم از سیوم نیابت دارد پس باید که در
رکعت سیوم باز نخواند و با انکه در رکعت دوم خوانده هست سهو لازم نشود که قیام محل ثناست و هم محل قرارت و دعا قنوت نیابت
یا قراءة چون در محل خوانده هست سهو لازم نشود اگر نماز شام را چون وتر گذارد سهو واجب نشود اما اگر وتر را همچون نماز شام کند اند سهو
لازم شود و اگر و تر میگذارد و در رکوع یاد آمدش که سورت یا فاتحه ضم نکرده ام باز گردد و سورت یا فاتحه ضم کند و آن رکوع را باز آرد اما در
رکوع شک افتادش که سورت یا فاتحه ضم کرده ام یانی باز نگردد که در شریعت بشک علمی ثابت نشود و سهو لازم نشود اما در رکوع یاد آمد
که قنوت نخوانده ام جواب اول ابو حنیفه آن بود که باز گردد و قیاس سورت یا فاتحه ضم کردن و این قول از فرحة الله گرفته هست اما
ابو حنیفه رضی الله عنه ازان قول رجوع کرد و گفت باز نگردد که فرق هست میان سورت یا فاتحه ضم کردن و دعا قنوت خواندن از
برای انکه چون باز گردد تا سورت یا فاتحه ضم کند اگرچه سورت یا فاتحه ضم کردن واجب هست لیکن چون خواندن کبیر فرض اد اکرده شود

باز اگر برای دعا قنوت خواندن باز گردد همین دعا را کرده شود پس از فریضه بواجب نشاید باز گشتن اگر باز گشت وان رکوعه برانداخته
شود بانی بقول مذکور برانداخته شود و بر قول علمای ثلثه برانداخته نشود و تا همین که دعای قنوت خواند بر فور سجده آورد و بر او بقول
نخرجم ثلاثی رکوعه را باز نیارد و نماز را تباه نکند و اگر آن رکوعه را باز آورد و یکی آمد و در آن رکوعه بوی اقتدا کرد بقول فرخ ان رکعت
در یافته شود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله در یافته نشود هر کجا که همین اقتدا اولیتر ان بود که باز نگردد و اگر باز گشت اولیتر ان بود که رکوعه
را باز آرد تا به اجماع آن نماز دو آید اما اگر در رقومه یاد آمد سجده اتفاق هست که باز نگردد باید که بگذرد و نماز تمام کند و سجده آورد تا تفصیل
بر گیرد و اگر تر را بفراموشی پیش از فریضه بگذارد و بعد از فریضه باز نگذارد و این قول ابو یوسف و محمد است رحمهما الله اگر در نماز شک
افتاد شک که فریضه هست یا سنت یاد تر باید که بر سر دو نشیند و بر سر سه و بر سر چهار نشیند بدان قیاس که فریضه بود از عهده بیرون
آید سنت و تر باز گذارد اگر در وتر یاد آمد سجده که سنت نگذارد رکعه ام چون قنوت تمام کند انگاه سنت را گذارد و اما اگر وتر را بر سر سه و سلام داد
از سنت نیابت دارد و بنای قاضی امام صدر الدین رح گفته هست که نیابت ندارد خواجه امام اجل خجندی رح گفته هست که نیابت دارد و اگر وتر را
بر سر سه و سلام داد به پنداشت تراویح نماز تباه شود و نتواند بنا کردن و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سر دو سلام داد به پنداشت که سنت
دو رکعتی میگذارد بعد از ان معلوم شدش ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود خلافیاش میهباد دیگر اما سید امام ابو شجاع رح و ابو الفضل و اند آورده است
تواند بنا کند بخلاف میهباد دیگر اگر در نماز دو رکعتی میگذارد بر سر یکی سلام داد به پنداشت انکه تمام شد بعد از ان یاد آمد شد چنین دانست که سلام دو
را از نماز بیرون آورد بچنین بدل نیت کرد و بزبان نگفت این همان فریضه بود اگر بگفت دیگر گذارد و قعده آرد و روا بود اگر دو رکعت بجای چهار رکعت
نماز شش تباه شود اگر دو رکعت زاید روا بود اگر بزبان نیت کرد و دست برآورد اکنون نماز دوی آخر بود اگر سنت چهار رکعتی میگذارد بر سر
دو سلام داد به پنداشت انکه تمام شد و فریضه را بدل نیت کرد و بزبان نگفت بیرون آید از سنت و آید و در فریضه هر کجا که حقیقت نماز دیگر شود
نماز تباه شود و هر کجا که صفت نماز دیگر شود نماز تباه نشود اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سر دو سلام داد به پنداشت انکه تمام شد سنت را بدل
نیت کرد بزبان نگفت بیرون آید از فریضه و آید در سنت اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سر دو سلام داد به پنداشت انکه نماز تمام شد یاد آمد شش
چنین دانست که وی این سلام از نماز بیرون آورد بر خاست همین فرض را بدل نیت کرد و بزبان نگفت آن همان فریضه بود اگر چهار رکعت بگذارد
آن رکعه ناحش تباه شود اگر بدو قعده آرد روا بود اما اگر انجا که بدل نیت کرد و بزبان نگفت اگر دست برآرد باتفاق نماز وی این چهار آخر بود اکنون
دو رکعت از سنت نیابت دارد بنای قاضی امام صدر رح گفته هست نیابت دارد اما خواجه امام اجل خجندی رحمه الله گفته هست که نیابت ندارد
این روایت هشتم هست از محمد رحمه الله اگر مسبوق بعد از موشی سلام داد یاد آمد شش چنین دانست که این سلام
وی را از نماز بیرون آورد و بر خاست و همین فریضه را بدل نیت کرد و بزبان نگفت بیرون آید از نماز تمام و آید
در نماز حوالیش هر کجا که صفت نماز دیگر شود نماز تباه نشود هر کجا که حقیقت نماز دیگر شود نماز تباه شود اگر نماز پیشین
میگذارد قضا چون سر دو عه کرد یاد آمد شش که نماز با مداد بر نیت بدل گفت که نماز با مداد تمام کنم بر سر دو نشیند یاد
آمد شش که نماز شام بر نیت بدل گفت که نماز شام تمام کنم بر سه نشیند یاد آمد شش که نماز خفتن بر نیت بدل گفت که نماز خفتن تمام کنم بر چهار نشیند

این چهار نماز پیشین و پسین و خفتن و بامداد که در آن جهر بقراءت است تا باید از تطوع بفریضه نپیوندد و نباید از فریضه بتطوع
در آید اگر میداند که نماز فریضه بر وی است و اگر نمیداند که مقیمانه یا مسافرانه باید که مقیمانه قضا کند بشرط آنکه بر سر
بنشیند تا اگر قیاس کرد مسافر نباشد چون بر سر دو بنشیند نمازش تباه شود و در هر چهار رکعت قرارت خواند اگر چهار
رکعت بدو قعده آورد یاد نداشت که یکی سجده و از رکعت اول یا از شفع اول مانده ام نیت کرد و آن سجده او رد و
قعده بسهو آورد بدان قیاس که مقیمانه بود از عهده بیرون آید و بدان قیاس که مسافرانه بود نماز تباه شود باید
که یکی نماز پیشین مسافرانه قضا کند تا یقین از عهده بیرون آید اگر بقعده فرض نشست یاد نداشت که فرض از فرائض
نماز پیشین است اگر میداند تکبیر اول نگفته است یا در شک است که گفته است یا نه نماز تباه شود و اما اگر میداند که تکبیر گفته
است و لیکن از او کار دیگر چیزی مانده است اگر قرارت است فریضه دو رکعتی تطوع باد نماز شش تباه شود و اگر فریضه
چهار رکعتی یا سه رکعتی بود و او بشرط آنکه در آن دو رکعت دیگر قرآن خوانده باشد و اگر از افعال نماز چیزی
مانده است یاد نداشت که قیام مانده است یک رکعت اردو اگر یک رکوع مانده است از رکعتها اول یک رکعت آرد و اگر
از رکعت اخیر است رکوعی و دو سجده اردو اگر دو سجده مانده است از یک رکعت از رکعتهای اول یک رکعت گذارد و اگر از رکعت اخیر
دو سجده آرد اگر از دو رکعت مانده است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آرد و اگر قعده مانده است
قعده آرد و اگر نمیداند دو سجده آرد و قعده و یک رکعت نماز و قعده سهو آرد از عهده بیرون آید اگر در فریضه شروع کرد و
قصد تطوع کرد تطوع شود که در آن تطوع نفی تحریمه علاحده درست آید بنا تطوعه بر فریضه بر تطوع رواباشد **باب**
**بیست و چهارم** تطوع مشروع است و هم آیت و هم بخبر و هم باجماع است اما آیت قوله تعالی یا ایها الذین
امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون اهل تفسیر گفته اند مراد از و افعلوا الخیر نماز تطوع است اما
خبر آن است که قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة خیر موضوع فمن شاء استقل منها و من شاء استکثر و اما بخبر
و حق تطوع اید اگر گذاری ثواب یابی و اگر نه گناهکار نشوی اما در فریضه و سنت موکده نباید حد الاقتصاد در شباب نزود
هیچ کار بر ما فریضه گردانیده است دوازدهی است که یکبار گذاری باز دیگر جماعتی یابی شاید اقتدا کردن دوم آنکه
آن است که یکبار گذاری باز دیگر جماعت یابی شاید اقتدا کردن آن نماز پیشین است و نماز خفتن بار اول
گذارده بود و بار دوم تطوع شود و آن دو که یکبار گذارده باشی باز دیگر جماعت یابی نشاید اقتدا کردن
نماز بامداد است و نماز دیگر که بعد ازین دو نماز تطوعه مشروعه نیست و در نماز شام اختلاف است بر قول ابو یوسف شاید
گذاردن و بر قول ابو حنیفه و محمد رح نشاید گذاردن و بر قول ابو یوسف رحمة الله امام را در سلام منابعت کند و
کند تا امام سلام دهد برخیزد یک رکعت دیگر از سلام دهد بر قول امام ابو حنیفه و محمد رح کیف ما کان منابعت کند یا مخالفت
کند اما بهتر آنست که نماز بامداد را تنها شروع کرد جماعت بر پای شد هم بر اندر دو با امام اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارد

که جماعت برپای شد برخیزد و با امام اقتدا کند اما اگر بر دو رکعت گذارده است و بقعده رسانیده که جماعت برپای شد بنشیند تا امام سلام دهد آنگاه
تمام کند و اقتدا کند اگر نماز چهار رکعتی پیشین یا دیگر را تنها شروع کرد و جماعت برپای شد برخیزد و اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده است
که جماعت برپا شد یک رکعت دیگر گذارد و اقتدا کند و اگر بر سر دو گشته است که جماعت برپای شد سلام دهد و اقتدا کند و اگر بقیام
سیوم رسیده است که جماعت برپای شد ظاهر روایت بما نجا سلام دهد و اقتدا کند اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است
که باز گردد و قعده آرد برای آنکه آن قعده فریضه نبود اکنون فریضه شد و اجب از فریضه نیابت ندارد چنانکه مسافر بر سر دو
نشست و بر رکعت زواید بر خاست بفراموشی رکوع و قیام آورد و برپای آید که بر سر دو نشسته است امام اگر بسجده نهد نمازش
تباه شود و اگر باز گردد و بقعده نمازش روا بود اما اگر در رکوع نیت اقامت کرد چهار شد اگر بر سر دو نشیند نمازش روا بود لیکن بقعده
که آن قیام در رکوع باز آرد و آن قیام در رکوع آن وقت تطوع بوده است اکنون فریضه شده و تطوع از فریضه نیابت ندارد
و این نیز همان بود اما اگر سه رکعت گذارده است که جماعت برپای شد بعضی گفته اند که آن یکی را نشسته آرد تا این چهار رکعت
تطوع شود و فریضه را اقتدا کند اما ظاهر روایت آنست که بیشتر را حکم کل است چون بیشتر آرد رود آن رکعت دیگر ایستاده آرد
اقتدا کند اگر دو رکعت تطوع گذارد سهو افتادش آید بدان دو رکعت دیگر بنا کند ظاهر روایت روا بود اما خواجه امام اجل سرخسی
رحمة الله گفته است درست نیاید اگر نماز شام را تنها شروع کرد جماعت برپای شد برانداز و اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده است
که جماعت برپای شد برانداز و اقتدا کند و اگر دو رکعت گذارده است که جماعت برپای شد بنشیند از و که بیشتر را حکم کل است
همان را تمام کند و اگر تمام کرد نشاید که بر اقتدا کند بانی بعضی گفته اند که نشاید که اقتدا کند که یکی از دو مبتلا شود اگر امام سلام دهد
تطوع سه رکعت روا نیست و اگر امام بنشیند وی برخیزد و تا یک رکعت دیگر گذارد و مخالفت امام شود این مسئله از ابو حنیفه رضی الله
عنه سوال کردند کفت اقتدا نکند یکی گفتی کرد اند تمام کردن چون با امام بر سر سه نشیند و امام سلام دهد وی برخیزد و یک رکعت دیگر
گذارد و بر این چهار رکعت تطوع شود و اگر امام بر سر سه نشست و بر رکعت زواید بر خاست بفراموشی اگر تطوع گذارد بود که
بوی اقتدا کرده است و بر امتابعت کند نمازش تباه شود اشکال آید که امام را تطوع است و بر امان چرا و بر امانماز تباه میشود
از برای انکه امام بحال است که اگر این تطوع را بر خود تباه کند قضا بر وی نیست اگر این تطوع گذارد بر خود تباه کند بر وی قضا بود
پس بنا قوی بر ضعیف شود و نماز وی تباه شود و اگر امام بر سر شست و بر رکعت زواید بر خاست بفراموشی تطوع
گذارد وی را متابعت کرد و بر انماز تباه نشود و قیام و رکوع آورد و مذاکر بسجده نهد نمازشان تباه شود اگر باد آمدش بقعده
باز آیند نماز روا بود و اگر بسجده نهاد و مذ نمازش تباه شد و همین فریضه گذارد همین نماز تمام را امامت کند روا بود و همین
تطوع گذارد بوی اقتدا کند درست آید چون امام بر سر سلام دهد وی برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد و این چهار رکعت دیگر
قطوع شود و اگر تطوع گذارد نفل فریضه گذارد اقتدا کرد در نماز نشیند و بر خود تباه کرد باز شروع کرد اگر نیت همان نماز کرد بانیت متابعت
امام کرد بانیت پیچ کرد چون گذارد از عهده اول بیرون آید و بروی چیزی نبود اما اگر نیت تطوع دیگر کرد گذارد بقول محمد رح

رحمة الله حالیش بروایتی بود و قضا پیشین بروی بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح از ان اول نیابت دارد و بر وی چیزی نبود اما اگر تنها اگذارد تطوع شروع کرده برخود تباه کند و بار شروع کرد و لیکن نیت آن پیشین اگر دین چهار رکعتش نیابت دارد باقتضای آن نماز پیشین را که برخود تباه کرده هست قضا بروی بود و بر تطوع را که تنها شروع کند و برخود تباه کند و نذر رانیت باید تا از عهده بیرون آید و اگر تطوع گذار فریضه گذاری اقتدا کرد در نماز چهار رکعتی امام در دوی اگر قرات نخواند تطوع گذار را نماز روا بود و محمد رح گفته که بیچاره تطوعی ای قرات روا نبود و الا درین مسلم از برای انکه نماز این تطوع گذار مستقل هست نماز امام چون نماز امام روای آید از ان مقتدی شیر روا بود اما اگر در چهار رکعت امام قرات نخواند بعضی گفته اند که نماز تطوع گذار تباه شود از برای انکه امام را در وی اقرا قرات خواندن مسنت هست تطوعه گذار را فریضه بخلاف قوی پر ضعیف شود و روا نبود و اما ظاهر روایت روا بود از برای انکه انجا که نمی خواند روای آید انجا که خواند طریق اولی بود که روا آید اگر تطوع گذار بفریضه گذار اقتدا کرد در نماز پیشین نماز گذارند هر دو مسافر شدند و هنوز وقت باقی هست معلوم شد که پیشتر از که شروعه در نماز شان درست آمده هست و لیکن امام قراءة خطا خوانده هست و نماز تباه شده هست بر فریضه گذار قضا دو رکعت بود بر تطوعه گذار قضا چهار بود و اگر همین فریضه را با زامامت کند و همین تطوع گذار بوی اقتدا کند روا بود قیاس انست ابو یوسف رح روایت میکند بر خلاف خود اصل خود در قضا و استحسان انست محمد رح روایت میکند بر خلاف اصل هست در قضا چهار چون امام بر سر دو سلام دهد وی بر خیزد دو رکعت نماز دیگر نماز گذارد چنانکه اقتدا مقیم بمسافر مقیم نماز خود را چگونه تمام کند این نیز همان بود اگر امام بر سر دو نشست و بگفت زوایه برخاست بفراموشی اگر مقتدی تطوع گذاری دیرا متابعت کند نمازش تباه شود و اگر فریضه چهار رکعتی گذارد بر سر چهار نشست بکعت پنجم برخاست بفراموشی تطوع گذاری بوی اقتدا کند محمد رح گفته هست که اگر این تطوع گذار دانکه بنا این بران تحریمه اول هست و اگر بر خود تباه میکند بوی چیزی لازم نشود از برای انکه اگر امام بر خود تباه میکند چیزی بر وی نبود حکم مقتدی همان بود ابو یوسف رح گفته است که اگر تمام کند دو تمام کند و اگر بر خود تباه کند قضاء دو رکعت بروی بود مسئله نماز تطوع گذاران دو دو اولیتر بود و چهار بر قول ابوحنیفه رح چهار و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در شب دو دو و در روز چهار نماز تطوع هر چند گذارد و بیک تحریمه هم روا آید اما چند رکعت گذارد تا کراهیت نبود دو دو و در روز شش رکعت بیک تحریمه کراهیت نبود و اگر در روز تطوع میگذارد هشت رکعت بیک تحریمه و سلام مکروه بود اما در شب مکروه نبود و بعضی گفته اند که شب تا هشت و روز تا شش مکروه بود در وقت نهی تطوع یا تحت مسجدی ادا دو بقول شافعی رح در هیچ شاید و در جای دیگر نشاید بدیگر روایت او آمده هست که در شام نماز روز وقت مکروه نیست و از ابو یوسف رح روایت آمده هست که در مسجد مکه شاید در جای دیگر نشاید بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله هیچ جای نشاید در وقت نهی نماز شروع کرد و بر خود تباه کرد یا در روز نهی روزه شروع کرد و بر خود تباه کرد بر قول زفر رحمة الله سر و عشر درست نیاید و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله شروع درست آمده بود اما اگر وفا کردی بزنهار نشدی چون بر خود تباه کرد و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه در روزه قضا لازم نشود که نهی مقارن عمل هست چون صحیح بود بر خبر وی از روزه هست پس نهی مقارن عمل آید قضا بروی نبود اما نماز نهی مقارن نماز نیست نماز کرست نشود و نماز نشود بحر در شد و حج قضا لازم شود و اگر مسلمانی نماز تطوع شروعه کرد بر خود تباه کرد قضا دو واجب شود یا چهار اگر دو شروع کرده هست

قضاد و واجب نشود و اگر چهار شروع کرده و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
قضاد و اگر زیادت از چهار شروع کرد بر خود تباه کرد و بر قول ابو حنیفه رحمة الله و محمد رحمه الله قضاد و و
بشر از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند هر چند نیت کرده هست همان مقدار واجب آید این همه
از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند که قضا چهار پیش واجب نشود چه بر ما خدای عز و جل زیادت
از چهار فریضه نکرده هست و اگر مسلمانی نماز شروع کرد بر پنداشت آنکه بر من هست معلوم شد که بر وی نبوده است
تمام کند آن نماز را یا بر اندازد اگر بعد از بامداد هست یا بعد از نماز دیگر بر اندازد و اگر در اوقات دیگر هست بر پندارد
تمام کند اگر بر اندازد بر قول زفر رحمة الله قضای آن نماز بر وی بود بر قول علما ثلثه رحمهم الله قضای آن نماز
بر وی نبود و اگر در قیام نیت کرد که این نماز را تطوع تمام کنم بعد از ان بر اندازد بالتفاق قضا آن نماز بر وی
بود و اگر یک امام شش رکعت نماز تطوع شروع کرد یکی آمد بوی اقتدا کرد دو بر سر دو سلام داد و رفت
امام یشفعی دوم بر خاست دیگر آمد بوی اقتدا کرد دو گذارد و سلام داد و رفت امام یشفعی سیوم بر خاست دیگر
آمد بوی اقتدا کرد دو گذارد یا امام سلام داد بدین مقتدیان بر هر کسی چند واجب شود بر قول ابو یوسف رحمه الله
هر کسی نماز خود را تمام کردند نه بر کسی چیزی نبود بر قول محمد بر اول هیچ واجب نشود بر دوم
قضاد و واجب نشود بر سیوم قضا چهار واجب شود که بنا این شفع اخر بر ان چهار رکعت اول است
که امام گذارده هست این همه جای بود که هر کسی دو میگذارد و میرود اگر شروع میکردند بر خود
تباه میکردند اکنون چه واجب آید بر هر یکی بر اول قضاد و واجب آید و بر دوم چهار بر سیوم شش اگر
مسلمانی یکرکعت شروع کرد دو بر خود تباه کرد و بر قول زفر رحمة الله بروی نبود و بر قول علما ثلثه
قضا دو رکعت بروی بود اگر سه رکعت نماز تطوع شروع کرد بر خود تباه کرد بر قول ابو حنیفه و
رحمهما الله قضا دو رکعت لازم شود و بقول ابو یوسف رحمة الله قضا چهار رکعت لازم شود و اگر مسلمانی
دو رکعت نماز تطوع شروع کرد یکرکعت ایستاده میگذارد و یکرکعت نشسته بر قول ابو حنیفه رحمة الله
روا بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله و محمد رحمة الله روا نبود و اگر چهار شروع کرد دو رکعت ایستاده میگذارد دو رکعت
نشسته اتفاق روا بود و اگر تطوع چهار کمانی را بیک قعده می آرد روا بود دیانی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا
بود سهو لازم آید بر قول محمد زفر رحمهما الله روا نبود قضا دو رکعت بروی بود و اگر سه رکعت بیکقعده می آرد روا بود و سهو
بعضی گفته اند کر بقیاس هم تر روا بود اما ظاهر روایت انست که روا نبود که نماز تطوع سه رکعت بیک قعده شروع نیست اگر
رکعت بدو قعده می آرد روا بود دیانی اگر بر سر هر سه نشست بالتفاق روا نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضا شش رکعت بر وی بود و بقول محمد رحمه الله
دو رکعت بر وی بود اگر رکعت دو آورد و با چهار دو روا بود بالتفاق اما این چهار روا بود دیانی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود

برقول محمد وزفر رحمهما الله روا نبود قضاء دو رکعت بروی بود دگر بسر چهار نشست وباز بر سر دو بقول ابوحنیفه وابو یوسف
رحمهما الله روا بود و سهو لازم نشود و بقول محمد رحمه الله روا نبود قضاء دو رکعت بروی بود زیرا که نزدیک امام محمد قعده فرض است
در باب تطوعات مسلم است در صلوة هشت وجهی که در اعتقبه الصلوة میخوانند اصلی است ابوحنیفه رحمه الله قعدهٔ اخیر را
اعتبار دارد و شبیه طرا آنکه در رکعت اول و ثانی قرآن خواند هر یکرکعت قرآن نخواند و ابو یوسف رحمه الله شروع را اعتبار دارد و محمد
رحمه الله تمامت شفع اول را اعتبار دارد و تاشروع شفع ثانی درست آید فاید و این بخلاف جای پدید آید که مسلمانی
چهار رکعت نماز میکند در تطوع اگر در هر چهار قران میخواند باتفاق روا بود و اگر در هر چهار نخواند باتفاق روا نبود بروی قضاء
دو بود یا چهار برقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله قضاء دو بود و برقول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار اگر در دو ی اول خواند
و در دو ی آخر نخواند باتفاق قضاء دو بود اگر در دو ی آخر خواند در دو ی اول نی هم باتفاق قضاء دو بود و این دو رکعت
آخر نماز بود یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله نماز بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله نماز نبود و در سه رکعت خواند و در رکعت اخر
نخوانده است باتفاق دو رکعت لازم آید اگر در یکرکعت اول خواند در سه دیگر نخواند و برقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
قضاء چهار برقول محمد رحمه الله قضاء دو اگر در اول خواند در دوم نخواند در سیوم خواند در چهارم نخواند برقول ابوحنیفه و ابو
یوسف رحمهما الله قضاء چهار بود و برقول محمد رحمه الله قضاء دو بود و اگر در اول نخواند و در دوم خواند و در سیوم نخواند
در چهارم خواند یا در رکعت اول و در یکرکعت آخر نخواند در میان دو رکعت نخواند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف قضاء چهار لازم آید
و بقول محمد دو اگر در رکعت اول نخواند و در دوم خواند در سیوم و چهارم نخواند برقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضاء
چهار رکعت لازم آید و بقول محمد دو مسلم اگر در شفع اول نخواند در شفع دوم در رکعت سیوم خواند در چهارم نخواند ظاهر
روایت برهمین خلاف است و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضاء چهار لازم آید و بقول محمد رحمه الله قضاء دو اگر در
دو رکعت آخرین خواند و قضاء دو واجب شود یا چهار از ابوحنیفه رحمه الله قیاس است استحسان بسحسان چهار واجب شود و استقول
محمد است رحمه الله و بقیاس دو واجب شود و این قول ابو یوسف است رحمه الله اما خواهر امام زاده فخر رحمه الله مشکل را در
میکرد و راه تر پیرون آید محمد بن الحسن جامع الصغیر را تصنیف کرد و پیرا بو یوسف عرض کرد و چون درین مسئله برسید نقل کرد
از ابوحنیفه رحمه الله گفت قضاء چهار واجب شود و ابو یوسف رحمه الله گفت من همچنین املا نکرده ام چیزی نشته
محمد رحمه الله گفت ای استاد نزد کوا از شما همچنین املا کردند ولیکن بر خاطر شما پوشیده شده است علی بن الجعد از
بشر بن ابو لید رحمه الله روایت میکند و بشر بن ابو لید از ابو یوسف از ابوحنیفه رحمه الله که قضاء دو واجب شود درین
مسئله قیاس است و استحسان قیاس این که ابو یوسف روایت میکند برخلاف اصل خویش قضاء دو استحسان نیست
محمد رحمه الله روایت میکند برخلاف اصل خویش قضاء چهار خداوندان همین حجت کشد گوید این بنده ضعیف کنا همگار عمر ضایع کرده تو
دعا خیر یاد دارد **باب بیست و پنجم** در بیان نذر نذر مشروط است بآیت و اجاز جایز است آیه آنست

یوخوردن یوما کان شره مستطیرا انجز آنست قال النبی علیه السلام النذر یمین وکفارته وکفارت یمین باید دانست که احکام
عبادت بر دو نوع است وبعضی بدل تعلق دارد بعضی بزبان تعلق دارد وانچه بدل دارد نیست نماز وروزه وحج زکوة و
مانند انها انچه از احکام بزبان تعلق دارد واقرار وبیع وشراء وطلاق وعتاق نذر ومانند انها تا اگر میخواهد یکدرم قرار کند
بزبانش یکدینار رفت یکدینار لازم شود وامادعی را حلال نبود که یکدینار بستاند اگر میخواهد تا بگوید بنده من ازاد بزبان
اورفت بندگان من ازاد ویرا هر چند که بنده باشند بیازاد شوند واگر مردی میخواهد تا بگوید کنزنش را طلاق وبزبانش
طلاق ویرا اگر چهار زن بود بر هر چهار زن را طلاق شود واگر میخواهد تا بگوید که خدای بر من یک روز روزه دارم بزبانش گفت
که یکماه روزه دارم یکماه واجب شود واصلی است که نذر در معصیت درست نیاید اما از معصیت درست آید ودر معنی یمین
تا اگران کار کند کفارت یمین لازم آید چون کفارت کند ساقط شود قال النبی علیه السلام النذر یمین وکفارته یمین
در بشارت هر چه قبول کرده باشد بان واجب شود چنانکه گفت بنده من سلامت آید یا بیمار من صحت یابد خدای بر من
که فلان بنده را ازاد کنم چون آن غائب آید یا بیمار صحت یابد بان واجب آید اگر چیزی که قوی تر قبول کرده باشد
چنانکه یکسال روزه دارم وهیچ پیاده نروم ومانند انها ظاهر روایت بان واجب شود اما خالد ابن صبیح الترمذی ابو حنیفه
رحمة الله روایت میکند که در معنی یمین شود وکفارت یمین کند ساقط شود نذر در فریضه درست نیاید در چیزی درست
آید که خدای عزوجل مثل این چیز بر بنده فریضه کرده نباشد اشکال آید که شستن در مسجد فریضه نیست نذر در اعتکاف
درست می آید اما نذر در روزه درست آید شستن تبع وی شود واگر نذر کرد در روزی معین یا شخصی معین یا چاهی معین یا
کالای معین یا مکان معین بر خلاف آن میکند بقول زفر رحمة الله ازان نیابت ندارد وبقول علماء ثلثه رحمهم الله نیابت دارد
اگر نذر کرد که نماز جنازه روم درست نیاید اگر نذر کرد که بعیادت بیمار روم ظاهر روایت درست نیاید اما حسن بن مالک از ابو حنیفه
روایت میکند اگر بیماری را نشناسد درست نیاید واگر بیمار را نمی شناسد درست آید اگر هیچ نذر کرد وهیچ یمین وهیچ
نمی یابد نذر شود واگر هیچ نذر کرد وهیچ یمین ویمین را نفی کرد نذر شود واگر هیچ نذر کرد وهیچ یمین ولیکن نذر را می یابد یمین را
نفی نذر شود واگر هیچ نذر کرد ویمین ونذر را نفی کرد ویمین شود واگر هیچ نذر کرد وهیچ یمین ولیکن یمین را می یابد نذر را نفی
بقول ابو یوسف رح یمین شود وبقول ابو حنیفه ومحمد رحمهما الله هر دو شود واگر هیچ نذر کرد وهیچ یمین هر دو را می یابد بقول ابو یوسف
رحمة الله نذر شود وبقول ابو حنیفه ومحمد رحمة الله هر دو شود واگر نذر کرد وهیچ یمین که دو رکعت بخانه کذا رم ومسجد کذا نذر کرد
ابو حنیفه ومحمد رحمهما الله از عهده بیرون آید وبقول ابو یوسف رحمة الله انان نیابت ندارد واگر نذر کرد که روزه دینه روزه دارم
روز پنجشنبه می دارد بقول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله از عهده بیرون آید وبقول محمد رحمة الله ازان نیابت ندارد
بنابران اصل که هر نذری که در عبادت بدنی است از جنس ارد بقول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله نیابت دارد وبقول
محمد رحمة الله نیابت ندارد وهر نذری که در عبادت مالی است از جنس ارد بالاتفاق نیابت ندارد واگر نذر کرد که دو سیاه ارد

دارد و در زمستان کمتر روزها کوتاه است سی روز روزه داشتن تا در تابستان که روزها دراز است خوردن بقول ابو حنیفه و
ابو یوسف رحمهما الله نیابت دارد و بقول محمد رح نیابت ندارد اگر نذر کرد که فلان کار بکند نخست کفاره کرد آنگاه آن کار کرد
کفارت باز باید کرد تا از عهده بیرون آید که کفارت بعد از وجود آن کار واجب شود که این عبادات مالی است پیش آوردن نیابت
ندارد باتفاق و اگر نذر کرد که در روز نهی روزه دارد یا در وقت نهی نماز گذارد این نذر بقول ابو یوسف رح درست نیاید و بقول علمای
رحمهم الله درست آید و لیکن کامل لازم نشود و اگر همان روز دارد روزه را باهمان وقت گذارد نماز بالاتفاق از عهده بیرون آید که
خود ناقص واجب کرده است و اگر زنی نذر کرد که فردا روز روزه دارد و دیر حیض آمد چون از حیض پاک شود یک روز روزه دارد
از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که در حالت حیض روزه دارد این نذر درست نیاید که نذر کرد در فریضه مدر معصیت درست نیاید که
فریضه را خداوند عز و جل فریضه گردانیده است و معصیت را حرام کرده است قال النبی علیه السلام لا نذر فی معصیت الله تعالی اگر
دو کس نذر کردند که دو رکعت نماز گذاریم درین نماز به یکدیگر اقتدا کنند درست نیاید اگر دو کس طواف کعبه او رند نخست بر ایشان واجب
شد بیکدیگر اقتدا کنند درست نیاید و اگر دو کس نماز تطوع شروع کردند بر خود تباه کردند از اینکه بیکدیگر اقتدا کردند درست نیاید که هر یکی را
وجوب مختلف است اگر یکی نذر کرد که من دو رکعت نماز گذارم دیگر نذر کرد که من همان گذارم که وی هر دو اقتدا هر دو بیک دیگر درست
آید اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز گذارم دیگر سوگند خورد که دو رکعت نماز گذارم اقتدا از نماز گذارم اقتدا از نماز تحالف درست نیاید اما اقتدا حالف
نیاز درست آید فرق میان نماز و حالف است که بسوگند شرط بر واجب شود بنذر همان نماز لازم شود پس بنا قوی بر ضعیف شود
روا نبود اما اقتدا حالف بنا در درست آید که اینجا سایر ضعیف بر قوی شود درست آید و انجا که اقتدا بنا در بنا در درست نمی آید
بنا بر همین است که بنذر نماز واجب آید پس سبب مختلف شود چون فرض مختلف شود روا نبود علیل آنکه یکی نذر کرد که دو رکعت نماز
گذارد آن دو رکعت که اول نذر کرده است گذارد آن دو رکعت دیگر را که بران بنا کند درست نیاید یا جماعه چون تنها درست نیاید اقتدا
نیز درست نیاید و اگر دو کس سوگند خوردند که دو رکعت نماز گذاریم و اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید از برای آنکه بسوگند نماز واجب
نشود شطر واجب شود چنان شود که تطوع گذارنده اقتدا کرده است بدینی درست آید بنا بر آنکه نذر کرد که اگر صحت
یابم چنانکه یک رکعت نماز ایستاده گذارم یکدرم صدقه دهم اگر دو رکعت نماز ایستاده گذارم دو درم صدقه دهم و اگر سه رکعت
نماز ایستاده گذارم سه درم صدقه دهم و اگر چهار رکعت نماز ایستاده گذارم چهار درم صدقه دهم صحت یافت چهار رکعت نماز ایستاده
گذارد ده درم واجب آید که صدقه دهد از برای آنکه هر لفظی نذری علاحده است اگر نذر کرد که نماز تمام گذارم بی طهارت یا
بجامه پلید یا بی قراءة یا روی بغیر قبله بقول ابو یوسف رح درست است این نذر و لیکن کامل واجب شود و بقول محمد رح بی طهارت
درست نیاید و در باقیها درست آید و کامل واجب شود اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده بیک سلام بدو قعده دو سلام
آرد نیابت ندارد اما اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده بیک سلام گذارد نیابت دارد اگر نذر کرد که یکماه روزه
دارم همی روز روزه دارد خواهد پیوسته خواهد گسسته از عهده بیرون آید اما اگر نذر کرد که یکماه پیوسته روزه دارم اکنون یکماه

پیوسته واجب شود و اگر نذر کرد که روزهای روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده روز واجب آید و بقول صاحبین هفت
روز واجب آید اگر نذر کرد که ماههای روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده ماه واجب آید و بقول صاحبین دوازده ماه
واجب آید اگر نذر کرد که سالهای روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده سال واجب آید بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه
الله باقی واجب آید اگر نذر کرد که دهها روزه دارم بقول ابوحنیفه رحمه الله دویست روز لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
دهها باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد که دهها این ماه روزه دارم بعضی گفته اند که بنگرد که در آن ماه چند دهه آید روزه دارد
از عهده بیرون آید و بعضی گفته اند از اوینه اید که مراد از آن هفته بود باقی ماه روزه دارد اگر نذر کرد که امسال روزها دارم
و بعضی سال گذشته است و باقی سال روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز یکماه روزه دارم در آن ماه این
چند اید روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز فردا روزه دارم اگر چیزی نخورده است روز اول را است
باستاده است امروز روزه دارد از عهده بیرون آید که چیزی خورده است یا وقت نیت روز گذشته بروی چیزی گم
نشود اگر نذر کرد که فردا امروز روزه دارم و دیگر روز روزه دارم دیگر روز روزه دارد و برخیزد دلیل بر مسئله طلاق مردی زن
خود را گفت که امروز فردا تو طلاق در حال واقع شود اگر گوید فردا امروز تو طلاق دیگر چون صحیح دید طلاق واقع شود
دیگر مسئله اجازت است یکی دیگر را گفت که اگر امروز کار من کنی دو درم و اگر فردا کنی یکدرم بقول ز فر در هر دو حال اجر
مثل عمل واجب شود بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در هر دو جای نام برده لازم شود بقول ابوحنیفه رحمه الله در لفظ
اول نام برده لازم شود در لفظ دوم اجر مثل عمل بر خلاف آنکه گفت که اگر این روزه ترکی دوزی یکدرم و اگر تا از
دوزی دوزم اکنون هر کدام که دوزد واجب شود که عمل معلوم است و اجر معلوم اگر نذر کرد که اول آخر ماههای روزه
دارم با نزدهم و یک شانزدهم ماههای روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که اول آخر روزه دارم یازده روز
روزه دارد از عهده بیرون آید که کذا و کذا گفت بیست و یکروزه واجب شود اگر نذر کرد که ایدروزه دارم باید
عمر لازم آید و اگر نذر کرد که ایام روزه دارم سه روزه واجب آید اگر نذر کرد که چنین روزه دارم روزه اختلاف است رضوان
الله علیهم اجمعین امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته که چنین ایدمراد از وی باقی عمر بود **قوله تعالی** الآیة
متتابعا الی حین و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است و چنین آید مراد از وی چهل سال بود **قوله تعالی** ل ای
علی الانسان حین من الدهر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه گفته است که چنین آید که مراد از وی شش ماه بود **قوله**
**تعالی** الی آخرها کل حین باذن ربها و امیر المومنین علی رضی الله عنه که حین آمد مراد از وی یابد و دو شبانگاه
بود **قوله تعالی** فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون اما فتوی بر شش ماه است اگر نذر کرد که ده
روزه دارم شش ماه لازم شود اگر الا دیر گفته است باقی عمر لازم آید از ابوحنیفه سوال کردند همین که دهر
چیست گفت لا ادری یعنی نمیدانم چند مسئله سوال کردند جواب همین لا ادری گفت کیفیت استثنا در باب دیگر گفته شود ان شاء الله تعالی

اگر نذر کرد که دو گوسفند قربان کند یکی در بهار و قربان کند نیابت ندارد که از اثنا دم می باید اگر نذر کرد که دو گوسفند صدقه کند
یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد اگر نذر کرد و برده از او کند یکی در بهای دو از او کند نیابت ندارد و عتق رقبه می باید
و اگر نذر کرد که دو بنده صدقه کند یکی در بهار دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد دو رکعت نماز کذارم با جامه پلید و بی
طهارت وردی بغیر قبله این نذر درست نبود دو رکعت نماز بروی لازم شود با جامه پاک و با طهارت کامله وردی بقبله
و بر قول محمد رحمة الله نذر بی طهارت درست نبود و ان دیگر ها درست بود و لیکن کامل لازم شود و این چنین نذر نشاید کرد زین
که بر بی طهارت نماز کذارد و حلال دارد کافر شود و اگر با جامه پلید نماز کذارد و حلال دارد کافر شود و بیافی خواجه امام حسام الدین
شهید فقیه ابو اللیث رحمة الله میکویند که کافر شود و امام حسام حسن سعدی رحمة الله میکوید که کافر نشود که رخصت
یافته ام که در صحرا با جامه پلید نماز کذارد و ابو حنیفه رحمة الله چون در حال اضطرار روا بود در حال اختیار نیز کافر نشود مسئله اگر
مردی نذر کرد که من یتیمی را جامه کنم اگر کسی را جامه کند که پدر هست و مادر بی از عهده بیرون نیاید و اگر مادر هست و پدر نی
اینجا اگر جامه کند از عهده بیرون آید اگر بلوغ نزدیک هست او را جامه دهد از عهده بیرون نیاید اگر نذر کرد که طالب علم را
جامه کنم اگر کسی را جامه میکند که اصول میخواند تا تفسیر میخواند نماز حدیث از عهده بیرون نیاید اگر کسی را جامه میکند که فقه
میخواند از عهده بیرون آید باب بیست و ششم در بیان فضیلت تطوع قال النبی علیه السلام من صلی صلوة الفجر
و جلس حتی تطلع الشمس و ثم قام صلی کان له ثواب نبی من انبیائی اسرائیل رسول علیه السلام فرموده است هر که نماز بامداد
کذارد و در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب بر آید برخیزد و نماز کذارد و خداوند عز و جل ثواب پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل
در دیوان وی ثبت کرداند رسول علیه السلام فرموده است که سه چیز با سه چیز جمع نیاید اول کناه با توبه جمع نیاید
قال علیه السلام التایب من الذنب کمن لا ذنب له دوم توانکری با زهد جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه وسلم ما ذئبان
یورث الفقر اسیوم درویشی با نماز صبحی جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من یجد لا فقه مع الصبحی ولا
غناء مع الزنا خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله کفته است که با چند چیز را با چند چیز یافتم اول صحت تن در درستی بروزه
یافتم قال النبی صلی الله علیه وسلم صوموا و غفلت را در بسیار خوردن یافتم علم حکمت را در شکم تهی یافتم و رضا را خلاف هوای
در مخالفت هوا النفس یافتم و برکت روزی در نماز صبحی یافتم بهشت را وری است که نام وی باب الضحی است بنده مومن چون
در دنیا عادت دارد نماز صبحی کذاردن چون بقیامت سر از خاک بر آرد آن در بر او کشاده کند ای ولی خدا بر من کذر که طریق تو بر من است
نماز صبحی بر رسول فریضه بوده است امابر امتان سنت اگر کذاری ثواب یابی اگر نیابی بزیان نشوی که رسول علیه السلام چنین
فرموده است که سه چیز بر من فریضه شد بر شما نی نماز ضحی و قربانی و نماز وتر در عدد رکعات وی علماء را اختلاف است از دو
رکعت تا دوازده رکعت آمده است اما ظاهر روایت چهار رکعت است خواندنی در وی آنچه خواند فرضیت را زیاده ابود اما
مستحب آنست که در رکعت اول والشمس و ضحاها خواند و در رکعت دوم والليل و در رکعت سیوم والضحی و در رکعت چهارم الم نشرح

خواند و گذارنده وی مخبر است هر چند بیشتر گذارد و بیشتر ثواب یابد که از مشرق تا مغرب گیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که اگر
کسی این صورت نماند اندر دوی اول در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند و در دوی آخر یکبار فاتحه و یکبار قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند هر که نماز بامداد در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب برآید برخیزد و دو رکعت نماز گذارد
در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند خداء عز و جل ثواب هفتاد سال عبادت هر روز دیوان وی ثبت کرداند و هفتاد
سال معصیت از دیوان وی محو کرداند قال النبی علیه السلام من قال فی کل یوم مائة مرة لا الا الله الملک الحق المبین
کان له اماما من الفقر و امنا من وحشة القبر و استجاب الله دعاءه و استفرغ به باب الجنة رسول علیه السلام فرمود هر که در روزی صد بار
گوید لا الا الله الملک الحق المبین خدای عز و جل دیو از در ویشی بر ماند تو انگری بر ساند و از عذاب گور ایمن بر ماند و به
بهشت رساند الله ما نسالک الجنة و ما قربها قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی اربع رکعات قبل العصر کان له امنا من النار
رسول علیه السلام فرموده است که هر چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای عز و جل او را سیر نگه دارد و چندانی ثواب
دهد که کوهی بهشت کس را از فرزندان اسماعیل علیه السلام در دست کافران اسیر بود ندی وی سبب نجات ایشان
بود سنی اگرچه من در میان ایشان بودی در روی این حدیث ام حبیبه است رضی الله عنها و امام سید ابو شجاع رحمة الله علیه
حدیثی روایت کرده است باستاد درست تا بر رسول علیه السلام هر که این چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای
عز و جل ثواب دوازده سال عبادت در دیوان وی ثبت کرداند خواندنی دوی استحباب را آنست که در هر رکعتی یکبار فاتحه
و سورة العصر خواند و گذاردن این نماز سبب بقا بر ایمان است حکایت آورده اند خواجه امام حسن بصری رحمة الله علیه را
بخواب دیدند چون وی را مسیده بود است و بوی ناخوش از دهن میرفت خواجه از وی سوال کرد که تو چه کسی گفت من حجاجم
خواجه گفت خدای عز و جل با تو چه معامله کرد گفت از برای هر خونی که بناحق کرده بودم یکبار باز کشتند از برای سعید جبیر
رضی الله عنه هفتاد بار باز کشتند خواجه گفت حال همین تو چیست با خود برده گفت برده ام خدای عز و جل مرا امر زنده
گفت بچه خصلت ایمان با خود بردی گفت نامیر ایشان بودم ستر باره ایشان را با من داشتم بحکیش کاری ایشان را نشوا
بیرون در نقد عیار ایشان چیزی کم و زیاده نکردم و در عیالان ایشان بخیانت نظر نکردم در روز فساد نکردم که کار با
بر عصبیت یکدیگر است تا بباید که نمازی از من فوت شود چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر بگاه میدانستم و پیوسته کمر ارادم بسته
از وی ترسخن دیگر گفتم ببرکات این خصلتها ایمان با ایمان با خود بردم و چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر را چنان نگاه داشتم
که وقتی بیازار بمسجد اندر آمدم موذن امامت گفت من نماز دیگر را حجاج گفت زمانی صبر کن تا من چهار رکعت نماز بگذارم
موذن گفت من ترا نمی دانم که چون من آمده اند تو از جمع من بیستی که وقت آن نیست و نماز فریضه گذار حجاج گفت لحظه تا خیر کن
تا صد دینار تو دهم موذن گفت نخواهم گفت دویست دینار تو دهم موذن گفت نخواهم گفتند زمانی صبر کن تا چهار صد دینار
دهم گفت نخواهم گفت بیا تا چهار هزار دینار بدهم موذن گفت قبول نکنم و گفت ای امیر من خدایرستم امیر پرست نیستم

موذن قامت گفت و حجاج را نسبابت بود چون از نماز فارغ شدند جمعه مر موذن را وداع کردند و زن فرزندان تعزیت داشتند درین بود که قاصدان حجاج آمدند و موذن را بنزد یک حجاج بردند حجاج موذن را بنواید لطف بسیار کرد در حق وی گفت ای موذن تو مرد خدا بوده که زبانگردی واز سن تو سعید بگیر این چهار هزار دینار را در مصالح خود حرف کن موذن گفت نمیگیرم که بقای این سر یافته ام ترک سر یافته ام سبب شد سعید بن جبیر این بود که حجاج را امر معروف و نهی منکر میکرد چنانکه وقتی حجاج دست در استین بکبر گفت دی در قفای حجاج بود گفت ای ظالم با بندگان خدای عزوجل ظلم میکنی در حضرتش تقصیر میکنی دست از استین بیرون آر و تکبیر گفت هر گاه که حجاج نماز می گذارد نگاه کردی سعید بن جبیر را رضی الله عنه در قفای خود دیدی دست از استین بیرون آرد و گفتی ای استاد تاج موزان زخم نعلین تو در گوش من است و انگاه تکبیر گفتی چون ظلم حجاج بسیار شدی پیش تو انست انجا قرار گرفتن بگریخت و بولایت ماوراء النهر آمد و عزلت باشید چون باز گشت بولایت خود رفت نزدیک حجاج نرفت چون خبر بحجاج رسید که سعید بن جبیر آمد و نزدیک تو نیاید قاصدان فرستاد تا وی را نزدیک حجاج بردند وی را بدید گفت از ظلم تو گریختم گفت چه نام هست گفت سعید نام هست گفت تو سعید بن شقی گفت فردا بدید آید که جزاء اعمال هر یکی بدهند گفت باکی نیست **قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت** گفت رویش از قبله بگردانند گفت باکی نیست **قوله تعالی** ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله گفت خاک در روی اندازیدش گفت باکی نیست **قوله تعالی** منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم مارا خبری چون سعید جبیر را کشتند وی قرآن ختم میکرد بسورة ق رسیده بود باین آیت **قوله تعالی** واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب که سر وی را جدا کردند سر بریده باقی قرآن را حکم ختم کرد حجاج بعد از کشتن سعید جبیر رح چهل روز بقا یافت شوریشی در اندرون وی افتاد دست بردست میزد و میگفت ای سعید چیزی من کی فتادی جمله طبیبان جمع آمدند بگریختند انرا علاج کردن گوشت پاره پاره شده بر استند بوی دادند تا فرو برد چون بمعده رسید لخطه لخطه میکرد و آن گوشت پاره پاره بر آمد گرد آن سیاه دران گوشت مارهای استوار شده بودند گفتند که خدای عزوجل در اندرون تو عقوبت میکند بدست ما مدار که نباشد چون حجاج باجهان ظلم از چهار رکعت نماز دیگر را نگاه داشت خداوند عزوجل ایمان وی نگاه داشت بنده مومن بهر اوردن طاعت و ترک معصیت بچهار رکعت نماز نگاه دارد و عادت دارد در گذاردن خدای عزوجل ایمان بر وی نگاه دارد و هیچ عجبی نبود خواجه امام زاهد فخر صدر تو خواجه امام اجل سرخسی درمیکرد این روایت بیرون آمد که هر که بعد از نماز شام دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار آیة الکرسی و یکبار شهد الله و بیخ بار قل هو الله احد یکبار قل اعوذ برب الفلق و یک بار قل اعوذ برب الناس بر خواند خدای عزوجل این بنده را از درد زمان جان تا بر آمدن جان جمله دشواریها بروی آسان کرداند و این نماز را دایمن خواند مر بهشت را در بیست که از باب الادابین نامند بنده مومن چون دینا عادت داشته باشد این نماز را گذاردن چون فردا قیامت از خاک تیره سر بر آرد ندا کنند که ای ولی خدا بر من گذر کن طریق تو بر منست و بعد از ان دو رکعت نماز دیگر بگذارد در هر رکعتی یکبار فاتحه بیخ بار قل یا ایها الکافرون بر خواند هر که این دو رکعت نماز عادت گیرد و گذاردن خدای عزوجل آن بنده را از ستاد تاریکی گناهان را از نامه یکی گردد و تاریکی عرصات و تاریکی صراط و بهشت رساند شیخ الاسلام برهان الدین حدیثی روایت کرد از رسول علیه السلام

هر که بعد از سنت نماز شام و شش رکعت نماز بیار و بسه قعده و بسه سلام خدای تعالی او را ثواب دوازده سال عبادت کرامت
کند فقیه مسعود رضی الله عنه حدیثی روایت کرد از بزرگان که دو رکعت اول در هر رکعتی بعد از فاتحه شش بار قل هو الله احد
بخواند و مقصود بین یکبار و عده دیگر بیار ایمان است و در دو رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجبار قل یا ایها الکافرون
وعده بردی روشناست گور است و در دو رکعت در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و یکبار شهد الله و پنجبار قل هو الله
احد یکبار مسعود بین آن نماز را ادا بین میگوید نگذارنده او را از وقت جان دادن تا وقت گذشتن بر پل صراط
از همه بلاها رود و شوار در امان شود مر بهشت را دری که انرا از زمین میگویند فرشته دار قیامت آن در را نگذارد که
ولی خدا بر من گذر کن که طریق تو بر منست در نماز تطوع قیام دراز فاضلتر بود یا رکوع و سجود دراز بقول محمد رحمه الله قیام
دراز فاضلتر بود از برای آنکه در وی دو فرض ادا کرده میشود و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر نماز گذارنده قیام دراز را
دارد و در رکوع و سجود دراز وی را فاضلتر بود اگر رکوع و سجود دراز عادت دارد و یرا قیام دراز فاضلتر بود تا بر بین وی
بیشتر رسد ثواب بیشتر باید عن عایشه رضی الله عنها عن النبی علیه السلام انما اجرک علی قدر تعبک و نصبک
در نماز تطوع قرارت ملبند خواندن مستحب است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام شبی روزگار صحابه مطالع فرموده چون
بدر حجره صدیق رضی الله عنه رسید وی در نماز بود قران نرم میخواند چون بدر حجره عمر رضی الله عنه رسید وی نیز در نماز
در نماز بود و از سورت بسورت نقل میکرد چون رسول علیه السلام نماز بامداد گذارد و پشت مبارک سوی رسالت پناهی
گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قران نرم میخواندی گفت بلی رسول الله یا ملکی بی نیاز را میگفتم گفت همچنان
ولیکن پاره ملبند میخواند قال النبی علیه وسلم ارفع صوتک قلیلا انگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و قران
ملبند میخواندی گفت بلی یا رسول الله دیوان را میرانم گفت که همچنان است لیکن پاره نرم میخوان اخفض صوتک
قلیلا و انگاه گفت یا بلال تو نیز دوش بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از سورتان
به بوستان نقل میکردم و گفت همچنان است لیکن سورت را شروع کردی انرا تمام کن و انگاه سورت دیگر اغاز کن
و ناحق وی گذارده باشی قال النبی علیه السلام اذا فتحت سورة فاتمها در صلوة خواجه امام اجل سرخی رحمة الله
از خواجه رضی الله عنه روایت است که رسول الله علیه السلام شبی از شبها خواست تا نماز بر تطوع شروع
کند من دستوری خواستم تا اقتدا کنم رسول علیه السلام مرا اجازت کرد اقتدا کردم رسول علیه السلام در رکعت اول
سورت والبقر خواند به رکوع رفت در رکوع هم چندان تاخیر کرد که در قیام کرده بود چون سر از رکوع برآورد
در قومه چندانی تاخیر کرد که در رکوع کرده بود چون بسجده رفت در سجده چندانی توقف کرد که در قومه کرده بود
چون سر از سجده برآورد در میان دو سجده چندانی توقف کرد که در سجده کرده چون بسجده دوم
باز گشت در سجده دوم چندانی توقف کرد که در میان دو سجده کرده بود چون

چون بقیام رفت سورهٔ اول عمران خواند در رکعت دوم را بر یمین ترتیب تمام کرده صبح دمید حدیقه گفت که شبی بر من ازان دشوار تر و خوشتر نگذشته بود هر کجا که رسول علیه السلام قران میخواند قران میخواند و دعا امت میکفت پس معلوم شد که در نماز قطع قران بلند خواندن و دعا خواندن مستحب است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله حدیثی روایت کرده است باسناد تا رسول علیه السلام که هر که بعد از وتر دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار شهد الله بر خواند و زیخا خواند که الذین یقولون ربنا امنا فاغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار و در آخر آیت و انا علی ذلک من الشاهدین بن این نماز سنت بقرار ایمان است و نماز را بخانه گذارد او ولیتر است قال النبی علیه الصلوة و السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة و اگر طالب علمی نیت حفظ کند از خدا عز و جل او را حفظ بخشد در حدیث آمده است که چون شب در آید و خلایق ارام گیرد و درهای آسمان گشاده شود فرشتگان ندا کنند که بر خیز ندای مومنان که در حضرت ربوبیت خالی است کسی حاجت دارد بحضرت پروردگار دست بردارد و نه چنان بود که روز حضرت خداوندی بخیری مشغول بود معراج رسول علیه السلام شب بود و مناجات مومنان شب اولی تر باشد چون یکنیمه از شب بگذرد و باز ندا کنند که خیر بدای بندگان خدای عز و جل و در حق بعضی از بندگان خدا عز و جل تشریف میفرماید فوله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون چون سحر اندر آید باز ندا کنند که خیر بدای بندگان خدا تعالی و در حق بعضی از بندگان این تشریف میفرماید الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین بالاسحار چون صبح و سپید باز ندا کنند که خیر بدای مومنان که شریف روز بازار خود در باد و بدتا روز بازار چهارم بر باد نهند و آن تکبیر اول است که باز دنیا و انچه در دنیا است قال علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها اگر مومنی در ان زمان بخواب مانده و تکبیر اول فوت شود بر بکار فتد و دلیل بر انکه رسول علیه السلام در وادی شیطان بخواب ماند نماز بامداد از ایشان فوت شد چون افتاب بر آمد ناگاه بیدار شدند بهم طهارت ساختند و رسول علیه السلام فرمود تا بانگ نماز و قامت گفتند فریضه را بجماعت قضا کردند پس معلوم شد که اگر مومنی بخواب تکبیر اول ازدی فوت شود بر بکار نشود و اما اگر بانگ نماز و قامت شنود از پهلو بپهلو کردن بر نخیزد رسول علیه السلام فرمود که در آن سه وقت سما بنها و زمینها را بنالید بحضرت خداوند عرش و جنبش آید یکی وقتی که کسی زنی زانی عذری بکر ماند دیگر وقتی که زانی از زنا غسل آرد دیگر وقتی که تکبیر اول مومنی فوت شد چنانکه نماز را از وقت بروز میین بنالد خداوند امر فرمان دهد تا وی را فرو برند که رانبه رزق تو میخورد تکبیر اول فوت میکند سما نها بنالید که خداوند امر فرمان دهد تا بر سر وی خود را نیم فرمان آید از خداوند عز و جل شما ساکن باشید که بنده من است باشد که توبه کند و قضا کند از وی در گذرم سپامرزم اگر چنین بنده را خداوند عز و جل سپامرزد فضل کرده باشد میل نی و اگر عقوبت کند که عدل کرده باشد باب پیست و هفتم در بیان سجده تلاوت به تلاوت مشروعیت هم بابت و هم بخبر اما آیت انست که چون آیت سجده خوانی سجده واجب شود اما خبر قوله علیه السلام السجدة علی من قرأها و علی من سمعها علی من تلیها و فی روایت علی من جلسها سجده تلاوت بقول شافعی سنت است و بقول علماء ما

رحمهم الله واجب است و واجب شدن سجده تلاوت بنص قاطع است چون جبرئیل علیه السلام این سجده آورد پس بر رسول علیه السلام
بر خواندی رسول علیه السلام بر صحابه خواندی رسول علیه السلام سجده آورد پس صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر موافقت رسول علیه
السلام سجده آوردند پس پیدا بود پاره خاک بر گرفت و بر پیشانی نهاد و گفت چه فرق بود میان آنکه پیشانی بر خاک نهم یا خاک بر
پیشانی بنشوی این مخالفت ایمان بنیاد و اصل ایمان از دنیا رفت و در عدد آیات و سجده علماء اختلاف است بر قول شافعی رحمة الله
پانزده است و این است یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون آیت سجده دارد بقول مالک
رحمة الله سجده یازده است و این سه آیه را که در بعضی یک آخر است آیت سجده ندارد چنانکه والنجم و اذا السماء انشقت و اقرا بر قول
علماء ما رحمهم الله آیت سجده چهارده است در آوردن سجده تلاوت علماء را اختلاف است بقول شافعی رحمة الله قیام دارد و تکبیر
و سجده و نیت و قعده آرد و سلام دهد و بقول مالک رحمة الله نیت باید و تکبیر گوید سجده و قعده آرد و سلام دهد و بقول علماء ما رحمهم الله
همین نیت و سجده آرد پسنده بود و اگر قیام کند و تکبیر گوید مستحب بود و اگر نتیم قیام می آرد و بعضی گفته اند که روا نبود اما ظاهر
روایت آنست که روا نبود و آن شش مسئله که بیرون نماز فریضه است در سجده تلاوت فریضه است طهارت و جامه پاک و
جای پاک ساختن و قت روی بقبله آوردن و نیت و اگر مجلس یکی است و آیت یکی و مکان یکی هر چند که خواند یا شنود یکی
سجده آرد از عهده بیرون آید و اگر خواند سجده آورد بعد ازان هر چندان آیت باز خواند دیگر واجب نشود چون مکان همان بود
دلیل بر آنکه عبد الله سلمی رضی الله عنه استاد بر ستان حسن و حسین رضی الله عنهما بود ایشان آیت سجده خواندندی وی سجده آوردی
بعد ازان ایشان تکرار میکردندی وی می شنودی و سجده دیگر نیاوردی از برای آنکه قرآن خواندن و عبادت سجده آوردن
طاعت در طاعت عبادت تخفیف رود بر خلاف کفارت ماه رمضان تا اگر مسلمانی یکروزه از ماه رمضان بر خود تباه کند
بمباشرت عمداً باخر یکی کفاره کند و بقول علماء ما رحمهم الله از عهده بیرون آید بقول شافعی رحمهم الله از هر چه با کل و شرب بود
کفارت لازم نشود هر چه مباشرت بعمد بود هر روز دیگر کفارت علاحده واجب شود اگر دو روزه را از دو ماه رمضان
بر خود تباه کرد بعضی گفته اند که تداخل پذیرد تا یکی کفارت کند ساقط شود ظاهر بر روایت آنست که خواجه امام اجل سرخسی رح
گفته است که حرمت دو ماه شکسته است پس وقت مختلف بود و کفارت لازم شود و اگر بر سبی روزه ماه رمضان بر خود تباه کند
و بمباشرت عمداً و هر روزی را بنده ازاد کرد باخر معلوم شد که همان بنده اول بوده است و باقیها ازاد بوده اند بقول شافعی
رحمة الله ملست و نه بنده دیگر ازاد کند تا از عهده بیرون آید و نیز دیگر علماء ثلثه یکی واجب آید و اگر معلوم شد که پانزدهم بنده
است باقی ازاد بر همین خلاف است و اگر معلوم شد که آخرش بنده بوده است و باقیها ازاد بوده اند بقول شافعی رحمة الله ملست و نه
بنده دیگر ازاد کند تا از عهده بیرون آید و بقول علماء ما رحمهم الله چیزی دیگر لازم نشود و اگر بمجلس یکی است و آیت و لیکن در میان
عمل کند و آیت که چنانکه آیت سجده خواند و سجده آورد و لقمه نان خورد و جامی آب خورد یا جواب سلام گفت یا امری کرد یا نهی کرد
یا خفته بیدار شد بیدار شد و همان آیت را باز خواند و سجده دیگر لازم نشود اما اگر عمل کثیر کرد چنانکه آیت سجده خواند سجده آرد

دوانده کشتر اند و طعام خورد یا بیع کرد یا عقد کرد و یا خلعی کرد یا پهلو بر زمین نهاد و خفت و بیدار شد و همان آیت باز خواند و سجده دیگر لازم
شود که باین عملها مجلس دیگر میشود و مسجد جامع ظاهر روایت حکم یک مکان دارد تا اگر یکی به پنداشت حدث روی برگرداند پیش از آنکه از مسجد
بیرون رفتی معلوم شد شش حدث نبود تواند که باقی نماز خود تمام کند خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که هر سرای حکم علاحده دارد
نیز همان بود تا اگر چنانکه از خانه و گنجینه و تابستان هر یکی حکم علیحده دارد یکی بر کنجی خانه تا مطبخ خانه گنج خانه تا بستانسرای خانه بر دیگر سرای آیت
سجده خواند و سرای دیگر اندر آمد همان آیت را باز خواند سجده دیگر واجب شود ظاهر روایت واجب نشود اگر در سرای کرباس می بافند
یا کرباس پاخر من میکوبید و آیت سجده میخواند بعضی گفته اند که حکم یک مکان دارد یک سجده واجب شود ظاهر روایت النست هر باری که
بخواند سجده دیگر لازم میشود و اگر جماعتی نشسته اند یکی قران میخواند چون بآیت سجده رسید بلند خواند یا آهسته اگر شنیدند که همه باطهارت
اند و میدانند که سجده بیارند بلند خواند و اگر میدانند که بطهارت اند و سجده نیارند نرم خواند اگر بلند خواند بر ایشان سجده واجب شود و
هر وقت که آن سجده را بیارند ادا بود نه قضا مسئله سجده که بهست آیت صلبی و تلاوت و سهو و سجده شکر عبادتست یا نی بر قول
ابو حنیفه نیست و بر قول محمد عبادتست و بر قول ابو یوسف و در روایت است یکبار روایت با ابو حنیفه است و یکبار روایت با محمد عبادتست اگر
خواهد باتفاق عبادت شود آیت سجده خواند و سجده بیارد باتفاق عبادت شود اگر آیت سجده تنها میخواند اگر اهبت بود از ما قبل
آیت سجده یا ما بعد وی چیزی یاد کند تا اگر اهبت نبود اما اگر یکی نشسته است و می شنود و بروی یکسجده واجب شود اگر آن
نشسته میخواند دیگر کرباس می تنند یا ت کند می شنود بر آن نشسته همان یکسجده واجب شود بر آن دیگر هر باری که من شنود دیگر
واجب میشود اگر وحشی است که نیم وی یکی است و لیکن دو نیمه بر آمد و خواند از زین نیمه فرود آمد و باز نیمه دیگر بر آمد و همان آیت خواند سجده دیگر
واجب شود اما اگر نیم نیمه یکی و شاخها است از شاخ بشاخ میرود و همان آیت را باز میخواند اختلاف مشایخ است بر هر که نماز نیست بروی سجده
نیست چنانکه بر حایض و نفساء و دیوانه بیگانه نارسیده هفت اما اگر اینها خواندند کسی که اهل باشند شنود بر انکس واجب شود اما خواجه منهاج الدین
رحمة الله عقل را اعتبار دارد تا اگر از نارسیده یا از دیوانه یا از حفته بشنود ظاهر روایت سجده واجب شود خواجه امام منهاج الدین رحمة الله
گفته است که واجب نشود و اگر از طوطی بشنود و شنونده اهل است و بعضی گفته اند که سجده واجب شود ظاهر روایت النست که سجده واجب
نشود اگر مقتدی در قفار امام آیت سجده خواند امام و مقتدیان دیگر شنوند و بقول محمد رحمة الله سجده واجب شود و لیکن بعد از نماز
ارند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله واجب نشود و اگر کسی از پیرون نماز شنود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف در روایت است اما
بقول محمد رحمة الله واجب شود و اشکال آید از حایض و نفساء می شنود سجده لازم میشود از مقتدی می شنود از ابو حنیفه و ابو یوسف
رحمهما الله جواب در روایت است فرق النست حایض و نفساء ایشان منهی اند و ایشان را کم آیت رخصت است که خواند اما مقتدی
محجور است از خواندن قرات بهمان که عمد محجور میکند که باشد اگر کند درست نیاید خواندن و مقتدی نیز معتبر نبود و بر شنونده سجده واجب
نشود اصلی است که مبنی از تصرفات شرعی بمذهب علماء ما رحمهم الله تقریر است و بمذهب علماء ما رحمهم الله تقریر است و بمذهب امام
شافعی رحمة الله فتح است صورت مسئله چنان بود که هر حکمی پیش از نهی بود بعد از نهی ان حکم معتبر بود بوصف عقاب چون جنگشتر

نافذ بود خواندوی معتبر بود بر شنونده سجده لازم شود و حکم مجنون من کل الوجوه نافذ نیست پس خواندن وی
معتبر نبود بسجده بر شنونده لازم نشود و فرق میان مجنون و مبهوت آنست که نبی حق شرع است و حجر حق عباد بروی هم حکم
مرتب نداریم تا خیر و بعید نرسد اما نبی حق شرعیست و بروی حکم مرتب داریم از برای انکه ضرر بشرع باز گردد باید که
نخواند تا بره کار نشود و مقتدی نیز قرارت خواند و معتبر نبود بر شنونده سجده واجب نشود و هر سجده که در نماز واجب
شود بیرون از نماز اورا نیابت ندارد و هر سجده که بیرون نماز واجب شود در نماز اورا نیابت ندارد کامل از کامل
نیابت دارد با تفاق کامل از ناقص نیابت دارد با تفاق ناقص از کامل نیابت ندارد با تفاق ناقص از ناقص
نیابت دارد در وقت بیرون وقت اختلاف مشایخ است صورت مسئله چنان بود که در وقت مستحب خواند
و هم در وقت مستحب آورد یا در وقت مستحب در آورد با تفاق نیابت دارد و اگر از وقت مستحب خواند در وقت
مکروه آورد نیابت ندارد با تفاق و اگر در وقت مکروه خواند در وقت مستحب آورد نیابت دارد با تفاق و اگر در وقت
مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد با تفاق اگر در وقت مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد با تفاق اما اگر در وقت
مکروه خواند نیاورده وقت مستحب بر گذشت هم نیاورده باز در وقت مکروه آورد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمة الله
نیابت دارد بقول علماء ثلثه رحمهم الله نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمة الله نیابت ندارد و اما ظاهر روایت
نیابت دارد و اگر آیت سجده را بسی کند سجده واجب نشود و اگر آیت سجده را بسیاسی بخواند بقول ابو حنیفه رحمة الله سجده
واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله واجب نشود و چون یاد انکه آیت سجده است و اگر داند که آیت سجده است واجب شود
و هم بر خواننده و هم بر شنونده مسئله سنت آنست که نخست خواننده آرد انگاه شنونده و بر متابعت کند و اگر شنونده داند
که این آیت سجده است مستحب بود خواننده و را اعلام دهد هر وقت که آن سجده آرد اورا بود و قضائی مسئله اگر مستمعان آهسته
نرم خواند یا بلند اگر میداند که نفرت مینماید بلند خواند و اگر نفرت نمینمایند بلند نخواند نرم خواند مسئله اگر آیت سجده را
نخواند میکند اورا نشاید و اگر آیت سجده را یقین کرده است و بپوسته همان آیت را نخواند اگر آیت بود که بفصل
نهادن بود و امنی را بر آیت دیگر و اینچنین نشاید اگر در سجده تلاوت قهقهه خندید یا حدث بعمد آورد بقول ابو یوسف
رحمة الله آن سجده را باز نیارد و بقول محمد رحمة الله باز آرد و در آن صورت که حدث بعمد آورده است وضو و طهارت سازد و انگاه
سجده باز آرد در قهقهه خندیدن طهارت باقی بود سجده آرد پسنده بود و بنا بر آن اصل است که سجده نهادن سر تمام شود
یا بسر داشتن سر بقول ابو یوسف رحمة الله نهادن سر تمام شود بقول محمد رحمة الله بر داشتن سر سجده مسئله صبیکه
تلاوت و سهو و سجده شکر را قربت هست یا نی بقول ابو حنیفه قربت نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله قربت است و اگر خواند
با تفاق قربت شود باید که آیت سجده را نخواند سجده آرد با تفاق قربت شود در سجده تلاوت دعا خواندنی نیامده است چون
سجده آرد تسبیحاتی گوید و حاجتی که دارد خواهد ای غزوجل بود اگر داند اما در سجده استفتاح این دعا آمده است

اللهم لک سجدة و بک امنت فارحم وجهی من النار و خافتی سجدة لک سوادی و بیاضی و امن بک فؤادی یا عظیم اغفر لی الذنب العظیم فانه لا ینفر الذنوب
العظیم الا الرب العظیم اگر چهار رکعت نماز گذارد و در چهار رکعت سوره نخواند که در وی آیت سجده است در هر چهار رکعت بمان یک
سوره خواند و قیاس آنست که یکی سجده واجب شود و این قول ابو یوسف است استحسان آنست که چهار سجده واجب شود و این قول
محمد است رحمة الله وجه قیاس آنست که آیتی یکی است و مکان یکی نماز یکی پس سجده واجب شود وجه استحسان آنست که قرائت در هر رکعتی
سنتست و هر رکعت بقرائت و حاجتمند در کتاب همچنین آورده است که ابو یوسف رحمة الله در مسئله از استحسان رجوع کرده و
بقیاس آمد یکی درین مسئله که گفته اند دیگر آنکه مردی زن خواست و کابین نبسته بود تا وقتی نهاد از برای مهر این زن را قبل
الدخول طلاق کفت متعه واجب شود و متعه چادر و پیراهن و مقنعه و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها گفتی و ازاری این آن
افزوده است آن پیراهن مهر است متعه شود یا نی قیاس آنست که نشود و این قول ابو یوسف رحمة الله استحسان آنست که شود و این قول
محمد است رحمة الله مسئله دیگر آنست که غلام یکی دیگر را کار زد چنانکه ارش لازم شود خواجه غلام مخیر است خواهد غلام بایشان دهد
خواهند ارش قبول کند پیش از انکه این را اختیار کردی مجروح وفات یافت هم چنان اختیار بود یا نی قیاس آنست که باقی نبود
این قول ابو یوسف است استحسان آنست که باقی بود و این قول محمد است رحمة الله و ارش نقصان جراحت را کو ینده **مسئله**
اگر بقعده فرض نشست بر کعت زاید برخاست و آیت سجده خواند فرود آمد و سجده کرد یاد آمدش که قعده فرض نه نشسته است بعضی
گفته اند که نماز وی تباه شود که بروی فرض باقی است وی واجبی کامل آورد ظاهر روایت رد اینکه ان سجده ماذون رکعت است
**مسئله** اگر بیرون نماز آیت سجده خواند و سجده نیاورد و نماز شروع کرد همان آیت را در نماز خواند و سجده آورد ظاهر روایت
بر وی ازوی ساقط شود در روایت نوادر آمدست که آن سجده از نمازش نیابت دارد آنکه پیش از نماز شروع کرد و همان آیت در نماز
خواند و سجده نیاورد نماز شروع کرد بعد از من نماز همان آیت را خواند و سجده آورد ظاهر روایت از هر سه سجده نیابت دارد و در
نوادر آنست که از جایش نیابت دارد و آن نماز ازوی ساقط شود آنکه پیش از نماز خوانده است بروی بود اگر در نماز آیت سجده
خواند دیگری بیرون نماز هم آیت را خواند و می شنود بر وی سجده دیگر واجب نشود و سنت تمام کند و انگاه اردو با امام اقتدا کند اگر امام
خواند سجده آورد وی آن سجده را با امام آورد اگر نیت متابعت امام کرده است نمازش تباه شود و اگر نیت متابعت امام نکرده است
خود فرود آمد و آن سجده را آورد باتفاق ازان سجده نیابت ندارد ظاهر روایت نمازش تباه نشود مگر سیکرد ایته محمد کرد وی
یک سجده زیادتی آوردن نماز تباه دارد باید که چون سنت را سلام دهد آن سجده را بیارد و انگاه با امام اقتدا کند اگر وی ان
سجده آورد و اقتدا کرد با امام آن سجده را اکنون آورد باید که امام را متابعت کند از برای آنکه آن سجده که وی آورده است از برای
واجب شدن سجده بود اکنون از برای متابعت امام آورد اگر بعد از سنت نیاورد و با امام اقتدا کرد و با امام اکنون
آورد وی را متابعت کرد ازوی نیابت دارد و اگر نیاورد و با امام اقتدا کرد و امام آورده است ازوی ساقط شود امام در محیط و در جامع
آورده است اگر همان رکعت را دریافته است که امام آورده است ازوی ساقط شود اما دو رکعت دیگر اقتدا کرده است ازوی

بعد از فراغ نماز آن سجده را باید آوردن تا بیرون از عهده بیرون آید **مسئله** اگر در نماز آیت سجده خواند و مسلمانی آورد به نیت سجده
قیاس آنست که نیابت دارد و استحسان آنست که نیابت ندارد خواجه امام زاهد فخر رحمه گفته است که بنگریم اگر این مسلمان را به نیت رکوع آورده است
از سجده نیابت دارد از برای آنکه رکوع رکن اصلیست و در وی نیت علیحده شرط نیست اما تبع الاسلام برهان الدین رحمه گفته است که
این خلاف قیاس و استحسان و در مسلمان خالی نیت در رکوع اصلیست که آیت سجده خواند و در رکوع تداخل میکند قیاس نیابت دارد
فتوی بر نیست استحسان نیابت ندارد و این نیز جای بود که آیتی سجده خواند و بر فور برکوع رود یا بعد از دی یک آیت یا دو آیت
دیگر خواند بر رکوع رود اما اگر بعد از دی سه آیتی دیگر خواند سجده علیحده واجب شود اشکال آمد بر قول ابو حنیفه رحمه که دی یک
آیت را معتبر میدارد و اینجا چرا دو آیت را عفو میدارد اصلیت ابو حنیفه رحمه را بهر کجا احادیث یا تاویل صحابه یابد دی قول خود را نهاند
باید که بدان عمل کند از نوادر صلوة خواجه امام برهان زاده رحمه در باب سجده تلاوت آورده است که عبد الله مسعود در نماز بامداد
سوره بنی اسرائیل خواند آیت سجده خواند سورت را تمام کرد و در رکوع تداخل کرد پس معلوم شد که دو آیت عفو است اما در رکوع یا در
قومه نیت کند نیابت ندارد حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه روایت میکند که جای که سجده را در رکوع تداخل میکنند ان در سجده تداخل
نشود و در رکوع نی از برای آنکه سجده بسجده مانند تر از ان بود که رکوع بسجده و رکوع صورت رکوع دارد اما حکم قیام دارد دلیل بر آنکه
اگر امام را در رکوع اندر یابد ان رکعت دریافته شود دیگر رکوع بیرون نماز عبادت نیست در نماز عبادت است اما بسجده تلاوت در نماز
و بیرون نماز عبادت نیست حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه روایت میکند اگر در نماز آیت سجده خواند و تصور ان دارد که فرود آید سجده آرد
بقیام رود از قرات خیری بخواند انگاه برکوع رود باید که در رکوع تداخل نکند فرود آید و سجده آرد و بقیام رود از قرات خیری خواند
مقدار سه آیت یا پنج تر انگاه برکوع رود دلیل بر آنکه ابو سعید خدری رضه روایت میکند که ما در قفار رسول علم نماز پیشین
میکذاردیم رسول علم از قیام فرود آمد و سجده آورد باز قیام رفت و از قرات خیری خواند انگاه برکوع رفت بعد از فراغ
نماز ما را معلوم شد که سوره الم تنزیل خوانده بود دیگر روایت میکند عبد الرحمن ابن ابی لیلی رضه که امیر المومنین عمر رضه در نماز بامداد
سورت والنجم میخواند سورت تمام کرد و فرود آمد و سجده آورد باز بقیام رفت و اذا زلزلت الارض خواند انگاه برکوع رفت این
سیرین رحمه روایت میکند که عبد الله عمر رضه در نماز بامداد سورت سجده خواند و فرود آمد و سجده آورد بقیام رفت و از قرات خیری
خواند انگاه برکوع رفت پس معلوم شد که چون در نماز آیت سجده خواند تصور ان دارد باید که فرود آید و سجده آرد بقیام رود از
قرات خیری خواند انگاه برکوع رود تا متابعت رسول علم کرده باشد و متابعت صحابه رضه کرده باشد **مسئله** سجده وقتی تواند
آوردن که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود و در حرمت نماز بود تا اگر نماز بامداد را بفراموشی سلام داد یاد آمدش که من آیت سجده
خوانده ام و سجده نیاورده ام آفتاب برآمد سجده نتواند آورد اگر مسبوق برای قضا مسبوقانه برخاست و سر سجده نهاد امام
سجده تلاوت باز گشت این مسبوق نتواند که متابعت کند باخر مسبوقانه خود نتواند بیارد بر خلاف سهو که سهو باخر مسبوقانه
نتواند گذارد **مسئله** اگر در نماز آدینه میکذارد چون سلام داد ندانم را یاد آمد که من آیت سجده خوانده ام سجده نیاورده ام

وقت نوشند نتواند گذاردن و مستحب آن بود که در نماز او نیز و نماز عید آیت سجده نخواند و اگر خواند باید که در رکوع تداخل آرد که اگر سجده
علیحده آرد مقتدیان مشوش شوند خطر اندارد که نمازشان باطل شود **مسئله** در نماز جنازه خواندن امام آیت سجده خواندن
به امام بیت شرط است بر مقتدیان ظاهر روایتی شرط نیست خواجه امام مهاجر رحمه الله گفته است بیت شرط است **مسئله** اگر امام در نماز زمین خواند
آیت سجده خواند و سجده آورد مقتدیان در سجده او را متابعت کردند یکی را ازایشان امام نماز تمام کرد باید که ایشان را نجبر کنند که من بیت سجده خواندم
تا ایشان از آن سجده آرند و قعده آرند نمازشان روا بود اما اگر ایشان با امام سلام دادند اگر امام نخست سجده اصلی آورده روا بود نماز بیمه
اگر امام نخست سجده تلاوت آورد آنگاه صلبی نماز مقتدیان باطل شود **مسئله** اگر بر نخست این آیت سجده خواند فرود آمد و بر زمین سجده
آورد روا بود اگر بر زمین همان آیت را باز خواند سجده دیگر لازم نشود اگر بر زمین آیت سجده خواند و سجده بر نخست آورد نیابت دارد **مسئله**
اگر بر ستور آیت سجده خواند و بر همان ستور سجده آورد روا بود اگر بر زمین آورد نیابت دارد اما اگر بر زمین آیت سجده خواند و سجده او را در بست
نیابت ندارد اگر بر ستور آیت سجده خواند و سجده نیاورد و بر زمین آمد هم سجده نیاورد و بار ستور نشست وان سجده را می آرد و بر روایت شرح
بقول زفر هم نیابت دارد و بقول علماء ما هم نیابت ندارد و بر روایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح و بقول زفر نیابت ندارد و بقول علماء ما هم
نیابت دارد اگر بر ستور نشسته است سجده را مکرر میکند ستور میرود هر بار که خواند سجده علیحده لازم شود اگر بر ستور نماز میکند ارد و یک
آیت سجده را مکرر میکند در نماز هر چند که خواند یکی سجده واجب شود که حکم یکی دارد اگر دو کس بر ستور نماز میکنند ارند و یکی آیت سجده را در نماز
در نماز خواند و دیگری آیت سجده را دیگر بار یکبار خواند و هر دو خواندن یکدیگر شنوند بر انکه ده بار خوانده است و واجب شود و یکی
بسبب خواندن و یکی بسبب سماع و هر انکه یکبار خوانده است باز ده سجده واجب شود و یکی خوانده و ده دیگری که شنوده است و انچه بخواند
واجب شده در نماز زند و انچه سماعی بود بیرون نماز ارند در کشتی آیت سجده میخواند کشتی هر دو بر چند که میخواند یکی سجده واجب
شود که کشتی حکم خانه دارد چون آیتی یکی بود هر چند که خواند یکی سجده واجب جماعتی ختم قرآن میکنند ایشان را چند سجده لازم شود
بر قول مالک رح یازده سجده واجب شود بر قول شافعی رح چهارده سجده لازم شود و بر قول علماء ما رح چهارده سجده لازم اما در
حصائر نجم الدین عمر نسفی رح آورده است که بقول شافعی رح آیت سجده همان چهارده است خلاف وی با علماء ما در نیست که در
در سورة الحج دو جای آیت سجده دارد در سورة ص آیت سجده ندارد و بر قول علماء ما رح در سورة ص آیت سجده است در سورة الحج
آیت سجده یکیست اگر جماعتی قرآن میخوانند و جماعتی نشسته اند ولیکن نمیشنوند و بعضی گفته اند بر ایشان سجده لازم شود **قال النبی** صلعم
السجدة علی من سمعها و علی من تلاها و بر روایتی علی من جلسها ظاهر بر روایت اینست که تا نخوانند یا نشنوند سجده لازم نشود والله اعلم
بالصواب **باب بیست و ششم** در بیان حدث در نماز حدث عمدا باتفاق نماز را باز آرد حدث ناگهانی نماز را باز دارد یا نی بقول شافعی رح
نتواند که بران نماز بنا کند و به قول وی انست که بنا نماز بر طهارت است چون طهارت نماند نماز نماند اما در صلوة خواجه بگر خواهر زاده رح
از شافعی رح روایتست تواند که خلیفه کنند دلیل میکنند که تحریمه را باقی دارد که خلیفه کردن روا میدارد بقول علماء ما رح تواند بنا کردن که
بحدیث کنیم بر شافعی میگوید عایشه رضی عن النبی صلعم انه قال من قاء او رعف فی صلوته فلینصرف ولیتوضا ولیبن علی صلوته

عالم بیلکم اصل دریں باب انست کہ اگر بہ پندارشت چیزی روی کردانید کہ اگر چیز حقیقت شدی نتوانستی کہ بران نماز بنا کردی
چنانچہ پندارشت مسح سر نکردہ ام یا مدت مسح برآمد یا زان پندارشت کہ حیض آمدش چون ظاہر شد کہ چیزی نبودہ است نتواند کہ
بریں نماز چیزی بنا کند اگر حقیقت شدی نتوانستی کہ بنا کند پس پندارشت انہم نتواند اگر پندارشت کہ خون منی بیند
روی کردانید معلوم شد کہ نبودہ است مادام کہ در مسجد بود تواند کہ بریں نماز بنا کند و اگر در صحرا بود تا مادام کہ در صف
بود تواند اگر بہ پندارشت ان روی کردانند تواند کہ بنا کند صورت مسئلہ چنان بود کہ پندارشت حدث رسید روی
گردانید معلوم شد کہ حدث نیست تواند باقی نماز خود را تمام کند تا مادام کہ در مسجد بود اگر پای فراز پلید بود برگرفت تا
نجس بود برگرفت نماز تباہ شود اگر مقدار رکنی حامل بود مستعمل نجاست شود اگر یک قدم از مسجد بیرون نہاد
آنگاہ معلوم شد کہ حدث نبودہ است بعضی از مشایخ گفتہ اند کہ اگر پیش مسجد پست بود نتواند کہ باقی نماز تمام کند از برای
آنکہ بیشتر اعضای وی از مسجد بیرون آمدہ باشد اگر پیش مسجد بلند بود تواند کہ بنا کند از برای آنکہ کثرت اعضای
وی در مسجد بود شیخ الاسلام برہان الدین رحم گفتہ است کہ بہر دو حال تواند کہ باقی نماز خود تمام کند دلیل بر مسئلہ امام
چنانکہ مردی سوگند خورد کہ در خانہ فلان در نیایم بفراموشی یک قدم در نہاد یاد آمدش قدم را بیرون آورد سوگند بگردن
نیاید کہ این را در آمدن نخواستند اینجا نیز بیرون آمدن نخواستند اگر امام بہ پندارشت حدث روی کردانید و یکی را خلیفہ کرد معلوم شد
کہ حدث نیست نماز تباہ شود کہ این استخلاف بی حاجت است اگر امام پندارشت حدث روی کردانید تا خلیفہ کند معلوم شد کہ حدث
نیست از ابو حنیفہ رضہ روایت آمدہ است کہ مخرب کیرد و باقی نماز تمام کند اما ظاہر روایت نماز تباہ نشود کہ استخلاف بی حدث
بخلاف قیاس ثابت شدہ است بردی چیزی بر دیگر بنا نتواند کردن اگر بہجر قرایت میکند اگر فرضیت را نخواندہ است نماز تباہ شود
باجماع و اگر فرضیت را نخواندہ است روا نبود نماز تباہ شود بقول ابو یوسف و محمد رح بقول ابو حنیفہ روا بود اگر بخوف حدث خلیفہ
کند بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود بقول ابو حنیفہ نماز تباہ شود و اگر بچیزی باز کردد کہ چیز بقض شود نتواند کہ بدان چیز نماز تباہ کند
و یا روی بکردانند بہ پندارشت انکہ مسح سر نہ آوردہ ام یا دامدش کہ مسح سر آوردہ ام یا بہ پندارشت انکہ مدت مسح بسر آمد معلوم شد کہ
کہ بسر نیامدہ است باز ان روی بکردانید بہ پندارشت انکہ دیر حیض آمد معلوم شد کہ نیامدہ است اگر بہ پندارشت آن روی کردانید ہم تواند بنا کردن
چنانکہ اگر روی بر کردانید یا روی کردانید برخلاف انکہ قابلہ بر نست معلوم شد کہ بروی چیزی نیست یا بر جامہ بوی دید زیادہ از درمی چنین
دانست کہ نجاست است روی بر کردانید معلوم شد کہ نجاست نیست یا روی بر کردانید بہ پندارشت انکہ پلیدی است معلوم شد کہ پاک است
بودہ است و بہ صورتہا نماز تباہ شود نتواند کہ بنا کند کہ روی بر کردانیدن بقصد بیرون شدن از نماز است فی بقصد بنا پیچ عورہ را در میان نماز مدت
مسح پدید آمد صاحب جبیرہ را وقت نوشد نمازشان تباہ شود اما اگر در نماز حدث رسید و ایشان ہر دو بہ بنا میروند صاحب
جبیرہ را وقت نوشد یا مسح را مدت دیر آمد اگر موزہ بود کہ بی تکلف بیرون آید تواند کہ موزہ بیرون کند طہارت سازد و بران نماز بنا کند بعضی گفتہ اند
کہ قیاس این مسئلہ مسح جبیرہ سایل نیز تواند کہ طہارت سازد و بر نماز بنا کند ظاہر روایت آنست کہ بنا کردن اگر مسح موزہ بود کہ بیرون کردن بی تکلف حاجت

نمازش تباه شود و نتواند بنا کردن و اگر طهارت تمام کرد بالا ست کرد تا نگاه مدت مسح تمام آید نمازش تباه شود و اگر طهارت
تمام کرد پیش از انکه بالای ست کردی مدت مسح تمام آمدی و اگر موزه ایست که بتکلف از پای بیرون می آید این لطیفه عفو ست باید که موزه
بیرون آرد و قدمها را بشوید بر نماز بنا کند و اگر موزه انست که بیرون کردن وی را بتکلف حاجت آید اگر کثیر شود نمازش تباه شود
و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد سه شبانروز تا یابنده آب بود تیمم کرد و نماز گذارد و بعد ازان اب یافت چندانی که
طهارت ازو بیاید بر اندان موزه مسح روا نبود و از بر اکه مدت مسح سه شبانروز ست اگر چه بر ین موزه مسح نکشیده است و لیکن اندت مقتضی
پس بدین موزه مسح روا نبود اما اگر مدت مسح باقی ست طهارت ساخت مسح کشید نماز شروع کرد در میان نماز مدت مسح بسر آمد وی
نایابنده آب ست نمازش تباه شود تیمم کند و نماز از سر گیرد اما اگر به تیمم در نماز آمده است که در نماز مدت مسح بسر آمد بگذرد و نماز تمام کند که
تیمم را در سر و پای عمل نیست و این مسئله در تجانیس ساعل زاهد حسن نقل کرده است و در بعضی نسخها همچنین آورده است که در بیرکنی
که حدث رسد ان رکن بر انداخته شود مگر قیام که در وی قرات معتبر کرده باشد تا اگر کسی را خلیفه کند ان خلیفه بهمه فرو بر کوع رود و در رکوع آید
وی نیز از بنا باز آید و رکوع کند روا بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که این وجه ما خود نیست از برای انکه اگر یکی را در رکوع
حدث رسد وی نیت اتمام رکوع سر بر آورد اجماعیت نماز تباه شود پس اگر رکن بر انداخته شود بایستی که نماز تباه نشدی و اینجا نماز
تباه شود و اگر یکی آمد و امام را در رکوع یافت اقتدا کرد پیش از انکه بر کوع رفتی امام را حدث رسید سر بر آورد و بر او خلیفه کرد این خلیفه
باید که بر کوع رود و آن رکوع از ندر کان نیابت دارد اما از رکوع خلیفه نیابت ندارد از برای انکه رکوع امام اول را معتبر افتاده نیست
اما انتقال از رکنی بر کنی با طهارت کامل شرط ست امام اول از بنا باز آید باید که بر کوع رود و از رکوع بقومه رود تا رکنی بر کنی با طهارت کامل نقل
کرده باشد اگر در نماز حدث رسید به بنا رفت و در راه قهقهه خندید اتفاقست که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گشت
انگاه در راه قهقهه خندید ظاهر روایت طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواجه امام علی بزدوی رح گفته است که طهارت باقی بود نماز از سر گیرد
و اگر طهارت ساخت و باز گشت و در راه قهقهه خندید یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام در فروق ناطفی رح آورده است
طهارت سازد و نماز را از سر گیرد اگر بجای نماز آمد و رکنی گذارد و انگاه قهقهه خندید یاد آمدش که در طهاره دوم مسح نکرده ام اجماعست
که مسح سر آورد و نماز از سر گیرد اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نکذارد و قهقهه خندید یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام
بقول ابو یوسف رح مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رح طهارت سازد و نماز از سر گیرد و در بعضی نسخها برعکس این
گفته اند حدث بر دو نوع است سنی و سماوی و اینقول ابو حنیفه و محمد است و بر قول ابو یوسف رح هر دو یکیست یعنی ان بود که بسر
بسجده نهاد خاری در پیشانی او خلد و خون روان شود یا بسر فه از وی حدثی ظاهر شود یا بر کوعه رود و در سجود باشد پس یکبارگی
خون روان شود یا عطسه دهد یا نفخی از وی ظاهر شود و نیمه صورتها بقول ابو حنیفه و محمد تواند بنا کردن و بقول ابو یوسف رح تواند
بنا کردن و در نماز باقی از خون حدث الا بدا کرجامه است پی تکلف یا بتکلف از وی بعد امیشو و زیادت از درمی الوده شود اگر جامه
زده باید است از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند بشرط ان جامه مشغول نشود و اما اگر جامه اصل پوشیدنی بود بنا کردن روا نباشد اما اگر کسی بجامه

بروی انداخت تا نجاست کم مرئی بود و نشوید نمازش تباه بود اگر نماز دیرا از بینی خون آمد خود را خم داد تا ازان خون بر جامه اش
نرسد مدد پذیرفت و خون زیاده شد در معنی حدث بحواشود تباه شود و اگر در نماز حدث رسیدش و رکم کسی به تبا رفت روا بود و اگر
رکنی همچنان با حدث گذارد نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف رح نماز تباه شود
و بقول ابو حنیفه و محمد رح تواند که طهارت سازد و بنا کند و بعضی نسخها بر عکس این گفته اند اگر در نماز حدث رسید بر آب بذل آورد
چنانکه به نیا رفت در راه آب پیش آورند که آن آب ملک وی بود یا بنده وی بود ان آب را نگرفت و طهارت نساخت یا بمشبر عه رسید
خوش نیاید ش این مشبر عه را مانند مشبر عه دیگر رفت نمازش تباه شود اگر در نماز حدث رسیدش در مسجد آبست در آب جامه نشاید که
در آن مسجد استعمال کند باید که آب جامه را از مسجد بیرون برد و طهارت سازد روا بود و اگر آب جامه را با خود بمسجد اندر آرد نماز
تباه شود که عمل کثیر شود و اگر بنا بجا بیرون مسجد مینماید و زدمی بر د بعضی از مشایخ گفته اند که انچه شستن است بیرون مسجد تواند
و مسح سر را باید دارد تا باب جامه را بجانب مسجد اندر آورده شود انگاه بمسح بر سر آرد از عهده بیرون آید **مسئله** اگر در نماز
حدث رسید به نیا رفت و در راه قرآن میخواند اگر فریضت را خواند چنانکه در قیام حدث رسیده باشد نمازش تباه شود و اگر آن قرآن
میخواند از فریضه بنایت نذارد چنانکه در رکوع یا در سجده یا در قعده حدث رسیده باشد نمازش تباه نشود تواند که بنا کند زیرا که
این محل قرآن خواندن نیست و اگر به نیا رفت و هر عضو را سه بار بشوید بعضی گفته اند که نماز تباه شود از برای انکه در طهارت
هر عضو را یکبار شستن فرضیت بار دوم و سوم سنت پس عمل کثیر شود نماز تباه شود ظاهر روایت روا بود که اقامت سنت
و اتمام طهارت پس عمل کثیر نشود آب دهان و بینی کردن بر من خلافست که گفته اند اگر دعا طهارت میخواند روا بود اگر خطا خواند
نماز تباه شود چون طهارت تمام کند نماز بجا تمام کند یا باز بمسجد آید و اگر در قعدهٔ امام حدث رسیده است و امام هنوز تمام
در نماز است اتفاق است که باز بمسجد آید و انچه امام می او گذارده است و نخست امر الاحقانه گذارد و هر کجا امام را یابد
یا بد متابعت کند و آن قیام و راز امام بر لاحق لازم شود و دی همین قیام راست کند بسنده بود اگر تنها گذارد است با امام نماز تمام
کرده است خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح گفته است که بمسجد آید و باقی نماز یک مکان تمام کند خواجه ابو سلمان سمرقندی رح گفته
است که باقی نماز جا بجا تمام کند از برای انکه رفتن ضرورت است و لیکن باز آمدن ضرورت نیست خواجه ابو حفص کبیر بخارا
گفته است که من بسیار فتوی داده ام و لیکن بر ان عمل نکرده ام یکی در شفعه طلبیدن فتوی داده ام و لیکن بر ان عمل نکرده ام
که از اردل مسلمان بملک و بنا سرد و دیگر بعد از صبح بگرما به رفتن را فتوی داده ام و لیکن بر ان عمل نکرده ام دیگر بر نماز بنا کردن
را فتوی داده ام و لیکن بر ان عمل نکردم اگر امام را حدث رسید به نیا رفت و کسی را از متقدیان این صف اول خلیفه نکرد پیش
از انکه از مسجد بیرون رفتی یک کس خود پیش برفت از متقدیان روا بود اگر امام بتر از آخر صف یکسی را خلیفه کرد و هر که
پیش محراب گیرد امام وی بود اگر هر دو برابر محراب گرفتند هر کرا جمع متابعت کند امام وی بود و اگر هر دو را جمع متابعت کردند اگر با
هر دو جمع بود یا کم بهر دو جمع نماز همه تباه شود اگر با یکی کم جمع امام آن بود که با وی جمعه بود تا ازان گروه دیگر تباه شود و اگر با یکی جمع

باکی زیاده از رجع نکاهر روایت نماز همه تباه شود و بروایت نوادر امام آن بود که باوی زیادت جمع اورد اگر امام را حدث رسید یکی را
خلیفه کرد این خلیفه نیت تحریمه نو کرد اگر در رکعت دوم است با امام هنوز در مسجد است نیت وی را اعتبار نبود که وی هنوز مقتدی است
اما اگر رکعت اول است و امام از مسجد بیرون رفته است نیت وی معتبر است نماز امام و هر که از مقتدیان نیت تحریمه نو کرده باشد روا بود
هر که نیت تحریمه نو نکرده باشد نمازش تباه شود امام اول را نیز نماز تباه شود و اگر امام را حدث رسید و از بیرون مسجد صف است
ایستاده از ان صف یکی را بمسجد اندر کشید و خلیفه کرد اگر این خلیفه حالی امامت قبول کرد امام از مسجد بیرون رفت نماز همه
روا بود اما خلیفه گمان برد که تا محراب نکنم و خلیفه نشوم پیش از انکه روی محراب کرفتی امام از مسجد بیرون رفت و از صف
گذشت نماز همه با تفاق تباه شود و اگر پیش از انکه امام اول از صف گذشتی وی محراب کرفت بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح
نماز همه تباه شود بقول محمد رح روا بود و مسئله است که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ابویوسف و محمد رح روا نیست و دو مسئله است که
بقول ابویوسف رح روا است و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نیست و دو مسئله است که بقول محمد رح روا است و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح
روا نیست ان دو مسئله که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ایشان روا نیست انست که مسلمانی را کم از شش نماز بر وی بود
از وقت نماز چندان باقی است که از ان قضا نا بعضی میکند و بعضی نی بقول ابوحنیفه رض یاد داشت ان قضا تا وقتی کذارد روا بود
و بقول ابویوسف و محمد رح انچه از قضا تا کنج کذارد چون وقت نماز شک بود و انکاه وقتی کذارد روا بود دیکر انکه یاد داشت
یکی نماز پنج نماز کذارد این پنجها نماز موقوف بود بکذاردن یکی نماز ازان ششم است چون کذارد بقول ابوحنیفه رض این پنجها نماز روای
باز آید و بروی همان یکنا نماز بود پس بقول محمد رح بروای باز نیاید و این نیست دو مسئله که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ابویوسف
و محمد رح روا نیست انست که مسلمانی در نماز سر بسجده نهاد و معلوم شدش که جای سجده پلید بوده است ان سجده بر جای پاک قضا میکند و بقول
ابویوسف رح روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نبود دیکر انکه مسلمانی در میان نماز بامداد افتاب بر آمد و بقول محمد رح اصلا در تحریمه نماند
بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح در هر رکعتی که باشد تا خیر کند چندانکه افتاب از حد کراهیت رود و بر کذارد نماز تمام کند و بقول امام اعظم ابوحنیفه
رض قطوع شود فریضه باز کذارد و بقول ابویوسف فریضه را نیابت دارد این دو مسئله بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نیست و بقول ابویوسف
روا است و ان دو مسئله که بقول محمد رح روا است و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نیست انست که مسلمانی امامت میکند و برا
حدث رسید و مسجد کسی را خلیفه نکرد و بیرون مسجد صفی ایستاده اند و بیرون آمد و ازان صف یکی را خلیفه کرد و بمسجد اندر فرستاد و
بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح نماز تباه شود و بقول محمد رح روا بود دیکر انکه نماز چهار رکعتی میکذارد و قعده فرض نه نشست و بر رکعت
رسید برخاست بفراموشی سر بسجده نهاد و برا حدث رسید یاد امدش که قعده فرض نه نشسته ام بر رود و طهارت سازد و باز اید قعده
اورد بقول محمد رح روا بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نبود اما اگر در سجده دوم یاد امدش یا در سجده دوم حدث رسیدش
و بقول محمد رح در اصل تحریمه نماند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف تحریمه از فریضت باطل شود اما در حق قطوع باقی بود تا اگر یکرکعت
دیکر کذارد این شش رکعت قطوع شود و اگر این قطوع شش رکعت یک قعده اورد با این را بر خود تباه کند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح

قضای دو رکعت بروی لازم شود و ابو محمد رح بروی همان فریضه بود که گذارد بسنده بود و امام راحدث رسید که سیر خلیفه نکرد از مسجد بیرون رفت زمانی نقدیان تا
تباه شود باتفاق نماز امام بظاهر روایت تباه نشود و علما وی رح گفته است که تباه شود اما اگر امام راحدث رسید به نیابا زگشت پیش از انکه از مسجد بیرون رفتی
جماعتی اندر آمدند و با امام اقتدا کردند و بقول ما فرض روا نیاید و بقول علما تا ثلثه مرد درست آید که وی جماعت است یکی از ایشان را خلیفه کرد و این خلیفه
نمیداند که امام چه گذارده است اگر در قضای وی مقتدیان بنشستند باید که ویرا اعلام کنند بفعل امام این قعده گذارده است وی باقی نماز امام را تمام
کند وی بقضای مسبوقانه بر خیزد و اگر همه مسبوق اند باید که وی سجده در قعده اخیره همه ویرا متابعت کنند انگاه وی اشارت کند تا ایشان بنشینند وی
بر خیزد و یکرکعت نماز دیگر گذارد بنشینند انگاه مقتدیان بر خیزند و انرکعت را گذارند باز اشارت کند تا ایشان بنشینند تا ایشان بر خیزند و یکر
رکعت نماز دیگر گذارند حاصل اگر نماز چهار رکعتی است چهار رکعت نماز بچهار قعده گذارند بهمین ترتیب که نخست امام میگذارد انگاه مقتدیان در هر
چهار رکعت نماز قرات خوانند از برای انکه ایشان لاحق اند یا مسبوق اگر مسبوق اند قرات خر خر بود اگر لاحق باشند قرات خواندن زیان ندارد
پس قرات خوانند و اگر نماز دو رکعتی بود دو رکعت بدو قعده آرند همان ترتیب که گفته آمد نخست امام گذارد و انگاه مقتدیان اگر جماعتی اندر
امام را در قیام یافتند و اقتدا کردند امام راحدث رسید یکی از ایشان را خلیفه کرد خلیفه نمیداند که امام چه گذارده است اگر مدرکان باشند باید که
ویرا خبر دهند بفعل که امام چه گذارده است و اگر مدرکان بنشینند همه این رکعت را بپارند و قعده آرند امام اشارت کند تا ایشان
بنشینند وی بر خیزد و یکرکعت گذارد و قعده آرد مقتدیان بر خیزند دو ان رکعت نماز را که امام آورد بپا دارند بهمان ترتیب که در مسئله
اول گفته آمد باقی نماز را تمام کند اگر امام را در قعده اندریافت و اقتدا کرد نشست و امام راحدث رسید و یرا خلیفه کرد و این خلیفه نمیداند
که قعده اول است یا قعده آخر اگر مدرکان بنشستند باید که ویرا بفعل خبر دهند و اگر کسی مدرک نیست باید که این قعده را معتبر کند و بر خیزد
و چهار رکعت نماز گذارد و بدو قعده در هر چهار رکعت قرات خواند بهمان ترتیب که نخست امام میکند انگاه مقتدیان تا از عهده بیرون
آیند و اگر فریضه چهار رکعتی امام در دوی آخر قرات نخواند و در دوی آخر یکی آمد و وی اقتدا کرد و یرا حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد اگر این خلیفه
درین دو رکعت در یکی رکعت قرات نخواند نماز بر نباه شود چون وی باقی نماز امام را تمام کرد و بقضا مسبوقانه برخاست اگر در دوی مسبوقانه
در یکرکعت قرات نخواند نماز تباه شود و ان امام اول از نبا باز آید دران دو رکعت قرات نخوانده است درین دو رکعت دیگر نیز نخواند بدین لاحق
است این چهار رکعت فریضه است که در هر چهار رکعت قرات نخواند نمازش تباه نشود و اگر مسافری بمقیم اقتدا کرد امام راحدث رسید و یرا
خلیفه کرد این خلیفه اگر بر سر دو بنشیند نمازش روا بود که متابعت امام نماز وی چهار رکعت شود و قعده اول بر وی واجب شود ترک و اجب نماز تباه نشود از
برای انکه وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است چون امام اول بود اگر امام بر سر دو نشستی روا بود اگر وی نیز بر سر دو نشیند روا بود اگر
مقیم بمسافر اقتدا کرد امام راحدث رسید این مقیم را خلیفه کرد بر سر دو نشیند و اگر نشیند نمازش تباه شود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است
اگر امام بر سر دو نشستی نماز تباه شدی اگر وی نیز بر سر دو بنشیند نمازش تباه شود این مسئله است که اگر مقیم بر سر دو نشیند نمازش تباه شود و اگر مسافر بر سر دو نشیند
نماز روا بود اگر امام راحدث رسید مسبوق را خلیفه کرد دست بر پیشانی نهاد که سجده صلبی بر منست و دست بر بن نهاد که سجده تلاوت بر منست و دست بر سینه
نهاد که سهو بر منست این خلیفه را باید که سجده صلبی و تلاوت کند و قعده آرد و یکی از مدرکان را خلیفه کند بسلام و سهو وی سهو را

متابعت کند لیکن سلام را متابعت نکند بقضای مسبوقانه برخیزد اگر نماز تنها می گذارد در رکعت اخیر راسر از سجده اول برآرد یکی آمد
بوی اقتدا کرد و دیر احدث رسید دیر اخلیفه کرد و سجده امام آورد پایی قیاس آنست که نیارد از برای آنکه سجده را باید آورد که نماز بی
بدان تمام نشود پایار نمازی محسوب بود از نجا هر دو نیست امام استحسان آنست که آرد که فریضه نیست استحبابست دیگر آنکه مسبوقانه بعد از
تمامت نماز امام او رد فریضه است پس وی سجده را آرد تا حکما نماز امام تمام شود تا وی مسبوقانه را سهو کل وجه بعد از تمام
نماز امام آورده بود چون امام از نبایاز آید السجده و قعده را آرد تا از عهده بیرون آید اگر امام را احدث رسید مسبوق را خلیفه
کرد امام را یاد آمد که نمازی بر نست که ترتیب ساقط نشده است دیر انماز تباه شود خلیفه مقتدا یانرا روا بود که دیر اوقتی یاد آمده است
که وی مقتدی شده است و فساد نماز مقتدی در نماز امام عمل نکند مسبوق باقی نماز امام را تمام کند که یکی از مدرکان را خلیفه کرد بسلام
وی بقضا مسبوقانه برخاست دیر انیز یاد آمدش که نمازی بر نست ترتیب ساقط نشده است دیر انیز نماز تباه شود مقتدیانرا روا
بود که دیر اوقتی یاد آمده است که نماز مقتدیان تمام شده است و وقتی که حکم تنها گذاردن گرفته است بهیچ معنی نمازوی تباه نشود
نماز مقتدیان نه اگر امام حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد یکی از مدرکان را خلیفه کرد بسلام وی
بقضا مسبوقانه برخاست سهو مسبوقانه را سجده نهاد امام اول را یاد آمدش که من یک سجده از رکعت اول مانده ام نماز تباه شود
اگر امام نماز چهار رکعتی میگذارد در رکعت دوم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد امام را احدث رسید دیر اخلیفه کرد که این خلیفه
رکعت سوم را او زد در رکعت چهارم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد دیر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه به رکعت
چهارم سر از سجده آخر او دیاد آمدش که نمازی بر نست که ترتیب ساقط نشده است نماز همه تباه شود اگر نمازی یاد نیامد مگر
حدث رسیدش اگر در مسجد آب است طهارت سازد بنا کند نماز همه روا بود اگر از مسجد بیرون رفت و کسی را خلیفه نکرد نماز مقتدیان تباه
شود دیر اروا بود اگر پیش از انکه از مسجد بیرون رفتی ان سه امام باز آمدند یکی از ایشان را خلیفه کند روا باشد وی قعده آرد یکی از
مدرکان را خلیفه کند بسلام آنگه آن سه امام نماز خود تمام کند و نخست لاحقانه آرند و انگاه مسبوقانه امام اول یکرکعت گذارده است و نسبت به
رکعت لاحق است امام دوم یکرکعت گذارده است دیکر رکعت مسبوقست بدو رکعت لاحق است و امام دوم یکرکعت گذارده است و بدو رکعت
مسبوق است بیکرکعت لاحق اگر امام اول را خلیفه کرد امام دوم و سوم در یکرکعت متابعت نکنند امام دوم در رکعت سوم متابعت
کند و امام سوم در رکعت چهارم متابعت کند چون وی سلام دهد ایشان برخیزند و هر کسی باقی نماز خود تمام کنند و بر امام دوم
یکرکعت مسبوقانه بود و بر امام سوم دو رکعت امام را احدث رسید از امامت معزول شود یانه اگر در تقاروی مقتدیان اهل اند
تا یک کسی را خلیفه نکنند با یک کس خود پیش نرود دیر از امامت معزول نشود اگر امامت دیگر مقتدی اهل و امامت را امام را احدث
رسید حکم نماز مفیدی چه شود در صلوة خواجه امام منهاج خلیل ابو عصیمه رح روایت می کند که مقتدیرا نماز تباه شود حسن زیاد از
ابو یوسف رح روایت می کند که بحدث رسیدن امام مقتدی امام میشود امام مقتدی تا اگر در مسجد آب باشد طهارت سازد و همان
مقتدی خود را متابعت کند روا بود که وی متعین شده است امامت را تا اگر در مسجد آب نبود دیگر بیای مقتدی تو دانی امروز

کرمعین شده است امامت را و بر اقتدا نمود و آن امام را نماز تباه شود اگر جماعتی مسبوق خلیفه کنند از مقتدیان قاری است فریضه
گذار اهل است مر امامت را باقی امی است و کنک و صاحب جرح سبایل نارسیده و تطوع گذار امام را حدث رسید گفت امی قادر تواند ری از امی
که آن قاری متعین شده است امامت را نماز وی ازان مقتدیان روا بود امام اول را نماز تباه شود و اگر امام مسافر است و در فرایض
وی یک مسافر است اهل امامت را باقی مقیمانند ولیکن اهل اند مر امامت را یکرکعت گذارند و قت فوشد امام را حدث رسید گفت امی
مسافر تواند ری ازان روی که مسافر ازان متعین شده است امامت را نماز وی و ازان مقتدیان روا بود امام اول را
نماز تباه شود و اگر مقیم را خلیفه کرد در روایت کتاب ازبست که نماز همه تباه شود از برای آنکه هم از ابتدای بیرون وقت اقتدا مسافر
بمقیم در فریضه چهار رکعتی نماز روا نبود و در انتها خلافش نیز درست نیاید شیخ الاسلام برهان الدین رحم گفته است که روا بود که
این خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است دلیل بر انکه اگر این امام مقیم بر سر دو نه نشیند نمازش تباه شود از برای انکه اگر امام اول بر سر دو
نه نشستی نمازش تباه شدی خلیفه را حکم همین بود پس معلوم بود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز همچون امام اول است اگر خود مسافر
خلیفه کردی و این خلیفه نیت امامت کردی نیت اقامت دی در حق وی عمل کردی و در حق مقتدیان عمل نکردی تا اگر بر سر دو
نشستی نماز همه تباه شود و بسیار جا بود که در ابتدا روا نبود و لیکن در انتها روا بود دلیل بر انکه خطیب خطبه گفته است و احدث
رسید کسی را خلیفه کرد با مامت که وی خطبه نشنوده است روا نبود اما اگر جمعه بر پای شد امام را حدث رسید کسی را خلیفه کرد با مامت که
خطبه نشنوده است روا بود و اینک از ابتدا را امامت وی روا نبود در انتها خلافت وی درست می آید اگر امام نماز چهار رکعتی را در رکعت
اول سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد و این خلیفه را بایستی که آن سجده را
آوردی نه آورد و در رکعت دوم را سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد و این
خلیفه را بایستی که آن سجده دوم را آوردی نه آورد و در رکعت سیوم را سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث
رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه را بایستی که آن سجده دوم امام را آوردی نه آورد و در رکعت چهارم را سر از سجده
اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد و این خلیفه که امام پنجم است باید که چهار سجده را
بیارد و یکی از مدرکان را خلیفه کند بسلام وی بقضاء مسبوقانه برخیزد پیش از انکه وی آن چهار سجده آوردی آن چهار امام
باز آمدندی در کدام سجده و بر متابعت کنندی در کدام نکشدی که هر سجده که لاحقانه ایشان بدان تمام شود اتفاق متابعت کنند
و هر سجده که در مسبوقانه خواهد آمدن متابعت کنند یا نی اختلاف مشایخ است و این اختلاف از راه استحباب است باز راه فرضیت
خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رحم گفته است استحباب ازبست که متابعت کند ابو سلیمان جوزجانی رحم گفته است استحباب ازانست که متابعت
نکند در فریضه چهار رکعتی امام را در قعده اخیره یاد آمد که چهار سجده از چهار رکعت مانده ام و بر احدث رسید مسبوق را خلیفه کرد
که بهر چهار رکعت مسبوق است روا بود وی چهار سجده آرد و قعده از مدرکان یکی را بالتسهو و سلام خلیفه کند وی سهو را متابعت
کند و انگاه بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر لاحقی را خلیفه کند که بهر چهار رکعت لاحق است خواجه امام حسام شهید رحمه الله

نماز نباشد روا بود که محمد رح در یک رکعت مستحسن دانسته است که دلیل میکند در دو سه و چهار روا بود خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که محمد رح در یک رکعت مستحسن دانسته است چه دلیل کند که در دو سه و چهار همان بود از برای آنکه اینجا یکبار امام شود بعد ازان مقتدی اما اینجا چهار بار امام شود و بار مقتدی حکی کثیر شود و نماز تباه شود خواجه امام زاهد عتابی گفته است که روا بود لاحق لاحقانه خود آورد آنگاه ان چهار سجده اورا ایشان متابعت کنند قعده اورا با اول ان چهار سجده دارد و قعده دیگی از مدرکان را خلیفه کند بسلام سهو آنگاه لاحقانه اورا در ین هر دو صورت روا بود اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود بی کراهیت امام را حدث رسید اگر یکی از زنان را خلیفه کرد نماز همه تباه شود پنجم الدین عمر در حصاید آورده است بقول زفر رح روا بود از برای انکه امام ایشان را می باید وی امامت ایشان را می شاید و بقول علما ثلثه رح روا نبود که چون وی را خلیفه کنند مقتدی وی شود اقتدا مرد بزن روا نبود و نماز تباه شود مقتدی باز اینجا تباه شود و اگر خلیفه نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز امام روا بود و نماز زنان تباه شود اما اگر پیش از انکه از مسجد بیرون رفتی یکی از زنان پیش رفته و صلوة خواجه امام مکرجوا هرزاده رح از حسن زیاد از ابو حنیفه رح روایت میکند که نماز همه تباه شود این قول را فرقی گفته است دلیل میکند که ابو حنیفه خلافت زن درست داشت و امام را مقتدی ایشان داشت که نماز ایشان را تباه داشت که پیش رفتن و پیش فرستادن یکسانست همچنان ابو حنیفه رح روایت میکند که نماز زنان تباه شود و امام را روا بود از برای انکه از امام فعلی در وجود نیامده است که دلیل کند با اقتدای وی بر ایشان و این قول را ز فرر رح کرده است نجم الدین عمر در حصاید آورده است که صحیح این قول است که نماز همه تباه شود از برای انکه امام از روی حکم مقتدی ایشان شد بر ین دلیل نماز همه تباه شود **مسئله** امام را حدث رسید امامی را خلیفه کرد اگر در شفع اول است باجماع نماز همه تباه شود و اگر شفع اخر است بقول ابو یوسف رح روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رح نماز همه تباه شود اگر در قعده اخر است اگر پیش از عبده و رسوله بود همان خلافست اگر بعد از عبده و رسوله بود اتفاق نماز روا بود که این خلیفه کردن تا اهل از وی فعل شود و بر از نماز بیرون آرد امام در جامع الصغیر آورده است که این مسئله اثنا عشر است یعنی بقول ابو حنیفه رح نماز همه تباه شود و بقول ایشان روا بود اما اصح جمله قول است که اتفاق روا بود بهمان دلیل که گفته آمد انشکال آید که بیرون آمدن از نماز فعلی گذارنده بقول ابو حنیفه رح فریضه است اما این خلیفه کردن تا اهل از وی فعل بود انفاز بیرون آید **مسئله** اگر در نماز عید حدث رسید اگر بطهارت اب اندر امده باشد نماز بازطهارت اب بنا کند روا بود و اگر بطهارت خاک اندر آمده باشد باز بطهارت خاک بنا کند بقول ابو حنیفه روا بود و بقول صاحبین روا نبود و اگر بطهارت خاک اندر آمده باشد باز بطهارت اب بنا کند ظاهر روایت روا نبود در صدور الصلوة قاضی ابو المحاسن مروزی رح همین آورده است که قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود که بنا بجهول استند است چون از ایشان اقتدا متوضی تیمم بقول ایشان درست می آید بنا نیز باید که حکم چنین بود تیمم بقول محمد رح بر دارنده حدث نیست رخصت است چنانکه صاحب جرم سایل را وقت نومی شد طهارت تباه میشود تیمم اب باید تیمم ایشان باطل شود اما بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح بر دارنده حدث است بنا بر حدیث رسول عم **قال** النبی عم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجم مالم یجد الماء اگر در نماز جنازه حدث رسید در محصر کافی و در شرح احمد لبیلی و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح هر دو جای آورده است در صلوة جنازه در باب حدث توانند بنا کردن که خلیفه توانند کردن بانی شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که اصل این مسئله در نسخها نیاورده است قیاس بنا

تواند که خلیفه کند فتوی بر نیست اگر بطهارت اب اندر آمده است بنا باب میکند روا بود چنانکه در نماز جمعه شرح داده است اینجا
همان حکم است **مسئله** زنانرا نماز بناشستن وعشت چنانکه مردانرا اگر زنرا در نماز حدث رسید به بنا میرود طهارت چگونه
کند خواجه امام زاهد فخر رح میگوید هر اندامی را بقدر حاجت میکشاید و میشوید و می پوشد و مسح با دست در زیر مجعد دارد
و مسح بیارد و شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که آب مستعمل پاک است دست را در استین بشوید و روی خود حوالت
نیست مسح سر با دست در زیر مجعد ارد و مسح سر و پا بهم دارد در پایه بشوید اگر زن برنهشت حدث روی کرده اند معلوم شد
که حدث نیست تواند که بران نماز بنا کند تا مادام که بر جای نماز بود اگر از جای نماز جدا شد نتواند که بران نماز بنا کند
بعضی از مشایخ گفته اند مادام که از ان خانه بیرون نیاید تواند که بنا کند اما ظاهر روایت اینست که نتواند که بر آن نماز بنا
کند خانه همچو مسجد نیست و اینقول بشیر رح کرده است بروایت محمد از ابو حنیفه رح اینست که نماز زنان تباه شود نماز مرد تباه نشود که حکم
تنها گذاردن چه زن خلیفه مردان نشاید و اینقول زفر رح کرده است شیخ الاسلام علاء الدین رح در مختلف خویش در باب
زفر رح آورده است اگر مردی زنانرا امامت میکند امام را حدث رسید زنی را خلیفه کرد نماز زنان تباه نشود و بر قول
علماء ما رح نماز همه تباه شود یا زنی نو لیسنده را با جماعت مسلمانان بیامرزی **باب بیست و نهم** در بیان صلوة المسافر بدانکه
نماز مسافر نازه دو رکعت است و تمام نه چنانکه از اصل نماز چیزی کم شود با صل باز میرود هم تجرا نیست **قوله** تعالی یا ایها الذین امنوا
اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و خبر انیست که امیر المومنین عمر رض از پیغامبر ع روایت میکند که انه **قال** صلوة
المسافر رکعتان تمام من غیر قصر جرا علی لسان نبیکم قال ع خبا رعباد الله الذین اذا سافروا قصروا فاتموا امیر المومنین عمر رض میگوید
یکه من شنیدم از زبان مبارک رسول ع که نماز مسافر دو رکعت است عبد الله عباس رض گفت **ان الله**
تعالی فرض علیکم علی لسان نبیکم الصلوة المقیم اربعا و للمسافر رکعتان و هم ابن عباس رض گفته است لا تقولوا قصر
فان الذی فرضها فی الحضر اربعا فرضها فی السفر رکعتین در حصاید نجم الدین عمر مذکور است که مدت سفر چند باید که
نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود اصحاب ثوت چنانکه اوزاعی و زهری کسای که دلیل قول ایشان سبب
باشد میگویند هر چه اندک بود نادر و قیه شود خوردن روزه مباح شود این قول ایشان باطل است مالک رح میگوید
از مکه تا بقطفان چهار برد است و هر بردی دوازده میل است شانزده فرسنگ شود این مقدار باید تا نماز دو
شود و خوردن روزه مباح شود بقول اوزاعی و زهری هر چند اندک سفر رود نماز دو گذارد روزه بگذارد که نص
مطلق است چنانکه گفته شده است شافعی رح میگوید از مدینه تا سویدا چهل و شش میل است پانزده فرسنگ
شود و یک میل که هر میل سه یک فرسنگ بود این مقدار باید تا نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود علماء ما رح میگویند اعتبار فرسنگ است
و اگر راه بیابانست فرسنگ صحیح است اعتبار عرف کاروانرا بود اگر چه شبانروزی کاروان یکفرسنگ رود دلیل بر انکه مدت سفر شبانروز است
**قال** النبی ع لا یحل لامرءة تومن بالله و الیوم الآخر ان سافر فوق ثلثة ایام و لیالیها الا مع ذو رحم محرم ستة منها

چون رسول عم فرمود که حلال نیست مرزنی را که ایمان آرد بخدا یتعالی عز وجل بروز قیامت که بقدر دو روز یا دو از سه شبانروز مگر
شوی وی یا دی بود یا دو رحم محرمی با وی بود پس معلوم شد که مدت سفر سه شبانروز است که بسیج المقیم وعلی خفیه بود ما المیته
والمسافر فائده ایام ولیالیها واین الف ولام در اول اسم جنس را بود معنی چنان بود که هر مقیمی مسح کشد بر موزه یکشبانروز و هر
مسافری سه شبانروز اگر مدت سفر کم از سه شبانروز بودی هر مسافر را بر عموم این حکم ثابت نشدی پس دانستیم که مدت سفر
سه شبانروز است تا این حکم بر عموم ثابت توان داشتن و در حصاید نجم الدین عمر مذکور است که رفتن الاغ را اعتبار نیست در قطع
کردن را اعتبار نیست چنان باید که روز نا میانه با مداد ان کاروان بیشیند فرود آید شبانگاه چنانکه معهود رفتن کاروان بود
سه شبانروز راه باشد مدت سفر تمام است نماز دو گذارند و روزه گشایند اگرچه در عماری باشند که بنیا مبر فرمود مسافر
مسح نکشد زیادت از سه شبانروز پس دانستیم که مدت سفر سه شبانروز است **مسئله** کشتی را حکم خشکی است یا نی روایت
شرح طحاوی را حکم خشکی است خواجه امام اجل سرخسی رح میگوید که کشتی را حکم خشکی نیست که وقتی فرو روی اب رود و تیز رود
بسیار رود وقتی که بر وی رود آهسته رود از اعتبار نیست انما طاهر روایة آنست که کشتی را حکم خشکی نیست سه شبانروز
برود و تیز نی رود آهسته نی نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود شافعی رح میگوید اگر سفر طاعت میرود نماز دو کند و روزه نخورد
اگر سفر معصیت میرود نماز چهار گذارد و روزه نخورد بر قول علمای ما رح تفاوت نیست میان سفر طاعت و میان سفر
معصیت بقول شافعی رح مسافر را نماز چهار گذاردن عزیمت است دو گذاردن رخصت است پس بعزیمت عمل کردن فاضلتر بود
گر بحجت علمای ما رح گفته اند که در سفر نماز چهار گذارد زیرا که شود لیل بر انکه رسول عم بمکه آمد یا بزیارت کعبه فریضه چهار رکعتی را
بر سر دو سلام داد این حدیث فرمود قال النبی عم اتموا صلوتکم یا اهل مکة فانا قوم سفر ما پس اگر مسافر را چهار گذاردن عزیمت بودی
کسی را دو اعی نماز گذاردن بیچون رسول عم نبود معلوم آمد که مسافر را نماز گذاردن دو اولیتر بود **مسئله** در سفر عزیمت چیست
قول شافعی رح آنست که نماز چهار گذارد روزه نخورد که عایشه رض در سفر نماز چهار گذارد علمای ما رح میگویند که وی مادر مومنان بود
هر جا که رسیدی بخانه فرزندان فرود آمدی پس وی مقیم بود بر قول علمای ما رح در سفر عزیمت آنست که نماز دو کند و اگر نخست نیت نکند
روزه نخورد که پیغامبر عم روز فتح مکه نماز چهار کانی را بر سر دو رکانی سلام داد گفت که بر خیزید ای اهل مکه نماز خود را تمام کنید ما مسافریم
ما را اینجا چند مسئله معلوم آمد یکی انکه مسافر نماز دو کند دیگر انکه اقتدا در فریضه گذارد بتطوع گذارد روا بود اگر روا بودی رسول عم
هر چهار گذاردی چه دو اخر رسول عم تطوع بودی مرقوم را فریضه پس دانستیم که اقتدا در فریضه گذارد بتطوع گذارد روا بود **مسئله**
کمترین مدت اقامت چند نیست بر قول شافعی چهار شبانروز است و بر قول علمای ما رح پانزده شبانروز است شافعی رح میگوید
که امیر المومنین عثمان بمنی چهار روز باشید و نماز چهار گذارد علمای ما رح میگویند که آن بنا بر آن بود که در مکه زنی خواسته بود
و او را سوال کرده بمدینه باز نمیرفت وی گفت من اینجا زنی خواسته ام اینشانرا استوار نمی آید سوگند خورد که
من در مکه زنی خواسته ام حجت علمای ما رح آنست که کمترین مدة پاکی حیض پانزده شبانروز است پس باید که مدة اقامت نیز

پانزده شبانروز بود که زمان ظهر زمان وجوب نماز است و زمان اقامت نیز زمان وجوب صلوة است پس سفر در برابر آمدن در حرب
باید که سه روز برابر بود با نزده روز عدد مسئله بی نیت اقامت مسافر اتا نماز چهار نشود و بنا بی بر قول شافعی رح اگر بادیه نشین
شبانروز باشد نماز چهار نشود و بر قول اکثر علماء ما رح هر چند بسیار باشد بی نیت اقامت نماز چهار نشود شافعی میگوید که رسول
علیه السلام در مکه نزده شبانروز بماندند و نماز دو گذاردند اگر بیشتر باشد ی چهار گزدی علماء ما رح میگویند که این بجهان میگوی و بگمان
احکام شرع ثابت نشود اگر باشد ی دیگر حجت بودی چون نباشد و نگذرد پس حجت نبود دلیل علماء ما آنست که رسول علیه السلام
بیست روز در حرب بتبوک بماندند نماز دو گذاردند و عبد الله عمر رض در نیشاپور یک ماه بماندند نماز دو گذاردند و علقمه رح از ما
دو سال بماندند نماز دو گذارد پس دانستیم که بی نیت اقامت نماز چهار نشود و نیت اقامت باید یا بوطن اصلی خود و در آید یا زنی خواهیم
یا مسافر یا امام مقیم اقتدا کند تا نماز چهار شود و در صحرا و در کشتی باتفاق نیت اقامت درست نیاید اگر مسافر بمقیم اقتدا کند دو
رکعت نماز گذارد و مسافر نماز بر خود تباه کرد بر قول زفر رح قضا چهار بود اما ظاهر روایت قضا دو بود مسئله باشندگان
صحرا را حکم چیست مسافر اند یا مقیم بر قول ابو یوسف رح مسافر اند اگر مسافر در وقت بمقیم اقتدا کند و بر اثر بسبب متابعت امام
نماز چهار شود اگر امام بر سر دو سلام دهد یا بر خود تباه کند این نماز با صل باز رود و بر وی قضا دو رکعت بود اگر یک رکعت گذارده
وقت نوشد انگاه بر خود تباه کند بقول زفر رح بر وی قضا چهار رکعت بود بر قول علماء ثلثه قضا دو رکعت بود چون بر
یکجای قرار میکند بر قول ابو حنیفه و محمد رح مقیم اند از برای انکه از علف خواری نقل میکند اگر مسافری در میان ایشان نیت
اقامت کند درست آید بانی اگر ایشان با نزده شبانروز بر یکجا قرار گیرند نیت اقامت درست آید و اگر با نزده شبانروز بر یکجا
قرار نگیرند نیت اقامت درست نیاید اگر کسی گوید که در صحرا و در کشتی نیت اقامت درست نیست جواب آنست که جای بود
که ایشان در بند آب و علف بودند هر چند روزی لختی خورد بگردند اگر یکجای قرار گیرند و قتلاع سازند اتفاق مقیم شوند
اگر لشکری اسلام بدار حرب رفتند و ولایت گرفتند اما حصار نگرفتند نیت اقامت میکنند بر قول زفر رح مقیم شوند و بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رح مقیم نشوند اگر حصار گرفته اند اما هنوز مالها ایشان را غنیمت نکرده اند و بر زمینها ایشان
خراج ننهاده اند اکنون نیت اقامت میکنند روا بود بانی بر قول ابو یوسف و زفر رح روا بود و بر قول ابو حنیفه و محمد
روا بود اگر شهری و ولایت و حصار جمله گرفتند و مالها ایشان را غنیمت کنند و بر زمینها ایشان خراج ننهند اکنون نیت
اقامت میکنند باتفاق مقیم شوند اگر اسیری در میان کفار نیت اقامت درست نیاید اگر ایشان بدار حرب روند اکنون نیت
اقامت وی درست آید که ایشان مقیم شوند اگر اصل نیت اقامت کرد فرع بسبب وی مقیم شوند چنانکه زن تبع و شوی
غلام تبع خواجه با نیت اقامت فاید تبع وی مقیم شود بانی اگر در مونث وی نیت اتفاق مقیم نشود اگر در مونث وی نیت
بقول ابو حنیفه رح مقیم نشود و بقول ابو یوسف و محمد رح مقیم شود اگر خداوند مال نیت اقامت کرد و امدار بسبب وی مقیم شود
بانی اگر مال میدارد که وام وی گذارده شود مقیم نشود و اگر مال نمیدارد اکنون مقیم نشود قال عم الدین رق اگر بدر مقیم است

و فرزندان رسیده به تبع وی اتفاق مقیم شود و فرزند بالغ تبع پدر مقیم شود یا نی اگر در مونت پدر هست مقیم شود اگر نی اگر سلطان
نیت اقامت کرد رعیت تبع وی مقیم شود و بالغی اگر اجرت خواهند بلند نشوند اگر مسافر غلام خرید از مقیم بجرد خریدن غلام مسافر شود یا نه
بعضی گفته اند کرتا با خود از شهر بیرون نبرد مسافر نشود اما ظاهر روایت آنست که بمجرد خریدن مسافر شود اگر غلام میان دو خواجه مشترک
بود یکی خواجه نیت اقامت کرد این غلام نماز دو گذارد یا چهار باید که چهار گذارد و قعده یک سلام اگر تبع خواجه مسافر بود اول فریضه
بود و آخر تطوع اگر این غلام امامت میکند هر دو خواجه بوی اقتدا کنند خواجه مقیم در دو اول متابعت کند و در دو آخر بنشیند تا وی
نماز تمام کند آنگاه خواجه مقیم بر خیزد دو دو رکعت آخر مقیمان یاد چه مارا معلوم نیست که وی تبع خواجه مقیم است یا خواجه مسافر اگر تبع
خواجه مسافر است دو گذاردن هر دو را فریضه بود چون دو دو بگذارد مر خواجه غلام را تطوع بود و اگر تبع خواجه مقیم بود هر چهار
فریضه بود که اصل نیت اقامت کرد فرع را خبر نبود نماز دو گانی آورد آنگاه خبری بوی رسید این نماز را اقتضا کند یا نی بعضی
گفته اند که فرع همه نماز را باز گذارد و خواجه امام اجل سرخسی هم گفته است که هر چه کم شش نماز بود قضا کند هر چه شش و زیاده از شش
بود قضا نکند که حرج شود و در دین ما حرج نیست و این ظاهر روایت است اگر جماعتی از مقیمان سفر کنند همچون مار سیده دیوانه
و بیگانه و حایض و نفسا بکمتر مدت سفر اهل شدند چنانکه مار سیده رسیده شد دیوانه هوشیار شد و بیگانه آشنا شد و حایض از حیض پاک شد
و نفسا از نفاس بیرون آمد و این جمله نماز دو گانی گذارد و چهار گانی که گذارد مار سیده و هوشیار چهار گانی گذارد و مسلمان و حایض
و نفسا دو گذارند که این با اهل عبادت نی چون اهل سفر عبادت شدند لاجرم دو گذارند مار سیده و دیوانه نه اهل سفر بود و نه از اهل
عبادت چون اهل شدند در کمتر مدت سفر لاجرم نماز چهار گذارند که درین مسئله اعتبار عزیمت است نه وجوب را چنانکه عزم طلاق و عتاق
و بیع و نثر از مار سیده و دیوانه درست نیاید عزم سفر نیز ایشان درست نیاید اما این عزیمتها از کافر و حایض و نفسا درست آید
عزم سفر نیز درست آید اگر یک کس در دو موضع نیت اقامت میکند درست نیاید چنانکه کسی نیت کرد که هم بمکه باشم و هم بمنا نیت
اقامت میکند درست نیاید تا نگوید که بمکه باشم با بمنا بنا بر واقعه عیسی بن ابان که صاحب تقسیر بود و صاحب اختیار وی سفر
بقصیر رفت که پیش از امام حج بمکه در آمد و نیت اقامت کرد و نماز چهار میکذارد یکی از شاگردان ابو حنیفه وی را سوال کرد که نماز چهار
چرا میکذاری گفت نیت اقامت کرده ام گفت نیت کرده که بمنا خواهی رفتن گفت بلی گفت پس نیت اقامت تو اینجا درست نیاید
باز عرفات رفت حج گذارد و بمکه باز آمد و نماز دو گذارد همان شاگرد ابو حنیفه رحمه الله را گفت نماز دو گذاری گفت تو فرمودی
که نیت اقامت تو درست نیست گفت تو بهمان نیت اول هستی که در مکه اقامت کرده گفت هستم گفت نه اگر بخاری از بخارا اسیر قند
می آید گفت بسمرقند درم باشم و هم سمرقند درست نه آید اما اگر گفت که شب بها بدرغم باشم روز نه اسمرقند روز بدرغم در آمد ظاهر روایت
مقیم شود اما در نوادر صلوة خواجه امام بگر خواهر زاده آورده است که تا شب در نیاید مقیم نشود اما خواجه امام زاهد فخر گفته است که اینجا
بود که نیت اقامت زیادت از پانزده شبانروز کرده باشد اما اگر پانزده روز کرده بود از اینجا رفتن از سمرقند بدرغم اندر
از بدرغم باسمرقند روز کم شود این کم پانزده شبانروز نشود و نیت اقامت کم پانزده شبانروز درست نیاید و اما اینجا اندیشه کردن

در مکه در آمدی بحکم آن نیت اول نماز چهار شده است عیسی بن ابان رحم گفته است عجب واقعه شد که مراد ریک مسافر دو بار غلط افتاد و علما
و دو صاحب اخبار قدم در کوی تعلیم نهاده از علم فقه چندان بیاموخت که نام وی در کتب مذکور شد اقاویل وی در حجت کتب شد اما
این مسافر در بخند و سمرقند از بهر معلومی وضع کرده اند که چنانکه اگر بخندی سمرقند آمد و نیت اقامت کرد که پانزده شبانروز مرا در عزم
و هم بسمرقند باشم این نیت اقامت درست نبود اگر گفت روزها بدر عزم باشم و شبها بسمرقند خواجه امام بکر خواهرزاده رح میگوید اقامت
اقامت درست نیاید و از سمرقند تا بدر عزم سه فرسنگ است از بهر آنکه از بدر عزم بسمرقند آید از پانزده شبانروز چندی کم شود اما ظاهر
روایت اینست که مقیم شود اگر این مسافر بدر عزم است گفت شبها بدر عزم باشم و روزها بسمرقند باتفاق درست آید اما در اصول
صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رح میگوید که تا شب اندر نیاید مقیم نشود خواجه امام زاهد مخرمی گفته است که این جایی بود که نیت اقامت
زیاده از پانزده شبانروز کرده است این بعضی سمرقند بدر عزم و از بدر عزم بسمرقند روزگاری که پانزده شبانروز شود نیت اقامت پانزده
شبانروز کرده است درست نیاید **مسئله** اوطان سه است یکی وطن اصلی است دیگی وطن مستعار دیگی سکنی وطن اصلی آن بود
که زاد و بود وی و زن و فرزندان وی در آنجا بود وطن مستعار آن بود که نیت اقامت کند پانزده شبانروز وطن سکنی آن بود که غلامه
باغریم از شهر کیرند وی بطلب غلام باغریم رود با خود گوید که این منزل بان منزل و سیاهم بر خیند که برود مسافر شود چون باز گردد از
آنجا تا بخانه وی مدت سفر بود مسافر شود نماز دو گذارد وطن اصلی مرد وطن اصلی را بر دارد و وطن مستعار و سکنی را نیز بر دارد اما
اصلی را بر ندارد و صورت مسئله چنان بود که بخندی بسمرقند نیت اقامت کرد و بر این وطن مستعار بود اما اگر در سمرقند زنی خواست
این وطن اصلی شود و وطن اصلی سمرقند بخند و یکی سمرقند اگر ویرا در بخند را بر گیرد نیاید اگر بخندی زن دارد بگیرد و برادر وطن اصلی بود
یکی بخند و یکی سمرقند اگر برادر بخند زن نبود وطن اصلی وی سمرقند بود و وطن اصلی بخند برانداخته شود اگرچه ویرا در بخند ملکها باشد بر
اعتبار زن خواستن راست دلیل بر آنکه رسول عم مکی بود بمدینه رفت زن خواست مدینی نشد باز رسول
عم از وساعی که بود و برادر مکه ملک و اسباب بسیار بود بخواستن زن مدینی نشد پس معلوم شد که
اعتبار مر زن خواستن راست ملک را و اسبابرا اگر از وطن مستعار بسکنی میرود محمد رح مسئله
را بر بسنده کرده است چنانکه غلامی داشت کریخت و ویرا بدر عزم نشان دادند گفت تا بر دم
بیایم باز کردم رفت و نیافت و بجای دیگر نشان دادند گفت بروم بیایم باز کردم هر چند بدین
طریق رود نماز چهار گذارد که ان سکنی مر سکنی را بر گیرد و اگر بنده را یافت و باز گشت اگر از انجا که
دیست تا وطن مستعار مدت سفر نماز نیت چهار کاسیی گذارد و اگر هم از انجا قصد بشهر خود کرد و اگر بر دن
شهر گذارد نماز دو گذارد و اگر بشهر اندر آمد هم نماز چهار گذارد و اما وطن مستعار مدت سفر است مستعار دو گذارد چون
بشهر اندر آمد هم نماز دو گذارد که نیت اقامت نکند مقیم نشود اگر از وطن مستعار قصد سفر کرد و از شهر بیرون رفت

با برادرانش و بشهر اندر آمد وی همچنان مسافر بود تا نیت اقامت نکند که قصد باشد و عزم مستعار را بر کسی دهد که این [illegible] را بهانه
کرد و بغداد نهاده است اما اینجا آورده ایم از برای معلوم شدن بغدادی که وطن اصلی است از اینجا قصد سفر کرد تا از رابض بیرون نرود مسافر را
نشود و چون از سفر باز آید در رابض اندر آید بی آنکه نیت اقامت کند مقیم نشود و دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در بصره بود و ابن سیرین
حاشی بود بجای رابض گفت چون از اینجای بیرون رویم مسافر شویم و چون باز آیم اندر ایم بی آنکه نیت اقامت کنیم مقیم شویم
از جایی که وطن اصلی است بسفر بیرون رفت و مدت سفر رفت بر اقتدا ش همانجا مقیم شود **مسئلة** الاصل است که مقتدی را
در قضای امام نیت اقامت کند درست آید و در آن نماز عمل کند اگر مسبوق نیت اقامت کند این نیت اقامت در حق نماز عمل کند
اگر لاحق نیست اقامت کند اگر امام نماز تمام نکرده است نیت اقامت وی در این نماز عمل کند و اگر امام نماز تمام کرده است و نیت
اقامت در این نماز عمل نکند صورت مسئله چنان بود سمرقندی از سمرقند بنجارا آمد و سمرقندی آمد و بر در بیرون رابض بمسافری اقتدا
کردند و هر دو در احدث رسیدند بدینجا بازگشتند و از انجا بیرون رابض نیت طهارت سازند بنا کرده نماز را همانجای در و تمام کنند
باتفاق اگر قصد شهر اندر آمدن کردند همانجا بیرون رابض آب یافتند طهارت ساختند و بنجارا نماز چهار گذارد و آینده بسمرقند
همان در و تمام کنند بسنده بود و اگر بشهر اندر آمدند تا طهارت سازند این مسئله از چند وجه خالی نیست هر دو لاحق اند یا هر دو مسبوق
یا یکی لاحق است و یکی مسبوق یکی هم لاحقیت و هم مسبوق اگر امام در نماز است بهیچ حالها هر دو نماز چهار گذارند و اگر امام نماز تمام
کرده است مسبوق چهار تمام کند لاحق در و اگر یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگر چه امام نماز تمام کرده باشد نماز چهار تمام کند
از برای آنکه نیت اقامت وی در مسبوقانه عمل کرده است لاحقانه تتبع مسبوقانه شود تا نماز را چهار تمام کند اینهم جایی بود که
وقت باقی بود اما اگر وقت بیرون رفته باشد نیت اقامت ایشان در این نماز عمل نکند و اگر وقت باقی بود و ایشان این نماز را
بر خود تباه کردند هر دو نماز چهار گذارند تا بیقین از عهده بیرون آیند محمد حسن رحمه الله این مسئله را در دو بها مکروه شمار نهاده است اما
اینجا آورده ام از برای معلوم شدن بغدادی بقصر سیره میرود نماز چهار گذارد و اگر کوفی بقصر سیره میرود هم نماز چهار گذارد
اگر هر دو از قصر کوفه یا به بغداد میروند نماز چهار گذارند که هر دو را پیش مدت سفر نیست اگر بغدادی بکوفه میرود و نماز دو گذارد
و اگر از کوفه به بغداد در رود نماز دو گذارد و اگر بغدادی بکوفه میرود بقصر سیره اندر آمده نماز شش رکعه کرد بر اقتدا ش گفت بازگردم
به بغداد در دوم این نماز را چهار تمام کند چون تمام نکرده باشد باز بر اقتدا ش گفت بکوفه روم هم نماز چهار گذارد و گر در شش مدة سفر
نیت چون بکوفه رفت باز بغداد میرود اگر بیرون قصر میگذارد نماز دو گذارد و اگر بقصر اندر آمد ظاهر روایت دو گذارد حسن زیاد
از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که چهار گذارد و بنا بر آن اصل است که بغدادی در قصر سیره نیت اقامت میکند ظاهر روایت درست
نیاید حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که درست آید اگر خراسانی به بغداد رفت و نیت اقامت کرد این وطن در استحسان
اگر از انجا بسکی بیرون میرود چنانکه نخفه و جرجه و جمخه بقصر سیره نماز چهار گذارد و اگر همین خراسانی در قصر سیره نیت اقامت
کرد قصری شود و مستعار بغداد در بر کرد تا اگر از انجا بکوفه رود نماز چهار گذارد و اگر بغداد در رود هم نماز چهار گذارد و اگر کوفی یا از بغداد

قصد شهر خود کرد اگر بیرون قصد کند از دو اگر قصد نکند دو اگر قصد نکند و آید نماز چهار کند و اگر کوفی باز ن خود بمکه میرود چون بمکه
رسید بر افتادش گفت بر بغداد رود م باز گشت اگر بیرون کوفه کند دو نماز کند و اگر بکوفه اندر آید نماز چهار کند و اما اگر بمکه اندر
آمد اندر روزی چند باشید نداند که قصد بغداد کرد یا بیرون کوفه کرد یا بکوفه اندر آید نماز دو کند و از برای انکه وطن یکی
دو وطن کوفه بر گرفت چنانکه مردی سوگند خورد که امروز بدین خانه اندر نباشم و خود بیرون آورد و میان کوفی نهاد همین
باقی بود از برای انکه وطن اصلی باید تا بمیرد بر گردد و اگر مسافری نماز پیشین در شهر کند و وقت باقیست مسافر شود و
نماز دیگر کند و مسافر پیشین از انکه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نارو آمده است نماز پیشین را مسافرانه
قضا کند و نماز دیگر را مقیمانه اما اگر آفتاب فرو رفت انگاه بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نارو آمده است هر دو نماز را مسافرانه
قضا کند و اگر نماز پیشین در شهر کند و چندانی توقف کرد که وقت نماز پیشین بیرون رفت و انگاه مسافر شد نماز دیگر
مسافرانه کند و پیش از انکه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نارو آمده است هر دو نماز مقیمانه قضا کند
اگر آفتاب فرو رفتی و انگاه بدل افتادش نماز دیگر را مسافرانه قضا کند و نماز پیشین را مقیمانه مسافر بر سر دو نشست
یاد آمدش که یک رکعت قرات نخوانده ام اگر جائیست که نیت اقامت درست نیاید نماز تباه شود اگر جائیست که نیت اقامت درست
آید نیت اقامت کند و آن دو رکعت قرات خواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود بقول محمد رح نماز تباه شود و اگر این واقعه
امام را افتد بعد از قعده معتبر امام بعضی از مقتدیان سلام داد ند و رفتند نماز ایشان تباه شود و نماز مقتدیان که در تحفظ
امام باشند چون امام نیت اقامت کند نماز ایشان چهار شود و اگر همه بر او متابعت کنند نماز روا بود اگر همه مخالفت کنند
و سلام دهند نماز شان تباه شود و اگر متابعت نکردند سلام داد ند امام سلام دهد و ایشانرا اعلام کند که من نیت اقامت
کرده ام ایشان برخیزند دو رکعت نماز را تحفظ کنند از عهده بیرون آیند مسافر بر سر دو نشست و بقیام سیوم برخاست نظر اگر سهوی
یاد آمدش که همانجا سلام دهد روا بود اما اولیتر آن بود که باز گردد سهو قعده ارد تا بیقین از عهده بیرون آید مسافر بر سر دو نشست
و بقیام سیوم برخاست بفراموشی چون بسر کوعه رفت یاد آمدش که بر سر دو نشسته ام باید که باز گردد و قعده ارد و سهو
ندارد و در رکوعه نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود تا اگر بر سر دو نشسته بود روا بود و لیکن احتیاط است که آن قیام در رکوعه را باید و در
که آن وقت آن قیام در رکوع در التطوع بود اکنون فریضه شد و تطوع از فریضه نیابت ندارد و جماعتی مقیمان بمسافر مقتدی
کردند امام بر سر دو سلام داد و مقیمان بگذاردن مقیمان بر خاستند در آن مقیمانه قرات خوانند یا نی اختلاف مشایخ است بعضی
گفته اند که همچون مسبوق اند خوانند بعضی گفته اند که چون لاحق اند نخوانند بعضی گفته اند هم چون تنها گذارد مخیر اند چون امام در دو اول
خوانده است ان از قرات ایشان نیابت دارد پس ایشان در دو اخر مخیر باشند ظاهر روایتیست که در حق قرات همچون
لاحق اند نخوانند در حق سهو همچون مسبوق اند بسیار مذهب خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که در حق قرات همچون تنها گذارد در
دوی آخر مخیر اند و اگر سهو افتد ان سهو را ابو الحسن کرخی رح گفته است که خوانند خواجه فقیه ابو جعفر رح گفته که نخوانند

یکی از شاگردان فقیه ابوجعفر رح در بغداد رفت و بمحفل کرخی رح درآمد کرخی رح شاگرد را از اسبق پرسید گفت تا این مسئله رسید گفت مقیم
مگذاردن مقیمانه برخیزد و قرعه خواند شاگرد فقیه ابوجعفر رح گفت استاد من میگوید که نخواند کرخی رح گفت استاد تو کیست گفت استاد
من فقیه ابوجعفر رح کرخی رح گفت باری من میگویم که نخواند شاگرد فقیه ابوجعفر رح چون به بلخ آمد با فقیه ابوجعفر رح حکایت میکرد فقیه ابوجعفر
بغداد رفت و بمحفل کرخی رح درآمد و نشست اتفاق کرخی همین مسئله اغاز کرد و گفت که مقیم مگذاردن مقیمانه برخیزد و قرات
خواند فقیه ابوجعفر رح گفت که نخواند کرخی گفت مگر تو فقیه خراسانی ابوجعفر رح گفت بلی من فقیه ابوجعفرام کرخی رح گفت وقتی که شاگرد
از این مسئله مباحثه شود و مشکل افتد و میان ایشان نگشاید باستاد باز گردند و اگر استاد از مسئله مباحثه شود و میان
ایشان نگشاید بکتب باز گردند فقیه خراسانی بلوی و فقیه عراق منم بکتاب باز گردیم هرچه کتب بگوید بران باشم کرخی کسی را فرستاد
که فلان کتاب را بیارید آوردند هشته بود که خواند فقیه ابوجعفر گفت که نخواند کرخی رح گفت که فلان کتاب دیگر بیارید آوردند
هم نشته بود که نخواند فقیه ابوجعفر رح گفت که نخواند کرخی گفت کتاب میگوید که خواند و شما میگوید که نخواند مرد از کتاب یاد
دارنده بر نبود فقیه ابوجعفر رح گفت مرد از کتاب یاد دارنده تر نبود و لیکن نه همچون من مردی من از کتاب یاد دارنده نرم
اصل محمد رح هست بیارید آوردند مبسوط را اول نشته بود که خواند انرا پاک کرده هست و حاشیه کتاب نشته بود که نخواند
فقیه ابوجعفر رح برخاست و گفت که من یاد میکردم این مسئله روشن شد کرخی رح هرچند جهد کرد تا فقیه ابوجعفر رح روزی چند
باشد فقیه ابوجعفر اجابت نکرد کرخی رح ویرا شتری داد فقیه ابوجعفر رح ویران شتر بنشست و کرخی رح مهار شتر گرفت
و ببازار بغداد برمی آمد و میگفت ای مسلمانان دل شاگردی کشید تا غیر استادی نیابد کرخی رح ازان قول رجوع کرده هست
از برای انکه در مختصر خویش آورده هست که در آن مقیمانه قرات نخوانند که سنت وعه غاز ایشان اول بامام هست و رسته آمده
هست ایشان چون حق باشند نخوانند جماعتی مقیم و مسافران بمسافری اقتدا کردند امام بر سر دو نشست و بقیام سیوم
برخاست باید که مسافران ویرا متابعت کنند مقیمان متابعت نکنند تا اگر امام نیت اقامت کرده باشد غاز مسافران بسبب
متابعت وی چهار شود و اگر نیت اقامت نکرده باشد امام مسافر انرا تطوع باشد و اقتدا تطوع گذارد بتطوع گذارد رسته آید
اما اگر نیت اقامت نکرده باشد و بران دو رکعت تطوع شود مقیمان را فریضه اقتدا فریضه گذارد بتطوع گذارد رسته نیاید غاز مقیمان
تباه شود بدان سبب مقیمان متابعت نکنند نشینند تا امام سلام دهد ایشان را خبر دهد که من نیت اقامت کرده ام ایشان از جای خیزند
و دو رکعت غاز لاحق گذارند و اگر با امام نداد و دو رکعت غاز مقیمانه گذارند از برای انکه سفر مفیس هست و نیت اقامت
کردن اینجا در شرع معین هست بمکی ثابت نشود تا اگر امام بایشان خواسته بود ایشان دو رکعت غاز مقیمانه گذارند از عهده
بیرون آیند اگر مقیمان را در حضر غاز فوت شده هست در سفر قضا میکنند بالاتفاق چهار گذارند و اگر مسافری را در سفر غاز فوت
شده هست در حضر قضا میکند و بقول شافعی رح چهار قضا گذارد از برای انکه ضرورت که در سفر بود غاز دو بقول علما و ما رحمهم الله
همان دو قضا کند که در قضا غاز اعتبار وقت چون راست و در ادا اعتبار وقت ادا و قضا این خلاف جای دیگر باید گذارد تا دیگر

سهو کند نخورد و بشکست بنده باید که آزاد کند یا جامه یا طعام دهد تا کفارت شود و اگر نو انگر رو نشد سه روزه پیوسته دارد کفارت
شود و اگر در پیش سهو کند نخورد و بشکست سه روز پیوسته روزه دارد کفارت شود و اگر روزه نداشت و تو انگر شد اکنون بنده
را باید آزاد کردن یا ده مسکین را جامه باید دادن یا ده مسکین را طعام دهد تا کفارت شود جماعتی مقیمان و مسافران بمسجدی
اقتدا کردند باجد از قعده معتبر امام بعضی از مقیمان بگذاردن مقیمانه برخاستند چون سر بسجده نهادند امام نیت اقامت کرد نماز
امام چهار شود و مقیمانه که بگذاردن مقیمانه برخاستند بر ایشان متابعت امام لازم شود اگر همه متابعت کردند نماز شان روا بود
و اگر همه مخالفت کردند نماز شان تباه شود و اگر متابعت و مخالفت نکردند بنشینند تا سلام دهد و ایشانرا خبر دهد که من نیت
اقامت کرده ام ایشان برخیزند و دو رکعت نماز تا تمام گذارند نماز عهده بیرون آیند اگر امام خبر نداد و دو رکعت مقیمانه گذارند
آن مقیمان که سر بسجده نهاده باشند بروایت نوادر نماز شان تباه شود از برای آنکه ایشان مقیمانه خود را وقتی جدا کرده اند که بر امام
چیزی از فرض باقیست اما ظاهر روایت روا بود که ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده اند که اگر امام سلام داد نماز وی روا بودی که از فرض
بر وی چیزی باقی نمانده بودی نماز خود را بر خود وقتی زیادت کرده هست که ایشان مقتدی نمانده اند نیت وی در حق ایشان عمل
نکند نماز ایشان روا بود اگر مسبوق بقضا مسبوقانه برخاست و بعضی از مقیمان بگذاردن مقیمانه برخاستند و سر بسجده نهادند امام
را باد آمد که از نماز فرض بر من چیزی باقیست اگر قرات بود نماز دو رکعتی نماز همه تباه شود و اگر سه رکعتی باچهار رکعتی بود روا بود بشرط
آنکه در دو رکعت قرات خوانده باشد نکرو تر از اما اگر یک رکعت مانده هست یا سجده آنها که سر بسجده نهاده اند نماز شان تباه شود از برای
آنکه ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده باشند که بر امام فرض باقیست وی آنچه مانده هست بپیوندد و اگر قیام مانده باشد یک رکعت بیارد و اگر یک رکعت
مانده هست و از دو رکعتها اول یک رکعت آرد و اگر از رکعت آخر مانده هست رکوع آرد و سجده آرد و اگر دو سجده مانده هست از یک رکعت از رکعتهای
اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از رکعت آخر هست در سجده آرد و اگر دو سجده از دو رکعت مانده هست دو سجده دارد و اگر یک سجده مانده هست یک سجده آرد
از عهده بیرون آید و اگر سجده تلاوت باد آمدش و باز نگشت نماز همه روا بود و اگر باز گردد و بروایت نوادر نماز همه تباه شود و بروایت نوادر نماز اینها که سر
بسجده نهاده باشند تباه شود ظاهر روایت روا بود اگر قرات تشهد باد آمدش اگر باز نگشت نماز همه روا بود بقول علما و بقول مشایخ
نماز همه تباه شود و اگر باز گشت بقول محمد قعده را بر کبرد و بر قول ابو یوسف باز گردد قیاس قول محمد بروایت نوادر نماز آنها که سر بسجده
نهاده اند تباه شود و بقول ابو یوسف تباه نشود و این ظاهر روایت است از برای آنکه قعده معتبر تمام بر خاستند که اگر از ایشان امام سلام
دادی نماز وی روا بودی و اگر سهو باد آمدش اگر قرات و قیام ایشان بعد از قعده معتبر امام فتاده باشد اگر امام سهو باز گردد یا
باز نگردد نماز همه روا بود مسبوق بقضا مسبوقانه برخاست امام بسجده تلاوت باز گشت وی تواند که باز گردد و ان سجده را با امام آرد
بر خلاف سهو که سهو را با خر مسبوقانه تواند آوردن لیکن تلاوه را نتواند آوردن پس فرق آمد میان سهو
و تلاوت پس سهو را متابعت نکند و لیکن تلاوه را متابعت کند در محیط آورده هست که اگر باز
گردد و متابعت کند نماز شش تباه شود اما در بعضی نسخها آورده هست که این جای بود که مسبوقانه را بسجده مقتدی کرده باشد

اما اگر مسبوقانه را بمسجد مقتدی کرده باشد باید که باز گردد و متابعت کند که اگر باز نگردد و نماز نش تباه شود و اگر امام را نماز ی یاد آمد که قعده ساقط نشده است و بقول ابو حنیفه رح نماز نش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رح رواست و ابو بر روایت نوادر در قیاس قول ابو حنیفه رض اینها که بر مسجد نهاده اند و نماز ایشان تباه شود و ظاهر بر روایه رواست و ابو جماعتی مقیمان و مسافران بمسافری اقتدا کرد ند امام را حدث رسید پیش از انکه کسی را خلیفه کرد ی نیت اقامت کرد ی نماز ہمہ تباه شود و اگر مسافری را خلیفه کرد انگاه نیت اقامت کرد این نیت اقامت در حق نماز وی عمل کند و لیکن در حق نماز دیگران عمل نکند اگر خلیفه نیز نیت اقامت کرد این نیت در حق وی عمل کند و لیکن در نماز دیگران عمل نکند که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است و اگر مقتدیان نیز نیت اقامت کرد ند اگر خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است نیت اقامت ایشان درین نماز عمل کند و نماز ایشان چہار شود و لیکن چون این امام باقی نماز اول را تمام کند مقتدیان دران دو رکعت بمقیمانه که پیارند و برا متابعت بکنند بر کسی نماز خود را تمام کنند و اگر بر ادر این دو رکعت دیگر متابعت کنند نماز شان تباه شود و اگر خلیفه باقی نماز امام را تمام کرده بود انگاه مقتدیان نیت اقامت کرد ند این نیت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر امام مقتدی را خلیفه کرد نماز کسی چہار نشود که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است چون خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و بقصد اقامت خود بر خاست مقتدیان مقیم باشند نشاید که در متابعت کنند و اگر کنند نماز شان تباه شود و اگر مقتدیان مسافران در دو رکعت بر ا متابعت کنند نماز شان تباه نشود و از برای انکه در رکعت مسافران تطوع بود و اقتدا تطوع گذار بفریضه گذار درست آید و اگر بر امام سہو است چون خلیفه باقی نماز امام را تمام کند دیگر از مدرکانرا خلیفه کند بسلام و بسہو وی سہو را متابعت کند و لیکن سلام را متابعت نکند و اگر سلام را متابعت کرد نیندیشد انکه وی باید نماز تباه شود و اگر خود بعد اسلام داد و سہو آورد نماز نش تباه شود و سہو از مسافران ساقط میشود که سہو را محل نماند و اگر مقیمان دران سہو وی را متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر بفراموشی سلام داد و سہو آورد ان سلام وی را از نماز بیرون نیارد و از سہو نش نیابت دارد و اگر پیش از سلام بعد اسہو آورد بقول شافعی رح نیابت دارد بقول علماء مارح نیابت از سہو نش ندارد اما خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که مسئله مختلف فیه است و تکرار بسہو شروع نیست کو یم نیابت دارد این خلاف در حق مسبوق است نه در فریضه تی در سفر و در مرض و در مطر بقول مالک رح قصر و جمعه روا بود بقول شافعی رح در سفر و مرض روا بود و در مطر و در نیست و بقول علماء مارح قصر و جمعه روا نبود و حرز در عرفات حاجیان را از برای اقامت سنت مسئله که ان حاجیرا سنت است یا جای که خطر باشد جای دیگر روا نبود حاج را سه خطبه سنت است فریضه نیست یکی بمیقات از برای ترتیب احرام کردن یکی را بمرد دفعه از برای ترتیب سنگ انداختن و یکی تبا از برای ترتیب طواف کعبه بقول شافعی رح فرض ہمانرو از موزند که عمل کنند و بقول علماء مارح پیش ازانرو از موزند که خواهد کردن و اگر بنده نارسیده بمیقات احرام گرفتند و لبیک گفتند چون بہوستان نبی عام اندند نارسیده رسیده گشت و بنده آزاد شد باز گشتند و بمیقات رفتند و احرام گرفتند و لبیک گفتند باز بہوستان نبی عام اندند آمد حج او رسیده از فرض نیابت دارد و حج او از تطوع

که نشر وعده وی در قطوع درست افتاده است و تطوع فریضه نشود کسانیکه محرم نیند ایشان را قصر و جمع روا نبود و باتفاق محرم حجه را قصر
و جمعه شاید کذاردن باتفاق محرم عمره را بقول ابوحنیفه رض نشاید کذاردن و بقول صاحبین شاید چون بعرفات اندر آیند
زوال اندر کذرد حجاج شوند با نکماز و اقامت کویند نماز پیشین کذارند و بر فور نماز دیکر کذارند و در میانه تطوع نکذارند
و اکر کذارند اقامت باز کویند و نماز دیکر کذارند اکر حاجی نماز پیشین تنها کذارد نماز دیکر را قصر و جمعه می کذارد و بقول
ابوحنیفه رض روا نبود و بقول ابویوسف و محمد رح روا بود اکر پیش از زوال محرم نبود بعد از زوال محرم شد بقول زفر
رح و یرا قصر و جمع روا نبود و بقول علماء ثلثه رح روا بود چون نماز دیکر کذارند باید که در عرفات دعا میکویند تا آفتاب فرو رود
انکاه از عرفات بروند اکر پیش از فرو رفتن آفتاب بیرون آیدم لازم آید و اکر باز کشت و باز بعرفات اندر آمد بقول زفر
رح آن دم لازم آمده ساقط نشود و بقول علماء ثلثه رح ساقط شود و اکر آفتاب فرو رفت انکاه بعرفات اندر آمد اتفاق
آن دم لازم آمده ساقط نشود چون از عرفات بیرون آیند وقت نماز شام اندر آید اکر نماز شام را در راه کذارند چون
شب را مزدلفه اندر آیند آن نماز شام را باز کزارند که موقوفست و بر فور نماز خفتن کذارند یکی اقامت کوید بشنده بود
که نماز شام در معنی قضاست اما اکر صبح دمید و انکاه بمزدلفه اندر آیند اتفاق ان نماز شام بروای باز آید افاقی را بی احرام
احرام نشاید کرد از میقات اندر آید که دم لازم آید و اکر باز کشت و احرام کرفت و لبیک کفت لازم آمده و ساقط نشود
و بقول علماء ثلثه رح ساقط شود اما اکر احرام کرفت لبیک نکفت بقول ابوحنیفه و زفر رح دم لازم آمده ساقط نشود بقول
ابویوسف و محمد رح ساقط شود اکر بعد از زوال یکی بعرفات اندر آمد و ندانست که عرفاتست حجاج شود نشاید پیش از
صبح بمزدلفه بیرون آیند دم لازم شود و اکر در صحرا نماز کذارد حیری فرود بیرون برزمین نیست است که روایت کند عوف بن
جعشم رض که رسول عم در صحرا میخ است تا نماز تیره کند بلال رض نیم تیره آورد و پیش رسول عم برزمین فرود برد انکاه رسول عم
بنماز شروعه کرد و ما اقتدا کردیم و نماز کذاردیم و پیش امام فرو خلنده بسنده بود و بعضی مشایخ کفته اند برابر بروی راست امام فرود خلد
بسنده بود و ظاهر روایت انست که میان دو ابروی امام برزمین فرود برند مختار خواجه امام زاهد فخر انیست خواجه امام اجل سرخسی
کفته است که نیم نیزه حاجت نیست مقدار تیر بسنده است اکر زمین بود که فرو خلیدن نتوانند و از نهند بسنده بود و اکر چیزی
نیست که پیش فرو خلند بعضی کفته اند که خطی کشند بچوب خط صواب اصح انست که از محمد رح سوال کردند کفت الخط لیس بشئ اکر زمین
صحرا برف است و کل نماز بر پشت ستور روا بود و اکر در سفر بروزی است و سجده نمیتواند آوردن ایستاده بایماء نماز کذارند و فا بود
که رسول عم در سفر بود و تروری و سجده نمیتوانستند آوردن وقت نماز اندر آمد رسول عم فرمود تا اذان کردند که همچنان نماز کذارند
ایستاده بایماء چون رسول عم این ندا فرموده عبدالله بن ابی اوفی رض این ندا شنید از ستور فرود آمد و از میان صحابه بیرون
رفت رسول عم نماز تمام کرد عبدالله را ندید سوال کرد که وی کجا رفت کفتند که همین ندا شنید از میان ما بیرون رفت رسول عم
فرمود که او مردی لجوج است همین زمان باید مارا حجتی قوی بیارد چون آمد رسول عم از وی سوال کرد که کجا رفته بود وی

گفت یا رسول اللہ جای ہیچ کس خدای عزوجل را سجدہ آورد پس رسول صلعم فرمود چیزا ہیچ نکردی کہ ما کردیم گفت یا رسول اللہ شما ہیچ میکنید نماز آدمی نفس کہ خدای عزوجل چیزا را دانید ہست قولہ تعالی لیغفر لک اللہ ما تقدم من ذنبک ما تاخر و من ہیچی میکنم نماز آدمی نفسی کہ مستحق آتش دوزخ ہست رسول صلعم فرمود کہ من گفتم نوی ہیچ ہست بحق قوی بیارد اگر بستور نماز قطوع میگذارد روی بغیر قبلہ باختیار و صحیح روا بود کہ ترک میکند عبد اللہ عظم نفسہ کہ دریغ نوی بود یم و روی ہا سوی غیر بود رسول صلعم فرمود کہ ہیچ ان دو رکعت نماز گذارند ہیچ ان نماز گذارد یم و بر بشت ظہر یا نیم اما نماز فریضہ باختیار روا نبود بضرورۃ روا بود در وقت تحریمہ روی بسوی قبلہ آرد چون نماز شروع کند اگر بجوازان بستور دے بر گرداند از قبلہ و بطرف دیگر رود روا بود اگر بضرورۃ روی بغیر قبلہ فریضہ شروع کند و گذارد رود روا بود اگر جامہ ستور آن پلید بود و بر بشت ایشان نماز میگذارند خواہ محمد مقاتل رازی رح گفتہ ہست روا نبود از برای انکہ جای پاک فریضہ ہست ظاہر روایت روا بود کہ قیام و رکوع و رکن اصلیت ساقط میشود جای پاکی شرط ہست طریق اول بود کہ بضرورۃ ساقط شود اگر بستوران جماعت میگذارند ظاہر روایت روا نبود از مجموع روایت آمدہ ہست کہ ستور را جمعہ ارند کردہ ہنا بر بندند جماعت گذارند روا بود و در گذار نماز فریضہ میگذارند ظاہر روایت روا نبود از ابو یوسف رح روا نیست کہ کجاوہ ستور بر زمین گذارند بر بندند و در آن نماز گذارد روا بود و در محمل نماز روا بود بر خلاف کجاوہ در کردن نماز میگذارد اگر کردن بر کردن کجاوہ ست و کجاوہ میرود روا نبود باتفاق اگر کردن بر کردن کجاوہ ست لیکن کجاوہ ستادہ بعضی گفتہ اند اکنون بران کردن نماز روا بود ظاہر روایت روا نبود اگر کردن بر زمین بود روا بود باتفاق اگر کشتی بضرورت شنبہ نماز گذارد باتفاق روا بود اگر بضرورت نماز نشستہ گذارد بقول ابو حنیفہ رح روا بود بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود وجہ قول ابو حنیفہ انیست کہ عبد اللہ مسعود و انس بن مالک رض بضرورت در کشتی نماز نشستہ گذارد ند پس معلوم شد کہ روا بود باب سی و ہم در بیان نماز آدینہ فریضہ ہست ہم بایت ہم بخبر باجماع امت اما ایت انیست قولہ تعالی یا ایہا الذین امنوا اذا نودی للصلوۃ من یوم الجمعۃ فاسعوا الی ذکر اللہ و ذروا البیع اما خبر انست قال النبی صلعم فی خطبتہ و اعلموا ان اللہ کتب علیکم الجمعۃ فی یومی ہذا فمن ترکہا فی حیاتی او بعد موتی و لہ امام عادل او جائر فترکہا استخفافا او جحودا فلا جمع اللہ شملہ و لا بارک لہ فی امرہ الا فلا صلوۃ لہ و الا فلا زکوۃ لہ و الا فلا صوم لہ و الا فلا حج لہ و الا ان توبتہ ان یتوب و من تاب تاب اللہ علیہ جابر بن عبد اللہ انصاری رض روایت میکند کہ رسول صلعم در خطبہ چنین فرمود کہ صدقہ دہید بر شما واجب ست بضرور باید و طاعت کنید پیش از انکہ دریابند و توبہ کنید پیش از انکہ بمیرند انگاہ فرمود کہ بدانید کہ خدای عزوجل نماز آدینہ فرض کرد اینجا اندرین روز اندرین مقام ہر کہ یکنماز آدینہ را ماند بعمداً دو دانگ دلش سیاہ شود ہر کہ دو نماز آدینہ را پیاپی ماند چہار دانگ دلش سیاہ شود و ہر کہ نماز آدینہ را بعمداً ماند کل دلش سیاہ شود و پیرا نماز نیست و پیرا کوۃ نیست و پیرا روزہ نیست و پیرا حج نیست و پیرا جہاد نیست و پیرا ازادی نیست ہر طلق کہ خواہد بمیرد خواہ بر یہودی خواہ ترسا خواہ بر ہر مہنی بلکہ کہ توبہ کند خواجہ حسن بصری رح روایت میکند ہر کہ سہ نماز آدینہ بالقصد ماند منافق شود منافق اما خواجہ ادیب مختار رح گفتہ ہست کہ ہفت اصحاب اید از متفرقات فی رسول صلعم فرمود ہست ہر کہ سہ نماز آدینہ بعذر ماند وی منافق ہست قال النبی صلعم من ترک الجمعۃ ثلثا بغیر عذر فہو منافق این محمد در حق کسی بود کہ باعتقاد ماند نہ اما اگر باہمال ماندہ بود و پیرا کرن ہ دانستہ بود چون توبہ کند خداوند عزوجل توبہ وی پذیرد بیاسرزد خواجہ امام تاہد فخر الدین رح میگوید و حدیث ہست کہ ہر کہ یکنماز آدینہ را ماند

چهار و انگ دلش سیاه شود و اگر سه نماز ادینه را ماند همه دلش سیاه شود و اگر توبه کند خدایتعالی قبول
کند و اوست و رگذارد باز چون سه ادینه بیمالی گذاردن سیاهی بنور بدل شود نماز ادینه بر کیست
بر مومن عاقل و بالغ آزاد و تندرست و مقیم فریضه است بر نارسیده و بیمار و بر بنده و بر مسافر
و دیوانه فریضه نیست بر نابینا نماز ادینه فرض نیست چون عصا کش ندارد و اگر عصا کش دارد بقول ابو حنیفه
رضی الله تعالی عنه بروی نیست بقول ابو یوسف و محمد رح بروی بود حجم همبرین خلافت گفتم بر بنده نماز ادینه
نیست اگر خواجه بنده با خود ببرد اگر برای ستور نگاه داشتن برده بروی نبود اگر از برای نماز گذاردن ببرد
است بروی بود بیرمزدور بود یا نی خواجه حفص کبیر بخاری رحمه الله گفته است که نماز ادینه بروی نبود از برای انکه خود
را اجازت داده است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته است که خصم کار و برانتواند از نماز ادینه گذاردن باز داشتن
اما تواند که اندکی مقدار که روزگار بود است بنماز ادینه گذاردن از اجرت وی فرود رود نماز ادینه شرط است
شهر است و سلطان است و جمع است و شهرت اعلام عام وقت است خطبه اما شهر شرط روای نماز ادینه
است بقول علماء ما رحمهم الله و بقول شافعی رحمه الله شرط نیست دلیل برانکه در بحرین دیهی بود از بهای عبد القیس
قیسی که در او جواثا میگویند حمل کس از صحابه در وی نماز ادینه گذارده اند پس معلوم آمد که شهر شرط
نیست مر روای نماز ادینه را علماء ما رحمه الله گفته اند که آن جواثا نام دیه است اما بحقیقت شهر است دلیل برانکه
این تطیر در قرآن می یابیم از برای انکه خدایتعالی مکه را ام القری فرموده است مادر دیها اتفاق است
که مکه شهر است و یاسم دیهی حکم شهری بر بحرد و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عن النبی ع لا جمعة ولا تشریق
الا فی مصر جامع پس معلوم شد که شهر شرط روای نماز ادینه است شهر چه صفت باید تا نماز ادینه روا بود
در صلوة قاضی امام صدر الدین شجاع از علماء ما رحمه الله روایت میکند که همه شهر در کلانترین مسجد جمعه آیند چنانکه
آن مسجد بر نشود بمسجد دیگر حاجت این شهر کلان بود در وی نماز ادینه روا بود و روایت شرحبی وی رحمه الله است
که هر حرفت در می تابستان و زمستان دران شهر حرفت روزگار بسر برند چنانکه ایشانرا بحرفت دیگر حاجت
نیاید این شهر کلان بود در وی نماز ادینه روا بود و در روایت صلوة خواجه امام بکر محمد زاهد رحمه الله علیه است
در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله روایتست که شهری باید که در وی سلطان بود
که اقامت حدود کند و قاضی بود که قضا کند و بقدر اجر بود طبیب حاذق بود و مفتی کامل بود که فتوی دهد آب روان
بود تا در وی نماز ادینه روا بود و در منتقی حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله روایت میکند که هر کجا صد هزار کس جمعه آیند
حکم شهر دارد و دران نماز ادینه روا بود جای را حکم شهر داده اند بعد از ان خرابی پذیرد حکم ان شهر با
ماند اگر ایشان نایب سلطان با جمع در بنجا نماز ادینه گذارند روا بود اگر در یک شهری دو جای

نماز آدینه گذارند در شرح طحاوی از ابوحنیفه رض روایت است که روا نبود در صلوة خواجه اجل سرخسی رح آورده است که نشاید صلوة جمعه است که نشاید نماز آدینه نیست یا نشاید روای باکراهیت است ابویوسف رح گفته است که اگر شهری بود که در میان شهر اب کلان بود چنانکه گذشتن را بکشتی حاجت آید چنانکه دجله بغداد است ازین روی ازاروی نماز آدینه گذارند روا بود محمد رح گفته است که شهر کلان هر علمی حاکم شهر چهار دانا در هر محلتی نماز آدینه بر ایشان بود مسافت چند بود تا نماز آدینه بر ایشان نتواند روایت آنست که مسافر بجایی رسد که مقیم شود و نماز بر اتمام فریضه شود و مقیم بجایی رسد که مسافر شود نماز بر ایشان فریضه نبود محمد رح گفته است هر کجا که نماز شود نماز آدینه بر ایشان بود مالک رح گفته است که در روز نامیانه بیایند و نماز آدینه گذارند و شبانگاه بخانه روند نماز آدینه بر ایشان بود خواجه حسن بصری رح گفته است تا چهار فرسنگ نماز آدینه بر ایشان فریضه بود بعضی از فقیهان از ابوحنیفه رح روایت است که هر کجا حاج ایشان را باخراج شهر جمعه کنند نماز آدینه بر ایشان فریضه بود شیخ الاسلام علاء الدین رح گفته است در مختلف بود در نیاب سه قول تا اینجا با کمال نشنوند بر قول محمد رح بر ایشان نماز آدینه فریضه بود و بر قول ابویوسف رح هر کرا اندرون بعض است بروی فریضه است هر که بیرون بعض است بروی فریضه نیست امروز جواب فتوی بر نیست و جز این دو قول که گفتم روا نبود یکی است سلطان شرط روای نماز آدینه است بر قول علماء ما رح و بر قول شافعی شرط نیست وجه قول وی آنست که نماز آدینه چون نماز های دیگر است و نماز های دیگر سلطان شرط نیست و نماز آدینه نیز شرط نبود و وجه علماء ما رح آنست که خداوند عز وجل میفرماید بقوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و جابر بن عبد الله انصاری رض روایت میکند که رسول عم فرمود که سلطان را مطیع باشید اگرچه سیاه اند گوش بریده بود یا جابر یا عادل سلطان نبده روا بود و از دست وی خطابت درست بود اما قضا روا نبود و همچنانکه امامت وی روا بود ولیکن گواهی وی بر انشنوند همچنان باید که امامت را شاید و زن و نامرسیده و کافر نشاید اگر پادشاه نامرسیده بود و یا زن بود یا کافر نماز آدینه روا بود اما ابوحنیفه رض گفته است که اگر نامرسیده بود وزیر خود را ولی عهد خود بکند اگر زن بود شوهر خود را ولیعهد خود کند اگر کافر بود وزیر مسلمان ولی عهد خود کند نماز آدینه روا بود بموت سلطان تا بیان وی معزول نشوند همچنانکه بموت خلیفه پادشاهان که از دست وی باشند معزول نشوند اگر سلطان را از شهر بیرون دوانیدند و نماز آدینه گذارند روا بود که سلطان وکیل است و عام اصیل اگر اصیل به وکیل کاری بکند درست آید از محمد رح سئوال کردند والی اقرا قبه را بیرون دوانیدند ولی وی نماز آدینه گذاردند کفت روا بود از امیر المومنین عثمان رض سئوال کردند کرد والی بصره را بیرون دوانیدند ولی وی نماز جمعه گذاردند کفت روا بود اگر سلطان محبوس بود نماز آدینه روا بود دلیل بر آنکه روز غوغا امیر المومنین عثمان محبوس بود امیر المومنین علی رض نماز آدینه گذارد سلطان را سلطنت ظاهر باید تا نماز آدینه روا بود دلیل بر آنکه در ابتداء صحابه اندک بود سلطنت سلطان الانبیاء ظاهر نبود نماز آدینه مشروعه نبود چون صحابه بسیار شدند سلطنت ظاهر شد نماز آدینه مشروعه شد جمع و شهرت این بود که سلطان با رعیت بود و رعیت با سلطان تا اگر سلطان بجشم خود در سرای خود نماز آدینه میکذارد نداکرد در سرای کشاده بود چنانکه عام اندر می آیند و بیرون میروند روا بود اگر در سرای بسته اند و عام نمی آیند روا نبود اما اگر عام بی سلطان نماز آدینه گذارند روا بود

وقت شرط روای نماز آدینه است باتفاق تا اگر درمیان نماز آدینه وقت نوشد بقول شافعی رح بهمان تحریمه نماز پیشین کند روا بود
و بقول علمای ما رح از اتمام کند قطع شود و باز تحریمه نو کنند نماز پیشین گذارند در حصار مذکور است و جمعه شرط روای نماز آدینه
است بقول شافعی رح چهل کس باید که بر چهل کس تندرست و آزاد مقیم باید تا نماز آدینه روا بود دلیل بر آنکه عبد الرحمن مالک اسعد حضر
را دعا کرد که ایشان سی و نه تن بودند بایستاند تا من بیایم که چهل کس شدیم نماز آدینه گذاردیم دلیل میکند که چهل کس شرط است
علمای ما رح گفته اند که عبد الرحمان رض مردی پیر بود و چشمهای وی ضعیف بود از برای ان بایستاند تا وی بیاید باید
از وی قوة نشود آن از برای مراعات وی بود دلیل بر آنکه اگر وی بسبب روای نماز آدینه ایشان بودی لازم بودی که وی
دعا کفتندی چون وی ایشانرا دعا کفت معلوم شد که چهل کس حاجت نیست دلیل بر آنکه مصعب بن عمیر رض یکبار با سفده کس
نماز آدینه گذارد و یکبار با سیزده کس نماز آدینه گذارد و رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذارده است در وقتی که در مدینه طعام
تنک شده بود چون جمعه برپای شد اوازطبل کاروان طعام بگوش ایشان رسیده بعضی ماندند و بعضی طعام خریدن رفتند
رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذارد ند جبرئیل عم آیت اورد **قوله تعالی** واذا راوا تجارة او لهوا نفضوا الیها و ترکوک
قائما قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة و الله خیر الرازقین بقول مالک رح امام و یک کس جمعت و بقول ابو یوسف رح امام و دو کس
جمعت و بقول ابو حنیفه رح امام و سه کس جمعت و هر کس باید که اهل باشند و امامت را تا اگر کسی نا رسیده بود و یا زن بود و یا صاحب جرح سایل
بود روا نبود اما اگر بر سه مسافر اقتدا نبنده اکنون روا بود جمع شرط نماز آدینه است با شرط شروعه با شرط تمام نماز بقول ابو حنیفه رح شرط نماز
است و بقول ابو یوسف و محمد رح شرط شروعه بر قول زفر رح شرط نماز است فایده این خلاف جای پدید آید که چون برپای شد امام را
جمع ماندند و رفتند و امام تنها ماند بقول ابو حنیفه و زفر رح تحریمه نو کند نماز پیشین گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رح بر گذارد و جمعه
تمام کند و اگر یکرکعته گذارد ند آنکاه جمع رفتند بقول زفر رح تحریمه نو کند و نماز پیشین گذارد و بقول علمای ثلثه رح بر گذارد و نماز جمعه
تمام کند و در روز آدینه فرض اصلی ظهر است با جمعه بقول علمای ثلثه رح فرض اصلی ظهر است و لیکن بترک جمعه نه بکار شود و بقول زفر
رح و شافعی رح فرض اصلی جمعه است فایده این خلاف جای پدید آید که بر کسانیکه نماز آدینه فریضه است زوال اندر کذشت نماز
پیشین گذارد ند بقول علمای ثلثه روا بود و لیکن بترک جمعه نه بکار شوند بقول شافعی رح اگر وقت باقی بود چهل کس جمعه باید نماز آدینه گذارند
نماز پیشین روا نبود بقول زفر رح اگر جمعه گذارند روا بود اگر نگذارند نماز پیشین روا نبود کسانیکه نماز آدینه بر ایشان فریضه نیست
چنانکه مسافر بنده و بیمار زوال اندر کذشت نماز پیشین گذارند اجماع روا بود اما اگر بیچی کردند نماز آدینه گذارد ند بقول زفر و
شافعی رح فرض ایشان همان نماز پیشین بود و بقول علمای ما رح فرض ایشان جمعه بود ان نماز پیشین قطع شود و کسانیکه نماز
آدینه بر ایشان فریضه است نماز پیشین گذارند آنکاه سعی کردند نماز جمعه گذارد ند فرض ایشان جمعه شود و اگر نماز پیشین در یافته گذارد ند
بر اتفاق و کسی که بار دوم نماز جمعه گذارد هم بجای دیگر خود بندد که جمعه گذارده اند اتفاق است نماز پیشین روا بود اما اگر در راه یافت
که نماز جمعه گذارده اند بقول ابو حنیفه نماز پیشین او بر انداخته شود نماز پیشین را باز گذارد و بر قول صاحبین نماز آدینه در یابد نماز پیشین

برانداخته شود واگر نماز آدینه دریافت بالتفاق فریضه وی نماز آدینه شود و بعضی گفته اند که محرم عمره اگر قصد حج کند احرام عمره اش
برقیاس ابوحنیفه برانداخته شود ظاهر روایة آنست که نشود از برای آنکه اینجا وی مامور بست برفتن جمعه اما در اینجا ما مور نیست برفتن
حج چون بهر دو رای تواند جمعه آورد در کنی از ارکان و نیز الطاهر بجا نیارد و احرام عمره بتر برانداخته نشود اما بر قول ابوحنیفه محرم بحج شود و
ما اگر جمعه گذارد باجماع فرض وی شود نماز پیشین لطوع اگر کسی که نماز آدینه بروی فریضه بست نماز پیشین گذارد و نماز جمعه نیست وی
امام را در قیام دریافت بالتفاق دو گذارد و اگر در جمعه امام را در قعده اندریافت و اقتدا کرد بقول محمد چهار نماز تمام کند بر قول ابوحنیفه
و ابو یوسف به دو گذارد و وجه قول وی آنست که رسول ع فرموده بست قال النبی ع من ادرک الامام فی الجمعة فی القعدة قبل ان یسلم الامام او بعده
و ابو یوسف به گفته بست که این در حق کسی باشد که نباید و امام را در قعده یابد و لیکن سلام داده باشد هنوز بگذارد و آن سنت نیز برخاسته
وی اقتدا کند درست نبود و دیر از نماز پیشین باید گذاردن و آنچه در رکعت بست اما اگر امام هنوز سلام نداده باشد که اقتدا کند و تمام کند

بحکم حدیث رسول ع و اذا اقیمت الصلوة فلا تاتوها و انتم تمشون و لاتاتوها و انتم تسرعون علیکم بالسکینة و الوقار و ما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم
فاتموا چون از وی دو رکعت شده بست امام دو گذارده بست وی همان دو گذارد از مسجد بیرون آید حکایت آورده بست
که محمد حسن بهرا شاگرد وی بود نام وی بهی بنیا محمد ع اینسئله گفت وی محمد اشکال گفت که اگر این را نماز آدینه میدارید ع چهار بخوانید
گفت بحکم حدیث رسول ع اگر نماز پیشین میدارید چهار رکعت قرات خواند فریضه میدارید اگر در شفعه دوم یاد آمدش که یکی سجده از رکعت
اول مانده است در شفعه دوم آورده بست چرا نماز شش تباه میدارید گفت بحکم حدیث رسول ع خواست تا اتحال دیگر گوید که محمد ع گفت
ما بارک الله فیک یا بهی بنیا چنان فروفت که پیش در بهیچ کتابی از اوایل وی مذکور نیامد پس معلوم آمد که بهیچ شاگرد را که پرسشها و
اشکال آید که خاطر استاد ازان برنجد که برخورداری نباشد مشایخ ما گفته اند که نامحرم ع از چند مسئله رجوع بکند از این مسئله از وی ثابت
نشود چنانکه بر سر دو نشستن فریضه ندارد و در هر چهار رکعت خواندن باید که فریضه ندارد اگر در شفعه آخر یاد آمدش که یک سجده از
از شفعه اول مانده است و در شفعه آخر آورد نماز شش تباه نشود اینسئله از وی ثابت شود پس معلوم شد که محرم از راه استحباب چهار فرموده است
نه از راه فرضیت و سنت نماز پیشین از سنت نماز آدینه نیابت دارد و بابی اختلاف مشایخ بست بعضی گفته اند که نیابت ندارد و بعضی
گفته اند که نیابت دارد اگر پیش از خطبه بمسجد آدینه آمده بست و سنت را باز گذارد اتفاق از سنت نماز آدینه نیابت دارد اگر در
وقت خطبه رسید بمسجد از فریضها باز گذارد و بابی شیخ الاسلام برهان الدین ع میگوید که باز گذارد و که چون نیت سنتی کرده بست
از سنت نماز آدینه نیابت دارد اگر در نماز آدینه نماز بامداد یاد آمد شرا اینسئله بر سه وجه بست یکی آنکه نماز بامداد بر سنت اگر نماز
آدینه بری انداز دو نماز بامداد قضا کند از نماز آدینه اندر باید گذارد و باقی را مسبوقانه گذارد و اگر جمعه را بری انداز د نماز بامداد را قضا
میکند و قت جمعه فوت میشود اتفاق بست که بر گذرد و جمعه را تمام کند آنگاه نماز بامداد قضا کند و اگر جمعه را بری انداز د و نماز
بامداد را قضا میکند جمعه فوت میشود و لیکن وقت باقی بود بقول محمد ع بر گذرد و جمعه تمام کند آنگاه بامداد را قضا کند بر قول ابوحنیفه
و ابو یوسف ع جمعه را قطع کند نماز بامداد را قضا کند نماز بامداد را قضا کند نماز پیشین تنها گذارد و خطبه شرط روای نماز آدینه بست

و از مادر سوسنان عائشه صدیقه رضی روایت آمده است که خطبه قایم مقام دو رکعت نماز است از برای آنکه خطبه بغیر روی قبله میگویند و نماز روی بغیر قبله روا نبود و بیقین معلوم شود که خطیب محدث بود یا جنب بود یا حایض بود یا طاهر خطبه بپاید بود و بهت خطبه را باز نگویند و اگر از نماز بعد از نماز پدید آمد باجماع آن نماز را باز باید کرد و اینجا پس معلوم شد که خطبه قایم مقام دو رکعت نماز نیست شرط روای نماز آنست خطبه غریضه است باتفاق اهل شافعی هم و خطبه هم شرط است بسنت که بپاید بلند کرد و خطبه گویند بیان نیشود و قول بعضی بقول علماء ما رحمهم الله اینهمه سنت است اگر خطیب الحمد گفت باز چیزی یا خاموش شد بقول ابو حنیفه رض از خطبه طویل نیابت دارد و بقول ابو یوسف و محمد رح نیابت ندارد چندانی باید که شنوندگان داند که خطبه میکردند و بهمه قول ابو حنیفه رض اینست که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بر منبر رسول آمد الحمد لله رب العالمین گفت شرم داشت چیزی دیگر یاد نیامدش بر همان ختم کرد و فرود آمد نماز آدینه گذارد و گفت که ابو بکر رض و عمر رض اما کی کرده بودند من نکرده بودم دو خطبه دیگر اما کی کنم اگر روا نبودی وی نکردی معلوم شد که همو نقد ارسنده است روای نماز آدینه را اگر خطیب خطبه زود گفت الحمد لله از خطبه نیابت دارد بنا از ابو حنیفه رض دور روا نیست اختیار منی اگر عربی میداند و لیکن بپارسی میخواند بقول ابو حنیفه رض روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود در جامع الصغیر امام حسام شهید امام ابو بکر محمد بن ابو حفص و در صفوة و ابو منهاج سماء کبیر از ابو حنیفه رض روایت میکند که از القول بعجم کرد و گفت با قدرت عربی بپارسی میگوید روا نبود اگر خطیب در خطبه گفتن است و بیرا معزول کردند و بیرا معلوم شد یا بیهوش شد یا کذشته شد یا روت آورد دعا دانا بعد باجماع آن خطبه را باز گویند اما اگر دیرا معزول و بیرا بخبر نبود خطبه تمام کرد و انکاه معلوم شد روا بود اگر در خطبه علم شدش همچنان تمام کرد روا نبود اگر خطیب با یک کس دو کس خطبه گفت بعد ازان جمعه آمدند با ایشان نماز گذارد روا بود با فی اختلاف مشایخ است جماعتی خطبه نشنوند و لیکن خطیب را از دور می بلند یا ایشان نماز گذارند زیرا که از ابو حنیفه رض روا نیست که روا بود جماعتی خطبه نشنوند ایشان را حدث رسید بروند طهارة نماز نکذارند روا بود و اگر پیش از انکه ایشان از مسجد بیرون روند جماعتی دیگر باطهارة در آیند با ایشان نیز نماز روا بود اما اگر پیش از انکه جماعتی باطهارة اندر آیند ایشان از مسجد بیرون رفتند انکاه این جماعت بمسجد اندر آمدند با ایشان نماز روا نبود خطیب خطبه گفت معلوم شد که جنب بوده است خطبه معتبر نبود باز نکویند اما اگر خطبه گفت و بیرا حدث رسید چنانچه کرده رفت روا بود و اشکال آید بر روایت نوادر جماعتی باطهارة خطبه بسنوند با ایشان نماز روا نیست خلیفه جنب را جرا روا ست آید جواب آنست که بعضی باطهارت خطبه نشنوده اند وی تبع ایشان شود روا بود و وی با یکی باطهارة را خلیفه کند روا بود چون خطبه نشنوده باشد چون وی اصالت را می شاید خلافت از وی درست آید اگر خطبه گفت حدث رسیدش کسی را خلیفه کرد تا امامت کند که خطبه نشنوده است روا نبود این خلیفه کسی را دیگر را خلیفه کند که خطبه شنوده بود هم روا نبود که وی اصالت را می شاید خلافت از وی درست نبود

اما اگر جمعه برپای شود و امام را حدث رسید کسی را خلیفه کند که خطبه نشنوده باشد روا بود که همه یکسان نشنیده اند اگر این خلیفه نماز را
بر خود تباه کند و باز شروع کند قیاس آنست که اقتدا بوی درست نبود استحسان آنست که درست بود خطبه گوناه کفتن و نماز دراز
کردن صفت است کو رسول عم خطبه کوتاه کفتی نماز دراز کردی و فقیه امت عبد الله مسعود رض کفته است که از فقاهت امام آن بود
که خطبه کوتاه کوید و نماز دراز کذارد و دلیل بر آنکه بقول ابو حنیفه رض اگر خطیب کوید الحمد لله از خطبه نیابت دارد اگر خطبه میکفت حدث رسید
یکی را خلیفه کرد که خطبه را تمام کن و امامت کن خطبه تمام کرد و امامت کرد روا بود خطیب خطبه کفت و قوم بنوعی کرنخشنید و قومی دیکر آیند
خطبه نشنوده با ایشان نماز کذارد نه روا بود که خطبه روا آمده است با قومی و نماز کذارد با قومی روا و امام از اهل خطبه صحیحه است کسر
نماز آورده روا بود و در وقت خطبه نماز شاید کذاردن بانی دعا و سخن شاید کفتن بانی بر قول شافعی رحمة الله شاید و بر قول علمای
مارح نشاید و شافعی رح میکوید که سلیک غطفانی در مسجد آمد پیغامبر عم در خطبه بود کفت ای سلیک تحت مسجد آورده کفت نی
یا رسول الله کفت برخیز و تحیت مسجد بیار اکر سخن کفتن و نماز کذاردن روا نبودی رسول عم سخن نکفتی و نماز نفرمودی و اوده
دیکر هم در خطبه بود کفت اعرابی بیامد کفت یا رسول الله دعا کو تا باران بارد که کشتها خشک میشود دستوران علف نمی یابند
رسول عم دعا کرد ابر آمد باران باریدن کرفت تا هفته دیکر جمعه باریدیم اعرابی بیامد کفت یا رسول الله دعا کن تا باران از
عمارتها بصحرا رود که عمارتها از حمت همیدید باستند که خطر میدارد که بنا ناخراب میشود و کاروانها باز استند رسول عم دعا کرد بصحرا
و کوهها باریدن کرفت و منفعت بایشان رسیدن کرفت ضرر از ایشان باز کرفت و تیر بدیدند آفتاب می یافت همچون حلقه
اکثر متن شافعی رح کفته است که معلوم شد سخن شاید کفتن هم نماز شاید کذاردن علمای مارح کفته اند که هرکاه رسول عم صحابه را وعظ
کردی انرا خطبه کفتندی ازان خطبه بوده است در خطبه نماز آویزانی اکر ثابت شود که در خطبه نماز آویزانی بوده است وقتی بوده است که سخن
کفتن در نماز مباح بود و در خطبه نیز مباح بود بعد ازان چون سخن کفتن در نماز حرام شد در خطبه نیز حرام شد هم ثابت و هم بخبر و هم بروایت
صحابه رض اما ایت قال الله تعالی واذا قری القرآن فاستمعوا وانصتوا لعلکم ترحمون اما خبر قال النبی عم واذا خرج الامام فلا
صلوة ولا کلام روایت صحابه آنست که رسول عم در خطبه بود که عبد الله عمر رض در وقت خطبه نشسته بود و کس بود و بر پهلوی
وی یکی دیکر را سوال کرد کاروان چه وقت میرود کفت فردا چون نماز آدینه کذارند عبد الله بن عمر رض هر دو را جواب
داده را کفت تو چرا کفتی و ثواب نماز آدینه بباد دادی و آن بار تو خود خواست که حدیث کاروان می پرسید دیکر انکه ابی بن کعب را سوال
کرد که این آیت بچه وقت نازل شده است که من نشنیده ام ابی بن کعب نکفت و جواب نداد اشارت کرد که خاموش چون از نماز فارغ
شدند کفت مرا بوذر را که ثواب نماز آدینه را بیندی کفت نرا بیندم الیتا نرا مناظره شد از رسول عم سوال کردند کفت صحیحا نست
که ابی بن کعب میکوید و تو ندانسته که در وقت خطبه نشاید کفتن پس معلوم شد که ثابت و خبر و بروایت صحابه رض که سخن و نماز و دعا
نشاید کردن در وقت خطبه اکر خطیب در خطبه ایت درود و صلوة خواند طحاوی رح کفته است که نشنوند باید که صلوة کویند ظاهر روایت
آنست که همچنانست که در حرمت نماز سخن کفتن حرام بود نشاید کفتن **مسئله** در وقت بانکه نماز خطبه سخن نشاید بانی بر قول

ابوحنیفه رض نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رح اگر سخن اندکست که بمقدار آن نماز تمام شود یا کمی شود ابوحنیفه رض میگوید که قطع
کردن سخن دشوار بود خود باید که اصلا آغاز نکند اگر نماز قضا آغاز خطیب خطبه آغاز کرد باید که وی نماز خود را تمام کند و قطع
نکند و قطوع نکند لیکن چون لاحق این را تمام کند دیگری شروع نکند مگر قضای که ترتیب ساقط نشده است شاید گذاردن
و گر اینست نبود اما اگر قضای بود که ترتیب ساقط شده است اولیتر آن بود استماع خطبه کند بعد ازان نماز را قضا کند یا اگر
در سنت شروع کرد خطیب برآمد اگر رکعت اول است قطع کند و بعد از فریضه باز گذارد و اگر بعد از فریضه باز نگذارد
بر قول ابوحنیفه و محمد رح بروی قضای دو رکعت بود بر قول ابو یوسف رح چهار رکعت بود و اگر در رکعت دوم
بر جاسته است تمام کند و بر سر دو سلام دهد و بعد ازان نماز سنت را باز باید گذاردن و اگر نگذارد و بقول ابوحنیفه و محمد رح
بروی چیزی نبود و بقول ابو یوسف رح قضای دو رکعت بود و اگر دو رکعت گذارده بود که خطیب خطبه آغاز کند وی آن دو
رکعت دیگر گذارد از سنت نیابت ندارد بعد از فریضه هر چهار رکعت را باز باید گذاردن اگر سیوم برخاسته است بعضی گفته اند
که در قیام سلام دهد خواجه امام برخسی رح میگوید که باز گردد قعده بیارد و سلام دهد تا سنت از نماز بیرون آمده بود و اگر
بچهارم برخاست تمام کند که بیشتر حکم کل دارد و سنت نیابت دارد اگر خطیب خطبه تمام کرده انگاه سنت گذاردن نشاید که
از سنت نماز آنچه نیابت ندارد بعد از فریضه ان سنت را باز باید گذاردن و در خطبه سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام کرد
جواب سلام واجب شود یا نی ابو یوسف رح میگوید واجب شود که استماع خطبه واجب شود و جواب سلام فریضه بقول او خلیفه
و محمد رح میگویند که جواب واجب نشود که جواب جای واجب آید که سلام سنت بود و این سلام سنت نیست بدعت لیکن
واجب نشود اما در روایه آمده است از محمد رح که جواب واجب شود اما باید که بعد از نماز جواب سلام گوید انگاه اگر انگس حاضر بود
و اگر نی عطسه داد محمد رح گفته است که بعد از خطبه جواب عطسه گوید بنا بر آن اصل است که خطیب از خطبه بیرون آید نا شروع
خطبه کند نماز شروع نکند بقول ابو یوسف و محمد رح نماز نشاید گذاردن و لیکن سخن شاید گفتن و بقول ابوحنیفه رح سخن نشاید
نماز گذاردن قال النبی صلعم اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اگر نام خدای تعالی شنوی باید گفتن جل جلاله
بر زبان نی و اگر نام پیغمبر صلعم شنوی جواب بمین است در وقت خطبه صدقه نشاید دادن که خواجه حسن بصری رح گفته است
یکدرم در وقت خطبه صدقه دهد بهفتاد درم در اوقات دیگر باید دادن از حلال تا کفارت شود و خلف ایوب رح میگوید
شیر فته نا زمانه آمد از پیش مقصوره بعد از نماز سوال کردم که در وقت خطبه چه بود این شیر فیه گفتا سلطان بیان بود و مذکر ایا
میر مذاز میان صف بیرون میکرد مذکفت یا رب مردم این چه راز دانستند که در وقت خطبه کرای نشاید
کردن صدقه نشاید دادن دیگر عبد الله بن المبارک مرغزی رح میگوید که دوست دارم که نه بینی هیچ چیزی که کوچیزی
چیزی دهد الا بهر خدا که آن خواهنده مهتر ترین چیزها و آن ذکر خدا است بهترین چیزها صرف کند و آن دنیا است که وی
دین بدنیا بفروشد این بر که کفتجای بود که خطبه می نشنود و اگر خطبه نشنود جای بود که خطبه می نشنود نه و خواجه امام محمد رح

میگوید که خاموش باشد که نص مطلق هست اگر از شنودن عاجز هست از خاموشی باشد عاجز نیست یقین بچیزی نمیگوید که قرآن نمی‌داند بدین
بن حکم میگوید که مسایل فقیه میگوید که روستایان از راه دور آمده باشند تا شنوند و از مسایل تعلق چیزی یاد گیرند و از احکام شرع چیزی بیاموزند
حسن زیاد گفته است از شاگردان ابوحنیفه رحمه الله که کسی فقیه تر از زفر بن هذیل نبود که وی ترجیح نهاده و فرقیه را بر واجب قوی سبیه الاسلام
برهان الدین بر آنست که خاموش باشد **مسئله** اگر سنت نماز دیگر شروع کرد و واقعه افتاد پس که نماز دیگر نتوانست گذاردن نماز پیشین
میگذارد آن سنت از سنت نماز پیشین نیابت دارد و قاضی امام صدر نیابت دارد و قیاس قول خواهر اصل هر پس نیابت دارد اگر نماز
دیگر حدث رسید اگر راه بود بیرون رود و طهارت کند و بیاید و بنا کند اگر پیش نماز فرو نشسته باشد و نشسته خندانکه نماز تمام
کند بسجود و طهارت کند پس نماز بنا کند اگر پیش از آنکه به نماز رسیدی وقت نوشتاز فریضه بگذشت پس نماز تمام کند تا از فریضه نیابت
دارد و بعد از آن نماز پیشین قضا کند اگر سوار دیگر اقتدا کند نماز دیگر میگذارد و در یکی جماعت برپای شده نمیداند که نماز پیشین است
یا نماز دیگر نیت کرده که اگر نماز جمعه است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است بی بعد از آن معلوم شد که نماز دیگر بوده است اقتدا شش درست
نبود و چه در اصل نیت وی تردد بوده است اگر گفت نماز دیگر است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است اقتدا کردم هر کدام معلوم شود روا
بود و بهمچنین مسایل گفته شده است **مسئله** در روز آدینه در مسجد جامع نشاید نماز پیشین را جماعت گذاردن اگرچه مسافر باشند
یا بیمار یا محبوس قاضی و مانند اینها اگر گذارند روا بود و لیکن بزنکار رفته باشند و اگر بیرون رفض نماز آدینه میگذارند روا بود و بانی اگر بیرون
رفض نیست روا بود اگر رفض مقدار تیر پرتابی دور تر نیست روا نبود که اینجا در معنی بیابان نبود جماعیان در دست عرفات نماز آدینه
میگذارند روا بود و بانی اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند روا بود و بعضی گفته اند روا نبود که حکم بیابان بود و شهر شرط است
و اگر در عرفات نماز آدینه گذارند روا نبود بالاتفاق و در میان نماز آدینه روا بود شیخ الاسلام برهان الدین مع میگوید که قاضی حکم
شهر دارد در روستایی همه چیز باید امیر حاج بمجون سلطان است در وی بازار لشکر بست خطیب و قاضی هست پس حکم شهر ثابت
شود تا او لازم نماز آدینه گذارند روا بود اگر نمی‌نماز آدینه نگذارند روا بود و بانی بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف روا بود چون دو موسم
بود و امیر حاج و امیر مکه با ایشان بود و بر قول محمد رحمه الله نبود و حاجیان از منا بروند اتفاق روا نبود و چه مناهل حکم شهر ندارد **مسئله**
مردی در روز آدینه نماز پیشین را با شش یار امامت کرد و هر شش طائفه را نماز روا بود و باز فریضگی نیابت دارد و فرض وی آخرین
نماز بود صورتی چگونه بود جواب اینست که مردی مسافر بیرون شهر جماعتی را امامت کرد و قعده قائم کرد و مقتدیان سلام دادند
و چله رفتند وی نیت اقامت کرد بمقیمانه برخاست نماز تا آخر شش نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد
و قعده نماز آوردند مقتدیان سلام دادند و رفتند و بر اسجده تلاوت یاد آمد که سجده تلاوت آورد و قعده نیاورد بر روایت اصح نماز
وی را تباه شود و مقتدیان که رفتند نماز ایشان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد و نماز تمام کرد و بشهر در آمد یکی گفت نماز آدینه
در یافت امام را حدث رسید و بر اخلیفه کردند آن گفت را تمام کرد و از مدرکان یکی را خلیفه کرد و بسلام وی مسبوقانه خود برخاست

تهمه خندید و برا و نماز تباه شود مقتدیان و امام اول را نماز روا بود طهارت ساخت جماعتی دیگر را امامت کرد بعد از آن وقت آورد عیاذاً بالله کالبش باطل شود باز اسلام آورد وقت هنوز باقی بود باز جماعتی را امامت کرد فریضه وی این آخرین بود و آن بیچاره دیگر و برا نظر نبود مقتدیان را فریضه بود و این بود مسئله شنیدم از برای فهم خدای باخدایا برآن بنده رحمت کن که نویسنده را بدعا خیر یاد آرد **باب سی و یکم در بیان تراویح کذاردن** نماز تراویح سنت مؤکده است گرفتن بدوی است و ماندنش خلالت است و گذاردنش سبب ثواب و نگذاردنش سبب عقاب و نماز تراویح مشروعیت بفعل رسول ﷺ باجماع صحابه ﷺ برخلاف روافض علیهم اللعنت که نماز تراویح نگذارند گویند باعث این عمر خلافت مذهب سنت و جماعت است گزیده ﷺ گذارد دو شب و یا سه شب و زیاده ازین نی از بسیاری که صحابه ﷺ رغبت کردند گفت نخواهد که بر امتان من فریضه شود تقصیر کنند در گذاردن وی در مانند بروز قیامت درین سبب پیشتر گذارد و در شب مواظبت خدای عزوجل بر پانزده نماز فریضه کرد اینه رسول ﷺ هم گذارد و از پنجاه به پنج نماز آمد هر که این پنجاه را بگذارد خدای وی را ثواب پنجاه نماز کرامت کند امیرالمؤمنین عمر ﷺ پیوسته گذارد و علی ﷺ نیز گذارد و در حدیث آمده است که هر سنتی که از ما بشمار رشد از علما از سعید بن جبیر تا ابوبکر و عمر و عثمان و علی علما ازو استوار گیرند معلوم شد که تراویح سنت است و بر هر که نماز فریضه است تراویح بروی است و لیکن فرق است که اگر فریضه را بماند قضا بروی بود و اگر تراویح را بماند قضا بروی نبود و لیکن بترک تراویح بزه کار شود در تراویح اختلاف است در گذاردن و عدد رکعات و وقت وی در قرات وی و نیت وی در گذاردن تراویح علما را اختلاف است اهل مکه هر دو سلام گویند هفت بار طواف کعبه می آرند و بخت می آیند بهر ترتیب اهل مدینه هر دو سلام بالمامی آرند و هفت بار طواف روضه رسول ﷺ می آرند و آنگاه دو سلام دیگر میگذارند و بروایت دیگر آنست که دو سلام بالمام میگذارند دو سلام دیگر تنها میگذارند بهمین ترتیب و این قول مالک ﷺ است که تراویح بقول مالک ﷺ چهل رکعت است و بیکروایت سی و شش رکعت است و بر قول علماء و شافعی ﷺ تراویح بیست رکعت است و شانزده رکعت بطور **مسئله** در تراویح سنت است که قرآن ختم کند اما صحابه را خلاف در وی اختلاف است که در وی چند ختم کنند بر قول امیرالمؤمنین عمر ﷺ سه ختم در هر دو یکی ختم و بعضی میگویند که یک ختم کنند و قاضی امام کبیرالدین استرونشی ﷺ میگوید که امیرالمؤمنین عمر ﷺ سه امام اختیار کرد و ایشان را گذارد نماز تراویح یکی را گفت تو سه ختم کن و یکی را فرمود تو دو ختم کن و یکی را فرمود که یک ختم کن انگاه صحابه را خبر کرد و گفت هر که قوی حال است و توانا است جای گذارد که سه ختم کند و هر که میانه حال است جای گذارد که دو ختم کند هر که ضعیف حال است جای گذارد که یک ختم کند پس دانستم که ختم کردن سنت است در خواندن قرات وی اختلاف است امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است در هر رکعتی سی آیت خواند تا کل ماه رمضان سه ختم شود و در هر دو رکعتی یک ختم شود ظاهر روایت آنست که در هر رکعتی ده آیت خواند تا کل ماه رمضان یک ختم شود و بقول مشایخ بخارا در تراویح ختم کردن لازم دارند تا اگر ختم نکند روا نبود و بقول مشایخ سمرقند ختم کردن در تراویح شرط لازم ندارند مستحب است

کرا کر فریضه دارم بسیار جا بود که ایشانرا قران ترتیب نبود چنانچه مشغلها و رد ستاد و مانند ایشان ختم نتوانند کردن پس تراویح که منسوخ شود دیگر انکه وی قوتیر از فریضه نشود و در فرایض انچه میخوانند روا می آید در تراویح طریق اولی بود که انچه خوانند روا باید دیگر انکه درجه وی اخر از فریضه زیادت نبود چون در فریضه بحکم فرایض قران که فاقرؤا ما تیسر من القران هر چند انکه میخوانند نماز فریضه روا باید و در تراویح نیز هر چه خوانند باید که روا باید بعضی گفته که سورة اخلاص بخواند که در حدیث آمده است که هر که سه بار سورة اخلاص را خواند چنانست که وی جمله قران را ختم کرده است قال النبی صلعم من قرء سورة الاخلاص ثلثة مرات فکانما ختمت التورته والانجیل والزبور والفرقان صدق رسول الله و بعضی گفته اند که از سورة الهیکم فرود سورة خواند در رکعت اول سورت خواند و در رکعت اول سورة الهیکم فرود سورة خواند در رکعت دوم قل هو الله احد شیخ الاسلام برهان الدین رح گوید بعضی از مشایخ گفته اند که از اول ترکیف اغاز کند تا اخر خواند پنج سلام دهد باز از سر اغاز کند تا اخر و سلام شود دیگر در وقت وی اختلاف است بعضی گفته اند که وقت وی وقت فرو رفتن افتاب یا دمیدن صبح و بعضی گفته اند که وقت وی بعد از نماز خفتن است و گذاردن تراویح اختلافست پیش از فریضه می باید گذاردن یا بعد از فریضه ظاهر روایتیه بعد از فریضه باید گذاردن اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از قرعاته بسیم قندی می آمد در دیهی ارسیدکه در گذاردن تراویح چنان تعجیل میکردند که فریضه شان پیش از وقت می افتاد ی مر ایشانرا فتوی داد که شما تراویح پیش از فریضه گذارید تا فریضه شما در وقت افتد خواجه امام حسام الدین رح گفته است که بعد از فریضه و پیش از وتر روا بود اما پیش از فریضه روا نبود بعد از وتر روا بود چنانکه مسبوق گذارد سنت در گذاردن تراویح آنست که بر سر هر دو سلام دهند و تسبیح گویند و چون چهار رکعت نماز گذارند و سلام با نگاه تسبیح گویند و باز بر سر هر دو سلام بنشینند و تسبیح گویند و باز بدو سلام دیگر میگذارند چنانکه اهل مدینه و اهل مدینه قرات تشهد بعد از سجده در سورة خواند روا بود و لیکن بهتر انست که صلوة گوید اللهم اغفرلی تا اخر نخواند تا حق رسول و اولاد رسول عم و حق ابراهیم عم و حق اولاد وی و حق پدر و مادر و حق استادان و حق مومنین و مومنات گذارده باشد قال النبی عم کل صلوة لم یرحم فیها المومنین فهو خراج شیخ الاسلام برهان الدین میگوید تا بقدر تشهد خواند و صلوة گوید اللهم اغفرلی ولوالدی وجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات گوید تا نمازش تمام شود و بقول رسول عم اگر دعا دیگر نخواند گرست نبود و جمع بسر گریبان نشود اگر باسهو عامل امامت میکند یا العیاذ بالله در تراویح بقول محمد رح روا بود مشایخ بلخ این قول را اختیار کرده اند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا نبود مسئله اگر تراویح چهار گذارند بدو قعده و یک سلام از دو شفع نیابت دارد و لیکن بخلاف سنت کرده باشد اما اگر چهار رکعت بیک قعده گذارد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود و از کل شفع نیابت دارد و بقول محمد و زفر رح روا نبود که هر شفعی نماز علیحده است و در تطوع بر قول محمد رح و زفر رح بر سر هر دو نشستن فرض است اگر سه رکعت بیک قعده اورد چنانکه سی رکعت بده قعده اگر فراموشی گذارده اند بر ایشان همان تراویح بود پس اگر بعمد گذارده اند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف بر ایشان بیست رکعت تراویح بود قضا کرده رکعت دیگر بقول محمد و زفر بر ایشان همان

تراویح بود پس اگر بر سر دو نشیند و بار سر کمی اگر بفراموشی گذارده اند اتفاق قضا بایشان چیزی نبود و اگر بعمد گذارده اند اتفاق قضا نیست رکعت بر ایشان بود و اگر فریضه و سنت تراویح و وتر گذارده اند معلوم شد که فریضه بار دوم آمده است فریضه و سنت و تراویح بار دوم گذارند باتفاق و وتر را بقول ابوحنیفه رض باز نگذارند و بقول ابو یوسف و محمد رح باز گذارند باید که همچنین نیت کنند که نزدیکتر بدرستی که بر سنت تا اگر بار اول نماز روا آمده باشد از ان نیابت دارد و اگر روا آمده باشد این بار دوم از قضاش نیابت دارد و که از قطوع نیابت ندارد و قطوع رکعت مشروعه بود نیت تراویح میکنند اگر شک افتاد که نه سلام شده باده قول قول امام باشد و اگر امام را نیز شک بود یک سلام دیگر گذارند لیکن تنها و جماعت نگذارند و اگر تراویح را مسبوق شد و بعضی از تراویح و بعد از وتر انچه فوت شده باشد قضا کند اما فضیلت باید که بمسجد دیگر رود اگر رفت و انچه فوت شده است اقتدا کند و قضا کند و اگر بود اگر تراویح تنها گذارد و باز جماعت یافت نشاید که اقتدا کند و اگر اقتدا کرد و گذارد بار اول نیت بار دوم بدعت ولی حسنه بود اگر امام تراویح را نشسته میگذارد مقتدیان بوی اقتدا کرده اند استاده بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود و ولی اگر امام بقعود رح روا بود یا اگر امام بیت اشکال آید در صلوة مریض محمد رح اقتدار قایم بقاعد درست نیست دارد اینجا چرا درست میدارد محمد رح گفته است که فرضیه را با قدرت قیام در رکوع نشسته گذارد با اختیار روا نبود و قطوع جایز است با قدرت قیام در رکوع هم از ابتدا نشسته گذارد روا بود اقتدا نیز درست بود ولیکن اگر امام فریضه میگذارد وی تراویح اقتدا میکند درست نیاید برعکس همه روا نبود و اگر امام وتر میگذارد وی تراویح اقتدا میکند بعضی گفته اند درست آید تا اگر امام را و سلام متابعت کند امام چون سلام داد وی برخیزد و یکرکعت دیگر تمام کند از تراویح نیابت دارد و امام ظاهر روایت انست که از تراویح نیابت ندارد اگر برخود تنها کند قضا چهار رکعت بروی بود که چون امام سلام داد وی برخیزد و یکرکعت گذارد این چهار رکعت قطوع شود و ویرا اگر فریضه باد تر بر سر دو سلام داد به پندارد تراویح نماز تباه شود اگر تراویح را مطلق نیت نمازی کرد یا نیت قطوع کرد یا نیت سنت کرد یا نیت تراویح روا بود خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است باید که همچنین نیت کند که شکرانه نعمتهای و کفارتهای کفرانهای از من بپذیرد و بر من آسان کرد آن ثواب فریضه گذارون باید فقیه مسعود گفته رح که نماز گذارد تطوع باید که نیت کند که مبخواهم که بگذارم دو رکعت نماز تطوع شکرانه نعمتهای و کفارتهای کفرانهای از من بپذیرد و بر من آسان کرد اند ندای عزوجل بر ان مومن رحمت کند که نویسنده را یاد دارد یارب نویسنده را بیامرز و الله اعلم اگر فریضه شروع کرد به پندارد تراویح تمام کند قطوع شود بی تحریمه علیحده در قطوع در آمده شود که بنا فریضه بر قطوع درست نیاید بنا قطوع بر فریضه درست آید و بنا قطوع بر قطوع درست آید اگر تراویح شروع کرد و به پندارد فریضه تمام کرد اگر چهار رکعت بود و قعده آورده است از دو شفع نیابت دارد اگر چهار رکعت بیک قعده آورده است بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود از یک شفع نیابت دارد بقول محمد رح از هیچ نیابت ندارد و اگر وتر شروع کرد و به پندارد تراویح تمام کند نیابت ندارد و وتر باز گذارد و اما اگر تراویح شروع کرد و به پندارد وتر تمام کرد چون سر بر نشیند باد آمدش باید که یکرکعت دیگر بگذارد و از دو شفع نیابت دارد **باب سی و دوم** در بیان صلوة العید

نماز عید شعار اسلام است گذاردن شش سبب سعادت است و ماندن آن سبب شقاوت روز عید طاعت است که در حدیث آمده است
که روز عید فرمان آید از جلیل الجبار که ای مومنان بنجار حاضر شوید جایزی که در آید بخواهید تا روا کنیم روز عید بنماز گاه عید بنظاره
نشاید ایستادن بجای باید نشستن روی سوی قبله باید کردن و دعا باید کردن و حاجتی باید خواستن که باجابت وعده فرموده است
که ادعونی استجب لکم سنتهای نماز روز عید چهار است بجاه خواستن و اگر فطر است چون صبح دمد روزه بگشاید و سنت مسواک بجا آرد و غسل
پاک بیارد و جامه نیکوتر پوشد و مراد از این حلالست اگر یکی دو جامه دارد یکی نو باشد و یکی کهنه این شبه را پوشد و بوی خوش
کند و نماز بامداد را بجماعت گذارد و صدقه فطر بامداد بدر ویش دهد آنگاه بنماز عید رود و از راه شاهراه رود و تکبیر گویان رود اگر عید الضحی
بود باتفاق تکبیر بلند گویان رود عید فطر را بقول ابوحنیفه نرم گویند مگر جایی که انجا فسادی بود انجا بلند گویند تا آن فساد بر افتد و بر قول
صاحبین بلند گویند اگر بر فسادی گذرد و امر معروف کند چون بنشیند با امام نزدیکتر بنشیند تا خطبه بشنود و عاقل بنشیند خدای عزوجل را
یاد کند روز عید خلعت است چون نماز گذارد خطبه بشنود مسئله بدانکه نماز عید شعر و عهست بنص قرآن و هم بحدیث و هم باجماع
صحابه رضی و هم باجماع امت اما دلیل از قرآن که خدای عزوجل میگوید فصل لربک و انحر و انچه قول مفسران است که یا محمد نماز عید
بیار شتر قربانی کن اما دلیل از خبر رسول ﷺ آورده اند آنست که رسول ﷺ نماز عید اورد و بر کعت اول سبح اسم خواند بر کعت دوم
هل اتیک آورده اند از صحابه که از سبب پیغامبر ﷺ بهر عیدی بیرون آمدندی و نماز عید بیاوردندی دیگر همزه بن جندب رضی گفته است که من
دو هزار فریضه در قضاء رسول ﷺ گذارده ام و همه نماز ناعید گذارده ام شنوده ام که بهیچ نماز عید را باقامت نگفتند و اجماع امت
آنست که از عید رسول ﷺ تا امروز نگذارده اند و هیچ ترکه نیاورده اند که هیچکس مر این را منکر نیست چون این دانستی که بدانکه نماز
عید را هر شرطی که مر نماز آدینه راست همان شرط نماز عید را بیارید تا نماز عید روا بود مگر خطبه که شرط روای نماز عید این نیست
و دیگر در وقت خطبه عید سخن گفتن حرام نیست و نماز تطوع کراهیت لی اما اولیتر آن بود که خاموش باشد تا اگر نماز عید را خطبه بیاورند
نماز عید روا بود باز نماز آدینه را هر آینه خطبه باید آوردن دلیل بر انکه مر نماز عید را خطبه شرط نیست که از پس بر آرند اگر شرط
بودی پیش از نماز بودی همچنانکه نماز آدینه راست آرند اما اگر خطبه روز عید پیش از نماز عید گفت روا بود دلیل بر این آورده اند
که چون مردان خلیفه شد عید بخشین منبر نهاد و خطبه پیش از نماز گفت قوم باوی خصومت کردند که کاری کردی که پیش از تو کسی نکرده
کردی ولی صحابه رضی سعد بن العیص بر پای خاست و گفت خصومت مکن گذار و انچه بر وی بود خواهد پیش از نماز خواه پس از نماز پس
دانستم که اگر پیش آورد روا بود و از بهر آن خطبه پیش از نماز آورد که وی از قبیله بنی امیه بود و در وی همه دشمن داران امیر المومنین علی رضی
بودند و علی را دشنام دادندی خطبه پیش از نماز کرد تا مردان بنفرند و نشنوند که اگر کسی پس از نماز کفی سر دمان باکیره بر فتندی بدین
خطبه پیش آورد مسئله بدانکه نماز عید واجب است باتفاق فریضه نیست بخلاف نماز آدینه و در وقت نماز پیشین فریضه
است چون نماز آدینه نماز دی آرد باید که فریضه بود یا نماز عید بجای نفی است و قیاس دی باست که دی بتر تطوع بود همچنانکه نماز نفی
است اما بحکم اگر مردی را خصومت آید که مر نماز نفی را نیاید همان جماعت و سلطان و مصر جامع لاجرم در جمعه دی بلند برآید بدین

مردی را داعی نام داریم **مسئله** تکبیرات نماز عید واجب است و تکبیرات رکوع نماز عید واجب است و بقول مالک رح
همه تکبیرها رکوع واجب است چنانکه تکبیر رکوع نماز عید است **مسئله** اکنون تکبیرها زیادتی اندر نماز عید چند است این
مسئله اختلاف است میان علما بر هفت یک روایت از عبد الله ابن عباس رض تکبیر نه زیاده است پنج بر رکعت اول چهار بر رکعت دوم و یکبر دیگر هم
دیگر هم از عبد الله بن عباس رض دوازده تکبیر زیاده است پنج بدین رکعت و پنج بدان رکعت و یکبر روایت دیگر هم دوازده تکبیر زیاده است و یکبر روایت
دیگر سیزده تکبیر زیادتی باز بقول علی رض هشت تکبیر زیاده است چهار بدین رکعت و چهار بدان رکعت یکبر روایت دیگر هم از علی رض آنکه بعید
نظر هشت تکبیر زیادتی است و بعید ضحی دو تکبیر زیادتی است یکی بدین رکعت و یکی بدان رکعت از بهر آنکه بعید الضحی مردمان را مختلف
بود یعنی قربان کردن و مانند آنها باز بقول عبد الله بن مسعود رض شش زیادت است سه بدین رکعت و سه بدان رکعت و نماز عید کردن
اریم بقول عبد الله بن عباس رض اگر نه از بهر آنکه خلیفه از عباسیانست **مسئله** بدانکه بقول عبد الله بن عباس رض
نخست تکبیر پاست باز قرات بهمه حالها حجت وی آنست که میگوید همین همچنان رسیده است باز بقول علی رض
نخست قرات باز تکبیرها بهمه حالها از بهر آنکه قرات کلام خداست بهترین کلامها است بدینجا و ما مقدم داشتم
بهمه حالها باز بقول عبد الله بن مسعود رض بر رکعت اول نخست تکبیرهاست موافق تکبیرهای دل است باز قرات و بر رکعت
دوم نخست قرات است باز تکبیرهاست گفت از بهر آنکه تکبیر هاتا است بر رکعت اول ثناست و همان سبحانک اللهم بحمدک
و تبارک اسمک باز تا بالای رکعت آخرین ثناما آخر است و همان دعا، قنوت تکبیرهای زیادتی اندر نماز تیر واجب چون بر رکعت اول
ثنا با دل اندر رکعت آخر قنوت اینجا نیز گوییم تکبیر زیادتی بر رکعت اول پیش از قراءة آید بر رکعت آخرین از پس
قرات آمد بدینجا **مسئله** اکنون بدین تکبیرهای زیادتی دست باید برداشتن یا نی بقول شافعی اشکال نیاید
که هر آینه باید برداشتن اما اختلاف در میان علماء است و بقول ابو حنیفه رح و محمد رح باید برداشتن و بقول ابو یوسف
رحمه الله نباید برداشتن وی را سر کرد نماز جنازه گفت همچنین بنماز جنازه دست در تکبیر اول می باید برداشتن تکبیرهای
دیگر نی اینجا نیز باید که همین بود اما حجت ابو حنیفه و محمد رحمهما الله آنست که میگوید که هر کجا تکبیر بود پس تکبیر قرار قیام بود و میان
تکبیر دست باید برداشتن دلیل بر آنکه در تکبیر اول و اندر بر تکبیر دعا، قنوت چون از شش تکبیرها، قرار قیام است باید که دست برداشتن بخلاف
نماز جنازه که اینجا بفرموده قرار قیام است که بحکم استحسان است یعنی کشتن از بهر آنکه تکبیر بجای رکعتی است لاجرم در نماز جنازه دست برندارد
و تکبیرها نماز عید دست بردارد تا فرق بود میان این و میان آن **مسئله** اتفاقست که اگر در یک شهری بد و جای یا بسه جای نماز
عید کذارند اگر با اجازت سلطان بود روا بود و بی اجازت سلطان بقول شافعی روا بود دلیل آورده اند علی رض که بشهر کوفه روز
عید ابو موسی الاشعری را اندر شهر خلیفه ماند که با پیران و ضعیفان نماز عید آرند روا بود اما نماز عید را جمعه اولی بر سبیله اند که مرد بر احداث
رسید و آب دور است او را بر یا بیرود و تا طهارت کند نماز عید فوت شود تیمم آرد روا بود یا نی بقول شافعی رح روا نبود بقول علماء ما رح روا بود
حاصل این مسئله آنجا پدید آید اگر مردی را نماز عید فوت شود تنها تواند آوردن یا نی بقول علماء ما رحمه الله نتواند آورد

دعوت شافعی رحم تواند اورد چون مرا بدل قوت میشود لاجرم روا نداشت بازمانی بدل قوت میشود لاجرم تیمم روا بود
برین خلاف باید نماز جنازه عید را بر قول شافعی رحم قضا هم روا نیست و بر قول علماء ما رحم اگر شروع نکرده است قضا نبود و اگر
شروع کرده است بقول ابو حنیفه رحم هم قضا نبود و بر قول صاحبین قضا بروی بود اما اگر در میان نماز حدث رسید تیمم میکند روا بود
یا نی بقول ابو حنیفه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و حجت ایشان آنست که میگویند ان خوفی که با اول نماز بود همان فوت
شدن آن خوف رفت که اگر برود و طهارت کند باز آید و باقی نماز را تواند کرد آورد پس بود و چون اینجا ضرورت نیاید که پیش از
تحریمه باید که تیمم روا نبود اما حجت آنست از ابو حنیفه رح که چون اندر آمدن قوی تر است با دی روا بود او لیتر که گذشتن نیز با دی روا بود
معنی دیگر آنست که میگوید هر چیزی که با اول روا بود با خر بهتر روا بود **مسئله** مردی در نماز عید مر امام را در قعده اندر یافت نماز
عید اندر یافته باتی اتفاق اندر یافته شود بخلاف نماز آدینه که محمد خلاف کرده وی فرق کند میان نماز آدینه و نماز عید که نماز آدینه فریضه
است اگر اندر یافته است مرو را دو رکعت آورد بیت و اگر اندر نیافته است مرو را چهار رکعت اورد لی است و نمید انم که اندر یافته است
باقی لاجرم احتیاط فرمایم کو یم چهار رکعت نماز بیارد و بهر چهار رکعت قرات بر خواند و بر سر دو قعده بیارد تا اگر فریضه است بر سر دو
قعده یافته و اگر این دو تطوع است بهر چهار رکعت قرات یافته باز اینجا نماز با صل اندر تطوع است و تطوع هر دو علیحده نماز است لاجرم
فرق آمد میان این و میان آن اکنون چون نماز عید گذاری چهد کن تا چهار رکعت نماز بیاری تا ثواب نماز عید بر سی بدانکه
عبد الله بن مسعود رض روایت میکند از رسول عم که بر رکعت اول فاتحه سبح اسم خواند بر رکعت دوم فاتحه والشمس بر رکعت سیوم
والضحی و بر رکعت چهارم فاتحه سورة الاخلاص خواند و در روایت آمده است که هر که این نماز بگذارد بعد هر چیزی که در ان سال
سر از زمین بر دارد خدای عز و جل مرا ثواب کرامت کند و چون از نماز فارغ شود از راه دیگر باز نرود تا فردا قیامت امناد
صدقتان هر دو راه بر خیر دی گواهی دهند نماز عید را شاید بیرون آمدن باتی جوانان را باتفاق نشاید بیرون آمدن
کلان را نیز شاید بیرون آمدن اما اگر جهت کثرت سواد شاید بیرون آمدن یا از بهر نماز بروایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح از جهت
کثرت سواد ظاهر بروایت از بهر نماز امام را در نماز عید و نماز جنازه بیت امامت زنان شرط نیست در نماز ما و دیگر شرط است و در نماز ما
دیگر زنان بیرون آیند باتی جوانان باتفاق بیرون نیایند اکنون بیران بر قول ابو حنیفه رح در نماز ما تاریکی بیرون آیند دیگر ما را تی
بر قول جمله صحابه بر همه نماز بیرون آیند که هیچکس را در ایشان رغبتی نبود ابو حنیفه رح میگوید که اگر دیگر زنان را در ایشان رغبت نبود ایشان را
در دیگر ان رغبت بود اکنون چنین یاد کردیم که چون امام را بقعده اندر یافت نماز عید اندر یافت لاجرم چون امام از نماز فارغ
شود وی بر چهار دو رکعت را قضا کند دو رکعت را قضا کردن این دو رکعت بگفتن این تکبیرها و برا اختیار بود خواهد بچنان گوید
که امام گفته است خواهد قولی دیگر گوید از بهر انکه وی مسبوق بچون منفرد بود اگر با اول امام هم وی بود وی مرو را اختیار بود وی بر کدام
قول خواستی گرفتی اینجا نیز بر مسبوق راه همین بود **مسئله** مردی باید مر امام را در رکوع اندر یافت اقتدا کرد و در رکوع رفت
چنان باید که آن تکبیرها را نیز یاد باتی کرا امام گفته است وی در رکوع گوید از بهر انکه امام تسبیحات تکبیرها فوت کرد قوم بر بنده ارد لاجرم کوشش

چون در رکوع باقی امام را باقی امام را بادی متابعت کن تا در رکوع شرکت افتد زیرا امام تا این رکعت اندر یابی اگر در رکوع تکبیر
گوی رکوع بعضی مسئلها حکم تمام دارد اکنون تسبیحات پیش گوید تا تکبیر بر قول ابو یوسف رح تسبیحات گوید و بر قول ابو حنیفه و محمد تکبیر
گوید و ابو یوسف رح میگوید که در تسبیحات در محل وی است ایشان گویند که تسبیحات سنت است و تکبیرات واجب آوردن واجب
اولیتر آن بود از تکبیرات بر قول خواجه امام اجل حسام الدین شهید دست برآرد و بر قول قاضی امام علی الدین سغدی بر نیارد
که اگر دست برآرد بیفتد خواجه امام منهاج الدین سمرقندی رح میگوید که دست بر نیارد که دست برآوردن سنت تکبیرات واجبست
و در رکوع زانو را تمکن کردن سنت فریضه است در همه حالها باید که سنت فریضه اولیتر بود که سنت واجب بعضی گفته اند که تسبیحات
پیش گوید از بهر انکه جایگاه است و بعضی گفته اند که تکبیرات پیش گوید از بهر انکه تکبیر او واجب است و تسبیح رکوع سنت و سخت به واجب مشغول
شود به از انکه بگذارد ون سنت و این قول قویتر است **مسئله** اکنون در رکوع تکبیر اشتر وعده کرد امام سر برآورد با امام متابعت کند
یا همه تمام کند گفت با امام متابعت کند بخلاف آن مسئله که اگر مقتدی امام را در یافت در قعده و تشهد اغاز کرد امام سهو کرد
وی آن تشهد تمام کند و انگه در پی امام میرود چه فرق است میان این و میان ان هر دو واجب گفت از بهر انکه تکبیر ها رکن نماز نیست کلمات
متفرقه است و باز تشهد کلمات منظوم لاجرم تکبیر ها را تمام نکند و باز تشهد را تمام کند تا فرق بود میان این و میان ان اگر امام را
بقیام یافت و لیکن امام بقرائت مشغول شده است چون در رکوع یافت فرمودیم که در رکوع تکبیر ها را بیارد و اینجا که بقیام یافت اولتر
که بیارد روز نخستین عید فطر بعد انکه از اندرون روز دیگر نتوانند که گذارند اگر روز نخست معلوم نبود روز دیگر معلوم شود پیش از زوال گذارند
روا بود بعد از زوال روا نبود اگر عید الضحی را روز اول بعد انکه گذارند بعضی گفته اند اگر چه از سلطان بود بروز دوم و معلوم شد پیش از زوال
گذارند روا بود اما اولیتر ان بود که روز اول گذارند اگر در روز اول نماز نگذارند بعد از زوال قربان کنند روا بود نماز گاه عید
حکم مسجد است خواجه زاهد مروی گفته است که حکم مسجد دارد از برای انکه مسجد جائی را گویند که بر او چهار دیوار بود و در وی جماعت
جماعت گذارند و بر او محراب بود و این همه در نماز گاه عید موجود بود پس حکم مسجد دارد شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که در زمان
اقتدا حکم مسجد دارد و در زمان دیگر حکم مسجد ندارد اما اگر جنب و حایض و نفساء در آیند بر کنار نشینند بعضی گفته اند که نماز گاه جنازه
همین حکم است که نماز گاه عید را اما اصح انست که نماز گاه جنازه حکم مسجد ندارد و تا اگر جنب و حایض و نفساء در آیند بر کنار نشینند لفظ
روایت انست اگر مقتدی زیاده از اقاویل صحابه تکبیرات مینشود اگر از امام دور بود همه را متابعت کند و لیکن هر یکی را نیت تکبیر
احرام کند و اگر با امام نزدیک بود از زیادتی را متابعت اگر در نماز عید امام را در قرائت یابد و قرائت خواندن امام می شنود اقتدا کرد
سبحانک اللهم را خواند بالی بر خلاف است که در مسبوقانه گفته آمده است اما اتفاق آنست که هر کجا امام وقف کند وی تکبیر گوید
و دستها برآرد این تکبیر که گوید بر مذهب خود گوید که وی بدان تکبیرات مسبوق است و بر مسبوق متابعت امام لازم نیست کردن
منفرد است در عدد تکبیرات متابعت لازم نبود و بر خلاف انکه تکبیرات عید را لاحق میشود و همان آرد که امام آورده است و در این مسئله
مسبوقانه را پیش از متابعت امام باید آوردن بدان جهت مخالفت امام لازم نمی آید و بعد از نماز امام ممکن نیست آن تکبیرات قضا

مردی بنماز عید مردی نماز عید میکرد گفت مسبوق هست اکنون این رکعت را چگونه قضا کند گفتیم مرد را اختیار بود خواهد بقول آن امام که او را دریافته است و خواهد بقول کسی دیگر امام قول عبد الله بن عباس قضا کند و خواهد بقول آن دو تن اما اگر امام بقول علی عمل کرده است یعنی بقول علی نماز کرده است اینجا مرد را اختیار نبود بقول هر که تکبیر زوائد بود و اما اگر امام بقول عبد الله بن مسعود عمل کرده است این مسبوق را اختیار نبود و نباید که بقول عبد الله مسعود عمل تمام کند از بهر آنکه مسوالات افتد میان تکبیر هر دو کبوت از بهر آنکه امام بکبوت آخرین تکبیر باز آورده است چون وی بقول عبد الله بن مسعود عمل تمام کند تکبیر باول آرد هر کو تکبیر نگفته است که موالات نشود اگر تکبیر باز عید چون بهیچ قول نبود و بهیچ کس روا نداشته اند لاجرم گوییم روا نبود و اگر سوال کند که اگر بقول عبد الله بن عباس عمل تمام کند روا بود و باز هم چنین موالات می افتد گوییم بر موالات که بجا اصل کرده است بقول او قول افتد روا بود و لیکن موالات که اندر یکی قول افتد روا بود **مسئله** بر بجا گاه که امام بر قول عبد الله عباس نماز میکند و تکبیر مرد را متابعت کن اما اگر از سیزده اندر گذشت پیش متابعت کن از بهر آنکه قول باید کاست بجا که نماز بنا کند و با امام بچهار تکبیر متابعت کن چون از سر چهار اندر گذشت پیش متابعت کن و این آنجا بود که با امام نزدیک بود داود از امام می شنود اگر دور تر بود همه را متابعت کن و هر یکی که میکوید بدل میدارد و که این بجا گاه هست و نظیر این مسئله اینست که اگر امام نماز نماز داد قهقهه میخواند مرد را متابعت کن اما اگر تو برسش رکوع قهقهه می آرد مرد را متابعت کن چه اینجا خبر آمده است در نماز نماز باد و این خبر نیامده است لاجرم گوییم متابعت کن بقدری اگر امام را سهو افتاد و بجانساعت سهوی آرد و در میان نماز متابعت کن امام اگر باخر نماز می آرد و لیکن پیش از سلام متابعت کن از بهر آنکه اینجا خبر آمده است و آنجا نیامده است و اینجا نیز تا سیزده تکبیر متابعت کن نا بدیجای قوی است و از بن زیاده متابعت کن یا آنی نویسنده و خواننده را بلطف و کرم خود بیامرزی و الله اعلم بالصواب **باب سی و سیلوم** در بیان تکبیرات ایام تشریق ما مویم بقوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا خانه در ده و الحق که خدای عز و جل دیگر بار تخصیص فرموده است و اذکروا الله فی ایام معلومات و اذکروا الله فی ایام معدودات و دانستن ایام معلومات و ایام معدودات سبب بر رسش است دلیل بر آنکه طلبی عفو و فات یافت و یکی از مریدان او را در خواب دید سوال کرد که خدای تعالی با تو چه کرد گفت خدای تعالی مرا امرزید و چون من وفات یافتم حساب قیامت بر من آسان زیانه دوزخ مرا بسوی دوزخ کشان کشان میبردند و چون بجائی میرسیدم می اندر نگاه کردم جمال جهان آرای رسول را دیدم فریاد بر آوردم یا رسول الله مرا دریاب که از ملامت تو ام مرا بسوی دوزخ میبرند گفت بجانا که از آن کان نا کنده کانی گفتم یا رسول الله در علم قرآن رنج برده ام رسول ﷺ امیر المومنین علی را فرمود که از وی سوال کن که ایام معلومات و ایام معدودات کدام است از من سوال کرد جواب گفتم که ایام معلومات نهاد اول ماه ذی الحجه است و ایام معدودات ایام تشریق تا رسول ﷺ مرا شفاعت کرد که من خلاص یافتم پس معلوم شد که هشتاد ایام معلومات و ایام معدودات سبب برسش هستان نه روز اول ذی الحجه ایام معلوم است و آن سه روز ایام نحر ایام معدود و هشت روز عرفه تکبیر هست و لیکن نحر نیست و آن دو روز ایام نحر تکبیر هست نحر هست و لیکن روزه نیست در روز چهارم تکبیر هست و لیکن نحر و روزه نیست سه روز ایام نحر است و چهار روز ایام تشریق آن

ششش عذر عجاد نست که در چهار روز تمام شود چنانکه روز اول نحر است و تشریق سه روز چهارم تشریق است و سبب تکبیرات
ایام تشریق آن بود که چون ابراهیم خلیل الله در خواب دید فرزند خود را قربانی کن خواب بنبی چون وحی بود چون از خواب بیدار شد و بخود آمد
تا از آنجا که فرمان بود خواجه منصور ماتریدی رحمه الله گفته است که یا بان میدانیم بدانکه وحی بود یا الهام را در کیفیت آنکه وحی اسمعیل بود یا اسحاق
کاروی نیست چون ابراهیم علیه السلام کارد بر اسمعیل کرد تا سر ببرد هر چند که کارد را می مالید نمی برید آوازی شنید که الله اکبر الله اکبر ابراهیم علیه السلام
نگاه کرد که جبرائیل علیه السلام گوسفندی آورده بود از بهشت ابراهیم علیه السلام گفت لا الله الا الله و الله اکبر و لله الحمد اول تبدا بحمد خلیل
گردد دوم خلیل الله علیه السلام گردسیوم ذبیح علیه السلام گردخواجه امام زاهد فخر علیه السلام گفته است که اگر کسی را همی پیش آید این کلمات را بسیار
خواند خدای عزوجل اهم را کفایت کند سه معصوم مرسل از سه مهم نجات یافتند جبرئیل علیه السلام را آوردن فداء ابراهیم علیه السلام از پسر
برخاست و ذبیح از سر جان برخاست در ابتدای و انتهای تکبیرات ایام تشریق صحابه را اختلاف است بعضی صحابه رضی الله عنهم چنانچه امیر المومنین
عمر رضی الله عنه و امیر المومنین علی رضی الله عنه و عبد الله مسعود رضی الله عنه متفق اند که روز عرفه نماز بامداد گذارند و تکبیر نخستین آغاز کنند و در پسین مختلف اند و بر قول
عبد الله مسعود شش و سه نماز و این قول را ابو یوسف و محمد رحمهما الله گرفته است اما از امیر المومنین عمر رضی الله عنه روایتی نیامده است و از ام المومنین
عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت آمده است که بیست و دو نماز را کوبند و ختم کنند و در صلوة کشوانی آورده است که این قول امیر المومنین علی
رضی الله عنه است جوانان صحابه چنانکه ابن عباس و ابن عمر و زید بن ثابت رضی الله عنهم متفق اند که روز عید نماز پیشین گذارند تکبیر کنند و در پسین
مختلف اند و بر قول عبد الله عباس رضی الله عنه پانزده نماز را کوبند و ختم کنند و بر قول عبد الله عمر رضی الله عنه شانزده نماز را کوبند و ختم کنند و بر قول
زید ابن ثابت رضی الله عنه هفده نماز را کوبند و ختم کنند در بعضی روایت آورده اند که بر قول عبد الله عمر رضی الله عنه هژده نماز را کوبند و بر قول زید
بن ثابت رضی الله عنه شانزده نماز را کوبند و ختم کنند **مسئله** و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله هر که نماز بود تکبیر تشریق بروی واجب
است و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه شهر و جمعه باید تا تکبیرات بر ایشان بود و قال النبی علیه السلام لا جمعة و لا تشریق الا فی مصر جامع بر این فریضه
باید گفتن برابر نطوع ای برابر نماز عید نشاید گفتن و اگر گویند بدعت بود اگر در ایام تشریق نماز دیگانه آمد و بر اثر نماز دیگانه
گویند و اگر نگویند بزهکار نشوند **مسئله** باید که تخست آغاز امام کند آنگاه مقتدی و اگر امام فراموش
کرد مقتدی را باید که آغاز کند تا امام را یاد آید وی نیز آغاز کند و نشاید که مقتدی گوید که تکبیر گوی از نخست
آنکه چون سخن گفت وی نتواند تکبیر گفتن که محل ماند تکبیر گفتن را چه در حرمت فریضه ها باید
گفتن چنانچه سهو را تا اگر کسی سخن گوید نتواند سهو آوردن این نیز همان حکم دارد و امام
تکبیر گوید لاحق با خر نماز خویش گوید باتفاق مسبوق بقول ابو حنیفه رحمة الله بدان روایت که حکم مقتدی
دارد گوید و بدان روایت که حکم انفراد دارد تکبیر نگوید مسبوق پیش از سلام تکبیر امام را متابعت کرد
یا بغیر او پیش سلام داد تکبیر گفت در هر دو صورت آن تکبیر نیابت ندارد و برین مسبوق سهو لازم شود

واگر بعد اسلام داد و نمازش تباه شود و اگر بر مسلمانی سجده تلاوت و سهو است تکبیر و تلبیه باید که نخست تلاوت آرد باز تکبیر گوید و باز تلبیه گوید اگر
نخست تلبیه گوید و تکبیر سهو از وی ساقط شود و اگر نخست تکبیر گفت یا دامدش که سهو بر نخست باید که سهو آرد و تکبیر باز گوید و آنگاه تلبیه گوید
و اگر پیش از ایام نازی فوت شده است در ایام قضا میکند بقول ابو حنیفه رح نگوید و بقول ابو یوسف و محمد رح گوید اگر در ایام باز نسه
فوت شده است در ایام امسال قضا کند از ابو یوسف رح روایت آمده است که تکبیر گوید ظاهر روایت نگوید **باب سی و چهارم**
در بیان صلوة امی امی کسی بود که از قرآن چیزی نداند و بیامزش و هیچ نداند و اگر در فریضه چهار رکعت در دو اول قرآن خواند در دو ی
اخر امی شد بقول زفر و شافعی رح نماز روا بود بقول ابو یوسف و محمد رح اگر یاد آمدش ره ابود که باقی نماز را تمام کند اگر یاد نیامدش و یا کسی
یاد دهدش نمازش تباه شود بقول ابو یوسف چون امی شود بهر دو حال نمازش تباه شود که قدرت خواندن در دو ی اخر هم چون اخر خواند
در دو ی اول اگر در دو ی اول امی بود در دو ی اخر قاری شد بقول زفر شافعی رح نمازش روا بود بقول علمای ملته رح نمازش
تباه شود و حجت قول زفر رح آنست که در دو ی نامعین قران خواندن فریضه است ما در دو رکعت قران خواندن یافتم روا بود صلیت
شافعی رح را که تیمم در میان نماز آب باید نماز و برا تباه نمی دارد و اگر امی قاری شد در میان نماز نمازش تباه میدارد و اگر در سه رکعت امی بود
در چهارم قاری شد بقول شافعی رح نماز تباه نشود بقول علمای رح نمازش تباه شود امی یافت جماعت قاریان تنها نماز میکنند و ما
خادم عراقی از ابو حنیفه رض روایت میکند که روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود شیخ الاسلام برهان الدین رح در هدایه آورده است
که اصح آنست که روا بود اگر جماعتی امیان نماز میکنند از یکی قاری آمد بقول ابو حنیفه رض نماز ایشان تباه شود چون معلوم شود و ایشان نماز
که قاری آمد و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود اکرامی در قضای امام قاری شد خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رح گفته است که
نمازش روا بود خواجه محمد ولید بلخی رح گفته است که روا نبود و عبد الله محمد بن سلمه رح در عیون المسایل آورده است فتوی بر بقول است که
روا بود اگر امام را در دو ی آخر حدث رسید امی را خلیفه کرد بر قول زفر رح و یکروایت از ابو یوسف رح روا بود بقول ابو حنیفه و محمد رح
و یکروایت از ابو یوسف رح روا نبود اگر بعد از تشهد پیش از سلام امام را حدث رسید امی را خلیفه کرد بعضی گفته اند بر قیاس قول
ابو حنیفه رح نماز تباه شود که بیرون آمدن از نماز بفعل نماز کننده فریضه است ظاهر روایت تباه نشود که خلیفه کردن تا بیل و براز نماز
بیرون آرد اگر امی مسبوق شد بقول ابو حنیفه نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود مکراهیت و اگر امی و کنگ جماعت
میکنند امامت باید کرا می کند و یرا لایق امر خواندن هست کنگ را نیست امامت و یرا نبود مگر هم حالان خود را امامت کند اگر کنگ تنها
نماز گذارد زبان جنبانیدن شرط هست یا نی ظاهر روایته شرط نیست خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که شرط است بالشیشه گرده
باشد همچنانکه حاجیان خلق پس آنند و انکه اصلع باشند باید که استره بر آنند تا بجا حیان تشبه کرده باشند **قال** النبی صلعم من تشبه
بقوم فهو منهم ظاهر روایت آنست که استره راندن شرط نیست چنانکه انجا زبان جنبانیدن نیز شرط نیست از برای انکه فایده نیست
**باب سی و پنجم** در بیان صلوة کعبه امام مقام ابراهیم عم ایستد و همه قوم چون حلقه انگشتری کعبه را در میان کنند و در قضای
امام ایستند و اگر کسی نزدیکی بغیر قبله بود روا نبود که حاضر از روی بعین قبله آوردن فریضه است اما فنا از روی حجت آوردن

امام بمقام ابراهیم هم استاده قوم در قفای وی اقتدا کرده چون حلقه انگشتری کعبه برادر میان کرفتند نماز همه روا بود مکر کسی که قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد یعنی پیش از امام افتاده باشد و سر او برابر او بود اکر در اندرون کعبه نماز میکذارند بدرون مالک رح نماز فریضه روا نبود و تطوع روا بود و بر قول علماء ما رح و شافعی رح همچون نماز روا بود امام بیک طرف کعبه ایستد و مقتدیان در قفای وی اقتدا کنند روا بود اکر امام در خانه ایستد و قوم و برادر میان کیرند چون حلقه انگشتری نماز همه روا بود مکر کسی را که قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد روا نبود و اکر پیشانی به پیشانی امام برابر افتد کراهیت بود اما اکر سر او کشیده اند آن کراهیت برخیزد اکر بر بام کعبه نماز میکذارند بقول شافعی رح همچون بالای شتر چیزی نهند پیش روی او روا بود و بقول علماء ما رح چیزی نهادن حاجت نیست چون چشم وی از بام کعبه بهوای کعبه غایب نشود روا بود **باب سی و ششم** در بیان جماعت عورتان بر نهج کسی بود که او را هیچ جامه نبود و بهم عورت وی کشاده چون نماز میکذارند باید که شسته کذارند یا بانو یکی صف کیرند و امام در وسط شیند رح جماعت کذارند چشم فرا نکنند در صلوة خواجه امام منهاج رح از خواجه حسن بصری رح روا نیست که تنها کذارند و چشم باز فاضلتر از ان بود که بجماعت کذارند و چشم فرا کیرند اکر بجماعت کذارند و جه خالی نبود یا امام پیش از قوم بود یا برابر قوم اکر پیش بود عورت وی پیدا دیده شود و اکر برابر بود خلاف سنت بود اکر جماعتی عورتان نماز میکذارند یکی اندر جامه آزرده و کفت بر شما مباح کردم نماز همه تباه شود باید که جامه را بیک کس دهند تا او بپوشد و امامت کند و اکر بعد از فراغ تشهد یکی آمد و جامه آورد و کفت بر شما مباح کردم بر قول ابو حنیفه رح نماز همه تباه شود و بر قول صاحبین رح نماز همه تباه نشود و از ان رح روایت آمده است که ستر عورت فریضه نیست در حق طواف کعبه ظاهر روایت ستر عورة فریضة است **باب سی و هفتم** در بیان امامت النساء اکر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود بی کراهیت که امیر المومنین عمر رض سلیمان خثمه رض همچنین تعلیم کرد اکر در خانه جماعت زنان را امامت میکند اکر همه محرم باشند روا بود اکر یکی محرم نیست هم روا است بی کراهیت و اکر همه نامحرم اند روا بود با کراهیت اکر امام است و یکی خنثی مشکل امام را نیست امامت وی شرط است اما اکر خنثی مشکل بود و زنان نیز باشند امام نیت امامت زنان کرده بسنده است نیت خنثی حاجت نیست خنثی مشکل در قفا امام ایستد و زنان در قفا خنثی مشکل ایستند تا نماز ایشان روا بود و اکر زن بهلوی خنثی ایستد نماز خنثی تباه شود و اکر خنثی شود اقتدا ایشان درست نیاید چون اقتدا ایشان بیکدیکر درست نیاید تبر بیکی امام درست نیاید ایشان باید که تنها کذارند که یکی از یکی اول نداند خنثی مشکل را نماز جماعت مشروع نیست **مسئله** خنثی کیست خنثی آنست که در او هم آلت مردان باشد و هم آلت زنان بود و نام و براحال کند که حال مشترک است هم زنانه بود و هم مردان را بود این خنثی مشکل آنکاه بود که نارسیده بود چون رسیده شود حکم وی ظاهر شود اکر حیض می بیند حکم زنان بود و اکر محاسن پدید آید حکم مردان بود اکر حیض می بیند و هم موی روی پدید نیکریم که بول از کدام موضع می آید اکر از اندام مردی می آید مرد بود و اکر از اندام زنان می آید زن بود و اکر از هر دو می آید از هر کدام بیشتر می آید حکم از ان بود و اکر از هر دو برابر می آید بقول ابو حنیفه رح روا بود که خنثی مشکل است ابو یوسف و محمد رح

میکوینید از هرکدام که مشتهی اید حکم ازا بود اگر از هر دو برابری آید این خنثی مشکل است و برا شوی کردن نشاید و زنان خواهر نشاید با مرد بیگانه نباید شستن کرا به زنان نباید رفتن باز زن بیگانه نشاید نشستن کرا به مردان نباید رفتن اگر خنثی مشکل بجمیع وجوه احرام باید که همچون زنان کیرد و مر بروی لازم شود و نماز زنان گذارد و خود را هفته دارد و قسم و خصمان بر وی میراث یافتم پسران بر قول ابو یوسف قسم و خصمان بر دو بر قول محمد از نصیب و خصمان شش تر و از نصیب پسران کمتر از ابو حنیفه رضی سوال کردند که خنثی مشکل را حکم چیست گفت لا ادری سوال کردند که دبر چیست گفت لا ادری سوال کردند وقت ختنه کردن نارسیدگان چه وقت آید گفت لا ادری سوال کردند که اطفال مشرکان را حکم چیست گفت لا ادری و این از بهر آنست که کودکان و آنچه دانند بخیلی نمیکنند و بکویند و آنچه ندانند بکویند که نمیدانم و از خود سخن نکویند و تنگ ندارند تا در قیامت درنمانند و این از کمال علم ابو حنیفه بوده است نه از نقصان وی نامرد از تعلیم دست ندارند تا اگر کسی از وی چیزی سوال کند وی تنگ ندارند و کوید من نمیدانم دیگر آنکه اقتدا بسید عالم کرد صلعم از رسول عم سوال کردند که قیامت چه وقت آید گفت خدای من داناتر است از من من نمیدانم سوال کردند باران چه وقت اید گفت خدای من داناتر است من نمیدانم سوال کردند فرزند در شکم مادر نر است یا ماده گفت خدای من داناتر است از من من نمیدانم و سوال کردند که فردا هر نفسی چه کسب کند گفت من خدای داناتر است از من نمیدانم سوال کردند که مرک هر کسی کجا است رسول عم فرمود که خدای عزوجل داناتر از منست من نمیدانم و انکاه این آیت را بر خواند **قوله تعالی** ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر و انکاه کفت من نمیدانم و هر چه مرا خبر دهد من شما را خبر میدهم دیکر از رسول عم سوال کردند که روح چیست از خداوند عزوجل ندا آمد که بامر ما حوالکن **قوله تعالی** یسالونک عن الروح قل الروح من امر ربی **باب سی و هشتم** در بیان نماز کسوف و خسوف نماز آفتاب کرفتن مشروعست بفعل رسول عم که رسول عم را پسری بود ابراهیم نام وفات یافت از روز آفتاب کرفته شد صحابه کمان بردند که کرآفتاب از برای وفات فرزند رسول عم کرفته شد رسول عم خطبه کفت و دران خطبه کفت بدانند که آفتاب از برای عزیزند من نکرفته است آفتاب و ماه بنشان و دلیل خدائیست خدای عزوجل اند و بیکناه اند بر آمدن و رفتن کسی تفاوت بکند با انکه بیکناه اند هر چند کاهی روی ایشان را سیاه کنند تا کناه کاران پند کیرند خداوند عزوجل اثر عمل خود بر ایشان ظاهر کرداند تا شما از بدی و کرد نها دور باشید چون آفتاب بکیرد باید که بصحرا بیرون روند و دو رکعت نماز بجماعت کذارند و امامت را صاحب شرط کنند چون آفتاب بکیرد باید که بکمی شهر در کاه شهر مسجد جمعه اینند و دو رکعت نماز کذارند بجماعت و امامت صاحب شرط کنند که در حقایق الفقه آورده است که صاحب شرط امام مسجد جامع بود در حصایر آورده است که امامت نایب سلطان کند بار قول شافعی رح دو رکوع کند و بقول علمای ما رح بکر کوعه از ند چنانکه نماز ما در دیکر را بقول ابو یوسف و محمد رح قران بلند خواند و بقول ابو حنیفه رح قران نرم خواند و در همه وقت کذارند مکر در وقت مکروه و اکر ماه کیرد بیرون نیایند که شب محل فتنه است اما در خانها نماز کذارند و اکر زمین بلرزید و یا باد و ما مخالف بسیار وزد یا خبر ناخوش شنوند توبه و استغفار مشغول شوند و بدعا و صدقه پیش روند تا خدای تعالی بلا دفع کردند

**فصل** در بیان طلب باران اگر باران نیاید بقول ابو یوسف رح نماز گذارند و بقول ابو حنیفه رح دعا کنند
در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از محمد رح روایتست که دو خطبه کنند دلیل میکنند که نماز گذارند نه تا کی خطبه پیش از نماز کنند
و یکی بعد از نماز کنند قوس عرابی در کردن افکنند و رو با پس کرده اند و عجز ظاهر کنند و سر با برهنه کنند و تبر بر دوش بندند امام
اعظم ابو حنیفه رح گفته که عجز ظاهر نکنند اما دعا کنند دلیل بر آنکه رسول عم در خطبه بود اعرابی اندر آمد و گفت یا رسول الله
دعا کنید تا باران بیارد که کشتها خشک میشود و ستوران علف نمی یابند رسول عم دعا کرد در حال باران باریدن
گرفت تا هفته باران آمد تا همان اعرابی باز آمد و گفت یا رسول الله دعا کنید تا باران از عمارتها بصحرا رود که عمارتها
خرابی می پذیرند رسول عم دعا کرد تا باران از عمارتها بصحرا رفت قاضی امام حسام خطیب رح گفته است باران
از عمارتها بصحرا رفت چنانکه بر مدینه چون حلقه انگشتری آفتاب می تافت و در کشتها می بارید در وقت حسن
بصری رح باران نمی بارید بیرون آمدند دعا کردند ابو حنیفه رح میگوید که رسول عم دعا کرد صحابه نیز دعا کردند تا
بعین تیز متابعت ایشان را کردند پس معلوم شد که دعا باید کردن در وقت خلافت امیر المومنین عمر رض ایشان را
باستسقا رحاجت آید امیر المومنین عمر رض ایشان را باستسقا را با خود بیرون آورد چون بمنبر رسول عم برآمد و عباس
رض را با خود بمنبر برآورد فرق و برابر بسته کرد و گفت خداوندا بحرمت این فرق ما را باران فرستی خدای تعالی ایشان را
باران فرستاد و نعمت با ازدان شد و از غم با نجات یافتند قوله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل
السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا پس معلوم شد که دعا می باید کرد و استغفار
چون بصحرا بیرون روند تا دعا کنند اهل پرده را بیرون نیز بند که بنا رکارهای ایشان را تنگی است اما ضعفا را
و کودکان را بیرون برند سر و پا برهنه کنند و عجز ظاهر کنند اهل ذمه را بیرون نه برند که ایشان اهل عذاب اند
و ایشان را اثر رحمت است و ما مومنان مستحق رحمت خداوندیم **باب سی و نهم** در بیان نماز خوف
بدانکه نماز خوف مشروعست بآیت و اخبار و اجماع امت آیت اینست **قوله تعالی** واذا کنت
فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک ولیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم ولتات
طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک الی آخر الآیة ابو یوسف رح گفته است که صلوة خوف در عهد رسول عم
مشروع بود از برای آنکه با رسول عم حاضر بود کسی دیگر را استیسای امامت کردن چون رسول از دار فنا بدار بقا خرامید صلوة خوف منسوخ شد
باید که دو فریق شوند و یک فریق خصم را نگاه دارند و یک فریق نماز بجماعت گذارند پیش خصم روند و ایشان را نگاه دارند تا بیایند و ایشان نیز
بجماعت گذارند اما ابو حنیفه و محمد رح گفته اند که بعد از وفات رسول عم عبد الرحمان بن عوف ابو عبیده جراح رض خوف گذارده اند
پس معلوم گردان حکم باقیست غزوه ها که بعد از ثابت شده است غزوه غطفان و غزوه ذات رقاع و ذات قرده و غزوه غطفان حواجه محمد مقاتل
رازی رح گفته است و غزوه ذات رقاع را مالک گرفته است و غزوه ذات قرد را شافعی گرفته است

غرو غطفان را رو بهای ایشان سوی قبله بود و صف کشیدند و همه اقتدا کردند با امام قیام و رکوع آوردند چون بسجود رفتند
و صف اول سر بسجده آوردند بقیام رفتند اینهای بجای صف اول بودند بجای صف دوم رفتند اینها که بجای صف دوم
بودند بجای صف اول رفتند اینها که ایستاده و خصم را نگاه داشتند با ایشان نیز سجده آوردند بهمین ترتیب نماز تمام کردند و همه
ثواب صف اول حاصل کردند ابو یوسف رح گفته است که اگر جای بود که رو بهای ایشان سوی قبله بود بهمچنین صلوة خوف روا بود گذاردن
شافعی رح گفته است که دو فریق شوند و یکی فریق خصم را نگاهدارند یکی فریق یک رکعت با امام گذارند بنشیند امام اینها که برخیزند یک رکعت
دیگر گذارند و سلام دهند بروند خصم را نگاهدارند اینها که بیایند و با امام اقتدا کنند و یک رکعت دیگر ایشان با امام گذارند و امام سلام
دهد ایشان برخیزند یک رکعت دیگر مسبوقانه گذارند یک روایت ازوی آنست که امام سلام ندهد بنشیند چندانکه ایشان
یک رکعت مسبوقانه گذارند و آنگاه سلام دهند و در بعضی نسخها این روایت از مالک است اما بقول شافعی راست میرود که وی جمعه را
اعتبار کرده است جماعت را نی اما عبد الله مسعود رض گفته که این در ابتدا سلام بوده است اما منسوخ شده است باید که دو فریق
شوند یک فریق خصم را نگاهدارند و یک فریق و یک رکعت با امام گذارند و خصم را نگاهدارند اینها و اینها اقتدا کنند و یک رکعت دیگر با امام گذارند
و بروند و خصم را نگاهدارند و اینها یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند و بروند خصم را نگاهدارند اینها آیند و یک رکعت مسبوقانه گذارند
و سلام دهند و بروند که رسول عم و عروهای دیگر همچنین کردی اما بعضی گفته اند که اول آن بود که دو فریق شوند یک فریق خصم را نگاهدارند
یک فریق یک رکعت با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و یک رکعت مسبوقانه گذارند و سلام کنند و بروند خصم را نگاهدارند اینها
بیایند یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند تا مدان رفتن بسیار نشود مسئله اگر نماز شام بود تقیان قوری رح گفته است
دو فریق شوند یک فریق خصم را نگاهدارند دیگر فریق یک رکعت با امام گذارند و بروند خصم را نگاهدارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام
بگذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند یک رکعت مسبوقانه بیارند سلام دهند و بروند خصم را نگاهدارند اینها بیایند و دو رکعت نماز
لاحقانه گذارند و سلام دهند بنا بر آنست که دی فرضیت قرات را اعتبار کرده است اما این وجه ما خوذ نیست از برای آنکه صلوة
خوف را با نیم نماز باید یا شفع تمام با تمامت نماز نماز روا بود اما اینجا اینها نیست پس باید که دو فریق شوند یک رکعت دو رکعت با امام گذارند یک فریق
خصم را نگاهدارند اینها بیایند و یک رکعت دیگر با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و
بروند و خصم را نگاهدارند اینها بیایند و یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند الا که سه فریق شوند و هر فریق یک رکعت با امام گذارند یک فریق
اول با نماز بناه شود دوم سیوم را روا بود بنا بر آن بنای اصل است که صلوة خوف را با تمامت نماز باید یا شفع تمام با نیم نماز ازین هر سه
هیچ نیست پس فریق اول را بدین معنی نماز بناه شود فریق دوم یک رکعت با امام نماز گذارده اند و یک رکعت مسبوق اند و فریق سیوم یک رکعت
با امام گذارده اند و دو رکعت مسبوق اند پس بدینمعنی فریق دوم سیوم را روا بود مسئله اگر نماز چهار رکعتی بود باید که دو فریق شوند
یک فریق خصم را نگاهدارند و یک فریق دو رکعت با امام نماز گذارند و بروند خصم را نگاهدارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام گذارند امام
سلام دهد ایشان برخیزند دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و بروند خصم را نگاهدارند اینها بیایند و دو رکعت لاحقانه

گذارند اگر چهار فرقه شوند هر فرقه یک رکعت با امام گذارند فرقه اول و سیوم را روا نبود دوم و چهارم روا بود چنانکه در نماز شام گفته آمد
بنا بر آنچه اصل است که صلوة خوف در همه نمازی باید یا تمامت نماز یا شفع تمام اگر مسافر اند دو فرقه شوند یک فرقه یک رکعت با امام گذارند
پیش خصم روند امام نیت اقامت کرده نماز بسر چهار شود و اینها که یک رکعت گذارده اند پیش دشمن روند نماز ایشان تباه نشود و گویند نماز ایشان
ایشان پیش دشمن رفته اند ایشان را همه نماز نبوده است و این مسئله در صلوة خواجه امام یکی خود نیاورده است اگر در نماز بحرب حاجت آید بقول
شافعی رحم حرب میکنند و نماز میکذارند تا اگر در آنزمان نماز را ماند عاصی شود اما بقول علماء ما رحم در نماز حرب کردن عمل کثیر است نماز
تباه شود و دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عم فوت شده بود پس اگر در نماز حرب کردن روا بودی ان چهار نماز
از رسول عم فوت نشدی قوت متحقق باید تا صلوة خوف روا بود تا اگر بر بیند اشت خوف شروعه کرد معلوم شد که در مسلمانان بود
یا آنکه کردستوران بود اگر در پیاده بسوی قبله بوده است و کسی از امام جدا نیست روا بود بر گذارند باقی نماز تمام کنند اگر بشک
خوف شروعه کرده اند روی بغیر قبله در نماز ایشان را خوف متحقق شد همچنان صلوة خوف تمام کنند روا بود اگر خوف تمام کنند
روا بود اگر خوف متحقق بود نماز شروعه کردند روی بغیر قبله در میان نماز خوف نماند باید که روی بقبله آرند و باقی نماز تمام کنند روا بود
قیاس مسئله تحرمی مراد از بیان این مسئله است تا نماز را بیجماعت گذارند و هیچ وقت جماعت را فوت نکنند چون بحرب روند باید که
بدین نیت روند که نصرت دین کنیم یا ما کریدگانه اسلام ارم و بهیبت ان نروند تا کشته شود تا غنیمت آرند تا اگر بهیبت غنیمت برود
کشته شود شهادت باطل شود و اگر دو صف کشیده اند یکی صف مومنان و یکی صف کافران و از صف کافران مبارزی بیرون آید
از صف مومنان شاید که کسی بی اجازت امام بیرون اید بآنی اگر مردی بود که بر بارزی خود اعتماد بود تا ان خصم را دفع کند
شاید که رود و ان خصم را دفع کند تا دل مومنان شاد کرده و اگر بر بارزی خود اعتماد ندارد و نشاید که بی اجازت امام بیرون رود
نباید که الی بوی رسد دل لشکر شکسته شود و محمد حسن ابن مسئله را در سیر کبیر همچنین آورده است اگر در وقت امر معروف و نهی منکر خوف
کشتن بود امتناع نیارد و ترک امر معروف نکند که اگر کشته شود اهل فساد بصلاح در آیند و توبه کنند **باب چهلم** در بیان فضیلت
شهید فضیلت شهیدان بر دو نوعست حکمی حقیقی و حکمی آن بود که در زیر دیوار ماند یا در آب هلاک شود یا دزدش سوخته بمیرد یا در تعلیم
گذشته شود یا بجون شکم در غرب فوت شود و یکروایت دختر یکنیز چون گذشته شود اینها را بشویند و نماز گذارند حقیقی ان بود که
بسبب تن و جان مال خود فرزند و جمعیت این در صف کفار کشته شود و اینها را بشویند و بر قول شافعی رحم بر ان نماز نگذارند
خدای عزوجل ایشان را زنده خوانده است که قوله تعالی بل احیاء عند ربهم علماء ما میگویند که ایشان از روی ثواب زنده اند
و از راه حقیقت مرده دلیل انکه بهمه احکام مردگان بر ایشان ثابت شده است بچون قسمت ترکه و شوهر خواستن زنان ایشان
بصری رحم میگوید که شهید حقیقی را میشویند و نماز گذارند که خنظله رضی را در وقت رسول عم شستند و رسول عم با صحابه بصر
نماز بر وگذاردند علماء ما رحم میگویند این بما بران بود که جنابت رسیده بود منادی رسول عم ندا در داد که ای سپاه رسول
خدای سوار شوید از بهر خدای و حرب کنید یاد شمنان خدای خنظله را جنابت رسیده گفت اگر بغسل اوردن مشغول شوم

بنابراین کرچه قاضی سرقم بجنان سوار شده و شهید است غسل وی بدیجهت بود علما امامیه میگویند که اصل درین باب شهدا را بدانند
که ایشان را بشستشو نمیکنند و بجرم ایشان را بر ایشان قیاس کرده اند اگر نماز رسیده و دیوانه شهادت یافت یا
زن از حیض پاک شد و کشته شد یا بالغی که خارجه بود کشته شد اینها را بر قول ابوحنیفه رح شویند که شهید حکمی اند و بر قول ابویوسف
و محمد رح نشویند که حقیقی اند اگر حایض یا نفسا کشته شد بقول ابوحنیفه رح دو روایت است یکی حکمی و یکی حقیقی بر قول صاحبین شهید
حقیقی لفظ نمانشویند بر که بقدار رود باید که نیت آن بود که غازی شوم و مدد لشکر اسلام نصرت کنم اگر دو صف شده اند
یکی مومنان و یکی صف کافران بمبارزی از کفار بیرون آید از صف مومنان نشاید که بی اجازت امام بیرون یا لی کرد مردی
مبارزی کرد به مبارزوی خود اعتماد دارد که آن خصم خود را دفع کند نشاید که بیرون رود و آن خصم خود را دفع کند تا دل مومنان
شاد کرده و اگر بر مبارزوی خود اعتماد ندارد و نشاید که بی اجازت امام بیرون نماید که بدو والی رسد و دل مومنان شکسته کرده
و محمد حسن در سیر کبیر همچنین آورده است اما اگر امر معروف است در میان مومنان پیش میاید مومنان را که اگر این امر معروف کند و آن
میان کشته خواهد شد شاید که امر معروف کند محمد رح استدلال کرده اند که خود را در تهلکه افکندن بود و نشاید که خود را در تهلکه افکند قوله
تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة محمد رح گفته است که تاویل این آیه غلط کرده اند برای انکه خود را در تهلکه افکندن چیزی بود
که در معصیت افکندن بود و امر معروف کردن از جمله طاعتهاست اگر بشیر دشمنی کریزان میرود نداند اسپ افتاد و هلاک شد حکم شهادت
نبود اما اگر پس دشمن است میداند که اسپ در افتاد و هلاک شد شهید حقیقی بود اگر از کوه اند افتد نش یا افتاد و زهر قتلش
یا در آب اند افتد نش یا در آتش سوخت نش یا اینها هلاک شد و این همه بر احکم شهادت بود از برای انکه بضرب دشمن هلاک شده است
اگر دشمن چاه کنده است در آن چاه افتاد و هلاک شد و بر احکم شهادت دهند اگر مسلمانی در چاه که افتاده است از دهان یا از بینی
یا از زبر خون میرود هیچ جراحت پیدا نیست و بر احکم شهادت نبود از برای انکه اگر دماغ گرم بود از بینی خون رود و اگر مرد
پر دل بود زیر ده بود خون برآید اگر جراحت غالب بود از زبر خون رود و چون از بن او نشیبه یافتم حکام دنیا و بر احکم شهادت
نبود اما اگر کشش یا از چشم خون میرود جراحت پیدا نیست و بر احکم شهادت بود که این در موضع معهود رفتن خون نیست
معلوم شد که بضرب دشمن است و بر احکم شهادت بود اگر در میان مومنان و کافران کشته شده اند مومنان را از کافران بچه
فرق کنند ظاهر روایت اینست که بموی روی رنگ کرده و موی لب نیکرده و سنت فرج و جامه سیاه و سفید امام
ناصر الدین رحمه الله در سیر کبیر آورده است که اگر یکی را موی لب نیست بود اگر چه سنت فرج نبود و بر احکم کنم باسلام بر وی
نماز گذارند و بگورستان مومنان دفن کنند اما اگر موی لب دارد بود اگر چه سنت فرج بود و بر احکم نکنند باسلام
بر وی نماز گذارند و بخاک دفن نکنند و بعضی گفته اند اگر در نخلش مصحف بود میانش زنار اگر در دار حرب بود احکم کنند باسلام
وی که روا بود که جایی سوسمار بود که عذر کرده است و اگر در دار اسلام است و بر احکم نکنند باسلام وی که اینجا ضرورت نیست اما
اگر مومنان را از کافران فرق نتوانند کردن اگر غالب مومنان باشند بر همه نماز گذارند و همه را بگورستان مومنان

دفن کنند اما اگر غالب کافران باشند و بر همه نماز گذارند و بگورستان علیحده نهند دلیل بر انکه یکی از صحابه را زنی جهود بود
وحاطب بود و بن زن وفات یافت جهودان آمدند که وی از مست و ما بگورستان جهودان بریم صحابه گفتند که ما نمی گذاریم ازان
و یاد دست رسول علم وصحابه نشستند و قرار کردند که ویرا در گورستان علیحده نهند و روی بر دست چپ نهند تا مادرش رو
بقبله بود و فرزند را بقدرت اگر فرزند آید روی سوی قبله آید چون نمی شناختند چه دانند غالب مومنان باکافران باید که کم آید لشکر مسلمان
راشمرند و کشتگان را شمرند اگر کم آید لشکر مسلمانان کم اگر نه کشتگان بود ند غالب کافران بود و اگر کم آمد لشکر مومنان زیادت الر نمیه
کشتگان باشند و غالب مومنان باشند اگر بریا باشند بر همه نماز گذارند و بگورستان علیحده دفن کنند باید دانست که
شهادت بچها باطل نشود اگر از آفتاب سایه پرند ای بر ترتیب خورد یا باران بر ستور بهد شر و از موکه بیرون
آید یا وضیت دنیا میکنند این شهادت را اهل گفته شهید حقیقی نماند حکمی شود اما اگر زخم خورد و افتاد یا باران کشان کشان
بیرون آورد و ندش هلاک کند شهید حقیقی بود اگر در موکه افتاده هست و لقمه دنیا بایشان نرسید و بقولشافعی رح کی وقت نماز
نگذارد شهادت وی باطل شود و بر قول علماء ما رح یکنماز روز بود شهادت وی باطل شود یعنی حکمی شود و بقول محمد رح باطل نشود و
دلیل بر انکه سلام نماز بقرآن موشی داده هست و دعای آخری گفت یاد آمد شر تو اند که بران نماز تنها کند چون دعاء آخری گفتن نماز را
فاسد آمد نمیکند وصیت آخری بر شهادت را باطل نکند دیگر انکه در حرب احزاب صحابه را زخم گرانی خورده بود و افتاده صحابه رسول علم بر میدشتند وی
در شرف هلاکت افتاده بود میگفت ای صحابه رسول علم چون رسول علم سلام خود در هست کرده گفت تا رکی در تن شما مبینند وی مکرد اشتند دشمن
خدای عزوجل حرب کنند تا در کار هذا دو رسول عاصی نشوید در حرب جمل سعد را رض چنان گرانی خورده بود و افتاده در شرکت هلاکت میگفت
که جامه مرا جد کنند تا من بقیامت خونها خود را بر گشنده خود دعا کنم تا وی مرا نجهت گرفته هست در حرب احد هفتاد کس از صحابه را زخم گران
خورده و در شرف هلاکت افتاده بود پر ایشان را یکی دم آب حاجت بود یکی آمد تا ایشان را یکدم آب میداد و بر هر یکی ایشان
آن آب بعرض انکس بیارد دیگر اشارت میکرد تا بر هفتاد کس آب عرض کرده بچکس قبول نکرد بیارخود حواله میکرد ند وی حاجتمند
تر از صفت بچکس نخورد و هر هفتاد کس جان بحق تسلیم کردند و ناخوردن آن آب را دو حکمت بود یکی انکه پر ایشان
میکردند و دوم انکه نخوردند تا شهادت باطل نشود و بقولشافعی رح شهید حقیقی را نشویند و نماز نگذارند و بقول خواجه
حسن بصری رح هم شویند و نماز گذارند بقول علماء ما رح نشویند ولیکن نماز گذارند اما اگر پاره پاره باشد بقولشافعی رح بر پاره
نماز گذارند و بقول علماء ما رح بر بیشتر نماز گذارند یکمترین نماز نگذارند ما اگر نیمه اسر نماز گذارند باز نیمه دیگر را یا هند
بیکروایه از علماء ما رح بران نیمه دیگر نماز نگذارند و بیکروایه نگذارند اهل بقی را نشویند و نماز بگذارند اهل بقی کسانی باشند
که از حق امام بیرون آمده باشند تا اهل دو محلت باشند بیکدیگر خصومت کرده باشند و یکی در میان ایشان کشته باشد و بر او نشویند
و نماز بگذارند و احکام بقی را حضرت امیر المومنین علی بیان فرموده هست در حرب جمل جماعتی باوی بیرون آمدند بروی هم گشیدند و امیر المومنین
علی رضی ایشان حرب افتاد فرمود یاران خود را تا ایشان تیر خدا از شما تیر بهند از شما و تا ایشان باشما حمله نکنند شما با ایشان حمله نکنید

اگر ایشانرا زخمی زنند زخم دیگر میزنند و اگر از شما امان خواهند ایشان امان دهید و اگر از شما گریزند گریزند و عقب ایشان مروید و ایشانرا
نیز میت کنند و مال ایشانرا غارت بکنند و زن و فرزند ایشانرا ببرده بکنند و اگر از شما کشته شود شهید شوید و اگر ایشانرا کشتید عاصی
باشید و این حکم همچنین باقی است مسئله اگر بر اطراف کشته یافتند و کشنده را نمی یابند شهید حقیقی بود و اما اگر در عمارتها کشته
یابند و کشنده را نیابند و بقول شافعی رح شهید حقیقی بود و بقول علما مارح شهید حکمی بود از برای انکه عدد قسامه را جمع کنند
و سوگند دهند و دیت ستانند بدینمعنی شهید حکمی بود اما اگر کشنده را یابند شهید حقیقی بود ان کشنده را نیز کشند و وی شهید
نبود که دیرا بحق کشته اند بکشتن وی شهادت ان باطل نشود اما اگر کشنده را نیافتند باید که عدد قسامه جمع کنند بنجاه کس از
پارسایان ان محلت را جمع کنند سوگند دهند اگر سوگند خورند دیت بر عاقله بود و عدد قسامت از عاقله باشند و اگر نکول از عدد
قسامه دیت و نهند اگر یک کس نکول رود از انکس دیت گیرند و این قول ابو یوسف است دلیل بر اموال که مدعی علیه نکول آرد و خطا نیز رفاقت
جنس کند ستانرا تا سوگند خورند یا اقرار کنند چنانچه از قصاص حق دیگران امتناع کنند در عدد قسامت قصاص نرود تا اوقت
که اقرار نکنند که ان جنایت ما کرده ایم از برای انکه سوگند خوردن بر ایشان لازم شده بست و بحکم شرع پس حبس کنند ایشان
تا سوگند یا اقرار کنند که این جنایت ما کرده ایم و اگر عدد قسامت چهل و نه کس باید که یک کس را دو بار سوگند دهند و انگاه دیت ستانند
و ان شهید حکمی بود و دیر انشویند و نماز کذارند اگر بجنبی کشته شده که ان جراحت بنست چنانکه بهشت و مانکلد یا زیر دیوار ماند یا از بالا
در افتاد و یا در آب افتاد و در انتش افتاد و از بیم هلاک شدن یا کرک زدنش یا کشند درین همه صورتها شهید حکمی بود حقیقی نی اگر کرک زده
جراحت شد و همان جراحت هلاک شد یا انتش سوختش و جراحت بر نشده و بهمان جراحت مرد شهید حقیقی بود و اگر مسلمانی خود را کار دزد
هلاک شد طحاوی رح گفته است دیر انشویند و نماز کذارند و نماز کذاردن وی از اهل نفی است شیخ السلام علی سعدی رح گفته است که انشویند و نماز
کذارند فایده یکی انکه تا کسی کمان نبرد که وی شهید است و دیکر انکه هر کرا ان فعل با خود کند بشمان بود از وی توبه بود از برای انکه شیطانی
از کناه توبه است و بقول ابو حنیفه و محمد رح است و اختیار طحاوی قول ابو یوسف رح است اکر کافران اهل وی را اسیر کردند و همه را کشتند
از مردان و زنان و نارسیدکان بقول ابو یوسف و محمد رح را انشویند بقول ابو حنیفه نارسیدکانرا انشویند و بر همه نماز کذارند و بخاک
دفن کنند اکر نارسیده و یا دیوانه یکی را کفت بعد ازانکه خطای قصاص واجب نیاید دیت بر عاقله وی باشد و دیوانه نارسیده از عاقله
نباشد زن از عاقله باشد یا نی اکر این واقعه در خانه وی باشد وی از عاقله باشد و اکر این واقعه در خانه وی نباشد از عاقله نبود
در قتل خطا از میراث محروم نشود و چون فعل از کسی دیکر در وجود آمده باشد چنانکه در تاریکی یکی را کفت بزن وی زد معلوم شد که پدر وی
بوده است وی بدان زخم هلاک شد وی از میراث محروم نشود که دیرا درین قصد نبوده است اما اکر پدر و پدر استاد پرستاران یا
استاد پیشه را کفتند این بچه را بزن وی بزد هلاک شد ایشان از میراث محروم نشوند اما اکر در جای خواب با فرزند خفته است بر
فرزند زیر پهلوی وی آمد هلاک شد از میراث محروم شود که فعل از وی در وجود آمده است اکر نارسیده یا دیوانه یا جنب شهادت
یافتند بقول ابو حنیفه رح ایشانرا انشویند و بقول ابو یوسف و محمد رح ایشانرا نشویند و لیکن بر همه نماز کذارند اکر بالت جارحه

کشته شده است لیکن جراحت نشد بقول ابوحنیفه رض نشویند و بقول ابو یوسف و محمد رح نشویند اگر زنی در حیض یا در نفاس شهادت یافت بقول
ابو یوسف و محمد رح نشویند از ابوحنیفه رض دو روایت است یکی روایت نشویند یکی روایت نشویند تا اگر از حیض یا در نفاس پاک شد پیش از آنکه
غسل کند شهادت یافت بقول ابوحنیفه رض نشویند و بقول ابو یوسف و محمد رح نشویند دلیل بر آنکه جنب بقول ابوحنیفه رض نشویند و
بقول ابو یوسف و محمد نشویند دلیل آنست که رسول عم در حرب احد دید که حنظله رض شهادت یافته بود فرشتگان آمده بودند
و برای شستند رسول عم فرمود تا اهل وی سوال کردند گفتند و بر اجنابت رسیده بود پیش از آنکه غسل آورد پس دانستند که ایشان
مومنان بحرب بیرون آمدند و بی آنچنان سلاح بر خود راست کرده بیرون آمد بحرب پس معلوم شد که چنین شهادت یابد نشاید شستن
دیت با قصاص عمد آمد بقول شافعی رح نزد علماء ما رح جمع نیاید صورت مسئله چنان بود که یکی کسی را بکشت یکی از دو از مان
مادر او را بکشت بقول شافعی رح آن نه وارث دیگر از ترکه وی دیت بستانند و بقول علماء ما رح چون او را کشتند دیت از او ساقط
ساقط شود و اگر آن دو اثنان قسم خود را بخشید قصاص باجماع ساقط شود جنایت تجربه پذیر نیست پس دیت در حق وی ساقط است اما در حق
دیگران ساقط نشود که دیت تجربه پذیر نیست دیت تجربه پذیر است اگر خصم اقرار میکند که من بعمد کشته ام ورثه میگویند بخطا کشته دیت
و قصاص هر دو ساقط نشود اما در قتل خطا از میراث محروم نشود چون فعل از کسی دیگر در وجود آمده است بر کشنده کفارت لازم شود
بنده مومن از اداکند اگر عاجز آید باشصت روزه بپوسته روزه دارد اینجا مسکین را طعام دادن نیاده است دیت بر عاقله لازم آید
بعضی گفته اند عاقله اهل دیوان باشند قاضی امام اسبیجابی رح گفته است که در استحباب ما سراج سراجان بودند و عاقله گفشگران
گفشگران بودند خواجه امام علی سغدی رح گفته است کسانیکه نصرت وی از ایشان بود عاقله وی ایشان باشند و اگر از ایشان نباشد
اقربای وی باشند چون دیت دهند اگر از زده بسنده باتفاق هزار دینار دهند و اگر از شتر دهند صد شتر دهند بعضی گفته اند که اصح
آنست که بیست و پنج بنت مخاض دهند بیست و پنج بنت لبون دهند بیست و پنج حقه دهند بیست و پنج جزعه دهند بنت مخاض یکساله
بود که پای در دوم نهاده بود و بنت لبون دوساله بود که پای در سیوم سال نهاده بود و حقه سه ساله بود که پای در چهارم
نهاده بود و جزعه چهار ساله بود که پای در سال پنجم نهاده بود و اگر نقره دهند بقول شافعی رح دوازده هزار درم نقره بدهند
و بقول علماء ما رح سیزده هزار نقره دهند بنا بر ان اصل است که شافعی رح دوازده درم نقره بدینازی و حساب کنند و
چنان باید که بهر سری سه نقره دهند یا چهار نقره این دیت را در سه سال دهند اگر بیشتر اندکتر دهند و اگر عاقله کمتر از شش هزار دهند
تا در سر سال داده شود مادرای زر و نقره و اشتر بر قول ابوحنیفه رح چیزی دیگر واجب نشود بر قول صاحبین صد شتر داده و بیست
پنج یکساله که پای در دوم سال نهاده بود و باقی بر همین قیاس اگر از گاو دیت میدهد دویست و از حله دویست و از گوسفند
دو هزار اگر در میان دو دیه کشته بافتند بهر کدام دیه که کشته نزدیکتر بود دیت بر اهل آن دیه بود مرا دازین نزدیکی اینست که تا با
وارثان کشنده اهل دیه بکشند قتل بکره چنان بود که یکی را اکراه کردند که فلانرا بکش و اگر نه ترا بکشیم وی بکشت قصاص بر که واجب آید
بقول ابوحنیفه محمد رح بر فرمانبرده واجب شود و بر قول زفر رح بر کشنده و بقول ابو یوسف رح بر هر دو نبود و بقول شافعی رح

بر سر دو بود اگر یکی خود را کارد زد دیگری را کارد زد مار گزید شش حرکت مرید شش تلخی دیت بران کار و زخمه واجب شود باب

**چهل و یکم** در بیان نماز بیماران نماز بیمار از نماز مسافر وسعت هم یابد و هم باخبر است این است **قوله تعالی** الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم اما خبر **قوله** علیه السلام صل المریض قائما فان لم یستطع قاعدا فان لم یستطع فعلی الجنب یومی ایماء فان لم یستطع فان الله تعالی احق بقبول العذر منه و رسول عم چندانی وعده فرمود بیمار را که بعضی از صحابه بیماری خواستند چنانکه عمران بن حصین رضی سال بیمار بود رسول عم بیمار پرسی وی رفت و برا فرمود نماز گذار استاده با قیام و رکوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذار بر رکوع و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بر پهلوی راست روی بسوی قبله از بیماری این قول شافعی گرفته است اما بر قول علماء ما رح بر قفا گذارد و قدمهای سوی قبله آرد و دلیل بر انکه عبد الله بن عمر رض بیمار شد رسول عم بیمار پرسی وی آمد گفت نماز گذار استاده بقیام و رکوعه و سجود اگر نتوانی نشسته گذار بر رکوعه و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بقفا قدمهای سوی قبله اما باختیار نشاید و قدمهای سوی قبله خفتن که محمد حسن رح در جامع الصغیر آورده است که نه شاید باختیار قدمها خفتن الا درین مسئله معنی را عارضه هست که بجانه نماز گذارد و میتواند با قیام و رکوع و سجود باید که بمسجد آید و نشسته گذارد بر رکوع و سجود و جماعت گذارد و با امام یکسر کوید در قیام و انگاه بنشیند و اگر قوت یابد پیش از انکه امام بر رکوع رود دی بالا است گنده با امام رکوع رود روا بود و اگر همچنان نشسته با امام بر رکوع رود روا بود و اگر بر خاست و بقیام راست نشد و همچنان بر رکوع رفت و سجده آورد نمازش تباه شود چرا که قیام دو است یکی قیام قایم و یکی قیام قاعده چون از قیام قاعده بر خاست ان برانداخته نشود قیام قایم نیابد لاجرم نمازش تباه شود اگر اخر یکرکعت نماز لاحقانه را درو بود اگر همچنان سلام دهد نمازش تباه شود اگر بنجانه نماز گذارد با بقاء طهارت میتواند گذارد و اگر مسجد می آید بقاء طهارت نمی یابد باید که بنجانه گذارد و با بقاء طهارت اگر استاده نماز میکذارد و بقیام رکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد و اگر نشسته بر رکوع و سجود میکذارد بقاء طهارت می باید نشسته گذارد بر رکوع و سجود و اگر نشسته میکذارد بر رکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد اگر با بیمار میکذارد بقاء طهارت می باید بعضی گفته اند حکم صاحب جرح دارد هر وقت نماز طهارت سازد و استاده نماز میکذارد با قیام و رکوع و سجود و الشیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که با بیمار نماز گذارد درو ابو مسلمانی را در دهان جراحت است اگر قران میخواند چون روان شود خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که قران نخواند از برای انکه بی قرات نماز روا می باشد دلیل بر امی و مقتدی و لنگ و در فریضه چهار رکعتی در دو اخرین هم بقرات روا می آید اما بی طهارت نماز روا بود شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که بقدر حاجت خواند که در زیادت روا نیست که انجا با بیمار نماز گذارد دون اشارت بدل است از قیام و رکوع و سجود اما قرات را بدل نیست بقدر حاجت خواند ایجای بود که اگر میخواند خون روان میشود و بیش نمی ایستد اما اگر میخواند و میرود اگر خاموشی کند می ایستد هر چند خواند روا بود که در صلوة مختصر الصیاح خواجه امام ابو الفضل کرمانی رح در شرح قدوری آورده است که هر جراحتی که بفعل جرم روان میشود در حق وی حدث نیست اگر مسلمانی را بینی و پیشانی مجروح بود و سجده نتواند آوردن بقول شافعی رح

قیام و رکوع آرد و سجد با یار او و علما مارحمهم گفته اند که چون سجد باساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شود با یار میکذارد و روا بود اگر
مسلمانی را نمیابد است اما قیام میتواند آوردن و صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه آورده است که و یرا بحال زابتدا نماز شسته روا بود
باید که چندان باشند که توانند الکاه بنشینند باقی نماز را نشسته تمام کنند روا بود و اکر ایستاده نشسته اقتدا بقول محمد رحمه روا بود و بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه روا بود اکر امام نشسته میکذارد با یار مقتدیان با قیام و رکوع و سجود بقول زفر رحمه روا بود و بقول علمای ثلثه رحمه
روا نبود اکر بیماری با یار نماز میکذارد و در میان نماز قدرت یابد بر قیام و رکوع و سجود نماز تباه شود اکر جماعتی با یاران با یار نماز
میکذارند روا بود چون همه یکسانند اکر بر مقتدی پیش از سر امام افتد نمازش تباه شود که در حال یار اعتبار سر را بود نی قدم یا کر امام
رکوع و سجود کذارد مقتدیان با یار روا بود باتفاق اما اکر امام نشسته با یار میکذارد و مقتدیان نشسته بر کوع و سجود بقول زفر رحمه
روا بود و بقول علمای ثلثه رحمهم روا نبود اکر نشسته میکذارد با رکوعه و سجود و دو رکعت کذارد و صحت یافت دو رکعت دیکر ایستاده کذارد
بر قول محمد رحمه روا نبود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما روا بود و اکر نشسته با یار نماز دو رکعت کذارد و صحت یافت دو رکعت دیکر
نمازش تباه شود و اکر نشسته و ایستاده بنجفته اقتدا کنند درست نبود و اکر مسبوق با قدرت قیام رکوع و سجود مسبوق قانه را نشسته اورده
بر کوعه و سجود نمازش تباه شود اما اکر با یار او نماز تباه نشود باید که بر خیزد باقی مسبوق قانه را کذارد که با قدرت قیام و رکوع نشسته
بر کوعه و سجود تطوع شود اما لقدرت قیام و رکوع و سجود ایما معتبر نبود و این اشارت از وی حمل اند کست نماز تباه نشود بر خلاف
بیمار که ایما از وی معتبر بود بیمار با یار نماز میکذارد و قعده فرض نیارد و رکعت زواید آورد نمازش تباه شود و اشکال آنست
که مسبوق با قدرت قیام و رکوعه و سجود با یار نماز میکذارد نماز تباه نمیشود بیمار را چرا تباه میشود فرق میان است
که با قدرت قیام و رکوعه و سجده ایما معتبر نیست اما اینجا معتبر است که وی عاجز است از قیام و رکوعه اکر بیماری نشسته
نماز میکذارد قیام چکونه آرد تا چون او راشک افتد بداند ابو حنیفه رحمه چهار روایت است یکی روایت است چنانکه معهود است
بنشیند و دست پیش کیرد و قیام آورده شود قعده دست بر زانو نهند بقول زفر رحمه کرفته است روایتی دیکر است که در قیام زانو نها دو
دارد و در قعده لیت دارد و این قول ابو یوسف رحمه کرفته است روایتی دیکر است کند در قیام دو پای را از یکطرف بیرون فرستند و
بنشیند و در قعده بهمچنانکه در قعده می نشیند و روایت چهارم است که وی مخیر است خواه در قیام پا یرا از یکطرف بیرون ارد و خواه در قعده
و بقول محمد رحمه کرفته است اکر نشسته نماز میکذارد و در جای کی دست پیش می باید کرفت دست بر زانو نهاد و اکر التحیات اندکی وی است سهو
واجب شود و اکر بی نشود **مسئله** بر عکس کیف ما کان سهو واجب شود و اکر نشسته با یار نماز میکذارد جای کی قعده فریضه می باید آوردن بیمار را
بقیام باید رخصت و تقید سجده کرد بعضی کفته اند که نماز تباه نشود کی ان نشستن وی قعده است ظاهر روایت تباه شود که وی بجنسنا نماز کذارد و اکر در
خانه بیماران اند وقت نماز در آمد و میخواهند که نماز کذارند و طاقت طهارت کردن ندارند و کسی نیست ایشانرا طهارت کنند
و جامهای وجایهای ایشان پلید است و کسی نیست روی ایشانرا بقبله کرداند باید که تیمم کنند و نماز کنند و اکر نکنند عاصی شوند اکر بر خود
نه بینند کافر شوند اکر در میان ایشان کسی اهل است امامت را باید که امامت کند اکر چه روی ایشان بغیر قبله است

کرآن خانه مر ایشانرا چنانست که حاضر را کعبه تا دائم ابصر اشارت میتوانند کردن نماز بر ایشان بود و بر قول زفر رح اگر بدل اشارت
میتوانند کردن نماز بر ایشان روا بود قایم تا از قیام عاجز شد نشسته بر رکوع و سجود و از مشی بر رکوع و سجود عاجز نیاید پایا
روا بود چون خفته یا بیمار گذارد اتفاق است که بیمر گذارد اگر از اشارت سر عاجز آید حسن زیاد رح گفته است که بچشم گذارد اگر از اشارت
چشم عاجز آید زفر رح گفته است بدل گذارد اما ظاهر روایت آنست که چون از اشارت سر عاجز آید و عقل باوی بود تاخیر کند اگر گذشته
شود بروی چیزی نبود باتفاق و اگر صحت یابد قضاران نماز بروی بود بانی در نسخه خلافست میان ابو نصر پارسای و ابو نصر زندویسی
رح مکی از ایشان گفته که قضای بروی بود یکی گفته است که قضا بروی نبود اگر خفته نماز میگذارند خواب رفته بعضی گفته اند خواب نا
روا یست حدث نبود ظاهر روایت طهارت تباه شود اگر بیماری خفته است و بقدار طهارت نمی یابد جامه وی نجس است و روی بغیر قبله
است و قدرت بر شستن ندارد و مالی ندارد و که کسی را مزدور کند و بنده ندارد و متبرعی ندارد و بر اسباب ماندن نماز نیست اگر تیمم کند
و همچنان روی بغیر قبله و بآن حالت نماز گذارد روا بود هر نمازی در حالت تندرستی فوت کرده است درین حالت ازو قضا
میکند از عهده بیرون آید و اگر در آن حالت نماز نگذارد و بر خود نهند کافر نشود اگر بر خود نهند لیکن نگذارد مومنی بود و عاصی و اگر
جاهایش نجس بود از آن نماز گذارد و آنچه حاجت اصلی بود ماند باقی از خود جدا کند و اگر متبرعی دارد روی او لا بسوی قبله
آرد و او را اشارت دهد بقول ابو حنیفه رح و یرا یافت ان متبرع روی بغیر قبله که تیمم نماز را بود و بقول ابو یوسف و محمد رح را نبود
اگر او را یکی خانه جماعتی بیماران اندیم باید که جماعت گذارند اگر چه امام را روی بغیر قبله است و اگر جماعت نگذارند نه بیمار شوند و اگر
مسلمانی بیهوش شد یکوقت نماز همچنین بیهوش ماند بقول شافعی رح نماز از وی ساقط شود قضاران نماز بروی نبود بقول
علماء ما رح قضای بروی بود اما اگر کمتر یکشبانروز بیهوش ماند باجماع آن نماز از وی ساقط شود و قضا بروی نبود ابو حنیفه
رض از شبانروز بیست و چهار ساعت را اعتبار دارد ابو یوسف و محمد رح شش نماز را اعتبار دارند فایده این خلاف جایی پدید
که نماز بامداد گذارد بیهوش شد روز دیگر آفتاب برآمد و بهوش آمد بقول ابو حنیفه رض قضاران نماز بامدادی نبود بقول ابو یوسف
و محمد رح بروی بود اما اگر شش نماز را بیهوش آمد اتفاق قضاران آن نماز بامدادی نبود اگر نیک خورد یکشبانروز خفته ماند و
بقول ابو یوسف و محمد رح حکم خفتگان دارد قضاران نماز بامدادی بود و بقول ابو حنیفه رض حکم بیهوشان دارد قضا
ان نماز بامدادی نبود اگر بیماری وصیت میکند و در نفس اتفاق درست نیاید چنانکه نزدا وصیت میکنند که چون عدت تو
بگذرد فلانکس را بخواهی یا دختر مرا بفلانی برلی دهی وصیت در عبادت درست آید این رسم از محمد رح روایت میکند اما
ظاهر روایتیست که درست نیاید در ثلث مال باتفاق درست آید بستدین معاذ رض بیمار بود رسول عم وی را فرمود یا سعد وصیت کن
گفت در کل مال گفت نی گفت در چهار دانک گفت فی گفت در پنج گفت نی گفت در ثلث مال گفت بلی الگاه این حدیث فرمود که
الثلث کثیر او حق میراث خود را وصیت درست نیاید اگر وصیت کرد که روزه نماز مرا کندم دهید و نماز مرا بعد ازان گذشته
بر روزه راوه من کندم شود ظاهر روایت آنست که هر نمازی را وه من کندم لازم شود که روزه یک عبادتست و هر نمازی یک عبادت

جمعه و هند یا برا کند، بعضی قیاس کرده اند زکوة مال و صدقه فطر اگر جمعه دهند روا بود و اگر برا کنده دهند هم روا بود بعضی گفته اند که برا کنده روا نبود و قیاس کرده اند بکفاره یمین و ظهار و رمضان شیخ فانی را شاید که روزه بخورد و هر روز زیاده می کند هر بدل از ان فوت شود ان کند مهما صدقه شود و روز نا قضا شود و اگر نماز پیست نماز نیستو اند گذاردن وصیت کند تا بعد از وفات من کندم و هند از ثلث مال وی روا بود و هر نمازی را دو من کندم و هند شنبا نروز یرا دوازده من کندم بود اگر در حیات وی و هدر روا نبود اگر در بیابان خوف است یا یاد نماز گذارد روا بود همچنانکه یاد یاب چهل و دوم در یاد غسل میت بر قول علماء ما واجبست و بر قول شافعی رح سنت است حکایت آورده اند که ادم صفی عم وفات یافت جبرئیل عم و میکائیل عم بیامدند و آب جامهای نورانی و حلهای بهشتی آوردند یکی آب ریخت و یکی ادم عم را شست و دران حلها بپیچیدندش و بروی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند و انگاه جبرئیل عم ندا کرد یا بنی ادم بذه سنت موتاکم الی یوم القیمة در صلوة کشفوانی آورده است که شیث را غسل دادند تا دیر شست و ایشان آب ریختند و حلها بپیچیدندش و بروی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند جبرئیل عم ان ندا کرد یا بنی ادم بذه سنتکم موتاکم الی یوم القیمة شافعی رح گفت که ندا جبرئیل عم سنت بود غسل میت نیز سنت بود علماء ما رح گفته اند که ندا جبرئیل عم بی امر پروردگار بود امر پروردگار چون فرضیت را اقتضا کند بدین گفتم که واجبست علماء ما رح میگویند که بسیار لفظ را سنت خوانند که مراد فریضه بود نه بینی که معاذ جبل رض مسح موقانه را بعد از نماز اورد پیغامبر فرمود که سن لکم معاذ سنت حسنة فاسنتوا بها رسول عم مسح موقانه را سنت خواند و مراد فریضه بود و واجبست نیز اید و مراد فریضه بود چنانکه نارسیده بالغ شود کوسپند نماز بروی واجب شود و ماه رمضان کوسپند روزه واجب شد اگر مسلمانی وفات کرد بر همه فریضه شود که بشویند و کفن کنند و نماز جنازه گذارند و بخاک دفن کنند و چون یک کس ازهمه بنیابت و اهدی حدیث آمده است هر که مرده را بشوید از برای رضای خدای عزوجل مرد برا از گناهان پاک کند و هر که دفن کند برضا الله تعالی اماده کرده خود را در بهشت از حلهای بهشتی و هر که گور کند برضای خدا تعالی اماده کرده جای خود را کوشکها در بهشت اگر دو کس باشند در مسافرت یکی وفات یافت بران دیگر واجب شود که وی را بشوید و اجرت واجب نشود اما اگر جماعتی باشند یکی در میان ایشان کفنشته شود یکی وی را بشوید اجرت واجب شود اگر زن مرد شوی ماند بقول شافعی رح شاید که زن خود را بشوید و بقول علماء ما رح نشاید که زن خود را بشوید و بقول علماء ما رح نشاید که زن خود را بشوید و حجه قول شافعی رح آنست که فاطمه رض وفات یافت امیر المومنین علی رض وی را شست علماء ما رح گفته اند که عقد ایشان اسمانی بود و بموت عقد ایشان نیخاست دان بنا بر انکه رسول عم فرموده بود که حسب و نسب من بمرگ برید نشود پس عقد در میان ایشان باقی بود اما عامر ا در میان از جون زن وفات کند در میان ایشان عقد نماند لاجرم نشاید شستن اما اگر مردی مرده شود و زن را نشاید که شوی خود را بشوید که چون در عقد وی باشد یا در عدت رجعی باشد دلیل بر انکه صدیق رض وفات یافت اسماء که اهل وی بود ندویرا شستند چون این خبر بمادر مومنان عایشه صدیقه رض رسید گفت اگر من بدانستی که زنان شاید که شوی خود را بشویند هرگز

من نماندی که رسول عم را کسی دیگر خشستی اگر زن مدین باشد باسه طلاق شوی وی وفات یافت نشاید این زن را اگر شوی خود را
شوید اگر مرد بر او در آن است یکی را طلاق باین داد نا معین یا یکی را سه طلاق داد نا معین پیش از انکه تعیین کردی این مرد وفات یافت هر دو
زنرا نشاید که دیگر شوید که هر یکی احتمال حرام دارد مرد دیگر نیست دیگر خواست بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن بوده است میان ایشان
واجب شود مشارکت و مشارکت ایشان را قضای قاضی حاجت نبود هر زن وعده واجب شود و بر مرد کابین میان نام برده و سزای کابین
هر کدام کمتر بود او را واجب شود تا عدت این زن نگذرد و برا باز زن دخول نشاید کردن پیش از انکه این زن گذشتی مرد وفات یافت
این زنرا نشاید که شوی خود را شوید اگر عدت گذشت انگاه شوی و برا وفات یافت این زنرا شاید که شوید شوهر خود را اگر گذشتن عدت
یا بموت معارضست و بقول ابو یوسف و زفر رح شاید شوی را شوید بقول ابو حنیفه و محمد رح نشاید که شوی را بشوید در حصاید و در شرح
طحاوی آورده است که زفر رح زمان موت را اعتبار دارد و علماء ثلثه زمان شستن را اگر زمان موت نی گذشته شود و زمان شستن
گذرد بقول زفر رح نشاید شستن بقول علماء ثلثه شاید شستن و مختلف نیز همین است اگر مردی وفات یافت دام ولد ماند شاید
که خواجه را شوید یا نی همین خلافست مردی وفات یافت زن وی بعد از وفات وی روت آورد یا پسر شوی را بشوید و بسود
باز اسلام آورد شاید که شوی خود را شوید یا نی بروایت شرح بقول زفر رح شاید که شوی خود را شوید بقول علماء ثلثه رح نشاید
بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح بقول زفر رح شاید که شوید بقول علماء ثلثه رح نشاید اگر پسر اسلام آورد وفات یافت
زنش اسلام آورد اتفاقست شاید که دیرا بشوید اگر مظاهر یا محرم گذشته شد زنان ایشان را نشاید که شوی خود را شویند اگر
مردی در میان زنان گذشته شد اگر در میان ایشان نارسیده بود و برا تعلیم دهند و برا بشوید اگر در میان زنان نارسیده نیست
و زنان نامحرم باید که زنی خرقه بر دست پیچد و آن مرد را تیمم دهد اگر زنی در میان مردان گذشته شد اگر در میان ایشان
نارسیده بود و برا تعلیم دهند تا دیرا بشوید اگر نارسید بود مردی خرقه بر دست پیچد و آن زنرا تیمم دهد و اگر در آن زمان
که مرده را تیمم دهد باید که روی بر گرداند تا چشمش بر دستها و روی نیفتد اگر خنثی مشکل گذشته شد بعضی گفته اند که خنثی مشکل
دیگر را سپاموزند تا دیرا بشویند اما این وجه مأخوذ نیست همچنانکه اقتدا ایشان یکدیگر درست نبود ایشانرا نشاید که یکدیگر را
بشویند خواجه امام زاهد فخر رح گفته است در اوریت المال خنثی باشد باید که بیت المال کنیزکی بخرند برای وی وان کنیزک را تعلیم
دهند تا دیرا بشویند و بخاک دفن کنند وان کنیزک بازو و شند وان مال را باز دریت المال یار ند خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که
خرقه بر دست پیچد و تیمم دهد همچنانکه زنی در میان مردان گذشته شود خواجه امام شمس الائمه حلوای رح گفته است که دیرا در گهواره کنند
و راب کلان چنانند و بر گشند نماز گذارند و بخاک دفن کنند اگر کسی در راب اندک میرود ان اب پلید شود چون میت را بر گشند باز نشوید
اما اگر مومنی که شسته شده بر شستند بعد ازان در راب اندک افتد و باتفاق آن اب پلید نشود و میت را بر گشند باز شستن حاجت
نیست شیخ ابو القاسم سعار رح گفته است اگر چه مرده ناشسته در راب اندک افتد پلید نشود از برای انکه اگر زنده در راب افتد پلید
نشود و انکه ان زنکی در چاه زمزم افتاد و کما امر بر کشیده اند ان زنک را حرج نبود و خون او ده بود خواجه امام بکر اسکاف رح

گفته است اگر مردی شسته بود یا ناشسته بهر دو حال پلید شود که غالب آن بود چون در افتد چیزیے
از دو یے ترشح کند چونکه مرده را امساک نمانده بود چون اب اندک پلید شود در عیون المسایل مذکور
است دیگر قاضی امام ابو زید دبوسی در اسرار گفته است که مرده در اصل پلید است اگرچه ویرا چندان
صد آب شویند پاک نشود و فرق میان شسته و ناشسته نیست اما اگر کافری بر کفر وفات یافت و ویرا
در صد آب شویند چون در آب اندک افتد ان اب را پلید کند که آن نجاست کفر ویرا ظاهر شد
اگر مسلمانے در آب بسیار افتاد و هلاک شد ویرا از ان آب بر گشند باز شستن حاجت بود یا نے

**اینمسئله** با خواجه امام ابو نصر عیاضی رح سوال کردند که در مسجد رباط چهار سوے بر سر منبر وی را
جواب پیش حاضر نبود استاد وی خواجه ابو منصور ماتریدی رح انجا حاضر بود بسوی استاد نظر کرد
خواجه ابو منصور اشارت کرد که اگر ویرا جنبانیده اند انگاه بر گشیده اند باز شستن حاجت نیست و اگر
نجنبانیده اند باز شویند گفت استاد بزگوار من چنین میفرماید که اگر ویرا جنبانیده اند و انگاه بر گشیده
باز شستن حاجت نیست و اگر نجنبانیده اند باز شویند چون بر سر منبر از تعلیم ننگ نداشت لاجرم قبله جلیل
نام کردند پس چون میت را خواهند شستن تخته را چنان باید نهادن که پیمبر را خوابانند بقول شافعی رح
بر پهلوی راست خوابانند روی سوی قبله بود و بقول علماء مارح ستان خوابانند و قدمهای سوی
بود اما این جای بود که دست دهد اما اگر دست ندهد چنان نهند که دست دهد پاکی بود ستره کشند و غسال در آید
و یک کس که ویرا اب ریزد و زیادت از حاجت اصلی نشاید در آمدن بقول شافعی رح پیراهن از میت بیرون نکنند
بقول علماء مارح پیراهن از میت بیرون کنند و بقول حسن زیاد رح چنری بر افگنند که از ناف تا زانو پوشیده شود
ظاهر روایت نشاید که اگر میراث خوار نارسیده باشند نا مال وی تلف شود و مرده شوی نادان دار شود عورت
غلیظ و ویرا بپوشند پسنده بود و بقول علماء مارح عورت غلیظ بپوشیده و تخته را باب صفا بشویند انگاه میت را بر تخته
نهند اتفاقست که در وقت غسل قران نخواند و دعا نکنند نگویند اما اگر دعا نرم گویند شاید که غسال از ان که مرده را
برسنه کند بر زمان هیچ ذکر نگوید تا در کفن بپیچند و بوی خوش کنند بر قول زفر رح مخارفها را بر قول علماء ثلثه رح مساجد را و بعضی نهنها
بر قول اصح نخست غسال سه بار دست خود را بشوید اول و دست راست را شوید باز دست چپ شوید و انگاه خرقه بر دست پیچد و میت را استنجا دهد و انگاه
خرقه را بیرون اندازد و دستها را بشوید و بقول شافعی رح میت را باب دهان و بینی سه بار بشویند و بقول علماء مارح خرقه ماری سه بار بدهان و بینی
میت اندازند بسنده بود و انگاه ریش را بشوید و دستها را ازنج شوید بروایت حسن زیاد مسح سر آرد و ظاهر روایت مسح سر نیارد و با
پهالیش بشوید و انگاه اب فرو ریزد و انگاه دست راست بستن گیرد و سوی خود کشد و انگاه آب فرو ریزد و دست چپ را
گیرد و سوی خود کشد و آب کرد بر گرد ریزد انگاه بروی تخته شاید و دست بشکمش فرو مالد اگر چیزی از میت سرایت کند

تخته را تشویه میت را باز شستن حاجت نیست از برای انکه از زیر نا انکه میت را شستند تا نوقت که بخاک دفن کنند حکم
صاحب جرح سایل دارد تا اگر چیزی پدید آید طهارت او باطل نشود اب شستن ریش و ناریهای زخم شود و کل ماند اما شانه نکنند و ملیح نیست
نکنند سوی لبش را لبست نکنند و کل را باب صاف شوید و زنار اموی پیش سینه نهند و زیر تخته بوی خوش سوزند و خنوط پراکنده
کنند و بقول زفر رح بر مساجد مالد چنانکه بر پیشانی و کفها و دست و سر نار را و نزد بعضی علماء تلذذ رح بر مخارق چشمهای دهان و بینی
مانندان اگر پشتر بود بهر جایگاه پراکنده کند مردانرا کفن سنت سه است پیراهن ازار و لفافه و زنانرا پنج است این سه کفن و
مقنعه و سینه بند و از زفر رح روایت آمده است که روی بند نیز باید و هر جامه که در حال حیات شاید در ممات نیز چون کفن شاید
کردن اما اولیتر ان بود جامه که بان جا بر طاعت کرده باشد از جامهها و اورا کفن کنند بهتر آید و لفافه نو کنند و لیل بر انکه ابو بکر
صدیق رض وفات یافت وصیت کرده بود که مرا بهم درین جامه بپچید و بخاک دفن کنند که من باین جامه عبادت کرده ایم نو
کنند که زندگان بدان جامه تر اند و اولیتر اند و صدیق رض پیراهن و ازار بود همان کردند اما لفافه نو کردند اگر میت را
در کفن پچیدند معلوم شد که لمعه خشک مانده است اگر یکی دست یا یکی پای مانده است باجماع ان لمعه را بشویند اگر یکی انگشت
خشک مانده است بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح عفو است و نیز روا بود که خشک شده باشد و بقول محمد رح انگشت را بشویند

**باب چهل و سیوم** در بیان جنازه چون میت را از خانه بیرون آرند نخست سر باید پیرون آوردن انگاه دیگر پیها
و اگر نخست قدمها پیرون آرند باکی نبود چون بر جنازه نهند اول سر نهند و انگاه پاهارا و اگر نخست پاهارا نهند باکی نبود و چادر
بر روی جنازه اندر کشند و اگر زن بود بر روی جنازه نقش نهند اگر مرد بود همان چادر اندر کشند پسندیده بود در پیش جنازه
جزع کردن و جامه سیاه کردن و شمع بردن در پیش جنازه و کل بر و پاشیدن اینهمه بدعت بود نشاید کرد از پس پیش
جنازه قران خواندن بلند نشاید و تکبر بلند گفتن نشاید که ان تشبیه را فضیان بود پس سنت را نشاید چنین کردن و بقول
شافعی رح جنازه را دو کس گیرند جمع پیش روند و بر قول علماء ما رح جنازه را چهار کس گیرند و جمع پس روند سنت جنازه بردن
انست که پیش رود و کتف راست گیرد و ده قدم برود پس آید بر کتف راست گیرد و ده قدم برود و پیش رود بر کتف چپ
گیرد و ده قدم برود و پس آید و بر کتف چپ گیرد و ده قدم برود چهل قدم شود رسول علم فرمود خدای عز و جل چهل
گناه گبیره از دیوان او محو کرداند در مسجد نماز جنازه گذاردن کراهیت نبود چون جنازه در مسجد نهادند اما اگر جنازه را
در مسجد کنند بقول علماء ما رح مکروه بود و بقول شافعی رح مکروه نبود شافعی رح میگوید که امیر المومنین عمر رض در مسجد نماز
جنازه میگذاردند ما میگوییم ان ضرورت بود که مسجد را از جهت اقامت مکتوبات بنا کرده اند و تیز نیز مساجد را جهت عبادت و معرفت را از اندک
الایشی خالی نباشد اگر جنازه پیرون مسجد است امام با طایفه پیرون مسجد استاده است و دیگران در مسجد نماز گذارند روا بود بسیار قدمی عادت
انست که قوم در مسجد اند نیایستند و امام با طایفه پیرون مسجد نماز جنازه گذارند در نماز جنازه بقول شافعی رح قرا خواندن بر قول علماء ما رح نخواندن نکبرات نماز
جنازه فریضه است با قیها سنت بقول شافعی رح هر غایب نماز جنازه گذاردن روا بود بقول علماء ما رح روا نبود و حجت قول شافعی رح انست که نجاشی بحبشه

وفات یافت رسول عم بروی نماز جنازه گذارد و علماء ما رحم گفته اند که خدای عزوجل حجاب از پیش چشم رسول عم کرد تا وی را میدید و نماز میگذارد و تکرار نماز جنازه بقول شافعی رحم مشروعیت بقول علماء ما رحم مشروع نیست وجه قول وی آنست که رسول عم بر جنازه حمزه رض نماز گذارده هفتاد جنازه دیگر اورد ند یکان یکان می اورد ند رسول عم بر یکی نماز میگذارد و جنازه دیگری می اورد ند هفتاد بر آن نماز نا گذارد ند پس بدین طریق که گفته شدی بر جنازه حمزه نماز گذارده است بر ان جنازه دیگر هفتاد بار نماز گذارده است نی بر جنازه حمزه رض بقول شافعی رحم در نماز جنازه فاتحه خوانند و بقول علماء ما رحم نخوانند بقول شافعی رحم بر نماز جنازه تیمم روا بود و بقول علماء ما رحم روا نبود اگر چه تیمم را جنابت کرده باشد و اگر چه جامه اش نجس بود روا بود نماز عید را حکم همین است بی اجازت ولی قاضی امام حی و سلطان نماز گذارند روا بود اگر ولی اهل غایب است نماز جنازه نگذارده اند بر ین جنازه نماز گذارند روا بود اگر ولی حاضر آمد حق وی باقی بود تا اگر وی کسانیکه نماز جنازه نگذارده اند بر ین جنازه نماز گذارند روا بود و هیچ جای نگذارد نماز جنازه مشروعه نیست الا در سه مسئله اگر برادر مادر و پدر است و برادر پدری و مادر و پدری را بود اگر برادر مادر و پدری کسی را فرستاده که وی نماز گذارد این اعتبار حاضر را بود و آن آمده را اعتبار نبود اگر یکی وفات یافت از وی پدر ماند و پسر مستحب آن بود که بروی بدهد نماز گذارد و اگر زنی دیوانه است و پدر است و پسر و برادر بشنوی دهند که دهد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف پسر دهد که وی میراث بیشتری برد و بقول محمد رح بدو دهد اگر ولایت پدری بیشتر است بعضی گفته اند که پسر دهد و لیکن باجازت پدر و اگر مردی دیوانه است و برادر ان میراث بیشتری برد و برادر پدر است و پسر بقول محمد رح پسر خواندش و بقول ابو یوسف پدر یکی وصیت کرد که فلانکس در جنازه من نماز گذارد و در فتاوی ابن رستم از محمد رح روایتست که درست آید ظاهر روایت آنست که وصیت در نفس درست نباید تا اگر وصیت کند که بعد از وفات من در خضر نا رسیده مرا زنی بفلان دهند درست آید نا فی وصیت در انحال و ثلث مال درست آید در نفس نی

**مسئله** در نماز جنازه امام بجای ایستد ظاهر روایت که در برابر سینه مرد ایستد که سینه محل معرفت و محبت است حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند اگر مرد است برابر سر مرد ایستد و اگر مرده زنست میانه جای ایستد یعنی پیش ناف وجه قول وی آنست که روایت میکند انس بن مالک رض که پیغامبر علیه السلام بر زنی نماز میکذارد و میانه می ایستاده ظاهر روایتیه آنست که بنهاد بر آن بود که آن جنازه مرد نفس نبود میانه جا ایستاده تا آنحضرت حایل نشود میان مرد ان و میان جنازه وجه ظاهر روایت آنست که پیش سینه ایستد که محل معرفت است

**مسئله** در نماز جنازه در چند صف پیش گیرند ثواب بیشتر بود اگر سه کس اند دو صف گیرند اگر پنجکس اند سه صف گیرند چنانکه دو دو و یک اگر زن در صف نماز جنازه در آید نماز کسی تباه نشود در نماز جنازه و نماز عید نیت امامت زنان شرط نیست بر جنازه امام دورتر ایستد ثواب بیشتر بود که نماز جنازه بر خلاف نماز ها دیگر تنها استادن کراهیت است در نماز جنازه تنها استادن کراهیت نبود و اگر جنازه بسیار است چگونه نهند یکی را پیش امام نهند سران دیگر را برابر سینه این دیگر نهند همه را بدین ترتیب نهند امام نیت همه کند و این هم جای بود که دست دهد اما اگر دست ندهد اکنون چنان نهند که دست دهد اگر جنازه ها مختلف است چنانکه مرد و پسر کم و خنثی مشکل و دختر کم و زن و مرد را پیش امام نهند باز کودک را که پسر که بود باز خنثی مشکل را باز دختر را باز زنرا چون در خاک نهند

برخلاف این نهند پیش قبله مرده را نهند باز گردد گرا باز خشتی را باز دختر را باز زن را **مسئله** در نماز جنازه چند تکبیر گویند ابن لیلی
ابراهیم نخعی رحمهم گفته اند که پنج تکبیر گویند و رافضیان علیهم اللعنة میگویند هر که خانواده است پنج تکبیر گویند و عامه را چهار تکبیر گویند و مذهب
سنت و جماعت آنست که هر سه را چهار تکبیر گویند بعد از وفات رسول عم صحابه رض را مشکل شد که تکبیر چند گویند تحری کردند دل ایشان
بر چهار قرار گرفت که آخرین نمازی که رسول عم بگذارد و بر جنازه زنی از زنان انصاری بود و در این نماز جنازه تکبیر تکبیر گفت مکرر چهار
که از این چهار کم گویند روا نبود و اگر از این چهار زیاده گویند بدعت بود بعد تکبیر اول بگویند سبحانک اللهم و بحمدک بعد از تکبیر دوم صلوة
گوید تا انکه حمید مجید بعد از تکبیر سیوم اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا تا آخر و تکبیر چهارم گویند و سلام اگر میت نارسیده بود
باید که بجای اللهم اغفر لحینا این دعا بخواند اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا اجرا و ذخرا اللهم اجعله لنا شافعا و مشفعا اگر مقتدی
به نیت مشغول شد امام یک تکبیر گفت مقتدی را باید که نخست آن تکبیر گوید که امام گفته است انگاه متابعت کند امام را که وی بر ان
تکبیر لاحق است اما اگر مقتدی در راه راست که امام یک تکبیر گفت ابو یوسف رح گفته است که مقتدی نخست ان تکبیر گوید انگاه متابعت
کند که وی بجون حاضر است ابو حنیفه محمد رح گفته اند که غایب بجون حاضر نبود باید که تاخیر کند تا امام تکبیر گوید انگاه متابعت کند
که وی بدان تکبیر اول مسبوق است و مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آوردن حرام است پس نخست این تکبیر بار امتابعت کند
انگاه که امام خواهد که سلام دهد آن تکبیر بار اگوید اگر نخست ان تکبیر بار اگوید انگاه متابعت کند بقول ابو حنیفه و محمد رح عمل کند
باتفاق رواباود در جنازه بجبری مسبوق شد پیش از انکه جنازه بر گیرند از ان تکبیر تا که فوت شده است گوید و دعا خواندن
حاجت نیست اگر پیش از انکه تکبیر تا گفتی جنازه بر گرفتند نمازش تباه شود اگر مقتدی بی تکبیر مسبوق شد تکبیر گوید یا تاخیر کند
تا امام گوید بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید و تاخیر نکند قیاس بر نماز تا دیگر بر قول ابو حنیفه و محمد رح تاخیر کند تا امام گوید تا تکبیر
در نماز جنازه قایم مقام رکعت است و این مقتدی در این تکبیر مسبوق است و اگر در نماز فریضه مسبوقانه را پیش از امام
اورد نمازش تباه شود اینجا نیز چنین بود اگر این تکبیر را پیش از امام اورد که مسبوقانه است نمازش تباه شود پس مسبوقانه را
باید بعد از سلام امام اورد پیش از انکه جنازه بردارند بدعوات مشغول نشود جنازه بردارند نماز تباه شود اگر مقتدی
رسید امام چهار تکبیر گفته است و امام سلام نداده است بوی اقتدا کرده بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید چون امام سلام داد
سه تکبیر دیگر گوید پیش از انکه جنازه بردارند بشود بقول ابو حنیفه و محمد رح نماز تمام شده است تر و عذرا امکان نمانده است
**مسئله** اگر بر یکی جنازه دو بگرداورند نیت ان جنازه کرد سه تکبیر دیگر گفت هر دو جنازه روا نبود و اگر بر جنازه اول
تکبیر گفت جنازه دوم آوردند نیت دوم کرد و چهار تکبیر گفت دوم روا بود اول روا نبود اگر یک تکبیر گفت جنازه دیگر آوردند
بدل نیت هر دو کرد و سه تکبیر گفت اول روا بود دوم روا نبود و اگر تیمم کرد بر یک جنازه نماز گذارد و سلام داد جنازه
دیگر آوردند با همان تیمم تواند که جنازه دیگر گذارد یا نی اگر چندان تاخیر میشود که طهارت تواند ساختن با تفاق روا نبود اگر
چندان توقف کند که بیمم باز توانستی ساختن اما طهارت نتوانستی ساختن بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح همان تیمم بر جنازه

دیگر روا بود و بر قول محمد رح روا نبود اگر چند اندکی توقف نشستند که تیمم ساختن اینجا باتفاق دیرار روا بود که بر آن جنازه دیگر نماز گذارد روا نبود
مسئله در نماز جنازه امامت کند متوضیا را بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود و بقول محمد روا نبود مسئله در نماز جنازه بعد از سلام دادن نماز تباه نشود و اگر در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و بنا کند اگر چه امام بود چه اگر خلیفه کند و بطهارت مشغول شود نماز جنازه گذارده شود و جنازه برداشته شود نماز وی تباه شود در شرح در سیر احمد اسبیجابی و در نوادر صلوة خواجه امام خواهرزاده و در صلوة خواجه اجل سرخسی رح بدو جای آورده است که تواند که بنای کند خلیفه تواند کردن بانی در اصل نسخها بر روایت امده است اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است قیاس خلیفه کند روا بود اگر طهارت بنماز اندر آمده است باب بنا کند اتفاق روا بود اگر بطهارت بنماز آمده بود بنا کند اگر بطهارت بنماز اندر آمده است بنا کند ظاهر روایت روا نبود اما در صدور الصلوة قاضی ابو الحسن مروزی رح آورده است که قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح تواند که بنا کند از برای انکه بنا همچون ابتدا است چون هم از ابتدای اقتدا متوضی به متیمم بقول ایشان می آید بنا نیز باید که درست می آید بطریق اولی بود در صلوة خواجه امام سرخسی رح آورده است که اگر امام را در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و نماز تمام کند و خلیفه نکند و اگر ولی به تیمم نماز جنازه میگذارد روا بود و بانی ظاهر روایت روا بود از حسن بن زیاد رح روایت آمده است که روا نبود شیخ الاسلام برهان الدین رح در هدایه آورده است که صحیح انیقولست که روا نبود اگر خلیفه کرده است نماز کردن روا بود چه وی از جمله متقدیان شود اگر کسی را خلیفه کرده است و تیمم وی روا نبود چه امامت تیمم بفوت شدن تعلق دارد اینجا خوف فوت شدن نیست چه گذاردن نماز بوی تعلق دارد مسئله چون مرده را بگورستان برند زیادت از حاجت اصل بگورستان در نباید و گور را مشوش نکند که رسول عم فرموده است که گور جهودان نیز پای مکوبید و استخوان خشک جهودان نیز پای مشکنید از بهر شرف ادمیت نه از بهر حرمت جهودان بعضی علما گفته اند هر که بی حاجت بگورستان رود چنانستی که پای بروی عزیزان مومنان نهد اگر بضرورت شود که بگورستان در آمده شود چیزی خواند تواب آن بمردگان بخشد تا برکت خواندن وی از گوری در گذشته شود مسئله چون مرده را از کردن بر سر گور نهند جایز بر سر خاک بنشینند مگر کسانیکه کاری میکنند که استادن ایشان فعل جهودانست که رسول عم باصحابه رض یکی از یاران را دید که بخاک می نهاند و بر سر خاک استاده بود گفت که جهودی تو گذشت گفت تا من همچنین میکنم که شما میکنید چون مرده را بخاک نهیم بر سر خاک نشینیم رسول عم مر صحابه را فرمود که بنشینید تا جهود از اخلاف کنم لاجرم امروز بر ما سنت شد و متابعت بر ما لازم شد لقول شافعی رح نخست سر از جانب پای قبر در آرند مرده را در گور یک کس در آید و تقو لعلما مارح لقد رحاجت در آرند مرده را از پیش در آرند و بگویند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اگر زن است محرم وی بعد گور در آید و بر او خاک قسا کند اگر محرم نباشد یار ساترین محلت فرا آید چادر بالای گوری در اندازند تا خشت راست کنند تا چشم نامحرم بر جنازه نیفتد بر قول شافعی رح مرده را تلقین کنند بقول عم لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله و بر قول علما مارح تلقین کردن بدعت است که بیشتر اوقات مرده بترسد که فرشتگان عذاب آمدند و انگه پیغمبر ما را بیشتر خواستی تلقین کردن مسجود که او از فرزندان خود تا از حال مرده خبر ندارد یم او از مرده بگوش نا میرسد

پس دانستم که تلقین در وقت مردن است و در حدیث آمده است که بر سر خاک بنشیند او پسری خواند بر نشستی خاک و مردان خاک را در
گور اندازد و بعد ازان ذره خاک آفریدگار پاک مرخوانند را ثواب و پدر و مران مرده را اسایش بخشد اگر خشت راست
کردند معلوم شد که نماز ناروا آمده است خشت بردارند و بجای نماز گذارند و باز خشت راست کنند اگر نماز شسته پدید آید دگره را
بردارند بشویند نماز گذارند اگر خاک راست کرده اند نگاه معلوم شد که نماز روا آمده است با تفاق خاک را باز کنند و بر سر خاک
دیگر بار نماز گذارند اگر در خاک چیزی از دنیوی فراموش کرده باشند در صورت خاک را باز کنند که مغیرین شعیب رضی الله عنه گفت
خود را در خاک مصطفی صلعم ماند بود از صحابه رضی الله عنهم سوال کردند صحابه را دستوری داد ندا خاک باز کرده انگشتری خود را بر آورد
در وقت رفتن سر نگون شد فرو رفت چنانکه پایهای وی بر سوی خاک بود سر و روی خود را و پای مبارک میمالید جمال
مبارکش را یکبار دیدند چنان سر بر آمد پس دانستم که اگر چیزی در خاک فراموش شده ماند باشد شاید که خاک باز کنند چون خاک راست کردند
و بقول شافعی رح تلقین کنند و بقول علماء ما رح قرآن خوانند و دعا کنند بعد از لیتو باسامی اگر زمین سخت است لحد او لیتر بود که
در مدینه دو گور کن بودند یکی لحد کردی و یکی سامی کردی چون رسول عم از دنیا رحلت کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت که خدایا
بر کدام که فاضلتر است ترا پدیدار چون این دعا کرد لحد کننده پدید آمد قال النبی صلعم اللحد لنا و الشق لغیرنا پس دانستم که لحد
فاضلتر است مگر که خاک سست بود لحد ندارد و اسامی کنند روا بود عهدنا مرو در لحد تشاید نهادن بعضی گفته اند که در خرد وی از سر و پای بوم اندر
گیرند و نتواند گشاد و پیش روی میت زنی کنند و بران رف نهند چون مرده را بخاک نهند باید که سر کفن را گشاینده و در گور خشت پخته
نشاید داشتن که رسول عم نهی کرده است که آتش سوده را در کار مسپندید تا بوت در گور نهادن گرانیست خشت پخته نشاید در گور
نهادن بانی اگر جای سخت است نشاید و اگر سست است شاید خواجه ابو بکر محمد بن الفضل بخاری رح میگوید اگر چنان است که
تخته اهنی سازند روا است پس دانستم که تخته چوبین نیز روا است بقول شافعی رح خاک را چهار سوی کنند و بقول علماء ما رح چون
گور بان اشتر کنند تخمی رح گفته است که کسانیکه روضه رسول عم و ازان ابو بکر رضی الله عنه دیدند نقل کرده اند که همچون گور بان اشتر است
شافعی مذهبان عراق اکنون همچنین میکنند که ما میکنیم ان طریق ایشان را فض علیه اللغته گرفته اند سفینا را همچنین نشاید کردن
گور بخشت خرپشته کردن نشاید خرپشته نیز نشاید و خاک تودهٔ باشد تا گیاه بر آید بگل اندر گیرند تا هم استوار بود و هم گیاه بر آید
که در حدیث آمده است که هر گیاه که بر خاک بر آید تا انگیاه سبز شود تسبیح گوید ثواب آن مرده رسد و لیل بر آنکه روزی رسول عم
از گورستان بر گذشت دو گور را دید عذاب بر ایشان متولی شد ناله و زاری ازان دو خاک بر آمد و عای کرد خدایا جل
عذاب بر ایشان سهل گردانید رسول عم فرمود تو باز اگه چوب تری بیارید بیاوردند آن چوب دو پاره کرد فرو نهاد
گفت تا این چوبها باشند تسبیح گویند اسایش آن بایشان میرسد سوال کردند یا رسول الله عذاب گرفتار شده اند رسول عم
فرمود که یکی سخن چین بود و یکی جامه خود را از بول نگاه نداشتی و انگاه رسول عم فرمود که اگر مدت عمر خویش بگرد زر و روزه از راه دا
داشتندی ایشانرا عذاب بودی مسئله وعوت سپیدار خواندن نشاید کردن و اگر وارث نا رسیده بود حرام بود

واگر مانع بود سنت است که کسی بنزدیک ایشان خبری برد و سه پاره خواندنی اختلاف مشایخ است واگر خواهند چنان باید که خواهند که
یکدیگر را بشنوند **مسئله** از گورستان خبری برکندن نهی است و آنش بر خاک برون کرا بیست است که جای خوف تحجیر باشد
که خاک را بکاود و مرده را بکشد انجار و ابود و اگر کنی این فعل مخالفت خطیره کردن نشاید و پوشش هم نشاید ساختن روی
خاک را برسنه باید ماندن تا دو باران بروی زند اسالیش مرده بود شیخ الاسلام برهان الدین رحم میگوید که در حدیث آمده است
که آن باد تند که بر گور میرود اسالیس مرده بود و کفارت کنا هان وی بود اگر تحجیر آمده را کاوده برکشیده ماخیر کرد اگر کفن بسر فرا است
نگاهدارند ماخیر وی گذشته شود کفن بغیر وی کنند بر زندگان صرف نکنند اگر مرده را نباشی برسنه کرد باید که میراث خواران
کفن دیگر کنند اگر گورستان را مضر دشمند روا نبود و گورستان مباح بود بر همه اومیان که بمیرند و اگر در ولیشی را سیم خمند و کفن
ازان سیم کردند چیزی زیادت آید نشاید که بنان و اب و رثه وی خرج کنند سیم را نگاهدارد تا مرده دیگر را کفن کنند بر که گذشته شود
نشاید که ویرا در ما نجا دفن کنند که این سنت انبیاست علیهم الصلوة والسلام باید که ویرا بگورستان عامه مسلمانان دفن کنند
و در گورستان خرید و فروخت نشاید کردن بگورستان نشاید خانه ساختن و زراعت نشاید کردن و درخت نشاید نشاندن
که زمین گورستان را معطل کرده باشد و گور را فشاید اندودن و سفید نشاید کردن و گورستان مباح است بر همه اگر پاره را جدا
میکنند و میگویند ازان ماست و کسی دیگر را نمانند گرا بیت بود بزنهار شوند اگر زمین خود را گورستانی میکنند خاص از برای
خویش و اقارب خویش را همین که اقارب و عشایر خویش در خاک نهند ان زمین بر همه مردمان مسلمان مباح شود اگر باز دارند ظالم
باشند پس دانستم که گورستان بهیچ طریق ملک نشود و الله اعلم یارب تو یسنده را بیامرز وی و خواننده را راحت کنی **باب چهل**
**و چهارم** در بیان سجدات بدانکه اصل است مر محمد رحم را درین باب بر که یکی سجده زیادتی بیارد نمازش تباه شود اینجای بود
که بعمد ارد و اما بر چه بهر اصلاح نماز ارد و نمازش تباه نشود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم بر چه ما دون رکعت بود نمازش تباه نشود
اصلیست مر شافعی رحم در باب سجدات که بر کجا باید باز کرد و اورد ما اگر چه بسیار بود برانداخته شود اصلیست ز فر رحم را در باب سجدات
بر کجا که باید باز کرد و اورد شش برانداخته شود چون ما دون رکعت بود اگر چه رکعت تمام بود برانداخته نشود صورت مسئله چنان بود
که مسلمانی نماز دو گانه میکذارد در رکوع رکعت دوم یاد امدش که از رکعت اول یکسجده مانده ام قول ز فر رحم و شافعی رحم
باز کرد ان سجده را بیارد و ان قیام در کوعه رکعت دوم را باز ارد بقول علماء ثلثه رحم از بنجا السجده کرد و دو سجده بیارد بیکی
نیت قضا میکند دو بنیت اداو اینجای بود که ما دون رکعت بود اگر بر دو رکعت آورده و قعده آورده یاد امدش که از رکعت
اول یکسجده مانده ام بر قول شافعی رحم ان سجده را بیارد و یکرکعت نماز ارد دو ز فر رحم در نیسله با است نیت کند و یک سجده بیارد
و قعده سهو اره نماز تمام کند و اگر نماز با داء میکذارد در قومه رکعت دوم یاد امدش که یک سجده از رکعت اول مانده ایم باز گشت
وان سجده را آورد بر قول ز فر و شافعی رحم آن قیام در کوعه را باز آرد و بر قول علماء ثلثه رحم او ایتران بود که ان رکعت باز ارد
اگر باز نه ارد و بقول ز فر و شافعی رحم نمازش تباه شود و بقول علماء ثلثه رحم بر فور دو سجده ارد و قعده نمازش تمام شود اگر رکعت دوم را

سجده مقید کرد و آنگاه یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده است باز گشت و نیت آن کرد سجده را آورد و بر قول شافعی بهر آن رکعت را باز آرد و بر قول علماء ما باز نیارد و اگر نماز پیشین گذارد و چون بقعده آخر نشیند یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده است بقول علماء ما بهر نیت کند آن سجده را آرد و قعده سهو را باز عهده بیرون آید از شافعی هم دو روایت است یکی روایت آنست که آن سجده را آرد و سه رکعت نماز بدو قعده آرد و یکی روایت آنست که آن سجده را آرد و یک رکعت نماز آرد و از عهده بیرون آید بنا بر آن اصل است که دو در او در ان سجده نیت شرط ندارد و چون رکعت دوم را سجود آرد بی نیت آن سجده ملحق بر رکعت اول شود ان قیام در رکوعه برابر آخته شود با خر آن یک رکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید نماز بامداد را بعقده نشست یاد آمدش که من آیت سجده خوانده ام و سجده نیاورده ام آن سجده را آورد و قعده سهو آورد سلام داد در وقت یاد آمدش که من یک سجده صلبی مانده ام آن سجده تلاوت سهو از ان بصلبی نیابت دارد یا بی تلاوت نیابت ندارد که وی بنفس خود واجب کامل است آن سجده سهو نیابت دارد یا بی بنگریم اگر صلبی را از رکعت اول مانده باشد نیابت ندارد که نیت شرط است و اگر از رکعت دوم مانده است نیابت دارد که در محل است نیت شرط نی نماز رواست بود نماز بامداد را بقعده نشست یاد آمدش یکی سجده مانده ام اگر از رکعت اول مانده است نیت کند آن سجده را آرد و اگر از رکعت دوم مانده است نیت شرط نیست که در محل است یکی سجده آرد و قعده سهو از عهده بیرون آید مسئله بر قرار بقعده نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام بنگریم اگر از رکعت اول مانده است یک رکعت نماز آرد و قعده سهو بیارد و تمام کند و اگر از رکعت آخر مانده است دیگر رکوعه باقیست دو سجده آرد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از یکی رکعت مانده ام یا از دو رکعت حالی دو سجده آرد و قعده یک رکعت نماز آرد و قعده سهو آرد از عهده بیرون آید اگر همچنین کرد و نماز تمام کرد و یاد آمدش که من سه سجده مانده ام آن دو سجده و یک رکعت نماز دیگر بالصلام آرد یا بی چون وی سه سجده مانده است آورده وی یکی سجده پیش نبود اگر ان سجده را از رکعت اول آورده بود نمازش تباه شود از برای انکه چون دو سجده آورد این رکعت دوم تمام شد و رکعت اول بیک سجده مقید کرده است بروی یک سجده مانده وی یک رکعت نماز آورد نمازش تباه شود اما اگر آن سجده را از رکعت آخر آورد است نماز رواست بود از برای انکه ازین دو سجده که آورد یکی ملحق برین رکعت شود و این رکعت تمام شود بروی یک رکعت نماز ماند آورد از عهده بیرون آید پس وی یک سجده زیادتی آورده باورد ن یک سجده زیادتی نماز تباه نشود دیگر بیک روایت از محمد اگر بقعده نشست یاد آمدش که من سه سجده مانده ام آورده وی یک سجده پیش نبود بنگریم که این یک سجده را از رکعت اولی آورده است یا از رکعت دوم اگر از رکعت اول آورده نمازش تباه نشود و یکی سجده بیارد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و آخر سهو بیارد و نمازش تمام شود و اگر دو سجده در حال بیارد نمازش تباه شود از بهر انکه یک سجده از رکعت اول آورد نیت دو سجده که در حال می آرد بهمین رکعت آخرین ملحق شود پس وی را یک سجده می باید که بیارد تا نمازش سوا بود و چون برخاست و یک رکعت نماز گذارد پیش از قعده کردن فریضه تطوع گذارد شود لاجرم نمازش تباه شود اگر نماز دو گانه نسه گذارد بر سر دو قعده نیاورده یاد آمدش که من یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه تطوع با فریضه آمیخته شد اگر نماز دو گانه یا

سه گذارد و بر سر دو نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر دو سجده از دو رکعت مانده هست نمازش تباه شود اگر دو از یکی رکعت مانده هست بنگریم اگر از رکعت اول مانده هست یا از دوم مانده نمازش تباه نشود از بهر آنکه دو سجده مانده است وی بایست آوردن چون اور دآن قیام و رکوع سیوم بر انداخته شود لاجرم قعده بیارد و نماز تمام کند اگر از رکعت آخر مانده هست هم قیام هم رکوع بر انداخته شود و اگر نماز دو کانی را سه گذارد و یاد آمدش که سه سجده مانده ام اگر سه از سه رکعت مانده هست مانده هست نمازش تباه شود و اگر سه از دو مانده هست نمازش تباه نشود و یک سجده بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند اگر نمیداند که سه از سه مانده هست یا از دو نمازش تباه شود که احتمال دارد که سه از سه مانده باشد و احتمال دارد که از سه یک رکعت مانده باشد اگر سه از سه بود نمازش تباه شود و اگر سه از دو بود نمازش تباه نشود پس باید که نمازش تباه شود که اصل در باب آنست که فساد با صلاح بیامیزد نمازش تباه شود اگر نماز دو کانی را سه گذارد و قعده بیاورد و یاد آمدش که چهار سجده مانده ام آورده وی دو پیش نبود سجده آورده را حساب بیا گرفتن با دوازده رکعت هست یا دو از دو رکعت هست و دو سجده بیارد و قعده سهو آرد و نماز تمام کند از عهده بیرون آید سجده اول را نیت شرط است و سجده دوم نیست شرط نیست که در محل هست و اگر این دو سجده را از یک رکعت آورده هست از رکعت اول بر فورد و سجده آرد و قعده سهو از عهده بیرون آید و اگر این دو سجده از یک رکعت آخر آورده هست یک رکعت گذارد از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار بقعده نشست یاد آمدش که سه رکعت گذارده ام یک قعده و یک سجده مانده ام آورده وی یکی سجده پیش نبود و اگر این سجده را از رکعت اول آورده هست بر فورد و سجده دیگر آرد تا این رکعت تمام شود که نیت کند و آن یک سجده دیگر آرد نمازش تمام شود و قعده سهو آرد و سجده بیارد و از عهده بیرون آید و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده هست یک سجده آرد و یک رکعت نماز گذارد از عهده بیرون آید این روایت فتاوی هست بعضی گفته اند که سر سجده آرد از عهده بیرون آید اما تحت این دو سجده بیارد تا این رکعت تمام شود آنگاه نیت کند و آن سجده دیگر آرد اما خلاف ز فر آید آن دو سجده که از اول آورده هست انرا نیت شرط نیست که در محل هست **مسئله** بر قرار بقعده نشست یاد آمدش که سه تمام و سجده کم آورده ام و هیچ سجده سجده نی بر فورد و سجده آرد و این نماز شود بر خیزد یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو ارد از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار بقعده نشست یاد آمدش که سه رکعت نماز گذارده ام بدو قعده و لیکن در یک رکعت قرآن نخوانده ام اگر در رکعت اول یا در رکعت دوم نخوانده است یا سه رکعت یک قعده آورده است نمازش تباه شود اما اگر در رکعت سیوم نخوانده است روا بود و صورت مسئله که بیست یک سجده دوازده قعده می باید تا در رکعت نماز تمام شود آنست که مسبوق نماز با امام کرد در سجده آخر بایست دو سجده با امام آورد بر امام سهو بود باز نایست آوردن هم با امام باز سهو آورد و چهار آورده سه دیگر آورد هفت شد امام را سجده صلبی یاد آمد امام بسجده صلبی آورده امام را متابعت کرد سهو باز آورد هفت شده بود سه دیگر آورده شد از نماز وی هیچ نیابت ندارد و چون قعده معتبر کرد بعد از ان سهو نماز مخود بر خاست و پرانیزد مسبوقانه سهو افتاد سهو آورد سجده تلاوت یاد آمدش سجده تلاوت آورد قعده سهو باز آورد سهو سجده شود صلبی یاد آمدش سجده صلبی آورد سجده سهو باز آورد نشست شد

و سه سجده جمعی دیگر آورده است یازده شود دو دیگر یا امام آورده است ایست گوید دیگر سجده دوازده قعده باید کرد یا دو رکعت
نماز تمام شود و مسلمانی نماز چهار کانی میکند از قعده نشسته یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند و آن سجده را بیارد چون این سجده
از رکعتهای اول بود ما اگر از رکعت اخیر بود نیت شرط نیست کردن محل است سجده و قعده آورد و سهو آرد و نماز تمام کند از عهده
بیرون آید اگر نماز چهار کانی را قعده نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام بنگریم که دوازده مانده است بان دوازدهی اگر دو
ازده مانده باشد دو سجده و قعده و سهو آرد نماز تمام کند و اگر دوازده رکعت مانده است از رکعتهای اول یک رکعت نماز دیگر بیارد
و اگر از رکعت اخیر مانده است دو سجده آرد و اگر نمیداند که دوازده مانده ام یا دوازده مانده ام بنگریم که دوازدهی دو سجده بیارد و قعده و سهو یک رکعت
نماز گذارد و سهو آرد نماز تمام کند اگر نماز چهار کانی می آرد و قعده نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه سجده
از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد و یک رکعت نماز بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که سه از سه مانده است و یا سه از دو خالی سه سجده بیارد
و قعده برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نماز چهار کانی را در قعده نشست یاد آمدش که چهار
سجده مانده ام و یا از سه یا از چهار اگر از چهار مانده است چهار سجده بیارد و قعده سهو نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
بنگریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بیارد و یک رکعت قعده و سهو نماز تمام کند
و اگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بیارد و قعده بیارد و دو رکعت نماز بیارد و قعده اخیر سهو بیارد و نماز
تمام کند و اگر نماز چهار کانی را نشست یاد آمدش که پنج سجده مانده ام آورده پیش از سه سجده بود هر کجا مانده پیشتر بود آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی آورده است بنگریم که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده دیگر بیارد یک رکعت
نماز و قعده سهو نمازش تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بیارد و تا نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد و قعده بیارد برخیزد دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر نماز چهار کانی را در قعده یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یاد و از یکی اگر دو
از دو آورده است و سجده دیگر قعده بیارد برخیزد دو رکعت دیگر بیارد و آخر سهو بیارد و نماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
وی یک رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دوازده رکعت آورده است
یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده برخیزد و سه رکعت نماز دیگر بیارد و بسه قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهار کانی را در قعده
یاد آمدش که هفت سجده مانده ام آورده وی یک سجده بود اگر این سجده را از رکعتهای اول آورده است بر فورد و سجده آرد بدین
رکعت شود نیت کند ان یک سجده دیگر از دو رکعت شود و قعده آرد و دو رکعت دیگر بیکقعده کذارد و اگر این سجده را از رکعت
اخیر است و یک سجده ارد و سه رکعت نماز بدو قعده ارد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند بهمین عمل کند یک سجده و سه رکعت نماز
بدو قعده ارد و از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار یاد آمدش که چهار قیام در رکوعها آورده ام و هیچ سجده نی بر فورد و سجده آرد

این یک رکعت شود و خبر دو سه رکعت نماز گذارد و بعد قعده و سجده سهو آورد از عهده بیرون آید اگر چهار رکعتی را بعد قعده نشست یاد آمدش که پنج رکعت آورده ام و قعده فریضه نیاورده ام یاد آمدش و یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه پنج رکعت را نه سجده را آورده ام بود سه رکعتها بسجده معتبر شده بود فریضه بالتطوع امتحنه شود و نماز تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج رکعت آورده و قعده نه نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر یازده رکعت مانده است نماز تباه شود و اگر دوازده رکعت مانده است نمازش تباه نشود و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دوازده مانده است یا دوازده یکی مانده است نمازش تباه شود اصل آنست اگر یک خبر ثقه داده است و نه خبر دو اتبع آن یک خبر ثقه داده است و نه خبر دو اتبع آن و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه از سه رکعت مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو رکعت مانده است نمازش تباه نشود و عالی که یک سجده یاد آید و قعده سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که این سه سجده از سه رکعت مانده است یا دو از نمازش تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که سه چهار سجده مانده ام بنگریم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه یا از دو اگر از چهار مانده است نماز تباه شود و اگر از سه رکعت مانده نمازش تباه نشود و تواند که این نماز را بصلاح آرد دو سجده بیارد و قعده بیارد و دو سهو بیارد و نماز تمام کند اگر دو مانده است از رکعتهای اول مانده است یکی رکعت نماز گذارد و دو سهو آورد از عهده بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که پنج سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباه شود و اگر پنج از چهار مانده است نماز تباه نشود بهمچنین بود که دو از یکی مانده بود سه از سه چنانکه پنج از چهار مانده و پنج و قعده بنشیند پنج و شش رکعت نماز سه قعده بیارد و آخر سهو آرد و نماز تمام کند اگر چهار رکعتی را پنج آورد و یاد آمدش که نه سجده مانده ام آورده و دی یکی پیش نیتش بود و نیت کند و یک سجده بیارد و نماز تمام کند دیگر رکعت و دیگر بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود اگر این سجده را از رکعت اخیر آورده است یا نمیداند یکسجده آرد و سه رکعت نماز بود و قعده و سهو آرد از عهده بیرون آید اگر مسلمانی نماز سه رکعتی میکذارد و قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند و اول یک سجده بیارد و قعده سهو آرد و نماز تمام کند اگر یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر از دو مانده است نیت کند و دو سجده بیارد و قعده سهو آرد و نماز تمام کند اگر یکی مانده است بنگریم که از اول رکعت مانده است یا از اخر اگر از رکعت اخر مانده است نیت کند و سجده بیارد و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام و رکوع رکعت اول بر انداخته شود و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دوازده مانده است یا دو از دو مانده است یا دو از یکی نیت کند و سجده بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دوازده مانده است یا دو از یکی نیت کند و دو سجده بیارد و قعده نشیند برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نمازش تمام شود و اگر نماز سه کانی را قعده آورد و یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه از سه مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از دو مانده است یکی از یکی حالی کیسجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو نماز تمام کند و اگر یاد آمدش که سه سجده از سه رکعت مانده ام نیت کند و سه سجده بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند

وسه سجده صلبی دیگر آورده است یازده شود ده دیگر یا امام آورده است یعنی که پیست و یک سجده دوازده قعده باید که تا دو رکعت
نماز تمام شود مسلمانی نماز چهار رکانی میکذارد قعده نشسته یادآمدش که یکسجده مانده ام نیت کند و آن سجده را بیارد و چون این سجده
از رکعتهای اول بود و ما اگر از رکعت اخیر فوت نیست شتر را نیست که در محل است سجده و قعده آرد دو سهو آرد و نماز تمام کند از عهده
بیرون آید اگر نماز چهار رکانی را قعده نشست یادآمدش که دو سجده مانده ام نکریم که دوازده و مانده است بان دوازده یکی اگر دو
دوده و مانده باشد دو سجده و قعده و سهو آرد نماز تمام کند و اگر دوازده یکر کعت مانده است از رکعتهای اول یکر کعت نماز دیکر بیارد
و اگر از رکعت اخیر مانده است دو سجده آرد و اگر نمیداند که دوازده نمانده ام یا دوازده یکی دو سجده بیارد و قعده و سهو دیکر کعت
نماز کذارد و سهو آرد نماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی می آرد و قعده نشست یادآمدش که سجده مانده ام نکریم که سه سجده
از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد و دیکر رکعت نماز بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که سه از سه مانده است و یا سه از دو خالی سه سجده بیارد
و قعده بر خیزد و دیکر رکعت نماز دیکر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نماز چهار رکانی را در قعده نشست یادآمدش که چهار
سجده مانده ام و یا از سه یا از چهار اگر از چهار مانده است چهار سجده بیارد و قعده سهو نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
نکریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بیارد و دیکر رکعت قعده و سهو نماز تمام کند
و اگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو و چهار سجده بیارد و قعده بیارد و دو رکعت نماز بیارد و قعده اخیر سهو بیارد و نماز
تمام کند و اگر نماز چهار رکانی را نشست یادآمدش که پنج سجده مانده ام آورده پیش از سه سجده نبود هر کجا مانده بیشتر بود آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی آورده است نکریم که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده دیکر بیارد دیکر
نماز و قعده سهو نمازش تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بیارد و تا نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد و قعده بیارد بر خیزد دو رکعت نماز دیکر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر نماز چهار رکانی را در قعده یادآمدش که شش سجده مانده ام آورده وی دو سجده نبود یا از دو رکعت است یا دوازده یکی اگر دو
از دو آورده است و سجده دیکر قعده بیارد بر خیزد دو رکعت دیکر بیارد و آخر سهو بیارد و نماز تمام کند اگر دوازده یکی آورده است پس
وی یکر کعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیکر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دوازده دو رکعت آورده است
یا دوازده یکی دو سجده بیارد و قعده بر خیزد و سه رکعت نماز دیکر بیارد پس قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی را در قعده
یادآمدش که هفت سجده مانده ام آورده وی یکسجده نبود اگر این سجده را از رکعتهای اول آورده است بر فورد و سجده آرد این
رکعت شود نیت کند آن یک سجده دیکر از دو رکعت شود و قعده آرد و دو رکعت دیکر یکقعده کذارد و اگر این سجده را از رکعت
آخر است و یک سجده آرد و سه رکعت نماز بود و قعده آرد از عهده بیرون آید و اگر نمیداند همین عمل کند یک سجده و سه رکعت نماز
بود و قعده آرد از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار یادآمدش که چهار قیام در کوعه آورده ام و هیچ سجده نی بر فورد و سجده آرد

این یکه رکعت شود و بخیزد و سه رکعت نماز گذارد و بدو قعده و سجده سهو آرد از عهده بیرون آید اگر چهار رکعتی را بقعده نشسته یاد آمدش
پنج رکعت آورده ام و قعده فریضه نیاورده ام یاد آمدش و یک سجده مانده ام نمازش تباه شود و چون پنج رکعت را نه سجده را آورده ام بود سه
رکعتها اسجده معتبر شده بود فریضه بالتطوع امیخته شود و نماز تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج رکعت آورده و قعده نه نشسته یاد آمدش
که دو سجده مانده ام اگر دوازده رکعت مانده است نماز تباه شود و اگر دوازده یکی مانده است نمازش تباه نشود و قعده سهو بجای
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دوازده مانده است یا دوازده یکی نمازش تباه شود اصل آنست اگر یک خبر دارد و اعتماد است و نه خبر دارد و اتباع الشک
یک خبر نه خبر دارد و بود اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه از سه رکعت
مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو رکعت مانده است نمازش تباه نشود عالی که یک سجده مانده است
و قعده سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که این سجده از سه رکعت مانده است یا دو از نمازش تباه شود اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده
فریضه نه نشست یاد آمدش که من چهار سجده مانده ام بنگریم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه یا از دو اگر از چهار رکعت مانده است نمازش
تباه نشود اگر از سه رکعت مانده نمازش تباه نشود و تواند که این نماز را بصلاح آرد دو سجده بیارد و قعده بیارد و سهو بیارد و نماز
تمام کند اگر از دو مانده است از رکعتها اول مانده است یک رکعت نماز گذارد و سهو آرد از عهده بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباه شده
و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که پنج سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباه شود و اگر پنج از
چهار مانده است نماز تباه نشود همچنین بود که دو از یکی مانده بود سه از سه چنانکه پنج از چهار مانده و پنج و قعده نه نشیند پس فریضه دو سه
رکعت نماز سه قعده بیارد و اخر سهو آرد و نماز تمام کند اگر چهار رکعتی را پنج آورد یاد آمدش که نه سجده مانده ام آورده وی یکی پس
نبود نیت کند و یک سجده بیارد و نماز یک رکعت نماز تمام کند یکی رکعت دیگر بیارد و قعده بیارد و بخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک
قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود اگر این سجده را از رکعت اخر آورده است یا نمیداند یکی سجده آرد و سه رکعت نماز بدو قعده و سهو آرد
از عهده بیرون آید اگر مسلمانی نماز سه رکعتی میگذارد قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند حال که سجده
بیارد و قعده سهو آرد و نماز تمام کند اگر یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر از دو مانده است نیت کند دو سجده بیارد و قعده سهو آرد و
نماز تمام کند اگر دو از یک رکعت مانده است بنگریم که از اول رکعت مانده است یا از اخر اگر از رکعت اخر مانده است نیت کند دو سجده بیارد
و قعده و سهو نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام و رکوع رکعت اول بیاندازد و بخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده نشیند بخیزد و یک رکعت
نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نمازش تمام شود و اگر نماز سه رکعتی را قعده آورد یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم
که سه از سه مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از دو مانده است یکی از یکی حالی یک سجده بیارد و قعده بیارد و بخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده سهو نماز تمام کند و اگر یاد آمدش که سه سجده از سه رکعت مانده ام نیت کند دو سجده بیارد و قعده بیارد و سهو بیارد و نماز تمام کند

واگر نمیداند که سه از سر رکعت مانده هست یا سه از دو نیت سه سجده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام آورده راحتاً یا بذکردن آورده وی دو سجده پیش نیت یا دو از دو رکعت آورده یا دو از یکی که
از دو آورده هست نیت کند و دو سجده و قعده بنشیند برخیزد و یکرکعت نماز بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام شود اگر نمیداند که دو از دو
آورده هست یا دو از یکی بجای دو نیت کند دو سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد دو رکعت نماز دیگر بیارد بدو قعده اگر سهو بیارد و
نماز تمام کند اگر یاد آمدش که هیچ سجده مانده ام آورده وی یکی پیش نبود نیت کند و یک سجده بیارد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده
بیارد برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند اگر نماز سه گانی را چهار آورده و قعده نزدیکه نشست یاد آمدش که
یک سجده مانده ام نمازش تباه شود اگر یاد آمدش که یک دو سجده مانده ام بنگریم که این دو سجده از دو رکعت مانده هست یا دو از یکی اگر
دو از دو مانده هست نمازش تباه شود و اگر دو از یکی مانده هست و این قیام و رکوع چهارم بر اندانخته شود و قعده بیارد و سهو نماز بشش
تمام شود و اگر یاد آمدش که سجده مانده ام بنگریم که از سر رکعت مانده هست یا سه از دو اگر سه از سه مانده هست نمازش تباه شود
اگر سه از دو مانده هست نمازش تباه نشود و حالی یک سجده بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام شود و اگر نمیداند که سه از سر رکعت مانده
هست یا سه از دو نمازش تباه نشود و اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام بنگریم که چهار سجده از چهار رکعت هست یا از سر رکعت یا از دو رکعت
اگر چهار از چهار مانده هست اتفاق نمازش تباه شود اگر چهار از سه رکعت نمازش تباه نشود حالی نیت کند دو سجده بیارد رکعت تمام
شود و قعده بیارد برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نمازش تباه شود اگر یاد آمدش که هیچ سجده مانده ام آورده
وی هشت سجده پیش نبود بنگریم این سه سجده از سه رکعته آورده هست یا از دو اگر از سه رکعت آورده هست و سجده بیارد و قعده و سهو
نماز تمام کند و اگر از دو آورده هست حالی یک سجده بیارد تا دو رکعت تمام کند قعده بیارد برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و سهو بیارد
نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه از سه رکعته آورده هست یا سه از دو نیت کند و سه سجده بیارد و قعده بیارد برخیزد و یکرکعت نماز
دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام شود اگر نماز چهار گانی را پنج آورده هست یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی چهار
سجده پیش نبود این چهار سجده بیارد یا چهار رکعته آورده هست یا از سه یا از دو و اگر چهار را از چهار رکعت
آورده هست چهار سجده بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار از سه رکعت آورده هست حالی دو سجده و قعده بیارد و برخیزد
یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار از دو رکعت آورده هست دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک قعده و آخر سهو
بیارد و نمازش تمام شود اگر نمیداند که چیکونه مانده هست نیت کند چهار سجده بیارد و قعده برخیزد دو رکعت نماز بدو قعده بیارد و سهو
بیارد و نماز تمام شود **مسئله** برقرار اگر یاد آمدش که هفت سجده مانده آورده وی سه سجده بود از سه رکعت آورده هست سه سجده
از دو یکرکعت نماز دیگر گذارد و اگر از دو رکعت آورده هست یکرکعت نماز آورده باشد و یکرکعت دیگر را یک سجده مقید کرده هست و
یک سجده از دو قعده دو رکعت نماز یک قعده و اگر نمیداند سه سجده را از دو رکعت نماز بدو قعده از عهده بیرون آید **مسئله**
برقرار اگر یاد آمدش که هشت سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود اگر این دو سجده را از دو رکعت آورده هست برفرزند سجده

آرد و قعده و در رکعت نماز دیگر آورده هست از رکعتهای اول بر فورد و سجده آرد این رکعت شود و قعده آرد و
رکعت نماز دیگر آرد و از عهده بیرون آید اگر این دو سجده را از رکعت آخر آورده هست دو سجده آرد و قعده سه رکعت
نماز آرد و قعده و اگر نمیداند دو سجده آرد و سه رکعت نماز بسه قعده گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار رکعتی را بنیاورد و یا
که نه سجده مانده ام آورده و می از یک پیش نبود نیت کند و یک سجده دیگر آرد تا یک رکعت نماز تمام شود دیگر رکعت دیگر آرد و قعده برخیزد
و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک قعده آخر سهو آرد نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده هست یا نمیداند یک سجده آرد
و سه رکعت نماز بده قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید مسئله برقرار یاد دانستن که هر قیام و رکوعی که آورده ام و پنج سجده نی رفورد و
سجده آرد و این یک رکعت شود و سه رکعت نماز دیگر گذارد و دو قعده آرد و از عهده بیرون آید مسئله اگر نماز پیشین میگذارد و قعده آخر
نشست یاد آمد شش که یکی رکوعه مانده ام و یکی سجده لیکن نمیداند که از کجا مانده هست یکی سجده و یک رکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر یاد
آمدش که دو سجده و یکی رکوعه مانده ام و لیکن نمیداند که از کجا مانده هست باید که دو سجده آرد دو رکعت نماز گذارد و بده و قعده سهو آرد
از عهده بیرون آید باید دانستن که از کجا قیام مانده از ایک آید با یک رکعت باید آوردن و اگر از رکوع مانده از رکعتهای اول یک رکعت نماز
گذارد و اگر رکعت آن آخر هست رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده هست از یک رکعت و رکعتهای اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از
رکعت آخر مانده هست دو سجده آرد از عهده بیرون آید اگر نماز پیشین میگذارد در قیام شک افتادش که این پنجم نشست یا سیوم هر
دو سه چهار سجده مانده ام بقول مشایخ بلخ قیام آرد و رکوع و قعده تا اگر از پنج باز گشته باشد و بر سر چهار نشستن یافتم بر فورد و سجده
آرد و اگر سیوم بود بر سر دو نشستن یافتم بر فورد و سجده آرد بدان قیاس بر سر دو نشسته بود این سه رکعت بود
چون دو سی چهار سجده هست و بر این یک رکعت شود سه رکعت نماز بسه قعده آرد تا اگر پنج باز گشته بود بر سر چهار نشستن یافتم
چون این چهار سجده مانده هست آن دو سجده که آورده هست بعد از قیام و رکوعه و قعده اگر این چهار سجده را که مانده هست اگر از چهار
رکعت مانده هست دو سجده را بدو رکعت طی کند رکعت شود بر سر دو سجده دیگر بود و اگر این چهار سجده را از دو رکعت مانده بود بر سر دو رکعت نماز بود
و اگر از سه رکعت مانده بود بر سر دو سجده بود دیگر رکعت نماز و اگر نمیداند از چهار سجده ادر دو رکعت نماز بسه قعده آرد از عهده بیرون آید امام سنجر غفر
الله گفته مانده که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنج باز گشته بود بر سر چهار نشستن بود یافتم چون چهار سجده مانده هست و اگر چهار سجده از چهار
رکعت مانده باشد چهار سجده آرد و اگر از سه رکعت مانده هست دو سجده آرد و یک رکعت نماز و اگر از دو رکعت مانده بود در رکعتهای اول دو رکعت
نماز گذارد و اگر رکعتهای آخر هست دو سجده آرد و یک رکعت نماز گذارد و اگر نمیداند از چهار سجده آرد و قعده چهار رکعت نماز بچهار قعده آرد
تا اگر بدان قیاس که از سیوم باز گشته بود بر سر دو نشستن یافتم چون دو سی چهار مانده هست پس پنج بنیاورده
بود بر سر سه چهار رکعت نماز بود پس بچهار رکعت بچهار قعده آرد و باتفاق از عهده بیرون
آید اگر نماز شهرده کرد قیام آورد و قعده قیام آورده دو سجده و یک قیام آورد و رکوع و قیام آورد و دو سجده

ایستد یک رکعت نماز بود و باقی نماز خود تمام کند و اگر وتر میگذارد بعد از آخر نشست یا قادش کند یک سجده از رکعت اول
ماند و ام القول محمد رح نماز تباه شود که تمامت شفع اول را اعتبار دارد و تاثیر وعشر را در شفع ثانی درست اید بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رح نیست کند و یک سجده آرد و قعده سهو از عهده بیرون آید و الله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب وصلی الله علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین الطیبین الطاهرین وعلی المهاجرین والانصار والتابعین
الابرار وعلی الاولیاء والاخیار وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا
ینفع مال ولا بنون تم کتاب الصلوة المنسوب الی الشیخ الامام الاجل المبجل الواعظ فقیه مسعود رضی الله عنه

تمت

جلد دویم صلوة مسعودی بتاریخ
پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۷۲
هجری النبوی ﷺ
تمام شد

# جلد سیوم صلوة مسعودی

بسم الله الرحمن الرحیم

باید دانستن که زکوة دادن فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام اما نص آنست که قوله تعالی اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة امر کردن خدا تعالی بدادن زکوة دلیل است که زکوة فریضه است و حدیث پیغمبر علیه السلام فرموده که خذ من اغنیائهم و ردّ فی فقرائهم بدیگر از تونگران ایشان بستان و بدرویشان ایشان بده و حدیث دیگر آنست که پیغمبر علیه السلام فرموده لا ایمان لمن لا زکوة له ایمان نیست مر آنکس را که وی زکوة مال ندهد یعنی بجود فریضه نپندارد و در آمده است که پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرموده است هر گز اشتر بود یا گاو و یا گوسفند و زکوة ایشان ندهد خرد قیامت آن بسها ایشان را آتشین کنند و آن خصم را در زمین هموار بغلطانند و او را بسنبان کشند و بر پیشانیها و پهلوهای و پشتهای ایشان داغ کنند تا ایشان داغ کنند تا ایشان دیگر بیند و فریاد کنند که این سزای آنکسی است که زکوة باز گیرد و هر گز از ربود یا سیم و زکوة ندهد خداوند تعالی فرماید فردا قیامت که آن زر سیم ایشان را آتشین کنند و بر پهلوهای و پیشانیهای ایشان و پشتهای ایشان داغ کنند آنرا تفسیر گفته اند که این سه چار داغ از برای آنست که چون تونگر درویش را بیند از تنگ دستی افگند و چون سؤال کند پهلوی سوی او کند و باز پشت سوی او کند و برود لاجرم اینجای را داغ کنند چنانکه قوله تعالی یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون و در حدیث است که پیغمبر علیه السلام فرمود حصنوا اموالکم بالزکوة و داوا و مرضاکم بالصدقات مانهای خود را در حصار کنید بدادن زکوة و بیماران خود را دارو کنید بصدقه دادن مسئله باید دانستن که زکوة در چه واجب شود و در چه واجب نشود اما آنچه در وی زکوة واجب شود زر است و نقره و هر چه زر نبود بیست دینار باید که بود تا در وی زکوة نیم دینار واجب شود بعد از حولان حول یعنی بعد از گذشتن سال و هر چه نقره بود دویست درم باید که تا در وی پنجدرم زکوة واجب شود و حاجت نبود که زر دیا نقره نقد تا زکوة واجب شود مسئله اگر چه در ایست دینار بود اول سال در میان سال این مانها هلاک شد باز آخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب نیاید مگر آنزمان اندر که مال شد و است یکسال نگذرد اما از ان بیست دینار از اول و آنک باقی مانده بود باز بآخر سال نصاب کامل اشد زکوة واجب آید

از بهر آنکه زان مال باقی مانده بود اعتبار در زکوة اول و آخر هست چون اول سال نصاب کامل بود و آخر سال کامل لاجرم زکوة واجب آید
مسئله مردی را بیست دینار زر بود اول سال بروے گذشت و زکوة نداد آن مال هلاک شد بعد از گذشتن سال حق مطالبه زکوة ازوے
بیفتد یعنی زکوة بروی نبود در ین جهان اما عقوبت آن جهان بود بشرط بنا دادن زکوة مسئله اگر مردی را بیست دینار زر بود
سال اول را زکوة واجب آمد و ان زکوة نداد و سال دوم بر گذشت سال دوم را زکوة واجب شود یا نه جواب سال دوم را از بهر آنکه
چون نیم دینار زان بسال حق درویشان شده هست لاجرم در سال دوم کامل نبود زکوة واجب نیاید مسئله اگر مردی را بیست دینار زر است
زیاده میشود زیادتی بچه اندازه باید تا زکوة دیگر واجب شود بر قول ابو حنیفه رح تا چهار دینار زیاده نشود زکوة واجب نشود از بهر آنکه چهار
دینار خمسی بود اگر نقره بود تا چهل درم بر دو بست درم زیاده نشود زکوة دیگر واجب نیاید مسئله در زیادتی از بهر آنکه چهل درم خمس دویست
درم بود بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله هر چه اندک زیاده شود بر نصاب در زیادتی زکوة واجب آید مسئله مردی را صد و درم است و پنج
دینار زر جهم کند آن نقره را بآن زر بانی به قول ابو حنیفه رح جهم کند بقیمت و بر قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله جهم نکند مگر باجزا اگر غلامی است
مردی را که اگر بزر میفروشندش بنوزده دینار میخرند و اگر نقره میفروشندش بدو بست درم نقره میخرند زکوة واجب شود یا نی بر قول
ابو حنیفه رح زکوة واجب نیاید و اگر بنقره خریده بود زکوة واجب آید امام محمد رحمة الله میگوید که ما نگریم که درین شهر بازرگانی پیدست یا بنقره
اگر بازرگانی پیدست بر بود زکوة واجب نیاید و اگر بنقره بود زکوة واجب آید و ابو حنیفه رح میگوید زکوة واجب کنیم تا درویش را و فقیر را نگوید
مسئله باید دانستن که زکوة مال بچه کسانی روا بود و بچه کسان روا نبود یا مادر و پدر و فرزند هر چند فرود تر بود و یا بالا تر روا نبود و اگر
خود بدهد و یا مکاتب خود بدهد روا نبود و پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرموده است که مرا بنی هاشم را حرام هست تا قیامت زکوة گرفتن و بجهان
که زکوة بنی هاشم را روا نبود بجلولیان دیگر هم روا نبود و بندگان بنی هاشم و بر آزادگان بنی هاشم روا نبود از بهر آنکه آزاد کرده ایشان را حکم
ایشان هست از بهر آنکه یک روز امیر المومنین عمر رضی الله عنه مر غلام آزاد کرده خود را دید که خرمای خورد و گفت این خرمای از کجا آورد
گفت خرمای صدقه داده اند امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت بیرون انداز اگر در وقت طهارت مضمضه کنی آن آب را نخوری گفت نی این
نیز همچنان هست دلیل بر ین مسئله عامی مر علوی را کفو نبود در نکاه آزاد کرده ایشان مر آزاد کرده عامی را کفو نبود پس معلوم شد که آزاد کرده ایشان
را حکم ایشان بوده هست مسئله اگر شوی زکوة مال بزن خود دهد روا نبود از بهر آنکه زن در مونث مرد بود و مال زن همچو مال مرد بود
پس از ملک وی بیرون نرود لاجرم روا نبود اما اگر زن بشوی دهد بقول ابو حنیفه رح روا نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
روا بود و اگر بکافر دهد مال زکوة روا نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرموده که زکوة بگیرید از توانگران مومنان و بدرویشان
مومنان بدهید مسئله زکوة به برادر دهد یا بخواهر یا بعمه یا بخاله یا بدختر زن یا بپسر زن یا بمادر زن یا بخواهر زن یا برادر زن
روا بود از بهر آنکه تو از ایشان نه و نه ایشان از تو مسئله زنی آمد بنزدیک رسول علیه الصلوة و السلام معن نام و سوال کرد که بشوی
خود مال زکوة میدهم روا بود یا نی پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرمود لَكَ اَجْرَانِ اَجْرُ الصَّلَةِ وَ اَجْرُ الصَّدَقَةِ گفت
تر آمرزده باد یا کی مژده خویش و بشتن و یکی مژد صدقه دادن مسئله مردی زکوة مال بنده میدهد بنگریم که خواجه وی توانگر

یا درویش اگر تو انگر هست روا نبود و اگر درویش هست روا بود از بهر انکه مال بغلام میدهد ملک خواجه می شود و چون خواجه تو انگر بود همچنانکه
بود که بتوانگر داده بود و زکوة بتوانگر دادن رواست اینجا نیز روا نبود مسئله اگر زکوة بنا رسیده میدهد روا بود یا نی و اگر ما در و پدر درویش
تو انگر اند روا نبود از بهر انکه حکم این نا رسیده حکم ما در و پدر بود لا جرم روا نبود وَيَجُوزُ لِلزَّكُوٰةِ إِلَى مُكَاتَبِهِ الْغَنِيِّ
وَطِفْلِهِ مسئله اگر مردی زکوة بمردی داد و پنداشت که وی درویش هست تو انگر پدید آمد آن داده زکوة روا بود
از بهر انکه وی بگمان داده هست که وی درویش هست و شریعت به گمان وی روا دارد اگر بگمان زکوة روا نبود مسئله اگر مردی
در شب زکوة بیکی داد پنداشت که وی درویش هست یا بیگانه پسر وی پدید آمد روا بود از بهر انکه یکی صحابه را در عهد رسول علیه السلام
این واقعه افتاد که وی زکوة در شب بپسر خود داد و این یار را یزید نام بود و پسر ولید من نام بود و یا مداد معلوم شد من که زکوة
بپسر خود داده هست پسر را گفت زکوة مال من ده تا بکس دیگر و هم پسر مداد و بنزدیک پیغمبر علیه السلام آمدند و واقعه خود را حکایت کردند
پیغامبر علیه السلام فرمود یا یزید لک ما نویت و یا من لک ما اخذت گفت یا رسول الله آنچه تو نیت کردی درست افتاده هست و امی معن آنچه تو گرفتی
نیز تراحلال هست پس ما را معلوم شد که اگرچه بپسر خود را داده بود یا این کیفیت روا بود مسئله اگر مردی زکوة بمکاتب کسی میدهد
روا بود تا زود تر وی از دل بندگی خلاص یابد مسئله اگر مرد پیر اغلام هست یا کنیزک وی از جهت خدمت میدارد زکوة واجب شود
اگرچه هم ده لغز بود مسئله اگر مرد پیر ا باغست زکوة واجب شود که محتاج بود بمنفعت آن باغ و اگر زمینها بود شش هر چه بدانها حاجتمند
بود زکوة واجب شود و اگر حبهت کاه بود و خران بودند در میانها هیچ زکوة واجب نشود مسئله اگر مرد بست بقال و یا عطار
و یرا بیست دینار راخهاست و حنوط را زکوة واجب نیاید اگر محتاج هست اما اگر بر چه زیادة از حاجت اصلی وی بود
که بنصاب برسد زکوة واجب آید مسئله اگر زنی را دست برنجهاست ماطوق یا حلقها باید که زکوة بدهد که بر قول ابو حنیفه
زکوة واجب آید و بر قول شافعی رحمه الله واجب نیاید مسئله اگر مرد پیرا بیست دینار هست ولی بیست دینار وام دارد
زکوة واجب نشود مسئله مرد پیرا دینار زر هست ولی صد دینار کابین زن می باید دادن زکوة بر این مرد را واجب نبود
از بهر انکه شاید که آن مرد این زن را همان زمان طلاق دهد یا وفات یابد کابین حال شود لا جرم زکوة واجب نشود مسئله
رنگ ریزی بیست دینار را نیل خریده هست یا گل معصفر تا رنگ ریزی کند سال بگذشت بر نهاد زکوة واجب نشود و نیز انکه
در معنی تجارت هست عنی تجارت نی مسئله هر چیز یرا که نفع وی بجهاز استهلاک میکرد و در وی زکوة واجب بود و اگر نفع وی بعد
از استهلاک نمیکرد در وی زکوة نبود مسئله اگر مردی بیست دینار را شتیان خرید یا صابون خرید یا از بهر آن تا جامه شوی
مردمان کند و از نیها تر کرد سال بگذشت و همچنان شتیان و صابون بر حال هست زکوة واجب نیاید فرق هست میان
نیل و گل معصفر و شتیان و صابون فرق آنست که این رنگ ریزان جامه را رنگ کنند آن رنگ در ان جامه باقی ماند پس مال بود
زکوة واجب آید اما نیز د جامه شوی که جامه را شست از ان شتیان و صابون در جامه هیچ باقی نماند لا جرم زکوة واجب نیاید
و آن سیم که جامه شوی ستاند در مقابله آن رنج خویش میستاند اما اگر مردمان بهر بیست دینار را چیزی خریدند تا ان بپرنگند

زکوة واجب نشود همچنانکه در جامه نشوی اما اگر استثنان وصابون از بهر بازفروختن خریده است یا بنیم زکوة واجب شود از بهر آنکه مال بازرگان است زکوة واجب شود **مسئله** اگر مرد زر مال است یا مال در خانه خود نهاده است وفراموش کرده میداند که در خانه خود نهاده است جای ولی نمیداند که کجا نهاده است تا سال بگذشت بعد ازان بیافت زکوة واجب آید اما اگر در بیابان نهاده است تا سال بگذشت زکوة واجب نیاید وفرق میان خانه وصحرا آنست که در خانه مال نایافتن نادر بود پس حکم نبود اما مال یافتن در بیابان نادر بود لاجرم چون بعد از سال یافتش زکوة واجب نبود **مسئله** اگر مالی را در باغ خود نهاد یا در زمین خود فراموش کرد بعد از سال یافتش زکوة واجب بود یا نی دو روایت است بیکروایت واجب شود بقیاس خانه ویکروایت واجب نشود همچنانکه در بیابان **مسئله** اگر مردی کیسه زر رفت ودر دان بیرون امد ندری زر را در حمیر کرد وبسبک داد اگر بعد از ان سبک گرفت تا اکنون زکوة واجب آید یا از ان سال گذشته یا نی جواب بتفصیل است بنگریم که سبک ازان ویست یا ازان بیگانه اگر سبک از همین مرد است زکوة واجب آید اگر سبک بیگانه است تا سال نگذرد زکوة واجب نیاید از بهر آنکه چون سبک بیگانه دید همچنانستی که این مال هلاک شدستی لاجرم هر چه وقت مال هلاک شود وباز بیاید دو سال بر وی بگذرد زکوة واجب شود اینجا نیز همین بود **مسئله** اگر مرد بیست درز زر است نیم دینار زکوة جدا کرد ودر سیم کرد واگر سیم دهد روا بود یا نی بمذهب علما روا بود بر قول شافعی هم روا نبود زر را زر باید داد ودرسیم را سیم تا روا بود **مسئله** اگر مردی نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة اگر در وقت دادن نیت نمیکند همان نیت اول بس است یا نی جواب هست از بهر آنکه نیت در وقت جدا کردن می باید یا در وقت دادن واینجا نیت یافتن پس روا بود **مسئله** اگر مردی نیت کرد و نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة واین نیم دینار از وی افتاد از زکوة نیابت ندارد از بهر آنکه کسی نیافته بود واگر یافته بود وانگس توانگر بود زکوة یقین بروی بود لیکن ساقط نشود واگر معلوم شد که آن بنده درویش است اگر چه یقین است در دست وی باز نیت کند اما خرج کرده است هر چند نیت کند روا نبود از بهر آنکه بروی دین برآمد یا بنده وهر دینی که بر کسی بود نیت زکوة کنی روا نبود **مسئله** مرد را از مردی مال باید این مرد آنرا دانی تو آن دادن باید که زکوة برگشد وبوی دهد بعد ازان گوید که این مال بمن ده روا بود اما اگر همچنین گوید که آنرا تو بمن مے باید دادن از حساب زکوة گیر روا نبود از بهر آنکه این دین است ودین بر زکوة نیابت ندارد **مسئله** اگر بر مردی زکوة مال واجب شود ودرویشان را بخانه من آورد ونان بر نیت زکوة مال میدهد روا بود یا نی اگر بر خوان نشستند شاید تا او ایشان نان مے خورند روا نبود از بهر آنکه این اباحت بود و زکوة تملیک است یعنی ملک وی باید که شوی اما اگر نان در دست درویشان نهد روا بود از بهر آنکه چون در دست ایشان نهاد ملک ایشان شد **مسئله** اگر مردی مرد را زکوة یکی قراضه ازین بدل آمد یعنی قلب آورد بانه باین خداوند مال داد که این قراضه ازین بدل آید آن زکوة بر آخر نبود از بهر آنکه ازین بیست دینار یکی قراضه بدل آمد لاجرم آن بیست دینار تا مذ زکوة واجب

واجب بیاید بآن زر ... راز آن در ویش توانگر شدن یابی درین دو روایت هست بعضی گفته اند که توانگر شدن که وی پنداشت اندازه هست که
بر ویست چون بروی نبود ده هست لازم توانگر شدن ولی درست تر آنست که نتواند گذاردن اگر از صدقه فریضه نیفتاده هست باری از صدقه تطوع افتاده
هست مسئله در زکوة هشت شرط هست پنج در زکوة دهنده هست و سه در زکوة هست و مسلمان پنج که در زکوة دهنده هست مسلمان و عاقل
و بالغ و آزاد و صاحب نصاب بودن هست اما آن سه که در مال هست عین مال و مال تجارة و ستور سائمه هست مسئله اگر دانشمندی هست و بر اکثر آنها
زکوة دران کتابها واجب شود یا نشود بنگریم اگر از هر نسخه یکیست زکوة واجب نشود اگر از هر نسخه دو هست که اگر آنها را جمع میکنیم بیست دینار خیزد
زکوة واجب آید و اگر از هر نسخه دو هست یا سه مثلا از جامع الصغیر و دو از جوامع الکبیر سه و زیادة سه چهار هست از سه مان وی مصنفان دیگر بذکوة
واجب نشود از بهر انکه در هر یکی معنی دیگر بود لاجرم بدان محتاج بود زکوة واجب نشود و اگر مصنف یکی بود و در همه همان یکی معنی بود لاجرم
زکوة واجب شود مسئله اگر مرد بر اجاصهای رستمانی دو هست و تابستانی دو دیگر بود در وی زکوة واجب نشود اما اگر ازین زیاده
شود زکوة واجب شود چون نصاب بجز مسئله اگر مردی مرد یرا وکیل کرد زکوة مال من بده پیش ازانکه وکیل داد وی موکل دا و بر قول
ابو حنیفه رح وکیل ضامن شود از بهر انکه چون موکل دا و وکیل معزول شود پس تاخیر داده بود ضامن شود بر قول ابو یوسف و محمد رح ضامن نشود
از بهر انکه با یاسی دیر تر کردی که تا بنده من داده اهم مسئله مرد یرا دو بست درم هست و پنجدرم یا بیست دینار هست و نیم دینار یکسال بگذشت
و زکوة نداد سال دوم آمد دوم سال از زکوة واجب آید یا یکسال را بقول ابو حنیفه رح دو سال را و بقول ابو یوسف و محمد رح سال اول از زکوة
واجب شود سال دوم ثانی بحجت ابو حنیفه رحمة الله آنست هر دو سال نصاب کامل هست از بهر انکه اگر زیادت سال اول بیست و نیم دینار بود اگر نیم دینار
را از حساب دیوانیان کریم بست دینار یا بند سال دوم را لاجرم در سال دوم نصاب کامل بود و در نقوه نیز جواب همین هست اما حجت ابو یوسف و
محمد رحمة الله آنست که در دو بست درم پنج درم لازم آید و دران پنج درم نیز چیزی واجب آید در سال اول چون چیزی لازم آید در آن پنجدرم
سال دوم نصاب دوم کامل نبود لاجرم زکوة واجب نیاید در سال دوم مسئله اگر مردی زنی خواست آشتران معین کابین این زن کرد و
این آشتران بدین زن تسلیم نکرده هست اگر سال برگذشت زکوة واجب نبود بر زن و نی بر شوی از بهر انکه از ملک وی بیرون رفته هست
و بملک زن اندر آمده و بر زن از بهر آن واجب نیاید که دیر ملک ناقص هست که نمی تواند ازوی انتفاع کردن اما اگر مرد بزن بدهد بر ازای زکوة واجب
آید مسئله مردی را از مردی بیست دینار میباید شدن سال برگذشت و ان بیچنان باعزیم هست زکوة واجب آید یا نی بنگریم که آن مرد منکر هست
یا مقر اگر منکر هست زکوة واجب نیاید و اگر مقر هست جواب بر تفصیل هست بنگریم که توانائی دادن هست یا نی اگر توانائی دادنش هست زکوة
واجب آید و اگر نی باب زکوة الابل یاد کردن گرفت مسئله اگر مردی را اشتران اند بر اخوار اگر پنج شتر بود دو سال برگذرد یکی گوسپند
واجب آید و اگر پنج را نه همان یک گوسپند واجب آید چون ده را دو گوسپند واجب آید پانزده را همان دو گوسپند بود و چون بانزده شتر شد
سه گوسپند واجب آید تا بنوزده همان سه واجب آید چون بست شود چهار گوسپند واجب شود تا بیست چهار همان چهار گوسپند
بود و چون بست و پنج شوند یکی بنت مخاض واجب آید تا سی و پنج همان یکی بنت مخاض واجب آید چون سی و شش شوند
یکی بنت لبون واجب بود تا بنت مخاض یکسال بود که پای مر دوم سال نهاده بود تا بنت لبون دو سال بود که پای در سیوم سال نهاده بود

و سی و شش تا چهل و پنج همان بنت لبون بود چون چهل شش شود یکی حقه واجب آید و حقه سه سال بود که پای در چهارم سال
نهاده باشد و تا شصت همان حقه بود چون شصت و یک شود یکی جزعه واجب آید و جزعه چهار سال بود که پای در پنجم سال نهاده باشد
تا هفتاد و پنج همان جزعه بود چون هفتاد و شش شود دو بنت لبون واجب آید تا نود همان دو بود چون نود و یک شود دو حقه واجب شود
تا صد و بیست همان دو حقه واجب شود آنگاه از سر گیرد اگر چهل آید حقه شود دو حقه یکی گوسفند دهد چون صد و سی شود دو حقه و
دو گوسفند دهد چون صد و سی و پنج شود دو حقه و سه گوسفند دهد چون صد و چهل شود دو حقه و چهار گوسفند دهد چون صد و چهل و پنج
شود دو حقه و یک بنت مخاض دهد چون صد و پنجاه شود سه حقه دهد آنگاه باز از سر گیرد چون زیاده شود آن پنج را یکی گوسفند دهد و سه حقه
با صد و شصت را دو گوسفند و سه حقه دهد چون صد و پنجاه و پنج را سه حقه و سه گوسفند دهد صد و هفتاد را سه حقه و چهار گوسفند دهد و صد و هفتاد و پنج را
سه حقه و یک بنت مخاض دهد تا صد و هشتاد و شش را هشتاد و شش هر حقه و یکی بنت لبون واجب آید و صد و نود و شش چهار حقه واجب آید
چون نود و بیست شد همان چهار حقه واجب آید و چون از نود و بیست اندر گذشت باز از سر گیرد همچنین که از سر آغاز کردم بر هر چهل تقدیر کرد اول
گفتم بر دو و اینها که ثابت شد بحکم حدیث پیغامبر علیه السلام ثابت شده است و کس را در این مسلها چون و چرا نیست و بیشتر اینها بالقیاس
مشغول نشاید تقدیر است قیاس نیست و الله اعلم بالصواب مسئله اگر پنج شتر هست میان دو کس یا بیاری سال بر گذشت زکوة بر هیچ
کدام ایشان واجب نیاید از برای آنکه هر کسی را نصاب کامل نیست چون نصاب کامل نبود زکوة واجب نشود و اگر شش شد هم نبود زیرا که
هشت نه جواب همین است چون ده شود بر هر یکی گوسفند واجب شود و از ده تا پانزده بر هر کسی همان یک گوسفند بود چون بیست شود
بر هر یکی دو گوسفند واجب آید تا بیست و نه چون سی شوند شش شش واجب آید بر هر یکی صد و تاسی و نه جواب همین است چون چهل شود و هشت
گوسفند واجب شود بر هر یکی چهار تا بچهل و نه همین جواب است چون پنجاه شود بر هر یکی بنت مخاض از پنجاه واجب شود تا هفتاد و یک بنت مخاض
بود چون هفتاد و دو شود دو بنت لبون واجب آید یکی و برادر یکی یا روپرا تا نود یک همین حکم بود چون نود و دو شود دو حقه واجب آید
علی الترتیب این را رو میرود تا صد و بیست و یک چون صد و بیست و دو شود دو جزعه واجب آید بر یکی را یکی میرود تا بصد و پنجاه و یک
چون صد و پنجاه و دو شود چهار بنت لبون واجب آید بر هر یکی میرود تا صد و هشتاد و یک چون صد و هشتاد و دو شود چهار حقه واجب آید
چون از دو بیست و چهل اندر گذشت باز از سر گیرد و تامل بر همین اصل میرود مسئله مردی پانج شتر هست یکی گوسفند گفتم کرا واجب
آید اگر قیمت ان گوسفند مید هد یا بدل آن همچون کرباس یا گندم و یا جو و یا از روغنها و از گیاهها باز گرداند ابو یوسف رح بر قول
ابو حنیفه رح رفته و بر قول شافعی رح رفته و ابو حنیفه رح گوید از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که پنج شتر را یک گوسفند و همچون چیزی دیگر ندهد و بدرم
نخواهد همچنانکه بر مردی قربان واجب شود اگر چیزی دیگر دهد روا نبود اینجا نیز همین بود و ما علی رضی الله عنه را حجت است که معاذ بن جبل رضی الله عنه را بیمن فرستاد گفت که بیاید بر من جامه ها بجای گوسفندان یا بجای مهر کنان یا بهر چه بر شما آسان تر هست اگر روا نبودی معاذ بن جبل رضی الله عنه
را فرمودی که بیاید مسئله اگر نار سیده را مال هست و در دست وصی نار سیده نیست و از مال نار سیده زکوة واجب نشود و از بهر آنکه
این حق نار سیده است همچنانکه نماز و روزه بر خلاف آنکه ایام نار سیده در آید بر بن نار سیده قربانی واجب آید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح

در برقول مجمع واجب بود همچنانکه زکوة واجب نیست حجت ایشان آنست که قربانی از جمله مواساة است کو بیند از مال روی قربانی
کنید و از آن خشک کنید و پاره بدان نارسیده مید هد تا نخورد نشاید که بدرویش دهید چنانکه اگر دیرازان خواهید نفقه زن بروی
واجب آید اصحیحه نیز واجب آید والله اعلم بالصواب باب زکوة البقر باید دانستن که در هر سی ماده گاو یکساله که نر خواه
ماده که یا در دوم سال نهاده بود واجب آید تا سی و نه همین بود چون چهل شود یکی گاو دوساله که یا می در سیوم نهاده بود واجب
آید همچنین تا پنجاه و نه چون شصت شود دو گوساله واجب آید یا بشصت و نه همین بود چون هفتاد شود یکی یکساله و یکی دوساله
واجب آید تا هشتاد و نه همین بود چون هشتاد شود دو گوساله دوساله واجب آید تا هشتاد و نه همین بود چون نود شود سه گوساله
یکساله واجب شود تا نود و نه همین بود چون صد شود یکی دوساله و دو یک ساله واجب شود از بهر آنکه چهل را یک دوساله و شصت را دو یک
ساله تا صد و نه همین بود چون صد و ده شود دو دوساله شود یکی یکساله تا صد و نوزده همین بود چون صد و بیست بود مخیر بود خواهد دوساله
دهد خواهد چهار یک ساله تا صد و بیست و نه چون صد و سی شود یکی دوساله و سه یک ساله دهد تا صد و چهل و نه همین بود چون صد و پنجاه شود سه
دو ساله دهد و یکی یکساله یا خواهد پنج یکساله و دو همچنین تقدیر میرود تا بصد شصت را چهار دو ساله دهد باب زکوة الغنم باید
دانستن که در چهل گوسپند یعنی سایمه چرا خوار یک گوسپند واجب آید تا صد و بیست همین بود چون و بیست و یک شود دو گوسفند
واجب آید همچنین تا بدو بست همان دو بود چون دو بیست یک شود دو سه واجب شود تا پنجاه صد همین بود چون پنجاه صد و یک چهار
گوسفند واجب آید بعد از چهار صد اگر صد هزار شود از هر صدی یک گوسفند واجب آید مسئله اگر چهل بره هست در وی زکوة واجب شود
مگر که بایشان گوسفندان کلان هم بوند بقیمت آن کلان از زکوة واجب شود مسئله مرد بر اکو سفندان هست ساعی آید تا زکوة گوسفند
طلب کند خداوند گوسفند گفت بر در بنه انزا بی هر کدام گوسفند که تو می باید جدا کن نشاید که ساعی خود جدا کند از بهر آنکه خداوند گوسفند
باید که خود تسلیم کند بوی تا دست آید اما اگر ساعی خود در آید باید که گوسفند میانه گیرد از بهر آنکه اگر هول الاعرابی گیرد در ویش را نیکو نباید اگر میانه
گرفت روا بود بانی اگر خداوند گوسفندان آنجا بود روا بود و اگر خداوند گوسفندان حاضر نبود در انبود سر ساعی را که بر در که از زکوة تیاب
ندارد مسئله اگر مرد بر اماله ای زکوة هست همچو شتران و گاوان و گوسفندان کافران برند بدار حرب و قسمت کردند اگر بعد ازان چند گاه
اینخداوند مال بر بن مالها خود قادر شد بر مالها که گذشته را واجب شود و قال بقول علماء ما رح واجب نشود بر خلاف شافعی رح حجت علماء ما آنست
که چون مالها کافران بر دند از ملک وی بیرون برود لاجرم زکوة واجب نشود اکنون سال تمام شد بدین مالها همچون اشتران و گوسفندان
و گاوان و جامها بازرگانی در زکوة مال نداد این مالها را میفرو شد بیم روا بود یا نبود بر قول علماء ما رح روا بود بر قول شافعی رح روا نبود
وحجت شافعی رح آنست که میگوید که زکوة حق درویشان هست چون مال در آنمال مشترک شد میان وی و میان درویشان و هر چیزی که مشترک بود
میان دو کس بهم روا نبود مگر آن طرف دیگر رضا دهد چون اینجا مال مشترک شد میان درویشان باید که بیع روا نبود و حجت علماء ما آنست که زکوة
خدا ایست و با مر خدا ایست عزوجل همچو دیگر عبادتها و دیگر چنانکه پنج وام نماز و روزه و وام حج اگر دیگری را از بنها وام بود و دیگری را بهم و نیز اما باز نداد اینجا
نیز همان بود جواب حجت شافعی رح آنست که مشترک هست میان وی و میان درویش دلیل برین که اگر کنیز ک میان دو

مشترک بود هیچکس را دعوی صحبت روا نبود باز اگر مرد پیر اکنیزک بود از بهر بازرگانی قیمت دویست درم مال برگذشت و زکوة نداد
این کنیزک عیبناک شد صحبت یابد این کنیزک روا بود اگر این کنیزک با دو پسر مشترک بود دعوی صحبت یابد این کنیزک و پیر را روا نبود وی پرسید انشیم که داد
زکوة بیع را باز ندارد مسئله زکوة واجب شود این وجوب مضیق هست یا موسع یعنی زکوة را تعجیل کند بدادن چون سال تمام شود
یا نی بر قول ابو حنیفه رح و ابو یوسف رح موسع و بر قول محمد رح مضیق تاخیر کند یا آن تاخیر کردن بر قول محمد رح بزهکار شود و بر قول ابو حنیفه رحمة الله
بزهکار نشود حجت ایشان آنست که نماز هست که وی را وقتی معین هست که از ان وقت در گذرد بزه هست اما زکوة را وقت ادا معین نیست
چنانکه زکوة را تعجیل کند روا بود تاخیر کند نیز روا بود مسئله مردی زکوة مال یکسال را یا دو ساله را پیشتر میدهد روا بود از بهر آنکه درویش
را یکومی آید لاجرم روا میدارم مسئله اگر مرد پیر است دینار زکوة برآمد هست این بیست دینار را یک تن میدهد بر قول علماء ما
رحمهم الله روا بود ولی مکروه بود بر قول زفر رحمة الله روا نبود وی میگوید چون آن بیست دینار میکرد تو تگرگ شد پس همچنان بود که زکوة به
تو تگرگ داده هست و زکوة به تو تگران دادن روا نبود و حجت علماء ما رحمة الله آنست که در وقت آنکه میکرد در ویش هست بعد ازان تو تگر شود
لاجرم روا بود مسئله باید دانستن که زکوة مال را بخویشتر خود و بجای بهتر ازان بود که بیگانه دهی و اگر خویش نیست همسایه درویش دینی بهتر
بود و اگر همسایه درویش نبود بنگرند که نیک درویش کیست یا درگوی و یا در محله زکوة بوی دهند اولی تر بود با همسائی و همدیواری
بقاسق ندهند مسئله اگر زکوة مال شهر دیگر میفرستند مکروه بود دیانة نه کبه میفرستند با ساکنان مدینه مکروه بود از بهر آنکه حق این درویشان
با ین تو نگران واجب هست که گذارند مسئله مردی را غلام هست یا کنیزک که از جهت خدمت نیست تجارت کرد باید که سال برگذرد تا زکوة واجب آید
اما اگر چنان هست که نیست تجارت کرد باز نیت خدمت میکند زکوة واجب نیاید مگر که حوالان گذشته بود و بعد ازان نیت کند آن سال گذشته را
باید که زکوة بدهد هر چه در ترا هست زکوة واجب نیاید چون گفتند و پیازده مانند وی بر قول ابو حنیفه رح و بر قول ابو یوسف و محمد رح زکوة
واجب شود مسئله مردی مال یافت در سرای خود یعنی در سرای ملک خویشتر که خریده بود و یا میراث رسیده بود معلوم نیست که مال ازان
کیست باید خمس آن مال بدرویشان دهد باقی وی را حلال بود اما اگر آن مال در زمین یافت در دو روایت هست یکی روایت خمس واجب
و یکی روایت واجب نشود از بهر آنکه هر چه در سری بود ظاهر آن بود که آن مال ازان خداوند سرای بود لاجرم چون خداوند معلوم نبود
خمس بان بدهد اما اگر بیابان یافت معلوم نبود که نهاده هست لاجرم خمس واجب نیاید مسئله مردی را دویست درم وام هست چهل
گوسفند و سی گاو و این دویست درم بگوسفندان حواله کنم یا بگاوان حواله کنم زکوة گاوان یکی گاو یا دو گاو دانی که قیمت گاو از زکوة
زیاده بود لاجرم این وام بگوسفندان حواله کنم تا گاو از زکوة و بدتا درویشان را منفعتی پیشتر بود مسئله بر مال اگر مردیرا هست
پنج پیشتر هست و سی گاو و دویست درم وام بگاو حواله کنم که قیمت یکی پیشتر بود از قیمت یکی گاو لاجرم بگاو حواله کنم تا
درویشان را بهتر آید مسئله عاشر میگردد تا مال ستاند از یکی عشر خواست دی گوید که این مال از من نهفته است و سی سال است تا
مرا وام هست باگفت این مال نزدیک من امانت هست یا چیزی میگوید که زکوة مال از وی بیفتد این عاشر مرد را این سخن هیچ اعتبار ندارد
از بهر آنکه وی درین باب امین هست و همه جای قول قول امین بود اینجا پس همین بود اگر آنکس ذمی هست هم اعتبار ندارد از بهر آنکه جز

پذیرفت باحکام درآمد و رضا داد لاجرم که حکمی مر مسلمانان را بود ایشانرا نیز همان بود اما اگر حربی بود استوار ندارد بهیچ
حال مکرر بود قول یکی آنکه اگر بندگان بود نگوید اینها فرزندان من اند یا گوید اما فرزندان من اند بدین دو قول استوار دارد و لیکن
اگر در نامه گفته بود چیها ایشان حرام بود که پیش نشاید فروختن و دیگر بهیچ قول استوار ندارد دلیل آنکه احکام ایشان را نیست مسئله
عاشر بر مسلمانان میگردد و زکوة میخواهد صاحب مال میگوید که این مال من بالقصان است همه مال من بصد درم میرسد عاشر میگوید
که من چیزی نیافته ام که تراد رخانه صد درم دیگر است آن باین نصاب تمام میشود زکوة بده که گفت نشاید پیش خواستن از بهر آنکه زکوة
واجب میشود از کسی که اینجا در حمایت سلطان است و نصاب این مال در حمایت سلطان تمام نیست لاجرم نی بر این صد درم زکوة
واجب آید و نی بر آن صد درم که در خانه است از بهر آنکه اینجا دیگر است و اینجا دیگر و نصاب آن تمام نیست و از آن این نیز نصاب
تمام باید تا زکوة واجب آید مسئله بر مکاتب زکوة نیست تا اگر بر مکاتب عاشر برگذرد عاشر را نباید که از وی عشر خواهد از بهر آنکه
مکاتب بوام بود و وام بر کردن مرزکوة باز دارد مسئله اگر مردی بضاعت مردمان می برد و بر استبضع میگویند و برادر نجا
بهیچ شرکت نبود عاشر رسید و میگوید که زکوة بده وی میگوید این مال ها با من بضاعت است و درین جا هیچ شرکت نیست نباید بر
عاشر را که از وی زکوة خواهد از بهر آنکه این مال کسانست در دست وی بر مال کسان زکوة نیست یعنی زکوة واجب نباید از مستبضع
چون خداوندگار اینجا نبود مسئله اگر مرد است مضارب و مضارب آن بود که از یکی سیم بود و از یکی تن و سود نیمه لیکن سود آنگاه
باید که قوت کند که اصل مال یک سو نهاده بود مضارب بر عاشر میگذرد عاشر از وی زکوة میخواهد مضارب میگوید این مال مضارب
است در دست من نیست مر عاشر را نشاید که از وی زکوة خواهد یا نی ابو یوسف و محمد رحمة الله میگویند که نشاید از بهر آنکه قسمت درین
مال پدید است چنانست که کوی خود را درین مال شرکت نکرد ستی پدید یعنی بهیر واجب نیاید همچنانکه در بضاعت و از ابو حنیفه
دو قول است یکی قول اول و یکی قول آخر اول میگوید که واجب گیرد درین مال شرکت است و هر چگاه مال میان دو تن شرکت
بود زکوة واجب آید اینجا نیز باید که همان بود باز قول آخر میگوید که واجب نیاید از بهر آنکه قسمت وی پدید نیست چنانکه یاد کردیم
**باب در زکوة اسپ** باید دانستن که در اسپ زکوة واجب است یا نی اگر از بهر نسل بود زکوة واجب بود دیگر وایت بر هر
اسپی یکبار واجب شود و دیگر وایت قیمت کند اسپ را بنقره حساب کند و بر هر دویست درم دو کان اگر اسپ نر بود و اگر
از بهر بازرگانی خریده بود زکوة واجب شود اما اگر از بهر نشست را بود زکوة واجب شود یا نی بر قول کرخی رحمة الله واجب شود
و بر قول طحاوی رح واجب نشود مسئله اگر زمین است عشری مری این زمین را باجارت گرفت عشر یا خراج واجب شود یا بر مستاجر
از بهر آنکه ملک خراج است این زمین و مر مستاجر را منفعت زمین پیش ملک نیست لاجرم چون ملک وی نبود بر او خراج واجب نبود بر مستاجر
نبود هم چنین اگر زمین را بیکی داد بزارع عشر این زمین برخداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین است خراب آنرا کسی
آباد ان کرد یا مر سلطان عشر این زمین برخداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین است خراب الملک آنرا کسی آباد ان کرد
یا مر سلطان عشر این زمین مر آنکس را بود که آباد ان کرده است والله اعلم بالصواب **باب الصوم** بدانکه روزه ماه مضان

فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام و هم باجماع امت اما نص آنست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب
علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم قال النبی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة
و صوم شهر رمضان و حج البیت من استطاع الیه سبیلا و در حدیث دیگر فرموده است که صلوا خمسکم و زکوا اموالکم و صوموا شهرکم و حجوا بیت ربکم تدخلوا
الجنة بسلام بلا حساب و لا عذاب یعنی هر که پنج چیز بجای آرد علیه السلام نماز کنید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و خانه پروردگار خود را زیارت
کنید تا اندر آیید در بهشت و باجماع امت آنست که هیچکس این را منکر نشده است و پیغامبر علیه السلام فرموده است من صام رمضان و اتبعه ستا من
شوال فکانما صام السنة کلها یعنی هر که شش شوال را روزه دارد و همچنان بود که وی از وی ثواب جمله سال روزه داشته است ازبهر آنکه
خدای عز و جل میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس روزه ماه رمضان را سی عدد روزه شود و شش را شصت دیگر سی عدد روز یکسال
بود **مسئله** بدانکه هر روزه را شرط است و رکن و محل و شرط وی نیت است رکن وی امساک است مضطر است محل وی ماه رمضان است
و نیت روزه فریضه است هم بآیت و هم بحدیث اما آیت قول تعالی و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و اما حدیث الاعمال بالنیات و در حدیث دیگر فرموده است
که لا عمل الا بالنیة یعنی عمل نیست مگر بنیت **مسئله** نیت روزه بمذهب علماء ما هم از شب و هم از روز روا بود و مطلق پیش از زوال بر مطلق نیت سزا
بود به نیت تطوع نیز روا بود و بقول شافعی رحمه الله نیت فرض کند و از شب کند تا روا بود همچون روزه قضا و نذر و روزه کفاره که درین هر سه نیت
فرض باید و از شب باید تا روا بود و در رمضان نیز همچنین باید تا روا بود علماء ما میگویند که این روزه رمضان وی معین است اول التعیین حاجت
نیست همچنانکه روزه تطوع بیرون رمضان بنیت نفل مطلق نیت روا می آید اینجا نیز روا بود و بر قول شافعی رحمه الله است که آنرا از شب چنین باید تعیین
آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده که لا صیام لمن لم یبیت الصیام من اللیل یعنی روزه نیست مر آنکس را که نیت وی از شب نیست علماء ما رحمهم الله میگویند که این حدیث
نفی فضیلت است چنانکه فرموده لا صلوة الا بام المسجد الا فی المسجد و اتفاق است که اگر همسایه مسجد در خانه نماز میگذارد روا بود و آن روزه نیز روا بود و دیگر
در روز شک جماعتی آمدند گواهی دادند که ماه دیده ایم و امروز ماه رمضان است پیغامبر علیه السلام حکم کرد که هر که خورده است باقی روز نخورد و هر که نخورده
است نیت روزه بکند پس اگر نیت از روز روا بود بی پیغامبر علیه السلام نفرمودی که نیت کنید **مسئله** مسافر در سفر روزه ماه رمضان را نیت قضا کرد
روا بود و بانی بر قول ابو حنیفه رحمه الله روا بود و از قضا نیابت دارد بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد از قضا نیابت نزارد و لیکن از رمضان روا بود قضا
بروی بود و این روایت از کتاب خصاص است بدانکه روزه بر یازده نوع است اول روزه ماه رمضان دوم روزه قضا رمضان سوم روزه
و روزه کفارت رمضان و روزه کفارت ظهار و روزه کفارت قتل و روزه کفارت یمین و روزه تطوع و روزه جزای صید و روزه
فدیه و روزه نذر اما چهار که کفارت است بیوسته باید داشتن تا روا بود بانی روا نبود این روایت کتاب خصاص است و این روایت عزیمت
که نوشته می شود نیز از کتاب خصاص است که قوله تعالی و الاسباب الموجبة للکفارات ثلثة و الوقاع فی الصوم و شرب العمد اما الوقاع فلحدیث الاعرابی
ان النبی علیه السلام اوجب علیه بالمواقعة اما الاکل العمد و شرب العمد و بذا نذهب و قال الشافعی رحمه الله لا کفارة علیه و حجتنا علیه ما روی عن النبی علیه السلام
انه قال من افطر فی رمضان متعمدا فعلیه ما علی المظاهر و علی المظاهر الکفارة فکذلک علی الاکل و الشرب لان الاسم المغلظ علیهما جمیعا و دیگر
این روایت عربی نیز از کتاب خصاص است و باذا غار السیر الا فطار ثابتة بالسفر المرض و الحیض و النفاس و الجهاد و الاجماع

والعطاش والکبیر اشد یدکشد یدبا الصغر والمرض فلقوله تعالی فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر واما الحیض والنفاس فممنوعان
عن الصوم باجماع الامت قضاء واداء واما الجهل والارضاع من الاضرار حرام یا الفرض واما العطاش الشدید والکبر الشدید فکان حکمهما حکم المرض
مسئله بدانکه روزه را بنازی صوم گویند وصوم باز استادن بود از طعام وشراب وجماع با عیال خود بدانکه روزه بردو نوع است
واز ین دو نوع هر یکی نیز بر دو نوع است یکی از ان اداء ویکی قضاء وهر چه قضا بود نیست وی از شب می باید با تفاق وهر چه ادا بود از شب
در پیش از زوال نیز روا بود چنانکه بالا یاد کردیم ودیگر تطوع بود واز تذر هر چه تطوع بود نیت وی از شب روا بود واز روز نیز ادا
بود از بهر انکه پیغامبر علیه السلام وقت بود ی که بهر نیمروز رفتی وطعام نیافتی گفتی که من نیت روزه کردم دانسته شد که نیت
از روز روا بود وهر چه نذر معین بست هم از روز نیت روا بود وهم از شب باید تا روا بود مسئله روز شک را روزه داشتن واولتر بود
یا خوردن بحکم حدیث خوردن اولیتر بود قال النبی علیه السلام من صام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم یعنی هر که روز شک را روزه دارد
وی عاصیت بر ابا القاسم امام امیر المومنین علی رضی الله وعایشه صدیقه رضی الله عنهما ایشان گفتند که ما یک روز از ماه شعبان روزه داریم
دوست تر از ان داریم که یک روز از ماه رمضان بخوریم مسئله اگر مردی در روز شک نیت روزه تطوع کرد هیچ کراهیت نبود اگر رمضان
بود از فرض افتد واگر شعبان بود از تطوع افتد واگر قضا نیت کند از فرض نیفتد که پیغامبر علیه السلام فرموده است لا تقدموا رمضان
بصوم یوم ولا بیومین کفت پیش مروید یکی از شمار رمضان ربیک روز یا بدو روز عبد الله ابن عباس رضی الله گوید که مرا عجب آید از کسی
که پیش از رمضان روزه گیرد که پیغامبر علیه السلام فرموده صوموا لرویته وافطروا لرویته مسئله مردی در روز شک میگوید چنین گوید
که نیت کردم اگر فردا رمضان بود روزه دارم از رمضان واگر شعبان بود از شعبان این نیت درست بود ولیکن بکراهه از بهر انکه
در نیت متردد است وهمچنین نیت کند که اگر فردا از رمضان بود روزه دارم واگر از شعبان بود نی واگر فردا رمضان پدید آید نیت
درست نبود از بهر انکه در اصل نیت متردد است ومشایخ هم گفته اند که هر چه روز شک بود هر چه خواهد بود روز شک روزه باید
داشتن وهر چه عام بود روز نذار نداشتن را گویم که بخوانند این خلاف نباشد در روز شک وحکایت است که در شعبان هیچ روزه نداشته
باشد اما اگر در اول شعبان روزه داشته باشد یا در میان یکی چند روز روزه داشته بود ویرا هیچ کراهیت نبود در روز شک روزه
داشتن علماء ما حج آورده اند که اتفاق هست که در روز شک هم از بامداد طعام نشاید خوردن از بهر انکه احتمال آن دارد که پیکاه
ترکسی برسد که وی نزدیک قاضی گواهی دهد که ماه دیده ام چون چیزی نخورده بود نیت روزه کند روا بود تا پیش
از زوال نزدیک علماء ما رحمة الله مسئله اگر آسمان کشاده بود وبروی علتی نه کاه کردند وماه ندیدند یکی نیز نزدیک قاضی گواهی
میدهد که من ماه دیده ام گواهی وی مسموع نبود از بهر انکه چون بر آسمان علتی نبود یا بسی که دیگران نیز دیدندی مگر انیز گویند
که من بسر بالای بامی بودم یا بر منارة اکنون قاضی گواهی نشنود شاید که حکم کردن یا مردمی از بیرون شهری آید گواهی میدهد اگر چه بر آسمان علتی
نبود وهم نشنود از بهر انکه در شهر غبار بود ودود وبیرون شهر از ینها نبود شاید که توان دیدن ودر شهری مسئله مردی گواهی داد
نزدیک قاضی که من ماه دیده ام قاضی گواهی او رد کرد این مرد روزه خورد وبعد از ان معلوم شد که امروز رمضان بوده است وی را نشاید که روزه کشاده

اگر گشادی بروی قضا بود کفارة نمی از بهر آنکه ان رد کردن قاضی بر گواهی وی را بروی شبهه شود تا بروی کفارة واجب نماید
مسئله اگر قاضی ماه را خود دیدی شاید که حکم کند از بهر آنکه وی را علم شده است و بعلم خود شاید حکم کردن اما اگر ده عدل را بیند شاید حکم کردن
از بهر آنکه بیرون آمدن است از عبادة شاید که غلط دیده بود مسئله یکی از مسلمانان در ماه رمضان شاید حکم کردن چون در
آسمان علت بود از بهر آنکه این اندر آمدن است بعبادت اما اگر ماه شوال را گواهی دهد قاضی حکم نکند تا جماعتی انبوه بنوند اگر مردی تحتین
ماه رمضان دیدو دیوانه شد یا بیهوش شد در میان ماه بیهوش آید روزه روز اول روا بود با تهما قضا کند از بهر آنکه بیخبری نخورده است
و نیت نیست لاجرم قضا بروی بود ظاهر آنست که آنروز اول چون ماه دیدن نیت کرده بود قضا آن روز بروی نبود اما اگر
نخستین ماه رمضان دیوانه شد و شب عید بهوش آمد قضا روزها بروی نبود از بهر آنکه از اول ماه تا آخر وی هیچ اهل نبود و اما
آنچه در میانه بهوش آمد پیش از ماه اهل بود و در میانه ماه اهل شد روزه بروی بود مسئله اگر مردی شب نخستین ماه رمضان ماه دید
و نیت کرد که جمله ماه رمضان روزه دارم بر قول علما جامع روزه اول ماه رمضان روا بود و نیست و نه روز دیگر را قضا کند و بر قول
مالک رح هر سی روز روزه دار روا بود حجت وی آنست که این سی روز چون یک عبادة است لاجرم چنین نیت کند روا بود و دلیل
بر آنکه مردی سی روز ماه رمضان خورد بروی یک کفارة واجب آید پیش ما حجت علما جامع آنست که میگویند که اگر یکی روز خورد دو
کفارت کرد روزه دیگر خورد کفارة دیگر واجب آید معلوم شد که جنایت نوبت لاجرم هر روز را نیست نو باید تا روا بود که هر روزه
عبادة علاحده است لاجرم روزه را نیت علاحده باید کرد اگر اشکال کنند که میدانند که فردا رمضان است این علم کنند نیت نی و علم دیگر
بود و نیت دیگر مسئله اگر مردی شب سحر خورد و این از وی نیت بود بیاری بنگریم که اینرا عادة مینداند سحر خوردن یا نی اگر بر سحری
بیرون ماه رمضان نان میخورد نیت بود از بهر آنکه این عادة است و اگر عادة ندارد و در ماه رمضان میخورد نیت بود و خواجه امام
زاهد نوحا بادی رحمة الله این مسئله آورده است اگر در شبانگاه رمضان شربت یا علی میخورد و آن از وی نیت بود از بهر آنکه شربت
یا علی را در ماه رمضان از آن خورند که وی چیزی بدکوار است تا در معده دیر تر کنار دتا روز گرسنه نشود مسئله مردی شب سحر
خورد و در کوای دندان وی چیزی ماند روز از دندان بیرون کرد فرو برد روزه تباه شود یا نی بنگریم که کم از نخود است یا برابر
نخود است اگر کم از نخود بود یا برابر روزه تباه نشود از بهر آنکه اگر روزه را تباه داریم خرج شود و هر چه از وی احتراز ممکن نبود شرع عفو
و برا عفو دارد و اگر زیادت از نخود بود روزه تباه شود مسئله بقول زفر رحمة الله نیت روزه ماه رمضان درست نبود
و بقول شافعی رح اگر شب هر شب نیت کند روا بود و بقول مالک رح یکی نیت کل رمضان روا بود و بقول علما جامع از شب نیت
کند بهتر بود و اگر در شب فراموش شود روز نیت کند پیش از زوال روا بود و بعد از زوال روا نبود مسئله روزه تباه شدن روزه
والاسباب المفسدة الصوم ثلثة معنی الفاء والقبل من الناء بشرط وجوب الاغتسال لان ذلک جماع معنی والجماع مفسد بالاجماع و
الفاء فی وصول الشیء من الخارج الی جوف الصوم مع تذکر الصوم کما روی عن ابن مسعود رضی الله عنه انه قال العظم مما یدخل ولیس مما یخرج
والوضوء مما یخرج ولیس مما یدخل والمخارق الاصلیة لیس بشیء عند ابی حنیفة رحمة الله وعندهما شرط والثالث خروج شیء من المعدة الی الفم

بصفحه قوله علیه السلام ومن تقیا عمدا فعلیه القضا کذا ذکره فی الخصاص یعنی انکه روزه دار چیزی خود بقصد وی روزه تباه شود اگرچه ان چیز نفاشد و از برانکه پیغامبر علیه السلام فرمود الفطر مما دخل یعنی روزه تباه شود بدرآمدن چیزی در درون روزه دار که از مکان معتاد درآید یعنی از دهان تا این مسئله را اورده انکه مردیه اتیمر را بیرون کشید و پیکان در انجا بماند بر قول بعضی روزه تباه شود بحکم حدیث که افطر مما دخل بر قول بعضی روزه تباه نشود از بهر انکه روزه که تباه شود بچیزی درآمدن شود و دران صورت هست که صلاح مروی بود اگر اشکال کنید که کلوخ نمیخورد روزه او تباه میشود و کلوخ صلاح تن وی نیست جواب انست که آن تیر بفعل وی آمده است لاجرم تباه نشود کلوخ باختیار خود نخورد و فعل وی نیست و از محل معتاد در آمده است لاجرم اینجا روزه تباه شود مسئله اگر مردیه آب در گوش وی آمده روزه او تباه نشود اما اگر روغن بیزند تباه شود از بهر انکه روغن در جامع

ازوی نیز بیرون نیاید پوست انگور سخت بود و در معده نگذارد و دلیل بر آنکه سبک انگور خورد ازوی همچنان درست بیرون آید و هیچ معده از همه سبک تر نیست که استخوان را هضم میکند چون در معده سبک میکند و ازان آدمی لاغر تر بود و گفته اند پس این دو معنی سنگ زیره شود در خوردن سنگ زیره کفارت واجب نیست اگر بلی و چیزی بود کفارت واجب آید مسئله مردی پسته خورد درست کفارت واجب آید یا نی بگویم که پسته مشورست یا خام اگر مشور است کفارت واجب آید آن مشوری وی غذا بود و اگر پسته خام است کفارت واجب آید یا نی بگویم که گفته اند یا نی اگر گفته است کفارت واجب آید و اگر نی مسئله اگر مردی بادام تر میخورد و کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذاست اگر مویز تر میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذاست و اگر مویز خام خورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذاست و اگر مویز خام خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه وی غذا نیست گفته اند که اگر در انجوروی پیه هلاک بود کفارت واجب نیاید اگر مویز تر میخورد کفارت واجب جواب آید از بهر آنکه وی آدمی غذاست و اگر مویز خام خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه ازوی غذا نیست که در وی پیه هلاکت است مسئله اگر بادام تر خورد یا پوست اگر درست فرو خورد کفارت نبود و اگر نخایید بگویم مغز پیش فرو رفت یا پوست اگر مغز پیش فرو رفت باز پوست کفارت واجب آید و اگر پوست پیش فرو رفت از مغز کفارت واجب نیاید از بهر آنکه پوست غذا نیست چون غذا نبود بفرو رفتن پوست روزه فاسد نبود بعد ازان اگر چیزی خورد روزه وی را قضا بود کفارت نی اما اگر معلوم نیست که کدام پیش رفت بشک تر کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی کنجد درست فرو خورد کفارت آید یا نی اختلاف است بر قول بعضی واجب نیاید و اصح آنست که واجب آید مسئله اگر نمک خورد کفارت واجب آید یا نی اگر انگشت نمک سرد و خورد کفارت واجب آید و اگر یک انگشت نمک خورد کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی حلیم خورد کفارت واجب آید یا نی بگویم اگر حلیم تازه است کفارت واجب آید و اگر حلیم بسته است کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی سپنج ترکه خورد کفارت واجب آید و اگر خربزه ترکه خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه سپنج ترکه خوردن عرف و عادت است ولی خربزه ترکه خوردن عرف و عادت نیست مسئله اگر مردی آرد خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه عرف نیست اگر کسی تر خورد اما اگر خمیر خورد کفارت واجب آید یا نی بقول ابو یوسف ؒ کفارت واجب نیاید و محمد ؒ را دو قول است یکی قول کفارت واجب آید و یکی قول نی اما اگر پسته خورد میخورد با تفاق کفارت واجب آید اما اگر آرد پسته خورد یعنی آرد کشکلی کفارت واجب آید از بهر آنکه عرف است که آرد میخورند مسئله اگر مردی گوشت خام خورد کفارت واجب یا نی بعضی گفته اند که بگویم اگر قربی میخورد و باتداری اگر قربی خورد و بود کفارت واجب آید اگر انزاری خورده بود کفارت واجب نیاید بعضی گفته اند که بگویم که گوشت تازه اگر قدیده است یا گوشت تازه اگر قدیده است کفارت واجب آید و اگر تازه است و اگر تازه است کفارت واجب نیاید و اصح آنست کفارت واجب آید مسئله اگر مردی خون خورد کفارت واجب آید یا نی بر قول بعضی کفارت واجب آید بعضی گفته اند که کفارت واجب نیاید از بهر آنکه بعضی از کفار خون بسیار در رگ می زنند و رده که سفندر را بدان رگ می زنند و پر میکنند و می پزند و میخورند لاجرم غذا بود کفارت واجب آید و بعضی گفته اند که کفارت واجب نیاید مسئله مردی گندم میخورد کفارت واجب آید یا نی بر قول ابو حنیفه ؒ کفارت واجب آید و بر قول ابو یوسف ؒ کفارت واجب نیاید اگر ده ... است گندم بریان خورد با تفاق کفارت واجب آید مسئله مردی روزه مسواک میکند روا بود یا نی بر قول علما عام روا بود شاید کردن و بر قول شافعی ... اول روز بود شاید کردن و بر آخر روز بود نشاید کردن و بر قول مالک ؒ بگویم که مسواک تر سبت باختک اگر تر سبت نشاید کردن و اگر خشک سبت شاید از بهر آنکه اگر تر بود ازان چیز

تری وی چیزی بحلق وی فرو رود وی چون خشک بود زیان ندارد و حجت شافعی ع آنست که وی گوید که اگر روزه دار
بوی گرفته بود و بوی روزه دار نزد خدای تعالی دوست تر از آن است که بوی مشک شما چون مسواک کند آن بوی کم شود و حجت علماء ما
آنست که پیغمبر علیه السلام گفت که مرا جبرئیل چندان وصیت کرد بمسواک کردن تر میدیم که نباید که دندانها از مسواک کردن بریزد پس فضیلت
مسواک زیادت از بوی روزه دار نباشد بلا جرم باید که مسواک کند مسئله بدانکه بست و چهار چیز روزه را تباه کند نان خوردن و آب خوردن
بقصد و جامع کردن و سفالوجه بسودن خاک و دانه خرما و دانه شفتالو و ذرالره و کوله سنجده و کندم و هر چیزی که باشد از خوردنی و بالین و بیرنی
بحلق رفتن دود و روغن و گوشت کردن و دارو در بینی کردن و در مضمضه کردن آب بحلق رفتن و آب بینی کردن آب بدماغ رفتن و دود حقه
استنجا آب بدرون رفتن و قی کردن بقصد و سحر کردن بر پنداشت شب و خوردن بر پنداشت آنکه آفتاب فرو رفت و کنار گرفتن و قبله
کردن بشهوت تا مگر زال افتاد ان مرد را یا زن را ما بست و چهار چیز دیگر روزه را تباه نکند حجامت کردن و رگ زدن و خون بینی آمدن و سرمه
کشیدن و دارو در چشم کشیدن و روغن بر سر کردن و مسواک کردن و مکس بحلق رفتن و گرد و خاک و گرد آرد و دود بحلق رفتن و آب چشم
بحلق رفتن چون قطره خطره بود نان خوردن و آب خوردن و جماع کردن بفراموشی و انگشت خشک در بر کردن و فرج بر کردن و احتلام
افتادن در روز غسل واجب شدن و یا بامداد جنابت برخاستن و چیزی بزبان چشیدن چون بحلق نرود و چیزی نخاییدن و بکوچه دادن
و علک جایند و کنار گرفتن جز بوسه دادن بشهوت اگر فوت انزال نبود و السلام مسئله مرد یا زنی را در شب ماه رمضان جنابت رسید پس بیدار
شد و غسل آورد روزه وی روا بود بالی بر قول علماء ما رحمهم الله روا نبود و بر قول شافعی ع روا بود و حجت وی آنست که حدیث روایت
میکند از ابو هریره رضی الله عنه که پیغامبر علیه السلام فرمود که من اصبح جنبا فلا صوم له یعنی هر که بامداد او بجنابت برخیزد روزه نیست حجت علماء ما
آنست که یکی دیگر خدای تعالی میفرماید فالان باشروهن و ابتغوا ما کتب الله لکم و در مضمون صحبت کردن با عیال نخود حرام بود همچنانکه در روز و با
بحدیث عمر رضی الله عنه آنست که آیت آمد احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم حدا بتعالی مباح کرد اینه صحبت با عیال در شب ماه رمضان کرد صحبت
با آخر شب افتد و غسل در روز افتد هر آئینه اگر با جنابت برخاستن روزه تباه کردی بخرد وی از شب صحبت کردن روا نبودی و اتفاق است
تر ما که از اول شب تا آخر شب صحبت روا بود پس دانسته شد که با جنابت برخاستن روزه را تباه نکند و آورده
اند از عایشه صدیقه رضی الله عنها که گفت وقت بودی که صحبت رسول علیه السلام با من در آخر شب واقع بودی
و وی روزه دار بودی و معنی وی درین مسئله آنست که روزه تباه شود بصحبت کردن شود یا بطعام خوردن و اینجا
نی صحبت کردن و نی طعام خوردن باید که روزه هیچ زیان ندارد و واضح آنست که روزه وی همچنان روزه بود و الله
اعلم بالصواب مسئله اگر مردی روزه دار در بخفت احتلام افتادش روزه وی تباه نشود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرمود ثلاث لا یفطرن الصیام القی و الحجامة و الاحتلام یعنی سه چیز روزه نکند یکی قی دوم حجامت سوم احتلام مسئله
اگر مردی روزه دار حجامت کرد بر قول علماء ما روزه تباه نشود و بر قول شافعی رحمة الله تباه شود
حجت وی آنست که پیغامبر علیه السلام بمکه دست مرد بداد یدکه حجامت میکرد گفت افطر الحاجم و المحجوم یعنی

گشاده شود روزه هر دو باطل باشد اگر روزه تباه نشد اگر روزه تباه نشدی پیغامبر علیه السلام نفرمودی حجت علماء آنست که این حدیث بیمعنی است
حدیث مستقیم است که پیغامبر علیه السلام بجای بر دو کس گذر کرد که آن هر دو غیبت میکردند هر یکی را پیغامبر علیه السلام فرمود الغیبت و لیفطر صوم المصایم
یعنی غیبت روزه دار را بکشاید تا دلیل این حدیث آنست که ثواب روزه بباد و بخدایش بیامرزد آنکس را پیغامبر اگر از آب حلال خوردن
حلال باری استاد غیبت برادر مسلمان که حرام است بتنها نیز باز استد تا روزه بهتر بازداشته بود مسئله اگر مردی روزه دار را قی بر آید
روزه تباه نشود و اگر خود قی کرد روزه تباه شود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود من قاء فلا قضاء علیه من استقاء فعلیه القضاء گفت هر کسی
از آنکه قی آید بروی قضا نیست هر که قی میکند بروی هست قضا مسئله اگر مرد بیرا قی آید و باز فرو رفت روزه تباه شود یا نی اینمسئله بر
نوعست اگر پری دهن بود که فرو برد با تفاق روزه تباه شود و اگر کم از پری دهان بود که فرو رفت با تفاق روزه تباه نشود و اگر پری
دهان بود فرو رفت بر قول ابو یوسف روزه تباه شود و بر قول محمد هر روزه تباه نشود و اگر کم پری دهان بود فرو برد بر قول محمد
روزه تباه شود بر قول ابو یوسف یعنی حاصل آنست که محمد حسن فعل را اعتبار دارد و پری دهان و کم پری دهان را نی و ابو یوسف پری
دهان را اعتبار دارد و فعل را نی هر کجا پری دهان هست فرو برد با تفاق روزه تباه شود که بقول محمد هر فعل یافتم که فرو برد که بقول ابو یوسف
پری دهان یافتم لاجرم با تفاق تباه شود و آنجا که کم پری دهان هست و فرو رفت با تفاق روزه تباه نشود از بهر آنکه فعل یافتم و لی
پری دهان اما اگر کم پری دهان بود فرو برده بر قول محمد تباه شود فعل یافتم و بر قول ابو یوسف تباه نشود که پری دهان نیافتم و اگر پری
دهان بود و فرو رفت بر قول ابو یوسف روزه تباه شود و بر قول محمد تباه نشود که فعل نیافتم فصل باید دانستن که زن چند نفاس
و نفاس زیاده کار شاید کردن یکی آنکه دوم روز سیوم قرآن خواندن چهارم مصحف گرفتن و بسوی تخته و نوشتن تخته پنجم طواف
کعبه کردن و ششم در مسجد در آمدن و هفتم جنب پاک شود و نماز را قضا نکند و هشتم روزه را قضا نکند و نهم جماع نکند و دهم گذاشتن عدد
بسه حیض و اگر کمتر بود استظهار می بکند حیض اگر زیادت گردد مسئله اگر زن روزه دار نماز پیشین حیض دید باید که باقی روز هیچ نخورد و بعد
از عید از ان روزه را قضا کند مسئله اگر زنی بعد از سپیده دم در رمضان پاک شد یا سپیده بعد از هم دمد سپیده شد یا کافر
اسلام آورد یا دیوانه بهوش آمد روزه آن روز بر ایشان نبود ولی در آن روز هیچ چیز نخورند از بهر آنکه حرمتی از روز گذشت و ایشان
اهل نبودند لاجرم روزه آن روز بر ایشان نبود اما این زن بعد از عید قضا کند مسئله اگر زنی بداشت که امروز نوبت حیض است
روزه بخورد حیض نیامد شرم مرد پر آب سوزنیامده بود روزه خوار از روز تیمار مسافر یا مردی که سفری میرفت صباح روزه خورد آن
روز سفر رفتن نشد قول صدر شهید چنانست که بهر سه کفارت واجب آید اما اگر مسافر در همان روز سفر بود کفارت از وی ساقط شود و اما
اگر زن را در همان روز حیض آید یا بیمار را در همان روز تب آمد کفارت از هر دو ساقط شود از بهر آنکه اگر در آخر روز بر صفتی شود که اگر
آن صفت در اول روز بودی و بر نخوردن صباح بود در آخر روز آن صفت موجود شود کفارت ساقط شود بخلاف مسافر که آن بفعل
وی هست و اختیار و حائض و بیمار را آن بفعل ایشان نیست از حق هست عز و جل لاجرم کفارت ساقط شود اما اگر مسافر بکوشد و سفر کند در آن
علماء را از اختلاف هست بیک قول کفارت ساقط شود و بیک قول نی و این ظاهر روایت هست مسئله اگر مرد بیرا قصد میکرد روزه

خورد قصاص نکرد نرسش کفارت واجب آید اما خواجه امام بقال هر در فتاوی خویش آورده است که در زن و تب و در قصاص
شبهت شود کفارت واجب باید اما در مسافر باتفاق کفارت واجب آید از بهر آنکه خوردن فعل وی است و سفر نیز هم فعل و فعل
واجب آید اما اگر وی بخورد بعد از بیدار شدن آنکه امروز با کافران حرب میکنم نکرد باتفاق کفارت واجب نیاید از بهر آنکه در اثنا حرب
باید کردن و در میان حرب چیزی نتواند خوردن لاجرم شبهت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی بامداد بعد از خوردن سحر
تیمار شد یا زنی بعد از خورد سحر از حیض دید یا مردی بامداد خورد سحر دیوانه شد در هر سه صورت کفارت ساقط شود اما اگر بعد
خورد سحر تا خورد افطار روزه دار سبب آن بیمار شد کفارت ساقط شود مانی بر قول بعضی ساقط شود و بر قول بعضی ساقط نشود و این
اختیار خواجه امام اجل سرخسی است از بهر آنکه خوردن فعل وی است و کار در زن هم فعل وی است و هر چه فعل وی کفارت بساقط
نکند اما اگر مسافر در آن روز سفر رود کفارت از وی ساقط شود اما اگر زن را در همان روز حیض آید و یا بیمار در ماه رمضان روز
آید کفارت هر دو ساقط شود از بهر آنکه آخر روز بر صفتی شود که ان اگر در اول روز بودی و بر امیاح بودی در آخر روز آن صفت
موجود شود کفارت ساقط شود مسئله مردی شب را برخاست تا سحر خورد سوال آنست که سپیده دمیده است یا نی دو کس گفتند سحر
که سپیده دمیده است و دو کس دیگر گفتند که سپیده نه دمیده است خورد کفارت واجب آید از بهر آنکه اعتبار آن دو کس را است
که گفت سپیده دمیده است چرا که شب خود ظاهر است و گواهی آن دو کس که گفته اند دمیده است معتبر نیست و گواهی از برای اثبات کردن
چیزی بود و آن دو کس اثبات میکنند که روز شده است پس همچنان بود که گوئی دو کس گواهی داده اند که روز شده است و وی خورد
کفارت واجب آید انجا نیز همین بود مسئله سنت سحر خوردن آنست که تاخیر کنی تا آخر شب که پیغامبر علیه السلام فرموده است بسه چیز
تاخیر السحور و تعجیل الافطار و وضع الیمین علی الیسار تحت السرة فی الصلوة یعنی تاخیر کردن سحر تا آخر شب و تعجیل کردن روزه گشادن
و دست راست بر دست چپ نهادن زیر ناف مر نماز و تاخیر همچنین کند که چون نان خوردن تمام شود اذان اول صبح صادق
شود از بهر آنکه خدای تعالی فرموده کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود میفرماید که بخورید و بیاشامید تا
آن وقت که رشته سپید از رشته سیاه پدید نیاید یعنی شب از روز مراد از بن صبح صادق است نه صبح کاذب صبح کاذب صبحی است
و کاذب آنست که راست رود و صبح صادق آنست که از بن پدید آید و بر قول اصم و سلیمان بن مسلم و جماعتی از اصحاب ظواهر آنست
که تا آفتاب بر نیاید سحر خوردن روا بود از بهر آنکه نیز دیک ایشان خیط ابیض آفتاب است و دیگر تمسک بدین آیت میکنند که اتموا
الصیام الی اللیل یعنی تمام کنید روزه تا شب و وقت است که آفتاب فرو رود و چون روزه گشادن وقت فرو رفتن آفتاب
است گرفتن روزه نیز وقت بر آمدن آفتاب است اما ما میگوئیم اینکه شما میگوئید درست نیست از بهر آنکه اتفاق است که نماز بامداد
در روزی است پیغامبر علیه السلام که بیاورد بعد از صبح آورد پیش از بر آمدن آفتاب آورد مسئله مردی برخاست تا سحر خورد و
آفتابش که سپیده دمیده است یا نی الا بیشتر گمان دارد که سپیده دمیده است نشاید خوردن و اگر خورد و معلوم شد که سپیده
دمیده است کفارت واجب آید از بهر آنکه بیشتر گمان وی آنست که سپیده دمیده است و همچنانکه آن خورد بعد از خورد و بالله التوفیق

لاجرم کفارت واجب آید اما اگر پیشتر گمان وی آنست که شب است خورد بعد ازان معلوم شد که سپیده دمیده بود هست کفارت واجب نیاید
از بهر آنکه شب یقین بود و روز بشک بالجرم کفارت ساقط شود همچنین اگر برخاست و سحر خورد و هیچ گمان نبود وش که شب هست یا روز معلوم شد
که سپیده دمیده بود هست کفارت بروی نبود مسئله مروی سوال کرد که آفتاب فرو رفته هست روزه گشایم دو کس گفتند که فرو رفته است
و دو کس گفتند که فرو نرفته هست وی خورد بعد معلوم شد که آفتاب فرو نرفته هست بروی قضای بود کفارت نی از بهر آنکه گواهی آن
دو کس که گفتند که فرو رفته هست معتبر هست در حق وی شبهه شود کفارت ساقط شود بهمان دلیل که پیشتر یاد کرده بودیم **فصل** باید دانست
که کفارت روزه در قرآن نیست که اگر بخورد کفارت باید کردن اما پیغامبر علیه السلام فرمود من افطر فی نهار رمضان عمدا او متعمدا فعلیه
ما علی المظاهر یعنی هر که بخورد یک روزه از ماه رمضان بقصد بروی آن واجب شود و مظاهر آنست **بقوله** تعالی والذین یظاهرون من
نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا الآیة یعنی آنها که ظهار بندند با زنان خویش پس یکی بنده آزاد باید کردن پیش
از آنکه بسایند و هر چه درین آیة فرمود در ماه رمضان حکم همین بود یعنی بنده آزاد کند اگر بنده نبودش دو ماه پیوسته دار روزه و اگر
روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد درین سه چیز مخیر نیست تا اگر میری خواهد که کفارت کند کو یم دو ماه پیوسته روزه دارد
یا آنکه بنده تواند آزاد کردن تا بروی دشوار تر بود تا پیش نخورد باقی بهمان ترتیب هست **مسئله** مروی یک روز از ماه رمضان خورد و
خسته و کفارت کرد روز دیگر باز خورد کفارت دیگر واجب آید از بهر آنکه کفارت که شریعت واجب کرد از بهر آنکه گرسنه و تشنه متضرر شود
یعنی باز دارنده شود از خوردن چیزی چون باز خورد معلوم شد که زجر بحاصل نیامده هست چون زجر تمام حاصل نیامده هست بالجرم
کفارت دیگر واجب آید **مسئله** اگر یکروز بعد اخورد کفارت نکرد روز دیگر خورد و اگر همچنین هر سی روزه را بخورد و یک کفارت دهد بسنده
بود از بهر آنکه کفارتها در یکدیگر داخل شود **مسئله** مرد روزه دار را شاید که عیال خود را کنار گیرد یا قبله دهد یا بانگیرد یکه ایمن
پیر هست یا جوان هست اگر جوان بود نشاید از بهر آنکه نباید که در کار دیگر افتد و اگر پیر هست که بر خود ایمن بود یا کی بود **مسئله** اگر
زن طعام می خشد شاید یا بانگیرد یکه شوی این زن بدخو هست یا نیک خو هست اگر بدخو بود شاید که بخشد اگر نخشد و سیر خصومت شود
و ان سبب فرقت شود و اگر خوش خو بود نشاید که با وی جنگ نکند تا بالجرم نشاید تا ناگاه چیزی بخلق وی نرود **مسئله** مردی
طهارت میکند در دهان آب دارد آب بحلق وی فرو رفت بی قصد وی روزه تباه شود یا بانگیرد یکه روزه را یاد میدارد یا بانگیرد یکه یاد میدارد و روزه تباه میشود قضا بود کفارت نی از بهر آنکه وی قصد نکرده هست اما اگر روزه را یاد نمیدارد و فراموش کرده هست
روزه وی بحال روزه بود تباه نشود **مسئله** اگر روزه دار بکلوخ استنجا کرد باز آب استنجا میکند باید که خود را اندک
تنگ تر دارد اگر آب و یا خاک بموضع حقنه وی رسد روزه تباه شود از بهر آنکه از ظاهر ببباطن چیزی رفت اما صدر شهید رحمه الله آورده هست
که خاصیت آب آنست که از بالا بشیب رود از نشیب به بالا نی از بهر آنکه گمان بود آب بآن موضع نرسد لاجرم روزه تباه نشود
و اگر چه خویشتن را بست دانسته باشد **مسئله** نشاید که زن پرده دار پرده بکند تر نهد اگر پرده غالب شود روزه تباه شود
**مسئله** مرد روزه دار را نشاید که غرغره کند چون سپیده دمیده بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود بالغ فی مضمضة او الاستنثار

الا ان تکون صایا یعنی اگر روزه دار باشد در دهن غرغره مبالغت نکند تا آب فرو نرود و مسئله مردی سحر میخورد لقمه خایده در دهان وی بود که صبح دمید و آن لقمه را فرو برد کفارت لازم آید یا نی بر قول بعضی واجب آید و بر قول بعضی نی مسئله اگر دو مرد بر هلال رمضان گواهی دادند که آفتاب فرو رفته است خود و بعد از ان معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است قضا بود کفارت نی از بهر انکه وقتی گفتند که شب شده است گواهی ایشان معتبر است و گواهی آن دو تن که گفته اند که روز است معتبر نیست چرا که خود ظاهر است گواهی آن دو تن شبهه شود کفارت ساقط شود مسئله اگر مردی به پنداشت آنکه شب شده است روزه گشاد معلوم شد که شب نبوده است قضا بود بر وی کفارت نی از بهر انکه پنداشت شب شبهه شود کفارت ساقط شود نقل است که امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه روزه گشاد به پنداشت انکه شب است موذن از بالا و مناره آواز داد که یا امیر المومنین آفتاب برجاد است امیر المومنین گفت که ما ترا بهر تو ذنی فرستاده ایم نه بدین ایمان است قضا یکروزه پس ما معلوم شد که کفارت ساقط می شود مسئله اگر مرد روزه دار را برف ماند بودن دهان پرید یا باران بحلق وی فرو رفت روزه وی تباه شود و اگر مگس یا پشه در دهان روزه دار پرید و بحلق فرو رفت روزه وی تباه نشود فرق است میان پشه برف و باران که از مگس و پشه احتراز ممکن نبود از بهر آنکه هر کجا مردی مگس و پشه باشد و هر چیزی را که احتراز از وی ممکن نبود شریعت آنرا عفو دارد اما برف و باران همیشه نبود و آن ساعت که آید احتراز ممکن بود بخانه توان در آمدن و دهان پوشیدن تا در نیاید لاجرم برف و باران روزه تباه کند مگس و پشه نی مسئله اگر مردی گندم پاک میکند در آمد در حلق وی یا گندم میدار کرد در آید در حلق وی یا سیماب را کرد آرد بحلق وی فرو رفت یا شخصی هیزم تر میسوزد دود وی بحلق وی فرو رفت درین همه صورتها روزه تباه نشود از بهر انکه از نیها احتراز ممکن نبود مسئله اگر روزه دار روغن بر سر کرد یا دارو در چشم کرد اگر هر چند مزه اثر وارد در دهان می یابد روزه تباه نشود از بهر انکه اثر هست و اثر را اعتبار نیست مسئله اگر مردی روزه دار در دهان آب گرفت و یا جامه تر پوشید و آن خشکی را فرو برد روزه تباه نشود که ان اثر هست و اثر معفو است مسئله اگر مردی روزه دار سیم در دهان نهاد و آن مزه سیم بحلق فرو رفت روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار رشته می تابد رشته را از بن روی در دهان در دهان دارد و از ان روی بیرون آورد و آب دهان رشته در اگر خشکی آن رشته بدهان اندر مانده بود همچنان فرو برد روزه تباه شود بر قول بعضی مسئله اگر مردی آب دهان خود را بدست بر نهاد و باز خورد روزه تباه شود اما اگر آب بخت و بر کشید روزه تباه نشود از بهر انکه جدا نشده است از دهان پس چون جدا نشده بود و بر حکم دهان بود مسئله اگر مرد روزه دار را خون از دندان بیرون آید و بحلق فرو رفت روزه تباه شود و بانی نگریم که خون غالب است یا آب دهان اگر خون غالب است روزه تباه شود از بهر انکه روزه باز او و حکم است از آن روی که آب دهان فرو رود و حکم باطن است که از وی احتراز ممکن نبود اما از ان روی که خون بیرون آید حکم ظاهر است چون خون غالب بود هم روزه تباه شود و هم طهارت که آن خون باطن است روزه تباه شود و حق طهارت آن باطن بظاهر آید طهارت تباه شود اکنون بچه دانیم که چون غالب است یا آب گفت دستمالی بر دهان گیر اگر خون غالب بود هم روزه تباه شود و هم طهارت و اگر آب غالب است نی روزه تباه نی طهارت مسئله اگر مرد روزه دار ملک میماید مکروه بود اما اگر ملک بود که دیر انخاهد بود روزه اگر در دهان کرد خاید روزه تباه شود از بهر انکه نمکی آب وی فرو رود و اگر خاید نه بود ندان تخمی ماند ه بود و زیان ندارد و باز

بعضی مشایخ گفته اند که سیاه هست روزه تباه شود و اگر سفید هست تباه نشود از بهر آنکه علک سیاه روی هست بود اگر چه بیرا بخاید
روزه بشکند مسئله اگر مردی علک خورد بروی قضا بود و کفارت بود یا نی بر قول بعضی کفارت واجب آید که دیرا میخورند بعضی گفته
اند قضا واجب آید کفارت نی مسئله مردی سعوط خورد تا سحری خورد و یکی گفت مخور که سپیده دمید هست و یکی دیگر گفت
که نه دمیده هست وی خورد معلوم شد که دمیده بوده هست بروی قضا بود کفارت نی از بهر آنکه گواهی یکیست بوده هست و شب
بیقین بود روز بشک بگواهی یک تن کفارت واجب نیاید مسئله اگر مرد روزه دار را حقنه کردند در روز روزه تباه شود از بهر آنکه
در وی صلاح تن هست لاجرم روزه تباه شود مسئله اگر مردی درد مثانه هست و در کاذی او دارو نهادند روزه تباه شود بی
بر قول ابو حنیفه اگر تخت هست تباه شود و اگر خشک هست که پراکنده نی تباه نشود از بهر آنکه چون خشک بود همانجا بر چفته و بیرون
نرود مسئله اگر روزه دار بر سر اهلیل یعنی سورانج ذکر روغن بخت بر قول بعضی از علماء ماه روزه تباه شود و خواجه امام اجل
سرخسی آورده هست که تباه نشود از بهر آنکه بر شکل خایه هست چون بشکل خایه بود چیزی بباطن نرود و چون بباطن نرود روزه تباه
نشود مسئله اگر روزه دار بلیه بدهان وی نهند آن که اثر فرود رود و در دهان وی روزه تباه نشود از بهر آنکه دی اثر هست و اثر
را اعتبار نیست والله اعلم مسئله اگر روزه دار با عیال خود بفراموشی نزدیک کرد و هر دو را فراموشی شده هست بر قول علماء
ماه روزه نشود و بر قول شافعی تباه شود حجت وی آنست که حدیث که بفراموشی بخیانه بر علیه السلام فرمود در حق خورد نیها و شاشیدنیها
نیها هست از بهر آنکه اینها بپرسته هست و وی فراموشی معذور بود اما مباشرت بپرسته نبود لاجرم روزه تباه شود اما حجت علماء ما
آنست که نهی هست از طعام و شراب و نهی هست از مجامعت پس هر حکمی که طعام و شراب را بود مجامعت را هم همان بود مسئله اگر مرد
دیوانه در میان روز بهوش بار آمد روزه آن روز بروی بود یا نی بنگرم که آنزمان از نا رسیدگی یا ردیوانه بود هست یا بعد از بلوغ
دیوانه شده هست اگر بعد از بلوغ دیوانه شده هست بروی قضا بود از بهر آنکه اول اهل وجوب بود هست اکنون بهوش آمد نیز اهل
وجوب شد پس لاجرم قضا آن روز بروی بود اما اگر در نا رسیدگی دیوانه بوده هست وی مخاطب نبوده هست لاجرم بروی قضا نبود
مسئله اگر زنی را در ماه رمضان خانه عادت حیض وی بود وی حاکم کم از ده پاک شد اگر پیش از سپیده دم پاک شده هست
آن روز مخور و اگر بعد از سپیده دم پاک شده هست اگر آن روز را نیت روزه کند روا نبود از بهر آنکه بجزوی
از روز گذشته هست وی اهل نبود مسئله اگر مردی در ماه رمضان مار شد بگاه چاری روزه شاید خوردن یا نی بنگریم اگر چاری بجای
هست که اگر روزه میدارد چاری زیاده میشود دیرا نشاید خوردن و اگر چنان نیست که چاری زیاده نمی شود نشاید خوردن مسئله
اگر مردی روزه را بگاه چاری یا بعد از چند روز وفات یافت نزدیک ما که بعد سفر یا بگاه چاری خورده هست بروی واجب نیست یا نی
بنگریم که اگر چندان زیستی هست که بتوانستی قضا کردن و نکرده بروی واجب ماند باید که هر روزی را دو من گندم بمسکین شهر باید داد
اگر روز عید وفات یافت بروی قضای آن روز نبود از بهر آنکه وی وقت قضا کردن را در نیافت لاجرم قضا کردن بروی
نبود مسئله اگر مردی یکروز از ماه رمضان بقصد خورد و توانائی بنده آزاد کردن نیست باید که یکروز قضا کند متصل روزه

کفارت بکند اگر درین کفارت یکماه روزه داشت بیمار شد که پیش ازان روزه داشتن نیت چون از بیماری به شد آن کفارت از سر گرفت شود فرق هست میان مرد و زن اگر بعین واقع مرد و زن را افتد تربیت بروی دو ماه کفارة واجب کرد اند در ماهی ده روز وی حایضه میشود چون پاک شود از حیض باقی تمام کند از سر نگیرد فرق هست میان مرد و زن که زنان را بهر ماهی این واقعه بود که مرجع شود در حق ایشان امام دوان را سال دو ماه یا هیم که تندرست بوند لاجرم ایشان را روزه از سر باید گرفت مسئله اگر مردی کفارت را پیش میدارد و قضا پس و ابو داز بهر آنکه ترتیب در وقت شرط بود دیرون نی **فصل** در روزه تطوع باید دانستن که روزه تطوع زن را بی دستوری شوی و کنیزک وغلام را بی دستوری خواجه داشتن نشاید اگر دستوری خواست بعد ازان میگوید که بکشاید تا بجای من آیند زن را نشاید کشادن اما کنیزک را شاید کشادن از بهر آنکه دستوری داد دن زن را ملک بود اگر نکشاید بهیچ و بانی نبود اما کنیزک اهل ملک نیست کردی خود ملک نیست و ملک را چیزی ملک نبود لاجرم بشاید کشادن مسئله اگر مردی روزه تطوع میدارد بدعوتش طلب کند نشاید کشادن بان بعضی مشایخ مطلق گفته اند که نشاید خوردن از بهر آنکه مکرر روزه یکی صحابه بر دیگر را دعوت کرد و آنکه در روزه دار بود و دیرا آن مردی میگفت روزه بکشای و بخور وی بخورد وی نمیخورد پیغامبر علیه السلام گفت اجب اخاک و افطر یعنی اجابت کن برادر خود را و روزه بکشای پس لاجرم بحکم امر پیغامبر شاید که بکشاید بار بعضی گفته اند که بکریم که اگر نمیخورد خداوند خانه را ناخوش می آید یا نی اگر ناخوش می آید شاید که کشاید و اگر نی نی باز بعضی گفته اند که بنکوییم پیش از زوال هست یا بعد از زوال اگر پیش از زوال هست شاید که بکشاد و اگر بعد از زوال هست نشاید کشادن مسئله اگر مردی زن خواست باین زن هر دو بخانه اندر آمدند و این مرد روزه دار بود باز بیرون آمد و زن را طلاق داد این طلاق واقع نیست بود یا نی صحیح بود تا کامل کابین واجب و لازم آید زن را عدت تمام پس معلوم شد که روزه تطوع را می شاید کشادن و همسفر را مسئله اول یاد کردیم مسئله همچنانکه روزه فریضه را بجز امو شی میخورد روزه تباه می شود روزه تطوع را نیز همین حکم هست بر قول علماء حاج و بر قول شافعی هر روزه نفل تباه شود مسئله مردی روزه میدارد آدینه یا پنجشنبه یا شنبه بگرد و بود باید که این سه روز را پیوسته دارد مسئله از بهر آدینه روزه تطوع را نکند باید چه مقدار ثواب بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من فطر لحق اخیه المسلم یکتب له صوم الف یوم و ان قضا یکتب له صوم الف یوم یعنی از بهر آنکه مسلم روزه تطوع را بکشاید چنان بود که کوئی از روی ثواب هزار روز روزه داشته باشد و سر که قضا کند این روزه را از روی ثواب چنان باشد که دو هزار روز روزه داشته بود و پیغامبر علیه السلام گفت که من ترسم از امت خویش از شب پوشیده گفتند یا رسول الله شب پوشیده کدام است گفت آنکه روزه خویش از بهر نفس خود بکشاد اگر مردی سوگند خورد که فلان کار نکنم و ان کار کند و توانائی طعام دادن نیست باید که سه روز پیوسته روزه دارد و اگر ازین سه روز یکی روز بخورد یا سه روز دیگر واجب آید **فصل** در صوم نذر اگر مردی نذر کرد که خدایرا بر من که یکسال روزه دارم یکسال کامل واجب آید چون یکسال روزه داشت بعد از یکسال دیگر دو روزه دار و از بهر آنکه رمضان در نیفتد باید دو دافل نشود و یک روز عید فطر و چهار روز عید اضحی اگر چه داشته باشد روز عید روا نبود از بهر آنکه در آن روزهای عید روزه داشتن ناقص است و ناقص از کامل نیابت ندارد اما اگر مردی نذر کرد که من امسال روزه دارم

سال روزه باید داشتن که باقی سال بروی واجب شود از بهر آنکه امسال مرا دارد وی باقی سال بود مسئله اگر مردی نذر کرد
که یکسال روزه دارم بروی هیچ واجب نیاید از بهر آنکه آنچه باید بگوید آن سال ماضی را فراز گیرد و سال گذشته روزه داشتن ممکن نبود
پس نذر وی درست نبود مسئله اگر مردی نذر کرد که من بابد یا بادر سخن نگویم بر قول بعضی درست نبود از بهر آنکه نذر بهست به
معصیت و نذر بمعصیت درست نبود که پیغامبر علیه السلام فرمود لا نذر فی معصیت الله تعالی مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته
روزه دارم یکنیم ماه روزه داشت بیمار شد بیماری که روزه نتواند داشتن چون از بیماری بهشود باز از سر گیرد از بهر آنکه نذر دو ماه
پیوسته هست دو ماه پیوسته باید تمام کرد و ابو حنیفه فرق هست میان وی و آن اگر همین واقعه زن را افتد که نذر کرده بود که دو ماه پیوسته روزه دارم
وی در بهای چند روز نتواند داشتن لاجرم روا بود که بقیه را نیز دارد و تمام کند مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته روزه
دارم پنجاه و پنج روز روزه داشت ماه رمضان در آمد چکند اگر ماه رمضان را پندارد دو ماه پیوسته نمی افتد چگونه باید که نیت سفر کند و
بیرون رود و آن باقی را تمام کند تا دو ماه پیوسته شود از عهده نذر بیرون آید بعد ازان خواهد بسفر رود و خواهد نی مسئله مردی نذر
کرد که خدایرا بر من که روز عید روزه دارم این نذر درست بود و لیکن کامل لازم نیاید اگر همان روز روزه دارد از عهده آن بیرون
آید از بهر آنکه بر خود ناقص واجب کرده هست همچنان آرد و روا بود اما اولیتر آن بود که بعید از عید باز آرد مسئله اگر مردی نذر کرد که
من ماه رجب روزه دارم ماه رجب بیمار شد شعبان دارد از عهده بیرون آید اما اگر جمادی الآخر دارد از عهده بیرون نیاید از بهر آنکه آنچه
بر خود واجب کرده بود آن هنوز نیامده هست چون نیامده بود از عهده بیرون نیاید فصل در کفارت ظهار باید دانستن که اگر مردی
بازن خود ظهار بندد و کفارت وی این هست که بنده از آزاد کند و اگر توانائی بنده آزاد کردن نبود دو ماه پیوسته روزه دارد اگر ازین دو ماه
بسبب بیماری بخورد و باز دو ماه پیوسته از سر باید داشتن و اگر روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد هر یکی را دو من گندم
لشک شرع و درین سه چیز هیچ نیست مسئله اگر غلامی بازن خود ظهار بست و بزاد و ماه پیوسته روزه باید داشتن اگر خواجه میگوید که ان بهت
کار من کن که پس داری خواجه را این ولایت نبود از بهر آنکه حق این کنیزک درین متعلق هست مولی منع نتواند کردن مسئله اگر بر غلام
کفارت یمین هست شریعت میفرماید که سه روز روزه دارد و خواجه منع میکند که کار من کن نتواند منع کردن از بهر آنکه کفارت سوگند حق
تعالی است و این کار کردن حق بنده و بنده محتاج هست و خداوند بی نیاز از بهر آن حاجت بنده را کار بنده پیش داریم مسئله اگر مردی قضای
رمضان میدارد که بنده هست و خواجه میگوید که این ساعت مدار تا پس تو داری بعضی گفته اند که تواند منع کردن و اصح آنست که نتواند منع
کردن مسئله اگر مردی را درد چشم هست اگر میداند که درد چشم زیاده می شود روزه بخورد و چون چشم بگیرد شود قضا بدارد مسئله اگر زنی
باشیر هست اگر روزه میدارد شیری نیاید روزه بخورد تا چندانی که کودک را از شیر باز کند و باز روزا قضا کند از بهر آنکه خدایتعالی میفرماید
که من بی نیازم و آن کودک حاجتمند هست بشیر لاجرم بخورد مسئله اگر زنی هست که روزه میدارد روزه وی تا بستان افتاد و شک میدارد
رنگ می باید تا بداند تا آن چنان هست عذر نبود تواند کشادن و خوردن زیرا که در بازار توان خرید مسئله اگر مردی را غلام یا
کنیزک اگر روزه میدارد و قیمت وی کم میشود خواجه میگوید بخور تا لاغر نشوی نشاید خوردن یا بی بعضی گفته اند که شاید خوردن

گفته اند فصل صدقة الفطر باید دانستن که صدقه فطر چیزیست که واجب است بر قول علماء رحمهم الله بر مسلمانان عاقل و بالغ و آزاد که مالک بود به بیست دینار زر یا دویست درم نقره از آنکه زیادت از حاجت اصلی بود یعنی فاضل عن مسکنه و ثیابه و اثاثه و فرسه و سلاحه و عبیده صدقه فطر دادن بر وی واجب بود و نیز هر که در نفقت وی بود باید که از وی نیز دهد چنانکه رسول علیه السلام فرمود ادوا عمن تمونون نصف صاع من بر او صاع من شعیر او صاع من تمر یعنی ادا کنید از چیزی که غم خوار کنید ایشان را صدقه فطر را نیم صاع از گندم یعنی دو من شرعی و چون خود بدهد یا خرما دهد یک صاع دهد یعنی چهار من شرعی بر قول ابو حنیفه رح از مویز دو من دهد و اگر خرما دهد چهار من دهد اما بر قول ابو یوسف و محمد رح از مویز هم چهار من دهد و از خرما هم حجت ابو حنیفه رح آنست که از خرما چهار من دهد که ازو دو من کوفه رود و لی از مویز که نزدیک دو من مطلق بغداد رود بشیر سیدا ما اگر آرد خود بدهد هم چهار من دهد و اگر آرد کند دو من دهد و اگر ارزن و باقلی چهار من خود بدهد یا قیمت دو من کندم و بر قول شافعی رح هر کرا قوت یکدرور بود صدقه فطر واجب آید مسئله صدقه فطر فرزندان نارسیده بر پدر کسی بود یعنی بر مادر و پدر وی صدقه فطر غلام و کنیزک بر خواجه اش بود اگر از بهر خدمت بود و اگر از بهر تجارت بود زکوت واجب آید هر کجا زکوة واجب بود صدقه فطر ساقط شود از بهر آنکه شریعت دو چیز بر یک بنده واجب نکند مسئله صدقه فطر از برای شش کس دهد برای نفس خود و فرزندان نارسیده و کنیزک و غلامان و پدر و مادر و فرزندان و از برای هشت کس ندهد از برای زن و فرزند بالغ و بنده مکاتب و بنده تجارت یعنی فروختنی و بنده گرو نهاده و پدر و مادر و برادر و خواهر و نیز و فرزند نیز با وجود پدر برجد نبود و اگر پدر نبود بر جد بود و بر روایتی نی مسئله اگر غلامی هست مشترک میان دو خواجه بر قول ابو حنیفه رح صدقه فطر بر یکیدام واقع نشود از بهر آنکه هر یکی را ملک ناقص هست و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید و اگر فرزند مشترک هست میان دو پدر بر قول ابو حنیفه رح بر هر پدر دو من واجب آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید مسئله سنت در دادن صدقه فطر آنست که دو من کندم پاکیزه دهی پیش آنکه بنماز عید روی بدانجا تا بسنده تر بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که روزه بنده موقوف هست بصدقه فطر مسئله صدقه فطر مادر و پدر و فرزند و غلام و کنیزک خود دهی روا بود و دعلوی یعنی سید روا بود و دهی هاشم را روا بود و بر زن خود دهی روا بود قیاس بزکوة مسئله اگر زن صدقه فطر بشوی خود میدهد بر قول ابو حنیفه رح روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود حجت ایشان آنست که زنی پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من صدقه فطر بشوی میدهم روا بود یا نی پیغامبر علیه السلام فرمود و لک اجران اجر الصدقة و اجر الصدقة یکی تر اد و مزد بود و یکی ثواب صدقه دوم ثواب صدقه رحم اما ابو حنیفه رح میگوید آن حدیث که پیغامبر علیه السلام فرمود صدقه تطوع بود و در صدقه فطر بند مسئله اگر صدقه فطر به بنده کسی میدهد روا بود با نی نگریم که خواجه وی تونگر هست یا درویش اگر تونگر هست روا نبود و اگر درویش هست روا بود مسئله اگر سیم میدهد بحساب کندم بقول علماء رح روا بود و بر قول امام شافعی رح روا نبود حجت وی آنست که نص در کندم وجوب آمده هست و در سیم نی و اما قول علماء ما آنست که چون سیم بحساب بهای کندم میدهد همان بود و مقصود در دریش حاصل شود پس روا بود مسئله گفتند دادن او یتر بود یا سیم بعضی گفته اند که کندم دادن او یتر بود اما صدر شهید رحمة الله گفته است بنگریم که اگر سال هست که نان شیرین هست کندم دادن او یتر است و اگر

واگر سال است کنان ارزان بست سیم دادن اولیتر بود مسئله اگر وه من کندم را جمع کرو ندارد بهر انکه صدقه فطر و بکنند سید هندو را بود
واگر بدو یا رده و هندو هم رو ابود برچیزه و هندو را بود و برخلاف کفارت یمین که انجا باید که بهر کسر و مسکین هندو را بود از بهر انکه حد انشانی عزوجل
چنین میفرماید اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون مسئله صدقه فطر زن بر شوهر بود از بهر انکه در مونث وی من کل وجه هست
وصدقه فطر شاگرد بنان و جامه بر استاد نیست بود از بهر انکه استیان در مونث وی نیستند اگر مرد در اعلای رمضان مردی بسیم فضولی را بروز
فروخت روز خیر یافت و آن سیم را اجازت کرد سیم رو اشود وصدقه فطر آن غلام بر بائع بود و بر مشتری چیزی نیست
اگر اشکال گویند که چون خواجه اجازت کرد این اجازت وی مستند میشود بآن روز که فضولی بوی فروخته است ملک وی شده بود پس صدقه
فطر بر وی بود بانکه سبب وجوب صدقه فطر سپیده دم هست جواب آنست که اجازت در وقایع عمل کند در ملاک فی سیم قایم هست و سپیده
دم هلاک هست لاجرم اجازت در هلاک عمل نکند تا صدقه فطر بر بائع و بر مشتری نی نظیر این مسئله آنست که زنی بر شوی سه طلاق شده علام مرد
بی اجازت خواجه او را خواست و پیش اجازت خواجه دخول آورده هست خواجه را خبر شد و اجازت کرد آن نکاح رو ابود بعد از اجازت خواجه فطرا
نیاید رد و آن زن را طلاق دادن بر شوی اول حلال نشود از برای انکه اجازت در پیری عمل کند که انچیزی بر جا باشد و اینجا
و همان نکاح بر جای هست اما دخول هالک شده هست چون دخول هالک شده هست اجازت در دخول عمل نکند لاجرم بر شوی اول حلال نشود
مسئله اگر صدقه فطر پیش از ماه رمضان میدهد رو ابود بانی بعضی گفته اند که در پانزده روز اول رمضان میدهد رو ابود و اگر در
روز آخر میدهد رو ابود بعضی گفته اند در روز آخر بدر رو ابود پیش ازان نی اما جواب درست آنست که اگر وه ماه و یا سه ماه پیش از ماه رمضان
میدهد رو ابود فتوی برین قول هست مسئله اگر فرزند رسیده هست دیوانه هست صدقه فطر وی بر پدر رو ابود و اگر دختر رسیده دیوانه نباشد
نداده هست صدقه فطر وی بر پدر رو ابود از بهر انکه ان دختر در مونث وی هست مسئله اگر صدقه فطر غلام بر مولی واجب شد پیش از انکه بدهد بفروشد
و ادی این غلام وفات یافت ان صدقه فطر از خواجه نیفتد فرق هست میان انکه خواجه وفات یافت آن صدقه فطر از خواجه نیفتد و انجا که غلام
وفات یافت صدقه فطر در ذمه خواجه واجب هست و خواجه باقی هست لاجرم صدقه باقی بود اما آنجا که خواجه وفات یافت در ذمه غلام صدقه نیز نماند
و نیفتد مسئله اگر وه تن اند بر برده ق الصدقه فطر واجب شده هست اگر حیله کند تا کندم کمتر بدهد و ان حیله رو ابود بانی بعضی گفته اند
رو ابود وی کراهیت بود و آن حیله آنست که درویشی را بیارند و دو من کندم بزنیت صدقه بیکس فروشی هندو وی قبض کند باز بایشان بخشد
باز از بهر یکی دیگر بفروشی هندو اگر وه بار انچنین کنند رو ابود مسئله وقت وجوب صدقه فطر بقول امام اعظم سپیده دم هست او بقول شافعی
غروب شنبه هست اگر مردی را فرزند آید پیش از سپیده دم صدقه فطر بر پدر بود و اگر بعد از صبح آید بر پدر نشود از بهر انکه وقت وجوب صدقه
فطر نیامده هست لاجرم بر پدر نبود و همچنین اگر کافری بعد از سپیده دم بیان آید و صدقه فطر بروی نبود از بهر انکه واجب بوجوب اداء نیست
لاجرم بروی نبود مسئله اگر مردی صدقه فطر را بعد از عید میدهد رو ابود همچنانکه زکوة را اما تاخیر کردن رو ابود مسئله اگر صدقه فطر را برادر یا پسر خود را
بخویشان و میدهد رو ابود اگر وه در ویشان نبود و اگر نی مسئله اگر برای صدقه فطر یکمن کندم یا دو من جو میدهد رو ابود از بهر انکه بر دو کامل هست
چرا که از کندم دو من هست و از جو چهار من هست نی این کامل نی آن رو ابود اگر وه من ماش یا دو من ارزن بقیمت دو من جو میدهد رو ابود

واگر یکمن گندم میدهد و بهای یک من گندم را سیم میدهد روا بود مردی صد قفیز من آرد و نیم من گندم میدهد که قیمت وی دو من هست روا نبود که جنس یکی هست و کیلی هست و اگر من آرد و نیم نان میدهد روا بود که قیمت وی دو من گندم هست که خلاف جنس هست و کیلی نیست باب الحج باید دانستن که هر که استطاعت بود حج بر وی فریضه بود و بآیت و بحدیث و استطاعة بقول ما آنست که چندان مال بود بوی که فرزندان خود را بکسانی نفقه بماند و دیگر چندان مال بود که ویرا پیاده رفتن حاجت نبود و چون از حج بازآید بدوی هنوز از مال چیزی بود قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا پیغامبر علیه السلام فرمود هر که توانائی حج کردن بود و حج نکند و فات یابد خواه جهود بمیرد خواه ترسا و خدای عزوجل میگوید ایما المرء امرؤ الا الجنة یعنی هیچکس بی امن معصیت نکرده باشد پاداش آن خبر بهشت نبود آمده هست که هر که حج کند با مال حلال هیچ کاهی نشکند الا که خدائی تعالی میفرماید تا بنویسند او را بهر قدمی هفتاد نیکی و پاک کنند از دیوان وی هفتاد بدی و نیکند بنام وی هفتاد درجه و در خبر هست هر که در راه مکه بمیرد بوقت آمدن هر آئینه امرزیده شود و مقام شفاعت یابد و هفتاد کس از اهل خانداده او مسئله اگر کسی را حج فرض شده بود نیاورد و فات یابد حج بروی وام ماند از بهر آنکه مردی بیامد نزدیک پیغامبر علیه السلام گفت که پدر من حج بود و فات یافت و نیاورد و اکنون من حج پدر حج آرم روا بود یا نی پیغامبر علیه السلام فرمود اگر پدر تو وام مال بودی که آن وام پدر بگذاردی نیکو بودی و روا بودی انگه گفت نیکو بودی دین الله حق گذاری احق بود یعنی اولیتر بود و بر قول مالک استطاعت مال ندارد تا اگر توانائی راه رفتن دارد و نیاورد بیزه مندی میشود فصل باید دانستن که حج کردن عبادة هست در وی نیابت بردن چنانکه کسی دیگری را امر وی برای مردی حج کند باتفاق روا بود اگر مال دهد که تا رفتن و آمدن خرج کند و وی را وکیل کند که بر وازبهر من حج گذارد و حج گذارد بنیت وی روا بود بر خلاف عبادتها دیگر که در عبادتها دیگر روا نبود و الله اعلم بالصواب مسئله اگر در وقت حج آورد بعد از ان تواند شد حج دیگر بروی فریضه نبود از بهر آنکه یمن که آنجا رسند که احرام گیرند آنجا اندر استطاعت بود پس استطاعت یا تمام حج وی از فریضه افتد لاجرم حج دیگر فریضه نشود مسئله اگر مردی دو حج کرد اول فریضه افتد و دیگر تطوع بود از بهر آنکه حج یک بار فریضه هست مسئله مردی بحج رفت با بنده خویش بعد از ان آن غلام آزاد شده و ویرا استطاعت شد حج بروی فریضه بود از بهر آنکه بندگی مانع هست استطاعت را چون مانع بود آن حج اول که بخواجه آورده هست از فریضه ما افتاده بود لاجرم چون استطاعت شد حج دیگر باید کرد یا نه یا رد تا از فرض افتد مسئله اگر نابالغ رسیده یا بنده حج بیاورد چون رسیده شود و اول آزادی بیابد و استطاعت حج بحاصل آید حج باید آوردن همچنین اگر کسی بعد از حج والعیاذ بالله مرتد شد باز استطاعت اسلام آورد و اگر در وقت حج کذارد و باز استطاعت یابد دیگر بار واجب نشود اگر غلامی را خواجه باخود بحج برده و قصد آزاد کردن او دارد باید که بوقت احرام بگرفتن آزاد کند تا حج از دیگر بیفتد بیفتد سلامتی راه از روی ظاهر شرط هست مرد و چوب حج از نامحرم مشروط هست و محرم کسی هست که در میان او و زن هرگز نکاح نبود نامرسیده و فاسق محرم نشاید بر زن شوی کردن نامحرم شود شرط نیست و بر نابینا و معضوج فیست اگر مال دارد و توانا بود که کسی را زاد و راحله دهد تا از بهر ایشان حج آرد فصل بر اهل روزگار ما بر ضرورت عادت چنان رفته هست که از دیه بر دند

و بوادی زاه عروق بسند جامهای دوخته بیرون کنند غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه اتفاق افتد و هر مردی ازادی بر میان بندند
بشکل ازار کربار و ردای از مکتف فرو اویزند جامه لونا شسته و زنان جامه دوخته پوشند در وی گشاده دارند و بوئهای خوش
از زن و مرد پس ازان هر یکی دو رکعت نماز کنند و بر عقب نماز بگویند اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی یعنی ای بار خدایا من میخواهم که حج
بیارم پس بر من آسان کردان از من بپذیر پس آنروان آواز بلند بگویند که لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک
لک لا شریک لک بعضی مردمان بر بین زیاده کنند لبیک الحق و الخلق لبیک اما ازین کم نشاید کردن و زنان این کلمات را نرم گویند چنانچه
هر کجا که جلالی آیند یا بسبی فرود روند یا کاروانی را بینند که ازین کلمات با بگویند و سوی کاران بیشتر گویند و چون بر زمین عرفات رسند
و رنگ کشند تا بر و زوال و پیش از زوال روز عرفه غسل بیارند یا ابدست کنند چنانکه میشود و بمسجد ابراهیم صلوة الله علیه السلام روند که در عرفات
است و آنجا درنگ کنند تا زوال بگذرد پس امام مکه بر منبر برآید و مؤذنان بانگ نماز پیش گویند و خطیب خطبه کوید و تعلیم بیارندگان را
چه کنند با مؤذنان اقامت کویند و نماز دیگر را هم در وقت پیشین بگذارند پس آن بوثاق خود باز گردند یا برنهند و زمانی مستقبل قبله
بنشینند در زمین عرفات و دعا میکنند و ثنا و تهلیل و تسبیح و تکبیر گویند و زمانی میروند بتلبیه گویان و باید که تا وقت غروب در عرفات بوند و لیکن بر نیز
روز زمانی بماند و چون وقت نماز شام در آید بسوی مزدلفه روند و بعضی بمشعر الحرام و نماز شام را در وقت نگذارند بلکه تاخیر کنند تا نماز خفتن هر دو نماز
را در وقت نماز خفتن بگذارند بمزدلفه مقام کنند یا اندکی که روز بخواست نماز بکنند اول وقت و وقت که بمزدلفه واجب است بیارند و باز نمانند
پیش از برآمدن آفتاب و پس آفتاب چنانکه اتفاق افتد و از جمرة الاولی و وسطی در گذرند چون بجمرة العقبی رسند آنجا هر کس هفت کان سنگ انداز
و وی واجب است و بوقت انداختن وی بنماز دست دارند و بسنگی و بکلوخی که می اندازند بسم الله الرحمن الرحیم میگویند برغم شیطان الرجیم را
بوقت انداختن سنگ و پس آن تلبیه گویند و بر عقب سنگ انداختن از بهر دعا توقف نکنند بلکه بوثاق باز روند و موی سر گیرند یا از سر تقوله بقدر سه
بشمرند و زنان موی نستردند اما از سر گیسوی بقدر سه انگشت بگیرند پس آنچه محظور است یعنی حرام کرده باج حلال شود مگر صحبت کردن و وی حرام
تا بوقت فارغ شدن از ان اکثر شوط طواف زیارة و هر که خواهد قربان کند وی واجب نیست در حق کسی که وی قارن و متمتع نبود و قربان هیره
ششم ماه ذی الحجه نیز روا بود و ازوی تناول کردن حلال بود و صدقه مستحب بود نه واجب پس قربان کردن بگذرانند و بمسجد حرام رسند
و پای از استر پیش نهند و بگویند بسم الله و السلام علی رسول الله اللهم زد بیتک هذا تعظیما و تشریفا و تکریما و مهابة و طواف زیارة بکنند بگرد خانه
کعبه هفت بار و ابتدا از رکن یمانی و بحجر اسود کنند و لا کفهاد بحجر اسود سوی وی رمل کنند و باز بر دارند و قبله و هند و از بیت و خانه طواف
کردن گیرند و هر گاه بحجر اسود میرسند کفهای بر روی میمالند مگر وقتی که کسی آزرده شود آنگاه از دور بکفها دست اشارت میکنند
بسوی حجر اسود کوئی که دستها بروی میمالند و باز دستها قبله میبوسند و در سه کره اول از طواف سر برهنه دارند و کتفهای بجنبانند
پس طواف دو رکعت نماز بکنند و آن واجب است و بهتر آن بود که نماز در مقام ابراهیم علیه السلام گذارند و آن موضع در مسجد حرام معین است
پس ازان از مسجد بیرون آیند و بالا من کوه صفا که نزدیک ابو قبیس کوه است بر آیند و کفها سوی آسمان کنند و روی بها سوی خانه کعبه بایستند و
حمد و ثنا بیارند و دعا بکوشند و حاجتها بخواهند و باز فرود آیند و چون بمیل اخضر رسند سعی بیارند تا میل اخضر دیگر و باز بسیره معهود رفتن

گیرند تا کوه مروه رسند برآیند در وی بسوی قبله کنند و تحمید و تحلیل و تکبیر بیارند و دعا کنند و حاجت
خواهند و باز فرود آیند و بسوی صفا روند همچنین هفت بار از صفا تا مروه و باز بدیه منا آیند و شب بدیه
منا مقام کنند و دیگر روز پس زوال در سه موضع بیست و یک سنگ اندازند و هفت در موضع جمرة
الاولی که پهلوی مسجد خیف است و هفت در موضع جمرة الوسطی میان بازار منا و هفت در موضع جمرة العقبه
در سیوم همچنین ولیکن در روز سیوم پیش از زوال سنگ اندازند و آن بظاهر روایت است پس
آن عادت رفته است که جمله حاجی سوی مکه روند و بعضی خود شهر فرود آیند و بعضی بیرون شهر که
آنرا جاهای زاهد گویند و این جماعت را عمره آوردن آسان تر بود و چون ایام تشریق بگذرد حاج
عمره آوردن گیرند بعضی بنیت خویش بعضی بنیت دوستان و عمره سنت است نه واجب و صورت وی
نه آنست که به نزدیک مسجد عائشه صدیقه رضی الله عنها که نزدیک تنعیم است خارج حرم بیرون شوی
یا بموضع دیگر که بیرون باشد و غسل بیاری یا آبدست کنی و احرام عمره بگیری بدان صفت که در باب حج گفتیم
و تلبیه گویان می آیند تا بخانه کعبه را می بینند تلبیه را قطع کنند و بمسجد حرام درآیند باز سوی کوه صفا
بیرون شوند چنانکه در باب حج یاد کردیم هفت بار سعی بیارند باز از سر موی بقدر سه انگشت برگیرند
و چون موی برگیرند از احرام عمره بیرون آیند پس جامه دوخته پوشیدن و صحبت کردن بازن و کیز ک روا
باشد و چند روز که آنجا مقام باشد هر روز اگر کسی خواهد عمره آوردن تواند آورد و چون حاجیان که از راه بازآمده بود
و خواهند که بازگردند باید که گرد خانه کعبه هفت بار طواف کنند و این را طواف صدر گویند یعنی طواف بازگشتن و پس
آن طواف دو رکعت نماز بیارند باریجا که مقام ابراهیم روند از آب وی بخورند و بر سر و روی خود برند باز بملتزم
روند و آن در میان در خانه کعبه و حجر اسود است پس روی و سینه بر و نهند و دست بر
پردهای کعبه زنند و ساعتی بدعا مشغول شوند از سر سوز و اخلاص بیرون آیند و بوقت بیرون
آمدن از مسجد حرام پشت کل بسوی کعبه نکنند بلکه نگران نگران در روی بیرون آیند
بر شکل کسی که دوست عزیز را وداع کند و بزبان میگویند یا بیت الله مودع یعنی ای خانه
خدای وداع و وداعت میکنم باز خواهم آمدن بتوانشاء الله تعالی **فصل** بدانکه اندر حج وعمره
مبیض نیست که لازم بود خواندن وی پیشتر در سعی میان صفا و مروه آیند دعا نخوانند که رب
اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم وانت الاعز الاکرم و اگر کسی بخانه
کعبه اندر نیاید باک نباشد و خواب است که اندر آید مگر که خوف آن بود که کسی آزرده شود
و چون در ئی در آنجا بعمارة مشغول نیاید شد که در آن وقت دعاء ی باید کرد **مسئله**

مسئله اگر در خانه صحبت دیگر بیرون نیاید تا از بهر وی حج آرد یا نفقه فرماینده ثواب حج او را بود و امام فریضه از کردنش نیفتد اگر در
حال عذر دیگر بیرون نفقه عود تا از بهر وی حج کند که اگر آن عذر باقی ماند تا بوقت مرگ حج فرض از فرماننده بود و اگر آن عذر زایل گردد
پیش از مرگ حج دیگر بار بایستی آوردن مسئله اگر مردی بسفر بیرون آمده باشد و در مرض موت وصیت کند به حج از خانه فرماننده
فرستند بقیه او و اگر آزاده حج نفقه از مال خود کند حج از فرماینده بیفتد و مالها گرفته باز باید دادن محرم را موی بسر نباشد تا
و ناخن چیدن و صید کردن نشاید مگر ماهی گر فتن باک نبود که شتر گاو گوسپند بکشند و غسل آرد و اندامها خارد و بسر خار بدان ماند
نشاید و باکی نیست که سگ گزنده و گرگ و مگس از فارت و زاغ مردار خوار و مار گزدم و زنبور و پشه توانند آن بکشند زیرا که کشتن
ایشان در حدیث آمده بهست مسئله محرم اگر یک سرش بکند یا ره لب بان بدرویش باید دادن و اگر دو یا سه یا بکند قبضه لعام و بگ
پیشتر بود و دو من گندم باقیمت آن بدرویش دهد مسئله محرم اگر موی سر برد و یا ناخن یکدست یا یک پای بچیند گوسپند
قربان کند و صدقه کند اگر یک انگشت دست را یا یک انگشت پای را ناخن بردارد و یک گوسپند دیگر کند و صدقه کردن نشاید مسئله اگر
که کسی ستور او را محرم بچراند نشاید چیزی را که بوی خوش دارد از میوه و غیر آن بوی کند و بوی کند و بوی دهد مسئله جز بر
ستور از حج جدا افتاده بود کسانیرا که راه ایشان دور تر باشد که مشقت سفر مرد را بخود کرداند مسئله چون بعرفه روز نحر
کرده روز عید قربانست بدو هر که وقوف عرفات نیاورده باشد حج او فوت شود زیرا که وقوف رکن اصلی است پس اید که چیزی را از احرام
حج بیرون آید و سال دیگر آن حج را قضا کند و وقوف عرفات را طهارت شرط نیست و نیت وقوف لازم نیست تا اگر کسی بگذشته عرفات
بگذرد و وی بطلب عوذه قصد بر طلب داری برآید و نداند که این زمین عرفات هست و قوفش تمام بود مسئله طواف زیارت رکن است هر که
او را بجای آرد محبوب بود و لیکن گوسپند شش ماه باید کشتن هر که طواف زیارت را از روز دوازدهم تاخیر کند بروی گوسپندی
شش ماه دیگر کردن واجب بود که بعد از حیض و نفاس و بر حائض و نفساء طواف صدور واجب نشود مسئله حج فریضه نیت مقطوع
گذارده شود و اگر نارسیده حج گذارد و بعد از آن رسیده شد استطاعت شد حج دیگر بروی فریضه شود از بهر آنکه که در حال نارسیدگی آبده بود
نظر بوقت افتاده هست که نارسیده اهل وجوب نیست مسئله اگر زنی را مال هست حج بروی فریضه بود بمانی اگر وی را محرم می باید که می برد
و بیارد فریضه بود و اگر محرم نیست که وی را ببرد و بیارد فریضه نبود از بهر آنکه استطاعت زن بکی محرم هست چون محرم نبود لاجرم
بروی حج نبود مسئله اگر مردی حج آورد و بعد از آن حج مرتد شد نعوذ بالله تباه حج وی باطل شود تا اگر مسلمان شود باز باید حج کردن
مسئله محرم را در حال احرام نشاید که جامه دوخته پوشد و نشاید که موی سر ستر د و نشاید که ناخن بچیند و مو کوتاه کند و اگر جامه
دوخته پوشد بروی یکدم واجب آید یعنی گوسفند قربانی کند از بهر آنکه نقصان در آورد بجنایت کرد و لاجرم کفارت واجب آید کفارت
از جنایات آنست که گوسپند قربان کند مسئله اگر محرم جامه دوخته پوشد بروی یکدم واجب آید اگر این جامه را خود بیرون کند
در ساعت دیگر باز پوشید دم دیگر واجب شود بانی این مسئله جواب بر تفصیل هست بگویم که نیت آن بیرون کرده هست یا نیست اگر نیت
جنایت نبوده هست دم دیگر واجب آید و اگر از بهر آن بیرون کرده هست که دیگر بار باز پوشد همچنانست کوی خود بیرون کرد از بهر آنکه

دیگر واجب نشود و نظیر این مسئله آنست که محرم بلنگر جامه از خود بیرون کرده است چون عزم آن دارد که بیشتر باز پوشد تغیر حیث
و یراجا نگذارد همچنانکه مردی گفت که من ماه رجب و شعبان و ماه رمضان سحری نخورم و لیکن عزم میدارد که بعد از عید خورم و یراشتر بعید
همچنان میدارد که کوئی در عین رمضان میخورد و هر که عزم کرد پیش نخورد هر چه گمان آن که پیش کرده بود هست اند وی جمله کفاره کند
چون باز خورد جنایت نکرده بود لاجرم چهل باید کرد تا روزگار خود در انکا بداری چون احرام کرد سنه کز کرباس بر میان بندد و کز
کرباس بر کتف کشد ولی کتف چپ را صحراء دارد و نشاید خوشتن را در وقت احرام خاریدن که اگر بخارد و دم واجب آید اگر خواهد که بخارد باید
که چوب گیرد و آن خارش را از خوشتن دفع کند و نشاید که با عیال مباشرت کند که احرام باطل شود و یکی دم واجب آید و نشاید صید کردن
مر محرم را و اگر صید را بگیرد و بکشد حرام و مردار بود اما اگر باهی گیرد آن حلال بود و یا نی جواب حلال بود و الله اعلم بالصواب قوله تعالی احل لکم صید
البحر الآیه. **فصل** باید دانست که عبارت از چه وقوف است بعرفات تا اگر کسی بعرفات در آید و در وی هیچ توقف نکند و بگذرد چنین در نیست
نبود و باید که نماز پیشین را در آخر وقت بجماعت بگذارند و هما ساعت دیگر بیارند که از اقصر و جمع میروند و بعد از ان بایستد و جمله با دعا مشغول باشد
آن وقوف که می آرند چه آنست هر که روز عرفه بر صحرا شب عید بعرفات چه زوال با بد چون سپید عید دمید چه فوت شد تا سال دیگر شش حج نتواند
کردن و از ان جا بر خیزند بمزدلفه روند و از انجا بمنا روند و دو منان کوسفند قربان کنند و سنگ اندازند هر کسی بیست و یکبار و بعد از ان
بروند و خانه کعبه طواف کنند و صفا و مروه روند و سنت است که سر در وی و کتف بخارانند که سنت چنین است مجاور بودن در کعبه بقول
ابو حنیفه رح مکروه است از بهر انکه تعظیم خانه کم شود و بقول ابو یوسف و محمد رح مکروه نبود مسئله اگر چیزی خوش خورد در احرام بسیار بوی
یک درم واجب آید بر قول ابو حنیفه رح اگر انگبین خورد چیزی واجب نیاید مسئله اگر روغن زیت محرم بر سر کرد بر قول ابو حنیفه رح بمروی
یکدرم واجب آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح صدقه واجب آید تم **کتاب النکاح** بدانکه زن خواستن روا است بقرآن و سنت و اجماع
بحدیث دهم اجماع اما نص قرآن قوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و قوله تعالی و انکحوا الایامی منکم و الصالحین
من عبادکم و اما کم اما حدیث تناکحوا تناسلوا تکاثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة و در حدیث دیگر آمده است که النکاح من سنتی
فمن رغب عن سنتی فلیس منی قال النبی صلی الله علیه وسلم تناکحوا فانی اباهی بکم الامم حتی بالسقط و قال النبی علیه السلام من تزوج امراة لاجل عزها
الله تعالی و من تزوج امراة لجمالها جعل الله تعالی و بالا علیه و من تزوج امراة لجمالها اذلّه الله تعالی و من تزوج امراة لدینها اورثه الله تعالی
و در خبر است که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که بشفاعت من امید میدارد باید که فرزند خود را بفاسق ندهد و اگر بدهد روزی هزار
بدوی فرو آید اما اجماع امت آنست که هیچ کس از نکاح منکر نشده است مسئله بدانکه نکاح بگواه درست نبود از بهر انکه پیغمبر علیه السلام فرمود
لا نکاح الا بشهود و نکاح نیست مگر بگواهان و گواه شرط روائی نکاح است باید که گواه مسلمان بود و آزاد بود و عاقل بود و بالغ بود و مرد بود
تا نکاح روا بود تا اگر بگواهی زنان نکاح کنی چون با یشان مرد نبود روا نبود و اگر بگواهی بندگان نکاح کنی روا نبود و از بهر انکه بندگان را
اهل شهادت نه اند و بگواهی نابینایان نکاح کنی روا نبود و بگواهی دیوانگان نکاح کنی روا نبود از بهر انکه گواه کامل باید که بود و ایشان
کامل نیند و در شهادت گواهی ایشان مسموع نبود مسئله نکاح بگواهی فرشتگان و بندگان و نابینایان روا نیست

وبگواهی نابینایان وفرزندان رسیده نخورد روا بود اگر مسلمان زن جهود و یا ترسا خواهد و بگواهی ترسایان روا بود مسئله نکاح
مست درست است نکاح آدمیان و پریان وخلقان آلی درست نیست مسئله بگواهی فاسق نکاح میکنند بر قول علماء ما رحمه روا بود و بر قول
شافعی رح آنست که پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل یعنی نکاح نیست مگر بولی و دو گواه عدل چون گواهان فاسق
بوند نکاح درست نبود اما علماء ما رح میگویند که تاویل این حدیث آنست که فاضلتر آن بود که حضور بگواهان عدل نکنی پس لاجرم روا
بود و بنزدیک علماء ما رح این استثنا بفسق باز گردد تا بعد از توبه نام فاسق ازیشان برخیزد امام زاهد در روایچه فی تفسیر آیه
قوله تعالی ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا و بعد ازین حد هرگز گواهی ایشان را نمی پذیرند اگرچه بمثل در هوا با مرغان پرواز کنند و بر پرند از
بهر آنکه مومن راچه گفت بزبان زنانش ببریدم از روی معانی تا نفع زبانش یافت تا اگر همه عمر یکی گواهی دهد نپذیرند و او تنک
هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا مگر که توبه کنند از بعد این حال و بصلاح آیند آن فساد را یعنی پشیمان شوند از دروغ
و عزم کنند که پیش نکنند در مستقبل و این استثنا بقول علماء ما رح بفسق باز گردد و بقول شافعی رح بشهادة باز گردد تا بعد از توبه نپذیرد
علماء ما رح فاسق المذهبی برخیزد اما گواهی او را نپذیرند و بقول شافعی رح پذیرند بعد از توبه مسئله بدانکه بنکاح مشغول شدن
فاضلتر از نماز و روزه زیادت است یعنی تطوعات نه نزدیک علماء ما رح مگر که بتر سد که بترک نفقه و مونة و دیگر به نزدیک شافعی رح نماز و روزه
زیادتی فاضلتر است از نکاح مگر آنش بزمان میل داشته باشد مسئله مردی نکاح میکند بگواهی دو نابینایان نکاح درست بود اما اگر
ازین زن و شوی یکی منکر شوند که من ترا نخواسته ام یا من نخویشتن نهاده ام بین دو نابینایان گواهی دهند نزدیک قاضی
مسموع نبود گواهی ایشان از بهر آنکه شاید که مردی همان نبود که نکاح کرد هست چرا که این نابینا آن مرد و زن را باواز ایشان
میشناسد و اواز آواز ناند مسئله اگر ده مرد را قاضی حد قذف کرد مردی نفی میخواهد بگواهی این دو کس نکاح ایشان بقول علماء ما رح
درست بود اما اگر نکاح را منکر شوند ازین دو کس همین گواهان پیش قاضی گواهی دهند درست نبود و گر تعالی و لا تقبلوا لهم شهادة
ابدا اگرچه توبه کنند اگر استثنا آرندو گویند که چون قاضی گواهی ایشان را نمی شنود فائده ایشان چیست فائده ایشان اینست که اگر ایشان
منکر نشوند عقد جایز بود اینکه می فرماید که گواهی ایشان را نمیشنود ما نفرموده که اگر ایشان گواه شوند گواهی ایشان درست نیست که گواه
شدن دیگر بود گواهی دادن دیگر و قال فی الهدایة اذا احد المسلم فی قذف سقطت الشهادة بروان تاب و قال الشافعی رح تقبل اذا تاب
مسئله اگر مردی نکاح میکند بگواهی دو دلدر نا بنکاح درست بود اگر ازین دو یکی منکر شوند قاضی گواهی ایشان را نشنود و این همه مذهب
علماء ما رح اما بقول شافعی رح بین گواهان عقد درست نبود بحکم همان حدیث که گفته شده بود مسئله اگر مردی نکاح خواهد که بگواهی
دو مرد فقه یا بگواهی دو خوارزمی عجمی یا بگواهی دو ترکی عجمی یا بگواهی دو هندوی عجمی نکاح درست بود یا نی درین مسئله علماء را اختلاف
هست برقول بعضی عقد درست نبود اصلا از بهر آنکه ایشان را در علم نبود همچنان بود که گواهان نبودندی وجود و عدم ایشان بمنزله
یکسان است اما خواجه امام سرخسی رح آورده است که روا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا باشهود و مراد ازین
شهود حضور است یعنی گواهان شرط است و حضرت گواه یافتیم اگرچه ایشان را علم نبود نکاح درست بود اما مهم اینست که روا نبود

مسئله اگر مردی زنی میخواهد ترسا یا جهود بگواهی دو ترسا یا دو جهود بقول محمد رح نکاح درست نبود از بهر آنکه جهود و ترسا
این شهادت نه اند لاجرم عقد روا نبود و بقول امام اعظم و ابو یوسف رح روا بود مسئله مردی زنی میخواهد بگواهی دو پسر
خویشش نکاح روا بود اما اگر زن منکر شود مر این نکاح را این پسران گواهی دهند قاضی نشنود و اگر پدر منکر شود نکاح را
همین پسران گواهی دهند مسموع بود از بهر آنکه گواهی بر پدر میدهند و این که زن منکر بود گواهی از برای پدر میدهند
و هر جا که از برای پدر گواهی دهند مسموع نبود اما اگر بر کجا گواهی بر پدر دهند مسموع بود مسئله اگر مردی غلامی خود را دستوری
کرد بر دن زن خواه این غلام زن میخواهد بگواهی یکمرد و خواجه خویش این نکاح درست بود از بهر آنکه خواجه غلام را دستوری
داد بنکاح و بر او ولایت بود و بر خود لاجرم خواجه گواه را شاید مسئله اگر مردی زنی خواست بگواهی دو مرد از ین دو گواه
دادن و پذیرفتن را شنود و یکی از این نکاح درست نبود از بهر آنکه همچنان شود که بگواهی یکمرد خواستی باز زن دیگر همین
مجلس خویشتن بوی داد مرد پذیرفت آن گواه که اول بار شنیده بود شنید و آنکه بار اول نشنوده بود بار دوم بشنید
این عقد روا نبود از بهر آنکه چون عقد اول درست درست نیامد است بسبب آنکه اول یک گواه نشنیده بود این بار دوم
را حکم بست لاجرم عقد درست نبود **فصل** باید دانستن که نکاح بکدام لفظ درست آید و بکدام درست نیاید مسئله
اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن ده گفت دادم یا گفت خویشتن بمن فروش بحضور گواهان زن گفت فروختم یا گفت
خویشتن بمن ببخش زن گفت ببخشیدم یا گفت خویشتن بمن صدقه کن زن گفت کردم گواهان حاضر بودند درین همه صورت بانکاح
درست بود **مسئله** اگر زن گفت منکحتک خویشتن بتو حلال کردم مرد گفت رواکردم درین سه صورت نکاح درست نبود
**مسئله** بدانکه نکاح به پنج لفظ روا آید و به پنج لفظ نی اما آن پنج لفظ که روا آید زن گوید خویشتن بتو دادم یا بزنی بتو دادم یا
خویشتن را بتو صدقه کردم یا ببخشیدم یا ملک تو کردم درین پنج صورت نکاح درست بود اما این لفظ که درست نبود آنست که زن
گوید که خویشتن بتو اجازت دادم یا گوید حلال کردم بامباح کردم یا عاریت دادم یا وصیت کردم درین پنج لفظ نکاح روا نبود **مسئله**
اگر زن گفت خویشتن بتو کردم مرد گفت رواداشتم و گواهان حاضر بودند درین همه صورت عقد جائز نبود اگر زن گفت خویشتن بتو دادم
نهادم جواب همین است که روا نبود **مسئله** اگر زن گفت خویشتن بتو دادم دادم مرد گفت رواداشتم بقول ابو حنیفه رح و محمد رح ملک
دام گیرنده شود و بقول ابو یوسف رح ملک نشود و حجت ایشان است که چون بلفظ دام ملک دی میشود لاجرم نکاح درست نبود و
ابو یوسف است که بلفظ دام ملک دی نشود لاجرم نکاح نیز درست نشود **مسئله** اگر زن گفت خویشتن بتو وقف کردم مرد گفت رواداشتم
بقول ابو یوسف رح نکاح روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رح روا نبود از بهر آنکه بقول ابو یوسف رح بر آنکه گوید وقف کردم درست بود و بقول
ابو حنیفه و محمد درست نبود **مسئله** اگر مردی گفت مر زنی را که خویشتن بمن ده بصد دینار گابین زن گفت دادم مر هیچ یک گفت نکاح درست
بود از آنکه خویشتن بمن ده گفت مرد را امر است از مرد و زن وکیل بود از جانب شوی و اصیل بود از جانب خود چون گفت دادم
عقد درست بود و پذیرفتم حاجت نبود **مسئله** اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن داوی زن گفت دادم مرد گفت پذیرفتم

عقد درست نبود از بهر آنکه این مرد گفت خویشتن بین دادی احتمال آن دارد و احتمال حقیقت نیز میدارد پس چون شک بود باید پذیرفتم
باید که نکاح درست آید مسئله اگر زن آغاز کند که خویشتن بتو دادم مرد گفت پذیرفتم بود بست درم کابین بصد درم بود یا دو بست درم
بنگریم که اگر زن باز گوید قبول کردم کابین دو بست درم بود و اگر هیچ نگفت کابین همان درم بود از بهر آنکه زیادتی بر بین تعلیک است
و تعلیک را قبول باید تا درست آید مسئله زنی گفت خویشتن بتو دادم بصد دینار مرد گفت پذیرفتم ولی کابین زنان گفتند این نکاح درست
بود دیانی بر قول فقیه ابو اللیث ؒ درست نبود و بقول ابو حفص کبیر درست بود و حجت وی آنست که نکاح است و کابین فرع چون اصل
پذیرفت کابین نیز بر کردن بود و حجت ابو اللیث ؒ آنست که خویشتن بصد دینار میدهد چون مرد گفت من کابین نمی
پذیرفتم همچنان بود که من نکاح نمی پذیرفتم لاجرم نکاح درست نبود مسئله اگر مردی دختر نارسیده خود را بشوی میدهد که از ان
کابین وی هست بر قول بو حنیفه روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد ؒ روا نبود و حجت ابو حنیفه آنست که مصلحت پدر فرزند را بداند که
صلاح وی دران بود چون وی را شفقت پدر بر کمال بود لاجرم روا بود و حجت ایشان آنست که کابین حق نارسیده هست و پدر را
که حق نارسیده را کم کند لاجرم روا نبود **فصل** ولی اگر زنیست دیوانه و دختر را پدر نیست و بر ولایت نکاح کرا بود بر قول ابو حنیفه ؒ و ابو یوسف
ولایت پسر را بود و بر قول محمد ؒ ولایت مر پدر را بود اگر جد است و برادر ولایت کرا بود بر قول ابو حنیفه ؒ ولایت جد را بود از بهر آنکه قائم
مقام پدر است و بقول ابو یوسف و محمد ؒ جد با برادر جمع آید تا حقیقت روا بود مسئله ولایت نکاح نارسیده کرا بود پدر را و اگر پدر نبود جد را
و اگر جد نبود برادر را و اگر برادر نبود پدر پدر را و اگر پدر پدر نبود پسر برادر را و اگر پسر برادر نبود عم را و اگر پسر عم برادر نبود خواهر
پدر را و اگر خواهر پدر نبود خواهر مادر را و اگر از ینها هیچکس نمانده بود قاضی را از بهر آنکه پیغامبر فرمود القاضی ولی لمن لا ولی له یعنی قاضی ولی
هر آنکس را که ولی نباشد **فصل** باید دانستن که هر چه وقت که پدر فرزند نارسیده را بشوی دهد خواه نارسیده شرط نبود او نتواند که
بعد از بلوغ کرده پدر بر اندازد و کرده پدر پدر را نیز نتواند بر انداختن از بهر آنکه پدر او پدر پدر را شفقت بر کمال بود و عقل بر کمال
ایشان مصلحت فرزند را بدان دانند که وی آن خویشتن را اما اگر مادر دهد چون بالغ شود خواهد که خویشتن را اختیار کند خواهد رد او را
در فرق میان مادر و پدر آنست که شفقت مادر بکمال است ولی عقل مادر کمال نیست لاجرم مرد دختر را اختیار بود اما پدر را و پدر را بدین
شفقت و عقل هر دو کمال هست لاجرم کرده ایشان را نتواند بر انداختن مسئله اگر وارث پدر و پدر پدر کسی وی را بشوی دهد چون بالغ
شود خواهد رد او را و خواهد بر انداز و از بهر آنکه شاید که ایشان تقصیر کرده بود و نقص آن کاری بجا نیاورده بود لاجرم نیز را
شریعت اختیار نهاد مسئله اگر پدر دختر را بشوی داد که کفو بود کابین مهر مثل نبود بیش نبود یعنی کم ازان بود بر قول ابو حنیفه ؒ عقد روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد ؒ روا نبود و حجت ایشان آنست که چون شوی کفو نبود کابین کم ازان بود لاجرم در حق وی ضرر بود
نکاح روا نبود اما حجت ابو حنیفه ؒ آنست که میگوید که پدر میداند که او را ازین شوی نیکوئی آید بروی نفقه و جامه که اگر شوی کفو بودی و برا
نیکوئی نداشتی لاجرم این نفع بود در حق نارسیده روا بود مسئله اگر وارث پدر و جد یکی از بابا نارسیده را بشوی داد کابین کم از مهر مثل
و یا شوی کفو نبود باتفاق نکاح درست نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده اما اگر شوی کفو هست ولی کابین کم از مهر مثل هست و برا

بود چون رسیده شود **مسئله** اگر پدر دختر بالغه را بشوی داد ولی رضا داد ان وی این نکاح موقوف بود بر رضا دختر یعنی باجازهٔ دختر اگر جز بدختر رسید رد داشت کرده پدر رد بود و اگر رد نبود و انداشت بر انداخته شود اما جز بدختر رسید دختر خاموش بود و این خاموش از وی رضا بود و اگر پیشتر بود رضا نبود از بهر آنکه چون پیغمبر علیه السلام فاطمه یعنی الله عنها را بامیر المومنین علی رضی الله عنه میداد و پیغامبر علیه السلام با یکی بار میداد و گفت یا فاطمه ترا علی خواستگاری میکند فاطمه رضی الله عنها خاموش باشید پیغامبر علیه السلام رفت و پیر العلی رضی الله عنه داد پس مرا معلوم شد که اگر خاموش رضا نبود وی خاموشی اما اگر خنده بود وی یا گریست این گریستن وی رد بود یا رضا بگریم که گریستن بآواز است یا آهسته اگر با واز است رد بود اگر آهسته بود رضا بود رضا بود بار بعضی گفته اند از مشایخ که بنگریم که آب دیده اش سرد است یا گرم اگر گرم است رد نبود از بهر آنکه گرمی آب از چشم از اندوه بود لاجرم رد نبود و اگر سرد بود رضا بود که سردی آب چشم از سرور بود و سرور از شادمانی بود چون از شادمانی بود رضا بود و باز امام بکر فضل بخاری آورده است اگر جز بدختر رسید خاموش بود رد بود یا رضا گفت بنگریم که رویش زرد است یا سرخ اگر سرخ بود رضا بود و اگر زرد شد رد بود از بهر آنکه سرخی از شرم بود و زردی غم بود و الله اعلم **مسئله** اگر مردی دختر بکر بالغه خود را بشوی داد جز بدختر رسید گفت که من رد اندارم مردمان ملامت کردندش که مرد نیکو است گفت بلا رد اشتم عقد درست نبود از بهر آنکه باول جرکه بوی رسید رد کرد نکاح نماند لاجرم نکاح روا نبود **مسئله** اگر پدر دختر بالغه خود را بشوی داد جز بدختر رسید رضا داد ولی همسایگان گفتندش که هول مرد تباهست اگر رد میکند روا نبود **مسئله** اگر مردی پنج زن را گفت که شما را بر خویشتن بمن دمیدم چهار زن گفتند که دادیم نکاح درست نبود اگر پنج زن همه گفتند که ما همه خویشتن بتو دادیم مرد گفت که من چهار پذیرفتم این نکاح درست بود فرق میان آنکه مرد میگوید و میان آنکه زن میگوید این سخن که مرد گفت خویشتن بمن دمیدم این سخن رد باطل است و جواب هم باطل بود اما آنجا که پنج زن میگویند ما خویشتن را بتو دادیم سخن هر زنی دیگر است لاجرم آن چهار زن را اجازت کرد درست داریم پنجم زن را باطل تا آن عقد چهار زن جائز و درست بود نظیر این مسئله است که دو زن اندر دو دختر دو مرد گفت که هر دو خویشتن بمن دمیدند گفت دادیم نکاح درست نبود اما اگر مادر دو دختر هر دو گفتند که من هر دو خویشتان بتو دادیم گفت که من دختر پذیرفتم عقد جائز بود همان معنی که یاد کردیم **مسئله** اگر مردی دختر بالغه خود را بشوی داد و آمد و گفت ترا بشوی دادم باندک نقره کابین دختر خاموش شد بعد از ان شنید که شوی کست گفت رد نمیدارم نکاح برانداخته شود اما اگر پیش ذکر شوی کرد که ترا بفلان کسی دادم دختر سکوت آورد بعد از ان شنید که بکابین اندک داده است گفت رد نمیدارم این نکاح روا بود از بهر آنکه اصل شوی است چون پدر ذکر شوی کرده است از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام چون فاطمه رضی الله عنها را بامیر المومنین علی رضی الله عنه میداد گران علی یاد کرد ترا علی خواستگاری میکند ذکر علی رضی الله عنه کرد ذکر کابین نا گفت بندگان کابین نکاح روا بود باستی که پیغامبر علیه السلام نداد پس معلوم شد که اصل ذکر شوی است لاجرم هر جا ذکر شوی بود عقد روا بود **مسئله** مردی دختر بکر خود را بمردی داد و کابین پدید نکرد نکاح درست بود بر خلاف کالا چنانچه اگر مردی کالا فروخت و ذکر بها نکرد هیچ درست نبود در

آنست که در نکاح چون کابین بدهد یکی ستر کابین لازم آید اما در بیع چون بها بدهد نکرد بیع بی بها درست نبود مسئله اگر زنی گفت من خویشتن بتو دادم به ده درم نقره مرد گفت من پذیرفتم کابین وی همان ده درم نقرم بود اگرچه ستر کابین صد دینار است مسئله اگر زن گفت کمین خویشتن بتو دادم به یکی کابین مرد گفت پذیرفتم ستر کابین بر مرد واجب آید از بهر آنکه زن بیکابین بود نبود مسئله اگر زنی گفت خویشتن بتو دادم بهیچ درم نقره مرد گفت پذیرفتم نکاح درست بود ولی گویند شش ده تمام کن که کم از درم نقره کابین روا نبود مسئله اگر زنی گفت من خویشتن بتو دادم و بهر مسمی نکردند بر مرد ستر کابین واجب شود بعد از دخول اما اگر پیش از دخول این زن را طلاق داد بر نیمز متعه واجب آید و متعه چیزی بود متعه سه جامه بود کی چادر و کی مجر و کی پیراهن اما اگر مسمی کردند قبل الدخول طلاق داد نیم کابین واجب آید قال الله تعالی فلان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم مسئله اگر مردی زنی خواست و این زن را طلاق داد و خواهر این زن را میخواهد روا بود یا نی بنگریم کی با مادر و خواهر دخول کرده بهست یا نی اگر دخول آورده بود روا نبود و اگر دخول نیاورده بود روا بود از بهر آنکه خدای عز و جل فرموده بهست و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم یعنی دختران زن شما را که بخو کردانیدم که با مادرانشان دخول آورده باشید و اگر دخول نیاورده باشید پس نه بهست شما را که بخواهید دختران زنان خود را که حلال ست اگر دختر را خواهست و ویرا طلاق داد بعد از آن مادرش را میخواهد قبل از یا بعد از دخول روا نبود بقوله تعالی و امهات نسائکم و حرام کرده شد بر شما مادران زن شما **فصل** و عقد فاسد باید دانست تا چون که هر چگاه مردی زنی خواهد بیکواه این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی خواهد بگواه یکمرد و این عقد نیز فاسد بود و اگر بندگی بود یا کسی بود و یا عقد کی عقد فاسد بود و اگر مردی زنی خواهد که زن در نکاح مرد بود بقول ابو حنیفه رح نکاح فاسد بود و بقول ابو یوسف و محمد رح نکاح باطل بود حجت ابو حنیفه آنست که شبهه نکاح هست و هر وقت که شبهه نکاح بود حد ساقط شود و لاجرم این عقد فاسد بود باطل نبود و حجت ابو یوسف و محمد آنست که این نکاح باطل ست و زنا هست بر بود و حد واجب بود مسئله اگر مردی زن میخواهد بگواهی بنده و یکی آزاد نکاح فاسد بود از بهر آنکه بنده اهل شهادة نیست چنان شود که بگواهی یک مرد خواهست لاجرم عقد فاسد بود مسئله اگر مردی غلام خود را دستوری داد که برو زن بخواه و این غلام زنی خواهست بعقد فاسد بعد از آن ویرا خبر شد که این عقد فاسد ست ترک این زن خواهد اگر زن دیگر خواهد بهمان اجازة تواند خواستن یا نی بقول ابو حنیفه نتواند خواستن و بقول ابو یوسف و محمد تواند اجازت دیگر حاجت نیاید حجت ابو حنیفه آنست که اجازت که داد که زن خواهد زن خواهست مطلق ست هم عقد صحیح را فراگیرد و هم عقد فاسد را چون اجازة بالعقد فاسد بریم باز اجازت دیگر باید تا روا بود حجت ایشان آنست که اجازت در عقد درست بود که ویرا دخول باین زن روا بود و در عقد فاسد دخول حرام بود پس لاجرم بهمان اجازت دیگر تواند خواستن **فصل** در وکالة مسئله اگر مردی مرد یرا وکیل کرد که مرا زنی بنده خواه یا چندین کابین و این مرد ویرا زن آزاد خواست بهمان کابین نکاح روا نبود از بهر آنکه چون بنده بود نفقه بر مشتری واجب نیاید تا نگاه

که خواجه در برابر این شوی تسلیم نکرد و چون زنی آزاد خواهد نفقه حال و واجب آید پس لاجرم زین روی مهر بر خود بر شوی پس نکاح روا نبود
مسئله اگر مردی مرد دیگر را وکیل کرد که مرا زنی بخواه آزاد به ده دینار و وی زن بنده خواست بهمان ده دینار روا نبود از بهر آنکه چون آزاد خواهد
فرزندان آزاد آیند و چون زن بنده خواهد فرزندان آزاد آیند و چون بنده خواهد فرزندان وی بنده آیند و مهر بر خود حق شوی کند فرزند
وی بنده و دیگر آن بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام گفت الولد تبع الام فی الرق و الطریقة یقع فرزند تبع مادر است در آزاد و در بندگی پس لاجرم
فرزندش بنده و مهر را بوی باز کرد و ازین سبب روا نبود مسئله اگر زنی مرد را وکیل کرد که مرا شوی ده به صد درم و این وکیل را بخود دارد
روا نبود از بهر آنکه وی را وکیل است بدادن بخواستن نی مسئله اگر زنی گفت مرد را مر ا شوی ده هر که تو خواهی بخود دار روا نبود از بهر آنکه
کلمه سر منکر است و تو معروف و معروف در منکر داخل نشود پس لاجرم بخود در بر روا نبود و نظیر این مسئله آنست که مرد گفت که هر که این غلام مرا بزند
این غلام من آزاد از مال من خود زنش آزاد نشود از بهر آنکه کلمه هر که منکر است و این گفتن را معروف و این منکر در معروف داخل شود اما اگر
همچنین گوید که هر که این غلام را بزند از مال من آزاد اگر خود زنش آزاد شود از بهر آنکه وی درین معروف نیست چون زن یافته آزاد نشود
مسئله اگر مردی مرد را وکیل کرد که مرا زنی بخواه آن زن نیز همین مرد را وکیل کرد که مرا بشوی ده اگر همین مرد پیش گواهان میگوید که مرا
موکلم خود را که فلانرا بنسبت فلانرا بموکل خود دادم که محمد نام که این غلام بهمت دادیم از بهر موکل خود پذیرفتم نکاح روا بود و همچنین اگر مرد دیگر بیاید
برادر است و یکی دختر برادر دیگر و هر دو نابالغه این هم میگوید که شما گواه باشید که من دختر برادر خود را به پسر برادر خود دادم یا بر خود دادم یا
نکاح درست بود و چون هر دو نابالغه بودند مسئله اگر خواجه کنیزک خود را بغلام خود میدهد به بیست گوسپند و زمان درست بود که درین صورتها شرط نیست
شخصی را قائم مقام خود شخصی گردانیده هست فرق هست میان این مسئله و میان آنکه مرد را وکیل کرد که مرا غلام بخر به ده دینار و دیگری همین
مرد را وکیل کرد و غلام را بفروش او میگوید که من این غلام را به ده دینار بعدان فروختم از بهر خریدم که این هم روا بود از بهر آنکه یک شخص در باب
نکاح هم اصیل و هم وکیل بودن روا نیست اما در باب بیع نی از بهر آنکه یکتن هم بفروشنده و هم خریده روا بود مسئله اگر مرد مرد را وکیل کرد که فلان را
بخواه از جهت من بصد درم وکیل رفت همان زن را جهت خود خواست چند سال بسر آمد بود از آن این زن را طلاق داد و علت این زن گذشت از بهر آن
مرد نخواهد که ویرا وکیل کرده بود همین زن را روا بود از بهر آنکه وکیل معزول نگردد هست از وکالت الا بر هم وکالت یابد بود عقد درست بود مسئله
مردی مرد را وکیل کرد که فلان زن را از بهر من بخواه و این وکیل رفت تا بخواهد موکل پشیمان شد مرد را گفت شما گواه باشید که وکیل را از
وکالت معزول گردانیدم ولی وکیل را از معزول کردانیدن وی معلوم نبود معزول نشود چون آن زن بخواهد عقد درست بود از بهر آنکه علم وکیل
شرط است در معزول شدن مسئله اگر مردی مرد را وکیل کرد که فلان زن بهر من بخواه این وکیل رفت تا بخواهد موکل پشیمان شد گفت من ترا
بخواهم چون آن وکیل از وکیل معزول شود دلی آنکه ویرا معزول شود باید که خواهر آن زن بخواهد یا مادر آن زن را یا دختر آن زن را و همچنین
زن را بخواهد آن وکیل معزول شود از بهر آنکه چون چهار زن بخواهد این زن نیز شود لاجرم روا نبود و خواهر زن را و مادر زن را و دختر زن را خود حرام است روا نبود
مسئله اگر مرد وکیل کرد مرد را که مرا بفلانکس ده وکیل رفت تا این زن را بآن مرد بدهد کسی مر این زن را خواهد و گوید که این مرد لایق تو نیست بهتر
ازو آن نکاح که وکیل کند درست نیاید جواب زن باید که پیشتر خود را بمرد دیگر دهد تا نکاح وکیل درست نیاید اگر زن خود نشیند بمرد دیگر داد

از بهر آنکه باب فرج است و در وی احتیاط شرط باید که هر دو این زن را طلاق دهند باز یکی نکاح کند **مسئله** مردی مرد برادر خود را وکیل کرد که برو فلان زن را از بهر من بخواه بصد درم این مرد رفت تا آن زن را بخواهد آن زن گفت که بصد درم نمیخواهم وکیل گفت که نخواستن بصد و پنجاه درم داد می گفت دادم نکاح موقوف بود باجازت موکل یعنی شوی اگر شوی روا دارد عقد درست بود واگر نی برانداخته شود واگر وکیل شوی را خبر نداد که من بصد و پنجاه درم خواسته ام شوی این زن را بخانه آورد و چند سال بر آمده بود و بعد ازان وی را طلاق داد زن گفت که کابین من بصد و پنجاه درم بوده است مرد گفت که من ترا بصد درم خواسته ام وکیل را طلب کردند که وی را چند درم خواستی گفت بصد و پنجاه درم معلوم شد که این طلاق واقع نبوده است اگر باز خواهد بهر سه طلاق زن وی بود **مسئله** اگر مردی زن خود را گفت کل پدید آید یا پستی یا دلواته یا کنده بوی و یا کرد و بالکنک بر قول علماء ما رد نتوان کردن و بر قول شافعی رح درین همه صورتها رد تواند کردن **فصل** در نکاح موقوف **مسئله** پدر دختر بالغه خود را بشوی داد بی علم وی و این نکاح موقوف بود اگر دختر اجازت کند آن نکاح درست بود و اگر نه برانداخته شود **مسئله** اگر مردی پسر بالغ خود را زن خواست بعلم وی عقد موقوف بود باجازت پسر اگر جز به پسر رسید گفت رد طلاقش ده این از وی اجازت بود نکاحش درست شود **مسئله** اگر غلامی بید بستوری خواجه زن خواست این نکاح موقوف بود باجازت خواجه اگر خواجه اجازت دهد روا بود واگر نی **مسئله** مرد بر ازنی هست آزاد و فضول و بر ایکی زن بنده خواست خبر بشوی رسید اجازت کرد این نکاح درست نبود از بهر آنکه نکاح زن بنده بر زن آزاد روا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود لا تنکحوا الامة علی الحرة نکاح مة علی الحرة نکاح نیست کنیزک را بر آزاد اما اگر زن بنده بود بر بالای زن آزاد میخواهد روا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه الصلوة و السلام فرموده است تنکحوا الحرة علی الامة نکاح کنید آزاد را بر بنده **مسئله** مردی دو زن خواست یکی آزاد و یکی بنده بیک عقد عقد در آزاد درست بود در بنده نی از برای آنکه آزاد را بر بنده ترجیح هست که اگر آزاد را بر بنده میخواهد روا هست و اگر پیش از بنده میخواهد روا هست لاجرم نکاح آزاد قوی تر از بنده بود نکاح آزاد درست بود و بنکاح بنده نی **مسئله** اگر مرد بر ایک زن هست در عقد فضولی رفت و خواهر این زن را بزنی همین مرد خواست پیش از آنکه خبر باین رسیدی این زن که در خانه وی بود وفات یافت اجازت میکند عقد خواهر زن را روا نبود از بهر آنکه اجازت در انتهاء آن هست که در ابتداء هم چنان بود که کوئی هر دو خواهر را در یک عقد خواسته است **مسئله** مرد بر اچهار زن هست فضولی رفت هست و زن پنجم خواسته پیش از آنکه خبر بشوی رسیدی و بر ازین چهار زن یکی وفات یافت بعد از وفات اجازت میکند آن عقد روا نبود از بهر آنکه اجازت انتهاء آن هست که در ابتداء **فصل** باید دانست مرد آزاد را چهار زن حلال هست و مرد بنده را دو از بهر آنکه بندگان نیمه آزاد اند در حکم **مسئله** اگر فضولی این بنده را چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بوی رسید خواجه این غلام را آزاد کرد بعد از آزادی اجازت میکند بر آن چهار زن روا نبود از بهر آنکه اجازت در انتهاء آن هست که در ابتداء بود والله اعلم **مسئله** اگر دو را اجازت میکند بنگریم که اجازت نکاح کننده هر چهار را یکی عقد خواسته است هیچ روا نبود اما اگر جدا خواسته است دو را روا بود **مسئله** مرد برازنیست در نکاح این زن خود را طلاق داد و در عدت

نخواهد این زن میخواهد روا نبود از بهر آنکه حکم مدت را حکم نکاح هست مسئله مردی سوگند خورد که مر زنی مخواهد از وی طلاق اگر کسی را
وکیل کرد و وکیل رفت و زن خواست طلاق شود از بهر آنکه وکیل قایم مقام موکل هست اکنون چه باید کرد تا طلاق نشود باید که این مرد
سوگند که خورده هست با عالمی بگوید که من مخالجم به نکاح فضولی این فضولی برود و دیر از زن خواهد و دیر بگوید که فلانرا از جهة تو خواستم
شوی گوید روا داشتم بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح طلاق شود و بر قول محمد رح طلاق واقع نشود از بهر آنکه این اجازت کردن
هست نکاح کردن نی دلیل بر بنکه اجازت هست که درین حال گواه شرط نیست پس لاجرم طلاق واقع نشود حجت ایشان آنست که چون گفته
که روا داشتم همچنان شود که کسی که خود رفته و خواسته اما اگر باید تا با تفاق طلاق نشود چون فضولی بگوید که من فلان را از جهة تو خواستم
وی چیزی باین مرد دهد که کیر با آن زن ده بحساب کابین این اجازت بود بفعل چون اجازت بفعل بود طلاق واقع نشود مسئله
فضولی مرد دیر از زنی خواست پیش از آنکه خبر وی رسید فضولی رجوع کرد شوی خبر یافت که فضولی دیر از زن خواسته هست و باز نداند
گفت من این نکاح روا داشتم هر چند فضولی بر انداخته بود این عقد روا بود فرق هست میان این مسئله و میان آن مسئله که فضولی مرد دیر اعلام
مر دیر پیش از آنکه خبر با مرد رسید وی فضولی گفت من این بیع را انداختم این بیع بر انداخته شود از بهر آنکه در باب بیع و شفعه حقوق راجع بفضو
بود اما در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست لاجرم رجوع از نکاح درست نبود اما حقوق بیع راجع بوی هست لاجرم بیع نماند مسئله فضولی
مرد دیر اچهار زن خواست پیش از آنکه خبر وی رسید چهار دیگر خواست و دوتای دیگر برده نکاح موقوف بود با جازت وی خواهد چهار
اول را اجازت کند و خواهد چهار میانه را و خواهد دو آخر را مسئله مرد دیر ا دختری هست دو دو مرد باین مرد رسیدند که دیر ا دختر بود اینمرد
گفت مرا دختر هست یکی از ایشان دادم پیشتر رفتند مردی دیگر رسید گفت همان دختر ا باین مرد دوم دادم عقد دوم روا بود از ان
عقد اول نی از بهر آنکه نکاح اول بیگواه بود هست درست نیامده بود دوم را و گواه یافتم لاجرم عقد دوم درست بود مسئله
مرد زن ترسا میخواهد یا جهود روا بود و اگر زن حربی میخواهد یا مغ یا خوشاک روا نبود از بهر آنکه ایشان را دین نیست اما جهود و ترسا اهل
کتاب اند چون اهل کتاب بود روا بود و کیل بر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود سنوا بالمجوس سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم و غیر اکلی ذبائحهم
گفت برین سخن سنت نهید جز آنکه دختران ایشان را نخواهید و کشتنهای ایشان را نخورید مسئله اگر زن صابئ میخواهد بر قول ابو حنیفه رح روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد رح روا نبود طایفه ایست که از دین ترسائی بدین جهودی رود یا از جهودی بترسائی رود و این را صابی
خوانند مسئله اگر دو مرد ند هر یکی را یکی دختر این دختران را خواست و این دختر این را خواست یکی را از زن وی دختر آمده یکی را یکیگر
میدهند روا نبود از بهر آنکه از نبیرها هر یکی بر یکدیگر را دختر و پسر باب خال خواهد شد و دختر با خواهر را نشاید روا نبود و الله اعلم مسئله
اگر دو مرد دادند هر یکی را خواهر یکیست این خواهر ا نه خواست و آن خواهر این را خواست از یکی آمد و از یکی پسر یکدیگر میدهند روا بود و
از بهر آنکه دختر عمه شوند و پسر خال و دختر و دختر عمه پسر آمد و یکی را دختر یکدیگر میدهند روا نبود از بهر آنکه یکدیگر را عم و عمه میشوند و عم
و عمه را بنکاح روا نبود فصل در حرمت باید دانستن که کیانند بر تو حرام مؤبد و کیانند که حرام موقت اند یعنی وقتی نکاح روا نبود و وقتی
نکاح روا بود اما آنها که حرام مؤبد اند ما در ست و دختر و خواهر و عمه کان و خال کان و دختران برادر و دختران خواهر و مادر شیر

وخواهر شیر و مادر زن و دختر زن که مادر را دخول کرده بود و زنان پسر که از صلب شما باشند و زنان پدر و اجداد
پسر دراند که حرام مواید اند که هرگز به نکاح نشایند اما اینها که حرام موقت اند یکی دختر زن است که با مادرش دخول
نکرده باشی چون مادرش را طلاق دهی دختر ش روا بود و دیگر خواهر زنست که تا مادام که یکی خواهر در عقد تو بود و عقد
دیگر روا نبود و دیگر عمه زن است و خاله زنست عمه زن و خاله زن بر تنکیس تا آن وقت حرام است که این زن در نکاح وی بود
از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود لا تنکحوا المرة علی عمتها ولا علی خالتها ولا علی بنت اخیها ولا علی بنت اختها دیگر زن پسر که در
نکاح نه نشاید تا ایمان نیارد و مکاتبه خود را خواستن روا نبود تا ازاد نشود و زن نیم خواستن روا نبود تا چهارم زن در عقد تو نباشد
تا در عدت تو دیگر بر زن حره خواستن روا نبود تا ازاد را طلاق ندهد و عدت وی نگذرد و دیگر دختر برادر زن را و دختر خواهر زن را
خواستن روا نبود تا مادام که آن زن در نکاح وی بود و اینها همه حرام موقت اند دیگر زن پدر و زن پسر صلبی به نکاح روا نبود و زن
پسر زن پسر پسر به نکاح روا نبود و هر چه حرام از روی نسب است از روی حسب نیز حرام است از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود یحرم من
الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام میکند در رضاع آنچه از روی نسب حرام است ازین حدیث چهار مسئله مستثنی است یکی آنکه مادر کلان
نبیره را شیر داد دختری بر وی حرام نشود دوم آنکه مادر شیر خواره را نشاید خواستن و سیوم آنکه خواهر پسر شیر خواره را نشاید خواستن
چهارم آنکه خواهر برادر شیر را نشاید خواستن اینها که پیش از مسئله مستثنی نوشته شد حرام موبده بود اند بر تنکیس و اینها جمله
وچهار کس اند و دوازده از نسب دوازده از نسب والله اعلم **کتاب الرضاع** باید دانستن که مدت رضاع چند است بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال است و بقول ابو حنیفه رحمة الله دو نیم سال است و بقول زفر سه سال است و بقول حسن بصری چهار
سال است و بقول بشیر کل عمر حجت ابو حنیفه رحمة الله است قوله تعالی حمله و فصاله ثلثون شهرا و حجت ابو یوسف و محمد رحمة الله است
قوله تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاع و بقول مالک سه سال است فایده این مسئله آنجا باید
آید که گوید دو نیم سال شیر خورد بعد از دو نیم سال زنی دیگر شیر داد ان زن مرد شیر ما در نبود تا فرزندان زن مر این کودک را به
نکاح نشاید خواستن بقول علماء ما و به نزدیک زفر و مالک مادر نشود اگر بعد از دو سال شیر خورد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما
الله حرمت رضاع ثابت نشود و ایشان میگویند که گوشت این کودک بعد از دو سال رسته شود تمام تیس مستغنی شده بود و از شیری
بعضی مشایخ گفته اند که اگر پسر کهتر بود دو نیم سال شیر باید دادن و اگر دختر کهتر بود دو سال **مسئله** زنی یک پسر را شیر داد اگر این را
دو دختر بود همه این پسر را حرام بود اما اگر این پسر را خواهر دیگر شد یکی از این فرزندان این زن مر ان دختر را خواهد بود و ابو دو از یکدیگر
ایشان بر یک دیگر را بیگانه اند و خواهر برادر شیر شود و خواهر برادر شیر نکاح روا بود و همچنین اگر پسر ها به پستان یکی جمع آیند کوچکان فرزندان
مر این زن را اگر یکدیگر را خواهند روا نبود **فصل** باید دانستن که همچنانکه مادر نسبی و دختر خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر را بر این
کس از روی شیر همیشه را که یاد کردیم نیز حرام اند همچنین زن پدر و زن پسر شیر بر چند فرو سوی بود بر تو حرام موبد بود ان از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرموده که یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب و اینها که یاد کردیم جمله بست و اند **مسئله** باید دانستن که همچنانکه زن حکم شیر خود

مرد نیز صورت بندد تا اگر دو کوچه از یک پستان شیر خورند خواه در یک حال خواه هیجا پیش که هاند بزرد و در یک پستان چه اند تا اگر پسر
از پستان زن شیر خورد و بعد از ده سال دختری هم از زین پستان این زن شیر خورد بر یکدیگر حرام شوند از بهر آنکه خواهر برادر شوند و عبد الله
عباس رضی الله عنه گوید بحجانکه شیر زن در استی حکم شیر مرد همان دانی تا اگر مرد را دو زن است یکی را دختر باشیر داده و دیگری را پسر باشیر داده
از همین روست یکی دختر از زین زن شیر خورد و یکی پسر ایران زن بر دو برادر و خواهر شوند و نکاح میان ایشان روا نبود و حکم رضاع بدین سبب ثابت
و از بهر آنکه شیر مرد و زن این مرد است چون شیر از وی بود چنانکه شیر از وی بود چنانکه شیر یکی مرد را از نکاح باز دارد شیر یکی مرد نیز
باز دارد و از بهر آنکه گفتم شیر که از زن صورت بندد از مرد نیز صورت بندد از بهر آنکه شیر مرد و از وست تا اگر کوچه از زن
شیر خورد مادری شود و انشوی نیز پدری شود بحکم شیر مسئله مرد را دو کوچه خورد است یکی پسر و یکی دختر و همین مرد دو کوچه دیگر از زن
شیر خورد ند که این زن را سه و چهار کوچه از شوهران پراکنده فی از زین شوی از زان دیگر پس را روا نبود که این دختر از وی شیر خورده است
نکاح کند از بهر آنکه این کوچه کان دیگر از همین پستان شیر خورده اند و این دختر با این پسر همه از زین پستان لاجرم خواهری و برادری میان ایشان ثابت شود
اما اگر شوی این زن دختر ان اند از زمان دیگر از زین زن فی نشاید که این پسر که از وی شیر خورده است زان دختر ان دیگر فرزندی کند که این مرد و است شیر
از زنان دیگر نشاید مر این پسر ان را و بر اگه مر این دختر را برادری کند از بهر آنکه از زن وی شیر خورده است مسئله مرد را دو کوچه است شیر خواره یکی دختر و
پسر زنی مر این هر دو کوچه را شیر داده مر این زن را شوی است اکنون نشاید مر این شوی را که دختر را که از وی شیر خورده است فرزندی کند از بهر آنکه بحجانکه
زن در شود و انمیرد نیز پدر شود و هر گز میان ایشان نکاح روا نبود بحجانکه مرد را روا نبود پدر و پدر را نیز روا نبود و پدر پدر را نیز روا نبود و بحمین سر تا آدم
علیه السلام و پسر را نیز روا نبود و بحمین سر تا قیامت بحجانکه پدر پدر را و پسر پسر را روا نبود و عم و برادر را روا نبود و خال را پسر روا نبود حاصل
آنکه هر چه به نسبت وی را روا نبود پسر نیز روا نبود مسئله بحجانکه این زن مر این پسر را و نکاح او را و این پسر را و نکاح مادر این زن را و دختر دختر این زن
نیز روا نبود و خواهر این زن نیز روا نبود و عمه و خاله این زن روا نبود مسئله زنی است شوی کرده و مر این پسر آمد که وی پسر او حکم شیر او چگونه است جواب
شود اگر کسی گوید که شوی نیست بحکم که حکم شیر ثابت شود جواب آنست که سخن در شیر شوی نی چون شیر یافتم که از جایگاه خویش
بیرون آید بر انمعنی حکم شیر ثابت کنم و اگر گوید که بچه بی پدر روا نبود و صورت نبندد و شیر نیز بی شوی صورت نبندد گوییم که بچه بی پدر صورت نبندد
اما شیر بی شوی صورت بندد لاجرم که بر چند این انشوی نیست چون شیر یافتم که از جایگاه خویش بیرون می آید و بچه در زین پستان شیر خورد حکم
رضاع ثابت شود مسئله مرد را زنیست با بار شوی گفت که چون تو بار نهی ترا طلاق این زن چون بار نهاد طلاق فرو آید زن بر وی
حرام شد و نفاس کند سنت دیگر با بحی بعد از نفاس سه حیض انبعد وی مرید چون اعد لش کند سنت شوی دیگر کرد انتوان در زین حال بحی
بچه را شیر داد وی خود مادر شود و پدران بچه که شود که شوی نخستین یا پسین یا میانین از سه حال بیرون نبود یا این که چه را شیر داد پیش از انکه از شوی دوم بار گردی یا شیر داد انوقت که از شوی دوم بار گرفتی یا شیر داد بعد انوقت که چه آورد از شوی دوم اما اگر شیر داد پیش از انکه
از شوی دوم بار گردی یا بانقضاء این کوچه انشوی نخستین بود از بهر آنکه این شیر از شوی نخستین [illegible] پدر بود اما اگر شیر بعد انوقت داد که از شوی دوم
کوچه آورد یا بانقضاء عدت این کوچه شوی دوم بود چون کوچه دیگر بزاید شیر از زان شوی نخستین [illegible] حکم [illegible] اما اگر شیر بعد انوقت داد

که بچه شوی دوم در شکم بود اکنون پدر که بود در اینجا اختلاف است ابو حنیفه میگوید که پدر شوی پیشین بود از بهر آنکه در شیر دوی یقین است
و در شیر شوی دوم شک و اصل نیست که الیقین لا یزال بالشک یعنی یقین بشک زائل نشود و باز بقول ابو یوسف میگوید که ما مبتلائیم
بدو شیر زنا حاکم کنیم و گوییم که بگویند این شیر کیست هر کدام را که بگوید پدران شوی محمد هم میگوید که این با علالیست و حرامی چون مبتلا
شدیم بدو شیر و حکم نمیتوانم کردن که شیر کدام شوی هست و در باب حلالی و حرامی احتیاط شرط است گویم هر دو شوی پدر این کودک
شوند و باز بعضی گفته اند بنگریم این مذ نر از شیر پیشین گذشته است از شوی دوم بود و اگر به همان است از شوی پیشین بود مسئله
اگر شیر زنی یا مرد سکوده و خوشید مذ پیش از آنکه این شیر را باین کودک داند مذ می این وفات یافت باز نی مرد هم دوستانها بر شیر هست اکنون
در حال مرد و کی کودک از پستان مرده شیر خورد بهمه حال حکم شیر ثابت شود از بهر آنکه جاز از در شیر اثر نیست چون حاز از در شیر اثر نیابد
لا جرم هر چند جان رفت حکم شیر باطل نشود مسئله اگر کسی سوال کند که از مرده شیر چوشیدن چگونه است و حکم شیر حرام چرا باید که اضاع
ثابت شود جواب گوییم که این سوال باطل است بیک مسئله و آن آنست که اگر شیر از زن زنده چوشیدند در سکوده یک قطره می در انگا
افگندند یا خود اتفاقا آن شیر حرام شود با همه اگر همان شیر را بگربه دادند و خورد حکم شیر ثابت شود اما اگر همین شیر در بینی کودک
اندر ریختند هم حکم شیر پیوسته شود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است اگر از راه دهان اندر ریزی همان غذا بود و اگر از راه بینی
ریزی همان غذا است بدینمعنی نگفتم که حکم رضاع پیوسته شود اما اگر بادام پسته اندر ریختند یا بگوش اندر ریختند بدین دو جا حکم شیر
ثابت نشود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است و اندرین دو جای منفعت شیر غذا حاصل نیاید لا جرم ثابت نشود و فائده دیگر آنست
که رسول علیه السلام میگوید که شیر سرگوشت را بروباند و استوانرا قوی کند و ریختن شیر بدین دو جای از بهر دارو بود نه از بهر غذا
لا جرم حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر شیر زنی را بجوشند و یا دارو بیامیختند و بکودک داد حکم رضاع ثابت شود یا نی بنگریم اگر شیر
غلبه کرده بود شود و اگر غلبه دارو بود نشود اصل آنست که حکم مرغلبه را بود مسئله اگر در شیر نان ثرید کردند و بکودک شیر خواره
دادند اگر شیر غالب است حکم شیر ثابت شود و اگر سر یدغالب است حکم شیر ثابت نشود و شیر خوارگی پیشین آدمی ثابت شود و بشیر نگیرد
تا اگر دو گودک شیر یکی یا دکا و خورد حکم شیر ثابت نشود مسئله چه مقدار شیر از زنی باید خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول ابو حنیفه
یکبار مکیدن و خوردن و بقول شافعی هم بسیار مکیدن و خوردن و مدت رضاع بحنیفه دو نیم سال است و بقول ابو یوسف و محمد
دو سال و این قول شافعی است و بقول زفر و مالک تا سه سال هر چه فروسوی دو سال باتفاق حکم رضاع شود و هر چه زیادت
از سه سال است حکم رضاع ثابت نشود باتفاق و هر چه اندرین میانها است اختلاف است چنانچه یاد کردیم مسئله اگر مرد می شیر
خود را بخورد نکاح را بهیچ زیان ندارد مسئله مردی دختری شیر خواره بزنی کرد و مادر این مرد بیامد و مر این دختر کل را شیر داد
یا دختر انیمرد بیاید یا خواهر انیمرد بیامد یا جده انیمرد بیامد یا خاله انیمرد و یا زن برادر انیمرد لبشیر حکم رضاع ثابت شود یا نی اگر دختر ک
انیمرد شیر داد بر انیمرد حرام شود از بهر آنکه دختر دختر وی شود و اگر مادر وی داد نیز حرام شود از بهر آنکه خواهر وی شود و اگر جده
وی داد هم حرام شود از بهر آنکه عمه وی شود و اگر عمه وی داد اینجا حرام نشود که دختر عمه وی شود و دختر عمه بنکاح ... و اگر خاله

وی دادو حرام نشود از بهر انکه دختر خاله وی شود دختر خاله بجد رو انبود و اگر زن خال این پسر شیر داد و هم حرام نشود از بهر انکه دختر خال پدر او نسبی نیز رو انبود اما اگر زن پسر وی شیر داد و هم حرام شود از بهر انکه دختر پسر وی شود و اگر زن پدر وی شیر داد و هم حرام شود از بهر انکه خواهر وی شود بجای بود که زن پسر شیر از پسر وی بود یا زن پدر را شیر از پدر وی یا جده را شیر از جدوی خورد یا زن برادر را شیر از برادر وی از بهر انکه چون شیر از پسر وی بود دختر پسر وی بود و دختر پسر نسبی رو انبود چون زن پدر شیر از پدر وی بود خواهر وی بود و چون زن جده شیر از جدوی بود عمه و یا خاله وی بود چون زن برادر و یرا شیر از برادر وی بود دختر برادر وی شود اما اگر شیر ایشان از کسی اجنبی بود در همه مسلها رو ابود **مسئله** بیست مسلها که این زن بر مرد حرام شود و نیم کابین بر مرد واجب آید از بهر انکه قبل الدخول فرقت افتاد میان میان ایشان چون عدد از جای دیگر پدید آید چه گوئی آنرا نیم و نیمه کابین بدین زن شیر دهنده باز کرد و بالی بنگریم که اگر شیر دهنده چه میکوید اگر میگوید که من این مسئله را ندانستم و لی از بهر شفقت دادم نتواند شوی که بوی رجوع کند از بهر انکه هر کی از مسلمانان را فرمانست که شفقت مهربان شوند چون مقصود وی شفقت لاجرم شریعت وی را معذور دارد و تاوان کابین بروی نیفکند اما اگر شیر دهنده میگوید که من این مسئله میدانستم و لیکن مقصود من آن بود که تا وی بر وی حرام شود و این شوی بدین شیر دهنده رجوع کند و نیمه کابین از وی بستاند **مسئله** مرد و برادر زنی بالغه و مر این زن و برا دو است و این مرد یکی دختر کی شیر خواره را بزنی کرده است و زن دوشیزه و یکی نان خواره یکی شیر خواره و در زمان نان خواره مر این زن شیر خواره را شیر داد و در ساعت هر دو زن بر شوهر حرام شوند از بهر انکه هر دو خواهر ان شوند و دو خواهر را بیک عقد رو انبود و فصل بر انکه پیغامبر علیه السلام میگوید من کان یومن بالله والیوم الاخر فلا یجمع ماءه رحم اختین چنین گفت هر کرا بخدا و عز و جل گردیده است و بروز قیامت مقر آمده است آب خویش را جمع نکنند میان دو خواهر از بهر این معنی را گفتم که عقد رو انبود در میان دو خواهر اکنون چون هر دو حرام شدند بر مرد نیم کابین واجب آید که بدین شیر خواره بدهد از بهر انکه فرقت او قبل الدخول است و آن زن نان خواره را بنیم که قبل الدخول است یا بعد از دخول است اگر قبل الدخول است نیم کابین واجب آید و اگر بعد از دخول است کل کابین واجب است چون این کابین بنهاد بدشوی بر بن زن که سبب فرقت وی بود رجوع کند یا نی باگر بدین کابین زن شیر خواره رجوع کند مگر که شفقت دعی کند انجا بصوع تواند کردن لاکابین بالجمله بنگریم که قبل الدخول است یا بعد از دخول اگر قبل الدخول است رجوع کند بهیچ نا کابین نارسیده از بهر انکه واجب آمده است کابین این زن بر انبرد و انبرد از وی هیچ منفعت بر نداشته است اما چون دخول آورده بود کابین بر مرد مهو کد شده بود بهیچ حال از مرد نیفتد **مسئله** اکنون چون هر دو بروی حرام شدند کدام را بزنی کنند بنگریم اگر هر دو قبل الدخول را نداختیار مرد را بود هر کدام را خواهد تواند اما اگر یکی زن نان خواره دخول آورده است و بزنی کرده وی است و آن شیر خواره را نتواند که بزنی کند تا در عدت این نان خواره نکند **مسئله** مرد و برا زنی است یکی نان خواره و یکی شیر خواره این زن نان خواره مر آن زن شیر خواره را شیر داد اکنون این زن نان خواره مادر آن زن شیر خواره وی شود و هر چه کابین مادر را بود جده را همان حکم بود از بهر انکه جده هیچ چون مادر است پس مادر و دختر شوند و مادر و دختر هر یکعقد رو انبود اکنون چون هر دو بروی حرام شدند بعد از ین مر این زن نان خواره را تواند که زنی بزنی بنگریم که این زن نان خواره دخول کرده است یا نی اگر دخول کرده بود رو انبود و اگر دخول نکرده بود خلوة نیز نکرده رو ابود و اگر خلوة کرده است و دخول نکرده هم رو انبود تا این زن نان خواره در عدت وی بود و عدت را حکم کاح بود از بهر انکه

بمجرد نکاح فرق نمیکند و اکنون میتوانی گفت جایز بین زن شیر دهنده باز کرده و بائی باری کابین شیر خواره باز کرد که از روی شفقت بر
نداشته است و اگر زن نان خواره قبل الدخول است هم کابین باز کرده و اگر بعد از دخول است باز نکرده که بدخول کابین وی استوار گشته است حاصل
آنست که کابین نیمه باز کرده و بجای نیمه تمام نی اکنون فرق چیست گفتا از بهر آنکه نیمه کابین نیمها زان ارزانست صورت بندد که بسبب ارزانی
زن نیمه کابین بیفتد و همان زن پسر شوی را دودان قبله دهد یا مرتد شود و چون نیمه کابین چنان آمد زن شیر دهنده بر این مرد استوار کرد لاجرم
تاوان نیمبردی بود یعنی مرد بوی رجوع کند باز چون دخول آمد کابین استوار شد لاجرم تاوان واجب نیاید تا فرق شود میان قبل الدخول و بعد
الدخول **مسئله** مرد بزاد و زنست هر دو شیر خواره زن بیگانه بخانه وی خفته بود این هر دو که چه شیر خواره غران غران رفتند و ازین
زن بیگانه خفته شیر خوردند یکی ازین پستان و یکی از آن پستان و زن خفته است بیخبر حال هر دو زن بر این مرد حرام شوند از بهر آنکه هر دو خواهر شدند
لاجرم نیمه کابین هر این دو بنده و نیمه کابین مر زنراد و نتواند نیمرد که بدان زن بیگانه باز کرده و بیگانه کابین بجهة آنکه وی را قصد نبود است **مسئله**
مرد بزاد و زن است یکی شیر خواره و یکی با شیر این زن با شیر مر این زن شیر خواره را شیر داد اگر این شیر از آن نیمرد است دختری بود در او
نبود که دختر خود را بزنی کند و اگر شیر این زن از نیمرد نیست اکنون چون شیر خورد و حال هر دو بر نیمرد حرام شوند از بهر آنکه این دختر شیر
خواره دختر شیر این زن شود و هر دو مادر و دختر شوند و مادر و دختر در یکعقد روا نبود اکنون کدام را تواند بزنی کردن و کدام را نتواند
کردن نگریم که بان زن با شیر دخول آورده است یا نی اگر آورده است هیچ کدام را بزنی نتواند کردن و اگر دخول نیاورده است این زن
شیر خواره را بزنی تواند کردن از بهر آنکه گفتیم بمجرد نکاح مادر دختر حرام نشود ولی بمجرد نکاح دختر مادر حرام شود اکنون حکم کابین چه
شود اگر این زن قبل الدخول است نیمه کابین این زنراد نیمه کابین مر آن دختر راو لیکن نیمه کابین آن زن با شیر بیفتد که قبل الدخول
است که فرقت از جهته وی پدید آمده است قبل الدخول کابین بیفتد و این نیمه کابین زن خورد که را شوی بوی رجوع کند که سبب وی
با شد مر فرقت را مگر که وهبی کند که از جهته شفقت نهاد و ما اگر کابین آن زن با شیر بعد از دخول است اکنون کابین بوی دهد و آن زن
نارسیده نیمه کابین باز کرد و از بهر آنکه کابین بدخول استوار شود و هر چه گاه فرقت از جهته زن پدید آید بعد از دخول کابین بیفتد **مسئله**
مرد بزاد و زن شیر خواره است یکی زن دیگر با شیر مر این دو زن شیر خواره و بزاد شیر داد و حال بیرون نبود یا هر دو را یکبار داد یا
جدا جدا یا قبل الدخول داد یا بعد از دخول اگر قبل الدخول شیر داد جدا جدا اگر این اول شیر داد هر دو بر نیمرد حرام شوند از بهر آنکه مادر و
دختر شوند و مادر و دختر یکعقد روا نبود چون ان دیگر را شیر داد نکاح کوچه دوم بیفتد از بهر آنکه ایشان مر یکدیگر را بیگانه اند مر
نیمرد را و اگر وی زن بیگانه شیر خورد هیچ زیان ندارد اما اگر هر دو کوچه را یکبار شیر داد هر سه حرام شوند لاجرم بعد از این اختیار بود
مر این مرد را اندرین دو زن شیر خواره لیکن بهیچ حال روا نبود که مادر را بزنی کند اما اگر زن با شیر مدخول است فرق نبود میان
آنکه جدا جدا شیر داد و میان آنکه هر دو را یکبار شیر داد هر سه حرام شوند که هیچ کدام از بهر آن روا نبود که بزنی کند **مسئله** یکی زن شیر
خواره است و این زن شیر خواره وی شیر خورد از زنی که آن زن وقتی که در نکاح نیمرد بود و نیمرد با وی دخول آورده بود گفتا
در حال این شیر خواره بر نیمرد حرام شود هر چند که شیر زن کلان از نیمرد نیست لیکن چون شیر خورد دختر این وی شود و دختر زنی که با وی دخول

آورده است بروی حرام شود خواه بحلال خواه بحرام دخول آورده باشد چنانچه دختر نسبی حرام بود دختر شیر خواره نیز حرام بود
ازبهرانکه پیغامبر علیه السلام فرمود یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب **مسئله** مرد یرا چهار زن است یکی باشیر دسه شیر خواره واین کودک
باشیر قبل الدخول است باوی نسوده است وشیر وی ازنیز نیست اکنون این زن باشیر مراین سه زن شیر خواره راشیر داد این زن
چهار وجه خالی نیست یا هر سه راجدا جدا شیر داد یا هر دو را یکبار دیگی را یکبار داد و یا نخست یکی را داد باز دو را اگر جدا جدا شیر داد همه بروی
حرام شوند ازبهرانکه نخست چون یکی راداد مادر دختر شدند وهر دو حرام شدند بروی وچون آن دو یکی دیگر یرا جدا جدا شیر داد
هرچند که ازان پستانک خورد ند لیکن هر دو خواهر شدند دخواهر دریکعقد روا نبود واز بهرآن گفتم که هر چهار زن بروی حرام شدند لیکن
درسه شیر خواره ویرا اختیار بود هرکدام راکه بخواهد نزنی کند اما اگر نخست یکی راشیر داد و باز دو را یکبار اینجا نیز حکم همین بود اما اگر نخست
دو را یکبار یکی شیر داد و باز یکی را جدا این اخیرین بروی حلال بود ازبهرانکه چون آن دو را یکبار شیر داد هر سه بروی حرام شدند
و پستانک شدند وزن پستانک اگر شیر دید زیان ندارد **مسئله** مرد یرا چهار زن است یکی شیر خواره دسه دیگر نان خواره باشیر هر سه زن
ناخواره باشیر آن زن شیر خواره راشیر داد ند هر چهار حرام شوند بدینسبب ازبهرانکه ان زنان باشیر مادر زن وی شدند و با درزن هرگز
نکاح روا نبود ولیکن دران زن شیر خواره مرد یرا اختیار بود خواهد نزنی کند و خواهد نی اما اگر با یکی ازین زنان باشیر دخول کرده باشد
این زن شیر خواره نیز روا نبود هرگز که نزنی کند **مسئله** مرد یرا دو زنست باشیر دیگی بی شیر یعنی شیر خواره واین زن باشیر
مراین زن شیر خواره راشیر داد این ازچهار وجه بیرون نیارد یا بوقت شیر بردن زن در نکاح وی بوده باشند یا هر دو را
طلاق داده بود یا شیر خواره در عقد وی نبوده اند وطلاق داده است ازان کلان پیش نکاح مرد یرا روا نبود چون مادر زن شود
اما اگر شیر خواره در عقد وی بود کلان نی زن پستانک مرد یراشیر داده بود نکاح را هیچ زیان ندارد اما اگر کلان در عقد وی است و خورد
کرنی اینجا مادر زن وی شود وگفتیم که مادر زن در نکاح روا نبود لاجرم حرام شود واین همه مسلها که گفتم در نامدخوله آمد اما در مدخوله نی
**مسئله** مرد یرا فرزندیست شیر خواره زنی پستانک مراین فرزند و یراشیر داد اگر این مرد مراین زن شیر دهنده را نزنی کند رو
ازبهرانکه همه زنان مادر فرزند تواند **مسئله** مرد یرا برادریست یا خواهری شیر خواره زنی پستانک برادر و یرا با خواهر و یرا شیر داد
انیمر واین زنرا که برادر یا خواهر او را شیر داده است نزنی کند رو ابود برخلاف نسبی ازبهرانکه مادر خواهر نسبی یا مادر برادر نسبی ازدو
حال بیرون نیست یا مادر تو بود یا زن پدر تو و باز مادر شیر برادر ترا نی مادر تست و نی زن پدر تو لاجرم روا بود اینجا و آنجا
روا نبود تا فرق بود میان نسبی و سببی **مسئله** زنی مرد ختر یرا شیر داد اگر بمثل مراین را بنجاه پسر بود هیچکس را روا نبود
که مراین دخترک را نزنی کند ازبهرانکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این زن پسر یک راشیر داد اگر بمثل مراین زنرا بنجاه
دختر بود هیچکدام را روا نبود که مراین پسرک را نجا هند ازبهرانکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این دختر نیست شیر خواره و
ویرا خواهر نیست واین زن شیر دهنده را پسر ک بود این پسرک مراین خواهر این دخترک شیر خواره را نزنی کند رو ا نبود چنانکه
خواهری شود ازبهرانکه خواهر شیر خواره خواهد رو ا بود **مسئله** مرد یرا پسر و زنیست مرد یرا دختر کی این مرد مادرش را نزنی کرد

و این پسر مرد مر دختر ش را بزنی کرد و مادر را دختری آمد مر این پسر را خواهر بود اینکه خواهر نسبتی و باین هم نکاح روا بود و انجا که شیر بود او لیتر بود که روا بود **مسئله** زنی است و مر و را چهار پسر است و زنجست مر و را چهار دختر اند این مادر دختران یکی از ان چهار پسر کان ایشان شیر داد این پسر کان بان دختران خواهر و برادر شوند لاجرم این هر چهار پسر حرام شوند بر ان پسر کو نتواند از ینها بزنی کند و لیکن این هر چهار دختر مر ان هر سه برادران پسر ک را نکاح روا بود ند اما اگر این مادر پسران یکی از ان دختران را شیر داد این دختر کان بان هر چهار پسر کان خواهر و برادر شوند لاجرم از ین پسران هیچکدام را روا نبود کو ان دختر ک را بزنی کند و لیکن چهار پسر کان را پسر یکی را روا بود کو آن سه خواهران دختر ک را بزنی کنند اما اگر مادر پسران یکی از ین دختر ان را شیر داد و مادر دختران یکی این پسر کان را شیر داد و پسر ک شیر خواره بان دختران خواهر و برادر شوند لاجرم این دختر ک مر ان چهار پسر ان را بنکاح روا نبود و این پسر ک را نکاح بان چهار دختر نیز روا نبود و باقی ماند سه پسر از ین روی و شش دختر ازان روی ایشان مر یک دیگر را نیز نخواهند روا بود **مسئله** بدانکه مردی دو زن بزنی کرد روا بود و لیکن این دو زن چنان باید که بود که بمثل یکی از ینها اگر مرد بود نکاح میان ایشان روا بودی تا اگر دو زن یک نکاح بر یک تن روا نبود بیان وی آن بود که هر دو خواهر یا هر دو عمه و خاله یا یکی عمه و یکی خاله بزنی کند روا نبود از بهر آنکه یکی ایشان اگر مرد بودی نکاح در میان ایشان روا نبود **مسئله** زنی است مر و را عمه یا خاله مرد ی بزنی کند روا نبود الا بر ضا ی عمه و خاله و اگر مردی هر دو را بزنی کند هم روا نبود از بهر انکه اگر از ان دو یکی مرد بودی نکاح دو میان ایشان روا نبودی همچنین است نکاح ایشان بیکدیگر نیز جمع نشوند **مسئله** سه خواهر اند مختلف یکی مادری و یکی پدری و یکی مادری پدری مر سه بنده اند مردی بر این هر سه را میخرد روا بود از بهر انکه قرابت از ملک نکاح باز دارد اما از ملک یمین باز ندارد لاجرم اگر بر سه را بزنی کند روا بود لیکن نخرد روا بود و عقد سیم روا بود و صحبت روا نبود تا اگر بان خواهر مادری و پدری صحبت کند ان دو خواهر دیگر بر وی حرام شوند از بهر انکه هر دو خواهر را تعلق است بان خواهر که از یکی مادر است و یکی از همین پدر است چون ایشانرا بدین خواهر دیگر پیوستگی است لاجرم صحبت وی بر صحبت اینها را حرام کند اگر این خواهر مادر و پدری صحبت نکرد و صحبت ان دو خواهر وی حلال بود از بهر انکه هر دو یکدیگر تعلق نپذیرند و دلیل بر انکه نه وی از مادر وی است نه وی از پدر و لیست پس هم یکدیگر را بیگانه اند تا فرق بود میان خواهر مادری و پدری و میان خواهر پدری و خواهر مادری **مسئله** بحال ازین خواهران هر یکی را دختر لیست مردی بخرید مر این دختران را انجا صحبت کند بر وی حلال بود از بهر انکه هر یکی مر دیگر را خاله زاد کان میشوند اگر یکی از ایشان مر دیگر وی را نکاح روا بود وی اینجا اولیتر بود که بر سه در ملک یک تن اند در نکاح یکتن نیز روا بود بر حال اگر همین بار دار از او هم دختر از بخرید بنکریم که صحبت کدام اختیار میکند اگر صحبت دختر را اختیار میکند مادران بر وی حرام شوند اگر صحبت مادر را اختیار میکند این خواهران مادری و خواهران پدری همه بر وی حلال بوند و خواهر مادری و پدری و دختران ایشان بر وی حرام شوند اما اگر صحبت خواهر مادری و پدری اختیار کند همه بر وی حرام شوند مادران و دختران از بهر انکه آن هر دو خواهر وی اند یکی دختری و دو دختر خواهر وی خواهر و دختر هر کز در یکعقد بیکتن روا نبود و لاجرم صحبت نیز روا نبود **مسئله** مردی زنی کرد زنی آمد و میکوید من این هر دو را شیر داده ام گفتا این از دو حال بیرون نبود یا بود و زن و شوهر دو مر و یرا از است کوی داشتند یا مر و است کوی داشتند زن فی یازن

راست گوید و مردی اگر هر دو راست گویند خود را شتابکار نباید که یک دیگر حرام شوند از بهر انکه هر دو مقر آمدند که با هر دو
خواهر برادریم تا اگر قبل الدخول بر مرد هیچ چیز واجب نیاید از بهر انکه اقرار با فعل قبل الدخول اما اگر در دروغ گوئی داشته میان ایشان
نکاح فاسد شود و لیکن احتیاط باید کرد و یکدیگر نشاید کشتن که بچنین افتاد بود در وقت رسول ع میان ایشان فرق نکرد
ولیکن مرد ایشان را گفت کیف و قد قیل چگونه بود و چون گفت گوئی افتاد آخر گفت گوئی را بیفتاد اما از روی قضای الهست
که بگواهی یکزن فرقت نکنند میان ایشان اما اگر مرد راست گوئی داشت و زن نی همین حرام شود از بهر انکه طلاق بدست
مرد است بدست زن نی اگر قبل الدخول است نیمه کابین واجب آید اما اگر زن راست گوئی داشت و مرد نی انجا میان ایشان
نکاح تباه نشود **مسئله** مرد است و پدر الپدری و پدر را دو زن است یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیر خواره و پسر را نیز دو زن است
یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیر خواره این زن با شیر که از ان پدر است آنزن شیر خواره پسر را شیر داد و آن زن پسر
که با شیر است این زن شیر خواره پدر را شیر داد انمسئله از دو حال بیرون نبود یا این شیر ها از ایشان است یا از شوهران همین
اگر شیر شوهران دیگر است نکاح ما بر جا ماند میان ایشان که هیچ حرام نمی شوند از بهر انکه این زن خورد ک پدر دختر زن پیر شود و مادر
و دختر بسبب شوند پدر دختر را بزنی کند و پیر مادر را روا بود و زن خورد ک پسر دختر زن پدر شود و اگر مادر و دختر نسبی بوند پدر مادر را
بزنی کند و پیر دختر را روا بود و اینجا او تیر که روا بود اما اگر شیر ها از ایشان است این زنان خورد بر ایشان حرام شوند از بهر انکه
زن خورد که پدر دختر پسر و خود و هرگز دختر پسر را روا نبود که بزنی کند و زن خورد که پسر خواهر وی شود و او برم بر و حرام شود
**مسئله** اگر دو برادر ند و هر یکی از ایشان را دو زن است یکی با شیر و یکی شیر خواره زن کلان با شیر مرزن خورد ک این برادر را
شیر داد و زن برادر کلان با شیر مرزن خورد ک آن برادر را شیر داد اگر این شیر ها از ایشان است زنان خورد ک بر ایشان
حرام شوند و اگر شیر ها از ایشان نیست هیچ حرام نشوند همچون پدر و پسر **مسئله** مرد و برادر است و این مرد را دو زن است یکی با شیر
یکی شیر خواره و این عم و برادر زن دو زن است یکی شیر خواره و یکی با شیر زن عم با شیر مرزن خورد ک پسر برادر را شیر داد و زن کلان
پسر برادر مرزن خورد ک عم را داد و اگر شیر ها از ایشان نیست انمسئله مشکل نباید اما اگر شیر ها از ایشان است زن خورد ک عم
دختر پسر برادر وی شود و دختر پسر برادر بنکاح بر دی روا نبود و چون زن کلان عم مرزن خورد که پسر برادر را شیر داد زن خورد ک
پسر برادر دختر عم وی شود و دختر عم نکاح روا بود لاجرم اکنون بدانمسئله زن خورد ک عم بروی حرام شود و زن خورد ک پسر
برادر بروی حرام نشود و الله اعلم **فصل** در شبه نکاح **مسئله** دو برادر اند و دو خواهر یکی خواسر این برادر نبیتی کرد
و دیگر خواهر را آن برادر بوقت آوردن غلط شدند و سر این برادر را بران بردند و ازان برادر بریدن آوردند غلطا گفته اند که هنگام
قبل الدخول خبر یافتند یا بعد از دخول اگر قبل الدخول خبر یافتند کار سان بود و سر پس نزدیک شوی خویش برند و هر چند میان ایشان
خلوة بوده است هیچ زیان ندارد از بهر انکه خلوت بازن خویش تا بهم میشود همچون دخول میشود و این زن نیز بنکاح صحیح باید تا اگر بچنین زن
بنکاح فاسد بود دخول بعد خلوت همچون دخول نشود بدانچه گفتم چون قبل الدخول بود هر یکی نزدیک شوی خویش باز روند اما اگر بعد از دخول بود

اینجا ابوحنیفه رح میگوید که هر کسی مر این زن خود را طلاق دهند تا بر هر کسی عدة واجب نیاید از بهر انکه چون زن خویش را طلاق داد قبل الدخول بر زن عدت واجب نیاید همان ساعت مر ان زن را بزنی تواند کردن لاجرم ابوحنیفه رح میگوید که هر دو مر زنان خویش را طلاق دهند همان ساعت مر ان زن را بزنی کنند که با وی دخول کرده اند پر شوهران آنستی نباشد و بم نیز خود کی بود اما اگر هر کسی با زن خویش صحبت کنند اکنون باید باشیدن تا عدت بگذرد انگاه صحبت با ایشان روا بود اما اگر با یکی صحبت افتاده با یکی نی باری انکه صحبت افتاده است شوی دیرا با وی صحبت روا نبود از انکه زن در عدت کس دیگر است و این خواهر دیگر را نیز صحبت روا نبود هر چند که با زن در عدة با وی دخول نیاورده است لیکن خواهر زن وی در عدت وی است تا مادام که خواهر زن در عدت تو بود یا خواهر وی صحبت حرام بود اما اگر هر دو را دخول افتاده است و از هر دو فرزند تولد شده است و این فرزندان ثابت نسب که بوند ابو یوسف و محمد رح میگویند که از همان کس که فرزند از وی آید از بهر انکه شبهه نکاح است دلیل بر انکه هم بر مرد کابین واجب شود و هم بر زن عدت چون شبهه نکاح آمد فرزند انکس را بود که از وی تولد شده است باز ابوحنیفه رحمة الله میگوید که فرزند مر انکس را بود که فراش مر اوراست یعنی نکاح دلیل بر انکه مردی از زن غایب شود تا ده سال باز یافت مر زن خویش را شوی کرده چهار پنج کوچه شده فرزندان همه از ان وی بوند که فراش مر وی را بوده است و زن در نکاح وی دلیل بر انکه رسول علیه السلام گفت الولد للفراش و للعاهر الحجر فرزند مر را مر است که فراش مر وی راست اگرچه این هر چهار فرزندان از شک آمده اند مسئله دو برادر اند و زنی است و دو خواهری یکی برادر را و مادر را بزنی کرد و یکی برادر دو خواهر را هر دو یکبار او آوردند غلط کردند و عروس این را بدان بردند و عروس آن را بدین آوردند اگر قبل الدخول خبر یافتند هر کسی بشوی خود باز کردند اما اگر هر دو دخول آوردند اکنون بر یکدیگر حرام شوند از بهر انکه اصل انست که هر جا که مرد را بر زن دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام مادر این دختر و دختر این زن بر وی حرام شوند انجا بحق امر دو تن این علت یافتم لاجرم یکدیگر حرام شوند و بر هر یکی یک و نیم کابین واجب آید نیمه از بهر نکاح و یکی از بهر دخول و اکنون بعد ازین هیچ کدام تواند که مر این زن را بنکاح کند یا نی گفتا تواند آن برادر که مادر را بزنی کرده است و با دختر وی دخول آورده است همان دختر را تواند که بزنی کند از بهر انکه بحق نکاح مادر دختر حرام شود و این مرد را که با مادر وی دخول آورده است چون نکاح روا نبوده است مادر و دختر حرام شوند بر وی اگر مردی با زن حرام باشید لعنة الله علیهما و باز همان زن را بزنی کرد روا بود اینجا نیز باید که همین بود یعنی روا بود مسئله پدر زنیست و پسری پدر زنی بزنی کرد و پسر بتر زنی کرد و در وقت آوردن غلط کردند و با غلط شدند ان بر ین آمد و این بر آن رفت اگر قبل الدخول است که خبر یافتند هر کسی بشوی روند اما اگر بعد از دخول خبر یافتند هر دو یکدیگر حرام شوند که هر گز این مر ان را روا نبود و آن مر این را از بهر انکه اصل انست که هر جا که مرد را با زنی دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام پیش هر گز نی پدر وی روا بود و نی پسر وی را اینجا در حق هر دو این علت یافتم بر ایشان حرام شوند و بر هر مردی یکی کابین لازم آید از بهر دخول نیمه کابین واجب نیاید از بهر نکاح چه فرقت افتاد قبل الدخول از جهت زن از بهر انکه زن بدر طاعت داری کرد مر پدر شوی را قبل الدخول لاجرم چون جنایت از ایشان آمد حق خویش را باطل کردند پس معنی این نیمه کابین واجب نیاید اما اگر یکی را دخول افتاد و یکی را نی بنگریم که اگر پدر با زن پسر دخول آورده است این زن بر پسر وی حرام شود و زن پدر را نکاح بر جای بود

و پدر حلال بود اگر پسر بازن پدر دخول او رده است این زن بر پدر وی حرام شود و نکاح زن پسر جایز بود و پسر حلال بود مسئله پدر است و پسر نیست و دختری مادر را پسر زنی
کرد و دختر را پدر پسر و فرزندان شنیدند فرزندان بیامدند و یکدیگر را چه شنودند و چگونه شنیدند دختر از پدر مرگوید چه پدر را از دختر خویش گوید که ای عم من کیست که من ترا بدو عقد کردم و ترا بدو دادم و او ترا بمن داد من کی دانستم
این از روی ما در بود که گفتیم و اما از روی پدر گوید پسر از پدر مرگوید چه پدر را از دختر خویش گوید که ای عم من کیست که من ترا بدو عقد کردم و ترا بدو دادم و او ترا بمن داد من کی دانستم مسئله اول را
بعبارتی چنین گویند که یا خالی اعمک یا عوک کانی و بهوجدک و مسئله دوم را بعبارتی چنین گویند که یا عمی اما ان اخیک یا عوک کانی و بهوالخ و مسئله مادر است و دختر پدر است
و پسر پدر یا در را نزنی کرد و پسر دختر را در وقت آورد و در وی غلط کرد و ندزن پدر را نه نزدیک پسر آورد و ندو آن زن پسر را نه نزدیک پدر اگر قبل الدخول است که خبر یافتند کار
آسان بود چنانکه یاد کردیم اما اگر بعد از دخول است از سه حال بیرون نبود یا دخول هر دو بر ابر افتاد و یا پیش و یا پس ندانند که کدام را پیش افتاده است و کدام را پس
اگر دخول پسر پیش افتاد و ندان پدر پس زن وی بروی حرام شود یعنی زن پسر از بهر آنکه با مادر زن باشیده بود و یک و نیم کابین بر زن پدر
که با وی باشیده است و نیمه کابین بآن دیگر که وی نکاح کرده است از بهر آنکه فرقت از جهته وی افتاده است نی از جهته زن دلیل بر آنکه ذر انوقت که با وی
دخول آورده است وی خاموش بود اما بر پدر یکی کابین از وی بستند از بهر آنکه فرقت از جهت وی بوده است قبل الدخول پسر شنوی را اطاعت کرد فاما
اگر دخول پدر پیش افتاده است آن پسر پس مسلم بر گردان همانکه بخش پسر کردیم پدر را نیز همان دان اما اگر دخول هر دو بر ابر افتاد و یا ندانند که کدام پیش افتاده است
کابین واجب آید بهمگان را دهد که با وی دخول آورده است از بهر آنکه نمیداند که پیش این افتاده است یا آن و فعل مرثابت کننده کابین است و فعل زن
نگفتند کابین هرگاه اثبات یا باطل جمع آید غلبه مر باطل را بود همچنانکه حلال با حرام جمع آید غلبه حرام را بود اینجا نیز همان بود مسئله مرد پیر است که زن
مادر فرزند مر این مادر فرزند خود را پسر که شیر خواره بزنی داد بعد از ان این کنیز ک را آزاد کرد مادر فرزند خود را اختیار کرد و فرقت و فتوی دیگر کرد و انگه آمد و این شنوی
پشیمان شد این را دو حال بیرون نبود این شیر از خواجه است یا از شنوی دوم است و در ساعت بر شنوی دوم حرام شود از بهر آنکه این پسر شیر خواره
پسر شنوی وی شود و وی شنوی را زن پسر و زن پسر بر گرفته نکاح روا نبود اگر کسی سوال کند بدان وقت که این مرد و پیر ابزنی کرد زن پسر وی نبود گوییم
که اصل اندرین باب است که چون حکم شیر پیوسته شد گوی چنان بود که گوی هیچ چنین بوده اند تا اگر میان وقت که بزنی میکرد و زنی پسر وی بودی میان پشیمان
نکاح روا نبودی اکنون چون حکم شیر پیوسته شد همین حکم بود اما اگر از شیر خواجه بود بر شنوی حرام نشود لیکن بر خواجه حرام شود تا اگر وقتی از ین شنوی پسر وی
خواجه را با وی صحبت روا نبود از بهر آنکه وی زن پسر خواجه گشت تا فرق بود میان خواجه و شنوی تا مسئله مرد پیر است که یکی شیر خواره و یکی با شیر از ین زن
با شیر مر این زن شیر خواره را شیر داد هر دو بر مرد حرام شوند اکنون انمیرد بین نیمه کابین زن شیر خواره بدین زن شیر دهنده باز کرد و یا نگفته بودیم که از دو حال بیرون نبود
یا بقصد آن داده بود تا بر حرام مستوی باشد داده بود اگر بقصد داده بود اتفاق باز کرد و اگر بشفقت داده بود عوضی شفقت کند نیاید پس که باز کرد و بار بعضی
علما گفته اند که بهمه گیها باز کرد و از بهر آنکه باب مال است و چون وی شیر داده است وی هلاک کننده مال است مسلمان عبد او فرا موشی
یکسان است دلیل بر آنکه اگر خسته پای دراز کرد و قراره یکی را بشکست تاوان دار کرد و اگر قصد نبود است اینجا نیز همین است اما حجت علما را آنست که میگویند که شیر داون سبب احیا
نفس است هر چند که بحقیقت زنده و آرنده همه چیز باخدا است عزوجل ولیکن آدمی سبب است و کسی که چیزی نخورد و نبیند این نادر بود و بر نادر حکم نی اکنون
چون وی بحقیقت شفقت نمود و احسان بجای آورد لاجرم ضمان آن واجب نبود و دلیل بر آنکه چنین است قول علی المحسنین من سبیل
و هر یکی از مومنان فرموده اند بشفقت کردن بر یکدیگر یعنی گفتم بزی واجب نبود تا فرق بود میان آنکه بقصد حرام کنند و میان آنکه بشفقت

اما اگر این کلان شیر داده دیوانه بود بهیچ حال واجب نیاید بدانکه ضمان ان کابین از بهر انکه ضمان ان کابین که بر زن واجب میکنیم عقوبت است بجنایت وی دیوانه اهل عقوبت نیست دلیل بر اینکه اسیر دید خویش را یا مادر خویش را یا مادر خویش را بکشد از میراث محروم نشود و محروم شدن از میراث عقوبت است بران جنایت و اگر همین نکشنده دیوانه است از میراث محروم نشود از بهر انکه وی اهل عقوبت نیست اینجا نیز همین بود مسئله اگر پسر صغیر پدر را بجنایت داد زن بر پدر وی حرام شود و اگر پدر بر زن پسر را دهان بوسه داد زن بر پسر وی نیز حرام شود مسئله اگر مرد برا زن دیوانه است پسر وی مر این زن را بوسه دهان داد زن بر پدر وی حرام شود و اگر این زن دیوانه نامدخواسته است نیمه کابین واجب شود زن دیوانه است پسر وی مر این زن را بوسه دهان داد زن بر پدر وی حرام شود و اگر این زن دیوانه نامدخواسته است نیمه کابین واجب شود بهمه حال بخلاف زن عاقله از بهر انکه فعل زن عاقله معتبر است و فعل زن دیوانه معتبر نیست اگرچه پسر شوی مطاوعت نمود این نیمه کابین ساقط نشود اما اینجا همه حال اگر شیر که وی رجوع کند از بهر انکه در شیر دادن شفقت صورت نبندد و اما در بوسه دهان دادن پسر شوی مر زن پدر را هیچ شفقت صورت نبندد و لکین از ابو یوسف در امالی وی حکایت است که این پسر اگر بار زن پدر دخول آورده است نباید این پدر را که رجوع کند از بهر انکه چون آورده است حد بر وی واجب شود ضمان بنفقد از بهر انکه حد و هم ضمان واجب نیاید چون حد واجب آید ضمان ساقط شود مسئله مرد بر پسر است نارسیده و دیگر برادر خرد است نارسیده پدر پسر مر پدر دختر را گفت که دختر خود را بپسر من بده پدر دختر گفت دادم پدر پسر گفت که پذیرفتم این نکاح تمام بود از بهر انکه پدر دختر از جانب خود ولی است و از آن جانب وکیل چون از یکطرف ولی بود از یکطرف وکیل چون گفت دادم سخن تمام بود و لفظ پذیرفتم حاجت نباید چنین اگر زن مرد بر را گفت که مرا بجو بلشتم بده بمن گواهان این سخن گفت که من موکلم خویش را بزنی بخود دادم عقد درست بود پذیرفتن حاجت نباید از بهر انکه از جانب خود اصیل است و از جانب زن وکیل چون گفت دادم سخن تمام شد پذیرفتن همچنین اگر مرد است و برادر کی پسر برادر زنا رسیده و یکی دختر برادر زنا رسیده و این هم گفت که من برادر خود را پسر برادر خود را دادم پذیرفتن حاجت نبود مسئله مردی زنرا گفت که خویشتن بمن ده بدان شرط که ترا طلاق بدهم زن گفت که دادم نکاح درست بود و شرط باطل از بهر انکه هر شرطی که در عقد آری آن عقد مر آن شرط را باطل کند و اگر همین شرط را در بیع آری این شرط مر بیع را باطل کند از بهر انکه نکاح قابل فسخ نیست اما بیع قابل فسخ است بشرط فاسد بیع فاسد شود و الله اعلم بالصواب

## کتاب الطلاق

باید دانست که طلاق دادن بر سه نوع است طلاق حسن است و طلاق بدعت و طلاق حسن آنست که یکی طلاق دهد رجعی و احسن آنست که طلاق دهی رجعی در حالة پاکی که دران پاکی با وی نزدیکی نکرده باشی و طلاق بدعت آنست که سه طلاق یکبار دهد یا در حیض یا در نفاس این طلاق بدعت بود یا در حال پاکی طلاق دهد که دران پاکی با وی دخول کرده باشد این طلاق حسن نبود از بهر انکه شاید که این زن بدان دخول باردار شده تا بار نهند عدت وی گمان زند پس عدت بدان زن در آید شود لاجرم بدعتی اطلاق این طلاق حسن نبود و معنی دیگر نیز گفته اند که چون حالی پاکی با وی دخول آورده بود در نصف زن کم شود پس تر باز پشیمان شود اگر زن وی را باز نخواهد باز بدین سبب این طلاق حسن نبود

پیغامبر ما فرموده است که خدای عزوجل میفرماید که فانکحوا ولا تطلقوا یعنی نکاح کنید و طلاق مکنید پیغامبر ما فرموده که خدای عزوجل
فرموده است دوست دارم نکاح کردن را و سخت دارم دادن زنان را قال الله تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء وقال عز من قائل
ولا تطلقوا النساء الطلاق بحرکه سه الحرج سنی این حدیث است که زن بخواهید و طلاق بی حاجت ندهید که عرش بوقت طلاق دادن بلرزد
و در خبر است که هیچ زن نباشد که از شوی خود طلاق خواهد بی آنکه بروی بدبختی و سختی بر سد الا حرام کرده اند خدای تعالی بروی بهشت و در
خبر است از رسول ع سوال کرد ند از مردی که زنش را طلاق هزار داد گفت سه طلاق شود باقیها وبال بود بمردی در خبر که ملعون است
کسی که سوگند طلاق بخورد یا کسی که دیگری را سوگند بطلاق دهد مسئله مردی زن خود را گفت که اگر بخانه نا در روی ترا طلاق زن
تا بدر خانه نا در رفت و بخانه در نیامد طلاق واقع شود بیانی بعضی از علما گفته اند که طلاق شود از بهر آنکه وی بر فتن سوگند خورده است
و رفتن بانجام لابد طلاق شود باز بعضی گفته اند که نگریم که مراد ازین اندر آمدن است یا رفتن اگر مراد وی رفتن بود طلاق واقع
شود مسئله بدانکه طلاق رجعی را پنج شرط است اول آنکه بیکبار بر سه ندهد دوم آنکه صریح طلاق بود سیوم آنکه یکی طلاق پیش ازوی واقع
شده بود چهارم آنکه مال در میان نبود پنجم آنکه زن مدخوله بود دو پنجمین طلاقها رجعی بود تا اگر زن نامدخوله را سه طلاق دهد بسه یکی طلاق
واقع شود و اگر مدخوله بود بر سه طلاق واقع شود و فایده خارج کتاب ثلثة عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیها یقع قولانا ت طلاق نصف طلاق
جسدک بدنک طلاق راسک طلاق رقبتک طلاق عضوک طلاق فرجک طلاق ردفک طلاق وجهک طلاق وبک طلاق جزئی بک طلاق بعضک
طلاق نصفک طلاق ثلثک طلاق خمسک طلاق وخمس عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیها لیقع اذا قال ثلث طلاق اذنک طلاق انفک طلاق
نمک طلاق بدنک طلاق ذقنک طلاق یدک طلاق ظهرک طلاق بطنک طلاق صلبک طلاق فخذک طلاق ساقک طلاق بعلک طلاق نل یک
طلاق و دبرک طلاق لسانک طلاق فایده چهار لفظ که نیت کند یا نکند طلاق واقع نشود و داده باد و داده انکار کرده باد و کرده انکار دو لفظ
است که اگر نیت طلاق کند طلاق شود اگر نکند نشود کرده کیرد و لفظ است که نیت کند یا نکند طلاق واقع شود کرده نشده است و داده
شده است مسئله مردی زن خود را گفت که ترا یکی طلاق مگر یکی طلاق یکی طلاق شود از بهر آنکه استثنا درست نیامده است از بهر آنکه
استثنا بعضی بود از کل و درین روا بود اما کل از کلی و اینجا استثنا کل است از کل و استثنا از کل درست نبود لابد طلاق واقع شود
مسئله اگر گفت ترا دو طلاق یا گفت ترا سه طلاق در بر دو صورت استثنا درست نبود تا بر سه طلاق واقع شود و اگر دو کفته نبود مکرر دو
طلاق شود همان معنی که گفتیم استثنا کل از کل درست نبود مسئله اگر گفت ترا دو طلاق مگر یک طلاق شود از بهر آنکه چون یکی را استثنا کرد و از
چون یکی را استثنا کند از دو لابد یکی واقع شود اگر گفت ترا سه طلاق مگر یک طلاق دو طلاق واقع شود از بهر آنکه یکی را استثنا کرد مسئله
اگر گفت ترا سه طلاق کرد و طلاق یک طلاق شود از بهر آنکه دو استثنا کرد اگر گفت ترا چهار طلاق مگر دو بعضی از متاخران گفته اند که یک
طلاق شود از بهر آنکه عدد از سه پیش نیست چون سه پیش نبود دو را استثنا کرده باشد یکی پیش نماند لابد یکی طلاق واقع شود بعضی گویند که لفظ
چهار طلاق است و لفظ را اعتبار هست لابد چون از چهار دو را استثنا کند دو ماند دو واقع شود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا دو
طلاق مگر نه طلاق بر همین خلاف است که یاد کردیم واضح آنست که یکی پیش واقع نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا سه طلاق

کرد و طلاق کرد یکطلاق بر قول بعضی از علما استثنا نیز رحمهم الله یکطلاق واقع شود و بر قول بعضی سه طلاق واقع شود از بهر انکه همچنانکه کوئی ترا سه
مرسه طلاق و انجا بود کزن مدخوله بود و اما اگر زن غیر مدخوله بود استثنا اول درست نبود دوم نی از بهر انکه چون زن نا مدخوله بود وی عدت
واجب نبود و وی مرشوی بیگانه بود بیکبار ترا طلاق دهی واقع نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا طلاق از یکی تا سه بر قول ابو حنیفه
رحمة الله سه طلاق واقع شود و بر قول امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله سه طلاق واقع شود و بر قول زفر رحمة الله یکطلاق واقع شود حجت
زفر رحمة الله انست که گفت از یکی تا سه اول و آخر حد شود و حد بجد دو در نیاید لاجرم یکی طلاق واقع شود حجت ابو یوسف و محمد رحمهما الله انست
که از یکی تا سه مراد سه طلاق بود لاجرم سه حد نشود دلیل مر اینکه اگر مردی مر دست خود را گفت که با من باغ اندرای و از سیب بخور تا
اما مانطاق است که مراد سه دانه بود که با نار از سیب سه نخورد و مراد وی هم بود که بخورد پس لاجرم سه طلاق واقع شود و ابو حنیفه
رحمه الله میگوید که در خوردن همچنان بود اما در طلاق نی اگر مراد وی کل بودی گفتی ترا سه چون گفت ترا از یکی تا سه لاجرم دو شود اگر گوید
که ترا طلاق از سه تا یکی همین بود و بر همین خلاف که یاد کردم مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا طلاق از یکی بیشتر و از سه کمتر بر قول
ابو جعفر هندوانی رحمة الله دو طلاق شود و بر قول ابو اللیث سمرقندی رحمة الله سه طلاق شود و بر قول خواهر امام ابو بکر فضیل بخاری
رحمة الله گفته یکطلاق شود حجت ابو جعفر رحمة الله انست که عدد تمام شود باخر تمام شود چون گفت از یکی بیشتر و از سه کمتر معلوم شد که مراد از
وی سه میست پس لاجرم دو طلاق شود حجت فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله انست که چون عدد گفت ترا طلاق از یکی بیشتر نکاه دارد و کامل سه بود
و چون کوید از سه کمتر خواهد رجوع کند چون سه واقع شود رجوع درست نیاید لاجرم سه شود و اما خواجه امام فضیل بخاری میکوید که یکی از
بیشتر گفت ده بود باز میکوید از سه کمتر رجوع بود از آن پس یکی را رجوع داریم یکی را واقع امانقوی بر قول ابو جعفر است که دو شود مسئله
اگر گفت ترا طلاق ترا طلاق اگر مدخوله بود هر سه واقع شود و اگر نا مدخوله بود یکی طلاق واقع شود از بهر انکه چون یکی طلاق
داد زن در عدت وی نامند طلاق دیگر چون واقع شود مسئله مردی مر زن نا مخود را گفت ترا یکی طلاق دو طلاق سه طلاق قم
انشاء الله تعالی بر قول ابو حنیفه رحمة الله سه طلاق واقع شود و بر قول ابو یوسف رحمة الله و محمد هیچ واقع نشود حجت ابو حنیفه رحمة الله
انست چون گفت ترا یکی طلاق دو طلاق سه شود و چون سه کوید قاضی شود انشاء الله تعالی عمل نکند چون عمل نکند لاجرم هر سه
طلاق واقع شود و حجت ایشان انست که چون گفت ترا یکی دو سه طلاق انشاء الله تعالی این همچون یک کلمه است از بهر انکه وی بدیشان
دم نپیوندد لاجرم انشاء الله تعالی عمل نکند ابو حنیفه رحمة الله عذر جواب ایشان میکوید که چون گفت ترا یکطلاق دو طلاق کفایت بود
که یکی دو سه شود اکر او هم انشاء الله تعالی گفتی عمل کردی اما چون یکی دو گفت سه شود و آن سه زیادتی بود گفتی بدان حجت نبود لاجرم
انشاء الله تعالی عمل نکند مسئله مردی مر زن خود را میکوید بدتر ترا طلاق انشاء الله تعالی طلاق نشود از بهر انکه انشاء الله تعالی
استثناست و ما امنیت خدا معلوم نیست پس لاجرم طلاق نشود والله اعلم اگر کوید بدتر ترا طلاق ما شاء الله هم طلاق نشود اگر کوید بدتر ترا طلاق
الحمد لله طلاق شود از بهر انکه حمد کفتن بود کزو توقع خلاص یافتم و اگر میکوید بدتر ترا طلاق و استغفر الله هم شود از بهر انکه طلاق داد و پشیمن
شد حق تعالی است توبه وی مرا را استغفار می آرد مسئله اگر مردی مر غلام خود را میکوید بتو آزاد انشاء الله آزاد نشود و اگر کوید

این کار نیز فردا ختم کنم انشاء الله تعالی بسم روا نبود اگر زن کوید شش من خر نیستی نبود اما مرد گفت بدیرنم انشاء الله تعالی نکاح نشود از بهر آنکه
در همه صورتها از مشیت خدای عزوجل معلوم نیست مسئله مردی مرزن خود را گفت که تو بائی طلاق امروز اگر خدای بخواهد فردا دو طلاق بحکم
امسئله چه شود میکویند بنکریم که امروز طلاق داد این زمان آمد امروز طلاق داد بائی طلاق واقع شود و اگر امروز طلاق نداد فردا دو طلاق شود از بهر آنکه چون
امروز طلاق نداد معلوم شد که خواست خدای امروز این بود که طلاق نشود الا جرم چون فردا بیاید دو طلاق شود و چون امروز طلاق داد معلوم شد که خواست خدای تعالی
امروز نبوده است از بهر آنکه محال است که بیکباری بخواست خدای عزوجل موجود نشود و لاجرم یکی واقع شود و الله اعلم مسئله مردی مرزن خود را گفته انشاء الله
طلاق بر قول ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف طلاق نشود و بر قول محمد رحمه الله طلاق شود و حجت وی آنست که انشاء الله کفتن نیت کننده کلام است و همی طلاق
واقع نشود که انشاء الله تعالی کویدو این سخن طلاق را لغو کند چون لغو شد واقع شود و لاجرم طلاق شود و حجت ابو حنیفه و ابو یوسف آنست که میکویند که هر چه مشیت
خدای تعالی عزوجل جز او کردی انطلاق واقع نشود خواه بیش یاد کن خواه پس لاجرم طلاق نشود اگر مردی زن خود را طلاق داد اما جهی کاین دو طلاق رجعی
حال شود یا بائی بر قول بعضی علمای ما از بهر آنکه طلاق رجعی نیرد ارنده نکاح نیست چون بیرد ارنده نکاح نبود کاین جا نشود بر قول بعضی علمای ما است که کاین جا
حال شود و بطلاق شود یا بیت طلاق یافتیم پس کاین حال شود قوی بر قول است مسئله اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد بعد ازان دیوانه شد در
دیوانکی صحبت میکند اگر صحبت قبول کند یا تقاضا درست نبود و اگر فعل کند درست بود یا نی نیکویم آن فعل چیست اگر خول است رجعت بود و اما اگر بشهوت
مر این زن را لمسی یا قبلی بشهوت بود رجعت بود و الکنی نی مسئله اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و باز نکاح کرد مر این زن را که نکاح کرد یا این زن
بسفر فتیان زن صحیح بدیدشوی دیکر تواند نوشتن یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تواند نوشتن و بر قول محمد رحمه الله نوشتن حجت ابو حنیفه رحمه الله
و ابو یوسف رحمه الله آنست که رجعت بلفظ نکاح درست نیست از بهر آنکه نکاح حجت نیست وی خود زن وی بود حجت محمد رحمه الله آنست
که اکر مردی زن بیکانه را کوید پیش کواهان که خویشتن من دو بوی مردی میشود از بهر آنکه نکاح باقی است بطریق اولی که خویشتن بوی مردی رجعت شود ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله در جواب میکویند که از بهر آنکه زن بیکانه را نکاح میکند بردی حرز بطریق نکاح حلال نمیشود لاجرم نکاح باید اما درین صورت که طلاق رجعی
داده است بردی حلال است و را حاجت نکاح نیست چون هم حجت بیافتم سه حیض دیدعدت بکذرد اما امروز علما فتوی بقول محمد رحمه الله میدهند که رجعت شود

**مسئله** مردی مرزن خود را طلاق رجعی داد بعد ازان موی دیر اسپه نوبت بسود رجعت شود یا نی اکر موی او بر اسپه که بر بر کوش است رجعت شود
اما اکر موی بر اسپه که فرد موی کوش است یا همان کیسوی است رجعت شود یا نی مدور است یکبار رجعت نشود در قول خواجه امام ابو حنیفه رحمه الله رجعت شود و همین مسئله
آورده است از ابو یوسف رحمه الله یکیسانیات که رجعت شود **مسئله** مردی زن خود را طلاق رجعی داد بعد ازان در فرج زن شیشه نکاره کرده رجعت شود یا نی آورده اند که بنکرند
که در فرج فعل نکاره کرده یا در فرج ظاهر نکاره کرده اکر در فرج باطن نکاره کرده رجعت شود و فتوای ابو حنیفه رحمه الله آورده است هم در یکیسانیات از ابو یوسف رحمه الله
ثابت شود از بهر آنکه در فرج ظاهر زن نکاه کند بر مت مصاهرت ثابت شود **فصل** باید دانستن که هر چه حرم کند مر زن مدخوله را کوید مادین بود از بهر آنکه چون زن
نامدخوله را طلاق دهد بر وی عدت نبود چون بر وی عدت نبود لاجرم رجعت نتواند کردن **مسئله** رجعی آنست که مردی مرزن خود را کفت که اکر بجا
مادر روی تر اطلاق یا فلان کار کنی تر اطلاق یا من فلان کار کنم زن از من بطلاق بائن سه تو پشم تر اطلاق هر چه پر تر اطلاق است ازین
جمله اظهار رجعی است **فصل** در طلاق سیم مرد بر چهار زن است کفت یکی از شما طلاق بیان بر شما بی بود

برکدام را بیان کند که من و برادرانم بر آن طلاق شود اگر چندانی بیان نکرد که هزار سه حیض دیده بعد از آن بیان کرد که مراد من فلانه
بود بقول او به صفت عدت از کنون واجب آید از بهر آنکه بیان حکم انشاء است یعنی اکنون داده طلاق چون اکنون طلاق داده بود
از کنون واجب آید بقول مجدد بیان کردن حکم ظاهر کردن است چون بقول او ظاهر کردن بود عدت گذشته بود مسئله
مردیرا چهار زن است گفت یکی را از شما طلاق یا سه دخول آورده است پیش بیان ازان آخرین معین نشود مر طلاق را بایی بنگریم
طلاق رجعی داده است یا بائن اگر رجعی بود به دخول معین نشود تا بیان نکند از بهر آنکه اگر طلاق رجعی بود دخول آوردن حلال
بود شاید که دخول از بهر آنکه آورده بود تا رجعت بود اما اگر چنان بود که طلاق بائن بود چون با سه دخول آورده معلوم شد که طلاق ایشان
را نخواسته است غالبا ظاهر آن حال مسلمان آن بود که زن حرام بود دخول نیاورد چون با سه آورد معلوم شد که آن آخرین طلاق
است و طلاق در حق آخرین واقع شود مسئله مردیرا دو زن است مرد نامه خوله گفت یکی را از شما طلاق بائی دخول کرد آن دیگر معین
شود مر طلاق را مسئله مردیرا دو زن است یکی مادخوله دیگری نامدخوله گفت یکی را از شما طلاق بائی دخول آورد آن دیگر معین شود مر
طلاق را بایی بنگر که با مدخوله آورده است یا نامدخوله آورده است مدخوله طلاق شود اگر دخول نامدخوله آورده است مدخوله طلاق
نامرد بیان نکند که کدام را خواسته است از بهر آنکه شاید که این مدخوله را بود دخول آورده بود از بهر رجعت اما بدان صورت که دخول
نامدخوله را آورده است ما را معلوم شد که اگر طلاق دیگر خواسته بودی پیش دخول آوردن بیگانه شد مسئله مردیرا دو زن است یکی
زن بنده و یکی زن آزاد گفت یکی را از شما دو طلاق بائی دخول آورد آن دیگر معین نشود مر طلاق را بایی بنگریم که دخول با کدام آورده
است اگر دخول با زن بنده آورده است زن آزاد بطلاق شود اگر دخول با زن آزاد آورده است هیچ کدام معین نشود تا بیان نکند از
بهر آنکه دو طلاق دادن بر بنده همچنان بود که سه طلاق دادن مر آزاد را پس چون با زن بنده دخول آورد معلوم شد که این طلاق دیگر خواسته
است پس زن آزاد را معین شود اما چون دو طلاق داد مر آزاد را رجعت بود دخول از بهر رجعت کرده بود مسئله مردیرا چهار زن است گفت
یکی را از شما طلاق زن اول گفت مرا خواسته گفت نی زن دوم گفت مرا خواسته گفت نی زن سیوم گفت مرا خواسته گفت نی زن چهارم
طلاق شود چهارم گفت مرا خواسته گفت نی سیوم گفت مرا خواسته گفت نی دوم گفت مرا خواسته گفت نی زن اول طلاق شود اول گفت مرا
خواسته گفت نی چهارم گفت مرا خواسته گفت نی سیوم گفت مرا خواسته گفت نی زن دوم طلاق شود چهارم گفت مرا خواسته گفت نی اول گفت مرا
خواسته گفت نی دوم گفت مرا خواسته گفت نی زن سیوم طلاق شود چون چهار بار تکرار کردند بر چهار طلاق شود از بهر آنکه چهار نفی است چهار
نفی است در حق یکی اثبات بوده در حق دیگر مسئله مردیرا چهار زن است یکی را سه طلاق داد نمیداند که کدام را داده است تحری میکند تحری
درین باب درست نیاید از بهر آنکه با بیان حرام است و احتیاط در وی شرط پس لازم گردد که هیچ کدام دخول نبود تحری در وی راست نیست و میرا بهیچ کدام دخول نبود پس اکنون
چون بیک زن بیقین دخول نبود گفتا باید که هر زنی را یکی طلاق دهد و بماند تا هر چهار را عدت بگذرد چون هر چهار را عدت بگذرد ازین
هر چهار زن یکی زن شوی خواهد آن سه دیگر بی آنکه تحلیل کند شاید خواستن سه طلاق بران زن بیم که شوهر است هر چند که وی نمیداند و این مسئله
در جامع الکبیر است و بزرگوار شرح طحاوی آنست که چون فرا موش کرد نمیداند که سه طلاق کدام را داده شوی هر یکی را طلاق دهد پس چهار را چون عدت بگذرد بگذارد

باز نخواهد آخرین معین نشود سه طلاق را **مسئله** مرد بر کنیزکان اگر چهار یا زیاده یکی را آزاد کرد و نمیداند که کدام را آزاد کرده است
بهیچکدام باز آدمی باشیدن روا نبود تا آزادی معین نشود همچنانکه در صورت زنان حیله وی انکه بروی حلال شود آن بود
همه را در نکاح آورد انها که بنده بودند در نکاح وی نیایند اما انکه آزاد شده بود بوزن وی شود بحکم نکاح اما اگر سوال کنند که این
مرد را چهار زن است در نکاح اینها را چون نکاح کند که زن پنجم میشود جواب آنست که از این چهار زن یکی را طلاق دهد و با شصد
تا عدت در گذرد و بعد ازین همه کنیزکان را در نکاح آرد طریق دیگر آنست که در شرح طحاوی آورده است که اینها را بگان
بگان بفروشد آخرین معین نشود آزاد بر انظیر این مسئله آنست که اگر مسلمانان بغزا میروند ترسا و یا غازیان بغزا رفته رفت چون
بشهر کافران رسیدند این ترسا بگریخت و بشهر ایشان در آمد مسلمانان شب این شهر را بگرفتند هر کدام را که میخواهند نامکشد میگوید که وی از آن
ترساست که از شمار کریخته آمده بود اگر صد هزار مرد بودند ازینها یکی را نشاید کشتن از بهر انکه در میان ایشان کسی است که خون وی بر نخیزد
حرام است از بهر انکه وی یکی از احکام شرع پذیرفته است و همان جزیه است پس ای برادر انکه یک احکام شرع میپذیرد و از تیغ تیز
نجات می یابد پس مومنان که جمله احکام شرع پذیرفته اند اگر از آتش تیز دوزخ خلاص یابند هیچ عجب نباشد گفته شده بود که از صد
هزار مرد بودند ازینها هیچ کس را نشاید کشتن اما اگر یکی ازینها بگریزد حکم کنیم که ترسا بمان داده است باقی را نشاید کشتن نظیر دیگر آنست
اگر مردی کندم کوفت جاش کرد در حال کوفتن کاوان دران کندم بول کردند از انجا نشکندم نا شسته هیچ نشاید خوردن و اگر
خواهند که گرد پی شستن حلال شود باید که تحرما کند و یک پیمانه ازان جاش بگیرد که دید بول کاوان بر همین پیمانه رسیده است و یکی
فقیر دهد هر چند نمیداند که پلید کدام است شریعت حکم کند که پلیدی همان است که داد باقی پاک شود که شستن حاجت نیاید نظیر
دیگر انکه مردی درم یافت و این درم را با درمهای خویش در انبیخت نمیداند که درم کدام وی است و آن درم کدام ازین درمها
هیچ را خرج نشاید کردن از بهر انکه هر کدام را که برادر احتمال حرامی دارد حکم کنند باید که یکدرم را تحری کند و گوید همین است و دروغ نگوید
دهد و باقی بروی حلال بود **فصل** باید دانستن که طلاق واقع است و طلاق واقع نمی شود مثل مردی دیوانه شد و زن خود را
در دیوانگی طلاق داد طلاق واقع نشود از بهر انکه قول نا رسیده و دیوانه و خفته معتبر نیست کوی خود نگفته است اگر مردی
خفته زن خود را طلاق داد مردمان شنیدند و وی را بیدار کردند و گفتند که تو زن خود را طلاق دادی گفت راست میگوید
که هم طلاق نشود از بهر انکه از اخبار از چیزی میکند که اصل وی درست نبوده است این تصدیق مر مستحق الشیا را در دست
نبود **مسئله** اگر زن خود را نارسیده طلاق داد و در حال نارسیدگی دیگر روز رسیده شد اقرار کرد که من زن خود را طلاق
داده ام این اقرار درست نبود و زن بطلاق نشود اما اگر گوید من از نه طلاق کرد انیده ام در بر دو صورت طلاق شود از انهر
چون لفظ کرد انیدم گوید همچنان شود که گوی اکنون طلاق داد استی **مسئله** اگر نارسیده را زنیست وکیل کرد رسیده نا
که زن مرا طلاق ده و این وکیل زن وی را طلاق نشود از بهر انکه وکیل کرد انیدن نارسیده درست نبود اما اگر رسیده مر
نارسیده را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده این نارسیده رفت و زن وی را طلاق داد طلاق شود فرق آنست که وکیل

وکیل کردن رسیده مرا در دست بود چنان بود که گوئی زبان آن نا رسیده زبان آن رسیده است **مسئله** مردی مست زن
خود را طلاق داد طلاق شود اما فنکه خورده باشد شراب خورده یا بیهوش شده زن خود را طلاق داد طلاق نشود فرق میان مست و
فنکه آنست که مست را سرور غالب می آید و لی عقل نمیرود پس لاجرم طلاق واقع شود اما فنکه و شیره شراب و بیرا بیهوش میکند و بیهوش را حکم
دیوانگی است پس طلاق واقع نشود **مسئله** اگر مردی بکنی خورد و مست شد زنرا طلاق داد بقول ابوحنیفه و ابو یوسف طلاق نشود
ازبهر آنکه خاصیت بکنی آنست که بیهوش میکند مست نی و بقول محمد رح طلاق شود و فتوی بر بقول امام محمد است **فصل** در شبیه بطلاق
**مسئله** اگر مردی زن خود را میگوید بدکه ترا طلاق دراز طلاق باین شود و اگر گوید ترا طلاق چون سنگ طلاق باین بود یا گوید تیر
طلاق کوه طلاق باین بود و اگر گوید ترا طلاق چون این یا گوید ترا طلاق چون سر موزه یا گوید ترا طلاق چون سپندان دانه در بن
همه صورتها بقول ابو یوسف رحمة الله رجعی بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما باین بود و اگر همچنین گوید که ترا طلاق به بزرگی سر سوزن
یا گوید ترا طلاق چون سنجی سنگ یا گوید سنجی این یا گوید ترا طلاق به بزرگی کوه بالتفاق در همه صورت ها باین بود و ازبهر آنکه
ابو یوسف رحمة الله گوید هر چه طلاق را تشبیه کنند بچیزی خورد آن رجعی بود و هر چه بسیار بزرگی تشبیه کنند آن باین بود **مسئله**
مردی مر زن خود را میگوید بدکه ترا طلاق چون برف یا چون پنبه رجعی بود یا باین بقول فقیه ابو اللیث سمرقندی آنست که مرد را
سوال کنیم که مراد تو از این برف و پنبه کفتن بسیدی خواستی یا سردی اگر گوید که مراد من سفیدی بود رجعی بود اگر گوید مراد من سردی
بود طلاق باین بود ازبهر آنکه چون مراد ش سفیدی بود سفیدی چیزی خوش آینده بود لاجرم رجعی بود اما چون مراد ش سردی
بود سرما چیزی عقوبت رسانند بود لاجرم باین بود **مسئله** مردی زن خود را گفت ترا طلاق چون آتش طلاق رجعی بود یا باین
فقیه ابو اللیث رح گفته است که مرد را سوال کنند که مراد تو از این آتش گفتن گرمی خواستی یا روشنی اگر مراد ش گرمی بود باین بود
و اگر روشنی بود رجعی بود **مسئله** مردی مر زن خود را گفت که ترا بخانه طلاق چند طلاق شود مرد را سوال کنند که مراد تو از خانه
بری بود یا عدد اگر گوید بری بود یک طلاق شود و اگر عدد بود سه طلاق شود **مسئله** زن گفت که مرا طلاق ده مرد گفت
که خدا ستجائی ترا داده است فقیه ابو اللیث گوید بنگریم که مراد را نیت طلاق هست یا نه اگر نیت طلاق بود طلاق شود و اگر نی
نی **مسئله** مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد موی پاکه بر کفدست من است یکی طلاق شود ازبهر آنکه کفدست محل
موی نیست و همچنین شود که ترا طلاق اما اگر گوید ترا طلاق بعدد موی پاکه بر پشت دست من است سه طلاق شود ازبهر آنکه بر پشت دست
موی بود اما اگر دارو کرده است و بر پشت دستش هیچ موی نمانده است طلاق نشود ازبهر آنکه چون پشت دست محل موی بود اگر
موجود بود طلاق بود و اگر موی نبود شرط موجود نبود لاجرم طلاق نبود **مسئله** مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد
موی پاکه بر ابلیس گفت هیچ طلاق نشود ازبهر آنکه معلوم نیست که بر ابلیس موی هست یا نی **مسئله** مردی مر زن خود را گفت
که من طلاق تو بخشیدم زن گفت من قبول کردم طلاق شود اما اگر مرد خواست تا زنرا طلاق دهد زن گفت طلاق من بخشیدم مرد گفت
بخشیدم طلاق نشود ازبهر آنکه مراد زن آنست که من بخشیدم یعنی تا طلاق ندهم چون مرد گفت بخشیدم چنین بود که کوئی نمیدهم طلاق

بطلاق نشود مسئله مرد برادر زن است یکی نام فاطمه یکی عایشه بزنم است دو فاطمه فرود سوی مرد میان زنان رسید فاطمه گفت بر آی بروی مرد گفت
اگر بر تو فرود آیم ترا طلاق و اگر بر عایشه برایم ویرا طلاق اکنون چکند تا مرد طلاق نشود گفت باید که عایشه فرود آید و فاطمه بر بام آید بعد ازان مرد خوا
بر بالا آید خواه فرود آید که مرد طلاق نشود ندانم بهر انکه گفته است اگر بر عایشه برآیم او را طلاق و اگر فرود آیم ترا طلاق اکنون چون خلاف یکدیگر واقع شود
بهر کدام که برآید یا فرود آید مرد طلاق نشود مسئله زنی شوی خود را گفت که ای قلتبان مرد گفت اگر من قلتبانم ترا طلاق بیچه دانم که این مرد قلتبان
است یا نی جواب گفت بنگریم که اگر زن خود را بدست غلام بالغ یا بدست شما کرد بالغ بدیه میفرستد وی قلتبان بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله
زنی شوی خود را گفت ای لوت مرد گفت اگر من لوتم ترا طلاق بیچه دانم که وی لوت است گفت بنگریم که زن خود را با مردمان بیگانه می بیند و پرا چشم
نمی آید و زنرا غیرتی نمیکند وی لوت است زن بطلاق شود و اگر نی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای باهش ریش من مرد گفت اگر باهش ریشم ترا طلاق بیچه
دانم باهش ریش است گفتا بنگریم که اگر بمیرد و گلوخ با خود میبرد یا نی اگر گلوخ با خود میبرد باهش ریش نبود و اگر گلوخ با خود نمیبرد باهش ریش بود زن بطلاق نشود
مسئله زنی مرشوی خود را گفت انی بخیل مرد گفت اگر بخیلم ترا طلاق بچه دانم گروی بخیل است گفتا بنگریم که بگورستان اگر میرسد بگیرد میکند یا نی اگر میکند بخیل
نیست و اگر نمیکند بخیل است زن طلاق شود و بعضی گفته اند اگر سقا به میخرد و اگر گوزه را تهی میبیند وی بخیل است و بعضی مشایخ گفته اند که اگر پیغامبر علیه السلام
میشنود و صلوة نمیکند وی بخیل است و بعضی گفته اند که بنگریم که ابرار میان مردم بخیل میکنند وی بخیل است و اگر نی مسئله زن گفت مرشوی
خود را که ای دکدیش مرد گفت اگر من دکدیشم ترا طلاق گفتا بنگریم اگر چار سوی راه است و زنرا بر خری نشاند و می برد و کدک راپیش بود زن
بطلاق نشود و اگر نی مسئله زنی مرشوی خود را گفت ای خرسر مرد گفت اگر من خرسرم ترا طلاق گفتا بنگریم که در میان نماز سرپیش از
امام سر بردارد یا نی و سر بردارد یا نی اگر سر پیش از امام بردارد خرسر بود زن طلاق شود و اگر نی مسئله مردی دو سیب آورد یکی پیش
زن نهاد و پیش کنیزک مرد و یکی زن چشم کرد که انچه در امید می مرا سمان بمیدهی و هر دو را بایک دیگر میخندند مرد گفت که ای زن اگر تو امروز ان
سیب خود را نخوری ترا طلاق و کنیزک را گفت اگر تو نیز انسیب خود را نخوری امروز تو آزاد و نمیدانند که ان هر یکه یکدیگر را چه گفتند
تا زنرا طلاق نشود و کنیزک آزاد نشود و از ملک او بیرون نیاید جواب باید که بکسی کنیزک را فرستد امروز ان دو سیب را بزن و سیب را بزن بدهد تا
بخورد یکی از عین ان زن بود پس ان خود را خورده باشد باری زن طلاق نشود و چون نماز شام بود کنیزک به بیع باز گیرد چون باز گیرد
زن طلاق شود و نه کنیزک آزاد مسئله زنی مرشوی خود را گفت ای خیره نگرم مرد گفت اگر من خیره نگرم ترا طلاق بنگریم اگر شوی راه رفتن بهتر داند و
خیره نگرد بود زن طلاق شود و اگر نی مسئله زنی مرشوی خود را گفت که ای گربه پیش مرد گفت اگر من گربه پیشم ترا طلاق بنگریم اگر در وقت خفتن زن در پایین مر
نشیند و فرود می غیرتی رسید که ریش بود زن طلاق شود و بروایت دیگر اگر در شب در غرفتهای محدود میرود و گلوخ با خود نمیبرد که ریش بود زن
وی بطلاق بود و اگر نی مسئله مرد را چهار زن است هر چهار را با یکدیگر گفت یکی از شما بر زمین نهد یا ان سه طلاق بر چهار با بر زمین نهاد نه زن اول
بسه طلاق شود زن دوم یکی طلاق زن سیوم دو طلاق زن چهارم سه طلاق شود از بهر انکه چون کوزه اول آورد ان سه بار ان وی بطلاق شد ندانی وی سه
طلاق ایشان پیش از نهادن نامست عدت بنهادن نا بسکذرد چون دوم نا بنهد عدت وی گذشته بان یکطلاق وی واقع شود پیش و ولی بسبب
این دو پس یکطلاق بر اول رود و یکی بر سیوم و یکی بر چهارم و زن سیوم نیز بار بنهاد یکطلاق دیگر بر اول رود و یکی دیگر بر آخر

پس بآخر هم اول دو و آخر سه طلاق شوند دوم یکطلاق چون چهارم بار بنهاد یکطلاق دیگر بر اول رفت سیوم دو طلاق شد **مسئله** مرد را چهار زن است یکی را نام فاطمه و یکی را عایشه نام و یکی را خدیجه نام و یکی را زینب نام فاطمه را گفت اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر عایشه رفت و گفت اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر خدیجه رفت و گفت اگر بر تو امشب نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر زینب رفت و گفت اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق همین گفت بر زینب رفت کدام طلاق شود و چگونه طلاق شود و چند طلاق شود گفتا فاطمه یک طلاق شود و عایشه و خدیجه و زینب هر سه طلاق شوند و این روایت در کتاب مذخرة الفقهاء است باز قاضی فخر الدین جان آورده است که فاطمه بدو طلاق شود و دیگران هر یکی سه طلاق شود از بهر انکه در حق فاطمه دو شرط موجود میشود از بهر انکه پیش از وی سوگند دیگر بوده است اما دیگران هر یک سه طلاق شوند از بهر انکه هر یکی را سه شرط میشود **مسئله** مرد را چهار زن است با بار یکی را گفت اگر بار بر زمین نهی ابناغان ترا طلاق هر یکی را یکطلاق هر چهار زن است در یکروز بار بر زمین نهاد و ندا کرد زن اول که بار بر زمین نهاد یعنی بچه آورد سه طلاق شود و زن دویم را یکطلاق شود و زن سیوم را دو طلاق شود و زن چهارم را سه طلاق شود و الله اعلم **مسئله** و ذکر فی نسخة اخری مرد را چهار زن است هر یکی را چنین گفت اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق و اگر بر چهار بجا رفت و فاگرد کسیر طلاق نشود و اگر بر چهار جای نرفت هر یکی را زن سه طلاق شوند و اگر سه جا رفت و دو جا رفت و باقی این دو جا که رفته است هر یکی دو طلاق شوند و آن دو جا که نرفته است هر یکی یکی طلاق شوند و اگر سه جا رفت و یکجا نی آن سه جا که رفته است هر یکی یکطلاق شوند و آن یکجای که نرفته است هیچ طلاق نشود **مسئله** و ذکر فی نسخة اخری مرد را چهار زن است هر یکی را گفت ترا طلاق دیگر اند گفت ترا با دی شریک کردم دو یکی در آمد گفت ترا با یشان شریک کردم زن چهارم در آمد گفت ترا با یشان شریک کردم زن اول را و زن دوم را هر یکی را یکی طلاق میشود و زن سیوم دو طلاق شود زن چهارم سه طلاق **فصل** باید دانستن که خلع بمذهب علماء طلاق است و بمذهب شافعی رحمة الله فسخ حجت وی انست که همچنان زن خویشتن بر مرد بفروخت چون زن خویشتن بخرد مرد بفروشد فسخ آن نکاح است اما بمذهب علماء طلاق است تا اگر سه بار خرید و فروخت کنند این زن بروی سه طلاق شود تا شوی دیگر نخواهد و بر انشاید **مسئله** مرد را زن است وی بخانه پدر رفته است سوگند خورد که اگر زن امروز در خانه من نمی آید و بر اطلاق بدر گفت که اگر تا نم که امروز فقه انشوی رود و ما در بر اطلاق چگونه کنند تا ما در و نشود گفتا باید که پدر عروس را بر بندند یا کسی او را گیرد و نگاه دارد و تا دختر سخن انشوی رود و هر دو طلاق نشوند **مسئله** مرد را چهار زن است هر چهار را گفته است گفت ترا باز ترا باز ترا باز ترا طلاق این آخرین طلاق شود از بهر انکه لفظ طلاق بروی افتاد **مسئله** مردی مر زن خود را گفت که اگر با کسی سخن گوی ترا طلاق یا با زنی سخن گوی ترا طلاق یا با مادر سخن گوی ترا طلاق زن با مادر سخن گفت سه طلاق شود از بهر انکه هر سه شرط موجود شد **مسئله** مردی مر زن خود را گفت اگر امروز مرا از کابین باز ندهی ترا طلاق زن رفت و با پدر گفت پدرش گفت اگر تو کابین نبخشی با در تو طلاق چگونه کنند تا هر دو طلاق نشوند باید که زن بشوی گوید فلان چیز را بمن فروختی با بین مقدار کابین او گوید فروختم کردن وی از کابین آزاد شود و هر دو طلاق نشود و باز ان چیز را بوی ببخشند **فصل** در عتاق و طلاق و خلع گفتار مرد بمنزله سوگند و گفتار زن بمنزله پیمان است تا زن

تواند که از قول خود رجوع کند و بر گردد که از بیع رجوع روا بود اما از سو کند رجوع ممکن نبود پس مرد نتواند که از قول خود رجوع کند و بر گردد

**مسئله** زن گفت خویشتن بنجر بدیم مرد گفت فروختم خلع شود اما اگر مرد گفت خویشتن بنجر زن گفت خریدیم مرد هیچ نگفت خلع نشود از بهر آنکه زن جانب خود اصیل است و از جانب شوی وکیل نی چون از جانب شوی وکیل نبود لاجرم اگر ده بار زن بگوید که خویشتن خریدیم تا مرد نگوید که فروختم خلع نشود **مسئله** زن گفت خویشتن خریدیم بکابین و نفقه عدت مرد گفت که من فروختم این خلع شود با تفاوت اما اگر مرد گفت خویشتن بنجر بکابین و نفقه عدت زن گفت خریدیم مرد گفت بیکطلاق پای کشاده کردم زن او را دو طلاق شود از بهر آنکه آن سخن که گفت که خویشتن بنجر بعدة نفقه و کابین زن گفت خویشتن خریدیم خلع شود باز مرد گفت بیکطلاق پای کشاده کردم دو طلاق شود **مسئله** زن گفت خویشتن خریدیم بکابین و نفقه عدة مرد پای خواست گفت فروختم خلع نبود از بهر آنکه بر خواستن سخن را رد کردن است **مسئله** اگر مردی گفت خویشتن بنجر زن بر پای خواست و گفت خریدیم هم خلع نبود بهمان که اول گفتم

**مسئله** زن و شوی بر خر نشسته اند خر بر دو زن خویشتن خرید و مرد فروخت خلع نبود از بهر آنکه مکان مبتدل است اما اگر چنان است که در کشتی اند و کشتی روان مرد گفت خویشتن بنجر زن گفت بنجر بدیم خلع بود از بهر آنکه کشتی روان حکم خانه دارد لاجرم طلاق شود **مسئله** مردی مر زن را گفت خویشتن بنجر سه بار زن یکبار گفت خریدیم هر سه طلاق شود اگر زن گفت خویشتن خریدیم سه بار مرد گفت بیکبار گفت فروختم بظاهر بروایت یکطلاق شود فرق این روایت آنست که خلع از جانب مرد بمنزله سوگند است و از جانب زن بمنزله خرید و فروخت درست آید لاجرم انجا که مرد گفت خویشتن بنجر سه بار سه طلاق شود

**مسئله** اگر مردی در شهر است و زنش در روستا مرد گفت که من زن خود را فروختم بنفقه عدت و کابین خبر بزن رسید در همان مجلس گفت خریدم طلاق شود اما اگر زن گفت انجا که خویشتن خریدم از شوی خبر رسید گفت فروختم خلع نبود از بهر آنکه تا خبر بمرد رسید زن بمانجا نشسته نباشد چون نباشد خواستن زن آن سخن باطل شود و فروختن مرد نیز باطل بود اما در این صورت که مرد گفت زنرا فروختم اگرچه مرد برخیزد یا برود و چون از جانب مرد سوگند داشتم بر خواستن سخن وی باطل نشود چون خبر یافت در همان مجلس خویشتن بنجر خلع درست آید و الکرانی فی و الله اعلم **مسئله** مردی زن خود را گفت ترا طلاق بده دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق بر هشت دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق به پنج دینار زن گفت پذیرفتم سه طلاق شود و بر زن همان هر سه مال واجب آید اما اگر زن گفت خویشتن خریدم بده دینار مرد هیچ نگفت زن باز گفت خویشتن خریدم بهشت دینار مرد هیچ نگفت باز گفت خویشتن خریدم به پنج دینار مرد گفت فروختم یکطلاق شود و مال اول آخرین واجب آید از بهر آنکه اول گفت بده دینار خریدم مرد جواب نگفت مار دیگر رجوع کرد از ده بهشت دینار فرود آید چون سیوم بار رجوع کرد از بهشت دینار و گفت به پنج دینار هم چنان شود گوی یکبار گفته است که خویشتن خریدم به پنج دینار لاجرم چون مرد فرو نشست یکطلاق شود مال همان پنج دینار آید اما از جانب مرد چون سوگند داشتم و از سوگند رجوع درست نیست پس هر سه طلاق بهر سه مال معلوم شود چون خویشتن خریدم گفت هر سه یکبار فرود آید تا فرق بود میان مرد و زن **مسئله** اگر زن گفت خویشتن خریدم بعدة

انفود و گفت چون مرد گفت که چه را چه میکنی زن گفت که چه را بر دارم مرد گفت من فرزختم خلع شود بهر چه یکدم آب خورد یا لقمه نان خورد بعد ازان گوید که خریدم یا مرد گوید فروختم خلع بود هر چه زیاده ازین شود خلع درست نیاید **مسئله** زن و شوی هر دو خفته اند جنگ کرده اند مرد گفت خویشتن بخر زن برخاست از جای و جامه پوشید بعد ازان گفت خریدم خلع شود از بهر انکه جامه پوشیدن از بهر آنست تا باین میان وی گوید خویشتن بخر چنین چشم مرد بر اندام وی نیفتد یا دست وی بوی گرد آنست نباید دلیل رجوع اینچنین بر خواستن نیست **مسئله** مردی زن خود را طلاق داد بعد ازان گفت آن طلاق را باین کرده اینده م یا گفت سه کرده اینده م ابو حنیفه رح میگوید باین شود و هم سه و بقول ابو یوسف رح باین شود ولی سه نی و بقول محمد نه باین و سه گفت وی آنست که وی میگوید باین طلاق یکی داد واقع شد طلاق شده را چیزی کرده اینده درست نبود باز ابو یوسف میگوید آن ساعت که طلاق داد رجعی بود چون باین کرده اینده صفت و یرا کرده اینده بود و صفت طلاق را کرده اینده روا بود و امانتواند که یکی را سه کرده اند باز ابو حنیفه رح میگوید که این طلاق ملک مرد است و زن و عده وی خواهد باین کرده اند و خواهد سه لاجرم اگر سه کرده اینده سه شود و اگر باین کرده اند باین شود **مسئله** مردی زن خود را گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندرائی ده باز گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندرائی سه درین صورت که گوید ترا طلاق اگر باین خانه اندرائی سه یکبار اندر آید چون یکبار اندر آید سه طلاق شود اما درین صورت که گوید اگر درین خانه اندرائی ترا ده نه بار اندر آمد هیچ طلاق نشود از بهر انکه عدد و طلاق ده نیست این ده را اندر آمدن بر یکدیگر ده بار اندر آید یکطلاق شود اما درین صورت که میگوید ترا طلاق اگر باین خانه اندرائی سه این سه را بسه طلاق یکبار اندر آمدن بر یکدیگر جبان شود از روی معنی که اگر باین خانه اندرائی ترا سه طلاق تا فرق بود میان اینمسئله و آن مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر حیض بینی ترا طلاق و این زن نامدخوله است زن حیض دید و رفت و حالی شوی دیگر خواست حالی این نکاح درست آید باز نبینکریم که این حیض سه روز رسید یا نی اگر سه روز رسید بشوی اول طلاق شود و این عقد درست آید و اگر پیش از انکه بسه روز رسیدی این زن وفات یافت از وی مال ماند میراث شوی اول را بود یا دوم اول را بود دوم را نی از بهر انکه ما را معلوم نشد که این خون که زن دید حیض بود یا نی از بهر انکه نکاح شوی اول یقین است و طلاق بشک از بهر انکه کمترین حیض سه شبانروز است و وی بسه شبانروز نرسیده است و شاید که بر سه شبانروز نرسیدی پس طلاق نشدی بدین شک طلاق واقع نشود و طلاق نداریم میراث شوی اول را دیم دوم را نی از بهر انکه شوی دوم میراث بشک نتواند برد **مسئله** مردی در شب از زن خود را طلب کرد زن نمکین نکرد و مرد سوگند خورد اگر امشب با تو درخول نیارم ترا طلاق این زن تراحال حیض آید آن بمین بر نخیزد تا اگر درخول نیارد زن طلاق شود از بهر انکه بکار وطی آوردن هست چون محال هست سوال کردند استاد ما را که اگر مرد را می تا درخول درحالة حیض نیارد و در حال نفتد و زن نیز در وی مطاوعة نشود وی حالة چه بود گفت باید که این مرد را سه در این شب بگیرند و در یکی خانه حبس کنند که آن زن در انتخار نبود چند انکه روز شود چون روز شود و شب نماند بمین نه مانده که در اینجا قدرت نیست بر وطی لاجرم طلاق نشود **فصل** در ایمان طلاق **مسئله** مردی زن خود را گفت که اگر با تو کاری نکنم که کسی در عالم کرده است ترا طلاق گفت باید که در سینه این زن خشت زند تا طلاق نشود که در گیتی کسی با هیچ کس

آن نکرده بود اگر کسی گوید کشاید که کسی در کسی آن کار کرده بود جواب آنست که این نادر بود و بنا در حکم نبود مردی مر زن خود را گفت
اگر امروز بر من خبری بیاری که خدای عزوجل با وی سخن گفته بود ترا طلاق چه آرد تا طلاق نشود گفتا باید که آتش آرد تا طلاق نشود
از بهر آنکه خدای تعالی با آتش سخن گفته است مر آتش نمرود را و خطاب کرد قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم باز بعضی گفته اند
که زنبور عسل بیارد تا طلاق نشود از بهر آنکه خدای عزوجل فرمود اوحی ربک الی النحل مراد در هر دو صورت الهام بود **مسئله**
مردی سوگند خورد که اگر امروز من از دنیا بیرون نروم ترا طلاق گفتا باید که امیر را حبس کنند در زندان جای تا طلاق نشود از بهر
آنکه زندان از دنیا نیست از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید او یسفون الارض اهل تفسیر گفته اند مراد از این آیت حبس است پس همچنان بود که گوید
ویرا بیرون کردند از دنیا و حوالهٔ امام اجل سرخسی آورده است بر مسئله دلیل شعر یکی عربی را که بزندان کرده بودند وی در آن
زندان شعری گفته است و این شعر وی است که گفته اند و نوشته اند شعر خرجنا من الدنیا و نحن من اهلها * و لسنا من الاحیاء
فیها و لا الموتی * و اذا جارنا السجان یوم الحاجة عجبنا و قلنا جار بنا ما من الدنیا معنی شعر آنست که بیرون آمدم از دنیا و نبودم ما از
اهل دنیا و ما و بین زندان نه از مردگانیم نه از زندگان چون بیاید زندان بانز و یک ما بروزی بحاجتی عجب داریم کو یم ما از دنیا کی آمد
پس این دلیل ما را معلوم شد که زندان از دنیا نیست لاجرم چون حبس کنند در زندان طلاق واقع نشود **مسئله** مردی
سوگند خورد که اگر من امروز در دنیا باشم زن از وی طلاق باید که بمسجد اندر آید که مسجد از دنیا نیست **مسئله**
مرد بیرا د و زن است گفت هر که از شما حیض بیند او را طلاق هر دو آمدند که حیض دیدم یکی راست میگوید
دیگر را گفت که دروغ میگوئی در جامع الکبیر اینمسئله آورده است که از اینکه تصدیق کرده طلاق
نشود و از اینکه گفت دروغ میگوئی طلاق شود از بهر آنکه از روی معنی این مسئله چنان شود
که اگر تو حیض می بینی بار ترا طلاق تصدیق داشتن این یک زن را در حق آن زن دیگر طلاق
داریم و تکذیب این زن را در حق آن زن دیگر طلاق نداریم نظیر وی اینست که مردی زن
خود را گفت اگر تو حیض بینی ترا طلاق کنیزک من از او زن گفت حیض دیدم مرو گفت دروغ میگوئی
در حق زن اگرچه شوی دروغ گوید استش بطلاق شود از بهر آنکه در حق خود امینه است و در حق
یار خویش و یار در حق کنیزک گواه است چون هم گواه بود هم گوا یعنی یک تن در حق اینها مستحق
نشود لاجرم طلاق شود و لے کنیزک آزاد نشود **مسئله** اگر مردی زن خود را گفت
اگر تو حیض بینی ترا طلاق زن گفت حیض دیدم آن به کامل تو دنا پاک از حیض طلاق نشود
**مسئله** مردی مر زن خود را گفت اگر بیدستوری من از خانه من بیرون آئی ترا طلاق
آن زن دستوری خواست و بیرون آمد بار دیگر بیدستوری بیرون آید طلاق شود از بهر آنکه بین بجای
آمد اگر یکبار بیدستوری شوهر بیرون آید طلاق دیگر نشود از بهر آنکه یکبار آن یمین فرو آمد پس بار دیگر فرو نیاید **مسئله**

مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر بار که بیرون آیی ترا طلاق اکنون زن یکبار بیرون آمد طلاق شد باز نشست
کرد بار دیگر بیرون آمد طلاق دیگر نشود و هم چنین اگر ده بار بیرون آید هر بار که بیرون آید طلاق نشود هر چند که
تحلیل کرده باشد مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر بار که سیکی خورم ترا طلاق هر سه بار خورد طلاق نشود مسئله مردی
مرد بر او وکیل کرد که زن مرا یکطلاق بده وی سه طلاق داد بقول ابوحنیفه رحمة الله هیچ طلاق واقع نشود و بقول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله یکطلاق واقع شود حجت ابوحنیفه رحمة الله آنست که وکیل هر موکل را خلاف کرد و هر که وکیل موکل را خلاف کند پس وکیل
نماند لاجرم طلاق نشود حجت ایشان آنست که در سه یکی هایم لاجرم طلاق شود مسئله اگر وکیل کرد که زن مرا سه طلاق بده یکی داد واقع
نشود باتفاق از بهر آنکه آنچه وی گفته است آن نکرد مسئله مردی مرد بر او وکیل کرد که زن مرا طلاق رجعی بده وی طلاق بائن داد
طلاق نشود از بهر آنکه وکیل کرده است بطلاق که شوهر را حق رجعت باقی بود وی طلاق بائن داد آنچه مقصود است حاصل نشد لاجرم
طلاق نشود مسئله مردی مرد بر او وکیل کرد که باز زن من خلع کن وی رفته و طلاق داد طلاق نشود از بهر آنکه وی وکیل بطلاق
است که کابین ساقط شود چون وی صریح طلاق داد کابین ساقط نشود پس طلاق واقع نشود مسئله مردی مرد بر او وکیل کرد که زن مرا
نیم طلاق بده یکی داد طلاق نشود یا گفتش که زن مرا سه طلاق بده وی هزار طلاق داد هیچ نشود هر چند معنی همان است که وی گفته است از بهر آنکه در
وکالت لفظ را اعتبار است و لفظ موکل اینست که نیمه ده یا سه ده چون وی یکی داد یا هزار داد ظاهر لفظ را خلاف کرد طلاق نشود و اینمسئله در زیادت
است والله اعلم مسئله مردی مرد بر او وکیل کرد که باز زن من خلع کن وکیل دیگر بر او وکیل کرد وکیل دوم خلع کرد طلاق نشود اما اگر وکیل
اول حاضر بود که وکیل دوم بحضرت وکیل اول خلع کرد خلع درست بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی مرد بر او وکیل کرد که زن مرا طلاق
ده وکیل دیگر بر او وکیل کرد وکیل دوم طلاق داد طلاق نشود و اگر وکیل اول حاضر بود که وکیل دوم طلاق داد نیز طلاق نشود از بهر آنکه
هر چه اسقاط است لفظ همان کس را اعتبار بود که وکیل کرده است چون کسی دیگران کار کند واقع نشود و هر چه معاوضه است
چون وکیل اول حاضر بود کرده وکیل دوم بمنزلت کرده وکیل اول بود و همان خلع است لاجرم درست بود و خلع و طلاق نی
مسئله مردی مرد بر او وکیل کرد که زن مرا طلاق ده پیش از آنکه وکیل طلاق داد موکل طلاق داد وکیل دیگر بسید باز واقع بود اما
اگر وکیل کرد که باز زن نیز خلع کن پیش از آنکه وکیل خلع کرد موکل خلع کرد وکیل باز خلع میکند درست نبود از بهر آنکه چون خلع کردند
این زن از مرد بیگانه شد خلع درست نبود و طلاق بائن مر باین را در نیابد لاجرم طلاق دیگر نشود و بیضرورت اما در صورت زن بیگانه
نشده است لاجرم طلاق یکی شود و طلاق رجعی مر رجعی را در یابد تا فرق بود میان خلع و طلاق مسئله مردی مرد بر او وکیل کرد
که زن مرا طلاق ده وکیل رفت تا طلاق بدهد رحم آمد پیش طلاق نداد پیش موکل را گفت که طلاق ندادم موکل میگوید دروغ میگوی طلاق
داده هر چند طلاق نداده است طلاق شود بزعم مرد فصل در باب طلاق باید دانست که امر زنان بدست زن بر دو نوع است یکی
امر تنجیز و یکی امر معلق منجز آن بود که زنرا گوید امر بدست تو نهادم زنرا باید که بگوید قبول کردم و خود را طلاق داد در همان مجلس
اگر از آن مجلس برخیزد پیش تواند طلاق دادن از بهر آنکه امر منجز تملیک است و تملیک را قبول در مجلس باید چون مجلس متبدل شد امر

امر از دست وی بیرون و اما اگر امر معلق بود و حال این امر بدست زن نبود خود را طلاق دهد طلاق نشود تا آن ساعت که آن شرط موجود نشود و چون امر معلق
آن بود مرزن را گفت اگر من بیرون روم تو زنی دیگر خواهم مرد را گفت تو نهادم خود را طلاق دهد یا گوید اگر من سیکی خورم یا از شهر بروم یا الفقه من نبوسد تو پای
خود را کشاده میکنی در بعضی صورت با این امر معلق بود تا شرط موجود نشود آن امر بدست زن نشود چون امر بدست زن نشود باید که حالی بگوید که خود را طلاق
دادم و اگر زمان از انجای نشسته برخیزد و آن امر را فکند آن طلاق نشود از بهر آنکه اکنون بدست زن نشد و امر ملیک را قبول مجلس باید تا بدست آید چون
برخاست لاجرم طلاق واقع نشود اما اگر بدیش امر بدست تو نهادم اگر فلان کار کنم خود را طلاق دهی هر گاه که خواهی و هر چه وقت خواهی اکنون هر چه وقت بود طلاق
واقع شود مسئله مردی مرزن را خود را گفت امر بدست تو نهادم زن گفت پذیرفتم مرد گفت رجوع کردم این رجوع کردم این رجوع درست نیاید از مرد از بهر آنکه امر بخیر بدست رجوع
از وی درست نیاید اما اگر گفت امر بدست تو نهادم زن گفت من امروز قبول نمیکنم امر باطل شود اما اگر گفت امر بدست تو نهادم که اگر من فلان کار نکنم تو خود را طلاق دهی
زن گفت من این امر را باطل کردم پیش از آنکه مرد بدست زن شدی باطل نشود از بهر آنکه امر معلق بدست زن وقتی شود که شرط موجود شود چون شرط موجود
نشده است پس باطل کردن وی درست نبود اما اگر مرد آن کار کرد امر بدست زن شد بعد ازان باطل کرد باطل شود مسئله مردی مرزن خود را گفت امر بدست تو
نهادم که خود را طلاق دهی و بنایچ خود را بعد ازان مرد گفت که ترا اذن مرمنعزل کردم گفت امر منعزل ازان بنایچ درست آید دلی ازان زنی نی از بهر آنکه وی در حق
خود اصیل است و در حق بنایچ وکیل امر منعزل کردن از وکالت درست آید اما هر چه ملیک بود عمل درست نیاید و اگر گفت ترا وکیل کردم که خود را طلاق دهی و
و بنایچ خود را این زن بنایی خواست و گفت خود را طلاق داد و بنایچ خود را به بنایچ طلاق شود و وی نی از بهر آنکه وی در حق بنایچ وکیل است و در حق
خود اصیل لاجرم بدیشی بنایچ طلاق شود وکیل وی نی مسئله مردی امر بدست زن خود نهاد بعد ازان مرد پشیمان شده آمد که آن امر را بمزد
فروش بگذارد زن گفت فروختم درست نبود از بهر آنکه فروختن چیزی درست آید که آن چیز مال بود چون امر مال نبود درست نبود مسئله مردی
مرزن خود را گفت امر بدست تو نهادم اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق دهی پیش از آنکه آن مرد آن کار کردی با شوی خلع کردند بعد ازان باز آشتی کردند
بعد ازان مرد آن کار کرد امر بدست زن شود یا نی در مسئله مشایخ رح متاخرین اختلاف کرده اند بقول خواهر امام اجل برهان الدین رح آنست
که مرد باطل شود از بهر آنکه خلع تعلیق است و تعلیق تعلیق را باطل کند باز قاضی امام بدیع رحمة الله میگوید که تخییر تعلیق را وقتی باطل کند که خلع
ایشان بسه طلاق بود و اینجا یکی طلاق است پس محل حل باقی بود امر نیز باقی بود و امام فخر الدین رح میگوید که بنگریم که این
زن باز خواست در عدت یا بعد از عدت خواست اگر در عدت خواست امر باقی بود از بهر آنکه عدت را حکم نکاح است و لیکن بر آنکه
تا مادام که زن در عدت تو بود خواهر زن را خواهی روا نبود و چهار زن دیگر خواهی روا نبود پس معلوم شد که عدت را حکم نکاح
است لاجرم اگر در عدت خواست امر باقی بود و اگر بعد از عدت خواست آن امر باقی نبود باطل شود مسئله مردی مرزن خود را
گفت امر بدست تو نهادم زن گفت افکندم طلاق بائن شود و اگر گفت امر بدست نهادم خود را طلاق ده اینجا طلاق رجعی بود

**فصل در عدت** مسئله باید دانستن که عدت داشتن مرزنان را فرض است اگر شوی وفات یابد عدت واجب آید خواه
زن مدخوله باشد خواه نامدخوله عدت وفات چهار ماه و ده روز است قوله تعالی والذین یتوفون منکم ویذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا و اگر زن با بار بود که شوی وفات یابد بنهادن بار عدت او بگذرد نه بچهار ماه

ودو رفتند از بهر انکه عبد الله بن عباس رضی الله عنه میگوید که این آیت ناسخ آن آیت است والذین یتوفون منکم چون بعد ازین آیت نازل شده بود چون شوهر که شوهری وفات یافت واز روی کار زن بایار نماند این آیت منسوخ کشت تا عدة وی بسر نهاد و ان باز نگذرد که این آیت ناسخ آن آیت است **مسئله** اگر مردی زن بایار خود را طلاق داد و این زن دو کوچه آورد عدت وی بالتفاق از کوچه دوم بگذرد و از اول نرفته از بهر انکه اکنون بالیست تا رحم او فارغ شود فایده بدانکه جمله عدد تها از زنان بر دو وجه است اول عدة زنانی که شوهری ایشان بمیرد دوم عدت زنانی که شوهری ایشان را طلاق دهد سیوم عدت دختران غیر بالغه است چهارم عدت زنان زال است پنجم عدت زنان که حیض ایشان بسته شده است ششم عدت کنیز کانی که نبوده است هفتم عدة مادر فرزند انست هشتم عدت نکاح فاسد است نهم عدت زنان که شوهر با ایشان صحبت نبوده است دهم عدت زنی که بروی دو عدت واجب است اما عدت مردان بر شش وجه است اول انکه مرد زن خود را طلاق داد و زن دیگر میخواهد و او نبود از بهر انکه عدة این زن بگذشته است دوم انکه مرد میرد از منبت زنی دیگر که خواهر زن وی میرد آید عدد بر افتاد و با زن اول صحبت حلال نبود تا عدت آن خواهر بگذرد سیوم انکه مردی زن را نامزد کرد تا خواهر آن زن را بخواهد تا خواهر اول را عدت نگذرد خواهر دوم را عقد روا نبود چهارم مردی کنیز کی خرید و یا بادی صحبت حلال نبود تا آن کنیز ک یک حیض نه بیند پنجم انکه مردی هر دو ارحب در آمد زنی خواست که اسلام آورده است چهار [illegible] حلال نبود تا این زن یک حیض نه بیند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ششم مردی که زنی خواست که از زن بایار است از زنا حلال نبود که بادی صحبت نکند بقول محمد بادی بر زمین نهد هفتم زنی که حیض آمده بود بادی صحبت حلال نبود تا پاک نشود هشتم زنی که در نفاس است بقول محمد بادی صحبت روا نبود تا یک حیض نه بیند **مسئله** مردی زنی خواست و قبل از دخول وفات یافت بکل کابین بر مرد واجب آید و عدت تمام بر زن از بهر انکه موت قایم مقام دخول است اما اگر زنی بنده بود و شوهرش وفات یافت عدت دو ماه و پنج روز بود از بهر انکه بندگان در احکام نیمه اند پس لاجرم عدت دو ماه و پنج روز واجب آید **مسئله** مردی زن خود را طلاق داد پیش از دخول نیمه کابین واجب آید بنص قرآن **قوله** ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و قد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم و اگر هیچ مسمی نکرده بود و او را طلاق داد و او را استعه واجب آید و متعه سه جامه است یکی چادر و یکی پیراهن و دیگر مجهر **مسئله** مردی زن خود را طلاق داد و این زن از اهل حیض نیست عدت وی سه ماه گذرد **قوله تعالی** واللائی یئسن من المحیض من النساء کم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر **مسئله** اگر مردی زن خود را طلاق داد که آن زن از اهل حیض است عدت وی سه حیض گذرد **مسئله** اگر مردی زن خود را طلاق داد و این زن از دو گاه حیض است یک حیض دیده باد و حیض دیدنش نمیدانند تا آن ساعت که هم سه نبیند عدت وی نگذرد تا چندانی که پنجاه و پنج ساله شود انگاه شریعت او را حکم کند به اینکه عدت وی سه ماه دیگر عدت او را نادی بگذرد بعد از ان شوی دیگر خواهد رو ا بود پیش از ین نی **مسئله** مردی وفات یافت زن او را چهار ماه و ده روز عدت واجب شود و این زن را حیض بسته شده است چهار ماه و ده روز گذشت و حیض ندید عدت وی گذرد خواه حیض بیند خواه

نه بیند مسئله مردی مر زن با بار خود را گفت چون بار بزمین نهی ترا طلاق چون بار بزمین نهاد عدت وی بسه حیض بگذرد
بعد از فصل یا اگر طلاق پیش از بار نهادن بود عدت وی نهادن بار بگذرد مسئله عدت وفات بالغه خواه جوان بود یا کبیر
خواه رسیده بود خواه نا رسیده همان چهار ماه ده روز است هر زنی که شوی طلاق دهد اگر زن حیض مین بود سه حیض عدت وی است
تا از پس طلاق سه نه بیند پاک نشود و عدتش نگذرد شوی دیگر نتواند خواستن اگر سه طلاق داده است همان است اگر یکی طلاق داده است همان و اگر
طلاق باین داده همانست و اگر رجعی داده است همان اندر حکم عدت همه یکسانست لقوله تعالی والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و یا کبر
پس ان تنکحن ازدواجهن مسئله مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد کم از دو سال این زن فرزند آورد و نسب این فرزند ثابت شود و عدت این
زن بگذرد و اگر زیادت از دو سال فرزند آورد و نسب ثابت شود و عدت نگذرد از بهر آنکه در شکم مادر زیادت از دو سال نماند چون در گذشت
از دو سال معلوم شد که این مرد بعد از طلاق دخول آورده است و باز رجعت شده است معتده وی نماند اما هم عدة نگذرد و اما اگر این فرزند طلاق
باین داد کم از دو سال فرزند آورد و نسب درست شود و عدت نیز بگذرد و اما اگر طلاق باین داد و زیادت از دو سال گشید نسب درست نبود
عدت وی پیش از آوردن کودک شش ماه گذشته بود پنجم شش ماه را این فرزند آورده بود از شوی دیگر تا این فرزند نسب نکرده بود نه تا مسئله
مردی زن بنده خود است بعد الدخول مر را طلاق داد که این بنده حیض مین نبود عدت وی یک و نیم ماه گذرد از بهر آنکه بنا بر مذهب علیه السلام
فرموده است طلاق الامة تطلیقتان و عدتها حیضتان یعنی طلاق بنده دو بود و عدت وی دو حیض بود از بهر آنکه حیض طلاق متجزی نبود تا جزء
دو طلاق و اقعد یم دو حیض اما اگر حیض باین نبود عدت وی یک و نیم ماه گذرد و اگر در روزماند که تا یک و نیم ماه تمام شود رسیده شمرد از سر
حیض واجب آید و اگر در روز ماند که تا این دو حیض بگذرد خواجه آزاد کردن باز از سر حیض واجب آید و اگر یک روز ماند که تا این سه حیض بگذرد
که شوی وی وفات یافت باز از سر چهار ماه و ده روز عدت واجب آید مسئله اگر ام ولد پسر شوی خواجه شوی خواجه
پیش از انکه خواجه خبر یافتی وفات یافت کنیزک آزاد باشد آن نکاح که وی کرده است روا بود یا نی گفت انکه یم که پیش از وفات
خواجه شوی با وی دخول آورده است یا نی اگر دخول آورده بود روا بود و اگر نی بر اندا ختنی شود از بهر انکه عدت خواجه
واجب آید چون در عدة بود شوی کردنش روا نبود عدت ام ولد نیز سه حیض بود اگر اشکال کویند که بدخول شوی چرا عدت
خواجه ساقط شود از بهر انکه بضع کنیزک مشغول شد عدة شوی بروی واجب شود باین دخول از بهر انکه فراش خواجه فراشش
باوسط است و فراش شوی قوی و هر جا که فراش شوی بود فراش خواجه باطل شود مسئله مدبر خود را خواجه شوی داد شوی طلاق داد خواجه آزاد کرد
و هر دو وفات یافتند و نمید انند که کدام پیشتر وفات یافت بروی چهار ماه و ده روز عدت واجب کنیم یا دو ماه و پنج روز باتفاق چهار ماه
و ده روز یا ماه و پنج روز بقول ابو حنیفه چهار ماه و ده روز که بروی حیض نبود بقول ایشان چهار ماه و ده روزی که
در وی سه حیض بود مسئله مردی زن خود را طلاق داد و زن در عدت بود که شوی وفات یافت عدت وی پنج ماه و ده روز گذرد یا سه حیض گفت نگویم که طلاق باین داده است یا رجعی
طلاق رجعی و پنج ماه و ده روز بود و اگر طلاق باین بود سه حیض از بهر انکه طلاق رجعی بمرد زنده نکاح نیست تا کم عدت باقی است و اگر طلاق باین است بر شوی نکاح نه شده است چون نکاح نه بود
بر ان سه حیض بود اما اگر طلاق در مرض موت است اکنون که مرد وفات یافت عدة وفات واجب آید یا عدت طلاق نگویم طلاق رجعی داده است

باطلاق یا این اگر رجعی داده است جواب همان است و اگر بائین داده است بنگریم که پدر خواست زن داده است یا نی اگر پدر خواسته است
زن داده بود که بروی سه حیض بود و چهار ماه و ده روز بقول ابو حنیفه و محمد و بقول ابو یوسف رحمهم سه حیض بود فصل در عدت نکاح فاسد
بدانکه نکاح فاسد آن بود که زن دیگر را بزنی کند یا بنده سید ستوری خواهد شوی خواهد یا نارسیده پسر ستوری دهی زنی خواهد یا مرد ذمی
زن نکاح کند بگواه این نکاح ها فاسد بود و حرام باید که از یکدیگر جدا شوند اگر در میان ایشان صحبت نرفته است بر زن عدت واجب نیاید
اگر صحبت رفته سه حیض عدت واجب آید از روز جدائی تا سه حیض نگذرد شوی دیگر را نشود و اگر از یک دیگر جدا نشدند تا مرد بمیرد بر زن همان
سه حیض واجب آید که گفته شد نه چهار ماه و ده روز از بهر آنکه نکاح درست نیست و اینجا بحقیقت شوی دهی نیست و بر این زن دو عدت
واجب آید یکی از بهر شوی دیگر و یکی از بهر شوی دوم مسئله مادر فرزند را خواهد مرد وی از اد شود و عدت بروی واجب آید بعد از مرگ خواجه اگر حیض
بین بود سه حیض عدت وی بود و اگر زال است که خواجه مرد بروی سه ماه عدت واجب آید اگر خواجه از او کرد ش در زندگانی همان سه حیض عدت
واجب آید و این سه حیض بعد از ادی باید تا عدت وی گذرد و اگر نی مسئله زن را شاید که در عدت سر را شانه کند یا حنا بندد یا نی میگوید یکه
بنگریم که عدت طلاق رجعی است یا بائین اگر عدت طلاق رجعی است باکی نبود و اگر عدت طلاق بائین است بنگریم که عدت نکاح صحیح است نشاید که
خود را بیاراید اگر نکاح فاسد بود اگر بیاراید شاید از بهر آنکه عدت نکاح فاسد در خانه شوی نشاید داشتن والله اعلم بالصواب کتاب العتاق قال الله
تعالی فک رقبة قال علیه السلام من اعتق عبدا اعتق الله تعالی بکل عضو منه عضوا من النار حتی فرجه بفرجه یعنی هر که از اد کند از بهر رضای خدا تعالی بنده را از اد کند
الله تعالی بعدد هر اندامی از اندامها غلام از آتش دوزخ تا فرج را بفرج او مسئله مردی غلام خود را گفت ای اسپید با کنیز ک خود را گفت ای مختار از اد شود
یا نی جواب نشود از بهر آنکه عرف آن بود که خود تر از خود را باین نام خوانند یا گفت ای فرزند هم از اد نشود و مراد از این عتق بود اما اگر غلام خود را
میگوید که این پسر من است با نفاق از اد شود اما اگر غلام سی ساله است و خواجه بیست ساله میگوید که این غلام پسر من است با نفاق نسب ثابت نشود
اما بقول ابو حنیفه رحم غلام از اد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله از اد نشود از بهر آنکه این سخن لغو است حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست که مرد عاقل
و بالغ سخن کو بد سخن وی لغو نشاید داشتن اگر چه نسب ثابت نشود باری از اد شود تا من کل وجه سخن وی لغو نشود مسئله مردی را غلامانست گفت یکی
از غلامان من از اد باز گفت یکی از غلامان من از اد باز گفت یکی از غلامان من از اد بعد از انکه غلامان آن بوده ند یا گفت غلامان من از اد
همه از اد شوند اما اگر گفت یکی از شما از اد بعد از همه همچنین گفت یکی پیش از اد نشود و بیان بر خواجه بود از بهر آنکه هر چه وقت گوید که یکی از غلامان
من از اد یکی از اد شود آن پیش وی غلام وی نماند چون باز گوید باز دیگری افتد لاجرم همان از اد شوند اما چون گوید یکی از شما همه از اد باشد چنین
تکرار نبود و حق یکی از ادی مسلم است پس لاجرم هر کدام که وی تعیین کند از اد شود مسئله مردی کنیز ک خود را گفت نخست بچه که بیاری اگر پسر ک بود وی
از اد و اگر دختر ک بود تو از اد و پسر ک آورد و دو دختر ک و پیش وی معلوم نیست الجواب از مادر نیمه از اد بود نیمه ایسعایت کند و از پدران هر یکی سه تیر
از اد شود و یک تیر سعایت کنند و از دختران از هر یکی سه از اد شود و سه تیر دیگر را سعایت کنند والله اعلم مسئله مردی کنیز ک خود را گفت هر آنچه
شکم تو پسر بود تو از اد و اگر دختر ک بود وی از اد مرد و آورد پنجکس از اد نشود اما نظر وی باقی است بحسب آنکه کلمه ما عموم است بود و مرد و
صورت و شرط موجود نشده بود که گفت اگر شکم تو پسر ک بود تو از اد و اگر دختر ک بود وی از اد مرد و آورد مرد و از اد شوند

مسئله مرد زاده و غلام است گفت یکی از شما آزاد یکی گفت مرا خواستی گفت نی آن دیگر آزاد شود و آن دیگر گفت مرا خواستی گفت نی هر دو آزاد
شوند از بهر انکه چون آن یکی را نفی کرد و اثبات بود و حق دیگری پس هر دو را نفی کرد آزاد شدند مسئله مرد زاده غلامانند یکی را آزاد کرد بعد از آن فراموش کرد
که آزاد کرد هر چند تحری کرد قرار نیابد بدین یک تا معین شود در شرح طحاوی آورده است که یکان یکان بخورد شد آخرین مرا آزاد و مرا مسئله اگر مرد مرا
چهار کنیزک است یکی را آزاد کرد و فراموش کرد نمیداند که کرا آزاد کرده ام باید باش ولی را نبود و میخواهد که با یشان مخالطت نکند چنانکه در شرح
طحاوی آورده است که هر چهار را نکاح کند اگر بنده بود و بر انکاح زیان ندارد اگر آزاد بود زن دی شود مسئله مرد زاده غلام خود را آزاد
نام کرد آزاد نشود اگر گفتش یا احمد یا محمد هم آزاد نشود از بهر انکه این سهم عام است اما اگر آزاد نام کرد بعد از ان گفت یا حر آزاد شود و اگر
گفتش یا آزاد آزاد نشود از بهر انکه هم بدان نام گفته یاد کردم بدان نام باید خواندن چون نقطه دیگر شود آزاد شود این مسئله در تحریر خواجه امام
الفضل کرمانی آورده است مسئله که مردی غلام خود را آزاد نام کرد به بازگاه گفتش تا باج ستاند خواجه گفت وی آزاد است بدل بجان قرار
که دی را آزاد نام است آزاد نشود مسئله مردی غلام خود را میگوید که سر تو آزاد یا روی تو آزاد یا گردن تو آزاد و نیت نکرد آزاد و در همه صورتها آزاد
شود و اگر کنیزک را گوید فرج تو آزاد شود و اگر غلام را گوید که ذکر تو آزاد صحیح آنست که آزاد نشود و اگر گوید اندام پس تو آزاد و از همه مسئله اگر مردی
غلام خود را گوید دست تو آزاد و پای تو آزاد و بازنک تو آزاد و از بهر انکه اینها عبارت از جمیع بدن است و هر چه عبارت از جمیع بدن بود
آزاد شود و هر چه عبارت از جمیع بدن نیست آزاد نشود اما اگر گوید جان تو آزاد آزاد شود که این عبارت از جمیع بدن است یعنی جان و هر چه عبارت از جمیع بدن بود
اضافت آزادی بوی درست بود طلاق نیز واقع شود مسئله مردی مر پدر خود را بخرید یا مادر خود را یا فرزند خود را یا عمه یا خاله خود را یا خواهر یا پسر خود را
درین همه صورتها آزاد شوند از بهر انکه پیغامبر علیه السلام فرمود من ملک ذا رحم محرم عتق علیه یعنی هر که بخرد ذا رحم محرم خود را آزاد شود و اگر مادر شیر خود را
خریده یا پدر شیر خود را خریده یا برادر شیر خود را خریده یا فرزند شیر خود را آزاد نشود از بهر انکه ایشان محرم نیستند ولی ذا رحم هستند مسئله مردی پسر عمک را بخرید
یا دختر عمک را یا دختر خاله یا دختر عمه را آزاد نشود از بهر انکه ایشان ذا رحم هستند ولی محرم نی و شرط آزادی دو چیز است هم رحم دیم
محرم چون یکی این دو نیابم آزاد نشود اما اگر عمه را بخرد یا خاله را شود مسئله اگر مردی زن دیگر خود را بخرید یا زن پدر خود را نشود از بهر انکه محرم هستند ولی ذو
رحم نی فایده خارج کتاب سیزده عضوی است که هر یکی بی اضافت میکند آزاد و یرا آزاد میشود تو آزاد نفس تو آزاد جسد تو آزاد بدن تو آزاد سر
تو آزاد گردن تو آزاد عنق تو آزاد دردی تو آزاد فرج تو آزاد ذکر تو آزاد روح تو آزاد خیر تو آزاد جان تو آزاد در همه صورتها آزاد شود والله اعلم
مسئله پانزده عضو است که آزاد نمیشوند دست تو آزاد پای تو آزاد زنک تو آزاد بوی تو آزاد ساق تو آزاد ران تو آزاد و
بازوی تو آزاد موی تو آزاد پنی تو آزاد پشت تو آزاد شکم تو آزاد زبان تو آزاد گوش تو آزاد گردن تو آزاد و همان تو آزاد پشت تو
آزاد این پانزده عضو یاد کند آزاد نشود یا گوید چشم تو آزاد زنخ تو آزاد در همه صورتها هیچ آزاد نشود مسئله مردی مر
غلام خود را گوید آزاد بر نشین چون خر آزاد شود یا نی بعضی گفته اند که آزاد نشود و بعضی گفته اند آزاد شود درست تر آنست که آزاد
نشود والله اعلم معنی آن بود که بسبکتر نشین لاجرم آزاد نشود مسئله غلام نکیه کرده است بر جای خواجه گفتش آزاد باش
آزاد نشود مراد ازین آن باشد که یعنی راست نشین و تکیه مکن لاجرم آزاد نشود فی الخلاصه عبد النکاحی کعبة علی جانبه قال

مسئله غلام بخانه اندر
مسئله مردی غلام خود را گفت
مسئله مردی غلام خود را گفت
مسئله مردی غلام خود را گفت
مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و گفتش اگر تو
مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و خواجه وی وفات یافت غلام همچنان مکاتب
مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و خواجه وی
مسئله مردی غلام خود را گفت
مسئله مردی غلام خود را

واجب نیاید اما اگر گوید که از خدای عزوجل بیزارم اگر فلان کار کرده یا گوید که از قرآن بیزارم یا گوید از پیغامبران در همه صورتها بهتر
بود و هیچ بیزاری ازوی کفر نبود سوگند خوردن بدوی همین بود **مسئله** اگر کسی گوید که از چهار کتاب خدا بیزارم این یکی سوگند بود
اما اگر گوید از توریت بیزارم و از انجیل بیزارم و از زبور بیزارم و از فرقان بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم اگر کرده باشد یا بکند چهار
کفارت واجب آید **مسئله** اگر مردی گوید از نبود و نه نام خدا بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم یک کفارت بیش واجب نیاید **مسئله**
اگر مردی گوید بخدای که سیکی نخورم باز گفت بخدای قمار نکنم باز گفت بخدای که زنا نکنم و هر سه کفارت واجب آید از بهر آنکه هر بار حرمت
نام خدای تعالی عزوجل را شکست هر یکی را علاحده کفارت واجب آید از آنکه سه بار حرمت نام خدا تعالی شکست **فصل** در طعمه و
شربه مردی سوگند خورد که من حرام نخورم نان کسی غصب کرد و خورد سوگند فرود نیاید بجواب کتاب یا بجواب عرف سوگند فرود آید
اما صدر شهید در فتاوی خود آورده است که حرام نخورم بکامل افتد و کامل آن بود که حرامی وی بنص ثابت شده بود دلیل بر آنکه
اگر نان کسی را غصب کند و از احلال دارد کافر نشود چون نان حلال است ولی فعل وی حرام است دلیل بر آنکه اگر خداوند نان بحل کند حلال بود
پس للجرم حرام بود **مسئله** اگر مردی سوگند خورد که من نان نخورم گله خورد سوگند فرود آید که تحقیق است که نان است و اگر کاک خورد نیز فرود
آید بهمان معنی که گفته شد **مسئله** اگر مردی سوگند خورد که نان نخورم زغاره خورد سوگند فرود آید یا بنا بعضی گفته اند فرود آید و بعضی گفته اند
نی یا زبعضی گفته اند که بنگریم که شهریست یا روستائی اگر روستائی بود فرود آید و اگر شهری بود نی **مسئله** اگر مردی سوگند خورد که من
نان نخورم و نان کرنج خورد سوگند فرود آید یا نی بنگریم این سوگند در شهر کش خورده است یا در شهر بخارا اگر در شهر کش خورده است و نان کرنج
میخورند فرود آید و اگر در شهر بخارا خورده است که نان کرنج نمیخورند فرود نیاید **مسئله** اگر کسی سوگند خورد که نان نخورم نان قطایف خورد
اگر در عراق بود سوگند فرود آید و اگر در جایهای دیگر بود فرود نیاید که عرف و عادت عراقیان نیست **مسئله** اگر کسی سوگند خورد که من نان
نخورم سنبوسه خورد بقول خواجه ابوبکر فضل بخاری سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که من نان نخورم ثرید خورد سوگند فرود آید و اگر
نتاج یعنی تل خورد و یا نصید یعنی کاچی خورد سوگند فرود نیاید **مسئله** اگر سوگند خورد که من گوشت نخورم هر گاه که گوشت خورد سوگند فرود آید
اگر هیچ گوشت ادم و گوشت خوک خورد و اگر کفت گوشت نخورم ماهی خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه کسی ماهی را گوشت نخواند **مسئله** اگر سوگند
خورد که من سر نخورم سرمای خورد و اگر این سوگند در خوارزم خورد و یا در بغداد و سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف ایشان یکیست **مسئله** مردی
سوگند خورد که سر نخورم سرمغ خورد و با تفاق سوگند فرود نیاید **مسئله** مردی سوگند خورد من ازین حوض آب نخورم یا ازین جوی آب نخورم
بکوزه خورد بر قول ابوحنیفه رحمه الله سوگند فرود نیاید از بهر آنکه وی از حوض و جوی نخورده است تا دهان نزند سوگند فرود نیاید و
بقول ابویوسف و محمد رحم سوگند فرود آید **مسئله** مردی سوگند خورد که این آب کوزه را اگر نخورم حلال بر من حرام خواهد است تا بخورد
ابها بر وی بخیت بقول حنیفه و محمد رحمهما چون آب نماند سوگند هم نماند بقول ابویوسف سوگند فرود آید که خوردن نیافتم **مسئله** مردی
سوگند خورد که تا من ازین درخت میوه نخورم آن کار نکنم این درخت را دو سال می باید تا بر آید چه کند تا سوگند فرود نیاید گفتند باید که آن
درخت را اکند درخت نماند سوگند بسر نماند بقول ابوحنیفه و محمد و بقول ابویوسف سوگند فرود آید بهمان صورت

که گفته شد مسئله مردی سوگند خورد که من آب این جوی نخورم از هر کجا که خواهد خوردن سوگند فرود آید از بهر آنکه از آن جوی نیست
مسئله مردی سوگند خورد که من از این چاه آب نخورم بچاه فرود آمد و دهان بر نهاد و آب خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه عرف
نیست که کسی بچاه فرود آید و دهان بر نهد و آب خورد اما بر وجهی که بر گشند و می بخورد سوگند فرود آید و ابو حنیفه فرق میان
حوض و چاه آنست که عرف هست در حوض که دهان بر نهند و آب خورد و می عرف نیست در چاه که دهان بر نهند و بخورند نظیر این مسئله
آنست که اگر سوگند خورد که من آرد نخورم امان بین آرد میخورد سوگند نیاید از بهر آنکه عرف نیست که کسی آرد خام خورد و بر حقیقت
او عاجز باشم پس زبر یم و مجاز شش آن بود که هر چه از آرد سازند بخورد سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من آرد خام نخورم
پست خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه پست خوردن عرف هست مسئله مردی سوگند خورد که گندم نخورم گندم بریان بخورد
سوگند فرود آید و اگر گوید که گندم خام خورد بقول ابو حنیفه رح سوگند فرود آید و بقول ابو یوسف و محمد رح سوگند فرود نیاید و
اگر سوگند خورد که من گندم نخورم گندم را آرد کرد و بخت و خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه و یرا گندم خوردن نگویند نان خوردن
گویند مسئله اگر سوگند خورد که من جو نخورم جو بریان خورد سوگند فرود نیاید که عرف نیست مسئله اگر بزی سوگند خورد
که من گوشت گوسفند نخورم گوشت بز خورد یا گوشت میش یا بچه خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من گوشت بز نخورم
گوشت بچه خورد یا میش یا گوسفند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فرق هست میان خاص و عام بز گفتن اسم خاص هست همان و بیرا اقرار
گیرد و چیزی دیگر را ان اما اگر گوسفند اسم عام هست بیرا قرار گیرد نظیر این مسئله چنان بود که مردی سوگند خورد که سیبی نخورم خرفزه یا بچه
خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه سیب اسم عام هست همه را قرار گیرد اما اگر گوید خرفزه نخورم اسم خاص هست همه را قرار گیرد و عام را
مسئله مردی سوگند خورد که من زعفران نخورم کباب خورد با زعفران یا زعفران بر یک اندر کردند یا بر کاک کردند و می نخورد
سوگند فرود آید از بهر آنکه زعفران تلخ بود و بیرا نتوانند خورد پس لاجرم با هر چه خورد سوگند فرود آید فصل در میوه مسئله مردی
سوگند خورد که من میوه نخورم انگور خورد یا خرما خورد یا انار خورد بقول ابو حنیفه رح و این سه صورت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه میوه نیست
که اینها میوه نیست قوله تعالی فاخبتنا بها الآیة و فاکهه را جدا یاد کرد و عبد را جدا پس معلوم شد که انگور میوه نیست و در آیت دیگر انار و خرما را
میوه فرماید فیها فاکهة و نخل و رمان چون فاکهه را جدا یاد کرد و خرما و انار را جدا یاد کرد پس معلوم شد که اینها میوه نیستند و بقول ابو یوسف
و محمد رح سوگند فرود آید که این واو عطف هست پس لاجرم میوه بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که میوه
نخورم ریلیچ خورد یا لوت خورد سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که میوه نخورم خیار خورد و یا در نگ خورد و
سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که میوه نخورم خربزه نخورم تربوز خورد سوگند فرود
آید نیاید و هر چه در تابستان بود میوه تابستان افتد و هر چه زمستانی بود بر میوه زمستان افتد مسئله
مردی در زمستان سوگند خورد که من میوه نخورم خربزه کشته خورد سوگند فرود آید و اگر همین خربزه
کشته را در تابستان خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که زرد آلو نخورم زرد آلو خورد که سرزرد

کرده است بقول ابوحنیفه رح سوگند فرود آید از بهر آنکه بهمان پاره زده شده بود و رد والا خوردی پانخم لاجرم سوگند بقول صاحبین
اگر شیر پخته بود سوگند فرود آید اگر کمتر بود نی مردی سوگند خورد که این کرده نخورم ازین کرده پاره بدرشیر داد باقی خورد سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه سوگند بر کمال افتد بعضی بدرشیر داد کل نماند سوگند فرود نیاید اما اگر همین گفت که من ازین کرده نخورم هرچند
خود سوگند فرود آید از بهر آنکه ازین کرده گوید بر بعضی افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که انگور نخورم غوره خورد سوگند فرود آید
بقول امام بکر فضیل بخاری از بهر آنکه عرف است که خراز مرز که میگرد و میگوید در اینجا چندین انگور است اما نمیگوید که چندین غوره است
چون انگور جمله را فراز نمیکرد لاجرم سوگند فرود آید اما بقول علماء ما فرود نیاید مسئله اگر مردی سوگند خورد که من انگور نخورم
انگور را بفشرد و آبها فرو رود و باقیها را بپذاخت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه از انگور خوردن نگویند مسئله اگر مردی سوگند
خورد که من ازشکر نخورم شکر بدهان اندر نهاد و بر قید سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف در شکر خوردن همچنان است مسئله اگر مردی
سوگند خورد من شیرینی نخورم هر چه شیرینی بود بخورد سوگند فرود آید اگر گوید که من شیرینی نخورم اگر حلوا خورد یا عسلی سوگند فرود
نیاید از بهر آنکه همان شیرینی افزاز گیرد چیزی دیگری مسئله اگر سوگند خورد که من شیرینی نخورم عصیده خورد سوگند فرود آید یا
گفت بنگریم که عصیده سیاه خورد یا پت اگر عصیده سیاه خورد سوگند فرود نیاید و اگر پت خورد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم کرده باشیر خورد با کره بر شیر بقول ابوحنیفه رح سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون ویرا بچیزی دیگر مخلوط کنند
وی نام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر غالب بود سوگند فرود آید از بهر آنکه پیشتر را حکم کل است والله اعلم مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم بیاشامید سوگند فرود نیاید و اگر گفت نیاشامم نان شیر کرده خورد سوگند فرود نیاید جواب کتاب
اینست اما فقیه ابواللیث آورده است که اینجائی بود که سوگند بنازی خورده بود یا مردم نازی زبان بود اما در عجم سوگند فرود آید خواه
بیاشامم گوید خواه بخورم و فتوی بر اینست مسئله مردی سوگند خورد که من گوشت نخورم گوشت سر خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند
خورد که من گوشت نخورم سر بریان خرید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه در نیمسئله اعتبار بر فروشنده را بود و فروشنده سر بریان را
قصاب نگوید و راست گویند اما اگر در خوردن سوگند خورده است که من گوشت نخورم و سر بحقیقت گوشت است سوگند فرود آید
بحقیقت در خوردن مسئله مردی سوگند که من روغن نخورم روغن پاپه خورد سوگند فرود آید اگر سوگند خورد که من روغن نخورم روغن
پاپه خرید سوگند فرود نیاید بدان معنی که یاد کردم والله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که نی نخورم بو یا خرید سوگند فرود نیاید اگر گوید
که من نی نیاسامدم بو یا ساوید سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه نی است مسئله مردی سوگند خورد که من آبی نخورم سوزن
خرید یا جوال دوز یا کارد و مانند این سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فروشنده اینها را آبگر نگویند اما اگر سوگند خورد که آبی نیاسامدم از
کدام از اینها بساود سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه آبی است مسئله اگر مردی سوگند خورد که من باین خانه اندر نیایم
این خانه را باز کردند و باز همان چوب و خشت و گل برآوردند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون باز کردند خانه دیگر شد و خانه همین نماند
اگرچه باز بر همان حد و اندازه باز نهادند مسئله اگر سوگند خورد که من باین سرای اندر نیایم این سرای باز کردند و وی اندر آمد سوگند

فرود آید از بهر انکه سرائی باز کرده و نام سرای را زدی برنخیزد و اما خانه اسلم بتوته هست یعنی جای نشستن در روی توان نشستن
چون را باز کردند خانه خانه ماند همین هم نماند بخلاف سرای اما اگر سوگند خورد که در سرائی نیایم بسرای اندر رامد که باز کرده اند سوگند
فرود نیاید از بهر انکه سرای منکر هست چون منکر بود مرکامل را فرا نگیرد و کامل آن بود که با دیوار ها بود مسئله مردی سوگند خورد که
من این پیراهن نپوشم پیراهن را باز کردند و با رانی گسیخته و پوشید سوگند فرود نیاید از بهر انکه پیراهن نماند اگر باز با رانی را پیراهن کردند
سوگند فرود نیاید از بهر انکه همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم در زر با باز کردند و باز دختند
سوگند فرود آید از بهر انکه پیراهن را چون باز کردند اسم پیراهن بروی افتاد اگرچه ندوخته اند این را پیراهن باز کرده خوانند
لاجرم سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم و پیراهن را جبه کردند پوشید سوگند فرود نیاید از بهر انکه
و پیراهن جبه خوانند پیراهن نی مسئله مردی سوگند خورد که من از بن کراسه قران نخوانم این کراسه را باز کردند و جلد کردند سوگند
فرود آید از بهر انکه کراسه را باز کردند نام کراسگی بیرون نرود مسئله مردی سوگند خورد که من در این کشتی ننشینم کشتی را باز کردند روی
بپیش کشتی نماند بین نماند اگر سوگند خورد که در کشتی نه نشینی را باز کردند و باز نیکو کردند و در وی نشست سوگند فرود آید از بهر انکه نشست
در کشتی یا نه در هر صورت اول اشارت کرد چون کشتی نماند سوگند نیز نماند تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که
من با این خرگاه اندر نیایم این خرگاه را از این جایگاه برداشتند و جای دیگر زدند یا سوگند که با این خیمه در نیایم این را جای دیگر زدند اندر
آمد در هر صورت سوگند فرود آید اما اگر این خرگاه را از یکدیگر جدا کردند باز از سر دوختند و آمد سوگند فرود نیاید از بهر انکه دیگر گیرد
جدا کردند وی پیش خرگاه نماند سوگند نیز نماند مسئله اگر مردی سوگند خورد که من پشت با این ستون بر نهم این ستون را از جای
برداشتند و عمارت کردند باز همین ستون را بر همان جای نهادند وی پشت نهاد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من پشت
با این پیل پایه بر نهم این پیل پایه را باز کردند و باز همین خشتهای برآوردند سوگند فرود نیاید فرق است میان ستون و پیل پایه
ستون بیرون نرود ولی پیل پایه چون بی پایه بود پیل پایه خوانند چون باز کنند پیش پیل پایه نماند مسئله مردی سوگند خورد که من
بر این تخت نه نشینم بر زیر این تخت نهالین انداختند وی بر آن جای نشست سوگند فرود آید از بهر انکه نهالین تبع تخت است اما
اگر بر زیر تخت تخت دیگر نهادند بر آن تخت نشست سوگند فرود نیاید از بهر انکه تخت با تخت جنس بود چون جنس دیگری آمد
جنس اول را اعتبار نماند نظر وی این است که مردی سوگند خورد که من بر این بستر تخفیف بر آن بستر چادر کشیدند بر وی خفت سوگند
فرود آید اما اگر بستر دیگر بر زیر این بستر افکندند بروی خفته سوگند فرود نیاید بدانچه گفتم مسئله مردی سوگند خورد که من
بر این زمین نه نشینم بوریا افکندند بر آن بوریا نشست سوگند فرود نیاید از بهر انکه عرف کسی بر این نرود که گوید بر زمین نشسته است
گوید که بر بوریا نشسته است دیگر انکه کسی نخواهد بر زمین نشیند و بر اگویند بر زمین نه نشین بر بوریا نشین مسئله
مردی سوگند خورد که من بر این بام نه نشینم بر نام بوریا افکندند وی بر آن نشست سوگند فرود آید از بهر انکه بنای
ایمان بر عرف است و عرف آن کسی و بر انگوید که بر بوریا نشسته است گویند بر بام نشسته است فرق است میان آنکه بر بام نشیند و

ومیان انکه برزمین نشیند بزیر بود یا مسئله اگر مردی با زن خود جنگ کرد و گفتش که تو دوک نمی ریسی زن گفت نمی ریسم مرد خشمناک شد گفت اگر بعد
ازین دست بردوک نهی تر اطلاق زن آمد دست بردوک نهاد و لی نریست سوگند فرود نیاید از بهر انکه مراد از دست بردوک نهادن ریسیدن است
چون ریسیدن نیافتم سوگند فرود نیاید نظیر اینست که مردی سوگند خورد که پای درین خانه ننهم بدر خانه نشست و پای را درین خانه نهاد و سوگند
فرود نیاید از بهر انکه گفتن که پای درین خانه ننهم مراد ازین حقیقت اندر آمدن خواهد حقیقت اندر آمدن نیافتم لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله
مردی سوگند خورد که این جامه نپوشم وی خود پوشیده بود باید که برفور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق شود از بهر انکه
دوام بر حکم آنست که می کرد اکنون پوشیدستی و همچنین اگر مردی سوگند خورد که بر بن ستور نشینم وی خود نشسته بود باید که برفور فرود آید
اگر یک ساعت همچنان باشد سوگند فرود آید بهمین معنی که یاد کردیم مسئله مردی سوگند خورد که من بر ستور نه نشینم بر کاوه نشست یا بر شتر سوگند فرود
آید یا نی نگریم که سوگند خورنده چه کسی بود اگر ترکمان بود یا غوانجی یا عجمی سوگند فرود آید در کاوه و شتر و اگر عرب بود یا شتربان بود نگریم سوگند
فرود آید و اگر غیر ایشان بود نشستن کاوه و شتر سوگند نبود لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من ریسمان تو نپوشم باید که جامه
پوشیده بود بیرون کند و اگر بیرون نکند سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من ریسمان تو نپوشم چادر شب بر زن افکند سوگند فرود آید از بهر انکه
اگر مردی نخفته زن آید چادر فراز کرد بر پوشاند در وقتی که مرد در خواب بود بیدار شد باید که فی الحال از خود بیندازد تا سوگند فرود نیاید و اگر یک
ساعت همچنین باشد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی سوگند خورد که ریسمان تو نپوشم از ریسمان زن ریسمانی نافته و در زر دوخته سوگند فرود نیاید از بهر انکه
از آن پوشیدن نخواهند و جامه گویند و اگر ریسمان زن را از بند کرد سوگند فرود آید اگر ریسمان که در بافتنی از ریسمان زن اگر بمقدار یک بست بود سوگند
فرود آید اگر کم ازین بود فی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من ریسمان تو نپوشم زن ریسمان ریست در بافنده داد یا فروخت تا بافنده کرباس ازان
مرد بخرید و پوشید سوگند فرود آید از بهر انکه از ریسمان زن بیرون نرفته است و اگر سوگند خورد که من ریسمان تو نپوشم زن ریسمان ریست و بشوی بخشید
یا فروخت شوی از کرباس بافت و پوشید سوگند فرود نیاید از بهر انکه ریسمان زن ماند مسئله مردی سوگند خورد که من ریسمان تو نپوشم پاره کرباس را
بخود در پیچید سوگند فرود نیاید از بهر انکه این را پوشیدن نخوانند و اگر همین پاره را بر ریسمان سوگند فرود نیاید که مراد از بر قول بعضی از علما فرود آید
از بهر انکه خوف هست که بعضی از فقهان پاره را بر سر پیچند مسئله مردی سوگند خورد که من آتش نپخته زن نخورم زن آب بدیگی اندر کرد
گوشت چو جدا انداخت و برآتش نهاد وی سیر یان و برنج بزیر دیگ نهاد و کسی دیگر آمد آتش در کرد اندیشد و آتش سخت و آتش ازان
آتش بخود سوگند فرود نیاید از بهر انکه آتش پخته زن نخوانند و دیگر پخته دوقتی بود که آتش کنند چون بحقیقت آتش کسی دیگر کرده است آتش پخته
از وی نیافتم لاجرم سوگند فرود نیاید مردی سوگند خورد که من در بن خانه اندر نیابم بر خانه نشست و خود را ازان خانه در آورد سوگند
فرود آید از بهر انکه آمدن خود مضاف بوی شود اما اگر کسی دیگر فرستش و اندر آورد سوگند فرود نیاید از بهر انکه فعل غیر فعل وی شود اما این باید
بود تا اگر بار دیگر خود در آید سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من امروز درین خانه نیایم زن از من طلاق بر قول ابوحنیفه بر زن
فرزندان وجد رخت را ازین خانه بیرون باید برد و اگر هم یک جا روب بماند در خانه طلاق فرود آید و بر قول ابو یوسف اگر بیشتر رخت ازین خانه بیرون
برد سوگند فرود نیاید و بر قول محمد هر وی بیرود و هر چه رختها که کدخدای بدان قیام کند و به دسوگند فرود نیاید و اگر کمتر ازین بود سوگند فرود آید

مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو در خانه مادر روی از خانه من تا طلاق زن بگیرد یا برفت یا بسر و ر یا بتعریف دار روی بخانه مادر
رفت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه از خانه شوی بخانه مادر نرفته است مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر تو بخانه مادر روی تا طلاق
زن بر آمد و بنزدیک خانه مادر آمد یاد شد آمد که شوی سوگند خورد است باز گشت سوگند فرود آید یا نی بنگریم که مراد مرد در سیدن خانه مادر است
یا رفتن اگر رسیدن بود سوگند فرو نیاید و اگر مراد رفتن بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو بخانه مادر اندر آئی
تا طلاق این زن رفت تا بدر خانه مادر را او از داد و با وی سخن گفت ولی در نیامد سوگند فرو نیاید از بهر آنکه سوگند بدر
آمدن خورده است چون در آمدن نیامد سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من باین خانه در نیایم بام این خانه بر آمد
سوگند فرود نیاید بجواب عرف اما بجواب کتاب سوگند فرود آید فقیه ابو اللیث آورده است که این جای بود که سوگند تازی خورده است
اما اگر بعجمی بود سوگند فرود نیاید که بام را بام خوانند و خانه را خانه مردی سوگند خورد که من درین دیه نباشم در باغات می ماند
سوگند فرود نیاید و بعضی گفته اند که اگر ایستاده بر خر بود سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که شهر نباشم هر چه از دروازه شهر بیرون
رفته باشد سوگند فرود نیاید اما اگر سوگند خورد که من درین ولایت بخارا یا سمرقند نباشم باید که از ربض کنیرک بیرون رود و بعضی گفته
اند که ازین روی از کهریمه تنگذرد و ازان فرق نگذرد سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من باین کوچه سخنها نگویم این
مرد بچه کلان شد سخن نگفت سوگند فرود آید که مراد او نیست خواهند و همان شخصی قایم است مسئله اگر سوگند خورد که این خوره
نخورم انگور خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه این خوره نماند چیزی دیگر شد سوگند از بهر آن نبود که آن خوره خورده و بر امعزے
بود وی لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من ازین بره نخورم این بره بخته شود بخورد سوگند فرود آید از بهر آنکه
از گوشت خام تا گوشت بخته تفاوت بیشتر بود لاجرم سوگند سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که پس زید نماز نکنم امامت
کرد این مرد با آن عمر اقتدا کرد و عمر را حدث رسید زید را خلیفه کرد این سوگند خورنده باقی نماز را پس زید تمام کرد سوگند فرود آید
از بهر آنکه نماز کردن پس زید یا قیم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من بپشت اقتدا نکنم عمر امامت کرد وی بجمر اقتدا کرد و عمر را
حدث رسید زید را خلیفه کرد وی باقی نماز باز پدید تمام کرد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه اقتدا از پشت نکرده است مسئله مردی سوگند
خورد که امامتی نکنم تنها نماز شروع کرد و جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند صدر شهید گفته است که سوگند فرود آید چون در محراب
استاده و اما اگر کسی مرا گواه بود که من کسی را امامت نکنم جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند سوگند فرود آید باز بعضی گفته اند که بنگریم این نماز
را اگر بر بست جماعت تمام کند بانی بنگریم اگر بر بست جماعت تمام کند سوگند فرود آید و اگر نی مسئله مردی سوگند خورد که من امامت
نکنم امامت کسی نکرد و آنکس را حدث رسید و را خلیفه کرد وی باقی نماز تمام کرد سوگند فرود آید از بهر آنکه امامت کردن
یافتم مسئله مردی سوگند خورد که من فلان سخن نگویم جماعتی نشسته بودند وی در آمد و سلام کرد و آنمرد در میان ایشان
بود سوگند فرود آید از بهر آنکه سلام گفتن سخن گفتن است و اگر آنمرد در نماز بود یا در دست راست وی یا بر دست چپ وی سلام
نماز داد سوگند فرود آید یا نی بر قول بعضی آنست که اگر آنمرد که وی بر سوگند خورده است بر دست راست وی بود سوگند فرود نیاید

واگر بر دست چپ وی بود سوگند فرود آید از بهر انکه ویرا بیکدست سلام دادن کفایت بود از نماز واز نماز بیرون آید لاجرم آن
دست دیگر در معنی سخن گفتن شود و حانث شود اما جواب درست آنست که بهر کدام دست سلام دهد سوگند فرود نیاید مسئله مردی
سوگند خورد که من باز ید سخن نگویم حاجتمند شد بسخن گفتن باید که روی به دیوار کند و گوید ای دیوار چنین کن و چنین نکن سوگند
فرود نیاید از بهر انکه یکی از اصحابان را بهمین واقعه افتاد وی روی سوی دیوار کرد و سخن گفت لاجرم ما را معلوم شد که اگر چنان روا
نبودی روی نکردی مسئله مردی سوگند خورد که من با زید سخن نگویم برکاغذ نوشت و نزد یک زید فرستاد و زید خواند و معلوم کرد
سوگند فرود نیاید از بهر انکه این را سخن گفتن نگویند نام خواندن گویند مسئله مردی سوگند خورد که من نامه فلانکس نخوانم تمام بروی رسید
وی نامه را نظر کرد از سر تا پای ولی بلند نخواند سوگند فرود آید از بهر انکه مراد از نامه خواندن معلوم کردن بود چون معلوم شد مراد حاصل
شد لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من با بن قلم خط تو سیم قلم تو شکست باز تراشید سوگند فرود آید یا نی بنگریم که اگر چنان
شکسته بست که نام قلم باقی بست سوگند فرود آید و اگر چنان شکسته بست که نام قلمی نمانده بست سوگند فرود نیاید از بهر انکه پس وی قلم
نخوانند چون قلم نماند عین نیز نماند مسئله مردی سوگند خورد که من با پسران فلانکس سخن نگویم و ویرا ده پسر بست باز سخن گوید
فرود نیاید تا هر ده سخن نگوید اما اگر سوگند خورد که من با بندگان فلانکس سخن نگویم و ویرا ده غلام بست با سه سخن گفت سوگند فرود آید
فرق میان پسران و غلامان انست که پسر تعریف را بود که هر کدام پسر را که بینند گویند که پسر فلانکس بست آن صوفت محاصل آید پس لاجرم تا با هر
سخن نگوید سوگند فرود نیاید اما بنده ملک ویست و ویرا جمله اموال شمرند و اقل جمع سه بست سخن گفتن و ویرا سه تا یافتیم لاجرم سوگند فرود آید
تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که من بیشیر خمر نخورم سوگند فراموش کرد و بخورد سوگند فرود آید از بهر انکه
خوردن یافتم خواه بفراموشی خورد خواه بعمد و اگر غلط کرد و بغلطی خورد جواب همین بست مسئله شش کس در خانه نشسته بودند یکی از ایشان
سوگند خورد که من نان نخورم دیگری سوگند خورد که من گوشت نخورم سوگند خورد که من بیاز نخورم دیگری سوگند خورد که کشنیز نخورم دیگری
سوگند خورد که من روغن نخورم دیگری سوگند خورد که من نمک نخورم همه رجهه کردند و سنبوسه کردند و بخوردند کدام را سوگند فرود
آید و کدام را پاسخ جواب انکه سوگند خورده بست که نان نخورم سوگند فرود آید شرا ما مفصل بگفته بنگریم گوشت در سنبوسه بوده بست یا نی
اگر گوشت بوده بست سوگند فرود آید شیاز را جواب همین قیاس بود کشنیز را سوگند فرود آید شرا از بهر انکه کشنیز را کسی نخورم اما نمک
فرود نیاید شرا روغن را فرود آید یا نی بنگریم این ساعت که در دهان می نهد میچکد یا نی اگر میچکد سوگند فرود آید و اگر نی نی مسئله مردی
باز ن جنگ کرد ازن کفت مرا جامه نخرم سوگند خورد که من ترا یک پیشی هم نخرم یکدینار نرسید سوگند فرود آید یا نی بر قول امام حسام
الدین سوگند فرود آید از بهر انکه بیشتر کوید یک پیشی نخرم منم کلی بود یعنی نه اندک و نه بسیار چون خرید سوگند فرود آید یا نی بر قول امام
اجل سرخسی رح میکوید سوگند فرود نیاید که در ایمان لفظ را اعتبار بست و لفظ وی یک پیشی فته بست چون یکدینار کالا نخرید سوگند
فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که یک سوزنکی نخورم دعوة ساختند و رسیلی دانه مویز در یک دندوی خوردند
بر قول خواجه حسام الدین رحمة الله سوگند فرود آید و بر قول خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله فرود نیاید ایجاب میکند که گفتم والله اعلم بالصواب

مسئله مردی بازن جنگ کرد زن گفت عیدی آید کوچه مرا جامه کن مرد سوگند خورد که اگر من کوچه را این عید جامه نکنم ترا طلاق عید آمد
وی پیش ازین سوگند جامه خریده بود و بجای نهاده بنام آن کوچه آوردند و جامه کردند سوگند فرود یا نی بنگر که این کوچه رسیده هست یا نا
رسیده هست اگر نارسیده بود سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود فرود آید از بهر انکه جامه را نزد نه که بدنام کوچه جامه خریدند آن جامه ملک کیست چون
سوگند بعد ازوی واقع شده هست لاجرم سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود پدر را سوگند فرود آید از بهر انکه رسیده و ملک نشود و مادر را هست
رسیده و نهد ملک وی پس در صورت اگرچه پدر جامه میکند از ملک خود میکند لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من
در یک شب بچه نرو م زن ازوی بطلاق این سوگند درست بود اما اگر نرود سوگند فرود آید و اگر مرد سوگند خورد که اگر من بر بسمان
نرود با این سنگ را رنگ زن ازوی طلاق این سوگند درین صورت تهاست شد از بهر انکه تصور میدارد که خدای عزوجل بر ابر بسمان سنگ
سنگ را زر گرداند دلیل بر انکه خدای عزوجل عیسی پیغامبر علیه السلام را بر بسمان برآورد و داد پیغامبر علیه السلام را و محمد رسول الله صلعم را از صفت
بسمان بگذرانید بسیار اولیا بر انیز سنگ در دست ایشان زر شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که اگر امروز سخن نگویم زن ازوی بطلاق تا بین هامیز
اصل درست نبود از بهر انکه محال هست که مرده سخن گوید اگر کسی اشکال کوید که خدای عزوجل قادر هست که امروز را بسخن آرد تا با وی سخن گوید جواب
درست هست باید جواب آنست امروز را زنده گرداند بسخن آرد پس زنده سخن گفته بود و مرده نی سوگند وی بر مرده هست بر زنده لاجرم سوگند
درست نبود مسئله بدانکه مردمان میگویند که سوگند نه بدروغی باید خوردن و نه براست این سخن باطل هست از بهر انکه خداوند عزوجل فرماید
لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم اگر سوگند نشاید خوردن خداوند عزوجل یاد نکردی پیغامبر صلعم علیه وسلم فرمود الیمین علی الدعی والیمین
علی من انکر یعنی گواه بر انکس هست که دعوی کننده هست و سوگند بر انکس هست که او منکر هست پس اگر سوگند نشاید خوردن پیغامبر صلی الله علیه وسلم
نفرمودی و این شریعت هست و اورد از امیر المومنین عثمان رضا که یکسی بر دیگری دعوی کرد و یرا دادنی نبود و گفت سوگند خور امیر المومنین عثمان رضا گفت
سوگند نخورد و آن مال را بداد و یرا گفتند یا امیر المومنین این مال را چرا دادی سوگند نخوردی چونکه دادنی نبود گفت از بهر انکه ترسیدم که مرا قضا
در رسد ایشان گویند سوگند بدروغ خورد و در دا ایشان در وبال افتد از بهر انکه را سوگند نخوردم و آنچه ده انداز امیر المومنین عمر بن خطاب رضا
که گفت که اگر یکی مرا بشمشیر براستی ماندن سوگند براستی خورم و حق خویش بستانم پس ما را معلوم شد که سوگند بر هست شاید خوردن یکی از اعوان
کرخیت صاحب عنوان رسید یکی را پرسید که این مرد کجا رفت آنمرد گفت که من نمیدانم سوگند داد گفت که تو نمیدانی که کجا رفت وی آنمرد را
اندر آمد و بزد ا دید باید که سوگند خورد که من نمیدانم که کجا هست و در دل این دارد که نمیدانم که کجا استاده هست
یا نشسته هست سوگند فرود نیاید و در دروغی گفتن نیز نشود و همچنین یکی ظالم یکی را گرفت که تو فلانکس را میشناسی
آنمرد گفت که نی گفت که سوگند خور که ویرا نمی شناسی وی سوگند خورد و ویرا میداند ولیکن نام پدر پدر شر
نمیداند سوگند فرود نیاید از بهر انکه معرفت وقتی بحاصل آید که پدر و جد و یرا بداند چون نام پدر و جد و یرا نداند معرفت
تمام نبود لاجرم سوگند فرود نیاید و آورده اند از خواجه امام شمس الدین حلوائی رحمة الله وقتی که کسی بطلبیدی
و ویرا بسامان رفتن نبود سخن وی بردار آفرین بر نشستن و کسی را گفتی بگو که وی بر نشسته هست
آنمرد چنین پنداشتی که مگر جای رفته هست هم آن سخن نیز دروغ نبودی دان کسی نیز دم شدی والله اعلم بالصواب

باب قال الله تعالی واجعل لی لسان صدق فی الاخرین وقال النبی صلعم التاجر الصدوق الامین مع النبیین والشهداء والصالحین یعنی بازرگانان راست کوی بقیامت با پیغامبران و شهیدان و صالحان باشند در خبرست که رحمت خدا عزوجل بر کسی باد که در خریدن و فروختن و دادن و ستدن آسان کاری کند باید دانستن که بیع کردن روا ست هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول صلعم و هم باجماع امت نص قرآن آنست که یاد کرده شد و حدیث آنست که رسول صلعم مر حاکم ابن جزام را فرمود و وکیل کرد بخریدن گوشت گو مارا ازین دو مسئله معلوم شد یکی انکه وکیل کردن در بیع روا ست دوم انکه بیع کردن هم روا ست که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام نکردی و اجماع امت آنست که هیچکس مر بیع را منکر نیست دیگر باید دانستن که بیع بر دو نوع ست یکی ملکی ست که عین وی ملکی تو بود و هم منفعت وی و یکی ملکی ست که منفعت وی ملکی تو بود ولی عین وی نی و باز هر یکی ازانها بر دو نوع یکی انکه هم عین وی ملک تو ست و هم منفعت وی ببدل و یکی ملکی ست که هم عین وی ملکی ست و هم منفعت وی بی بدل اما انکه عین وی ملک تست و منفعت وی ببدل و آن هم بر سه ست یا انکه ملک تو شود هم عین وی و هم منفعت وی بی بدل آن بر ست چون بتو بخشند هم عین وی ملک شود و هم منفعت وی بی بدل اما انکه منفعت وی ملک تو شود عین وی نی نیز بر دو نوع ست ببدل بود و بی بدل بود و بها انکه ببدل بود اجارت ست که کبری منفعت وی ملک تو شود عین وی نی و انکه بی بدل ست عارت ست در کتاب بیوع محمد حسن بها آغاز کرد کتاب بیوع از ین مسائل مسلم کرده ست که مسلم در چهار روا ست و در چهار روا نیست باید دانستن که سلم در چیزی روا بود که آن چیز بیاید از وقت عقد سلم تا وقت اجل یا سلم درست آید یا اگر در وقت عقد سلم بود آن چیز ولی آن صاعت که آن اجل آمد نیاید درست نبود یا در وقت اجل بود آن چیز ولی در وقت عقد آن چیز نیاید هم درست نبود از بهر انکه اجل حق مسلم الیه ست حق وی بود شاید که وی از زمان تا زمان وفات یابد آن اجل وی حال شود و چون آن چیز نبود تسلیم تواند کردن لاجرم بدین سبب درست نبود صورت وی چنان بود که مردی در انگور سلم بست اگر تا آن ساعت که حال ست انگور بیاید درست بود اما ان معنی که گفتم از بهر انکه پیغامبر صلعم فرمود لا تاخذ الا سلمک او رءس مالک فرمود بگیرید مگر انچه در وی سلم بسته ست یا رءس مال خویش پس انچ مسلم بسته ست چون بیاید بدین سبب سلم درست نبود مسئله مشتری ارباب سلم گویند دیدیم را مسلم الیه گویند دشمن را رءس مال گویند و مبیع را مسلم فیه گویند باید دانستن که سلم را سه شرط ست تا اگر مردی سلم می بندد دو درگندم یا در جو باید که گوید که ده قفیز من فروختن بدین سلم گندم میاید بلکو بدیه ای یا دشتی یا سرخ باسپید و گوید که تسلیم کجا کنی گوید تا چند گاه و حالت دیگر از باید که درین مجلس بود تا ازین سه شرط یکی یاد کرده نبود سلم در نبود مسئله مردی در وصف کندم سلم بست وکیل مکفت بر قول بعضی علماء درست نبود و این سلم از بهر انکه گندم کیلی ست و زنی نی تا مشتری بجاری بیچانکه کیلی روا داشته اند بوزن نیز روا داشته اند مردی بمردی سلم بست بده قفیزی گندم اما مکفت که قفیزی چندمنی سلم درست نبود از بهر انکه منازعت رود میان ایشان در هر چه منازعت رود سلم درست نبود مسئله اگر کیلی معین گفت ده ازین کیل بتو فروختم بیکدینار مرد گفت خریدم و زر داد این سلم روا نبود از بهر انکه چون اجل بیاید شاید که قفیزه هلاک شده باشد و معلوم نی که این قفیزه چندمنی ست اما اگر قفیزه معلوم بود درست بود مسئله مردی سلم می بندد با مردی در یکی دیگر بیعین روا نبود از بهر انکه احتمال

دارد و این دیه بنجه نیاید چون نیاید لاجرم تسلیم نتواند کردن آنچه تسلم بسته است پس درست نبود و الله اعلم بالصواب مسئله مردی درخواره
سلم بست با مردی آن وقت عقد خواره نبود اما وقت محاله را خواره شد روا نبود و همان معنی یاد کردیم مسئله بدانکه چون سیم بدکردن سیم و ندادن تسلیم
شرط است یانی بر قول ابو حنیفه رح شرط است و بر قول صاحبین رح شرط نیست و صورت وی چنان است که مردی گفته است که با تو سلم کنم بسیمهای با و سلم کنم در
گندم بر قول امام ابو حنیفه رح معلوم میشود که این چند است درست نبود و بر قول صاحبین رح درست بود و حجت ایشان آنست که میگویند که این سیمها معین است چون تسلیم
درست بود و حجت ابو حنیفه رح آنست که منازعت رود میان ایشان درست نبود مسئله سلم بستن بقیاس درست نیست و باستحسان درست است
و وجه قیاس آنست که پیغامبر صلعم هر حکم بن برنم را نهی کردنی عن بیع مالیس عندک که بیع ممکن آن چیز که تو نیست اما وجه استحسان آنست که عبد الله بن عمر
و جابر بن عبد الله الانصاری رض روایت میکند که پیغامبر صلعم چون از مدینه بکه آمد اهل آن دیار دیدند که سلم می بستند و یکسال و دو سال حاله میکردند پیغامبر
علیه السلام رواداشت و ایشان را منع نکرد ما معلوم شد که روا نبود وی پیغامبر صلعم نهی کردی و پیغامبر صلعم نهی کرد از بیعی که در آن احتمال تجارت بکند و سلم
با تجارت دیرافتد و نهی کرد نهی عن بیع شرط و نهی عن بیع مالیس عندالانسان و رخص فی السلم پیغامبر فرمود صلعم که بیع ممکن نیست شرط و بیع ممکن آنچیزی که
نبود تو او نهی کرد و از بیع بی شرط و رخصت داد در سلم از بهر آنکه حاجت مردمان بوی باز بسته است مسئله مردی بنده درم سلم بست بصد من گندم
با مردی حاله آمد سلم الیه میگوید که مرا این گندم نیست دل مرا از فلان مرد گندم با بیستدن بسوی او باز دوی این گندم بستان مرد رفت نیز دیک او آمد
که بوی حاله کرده بود او نمر و صد من گندم بر کشید و در جوال وی کرد و روا نبود تا بازرب سلم بر نگشاد از بهر آنکه وزن دوی باید یکی بر خزنده او یکی بر
فروشنده را اما اگر صد من گندم دیگر عین از آن مرد خرید این صد من گندم عین را بر کشید در پیش وی در جوال کرد پیش حاجت نبود بر کشیدن
فرق آنست که تسلیم کردن در جوال عین باد رست بود اما چه دین بود درست نبود مسئله مردی با مردی صد من گندم سلم بست انیز در بسلم نشان
آمد که خواجه من این سیم را اقالت کردم سلم الیه میگوید که مرا سیم نیست تا باز بتو دهم اما فلان چیز را باز بتو فروشم همان سیم انچیز را روا بود
یا نی بر قول علما ما روا نبود و بر قول زفر رح روا بود و حجت وی آنست که چون آن سیم را اقالت کردند آن سیم بر گردن وی دین شد و این
دین هر چه خرد روا بود اما علما ما رح میگویند که اگر این را روا داریم خلاف کرده باشم خبر پیغامبر علیه السلام که فرمود لا تاخذ الا سلک و راس مالک
یعنی بگیر تو مگر همان که سلم بستی یا مال خویش و لاجرم هر چه خرین گندم روا نبود مسئله مردی بمردی سلم بست در صد من گندم حاله آمد و روستائی
آمد که جوال بوی داد و برد و این گندم را در جوال کرد و این گندم در راه هلاک شد از روستائی هلاک شود اما اگر گفتش صد من گندم دیگر از دیده
داد صد من گندم عین را در جوال داد که در این جوال کند همان نزدیک من آر سر در بست من گندم را در جوال ها کرده در راه هلاک شد بر چه عین است
از خزنده هلاک شود و بر چه دین است از فروشنده از بهر آنکه بر چه عین بود چون با مردی در جوال کرد تسلیم فتاد اما بر چه دین بود تا در دست
خزنده نهند تسلیم درست نبود لاجرم صد من گندم از این هلاک شود و صد من ازان اما اگر بر در بست من را در یکی جوال کرد در راه آن هلاک شد
جواب بر تفصیل است اگر نخستین آن صد من گندم دین را در جوال کرده بود و باز عین را بر در بست من زد روستائی هلاک شده باشد از بهر آنکه
جوال را وی مشغول کرد بگندم خویش ان صد من گندم عین را تسلیم درست نبود لاجرم بر در بست من باز روستائی هلاک شد اما اگر چنان بود
که پیشتر گندم عین را در جوال کرده بود باز دین را یک صد من اول از خزنده هلاک شد و آن صد من دوم از فروشنده مردی با مردی صد من گندم

سلم نسبت حالا آمد روستائی گندم را پاک کرد و بنزدیک شهری آمد که جوال بده تا گندم بیارم جوال بوی داد و در روستائی گندم را پاک کرد و
پاسیار بر دوارد کرد و آورد و بنزدیک شهری اگر این آرد را کیر حرام بودش از بهر انکه وی در آرد سلم نشسته است چه باید کرد تا حلال شود باید که آن جوال را
اقالت کند تا آرد بکردن روستائی شود و باتخذ زین آرد را بیع کند انگاه روا بود و حلال شود سلم مردی مردی در صدد من گندم سلم نشست
است حالا آمد در روستائی آمد که جوال بده تا گندم بیارم شهری جوال داد و سلم آرد کردن داد که این گندم از جهت من پاک کن و آرد کن
روستائی همچنان کرد در راه پاک شد از خرنده بلاک شود از بهر انکه امر کردش باستهلاک آن روستائی وکیل شود بقبض و تسلیم افتاد
آن از خرنده بلاک شود و از فروشنده نی **فصل** باید دانستن که سلم در هر چه جنس دو است که اعداد و متقارب است باتفاق سلم در وی رواست
و هر چه اعداد و متفاوت است بر قول علماء ما سلم در وی روا نیست و بر قول شافعی رحم روا است اعداد و متقارب چون جوز و تخم مرغ در آنها
روا بود و اعداد و متفاوت چون خربزه و انار و غلام و کنیزک و حیوانات چون چهارپایان در اینها بر قول علماء ما رحمهم الله روا نبود و بر قول
شافعی رحم روا بود وی روایت میکند که پیغامبر صلی الله علیه السلام چنین فرمود یک اشتر بچه بدو شتر سیر روا بود پس ما را معلوم شد
که روا است باید که بنها را تیز روا بود حجت علماء ما رحم آنست که عمر خطاب رضی الله عنه روزی به منبر بر آمد در میان خطبه گفت که آگاه
باشید که یکی سن یاد و سن روا بود و سن دندان بود یعنی فرمود که سلم بستن بخبری که آن خبر را دندان بود روا بود و الله اعلم سلم
اگر مردی در شهری سلم می بندد در روا بود یا نی در کتاب آورده است که سلم در شهری روا بود از بهر انکه وی از جمله آخر یان است و سلم در آخر یان
روا بود بعضی گفته اند که روا نبود که وی هم چون زر و سیم است یعنی مرتبت ندارد یعنی در برابهای خبری سازند پشتی را نیز همان حکم است
اما جواب درست تر آنست که سلم در شهری روا بود سلم مردی در زمان سلم می بندد بر قول ابو حنیفه رحم روا نبود و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهما روا بود چون شرایط صحت سلم بجای آرد اما حجت ابو حنیفه رحم آنست که بر چند شرایط صحت سلم بجای آرند اما بچکی در ایجا نتواند در ضبط
آوردن پس منازعت رود در میان ایشان روا نبود اما ایشان میگویند چون شرایط موجود بود بچکی وی تفاوت بیشتر نبود باید که
تنگ یا جایی یا کرباسی یا خشک آرد چون این شرایط بجای آرد سلم درست بود صدر شهید رحمة الله آورده است که اگر مردی در صدد آب
دان یا در صد سبوی آب خود نی سلم می بندد بر قیاس قول ابو حنیفه رحمة الله باید که سلم روا نبود از بهر انکه بچکی نان را در ضبط نمی تواند
آوردن بچکی کوزه و نمی را نیز معلوم نتواند کردن سلم مردی در کوشت سلم می بندد بر قول ابو حنیفه رحمة الله روا نبود مگر بی
استخوان سلم بندد بر قول ابو یوسف رحم روا بود چون شرط کند که کوشت پنجه یا پشین یا بر فلان جای را صفت کند و بگوید که از پهلو یا از کرکاه باز
کجا درست بود ابو حنیفه رحم میگوید که در کوشت دادن منازعت رود میان ایشان که استخوان بر داد ی یا جز روا نبود سلم مردی در جز نبه
سلم می بندد روا بود چون صفت کند که در نبه پهلو یا در پیه سلم می بندد روا بود یا نی بنگریم که در پیه نمک سلم می بندد یا نی نمک در اکثر
نمک پیه بود روا نبود و اگر نی نمک بود روا بود فرق بانمک و بی نمک آنست که آنجا که نمک بود منازعت رود میان ایشان که نمک پیشتر کرده اند جرم
روا نبود سلم مردی در ناب خورک سلم می بندد بعضی گفته اند که روا نبود و بعضی گفته اند که روا بود که سلم بندد اما باید که کوزه بدو کند
که چند آب برد و حوض دوی باید که معین کنند روا نبود از بهر انکه چون اجل آید شاید که در آن حوض آب نبود باید که مطلق سلم بندد با صد

شیهدرم میکوید باید که در آب فرو نبندد یا در جیحون که در انقطاع خود از هر صحت مسلم بعد ازان از هر کجا که آرد در وا بود مسئلهٔ مردی دیگر را گفت بنده
گاه کندم یا نگاه جو درست بود یا نی نگویم که بمن بنده یا نجوداد هر چه بوزن بنده درست بود و آنچه دار بنده و درست نبود از بهر آنکه خرواری بسته و گفته شود
منازعت رود مسئلهٔ مردی مسلم می بندد با مردی و باز فسخ میکند در اصل مال خصومتها فتاده شان را بر مسلم بکوید بلکه هر دو با هم بسته درست و مسلم الیه
میکوید اصل مال تو باز زده و بدرم بست و با خود بوقت اجل خصومت فتاده اند به مسلم فیه رب سلم میکوید من سلم بدو دیست کنیدم بر بسته ام مسلم الیه
میکوید بصد و پنجاه من بر بسته ام یا مردی از مردی بخری خریده بوقت تسلیم دادن خصومت افتاد میان ایشان یا هیچ میکوید بدو دیست و درم فروخته ام مشتری
میکوید نه من بصد درم خریده ام یا مردی از مردی نکندم خریده بدان وقت که بدین خریده تسلیم میکند خصومت فتاد مشتری میکوید من صد و پنجاه من
خریده ام و بایع میکوید که من صد من فروخته ام درین همه مسلمها قول منکر بود یا سوکند از بهر آنکه اصل در سوکند است که رسول علیه الصلوٰة والسلام
گفت البینة علی المدعی والیمین علی من انکر در همه جایها بر مدعی گواه است و بر منکر سوکند پیچ نیز نمیدن یا نه که بود باز استحسان میکوید بر بر دو سوکند است تا
عقد را فسخ کنیم و راس مال بخداوند مال دهیم و آخر یان بخداوند اعتراف یان دهیم از بهر آنکه این هر دو سخن میکوید و ما نمیدانیم که راست که میکوید چون عاجز آمدیم از اصلاح
آوردن این عقد بدلی عاجز نیاید پس از فسخ کردن بدان عقد مسئلهٔ مردی با مردی سلم بست بجامه و شرط بدید کردند حالا آمدن مسلم الیه جامه را آورد
رب سلم میکوید که من شرط کرده بودم جامه نیکو و این نیکو نیست مسلم الیه میکوید این جامه نیکوست قول کیست بود کفت بلکی اهل این صناعت را بیاید آوردن کی
کویند که نیکوست قاضی حکم کند بر رب سلم و اکر کویند نیکو نیست قاضی زیاده تا وی کرد بدا ما اکر شرط بجامه میانه کرده بودند و اجل آمد و جامه آورد رب سلم میکوید که این
جامه نیک نیست دوی میکوید که نی این جامه میانه است اینجا نیز جواب همان بود که کفتم مسئلهٔ مردی با مردی سلم بست بجامه کرباس صفت پدید کرده بودند
حالا آمد و جامه را آورد و جامه نیکو تر آمد از انکه صفت کرده بود و یا دون تر نیکو رب سلم انرا کوید که این جامه نیکو تر آمد از انکه صفت کردیم رب سلم میکوید
باید نیست مسلم الیه میکوید این زیادتی را خواهیم این نیکوتری روا بود و اکر این که زیادتیست آن چون رب سلم است مسئلهٔ مردی با مردی
سلم بست بده درم بصد من کندم پیش از انکه اجل رسد رب سلم پشیمانی شده آمد بر مسلم الیه میکوید که من این بیع را اقالت کردم تو رضا داشتی
کفت رضا داشتم اکنون این مسلم الیه میکوید که مرا رسیم نیست بر قول علما راه روا نبود و بر قول زفر رحمه روا بود مسئلهٔ مردی با مردی سلم بست
درده قفیزی یا جو یا خرده کر من این مسلم الیه را بیاید زر افتادی اورد این روا نیست این را باید که روا بود و چون حاله فرا آمد اختیار مردیست چون مر اصیل را که دعوا بر
مر کفیل را اکر اصیل را نیابد بکفیل خویش باز کرد و اما اکر کفیل را کرفت با اصیل باز کرد و یا نی نکویم که بدستوری بدین بدیر قیمه یا بدستوری اکر
باجازت وی کرده بود رجوع کند اما اکر بدستوری وی کرده نکرده دران بیرع بود رجوع نتواند کردن اما رب سلم آمد و مر این و مر این کفیل را کرفت
و با کفیل بچیزی صلح کرد این صلح درست بود یا نی نکویم که بمسلم الیه صلح کرد یا بر اس مال اکر بمسلم فیه صلح کرد نه باتفاق درست آید و این کفیل بمسلم الیه باز کرد
اما اکر بر اس مال صلح کرده بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما این صلح موقوف بود بر اجازت مسلم الیه اکر روا دارد درست بود و اکر نی و بر قول ابو یوسف رحمه درست آید خواه روا
دارد خواه نی حجت وی انست که میکوید که چون سلم بسته اند مسلم الیه بدیون سلم شد و این قابل است بر کردن و بیچیدن چون حوالهای دیکر و اصل اندر همه انست که چون کفیل
یا رب دین صلح کند روا بود یا نجایز باید که روا بود حجت ابو حنیفه و محمد رحمهما انست که میکویند که این هم چون حوالهای دیکر نیست از بهر انکه انجا دو کار است
راس مال است یا مسلم فیه رسول علیه الصلوٰة والسلام فرموده است که اکر فسخ کنی راس مال کیرو اکر حاله فرا آید مسلم فیه یا کیرو اکر فسخ کنند بهمان کسی ماند

باید کرد بسته بست و وی عقد کفیل بسته بست مسئله دوم تن با یکی گیرد یا بازی سلم بسته اند با مردی بده درم بعد من گندم پنجدرم یکی دار
و پنجدرم یکی اگر پیش ازاجل هر دو بمیانند و مراین عقد را مسلم الیه فسخ نکند روا بود و اتفاق است اگر یکی از ایشان بیاید و میگوید مرا این مسلم الیه را
که ای خواجه اینچه درم کرد اسم مال من بست مرا در بانسته بست من این چه خویشی را با تو فسخ میکنم این پنجدرم بمن ده ربا بود یا نی بر قول ابو حنیفه
و محمد هم موقوف بود بر رد و اثبات آن شریک دیگر اگر رد دارد ربا بود و اگر رد ندارد این فسخ درمیانه ربا نبود و این بیع کان مسلم الیه را بد
و باز بقول ابو یوسف این فسخ ربا بود و آن شریک رد دارد دیانه دارد مسئله مردی با مردی سلم بست بجامه کرباس وصفت بدید کرد نه
وعده آمد و جامه آورد اگر اختلاف افتاد در اجل از سه وجه خالی نیست یا اختلاف در اصل اجل افتاد چنانکه یکی میگوید اجل کرده ام دیگری میگوید
اجل نکرده ام یا اختلاف افتاد در انتهاء در اصل اجل یکی میگوید که اجل گذشت و یکی میگوید که هنوز نگذشته می باید تا اجل آید یا اختلاف افتاد در صفت
در صفت یکی میگوید ده ماه اجل کرده ام آن دیگری گوید چهار ماه اجل کرده ام لیکن اجل گذشتان دیگر میگوید نگذشته است بدانکه در نهایتا قول
قول منکر بود با سوگند اما اگر یکی دو گواه آورد و درست کرد قول قول وی بود و الله اعلم اما اگر هر دو گواه آوردند قول آنکس بود که زیادتی
دعوی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام چنین فرموده که البینة للمشبارة الزیادت پس باین دلیل قول آنکس بود که زیادتی دعوی کند اما اگر اختلاف
افتاد شان اندر زیادت و کم یکی میگوید ده ماه اجل کرده ایم و آن دیگر میگوید سه ماه اجل کرده ایم بر قول علماء ما قول قول منکر بود با سوگند
شریعت امیست با زقول مالک رح تخالف رود یعنی قاضی هر دو را سوگند دهد انگاه عقد را فسخ کند حجت وی امیست که اجل شرط است مر روا
سلم را چنانکه راس مال و اگر اختلاف افتد اندر نوعها دیگر تخالف رود هر یکی اینجا نیز باید که همین بود علماء ما میگویند که تخالف در ان
اصلها رود و اصل درین باب سلم دو چیز است یکی راس مال و دیگر مسلم فیه دلیل بر اینکه گفت رسول علیه الصلوة والسلام خذ سلمک او راس مالک اگر
اینجا تخالف رود ارم سه چیز را اصل کرده باشیم بخلاف چیزا دیگر و این دو انبود اما اگر اختلاف افتاد شان اندر اصل اجل رب سلم میگوید اجل
ام و مسلم فیه میگوید که اجل کرده ام بر قول ابو حنیفه قول آنکس بود که میگوید اجل کرده ام از بهر آنکه صحت دعوی میکند و بر قول ابو یوسف و محمد
قول قول آنکس بود که منکر بود با سوگند اینجا نیز باید که همین بود اما حجت ابو حنیفه رح آنست که قول قول آنکس بود که میگوید که اجل کرده ام از بهر آنکه
وی صحت عقد دعوی میکند و آن دیگر فساد عقد لازم قول آنکس گیریم که صحت عقد دعوی میکند نه قول آنکه فساد دعوی میکند بدانچه مردی
زنی بزنی کرده باز میگوید که مرا این زن را که این زن ترا بعقد فاسد بزنی کرده ام یعنی زن میگوید نه بعقد صحیح بزنی کرد مرا اینجا قول قول
زن بود که وی صحت عقد دعوی میکند و شوی فساد عقد اینجا نیز همین بود اکنون چون بر قول ابو حنیفه رح قول قول وی آید که اجل دعوی
میکند لیکن نمیگوید که تا کی اجل کرده ام قاضی بگوید زیادت نا بگوید اگر بگوید که کرده ام بگویم که یکسال دعوی کرده یا زیادة از یکسال
اگر کم یکسال گفته بیا تفاوت دارد اگر گفت یکسال یا دو سال اینجا میان ایشان اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که استوار دارد کش همچنانکه
یکسال را دعوی کرد بعضی گفته اند که استوار ندارد کش از بهر آنکه بوف و معاوت در میان مردمان امیست که اجل توفان کنند این کم از
یکسال است چون سیاوت دعوی کند دانسم که سخن میگوید از بهر آنکه منفعت خویش از وی استوار ندارد اینجا نیز همین بود مسئله
مردی سلم بست با مردی پیش از آنکه اجل آمدی این عقد را فسخ کرد و مدعی سلم راس مال میخواهد مسلم الیه میگوید راس مال تو پنج درم است

رب سلم میگوید راس مال من ده درم هست این بیا باتفاق قول قول منکر بود یا سوگند در بیع تخالف نرود بخلاف مسئله بیع تا اگر مردی کنیزکی خرید
هزار درم مشتری کنیزک را قبض کرد و بایع ثمن قبض کرد باز مشتری بیع را اقالت کردند این مشتری کنیزک را رد میکند چون اقالت کردی ثمن بمن
ده بایع میگوید پانصد درم مشتری میگوید نه هزار درم می باید دادن که هزار درم خریده ام و بتو داده ام بایع میگوید پانصد درم فروخته بودم اینجا
تخالف رود میان ایشان قاضی سوگند دهد هر دو را چون هر دو سوگند خورند آنگاه این کنیزک را باز بیع شود به پانصد درم چون تخالف رود در
بیع آن نشود که فرق میان این مسئله و آن مسئله سلم هر دو خصومت بعد از فسخ اقتدا شان در مسئله بیع تخالف رود و در مسئله سلم نی اصل نیست
که هر کجا تخالف رود بیع نشود و اگر در مسئله سلم تخالف روا داریم بیع نشود و در عقد سلم شرط هست که راس مال در مجلس عقد باید که بود اینجا راس مال گم
یا مسلم الیه بود مسلم فیه باوی نبود این عقد درست نبود این هم چنان بود که مردی را بامردی ده درم بود بآن ده درم سلم بندد رو ندهد
از بهر آنکه نسیه نسیه نشود و شریعت این روا ندارد و اکنون چون تخالف در بیع راس نماید بر نهیج که گفته اند که در مسئله سلم تخالف نرود
و باز در مسئله بیع نقد ثمن در مجلس شرط نیست دلیل بر اینکه اگر مردی را بامردی ده درم هست چیزی خریدا ز وی میگوید باز ده درم از تو باید
ستدن بجای بهاکه رو ابود لاجرم فرق آمد میان مسئله بیع و سلم که در بیع تخالف رود و در سلم نی مسئله مردی بامردی سلم بست در راس
مال در مجلس نقد ادا نکرده شد بعد از آن باین مسلم الیه میگوید که این سیم ها بدان آمد رب سلم میگوید که این سیم ها من نیست که من
سیم سره دادم در اینجا قول قول مسلم الیه بود با سوگند بخلاف مسئله بیع تا اگر مردی بامردی چیزی فروخت چون خریدا گر و با تهمتی
مشتری کنیزکی را باز آورد و میگوید که ای خواجه که این خر با عیب هست بایع میگوید که من بی عیب فروخته ام این عیب با تو نشده است اینجا قول
قول بایع بود پس صورت هر دو مسئله یکی هست که بدان مسئله قول قول مسلم الیه هست و در نیمه قول قول با تهمت گفتا اینجا در مسئله بیع
بایع اصل هست این خر را مقر هست میگوید که من فروخته ام لیکن مرد عوب را منکر هست لاجرم قول قول منکر هست با سوگند باز در مسئله
سلم رب سلم اصل این سیم را مقر نیست میگوید من تو سره دادم مسلم الیه میگوید من سره نیافته ام منکر و لیست اینجا لاجرم قول قول وی بود
با سوگند مسئله مردی بامردی سلم بست لیکن راس مال نکی نگر حواله کرد بانبه زفاری میدهد بایا وکیل را میگوید این راس مال من بوی بسپار
هر سه صورت اگر راس مال در مجلس نقد ادا سلم رد نبود و اگر نی مسئله مردی چیزی میفروشد بامردی میگوید این چیز را با تو فروختم
بهزار مثقال زر سیم مشتری گفت خریدم اتفاق هست که نیمه از این سیم واجب آید و نیمه ازان واجب آید ازان مثقال زر آید باید دانست
که بر هفت دینار وی بسنگ سیم ده درم سنگ بود تا اگر مردی را بامردی ده درم وادلی بود و سنگ سیم نباید هفت دینار بوی سنگ
ندهد برگشند و بروی دهند رو ا بود و اگر مر وی را هفت دینار داد نیست بسنگ زر نیابد ده درم سنگ سیم برگشند و بوی دهند رو ا بود
اکنون چون این را دانستی بیا مسئله خویش چون این چیز را مرد بهزار مثقال زر و سیم نیمه ازین واجب آید و نیمه ازان اتفاق هست که زر
بسنگ زر و اجب آید اما سیم بسنگ زر و اجب آید یا خود بسنگ اندر آید اینجا اختلاف هست بعضی گفته اند بسنگ زر و اجب آید از بهر آنکه پیش
زر گفته هست لاجرم بیع بوی شود باز بعضی علما گفته اند که بسنگ سیم و اجب آید از بهر آنکه هر دو را نام برده لاجرم زر بسنگ زر و سیم بسنگ
باید اما اگر بایع گفت این چیز را بتو فروختم بنیار دینار و در مشتری گفت خریدم اینجا اتفاق نیمه ازان این و اجب آید و نیمه ازان از بهر آنکه

اینجا تقابل در میان نیست الا بحسب اتفاق امروز این جا اختلاف باب مسائل البیوع بدانکه مالها بر شش گونه است
وزنی وکیلی و دینار و درهم وعدد متقارب وعدد متفاوت وکریها مسئله اگر چیزی خرید و بهای وی معین کرد بدین
بایع می بیند که جامهای معین نشست روا بود یا نی گفتا اگر این چیز را درهم است یا دینار یا بگوزن یا بکیل یا عدد متقارب بدین
چیز را روا بود از بهر انکه درین هم چیز باسلم بستن روا است واگر بهاء آن از عدد متفاوت است یا از حیوانات روا نبود از بهر انکه سلم
بستن درین چیز نا روا بود مسئله مردی یا مردی سلم می بندد بدو شرط روا نبود صورت وی آن بود که کویسلم می بندم
با تو بین ده درم تا شش ماه یا ری صد من گندم یا بگیسال اری در وبست من گندم روا نبود که این عدد را بدو شرط خوانند اما
بیع میکند بدو شرط هم روا نبود تا اگر مردی بمردی چیزی میفروشد بانج میگوید مراین مشتری را که این چیز بتو فروشم تا یکماه بصد
درم و یا بدو ماه بدو بست درم روا نبود از بهر انکه بیع یک شرط خود روا نبود ی اینجای که دو شرط موجود است اولیتر که روا نبود
مسئله سلم الیه که گندم است میگوید که تو با من سلم بسته و لیکن من راس مال در مجلس قبض نکرده ام استوار دارد بش
یا نی ازدو وجه خالی نبود یا این سخن باستثناء پیوسته گفته است یا نی اگر بهر دو یکبار گفته است که با من سلم بستی ولی راس من در مجلس
قبض کرده ام باتفاق روا داریم از بهر انکه استثناء پیوسته گفته است باسخن لاجرم این استثناء مر آن سخن پیشین را براندازد بچنانکه مردی زن
خود را میگوید ترا طلاق ان شاء الله تعالی اگر انشاء الله را باسخن پیوسته کند طلاق واقع نشود اینجا نیز جایز بود اما اگر در میان دم فرو باز
استثناء کند چنانکه گوید با من سلم بستی و اندکی درنگ کرده و آنگاه گوید الا انکه من راس مال در مجلس نیافته ام اینجا نیز بقیاس استوار
دارش و باستحسان نی وجه قیاس آنست که میگوید که وی در راس مال منکر است که من در مجلس قبض نکرده ام و در چنین جایها قول قول
منکر بود با سوگند اینجا نیز همین بود لیکن وجه استحسان آنست که میگوید که وی اقرار کرده بسلم صریح بنبود و بعد از ان استثناء کرد این
استثناء این سخن را برنیندازد هم چنانکه مردی زن خود را گفت ترا طلاق واندکی درنگ کرد و باز گفت ان شاء الله تعالی این
استثناء اینجا هیچ درست نبود و منفعت نکند و این طلاق برنداره و اینجا نیز همین بود مسئله مردی از مردی چیز خرید کیلی یا وزنی فرمود
وکیلی پدید کردند بایع ایشان آورد مشتری میگوید که من روا داشته ام باتفاق روا نبود و نظیر وی آنست که مردی بدوکان قصاب
ایستاده است مردی دیگر آمد و یکدرم داد و یکمن گوشت ستاند و قدمی چند رفت باز آمد گفت که من گوشت بر دوام باز آمد و این گوشت
بقصاب داد و سیم بستاند یکی دیگر میگوید و از این یکدرم بگیر و این گوشت بمن ده باتفاق حرام بود تا باز وی دیگر باره بر نکشد هر چند که
آن وزن پیش وی بوده است از بهر انکه آن وزن از بهر آن مرد بود از بهر وی بر انگیخته باز باید بر کشیدن تا روا بود و حلال شود مسئله شخصی را
گوشت بکشید و داد وی بخانه برد اگر باز نکشید خود نیکو و گر بر نکشید خوردن آن گوشت روا بود و بانی بمذهب امام شافعی رحمه الله روا نبود حجت
وی آنست که رسول صلعم فرمود نهی عن بیع الطعام حتی یجری فیه صاعان صاع البایع و صاع المشتری یعنی نهی کرد رسول علیه السلام از بیع کردن طعام
که در وی دو صاع بود یکی صاع بائع و یکی مشتری بر این دلیل روا نبود و معنی در وی آنست که بائع است و مشتری از هر یکی از هر خویش گشتن تا روا
بود بحجت علماء ما آنست که میگویند که چون بائع وزن کرد در پیش وی و وی دید این وزن بائع از هر دو نیابت دارد و بخلاف آنستکه پیش

انجا آن کوشت در عقد کسی دیگر بود و هست لاجرم ما فی نیابت ندارد و اینجا نیابت ندارد و مسئله مروی چیزی میفروشد بمردی از کریها یا از قبیلهای
یا از فرزندان او آن چیز بجان صاحبش نهاده است یا او میگوید که این را که می بینی بتو فروختم ام بدین ده درم مشتری میگوید فریدم بکیل
است کیل در میان نی و اگر وزنی است وزن در میان نی و اگر گز بست گز در میان نی آنجا با تفاق روا بود مسئله مروی از مروی
هزار جوز خرید یا لم مر این جوز ها را آورد در ایشان یا در جوال مشتری را میگوید این هزار جوز شمردیم و درین ایشان ما آورد مشتری
میگوید روا دشتم روا بود و ما فی بر قول ابو حنیفه روا نبود تا مشتری دیگر باره آن را شمرد و بر قول صاحبین روا بود حجت ایشان آنست که میگوید
که چیزی است که در وی ربوا نرود و باید که روا بود هر چند که مشتری باز شمرد حجت ابو حنیفه آنست که میگوید که آن چیز که عدد بست هم چنانکه
از روی بائم عددی باید از روی مشتری نیز عددی باید مسئله هر چیزی که وزنی باشد کیلی سلم نبود بی ویا بجزک روا بود و باقی اول بدانکه می نیز دیک
مال است همچنانکه سه که نیز دیک ما مال است جزک نیز نزدیک ایشان مال است همچنانکه گوسفند نیز دیک ما چنانکه ما را سلم بر سه که و شیر و ماستوی
روا است ایشان را در وی روا است چنانکه ما را سلم بستن بحیوانات روا نبود و ایشان را نیز بسلم بستن بجوز روا نبود و از گذشتن این دو چیز هیچ
که ما را بدان سلم بستن روا نبود و ایشان را نیز روا نبود و هر چیزی که ما را سلم بدان بستن روا بود و ایشان را نیز روا بود دلیل بر انکه میر المومنین
علی رضی الله عنه فرمود اما قبلوا مذلة الجزیة لیکون احکامهم کاحکامنا و اموالهم کاموالنا و ما و هم که ما تا نگفتا اهل ذمه این جزیه که بدیشان گرفته اند و
میدهند از بهر انکه میدهند تا احکام ایشان چون احکام ما بود و حرمت مال ایشان چون حرمت مال ما بود و خون ما را حرمت هست خون ایشان را
نیز حرمت هست همچنانکه ما را بحیوانات و عدد متفاوت سلم بستن روا نبود و ایشان را نیز روا نبود از بهر انکه اصلی است در شریعت که چیزی در کردن
دائم نماند دلیل بر انکه رسول صلعم گفت الحیوان لا یثبت دینا فی الذمة گفت حیوانات ثابت نشود دائم بر کردن بدینجا گفتیم که سلم بستن بحیوانات
درست نبود مسئله هر چیزی که وزنی باشد کیلی سلم بست بی هنر اجل نیامده بود یکی از ایشان مسلمان شد در حال هم فاسد میشود و مشتری را گویم که بهای باز بستان
بر ایشان حرام شد و جواب مسئله سلم آنست که اگر مسلم الیه را گویم راس مال برب سلم باز ده عقد سلم فاسد نماند همچنین نیز در باب بیع همین گویند تا اگر وی
مر وی را فروخت بهای تسلیم کرد لیکن وی را قبض نکرد یکی از ایشان مسلمان شد در حال هم فاسد میشود و مشتری را گویم که بهای باز بستان
بخلاف انکه وی را قبض کرده بود و بعد مسلمان شود هر چند که بها تسلیم نکرده باشد اینجا بیع فاسد نمیشود بر مشتری تا که بهای تسلیم کند از بهر انکه بدان وقت که این وی را
قبض کرد نیز دیک وی ازان بود و آن بها بکردن وی قائم شد مسلمان شدن آن بیع فاسد نشود مسئله مروی سلم بست بامروی و مکان پدید کردن چون
حاله اند این ربع سلم بتقاضا آید بین مسلم الیه بهان وقت مسلم الیه مرب سلم را بدید و گفت بالکه مرا وقت شغلها هست این گندم مر اوقت حاله آمد چندین تر انجم
بود این گندم نخویشتر را باخود ببر تا مر ا بیاورد ان رب سلم میگوید تو همچنین میکوئی لیکن مرا دو درم کرایه خر باید تا من این را شهر برم گفت انی بخاجه من ترا
دو درم میدهم باین همه این را شهر بری روا بود یا نی گفتا گندم ستدن روا بود و لیکن این دو درم ستدن حرام بود و روا نبود از بهر انکه این
زیادتیست روا نبود اگر خود اگر خواهش کرد بارکن و ببر هم نیز روا نبود از بهر انکه این هم زیادتیست از حق وی حق وی گندم است الا جرم گرفتن
خر نیز روا نبود اما اگر گندم بوی تسلیم کرد انگاه مر دیگر را خواهد میگوید من ترا این عاریت میدهم تا این گندم مرا بخانه ببری خود را باز فرستی میگوید دو درم بتو بخشیدم تا خر را بکرایه کیری گفتا اینجا روا بود از بهر انکه این تبرع بود و تبرع کردن در حق برادر مسلمان پسندیده است

مسئله مردی چیزی بدیگری فروخت جنس همین بهمان بها بزیادت درروی ربوا بود واگر مردی یکمن شیر بیکمن شیر بسفر وشد روا
باشد بنگریم که هر یک شیر گاو است یا هر دو شیر گوسفند یا هر دو شیر شتر چون از یکجنس بود درو ربوا بود واگر مخالف یکدیگر بود درو ربوا نبود
مردی بامردی مسلم بست گفت بامن بخانه خانه رأس مال بدهم هر دو فقند بخانه رب مسلم رب مسلم بخانه اندر آمد تا رأس مال بیرون آرد
مسلم الیه بر در خانه بست مسلم باطل شود یا نی بنگریم که اگر رب مسلم از چشم مسلم الیه غائب شده بست مسلم باطل شود واگر از چشم وی
غائب نیست و در راهی ببند مسلم باقی بود مسئله مردی در رمضان مسلم می بندد درو ربوا بود چون بشرط اللیل بجا آرد و بشرط الیوم نی
که خواجه اجل برهان الدین رح میگوید که بگوید روزه پخته بامیش و بگوید چند تا رودرازی چند گز تا درست آید بعضی گفته اند که بوزن گوید
صد رانی تا روا بود واگر صد اسلم بست یا زیادت دنگوید روزه پخته یا نی این سلم روا نبود از بهر انکه بر روزه پخته بود و
دیر باشد دور رود و نزاع صلا خوفدار د پس باید که شرط کند مسئله اگر مردی سلم می بندد بوکور روا نبود یا نی میگوید روا بود
ولی باید که بگوید چگونه نه نقطه و درازی کوکر دچه پایه و بچه اندازه و بچه وزن اگر چنین شرط کند روا بود مسئله اگر در شرف سلم می
بندد درو ربوا بود یا نی اگر در شهر ضیعت که یا وی آید نیا یمختند روا بود واگر نی فی مسئله اگر مردی در شیم سلم می بندد درو ربوا باید که تا
پنج یا پخته یا سیاه باید که صفت وی بدید کند و وزن پدید کند تا درو ربوا نبود واگر مردی بها فنده در چکی یا در سر اسلم می بندد درو ربوا بود با شرائط
و شرائط وی آنست که گوید چند بند بچه نقش و چه رنگ و درازی چند گز و بهای چه یا چون این شرائطها را بجا آرد سلم روا بود و درست
آید باب البیوع الفاسده مردی نکی کرباس فروخت بمردی بر آنکه در بنجا بنجا گز کرباس هست یا چندین مال بتو فروختم مرد گفت
خریدم این بیع روا بود یا نی گفتا نیسلم ازسه وجه خالی نبود واگر شتر دند و بنجا گز رأس آمد خود هیچ اشکال نیاید که روا بود اما اگر
زیادت آمد یا کم آمد این بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت سود میان ایشان بانم میگوید من نکی گز نیکو تر بردارم مشتری میگوید نه من
نکی گز مشفت تر میدهم با مشتری می گوید که من نکی میگیرم تو را بها میخواهم لاجرم بیع فاسد بود مردی صد گوسفند فروخت نا دیده
گفت من خریده ام نیسلم نیز از سه وجه خالی نبود واگر شتر دند و بنجا گز رأس آمد خود هیچ اشکال نیاید اما اگر زیادت آید یا کم آید
بیع فاسد بود بهمان سبب که گفتیم مسئله مردی یک خروار خربزه خرید بر آنکه این بنجاه خربزه هست این نزسه وجه خالی نبود واگر بنجاه
خربزه آمد خود اشکال نباید بیع روا بود واگر زیادت یا کم آید بر قول او حنیفه رح بیع فاسد بود بهمان که گفتیم مسئله اگر مردی گفت
کر این غلام بتو فروختم بهزار درم تا نوقان مشتری گفت خریدم این بیع فاسد بود از بهر انکه نوقان مجهول است وقت بیشتر
رسد و وقت بود بیشتر رسد و جهالت نوقان بیع را فاسد کند مسئله اگر چنین گوید که این غلام را بتو فروختم بهزار درم تا نوروز
بهم بیع فاسد بود از بهر انکه منازعت رود درمیان ایشان این گوید که من نوروز گشاده رزان فروختم وان میگوید که من نوروز خلیفه خریدم
ازین جهت هم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که این اشتران بتو فروختم بده درم تا پاره پاره سیم نخرج کنم و میگفت خریدم این بیع
فاسد بود از بهر انکه شاید که آن ساعت که وی سیم خواهد نیرا آن ساعت سیم نبود که بوی دهد منازعت حاصل آید لاجرم بیع فاسد
بود مسئله مردی گفت این خرا بتو فروختم بدان شرط که مرا یکبار بنارو ام وهی این بیع فاسد بود از بهر انکه شرطی میکند که آن

شرط مفید عقد نیست و دیگر انکه ضرر بود در حق مشتری پس لاجرم این فاسد بود مسئله مردی بخریان فروختم بمردی بدان شرط که هر وقت مرا حاجت آید باز بمن فروشی باین شرط بیع فاسد بود اما اگر در صلب عقد آن شرط در نیاورد پس بالهم گفت که بر به کاه من بدان حاجتم النشوم من باز فروشی مشتری گفت نمیکنم باید این بیع درست بود از بهر انکه در عقد شرط نکرده اند بیرون عقد درخواست کرده پس مسئله مردی گفت من این ماده گاو بتو فروختم با بار پنج دینار یا این ماده خر که با بار ست بتو فروختم باین شرط با بار تو فروختم و بیع کرد نیمه گفت من خریدم این بیع فاسد بود در این همه صورت یا از بهر انکه آشتی در حیوانات نیست و ما را معلوم نیست که این هر دست یا نی و بنجا بر صلح نمی کرده است از این بیع جهل نهی عن بیع فیه غرر خطر او غدر و فرمود که میکنید بیع بشرط که غدر روی خطر بود یا غدر بود از بهر انکه شاید که با بر بود و شاید با بار نبود پس خطر بود و غدر لاجرم این بیع فاسد بود و هر چند که در همان مجلس این سوء آید این فساد نخیزد بحکم این حدیث که یاد کردیم مسئله اگر مردی کنیزک فروخت بمردی بشرط انکه این کنیزک با ما ست در نصورت این بیع روا بود فرق ست میان کنیزک و میان حیوانات که با با ربود و در بنات آدم عیب ست اما در حیوانات نیز چون کنیزک را با با رمیفروشد هم چنان بود که این کنیزک را عیب میفروشد و بدین عیب مشتری رضا داده ست لاجرم گفتیم که این جا بار روا بود اما در حیوانات با بار میفروشم و ما را معلوم نیست که آن هر ست با نی لاجرم بدین بیع فاسد بود مسئله مردی تخم خربزه میفروشد در خربزه یا سر کوسفند میفروشد در کوسفندی یا بالا میفروشد در بیست یا دو کز عنابی میفروشد از تا عنابی درین همه صورتها بیع فاسد بود از بهر آنکه ضرر ست در حق بالهم که نمیتواند تسلیم کردن مگر بعضرر و ضرر آنست که تا خربزه را بیرون تواند کردن تخم ویران بدین خربزه ضرر ست که باید در روی راه یا بدو خربزه نیز بیان آید لاجرم بدین بیع فاسد بود و در سر کوسفند نیز همچنین تا کوسفند را نکشند تسلیم نتواند کردن و چون کوسفند را کشند کوسفند نقصان کرد و قیمت نقصان بالهم راضر کند و بالا را سقف نیز همچنین تا سقف را نکشاید بالا را تسلیم نتواند کردن این نیز ضرر بود که جایش خراب گردد و دو گزی از تا عنابی نیز همچنین جدا کردن نقصان بود در عنابی و آن نقصان مر بالهم راضرر کند بدین که گفتم در این مسئله بیع فاسد بود اما اگر تخم زار خربزه جدا کرد و سر را از کوسفند جدا کرد و بالا را از سقف برداشت و عنابی بیاره کرد اکنون تسلیم میکند مشتری میگوید این بیع فاسد افتاده ست مرا نمی باید میگویم با بیع راست که تقاضی مرا فسخ کند و تا قاضی بر مشتری جبر کند تا آن بیع را بکند و تمن بالهم تسلیم کند از بهر انکه اگر قاضی جبر نکند مر بالهم راضرر شود و بیع را از بهر آن فاسد میدانستم تا بیع راضرر نبود چون وی یک ضرر را تحمل کرد و سر بعیب ضرر دیگری بروی نهند لاجرم بدین بیع مشتری را جبر کند تا بکند و بها دهد و الله اعلم بالصواب مسئله مردی گفت این کنیزک با تو فروختم بصد دینار بآن شرط که دیرا هر روز دو من نان میدهی و یکمن گوشت پخته که من دیرا بخود برآورده ام مشتری گفت من باین شرط خریدم این بیع فاسد بود اما اگر مر دیرا خریست مر دیرا گفت که من این خر را بتو فروختم بدان شرط که هر روز دیرا نجمن جو دهی مشتری گفت باین شرط بخریدم گفتار این بیع روا بود فرق ست میان مسئله کنیزک و مسئله ستور از بهر انکه آنچه کنیزک را پذیرفت بودی نرساند وی خاموش نباشد تقاضی مرافعت کند و گوید مرا باین شرط خریده ست خواجه ازان ضرر بود شاید که نتواند رعایت داشتن و اگر ندهد فضیحت کنندش لاجرم بدین بیع فاسد بود اما اگر ستور را بچو ندهد تواند که گوید مر اجو غلامی که پذیرفته بودی پس لاجرم ضرر نبود در حق خواجه خواه دهد خواه ندهد بیع درست بود مسئله مردی زره تخم مرغ فروخت

بمردی ازین تخم با بعضی فاسد بیرون آید و بعضی نیکو بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع در کل باطل
بود و بر قول صاحبین رحمة الله در آنچه بلغذه بود بیع فاسد بود و در آنچه نیکو بود بیع درست بود
حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست که تخم مرغ بلغذه مال نیست چون مال نبود لاجرم که بیع کل کرده
آمد باطل بود نظیر وی آنست که اگر مردی بنده را با زردی هر دو را بیک بیع فروخت بیکی مالی
معلوم با تفاق بیع بنده باطل بود از بهر آنکه چون بیع یکی هست واجزا و اصلا ملک کسی نشود لاجرم بیع بنده
باطل بود آنچه در مسئله ما هست جواب همین بود باز ابو یوسف و محمد رحمة الله میگویند فرق هست
میان تخم مرغ و میان لذا دو بنده و تخم مرغ بلغذه شاید که یکی هزار کار آید پس لاجرم بیع
را فاسد گوییم باطل نی بر قول ایشان القدر که بلغذه بود مشتری مثل آن بخرد و بوی که با بایع
هست تسلیم کند و بهاء بستاند و آنها که نیکو هست خود بیع جائز آمده هست و خواهد از سر گیرد
و باز بر قول ابو حنیفه رحمة الله آنها که بلغذه آمده هست مال نیست چون مال نبود تسلیم کردن آن بهای بایع
واجب نبود و آن هیچ که نیکو آمده هست مثل آن باز خرد و ببایع دهد و هر دو را باز بهاء بستاند اگر بایع
گوید که بدان دو که بر دو هر دو را باز آر مشتری گوید که بر من واجب نیست تسلیم کردن آن هیچ را از بهر آنکه
مال نیست **مسئله** مردی صد جوز خرید از ین صد جوز ده پنج بوچه آمد آن عفو بود از بهر آنکه
یکی از هر ده و اگر همه پنج آمد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل بود از بهر آنکه آنچه بیع هست معدوم
هست چون معدوم بود بیع باطل بود بعضی مشائخ گفته اند بنگریم که این پوست جوز را بچیزی
میخسبند از بهر موختن را بانی اگر میخسبند آن پوست را بیع فاسد بود باطل نی گوز جوز مثلی هست
نتواند تسلیم کردن همچنانکه قبض کرده شده چون از مثل آن عاجز آمدیم بقیمت باز گردیم از
بهر آنکه کسی نداند که آن جوز دیگر همچنان هست یا نی قیمت آن پوست بود بهر چه بخسبند آن قیمت
وی باز دهد و سیهای خود باز ستاند اگر خواهد آنچه از پوست گرفته بگیرد و دیگر را مطالبه کند **مسئله**
مردی ده گرد و خرید و هر ده تلخ بیرون آمدند بیع باطل بود از بهر آنکه گرد و تلخ مال نیست وی هیچ چیز را
خرج نشود و بیرا ستور نخورد و ادا اگر بعضی تلخ آمد و بعضی شیرین بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع در کل
باطل بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در گرد و شیرین بیع جائز بود و آن گرد و ها شیرین را قبض کند و آن تلخ تا آنرا
بهاء باز بستاند ابو حنیفه رحمة الله میگوید که وی تلخ مال نیست اما این گرد و ها شیرین را از سر بیع کنند تا روا بود و در مقابله آن تلخ
بهاء باز گیرد **مسئله** اگر مردی خیار خرید یا با درنگ اگر شیرین آمد بیع روا بود و اگر تلخ آمد با تفاق بیع جائز بود و ادا باز توانند
کردن از بهر آنکه رد همچنین باید کردن که قبض کرده باشی چون از رد ها جز آید بنقصان رجوع کند و نقصان آن بود که اگر کسی از بهر

ستور خرد بهمان اندازه بگیرد و باقی دیگر از بهاستاند **مسئله** مردی خربزه خرید تلخ آمد بیع درست
بود اما بنقصان رجوع کند از بهرانکه ویرا ستور خورد اما اگر زندگی تلخ نمود انرا اعتبار نبود **مسئله** مردی
باده کاوی مغرور شد بمردی باین شرط که هر روز پنج من شیر مید هد گفتا این بیع فاسد بود از بهرانکه این شرط
که ایشان کرده اند شاید که همچنان بود شاید که همچنان نبود لاجرم بیع بدینمعنی فاسد بود و همچنین اگر کسی گوید
من این باده کاورا میفروشم بشرطانکه وی باشیر ست هم درست نبود از بهرانکه شاید تا اکنون شیر داده بود
اکنون نشیرند بدلاجرم ضرر بود در حق مشتری و گفتم که بیع شرط بیع را فاسد کند و الله اعلم بالصواب

**فصل** در بیان نشان فاسد بیع و حکم وی باید دانستن که حکم بیع فاسد چیست حکم بیع فاسد آنست
که تا بیع را مشتری قبض نکند ملک نشود و هریکی را ولایت فسخ عقد بود هرکدام ازین دو یکی کویدمن
این عقد را برانداختم برانداخته شود و اگر بیع در دست مشتری هلاک شود بروی قیمت واجب آید بهای
نی از بهرانکه بیع فاسد را حکم غصب ست همچنانکه مردی کاره غصب کند از مردی و در دست این غاصب این کاره هلاک
شد بر غاصب قیمت واجب کردمی در مسئله نیز جواب همین ست اگر کسی سوال کند که بهای
کدام ست و قیمت کدام جواب آنست که بهای آنست که خریده بود بان و قیمت آنست
که اهل آن گویند که این اخریان باچندی آرزد انرا قیمت خوانند و صورت
مسئله آنست که مردی را غلامی ست که قیمت آن غلام ده دینار ست خواجه
این غلام را بهشت دینار فروخت تا نوقان گفتم که این بیع فاسد ست اکنون
غلام را مشتری هم قبض کرد و در دست وی هلاک شد مرا بایع را رسد که از
مشتری ده دینار دعوی کند و طلب کند بشریعت از بهرانکه گفتم
در بیع فاسد هریکی را ولایت ست که آن بیع را برانداز د که اگر بایع برانداختی میراین
بیع را غلام کرفتی که بهای وی ده دینار بودن اکنون لاجرم عاجز آید از قبض
کردن غلام و عاجز نیاید یم از قیمت لاجرم دو دینار دیگر قاض بفرماید تا مشتری بایع
را دهد **مسئله** مردی غلام را بر بیع فاسد بهشت دینار دیگر طلب کند غلام را نیز دیگر
بایع آورد و گفت مرا زر دیگر نیست اگر فردا روز این غلام از من هلاک شود تو از من دو دینار
دیگر طلب کنی غلام را باز گیرد زو من ده بایم گفت من ازان دو دینار کردن ترا بیزار کردم مشتری غلام
را برد بعد ازان این غلام هلاک شد رسید بائع را که از مشتری دو دینار دیگر طلب کند و آن بیزاری
ازوی درست نیاید از بهرانکه هنوز آن بران مرد دو دینار واجب نشده ست و بیزاری از چیزی واجب نشده

کر در دست نبود و آن دو دینار بر مشتری واجب نشود که غلام هلاک شود از بهر آنکه قیمت آن وقت واجب نشود که غلام هلاک نشود
مسئله مردی ماده گاوی خرید به بیع فاسد و این ماده گاو در دست مشتری ماند سه چهار سال و سه چهار گوساله آورد بعد ازان بالله المستعان
شد که این بیع فاسد بود و بیع توانند که دعوی و آن ماده گاو و گوسالگان را استاند از بهر آنکه قسم بیع فاسد را حکم غصب است و اگر غصب کرده بود وی در
دست ماضی گوسالگان او زاده بود وی بعد ازان عدم شد هم ماده گاو و هم گوسالگان او تواند گرفت و ازان مسئله در مسئله ما نیز همین جواب
بود و اگر اشکال گویند که بیع فاسد را چون قبض کرد مشتری را ملک شد و غصب را چون قبض کنی ملک نشود چرا باید که در بیع فاسد گوسالگان
را تواند گرفت جواب آنست که بیع فاسد مستحق الرد است دلیل بر آنکه قاضی را بر سد که در بازاری که بیع فاسد کنند ایشان را حبس کند و منع کند
تا بیع فاسد نکنند پس معلوم شد که حکم وی حکم غصب آید مسئله مردی مردی را ماده گاو بخشید این ماده گاو در دست موهوب له بچگان
آورد و سپس پشیمان شد و رجوع کرد و ماده گاو را تواند برون و بچگان را نی چه فرق است میان بیع فاسد و بیع چون هر دو جایی حق رجوع
هست در بیع فاسد بچگان نیتواند برون و دو به فرق آنست که بیع فاسد را حکم غصب است مستزل است لاجرم می تواند که بچگان را برون
اما در هبه حق مقرر است و بچگان در ملک وی زاده شده است لاجرم درین صورت بچگان را نمیتواند برون و فرق دیگر آنست که در هبه رجوع را
ارضا موهوب له می باید یا بقضا قاضی تا درست بود و در بیع فاسد خواه رضا و خواه نی رجوع درست آید که اینجا فرق آمد میان این هر دو
و میان بیع فاسد مسئله مردی کنیزک خرید به بیع فاسد و قبض کرد و ملک شد اما دخول نشاید کردن که ملک متزلزل است اما بعین کنیزک را بکشید
مردی مرد را قبض کرد با وی دخول کردن روا بود و همان منفعت گفتم مسئله مردی بنده میخرید به خم خمر یا به خوک این فاسد بود اما
اگر بنده میخورد بخون یا میته در خصومت این بیع باطل بود و چه فرق است میان خمر و خنزیر و خون و میته جواب فرق آنست که خمر و خنزیر هر چند
ذمی را مال است و هر چند ما را مال نیست اما اتفاق کرده اند که خون و میته مال نبود و هم چنان شود که فتوی این کار را بتو فروختم بی بهایش باطل بود این
بیع و در انصورت که اهل ذمه را خمر مال است بر قول ابو حنیفه رح خمر مالیست ولی متقوم نیست یعنی بی قیمت است دلیل بر آنکه ابو حنیفه رح میگوید که
اگر مردی وفات یافت و از وی خمر ماند میان وارثان میراث شود پس معلوم آید که خمر مالیست و دیگر آنکه مردی خمر مرد را غصب کرد و
مالک را برسد که از وی باز ستاند و اگر نزد بش بقاضی برد بش و قاضی خصومت بشنود و حکم کند میان ایشان از بهر آنکه صلاحیت مال شدن
دارد و چون در زمان این دوم صلاحیت مال شدن دارد لاجرم چون چیزی که بچیز خرد آن بیع فاسد بود مسئله اگر کسی سوال کند که بیع باطل کدام
و بیع فاسد کدام ست جواب بیع باطل آن بود که کسی کالا خرد و بهای بدهد بنکند آن بیع باطل بود یا چیزی خرد که آن چیز مال نبود یا چیزی که آنگس را
آنچیز نبود هم چنانکه مردی از مردی کنیزک میخرد یا بجو و یا مانند وی و آنگس را آن چیز نیست در ملک این بیع باطل بود از بهر آنکه بیع معدوم بود
و بیع معدوم باطل است حکم بیع باطل آنست که اگر قبض کنی ملک نشود تا اگر هلاک شود در دست مشتری بر وی ضمان واجب نبود و اگر سوگند
خورد که امروز چیزی نخریدم به بیع باطل چیزی خرید سوگند بگردن نیاید و بیع صحیح آنست که مردی چیزی خرید به بیع در دست بیش از قبض ملک
نشود و بیع فاسد را تا قبض نکند ملک نشود و دیگر انکه اگر سوگند خورد که من امروز بیع نکنم چیزی فروخت بیع فاسد سوگند فرو د آید از بهر انکه بیع فاسد
ملک نشود اما بیع باطل ملک نشود مسئله اگر مردی غلام خرید به بیع فاسد و قبض و آزاد کرد این غلام آزاد نشود و اگر بیع باطل خرید و قبض

وازاد کرد ازاد نشود ازبهر انکه بیع فاسد ایچون قبض کنی ملک نشود و بیع باطل را قبض کرد ملک نشود تا فرق بود میان بیع فاسد و باطل

مسئله مردی بستادی خرید بدان شرط که این دستادستانی است بعد ازان معلوم شد که دستار بهمرقند لیست بیع باطل بود و همچنین

اگر مردی لعل خرید انگبینه بیرون آمد بیع باطل بود و بهم چنان اگر مردی زندنجی خرید و درانی بیرون آمد و درانی خرید زندنجی بیرون

آمد بهم بیع باطل بود و اگر مردی سفش ادیمی خرید سختیان بیرون آمد بیع باطل بود ازبهر انکه درین بهمه صورتها مبیع معدوم است ازبهر انکه انچه

وی خریده است آن چیز نیست چون آن چیز نبود که وی خریده است بیع باطل بود تا اگرچند گاه این دستار با برلست بستری بسبب بریدن نقصان

کرد از قیمت بانقش نرا پوشید و نقش را معیوب کرد بعد ازان معلوم شد که این نقش ادیم نبوده است و این دستار ستانی نبوده است ترسد بشتر بیعت

که بهم چنان به بایع رود کند و زر خویش باز گیرد و نقصان انجا مده و نقش بدهد ازبهر انکه نقش بقبض ملک نشود چون ملک نشود امانت بود بدست

وی هرچه وقت امانت دار امانت را نقصان کند همان واجب شود مسئله اگر مردی غلام خرید کنیزک پدید آمد این بیع باطل بود ازبهر انکه آن

مصلحتی که وی را از غلام بحاصل آید از کنیزک نیاید اما فرق آنست که میان این مسئله و میان انمسئله که اگر مردی نرگاو خرید و گاو بیرون آمد

یا نر خر خرید ماده خر بیرون آمد یا بخته خرید میش بیرون آمد درین همه صورت بابیع رد واجب است اما مشتری را اختیار است تا خواهد بپذیرد

خواهد رد کند فرق میان حیوانات و آدمی انست که نری و مادگی در حیوانات صفت است و اگر آن صفت در حیوانات نبود بهیچ بها از ندارد و

اما اختیار زنهار دشریعت مرخر نده را اما در حق آدمی چون صفت نبود مقصود حاصل نبود چون مقصود حاصل نبود بهم چنین شود گویی هیچ نیست

است لاجرم بدین معنی فرق افتاد مسئله دو مسلمان اند خر میفروشند یکی بدیگری بیع میان ایشان رواست از بهر انکه خر حلال است اما

اگر مسلمانی خمر است ذمی را وکیل کرد که این خمر مرا فروش این ذمی بدیگری فروخت این بیع رواست و بر قول ابوحنیفه رح مسئله دو مسلمان

یکی را خمر است بدان ترسای دیگر فروخت اگر در حال ترسای تسلیم کرد بیع رواست و اگر پیش از تسلیم این دو یکی مسلمان شد این بیع از میان

ایشان برخیزد از بهر انکه مسلمانی ممنوع است از گرفتن خمر و دادن چون ممنوع بود لاجرم بیع برانداخته شود مسئله مردی از زمین ده گز

میفروشد بمردی یا از خانه معین ده گز میفروشد بمردی نامعین این بیع بر قول ابوحنیفه رح فاسد بود و بر قول صاحبین رح جایز بود و

حجت ایشان انست که میگوید زمین معین است و خانه معین و بهای معلوم و گز معلوم این بیع رواست و حجت ابوحنیفه رح انست که میگوید بدین

زمین تفاوت کند یکی فربه روی تر بود و یکی لاغر روی تر بود و یکی روی بلند تر بود و یکی روی پست تر بود پس منازعت رود و در میان ایشان

لاجرم بدین سبب فاسد بود و اما خانه را نیز چنین بود که منازعت رود و در میان ایشان که یکی همسایه نیکوتر بود و یکی همسایه بدتر چون منازعت

رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت این صد گوسفند بتو فروختم به پنجاه دینار و گوسفند معین است مشتری گفت من خریدم رواست بود

اما اگر مردی گفت ازین صد گوسفند پنجاه بتو فروختم یا چندین مال وی گفت خریدم بیع فاسد بود ازبهر انکه منازعت رود و آن که بدهد پنجاه

نیکوتر خواهد و این که بدهد پنجاه تباه تر دهد لاجرم بیع فاسد بود مسئله اگر گفت ازین صد گوسفند بتو ده فروختم هر گوسفندی یکدینار

رواست بود ازبهر انکه منازعت نرود و اگر گفت این گوسفندان که هستند هر دو گوسفند یک دینار بمن فروختی گفت فروختم این بیع نیز

فاسد بود ازبهر انکه شاید که گوسفندان عاق آیند دران سه که آخرین منازعت رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که ده ازین گندم

نمیدهم بتو فروختم بیکدینار یا دوه ملشت یا دوه طعام یا دوه گوسفند یا دوه گاو یا دوه جامه گفت بخریدم بیع درست بود اما اگر گفت دوه از این جوال
یا دوه از این طعام یا دوه از این انبان یا دوه از این زنبیل بتو فروختم یا چندین مال در بغیبوره تها این بیع درست نبود از بهر انکه انبان و جوال
را و زنبیل را بیشتر پرکنی بیشتر پر بود از بهر انکه اینها با بار زنده بود بمکث کمتر کنی کمتر بود و چون پر کنی پر بود لاجرم بیع فاسد بود اما طشت و لگن
و طعام و نیکان زیاده و کم نه پر بود و وی چون پیمانه بود و اگر بپیمانه خریدی درست بود وی اینجا نیز درست بود و مسئله مردی را در روضه
باو نمایان اند گفت ان با بیاز اتبو فروختم باچندین مال این بیع روا بود و یا نی بنگریم که قادر هست بر تسلیم یا نی اگر قادر است بر تسلیم بیع درست
بود و اگر نی نی و قدرت بر تسلیم ان بود که اسپ اندک بود و او بدان بر بسته بود و فی الحال تواند گرفتن اما اگر آب بسیار بود یا سر اندان
گشاده بود نتواند که حالی تسلیم کند مسئله مردیرا علامی است که یخته این علام گریخته را میفروشد بیع روا بود چون داند که این غلام
کجاست از بهر انکه تسلیم کردن این علام عاجز است اما اگر میداند اینغلام کجاست و کسی اینغلام را گرفته است چون قدرت بر تسلیم هست
بیع درست بود و اگر نی نی مسئله مردیرا اینست این اسپ چنیست بمیداند کجاست که گم رفته است مردی امد که این اسپ که از
تو گریخته است بمن فروشی بوی فروخت روا بود همان معنی که یاد کردیم مسئله مردیرا مرغی اموخته یا نیز پیغامبر از دست وی مردی دگر آمد
و اینمرغ را خرید بیع روا بود از بهر انکه قادر نیست بر تسلیم وی مسئله مردی میوه را بباغ منفرد شد بمردی روا بود و یا نی بنگریم که میوه با بیرون
امده هست یا نی اگر وقتی فروخت که میوه با بیرون امده است و غوره شده است چنانکه ازوی نفع تواند گرفتن این بیع درست نبود و اگر
نی نی مسئله مردی کبوتر خانه منفرد شد یا کبوتران بیع درست بود و یا نی فقیه ابو اللیث رحمة الله اورده هست بنگریم مطابست یا روز گر شب بود درست
بود و اگر روز بود یا نی از بهر انکه در قدرت بتسلیم تواند کردن اما در روز بعضی کبوتران پرده بود ندکه بهر جای رفته تسلیم تواند کردن لاجرم بیع در روز
درست نبود بخلاف شب و الله اعلم باب در بیان ربوا و باید دانستن که ربوا چیست و ربوا در چهار رود و چهار رود پیغمبر علیه السلام فرموده اند که
الذهب بالذهب یدا بید و الفضة بالفضة یدا بید وزنا بوزن مثلا بمثل و الفضل ربوا و الحنطة بالحنطة کیلا بکیل مثلا بمثل یدا بید و الفضل ربوا و الملح بالملح
کیلا بکیل وزنا بوزن مثلا بمثل یدا بید و الفضل ربوا علما رحمهم الله گفته اند که پیغمبر علیه السلام شش چیز را نام برد که جنس بجنس وزن
بوزن و مثل بمثل و دست بدست و کیل بکیل و زیادتی در وی ربوا ست زر بزر نقره بنقره گندم بگندم جو بجو خرما بخرما و نمک بنمک پیغمبر صلی الله
علیه وسلم شش چیز را یاد کرد ما بر اشش چیز دگر را قیاس کنیم هر چه را بگرانند و کیل کنند زیادتی در وی ربوا بود بر قول علما رحمهم الله هر چه کیل است
وزنی هست گفتم نه در سه روایت ربوا بود بر قول شافعی رحمة الله ربوا در چهار رود که بخوردن بود و حجت وی این است که میگوید که حاجت او میان بجنس خورد
بیشتر از انکه رود که در چیزها دگر پیغمبر علیه وسلم خوردنیها را یاد کرد و هم خوردنیها را بجرم وزنی و کیل بود در روی ربوا بود و چون جنس
مختلف بود چهار مسئله هست که ربوا در وی رود و با تفاق و دو با اختلاف اما اندرو که با تفاق است گندم بگندم یا اندرون با برنج جو بجو یا خرما بخرما یا نمک بنمک
و ما تند اینها هر چه ریزه بود یکی از دگری با تفاق در وی ربوا بود از بهر انکه بنزدیک علما رحمهم الله اعتبار کیل را بود یا وزن را اینها کیل و وزنی
اند و بر قول شافعی رحمة الله اینها خوردنی اند لاجرم با تفاق بود که در وی ربوا رود و دوم مسئله دگر اختلاف است یکی انست که نقد بنسیه
نقد ارزه بر قول علما رحمهم الله در وی ربوا رود و بر قول شافعی رحمة الله ربوا نرود و سیم خوردن با اعتبار دارد و اینها خوردنی نیند و کیل را

اعتبار داریم وکیل یا فرمود و مسئلهٔ دیگر است در یک مسئله اتفاق است که مرد و است که یک گرمابه بدو گرمابه بدو گرمابه بدو گرمابه بدو گرمابه بدو
خانه بدو گرمخانه بدو گرمخانه بدو گرمخانه بدو گرمخانه بدو گرمخانه بدو گرمخانه بدو گرمخانه بدو گرمخانه بدو گرمخانه بدو گرمخانه بدو
لاجرم اتفاق امد که ربوا در دی نرود اما این دو مسئله که در دی اختلاف است است که یکی بسبب میخورد شد یکی آبی بدو آبی یا کوزه بدو کوزه یا
یکی جوز بدو جوز یا یکی تخم مرغ بدو تخم مرغ بر قول علماء ما ربوا نرود و بر قول شافعی ربوا رود و حجت ما است که میگوید اگر دی نسیه یا یکی یا یکی
یکی ابی را یا یکی سیب را نه بوزن اند ارد و نه بکیل لاجرم ربوا نرود و شافعی رحمة الله میگوید که اینها خوردنی است لاجرم ربوا رود و علماء ما میگویند
که علت ربوا و چیزاست جنس باید یا قدر تا در دی ربوا رود و تا اگر جنس بود و قدر نی یا قدر بود و جنس نی در دی ربوا نرود و نی گندم گندم جنس بود
اگر بگیشت گندم سید بدو مشت گندم ربوا نبود از بهر انکه جنس هستند ولی قدر نی و قدر ان بود که بکیل اندر اید و کم از دو من بکیل اندر نیاید از بهر انکه
پیغامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید در صدقه فطر او واجب میتوان نصف صاع من بر بدید از بهر انکه پیغامبر در موئت شما است پیمودن صاع از گندم پیش ما
معلوم شد که کم از دو من در صاع نیاید گندم کیل است و چون چه بگیشت گندم دهد بدو مشت در دی ربوا نرود و خواجه ابو بکر زرنگری رحمة الله
میگوید اگر سکوره را هم چون کیل کنند یکی از ان صد دو دو بستاند ربوا بود و از بهر انکه همچنان نشود یک کیلی بدو کیلی مسئله مردی دو قفیز گندم جایی
سید بدو پیمانک تا کی قفیز کند نیکو بستاند این بیع روا نبود انرد یاد تی در دی ربوا بود از بهر انکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید چیزها در وقتا
سوا مردی باید از جزی پیغامبر علیه السلام را خرمائی اورد و خرما عظیم نیکو بود پیغامبر علیه السلام فرمود که خرما چیز بختین مغفر بود گفت
یا رسول الله من دو قفیز خرما دادم و یک قفیز از این خرما نیکوتر بر چیده ام رزجانش خرما پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرمود که ربوا گرد و این معاملت
که نیک بد برد و یکی بود و بعد ازان فرمود که اخرتا ما را بوی بفروش بسیم و بان سیم یک قفیز خرما بخر ما حلال بود و بدین جا بسیار مسایل اند مسئله
اگر مردی دو قفیز گندم کثره خورد و سید بدو یک قفیز گندم نیکو ستاند گفتم ربوا بود باید که این دو قفیز را بوی بفروشد بسیم و ان سیم یک قفیز گندم نیکو
بخرد تا حال بود مسئله مرد یر انکه دینار رزسفید است که عیار این یکدینار را بچه دانک دیم رزمخلوط شد حرام بود از بهر انکه زرسرخ و سفید زر بر بدو یکی
یکی بود و رشته بعت اگر باید تا حلال شود باید که بر بچه دانک دیم و یک عدل یکی روی بدو رزسفید یکی روی مسئله مرد یر او کیل کرد که مرا یک
غلام خرید و دینار و کیل غلام خرید بنه دینار این بیع و کیل را افتد یا موکل را گفتا بگیریم که اگر این غلام بده دینار می ارزد ادای حسبتی
کرد و بنه دینار خرید این بیع از موکل افتد اما اگر بنه دینار پیش نمی ارزد این بیع از وکیل افتد از موکل نی از بهر انکه این کار که غلام ده دینار
میکند نه دیناری تواند تواند کردن لاجرم بود و کیل را بود مسئله مردی مرد یر او کیل کرد و گفت مرا غلام بخر و گفت بچندین دلک بخر
بود اگر این وکیل غلامی بخرد بقیمت تمام بیع این روا بود در حق موکل اما اگر زیادة از قیمت خرید با تفاق روا نبود و بیع وکیل را افتد موکل را
نی از بهر انکه چون زیادة از قیمت بخرید مر زبود در حق موکل چون ضرر آید بیع بر وکیل نافذ دادیم بر موکل نی مسئله مرد یر امرد یر او کیل کرد که
امنیغلام مرا بفروش و لی نگفت که بچندین غلام را فروخت کم از قیمت یا بقیمت یا زیادة از قیمت روا بود یا نه گفتا اگر زیادت از قیمت فروخت
روا بود این بیع یا قیمت مثل فروخت هم روا بود اما اگر کم از قیمت فروخت بر قول ابو حنیفه رح روا بود این بیع و بر قول صاحبین رح چون کم از قیمت فروخت
است روا نبود و بقول ابو حنیفه رحمة الله فرق میباید کفتن میان بسیار و کیل و بیم و کیل بیم کما از قیمت بیغ رشته و بسیار و در خرید ین که زیادة از قیمت نخرد

روا نمیداند گفت فرق آنست که وکیل بفروختن در یک غلام پیش نیست و ضرر این یک غلام سهل بود اما وکیل بخریدن اگر زیادت از قیمت روا
داریم شاید که جمله مال این مرد بها این غلام کند این موکل را بدین بدآید که ای شوم دیشب لاجرم فروختن درست آید و در خریدن نی تا فرق
بود میان هر دو مسئله اما ابو یوسف و محمد رح میگویند که در هر دو جای ضرر است مر موکل را و هر چه ضرر آید نی خریدن درست بود و نی
فروختن مسئله مردی مرد یرا وکیل کرد که این غلام مرا بفروش بده دینار و این غلام را بده دینار میخرند وکیل شش دینار فروخت احد
ازان موکل بدید مر وکیل را گفت چه کردی غلام را گفت فروختم گفت نیکو کردی بعد ازان معلوم شد بنه دینار فروخته است موکل گفت
من نرا دانستم این بیع درست افتاده است نتواند برانداختن از بهر آنکه چون اول گفت که نیکو کردی ان بیع موقوف باجازت وی بود
چون اجازت کرد بیع درست شد چون خواهد که باز چرخ کند درست نیاید بایستی که نخست بر سیدی که بچند فروختی تا اگر فروش بودی اجازت
کردی و اگرنی نی چون تقصیر از وی آمد لاجرم بیع نافذ آمد مسئله مردی مرد یرا وکیل کرد که این غلام مرا بفروش دیگر همین مرد را
وکیل کرد که این غلام را از بهر من بخر و بهرو بها را بدید کردند این وکیل گفت من این غلام موکل خود را فروختم و خریدم از بهر موکل
خود بده دینار این وکالت درست نبود باتفاق از بهر آنکه وکیل در بابها بیع و شری از دو طرف درست نبود از بهر آنکه حقوق بیع
راجع بو کیل است یک شخصی هم بائع و هم مشتری هم مالک و هم متملک یعنی فرونده و هم فروشنده روا نبود از بهر آنکه آن فرونده غلام را
ز طلبد هم از وکیل طلبد و اگر موکل که خداوند غلام است بها طلبد از وکیل طلبد و اگر دران غلام عیب پدید آید هم بو کیل رد کنند
پس لاجرم چون حقوق بوی راجع آید وکیل از دو طرف درست نبود یک شخصی بخلاف مسئله نکاح که اگر مردی مرد یرا وکیل کرد که دختر فلان
کس را از جهت من بخواه بصد دینار کابین پدر دختر همین مرد را وکیل کرد که دختر مرا فلان کس بده بصد دینار این وکیل گفت که من موکله
خود را به موکل خود دادم نکاح درست آید فرق است میان وکیل بیع و میان وکیل نکاح که وکیل نکاح چون رسول است و بر رسول
عهده نبود وی سخن نگفت و از میانه بیرون رفت اگر آنمرد زن طلبد کند از وی نتواند کردن و اگر آن زن دست بجان طلب کند و یا نفقه
از وکیل نتواند طلب کردن لاجرم در تصویر نکاح یک شخصی از دو طرف روا بود مسئله مردی مرد یرا وکیل کرد که این غلام
مرا بفروش بده دینار وکیل این غلام را فروخت موکل گفت ازان ده دینار دو دینار تو بخشیدم این ابرای بود در مشتری یا
همچنان بود که گوی بهشت دینار فروختن و اگر گفت سه ترا بخشیدم یا چهار یا پنج تا بنه دینار وکیل را گفت تو بخشیدم این بخشش
مشتری را افتد وکیل نتواند که از مشتری هیچ بستاند اما اگر گفت هر ده دینار تو بخشیدم اینجا بخشش مر وکیل را افتد پس مشتری را
لی چه فرق است میان آنکه سیم ازان می بخشد که فروخته است ان حطه میشود از مشتری چون هم بخشد هیچ حطه نیشود از بهر آنکه اگر
هر ده دینار را از مشتری حطه کنی همچنان بود که گوی من این غلام تو فروختم بی بها و بیع بی بها روا نبود اما هر چه ازان قیمت حطه
کنی هم چنان بود که گوی هم اول همچنان فروختی که باقیمت مسئله اگر مردی سوگند خورد که من امروز هیچ نخرم مردی مرد یرا وکیل
کرد که این غلام مرا خود بش این وکیل فروخت سوگند فرود آید از بهر آنکه گفتیم که در باب بیع و شرا حقوق راجع بو کیل است اما اگر
این سوگند خورنده دیگر یرا وکیل کرد که من سوگند خورده ام که چیزی نفروشم و وکیل فروخت سوگند فرود نیاید و اگر سوگند خورد

خورده است یکی او را وکیل کرد که فلانست را از بهر من بخواه و رفت و او را از بهر وی خواست سوگند فرود نیاید و اگر همه کس سوگند
خورده است یکی او را وکیل کرد که فلانست را از بهر من بخواه وکیل از بهر وی خواست سوگند فرود آید مگر موکل را از بهر آنکه در باب سوگند وکیل
همچون رسول است حق عقد را هم بشوی است نه بوکیل لاجرم سوگند فرود آید بخلاف وکیل بیع و شرا که حقوق عقد بیع راجع بوکیل
است نی بموکل مسئله مردی مر مرد دیگر را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل بخود فروخت این بیع موقوف بود اگر مالک
اجازت کند بیع نافذ بود و اگرنی نی از بهر آنکه وی وکیل بیع است اینجا اگر وی خود مشتری شود مسئله اگر وصی گاله نارسیده
را بیفروشد روا بود چون بقیمت مثل وی بفروشد اگر یکدم می فروشد روا نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده مسئله اگر وصی گاله
نارسیده را بخود بیخرد بقیمت مثل روا نبود از بهر آنکه وی متهم است باید که گاله نارسیده که بده درم بخرد بیازده درم بخرد تا بیم نماند بود و همه را
معلوم شود که نفع است در حق نارسیده مسئله اگر بدر گاله نارسیده را خود بیخرد روا بود اگر قیمت مثل وی بخرد اما اگر کم از قیمت بیخرد
روا نبود فرق است میان وصی و پدر فرق آنست که پدر پسر فرزند خود را بدهد بخواهد و گاله و یا بکم بخرد مسئله اگر مردی بهیماں بنیه
بدراف میدهد و یکمن باغنده از وی خرد بچهارمن بنیه این روا نبود از بهر آنکه چون از بهیماں بنیه یکمن باغنده شود بنیه اندک روا شود
و این عمل حلاج و نداف را در شریعت اعتبار نیست تحکید تا حلال شود گفتا باید گردان بنیه را از وی بسیم بخرد یا بسیم باغنده خرد شد
تا حلال شود مسئله اگر مردی ده من کنجد آورد و کان روغن کرکه این کنجد را روغن ده روغن اگر میداند که از این کنجد سه من روغن آید
سه من و شصت سیر بدهتا درست آید تا سه من در مقابلهٔ آن سه من شود که در کنجد هست وان زیادتی کنجد شود تا حلال بود و اگرنی این
کنجد بار را یا مطهر را یا بنداره را بوی فروشد بسیم باز بجهان سیم از وی روغن خرد تا حلال بود مسئله مردی ده قفیز گندم
میدهد بدو بست قفیز جوی می ستاند دست بدست روا بود از بهر آنکه گندم با جو خلاف جنس اند و هر چیز خلاف جنس بود یکی بدو روا بود و حاصل
اعلم مسئله مردی ده قفیز گندم داد بمردی گفت چون بفرقان آید بیست قفیز جو باز ده باتفاق حرام بود و ربوا بود از بهر آنکه بجای مبرم
میفزاید که الجنس بالفرد ده یحرم النسی گندم با جو خلاف جنس است اما از روی کیل جنس است و بر هر جنس بود نسیه حرام بود مردی یکی دهم بدو داد
میفزود دست بدست روا بود از بهر آنکه جنس هستند ولی قدری و قدران بود که ویرا کشند و علی هذا دلیست تفرقه که درین عدلی است
تتبع شود و باشتهاکه درین عدلیست ما اگر چنانست که یکی عدل میدهد هزار پسین و روز عدل می ستاند حرام بود از بهر آنکه بر و نسیه شود و همچون
بیع صرف شود بهمان چیز که یاد کردیم مردی کنیزک فروخت بمردی بده دینار و خداوند کنیزک را ده دینار طوق بود یا بیکه گفت کاین کنیزک را
باین ده دینار بتو فروختم ده دینار باده دینار بیهم شود کنیزک بوا شود اما چنانست که کنیزک باده دینار بیاید ده دینار فرو نشیند بیهم روا بود از
بهر آنکه ده دینار باده دینار برابر بود یکه بنیار این کنیزک شود بیهم روا بود و الله اعلم مسئله دو انباز اند و دو خربزه خرمند یا بجایی برگشید هر این
خربزه را قسمت میکنند اگر برگشیده کنند خود امثال بناید که جایز بود اما اگر یکی خربزه این خود می نهند و یکی از آن روی صدر شهید آورده است
که ربوا نبود بر چند که یکی روی زیاده آید از بهر آنکه خربزه با خربزه از اموال ربوی نیست بسی در وی ربوا برود از بهر آنکه خربزه را در انبار کشیده
نیفزود شد و گفتیم ربوا در چیزی رود که وزنی و یا کیلی و این خربزه نی وزنی است و نی کیلی اما اگر در شهری بود که وی را برگشیده خرند شد از انجا قسمت

کسند روا نبود تا برنگشاد والله اعلم **باب** در بیان بیع میوه مروی میوه خرید بر درخت این درست بود یا نه بنگریم اگر وقتی خریده است که این میوه کل است بالفعل این بیع درست نبود از بهر آنکه میوه معدوم است و بیع معدوم روا نبود اما اگر چنان شده است که میوه از کل بیرون آمده است بیع روا بود و بایع را رسد که گوید برکن و درخت مرا خالی کن از مشتری گفت مرا زمان ده تا چندان که این میوهای اسپکیر دوی زمان دادش این میوه بر درخت کلان شد در سید این بیع فاسد نشود از بهر آنکه بیع از خود کلان منتفع و لاجرم بیع روا بود اما اگر چنان است که مردی برگ تخم خریده از بهر سیله و گفت مرا بست روز زمان ده تا چون بر خود اندر آید این برگ با بیرم زمان دادش گفتا این بیع فاسد شود از بهر آنکه بر چند روز برگ دیگر بیرون می آید برگ بیع با برگ غیر آمیخته شود چون آمیخته شد بیع فاسد گردد اما اگر برگ نوت خرید باشد از بیخ بیع فاسد نشود و بر چند که برگ نو بیرون آید از بهر آنکه بیخ ملک وی شد اما میوه یکبار بیرون می آید بیش و کمتر بیرون نیاید بیع با غیر آمیخته نشود بیع جایز بود **مسئله** مردی مورد حتی خرید بر این درخت میوه است ذکر میوه نکرد میوه بدیع اندر آید یا نی گفت بنگریم اگر منتفع است به بیع اندر آید و اگر منتفع است چنانکه دیر توان خوردن یا کسی نخورد تا ذکر نکنی بیع بیع اندر نیاید **مسئله** مردی زمین فروخت برد و درین درختان اند ذکر درخت نکرد و درخت به بیع اندر آید چون بر درخت میوه بود اما اگر بر درخت میوه نیست به بیع در نیاید از بهر آنکه درخت تبع زمین نشود و فیشکه بر درخت میوه نبود و در وقتیکه میوه بود درخت تبع زمین نشود و میوه تبع درخت بر بیع در آید تبع تبع نی یعنی میوه **مسئله** مردی زمین فروخت و در زمین کشت است ذکر کشت نکرد کشت به بیع اندر آید یا نی گفتا بنگریم که کشت منتفع است یا نی اگر کشت چنان است که بر توان بدرو دن رود ون تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید اما اگر الحال سر بر کرده است تبع زمین نشود به بیع اندر آید لی ذکر چه فرق است میان درخت و میان کشت فرق است که درخت مرد وام را بود لاجرم ذکر حاجت نیاید اما کشت مرد وام را نبود تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید **مسئله** مردی ماده گاو فروخت بر دی و ذکر گوساله نکرد گوساله به بیع اندر آید اما اگر ماده خر فروخت خر گره به بیع اندر نیاید تا ذکر نکند فرق است میان گاو و خر فرق است که مقصود از ماده گاو شیر بود و حمرات چون گوساله با وی نبود مقصود حاصل نبود از بهر آنکه بی گوساله شیر نیدهد اما مقصود از خر بر نشستن و بار بردن چون گره خر هم بار برد پس مقصود حاصل بود **مسئله** مرد خر فروخت بمردی و ذکر پشمان آنرا نکرد به بیع اندر آید یا نی بنگریم که این خر از روستای میفروشد یا نه اگر از روستای فروشد به بیع اندر آید چنانکه از بهر آنکه روستای بار نخواهد بردن لاجرم اندر آید اما صدر شهید رحمة الله میگوید چون بخر مردی فروشد به بیع اندر نیاید تا ذکر نکند بار بعضی مشایخ میگویند که بنگریم امتحان کنند ... هست یا نی اگر هست به بیع اندر آید و الا نی **مسئله** اگر مردی خر فروخت ذکر افساد نکرد به بیع اندر نیاید تا ذکر نکند اما کره بند اندر آید بند ذکر **مسئله** اگر مردی اسپی فروخت بمردی و ذکر افسار نکرد و افسار به بیع اندر آید از بهر آنکه اسپ بی افسار نتواند بردن پس بند کره به بیع اندر آید **مسئله** اگر مردی اسپ فروخت و ذکر زین و لگام نکرد به بیع اندر آید یا نی بنگریم اگر بر اسپ بست به بیع اندر آید و اگر برداشته اند نی **مسئله** مردی باغی فروخت بمردی و ذکر زرع و زارع و خبر نا نکرد به بیع اندر آید یا نی بنگریم اگر وقتی که اگرد و ما نکشیده است ذکر حاجت نیاید و اگر نکشیده است ذکر باید کردن نا در آید **مسئله** مردی خانه فروخت و ذکر نردبان نکرد و نردبان به بیع اندر آید یا نی بنگریم اگر نردبان را نمیتوان برد و خته اند به بیع اندر آید و اگر نی نی **مسئله** اگر مردی خانه فروخت و ذکر نادبان نکرد [illegible] اگر فته اند اندر آید و اگر بر مسمار بندی نهند تا ذکر نکنند به بیع اندر نیاید والله اعلم

مسئله مروی خانه فروخت درین خانه چاه است و او درین مذکور نکرده تا ان درو درین اندر آید بائی بگرم اگر این درو درین بخراس است
که ویرا برو حق اندیزان حرمی چاه به بیع اندر آید و اگر نی بی مسئله مروی خانه فروخت و بیرون خانه قفل است قفل به بیع اندر نیاید اما اگر
کلید و کلیدان او بود بعضی مشایخ گفته اند که در بیع در نیاید نا ذکر نکند اما صدر شهید رحمة الله میگوید و ذکر حاجت نیست از بهر انکه کلید قفل
درسته نشود خانه را و یکی از بهر انکه نا حفظ حاصل و عرف و عادت مردمان است که خانه فروشند چنین کلیدان با وجود بنده لاجرم به بیع
اندر آید مسئله مروی دوکانی فروخت و ذکر تختها دوکان نکرد و تختها دوکان به بیع اندر آید بائی بعضی مشایخ گفته اند و در
و بعضی مشایخ گفته اند بنگرم که این دوکان درسته بود یا نی اگر درسته بود به بیع اندر آید چه گفته اگر گشاده بود نا ذکر نکند به بیع اندر نیاید
صدر شهید رحمة الله میگوید چه او بسته باشد خواه گشاده به بیع اندر آید مسئله مروی زمین فروخت که درین زمین گنده نابست ذکر نکرد اگر درخت
به بیع اندر آید بائی بعضی مشایخ گفته اند که اندر آید که وی چون درخت است که یکسال و یا دو سه سال و چهار سال او را نتوان برید و نه زمین وی
دوام آید و برچه دوام را بود و بیذکر به بیع اندر آید بائی نا بعضی گفته اند که وی چون کشت است نا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید مسئله مروی
فروخت درین زمین درخت کشته است از بهر فروختن را اکنون درختان زیره به بیع اندر آید بائی بر چنین خلاف است که گفتم باب وکیل
بیع بدانکه وکیل در بیع دو شعار او بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم مر حکیم ابن حزام را وکیل کرد بخریدن گوسفندان پس نا معلوم شد که وکیل
به بیع روا بوده است که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام وکیل نکرد مسئله مروی مرد یرا وکیل کرد که مواعلای بزیده و بیارا بس وکیل شد
و غلام خرید بیارزده دینار این بیع اندر وکیل اقتدار موکل نیافت از بهر انکه دیرا وکیل بزده دینار کرده است چون بیارزده خرید وکیل ضامن بیع در
بود و موکل را بی مسئله اگر وصی نا رسیده را چیزی خرید و بها از ان خود داد و نا باز از مال نا رسیده بر دارد بائی گفتار بسدش که بر دارد از بهر انکه
ظاهر و غالب از حال وصی است که وی زر را از بهر ان نداده بود و نا بوی بخشند از بهر ان داده بود و نا بستاند اما اگر بدر چیزی خرید از بهر
فرزند نا رسیده را و نا رسیده را مال خویش هست بدر ز خود دارد نا از تو اند برداشتن و اگر نی بی از بهر انکه پدران در حق فرزندان تبرع کنند
و اگر تبرع نکردی بایستی که گواه کردی چون گواه نکرد معلوم شد که تبرع کرده است و نا بر ستان شده اما وصی نا رسیده را اینکار نیست
وی تبرع نکند پس لاجرم دیرا گواه حاجت نبود تا فرق بود میان پدر و وصی باب در چیزها روا بنه بدانکه در شریعت است که اگر مردی
کالا خرید نا دیده این بیع به مذهب علمای ما رحمهم الله روا بود اما دیرا اختیار دیدن بود چون با هم مرو یرا بوی تسلیم کند اگر خوش آیدش
نگیرد و اگر خوش نیاید بچیزها روا بنه رد کند روا بود مسئله مروی بنده را دید بعد ازان چند روز این بنده بخرید و بر اختیار روا بنه بود
از بهر انکه دیدن پیشتر از برای خریدن بوده است و دیر اکنون خیار ثابت شد پس تو اند دکرون مسئله مروی مروی گوسفند را
بهران بخرد بعد ازان گیتر ک را بخرید میگوید مرا خوش نمی آید رد میکنم تو اند که رد کند از بهر انکه دیر احکم کل بدست
دلیل بر اینکه اگر گوید بمرزن خود را وی مر طلاق میشود و اگر بنده را گوید روی تو آزاد از او شود پس لاجرم معلوم شد که
روی دید تو اند رد کردن مسئله مروی خربزه دید پیش دیر اخرید بعد ازان میگوید بچیزها روا بنه رد میکنم که مرا خوش نیاید
تو اند که رد کند از بهر انکه چیزها نات زیش پس شاید و دین چون بنده بود تمام لاجرم چیزها روا بنه بود مسئله مروی گاو خرید بچیزها رسه روز

مرده خیار این بنده بیمار شد نتواند که رد کند رد را همچنان باید که قبض کرده است و همچنان تسلیم بتواند کرد ان مسئله مردی است نابینا این
نابینا زمین خرید بخیار رؤیت صورت رویت چگونه بود گفتا باید که او را بدان زمین ببرند و بعد ازان کرد آن زمین عصا از زمین بعصا از زمین آن ازوی خیار
رویت بود حکایت وقتی تا بنای زمین خرید گفت مرا بر سر آن زمین ببرید و برابر سران زمین ببردند وی عصای خود را بکردان زمین میرود
بیم خاشاک بود و دران زمین گفت بخیار رویت رد کرده ام گفتند چه دیدی که گفت زمین عیب بود گفتا چون وی خود را نتواند بپوشانید دن
مرا چگونه بپوشاند مسئله مردی نابینا خانه خرید خیار رویت وی چگونه بود گفتا یکی بنیا بوی بیامد گوید که این خانه بکر چنین در و زن و
چنین و دیوار ها وی چنین خوارشتی و لب نشتوی این چنین بتکه خیار رویت وی اگر خوشتر آید وش کیرد و اگرنی نی مسئله اگر نابینا ستوری
خرید پیش وی می آرند و دست را از سر وی تا دم وی فرو دارد خیار رویت وی این بود و هر چه بوئیدنی بود بوئیدن آن خیار رویت
وی بود مسئله مردی مرد را وکیل کرد که غلام خر این وکیل غلام خرید و خود دید و دیدن وکیل دیدن موکل بود یا نی گفتا دیدن
وکیل دیدن موکل بود تا موکل نتواند که رد کند از بهر انکه حق بیع را هم است بوکیل پس باعتبار مردیدن و یرا بود مسئله مردی غلام
میفروشد بمردی و این غلام طالب است باید میگوید مشتری را که اگر من این غلام بتو فروشم مرا عوبان اید بمن ساعت این زر را از من
بستاند من این غلام را بتو ارم تو توانستی که من این غلام بخیار رویت رد میکنم ز مرا زر بنود که باز بتو دهم اگر خیار رویت را باطل
میکنی من این غلام بتو فروشم مشتری گفت من این خیار رویت را باطل کردم این غلام را بیع کردند و زر داد غلام را آوردند مشتری تسلیم
کرد و این مشتری میگوید که من باز رد میکنم نتواند کرد کند و ان باطل کردن وی چیزی نبود از بهر انکه شرط بیت و بیا نبود رویت
ثابت نکرده بود چون بیع نبود خیار نبود اکنون ثابت شود که بیع کردند اکنون باطل نشود که باطل نکرده است لاجرم نتواند که رد کند نظیر این
مسئله آنست اگر زن در مرض موته کابین بشوی بخشید که این کابین از درد و انک مال او بیرون می آید درست نبود از بهر انکه پیغامبر صلعم
فرموده است لا وصیة لوارث یعنی وصیت درست نیست مر وارث را و شوی وارث وی است شوی گفت فردا روز فرزندان تو بیرون آیند گویند
ما این بخشش را رد میکنیم از من طلب کنند این فرزندان را گفت من این کابین را سد رشمان بخشیدم شما رد ادا شتید گفت رد ادا شتیم
بعد از ان مادر وفات یافت وارثان میگویند که ما ان بخشش را نمیدارم تو نتواند که دعوی کنند از بهر انکه ایشان را چون مادر زنده بود هنوز حق
نشده بود در میراث حق ایشان بعد از وفات است لاجرم تواند که دعوی کنند دران مسئله نیز تواند که رد کند بخیار رویت مسئله مردی چیزی
خرید از مردی پیش از انکه این مرد را بدیدی آن مرده وفات یافت وارث بخیار رویت مر این را رد میکنند نتواند که رد کند از بهر انکه وی این چیز
را بر ایگان گرفته است چهار مسئله است یکی آنست که اگر مردی اکنون خرید بخیار سه روز پیش از انکه سه روز تمام شدی این مشتری وفات
یافت این خیار میراث وارث نشود یعنی نتواند گفتن که من این را درکنم اما اگر مردی چیزی خرید بعد از وفات وی ازان اخریان عیب پدید آید
وارث تواند که بدان عیب رد کند از بهر انکه چون عیب در جیم بود نقصان بمال وارث باز کرد و تفاوت ایشان میان خیار رویت و میان خیار عیب
و میان خیار شرط مسئله چهارم آنست که مردی را گفت ازان دو جامه یکی را خرید م بر یکدام و یرا اختیار کنم که با چندین پیش از انکه
وی اختیار کردی وفات یافت و اوتان را آن میراث شود تا بر کدام و یرا اختیار کند چون بدید و با ... در خیار عیب انکه هر چه قبض

اخر بانی خرید و مراخر بان عین یافت و بر اختیار بود خواهد بهمچنان بگیرد و خواهد رد کند مسئله اگر مردی غلام خرید و از دوان این غلام بپوسی
می آید نتواند رد کردن مگر که بوی فاحش و اگر کنیزک خرید و از دوان او بوی می آید لازم است بر قبول بود تواند رد کردن والله اعلم مسئله
مردی غلامی خرید و آن غلام زان بیرون آمد نتواند که رد کردن و اگر کنیزک خرید و این کنیزک زاینه بیرون آید نتواند که رد کند از بهر انکه
زیر بهر فراش بود و چون زاینه بود در فرزند خلل نیفتد اما غلام را این بود مسئله مردی غلام خرید را این غلام کم خوارست عیب بود یا نی مگر یم
اگر از این کم خوردن در کار خواجه خلل بد افتد عیب بود و اگر نی نی و اگر کنیزک خرید کم خوار پدید آید با تفاق عیب بود نتواند رد کردن حاصل
آنست که کم خوردن در آدمی بر سست و در ستور کم خوردن عیب بود پس هر که بسیار خور و خود را مانند ستوران میکند مسئله مردی
ستوری خرید و این ستور ناخوار بیرون آمد عیب بود رد کند تواند از بهر انکه ناخوار در ستور عیبست بخلاف آدمی مسئله مردی ستوری خرید این
ستور خسبنده بیرون آمد عیب بود از بهر انکه این ساعتی بود با خسبیدن عاجز ماند لاجرم عیب بود رد کند تواند مسئله مردی گوسپندی خرید این گو
این خر لکد میزند عیب بود یا نی مشایخ گفته که از اهل آن ضیاعت پرسند اگر عیب دارند عیب بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی ستوری خرید این
عیبکی میکند اگر وقتی باده خرپنده عیبک نه عیب نشود و اگر همیشه عیبک میکند عیب بود مسئله اگر مردی بنده خرید شش انگشت بیرون آمد یا دندان
زیادتی بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن مسئله مردی کنیزک کسی خرید ان کنیزک را مضفات یافت عیب بود رد تواند کردن از بهر انکه
با وی دخول نشاید کردن از بهر انکه دخول بر محل حلال بود و در غیر محل حرام بود مسئله اگر مردی کنیزک خرید این کنیزک را قتا یافت یا قرنا
عیب بود رد تواند کردن مسئله اگر مردی کنیزک خرید و بآن کنیزک دخول کرد و بعد ازان عیب اندام یافت نتواند رد کردن از بهر انکه
رد بهمچنان باید که قبض کرده است مسئله مردی ماد گاوی خرید یا شیر بد و شید یکی دارد که آید عیب بود رد تواند کردن یا نی بنگریم که
از بن ماده گاو شیر چندانی جوشیده است که افزایچیری خرند نتواند رد کردن از بهر انکه از بن گاو چیزی کم کرد اما اگر یک دو شیر بهم
جوشیده بود عیب بود تواند رد کردن مسئله مردی بانی خرید درین بانی خرزنبور خانه است عیب بود رد تواند کردن اگر مردی خانه خرید
درین خانه چهارپای بسیار بسیار است عیب بود مسئله مردی سنگ سیاه خرید و ببرد درین سنگ عیبی یافت اگر ازین سنگ چیزی کم کرده بود
نتواند رد کردن از بهر انکه بهمچنان رد باید کردن که قبض کرده بود اما اگر هیچ تصرف نکرده است رد کند تواند و مونت رد کردن بر مشتری
بود بهمچنان رد باید کردن که بیع کردی مسئله مردی بالاء خرید از مردی میانه این بالا پوسیده بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن
اما اگر بریده و الخا عیب پدید آمد رد تواند کردن اما نقصان تواند خواستن یا نی بنگریم اگر درمیان بریدن عیب پدید آمد شش بر بندنقصان
رجوع کند و نقصان بود که نگاه کنند که اگر این چوب بی عیب بودی چه باید خرید ندی یا عیب چه یابد آن قدر نقصان واجب آید اما اگر عیب پدید
دیگر بهمچنان با عیب پدید نقصان نیز نتواند خواستن از بهر انکه رضاء او باین عیب اگر یابیم میگوید که من بهمچنین چوب بریده را میگیرم و سرا
بر سنت شریعت که بگیرد و زر بوی دهد مسئله مردی گوسپندی خرید و ببرید بعد ازان عیب یافت رد نتواند کردن اما بر نقصان رجوع کند
اگر درمیان بریدن عیب ظاهر شد همچنین ببرید نیز نتواند خواستن و اگر بجای ماند نقصان تواند خواستن مسئله مردی بنده خرید این
بنده در دست مشتری وفات یافت بعد از مردن عیب یافت بنقصان عیب رجوع کند مسئله مردی بند فرید با یک عیب بخانه برد معلوم کرد

که عیب دیگر پیدا شد او را رد کند اگر خصومت میرود میان بایع و مشتری بایع میگوید که این عیب در دست تو حادث است و مشتری میگوید در دست تو بوده است قول بایع است قول قول منکر بود و منکر بایع است یعنی ترا بهر من حق رد نیست جزو ران حج و مسئله که انگشت زیادتی پیدا شد یا دندان زیادتی در وقت نازیدن برآمده بود و لاجرم قول قول مشتری بود و مسئله مردی کنیزک فروخت بردی بدان شرط که این کنیزک بکر است ثیبه بیرون آمد عیب بود و رد تواند کرد و باقی بکر بهم که بدخول ازموده است یا بکر بد که بدخول ازموده است تواند رد کردن و این مسئله اورده است در کتابی که اگر مردی کنیزک بکر خرید و میخواهد که از ما بدذی اهل را بیازماید دخایه کبوتر زیر بندو زردی خایه کبوتر را استعمال کند اگر برود معلوم شود که بکر نیست و اگر نرود و بکر بود باز در شرح طحاوی اورده است که این کنیزک را پیش و بواری بایستانند و کویند بول انداز اگر بول پیش رود یعنی راست رود بکر بود و اگر بول به پهلو فرو رود بکر نبود و قول دیگر کنیزک راستان بخوابانند و کفدست را بفرج وی بنهند اگر فرج وی تحرکی کند بکر بود و اگر نی فی مسئله مردی کنیزک خریده انگه ان کنیزک بکر است برود معلوم کرد که ثیبه است این مشتری میگوید که بکر نیست اورد تا رد کند بایع میگوید من تو بکر تسلیم کرده ایم مشتری میگوید که ثیبه تسلیم کرده قول قول بایع بود یا کو سفند از بهر انکه بایع دعوی اصل میکند و مشتری دعوی عارض قول قول انکس بود که دعوی اصل میکند و اصل در نبات ادم بکارت است پس لاجرم قول قول وی بود یا سوکند نظیر این مسئله نست که مردی از مردی یکدینار میباید این وام دار خداوند مال را بامردی حواله کرد و او نزد حواله قبول کرد و گفت یک هفته را بیا تا مال تو دهم پیش از انکه یک هفته تمام شود این حواله قبول کننده وفات یافت خداوند مال امده است بران وام دار میگوید مرا بتو رجوع است که او مفلس مرده است بدین میگوید که تو انگر مرده است از انرو که وی مال برو ارکفته قول قول خداوند مال بود یا سوکند از بهر انکه وی دعوی اصل میکند و اصل در نبات آدم درویشی است تو انگر عارض است پس قول قول انکس بود که اصل دعوی کند مسئله مردی خر خرید از مردی در ین خر عیب یافت بران نشست و او رد تا رد کند به بایع تواند که رد کند بانی میگوید تواند که رد کند از بهر انکه بعد از ان که عیب یافته است در وی تصرف کرده است ان تصرف مانع رد بود اگر چنان بود که وی دعوی کند که اگر بر نی نشستم این خر میگریخت این مانع وی متصنع بود تواند رد کردن مسئله مردی خر خرید در ین خر عیب یافت او رد که ای خواجه این خر تو معیوب است رد میکنم بایع گفت که اگر مد بر سر ای قاضی او رد می مبلغ چیزی خرج شود تا این خر را بمن کنی این خر را به پنجدینار از من خریده به پنج کم و انگه من فروش گفت فروختم بایع گفت من خریدم پیش نتواند که رد کند از بهر انکه چون بها بر داشت رضا داد بعیب لاجرم رد نتواند کرد و مسئله مردی چزی خرید از مردی دران چزی عیب یافت او رد است تا رد کند اگر بایع گواهان گذارند پیش قاضی که بعد از علم بر ین اخر باز بکار داشته است این وقت از وی مسموع بود تا اگر ثابت کند نتواند رد کردن یا بایع میگوید بعد از ان که عیب یافته است وی این را بر داشت هم نیز نتواند که رد کند از بهر انکه بها بر داشتن رضا بود بعیب مسئله مردی ارد خرید از مردی بعضی از ان نان پخت تلخ یافت بقول ابو حنیفه رحمة الله فی رد کند و فی نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن و بقول محمد رحمة الله هم رد نتواند کردن و هم نقصان تواند خواستن انها که بحجت ابو حنیفه رحمة الله انست که وی ارد خریده است چون نان بخت چزی دیگر شد هلاک شد حکما هر چه خود هلاک کند نتواند رد کردن و فی نقصان خواستن حجت ابو یوسف رحمة الله انست که هر کجا از وی عاجز اید به نقصان باز کرد و لاجرم کو بش نقصان بستان حجت محمد حسن رحمة الله انست که انقدر که نان بخته است نتواند رد کردن کو بش نقصان

بستان استرداد باقی دارد راد کن بعضی مشایخ فتوی بر قول داده اند **مسئله** مردی کتابی خرید و قبل از کتاب خطا است و برا اختیار بهم خواهد زد
حال بکرد خواهد رد کند و اگر مشتری میگوید بحجتی میکنم نقصان ده نقصان نتواند خواستن ازبهر انکه شرعیت و برا ولایت رد داده است نارد
کند یا رضا داده و بی بینه شرعیت میکند لاجرم نقصان نتواند خواستن اکنون چون نقصان نمیتواند خواستن رد نتواند کردن باقی رد نمیتواند
از انکه چون گفت من این را نگاه میدارم رضا داد و نتواند رد کردن والله اعلم **مسئله** مردی خم سرکه خرید این سرکه را تجربه کرد بعیب رد نتواند
رد کند زیرا که گیرد **مسئله** مردی بنده خرید که بهندوی نماند عیب بود یا نه بکریم زاده هند است یا زاده هند است یا زاده بهمین ولایت اگر زاده بهمین ولایت
عیب بود و اگر زاده هندوستان است عیب بود و اگر غلام ترکی خرید دی ترک نماند با تفاق عیب بود ازبهر انکه زنانی ترکی مرغوب است
همچنان بود کوی در وی عیب است **مسئله** مردی جامه خرید یا بیم گفت این جامه پلید است این را بشوی گفتا مشتری را اختیار است خواهد
شوید و بکرد و خواهد رد کند ازبهر انکه نشستن در جامه نقصان جامه است چون نقصان بود ضرر بود در حق مشتری چون ضرر بود لاجرم
حق رد بود کتاب استبرا بیاید دانستن که استبرا داشتن کنیزکان واجب است اگر ما بارنبود تا بارنشنهد و اگر جا بارنبود تا یک حیض
نه بینند صحبت با ایشان حرام بود همچنین که صحبت حرام بود دواعی وی نیز حرام بود ازبهر انکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمود
لَا تُوطَأُ الْحَبَالَى حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَلَا الْحَيَالَى يَسْتَبْرِئُ بِحَيْضَةٍ یعنی باکنیزکان وطی میکنند در حالی که ما بارنبود تا مادر نشنهد و اگر ما بارنباشد تا یک
حیض نه بیند ازبهر انکه حدیث دیگر آمده است از پیغمبر علیه السلام مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَسْقِيَنَّ مَاءَهُ زَرْعَ غَيْرِهِ یعنی هر که
ایمان آرد بخدای عزوجل و بروز قیامت بروی باد که کشت کسی را آب ندهد پس بحکم این دو حدیث وطی کردن حرام بود بی استبرا
مرد یا کسی در ملک در اید خواه بسبب خریدن خواه بسبب میراث رسد و خواه بخشیدن درین هر سه صورت استبرا واجب بود از
بهر انکه استبرا وقتی واجب شود که ملک نو تو شود و در بعضی نسخها ملک نو نوشته است **مسئله** مردی از مردی کنیزک خرید بکر بقول ابو حنیفه
ابو حنیفه رحمها استبرا واجب بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله استبرا واجب نبود و حجت وی انست که استبرا از جهت فراغ رحم است
و در بکر فراغ رحم بود لاجرم استبرا واجب نیاید حجت ایشان انست که میگویند استبرا از جهت ملک نو شدن است و ملک نو شدن
یافتم پس استبرا واجب بود **مسئله** مردی از زنی کنیزک خرید بر قول بکر بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله استبرا واجب بود و بر قول
ابو یوسف رحمة الله واجب نبود ازبهر انکه همان معنی گفتم که یاد کردیم **مسئله** مردی کنیزک خود را کرد و کرد بمزدی و مدتی در دست کرد و او
بود بعد ازان از کرد بیرون اید بر مولی استبرا واجب نبود یا کنیزکی بمزدی اجارة نماند بعد از مدتی اجارت بر سد کنیزک بخانه خواجه
باز بر اید بر خواجه استبرا واجب نبود ازبهر انکه ملک وی بیرون نرفته است در هر دو صورت چون از ملک وی بیرون نرفته است استبرا واجب نیاید
**مسئله** مردی کنیزک یکی را غصب کرد بعد ازان خواجه این کنیزک را بازستاند بر خواجه استبرا واجب نیاید ازبهر انکه از ملک وی بیرون نرفته است بر حمد که باد
غاصب وی حامل کرده است اما وی حامل حرام بود و اگر فرزند آرد نسب ثابت نبود ازبهر انکه اثر احرمیت لاجرم بر خواجه استبرا واجب نیست اما اگر این غاصب این کنیزک را
بمزدی فروخت و مشتری این کنیزک وی حامل او در خواجه این کنیزک را بازستاند بر خواجه استبرا واجب شود یا نی بنگریم که ان مشتری بوی وی حامل آورده است یا نی اگر
وی حامل آورده بود بنگریم که دانست که این کنیزک را وی غصب کرده است یا نی اگر میدانست که وی غصب کرده است وی حامل کرد بقیاس مولی استبرا واجب نیاید

از بهر آنکه اول غاصب است این دوم که مشتری است غاصب بیچاره که غاصب را صحبت حرام بود غاصب دوم را نیز حرام بود اگر فرزند آرد
نسب ثابت نشود ولاجرم بر خواجه استبرا واجب شود اما اگر نداند که این مستبرک مغصوب است بقیاس بر وی استبرا واجب نیاید و باستحسان واجب
آید وجه قیاس آنست که کنیزک از ملک خواجه بیرون نشود اما وجه استحسان آنست که میگوید که وی ندانند که وی ملک خود میداند و اگر فرزند آرد نسب از وی
ثابت شود و این فرزند آزاد بود بقیمت یعنی مشتری قیمت آن کودک بخواجه کنیزک دهد این کودک چه داند حکم دارد معذور بود ولاجرم بر خواجه استبرا
واجب بود مسئله مردی کنیزک بکر داشت بخانه بعد از مدتی این کنیزک را بازاری در زند بر خواجه استبرا واجب نشود از بهر آنکه
از ملک وی بیرون نرفته است چون از ملک وی بیرون نرفته بود لاجرم استبرا واجب نیاید مسئله مردی کنیزک خود را بمردی بخشید بر
موجب حال استبرا واجب آید بعد از آن واجب نشد چون کنیزک باز بستاند بر وی استبرا واجب آید از بهر آنکه ملک
نو شدن است چون رجوع کرد باز ملک تو شد لاجرم استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک خود را بمردی فروخت بیع و دست و کنیزک بامشتری
تسلیم کرد و هم در مجلس بیع اقالت کردند بر خواجه استبرا واجب آید از بهر آنکه چون فروخت این کنیزک را از ملک بیرون فرستاد چون باز
بیع را اقالت کرد و این ملک نو شد لاجرم استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک را بیع فاسد فروخت بعد از آن بهم را برائه اختند آنگاه
بر خواجه استبرا واجب آید یا نی گفتا بنگریم که تسلیم کرد یا نی اگر تسلیم نکرده است بر خواجه استبرا واجب نبود از بهر آنکه از ملک وی بیرون
نرفته است اگر تسلیم کرده است باز بیع را رجوع کردند بر خواجه استبرا واجب آید بر آنکه کنیزک ملک مشتری شده است بقبض تا اگر آزاد آید
آزاد شود پس معلوم شد که از ملک خواجه بیرون رفته است لاجرم استبرا واجب شود مسئله مردی کنیزک خرید و خواجه یکماه استبرا داشت
و بر او حیض نیامد شاید باو وی دخول آورد یا نی صدر شهید و ابن سلمه پنجر روایت است یکی روایت است که دو سال باو وی دخول نشاید
کردن از بهر آنکه اکثر مدة ولادت دو سال است و شاید که وی علوق بآبستن بوده پس کوتاهش تا دو سال دخول مکن و یکی روایت دیگر است
تا نه ماه دخول نشاید کرد از بهر آنکه ولادت میانه است همین معمول است و یکی روایت دیگر تا شش ماه که اقل مدة ولادة بود و یکی روایت دیگر
چهار ماه و ده روز که عدة وفات آزاد است و روایت دیگر دو ماه و پنجروز که عدة بندگان است و اصح آنست که دو ماه و پنجروز تا
تا خواجه را باو وی دخول روا بود مسئله مردی وفات یافت و از وی کنیزک ماند اگر این کنیزک را ندیده پس بر را صحبت حلال بود اما
اما بر پسر استبرا واجب بود از بهر آنکه ملک نو میشود مسئله مردی ترسایرا کنیزک است هر ترسایی دیگر فروخت بر آن ترسایی استبرا واجب
بود یا نی جواب یا نی از بهر آنکه استبرا احکام شریعت است در حق مومنان چون ایشان مومن نیند در ترسایند لاجرم بر ایشان نبود و اگر
چنانست که این ترسایی کنیزک را بمسلمانی فروخت بر آن مسلمان استبرا واجب آید اگر این کنیزک را بر ترسایی فروخت پیش از آنکه تسلیم کرده
مشتری مسلمان شد بعد از آن قبض کرد بر وی استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک خرید و این کنیزک در دست بایع حیض دیده بود و در
در حالة حیض قبض کرد بر وی استبرا واجب آید و آن حیض از استبرا وی نیابت ندارد مسئله مردی کنیزک خرید از مردی وی برفت
تا زر آرد بگاه ماند تا بازآرد این کنیزک یک حیض دیده در دست بایع آن حیض از استبرا نیابت دارد یا نی میگوید نیابت ندارد از بهر آنکه
در ملک وی معتبر نشده است دلیل بر آنکه اگر کنیزک هلاک شدی در دست بایع از مال بایع هلاک شدی باتفاق لاجرم تا دیگر بار حیض نبیند نشاید باو دخول

کردن مسئله مردی کنیزک خرید بخیار سه روز در مدت خیار این کنیزک حیض دید بعد از سه روز بیع را اجازه کرد آن حیض آن از استبرا اجابت
ندارد و از بهر آنکه این بیع متزلزل بوده است اما اگر خیار بایع را بود از ملک بایع بیرون نیاید چون بیع را بر اند اختند بر بایع استبرا واجب نیاید
چون کنیزک در دست بائع از ملک بائع بیرون نرفته بود لاجرم استبرا واجب نیاید مسئله مردی کنیزک است با شوی اما شوی با وی دخول
نیاورده است و این کنیزک را بمردی فروخت شوی مر این کنیزک را طلاق داد حالی با وی صحبت روا بود و بر خواجه استبرا واجب نیاید از بهر آنکه این
ساعت که در وی بیع کرده است و برا باشیدن با این کنیزک روا نبود از بهر آنکه در نکاح کسی دیگر بود اگر مدت وطی بود چون عدت وطی بود
استبرا ساقط شود از جهلها سقاط استبرا یکی آنست که پیش از آنکه کنیزک بخرد با بایع که بکی مرد و بهد تا بعد از ان در برابر کند باز آن شوی را
گوید تا وی را طلاق دهد اگر می ترسد بر انکه نیاید که شوی طلاق ندهد و برا گوید تو را دام بدان شرط که امر این کنیزک بدست من بود بعد از بیع
در طلاق دهد استبرا واجب نیاید و حیله دیگر آنست که اسقاط استبرا اگر مردی کنیزک میخرد باید که نخستین در برا بخواهد بعد از ان بخرد تا
نکاح بر انداخته شود از بهر آنکه بیع ملک حقیقی است و نکاح ملک بیع مجازی است و هر چه وقت ملک حقیقی بیاید ملک مجازی بر انداخته شود
چون نکاح بر انداخته شود و لاجرم حالی صحبت روا بود مسئله مردی کنیزک خرید می باید تا کی فی الحال با وی صحبت کند روا بود چه گفتها باید که
فی الحال کسی دیگر فرو شد بعد از ان که با نکس فروخت انکس در استبری دهد می باز خرد آن شوی را گوید تا وی را طلاق دهد پس چون طلاق داد
فی الحال با وی صحبت روا بود **مسئله** مردی را غلامی است ماذون کنیزک خرید این کنیزک را خواجه آورد و گرفت یک حیض در دست غلام
آمده است آن حیض بسنده بود مر استبرا را یا نی بنگریم که بر غلام دین است یا نی اگر دین بود چندان که مستغرق شود بر خواجه استبرا باید
داشتن والله اعلم **باب دهم** در بیع روغن و بیع خاصه و بیع باطل مسئله مرد برا روغن هست این روغن پلید است بمجرد بیع چیزی این
بیع روا بود اگر مردی روغن چراغ خرید بعد از ان معلوم شد که این روغن پلید است و برا اختیار بود خواهد رد دارد و خواهد ندارد والله اعلم مسئله
اگر مردی روغن نیمه خرید باتفاق بیع باطل بود از بهر آنکه مردار مال نیست چون مال نبود و بیع نیز درست نبود مسئله اگر مرد بیع آدمی فروشد
بیع درست نبود از بهر آنکه حر آدمی است و بیع حر آدمی روا نیست از بهر آنکه کل آدمی را بحکم حدیث دانستیم اما مجرد احادیث نیامده است و دیگر آنکه
حق تعالی مر آدمی را مکرم آفریده است حر او را استعمال کردن نشاید و علی هذا اگر مردی موی آدمی میخرد از مردی جواب همان بود مسئله
مردی کرم پیله میفروشد بمردی به بیع درست بود و بالی القول ابو حنیفه رح روا نبود ولی بیع کرم ولی بیع تخم و بقول ابو یوسف رح روا بود و بیع
تخم ولی بیع کرم نی اما بر قول امام محمد رح هم بیع کرم روا بود و هم بیع تخم اما ابو حنیفه رح میگوید که کرم مال نیست از آنچه حاصل وی مال نبود فرعی نیز
مال نبود از بهر آنکه از وی جان می زاید اما ابو یوسف رح میگوید که کرم را از اموال نمی شمرند ولی تخم را از ولایت می برند بعد از ان متقوم بود
در نفس خویش اما بیع کرم خود اصلا روا نیست امام محمد رح میگوید بیچ نکه تخم بسبب منفعت خلقت است کرم نیز بسبب منفعت خلقت است چون همچنین
وی مال بود و بیع وی را روا بود و اتفاق است که بیع مار و گشتروم روا نبود اما اگر کرم وی چه بود میفروشد بیع روا بود بجواب مشایخ اما بجواب کتاب
روا نبود اما مشایخ روا داشته اند از جهة منفعت خلق را مسئله مردی سمک کهدانی میفروشد بیع روا بود و باعتبار اینکه مسئله اگر مردی بیع
میفروشد تا موش کبیر روا بود از بهر آنکه تا با سبا نکند و نفع هست خلق را از وی و اگر الب علم میفروشد با بازنگاری با شاهی بیع روا بود

ازبهرانکه عمل ایشان چون عمل آدمی است همچنانکه عمل آدمی را اعتبار است عمل اشیا را نیز اعتبار هست خداوند عزوجل فرمان سگ شکار را باک
دانست و فرمان داد بر احکام کار و داشت ازبهرانکه چون گرفت ازبهر خداوند گرفت پس سگ علم آموخت خداوند عزوجل و پیرا قوری نهاد تا سگ و
خلق اگر آدمی علم آموخت تا احکام شریعت را بیش برود اگر فردا قیامت قدری و مقداری بود وش هیچ عجب نباشد والله اعلم **باب** در بیع
قبل القبض مردی برده از مردی بیش از انکه این برده را بمشتری تسلیم کرد این برده هلاک شد در دست بایع این از میان ایشان برخیزد
ازبهرانکه تسلیم مبیع بر بایع واجب است چون تسلیم مبیع بود تسلیم نیافتم لاجرم این بیع برافتد **مسئله** مردی اخر یان خرید از مردی بهای بر نابایع
را داد این بها هلاک شد در دست مشتری بیع از میان ایشان برنخیزد ازبهرانکه ثمن معین نمیشود در بیع و شرا چون نزد بیع بود و اگر ان ثمن را
کندم کرد یا جو کرد یا چیزی از اخر یان بهای انچیز دیگر کردان چیز ها هلاک شد کو ندیش که مثل ان کندم یا جو باز ده تا فرق بود فرق چیست
میان انکه بیع هلاک شود و میان انکه بهای وی نیست که بها بر کردن بود اگر ان هلاک شود کردن برجای است اما اگر مبیع هلاک شود بیع بر جای افتاد
است چون انچیز نماند بیع نیز نماند **مسئله** مردی بمردی اخر یان فروخت بیش از انکه این مشتری از ان اخر یا نیز قبض کند وی بایع دیگری فروخت
این بیع روا بود یا نی گفتار و انبود ازبهرانکه ملک کسان فروخت است وی فضولی شود درین فروختن اگر اجازت کند مشتری این بیع درست
ابد **مسئله** مردی اخر یانی خرید از مردی قبل القبض بدیگری فروخت فروختن این مشتری روا بود یا نی بنگریم که این بیع از منقولات
است یا از عقار یعنی چیزی که وی را از جای نتواند برد یا چیزیست که میتواند برد اگر چیزی است که از جایی بجایی توان برد پیش از
قبض بدیگری فروخت باتفاق این بیع روا نبود ازبهرانکه احتمال آن دارد که تا وقت انچیز امد انچیز هلاک شود و لاجرم بدیگری فروخت
بیع جایز نبود اما اگر چیزیست که وی را از جایی بجای نتواند برد چون بیخانه و باغ و زمین و مانند ان اگر وی را پیش از قبض صفیر و شد بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود حجت ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله انست که میگوید احتمال دارد که این زمین را آب برد یا این خانه را
دشش افتد چون بتمام هلاک میدارد لاجرم بیع روا نبود حجت ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله انست که میگوید این تو میگوئی نادرست و بر نادر
حکم نیست ظاهر و غالب از حال عقاران بود که وی هلاک نشود و بر کسی جایی بجای نبرد اما منقولات تواند بردن بیع درست نبود
و در عقار روا بود بر قول شیخین رحمهما الله **مسئله** مردی را دانه مرواریدست این دانه از دست وی افتاد و مرغ خانگی اندانه را بخورد و خواجه
امام شمس الدین الائمه حلوانی رحمة الله میگوید بنگریم که قیمت دانه بیشتر است یا مرغ اگر قیمت مرغ زیاده بود خاوند مرغ مروانه را بخرد
اگر این دانه را خرید و بدیگری امد و گفت که این دانه را که در مرغ است بمن فروش باجندین وی فروخت این بیع روا نبود از بهرانکه گفتم
که هرچه منقولات بود پیش از قبض بدیگری فروشد بیع درست نبود و لکن قیمت دانه زیادت بود خاوند دانه مرغ را بخرد این دانه را بدیگری
فروشد این مرغ با نفاق بیع درست بود اما اگر دانه میفرو شد مرغ نی بیع درست نبود ازبهرانکه نمیتواند تسلیم کردن مگر بضرر اما اگر این
مرغ را کشت و تسلیم کرد این بیع درست بود و بر روایتی باز ابد **مسئله** مردی از مردی اخر یانی خرید بها داد و گفت خواجه این اخر یا
که خریدم بدست کسی فرست وی فرست در راه هلاک شد از دست بایع هلاک شده بود نه از دست مشتری ازبهرانکه وکالت بدین امر درست
نیست که از نده مجهول است لاجرم از بایع هلاک شود مگر گفت بفلان کسی ده تا بیارد و باوی داد در راه هلاک شود این جا از مشتری

هلاک شود از بهر آنکه چون بامروی داد همچنان شود که وی وکیل کروستی حکم وکیل همچون موکل بود **مسئله** مردی اخر بانی خرید از مردی
و بها داد و کفت هر که بیاید و انکشت چنین نهند این کاله را بوی ده تا بیارد و یا کفت انکشت تر ا بگیرد و یا کفت بکوید که من احمد نام یا محمد
نام بوی ده مردی آمد و همین نشانی او رد این مرد این اخر بانی را داد و در راه هلاک شد کفت از بایع هلاک شود از مشتری فی از
بهر آنکه شاید که وی همچنین کفته بود از آن سوی دیکری شنیدی آمده و کاله بدر وغی برد لاجرم در وست نیاید و جواب دیکر آنست که
لفظ هر که بیاید کلمه مشکل است مجهول بود از بهر آنکه همه را فرا نکیرد و خواجه شمس الدین الائمة الحلوائی رحمة الله علیه کوید هر که بیاید و انکشت
تو بکیرد بوی ده چون بادی داد باید که از مشتری هلاک شود و دلیل بر این مسئله است اکر سلطانی از راه بیراه بخواهد تا بشهری رود
کفت هر که از راه مرا بیراه بفلان شهر برد و مرا چندین مال بدهم کی اما نکس معین شود و اجازت درست آید انجا نبرد که درست اما اصح
آنست که درست بود فتوی بر این قول است **مسئله** مردی اخر بانی خرید و بهای داد بعد ازان بایع میکوید بیاد و کاله خویش را بیر کفت برو
ما بدر راندازد و یا بآتش اندازد یا در آتش اندا خت اینجا هلاک شدن مبیع مشتری است از بهر آنکه بامر وی است باستهلاک و امر باستهلاک
قبض بود و آن بایع وکیل وی بود بقبض **مسئله** مردی از مردی صد من کندم خرید و بایع اسیابان بود بسیم داد تا که همان کندم
را که بمن بیع کرده ای ارد کن و بر من فرست ایمن دار کرد هلاک شد از مشتری هلاک شد از بهر آنکه وی امر کرد و امر او
قبض بود **مسئله** مردی جامه کرباس خرید از مردی همان مرد فروشنده درزی بود کفت این کرباس را که بمن فروختی مرا میر این دوزی
دوخت هلاک شد این جامه در دست وی از مشتری هلاک شود از بهر آنکه بریدن جامه نقصان کردن است و امر کردن بنقصان قبض کردن
بود **مسئله** مردی از مردی کرباس خرید و بهای داد و بایع کاذر بود کفت این کرباس که بمن فروختی شوی یا مردی از مردی بر وی
خرید بایع کاذر بود کفتش که ایمن دار مرا قصارت کرده هلاک شده از فروشنده هلاک شود از خرنده فی از بهر آنکه ایجاد مبیع جزی نقصان پدید نیامده است
و تسلیم بیست بمشتری چون تسلیم نبود بر مبیع که هلاک شود قبل القبض از بایع هلاک شود از مشتری فی **مسئله** مردی اخر بانی فروخت بمردی شهری
کفت باش تا من بیایم و در بیارم و ببرم بایع کفت بکیر و بستر زیر بده مشتری این اخر بان ببرد و از نمیدید بدایع تواند که اخر بانی را ازوی بستاند تا
کفت تواند که باز بستاند از بهر آنکه خود داده است و بر ازوی مطالبه ندارد نه اخر بانی **مسئله** مرد خری عاریت خواست از مردی خانه خویش بر دن
خر موش اندش بر خاوند خر آمد و کفت این خر را ببن فروش بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک شده بود از فروشنده هلاک شده بود نه از خرنده **مسئله**
مردی خری بمردی امانت نهاد این امانت دار را این خر خوش آمد ش و این خر را خرید تا باز آمد این خر هلاک شده بود بامردی خری بعاریت کرفت
و خر را ببرد و باز آمد و این خر را خرید تا باز بخانه برفت این خر هلاک شده بود از بایع هلاک شود از مشتری فی **مسئله** مردی بر مرد بر اخری بخشید مو هوب له
عشمان شده ماند که مرا نی باید منت بخشیدن تو بمن فروشی بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک فی فروشنده هلاک شود از خرنده فی بدین جهت مسئله است از انکه
انقبض اولی بر وفی مضمون نیست از بهر آنکه عاریت که در دست عاریت کیرنده بود هلاک شود بر وی تاوان واجب شود و انقضیها که پیش ازین کرده است
ازین قبض هیچ نهایت ندارد همچنان شود که مبیع پیش از قبض هلاک شده بود و چهار مسئله دیکر است که از خرنده هلاک میشود یکی انکه اکر مردی بر
غصب کیرد و بعد ازان بشمان شد خر را همان جا ماند و او از مالک خرید پیش از انکه بخانه رفتی اخر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود یا مردی خری خرید

بیع فاسد و برود و بما نخا ماند و باز آمد و بیع درست خرید تا باز آمد بخانه خر هلاک شده بود از خزنده هلاک شود دیگری مردی بمردی خری کرد و گرو کرد
دیگری داد بم چنین خر را از خداوند خرید تا باز آمد آن خر هلاک شده بود از خزنده هلاک شود دیگر مردی آمد بر مردی و گفت این خر را چند دین
میگوئی گفت چندین گفت خوش آمد میگیرم بخرم این خر را بخانه خواهیش برد خوش آمد و آن خر را خرید تا باز رفت خر هلاک شده بود در بن چهار
مسئله از خزنده هلاک شود از بهر انکه پیش از خریدن ضمان وی بود و هست لاجرم از خزنده هلاک شود نه از فروشنده **مسئله** مردی از مردی
چیزی خرید با یم ان چیز را پیش خزنده نهاد در میان آن چیز هلاک شد از خزنده هلاک شود یا از فروشنده نگریم که اگر پیش مشتری چنان
نهاده بود که بی زدن قدم برداشتن او اندر برداشتن ان از مشتری هلاک شود از بهر انکه تخلیه هست و هر چه تخلیه بود تسلیم بود **مسئله** مردی
از مردی روغن خرید بعد ازان بجام آورد که باین جامه اندر کن بجام اندر کرد آن جام شکست و روغن ما بریخت از بایع هلاک شود یا خزنده
اگر روغن معین بود که گوید من این روغن میخرم آنجا از مشتری هلاک شود اما اگر همچنان هست که روغن معین نیست آنجا وی اندر کرد
تا مشتری نگیرد قبض نبود این جای بود که مشتری غائب هست اما اگر مشتری همان جای حاضر هست بر گشتند در پیش و بی تسلیم قبض مشتری
بعد ازان هلاک شود از مشتری هلاک شود **باب** در بیان بیع فضولی **مسئله** مردی غلام یکی را فروخت بی ازان مولی این بیع موقوف
بود باجازت مولی اگر خواجه اجازت کند درست بیع بود و اگر نی بیع بر اندا خته شود و این مذهب علمای ما هست و بر قول شافعی هم اصلا درست
نبود **مسئله** اگر مردی غلام یکی را فروخت پیش از انکه مولی خبر یابی آن فضولی رجوع کرد با تفاق آن رجوع درست آید از بهر انکه در باب
جمیع حقوق راجع بفضولی هست وی از عهده یکی نیز فرق هست میان ایشان و انست که مردی فضولی مرد یگر ازان خواست پیش از انکه خبر مرد
رسید فضولی رجوع کرد آن رجوع درست نیاید از بهر انکه در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست چون حقوق راجع بوی نبود رجوع نیز ازوی
درست نبود **مسئله** مردی غلام مردی را بی بیع فضولی یکی فروخت فضول وفات یافت بعد ازان خواجه غلام خبر یافت گفت من این بیع
را اجازت کردم اجازت درست نبود از بهر انکه آن مشتری گوید من از تو چیزی نخریده ام چون ازوی نخریده بود نتواند که ازوی استاند
حقوق رجوع بفضولی هست چون فضولی نماند بیع باطل شود و درین باب اصلی هست باید دانستن و همان که در باب بیع فضول چهار چیز باید که بر
جای بود تا اجازت دران عمل کند یکی آنست که باید فضول بر جای بود دوم انکه مشتری باید که بر جای بود از بهر انکه اگر مشتری بمیرد
نبود با بیع موقوف بود و اجازت با یم ورد وقتی افتد که مشتری مانده بود سیوم انکه باید که بیع بر جای بود از بهر انکه اگر بیع هلاک شده بود
این بیع از انکه درست می شود که با لم اجازت میکند اکنون بیع هلاک شده بود پس اگر اجازت کند معدوم را اجازت کرده بود و بیع معدوم
روا نیست چهارم انکه خداوند کاله باید که بر جای بود که چون وی نیز نماند بیع بر انداخته شود **مسئله** مردی را غلامی هست یکی آمد که این غلام
را بمن فروش بده دینار با یم گفت از با نزده دینار کم نمیفروشم مشتری سوگند خورد که اگر من این غلام را امروز بده دینار نخرم زن وی
طلاق خواجه غلام نیز سوگند خورد که اگر من بده دینار بتو فروشم بنده ازاد دو میخواهد که سوگند بگردن هر دو نیاید چه کند گفتا باید که
مردی فضولی را بگوید مشتری که غلام فلان کس را بمن بده دینار فروش فضولی گفت که بتو فروختم این سوگند خورنده گفت من نیز خریدم
بایع میگوید که من رضا نمیدهم گفتا بی این را سوگند فرود آید و بی آنرا از بهر انکه هر چه از حقیقت خریدن عاجز باشیم بر صورت بیع افگنیم و صورت

بیع موجود شد دلیل بر آنکه اگر خواجه خبر باید گوید که اجازت کردم و درست آید و دلیل آنکه اگر این فضول سوگند خورده بود که من امروز خبری نفروشم این
غلام به بیع فضولی فروخته شد سوگند نکردن آید از بهر آنکه حقوق راجع بوی است **باب** و بیان عهدهٔ مسئله و دلیر بنده خریدار یکی از بنده را پیش از آنکه
قبض کردی مست این بنده بریده شد این از چند حال بیرون نباشد یا بایع برید یا مشتری برید یا اجنبی برید یا بنده خود برید یا سماوی خبری پدید آمد
و بریده شد اما اگر بایع برید مشتری را اختیار کرده بود خواهد همچنان رها دارد و بها بدهد و خواهد بوی رد کند اما اگر مشتری خود برید این همچنان
قبض شود لاجرم اجبار و را اختیار نبود و چه بهای بروی لاجرم شود اما اگر بیگانه برید مشتری را نیز اختیار بود خواهد بها بدهد و نیمه قیمت اندا جنی
طلب کند و خواهد بیع روا ندارد و بدان نیمه قیمت با جنبی بازنگردد اما اگر سماوی بریده شد یا بنده خود برید اجبار مرد را اختیار خواهد همچنان
روا دارد و نیمه قیمت دهد و خواهد رد کند و بها بازستاند اما اگر پیش از قبض این بنده در دست این بنده کشته شد این نیز از چند حال بیرون
نبود اما اگر بایع کشته بیع باطل شود و اگر مشتری کشت بهای تمام بروی لازم آید و اگر اجنبی کشت مرا اختیار بود خواهد بیع را روا دارد
و بهای به بایع دهد و قیمت بنده از اجنبی بستاند اگر خواهد بیع روا ندارد تا بایع از اجنبی بستاند اما اگر بنده خود کشت مرا خود را بالفعل
سماوی کشته شد اجبار بیع درست بود و تباه شود از بهر آنکه تسلیم کردن هم چنانکه فرو رفته بود عاجز است اما اگر دست و پا بریده شد قبل
القبض یکی بایع دیگر مشتری بریدندان نیز بر دو وجه بود یا نخست بایع برید یا مشتری یا بحث مشتری برید یا بایع بعد از آن بحث بر
یا بر دو اگر نخست مشتری دست برید باز بایع اجبار مرد را اختیار بود اگر غلام را اختیار کند چهار دانگی و نیم بهای بروی لازم آید
نیمه بها بر دیدن دست لازم آید اجبار ما ند بجا و نه نیمه بها چون پای برید پای برید و الک نیمه از بهای چیزی و الکی نیم دیگر واجب آید اما اگر بنده بر د اجبار بیع تیر
بمشتری واجب آید که بدهد چهار تیر از بهر دست و چهار دیگر ماند دو تیر بر بایع بود بر دیدن پای دو دو تیر دیگر ماند و ما نمیدانم که زخم مرد بیشتر بود یا زخم
وی مرد هشت یا زخم وی لاجرم دو یکی تیر بروی و هم دو یکی تیر بروی بدیعنی که گفتیم که هشت تیر سر هفت تیر واجب آید اما اگر نخست دست
بایع برید بازمشتری پای اکنون مرد را اختیار نبود از بهر آنکه نخست بایع برید بنده را معیوب کرد چون مشتری بازپای بردیدن عیب را رضا
داد و لاجرم مرد را اختیار نماند اکنون چه واجب آید گفتا نیمه بها بیفتد و نیمه بهای واجب آید از بهر آنکه چون بایع دست برید
نیمه بها افتاد و چون مشتری پای برید نیمه بهای دیگر بروی که مشتری است واجب آید **مسئله** بدانکه قبض بر دو نوع است یکی قبض حقیقی
و دیگر قبض حکمی اما قبض حقیقی آنست که بنده خرید قبض کرد و برا زاد یا کردی نهاد و یا اجارت نهاد و یا مکاتب کرد و یا مدبر کرد و یا
یکی را داد اما اگر بدیگری فروشد قبض نبود و اگر نکاح کرده داد رد او از بهر آنکه این بیع بد است و وجه فرق آنست میان عقد بیع و عقد
نکاح که یکی روا است و یکی نا روا است از بهر آنکه عقد بیع را باخر فسادی پدید آید لاجرم باول روا نبود اکنون فساد هست
اگر ایشان باز مراق عقد را فسخ کند عقد دوم تباه شود و باز بر عقد نکاح را فسخ کردن ایشان تباه نشود تا مردی دیگر
خرید و سر نی داد پیش از قبض این بزنی داد ون وی قبض شود یا نه بگویم که این شوی باوی دخول کرده بود یا نه
اگر دخول کرده بود با تفاق قبض شود از بهر آنکه دخول شدی هم دخول مشتری است اما اگر شوی باوی دخول نکرده
بود در وی قیاس است و استحسان و جه قیاس آنست که تصرف کردن اندر ملک باید که قبض شود همچون که کردی نهادن

همچون که کردی نهادن یا اجارت نهادن یا ازاد کردن یا مکاتب کردن اما وجه استحسان انست که میگوید بجرد نکاح کردن چیز نقطه منفعت موجود نکاح
کردن را برانیه ملک شده است دلیل هوانیکه اگر بیگانه را بزنی دهد بکسی بوا بود یا بزراجارت دهد این را ملک شرط است لاجرم قیاس بران
راست باید مسئله بردی کنیزک فروخت بردی پیش از انکه مشتری بران کنیزک را قبض کرد باع باین کنیزک دخول آورد بر بایع چیزی واجب آید یا نه
بقول ابو حنیفه رحمة الله اگر بسبب این وطی نقصان پدید آید یا ان همان نقصان واجب اید یا بو یوسف و محمد رحمهما الله میگویند که اگر بسبب این وطی نقصا
پدید اید بنگرم که ان نقصان بشیر است یا عقر هر کدام که بیشتر است ان واجب آید و اگر نقصان پدید نیاید عقر واجب اید حجت ایشان انست که میگویند
که دار اسلام و طی را یکان بود یا حد بود یا کابین چون باین کنیزک باشبه بحرام بحکم شبه بیفتید لیکن عقر واجب آید اما حجت ابو حنیفه رحمة الله انست
که میگوید که کنیزک بود ملک وی نیست دلیل بر انکه اگر وی را بکشند قیمت واجب نیاید که مشتری را دهد و اگر همین مرد همان کنیزک را بکشد قیمت واجب آید
دانستم تا این کنیزک دوست و نیست ملک وی نیست و اگر کسی با کنیزک خویش باشبه جرم واجب نیاید بعینی که گفتیم فرق افتاد مسئله دیگر که بنده را فروخت
مردی بمردی پیش از قبض بایع دست ان بنده بر بد مشتری امد نیز با کلی اجنبی بای بنده را بر بد از بهای وی حکم شود و مشتری چه واجب آید بر بایع
[illegible] حکم شود بر بدن بای مشتری را اجنبی همه بمه کم شود از هشت چهار بمردی واز چهار دو بر وی و و ماند این دو را
[illegible] میان سه کس بشت باید چون جانبان سه تن اند دانید ام که بر ترجم که مرده است مرا اصل مال را که چهار بتراست در سر مازنیم که چهار
را در سه زنیم دوازده شود شش بران نهم که دست برده است و سه از بهای انجا مانده تشه تیر و یکبر میان هر سه مانده راست اید هر کسی را یک شش
بایع را یکی مانده را یکی [illegible] دوازده هفت بیفتاد پنج مانده مشتری را گوییم که پنج تیر به بایع ده لیکن همه از این اجنبی باز ستان که جای است
[illegible] اندر حساب کنزا افتد بر [illegible] مرا راست کند اکنون مران اصل مال را صنف کند تا بست چهار کرد و دوازده آرد
[illegible] هر دو سه هشت از بهای بر انجا مانده شش دیگر شش میان سه تن راست آید هر کسی دو دوازده بایع را دو دو دیگر این جا بر نهم چهارده کرد و
از بست و چهار چهارده برد و ده ماند مشتری را گوییم ده تیر به بایع ده که عقد میان هر دو شمان بوده است و پنج تیر از اجنبی باز ستاند که وی
با تو بوده است اما اگر بنده بر لیست همه بها از دست فرو زند و همه بهای دیگر بایع دهد و اند همسله دیر را اختیار بود از بهر انکه چون بای
وی بر بد رضا داد بدین بنده معیوب لاجرم همه بها به بایع دهد لیکن یکدانگ نیم با قیمت اجنبی باز کرد و اما اگر بایع با کلی از اجنبی دست بر بد
و مشتری تنها بر [illegible] اینجا نیز دیر انبود لاجرم گوییم که چهار دانگ نیم قیمت باجنبی باز کرد و اما اگر مشتری با اجنبی دست بنده بر بد بایع
امد بای بر بد مشتری را اختیار بود از بهر انکه وی چون دست بر بد این بنده مرد بر ا چون قبض شد بحکم چنان بود که گوی که این بنده
را بید بستوری بایع قبض کردی لیکن بایع امد و بای این بنده را بحکم چنان بود که گوی این بنده را بایع باز ستاند لاجرم مرد بر ا اختیار
بود اگر هیچ را رد او دارد و بنده بگیرد و چهار دانگ نیم به بایع دهد و یک دانگ نیم با اجنبی باز کرد و اگر هیچ را رد او ندارد و نیم بها بدو دهد
نیم قیمت بنده با اجنبی باز کرد و اما اگر بنده بمیرد و مشتری واجب آید از دست بر بدین دو دانگ نیم بهای بیفتد از بهر بر بدن بای انجا ما
و تیر و یکبر لیکن احتیاط کنند کان سه تن اند بایع و مشتری و اجنبی اکنون اصل مال که بهای دست همان هشت در سه تیر زنیم تا بست
و چهار کرد و دوازده مشتری را آید و شش تیر از بایع افتد انجا ما شش تیر و یکبر هر کسی را دو تیر مشتری را واجب آید و تیر و یکبر

براجنبی ودو سیر بر بایع واجب آید و سیر از بهر زخم سه تن لیکن مشتری چهار سیر بیابد و دو ملک بنیم قیمت بنده باجنبی باز گردد و از بهر آنکه
خیانت کننده است مسئله بنده است و میان او و تن مر این بنده را بمروی فروخته پیش از آنکه قبض کردی یکی بایع دست بنده را بر
بایع دیگر پای این بنده را بر بد مشتری آمد و کی چشم وی بر کند این جراحتها سرایت کرد و بنده فروی مشتری چه واجب آید و از بهاچه کم
شود باری بدان که هر عضوی ازان این بنده مشترک است میان هر دو شریک هر جنایتی که از ایشان بدیدآید همه حق ایشان بود
و بحق ان مذارنه که حصه و یست ازوی افتد لاجرم در حق حصه شریک همان بروی واجب آید یکی بایع دست بر بد بنیم بهاکم شد چون
ان بایع دیگر پای بر بد ازان بنیمه دیگر کم شد و چون ان مشتری چشم بر کند ازان باقی بنیمه کم شد از بهر انکه که اندامی را ازین اندامها
بنیمه تن است بحکم اگر خواهی که این حساب بیرون کنی بهای وی را بهشت سیر باید نهاد و چهار سیر از بهر دست بیفکنی و دو سیر از بهر
یکی پای دیگ سیر از بهر چشم انجا ماند یکی سیر لیکن هر سه سر است بنابد چه جنایت کنندگان سه تن اند یکسر اصل را و دو سر زن تا
هست و چهار کردد و دوازده از بهر دست بیفکنی و شش از بهر پای و سه از بهر چشم انجا ماند سه سیر دیگر میان هر کسی را یکی یکی ان بنده
بر حم هر سه مرده است اکنون نصیب بایع اول دوازده سیر بود و ان سیر سرایت سیزده شود و نصیب بایع دوم شش سیر بود
یکی سیر سه است هفت سیر شود و نصیب مشتری سه سیر و یک سیر سرایت چهار سیر شود سیزده و هفت بست سیر بود و چهار دیگر جمله
وی بست و چهار سیر شود سیزده هفت بست بود و چهار دیگر جمله وی بست و چهار کردد و لیکن بر بایع بحکم جنایت خویش بحق
بنیمه مالک اید و بحق بنیمه اجنبی لاجرم بحق ان بنیمه که اجنبی آید واجب آید که بمشتری دهد اکنون از سیزده بایع اول بنیمه بر
نه و همان شش و هفت بایع دوم بنیمه بر مشتری نه سه دیگر در حساب کم افتد اکنون اصل مال است انرا بگیر و ضعف
کن و چون ضعف کنی دو چندان شود یعنی چهل و هشت از دست بنیمه بفکن و همان بست و چهار دیگر از بهر پای و همان دوازده و بنیمه دیگر از باقی بفکن از بهر چشم همان شش و ماند شش دیگر میان هر سه راست اید هر کسی را دو
اکنون بایع اول را بست و چهار سیر جنایت بود و سیر سرایت بست و شش کردد و بایع دوم را دوازده سیر جنایت
بود و سیر سرایت چهارده کردد و مشتری را شش سیر جنایت بود و دو سیر سرایت و هشت سیر کردد و جمله وی چهل و هشت بود
اکنون از بست و شش بایع اول بنیمه بر مشتری نه و همان سیزده سیر که وی در حق بنیمه اجنبی و یک بنیمه از چهارده بایع دوم
بر مشتری نه و همان هفت که وی در حق این بنیمه اجنبی است سیزده و هفت بست بود و هشت مشتری بست و هشت بود از چهل و هشت
بست سیر بدر شود و هشت بر مشتری واجب شود اکنون این بست و هشت سیر چند باین دهد و چندبان ثمن و هیچ دانک ثمن ثمن
بایع اول دهد دو ثمن و پنجدانک ثمن بایع دوم دهد ثمن چهل و هشت بشش بود از بهر انکه شش بار شش چهل و هشت بود یکی ثمن و پنجدانک
ثمن ملنده بود بایع اول دهد دو ثمن و پنجدانک ثمن بفنده بود بایع دوم دهد اکنون جرایت بفنده سیر ان رسید و یازده سیر ماند کفتا از بهر انکه این بنده
مشترکی بود میان این هر دو بهای چهل و هشت دینار بمثل نصیب هر کسی بست و چهار بود چون بایع اول دست بریده شده سیر از نصیب وی کم شد نصیب ان جنایت چون از
بست و چهار سیر دوازده ماند بدان بنیم کنیم تا یازده سیر بر او بماند و چون بایع دوم پای بریده شده سیر از نصیب وی کم شود بست انجنایت چون از بست و چهار

تا هر کسی بحق خویش برسد اکنون که بست و هشت تیر باشاره داد بحیله باز کرد و چه حیات دی بهشت تیر است بست تیر است بستان باز کرد و هشت
تیر بر بایع دوم سپرده بایع اول از بهر آنکه بستان حیات بحق نیمه مالک بود و بحق نیمه اجنبی چون از حیات هر یکی نیمه را مدرک دیدم آن
نیمه دیگر را ضمان واجب آید از بهر آنکه اصل آنست که هر کسی را در ملک خویش تصرف رسد لیکن در ملک غیر تصرف نرسد لیکن مدین بست
تیر بر ایشان بقیمت رجوع کند فی الحال چه گفتم که ایشان در نیمه یار خویش اجنبی اند و مشتری با جنبی بقیمت باز کرد و فی الحال گاه گفتم
که اگر قیمت بنده با بها برابر است نگوید است و اگر قیمت بنده دو چند بها و نیست هر تیر از بها دو نیم شود از سیزده تیر بایع اول آن
و شش تیر شود و آن هفت تیر بر بایع دوم چهارده تیر کرد و هر شتری بچون بایه سود کرد و اکنون چه میگوی که سود انها حلال بود یا صدقه
دهد بدانکه اصل آنست که هر سودی مر مرو بر انجا اصل آید بسبب چیزی که ضمان آن بر وی واجب باشد بسبب ان شود آن بود صدقه کند و هر
سودی که مرو بر انجا اصل آید بسبب چیزی که ضمان آن بر وی واجب آمده باشد آن سود و بر انجا حلال طیب باشد بنگرم که در سود های وی کدام یک
از هر دو جداست در یک از هر دو سودی که قبل القبض بحاصل آمده است پنج ضمن است اکنون هر سودی که سبب جنایت است قبل القبض
است هر سودی که سبب اجارت است بعد القبض است حاصل آنکه از سیزده بر بایع اول دوازده تیر صدقه دهد و یک تیر مرو بر انجا حلال طیب بود
و از هفت تیر بایع دوم شش تیر صدقه کند و یک تیر مرو بر انجا حلال بود مسئله دو تن مردی بنده خریدند یکی مشتری آمد قبل القبض دست بنده بریدو یکی
مشتری آمد پای این بنده بریدان جراحت اسرایت کرد بنده بمرد بر هر کسی چه واجب آید بریدن دست از بهای نیمه کم شود و بریدن پای از
نیمه اصل این مسئله بر چهل و هشت تیر شود بست و چهار تیر به بریدن دست کم شود و دوازده تیر به بریدن پای انجا ماند دوازده تیر شش تیر
بدین بهم و شش بر ان انزاکه دوازده بود برده شود و انزاکه بست و چهار بود سی شود پس برده جمله چهل و هشت بود اکنون این چهل و هشت
تیر که بست بها این بنده بایع را دهد و هر کسی در حق ان حیات نیمه مالک نود و نیمه اجنبی این نیمه که ملک اوست بدو شود و آن نیمه که مر او را
ضمان واجب شود اکنون این شش تیر یک بچه باز کرد و جواب است که حیات وی هر دو است بنا نزده تیر یک خود باز کرد و از بهر آنکه هر کس را بایع بست
چهار تیر داده اند و هر که را نهایت در بسی است نیمه تیر شش خود باز گرد و از بهر آنکه حیات در بسی تیر کرده است نا نزده تیر از بن سی تیر نصیب
وی است چون از بن بست و چهار تیر نا نزده یافت نه ماند بمعنی گفتم که نیمه تیر بیار خود باز کرد تا تمامی بحق خویش برسد و انکه نزده تیر حیات کرده
نه تیر از بن هر ده تیر نصیب وی است چون از بن بست و چهار نا نزده یافت نا نزده ماند لاجرم بدو بمعنی گفتم که نا نزده تیر بیار خویش باز کرد و تا وی تمامی
بحق خویش برسد الا انکه همه کس باندازه حیات از نصیب وی کم شود مسئله مردی بنده فروخت بمردی قبل القبض بایع دست راست آن
بنده بر بید مشتری آمد دست چپ نیز بر بید پای راست بخلاف شرع کرد از بهر انکه از روی شرع است که نخست دست راست بر بند و باز پای چپ
چه اگر هر دو دست یکبار بر بند یا دست راست و پای راست یک بار متله کرد ند و منفعتها از وی زایل شد اکنون بخلاف
شرع کرد ند بروی چه واجب آید گفتا بنگریم که این بنده را قیمت یا مرو اگر قیمت همه بهای وی از بهر دست وی فرود
رود و باقی بر مشتری واجب آید گفتا بنگریم بمثلا اگر بهای وی بهزار درم بود یا صد درم و یکبار اکنون بنگریم که این بنده
را در حال بحیله بیجز ند اگر بصد درم بیش نیرزد چهار صد درم بر مشتری بحکم جنایت بروی واجب آید اما اگر بر و این صد درم را که قیمت

بروی مانده است بدو نیمه کن نیمه برشته بی نه دنیمه بر بایع را یا نصد و پنجاه درم شود و شتر بر اچهار صد و پنجاه درم اکنون چه فرق است میان
انکه بای چپ برند و میان انکه بای راست ببرند کفتا ازبهر انکه این جنایت کردی که وی کرد جمله منفعتها از وی زایل شد دلیل بر انکه اکر
مروی مر کفارت سوکند دابنده ازاو کرد که هر دو دست وی و یا هر دو بای وی بریده بود از کفاره سوکند نیابت ندارد و اما اکر بنده ازاو
کرد که دست راست وی بریده بود و بای چپ اکنون ازاو کرد از کفارت نیابت دارد و بنداری که بدین جنایتها منفعتها زایل نشود بدینی
که کفتیم که فرق آمد میان دست راست و بای چپ والله اعلم بالصواب باب الضرب باید دانستن که بیع صرف را روا نباشد فروختن روا است
و در روی زیادتی روا است و بیع صرف آنست که دست بدست بود قبض و تسلیم در مجلس بود و تا این بیع روا بود و مسئله مروی در درم نقره
نقره میدهد و یکی دینار زر بستاند یا زیاده یا کم روا بود چون هر دو دست بدست بود از بهر انکه هر دو یا یکدیکر خلاف جنس اند و هر چه خلاف جنس بود نزدیک
فروختن روا بود چون دست بدست بود اما از دو بیم ایشان هر دو معین شده اند مر بهایرا انکه زر با نقره بود که یکی از این با بیع شود اما اکر مروی یکدینار
و درم داد و دو دینار زر بانقصان کرفت کفتا روا بود از بهر انکه یکدینار با یکدینار بیع شود و درم بدان یکدینار و بیع شود اما اکر
یکدینار از سره میدهد و یکدینار و دانکی می ستاند بانقصان حرام بود این بیع از بهر انکه ربوا بود و ان زیادتی از بهر انکه بجانب علیه السلام فرمود
جیّدُها و رَدیئُها سَواءٌ یعنی از نیک و بد هر دو یکی است مسئله مروی را افتابه است نقره کین صد درم سنک نقره بوزن این را بر زر مضعوف شده بست دینار
میخرند روا بود این بیع از بهر انکه خلاف جنس بود اما اکر بر بن افتابه صناعت باکرده اند و صورتها ساخته اند بسبب ان صورت صد و پنجاه
درم میخرند حرام بود از بهر انکه این عمل را در شریعت اعتبار نیست ان نقره چون جنس اند زیادتی در وی ربوا بود لاجرم ربوا بود
مسئله مروی را دست بر بخن است زده بست درم سنک که بر بخن است میدهد و بست و پنج درم سنک نقره نازده میستاند ربوا بود از بهر انکه هم
هر چه جنس بود زیادتی در وی ربوا بود و ربوا حرام بود بدین سبب ربوا بود مسئله اکر مروی یکدینار از زر بسیم داد صرف را و صراف کفت
فردا بیا تا زر دهم این بیع روا بود از بهر انکه این بیع چون بیع صرف بود از بهر انکه در مبایعا غایبی نیست از نقره بیع صرف شود و بیع صرف
را دست بدست باید در مجلس تا بیع روا بود چون دست بدست بود روا بود تا اکر مروی یکدینار زر را انصراف به پنجاه درم داد امروز
سیم پنجاه بود صراف کفت فردا بیا تا یکدینار زر دهم روز دیکر این سیم شصت شد با چهل درم شد یکدینار و پیر ا بسیم آنکه داده است
از بهر انکه چون بیع درست نیاید این سیم در دست صراف بامانت بود خاوند سیم نتواند کفتن که شصت شده است و ده درم دیکر بده اکر یابد
تا بیع درست شود باید که باین پنجاه درم صراف سکی بوی فرو شند این سکرا بوی تسلیم کند بعد ازان همین سکرا یکدینار باز خرد ان بیع روا
بود والله اعلم کتاب راباید دانستن که کرو کردن روا است هم بنص قرآن و هم بخبر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و هم باجماع امت اما
اما نص قوله تعالی و لم یجد و کاتبا فرمان مقطوعند یعنی مروی امروی چیزی درم داد کواه نمی باید و کسی نمی باید که چیزی ننویسد باید که چیزی
کرو کند اکر روا نبودی خدا تعالی نفرمودی و دیکر انکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم زنده خود را بخودی بجبار من جو کرو کرد بس اکر روا
نبودی پیغامبر صلی الله علیه وسلم نکردی و اجماع امت آنست که بحکس این را منکر نیست یکی کرو کرد و نشاید کرو و ار را که بکار
دارد که اکر بکار دارد و غاصب شود و هر چه بعد ازان هلاک کند ضمان بر کرو دار بود مسئله مروی خالی یا منعزی بمروی کرو کرد که قیمت ان سه دینار

است این متفقه بر انیست کرد و از کشته زردش در تابستان یکدینار نقصان کردان یکدینار از مال کرد و دار فرود و درود مستون شود یکدینار نقصان
فرمود انکه اقرار بایستی که اقرار اخلی دادی تا از مال وی فرو نرفتن باید مسئله دانستن که هرچه وقت مال در دست کرد و دار هلاک شود بدان سبب
که در و برد بی تقصیر او در خانه نا افتد یا مانند اینها نقصان کند پس هرچه هلاک شود از مال کرد و دار فرود و درود و اگر نقصان کند مال خود را مستوفی
شود و اگر هلاک کند مال وی بجای بود اما مادوان واجب آید اما اگر هلاک شود مال خود را مستوفی شود و باقی امانتی هلاک شود مسئله مردی خشتی بمزد
کرد کرد و قیمت آن خشت یکدینار است بدیم دینار انیز و کرد و کرفت این کرده در دست کرد و دار هلاک شدنی کرد نهنده جزوی بر کرد و دار بودنی کرد و دار را
چیزی بر کرد و نهنده بود از بهر انکه کرد و کیرنده مر دیم دینار خود را مستوفی میشود و انر یادتی در دست وی یا بامانت هلاک شود خاوند امانت نتواند که
ان امانت را بستاند الا اکر کرد و یکدینار بود وی بیک دیم دینار کرد و نهند و این مرد و در دست کرد و دار هلاک شد کرد و دار را برسد که از کرد و نهنده نیم
دینار و یکدیگر بستاند و باندازه کرد و آن فرود و زیادتی را طلب کند مسئله مردی بشتکی بردی کرد و کرد و دار مر کرد و نهنده را کفت اکر مرا وقتی حاجت
آید این تشتک را بتو پشم کفت پوشید این تشتک را بستاند تا بعاریت هلاک شود این تشتک کرد و کیرنده را نرسد که مال خود را تمام طلب کند از بهر انکه
عاریت را تاوان نیست بر کرد و پوشنده عاریت است چون باز نبرون کند کرد و باز آید تا اکر اکنون هلاک شود که بیرون کرده بود از مال وی هلاک
شود و اکر چون بیرون کرد میان کرد و نهنده و کرد و دار کرد و نهنده میکوید که این تشتک وقتی هلاک شده است که تو بیرون کرده بود و کرد و دار میکوید
وقتی هلاک شده است که پوشیده بودم و دروا کواه نیست کفتا قول قول کرد کیرنده بود از بهر انکه در همه جا البادی این است و قول قول آن
باسو کند دیکر انکه وی منکر است که کرد نهنده بروی دعوی میکند که مرا بر تو تاوان است و وی انکار میکند دعوی بر امنکر است باهمه جایها قول قول منکر است
باسو کند مسئله مردی بمزدوری تشتی کرد بستاند و اکر همین کرد و بده و درم این کرد و دار این تشتی را بر در و زمین زد اب او کسی بر اید و این تشتی را از وی بستاند
و اکر همین تشتی را بدیم دینار بکرد نده و درم خود را حساب کرد و نیم دینار دهد و درم خود طلب کند از بهر انکه چون وی تشتن را بکار داشت وی
غاصب شد پیش کرد و نماند لاجرم تا وان بروی واجب آید مسئله مردی چزی بمزدی کرد و کرد و نهنده امد که خواجه آن چیز من ده تا فردای
آن سیم تو بیارم کرد و کیرنده میکوید نمیدهم که نرسد که ندهد تا سیم وی تمام ندهد و بان باز داشتن غاصب نشود از بهر انکه مشتری ام نیست که سیم دهد و کرد
باز برد اما اکر داد او امروز و فردا دیکر سیم بوی نمیدهد بدان توان کفتن که کرد بمن ده همان سیم خود طلب کند مسئله مردی بمزد برا ده درم وام داد
بعد ازان خاوند مال اورده است و خام دارد میکوید سیمها من بمن ده و میکوید مرا سیم نیست اندر امد بخانه وی کرد برداشت و برا نرسد بشریعت که
که بیدستوری وی خود در آید و کرد و بردارد و اکر در امد و کرد و برداشت غاصب شود و اکر هلاک شود بردی ضمان واجب آید مسئله مردی ستور
بمزدی کرد و کرد و علف این ستور بر خاوند نشود و بر کرد و دار نی از بهر انکه ملک او نیست مونت ان نیز بر وی نبود و اکر کرد و دار علف خود داد تواند
که بخاوند رجوع کند یا نی بنکریم که اکر با بر خاوند دلوده رجوع کند تواند و اکر بی امر وی داده بود رجوع را حق طلب نبود مسئله مردی
ستوری بمزدی کرد و کرد و این کرد و نهنده از مشتهر بیرون رفت و ان کرد کیرنده را از زمی باید اکنون چه کند کفتا باید که بقاضی مرافعت کند
قاضی کوید ش ره و کی جند کاه و نفقه کند بر ین ستور تا بود و کرخاوند باز آید اکر امدش رجوع بود و بش نفقه چون بامر قاضی کرد چون نماید فریاد تا
ان ستور را نفر و شند و انچه خرج کرد و داراست باو دهد و اکر چیزی از وی بوی زیادت آید امین و هند تا خاوند بدید آید مسئله مردی کمتر ک

بردی کرد و کیزک بفقه ان کیزک برخواجه بود و لیکن این کیزک در ... ست کرد و دار وفات یافت مال کرد و دار فرو رود اما تجهیز این کفن کیزک بر خواجه
بود مسئله مردی کیزک بردی کرد و کیزک در دست کرد و دار بود کرد و نهند این کیزک را از آن کرد و از آزادی با تفاق درست آید و قاضی حرکند شر
تا رز بوی دهد اگر نی کرد و نکیرد به مثل همان کرد مسئله مردی غلامی بردی کرد و کرد استغلام بکیرخت ازین ولایت رفت مردی استغلام
را بگرفت از شهری و نکیرد بازار و رد و جعل استغلام بر که بود بنگرم اگر استغلام را بداد و دینار میخرند و این کرد و را بداد و دینار کرد و گرفته است جعل
بر کرد و دار بود و از بهر آنکه این مال وی زنده میشود اگر چنانست که بچند دینار کرد و گرفته است و قیمت غلام بداد و دینار است یک نیمه بر کرد و دار
بود و یک نیمه بر کرد و نهنده از بهر آنکه نیمه مال از وی فرو میرفت و یک نیمه مال او لاجرم جعل بر هر دو واجب آید مسئله مردی غلام بر دی
کرد و کرد استغلام را استحقاق بیرون آورند و از دست وی بستانند بر سد این کرد و دار را که بقاضی باز کرد و که این در دست من
کرد و بود و است استحقاق آورند فرا بدتا کرد و نکیرآرد با از من دهد قاضی حرکند مر این را تا رز از وی بوی دهد یا قیمت ان کرد و نکیر
بدید مسئله مردی دو جیز کرد و کرد و بر دی بدده و رم ازین دو یکی هلاک شد یکی نمی مال خود را کرد و دار مستوفی شود اما اگر هر دو هلاک شد
کل مال خود را مستوفی شود اما اگر کرد نهنده امد و بچند رم آورد که ازان دو کرد و که کرد و نهاده ام یکی بمن ده و یکی بر تو باشد نکیرد و کرد و آن
میگوید که نی بر ده و رم بیاید و بر د و کرد و را بسر تو اند یافی میگوید بنگرم که اگر جمله ماند به بچند رم ارزد یا فی اگر ارزد و کرد و ار را رسد
که باز دارد و اما چنان است که ان گمو بد و نیم در پیش نمی ارزد و می حبس بود مسئله مردی ماده کاوی کرد و کرد یکسال در دست
مرتهن ماند در دست وی بزاد و دو ساله اور د هر د و بر هن شود هم ماده کاو دهم گوساله اگر ازین هر دو هلاک کند بر سد که باندازه انکه
قیمت دو بست مال خود را مستوفی شود مسئله مردی باز مردی ماده کاوی کرد و گرفت هر ازین ماده کاو کشته چوشید شیر اجمله مستوفی شود و مر مال خود را
از بهر آنکه خود هلاک کرده است چنانکه ماده کاو کرد و کرده است شهر ما نیز کرد و هست چون شیر را هلاک کرد بقیمت ان مال خود را مستوفی شود
مسئله مردی درخت توت کرد و گرفت در وقتی که بر کها توت میخرند از جمله سایه را بعد ازان بر کها بر خت بر قول خواجه بکیر اسکاف بخارا
رحمة الله همان اندازه بر کها مال خود را مستوفی شود و بر قول امام بکر فضل بخاری چه میگوید که این بر ک را اعتبار نیست از مال وی بیرون
نشود مسئله مردی انگشتری بردی کرد و کرد او دار این با نگشتری را بر ابه انگشت اندر کرده است که معتاد است تا وان دار شود از بهر آنکه ازان
ازوی رهنیت است اما اگر در انگشتهای دیگر کرد تا وان دار نشود که حقطا است ما را بعضی گفته اند بنگرم که انگشتانه اندر سوار و رو یا بیرون سوار
اگر انگشتانه بگذشت آورد ضامن نشود و اگر به پشت دست آورد ضامن بود بعضی گفته اند هر چه گونه دار و ضامن شود از بهر آنکه نفس انگشتری
داشتن رهنیت است و کاله کردی را بکاو دار و ضامن شود کتاب بباید دانستن که مجوز کیانند هر چه وقت که نارسیده بود وی مجوز بود از خریدن
و فروختن و تصرف کردن در چیز نا بدیوانه بود یا بنده و خواجه بر او مستوری نداده بود بخریدن و فروختن و تصرفات وی هیچ چیز درست نبود تا
اگر نارسیده خود را چیزی خرید یا چیز خود را یک فروخت اصلا بیع و شراء وی روا نبود از بهر آنکه وی را عقل بر کمال نبود که نفع و ضرر ان را بداند لازم
بدیهی بود و نبود اما اگر دیوانه است و یرا که خود عقل نبود اصل هر چه اقوال است درست نبود چنانکه عتاق و طلاق و یمین نذر و کلمه کفر
و مانند اینها نبود و هر چه افعال است موقوف بود با جازت ولی اگر ولی اجازه کند درست بود و اگر اعتاق بکند بر انداخته شود اگر بنده چیزی خرید

خود را فروخت این بیع روا نبود و دیگر آنکه مجوران بود که تصرفات وی درست نبود اما اگر خیانت است که غلام را دستوری داد بیازرگانی کردن بجمله
تصرفات وی درست آید که ازان بازرگانی کند اما اگر غلام ماذون بود بتجارت بدستوری خواجه زن میخواهد روا نبود ازبهر آنکه دران دستوری
نداد بش مسئله اگر غلامی بدستوری خواجه بازرگانی کرده و غلام برآورده از خواجه هیچ نتواند ستدن تا انساعت که ازاد نشود اما اگر بدستوری
خواجه بازرگانی کند و دین برآورده خواجه را گیرند که بیازر بایده و باو پیرایمایه تا بفروشم و زر خود بگیرم اگر نازسیده را بدر ماذون کرد
اگر نارسیده بود که واند خریدن و فروختن درست بود اما اگر مهول خورد بود که نداند خریدن و فروختن درست نبود اصلا اگر نارسیده
مال کسی را هلاک کند بر مادر و پدر چیزی نبود تا وان بر نارسیده بود اگر حالی مال بود نارسیده را از مال نارسیده ستاند و اگر مال نبود بماند
نارسیده شود و کسب کند و بدهد مسئله اگر نارسیده اقرار کرد که مرا مالی و ادینی است بفلان کس این اقرار وی درست نبود که هیچ تصرفات نارسیده
درست نیست مسئله اگر مردی غلام خود را دید که در بازار ما خرید و فروخت میکند و هیچ نگفت غلام ماذون شود ان خاموش بودن بر رضا بود اما
اگر بمجلس قاضی یا سلطان دید غلام خود را که بیع میکرد و خاموش کرد و ماذون شود ازبهر آنکه ایشان را مهابت بود که ایشان در بازار ما سخن نگویند
خاموش ایشان رضا نبود تا فرق بود میان عام و میان قاضی یعنی قاضی و سلطان **باب** العاریت و ضمان مردی مرد را چیزی عاریت
داد اگر این عاریت از دست عاریت کرنده هلاک شود مردی تاوان نبود چون تقصیر نکرده بود در حفظ مسئله مردی از مردی بیش عاریت
خواست تا زمین را شکند این تیشی در زمین بشکست تاوان دارشود مایه نگیریم که زمین رنگ نا کرده بود کمابیش چنانچه که بمثلی آن تیشی را در زمین
کار ندارد تاوان دارشود اما اگر صباغ بود تاوان دارنشود مسئله مردی کاوی عاریت خواست تا جفت برند ازین کار در وقت کار کردن
هلاک شد اگر این زمین صباغ است برکاو بستن را تاوان دارنشود و اگر کمابیش بود تاوان دارشود مسئله مردی تیشی عاریت خواست تا کل کند
خاوندش گفت که تمام شود بر تن اری تمام شد بر وی نیاورد و هلاک شد این تیشی را تاوان دارشود مایه نگیرد بدا گر سامان بر دن بود اما
تقصیر کرد بنبرد تاوان دارشود اما اگر سامان بود که روز در ریگاه بود یا راه دور بود تاوان واجب نبود ازبهر آنکه آن ازوی تقصیر نیست
مسئله مردی از مردی چیزی عاریت خواست خاوندکار نگفت که چون تمام شود بر من اری عاریت گیرنده کار تمام کرد بعد ازان در
دست وی هلاک شد تاوان واجب نیاید ازبهر آنکه چون مطلق عاریت خواست هرچند که وی در خانه خویش نهاد از عاریت بیرون نبرد
لاجرم ضامن نبود مسئله مردی از مردی تیشی عاریت خواست تا کل کند کل کردن تمام کرد همسایه گفت که مرا دامن نیز یکی باره کل کنم در دست
دوم هلاک شد تاوان دارنشود ازبهر آنکه تفاوت نکند میان کل کردن وی و میان کل کردن دیگری مسئله مردی تیری خواست از مردی تا بنیزم
بشکند و بنیزم شکست همسایه گفت مرا ده تا من نیز بنیزم شکنم همسایه داد بنیزم شکست در دست دوم تاوان دارشود چه فرق است میان
تیشی و میان تیری گفتا فرق است که در بنیزم شکستن در دست دوم تاوان دارنشود و دیگر بنیزم سخت بود و یکی سست و یکی همچنان تیر بنیزم
و یکی مردی همچنان تیر بنیزم بدین سبب ضامن نشود یا در کل تفاوت نرود تا فرق بود و میان تیشی و تیر مسئله مردی از مردی تیشی عاریت خواست خاوندش
گفت که زنهار تا بکسی دیگر ندهی وی کل کرد و تمام کرد همسایه گفت بمن ده تا من نیز کل کنم بوی داد هلاک شد تاوان دارشود یا نی و هرچه ازبهر کل
کردن خواسته بود آن چیز هم نیز همان کار کند یا ازاب دادن خواسته بود و این چیز هم نیز همان کار کرده بود تاوان دارنشود اما هرچه کاری کرده بود چنان بود که

تفاوت نکند میان این و میان آن تاوان واجب شود مسئله مروی خری از مروی عاریت خواست خداوند گاه گفت تا کسی ان خر را از تو نستاند
گفت اگر از من کسی نستاند من تاوان دهم بردن یا آوردن یا دران کار با خود کسی بستاند بروی تاوان واجب نیاید از بهر انکه شریعت
بروی تاوان ننهاده است چون تقصیر نکرده است اما ایشان بغیر شروع میکنند لاجرم تاوان بیاید مسئله مروی عاریت خری گرفت از
مروی که صد من کندم با سیاه برم حال و برابار کرده بود بسایه گفت بمن ده تا صد من کندم خویش برم بوی داد این خر هلاک شد بروی تاوان نبود
از بهر انکه خداوند بصد من کندم رضا داده است تفاوت نکند میان صد من کندی و میان صد من کندم بسایه دیگر اما اگر این دوم با سیاه دوزر
بوده تاوان واجب شود که خداوند آن دو زر را رضا نداده است اما اگر این عاریت گیرنده دوم صد من جو بار کرد تاوان نبود و بر قول بعضی مشایخ
از بهر انکه جو سنگین تر بود و بپهلوی خر سنگین تر کرد و کندم نکرد لاجرم چون بار کرد و ببرد هلاک شد تاوان واجب آید بعضی گفته اند تفاوت نیست
بنود میان جو و کندم لاجرم تاوان واجب نیاید مسئله مروی خری عاریت خواست که صد من کندم بار میکنم صد من کاه بار کرد خر هلاک شد یا نکه
بار کرد ضامن شود از بهر انکه خر را گاه بردن و نه بجه بردن بر خر سنگین تر بود لاجرم ضامن شود مسئله اگر خری عاریت گرفت که صد بست من کندم بار میکنم
صد من این بار کرد یا سر ب خر هلاک شد ضامن نشود از بهر انکه این و سر ب خر را یکسو یابند و خداوند بدان رضا نداده است مسئله مروی خری عاریت
خواست که جو و بری نشیند زنرا بر نشاند خر هلاک شد ضامن شود از بهر انکه در برگشتن زن امرد تفاوت کند زنرا بردن بر خر سنگین تر بود لاجرم ضامن شود
مسئله مروی خری عاریت خواست و خر بازار و در و خداوند را نیافت ستور گاه اندر راند و در بخت کرد کسی اندر ستور گاه گشاده برد تاوان واجب
نشود فرق است میان این مسئله و میان آن مسئله که مروی خری بکرد بعد از آنکه بیمین عاجز این خر را بازار و در و بهمین ستور گاه اندر کرد بعد ازان
خر هلاک شد ضامن شود از بهر انکه عاجز بار و در دست خداوند نهاد از عهده بیرون نیاید از بهر انکه غصب بست ضمان بوده است اما عاریت بست
ضامن نیست بر خر بر السلیم کی بجاروی از عهده بیرون آن بر چه عریبان بود و تمیش و نفقه جادی خر را بود و تا اگر عاریت خواست بعد ازان
اورد و خداوند بنبود و در فرد ار نهاد رفت از عهده بیرون آید اما اگر نکرد و افتاد به عاریت خواست تسلیم وی بسبوی وی نبود واجب تن نغوی
یا خانه گاشانه بود تا اگر بنجا نبند بعد ازان هلاک شود تاوان واجب نیاید مسئله زنی جامه عاریت خواست تا بسوی سرور رود و با تم رود و رفت و اندر حجره انجا
خداوند نهاد خداوند نبود و بازرفت نهاد و تسلیم بود بخداوند تا اگر بعد ازان هلاک شود ضامن نبود و تسلیم بر خر بر ایمان جادی باید تسلیم وی درست آید اما اگر
بنجان اورد و بخانه خداوند اندر انداخت جای کی ان جامه را انجا نیابند و هلاک شد ضامن شود از بهر انکه تقصیر کرده است مسئله مروی خری عاریت گرفت که صد و بست
من گندم میبرم بفلان جای صد و پنجاه من کندم بار کرد این خر هلاک شد کل خر را ضامن شود یا بعقد از زیادتی را بقول بعضی بنگریم که اگر ال الکویند که اگر خر صد و بست
و پنجاه من خود نمی توانستی برد چون صد و پنجاه من بار کرده کل خر را ضامن شود از بهر انکه بنجان است کوی خود هلاک کرد و سستی بقصد اما اگر چنان است که اهل آن
گویند که بصد و پنجاه من این بار خر را بر نخ سد اسان بود الکون بمقداری من ضعیف شود و قیمت خر را به بازده تیر کند سه تیر را ضامن شود و دوازده را نشود از بهر انکه
صد و بست دوازده بار من بود ان بدستوری خداوند خر نهاده بست از ضمان نشود زیادتی را که سه تیر ماند از ضمان نشود مسئله اگر مروی خری عاریت خواست تا بنشیند
کوچه یا بر نشاند یا خود خر هلاک شد یعنی قیمت ضمان شود از بهر انکه کوچه خیزابی ست و گمان بین بود و خورد بین بود و بر خلاف انکه بار بر نهند و بصحرا برند یا بوقعدا یا ضمان نشود مسئله
مروی خری عاریت خواست تا جایی رود و این خبر اطلاق از وی ستاند این عاریت گیرنده سیم دهد و این خر را بار کسانه نیز و بک خداوند و رد میکند که من سیم داده ام خر را باز نستاندم

این سیمها من بازده تواند که بستاند از بیرانکه وی در آن سیم تیر هست بیرد وقت تیر عرکرده بود تیر را نجاهم نبود اما اگر این تیر را
خلالی ازدی بستاند سیم من ده تا باز دهد سیم بوی نداد تا خرابر دعاریت کرده ضامن نشود از بهرانکه سیم داون بیرد واجب نیست مسئله
زنی جامه عاریت خواست تا بکوشاند کنداز کوشدی افتاد اگر استوار نکرده بود تقصیر بود ضامن بشود اما اگر خراب رفت کسی از کوشدی کشید اگر بیهوش
بر زمین نهاده خراب کرده بود ضامن بشود و اگر نشسته خراب رفته بود ضامن نشود و اگر حلقها را بکوشد کوبیده اند کرد این زن ضامن شود
یا نی بنگریم اگر کوبیده اند نگاه داشتن ضامن نشود و اگر ریزه بود تقصیر بود و از ما در ضامن شود باب باید دانستن که کالا امانتی را مرامین را نشاید که
تصرف کند ضامن شود تا اگر مردی بنزدیک مردی مستعیر امانت نهاد و آن مستعیر امانت مودع بیفکند در خانه خود بعد ازان هلاک شد ضامن نشود
باتفاق نکرا کرته کرد باز جای نگاه نهاد بعد ازان هلاک شد ضامن شود یا نی گفتا بنگریم اگر از بهر این نه کرده بود تا پیش نیفکند ضامن نشود
ازان ضمان نشود ازان ضمان اول بیرون آید اما اگر نه از بهر آن کرده بود تا دیگر روز باز افکند همچنان بود که کوی خود فکرد دستی نظیر آمیخته
در کتاب مناسک آورده که اگر محرم در حال احرام جامه دوخته پوشید بروی یکدم واجب آید بعد ازان این جامه را بیرون کرد و دیگر روز
باز پوشید بروی دم دیگر واجب آید یا نی بنگریم اگر از بهر آن بیرون کرده بود که بیشتر بپوشم چون پوشید جنایت نو بود دم دیگر واجب آید
اما اگر چنان بود که عزم داشت که فردا باز پوشم گوی که خود بیرون نکرده بود همچنان یکی دم واجب آید و بر مسئله مردی کند
امانت نهاد بخانه مردی این مودع این کندم را کرد و خورد و باز بمثل این کندم خرید و بهمان جای دی اندر کرد شب و روز در آمد و برد کندم
مودع بر وی بود آن امانت نهنده وی از بهر انکه چون کندم برداشت غاصب شد تا باز بروست خداوند نهنده از بعد وی بیرون نیاید اگر مودع کندم
از بر کندم را خرج کرد و مثل این کندم باز آورد و همان جای اندر ریخت بعد ازان هلاک شد کل کندم را ضامن شود یا مقدار انکه خرج کرده
نشان نهاده بود مثلا کاه ریخته باز کندم را که برداشته بود بر زیر و زیر ریخته بود همه را ضامن شود واجب آید که بر داشته بود اما اگر چنان بود که در
همان جای نیست همه را ضامن شود از بهر انکه با میختن کل را غاصب شد و دلالت ضمان همه واجب آید مسئله مردی سیمها نزد یک
یکی امانت نهاد این مودع از بن سیمها پنجدرم برداشت و خرج کرد بعد ازان پنجدرم دیگر آورد همچنان بر همان جای نهاد و همه آن هلاک شد اگر نشانی
در میان نهاده بود همان پنجدرم را ضامن شود و اگر نشناسد بعد اکردن کل سیمها را ضامن شود همان طریق که در بالا ذکر کرده شد مسئله مردی
خروپیزی امانت نهاد و امانت دار را نشاید که بکسی دیگر امانت مکرر وقتی که ضرورت بود و ضرورت آن بود که این تخانه را آب آتش افتد و بخانه همسایه
افتد زیبد تا آن چیز نسوزد و اینجا ضامن نبود اما چون کشته میشود باید که باز ستاند اگر امانتی در کشتی بود و این کشتی در خوف غرق شدن بود و کشتی
دیگر اندر آن ضامن نشود و دیگر در هیچ ضرورت نشاید که امانتی را بکسی دیگر دهد باید بماند که ضمان واجب بود مسئله مردی کالا خود را بر مردی
امانت نهاد و امین این را بدون خود داد و در دست زن هلاک شد ضامن نشود از بهر انکه زن در مونث مرد است همچنان بود که کوئی در دست امانت
دار ستی و اگر همچنین بازیکی دادجون در مونث وی بود ضامن نشود اما اگر فرزند است که از خانه وی بدر رفته است ضامن شود مسئله مردی بر مردی
انگشتری امانت نهاد و هست مودع این انگشتری بازار بند بر بست و بکرمابه رفت و در گرمابه این انگشتری بر زمین افتاد و انگشتری بر بود نه گفتا ضامن
نشود مودع از بهر انکه چنین است که وی این انگشتری را بخانه دیگر امانت نهاد دستی کفتم که امانت دار را نشاید که امانت را بدیگری امانت نهد چون نهاد

ضامن نشود مسئله مردی عتابی بمردی داد که بخانه ما بده این عتابی را بشست خرید نکند و زیروی نهاد این نهاد و بنشست این نهاد ضامن نشود و بیاری گفتا که بنگر بیرون این عتابی عتابی خسارت کرده یا خام اگر خسارت کرده بود ضامن بود از بهر آنکه خسارت کرده خرید اگر خام بود ضامن نشود و بیاری گفتا که بنگر بیرون این عتابی خسارت کرده یا خام اگر خسارت کرده بود ضامن بود از بهر آنکه خسارت کرده خرید اگر خام بود ضامن نشود مسئله مردی مرد دیگر را گفت بده این کار در بخانه ما بده این کار بدست او داد و گفت این کار در بساق مورزه کرد کار و انتقاد ضامن نشود و بیاری گفتا که بنگر بیرون این کار در بساق مورزه کرده یا خام اگر کرده بود ضامن بود از بهر آنکه چون بر مرد نشیند پای راست اندرو اکند نگون سار شود و تقصیر کرده بود و الا جرم ضامن نشود و اما اگر دو پاچیپ کرده بود ضامن نشود و الله اعلم بالصواب باب الاجارت مسئله مردی خری باجارت گرفت تا گرفته بیکدیگر بیار در راه این خر هلاک شد بر سید تو بستا جر را که گوید مرا که خری دیگر بیار تا بر نشینم از بهر آنکه اگر اجرا احر بنکنم ضامن شود آن یار مسلمان در راه مسئله مردی خری کرایه گرفت تا بشهر قندا این خر را بجای بازار جزع اندر آورد و فروخت از بیخ خود دیگر گرفت و وقت باز آمدن بیمین خر را باز خرید یکی از ان خر را آورد به خداوند تسلیم کرد خداوند خر میگوید مرد را باید خواند گفت اگر چه خواهد مکن بمقدار آنکه برده است تا بجزع آمدن که خر ازو بستد خر را فروخت بید ستوری خداوند روی غاصب شد چون امیر خر هلاک شدی بر تو ضمان واجب شدی هر چند وقت ضمان واجب شود اجرت واجب نشود اما از زاد کجا باز ستاند مسئله کجا باز مانده بست کرا بود همان مرد جزع را بود از بهر آنکه این بیع ایشان در بست نیست بسبب اجارت خداوند فروخته است چون خر را باز ستاند این بیع بر انداخته شد آن زیادتی باز دهد مسئله بست که دیرا عمو خوانند الف از اجارت و عین از عاریت و دار و از ودیعت ناست در ا از عاریت بست یعنی اجارت توان دادن و دیعت توان دادن و عاریت توان دادن و کرو نتوان کردن پس اجارت راسه رکن است یکی ایجاب و قبول دوم منفعت معلوم سیم زمانه معلوم و عاریت را دو رکن است ایجاب و قبول و ودیعت را دو رکن است ایجاب و قبول و الاجارت توجر و تؤجر و تودع و تستودع و تعار و تستعار و الاترین و العاریت تقاد و تودع و الا تؤجر و الا ترین و الودیعه تؤدع و الا تستودع و الا تعار و الا ترین و الا یودع و الا یستودع و الا یعار و الا یستعار و قال الله تعالی فان ارضعن لکم فاتوهن اجورهن فقال علیه السلام الصلوة و السلام لا اجرة قبل ان یجف عرقه و قال علیه السلام و الصلوة من استاجر اجیرا و استوفی عمله و لم یوف اجره فاما خصمه یوم القیامة هر که مزدوری کرد و آن کار دیر تمام کند و وی مزد و تمام ندهد من خصم وی باشم روز قیامت مسئله مردی خری کرایه گرفت بده میمین بجوین از بخانه دو کدر و غاصب شود از بهر آنکه خداوند بدان رضا نداده بست مسئله مردی خری بکرایه گرفت بده درم یکی دیه معین رفتن و آمدن را که امروز بدرم و فردا بازیابم این خر را ازان جا بهر دو سه روز همان جا ماند بجوازان گرینده را برسد که از خداوند خر بدرم یا رستاند از بهر آنکه چون بر دی گفته بود که فردا باز ایم این یک درم از بهر رفتن واجب شود و چون فردا باز نماند غاصب شده و بهر چه وقت غاصب شده اجره واجب شود از بهر آنکه اگر هلاک شود ضمان واجب شود و ضمان واجب نشود مگر بر قول محمد تا مادام که آن روی بجزع است غاصب بست و لیکن چون بجایگاه خود رسید از غاصبی بیرون آید الا جرم اجره این روی واجب آید اما اصح آنست که همچنان غاصب بود تا اجره واجب نیاید و الله اعلم مسئله مردی بر روی خر باجارت نهاد یکی ال بسه دیگر بستد از انکه اجارت بسر شد این خانه فروخت ان اجارت بر اند اخته نشود از بهر انکه در اجارت باقی نماند است شاید که این خداوند خانه باز نیارد و خر

او مستاجر منفعت نتواند برداشتن اجرت واجب نشود از بهر انکه اجرت در مقابله منفعت واجب می‌آید که منفعت آن خرابک شد و می‌شود مسئله مردی بگردی خانه
باجارت نهاد یکسال بهال معلوم و قبالة نوشتند اجاره و بران شده است مستاجر میکوید که من این قباله را بری انداز م بسبب ویرانی خانه نتواند انداخت بشرع
اما از شهر یار ولایت میرود بدان سبب اجارت را نتواند برانداخت والله اعلم مسئله مردی خانه را باجارت کرفت یکسال پیش از انکه اجارت وی بسر شدی
خاوند این خانه را انکیسی فروخت این بیع موقوف بود باجارت مستاجر اکر این مستاجر اجارة کند بیع درست بود و اکر این مستاجر اجازة نکند بیع موقوف
بود چندانکه اجازة وی بسر شدی از بهر انکه این خانه در تصرف مستاجر است خاوند خانه نخواهد تا ابطال حق وی کند شریعت این بیع را موقوف دارد
مسئله مردی خانه بگردی اجارت نهاد و ویران شد عمارت این خانه بر خاوند بود از بهر انکه این خانه ملک وی است اما اکر غله دار عمارت کرد تواند رجوع کردن بخاوند خانه
یا نی بکیرم که بدستوری خاوند خانه کرده است یا نه اکر بدستوری وی کرده است رجوع تواند کردن و اکر بدستوری وی کرده است متبرع بود حق رجوع نبود
مسئله مردی خانه بمغله کرفت خانه ویران شد غله دار میکوید خاوند خانه را که خانه را عمارت کن میکوید نمیکنم خر نتواند کردن اما اکر مایدش همچنان
باشد و اکر فی بر خیزد مسئله مردی خانه باجارت کرفت و چاه میر زیر شد نمی کردن ان میر که بود بر خاوند از بهر انکه بر چه بر وی خانه است زانی
غله دار است همچون رفتن خاک و بردن انداختن اما هر چه در چاه است و بر دیوار ها و بر سقف است بر خاوند خانه است ما جبر نرود و بر چه صورت از بهر انکه قائم
نفرماید کسی را که تو خانه خویش را مار عمارت کن مسئله مردی خری بکرایه کرفت روز مزد هر روزی ما جرة معین است این اجارة درست بود و ازین وقت
اندر که بوده است تا دیکر روز همان وقت حکم بکیرد و شب دران داخل نبود مسئله مردی خری بکرایه کرفت تا جای و دناکاه این خر را اطلاق
کردند هلاک شد بروی ضمان واجب نیاید از بهر انکه شریعت اجرة واجب کرده را ضمان واجب نکند مسئله مردی خری باجارة کرفت ظالمی ان خر را از ین
مرد بستاند این ظالم میکوید با من تا فلان جای بیا ئی تا خر این بار نتوده هم وی انجا نرفت و خر هلاک شد ضمان واجب نیاید از بهر انکه بروی فتن بدم خر واجب
نیست لاجرم ضمان واجب نبود خاوند خر اجرت میخواهد تواند یافتن اندازه انکه این خر بار وی برده است اجرة واجب آید زیادتی را واجب نیاید مسئله
مردی خانه باجارة کرفت ظالمی آمد و بیرون این خانه خیمه زد و خود نشست خاوند خانه از مستاجر غله میخواهد نتواند خواستن از بهر انکه اجرة در مقابله
منفعت است و چون منفعت نتوانست برداشتن اجرة نیز واجب نیاید اما اکر خلاف میرود میان خاوند خانه و غله دار خاوند خانه میکوید تو باشیده
درین خانه غله دار میکوید که شش ماه است که مرا ازین خانه بر خیزانیده است قول قول غله دار بود و اکر غله دار درین خانه است قول قول
خاوند خانه است بود تا کل اجرة واجب آید و نظیر انست که بستانی بمقاطعه داد بسی بیار سالی خاوند اسیای غایب شد بعد از سیالی امده است اجرة سیالها
طلب میکند مقاطعه کیرنده میکوید که دو ماه بکشته است دیر امدن من در ماه غله بیش نیست اکر کواه بود خود اشکال نباید اما اکر کواه نبود حال را حکم سازیم اکر
حال اسما کران است قول قول خاوند است اکر اسیا استاده است قول قول مقاطعه دار بود و نظیر دیکر انست که مردی غلامی را باجارت نهاد
و کاری معین سیالی شش و نیار خواجه غایب شد بعد از سال امد است اجرت یکسالة مطلق اجارت کیرنده میکوید که این دو ماه بیمار بوده است خواجه
میکوید بیمار نبوده است و کار نو کرده است قول قول که بود کفتا حال را حکم سازیم و نظیر دیکر انست که نار سیده را مال است بدر مال مار سیده را
بخورد و بسر رسیده شد میکوید یا مایکه تو ما را بهان خوردی بر تو تاوان است تاوان ما بهای من بود کفت مالها تر اجا خشنوده ام این بر دو مادر را حاجت خشنودند
ایشان تاوان نبود میکوید بیجا خورده قول قول که بود کفتا حکم بسازیم اکر حال ایشان درویشی است قول قول ایشان بود و اکر توانکر است قول قول ایشان بود مسئله

مردی خری بکرایه گرفت که صد و بیست من گندم بار میکنم زیاده ازان بار کرد ضامن نشود و هیچ نگوید که در عادت نگفتم اما اگر جنایت کند یکی تمک
دیگی تمک ازان اجارت گیرنده باندازهٔ زیادتی آنچه تمک که مستاجر برنهاده است همان را ضامن شود و همین جایی بود که خداوند خر اندر زیادتی ارصد
اگر خداوند میداند و هیچ نمی گوید ضامن شود و اگر خاموش بود ازوی ضامن نبود و هیچ چیز واجب نیاید مسئله مردی خانه بمردی اجارت نهاد و این خانه اندر رهنهاد و مذ خانه بست
اجارت درست نیاید اجرت نتواند خواستن ازبهر انکه خانه مشغول بود برخت تا رخت بر ندارد و خانه تسلیم نکند اجرت واجب نیاید مسئله مردی خانه بمردی
اجارت نهاد و کلید بنزد او داد و خانه دار کلید گرفت هیچ بان خانه رخت نیاورد و بگماه برامد اجرت واجب آید چون کلید در دست وی بود ازبهر انکه تقصیر ازغله
وارامده است مسئله مردی زمین بمردی اجارت نهاد باید که این زمین فصلح بود تا اجارت درست آید اگر غار بود یا نمکسار یخستان بود اجارت درست نبود
ازبهر انکه منفعت نمیتواند برداشتن این کس اجاره گیرنده مسئله مردی خری کره اجارت گرفت درست بود ازبهر انکه از منفعت نتواند برداشتن الا کره را
باجارهٔ میکرد تا ازوی شیر نخورد درست نبود ازبهر انکه ازین چیز نخورده بود و در اجارت منفعت را مالک میشود ومین رانی مسئله مردی بمردی اجارت
گرفت که این دوه را سفند مرا بصحرا ببرد ون بر بهای نر اد انکی بدیم امروز که سفند از ابصحرا ببرد ون بعایف برد بعضی ازین دوه گوسفند بلاک شد چون ماه تمام شد
الخاه آمد که بیاجارت من بمن دوه خاوند میگوید که چون پنج ازین گوسفند بلاک شده است ترا بر من هیچ دانگ نیست که چون دوه را امروز کرده بود و دانگی
اجرهٔ تمام واجب شد و ازبهر انکه فرق است میان مسئله و المسایله که مردی را دوه گوید است زنی باجارت گرفت تا گوچکان او را شیر دهند بر بهای هر بیار
یکی ازین ماه و فات یافت ماه تمام شد و ایامده است که بهای من بنده گفتا نیم و بیار پیش نتواند ستدن گفتا فرق چیست میان چوبان و دلیر فرق
است که در انصورت که سفندان هلاک شدند ان خاوند تواند گفت که گوسفندان دیگر خریدی و بوی تسلیم کردی اما اینجا دیگر نتواند اوردن فرق دیگر است
که چوبان را ازبهر یکی گوسفند بصحرا باید رفتن و ازبهر دو همان اما در انصورت که بچه هلاک شد ربح باندازه این گوچه کمتر شد اجرت نیز کم شود اما
ربح انجا برقرار است چوبان بی جرم نیز برقرار باشد و این مسئله در شرح مختصر طحاوی است مسئله مردی مردی را گفت این خانه خود را تو اجارت نهاد و من بهای بدانکی بدون
اخرین ماه در روز زوال ماه بر کلی ولایت فسخ نبود تواند گفت اجارت را بر اندازند اما اگر اجارت بر اندازند اجارت بر اندازند اجارت سر ماهی اجارت تو شود بر رضا بر دو مسئله
مردی اندر خانه مردی اندر نشست و مدتی باشید خاوند خانه امده است و میگوید یا خانه من بده تواند خواستن یا بنیا بنگرم که اگر خانه بود که بوسته درین غله
دارد بوده است غله خواهد تواند دلی ربع مثل واجران بود که اگر کسی اینجا نه غله کرد و بجدین والمدار تواند خواستن و اگر این خانه مستحل بوده است هیچ
واجب نیاید بار بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که در خانه نشسته است مرد بازار نشیت یا کسی سلطانی اگر بازاری بود اجرت شود واجب
شود که دی عضب نکرده بود و اگر سلطانی نبود جزی نشود ازبهر انکه دی عضب کرده بود اجرة با عضب جمع ناید مسئله
مردی را سرای است گفت سرای تو باجارت نهادم هر سالی بده دینار بر بهای بدیناری ستانی تمام شد اجره نخواهد بده دینار مطلقا
یاد دارد دینار گفتا خداوند خانه را سوال کنم اگر خاوند خانه گوید که من پسندیدم که بر بهای دیناری میشود بهمان دوه دینار پیش واجب نیاید
ازبهر انکه دی غلط کرده است اما اگر گوید که من پسندیدم که بر بهای دینار میشود ولی بچنان گفتم دوازده دینار واجب شود + اگر مردی
مردی را اجارت گرفت که مرا حوض پر کن دوه دره بیکه بنیار امروز حوض پر کند پنج دریغ نمیکوید که پیش پر نمیکنم اجرهٔ چند واجب شود گفتا دو
نیم واجب شود ازبهر انکه دوه دره صد کر بود پنج دریغ بست و پنج بود ازبهر انکه پنج اندر پنج پنج مار پنج پنج بود پنج بار پنج بست و پنج بود دوه

صد گز بود پنج در پنج بیست و پنج بود و بهر آنکه پنج اندر پنج پنج بار پنج پنج بود و پنج بار پنج بیست و پنج بود و ده اند ده ده بارده
ده بود و ده بار صد بود دلا جرم دانک نیم بیستر واجب نیاید مسئله مردی مرد یرا اجازت کرفت بیکدینار که این جامه کرب
و بجاه کند و بخشت را رسانید این جاه فرو رفت خداوند جاه میکوید که باز بر کن مزدور میکوید که بیکدینار بجو آنهم تا باز کنم
تو آندیانی کفتا بیکریم کرایرا در ملک خود فرموده است که بر کن یا در ملک مردمان اگر در ملک خود فرموده است که بر کن
نرد دیکر تو انی خواستن از بهر آنکه چون چاه را رسانید تسلیم افتاد بخداوند و بر چه تسلیم افتاد اجرة نیکرد واجب نشود اما اگر در ملک
کسان بست تسلیم در ستان افتاد است باز بجهان بیکدینار بر کن نظیر این مسئله است که مردی مرد یرا امر دور کیر که این درا جامه
باور زیه بنجدرم این درخه این جامه را دوخت تا بکریبان رسید این جامه هلاک شد مزد تو انی خواستن یانی بنکریم که در خانه خداوند
جامه دوخته بست یا در خانه خود اکر در خانه خداوند جامه دوخته بست مزد تو انی خواستن از بهر آنکه هر چه دوی کرد ازین جامه بید در تسلیم
بیشود بخداوند اما اکر بخانه خویش دوخته بود در بیچ چیز واجب نشود دانه بهر آنکه تسلیم نکرده است نظیر این مسئله دیکر آنست که مردی بافنده مایه مزد
کرد تا بافته یا فزر سید کر بناس هلاک شد مزد تو انی خواستن یانی بنکریم که بخانه خداوند کرباس بافته است یا بخانه خویش اکر بخانه خداوند
بافته است اجره واجب آید و اکر نی نی نظیر دیکر آنست مرد کشتیبانی را ترام دکه دکه ده خروار بار را بدان روی بر چندین بدیم کشتی بان بار را
بر دران روی آب چون که بان روی رسانید کشتی را باد باز باین روی آورد کشتیبان میکوید که من اجر دیکر میخواهم تا بار بدان روی
برم کفتا بنکریم که بخداوند بار در کشتی بود یانی اکر بخداوند بار در کشتی بود تسلیم افتاد یان روی چون باد باز آورد مزد دیکر واجب آید اما اکر
خداوند بار در کشتی نبود تسلیم نبود مزد دیکر واجب نیاید فصل باید دانست که اجارة بطاعت درست نیست بجواب کتاب تا اکر امامی را اجرة
کرفتند تا ایشان را امامتی کنند یا دبیرستان دار دیا مؤذنی کنند بجواب کتاب حج واجب نیاید از بهر آنکه انبا طاعت است و اجارت بطاعت درست
نیست اما مشایخ متاخرین کفته اند که درین زمان اجارة بانها درست داریم از بهر آنکه دران زمان بیشتر امرا امام را و مؤذنان را از نصیب
الال نصیب بود و اجارت سبب آن درست نمیدانستم اما درین زمان بانستان را از بیت الال نصیبی نیست اکر اجارة درست نداریم بکار امامت
کنند و دبیرستان ندارد و مؤذنی نکنند و مسلمانی بر اینها بر بالیست پس بقول متاخرین روا بود تا جماعت بر نیفتد التفاق هست که اجارة بمصلحت درست
نیست تا اکر مردی مطربی را بجاره بکیرد که مرا امشب مطربی کن تا چندین درم دهم درست نبود از بهر آنکه مطربی معصیت است و اجارة بمعصیت درست
نیست باب اجر مشترک مسئله بدانکه اجر مشترک بر دو نوع است یکی را اجیر خاص کویند و یکی را اجیر مشترک اجیر خاص آنست که کاریکی مرد کند خانه و کار دیکری
نکند چون شاکردان پیر و شاکرد حجره باشاکرد دزاف و کل کار مرد و رمانند اینها و اجیر مشترک آن بود که کار همه کسان بکند همچون بیجه بان
و باده بان اسپان و اسپابان و باقنده و درزی و کاذرونکر یزمانند این مسئله اجر مشترک را مردی بزرکر کرد این کار من کن این کار
در دست وی هلاک شد بروی تاوان بود یانی بر قول ابو حنیفه رح اکر تقصیر نکرده است بروی تاوان نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رح هر چند
که تقصیر نکرده است تاوان دار شود و این اختلاف بنا بران اختلاف صحابه است رضوان الله علیهم و بر قول بعضی از اصحابنا من شود بی تقصیر و بر قول
بعضی نشود چون تقصیر کرده بود و بعضی مشایخ متاخرین کفته اند که این مسئله را اختلاف بنا بران پیغامبر علیه الصلوة والسلام کرده اند بعمل و فایم اختلاف

قاضی جمال الدین ع پرسیدست از بهر آنکه اگر همه تاوان بر خداوند کالا نهند خداوند کالا را بدی آید و اگر همه بر باربر نهند باربر را بدی آید بلکه هر دو را نیز بدی آید پس صلح کنم تا هر دو را نیک آید مسئله مردی گر پاس بگاذر داد که این گربه پاس مرا گاذر گن این گربه پاس را بپیش نهاد دیگر گربه پاس موخته شد تاوان دار شود یا نه گفت از بهر آنکه از بهر نهادن معلوم شد که تقصیر کرده هست اما اگر نسوخت ولیکن در گوشش دریدی هم تاوان دار شد که گوشته هست پس تقصیر بود لاجرم تاوان دار شود مسئله مردی گربه پاس بگاذر داد که این گربه پاس مرا نگاه دار کرد و نگاه کرد و دیگر داده هست گاذر ضامن شود از بهر آنکه گربه پاس در بهر آنکه داده هست اما اگر این مرد امید ندارد که گربه پاس باو داده هست اندک این گربه پاس بود داده ام در فلان روز غلط کرده ام بمن داده نیز و آن گربه پاس را جامه بریده بود خداوند گربه پاس بر سر گرازمردند انصاف گربه پاس خود بستانند تمر و بگاذر رجوع کند از بهر آنکه گربه پاس از بهر آن بریده که مگر گربه پاس نیست چون گربه پاس نیست دیگر پیرون از معاملت گاذر بود گاذر غرور داده هست لاجرم رجوع بوی کند مسئله مردی گربه پاس بگاذری داد که این را نشوی خداوند گربه پاس گفت گربه پاس من بتو داده ام گربه پاس مرا بجوی گفت و رفت هفته دیگر آمد گاذر گفت آری گربه پاس تو پاس بود بهست جا مزوی ده مزه تواند خواست یا نی بنگریم که این گربه پاس پیش از شکستن قصاره کرده بود یا بعد از آن اگر پیش از شکستن بهست مزد تواند خواست از بهر آنکه آن معاوضه خاص نبود هست اما اگر بعد از قصاره کرده هست نتواند خواست از بهر آنکه وی بشکستن خاصب بوده هست اجازت بر انداخته هست و وی در شستن تبع بود و همسئله را ابو حنیفه ع آورده هست که مرد پیرا همسئله تعلیم کرده هست و گفته که روزی ابو یوسف ع سوال کن اگر گوید مزد تواند خواستن بگوی خطا گفتی و اگر گوید نتواند خواستن بگوی هم خطا کردی و همچنان بود که ابو یوسف ع روزی آمد ابو حنیفه ع خشم گرفته بود و بمسجد دیگر رفته بود و درس آغاز کرده ابو حنیفه ع شاگرد را بر سوال کرد ابو یوسف کجاست که بدین جا درس نمی آید گفتند ای استاد بزرگوار وی در مسجد دیگر درس آغاز کرده هست مرد پیرا گفت بعد از وی همسئله را سوال کن تمر رفت و از ابو یوسف ع همسئله را سوال کرد ابو یوسف ع گفت تواند مزد خواستن گفت خطا کردی گفت نتواند خواستن گفت هم خطا کردی ابو یوسف ع فی الحال برجست و نزدیک استاد خود ابو حنیفه ع آمد ابو حنیفه ع گفت یا ابو یوسف ع بنا بر دوستی تو مگر مسئله کاذر را ابو یوسف ع گفت ای استاد جواب مسئله کاذر یکی نیست گفت جواب بیچیز که یاد کردیم ابو یوسف ع گفت توبه کردم که شما در حال چیزها باشید من بیچ مسئله را جواب نگویم مسئله مردی کاذر گربه پاس داد که این گربه پاس مرا نگه دار بنشست خداوند گربه پاس بعد از زمانی تمر را سیم آرم کاذر میگوید تا سیم بدهی کاذر زیان بسیار کند که بازدار و یا نی بنگریم که نشسته داده هست یا نی اگر نشسته داده هست حق چنین بود و اگر نداده هست حق چنین نبود اگر بعد از این بیچاره هلاک شود در دست او تاوان دار شود از بهر آنکه بناحق باز داشته و دران معذور اگر نشسته داده هست تاوان دار نشود از بهر آنکه حق منوچ بود و هست و مرتهنه را حق حبس هست یا نی مسئله امام ابو القاسم سمرقندی الصدر آورده هست که اگر در وقت گربه پاس تبدن ناری دیده بود دران تاری بیو مذکر ده بود حق حبس بود و اگر نی نی و اصلا دیر نیا بد است که در وقت که اجیر مشترک کاری کند که ازان کار وی چیزی درین باقی بود دیر ا برحق حبس بود و اگر نی کتاب الاضحیه باید دانستن که قربانی سر که واجب هست گفتا هر گرا نصاب بدانو د یعنی بیست دینار زر بود یا دویست درم نقره قربانی بروی واجب بود و اگر املاک بود زیاده از حاجت اصلی آنرا یعنی بیست دینار زر نگذرند قربانی نبودی واجب بود و قربانی گردن هم بر مرد دان و هم بر زنان

هم بر شهریان و هم بر روستایان هم از جهت خود و هم از جهت فرزندان خرد و خود واجب بود اما از جهت بزرگان واجب نیست اگر یکی گوسفند قربانی کند از جهت خود و از فرزندان خورد و خود هر یکی را یکی گوسفند باید قربانی کردن تا روا آید و اگر گاو قربانی کند از جهت خود و از جهت فرزندان خورد روا بود اما از جهت کس نهایت دارد و شتر نیز از هفت کس نهایت دارد و اگر صاحب نصاب بود قربانی نکند بزکار شود و اگر مرد درویش بود قربانی بر وی واجب نبود و باید دانست که قربانی بچه روا نبود و بچه گوسفند و بز و گاو و گاومیش باشد قربانی کند روا بود اما اگر اسپ یا گورخر یا نخچیر یا مرغ قربانی کند اینها اصلا روا نبود از بهر آنکه قربانی کردن اصلی شرط است و اینها وحشی اند و وحشی قربانی را روا نبود اما اگر مادر اهلی است و پدر وحشی روا بود اعتبار در قربانی با مادر است نه پدر در اینمذهب علما رحمهم الله تعالی بخلاف شافعی رحمة الله و اگر مادر وحشی است و پدر اهلی است روا نبود همین معنی که گفتیم مسئله قربانی را نشش چیز شرط است عقل و اسلام و بلوغ و حریت و اقامت و غنی یعنی قربانی واجب بر کسی است که مومن و عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و متوطن بود اول وقت وجوب قربانی سپیده دم روز دهم ماه ذی الحجه است از وقت فروریختن آفتاب روز سیوم عید است که روز دوازدهم ذی الحجه قربانی تمام روز است و دو شب که در میان سه روز است یکی اینجا شب روا است باکراهیت روستائی را قربانی کردن پیش از نماز روا است و شهری را بعد از نماز اول وقت واجب است و میان وقت ادا و آخر وقت وقت قضای تا اگر اول وقت نیاورد و آخر وقت را بیافت قربانی بروی نبود که وقت قضا را دریافت نظیر وی آنست که پیش از تمام روز سوم عید وفات یافت قربانی بروی نبود که وقت قضا را دریافت خلف ابو یوسف رحمة الله گفت که گوسفند نکرم قیمتی قربانی کردن بهتر یک من بهتر از ده هزار درم صدقه کردن از بهر آنکه قربانی کردن امثال فرمان است و سنت پیغامبران است علیه الصلوة والسلام و در رضای حق است و کفارت گناه است و شادی اهل زمین و آسمان است **مسایل عیوب** مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که یکی پایی وی شکسته است روا نبود و اگر گاو قربانی میکند که بیزبان است قاضی امام بکر رزنجری رحمة الله آورده است که روا نبود از بهر آنکه گاو علف نیابان در گسند چون زبان نبود علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب قربانی را روا نبود و لیز بهر آنکه علف نتواند خوردن و هر چه علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که وی را گوش بریده اند یا گوش او را شق کرده اند و لی بوی بود روا بود اما اگر جدا کرده اند قربانی روا بود و یانی بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر چه دون و دوانک گوش بریده بود ند قربانی روا نبود بگیر دابت و الکتیم و بر قول ابو یوسف رحمة الله اگر نیمه بریده بود ند قربانی روا بود اما اصح آنست که دو دوانک بریده بود و روا نبود و بر خلاف که در مسئله دنبی و چشم همین بهبدان تا اگر یکی چشم را بینایی گم شده بود و اگر دو دانگ و اگر دو دانگ گم شده بود قربانی روا نبود و اگر کسی سوال کند که بچه وایم گوید دو دانگ نرفته است یا بیش یا کم مشایخ روا دارند از ابو حنیفه رحمة الله باید که ان گوسفند را اگر مرده دارند بعد از ان چشم معیوب و برابر بندند و علف را بوی نمایند از رو و رجون چشم وی بر علف افتد و علف را بیند و قصد علف کند ان چشم نیکو را به بندند و ان معیوب را بگشایند و علف را پیشتر وی آرند چندانکه بیند اکنون گویند بر تقدیر نیرزد و معلوم گردد مسئله باید دانست که شهری را پیش از نماز عید گذاردن قربانی کردن روا نبود و بمذهب علما رحمهم الله بر انیه باید که نماز عید گذارند انگاه قربانی کنند و هر چه بیرون از شهر بود پیش از نماز قربانی کنند روا بود و اگر نماز گذارنده بیرون شهر بود پیش از نماز عید قربانی کنند روا بود و اگر نماز عید گذارند قربانی کنند بعد از ان معلوم شد که امام طهارت نبوده است یا جنابت بخن بوده است و نماز نا روا واقع شده است پیش از زوال بود نماز را عاده

ولی قربانی را اعادہ نکنند از برائکہ اگر قربانی را باز قربانی جرح شود مسئلہ دیر میباید کہ تا از نماز اید کش بچہ بود از گوشت قربانی
چہ کند باید کہ شب عید کوسفند را از شہر بیرون برد و ولی را وکیل کند کہ چون سپیدہ بدمد آن کوسفند را قربان کند و گوشت را بشہر اندر
آورد و اش سیار و بیش از نماز عید مسئلہ مروی بز قربانی میکند کہ از یکسال بود و ابنبود و اگر کوسفند قربانی میکند شش ماہہ و ہفت ماہہ
ملبند باید کا بدرد ابود و اگر کم از شش ماہہ بود رد ابنبود و جید باید کہ دندان تا کوسفند کاشتر و فربہ تر بود از برائکہ پیغامبر علیہ السلام فرمود
است عَلَیْکُمْ بِالْجِذَاعِ مِنَ الضَّأْنِ فَإِنَّہَا عَلَی الصِّرَاطِ مَطَایَاکُمْ کفت کوسفندان بخر بزرگ کہ بہ تر کہ ایشان بر صراط مرکب شما ہست مسئلہ کوسفند از
دو کسی روا نبود و کاو و اشتر از ہفت کس روا بود مسئلہ اگر مروی کوسفند کرکین قربانی میکند روا بود بایہ نیکتر کہ ان کرک پوستہ سرایت کردہ بود و
ہول الا ربود روا نبود و اگر پوست سرایت نکردہ بود روا بود مسئلہ مروی کوسفند یونہ قربانی میکند یا کوسفند کرو روا بود یا نی کفتار روا نبود کہ مقصود
از قربانی کوشت است و اگر کبک بود نیز روا نبود و سنت است کہ از کوشت قربانی خود دانک بدرویش دہد دو دانک را اورده اند پیغامبر علیہ الصلوٰۃ
والسلام کی عید صد شتر قربانی کرد شصت را بدست خود بدبح اورد و چیزی با بہ المومنین علی رضی اللہ عنہ را فرمود تا بدبح کرد و دیگر سید عالم علیہ الصلوٰۃ والسلام
روز نحر صد و ہفتاد شتر قربانی کرد یاران کفتند کہ ہمہ بباید رسول علیہ السلام کفت نی و لیکن در امت من مردمان باشند کہ ایشان را از دوی نیاید
کہ قربانی کنند و نتوانند من از بہت ایشان قربانی میکنم و اگر خود نتواند بدبح کردن باری باید کہ ہمہ جا حاضر باشند یا دست راست در دست
قصاب نہند و قصاب بدبح کند کہ در حدیث امده است کہ پیغامبر علیہ السلام فاطمہ رضی اللہ عنہا را کفت کہ چیزی بر سر قربانی خود حاضر شو کہ بنخستین
قطرہ خون کہ از حلق کوسفند جدا شود ہمہ کناہان از تو عفو کنند و ان بندہ را بسیار مرزد و بعد و تا موی کہ بران قربانی بود فرمان اید تا نکی حسنہ در دیوان
وی ثبت کنند و ہر کہ از انکوشت قربانی بکلہ خورد خداوند تعالی او را بسیار مرزد و روز قیامت بسیار ند کوشت و پوست و خون قربانی را چنان کردہ اند
کہ اکنون ہست و اندر ترازو نہند کفتند یا رسول اللہ این کہ امت مرفرزندان تراست کفت نی مرفرزندان صحابہ و امتان مرا ست تا روز قیامت و اندر خبر
دیکر امده است کہ خداوند عزوجل وحی کرد بداؤد پیغامبر علیہ السلام کفت یاداود کہ تو دانی کہ مر امت محمد را بران قربانی ہا نہا کہ کنند چند ثواب دہم شمار روز
قیامت کفت الہی رام خطاب امد کہ بعدد ہر موی کہ بران قربانی باشند بر سر دو بر اندام وے دہ ہزار حسنہ دہم و دہ ہزار درجہ بلند بے از دیوان اعمال
او محو کنم و چون پوست و پای کوسفند قربانی بزنند من در ساعت دوزخ بر ایشان ببندم و ہر پارہ کوشتی کہ در ان قربانی باشند من ایشان را عرضی ہم اندر بہشت
چون شتر نحر کنی و بعد ہر موی کہ در ان قربانی باشند در اکوشکی دہم اندر بہشت و بر پوست و پای قربانی مرا و را مرکبی دہم در روز قیامت از مرکبان بہشت یا و ابو
قربانی مرکب قیامت است و پاک کنندہ کناہان است و کرد اند بلا ہا نست فایدہ عن علی رضی اللہ عنہ عن النبی علیہ السلام انہ قال من خرج عن بیتہ الی المسجد
الا الضحیۃ کان لہ بکل خطوۃ عشر حسنات و محی عنہ عشر سیات و رفع لہ عشر درجات فاذا اخلکم فی شرایہا کان لہ استغفار الملائکۃ و بہیمۃ کان کہ
بکل شعرۃ الف حسنۃ و محی عنہ الف سیئۃ و رفع لہ الف درجۃ فاذا اخرجہا علی الارض یستغفر لہا کل شیء خلقہ اللہ من موضعہا الی الارض من سبع و اذا وقعت
بکل شعرۃ و بہم مسجانہ الف قصر فاذا اخرجہا علی الارض یستغفر لہا کل شیء خلقہ اللہ من موضعہا الی الارض من سبع و اذا وقعت دمہا
یخلق اللہ تعالی من کل قطرۃ منہ دمہا عشر ملائکۃ یستغفرون لہ الی یوم القیمۃ فاذا اقتسم لحمہا کان لکل لقمۃ عشر لقمۃ من ولد
اسمعیل علیہ الصلوٰۃ والسلام عجب کار کن کہ بیکناہ است و در کشتن وی چند ثواب است و انکہ کنہکار است در ازدہ وی
چنین عذاب و عقاب است کہ رسول علیہ السلام چنین فرمودہ است کہ من اذا فقیر امومنا بغیر حق فکانما ہدم سبعین

عشر مرات والاخلاص عشر مرات كما مر قتل الف ملك من المقربين وقال عليه الصلوة والسلام اذا اراد ذبحهم الاضحية فاجعلوا اهل بيتكم من دارهم
حتى يشهدوا ويجاب فان الله تعالى يغفر لاهل بيته ولمن نظر اليها وقال علي رضي الله عنه عن النبي عليه السلام انه قال من اراد ان
ان يدرك فضل الاضحية سواء الا يستطيع فليصل صلوة العيد ثم يرجع الى بيته وليطعم اطفاله وليحش عائلته وليقصر شاربه فانه يدرك فضل الاضحية
فليصل ركعتين في تلك اليوم بعد صلوة العيد فليقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وانا اعطيناك الكوثر خمس عشر مرة فاذا اسلم فليسجد
وليقل اللهم اعطني ثواب القربان فان الله تعالى يعطيه له ثواب الاضحية في ذلك اليوم وقبلها الى ادم صلوة الله عليه السلام وبعدها الى يوم
القيمة حكايت وقتي حسن بصري رحمة الله در مجلس مكفت در فضل قرباني هيچ چيز نداشت مگر ماكيان رفت و قرباني كرد حسن رضي الله عنه
در خواب ديد كه ميكويد كه هر كه قرباني كه امسال كرده اند هم موقوف بود بقرباني اين پيرزن همه كس قرباني وي همه را قبول كردم قال عليه
السلام من لم يقدر على الاضحية فليصل اربع ركعات يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وخمس عشر مرة انا اعطيناك الكوثر كان له في اجر
مستغني الضحية وروي عن علي رضي الله عنه انه قال اذا رجع الغفير من صلوة العيد يقرأ ثلاث مرات سورة الكوثر اعطي فضل ما اعطي
الغني المضحي قوله تعالى وانظروا القارئ والمفسر كفته اند كه قارئ و مفسر يكسان كفته اند كه زبان ندارد كه بخواند يا دشنامي كه
كه روا نميدارد كه سگ كه به بازار عيد نوميدي كجا رواداردكه روز قيامت مومن را نوميد كند وجايي بكر ميكويد وانظروا ابا ابرس فقير روز
عيد نوميد مكردان كه اغنى الاغنيا اوست جل جلاله كجا رواداردكه مومن مفلس درويش را نوميد بي شفقت وعطايا باز كرداند قال النبي
عليه السلام من وجد سعة ولم يضح ولم يقرب الى مصلانا ان شاء مات نصرانيا وان شاء مات يهوديا اسمعيل را فرمي ميكويد رضي الله كه جبرئيل
عليه السلام والصلوة نزد يك رسول عليه السلام امد كفت رسول عليه السلام يا اخي جبرئيل رسيدم بثواب اين قرباني ها كه كردم جبرئيل
كفت رسيد يد و بقرباني كردن شما اهل اسمان بشتابيدند و يكديكر جبرئيل عليه السلام كفت يا محمد بدانكه كوشتها هم قرباني كردند نزد يك خداي تعالي
دوستر است از بر نكان سال وكوسفند يكساله قرباني كردن دوستر است نزد يك خداي تعالي از كاو كلان سال اكر چيزي از كوسفند فاضلتر بودي
الله تعالى فداي اسمعيل عليه السلام انرا بفرستادي چون كوسفند فرستاد معلوم شد كه هيچ چيز بقرباني كردن بهتر از كوسفند نبود والله اعلم بالصواب
مسئله كوشت قرباني را نشايد فروختن و پوست او را نشايد فروختن و سلاخ را كوشت قرباني بحساب اجرة نشايد داد و اكر كوشت
قرباني را فروخت ان سيم را نشايد خرج كردن در خانه وخوردن بلكه صدقه بايد كردن اكر مردي كوشت قرباني ميدهد و نان ميستاند بجاي
خوردني روا بود مسئله اكر مردي پوست قرباني ميدهد و ايشان ميستاند روا بود و چون كوشت خوردني است بايد بخر عوض كند كه آن
چيز نيز خوردني بود تا روا بود و پوست كار ايشست اكر چيزي كار امدني عوض كند شايد مسئله دو كس وكوسفند خريدند و بر دو را
بيك جاي اندر كردند بازامدند بر دو يكي كوسفند را كم فتند و ميكويند كه ازان من است و ان ميكويد ان من است اين كوسفند را قاضي حكم
كند بر بر دو تا مشترك شوند ميان بر دو وان يكي كوسفند ديكر بيت المال را بود از بهر انكه ازان بر دو كوسفند سزاي ميستاند لاجرم
ان بيت المال را بود وان يكي ميان بر دو بود والكنون اكر اين كوسفند مشترك را قرباني ميكنند روا بود باني مشتركين از علماء بر نشان
اند كه روا بود اما خواجه يحيى زند ولسين رحمة الله اورده است كه روا بود از بر دو از بهر انكه غرم بر يكي است كه اين كوسفند فاضل ازان

من است و او را قرعه دوم در ملک من افتاده است پس باید که رد او بود بعد ازان گوشت را چه کنند اکنون چگونه کنند تا رد او آید گفتا باید که برود یکی را وکیل کنند که ان وکیل از جمله ایشان قربانی کند مسئله دوم آن دو کوسفند او رونده بر سلاخ فرو برد او وکیل کرد و گفت که این کوسفند را بجهة قربانی کن بعد ازان خداوند او گوسفند سلاخ میگوید که یکی را عمداً تسمیه نمانده ام و گفته ام وی نمیدانم که کدام است هر کسی ان خود را گرفته اند و میگوید که ان مرا تسمیه گفته است هر دو حلال بود بنا بران غم ایشان و لیکن این را نشاید ازان خوردن و انرا نشاید ازان خوردن از بهر انکه در هیچ یکی ازین یقین نیست و در شریعت اعتبار یقین است اما اگر برد و گوسفند ان یکی گم بود مرد برادر او وکیل کرد و گفت که گوسفند ان برادر خود را بکن. امیر و یکی بعد التسمیه بماند اگر میداند که کدام است همان یکی حرام بود اما اگر نمیداند که کدام است هر دو مردار بود از بهر انکه بجا مبر صلی الله علیه السلام فرموده ما اجتمع الحرام و الحلال الا و قد غلب الحرام و سلاخ ان یک گوسفند را که تسمیه نمانده ضامن شود مسئله مردی گوسفند مذبح جای برد تا ذبح آرد و گاو دش از دست بیفتاد و گم شد گوسفند فوت شد قربانی را رد او بود از بهر انکه این وقت را اعتبار نیست اما اگر دش بگیرد زنده باید و روز چهارم این گوسفند برفت رد او نبود از بهر انکه معیوب بود و معیوب قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفند خرید قربانی را این گوسفند گم شد هر چه در روز سوم باید که ایام اضحیه است قربانی کند رد او بود اما اگر بعد ازان باید این گوسفند را صدقه باید کردن و ازان گوسفند چیزی نشاید خوردن از بهر انکه حق درویشان شد اگر این گوسفند را همچنان زنده میدید یکبار میجهند اما اگر میکشید و گوشت میسازد بجهد انگشت و نیم پیش میجهند ان هم و انگ را ضامن شود از بهر انکه حق درویشان شده است وی نقصان کرد باید که نیم و انگ دیگر صدقه بدهد ناز عهده بیرون آید مسئله مردی میسی خرید مادرش از انکه ذبح او ردی شیر بره او رد و مادر را قربان کرد و بره را ماند تا سال دیگر این بره را قربان میکند رد او نبود از بهر انکه وی یتیم مادر بود یکبار قربت یافت بار دیگر قربان کردن رد او نبود مسئله مردی تو نگر است گوسفند خرید تا قربان کند این گوسفند گم شد دیگر خرید انگاه گوسفند اول را یافت ازین دو گوسفند یکی را قربانی کند رد او بود از عهده بیرون آید از بهر انکه بر او واجب شده بود بخریدن وی دیگر واجب نشود بخلاف درویش تا اگر درویش گوسفند خرید که قربانی کند این گوسفند غایب شده دیگر خریدن او را یافت این بر دو باید قربانی کردن از بهر انکه بر تو انگری بجز و خریدن معین نمیشود تا ذبح نکند اما این بر درویش فریضه نبود چون خرید معین شود که گوی نذر کرده است که هر کدام خرد معین شود و اکرده خریده بود بر ده راماند که قربان کند تا فرق نبود در میان تو نگر و درویش و اگر نا رسیده را مال است قربان بر مال نا رسیده واجب آید یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله از مال وی قربانی کند و بر قول محمد رحمة الله قربانی نکند حجت وی انست که میگوید نا رسیده اهل وجوب نیست چنانکه نماز و روزه و زکوة بر وی واجب نیست قربانی کردن نیز واجب نبود حجت ایشان انست که این قربانی کردن چون موئنت است اگر پدر فرزند نا رسیده را از خواستی نفقه این زن هر مال پسر واجب شدی قربانی نیز باید که واجب بود اما گوشت قربان دیر ابد رویش ندهد از بهر انکه گوشت دادن ضرر بود از مال وی در حق نا رسیده ضرر رد او نبود مسئله مردی درویش گوسفندی خرید و این گوسفند را قربان کرد و دیگر روز تو انگر شد قربانی دیگر واجب آید یا نی دو روایت است بر روایت کتاب حج واجب نباشد انگه در رویش حج کرد و بعد ازان تو انگر شد حج دیگر نبود و بر روایت کتاب صلوة قربانی دیگر بر وی بود چون در وقت تو انگر شدن همچنین چون که نا رسیده نماز خفتن کذارد و هم در وقت تو انگر شده شدن نماز خفتن را نا کذارد از بهر انکه وقت نا قصیت وی در وقت اصل شما نیز قربانی را فعل نیست

نوکر نشاید کرد باز قربانی کند مسئله اگر کسی میت مرده گوسفند قربانی کند بی وصیت مرده صدقه واجب نباید اگر مرده وصیت کرده بود از گوشت
نشاید خوردن بصدقه باید کرد گوسفند بهتر است درم قربانی کردن بهتر بود درم صدقه کردن گوسفند تر قربانی کرده به از تر چون بقیمت گوشت برابر بود
برابر بود به از زنه چون بقیمت و گوشت برابر بود ماده شتر به از شتر نر چون بقیمت و گوشت برابر بود ماده گاو بهتر از نر گاو چون بقیمت و گوشت
برابر بود مسئله بدانکه از هشت چیز قربانی روا نبود بز کاو و اسپ گورخر و خرگوش و اهو و تجر و بز کوهی و کوزه مسئله کشته کسی را نشاید خوردن
که حلال است نارسیده و کبک خشه ناکرده و محدث و جنب و حایض و نفساء و جهود و ترسا و بنده چون با تسمیه بود حلال بود و کشته کس را
نشاید خوردن که حرام است دیوانه و مست بیچاره و ملحد و کافر و حربی و اباحتی و مرتد و بت پرست و غوشاک و محرم که صید کرده باشد مسئله از
شش چیز قربانی روا است بی شاخ و شکسته شاخ و ماده و یا نر خصی و دیوانه دیبی دندان و بی گوش و زراده و کر روا بود فایده بکحول تقی رحمة الله
گفته هست قربانیک و هشتر آنچه یعنی گوسفند را بفتح ها و قربانی بخ تا ثواب قربانی محروم نمانی ربیع ختم گفت رحمة الله اکرمن دانم که رضای خدای تعالی
عزوجل در قربانی نفس است آنش بدهم تا از ثواب قربانی نمانم **فصل** در شرح موضع قربانی از ملک غیر روا است و بردی بود بهای
آن گوسفند که قربانی کند کشند را ثواب بود بخداوند بهای بود گوشت و پراصلال بود یعنی کشنده را اول گوسفند که عضب کرده بنیت قربانی
کشت در ایام وی گوسفند دوم دید قربانی کرد سوم گوسفندی بچه از بچه نارسیده یا از رسیده عضب کرد و قربانی کرد چهارم اگر بنده ماذون بخرد
مدیون بود و بدین مستغرق عضب کرد و قربانی کرد بخ گوسفندی خرید بهم فاسد درین هیچ صورت قربانی روا بود از بهر انکه ملک ثابت نشود
مرد را درین هیچ صورت از قضای لعین قربانی در ملک او افتاده بود بخلاف ششم مسئله دیگر که ایجاب قربانی روا نبود اول و دوم
و دوم عاریت سوم بضاعت چهارم کرم و کرنده پنجم وکیل گوسفند خریدن و باز وکیل بحفظ مال ششم سوم گوسفند زنرا باز کوسفند
شود قربانی اجازت یکدیگر درین شش صورت قربانی روا نبود زیرا که ملک بعد از کشتن ثابت شود پس کشتن در ملک غیر افتاده بود فاقتضا
کذا ذکره فی الخلاصة فایده عشر آیات ولا تجز الا ضحیة بها انعمها والعور ارد العرجاء التی لا تمشی الی المنسک ومقطوع الاکثر الاذن
والالیة والجعجاء التی لا تبقی ومقطوع احد الثدیین او الاسنة والمودن من الوحشی اذ کان الاب اهلیا وانا الموجود
من الوحشی اذ کان الام اهلیا جاز کذا ذکره فی الخزانة عضب ایوب رحمة الله میگوید که چنین گفته اند که اگر مردی پوست گوسفند را
پر زر کند و صدقه دهد و مردی دیگر قربانی کند ثواب قربانی کننده زیاده بود از صدقه دهنده که بیری پوست گوسفند
زر دهد از بهر انکه این واجب است و آن نفل و هر کز نفل بواجب نرسد و برابر خود تا قدر قربانی کردن بدانی و ازین دولت
محروم نمانی امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که چنین فرمود هر که از مومنان در روز
عید قربانی کند نخستین قطره خون که از قربانی بزمین چکد کفارت گناهان قربانی کننده شود که در عمر خود کرده بود و بهر موی
که بران قربانی بود حسنهای مران بنده را در جریده دهد و بهشت بدان جریده بود از یکدانه مروارید سفید بنا کاوداک و در ان خیمه حقی بود
از زمرد عین چون روز قیامت شود این قربانی بر کیفیت بنده شود و این بشتر قربانی در عقبه خدا بود بخرد چنانکه در قرآن مجید فرمود یوم نحشر المتقین
الی الرحمان وفد اعلیه عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام چنین گفت هر ان بنده که قربانی کند روز عید خون خواهد بود و گفت ما کند از

شکرانه آن حال را بعد از نماز از خدا یتعالی هر چه خواهد بیابد بود حاوی مسجد شود یکبود و جز است یک بر مین خونینی و مرطلم کردن این بنده و انجا
نیاید مسئله مردی بد و دینار دو گوسفند میباید بد و بد و دینار گوسفند و در دینار اولتر بود که بجز و یا گدیه دینار در این مسئله خلاف است بعضی گفته اند که
یکی اولتر بود از بهر انکه همان یکی فریضه می افتد و فرمان است که گوسفندان کلان تر قربان کنید از بهر انکه اگر گوسفند و بجزی تطوع افتد پس کلان تر
اولیتر بود باز بعضی گفته اند که از دو گوسفند گوشت بیشتر فرد و آید درویش را از این دو بهره آید لاجرم بدین سبب دو بهتر بود مسئله مردی دو بافت
یافت و از وی یکی گاو ماند و زن و فرزندان این گاو را مشترک قربان کردند روا بود از بهر انکه گفتم که گاو بیشتر از هفت کس روا بود در بیخا هشت
تیر میشود از بهر انکه زنرا شش میرسد همچنان شود کوئی که هشت کس بنداکرد و تن یا سه تن یکی گاو خرید ند با بهاری و قربان کردن روا بود و فقوی
برین است مردی دو گوسفند را یکبار ذبح کرد بیک تسمیه اگر هر دو را بر یکدیگر نهاده بود روا بود و اگر یکبار تسمیه گفت و یکی را فراموش کرد و باز ان
دیگر را اول حلال بود و دوم مردار از بهر انکه تسمیه بر همین گوسفند است که اول است که اما اجون تسمیه نگفت بعمد الا جرم مردار بود مسئله مردی
گنگ گوسفند را ذبح می کند گفتنا باید که لب را بجنباند بنیت تسمیه و بدل اندر نگرید تا حلال بود اگر لب را بجنباند روا بود از بهر انکه هر چه از حقیقت حاجز نیم
اما بصورت بر یم و صورت است که لب را بجنباند تا رسیده گوسفند را ذبح می اورد یا دیوانه یا زن با بچه یا حایض یا نفسا یا مرد ختنه نکرده چون با
تسمیه بود حلال بود مسئله اگر مردی شب قربان میکند روا بود اما مکروه بود و بجانبدن جیوان در شب که پیغامبر علیه السلام فرموده که ایشان از بجانبند
در شب بدین سبب مکروه بود مسئله مردی با سلاح کارد کرفت و از بن دو کس یکی تسمیه گفت دان گوسفند را ذبح او د مذحلال بود و باقی نگریم اگر گوشت
از کس بریده شده که تسمیه گفته است حلال بود و اگر نی مسئله ترسای گوسفند را ذبح می آرد و میکوید بسم المسیح و باسم المسیح مردار شود
از بهر انکه نام خدا یتعالی با نام مخلوق جمع کرده است لاجرم مردار بود و اگر مسلمانی میکوید بسم الله و محمد رسول الله مردار شود از بهر انکه عطف
کرده است نام پیغامبر را بنام خدا یتعالی عزوجل اما اگر چنین کوید بسم الله محمد رسول الله حلال بود از بهر انکه این نام زان جدا بود مسئله اگر صابی گوسفند
ذبح می آرد بر قول ابو حنیفه رح روا بود و بر قول صاحبین رح روا نبود حجت ایشان است که از اهل کتاب نیستند و هر یک کتابش لاجرم حکم ایشان حکم
حربی بود و حجت ابو حنیفه است رح که ایشان همچو اهل کتاب اند اگر مسلمانی دختر ایشان را بزنی کند روا بود بنکاح و اگر گوسفند را ذبح او د حلال بود
مردار نی صابی کس بود که آفتاب پرست بود یا ستاره پرست بعضی گفته اند صابی کسی بود که پیوسته بیک کیش نبود مسئله اگر نصرانی گوسفند
را ذبح کند مردار بود از بهر انکه ایشان را دین نیست ایشان هر چه خوش آید بعبود ی کیرند پس ایشان همان بود ند حربی همان مسئله اگر خداوند
گوسفند با سلاح هر دو کارد کرفتند و یکی تسمیه گفت معلوم نی که بقوه که بریده شده است مردار بود از بهر انکه شک افتاد در حلة و شک در
حلال نبود و الله اعلم فصل باید دانستن که اگر کاو قربان کنند ماده او لتر بود و اگر گوسفند کنند نر او لتر بود از بهر انکه گوشت گوسفند نر
خوش تر بود و گوشت ماده کاو نرم تر بود و کاو دو ساله باید که پای در سیوم سال نهاده بود و بشتر چهار ساله باید که پای در پنجم سال نهاده
بود و بزیک ساله که پای در دوم نهاده بود و گوسفند را همین است مسئله اگر گوسفند شام شکسته قربان میکند روا بود و باقی نگریم که بمعجز سرایت
نکرد روا بود و اگر بمعجز سرایت کرده بود و گوشت سر بزبان اندر بود روا نبود و اگر گوسفند بیکوش قربانی میکنند اگر بجنبش باز زاده
است روا بود و اگر بریده بود مذروا نبود و اگر گوسفند را دنبه کنده است کرک روا بود و باقی نگریم اگر این دنبه او کنان بود بروی روا بود

واگر تمام بر کنده بود روا نبود واگر پاره از دنبه بر کند چون بدین دو تواند دنبه را از وی نستاند مردار بود نشاید خوردن از بهر انکه پیغامبر علیه السلام
فرموده است هر چه از اندازه جدا کنی مردار است لاجرم بحکم حدیث نشاید خوردن **مسئله** شخصی که سفند خنثی قربان میکند روا بود یا نی مشایخ
گفته اند که روا نبود و نقل کرده اند لاجرم بدین معنی گفته اند که روا بود و روایت اصل است که این مسئله را **مسئله** باید دانستن که گوسفند را
حلقوم و مری و ودرک او واوداج بقول ابو حنیفه رحمة الله سه اسیار ابریده شود یا بیشتر ازین سه بریده شود حلال بود و یکی روایت از ابو یوسف
همین است و روایت دیگر از ابو یوسف آنست که هر اینه حلقوم باید که بریده شود و ودرک دیگر بیشتر و بر قول محمد رحمة الله از چهار هر یک باید
که بیشتر بریده شود والله اعلم **کتاب** الحدود قال الله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة قال النبی علیه الصلوة
یعرض علی اعمال بنی آدم فی کل جمعة مرتین یکون شدة غضب الله تعالی علی الزانی یعنی عرض کرده میشود بر من اعمال بنی آدم در هفته دو کرت بیشتر از
اثر عقوبت خدای تعالی بر ناکاری بینیم و در خبر آمده است که زنا عمر را کوتاه کند و رزق را تنگ کرداند و نور روی او را ببرد و آمده است که هر که
گوه کی را بشهوة بوسه دهد حق تعالی او را در تش دوزخ هزار سال عذاب کند و هر که با گوه کی فعل بد کند بوی بهشت نیابد مگر توبه کند و در خبر آمده است
النظر الی الحرام سهم مسموم من سهام ابلیس یعنی نگریستن بحرام تیر زست زهر آلوده از تیرهای ابلیس هر که مستی زنا کند حدش نزنند تا هوش بازگردد و اگر
مستی اقرار کند بزنا حدش نزنند اگر یکی اقرار کند بزنا بچهار کرت در چهار مجلس مختلف بودی حد واجب شود و چون اهل اقرار بود و اگر یکی از اقرار کند
حد واجب نشود و اگر بعد ازان که قاضی حکم کرده بود باقراری رجوع کند حدش نزنند **مسئله** اگر مردی پیر زنی را بیاید در جامه خواب خفته و
بیدار و که زن حلال وی است و بای بیاسید واجب آید و اگر در عدت طلاق بیزاری باز زن بباشد بر پندارد که زن وی حلال است یا کنیزکی
که نیز و یکی دیگر وی دو دیعت یا عاریت بود و کوید پندارم که بر من حلال است یا غلام با کنیزک خواجه با پسر یک مادر یا مادر باز بباشد و بر پندارد
که حلال بود حد واجب نیاید و اگر سلطان با کسی دیگر یکی را اکراه بزنا کند واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی گواهی دهند بر مردی که پیش ازین گناه زنا
کرده حدش نزنند اگر محض زنا کرده و دار الاسلام سنگسار کردن واجب آید و اگر محض نبود حد زنا بر نه واجب شود و اگر بنده بود و بچه یا زنا به
لازم شود و محض و بین حکم کسی را کوید که مسلمان و بالغ و آزاد بود با زنی دخول کرده بود بحکم نکاح که زن مسلمان بود عاقله و بالغه و آزاد و اسلام
شرط است بر احصان بنا اگر مردی زنی را زنا کند سنگسار کردن لازم نیاید بمذهب ما و مذهب امام شافعی رحمة الله لازم اید و این مسئله را شرائط احصال
خوانند اگر کسی در دار حرب یا در لشکر باغیان زنا کند حد واجب نشود دران موضع ازان که سلطان اسلام را قدرة حد زدن بود و در این موضع
اگر خلیفه زنا کند حد نزنند و لیکن وبال زنا بود ش اگر سلطان زنا کند خلیفه دیگر احد بر نزنندش و اگر کم از چهار کس گواهی مرد و بند بزنا نشوند فاما
را باید که گواهان را بر سد که زنا چه بود و اگر زنا و کجا زنا کرد و بچه وقت زنا کرد و چون حد زنا ثابت شود بخشت کوبان سنگسار اندازند باز و یکبران
و اگر گواهان نخواهند اندا خت حد ساقط شود و اگر بر زن حامله زنا درست شود و لکوای باز دارندش تا انوقت که باری نهند و اگر با قرار درست
شود باز دارندش بچار حد یک بچوب بود تر تندش تا بهتر شود حدی که بچوب زنند بر سر و روی و فرج نزنند بر نشستنه و مرد را ستاده
و جامها از مرد جدا کنند مگر در حد قذف مستحب آنست که صد بیش امر دمان زنند تا سیدگی نه و اگر بیش کسی نزنند هم روا بود و اگر کسی چند بار زنا کند
حد روزه نباشد جمله را یک حد کفایت کند و همچنین در ماه رمضان روزه بقصد خورده بود یک کفارت بسنده بود و هر که زنا کند و توبه کند

برای مثبت که قاضی را مجرد بدهد تا خوش برند اگر کسی ما او را بخواهد بنکاح کند جایز نیست و با او بیاشد بمذهب ابو حنیفه رح حد لازم نیاید و بمذهب
ابو یوسف و محمد رحمهما الله حد واجب آید و بعضی فتوی بر بقول داده **مسئله** اگر مردی با مرده یا با ستوری تزویکی کند تعزیرش پر تعدی کنند
یعنی با جهودی یا ترسائی زنا کند صد تازیانه بزنندش اگر کسی لواطت کند بروی تعزیر بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله حد واجب آید
یعنی حکم دی همچنان بود که زنا و بعضی گفته اند که فاعل و مفعول را بزیر دیوار کنند بعضی گفته اند از بالای بلندشان سر نگون بیندازند و فرو
اندازند اگر نارسیده بود و یا بیگانه باشد تعزیر واجب آید انقدر که سلطان یا قاضی مصلحت بیند تعزیر ها از همه حد ها سخت تر زنند اما تا جهل
تازیانه تر نزنند و فرودان روا بود که بزنند تا اگر غلامی یا کنیزکی یا زنی را قذف کند بسی و نه تازیانه بزنندش و اگر مسلمان آزاد اگر بنک بود و بر گبر
وطی حرام یا وطی با شبهت نیاورده بود و بزنا منسوب کنند و چهار گواه نتوانند گذرانیدن بر درستی قول خویش هشتاد تازیانه بزنندش و بر که گواهی
او بشرع نشنوند **مسئله** اگر مرده را یا زنا قذف کند پسر او را و دختر او را و پدر او را و ولایت مطالبه حد قذف بود و حد قذف بعفو باطل نشود و
بمرگ آنکس که وی را قذف کرده بود باطل شود و الله اعلم **باب** اندر سرقه قال الله تعالی السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما و قال النبی علیه السلام
لعن الله السارق یسرق البیضة فیقطع یده یعنی لعنت خدا بر دزد باد که بیضه بدزد و دستش ببرند بدانکه از دزدی تخم مرغ بدزدی جزئی رسید
که بقیمت دو درم نقره بود که دستش ببرند بدانکه در کم از ده درم سیک نقره که بر غل و غش غالب بود دست بریدن واجب نیاید **مسئله** اگر کسی
غلام خود را یا کنیزک خود که هنوز عاقله نبود بدزد قطع واجب آید اگر کتاب بدزد یا کراسه یا صد یا درخت ساختی یا کوشت یا طبخ یا
مرد یا بر لطیا تنور یا سبکی قطع واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی بخانه در آیند بدزدی و یکین مال بیرون آرد هم را قطع واجب آید اگر از
کرباسه در دزد قطع واجب نیاید اگر از بام در دزد یا از بیابان و صحرا و مال پهلوی مال خفته بود قطع واجب آید اگر دست بسوراخ خانه مردم
اندر کند و مال بیرون کشد یا با شکنجه و مانند آن قطع واجب نیاید بخلاف دست که در جیب کسی کند قطع واجب آید لقوله ع وجوب القطع اربعة اشیاء
العقل و البلوغ و الخصاب و الدعوی و النصاب عشرة دراهم خمس عشر من السراق لا تقطعون اذا سرق العبد من مال سیده و السید من مال
مکاتبه او ما دونه مدیون او غیر مدیون او زوجه من زوجته او الزوجة من زوجها او ذی رحم محرم منه و
الاجیر من المتاجر و الخائن و النباش و المختلس و المنهب و الحمام و من المقبرة و من بیت
المال و الضیف من منزل المضیف اذ کان السارق امثل البد البیری اذ کان اقطع او مقطوع
الرجل الیمین و یسقط القطع باربعة اشیاء اذا وهب من السارق او باعها منه او لم یخاصم فیها
او ادعی ان العین ملکه **مسئله** اگر یکی بر کسی دعوی دزدی کرد و انکس گفته کرفته ام قطع واجب نیاید
و اگر غلامی دزدی کند و دستش ببرند مگر بخصومت خواجه اگر غلام اقرار کند بدزدی و دستش ببرند اگر کواهان کواهی دهند بر کسی
بدزدی و سیم نیفته قطع واجب نیاید و اگر بر کسی دزدی درست شود و سیم قند یا یکانشان باشکاشغر یا سیلان ساغون
و مانند آن که سلطان اگر حد نقاده رسیده باشد علاحده دارد و الی حضرت مارا نش بدکه او را دست برد و اگر
اقرار کند بدزدی نارسیده قطع واجب نیاید اگر دزد مال بخاوند بدهد یا خاوند مال او را ببخشد

بقطع وی حکم نکنند بر که اول دزدی کند دست راست او ببرند از پهنه ساق مگر که دست چپ او شل بود یا انگشت ازدست چپش شل بود دیا دو انگشت ورای انگشت ازدست چپ شل بود یا بریده انگاه قطع نکنند بر که ازدست دزدی بریده بود اگر دوم بار دزدی کند پای چپ او ببرند اگر سوم بار دزدی کند نازدارندش تا انگاه که توبه کند و سما صالحان بر روی او ظاهر گردد و دزدی عادة کند سلطان او را استتابت کند و اگر توبه نکند بقتل رساند و بدادن چون برجای بود و اگر هلاک کرده بود ضمان واجب نشود مگر بقول شافعی رحمة الله اگر راه زنان که مال ببرند و کسی را نکشند سلطان اگر خواهد دستهاراست ایشان ببرند و یا پای چپ ایشان دربار نکشد و اگر خواهد هم از اول ایشان نکشند یا بر بر بستان بکار و بحبل ارند و بخبانند تا بمردند و یا بردار کند شان و سه شبانروز بدارند تا خلق عبرت گیرند و بدانند شود و نشان و اگر نکشتن یا دو تن راه زنند حکم قطاع طریق ندارند مگر چندان بود که از خوف ایشان راه بماند قطع طریق بمعنی که کم سه شبانروز بود حکم قطع الطریق ندارند و بقول ابو یوسف رحمة الله دارو فتوی بر قول وی است اگر در راه بمردی کاله بود بقیمت ده درم نقره دزد ان قصد او کند و مال او مقاتلت رد ابود او را بایشان والله اعلم بالصواب **باب** اندر سیر و جهاد قال الله تعالی فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وقال النبی صلی الله علیه وسلم اَلْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ بهشت در زیر سایه شمشیرها است و امده است الجهاد و شام العمل عذاب سیر همه کارها چیز است امده است که الغازی و الله غزا کننده و دست خداست غزو جل مسئله بدانکه جهاد فرض کفایت است چون طایفه بغزا شد و دیگران بیفتند نکه که بفرعام بود و انگاه بر جمله رسید کان فرض عین گردد بنده را سیدستوری خواجه و زنرا بیدستوری شوی سیرون امدن روا بود و عالم که شهزادی عالمه نباشد نشاید که بغزات برامده اید چون بفرعام بود همچنین فام دارد و ابیدستوری خاوند حق نشاید بغزات سیرون امدن چون بفرعام بود همچنین فرزند برا که مادرش طاقت ندارد و باکی نیست اندرون او رون مصحف در دار حرب چون بترکان اسلام عظیم بود مسلمانرا نشاید که بدرصفی خود را بکشند و باک بود که دست با پای اسب او را بی کند با او را در تنگنا بازدارد تا دیگری در رسد او را بکشد و اگر ز فی را به مشرق کافران بر بایند بر اهل مغرب واجب شود که روز اخلاص دهند پیش از انکه او را بدار حرب در آرند و امده است که زنی را از طرف کافران اسیر بردند و او بوقت اسیر شدن مکیفت و از معتصماه تا جبر بمعتصم رسید که خلیفه عهد بود پاسخ وی باز داد و که او بیگاه و در حال برنشست و لشکر ساخت و تا نثر از دست کافران خلاص نکرد و بشغلی دیگر مشغول نشد عنون کردن در حاله حرب مستحب نیست مگر در ان جای منفعت مسلمانان باشد و مبارزرا نثر از انجا نشاط حرب زیاده شود و باک نیست طبل زدن در وقت حرب باک نیست هم نیزه خود را در حالت حرب مبارزان بفریبند بحفظ اندارد و امده است که امیر المومنین علی رضی الله عنه کافر مکرر را با و مبارزات سیرون امده بود گفت که نه شرط کرده بودی که کس را بمن مبارزی نخوانی کافر روی را پس کرد بدانست انکه مگر کسی مبارزی او امده است علی رضی الله عنه در حال شمشیر بروی زد و بکشت غازیان چون کافرانرا قهر کنند نشاید که نارسیدگان و زنان و پیران عاجز را بکشند مگر که از اهل رای و تدبیر باشند چون مسلمان با کافران عهد کنند که تا فلان وقت حرب کنند نشاید الیشان شبخون کردن الیشانرا پیش خبر باید داد ان که تا عهد بر انداخته سرهای کافرانرا بدار الاسلام فرستادن مکروه است که از انجا فراغ دلی باشد مسلمانرا **فصل** اگر کسی را در دار حرب قوة خریدن یک اسیر بیش نبود او را اسیر خریدن جاهل فاضلتر بود از خریدن اسیر عالم که علم و چون خود بر باد دهند بخلاف جاهل باک نیست که کافرانرا

کافر بدین واحد مسلمان بستاند اگر بزور این از امام ابو حنیفه نشاید که کافر اسیر بکافر فروشی و مال بستاند اگر مسلمانی جماعتی را اسیر و یک کافران کرده
و کافران جماعتی را اسیر و یک مسلمانان کرده بهند برانکه هر که عهد کند خون کرده نشاید و کافران ایشان را حلال بوده باشد پس اگر ان کافران عهد کنند
رهین مسلمان بانگشند مسلمانرا نشاید که انها که بنزدیک وی بوده بکشند و روا بوده باشد که گرو نهند والله اعلم **مسئله** اگر زنی از لشکر اسلام کافرانرا
امان دهد تعرضی ایشان بر مسلمانان حرام شود امان داده نشود و غلام که ماذون بوده درست بود و اگر مسلمانی با کافری بگوید متر سین با کو
لا تخف یا هر زبانی که گوید ایمن گردد و اگرچه معنی این لفظ ندانند اگر مسلمانی در دار حرب با کافری یا مسلمانی که هم انجا اسلام اورده باشد عقد
ربوا کند پاک باشد اگر مردی در دار حرب فرزند کافر برا از پدر یا از مادر و یا از برادر و خواهرش بخرد و بقهرش بیرون اورد ملک او کرده و اگر
بطریق قهر بیرون نیارد و لیکن فروشندگان ان بیرار و اورند بر عقب خریدی ملک حرز نده کرده و اگر کافری در دار حرب از کافران
حربی چیزی غصب کرده باشد و بران جانب بقاضی مسلمانان بیرون شاید قاضی را که قضا کند و اگر خصومت نام نبود روا بود که قضا کند
اگر کافری حربی بدار الاسلام بامان در اید و فرزند خود را نفیر دشمن روا نبود و اگر حربی امان داده بنده حربی با مصحف حرکتش نامبارک
و اگر نفروشند در دار الحرب بود از اد شود و اگر دو حربی بدار الاسلام بامان بیرون امدند و یکدیگر را بکشند درست نیست که قصاص
نباید اگر کسی در دار حرب بطریق امان در اید مال ایشانرا نبذرد و بیرون اورد ملک وی کرده و لیکن ملک خبیث صدقه باید کرد و
بی امان در اید و چیزی بدزد و بیرون اورد حلال بود اورا و سوار را و غنیمت دوبیست و پیاده را یک نیم است اگرچه بی لشکر اسلام
اگر زن با بنده ما نا رسیده با کذ مذکذاری مقاتلت کنند بان قدر بدهند که سلطان مصلحت بیند اگر بی لشکری یکی را گوید که اگر فلانرا بکشی
من ترا چندان درم دهم درست بود اگر مالهای مسلمانانرا کافران بدار حرب در ارند ملک ایشان گردد و اگر کافری حربی بدار الاسلام در
اید بستوری و مسلمانی اورا بگیرد غنیمت جمله مسلمانان شود و اگر بندگان کافران حربی بلشکر اسلام در اید ازادی باید قسمت غنیمت روا
حرب روا نیست و گویند که حرام است بلکه بقول شافعی رحمه الله اگر سلطان که حکم اجتهاد کرده و این را مسئله قسمت غنائم گویند این دار اسلام حکم
دار حرب بگیرد و گمراه دار حرب بریده نباشد و در دی احکام کفر ظاهر کرده و بهر مسلمانی دگذ مذکذاری حکم امان اول باین نماند و بقول اگر
و محمد رحمة الله هر گاه احکام ظاهر کرده حکم دار حرب کرده و اگر کافر مست اسلام ازو درست بود و اگر مسلمان مست ارتداد روا و درست نباشد
اگر ترسائی یا جهودی گوید که من مسلمانم حکم کنند باسلام او اگر گوید من مسلم حکم نکنند باسلام او و اگر کافری گوید بوقتی که کافر میان بودی همیشه
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم اسلام کیرد و جهودی و ترسائی اگر بندد محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمان نشود مذاقرا تا دین جهودی
و ترسائی بیزار نکرده و اگر عاقل و بالغ از اسلام برگردد با سلامش خوانند و اگر باز نگردد و بکشند بکر مهلت طلبد ایشانرا سه روز مهلت
و بندش اگر زنی رنده شود و العیاذ بالله او را نشاید کشتن بلکه ملک باشد و لیکن باز دارندش تا توبت کند بمیرد یا اسلام اورد
گویند عاقل هرگز نشود درست نبود اما گفتند هر که مرتد شود و مادر مسلمان شود و مادر کرده و بمیرد و بعقوبت برد و کفر کرده **فصل**
هر زن و نابالغ رسیده و بیعقل گرفتار نیست هر که اسلام آرد یا بمیرد و گرفتاری ساقط شود هر که گرفتار شد بسالها در اسیری ملک گرفتار نیش
نباشد و همچنین حکم خراج در زمین گرفتار اگر گرفتار نکرده و فرستاده قبول نشاید کردن که بوقت که گرفتار در ون نیاید

که کند نگیرند نشسته بود و او نیند ه ستاده و دست دهنده زیر دست گیرنده باید که بود و بر دور و پیشی تو نیکی کسب بتواند کردن در سال
دوازده درم است از درهمهای ایشان و بر مرد میانه حال هست چهار درم و بر توانگر چهل هشت درم اگر جماعتی از مسلمانان نالایق
شوند و بر سلطان عادل بیرون آیند و دعوی ولایت کنند سلطان را با ایشان مقاتلت روا بود و اعانت سلطان بر مسلمانان واجب
بود هر که از یاغیان روی بهزیمت بنهد نشاید کشتن مگر معذور و از آنجا خوف فسادی بود اگر سلطان با باغیان مواجهت
کند حرب باندرو برانجا مال گیرد روا بود نشاید سلطان عادل اگر برادر و پدر خود را کبری برآورده بود ندبدست خود بکشد مگر بطریق
دفع در مقام ضرورت روا بود و روا بود که پای اسب او را پی کنند تا پیاده کرده و کسی دیگر شش نکشند و آنچه از تن مال بایشان برسد
لشکر سلطان حلول هلاک شود در حالت حرب تاوان نیست و هر آن حرام است باب الالفاظ الکفر صاحب حاوی چنین گفت اگر
خدای جهان است چیز خود از وی بستانم کافر شود بخلاف آنکه اگر چنین است بستانم اگر زنی گوید بت را سجده کنم و با فر شتی نکنم کافر شود
همچنین اگر گوید کافر بودن به از با بودن یا گوید مرا با وشت نباید اگر چنین سوگند خورد که بخدای و خاکهای فلان بعضی گفته اند
که کافر شود و اگر گوید چنین کار کنم یا کرده ام از خدای بیزارم و میداند که کرده است بعضی گفته اند که کافر شود خواجه امام شمس الدین حلوانی چنین فتوی
داده است که کافر شود و از ابو یوسف رحمه آمده است که کافر نشود و اگر گوید لعنت بخود که خدایتعالی خود گفته است لعنة الله علی الکافرین شود و چون بر سبیل
استهزا بود و اگر یکی زنی را گوید یا فرکرده تا بر شوی حرام کردی کافر شود و اگر کسی بگوید کافری رضا دهد بر عزم آن تا عقوبت نبیند و کفر را قبیح نداند
کافر نگردد و همچنان اگر گوید خدایتعالی فلان را جهان بکافری بستاند و اگر کافری خواهد که اسلام آرد و مسلمان شود مذکری یا امامی تاوان او را گوید زبان گیرد
تا فرداد مجلس من ایمان آری تا تر از قوم فتوی بود کافر شود و اگر کسی گوید اگر فرشتگان و پیغامبران گواهی دهند که فلان چیز کار نیست نتوانم
کافر نشود و اگر گوید بر وجه بسبک داشت که پیغامبر نامه فتوی آورده کافر شود و اگر گوید یا رخدا یا روزی بر من فراز کن والا بجور من بعضی گفته اند
توقف کرده اند باید که کافر نشود و اگر بیماری گوید یا خدایا مرا نخواه مسلمانان میران خواه کافر مرتد شود و اگر گوید پیغامبری مرا مرد کی خواند نگذارد کافر
اگر گوید با سمان بمای با خدا جنگ کن گفته اند کافر نشود و اگر فرداد بقیامت مرادران انبوی کجا یابی کافر نشود و اگر دیگر نام را گوید لعنت بر تو با دو بعضی
گفته اند این علم نبوده ست کافر نشود و زیرا نکه وی و هم محمد رسول الله در سر نسپرد بر کار وی و که زنا و قتل بناحق حلال بود کافر شود بخلاف آنکه از سر بد
که خمر خوردن حلال کرد یا غاز روزه و زکوه و حج فریضه نبود وی کافر نشود و اگر سلطان ظالم را عادل خواند یا ابو منصور ماتریدی را بوحنیفه فتوی داده است
که کافر نشود و بعضی گفته اند نشود از برای آنکه در یک چیز عدل کرده باشد و جواب اول چنین محکم تر است و اگر کسی کالی مفی بر سر نهاده یا زنار بر میانی
بر میان بندد یا علی جهود ان بر تفتیش بندد کافر نشود و اگر بای زده بر میان بندد اسلام از زیان ندارد و اگر جامه خطا پوشد بسر انجم بندد تا مردمان
او را کافر خطای دانند بعضی گفته اند کافر شود و اگر بخاطر کسی گذرکند زیان ندارد و اگر مردی گوید لا الله الا الله یا وی باز نگذند و با لا الله
بگوید کافر نشود و اگر کسی مودن را گوید بوقت بانگ نماز که در وی میگوید کافر شود اگر پیغامبر بر یاد چیز عیب کند یا موی او را سوگند خورد بلفظ تصغیر
شود و اگر خاست بر جامه ی را گوید یا بید تا مسلمان پوشید و شما بجامه فرا دکند نرفتن استهزا بود و استخفاف بر مسلمانی کافر شود اگر در مجلس فرا بر سر نهند
بتحکم تا کیه بعضی گفته اند کافر نشود اگر از بر آوردن و قوم خندیدن کافر شود و العیاذ بالله بر که بطوع کلمه کفر بر زبان راند در حال کافر شود و اعتقاد

باطلش شود و مدار و هر کرم گند کذا این بس صد بار سبحان کافر شود کافر کرد و هر که گوید زن بنده من و دست تراز خدای ست کافر شود و الفاظ کفر بر زبان خلق بسیار ست و بسیار میرود که نمیدانند که کسی بدین الفاظ کافر گردد و بال عظیمت شان بود اما کافر نگردد چون بجد باشد یا اعتقاد دینی باید بر که محکم گشت و الله اعلم **باب** اندر کرامت و استحسان قال الله تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها الایة قال النبی صلعم ترک ذرة مما نهی الله عنه خیر من عبادة الثقلین و هیچ نجا ماند ذره از آنچه خدا تعالی نهی کرده ست به از نوافل عبادات تمام و میان و پریان با شند و آمده ست که متقیان را بدان منتی خواند که ایشان دست بدارند از چیزهای که باک نباشد از بیم آنکه نباید که فردا نشایسته باشد بدانکه فرزندان را انجام نیکان کردن چون محمد و عیسی و موسی و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و مانند مستحب ست کبیر و خلیل و حمید و مانند باک نیست نام کردن و دین او روزگار فرزندان را عبد الله و عبد الرشید و عبد الرحمن و عبد الرزاق نام کردن مستحب نیست زیرا که جهال مردمان را از دو مقام مذا تصفیه یا دمیکنند و نشاید که کسی مادر و پدر و شوهر را بنام خوانند و نشاید که جهود و ترسا را بنام نیکو بخوانند **فصل** قرآن خواندن بلحن چنانکه قراء روزگار میخوانند مکروه ست و ستودن آن حلال نیست باک نیست در کرنا یه باواز ترنم خواندن قرآن خوانده قرآن چون با نگار نشود بهتران بود که بجواب با نگار مشغول شود و مصحف را با قلم باریک نشاید نوشتن که درین خود کبر و امید مصحف ست و بزرگ داشتن واجب ست باک نیست لوح و کراسه بدان سان که آمد ست مدار و دادن جنب و حائض را کراسه بی غلاف نشاید بودن و غلاف ان بود کز مصحف جدا بود اما آنچه شیرازه کرده بود غلاف نبود اگر باستین کبر کرده بود و بروایتی درست تر طالب علم اگر چه نیابد تعلیق بالین سازد و بر قصد حفظ باک نبود کتاب و کراسه که کهنه شود در خرقه باک پیچد و در مکان باک دفن کنند که راه گذر نبود چنانکه آدم را بجای دارند و بتعظیم نهند موی سر و ناخن را دفن باید کردن آمده ست از ابو حنیفه رحمه الله که گفت در سفر قبله جای خلا مار و رسته جای خطا گرفت چون بنشستم بموی باز کردن باید گفت استقبل القبلة چون بنشستم روی چپ پیشتر دهم گفت روی راست پیش دار و چون از موی ستردن فارغ شدم خواستم تا بیرون ایم گفتا دفن کن گفتم اخرج **فصل** باک نیست که اهل ذمه در مسجد با در آیند علم و قرآن نشنیدن در مسجد چون بمرد و لو و نشاید در مسجد جامه بر در و یشان صدقه کردن مکروه ست پاک نیست اگر کسی بی آبدست در مسجد در آید بخلاف جنب و حائض ادب آنست که بوقت در آمدن در مسجد کفش بیرون کنی و چاره است پیش نهی نرم نرم و در آئی و کسی را از جای که نشست خود نخیزانی و بازاری که آمده ست از رسول علیه السلام لا تعطوا سیئی فی بیت ربی و از نیجا است که بعضی از نخته ماضی در مسجد درس کرده اند صحابه را نگذاشتندی که پیش ایشان برای تعظیم ایشان بر خواستندی ادب در وقت بیرون آمدن آن ست که پای چپ پیش نهی و پای چپ بر کفش نهی **فصل** بوقت اندر آمدن بخد ابجای پای چپ پیش باید نهادن و بوقت بیرون پای راست پیش باید نهادن و بوقت بول کردن روی سوی قبله و آفتاب و ماهتاب نشاید نشستن و پشت سوی قبله نشستن باک نیست چو دامن بر انداخته بود و پای دراز کردن سوی قبله مکروه ست نشاید که کسی سوی قبله نشاشه نهند و تیر انداز ندو اگر بلند کردن بوقت سلام و گرم شدن تذکیر مکروه ست روا بود که دعا کافر مستحب شود نشاید که کسی بگوید که عمر علیه الصلوة و ابا بکر علیه الصلوة و السلام مگر بطریق تبع پیغامبر صلی الله علیه وسلم در مقام دعا گفتن بحق فلان و بحق فلان گفتن مکروه داشته اند قول مذکران که بار خدایا یک قطره از دریای مغفرت خود از بن قوم دریغ مدار این لفظ کفر ست بر که نام خدا تعالی بشنود باید که جل جلاله و تقدس

بکند نظر باز در باین نشنود و از بین خود بیرون نکند اگر است بگوید نام حضرت عیالی بشنود باید که جل جلاله یاد کند و
و در یک مجلس یکبار بشنود و یکبار از بین کلمات بگوید کفایت بود هر که در یک مجلس چند بار نام پیغامبر علیه السلام بشنود و یکبار صلوة گوید کفایت
بود بر هر دین معاویه و هر که از مسلمانان لعنت نشاید کردن و بقول اکثر ائمة بخاری رحمة الله تعوید داشتن پاک نیست چون
بوقت خلا و مجامعت از خود دور کند پاک نیست بعبادت چه بود و تبرک بردن و اگر کسی در زمین منصوب بیمار شود بعبادت دعا نشاید
در آمدن دکباه که بر سه کوکسی برابده بود چون تازه و تر بود نشاید کندن اگر کسی در کوهستان بحکم ضرورت کند روحیزی بنیت استنجا
نخواند بعضی گفته اند که پاک نیست و باید که کفش بیرون کند نشاید که کسی بحکم غضب و معصیت مرکب از زور بر دو بر در مسجد یا باید و جائیها
نشستن تا خلق استنجا را قبیح نکند مکروه است اجابت کردن بطعامی که از بهر مرده سازند مکروه است پاک نیست که جنب زیارت
گورستان رود **فصل** در روی زن بیگانه نگریستن مکروه است اگرچه بی شهوة نگرد اما احرام مطلق نیست پاک نیست که کنیزک بیگانه را
بر جایها اندام مالد چون از شهوة ایمن بود و مالیدن خادم در کرمابه نشاید قبله دادن فرزند خورد را سبب ثواب است تقبیل پادشاه
عادل و عروس عالم پاک نیست مرد مرد را به پیشانی یا در میان دو ابرو قبله دادن نشاید بر که کنیزک خواهد خریدن پاک نیست که
ساق او را بیند ار دست بساید و چون از شهوة ایمن بود پاک نیست که در روی آن نگرد اگرچه بشهوة نبود تخلیه کردن میان
الیتهای که است مردی پیشان بریده بود و در میان زنا حلال نیست زنا نشاید که از زنا تازا نوزن و نگیرد و از انجا لیست که مشایخ زنا زا
زنا نکرده اند نگرد به رفتن زنا زا بازن نشاید خفتن و مرد را با مردی چون برادر و خواهر بسال ده بر نشاید که با کید نگرد نشاید
**فصل** اگر مردی حاجت خود را از زیر دست از زن حایض قضا کند روا بود و در میان زن او نشاید کرد بقول محمد رحمة الله یا
کنیزکی صغیر وطی روا نیست با کنیزک و غلام خویش مواظبت حرام است و آنچه میگویند که مالک رحمة الله رخصت داشته است درست نیست
و هر که با زن حایض نزدیکی کند استغفار لازم باید و مستحب بود که نیم دینار صدقه کند صحبت کردن با زن چنانچه کنیزک با نبا چنین
و نشاید مست که کسی با مداد از کرمابه بیرون اید کنیزکا زا بی محرم حضر کردن نشاید در بین زمانه و در بین روزگار در وقت جماع با زن
نشاید سخن گفتن بسیار و در وقت خلا جای نشستن چون بوقت قضا حاجت با یکدیگر نشنود و کوشها استوار باید کرد تن ملحق نشستن حلال
است مسواک کافر و ملحد و ممیز و کبک نشاید انداختن قبله مکروه نیست و لیکن ادب نبود چون ابتدا کند بکند بدین پاک نبود که بکشند
پاک نبود که بهیزم که در وی رجور کاف بود بسوزند کرمابه بدان کار را نشاید زدن و کوشش بر تافتن و لیکن بکار و سیر بسیل باید کردن **مسئله**
حضری کسی را که پاک نیست اگر در مجلس او در وی یکان یا یکار کرده باشند خداوند او را باید فرمودن تا بکشند و اگر ایشان نکشند تقاضی باید فرمود
کردن تا فرماید ایشان را که بکشند بوقت زنار که پاک نیست که از خانه بصحرا و بیرون برند و مکروه نیست غلام که بزنا سیر ا بندگردن رواست و غل بر گردن
نهادن نشاید بر وایتی جامع الصغیر بعضی در بین روزگار رد داشته اند **مسئله** باده بهیری خوردن حرام است و بعضی گفته اند که اگر بدان نیت خورد تا قوة
باید بروزه و نشستن و نگرد روز پاک نیست پاک نبود بگفته اند خوردن چون از نگبیر خود بیشتر است و در وانچه بدین ماند نیز همچنین که اب از جوی بر گرفتن و خوردن پاک
نیست و بر دانشتن زر و جوهر پاک نیست مکروه است و لیکن اجابت بود اگر کسی بخانه وی در اید نیست و بعضی گفته اند که اورا رضا باید بود تا بخانه وی در اید است و اند

درامد او وبیمار بود مسافر او فروگرفت وطعام خوردن اغاز کرد وطعام غلامان ناخوردن بر قصد بقبح فعل ایشان بهتر است اگرچه حلال بود اجتناب نمودن بدعوة جهود وترسا پاک نیست **فصل** جامه ابریشمی پوشیدن مرد انرا حلال نیست مگر در حرب وسبران مارسیده را نشاید پوشانیدن و پوشانیدن او در وبال بود وهمچنین کسی که ایشانرا طعام وشراب دهد جامه که تارش ابریشم بود وپودش ریسمان چنانکه جامه عنابی وحاره ومانند ان پاک بود وهر جامه که تارش ریسمان بود وپودش ابریشم مکروه بود پوشیدن وی مگر در حالة حرب سپاس تعزیز مرد انرا نشاید پوشانید اگرچه زره وخشتک او ازگرباس بود ومرد انرا بر نهالین ناابریشمی نشستن وبر بستر ابریشمی خفتن وبر بالش ابریشمی سر نهادن پاک نیست قرباغه ابریشمی مرد انرا حرام است ازار بند ابریشمی بمکروه است مرد انرا پیراهن زه ابریشمی پاک نیست کلاهی که در وی زر ونقره ویا ابریشم بسیار بود مکروه بود واگر بر طرف عمامه علم زرین بود بقدر چهار انگشت پاک نیست وهمچنین علم جبه وزره وکلاه **فصل** پاک نیست جواب سلام جهود وترسا بر انگشتن واز علیک نشاید گذرانیدن وبر ایشان ابتدا سلام نشاید کردن پاک نیست که میان مسلمانان واهل ذمه معاملتی باشد چون اهل ذمه کسی بود که از وجاه نبود وجواب سلام خواهنده که بر در خانه سلام کرد واجب بود وبر کسی که بقرائت قرآن خواندن مشغول بود سلام نشاید گفتن واگر بگوید جواب لازم نیاید وبر سلطان سلام گفتن سنت است وبر قاضی که از بهر فصل خصومت نشسته بود سلام ناگفتن رواست جواب سلام زن بیگانه نرم باید گفتن وبر زن جوان بیگانه ابتدا سلام نشاید دادن اگر کسی بر جماعتی بر گذرد که در شطرنج ونرد باختن ومانندان بود سلام کند بر قصد ان تا ایشانرا از معصیت باز دارد روا بود اگر بر جماعتی سلام کرد یکتن از ایشان جواب بداد از دیگران نیز ساقط شود وسلام راجواب چنان باید گفتن که سلام دهنده بشنود وجواب عطسه واجب است چون عطسه دهنده الحمد بیارد والله اعلم **فصل** پاک نیست ارایش کردن خانها وزر اندوده کردن سقف بمال حلال لیکن بکار اخرة باید کردن که بهتر وخوب تر مسجد مرد وزر انرا بر کرسی از زرین شبه تن ودیباوه دات وقلم زرین بانقره کین نبشتن ودوات زرین نگریستن نشاید نقش کردن صور تها که از جنس جاندار بود مکروه است چون کلان بود بقدر بتوان دید بدین صورت قنادیل ودرختان ومانندان پاک نیست باز کردن بساط ها بران صور تها باشد پاک نیست جهانیدن خر بر اسپ پاک چه رواست **فصل** صبر کردن بر درویشی بهتر از شکر گفتن بر تونگری است کسب کردن لابدی فرض است درویشی چون از کسب عاجز باشد واجب باشد بر درخانها طواف کردن از بهر قوة را وتجارت دشمن بکافرستان پاک نیست واگر درویشی گوید بحق خدا چیزی بده واجب نشود وادن غلام امرد بمرد ک لوطی فروختن نشاید **مسئله** سر کوشه راه بازار نشستن بر قصد خریدن وفروختن نشاید بلکه که گذرندگانرا ضرر نکند **فصل** زبان تازی بر جمله زبانها فضل است هر که او را بیاموزد او را ثواب بود بوقت خره نهادن کتب کتاب پارسی را زیر بالین نهادن وکتاب ادب ولغت را زیر ران وکتاب فقه را زیر ران وکتاب اخبار را زیر ران وکتاب تفسیر زیر ران دکر اسه را زیر ران نشاید پیر عامی را که بر زیر دست جوان دانشمند نشیند ورفتن نیز تقدیم نکند ودر خبر است از رسول علیه الصلوة والسلام که ذو السلطان وذو العلم اعنی شرف المجلس یعنی سلطان عادل ومرد عالم بصدر نشستن سزاوار تر است **فصل** امر معروف ونهی منکر واجب است چون ممکن بود ومفید گفته اند که امر معروف بر سه قسم است علما بر ایشان بود بر سلطان راه اصحاب ولایت زاهد بست بود وعام را بدل نالیدن واشفتن لازم بود وهر که از پس خاسق بد گوید بدو بسه انعام یعنی بر رنج اندیشه باید بر عزم انکه مردمان از وی اخبار کنند پاک بود وسلطان را بر وی گزیدن

بیرون کند و یکی از ان قوم در وقت تو زیر پرتاب ان نظر و معاونت کاهد او را تو تاب باید **فصل** نشاید که کسی نام مرد کافری چون ابوجهل یا فرعون بر کاغذ نقش کند و آنرا نشانه اندازد و تعویذ نویسند و در خانه با بر کرد انیدن و بر روز نو روز و بر ان مکروه است و اگر کسی با دیگری اسپ و اشتر دواند برابری اگر وی بگذراند بار سر چیزی بخرد یا چیزی باو دهد و اگر دیگر اسپ بگذراند بروی چیزی نبود و هم درست بود و هیچکس لازم نبود اما اگر بدید حلال بود و همچنان تیر انداختن اگر دو کس در مسئله سخن رود گویند پرسیم اگر جواب موافق قول من آید بر تو چیزی نیست و اگر موافق قول تو آید چیزی باو تو دهم درست بود و اگر گویند اگر جواب نرم آید تو چیزی بده و اگر لا آید من چیزی بدهم درست نبود و همچنین حکم تیر انداختن و اسپ دوانیدن چون شرط از هر دو جانب بود روا بود و اگر مضطر شود و با حرام کافری نیت چنین کند که این عظیم و پیشوا بر حق است و سلام کردن و خود را باریک کردن حفظ و پرهیز کند از دشمنان و اگر گوید بسعادت باد و نیت ان کند که السلام یا بدنیا الله تعالی کتاب الغصب قال الله تعالی ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و قال علیه السلام من غصب شبرا من الارض طوقه الله تعالی الی سبع ارضین یعنی هر که بدست از زمین کسی غصب کند تا هفتم زمین از طواق سازند و بقیامت در گردن او آویزند **مسئله** هر که بنده دیگر را بکار فرماید ضامن بود هر که بنده غصب کند و پس آن را کند که بر گشته باشد یا عرفت فراموش کرده بود و نقصان از ضامن بود و غلام اگر در دست غاصب خویشتن را بمزد دهد و مزد او را غاصب هلاک کند ضامن نبود و اگر کسی کبوتر معلق زن یا کدوی منقش یا قچقار سرزن یا خروسی جنگی کسی را هلاک کند قیمت وی واجب آید بی صفت معلق زن و بی صفت منقش و همچنین اگر کنیزک مطربه کسی را هلاک کند قیمت بی مطربه لازم شود **فصل** اگر کسی در زمین غصبی کشت کند و انچه زیادت از تخم او حاصل آید صدقه باید کردن و همچنین از زر غصبی با زر دیگر سود کند آن سود در صدقه باید کردن اگر کسی از زمین دیگری درختی بر کند و در زمین هر که باشد نهالی درخت بگیرد و ملک او کرد و بروی قیمت نشاخ واجب آید بروز غصب اگر کسی خر و یا گوسفند را غصب کند و در دست وی گران شود و هلاک شود قیمت روز غصب واجب آید و اگر گنیزکی یا ستوری ماده غصب کند و در دست وی بگران آرد ضمان بگران بروی لازم نبود چون بیشتر از طلب کردن هلاک شود و اگر کسی سیم و زر خود بیامیزد چنانکه جدای کردن ممکن نبود جمله ملک او کرد و بروی ضمان واجب بود و عوان که حجامات از مردمان قبض کند از محبس و داهم و لعاعل و بدال خود داده باشد و ضمان بر وی نبود و اگر کسی از دیگری چیزی یا بالا غصب کند و در بنای خود در آرد ملک او شود بر وی ضمان بود و اگر زمین غصبی کند و بروی عمارت کند مجبر کنندش تا عمارت بر گیرد و زمین را بخداوند تسلیم کند اگر مالک گوید کالا من بدان صفت بود و غاصب گوید نبود و قول قول غاصب بود و با سوگند اگر کالا از دست غاصب دیگری غصب کرده باشد خداوند مخیر بود خواهد تاوان از غاصب اول خواهد و خواهد از دوم یا بعضی از اول و بعضی از دوم خواهد روا بود اگر خر مستاجر را بزند تاوان لازم نشود اگر بر لطه یا طنبور بر باب یا بشطرنج یکی بشکند بگذارد گوید ای سود تو چه چیز را شاید قیمت کند اما تاوان دارد شود و بی چیز را اگر مالک او را گوید ندارد یا کافری امان داده و اغصب کنید باید زد و عقوبت بود کسی را بمزه **مسئله** هر که دیگری را غمز کند بناحق تا انگه را والی بگیرد و بفرماید و چیزی بستاند غماز ضامن بود و بقول زنی بر قول دو مست اگر کسی آب از کشت کسی باز دارد و کشت او خشک شود ضامن نبود اگر ستور بانی را بزند کند ستور او دری در بیابان فعالیه شود ضامن نبود و اگر بند از پای غلام کریزنده بر گیرد و غلام بگریزد و یا در قفص بگشاید مرغ بپرد و یا در ستور گاه کسی بگشاید و ستوران بیرون روند ضامن نگردد و اگر دیوار کسی سوراخی کند و از انجای بزند و در آید و مال ببرد ضامن نشود

واگر مردی باکاله غصبی زن خواهد صحبت کردن با آن زن حلال بود واگر باکاله غصبی کنیزک خرد وطی کرده باشد واگر کسی در بخارا غصبی
باشد یا از کنیزک و غلام غصبی منفعت برگیرد سزاوار مزد واجب آید اگر کسی طعام و بامیوه کسی غصب کند و پیش خداوند کاله نهد و او بخورد و ندداند
که ملک اوست از عهد ضمان بیرون آید مگر بقول شافعی رح بیرون نیاید زن را باید که بگوید با شوی که من با تو دریں نخانه غصبی نباشم
و وی باشد و بال در کردن شوی بود فصل اگر مودع یا مستعیر ودیعت را پوشید یا مستودع زنهار بر زنهار نشیند و باز جامه را بیرون کند
و از مستودع فرد و آید و از بهر مالکش نگاهدار از عهده ضمان بیرون آید اگر ودیعت را منکر شود و باز مقر آید از عهده بیرون نیاید بالجمله
نسپارد اگر مودع کاله را بنزدیک دیگری ودیعت نهاد و هلاک شود ضمان بر اول بود و یا بر دوم بقول ابو حنیفه رح بر اول بود و بقول ابو یوسف و
محمد رح خداوند زنهار را اختیار بود خواهد اول گیرد خواهد دوم را اگر دوم را گیرد دوم با اول باز گردد و آنچه داده باشد بگیرد و اگر اول را
بگیرد و دوم باز نتواند گشتن و فتوی بر قول ابو حنیفه رح و اگر ودیعت را بی علم خداوند در خانه او نهند و هلاک شود ضامن بود و اگر متاعی
یا ستور را بفره یا متاعی نیز دیک ما رسیده که ما مأذون نبود بسازگاه کردن و ودیعت نهند و آن تلف رسیده او را هلاک کند ضامن نبود و اگر ما مأذون
بود ضامن بود و اگر نیز دیک غلام عاقل ما مأذون نهند هلاک کند ضمان از وی وقتی طلبند که آزاد شود یا بدو اگر یکی از دیگری ستوری عاریت
خواهد تا بجایگاه معین برد و از انجا در گذراند ضامن گردد و اگر باز بدان موضع بیاید از عهده ضمان بیرون بیاید و اگر کاله امانتی یا عاریتی
را در راه بجای فراموش بماند ضامن بود و اگر کسی کاله غصب کند و خداوند کاله بر دست او بسبیل امانت ماند تا اگر هلاک شود
ضمان لازم نبود والله اعلم بالصواب باب اندر وقف قال الله تعالی وتعاونوا علی البر والتقوی یعنی یاری میکنید یکدیگر را به نیکوئی کردن و بپرهیزگاری
کردن و در خبر است که رأس العقل التودد الی الناس واصطناع الخیر الی کل برو فاجر یعنی سر عقل خویشتن را دوست داشتن مردمان
را و خوبی کردن بجای هر نیکی و بدی بدانکه وقف کردن بنزدیک ابو حنیفه رح درست نیست مگر که قاضی بدان حکم کند یا واقف چنین گوید که چون بمیرم
این موضع وقف بر فلان مسجد یا فلان رباط یا بر باشند کان فلان موضع باشد اگر کسی از ایشان نماند بر جماعت درویشان مسلمانان بود الگاه در دست
آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح وقف درست است و فتوی بر ین قول ایشان است و آمده است که عمر و علی و حسن و بر پسر و انس و عبد الله صحابه
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وقفها کرده اند و تسلیم کردن بمتولی شرط است هر وقتی وقف را بقول محمد رح و بقول ابو یوسف رح شرط نیست تا بید در وقف
کردن شرط است تا اگر گوید این وقف بر فلان کس درست نیاید تا نگوید که اگر وی در گذرد بر جماعت فقرا مسلمانان اگر گوید این درخت وقف
فلان مسجد را بمتولی تسلیم نکند درست نیاید اگر گوید این دو کان وقف بر دغن چراغ فلان مسجد کردم وقف شود چون بمتولی تسلیم کند وقف کتب
و مصاحف درست است اگر زمینها کشاورزی یا غلامان و باجتها گاو وقف کند درست آید امام و کاوان پاسبان بر رباطی وقف کند که
شیر و جفرات ایشان براه کند بران صرف کند روا باشد اگر دیگ روئین یا سنگی وقف کند تا مردمان از وی آب خورند روا بود وقف بر قبرهای
رسول علیه السلام روا نیست بخلاف صدقه اگر گوید من ازین بیماری بمیرم وقف کردم ازین زمین بر جماعت مسلمانان درویشان درست نبود وقف بمشاع
که قابل قسمت بود یعنی قسمت نتوان کردن روا نیست بقول محمد و ایمه بخاری اگر مسلم رح الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده اند
اند بقول ابو یوسف رحمة الله رواست و ائمه بلخی مسلم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده اند و آنچه مشاع قابل قسمت

بنود یعنی قسمت نتوانند کردن مانند وقف بنده و اسب رواست وقف کردن همه اسبا یا همه گرمابه رواست **فصل** اهل مسجد را ولایت قیم نشاندن نیست از آنکه تولیت طلبد او لا نشاید و دادن که ان طلب از فساد تی خالی نبود واجب است که از برا وقف وقف بخشت بعمارة وقف صرف کنند اگر قیم خواهد تا مسجد را منارة سازد و از مال وقف اگر بعضی از اهل خلت بی منارة بانگ نماز نشنوند روا بود اگر قیم وقف مسجد را متعلق مسجد صرف کند ضامن شود و اگر کنج اندرود کند زبان نماز و صرف کردن غلات رباط و ویران که مرد مان بوی حاجتمند نماند نبود بر باطی که نزدیکیها وی بود روا بود اگر رباطی ویران شود روا بود که مرد و بند و بروی نفقه کنند تا آنگاه که ابدان کرده و قیم مسجد را نشاید که در حد مسجد دوکان بهند بنا کردن رباط بهتر از آن کردن بنداشت **مسئله** اگر کسی در سرای ما و میدان زمین خود مسجدی سازد مرد مان را دستوری دهد بنماز کردن در وی مسجد نگردد و فروختن وی روا بود مسجد که ویران شود مرد مان بروی حاجتمند نمانند از مسجد بیرون نرود و بقول ابو یوسف رحمة الله بملک خاوند باز نگردد و بقول محمد رحمة الله بیرون نرود و بملک خاوند باز گردد و اگر کسی خواهد که مسجد ابواز آمار کند و بهتر از آن بنا کند نشاید بنا کردن نفقه بر قندیلها از وقف مسجد رواست با شدن امام و موذن در خانه که وقف مسجد بود مکروه است قوم مسجد چون بسیار شوند و در مسجد جای نبود که باره از راه جامه مسجد دراز ند باک نیست که چراغ را از نماز شام تا نماز خفتن فرو خته گذارند در مسجد چون کسی را از انجا نشاط طاعتی افتد بروبا خانه کعبه چون کعبه نشود نیشاید بقصد تبرک کسی را دادن و سیل نبود که سلطان از نیفروشد و بمصلی کعبه صرف کند هر که در مسجد لوریای باز کند یعنی اندازد وقف کرد **فصل** اجارت دادن دوکان وقف را زیادة از نکسالی روا نبود مگر که مصلحتی در دادن بود و زمینا وقف را زیادة از سه سال باجارت دادن روا نبود و سه سال روا بود مگر که مصلحتی در دادن بود اگر کسی دوکان وقف بانبله کرد و دیگری غله زیادة کند اجارت اول را فسخ نشاید کردن بردن متولی اجارت باطل نشود اگر کسی زمین وقف و دوکان بهند و خواهد که مکره را بقدر سزا غله یا اجارت گیرد اگر حاجتی بود که چون عمارتی بر گیرند و دیگری سزا زیادة از انچه وی میدهد بر دست وی ماند روا بود والا نه بر باید دش تا عمارة بر گیرد یا غله زیادة دهد گواهی دادن بر وقفیت چون مشهور بود روا بود و بر شرط وقف روا باشد بمیاد له وقف بملک چون مسجد نبود روا باشد والله **کتاب** البته قال الله تعالی فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ یعنی بالبخته یا بنا البته والله اعلم در خبر است که نخاه و انخا بوا یعنی که گیرنده و بدنا که گیرد رست رواشود بدو اندازه البهیت بذبیح البتیحه یعنی بدیه کنار ابهبد **مسئله** اگر پدر فرزند نارسیده خود را اجری بخشد ملک او کرد و قبول و قبض حاجت او نباید گواه کردن مستحب است و اگر کسی مر نارسیده غیر را اجری بخشیده و ولایت قبض مر پدر او را بود یا وصی پدر را باید پدر یا وصی او را یا خود و اگر نارسیده بخانه شوی بود کسی چیز بخشید او را قبض سوی متعذر بود قبض کردن نارسیده عاقل و قبض کردن غلام نجور درست قبض بردارنده بچه مسجد از بهر نفقه راورست بود اگر کسی در زمین خود از بهر فرزند را تا که نشاند تا درخت ملک فرزند نگردد و اگر گوید نام او کردم ملک وی کرد و اگر کسی یکی را گوید که این چیز همه بخش او گوید فدا، تو باد یا گوید از تو دریغ نیست این سه بنا شد نخشیدن زمین بی گشت و بخشیدن گشت بی زمین درست نباید به مسلم که قسمت پذیر بود روا نبود و اگر بقول امام شافعی رحمة الله و اگر قسمت پذیر نبود و چون ایشاد کرمابه و کتاب و بنده را بود فاهی که وقف کردن کسی بود بدیگری بخشیدن را نبود مگر که گوید پس از وی بگیرد و اگر یکی را اجری بخشیده و [illegible] بدستوری و اب رستاید

واگر در مجلس دیگر قبض کنند بستوری واپس درست نیاید **مسئله** مرتد نده راحق رجوع بود بقضای قاضی یا بتراضی چون بهای حر بخشیده بود واگر بزن خود یا فرزندان خود یا مادر و پدر و برادر و خواهر یا بفرزندان ایشان باغم یا بحال بخشیده بود در رجوع نتواند کردن اگر قاضی بخشیده هلاک شود یا از ملک موهوب له بیرون اید یا زیاده شود در صفت یعنی جمالش زیاده شود یا واپس یا موهوب له بمبرد یا عوض بخشیده بیاید اگرچه اندک بود در همه حق رجوع باطل شود شرط عوض دادن انست که بگوید که این عوض همه نیست با مکافات همه نیست و مانند این اما اگر بر عقب بخشیدن انکس او را چیزی بخشید یا انکه گوید عوض با مکافات بخشیدن نیست حق رجوع باطل نکرد و اگر کسی دیگر را غلام بخشید و انکس او را آزاد ان امر موجب باز ستدن غلام خورد بود و کلان شد حق رجوع باطل شود و اگر یکی را چیزی بخشید و انکس انکاله را از ملک خود بیرون کند و باز ملک وی در آید حق رجوع ثابت آید اگر زنی شوی خود را چیزی بخشید پس از انکه او را طلاق دهد اگر پیش از ان طلاقش دهد همه درست بود و الله اعلم **فصل** صدقه شاع به نیت صدقه روا بود و اگر نیت نکرده بود بقول روا نبود و بقول دیگر روا بود و بهای غلام صدق کردن به ازاد کردن حاجتمند را بر خود نفقه کردن به از صدقه کردن مگر بر صبر غالب بود و خوف بیماری بود رجوع در صدقه روا نیست صدقه کردن بر کسی که بالحاح چیزی طلبد و باسراف خرج کند سبب ثواب است مگر که معلوم بود که بمعصیت صرف میکند ثواب طاعت ببرده و فرمان نبردن روا است اگر کسی نان از خانه بادرم را بگیرد بیرون کند تا سایل دهد و ان سایل را نیابد بخواهد بدرویش دیگر دهد خواهد بدهد روا بود **فصل** ثواب طاعتی که غلام کند و کنیزک کند و کار نیک که مادر سیده کند بایشان رسد بود و خواجه را و پدر را و مادر را ثواب بسبب فرمودن طاعت بود و بر مان مسلمان را ثواب نیست بخبر انکه عقوبت بود مذهب امام ابو حنیفه و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ایشان را ثواب است و اصحیله و رتاویلات شیخ ابو منصور ماتریدیست رحمة الله علیه **مسئله** اگر کسی خواهد که پسر و دختر خود را چیزی بخشد بهتر انبود بر ابر بخشد بقول ابو یوسف رحمة الله و دو تا پسر را و یک پسر و دختر را بهتر بود و اگر بعضی از فرزندان تعلیم مشغول بودند یک بیت که او را تفضیل کند یعنی چیزی زیاده دهد اگر کسی چیزی خورد نی بنا رسیده بخشید بعضی گفته که مادر و پدر از انجا خوردن روا نبود و بعضی گفته اند که روا نبود و الله اعلم **فصل** اندر شفعه در خبر است الجار احق بشفعته و ان کان غائبا علی مقدار الفی فرسخ یعنی همسایه را حق شفعه است اگرچه غائب بود بمقدار دو هزار فرسنگ و مراد از ین همسایه کسی است که ملک او در جوار همسایه مستغل بود **مسئله** بدانکه اول شفعه کسی را بود که شریک بود در عین یعنی خانه یا زمین یا در باغی که شریک بود در حقوق چون آب خواه و در راه گذشتن و برف انداختن و کردار امدن آب باران و مانند ان پس همسایه را که ملک او متصل باشد بدان زمین **مسئله** طلب کردن شفعه بر فور باید و بر لفظی که بروی خشم شود روا بود و طلب کردن شفعه بر سه مرتبه است اول طلب مواثبه یعنی در حال هم انگاه که خبر بیع بوی رسد باید که طلب کند دوم گواه نشاند بر طلب شفعه و باز سوی خریده رود و یا سوی فروشنده رود و اگر کاله در دست بایع بود یا سوی زمین که بیع بروی افتاده بود دو بار طلب کند و گواه کند و سوم طلب کردن پیش قاضی بود که از وی حکم طلب کند و تاخیر کردن در طلب زیان ندارد و اگر شفیع بر خریده سلام گوید انگاه شفعه خواهد را بود و اگر پس از خبر باغش بیهوده گوید الحمد لله و باز شفعه خواهد یا عطسه دهد و گوید الحمد لله پس از ان شفعه خواهد را بود و اگر خبر بیع باید از خریده و از بها علم نبود شفعه طلبد و پس انگه بطلبد را بود **فصل** اگر شفیع با خریده در بهای اختلاف کند قول قول خریده با سوگند بود و همسایه روی باروی راحق

شفعه نبود چون در حق ایشان شرکت نبود و اگر هر سه انگی دفعه پیری فرخنده مستور شفعه در سه اگر یکی سرای خرد و یا جامه یا غلامی یا ستوری یا مانند آن شفیع آن ملک را بقیمت آن چیز بگیرد که در بهای گفته اند اگر بیاورد و با دعوی شفعه برخواند شفعه از سیده باطل شود و اگر شفیع در یک شب خیار و دختن و پس از صبح گواه کند بر طلب شفیع معذور بود و دو بهم فاسد و قسمت لاملاک شفعه نرود و اگر شفیع چون شفعی بخرد مخرد شد حق شفعه باطل شود و مال لازم نیاید حیله کردن در اسقاط شفعه پاک نیست یکی از جمله حیلها آنست که بر پیوند ملک بقدر گزی بدو از به بهای گران بیشتری فروشند و بها را بقیمت نیک ارزان بوی فروشد **باب** لقیط بچه خرد بود که بر سرهای راه بود و در بنای مسجد و رباط نهند تا کسی بر دارد و تربیت کند تا بزرگ شود حکم وی حکم ازادی بود هزینه تا باید داشتن و نام ازادان باید نهادن و اگر در قرارگاه مسلمانان یابند و اسلمانان زاده مانند و اگر به کلیسا ترسایان و کنشت جهودان و مکده مغان یابند یا مانند ان باشد بدان کیش و ملت نسبت کنند و چون ان کودک را بزرگ و رزند پرورش دهند اگر سه بیرون اید و دعوی کند به نسبت وی و پنه کذارند بحکم شرع فرزند وی باشد و اگر یکی میراث یابند و برند **باب** اللقطة لقطا چیزی بود که در راه و صحراه یابند انچه در راه و بیابان و کوه و بیغوله یافته شود حکم وی حکم امانت دارد و تعریف باید کرد و هر جای ماندا باید کرد و چیزها باید داد تا خداوند ان چیز بیرون اید درست کند بنشانی که از ان وی ست انگاه باو باید سپردن و اگر قیمت ان چیز یافته ده درم نقره بود و بدو نزدیک باید کرد یا زیاده بود بقدر ان نزدیک باید کرد و اگر در ان مدة کسی بیرون نیاید و طلب کاری نکند انگاه بخود روا نیست صدقه باید کرد و قتی که وی محتاج نبود و اگر محتاج بود بخود صرف کند و اگر یافته ستوری بود یا اندازه علف و درشت در ایام تعریف وی لازم اید والله اعلم **باب** اندر ابق و مفقود غائب بود و اگر غلامی گریزد و کسی او را بگیرد و اندازه سه روز راه دوری بود تا نزد خواجه غلام این گیرنده چون بخداوند باز رساند چهل درم اجرة نفقه لازم اید و اگر کمتر از سه روز بود باندازه ان طلب کند و اگر مردی غائب شود و از زندگی مرگی وی خبر نبود قاضی حکم اطلاق کند تا زنان وی وام وی بگذارند و نفقه زن وزیردستان وی برسانند و ستانند تا اینها راست نشاند و نشاید که میان او و زن وی جدا کند تا نکاح حالی اندر نگذرد و چون صد و بست سال تمام شود از روز زادن وی حکم کنند مرگ وی زان عدت دارد و مالها را قسمت کنند میان وارثان که زنده بودند و بمذهب شافعی رحمة الله بحر نفقه کنند و از سبب جدا کردن زن وی سازند اما بمذهب امام ابوحنیفه رحمه الله روا نباشد والله اعلم بالصواب **باب** اندر قسمت قال الله تعالی بینهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر الآیه وفی الخبر ان النبی علیه السلام فرخیبر قسمها علی ستة و ثلثین سهما **مسئله** باید که قاضی قسمت کنندگان عدل نصب کند و رزق ایشان از بیت المال برساند اگر جماعتی از قاضی قسمت طلبند و گویند این مقدود ما را از فلان میراث ست قاضی قسمت نکند تا بر میراث گواه نگذراند بر موت موارث و مقدور شده و ورای عقار را و ابو و کدا قرار ایشان قسمت کنند قاضی را نشاید که بندگان و جواهر و اسباب و کرباس را در میان شریکان قسمت کنند الی رضای جمله اما سیم و زر و کندم و جو و مانند ان از یک کیس قسمت طلبد روا بود و اگر بعضی قسمت را منکر شوند و دو کس از قسمت کنندگان بیکبار بر قسمت گواهی دهند روا بود و قسمت و اجبهای پیش از قبض روا بود و در قسمت خیار رویت ثابت ست قرعه زدن از برای تعیین نصیبها مستحب ست اگر از مرده زن حامله ماند و زادن نزدیک بود انتظار کنند و اگر نزدیک نبود قسمت کنند و بقدر نصیب پسری از بهر حمل بازدارند اگر از ورثه کسی غائب بود حاضران با مر قاضی قسمت کنند نصیب غائب جدا کنند روا بود و اگر مرد مفقود شود و زندگی و مرگی وی معلوم نبود تا باز وقت ولادت وی نود سال بر نهایند قسمت مال او را روا بود و سپس نود سال حکم موت وی ثابت شود

مال او قسمت نمود میان ورثه باقی وزنرا باید که عده دارد چون عده بگذرد و انکاه زن دوی شوی کند روا بود اگر کسی اهل خبره بر کرد دوی قسمت
مال دوی روا بود و قسمت پدر در میان دو دینار رسیده یا معتوه روا بود چون این فاسق بود دوی را قسمت میان دو دینار رسیده روا بود اگر قسمت
شریک فاسق بدید آید قسمت را نقض کنند اگر یکی را ساختی رسد و در انجا بناخواهد کردن و منفعت باد یا رختهای بر همسایه را نوشته نواند روا بود و آنرا مانع
نبود و همچنین اگر خواهد میان خود و همسایه دیوار همسایه حائل سازد یا خانه را یا همسایه خدائی همسایه بخلاف سازد روا بود و لیکن نسازد و بهتر بود اگر
محدود و یک شریک خواهد بدانکه بار و سیم مقرر شریک خود روا بود اگر شریک را اختیار قسمت کنند پس آن حاجت اختیار بام سازد یا در حصه خود و خصم را نشاند
اختیارش باطل شود و **باب** اندر قضای دعوی قال الله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فاحکم بین الناس بالحق و قال النبی صلعم من طلب القضای و کل الیه و من
نزل علیه ملک السدة برکرا ماره طلبند و برابوی سپرد رآید و اگر بجبر کنند فرشته بوی فرستند تا بیاره راستش باری میدهند و قال النبی صلی الله
علیه وسلم القضاة ثلثة اثنان فی النار و واحد فی الجنة علی من انکر و این حدیث اصلی عظیم است مر احکام دعاوی را فائده اگر سوکند دهد سلمان را باین لفظ و دهد بالله العظیم
و چهود را باین لفظ که بالله الذی انزل التوریة علی موسی و ترسا را باین لفظ که بالله الذی انزل الانجیل علی عیسی و مجوس را باین لفظ که بالله
الذی خلق النار و بجای عبارة جای ایشان سوکند دهد هر کرا طلب کند نشاید او را تقدیم کردن از برای انکه طلبه شوی دوی است و اگر خصم
که ابو حنیفه رحمة الله بر ختم تا زیانه تحمل کرد و قضا انگرفت و محمد حسن رحمة الله را تا بند نهادند و جبر کردند قبول انکرد قاضی را باید که بهانه کند از دست
در بر ابر نشاندن و نکر ستن ایشان و سخن با ایشان و اگر یکی سلام بوی کند جواب علیکم نگوید یا وقت نشاید کردن تا دل خصم و اگر انکس
سلطان یا یکی از رعیت بجای دشمن یک قاضی در آید و او بر تخت بود ادب آنست که از تخت فرود آید و سلطان را با خصمش بر تخت
نشاند قاضی را نشاند قضا کردن در وقتی که خشک بود یا اندیشه مند بود یا تشنه بود یا بخواب میل دارد یا گرسنه بود یا
یا علت گرفته بود و در حالت تغیر قضا نشاید کردن قاضی را در سه جا قضا کردن باک نبود در قضا انجا اولیتر بود که شاهد باز بازار بود تا قاضی
دور ماند فاسق قضا را شاید لیکن عادل اولیتر زن قضا را شاید و رای حدود و قصاص یعنی حدود و قصاص نشاید بند و نا رسیده و قضا را نشاید
اگر سلطان بنفس خود قضا کند روا بود مگر که غالب قضا او بر جور بود بر که قضا بر شوه گیرد قاضی نشود و هر که قضا بر شوه کند درست نبود و
اگر چند کس او را معزول یا بدش کردن دای چون بند و لو دینار رسیده بود و تقلید قضا از وی درست نبود خواهر اگر بر شهری استیلا یابد
و یکی را از میان خویش قضا دهد درست نیاید اگر کسی را از اهل قضا دهند درست آید قاضی را نشاید قضا کردن بلکه کی پیش
از قاضی شدن بجا حاصل آید یا بعلمی که نه وران شهر بجا حاصل آمده بود که قضا داده اند شهر بر غائب بگواه قضا نشاید کردن و هر که کند
درست نبود اگر یکی بر زنی نکاح دعوی کند و گوامان دروغ بگذارند قاضی قضا کند زن بروی حلال شود و همچنین در فصل طلاق و عتاق
و مانند اگر بر زنی دعوی نکاح کند و زن انکار کند بقول ابو حنیفه رحمة الله سوکند ندهد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله سوکند
دهند فتوی بر بقول است اگر یکی بر منکوحه دیگری دعوی نکاح کند حضرت انکس شرط بود **فصل** اگر چیزی دعوی کند و گوامان
حاضر اند در شهر مدعا علیه را سوکند نتوان دادن و اگر گوامان غائب اند سوکند توان دادن پس سوکند دادن گواه نتواند گذرانیدن اگر کسی بر دیگر
دعوی کند بتزویر و مدعا علیه سوکند نخورد و تعزیر بزنندش اگر مدعا علیه یکبار نکول آرد بروی قضا رود او لیتر آن بود که بروی

سه بار سوگند عرض کند و انگاه وقف کند و بقول ثمانی رحمة الله قضا بنکول روا نیست اگر یکی بر کودک ماذون بصرف دعوی کند و او سکر نشود و از سوگند نکول آرد بردی قضا روا بود اگر کسی بر دیگری چیزی مجهول دعوی کند درست نبود و بر مدعا علیه سوگند لازم نیاید اگر بر مردی محدودی دعوی کند او گوید که این محدود ملک نارسیده من است سوگند دهندش که خصم را بیرون مجلس قضا سوگند دهند و دیگر بار پیش قاضی نتواند سوگند دادن و اگر پیش قاضی سوگند دهد و دیگر بار پاره نتواند سوگند دادن مدعا علیه را سوگند بر انکار روی دهند نه بر صورت دعوی تا اگر زنی بر شوی دعوی طلاق بیان کند مرد مسکر نبود و حرمت را سوگند دهند پیش بر طلاق ناکردن رود او گوید که طلاق کرده بود و باز نیاورده کرده بود اما سوگند دهندش که این زن بساعت بر تو حرام نیست **فصل** اگر کسی گوید مرا بر فلان چیزی نیست یا مرا در این شهر خانه نیست یا مرا در این شهر کوای نیست پس ازان بر فلان چیزی دعوی کند یا در ان شهر خانه خود دعوی کند کواه گذارند نشنوند اگر یکی بر غلام محجور دعوی مال کند نیست شود بی حضرت خواجه کواه گذاردن درست نبود و اگر غلام ماذون بود و مدعا علیه اگر گوید من این محدود را بدین مدعی خریدم بفرمایندش که بوی رد کند پس ازان اگر کواهی دارد و بگذران مدعی را بر بنان بسبب بر نشاید کردن مدعا علیه اگر بحق اقرار کند و غایب شود بصیبت او قضا روا نبود اگر قاضی بحکم بیع ام ولد حکم کند روا بود و مگر بقول محمد رحمة الله اگر یکی با مادر زن یا با دختر زن خود میاشد و زن دعوی حرمت کند قاضی بحال قضا کند زن بر وی حلال بود بحکم قضا قاضی **فصل** قاضی را ولایت نائب کردن نبود و بدستوری سلطان قاضی چون ماذون بود نائب کردن را بدستوری سلطان بتواند معزول کردن قاضی چون رشوة کرد مستحق عزل کرد و اما معزول نکرد تا انگاه که معزولش نکنند و دال و ولایت چون بسفر آخرت کند نائبان در قاضیان نکردند و اگر قاضی نائب خود را بطرفی فرستد و خصومت نشنود قاضی را علم کند نشاید و ادا قضا کردن قضا قاضی بدوستای درست نباشد کتابت قاضی بقاضی در دوام و غلام کردن بخته و مانند ان از اوش تا او زخیده واز مکه فتد تا بخاری بر قیاس قول ابو یوسف بشنوند و فتوی بر قول اوست اگر قاضی بمرد و با فرزند با زن خود را قضا کند روا نبود اگر نائب هر قاضی اصل را قضا کند روا بود اگر دو تن بر یکدیگر بر یکس کل محدود دیرا دعوی کند و کواه کند قاضی در میان ایشان بر دو نیم قضا کند اگر کسی بر دیگری محدود دعوی کند باید که مدعی و کوامان بگویند که در دست وی این مدعا علیه بست بناحق است و ملک این مدعی است اگر نگویند که در دست وی بناحق است نه بیان دارد بنقول و در دعوی منقولات اشارة بعین کافی مدعا علیه شرط است در دعوی منقول حضرت منقول در مجلس قضا شرط است مدعا علیه اگر گوید این کاله در دست من ودیعت است از فلان بنا کواه ازوی نشنوند اگر مدعا علیه تر دکند و بدر قاضی حاضر نشود و صوت استحضار بروی نبود و الله اعلم بالصواب **باب** الاقرار قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم یعنی ای انانکه ایمان بر اورده اید باشید راست استادگان در وداوری و کوامان راست باشید برای خدای عزوجل واگرچه بر خود تا زان بود در خبر است که یا ایها الناس قوموا الحق ولو علی انفسکم یعنی ای مردمان حق کوئید اگرچه بر تمام مذ اگر یکی بر دیگری مال دعوی بکند و مدعا علیه گوید یک امید یا کمتر و زیادتر کشی اقرار بود اگر زر و نقره دعوی کند و مدعا علیه گوید یک امید کشی اقرار بود اگر یکی را گوید که من کاله مر ترا ست اقرار بود و اگر گوید مر ترا بهم بود اقرار نیست بود اگر زنی مرد بر اگوید طلاقم ده اقرار بود بنکاح اگر دون بر یکی با گوید که ترا بر کی از ماچندین درم است درست بود اقرار مست شده از تشکی درست نبود اقرار نارسیده محجور درست نبود اقرار کرده درست نبود اقرار پیش از انکه

او را تصدیق کند درست بود و دیگر چون رد کند باطل شود اگر یکی دیگر را گوید تراست بر من از یکدرم تا ده قرار نبود درم بود و اگر گوید تراست
بر من ده درم مگر هشت درم یکچهار درم اقرار بود و شش درم فرو نشیند است که مستثنا اخیر بگیرد و آن چهار است از مستثنا و رد است و
ان هشت است استثنا کنی چهار ماند و انچهار را از ده استثنا کنی شش ماند همچنین قیاس میدان دیگرهای اگر کسی را گوید تراست بر من صد درم مؤجل
تا فلان وقت و الکس گوید اجل نیست قول قول الکس باشد که دعوی اجل میکند اگر گوید فلان راست بر من انچه من میدانم چندنی این لفظ درست
نبود **فصل** اگر یکی دیگر را گوید بنده تراست ازاد کردی الکس گوید تو نیز ازاد کردی بعضی گفته اند که اقرار بود بعضی گفته اند اقرار نبود
اگر کسی غلام را گوید چون من بمیرم کسی را بر تو سبیلی نبود این اقرار بود بندیران مدبر کرد و اگر گوید این بچه بنده من است درست نبود اقرار
نارسیده ماذون در ترکه پدر درست بود اگر وکیل او را گفت بفروش و او دون ثلث و انزن میکند بود قول قول زن بود اگر گوید اقرار کند بفروش و او ان
دختر رسیده درست نبود اگر یکی گوید فردا چنین شود تو از غام نیز اردرست نبود اگر بیماری اقرار کند بجملگی مال خود مر کسی را درست بود اگر
بیماری اقرار کند وارث خود را بچیزی بی اجازت باقی ورثه درست نبود اگر وصی اقرار کند بغلام در ترکه درست نبود **باب الشهادة**
قال الله تعالی وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ یعنی میوشید گواهی را هر که پوشد بزنکار است و در خبر است اگر گواه بشنود فان الله
تعالی یحب الحق یعنی هر حق که گرامی دارید گواهان را بدرستی که خدا تعالی زنده میکرداند مهاشما را بایشان و اده است هر گز گواهی در وغ نه دهد و هیچ
منافق گواهی بر پسر بر پدر و دختر بر بنیره و بنیره بر جد و شاگرد بر استاد و استاد بر شاگرد و شریک بر شریک در مال مشترک نشود و زن بر
شوی خود و خواجه بر بنده بر خواجه خود و مکاتب خود و مدبر خود و ام ولد خود و ابو خود **فصل** هر که دیگر را بیند که در کاله نصرف ناکاه
میکند روا بود که از املاکیت وی گواهی دهد اگر مردی با زنی در خانه زندگانی میکند بیند کار روا بود که بنکاح بر ایشان گواهی دهد
اگرچه از نکاح ایشان بی خبر باشند اگر مدعی را گواهان بسیار بوند بعضی گواهان اگر گواه دادن را اجابت نکنند بزه نشوند هر که داند که فلان
گواهی نشنود در عدالتش طعنه کند باک بود که گواهی ندهد هر که گواهی خود بر خطی بیند و حادثه را یاد ندارد گواهی نشاید داد و قاضی را
نشاید که گواهان را تفحص کند که چنین گواهی دهد **فصل** گواهی برادر مر برادر و راخواهر نشوند و گواهی پدر و مادر و حق
گواهی زن مر شوهر را نشوند اگر بقول شافعی رحمة الله گواهی خام خواه غرم مفلس را نشوند اگر بقول شافعی رح نیز مرد و است نشوند
گواهی مزد ور سال مزد و یا ماه و یا روز مزد مر مستاجر را نشوند گواهی عاملان سلطان بروایت جامع الصغیر فقیه ابو اللیث گفته است
که اگر عامل چون بیزید بن معاویه بود نشوند و اگر چون عمر و عبد العزیز بود نشوند گواهی بنده نارسیده نشوند و اگر بوقت نارسیدگی
و بندگی حادثه را مشاهده کنند پس رسیدگی و ازادگی گواهی دهند روا بود و گواهی زنان تنها بر زنان در انچه رواست در کرباسهای ازار
میرود نشوند همچنین بر سوها و ممتهای رودها و در میان نامحرمان نشینند اگر بقول مالک رحمة الله گواهی زن تنها بر شهر نشوند گواهی
زنان با زاج بر فرزند او رون و مردگی و زندگی و امدن نشوند گواهی یکی که بر دو یکبری جنگ کرده بود نشوند عدل بود گواهی
گواهی فاسق نشوند نشاید پذیرفتن اگر نشنود حکم روان بود گواهی غشت نشوند اگر چند عدل بود گواهی منفعل نشوند و اگر چند عدل
بود کسی را گوید که نیکیاش بر بدیها غالب آید الکس عدل بود هر که نماز بجماعت باسبک دارد و یا سه نماز از دیه را بر یا بی عذر

عدالتش ساقط شود هر که بندگان خود را بهر ساعتی و هنگام دهد گواهی او نشنوند هر که بی خته بود همچنان بیهوده ی باشد گواهی او مقبول
نباشد هر که را شطرنج باختن از اوقات نماز باز ندارد و بدان قمار نکند گواهی او مسموع بود و بالکه شطرنج حرام است و اگر بخلاف این بود مسموع
نبود هر که در سر خر خود دگواهی او باطل کرده و اگر چهودی یا ترسائی بر تو ترسائی یا مغی بر مغی یا بر ملی یا مستامن بر مستامن گواهی دهند
نشنوند و قبول کنند اگر مستامن بر چهود و ترسائی بر هم گواهی دهند قبول نکنند اگر مستامن دیگر گواهی دهد قبول کنند اگر خر چهی در شهر
مقام کند تا سالی بر نیاید اول بحکم عدالت قبول دهند و گواه عدل نگردد مگر بعد سالی و همچنین اگر قاسق توبه کند تا سالی نکند رد شهادت او را
نشاید قبول کردن فصل گواهی گواه بر گواه و انداختن تا روز چندی که هفت فرسنگ است روا بود و همچنین بجای دیگری چون مسافت
چندانی بود که اگر گواه با مداد آن بدر قاضی حاضر شوند شکایان بخانه خود تواند رسیدن روا بود اگر گواهان اصل بمیرند گواهان بر گواهی
گواه دهند روا بود اگر گواهان اصل بیمار بود و نتوانند رفت روا بود که گواه بر گواه سازند صورت گواه بر ساختن آن بود که هر یکی بازگویند ان اصل
گواه دهند روا بود اگر گواهان فرع بگویند که من گواهی میدهم که فلان بر فلان بن فلان چندین درم سیم است شما بر گواهی من گواهی دهید باز
گویند گواهی دادن گواهان فرع آنست که هر یکی بگویند که گواهی داد پیش من فلان بن فلان که فلان بن فلان مدعی را بر فلان بن فلان مدعی
چندین درم سیم است گواه کرد مرا بر گواهی خویش و من گواهی میدهم بر گواهی ایشان که مرا این مدعی را بر این مدعا علیه و اشارت بسوی مدعی
مدعا علیه بکند چندین درم سیم است تعریف غلام از اکرده بدان بود که نام معتق و نام پدر معتق را بگوی فصل اگر یک کس گواهی دهد که وی این
را اعتاق کرد و با این بنده را آزاد کرد و با این گاله را بفلان فروخت و دیگر بر اقرار مدعی علیه گواهی دهد نشنوند مگر مدعی خصومت بخواهد که بگوید
این ملک فلان است و دیگری گوید که وصیت او خصومت گواهی بر طلاق بی دعوی کردن زن نشنوند اگر گواهان پیش از قضا کردن قاضی
رجوع کنند حکم تباه نشود و لیکن مال را غرامت نشوند و اگر رجوع ایشان بیرون مجلس قاضی بود و زبان ندارد و اگر بدید آید که قاضی بخطا قضا
کرده است بر بیت المال باشد و الله اعلم بالصواب باب الکفالت قال الله تعالی و انا به زعیم یعنی هر که بیارد از شما
بر من ضمان او

مال بحواله کننده نتواند بازگشت اگر حواله بزیرنده میرد از وی مال نه مطالب مال بحواله کننده بازگردد و اگر بقول شافعی رحمه الله اعلم بالصواب

**باب الصلح** قال الله تعالی والصلح خیر خدای تعالی میفرماید که صلح کردن بهتر است از دعوی رضی الله عنه گفت قال رسول علیه السلام رد والصلح جائز بین المسلمین

والی الباطل حتی یصطلحوا فان فصل الخصومات بالقضای تورثت بینهما الضغائن یعنی بایند خصومت کنند کان را تا صلح کنند که فصل کردن خصومات سبب

دشمنی گردد بینهما فصل بدانکه صلح بر چهار نوع است صلح بر اقرار و صلح بر انکار و صلح بر سکوت و صلح بر مجهول هر کدام ازین چهار نوع را صلح کنند روا بود والله اعلم

اگر یکی بر دیگری حق مجهول دعوی کند و بر مال معلوم صلح کنند روا بود والله اعلم اگر از خصومت بانبو دخانه بازدوسیم و یا نقره صلح کنند و بدل از مجلس حاضر

نبود باک نباشد اگر از دعوی زر دو سیم بانقره صلح کنند و پیش از قبض از یکدیگر جدا شوند صلح درست نبود و اگر سیم دعوی کند و بر بعض صلح و پیش

از قبض یکدیگر جدا شوند باتر اکنند زیان ندارد اگر دعوی کند که یکسن ابریشم من هلاک کرده هست و به پنج من صلح کنند و بدل صلح در مجلس نبود روا نبود

پس هو کند مدعا علیه صلح روا نبود و اگر بر زنی بنکاح دعوی کند و بر مال صلح کند روا بود اگر بر مادر سیده دختری دعوی کند و گوا نبود صلح بر مال

مادر سیده روا نبود و اگر مادر سیده از کس چیزی بود دعوی خصم منکر بود و گواه نباشد صلح پدر روا نبود و اگر صلح کنند که غلبه بنده مشترک یکی از آن شریک و

یکی از آن دیگر بیک قول روا بود و اگر شریکان گویند غلبه آن بنده مر غلبه آن بنده تر روا نبود اگر گوید یکی گوید صلح کنند بر انکه یکی غلبه این کنیز یکی

آن دیگر روا بود و چیزانکه اگر در نوبت یکی کس غله زیاده بحاصل آمده بود و زیادتیها میان ایشان بود و اگر جامه کسی بستور کسی هلاک کنند و بنیاد قیمت

انچه قیمت دهی بود صلح کنند روا بود اگر در ماکاو باشیر که در میان دو کس بود صلح کنند بدان که یکی شیرین را بود و یکی ماکا نه بود و روا بود اگر دعوی

عهد یا پیمبری صلح کنند روا نبود صلح بر انکار درست هست مگر بقول شافعی رحمه الله و اینست معروف درست دخلافیات اگر پشت ستور در دست غاصب شکست و دانرا

بر چیز صلح کنند و پس از ان آن پشت تمام تیکو شود بدل صلح را باز ستاندن درست نبود والله اعلم بالصواب **باب الشرکة والمضاربة** قال الله تعالی

وان تخالطوهم فاخوانکم فی الدین یعنی اگر آمیخته باشید برادران اند دین اند آمده هست از تفسیر ابی ثابت رضی الله عنه گفت کان رسول علیه السلام شریک و خیر یکبر

لا یداری و لا یماری یعنی پیغمبر علیه السلام شریک من بود و نیکو شریک بود و که مرا هرگز مخالفت نکردی و با من نه بستیزی **فصل** در شرکت عقود و فروخت

چون زر بسیم مال در اسم دونا نیز بود روا بود و اگر ازین سیمها بود که امروز در دست مردمان هست بیکقول درست نبود و اگر بسیم مال نقره بود اگر

در شهری بود که در حساب زر و سیم رود روا بود و اگر نه رود روا نبود و حضرت مال بوقت شرکت بستن شرط نیست اما بوقت خریدن شرط است **فصل** شرکت

عنان که در میان بازرگانان و تجاران رسم هست که یک وکیل یکدیگر باشد اما باید رفتار نیکو باشد و هریکی را روا بود که عقد و نسیه بفروشند و بضاعت

مرهند و دیعت نهند و بیکدیگر را وکیل کنند به بیع اما مضاربت دادن و ربن کردن و ربن کردن اگر یکدیگر را گفته بود ند که هر چه مصلحت بینی بکن بود اما

و اگر زنی نا روا بود و شرکت کردن در بیزم جیدن و کیاه درودن و صید کردن و کیزک طلبیدن درست نبود و شرکت در تعلیم خط و حساب

نگاهداشتن بچکان و دستوران درست نیست شرکت معقود در متاع خانه درست نبود و وی را سر مال شرکت را نشاید طریقی آن بود که هریکی

نیمه متاع خود به نیمه متاع شریک بفروشند یکی شریک اگر اسباب و بیرا سر اعاده نکند بود اند که به شریک باز کردند **مسئله**

مضارب را روا بود که هر جا که خواهد بنشیند مگر خداوند مال موضعی را تعیین کرده باشد مضارب را خداوند مال را باکیزکی که بمال مضاربة

خریده شده بود حوالی نشاید کردن مضارب را روا نبود که غلام را ران دهد و کیزک را شوهر دهد بی دستوری خداوند

مال اگر مضاربت فاسد افتد مضارب را سزا مزد واجب آید اگر مضارب دعوی هلاک کند قول قول وی بود با سوگند مسئله اگر مضارب گوید که مرا در انواع بود دستوری داده قول قول وی اگر مضارب چیزی بخورد که خداوند مال او را بدان دستوری داده بود سودها او را بود و او قدر راس مال ضامن کرده و اگر پیش از سود بخشش کردن راس نقصان کند بقدر سود که مضاربت کرده باشد نقصانی که بود بر وی بود مسئله نفقه مضاربت چون در سفر خود بود خرید و فروخت کند هم در مال وی بود چون سفر کند و یا در حوالی شهر بر کرده و بر قصد تجارت دیگر جای بجای نباید نفقه او در مال مضاربت بود اگر بیش خود نهاد و اشاعت دیگر و پوشیدنی و ستور که برنشیند علف ستور و مونث جامه شستن و بیزم در وغن چراغ و سیم موی بر داشتن و سیم کرایه و مانند ان هم در مال مضاربت بود اما روغن و مزد و علاج در مال وی بود اگر بمال مضاربت و بمال خود سفر کند نفقه بقدر هر دو مال کند بوجه راستی از هر حصه هر دو و بالله التوفیق **باب** المزارعة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المزارع بالثلث والربع یعنی کشاورزی باخداوند زمین بسه یک و چهار یک میکند بدانکه عقد مزارعه بر قول بر قول ابو حنیفه رحمة الله درست نیست و بچنین در ربا خلاف دانند که از غله چیزی معین بیرون و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله درست است و فتوی بر قول ایشان است اگر از یک کس تخم و زمین و گاو و ما قیها از دیگری و از یک کس زمین بود و ما قیها از دیگری روا بود و اگر از یک کس تخم و زمین بود و ما قیها از دیگری روا بود و اگر از یک کس تخم و گاو از یک کس بود و ما قیها از دیگری این فاسد است فقط تخم باید تخم شرط نیست بلکه هستی مزارعه را شرط دروون و جمع کردن بر کنده یا درست نیست و بقول ابو یوسف درست است و مفتی بر قول وی فتوی داده اند اگر مردی زمین بابد بدیگری دهد بدانکه در بعضی کندم کارد و در بعضی جو رواست بشرط که بر از بهره خود بگوید که شرط کرده باشد اگر خداوند تخم از کاشتن امتناع کند جبرش نکنند و سزا مزد که بر بروی روا نبود بلکه که مزارعه فاسد افتاده بود آنچه تخم تهاده بود و کشت شود مشترک بود اگر یک از ایشان داده بود بی تکلف او برابر بود کشت او را بود اگر هر دو کس برابر تخم نهاده بود و کشت او غایب شود و دیگران بر گشت کردن جزی نفقه کرده بود و بر گردن جو الزام نیارد **فصل** با غبان را نرسد که بیدستوری مالک باغ و دیگر بر شریک کند رز با نرا از فشانده تاک و شاخ درخت که بیهوده رز و کشتن آن زیان رساند و راست امرود بود شرط کرد بار زبان که از رز را بهند یا انگور را بدرد و عقد را فاسد کرد اند و راست امرود بدار زبان را صلت انگه غلبا را می رزد و در و بود یکی از رز بیزار کنار گشتن بیهوده را مالک نداشته بود و قیمت زنده کنند بیدستوری سلطان مالک از فشود و الی را نشاید که مرغداران و گلستان را بیاغ و بوستان بگذارد و بخشند بکسی مفاتح و بدکیای و خاکی مهندس را میباید که بر اید نشاید بازه فتن بوقت جوی کندن باقی نباشد عمارت جوی بیهوده بر سلطان بود و الله اعلم **کتاب** الاکراه قال الله تعالی الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان یکی را باکراه فرماید که از ایمان بر گردد که زبان بطعن بگوید و دش بر مسلمانی او کافر نباشد و در خبر است ان الله تجاوز عن امتی الخطا والنسیان وما استکرهوا علیه یعنی بر امت من خطا و فراموشی و آنچه بر ایشان کنند باکراه عفو کردم یعنی بر امت محمد خداوند عزوجل و دست دارد و بر ایشان نبخشد و جهانگیر دوست دارد و بر ایشان بخشد و دوست دارد عزوجل دوست میدارد که در مقام ضرورت بر رخصتها او کرده شود و دوست دارد عزائم او کار کرده شود **مسئله** بدانکه اکراه از غیر سلطان درست نیست بقول ابو حنیفه رحمه الله و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله درست است و فتوی بر قول ایشان است و چون کاری بکند یرا اکراه کرده که اگر از چنین خیز بخوری کاردز نخست اگر غالب گمان بود اگر نخورد بزندش و بود که بخورد و اگر گوید که این خمر بخوری بخوا

رعیت زیر دست نشاید خوردن اگر کودکی را از مسلمانان دشنام دهد و اگر نی نیکوست بهتر ابود که دشنام ندهد و جان فدا کند و اگر دشنام بر زبان براند و پیش
کسان خود زیان ندارد و اگر کودک بیگانه بر ایشان بتراند ناکافر شود اگر نی نیکوست بهتر ابود که نگوید و اگر بر زبان کسی راند و پیش بر حال خود زیان ندارد و اگر کودک
که کافر شود کفری بر زبان راند کافر شود زیرا که در زبان وی خوف هلاک نفس نیست و اگر کودک زنا کن یا دست فلان ببرما و اگر بکشی
و اگر نی نیکوست روا بود که از مبنا چیزی نکند و اگر اکراه کند ش بر اتلاف مال مسلمانی بقتل استناع او سترابود و اگر هلاک کند ضمان بر باش نبود و اگر
اسیر بر اکودکه راست راند داده و اگر نی نیکوست روا بود که اعلام کند اگر کودکه فلان کس را بکس و کیر نه ترا بکشم در وا نکس را بکشند قصاص بر وی روا نباشد بود
اگر کسی بنده خود را باکراه و کیری از او گند ضمان بر وی ماینده واجب بود و اگر زنرا طلاق کند پس از خلوت بسبب اکراه یا اکراه کننده چیزی بخود طلاق واقع نبود
و اگر اکراه پیش از خلوت بود همه کابین بیستاند اگر اکراه کننده اش بخرد بدر و فرزند و مانندان بخرد بر فرماننده چیزی نبود و اگر اکراه کنند بر عفو از
قصاص و عفو کند بر اکراه کننده چیزی واجب نیاید اگر اکراه بر سوگند خوردن بکردن کشنده بر اکراه کننده بکفارت واولی رجوع کند اگر کسی مال ضرورت
بقدر تشکی شکستن خرخورد یا بقدر انکه در حاله از هلاکت خلاص یابد از مردار و بخوردن باکی نبود و در سفر اگر بطعام حاجت شود و نفرد شدش روا بود که بجوید یا نیابد
ان با نکس مقاتلت کند چون خوف هلاکت بود باب حاجتمند شود که در چاه کسی رود و خاوند چاه نبیند بدر وا بود یا بسلام مقاتلت کند والله اعلم باب الماذون
کان رسول علیه الصلوة والسلام بخرج عبوة الماذون یعنی چنانچه صلی الله علیه وسلم مهمانی بنده ماذون بیارز کانی حاضر نیستی و این دلیل صحت اذن است مسئله
اگر کسی غلام خود را دستوری دهد بتجارت ماذون شود و بیارز کانی اگر کسی غلام خود را کودکه طعام خرما جامه خرما بفروش ماذون شود و بیارز کانی بازنیاید از هم و از
شود و اگر غلام را از یک نوع بیارز کانی دستوری دهد بهمه انواع تجارت ماذون شود و یا کودکه پاس خری کن بهمه چیز را تواند خریدن از جامه و خانه و جاه و ستور و غیر آن
اگر دستوری دهد بنکاح ماذون نشود و به تجارة و همچنین اذن تجارة دستوری بود بنکاح هر که بنده را بکیرد و زر دستوری دهد بتجارة بهموار ماذون گردد و غلام
ماذون که کنیزک بخرد ولی نشاید کردن اگرچه خواجه دستوری داشته باشد غلام ماذون را ولایت زن دادن غلامان دستوری دادن کنیزکان
خواجه خریده خود بود غلام ماذون را روا بود که مهمانی کند و عاریت دهد و چیزی اندک صدقه کند اگر بود و ام اقرار کند در حال بگیرند و بفروشند مگر
خواجه وام او بگذارد و چون غلام ان ماذون بگیرند مجور گردند یعنی از حکم دستوری یا فکی بیرون اید غلام گریخته را اذن تجارة درست بود غلامی
که اذن وی ظاهر گردد و بخبر در سر نگردد و حجر در میان جماعتی باید که اهل معاملت وی بوند اگر بنده ماذون با مکاتب جنس فاحش چیزی بخرد یا فروشد
روا بود و نتواند که بنده را بر مالی از اد کند حجر کردن یعنی باز داشتن طبیب جاهل و معنی ماحسن یعنی خوش کار و حیله اموز و مکار و مفلس روا ست حجر کردن
از ادی که مال خود را در وجه فساد خرچ کند درست نیست و تصرفات او پس محجور را بود کسیکه رسیده شود و مال را بنا حایکاه خرج کند و تدبیر صرف
نداند قاضی را باید که مال او در دست مرد عادل نهد تا بقدر حاجت بوی تصرف کند چون بیست و پنج ساله گردد مال او را بوی دهد و اگر چنین بصلاح باز نیامده
باشد والله اعلم باب الجنایات والقصاص قال الله تعالی کتب علیکم القصاص فی القتلی یعنی فرا نبشته کرده شد بر شما قصاص کردن یعنی باز کشتن
کشنده بناحق را در خبر است که نیست عبدی بجبر و عقدی و ترکی الجبار الا علی مسئله اگر بچه یا دیوانه کسی را بکشد یا مال او تلف کند بر ضمان نشود و اگر معلم بستوری پدر
بچه را ادب کند بیرون دیت و کفایت لازم نیاید اگر کسی دیوانه را بر اه ادب غرق کند یا زیر دیوار کیرد یا بشب یا بسبب یا بچوب باریک بکشد بروی قصاص نبود و بقول ابو یوسف
و بر عاقله او دیت واجب بود و بر قول ابو یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله قصاص واجب بود اگر کسی را با تش سوزند قصاص لازم شود اگر کسی بر یا دیوانه

خود را بالای بام برقصد بکشد قصاص لازم آید عفو و قصاص هر دو اولی بود اگر خواهد قصاص کند باید که کشنده را بدستور پیش پرتاب کند یا بسنگ بکشد یا از بالا فرو اندازد و مانند آن پدر را از پسر پسر قصاص نکشند خواهر را از برادر غلام مسلمان را بذمی بدین گذند که از قصاص کنند اما از برای حربی مستامن نکشند از او را بنده قصاص نکنند فرزند مقتول را باید که بی رضا قاتل مال علیه بجا قتل نگیرد بقول شافعی رح واجب خواند بعضی از ورثه قتل اگر خود بودند دیگر از ورثه را دو بود که قصاص کنند اگر یکی قصاص واجب آید و دیگر عفو کند یا آنکه کشنده را بخشد شرب نشود تا منتظر شود و بیرون آید آنگاه بکشندش اگر کسی زن خود را یا زن شوی خود را بکشد و در میان ایشان فرزندی بود قصاص ساقط اگر از سیده یا بابی عمد کسی را بکشد بر عاقله او دیت بود بروی قصاص لازم نشود اگر کسی را بزهر بکشند قصاص و دیت واجب شود و اگر کسی را بجمجه و آهنی بکشند بعضی گفته اند قصاص واجب شود و خواجه امام حسام الدین شهید رح گفته است که واجب نشود اگر جماعتی یک کس را بکشند همه را بقصاص کنند اگر یک جماعتی را بکشند چون او را بکشند در ترکه وی دیت کشتگان دیگر لازم نشود اگر یکی دیگر را گوید مرا بکش و او را بکشد دیت واجب آید اگر گوید فرزند را بکش چون بکشد قصاص واجب شود اگر یکی زنی را یا کودکی را خواهد که زده دیگر بر قصد او بکشد و او را بکشند پیر دی واجب نشود و همچنین اگر یکی بر دیگری شبیخون آرد یا بر مردی اسب سلمان تیر اندازد و پیش از آنکه تیر بوی رسید بمرد شود انگاه تیر رسد و بر او دیت واجب نشود و دست آزاد بدست بنده و دست راست بدست چپ و دست مرد بدست زن و دست بنده بدست بنده قصاص نکنند همچنین دندان مرد بدندان زن و دندان بنده بدندان آزاد اگر یکی دندان دیگری را بر کند دندان او را بوجه قصاص بسوهان کنند چندان که گوشت بیرد هر که دیگر را انگشت یا چوبی بزند زدن بروی تمام بود نه قصاص دیت مسلمان و کودک برابر است دیت مرد ده هزار درم نقره است یا هزار دینار زر یا صد شتر دیت زن نیمه مرد است دندان مرد از او یا صد نقره است و از ان زن نیمه آن در دندان بنده حکومت عدل است یعنی بنگرند که این بنده را بان دندان قیمت وی چند بود آنگاه چند تفاوت واجب آید در برانگشت مرد پنج هزار درم نقره است و در انگشت زن دهشتی مشکل یا صد درم نقره است و در پیوند نر انگشت مردان یا صد و درم نقره است در سر پیوند انگشتان دیگر و در انگشت هزار نقره و در انگشت زنان نیم است در یکدست مرد پنجاه هزار نقره است و در دو دست ده هزار نقره است و همچنین هنگها و دستهای است دست و پای زنان نیم دست و پای مرد است اگر زن حامله را بزنند و فرزندی از او دار شود مرده بر عاقله زنده غزه واجب آید یعنی اسیر یا غلامی که قیمت وی پانصد درم نقره است و اگر این فرزند زنده بود و بنده بود و نیمه دیه یک قیمتش بر تقدیر زندگی او واجب شود اگر دو تن کرده دو بنده را هم عشر واجب شود اگر زن از دار خود دار بر اسقاط جنین از فرزندی مرده از وی جدا شود بر عاقله وی پانصد نقره واجب شود و عاقله در بن روزگار کسی را گویند که در حوادث غم شادی دیگر دیگر را یاری کنند و اگر کس را عاقله نبود موجب جنایت او در بیت المال بود و بعضی گفته اند که در مال او بود اگر غلامی بخطا کسی را بکشد خواجه اش را مخیر بود میان آنکه غلام را تسلیم کند یا موجب جنایت بدهد اگر غلام بمیرد پیش از اختیار کردن بر خواجه چیزی واجب نیاید **مسئله** اگر مرد برادر و پسرای خود کشته یابند بر عاقله او دیت بود که بدهند در مدت سه سال و خداوند سرای نیز از جمله عاقله بود و بر هر یکی در سه سال یک سوم او از چهار نقره نبود اگر در بازاری که ملک مردمان بود کشته یابند بر خداوند بازار قسامت و بر عاقله ایشان دیت بود و صورت قسامت چنان بود که ولی مقتول بیاید کسی را از محلت و آن موضع که در وی کشته یابند برگزیند سوگند دهد که او را شناسد که کشته است و او چنین سوگند

نخورند الخاه برابل آن موضع دیت بود اگر اهل محلت پنجاه تن نبودند سوگند یاد کنند پنجاه بار تمام شود تا اگر یک کس بود پنجاه بار سوگند دهند و دیت
و دیت بر عاقله او بود و بیروی چیزی نبود اگر دیوار زنی کشته یا بندا و را پنجاه بار سوگند دهند بر عاقله او دیت بود و بیروی چیزی نبود اگر کسی
خود را بکشد بیچ کس چیزی نبود اگر در میان دو دیه کشته یا بند قسامت بر اهل دیی بود که کشته بوی نزدیک تر بود و اگر معقول از دیها یا فتاد
از یک میل بود و یا زیادت از یک فلک زمین بود بر کس چیزی نبود اگر کسی را در محلت مرده یابند که بروی اثر قتل نبود بروی دیت
و قسامت نبود و بچندین از بیمی یا از فرجر بچشم یا لبس وی خون بیرون آمد اما اگر از گوشش یا از چشم خون بیرون آمده بود آن دلیل قتل
است بسبب دیت کرد و چون کشنده پدید نبود و الله اعلم بالصواب **فصل** اگر کسی سر زبان کسی ببرد قصاص واجب نشود اگر بگلی زبان
کسی را ببرد که کس گویا نبود قامت دیت عمدی لازم بود اگر یک دست کسی یا یکپا یکسی ببرند و منفعت دست و پای از وی ببرد و دیت لازم
آید و دو دست و هر دو پای یا یک دست و یکپا تمام دیت لازم شود و در سر بینی تمام دیت است که لازم آید اگر کسی را بر سر بینی زند و منفعت
عطاش یا منفعت شنودن یا منفعت دیدن ببرد تمام دیت واجب آید و اگر بنده بود حکومت عدل واجب آید اگر مرد بر دیوار است مردی از حفشه یا ز
ببرند بقصد قصاص واجب نشود اگر کسی دندان نارسیده را بر کند یکسال تمام نگذارند اگر بر نیاید قصاص کنند اگر دندان مرد بر آرد مالی
قصاص کنند در یک لب که بخطا بریده شود نیم دیت است و در دو لب تمام دیت اگر کسی دندان کرم خورده دیگری را بر کند حکومت عدل
واجب آید لیکن بنگرند که اگر بنده بودی بر آن دندان دیر اچند خریدندی و بی آن چندی باندازه تفاوت قیمت از دیت واجب آید تا اگر اندازه
چهار یک عشر قیمت تفاوت کند چهار یک عشر دیت واجب آید اگر کسی غلام یکی را بخطا بکشد قیمت غلام و واجب آید که قیمتش ده هزار نقره شود ده درم
یا زیادت نقره کم کنند و اگر کنیز یکی را بخطا بکشد قیمت بچیزا نقره بود ما زیاده ده درم نقره کم کنند تا دیت ازاد برابر نشود اگر مردی
در سرا خود یا در بام خود نشسته بود و بصورا و تیر انداز دو تیر قصدی کند و یکی را رسد و بکشد بر عاقله او دیت آید بخلاف انکه در سرا کسی یا در راه
کسی دیگر تیر انداز د و قصدی کند و بکسی رسد و بکشد دیت در مال او بود بر عاقله او هیچ چیز واجب نیاید **مسئله** اگر مردی در بازار اسپ
در راند و از سب اسپ سنگ ریزه بچشم کسی را رسد و کور شود تاوان دار نشود برخلاف انکه سنگ کامان بود اگر در وقت راندن اسپ
کسی را لگد زند یا بدست و تند راکب ضامن نبود اگر بوقت استادن لگد بزند ضامن بود اگر کس در راه گذر مردمان
چاهی کند و دیگری در افتد و بمیرد بر عاقله او دیت شود اگر در چاه گرسنگی و تشنگی از گرمی هوا بمیرد چیزی واجب
نیاید و اگر در سرا خود یا در میان چاه کند و کسی در افتد و بمیرد چیزی واجب نیاید و اگر در مجلس آتش افتد و یکی سرا
دیگر برا ویران کند تا آتش بخانه او در سرا ش نشود لیکن ضامن شود مگر که بدستوری سلطان ویران کرده باشد اگر
اگر دیوار کسی میل کرده باشد بسوی راه گذر مردمان انجا خطری بود که بیفتد و او را حجت کرده باشد و او در اصلاح آن تقصیر کرده
باشند و پس آن بر کسی افتاده باشد و هلاک کرده تاوان بروی بود اگر کسی را سنگ کزنده باشد و او را حجت کرده باشند که سگ را
بر بند اگر نی بداند که زبان کند تر انگریم و او نسبرده بود اگر کسی را چیزی زیان کرده بود بر خداوندش چیزی واجب نشود مگر بقول بعضی از ایمه
سر قند اگر کسی سگ دیگری را بر کسی تند کند و جماعتی انکس را بدان فتوی بر آنست که ضامن بود اگر چه بدان سگ نرفته باشد و الله اعلم

کتاب الوصایا قال الله تعالی من بعد وصیة یوصی بها او دین در خبر است که خصلتان لیس فوقهما شیء من الخیر الایمان بالله والنفع للعباد یعنی دو خصلت است که زیر آسمان هیچ چیزی نیست و ان ایمان آوردن است بخدای عزوجل و منفعت رسانیدن بر بندگان او مسئله کسی که مال بسیار ندارد و ورثه محتاج او نباشند بهتر آن بود که وصیت نکند و اگر مال بسیار دارد و بر وصیت کردن یکم از شش مال بهتر است اگر کسی زیاده یک مال وصیت کند از یک تهائی اجازت ورثه درست نبود و اگر ورثه اجازت کنند درست بود و لیکن اجازت پس مرگ موصی باید کرد و اگر بعضی اجازت کنند و بعضی نکنند در نصیب کسانی درست بود که اجازت کنند و در نصیب آنکسان نی اگر بیمار را گویند که بچندین وصیت کردی او امیرات نه گفته یعنی گرده ایم درست نبود اگر وصیت کند که یکی را چیزی بدهید که پسری کودم چیزی نخواهد درست نبود و اگر سهم وصیت کند و ورثه بیزاران سهم کنند هم رواست بود و اگر در ویشان را چیزی معین را وصیت کند و ورثه بدرویشان دیگر شهری دهند روا بود و اگر بیماری سی من از مال من ببرید بدرویشان و سید بر چه در نصیب سید بود روا بود و اون مسئله اگر کسی وصیت بسکر خمر و باکسی را گوید باین از خمر وصیت باطل گردد مسئله سید را وصیت کردن حاجت نیاید بم تصرف که او کند جائز بود بخلاف جد مادری و برادر و عمه اگر کسی غلام خود را وصی نامد سیدگان خود کند روا بود اگر کسی را وصی کند و او را وی شود و فرزندان و صد اسباب اگر کسی گوید فلان را وصی کردم تا بدان وقت که بسن بیست رسیده شود الخ گاه و من ی بود چون بسن رشد رسیده شود وصی نگردد وصی را روا بود که مال را بولیت بندد و بصناعت دهد و یا او مبارکانی کند وصی چون حاجتمند بود بحیلتوں روا بود که بقدر رنج خود از مال نارسیده بخورد و بعضی گفته اند اگر روا بود و اگر وصی مال نارسیده را در تعلیم ادب و قرآن بقدر حاجت صرف کند روا بود و چون پدر نارسیده چابک و حجام بود باشد وصی را نشاید که بچه را بپیشه فرستد کی و جایی و بداگر وصی از مال خود وصیت مرده را نفقه کند تواند که بدان قدر از ترکه موصی همین وصیت کند و بگیرد و کی از ورثه اگر مرده را کفن مثل کند از مال خود با قام او بگذرد از ترکه او بگیرد تواند اگر ظالمی در مال نارسیده ظلم کند وصی را روا بود که رشوه دهد از بهر دفع ظلم را و وصی را روا بود که آنچه برده فرموده بود بدرویشان و اون اگر ورثه رسیده خود و بدرا بود فرزندان نارسیده خورد روا نبود و وصی را روا بود و بگیرد اوصی بسازد و در ترکه مرده اول وصی چون عدل بود قاضی را نرسد که او را معزول کند و اگر بگذرد معزول نشود مسئله مادر نارسیده را نشاید که مال او را نفروشند وصی مادر را بپیوسته منقولاتی که از مادر مانده بود روا بود و بیع باغ و خانه الخ از مادر بوی رسیده بود و روا نبود و وصی پدر بر جمله مقدم است اگر کسی مال نارسیده را بهبار و بنهار خریداری کند و بگیرد بهزار دینار و صد دینار اگر اول تواند کرد ترجیح بود باوی باید فروخت تا مال نارسیده تلف نشود والله اعلم کتاب الفرائض قال الله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین قال النبی علیه السلام تعلموا الفرائض وعلموها الناس فانها نصف العلم یعنی علم فرائض بیاموزید و بدیگران بیاموزانید بدرستی که فرائض نیمه علم است و در خبر آمده است که هر که یکی را از میراث محروم کند خدای تعالی عزوجل او را از میراث بهشت محروم گرداند پس بحکم حدیث کسی را که اندک رسد بسیار نباید داون و کسی را که بسیار رسد اندک نی مگر بطریق صدقه مسئله بدانکه اول چیزی که از مال مرده برده تقدیم کنند ساختگی گور و کفن و بیست و باز گذارند خاصهای وی اگر خاصهای چیزی زیاده آید ورثه هر کس بقدر حصه خود علی الفرائض السدس بخشر کنند و بگیرند و از مرده حصه در سیم باند و ام باند چنانچه گفتی را از وی بنهاد و بدهد و اگر چیزی آید بر حصه درم و دیگر اده درم و مال بر تمام دیون و قام کنند مال او را بر صد و یازده تیر قسمت کنند صد تیر صاحب الف گرده

وه تیه صاحب مائة ویک تیر صاحب عشر اگر از خام جزی فاضل آید وصیتها او را بیفتد گذند از ثلث مال انچه از وصیتها بماند باقی را علی فرایض الله تعالی
درمیان ورثه قسمت کنند اگر چیزی از ورثه فاضل آید بعصبات دهند هرکه اولتر بود یعنی اول پسر دهند و اگر پسر نبود به پسر پسر دهند اگر چند درجه دور
بود و باز پدر دهند اگر پدر نبود به پدر پدر دهند اگر از اجداد و جدات کسی نبود باقی را به برادر و مادر پدری دهند اگر نبود برادر پدری دهند اگر نبود به پسر برادر
مادر پدر برادر دهند اگر نبود به پسر برادر پدری دهند اگر نبود و اگر نبود عم مادر پدری دهند و اگر عم نبود به پسر عم مادر پدری دهند اگر نبود
به پسر عم پدر و همچنین الی اخره... اگر عصبات کسی بطریق نسبت نبود بخواجه ازاد کننده دهند یا کسی که عقرب عصبات وی بود از پسر و کان اما خترخواجه ازاد کننده و زن او و مادر و خواهر او را جزی مزید از بهر انکه حق ولاء مذکور را بود نه اناث را اگر از بنات کسی نبود باقی را بر اصحاب
فرایض بقدر نصیبها ایشان قسمت باید کرد و نیز زن رشوی نگذارند بطریق رد چیزی ببرد از بهر انکه ایشان از اصحاب رد نیستند اگر از بنات کسی نبود
بذوی الارحام دهند هرکه نزدیک تر بود بمیت بهتر و دختر بمیت مقدم بود بر پدر پدر و پدر مادر و پدر مادر مقدم بود بر دختر برادر و خواهر و ایشان مقدم
بوند بر عمه و خاله و اگر ذوی الارحام کسی نبود مولی الموالات دهند یعنی بحصول النسب دهند که بوی عقد ولایت بود و اگر نبود بعصبه او بالنسب علی الترتیب
که میت اقرار کرده بود... و برادر یا خواهر باعم من هست بر انکه میراث او ایشان را بود و موجب جنایت نیز بر ایشان و اگر اینها کسی نبود اقرار نهند
که میت اوراء ایجاب کرده باشد اگر از بنات کسی نبود در بیت المال نهند تا سلطان قاضی اقرار نفقه بیماران در وسنان و علاج ایشان و
کفن مردگان که مال ندارند و نفقه بیکان مزوکی و کسانیکه عاجز بوند از کسب و خویشان و توانگران ندارند صرف کنند مسئله اگر یکی بمیرد و ازو
دختری ماند مال همه دختر را بود و بقول شافعی رحمه الله او را بود و نیمه بیت المال او بود و چون سلطان حنفی مذهب بود او را و این مسئله بقول شافعی رح
بنا بر کرفتن اگر از مرده دختر ماند و خواهر مادر پدری و برادر و مادر پدری مال میان ایشان بدو نیم بود بنده از کسی میراث نیابد بر عاقل و بالغ مؤمن
خود را بطریق قصد مباشرت بکشد بی تاویل از میراث محروم شود و اگر کشنده نارسیده یا بی عقل بود و محروم نشود و اگر کسی مورث خود را
زهر دهد و بکشد از میراث محروم نشود مسلمان از کافر میراث نبرد و کافر از مسلمانی هرداز کسی میراث نبرد و چون بمیرد و حاکم کند به پوستن
او بدار الحرب کسب کند و زاید باحالت اسلام ورثه را بود و زر بدر باحالت کفرش را در بیت المال نهند با انکه او زنده بود اگر کسب پس از انکه حکم
کرده باشد به پوستن بدار الحرب مسلمانان شود و بیاید هرچه باقی بود در دست ورثه بگیرند و انچه خرج کرده باشد بر ایشان ضمان نبود همچنین
حکم کسی که بمیرد و باز زنده شود و صورت سکنه خاساجهود و ترسا و مغوار نگذیکه میراث برند مگر که اهل ملت در ولایتی بوند و اهل ان ملت
در ولایتی دیگر باشند بگذیکر و اینه مسئله برادر و خواهر با وجود پدر هیچ نبرند پدر با وجود پسر و پسر پسر پسش یک برد و اگر کسی بمیرد و ازو
مادر و پدر ماند پس ثلث مادر گیرد و ثلثان پدر برادر و خواهر پدر پدر با وجود برادر مادری و پدری چیزی نبرند مادر با وجود
برادر و خواهر چیزی نبرد برادر و خواهر مادری با وجود فرزند میت چیزی نبرند خواه فرزند دختر بود خواه پسر اگر زنی بمیرد و شوی را ماند
رسمکه که مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر پسر خواه ازین شوی باشد و خواه از شوی دیگر انگاه که شوی را چهار یک میرسد
اگر مردی بمیرد و ازو زن ماند ازو را چهار یک میرسد مگر که میت را فرزند بود یا فرزندی پسر پسر انگاه هشت یک میرسدش و همچنین اگر زن دو یا
یا بیشتر ازینها را چهار یک یا هشت یک باشد و نصیب ایشان هرگز ازین بیشتر نکرد و احکام فرایض بنص قرآن ثابت شده است بر انچه اجتهاد و تغیر در مبدل نشود و تبدیل

ص حج تنها فاضل تر بود یا حج با عمره و متعه و قران ج حج تنها و افضل تر از حج با عمره و متعه و قران آن بود که احرام حج و عمره یک
وقت بگیرد و عمره بیارد و باز حج بگذارد و متعه آن بود که نیت عمره کند و از وی فارغ شود و با حج نیت کند ص اگر محرم صید حرام بگیرد و
باز رها کند از ضمان بیرون آید یا نی ج اگر در حرم رها کند بیرون آید و اگر نی نی ص اگر مردی مرد را وکیل کند بطلاق دادن زن خود و
وکیل زن را سه طلاق دهد طلاق واقع شود یا نی ج اگر موکل نیت سه طلاق کرده باشد سه طلاق واقع شود و اگر نی نی اصلا چیزی واقع
نشود ص اگر یکی را بگوید که زن مرا طلاق ده اگر خواهی و انگس طلاق ندهد واقع شود یا نی ج اگر در همان مجلس پیش از انکه بکاری مشغول
شود طلاق ندهد واقع و اگر نی نی ص کافر حربی اگر غلام از او کند در دار حرب بی انکه دستاذوی بدارد آزاد شود یا نی ج اگر بنده مسلمان
بود و با کند نگذارند بود آزاد شود و اگر نی نی ص اگر مردی مر زن خود را گوید که این بار که در شکم تست اگر نرینه آید تو را یکطلاق و اگر مادینه بود
دو طلاق و این زن هم نرینه و هم مادینه هر دو آورد چند طلاق شود ج هیچ طلاق واقع نشود ص اگر مردی مر غلامان خود را گفت
که هر که مژده دهد مرا بفلان چیز وی آزاد جملگی ایشان مژده دادند هم آزاد شوند یا نی ج اگر همه با هم مژده دهند همه آزاد شوند و اگر
مقدم و موخر مژده دهند خبر اول آزاد شود ص اگر کسی سوگند خورد که بخانه فلانکس در نیاید و انگس خانه را بفروشد بعد او او در آید حانث
شود یا نی ج اگر انگس خود در خانه ساکن بود حانث شود و اگر نی نی یعنی اگر سکنی بر داشته بود حانث شود ص اگر مرد و زنی را که محظر بود زنا
گوید و گواه نتواند که گذر انیدن بروی بعد قذف زنندش یا نی ج اگر مقذوف نافی بود زنند و اگر اقرار بود نی نی ص اگر کسی خرما در دهن
دهد درم سیم که نخره در روی غالب بود و بستش ببرند یا نی ج اگر خرما خشک بود ببرند و اگر نی نی ص خویان کافر را بنده کردن روا بود یا نی
ج اگر اهل کتاب بود روا بود و اگر نی نی ص علم نجوم آموختن روا است یا نی ج بقدر حاجت موقت قبله و اوقات نماز دانستن روا است و زیاده بر آن
ص اگر زنی للعقیط را گوید بچه من است بستونند از وی یا نی ج اگر گوید از این شوی من است بستونند و اگر گوید پیش از این شوی از زنا حاصل شده
است بستونند ص لقطه را برداشتن فاضلتر بود یا گذاشتن ج اگر بر خود امین بود از خرج کردن برداشتن بهتر بود و اگر امین نبود گذاشتن
بهتر بود و اما در محل کر فتن استشهاد باید کردن بدان میگریم که بخاوند رسانم ص اگر غلام آبق را یعنی گریخته را از مسافت سفر بیخ رسته شبانروز
راه کرد اند و بخاوند نرسانده و در محل کر فتن استشهاد کرده بود واجب شود ج اگر غلام را بچهل درم زیادت قیمتش بود چهل درم واجب بود
و اگر قیمتش کم از چهل درم بود بقدر قیمتش کم یکدرم واجب آید ص بدر اشاید که مال فرزند مفقود خویش از بهر نفقه خویش را یا از بهر فرزندان و پیر
کان وی بفروشد ج هر چه منقول بود شاید چون متاع و بروه و مانند آن هر چه از خانه دود و کان بود نشاید ص اگر مودع و دیعت را بدست
کس بسوی مالکش فرستد و در راه هلاک شود ضامن شود یا نی ج اگر بدست فرزند ملک سپرده خود فرستد یا کس که در عیال او
بود ضامن نبود و اگر بدست بیگانه دیگر فرستد ضامن شود ص اگر کسی کاوی عاریت خواهد و باز کاو را بغلام خداوند کاو
دهد از عهده بیرون باید یا نی ج اگر غلام بود که خواجه اش بر مصلی بستوران نصب کرده بود از عهده بیرون آید و اگر نی نی ص اگر کبک بوقت بسمل کردن
جوانی ناخلف که بیدار نشیمنه نیابت دارد یا نی ج اگر عرفش تسمیه بر بین جنان بود در و اگر نبود و اگر عرفش جواب عطسه بود نی ص اگر کبوک مسلمان
قربانی کند بچه آرد حکم بچه چه بود ج اگر او را پیش مادر قربانی کند حکم مادرش بود و اگر پیش از مادر ذبح کنند

کل را صدقه باید بس اگر مروی زمین خود را مسجد کند مسجد گردد یا نی ج آنرا بتولی تسلیم کرده بود مسجد شود اگر نی نی و همچنین اگر فومی آمدند
نماز جماعت کنند بستوری نایب کسی نماز گذارد بدستوری وی یا بامامت و اقامت کسی بدو باذن وی مسجد گردد بس اگر کسی مروگیر را بخرید
بخشید باو بفروخت وی انچه را باد رحمه یا شهری و بگری بسپرد حق رجوع باطل کرد و یا نی ج اگر قیمتش در ان شهر که برده است بسمان بود نزد
او بشن بود باطل نشود و اگر زیادت بود باطل بود بس اگر کسی بروغن کنجد خود بگذرد فرو شد روا بود یا نی ج اگر بروغن نجاست زیادت از
روغن بود که در وی باشد روا بود و اگر نی نی بس اگر یکی قاضی را بزند که فلان بمسابگی تو خانه فروخت غلام ابتدای و هم وی شفیع خواهد
حق شفعه باطل شود یا نی ج اگر گوینده را تصدیق کند باطل شود و اگر نی نی مگر گوینده عدل بود بس اگر گواهی گذرانید که بامن یکی را مدتی شود
باز مقر اید تواند مزد گار را طلبیدن یا نی ج اگر پیش از انکار قصارت کرده بود تواند و اگر پس از منکر شدن قصارت کرده بود نتواند بگذرد
در بصورت دوم متبرع نشود بس اگر قاضی نائب خود را معزول کند معزول شود یا نی ج اگر سلطان منشوری داده بود بس بعزل معزول
شود و اگر نی نی بس نفقه فرزندان رسیده بر پدر بود یا بر مادر و اگر خورد و بود بر پدر و اگر گدا بود بر مادر بود و اگر نفقه معاجز بود و تنگدست بود
یک تیر بر مادر ج اگر مدعی گواه گذراند و قاضی قضا کند بدان بعد از ان مدعا علیه گواه گذرانید نشنود یا نی ج اگر دعوی ملک مقید کند
از مدعی یا از کسی که مدعا از وی ملک ثابت کرده بود نشنود و اگر نی نی بس اگر بیار دوست خود را چیزی داد و بخشید روا بود و یا نی ج
اگر ورثه دیگر تصدیق کنند درست بود و اگر نی نی بس اگر غلامی یا فاسقی گواهی دهند و رسانند گواهی ایشان نپذیرند اگر پس از توبه دعوت
از ادی یا از دیهان حادثه گواهی دهند نشنود یا نی ج گواهی ایشان را نشنود و او را نائب نی بس اگر وکیل را از عمل وی یکبه کسی خبر دهد
معزول نشود یا نی ج اگر خبر دهنده عدل بود شود اگر فاسق بود نی مگر که تصدیق کند بس اگر کسی صد من جنبی بیک فقیر کند هم درست
بود یا نی ج اگر گندم در دست بود یا نی اگر گندم در ملک وی بود درست بود و اگر نی نی بس اسب غلام مرهون با فرزند مرهونه و
فرزندان ایشان رهن شوند یا نی ج فرزندانش رهن نشوند اما کسب نی بس اگر عبد ماذون اقرار کند پس انگه بندگان بخاست بود یا نی ج
بقدر انچه در دست وی است درست بود و در زیادت از ان نی بس اگر مروی براه گذر مردمان اب زند و دیگری باشد و بیفتد و هلاک
شود اب زننده ضامن بود یا نی ج اگر همگی راه را اب زده بود ضامن و اگر بعضی راه را زده بود نی بس اگر یکی بر دیگری شمشیر بالا کند و بیفتد لازم
اید یا نی ج اگر دو بوانه بود و تیر لازم اید و اگر عاقل و بالغ بود نی بس اگر کسی مثل مال خود بزور بستاند و بخورد نان همچنان و بخورد نه که باید بخورد نان
ج اگر میوه زمان محلت بسیار نباشد بعد ایشان ایشان باید داد و اگر اندک بود اندان همه را بود و در بیش و تو اگر میان بود بس
خصمی مشکل را سر و خسته کند بازرن ج او را از بیت المال گیرند خرند تا او راحت کند و چون خسته کند ان بندگ را باز دهند یا باید بفروشند
نهند بس با وجود و حرمت باب کلان را چیزی بود یا نی ج اگر پدر پدر بود نصف دختر را بود و باقی او را بود و اگر پدر مادر بود همه دختر
را بود و الله اعلم بس اگر پرسند که در مسایل که میان ابو حنیفه رحمة الله و میان شافعی رحمة الله خلاف است حق کدام است ج حق نزدیک
چنین گوید که حق مذهب است از روی ظاهر با انکه احتمال دارد که حق با بو حنیفه رحمة الله باشد و شافعی رحمة الله کرده است و اگر جواب بنده شافعی مذهب بود و گوید
این جواب خواهد داد و هر دو را حق نشاید گفتن زیرا که [illegible] که الحق عند الله تعالی واحد خلافا للمعتزل بس اگر پرسند کسی را که واقعه

وجواب سئله نداند شاید پس اجتهاد کردن یا نی ج گوییم اگر از اهل اجتهاد بود شاید واگرنی واهل اجتهاد کسی بود که صواب بر خطا غالب بود بعضی گفته اند که بمنزله شرط اجتهاد دان بود که مرد صاحب طبیعت بود که مبسوط را یاد دارد و آن را نصد کاغذ پیش نهست س اگر پرسند خدا تعالی عدد انفاس هشتیان از بهر آنکه عمرایشان را انقطاع نیست س اگر پرسند که خداوند تعالی را در مدت برآفریدن چون خود یا نی ج گوییم این سوال درست نیست پس جواب لازم نبود و بیان فساد سوال نیست که خداوند تعالی از مثل نیست و انچه آفریده شود مثل او نشاید و چیزی که تصور نمودار د عجز و قدرت بروی اطلاق نکند س اگر پرسند که شما بر ملت که اید ج گوییم بر ملت سید الرسل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن نزار بن معد بن عدنان س اگر گوید در مذهب که اید در اصول گوییم بر مذهب سنت و جماعت و آن مذهب صحابه و تابعین و سلف بوده است رضوان الله علیهم اجمعین و انچه بخارا و سمرقند و بلخ و مرو بوده بوده اند س اگر گویند در مذهب که در آید در فروع گوییم بر مذهب امام اعظم سراج الامة ابو حنیفه کوفی رحمة الله که او نعمان بن ثابت الزربان الکوفی شاگرد حماد بن ابی سلیمان و حماد شاگرد ابراهیم بن یزید نخعی و او شاگرد علقمه اسود و ایشان شاگردان عمر و علی و عبد الله بن مسعود رضوان الله علیهم اجمعین بوده اند و ایشان شاگردان محمد الرسول الله صلی الله علیه وسلم س اگر پرسند که قرآن بقرائت که میخوانند ج گوییم بقرائت عاصم بن بهدله بن ابی النجود الکوفی بروایه حفص بن سلیمان البزاز الاسدی و این اختیار اهل سمرقندی و فرغانه و اکثر اهل ماوراء النهر یان و بعضی از مردمان ترکستان چون طراز و بلاساغون قرائت عاصم میخوانند بروایه ابی بکر عیاش و حفص و بکر بروشاگردان عاصم اند و عاصم شاگرد ابو عبد الرحمان السلمی و او قرآن شاگرد امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده است و نیز شاگرد عبد الله بن عبد الله بن مسعود بوده است رضی الله عنهم و از ایشان از پیغامبر علیه السلام ملفظ یاد گرفته اند

والله اعلم بالصواب

تمت

تمت بالخیر والعافیت

ALLAMA IQBAL LIBRARY
ACCESSION NO. 1510
AZAD

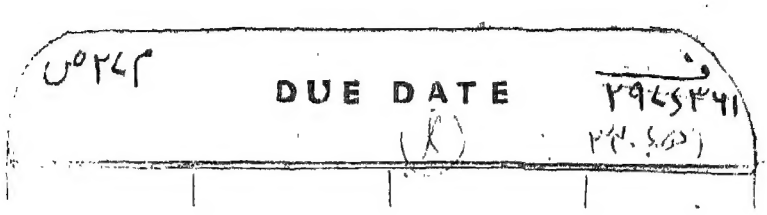
DUE DATE